

تاریخ عثمانی

(جلد دوم)

از فتح استانبول تا مرگ سلطان سلیمان قانونی

تالیف

اسماعیل حقی اوزون چارنسی

ترجمہ و ہاب ولی



پروشکاه علوم انسانی و مطالعات فرہنگی

The Ottoman History

VII

From the Conquest of Istanbul to the
Death of Sultan Sulayman the Magnificent

by

Ismail Hakki Uzunarsih

Trans. by

Wahab Wahab



Institute for Humanities

and

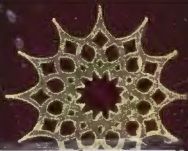
Cultural Studies



تاریخ عثمانی

(جلد دوم)

تالیف
اسماعیل حقی اوزون چارشلی
ترجمہ و ہاب ولی



۱	۰۱۰
۱۲	۳۴

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تاریخ عثمانی

جلد دوم

از فتح استانبول تا مرگ سلطان سلیمان قانونی

نوشته

اسماعیل حقی اوزون چارشلی

ترجمه

وهاب ولی



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

تهران ۱۳۸۸



سروشنامه: اوزون چارشلی، اسماعیل حقی، ۱۸۸۹ - م. Uzunçarşih, Ismail Hakki
 عنوان و نام پدیدآور: تاریخ عثمانی / تالیف اسماعیل حقی اوزون چارشلی؛ ترجمه وهاب ولی.
 مشخصات نشر: تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۸۰.
 مشخصات ظاهری: نج: مصور، نقشه، نمودار.
 شابک: ج. ۲: ISBN 978-964-426-409-2
 یادداشت: ص.ع. به انگلیسی:

Osmanili Tarihi Ismail Hakki Uzun carslil.the ottoman history

یادداشت: چاپ قبلی: کیهان، ۱۳۶۸.

یادداشت: ج. ۲ و ۳ (بخش اول) (چاپ اول: ۱۳۸۸) (فیبا). یادداشت: کتابنامه
 مندرجات: ج. ۱. از تشکیل حکومت عثمانی تا فتح استانبول - ج. ۲. از فتح استانبول تا مرگ سلطان سلیمان
 قانونی. ج. ۳. ب. ۱. از جلوس سلطان سلیم دوم تا معاهده کارلوفچه.
 موضوع: ترکیه - تاریخ - امپراتوری عثمانی، ۱۲۸۸-۱۹۱۸ م.
 شناسه افزوده: ولی، وهاب، ۱۳۱۷-، مترجم
 شناسه افزوده: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
 رده‌بندی کنگره: ۲۳۸۰ ت ۸ الف / ۴۴۰ DR
 رده‌بندی دیویی: ۹۵۶ / ۱۰۱۵
 شماره کتابشناسی ملی: ۹۳۹۷-۷۸ م



تاریخ عثمانی (جلد دوم)

مؤلف: اسماعیل حقی اوزون چارشلی

ترجمه: وهاب ولی

ناشر: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

مدیر نشر: ناصر زعفرانی

ناظر چاپ: مجید اسمعیلی (ا.ع)

چاپ اول: ۱۳۶۸

چاپ دوم: ۱۳۸۸

تیراژ: ۱۰۰۰ نسخه

چاپ و صحافی: فرشیده

ردیف انتشار: ۳۷-۸۸

بها: ۱۵۰۰۰ تومان

حق چاپ برای پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی محفوظ است.

شابک ۹۷۸-۹۶۴-۴۲۶-۴۰۹-۲

شابک ۹۷۸-۹۶۴-۴۲۶-۴۰۹-۲

نشانی: تهران، صندوق پستی: ۱۴۱۵۵-۶۴۱۹، تلفن: ۳-۸۸۰۴۶۸۹۹۱، فاکس: ۸۸۰۳۶۳۱۷

فهرست مطالب

مقدمه مترجم

بیست و سه

فصل اول

۱-۱۲

نگاهی به سه قاره و برخی رویدادها هنگام فتح استانبول
برخی از دولتهای موجود در سه قاره هنگام فتح استانبول

دولتهای موجود در آسیا و افریقا - دولتهای موجود در اروپا - فرمانروایان
دولتهای بیگانه هنگام فتح استانبول - تأثیر فتح استانبول در اروپا - وضع
رومی موجود در اروپا - فعالیت پاپ - راضی و خوشحال کردن اتباع رومی
توسط عثمانیان - سقوط خاندان جاندارلی - قراخلیل خیرالدین پاشا -
علی پاشا - ابراهیم پاشا - خلیل پاشا - علت اصلی اعدام خلیل پاشا.

فصل دوم

۱۳-۲۹

الحاق صربستان و موره

جنگهای صربستان

نخستین جنگ صربستان - دومین جنگ صربستان - دومین محاصره بلغراد -
تصرف ینی فوج - الحاق صربستان.

جنگهای موره

جنگ اول موره، دومین جنگ موره - جنگ با ونیزی ها در موره.

فصل سوم

۳۱-۴۹

کشتیرانی عثمانیان و فعالیتشان در مدیترانه شرقی

اهمیت دادن عثمانیان به کشتیرانی

نخستین کارگاههای کشتی سازی - فعالیتهای عثمانیان در مدیترانه - افزایش کارگاههای کشتی سازی - تصرف جزایر مدیترانه شرقی - تصرف اینز، ایمروز، سمدریک و تاشوز، تصرف لیمنی، تصرف جزیره میدیلیلی، تصرف جزیره آغری بوز.

جزیره بوزجه، سیسام و یونان

عمران و آبادی جزیره بوزجه - عمران و آبادی جزیره سیسام - تصرف جزایر یونان

استقرار نفوذ پاپ در مدیترانه شرقی

نفوذ عثمانیان در جزایر - فعالیت ناوگان پاپ علیه عثمانیان.

فصل چهارم

۵۱-۶۱

منطقه جنوب دریای سیاه - اشغال آماصره، امیرنشین جاندار (جندر) و طرابوزان

تصرف آماصره - تصرف امیرنشین آل جاندار - تصرف امپراتوری طرابوزان

تأسیس امپراتوری، آخرین وضعیت امپراتوری - اقدامات و فعالیت امپراتور دیوید علیه عثمانیان - حرکت به سوی طرابوزان - آمدن هیأت سفارت از طرف اوزون حسن برای جلوگیری از جنگ طرابوزان - تسلیم طرابوزان - بازگشت پادشاه و نامه وی به اوزون حسن.

فصل پنجم

۶۳-۹۳

جنگهای آلبانی، افلاق، ملداوی، بوسنه و انضمام بوسنه

حوادث آلبانی

مجادله اسکندربیگ با عثمانی ها - تشکیل کنگره توسط اسکندربیگ برای مقابله با عثمانیان - تاریخ استقلال آلبانی - مجادله اسکندر با ونیزی ها - نخستین جنگ مراد دوم در آلبانی - دومین جنگ فرمانروای عثمانی در آلبانی - سومین جنگ سلطان مراد دوم در آلبانی - حمایت پادشاهان ناپل از اسکندر - توافق اسکندر با عثمانیان - ورود اسکندربیگ به ایتالیا - اتحاد اسکندر با

ونیزی‌ها و مجارها علیه عثمانی‌ها - جنگ اول سلطان محمد فاتح در آلبانی -
 دومین جنگ پادشاه در آلبانی - مرگ اسکندر و شخصیت وی - پس از مرگ
 اسکندر - سومین جنگ سلطان محمد فاتح در آلبانی - تصرف کرویا -
 محاصره ایشکودرا - مراجعت پادشاه و تصرف ایشکودرا - افزایش مالیات
 جمهوری راگوسا.

تبدیل شاهزاده‌نشین افلاق به ایالتی دارای حق امتیاز (خودمختار)

ویوده میخکوب کننده - وحشت ویوودای میخکوب کننده - جنگ افلاق -
 امارت رادول در افلاق.

نخستین جنگ ملداوی (بوغدان)

روابط عثمانی - ملداوی - اقدام امیر ملداوی بر خلاف معاهده - اعزام نیرو به
 ملداوی - جنگ سلطان محمد فاتح در ملداوی.

جنگ سلطان محمد فاتح در زمستان

فعالیت مجارها در مرزها - اقدام شخص پادشاه.

جنگ بوسنه

نخستین جنگ بوسنه و الحاق آن - اعدام پادشاه بوسنه - الحاق هرسک و
 برخی مناطق - دومین جنگ بوسنه - مسلمان شدن مردم بوسنه.

۹۵-۱۱۹

فصل ششم

رقابت عثمانی‌ها و آق‌قویونلوها بر سر امیرنشین قرامان و نتایج آن

امیرنشین قرامان در نیمه دوم قرن پانزدهم

نگاهی کلی به امیرنشین قرامان - آخرین روزهای ابراهیم بیگ - مبارزه میان
 شاهزادگان قرامان - توافق پیر احمد بیگ با عثمانیان - مخالفت پیر احمد و
 اشغال قرامان توسط عثمانیان - مأموریت روم محمدپاشا، انتصاب اسحاق
 پاشا - انتصاب گدیک احمدپاشا - کمکهای آق‌قویونلوها به آل قرامان - غارت
 و به آتش کشیدن توقات - غلبه شاهزاده مصطفی بر نیروهای اوزون حسن.

جنگ سلطان محمد فاتح در شرق

موقعیت مهم اوزون حسن بیگ - اتحاد حسن بیگ با ونیزی ها و اصلاح اردویش - تمایل سلطان محمد برای سازش با ونیزی ها هنگام جنگ شرق - حرکت اردوی عثمانی - نخستین برخورد و غلبه نیروهای آق قویونلو - وضعیت دولشکر .

جنگ اوتلق پلی

فتحنامه سلطان محمد فاتح به سلطان حسین بایقرا - عزل و قتل محمود پاشا وزیر اعظم - مسئله اوغورلی محمد بیگ .

به تاریخ پیوستن دولت قرامان

فعالتهای قاسم بیگ در ایچل - اوضاع پس از جنگ اوتلق پلی - فوت شاهزاده مصطفی والی قرامان - مصطفی بیگ قرامان اوغلو .

۱۲۱-۱۳۸

فصل هفتم

تبدیل جنگ عثمانی - ونیز به جنگ صلیبی و نتایج آن

علل جنگ - اتحاد ونیز، مجار و اسکندربیگ علیه عثمانیان - تصمیم ونیزی ها به جنگ - جنگ با ونیز و مجارها - پیشنهاد صلح جمهوری ونیز - ادامه به جنگ - پیشنهاد صلح عثمانیان - جنگ صلیبیون علیه عثمانیان - حمله امیر البحر ونیز به سواحل ترك ها - كمك موجنیگو به قرامان اوغلی - اقدام موفقیت آمیز - مهاجمان ترك - متارکه يك ساله با ونیزی ها - آغاز جنگ پس از پایان مدت متارکه - حمله توره خان بیگ اوغلی به ونیز - مذاکرات صلح با ونیز - شرایط صلح .

۱۳۹-۱۴۶

فصل هشتم

جنگ در شمال دریای سیاه - تحت الحمايه قرار گرفتن خان نشین کریمه

جنگ در شمال دریای سیاه

تصرف مستملکات جنووا .

اطلاعاتی مختصر درباره خان نشین کریمه

خان نشین کریمه و آلتون اردو - خان شدن خاندان گری در کریمه - حکومت منگلی گری - خان نشین کریمه تحت نفوذ عثمانیان .

۱۶۳-۱۴۷

فصل نهم

سیاستهای سلطان محمد فاتح و آلفونس پنجم

دو سیاست رودر رو - سلطان محمد فاتح و آلفونس - سیاست آلفونس پنجم -
سیاست سلطان محمد فاتح - جنگ ایتالیا - بازپس گرفتن اوترانتو توسط
پادشاه ناپل.

جنگ رودوس

شوالیه‌های رودوس - محاصره رودوس - رودوس در این جنگ نیز تسخیر
نشد.

اختلافات حکومت‌های عثمانی - مملوک و جنگ سلطان محمد در آسیا

مسئله آبراههای حجاز - مسئله آل ذوالقدر - شهبازیگ، اقدام
سلطان محمد فاتح - شخصیت سلطان محمد فاتح.

۱۷۰-۱۶۵

فصل دهم

توجه و علاقه سلطان محمد فاتح به علم و دانش

۱۷۸-۱۷۱

فصل یازدهم

انتقال مهاجران برای آبادانی و پیشرفت استانبول، بنای کاخها، مؤسسات علمی و اجتماعی
وضع استانبول پس از فتح آن - انتقال مهاجرین به استانبول، مؤسسات
فرهنگی و اجتماعی - کاخهای قدیم و جدید - انتخاب بطریق.

۱۹۹-۱۷۹

فصل دوازدهم

مبارزه سلطان بایزید و جم سلطان و نتیجه آن

جنگ بر سر جانشینی سلطنت

بایزید و جم - فرمانروایی بایزید - مجادله بایزید و جم - جم سلطان در قاهره -
بهره‌برداری کردن قرمان اوغلی از مجادلات جانشینی سلطنت - ورود جم به
آناتولی و اتحاد وی با قرمان اوغلی - فعالیت جم در ولایات قرمان -
مذاکرات جم سلطان و قاسم بیگ - پناهنده شدن جم به شوالیه‌ها - عهدنامه
منعقده میان جم و رییس شوالیه‌ها - زندگی جم در فرانسه - تسلیم جم به پاپ
- توافق بایزید با پاپ برای حفاظت از جم - پیشنهاد پاپ به بایزید در مورد

حفظ یا قتل جم - تسلیم جم به پادشاه فرانسه - بیماری و فوت او - انتقال جنازه جم به بورس و دفن او - فرزندان جم ، توافق بایزید با شوالیه ها به علت فرار جم - اتخاذ تدابیر احتیاط آمیز در روم ایلی توسط بایزید هنگام حضور جم در اروپا - قتل گدیک احمد پاشا .

۲۰۱-۲۰۷

فصل سیزدهم

مِلداوی تحت نفوذ عثمانیان پس از تصرف کیلی و آکرمان و جنگهای لهستان جنگ ملداوی - تصرف کیلی و آکرمان - مقابله به مثل امیر ملداوی - تهاجم مالقوچ اوغلی در پی تجاوز امیر بوغدان - قبول و حاکمیت عثمانیان از طرف ملداوی .

جنگ ملداوی

نخستین تماس با لهستانی ها - تعرض پادشاه لهستان به ملداوی - نخستین جنگ توسط مهاجمان مالقوچ اوغلی - تاج و پرچمی که به والی ملداوی داده شد .

۲۰۹-۲۱۸

فصل چهاردهم

روابط دولتهای مملوک - عثمانی تا زمان بایزید دوم
روابط موجود در قرن چهاردهم و پانزدهم میلادی

روابط اولیه - روابط در زمان سلطان مراد دوم - در زمان سلطان محمد فاتح - روابط در دوره بایزید - جنگ عثمانیان و مملوکها - سازش علاءالدوله با مملوکها - صلح با مملوکها .

۲۱۹-۲۲۹

فصل پانزدهم

دولتهای همسایه در اواخر قرن پانزدهم میلادی - مسلمانان اندلس و کمال رییس دولتهای مسلمان - دولتهای مسیحی - دولتهای کوچک موجود در ایتالیا علیه ونیزی ها - لهستانی ها و روس ها .

اسپانیایی ها و مسلمانان اندلس

نخستین توجه دولت عثمانی به مسلمانان اندلس - انتقال مسلمانان اندلس به افریقا توسط کشتیهای عثمانی .

کمال رییس و پیشرفت کشتیرانی ترک‌ها

ناوگان عثمانیان و کمال رییس .

۲۳۱-۲۵۱

فصل شانزدهم

جنگ بایزید در روم ایلی - جنگ با ونیز و صلیبیون

حوادث مجارستان

جنگ بایزید در روم ایلی - فعالیت مهاجمان ترک - علی بیگ میخال اوغلی - یعقوب پاشا و اسکندر پاشا .

جنگ عثمانی - ونیز

جنگ اینه‌بختی - جنگ دریایی برودانو یا زنشیو - شهادت بوزق رییس ، تسلیم اینه‌بختی - محاصره و تسخیر مودون - تسخیر کورون و ناوارین .

تبدیل جنگ ونیز به جنگ صلیبی دریایی

درخواست کمک ونیزی‌ها از کشورهای اروپایی - فعالیت ناوگان صلیبیون - محاصره جزیره میدیللی - رهایی جزیره از محاصره - افزایش فعالیت متفقین - کمک مجارها به ونیزی‌ها - تصمیم ونیز برای خروج از جنگ - شرایط صلح با ونیزی‌ها - توافق با مجارها .

۲۵۳-۲۶۱

فصل هفدهم

ظهور و فعالیت دولت صفوی

صوفیان اردبیل و تأسیس دولت صفوی

خاندان صفوی - شیخ جنید و شیخ حیدر - شاه اسماعیل - نخستین تماس شاه اسماعیل با عثمانیان - شاه اسماعیل و علاءالدوله - فعالیت شاه اسماعیل در آناتولی - شاه‌قلی .

۲۶۳-۲۸۴

فصل هیجدهم

آخرین سالهای سلطان بایزید و فرمانروایی یاوزسلطان سلیم

شاهزادگان و آخرین سالهای بایزید دوم

قیامت صغیر - شاهزادگان عثمانی - شخصیت قورقود و رفتن وی به مصر -

شاهزاده احمد - شاهزاده شهنشاه - شاهزاده سلیم .

مجادله پدر و فرزند و فرمانروایی سلیم

جنگ قاریشدران - شکست سلیم و فرار او - قیام ینی چریها - دعوت مخالفان سلیم از قورقود - فرمانروایی سلیم - فوت بایزید هنگام رفتن به دیمه طوقه - شخصیت بایزید دوم .

۲۸۵-۲۹۰

فصل نوزدهم

تنظیم اوضاع داخلی توسط سلطان سلیم

جنگ چالدران و تصرف امیرنشین ذوالقدر

از بین بردن شاهزادگان .

۲۹۱-۳۱۷

فصل بیستم

فعالیت قزلباشها در آناتولی هنگام جلوس یاووز سلطان سلیم

بسیج برای حمله به شاه اسماعیل و جنگ ایران

بازداشت و اعدام برخی از قزلباشهای آناتولی - سیاست شاه اسماعیل - نامه‌هایی که برای شاه اسماعیل فرستاده شد - حرکت سپاه - ضیق غلات - قصد مراجعت وزرا و امرا و قتل همدم پاشا - تحریک ینی چریها برای بازگشتن .

جنگ چالدران

آرایش جنگی طرفین - وضعیت دولشکر - جلسه نظامی - جنگ و فراری دادن شاه اسماعیل - بازگشت از جنگ چالدران - وزیراعظمی دوقاقین اوغلی و قتل وی - آمدن سفیر از طرف شاه ایران - تصرف کماخ .

الحاق امیرنشین ذوالقدر

علی بیگ بن شهسوار - اشغال امیرنشین ذوالقدر توسط خادم سنان پاشا .

الحاق آناتولی شرقی

تصرف دیار بکر - تصرف سایر سرزمینهای شرق .

عملیات اجرایی یاووزسلطان سلیم پس از بازگشت از جنگ

اعداد محرکین سربازان.

سه وزیر اعظم یاووزسلطان سلیم

دوقاقین اوغلی - هرسک زاده احمدپاشا - خادم سنان پاشا.

۳۱۹-۳۵۲

فصل بیست و یکم

آخرین مناسبات با مملوکها و جنگ مصر

آخرین مناسبات با مملوکها

پس از معاهده ۱۴۹۰ میلادی - جاسوسی خیریگ علیه وطن خود - نامه‌های یاووزسلطان سلیم برای جلب اطمینان سلطان مملوکان - تدابیر متقابل سلطان مملوک - حرکت وزیراعظم سنان پاشا - حرکت سلطان سلیم.

جنگ مرج دابق

سپاه طرفین - شکست - تدارک برای جنگ مصر - فرمانروایی تومن بیگ.

جنگ ریدانیه

حرکت به سوی مصر - اردوگاه ریدانیه - نقشه یاووزسلطان سلیم برای حمله - اجرای نقشه خود یاووز.

حوادثی که از اشغال مصر تا بازگشت پادشاه به استانبول اتفاق افتاد

فعالیت تومن بیگ - مرگ تومن بیگ - تقدیم کلیدهای حرمین توسط شریف مکه - بازگشت یاووز به استانبول و انتقال عده‌ای از مصریان به آنجا - قتل یونس پاشا - وزیراعظمی پیری پاشا - یافتن گور محی‌الدین عربی - اعزام سفیر از طرف شاه اسماعیل - مرگ شاهزاده قاسم - جلال قزلباش.

فعالتهای دریایی عثمانیان در قرن شانزدهم

اهمیت دادن یاووزسلطان سلیم به کشتیرانی - تدارک یاووز سلطان سلیم برای جنگ دریایی.

فوت و شخصیت سلطان سلیم

آخرین روزها و فوت وی - شخصیت سلطان سلیم - خدمات سلطان سلیم.

۳۵۳-۳۷۰

فصل بیست و دوم

فرمانروایی سلطان سلیمان قانونی و پنج سال اول حکومتش

فرمانروایی سلطان سلیمان قانونی

اعلام فرمانروایی توسط جانبردی غزالی - قتل علی بیگ شهسوار اوغلی .

تصرف بلگراد

نظر پیری پاشا - تصرف بلگراد.

تصرف جزیره رودوس

اهمیت جزیره - مذاکرات دیوان (مجلس) درباره جزیره - کسب اطلاعات درباره جزیره - تعیین چوپان مصطفی پاشا بعنوان سردار سپاه - ورود پادشاه به جزیره - آخرین حربه رییس شوالیه ها - تسلیم رودوس - دستگیری پسر جم در رودوس :

فوت خیریگ و عصیان مصر

چوپان مصطفی پاشا والی مصر - تدبیر چوپان مصطفی پاشا.

وزیراعظمی ابراهیم پاشا

عزل پیری پاشا.

مسئله احمدپاشای خائن در مصر

رفتن وزیراعظم به مصر - بررسیهای ابراهیم پاشا - اقدامات ابراهیم پاشا در بین راه .

۳۷۱-۳۹۵

فصل بیست و سوم

جنگ مجارستان و میدان جنگ موهاج

اهمیت تصرف مجارستان - حرکت اردو و تصرف برخی از قلعه ها - يك استراتژی جدید جنگی - میدان جنگ موهاج - شکست اردوی مجار و کشته شدن لایوش - تصرف بودین - انتقال مهاجر از مجارستان .

انتخاب شاه توسط مجارها

انتخاب ژان زاپولیا به پادشاهی - رقابت فردیناند با پادشاه مجار.

دومین جنگ مجارستان

تجاوز فردیناند - التجای یانوش به پادشاه عثمانی و جلب حمایتش - بازپس گرفتن بودین.

نخستین محاصره وین

بازگشت ناموفق از وین - امیدی که عدم موفقیت در وین به وجود آورد.

سومین جنگ مجار یا جنگ آلمان

دومین اقدام فردیناند - محاصره بودین توسط فردیناند - حرکت اردو - جنگ آلمان - تصرف و استرداد کورون.

نخستین توافق با فردیناند

شرایط صلح.

جنگ مجارستان

مجارستان پس از توافقینامه سال ۱۵۳۳ میلادی

مرگ یانوش شاه - جنگ سال ۹۴۸ هـ - ق/ ۱۵۴۱ م، در مجارستان - سلطنت نشین اردل والحق مجارستان - جنگ ۹۵۰ هـ - ق/ ۱۵۴۳ م - صلح پنجساله - مسئله اردل - امحای اردوی اتریش - تصرف تمشوار - ادامه پیشروی در مجارستان.

جنگ بوغدان (مِلداوی)

تعیین ویوودای جدید - تحدید مرزهای بوغدان.

۳۹۷-۴۱۷

فصل بیست و چهارم

عصیان علویان و جنگهای عثمانی با ایران

فعالیت قزلباش در آناتولی - عصیان قلندر چلبی.

جنگ عراقین و تصرف بغداد

روابط ایران - عثمانی پس از جنگ عثمانی - اولامه (اُولَمَه) خان و شرف خان -

حرکت اردو - حرکت پادشاه عثمانی برای جنگ با ایران - حرکت به سوی بغداد - اقامت در بغداد و بازگشت - درباره اسکندر چلبی .

درباره وزیراعظم ابراهیم پاشا

منشاء ابراهیم پاشا - وزیراعظمی ابراهیم پاشا - اختیارات وسیع ابراهیم پاشا - سردار سپه‌ی و عنوان سلطانی - خرم سلطان و ابراهیم پاشا - قتل ابراهیم پاشا .

جنگ با ایران و معاهده آماسیا

پناهنده شدن القاص میرزا - حرکت به سوی ایران - فتوحات در گرجستان - جنگ مجدد با ایران - متارکه با ایران و معاهده آماسیا .

۴۵۱-۴۱۹

فصل بیست و پنجم

فعالیت دریانوردان ترك در زمان سلطان سلیمان قانونی

اوروج رییس و خضر رییس - ماجراهای اوروج رییس - فعالیت‌های اوروج و خضر در سواحل افریقا - تأسیس پایگاه در شمال افریقا - نقش مهم دو دریانورد ترك در افریقا - اشغال الجزیره و فرمانروایی اوروج رییس - مرگ اوروج رییس - حکمرانی خضر رییس در الجزایر - توسل خضر رییس به عثمانیان - اشغال مجدد الجزایر توسط خیرالدین پس از ترك آنجا - نخستین مجادلات امیر خیرالدین با آندره دوریا - انتقال مسلمانان اندلس به سواحل افریقا توسط خضر بیگ .

بارباروس خیرالدین پاشا

دعوت از بارباروس برای ورود به خدمت عثمانیان - حرکت بارباروس به استانبول - بیگلربیگ و امیرالبحر شدن بارباروس .

جنگ‌های دریایی بارباروس در خدمت عثمانیان

نخستین جنگ و تصرف تونس - استرداد تونس توسط شارل کن .

جنگ با ونیز و متحدانش

فعالیت پاپ و علت جنگ ونیز .

جنگ پروتزه و حاکمیت بر مدیترانه

ناوگان مدیترانه - حرکت و اقدام بارباروس - مقایسهٔ توپ، سرباز و کشتیهای طرفین - فعالیت‌های اولیه - نخستین صفحهٔ جنگ دریایی پروتزه - عقب‌نشینی ناوگان دشمن - جنگ و نتیجهٔ قطعی - توافق با ونیزی‌ها .

مجادلهٔ عثمانی - اسپانیا و کمک دریایی به فرانسویان

جنگ‌های دریایی - حرکت شارل کن به طرف الجزیره - دفاع از الجزیره - کمک ناوگان عثمانی به فرانسویان - مذاکرهٔ بارباروس با فرمانده فرانسویان - تصرف نیس و بیانات تند و به حق بارباروس - رهایی تورگوت رییس از اسارت - بازگشت بارباروس - مرگ بارباروس - مرگ بارباروس - جان‌نشینان بارباروس .

تورگوت رییس

چگونگی تربیت تورگوت - اسارت تورگوت رییس - فعالیت‌های مجدد تورگوت - تورگوت و آندره دوریا - نخستین محاصرهٔ مالت و اشغال طرابلس غرب - ورود تورگوت رییس به خدمت دولت عثمانی .

دومین کمک دریایی به فرانسویان

جنگ‌های مدیترانهٔ غربی - جنگ جربه .

دومین محاصرهٔ مالت و کشته شدن تورگوت پاشا

شوالیه‌های ژان مقدس - جنگ مالت - در مقابل جزیرهٔ مالت - کشته شدن تورگوت پاشا .

۴۶۳-۴۵۳

فصل بیست و ششم

جنگ‌های هند و عمان

فعالیت پرتغالی‌ها در اقیانوس هند - پرتغالی‌ها - دولت مماليك - عثمانیان و پرتغالی‌ها - کشتی‌سازی در کارگاه‌های سوئز - سفر و جنگ خادم سلیمان پاشا در هند و تصرف عدن - محاصرهٔ شهر دی‌یو - آغاز الحاق یمن - حوادث بعدی در یمن .

جنگ با پرتغالی‌ها در دریای هند

فعالیت پیری رییس در آبهای هند و مرگ او - مراد رییس دریاسالار سوئز -
امیرالبحری سیدی علی و ماجرایش - آمدن سیدی علی از طریق خشکی به
استانبول - خضر رییس قورقود اوغلی .

۴۶۵-۴۷۳

فصل بیست و هفتم

مسئله شاهزادگان

تحریک خرّم سلطان علیه شاهزاده مصطفی - شایعه درباره شاهزاده مصطفی
- مرثیه شاعر یحیی بیگ - مرگ شاهزاده جهانگیر - مسئله و ماجرای شاهزاده
بایزید - مکر و حيله لالا (الله) مصطفی پاشا - فرار بایزید به ایران - درباره
تسلیم بایزید - قتل بایزید و پسرانش .

۴۷۵-۴۹۴

فصل بیست و هشتم

آخرین جنگ سلطان سلیمان قانونی، مرگ و شخصیت او

به هم خوردن صلح با اتریش - جنگ سیگتوار - تصرف سیگتوار - فوت سلطان
سلیمان - خبر به شاهزاده سلیم می رسد - تدابیر صوقللی پاشا - جلسه ارکان
دولت - حرکت سلیم - اوضاع و موقعیت بلغراد - بازگشت اردو - تأثیر و تأسف
نظامیان و نطق صوقللی .

شخصیت سلطان سلیمان قانونی

۴۹۵-۵۲۱

فصل بیست و نهم

دولتهای خودمختار تابع عثمانیان

خان نشین کریمه

خان نشین کریمه تحت نفوذ عثمانیان - منگلی گری - محمدگری - غازی گری
و سعادت گری - صاحب گری خان و دولت گری .

امیر نشین مکه مکرمه

امرای مکه - حاکمیت عثمانی در حجاز - شریف ابونومی .

امیر نشین افلاق (والاشی)

ویووداها (امرا)یی که تا اواسط قرن شانزدهم حکمرانی کردند - علت دخالت عثمانیان در انتخاب ویوودا - انتخاب ویوودا در افلاق.

امیرنشین بوغدان

استفان چل ماره «۱۵۰۴-۱۴۵۷م» - ویوودا پترورارش و ویوودا الکساندر - ویوودا ایلیای مسلمان - ویوودا الکساندر دوم - یانی و اسلیلیکوس - انتخاب ویوودا در بوغدان.

جمهوریهای راگوسا «دُبر وونیک» و ساقز

جمهوری راگوسا - جمهوری ساقز.

امیرنشین اردل

محدوده آن - نخستین تماس عثمانیان با اردل - انتخاب یانوش بعنوان پادشاه - ادعای پادشاهی فردیناند - درخواست حمایت یانوش از عثمانیان - تقاضای فردیناند از پادشاه عثمانی - نشان دادن پادشاه بر تخت سلطنت بودین - سیگیسموند پسر زاپولیا.

۵۲۳-۶۰۰

فصل سی ام

روابط عثمانیان با دولتهای آسیایی و اروپایی در فاصله نیمه اول قرن پانزدهم تا نیمه اول قرن شانزدهم

روابط عثمانی - آق قویونلو

روابط دولتهای صفوی - عثمانی

روابط دولتهای عثمانی - مملوک

روابط دولت عثمانی با امپراتوری طرابوزان

امپراتوری طرابوزان تا اواسط قرن پانزدهم - به تاریخ پیوستن امپراتوری طرابوزان.

روابط عثمانی با دولتهای سمرقند و بخارا

روابط عثمانیان با دولتهای حوضه مدیترانه

روابط عثمانیان با پاپ

روابط ونیز - عثمانی

روابط عثمانی با سلطان نشین ناپل

روابط دولت عثمانی با دوک نشین میلان

روابط عثمانی - فلورانس

روابط عثمانی - جنوا

روابط عثمانی - مجارستان

روابط عثمانی - روس

روابط عثمانی - لهستان

روابط اتریش - عثمانی

تحریک هواداران لوتر توسط فرمانروای عثمانی - نخستین توافق با فردیناند -
فعالیت امیر سمندیره به دنبال فسخ قرارداد توسط فردیناند - بودین بعنوان مرکز
ایالت - معاهده صلح پنج ساله - خلاصه مسئله ترانسیلوانیا.

روابط عثمانی - فرانسه

کمک به فرانسویان از طریق خشکی - نخستین عهدنامه منعقد شده با فرانسویان -
کمک به فرانسویان از طریق دریا.

روابط عثمانی - اسپانیا

روابط عثمانی - پرتغال

نگاهی کوتاه به انقلاب و اکتشافات در طی قرن‌های که دولت عثمانی گذراند

۶۱۱-۶۰۱

فصل سی و یکم

دربار و خاندان عثمانی از اواسط قرن پانزدهم تا اواسط قرن شانزدهم

تقسیمات کاخ استانبول - اندرون و ایچ اوغلان لاری - جایگاههای
(بخشهای) اندرون - خدام سفید - خدام سیاه - مأموران بیرون کاخ - سایر
مأموران بیرون.

شخصیت پادشاهان، شاهزادگان عثمانی، از اواسط قرن پانزدهم تا اواسط قرن شانزدهم
شخصیت سلطان محمد فاتح - شخصیت سلطان بایزید دوم - شخصیت
سلطان سلیم اول «یاووز» - شخصیت سلطان سلیمان قانونی - شاهزادگان
عثمانی.

فصل سی و دوم

۶۴۰-۶۱۳

وزرای اعظم عثمانی از اواسط قرن پانزدهم تا اواسط قرن شانزدهم
 خلیل پاشا (چندرلی زاده) - اسحاق پاشا (بار اول) - محمود پاشا (بار اول) -
 روم محمد پاشا - اسحاق پاشا (بار دوم) - محمود پاشا (بار دوم) - گدیک
 احمد پاشا - خوجه سنان پاشا - محمد پاشا قرامانی - اسحاق پاشا (بار سوم) -
 داود پاشا - هرسک زاده احمد پاشا - ابراهیم پاشا (چندرلی زاده) - مسیح پاشا
 - خادم علی پاشا - هرسک زاده احمد پاشا (بار دوم) - خادم علی پاشا (بار دوم)
 - هرسک زاده احمد پاشا (بار سوم) - قوجه مصطفی پاشا - هرسک زاده احمد
 پاشا (بار چهارم) - احمد پاشا دوقاقین اوغلی - خادم سنان پاشا - هرسک زاده
 احمد پاشا (بار پنجم) - خادم سنان پاشا (بار دوم) - یونس پاشا - پیرمحمد
 پاشا - ابراهیم پاشا - ایاس پاشا - لطفی پاشا - خادم سلیمان پاشا - رستم پاشا -
 قرا احمد پاشا - رستم پاشا (بار دوم) - علی پاشا (سمیز) - صوقللی محمد
 پاشا.

فصل سی و سوم

۶۷۶-۶۴۱

تشکیلات نظامی از اواسط قرن پانزدهم تا اواسط قرن شانزدهم

۱

تشکیلات نظامی مرکز

اجاق غیربومی های گاردینی چریها

تشکیلات اجاق غیربومیها - مستمری و پوشاک اجاق غیربومیان - انتقال
 غیربومیان برای انجام سایر خدمات.

اجاق ینی چریها

توسعه و گسترش اجاق - انتقال اجاق ینی چری به استانبول - سلاح و شرکت
 اجاق «ینی چری» در جنگ - خدمات دیگر ینی چریها - تمرینات نظامی
 ینی چریها - نظام جنگی ینی چریها - چگونگی مجازات ینی چریها - حقوق و
 مستمری ینی چریها - فرزندان ینی چریها - سواره نظام شدن ینی چریها -
 صندوق ینی چریها و قراصندوق - اصول خوراک ینی چریها - فرماندهان

بزرگ اجاق - کاتب بینی چریها و تشکیلاتش - مأموران دون پایه اجاق - تعداد افراد اجاق - انعام زمان جلوس پادشاه و جنگ .

اجاق جبه جی

وظیفه اجاق - سربازخانه جبه جی و دستجات آن .

اجاق (تشکیلات) توپچی ها

اردوگاه توپچیها و کارگاههایشان - دو صنف توپچی - توپچیان توپ انداز - فرمانده و مأموران توپچی و تعداد توپچیان - اجاق ارابه داران توپچی .

سواره نظام قپوقلی (گاردینی چری)

چه کسانی برای سواره نظام انتخاب می شدند؟ - حقوق (مستمری) سواره نظام قپوقلی - خدماتشان در زمان جنگ - خدمات نوبتی در زمان صلح - وکدش - گارد خدماتی سواره نظام - کدخدایی - حقوق و مستمریها .

۲

تشکیلات نظامی ایالت

سپاهیان تیول دار

گسترش تشکیلات سپاهیان تیول دار - دفاتر سپاهیان تیول دار - تیولهای تذکره دار و بدون تذکره - شرکت سپاهیان صاحب زمین در جنگ - سپاهیان که در جنگ یا بستر خود می مردند - سپاهیهای معزول .

گروههای پشت پرده

(بیاده - یوروک - مُسَلِم)

بیاده نظام و یوروکها - مُسَلِم ها - جر آخور یا سرآخورها - جانبازان و تاتارها .

نیروهای پیشقراول

آقنجی ها - دلیل ها .

نیروهای قلعه ها

عزب ها - دواطلبان و پنج تایی ها .

دریانوردی عثمانیان تا اواسط قرن شانزدهم

۶۸۲-۶۷۷

فصل سی و چهارم

نحوه اداره ایالات از اواسط قرن پانزدهم تا اواسط قرن شانزدهم

مختصری درباره ایالات - ایالتهای با سالانه و بدون سالانه - سنجقهای
میرمیرانی، مالکانه (اربابی)، موروثی و آزاد - بیگریگها و سنجق بیگها -
مرکز ایالت.

۶۹۲-۶۸۳

فصل سی و پنجم

تشکیلات علمی از نیمه قرن پانزدهم تا نیمه قرن شانزدهم

مدارس عثمانی

مدارس صحن ثمان و مدارس تتمه - درجات و مراتب مدارس نسبت به
مدارس صحن - طلاب مدارس - دروس مدارس - مدارس سلیمانیه -
ملازمها «شغل ملازمت».

پیشه قضاوت، قاضی عسگری و مفتی گری

پیشه قضاوت - قاضی عسگری - مفتی گری.

۷۴۱-۶۹۳

فصل سی و ششم

هنرهای زیبا و جنبشهای فکری و علمی از اواسط قرن پانزدهم تا اواسط قرن شانزدهم

دو مکتب مؤثر در جنبشهای علمی

سیر ادبی در قرون مذکور

دروس ریاضی

دروس پزشکی

پزشک و جراحان خصوصی و اماکن فروش دارو - تاریخ و جغرافیا.

درباره جغرافیا

آثار مربوط به هنرهای زیبا

موسیقی - آثار مربوط به موسیقی - آلات موسیقی - استادان موسیقی.

هنر خطاطی

نخستین استادان خط - شیخ حمدالله و مکتب وی - خطوط تعلیق، دیوانی و سیاق.

نقاشی و نقش

صحنی و تذهیب کاری

صحنی - تذهیب کاری.

هنرهای گچ بری، کاشیکاری، کنده کاری و حکاکی

هنر گچ بری - کاشیکاری - کنده کاری و سنگ نشانی - حکاکی.

نگاهی به سایر هنرهای ترکان

قماش و مخملهای ترکها - قالیبافی.

۴۷۹-۷۴۳

فصل سی و هفتم

جنبشها و آثار علمی عثمانیان از اواسط قرن پانزدهم تا اواسط قرن شانزدهم
فعالیت‌های علمی پس از فتح استانبول - برخی از آثار تألیف و ترجمه شده و مؤلفان آنها.

۷۶۲-۷۵۱

فصل سی و هشتم

برخی مجامع و مؤسسات اجتماعی عثمانیان از اواسط قرن پانزدهم تا اواسط قرن شانزدهم

میلادی

مساجد

مؤسسات خیریه

بیمارستانها

کتابخانه‌ها

آثار معماری

۷۹۸-۷۶۳

فصل سی و نهم

برخی از دانشمندان مشهور عثمانی از تأسیس این دولت تا اواسط قرن شانزدهم میلادی

داود قیصریه‌ای - ملا فناری - شیخ بدرالدین محمود - خضر بیگ - علی

قوشچی - خوجه «خواجه» زاده مصلح الدین مصطفی - ملا خسرو -
شمس الدین احمد خیالی - سنان پاشا - ملامصطفی توفاتی - مؤیدزاده
عبدالرحمن افندی - علی جمالی افندی - ابن کمال (احمد شمس الدین) -
جلال زاده مصطفی بیگ (قوجه نشانجی) - طاش کوپرولوزاده (احمد
عیسام الدین) - قنالی زاده علی افندی - ابوسعود افندی.

۷۹۹-۸۱۵

فصل چهارم

نگاهی به اوضاع اقتصادی عثمانیان در قرون چهاردهم، پانزدهم و شانزدهم میلادی
بافته‌های حریر، ابریشمی و پنبه‌ای در قلمرو عثمانی - معادن - بازرگانی باچه
کسانی انجام می‌شد؟ مهمترین اجناس صادراتی - کالاهای مهم وارداتی -
مراکز و اسکله‌های مهم تجاری - کالاهای ممنوع‌الصدور - اوضاع اقتصادی
داخل کشور.

مؤسسات منس

رواج پول - کالاهای وارداتی، صادراتی و معاملات ارزی.

۸۱۷-۹۰۳

فهرست اعلام

مقدمه مترجم

جلد دوم، «تاریخ عثمانی» اثر استاد اسماعیل حقی اوزون چارشلی که اینک در دسترس خواننده گرامی است، همان گونه که از عنوان آن یعنی «از فتح استانبول تا مرگ سلطان سلیمان قانونی»، پیداست، حوادث بیش از یک قرن از امپراتوری عثمانی را در برمی گیرد. در طی این مدت دولت عثمانی به دنبال فتح استانبول پایه های امپراتوری خویش را پی نهاد و چنانکه از محتوای کتاب نیز برمی آید، آنچنان رو به توسعه و گسترش نهاد و به اوج اقتدار رسید که دولتهای اروپایی معاصر سلاطین آن دوره عثمانی را نیز به لرزه انداخت.

اما مطلبی که خواننده عزیز بالطبع با آن روبرو خواهد شد، قضاوتهای یکجانبه توأم با تعصب مؤلف است. در این کتاب در اغلب موارد، مسایل و نتیجه گیریهای انجام شده، کاملاً یکجانبه و متعصبانه صورت گرفته است. البته این تعصب در مورد عثمانیان و کارهایشان از نقطه نظر مورخ و یا مؤلفی ترک احتمالاً موجه جلوه می کند، حتی در مورد به اصطلاح فتوحات جنگها و قضاوتهای انجام شده، در بخشی از اروپا جای گله برای ما باقی نمی گذارد، و اصلاح و قضاوتش بر عهده محققان و مورخان غربی بویژه اروپایی است. اما در مورد ایران، این کوچک بینی و حقیر شمردن آن، بویژه در مورد حکومت صفوی (اوایل دوره صفوی) و مهم جلوه ندادن آن از طرف مؤلف به هیچ وجه صحیح به نظر نمی رسد. زیرا وظیفه هر محقق و مؤرخ، در مرحله نخست، زیر پا گذاردن هر نوع تعصب و یکجانبه نگری در خصوص حوادث و مطالبی است که مورد بررسی قرار می دهد. این مطلب را باید در نظر داشت که درست در زمان رو به گسترش نهادن عثمانیان، دولتهای مختلف الحالی که هر یک بر پاره ای از ایران حکمفرمایی می کردند، بر اثر ظهور دولت صفوی از میان رفته و ایران به صورت یک دولت و حکومت یکپارچه درآمد و رقابتها و اقدامات شاه اسماعیل برای گرفتن انتقام و یا اقدام برای یکپارچه کردن جامعه شیعه در ایران، آناتولی و... اقدامی توأم با منطق بوده است که متأسفانه مؤلف آن را نادیده گرفته است.

غرض ورزی و یکجانبه‌نگری هر محقق و پژوهشگری در هر موردی لطمه‌ای شدید به حقیقت مطلب وارد می‌کند و این امر نیز کاملاً آشکار است که سبب تحریف و حتی به بی‌ارزش بودن تحقیقات می‌انجامد. یکجانبه‌نگری و غرض‌ورزی مؤلف از این پیداست که به طور مثال در بخش تاریخ و جغرافیا، هنگام بحث دربارهٔ ادریس بتلیسی (بدلیسی) می‌نویسد: «... نوشته‌ی وی همانند تاریخهای ایران، سرشار از مبالغه است و...». در حالی که اگر به فرض هم برخی کتابهای تاریخ ایران که بنابه‌خواسته و دستور فرمانروایان و سردمداران به رشتهٔ تحریر درآمده و سرشار از مبالغه و مداحی نیز باشد، ولی باتوجه به مطالب خود همین کتاب متوجه می‌گردیم که «مبالغه» در بازگویی و بازنگری اکثر مطالب چه مفهومی دارد.

نکتهٔ دیگری که جلب توجه می‌کند، اینکه مؤلف محترم به سربازان—افراد و سردارانی که در جنگها کشته می‌شوند، عنوان «شهید» می‌دهد، و این امر را حتی در مورد کشته‌شدگان در جنگ با ایران، مصر و... که خود مسلمان‌اند، نیز تعمیم می‌دهد، و بدین وسیله می‌خواهد ضمن خودنمایی، در عین حال مظلوم‌نمایی نیز کند، و با این مظلوم‌نمایی و دادن عنوان «شهید» به سربازان، و سرداران شاید می‌خواهد به این مسئله اشاره کند که جنگهای سلاطین عثمانی، در راه اسلام و برای گسترش اسلام بوده است، نه توسعه‌طلبی و اقتصاد سیاسی. در حالی که نخستین چیزی که از محتوای مطالب، جنگها، شکستها، و پیروزیهای عثمانیان دستگیر می‌شود، و می‌توان از آن نتیجه‌گیری کرد، جنبهٔ اقتصادی بودن این جنگها و به استثمار کشیدن دیگر ملتهاست، و حتی برای به قدرت رسیدن و تکیه بر جای پدر دادن، تا جایی می‌رسد که شاهزاده‌ای برای از بین بردن برادرش به پاپ—دشمن خونی دینی اش—متوسل می‌گردد.

تکرار برخی مطالب که احتمالاً لزومی هم به اشارهٔ مجدد آن نبوده، یکی دیگر از نکات ضعف آن است. هر چند همچنانکه در بیوگرافی مؤلف که در مقدمهٔ جلد اول آمده است، وی یکی از پرکارترین و برجسته‌ترین استادان تاریخ ترکیه به شمار می‌رود، با اینهمه باید اذعان کرد که کتاب حاضر در عین اینکه سرشار از مطالبی است که می‌توان گفت در هیچ‌یک از کتابهای تاریخ مربوط به دورهٔ مذکور تا کنون نظیر آن دیده نشده است، ولی عاری از یکسوینگری که ناشی از حس ناسیونالیستی افراطی ترکهاست، نیست. از این رو بجاست که گفته شود لحن جانبداری مؤلف به عینیت و واقع‌بینی اثر تا حدی لطمه زده است.

با اینهمه کتاب حاضر تاریخی است کاملاً تطبیقی؛ و مؤلف با رجوع به منابع مختلف و تطبیق و مقایسهٔ مطالب آنها با یکدیگر، در خصوص صحت و سقم خیلی از مطالب کوشش

فراوانی به خرج داده است، و از این لحاظ کتاب ارزش خود را حفظ و باید گفت که مؤلف بدین وسیله یکسونگری خود را جبران کرده است.

اشاره به چند مورد در اینجا ضروری به نظر می‌رسد. اول اینکه، همچنانکه در مقدمه جلد اول نیز آمده است به علت حجم عظیم آن (ده جلد)، امکان دارد که جلدهای چاپ‌شده این اثر با حفظ ترتیب به دست خوانندگان گرامی نرسد. مورد دیگر اینکه مترجم تعداد پنج نقشه جغرافیایی را که گویای دوران مختلف امپراتوری عثمانی تا زمان گسترش کامل آن است، برای اطلاع بیشتر خوانندگان به کتاب افزوده است. مورد سوم اینکه، چون برابری لاتین واژه‌ها بعنوان پانوشت یا حروف ترکی [لاتین] آمده است، لذا برای اطلاع و راهنمایی بیشتر خواننده گرامی، برابری الفبای ترکی و فارسی که در ترجمه کتاب بدان شیوه مورد استفاده قرار گرفته است، در زیر نشان داده می‌شود.

وهاب ولی

A	آ	J	ژ	Ş	ش
Ā	آ	K	ك	T	ت
B	ب	Ḳ	ق	T	ط
C	ج	L	ل	U	أ
Ç	چ	M	م	Ū	او
D	د	N	ن	V	و
F	ف	Ñ	ن	Y	ی
G	گ	O	ن	Z	ز
Ġ	گ	Ō	ن	ž	ض
H	غ	P	او	ž	ظ
H	ه	R	یا	z	ذ
H	ح	S	ر	‘	ع
I	خ	Ş	ی	’	ه
Ī	ی	š	ی		
			ث		

فصل اول

نگاهی به سه قاره و برخی رویدادها هنگام فتح استانبول

برخی از دولتهای موجود در سه قاره هنگام فتح استانبول

دولتهای موجود در آسیا و آفریقا

نگاهی به برخی از حکومتهای موجود در سه قاره به هنگام فتح استانبول که به دوران قرون وسطی خاتمه داده و موجب آغاز دوران جدیدی گردید، و به دست آوردن اطلاعاتی در این خصوص، ضروری است. در آن دوره، در شرق دولت عثمانی، امیرنشین آل جندر (جاندار)، در قسطنطنیه و سینوب و امپراتوری طرابوزان— روم که دریای سیاه را در تصرف داشتند، و در بخش شرقیتر، ایران، عراق، خراسان و آذربایجان، و نیز قراقوینلوها که بر بخشی از آناتولی تسلط داشتند، و در جوار آن دولت آق قوینلوها که دیاربکر و حوالیش در تصرف آنها بود، وجود داشت.

در داخل آناتولی، علاوه بر دولت قرامان^۱ که قونیه، آقسرای^۲، ارمناک^۳ و حوالی آن را تحت اداره خود داشت، و نیز امیرنشین کوچک علایه، امیرنشینهای ترکمن ذوالقدر، و آل رمضان که تحت حاکمیت مملوکان مصر و سوریه بودند، دیده می شدند. سوریه، مصر و حجاز نیز تحت حاکمیت سلاطین مملوک درجه دوم (چرکسها) قرار داشتند.

همچنین در دوره مذکور، در آفریقای شمالی، دولت بنی حفص^۴، در تونس و حوالی آن، بنی زیان^۵ در الجزایر غربی و بنی مورین^۶ در الجزایر شرقی حکومت داشتند. این دولتها در

1. Qaraman 2. Aqsaray 3. Ermenâk 4. Beni-Hafş 5. Bani Zeyân 6. Beni Morin

برابر فعالیت‌های مسیحیان، در موقعیتی ضعیف قرار گرفته بودند.

دولت‌های موجود در اروپا

در بخش بالکان اروپا، سلطان نشین بُسنی (بوسنه)*، شاهزاده نشین‌های صرب، افلاق** و بوغدان، و در آرنائوت (آلبانی امروزی)، اسکندر بیگ حکومت داشت. از میان آنها، شاهزاده نشین‌های صرب و افلاق تحت حاکمیت مسلم عثمانیان قرار داشتند.

در اروپای شرقی و جنوب شرقی، حاکمیت آلتون اردو (اردوی زرین)، به کلی از هم پاشیده، و خان نشین کریمه تأسیس گردیده بود. با اینهمه، روس‌ها هنوز نتوانسته بودند از پرداخت مالیات (باج) به آلتون اردو رهایی یابند. مسکو هنوز به صورت دوک نشین اداره می‌شد و سلطنت نشین (پادشاهی) نشده بود.

در اروپای میانی (مرکزی)، له (لهستان)، بوهیمیا (بوهیم)، مجارستان، امپراتوری مقدس ژرمن (آلمان)، و در اروپای شمالی، پادشاهی دانمارک (که در سال ۱۳۹۷ م، وارد اتحادیه کالمرا شد و هنگام فتح استانبول اتحادیه مذکور از هم پاشیده شده بود) و پادشاهی سوئد، در اروپای غربی دولت‌های انگلیس، فرانسه — که به جنگ‌های صدساله خاتمه داده بودند — و در شبه جزیره ایبری، پرتغال، آراگون و کاستیل، و پادشاهی کوچک ناوارا^۱ و دولت مسلمان بنی احمر که تحت فشار حکومت‌های مذکور بود، وجود داشتند.

دولت‌های موجود در اروپای شرقی عبارت بودند از: در شبه جزیره ایتالیا، دولت‌های میلان، فلورانس، پاپ، ناپل — سیسیل و جمهوری ونیز که بنادر و جزایر زیادی را در دریای مدیترانه تحت اداره خود داشت. در ساحل مدیترانه اسیل زادگان جمهوری کوچک جنوا (ژن)، با اینکه قدرت سابق خود را از دست داده بودند، ولی جزایر نظیر لیمنی^۲، میدیلی^۳، سمدیرک^۴، تاشوز^۵، و ساقز^۶، واقع در نزدیکی سواحل عثمانی، و نیز بندر انزا^۷، در نزدیکی دژه آغاج^۸ را تحت اداره خود داشتند. جنوایی‌ها در سواحل دریای سیاه نیز مستعمراتی داشتند.

در آن زمان، دولت عثمانی با جنبش و فعالیت خود، تجاوزات آل قرامان را متوقف

• بوسنه Bosna، به انضمام هرزه گوین یا بوسنه — هرسک، ایالتی بود در جنوب یوگسلاوی امروزی و نزدیک دالماسیا (م).
 • افلاق Enâk، ایالتی در رومانی امروز و بوغدان Boğdan نیز نام ترکی ایالت مولداوی رومانی امروزی است (م).

1. Kâlmer 2. Nâvâr 3. Limni 4. Midilli 5. Samadirek 6. Tâşoz 7. Sağız 8. Enez
 9. Dedeâğaç

کرد، و آن دولت را مجدداً وادار به پرداخت مالیات نمود. مبارزات خصمانه آق قوینلوها و قراقوینلوها نیز ادامه داشت، البته دولت قراقوینلوها از موقعیت برتری برخوردار بود. روابط حسنه موجود میان دولت عثمانی و دولت ممالیک نیز بخوبی ادامه داشت، دولت عثمانی، ضمن اینکه موجبات ناخشنودی دولتهای ونیز و جنووا را فراهم نمی‌کرد، در عین حال، با آنها، معاهدات بازرگانی نیز منعقد می‌کرد، و در این میان، از رقابتهای موجود میان ونیزی‌ها و سلطنت نشین ناپل که در پی تسلط بر بالکان و مدیترانه بود، بهره می‌جست.

فرانسه که به جنگهای صدساله خاتمه داده بود، خسته به نظر می‌رسید. همچنین انگلستان نیز که بر اثر جنگهای مذکور خسته و فرسوده شده بود، در آن هنگام گرفتار جنگهای داخل بین دو خاندان لانکاستر^۱ (خاندان سلطنتی)، ریچارد (ریشارد) دوک یورک^۲ بود که در تاریخ به نام جنگهای «دورز» مشهور است. اتحاد موجود میان دولتهای اسکاندیناوی، به نام اتحادیه کالمز، از هم پاشیده، جنگ میان شارل هشتم^۳ که بر سلطنت سوئد انتخاب شده بود و کریستین اول^۴ پادشاه دانمارک، ادامه داشت. رقابت موجود میان جمهوری ونیز و سلطنت نشین ناپل در سیسیل برای به دست آوردن مناطق نفوذ بیشتر، شدت گرفته بود، و هر یک از طرفین سعی داشتند، نظر آلبانی (آرناو و تُلُق) و اسکندربیگ را به خود جلب نماید. ژان هونیاده^۵، نایب السلطنه مجارستان در تردید به سر می‌برد، و هر چند بر اثر تحریک پاپ در صدد انجام کارهایی برآمد، ولی نتیجه‌ای عایدش نشد.

فرمانروایان دولتهای بیگانه هنگام فتح استانبول

هنگام فتح استانبول، فرمانروایان دولتها و حکومتهایی که در فوق از آنها نام برده شد، عبارت بودند از:

اسماعیل بن ابراهیم جاندار اوغلی در قسطنطنیه و سینوب، (۱۴۵۹-۱۴۴۳م)، یوانیس کومننوس چهارم^۶ امپراتور طرابوزان (۱۴۵۸-۱۴۴۸م)، جهانشاه بن قرایوسف فرمانروای قراقوینلوها (۱۴۶۷-۱۴۳۷م)، جهانگیر بن علی بیگ فرمانروای آق قوینلوها (۱۴۵۳-۱۴۴۴م)، و برادرش اوزون حسن (۱۴۷۸-۱۴۵۳م)، ابراهیم بیگ بن محمد بیگ فرمانروای دولت قرمان، (۱۴۶۳-۱۴۲۴م)، لطفی بیگ در علاییه (وفاتش پس از ۱۴۶۰ م بوده است)،

1. Lânkâster 2. York 3. Şarl VIII 4. Kristiyan I 5. Jan Hunyad 6. Yuânnis Komnenos IV.

سیف الدین اینال، سلطان مملوکان (۱۴۶۱-۱۴۵۳م)، متوکل علی الله ابو عمر عثمان از طایفه بنی حفص (۱۴۸۸-۱۴۵۳م)، در تونس، ابوالعباس احمد بن ابی حمو، (۱۴۶۲-۱۴۳۱م) در الجزایر غربی، وامیر عبدالله از طایفه بنی مورین، در الجزایر شرقی در رأس حکومت بودند. استفان توماسویچ^۱ از خاندان کوسترمنیچ^۲ (۱۴۶۱-۱۴۴۴م) در سلطان نشین بُسنی (بوسنه) در بخش بالکان، ویلگ اوغلی^۳ (۱۴۵۶-۱۴۲۷م) در صربستان که تحت تسلط عثمانی بود. ولاد یسلاودوم^۴ (۱۴۵۶-۱۴۴۸م) در افلاق، که آن نیز تحت نفوذ و سلطه عثمانی قرار داشت و پترو آرون^۵ و آکساندر دوم، که مشترکاً بر بوغدان (مِلداوی) حکومت می‌کردند.

در اروپای شرقی، حاجی گری بن غیاث الدین (۱۴۶۶-۱۴۲۰م)، در خان نشین (خانات) کریمه، در دوک نشین مسکو، واسیل^۶ کور (۱۴۶۳-۱۴۴۸م)، در اروپای مرکزی کازیمیر ششم^۷ از خاندان یاگلون^۸ (۱۴۹۲-۱۴۴۵م)، در لهستان و یلادیسلاس^۹ (۱۴۵۷-۱۴۴۰م)، از خاندان لوگزامبورک در بوهیمیا که در عین حال پادشاه مجارستان نیز بود. فردریک سوم (۱۴۹۳-۱۴۵۲م)، امپراتور آلمان در سلطان نشین لمباردی، و در اروپای شمالی، شارل هشتم در سوئد و نروژ، و کریستین اول اهل باویر^{۱۱} (۱۴۸۳-۱۴۴۸م)، در دانمارک حکومت می‌کردند.

در اروپای غربی، هانری چهارم از خاندان لانکاستر (۱۴۶۴-۱۴۲۲م)، در انگلستان، شارل هفتم از خاندان والوا^{۱۲} (۱۴۶۱-۱۴۲۲م) در فرانسه، در شبه جزیره ایبری، آلفونس اول^{۱۳} از خاندان بورگنی^{۱۴} (۱۴۸۱-۱۴۳۸م)، آلفونس پنجم (۱۴۱۸-۱۴۱۶م)، در سلطان نشین آراگون، و همچنین در سلطان نشین ناپل و سیسیل، ژان دوم (۱۴۵۴-۱۴۰۶م) در کاستیل و لیون، و در اسپانیای غربی، سعد بن علی (۱۴۶۱-۱۴۵۲م)، در رأس دولت مسلمان بنی احمر قرار داشت. در اروپای جنوبی و در شبه جزیره بالکان، همان طور که اشاره شد آلفونس پنجم، پادشاه آراگون، در ناپل و سیسیل، نیکلای پنجم، (۱۴۵۵-۱۴۴۷م) در مقام پاپ، خاندان مدیچی^{۱۵} (مدیسی) در فلورانس، فرانچسکو آکساندر^{۱۶}، (۱۴۶۶-۱۴۰۶م) در میلان، و فرانچسکو فوسکاری^{۱۷} (۱۴۵۳-۱۴۲۳م)، در ونیز فرمانروایی می‌کردند.

1. İstefan Tomaseviç 2. Kostermaniç 3. Vilkoğlu 4. Vlâdislâv II. 5. Petro Âron
6. Vâsil 7. Kâzimir VI 8. Yâgellon 9. Vilâdislâs 10. Ladislas 11. Bâvyer 12. Vâlvâ
13. Âlfons|l 14. Burgonyi 15. Mediçi 16. Françesko Âleksandr 17. F.Foskâri

تأثیر فتح استانبول بر اروپا

وضع روحی موجود در اروپا

هر چند فتح استانبول در ۲۹ ماه مه ۱۴۵۳/ بیستم جمادی الاول ۸۵۷، توسط ترکهای عثمانی، اروپا، بویژه پاپ، سلطان نشین ناپل و کشورهای اروپای جنوبی را دچار بهت و وحشت کرد، ولی اقدامات شدید و تعصب انگیز دینی بتدریج جای خود را به عقل و تفکر ذهنی داد، و موجب پایین آمدن هیجانات دینی پیشین گردید. پیوستن برخی دولتها به مجادلات و منازعات سیاسی و مسایل داخلی ناشی از آن نیز سبب شد که عکس العمل شدیدی نسبت به فتح استانبول در غرب مشاهده نگردد؛ و حتی فعالیتهای پاپ نیکلای پنجم نیز نتیجه ای در بر نداشت. ولی آنچه که بیشتر موجب شگفتی شد، این بود که تعداد زیادی از مردم جزایر، کشیشان، و اسقفهای شبه جزیره بالکان و در این میان، تعدادی از پادشاهان و دولتها و سینیور (اربابان تولدار)های صرب، افلاق، بوسنه، موره، آلبانی که پاپ در صدد تحریک آنان علیه عثمانی ها بود، در بهار سال ۱۴۵۴ میلادی با اعزام سفرایی نزد فرمانروای عثمانی، به مناسبت فتح استانبول، به وی تبریک گفتند. بدین ترتیب سفیر صربستان که برای عرض تبریک آمده بود، پرداخت ده هزار دوکا^۵، بعنوان مالیات به دولت عثمانی را نیز پذیرفت، امیر جنوایی ساقر نیز سه هزار دوکا، امیر میدیلی و امیر طرابوزان نیز هر یک دو هزار دوکا که مالیاتشان بود، تقدیم کردند. بدین ترتیب، در سایه سیاست نیرومند عثمانیان و حرکت سریع و شدید آنان، اقدامات، و به چپ و راست روی آوردن پاپ نیکلای پنجم برای به وجود آوردن یک جنگ صلیبی دیگری نتیجه ماند و بیانیته مورخ ۳۰ سپتامبر ۱۴۵۳ پاپ در خصوص بسیج و مسلح شدن تمام مسیحیان، تقریباً به هیچ وجه مورد استقبال و توجه قرار نگرفت.

فعالیت پاپ

پاپ نیکلای پنجم برای مقابله با ترکها با تشویق ژان هونیاد و اسکندریگ، شاهزاده مشهور آلبانی، در صدد برآمد تا آنچه که برای کمک به آنها لازم بود، تأمین کند. حتی برخی از دولتهای اروپایی به تبع از پاپ و برای جلب رضایت افکار عمومی موجود در اروپا که ناشی از فتح

۵. Duka، سکه قدیمی ونیزیان.

استانبول بود، دست به خودنمایی‌هایی زدند و در این مورد، فردریک سوم امپراتور آلمان برای سازمان دادن یک جنگ صلیبی جدید از پاپ درخواست و تقاضای تشکیل شورایی نمود. جمهوری ونیز و پادشاهی ناپل هم که منافعشان لطمه خورده بود، با وعده و وعیدهایی پا به میدان گذاشتند و در ارتباط با این مسئله، ملاقات‌هایی نیز در رم صورت گرفت. در این میان، یورگی برانکوویچ^۱ (ویلگ اوغلی)، که بر اثر فشار عثمانیان از صربستان فرار کرده، نزد پاپ آمده بود، نیز در کار دخالت کرد، و ملاقات‌هایی میان اسکندریگ امیر آلبانی، با ژان هونیاد و برانکوویچ به عمل آمد. با اینهمه، تمامی تدابیر اتخاذ شده علیه ترکها، از قوه به فعل در نیامد؛ زیرا بین ناپل و ونیز، رقابت‌های سیاسی وجود داشت؛ حتی این رقابت‌ها اندکی پس از آن تاریخ کاملاً در آلبانی نمایان شد، و سیاستی که ناپل دنبال می‌کرد، مورد پسند جمهوری ونیز واقع نشد. در عین حال به علت بی‌م‌نگرانی، روابط خود را با بلوک غرب قطع کرد و در سال ۱۴۵۴م، با عثمانیان معاهده‌ای تجاری منعقد کرد.

پاپ کالیکست سوم^۲ (آلفونسو بورژیا)^۳ جانشین پاپ نیکلای پنجم — که در ۲۴ مارس ۱۴۵۵ فوت کرده — شد. او با تشریک مساعی با آلفونس پنجم پادشاه ناپل و آراگون که برای به دست گرفتن حاکمیت و تسلط بر دریای مدیترانه، درصدد نفوذ در بالکان بود، درصدد بود علیه عثمانیان وارد جنگ شود. با اینکه ناوگانی را که به دریای اژه فرستاد برخی از جزایر را اشغال کرد، ولی بی‌آنکه، بتواند کاری اساسی علیه ناوگان ترکها انجام دهد، بدون نتیجه بازگشت، و موجب بدبختی مردم جزایری که آنها را علیه ترکها تحریک کرده، به شورش واداشته بود، شد.

راضی و خوشحال کردن اتباع رومی توسط عثمانیان

بدین ترتیب، هنگامی که پاپها درصدد بر پا کردن جنگ صلیبی جدید و بیهوده‌ای علیه عثمانیان بودند، ترک‌هایی که استانبول را فتح کرده بودند، با به رسمیت شناختن حقوق دوران امپراتوری کلیسای شرق، یعنی کلیسای ارتدکس، موجبات رضایت و خوشحالی رومی‌ها را فراهم آوردند و علی‌رغم مذاکرات متعدد، آنها را که تا حدی به نزدیک شدن به خودشان بی‌توجهی نشان می‌دادند، از تسلط و نفوذ کلیسای غرب رهایی بخشیدند، و همانند سابق استقلال آنها را تأمین کردند.^(۱) در حقیقت فرمانروای عثمانیان، به دنبال فتح استانبول، گنادیوس^۴ را که به دانش و

1. Yorgi Branković 2. Kálíxst III 3. Álfonso Burjiyâ 4. Gennádios

فضیلت اشتهار داشت، بعنوان اسقف اعظم کلیسای ارتدکس رومی‌ها تعیین و به کلیسای مرکزی آنها، صلاحیت و اختیاراتی همانند دوران امپراتوری روم شرقی بخشید.^(۲) این سیاست حساب شده دولت عثمانی، دروازه‌های یکی کردن کلیساهای ارتدکس و کاتولیک را که از یک قرن و نیم پیش به این طرف با مراجعات گاه به گاه امپراتوران به پاپ صورت می‌گرفت، به کلی بست.^(۳) در عین حال به جنوایی‌هایی که در گالاتا (گالاته) بودند و نیز به خود مردم گالاتا با صدور فرمانی امنیّت و تأمین داده شد.^(۴) و با این حرکت سیاسی، حکومت عثمانی، هم ارتدکسهای تحت اداره خود را در بالکان و هم ارتدکسهای را که در آلبانی جنوبی، افلاق، صربستان، موره بودند، تحت اداره واقعی خود درآورد.

سقوط خاندان جاندرلی (جندرلی)

قراخلیل خیرالدین پاشا

همان‌طور که در جلد اول کتابمان گفته شد، قراخلیل پاشا روستازاده و فرزند ترکی به نام علی اهل روستای جتندر بود که تحصیلات مدرسه‌ای (مکتب و مدرسه دروس دینی) را گذراند. پس از اینکه به سن بلوغ رسید، همراه با رجال جامعه آنخی (اخوان)، در تأسیس دولت عثمانی خدمات ارزنده‌ای انجام داد، و به مقاماتی نظیر قاضی‌عسگر، وزارت، و فرماندهی ارتقا یافت. او را که در رمضان سال ۷۸۹/ نوامبر ۱۳۸۳، در قرارگاه لشکر دچار بیماری شد، به سرز* (سیرس) آوردند، و در آنجا فوت کرد؛ و در آرامگاهش واقع در ازنیق دفن گردید. قراخلیل خیرالدین پاشا، در تشکیل نخستین سواره نظام و پیاده نظام ینی‌چری، و غیربومی که «مسلم»^{۵۵} و «ایایا»^{۵۶} نامیده می‌شد، عملاً عامل اصلی به شمار می‌رفت. او خزانه دولتی را نیز تأسیس کرد. بدین ترتیب امیرنشین کوچک عثمانی را ازحالت عشیره‌ای درآورده، برای ایجاد یک دولت جدید با طرح و برنامه‌ای جدید به فعالیت پرداخت، و موفق نیز شد. سلطان مراد اول به تمام معنی به او اعتماد داشت.

۵۰. Serez، ناحیه‌ای در شبه جزیره بالکان (م).

۵۱. Müsëllim، اصطلاحی بود که به مأمورانی که عهده دار ایالت و یا سنجشی بودند، اطلاق می‌گردید و به مأموران دیگری که عهده دار جمع‌آوری عایدات دولت در همان ایالت بودند، گفته می‌شد (م).

۵۲. Yâya، نام سربازان مزدور (حقوق‌بگیر)ی بود که در اوان تأسیس دولت عثمانی دارای تشکیلاتی بودند (م).

علی پاشا

پس از فوت قراخلیل خیرالدین پاشا، پسر بزرگش علی پاشا، در مقام قاضی عسگر، جانشین پدر، و صدراعظم شد، علی پاشا با ترتیب و تنظیم تشکیلات دیوانی دولت عثمانی، مدت نوزده سال در رأس دولت عثمانی باقی ماند. تاکتیک و سرعتی که در اشغال و تصرف بلغارستان از خود نشان داد، ثابت کرد که وی فرماندهی عالی نیز هست.

ابراهیم پاشا

ابراهیم پاشا، برادر علی پاشا جندرلی، نیز، در زمان چلبی محمد از مقام قاضی عسگری به مقام وزارت ارتقا یافت، به دنبال فوت بایزید پاشا، وزیر اعظم شد و پس از فوتش در سال ۸۳۲ هـ ق/ ۱۴۲۹م، پسرش خلیل پاشا که قاضی عسگر بود، بعنوان وزیر اعظم انتخاب شد. چه ابراهیم پاشا و چه خلیل پاشا، چون مدت سی سال مقام صدراعظمی دوران سلطان مراد دوم را مستقلاً در دست داشتند. نفوذ و قدرت فوق العاده‌ای به دست آورده، تعداد زیادی از دولتمردان ترک را به دور خود جمع کردند. متقابلاً، نظر به اینکه رجال بینی چری که تعدادشان رو به افزایش بود، در اداره دولت و حکومت مقامهای مهمی را اشغال کردند، رقابت بین آنها شروع شد. ولی رجال بینی چریها هنوز نمی توانستند حریف جندرلی ها که موقعیتی مستحکم داشتند، گردند.

خلیل پاشا

چون خلیل پاشا اعتماد سلطان مراد دوم را از هر نظر به دست آورده بود، از این رو در انجام تمام کارها، استقلال داشت. در سال ۱۴۴۴م. سلطان مراد به دنبال معاهده ادرنه - سگدین^۱، و جنگی که علیه قاران اوغلی^۲، انجام داد، از پادشاهی کناره گرفت، و به بورسه رفت و فرزند چهارده ساله خود محمد را به جانشینی خود تعیین کرد. مداخله زاگانوس پاشا^۳ پادشاه جوان در امور دولت، خلیل پاشا وزیر اعظم را که عادت کرده بود امور دولتی را مستقلاً انجام دهد، دچار وضع مشکلی نمود.

1. Edirne-Segedin 2. Kârân Oğlu

علت اصلی اعدام خلیل پاشا

به هم خوردن معاهده ادرنه—سگدین، فرصتی به دست خلیل پاشا داد، و هوس مجدد سلطنت مراد دوم که از گوشه نشینی دلتنگ و ناراحت شده بود، به این فرصت قوت بخشید. بنا به خواسته بزرگان لشگری و کشوری برای مقابله با دشمن، از مراد دوم بعنوان فرمانده لشکر دعوت به عمل آمد، و پس از پیروزی در جنگ مشهور وارنا، و اتخاذ تدابیر لازم، سلطان مراد که اقتضا می کرد در رأس حکومت قرار گیرد، برای بار دوم به سلطنت نشست و فرزندش را به مانیسا^۲ فرستاد.^(۵) این جریان که توسط خلیل پاشا ترتیب داده شده بود، هر چند موجب تأثر و ناراحتی زیاد سلطان محمد شد، ولی چون متقابلاً قادر به انجام کاری نبود، ناچار تن به پذیرفتن آنچه که اتفاق افتاده بود، داد. ولی در نهان نسبت به خلیل پاشای صدراعظم، کینه و نفرت پیدا کرد.

سلطان محمد که در سال ۱۴۵۱ م، برای بار دوم به سلطنت رسید، مدت دو سال اول را به خلیل پاشا که همچنان در مقام صدراعظمی بود، روی خوش نشان داد، و دم بر نیارود. ولی خود خلیل پاشا از برخی از حالات سلطان، و نیز به علت رویداد قبلی، پیوسته در نگرانی به سر می برد. سلطان محمد در اقدام و انجام عملی منفی نسبت به این فرد از خاندان جندرلی که از ابتدای تأسیس حکومت و دولت عثمانی، مقامهای مهمی را در اشغال داشته، و در این میان در رأس دولت عثمانی قرار گرفته و شهرتشان در تمام طول حکومت عثمانی زبانزد شده بود، تردید می کرد، و منتظر فرصتی مناسب بود. در این تصمیم سلطان، تحریکات ینی چریها، و نیز زاگانوس پاشا، رقیب و مخالف خلیل پاشا، مؤثر بود.

سرانجام فرصتی که بتوان خلیل پاشا وزیر اعظم را از میان برداشت، به دست آمد. شایعه اخذ پول (رشوه) خلیل پاشا از امپراتور بیزانس، برای به تعویق انداختن فتح استانبول بالا گرفت. بدین ترتیب، به پولی که امپراتور همه ساله، همراه مالیات معین و مقرر، برای پادشاه عثمانی، وزیر اعظم، و سایر وزرا می فرستاد، نام رشوه داده شد. در این کار، زاگانوس پاشا، رقیب و مخالف خلیل پاشا که پس از فرستاده شدن فاتح (سلطان محمد) به مانیسا، شکست خورده بود، نقش مهمی داشت. چنانکه به محض فتح استانبول خلیل پاشا معزول و بازداشت گردیده، همراه فرزندان و پیشکارش، بعنوان زندانی به ادرنه فرستاده شد.

چون احتمال می رفت که عزل و زندانی شدن خلیل پاشا، موجب عکس العملی گردد، از این رو بلافاصله در صدد قتل وی برنیامده و مدت چهل روز منتظر ماندند. تصرف پایتخت یک

امپراتوری، مانند استانبول و بروز خوشی و شادمانی ناشی از آن، نه تنها در سرزمینهای عثمانی، بلکه در تمام جهان اسلام، و شایعهٔ جلوگیری خلیل پاشا از این پیروزی بزرگ که از قبل، همه جا پراکنده شده بود، عزل و زندانی شدن وزیر اعظم را برحق قلمداد می‌کرد. سرانجام خلیل پاشا که اموالش نیز مصادره شده بود، پس از اینکه چهل روز از زندانی شدنش می‌گذشت، به دنبال بازگشت سلطان محمد فاتح به ادرنه، و پس از تصرف قلعهٔ ایزد اعدام گردید.^(۶)

پس از خلیل پاشا، از خاندان وی، فرزندش ابراهیم پاشای دوم، در سال ۸۹۱ هـ. / ۱۴۸۶ م، در زمان سلطان بایزید دوم وزیر اعظم شد. ولی پس از وی دیگر هیچ یک از اعضای خاندان مذکور (جندرلی)، در رأس دولت قرار نگرفت.

برکناری و یا کناره‌گیری اعضای خاندان جندرلی از کار، موجب ارتقای دولتمردانی به مقام صدراعظمی شد که از میان بنی چریها بودند. تا اواخر قرن شانزدهم میلادی در طی یک قرن و نیم، به استثنای محمد پاشا قرامانی، جندرلی زاده ابراهیم پاشا، پیری محمد پاشا، ولله محمد پاشا، تمامی سی و چهار نفری که وزیر اعظم شدند، از میان بنی چریها برخاسته بودند.

یادداشت‌های فصل اول

- هدف از مراجعه گاه‌بگاه برخی از امپراتوران روم به پاپ مبنی بر متحد و یکی کردن کلیساهای ارتدکس و کاتولیک که از خارج کردن سرزمینهای آنها و تحت فشار قرار دادن امپراتوری توسط ترکها ناشی می‌شد، کمک گرفتن از جهان غرب بود. عثمانیان به محض فتح استانبول، با حفظ کلیسای ارتدکس و راضی نگهداشتن رومی‌های متعصب، آنها را از کاتولیک شدن نجات دادند. البته امکان داشت که فرمانروای عثمانی به خلاف این عمل نیز دست بزند؛ یعنی با آوردن کاردینالی از روم، کلیسای کاتولیک را راضی نگهدارد، ولی تحت حمایت گرفتن کلیسای ارتدکس‌ها را بیشتر متناسب با سیاست خود دانست.
 - گنادیوس (جنادیوس)، بطریق اعظم جدید روم، پس از فتح استانبول در جایی نزدیک ادرنه پنهان شده بود. صلاحیت و امتیازات وی، برای سلطان عثمانی تشریح شد و پس از جستجو، او را یافته و بنابه خواسته ملت روم، بعنوان بطریق اعظم تعیین شد.
 - دیوید (داوید) آخرین امپراتور طرابوزان، قبل از اشغال طرابوزان برای این کار به پاپ مراجعه کرده بود.
 - گالاتا (Gālātā)، در زمان امپراتور تئودوسیوس کبیر Theodisysus (۳۹۵-۳۷۹ م)، چهاردهمین منطقه ایالات بیزانس بشمار می‌رفت. شهر در داخل حصاری قرار گرفته و به بخشهای زیادی تقسیم شده بود که یکی از این بخشها نیز گالاتا یعنی محله گالات‌ها بود. گالاتا از سال ۱۱۶۰ م، یعنی از زمانی که جنوایی‌ها در آنجا مستقر شدند، اهمیت پیدا کرد و شهر مهم تجارتهای شد. ولی پس از اینکه بیزانس به دست لاتن‌ها افتاد، گالاتا به ونیزی‌ها که از هر جهت به لاتن‌ها کمک کرده بودند، واگذار شد (۱۲۰۴ م). میخائیل پالئولوگ Michail Pâleolog برای خارج کردن استانبول از چنگ لاتن‌ها با جنوایی‌ها سازش و به دنبال تصرف آنجا، گالاتا را به جنوایی‌ها واگذار کرد (۱۲۶۱ م)، و این شهر تقریباً به صورت یکی از کلنی‌های جنوایی‌ها درآمد، که توسط شهردار اداره می‌شد. برج نگهداری گالاتا که هرستوس تولس Hirstos Toles نامیده شد، در سال ۱۳۴۸ م، ساخته شد. جنوایی‌ها نیز برای باز پس گرفتن استانبول، از امپراتوری لاتن‌ها همراه با سلسله پالئولوگ به فعالیت پرداختند. امپراتور آندرونیک دوم Andronik II درازای این کمک و خدمت جنوایی‌ها، به موجب عهدنامه مورخ ماه مه ۱۳۰۳ اداره گالاتا را به آنها واگذار کرد. گالاتا توسط یک فئروالی یا کمیسر که از جمهوری جنووا، اعزام می‌شد و پودستا Podestâ (رییس شهرداری) نامیده می‌شد، اداره می‌گردید. درآمدهای گمرکی و سایر مالیاتها توسط جنوایی‌ها اخذ می‌شد. اداره داخلی گالاتا توسط مجلسی که نیمی از آن را اشراف، و نیم دیگر را صنف دمکرات ساکن آنجا تشکیل می‌داد، صورت می‌گرفت.
- در طی محاصره استانبول بین جنوایی‌های مستقر در گالاتا و عثمانیان توافقی صورت گرفت. به موجب این توافق (عهدنامه)، فرمانروای عثمانی تعهد کرد تمام امتیازات جنوایی‌ها را به شرط عدم کمک به امپراتور (بیزانس) به رسمیت بشناسد. با اینکه جنوایی‌ها پیش‌بینی می‌کردند که این محاصره نیز همانند محاصره‌های قبلی استانبول، عقیم و بی‌نتیجه خواهد ماند و یا اینکه شهر خیلی دیرتر از آن سقوط خواهد کرد. ولی پس از پی بردن به اشتباه خود در این پیش‌بینی، هر چند به تلاش و فعالیت پرداختند و به برخی تجهیزات تدافعی دست زدند اما نتیجه‌ای نداد. از این رو با اعزام هیأتی نزد سلطان محمد فاتح خواستار تأیید عهدنامه از طرف وی شدند. سلطان محمد فاتح پیشنهاد مردم گالاتا را پذیرفت ولی چون جنوایی‌ها در خفا در دفاع استانبول فعالیت می‌کردند، لذا با اظهار اینکه حقوق آنها را به رسمیت

نخواهد شناخت، دستور تنظیم عهدنامه ای را صادر کرد. این عهدنامه در ابتدای امر، به زبان رومی نوشته شد، و توسط زاگانوس پاشا Zâgânos و فرمانده طرف مقابل امضاء شد، سپس سلطان در تأیید آن، تعهدی داد، ولی پذیرفت که گالاتا تحت اداره جنوایی ها بماند. زاخاریا Zahârîyâ پودستا (والی) جنوایی گالاتا در ۲۳ ژوئن ۱۴۵۳ در نامه ای که به جمهوری جنووا فرستاد، نوشت که سلطان محمد دوبار به گالاتا آمده و ضمن گردش، برای اینکه بتواند به آسانی از راه خشکی وارد قلعه ها شود، برخی برجهای نگهبانی و نیز قسمتی از برج معروف به صلیب مقدس را که در سمت دریا قرار داشت، خراب کرده، به تجار جنوایی که فرار کرده اند، اعلام داشت، در صورتی که در مدت سه ماه باز نگردند، اموالشان به نفع خزانه دولت ضبط خواهد شد. ترجمه عهدنامه ای که سلطان محمد به اهالی گالاتا (نه تنها به جنوایی ها) داده بود - از زبان رومی ترجمه شده است - بدین شرح است:

«من پادشاه بزرگ، شاهنشاه بزرگ سلطان محمدخان بن سلطان مرادخان هستم. به پروردگاری که زمین و آسمان را آفرید، به روح پاک، منور، و مطهر حضرت رسول (ص)، به حق هفت مصحف (قران)، به یکصد و بیست و چهار هزار پیغمبر، به روح جدم، به سر خودم، به سر فرزندانم، به شمشیری که به کمر بسته ام، سوگند یاد می کنم که در حال حاضر به آنها که برای اظهار دوستی شان سفیر خود بایلان Bâylân را به عتبات علیایم فرستاده، و با پاسخ فلان و بهمان کلید قلعه مذکوره را آورده، و انقیاد و اطاعتشان را نسبت به من نشان داده اند، با سر بازمان حمله نبرده، قلعه هایشان را خراب و ویران نکنم. فرمان دادم که خود، اموال، آذوقه، املاک، مخازن، باغها، آسیابها، کشتیها، قایقها، فلزات، اهل و عیال، غلام و جابه هایشان از آن خودشان باقی بمانند، و چیزی طلب نکنم. در پشتیبانی اهمال ننمایم. آنها نیز همانند مردم سایر سرزمینهایم زحمت بکشند [کار بکنند]، و به سفر در خشکی و دریا پردازند، و از مزاحمت و ممانعت مصون و ایمن باشند. من نیز برایشان خراجی شرعی وضع و مقرر می کنم تا چون دیگران همه ساله پردازند من نیز، نظر شریفم را از آنها دریغ نکنم، و همانند مردم سایر سرزمینهایم، از آنها محافظت نمایم، کلیسایشان در اختیار خودشان باشد و بنا به رسم و آیین خودشان عمل بکنند. فقط جرس و ناقوس به صدا در نیاورند، و کلیسایشان را به مسجد تبدیل ننمایم، آنها نیز کلیسای جدیدی نسازند. بازرگانان جنوایی به کار تجارت از راه خشکی و دریا پرداخته، گمرک خود را بنا به رسم و رسوم پرداخت کنند، کسی مزاحم آنها نشود و نباید که غلام و شاهین (عقاب) در منازلشان یافت شود، فرمان دادم که از فرزندان آنها کسی برای سپاه ینی چری، گرفته نشود، و هیچ کافری را بدون رضایت خویش، مسلمان نکنند. برای صلاح و مصلحت خویش، هر کس را که از میان خود انتخاب کردند، بعنوان کدخدای منصوب نمایند. اهالی قلعه مذکور و بازرگانان از بیگاری معاف، و مطمئن باشند و به علامت (نشان) شریفه اعتماد کنند. تحریراً فی اواخر جمادی الثانی سنه ۸۵۷ به مقام کنستانتینه [قسطنطنیه].»

- در این فرمان منظور از بایلان، بائیل پالا و بیچینو، Bâyl Pâlâviçino ماریودی ترونکی Mâryodi Tronki و پلاترونی Palâzoni مترجم بودند. (مجله انجمن تاریخ ترک، سال پنجم، ص ۵۲). علاوه بر این ترجمه که از زبان رومی صورت گرفته، ترجمه دیگری نیز از ایتالیایی در کتاب هامر انجام گرفته است (ترجمه عطایبگ)، ج ۲، ص ۳۷۵.
۵. این کار در شوال ۸۹۴ و یا پس از آن صورت گرفته است. زیرا محمد دوم با ارسال نامه ای بعنوان سلطان مملوک در آن زمان فرمانروا بود.
۶. هر چند تواریخ می نویسند که پس از اعدام خلیل پاشا، مقام و منصب صدراعظمی دو سال خالی ماند و بعد محمود پاشا به این مقام تعیین گردید، ولی کریتولوس Kritovulos، که به تاریخ آن دوره آشنایی داشت، می گوید که به جای خلیل - پاشا، اسحاق پاشا، - هر چند به طور موقت - به این مقام تعیین گردید (تاریخ سلطان محمد ثانی، انتشارات انجمن تاریخ عثمانی، ص ۹۲).

فصل دوم

الحاق صربستان و موره

جنگهای صربستان

نخستین جنگ صربستان

همان طور که در جلد اول تاریخ عثمانی گفته شد، به استثنای موضع مستحکم بلغراد که صربها در سال ۱۴۳۹ به مجارها واگذارش کردند، تمامی صربستان، توسط ترکها اشغال شد و ویلک اوغلی، (یورگی برانکوویچ)، والی صربها به مجارستان فرار کرد. ولی در پی آن نیروهای ترک پشت سرهم مغلوب ژان هونیاد، شاهزاده اردل^۱ شده، به دنبال شکستشان از صلیبها با امضای معاهده سگدین، به ناچار سرزمینهایی را که از صربها گرفته بودند، پس دادند (۱۴۴۴).

پس از به هم خوردن معاهده سگدین، در جنگی که در اوزنا اتفاق افتاد، شهردار (والی) صربها که موفق به نجات سرزمین خود شده بود، وارد ماجرای جدیدی که سودی عایدش نمی‌کرد، نشد و بی طرف ماند؛ و در سال ۱۴۴۸، در دومین جنگ کوسووا^۲ نیز بی طرفی خود را حفظ کرد. با اینهمه در این دوره پر اغتشاش عثمانیها، وی قلاعی که ترکها اشغال کرده بودند را نیز به تصرف درآورد. از این رو دولت عثمانی نیز برای جلوگیری از به وجود آمدن پیشامدی

1. Erdel 2. Kosová

جدید حل مسئله صربستان را به وقت مناسبتری موکول کرد.

پس از مرگ سلطان مراد دوم و فتح استانبول، یورگی ویلک اوغلی، با اعزام هیأتی نزد فرمانروای عثمانی که در ادرنه مستقر بود، هم مراتب تبریک خود را به جای آورد و هم کلید برخی از قلاع را که زمانی از آن عثمانیان بود، و او اشغالشان کرده بود، به وی تقدیم داشت. با اینهمه، به تشویق پاپ برای تدارک و شرکت در جنگ صلیبی جدیدی علیه عثمانیان، از مذاکره با مجارها نیز غفلت نورزید. عثمانیان که توسط جاسوسان خود از تماسهای والی صربستان با مجارها علیه خودشان اطلاع پیدا کرده بودند، آماده جنگ شدند. دیوان و مجلس بزرگان و ارکان دولت عثمانی، از هیأت صربها، علاوه بر کلید قلاعی که آورده بودند، تسلیم کلید سایر قلاع را—که قبلاً از آن عثمانیان بود، و بعد به تصرف صربها درآمده بود— نیز، خواستار شدند، ولی چون پاسخ رد شنیدند، از این رو در بهار سال ۱۴۵۴ م جنگ با صربستان آغاز شد.

برانکوویچ که از تجاوز و تعرض عثمانیان اطلاع پیدا کرد، پیش بینی نمود که عثمانیان به پایتختش سمندیره^۱ هجوم خواهند آورد، از این رو پس از اینکه قلعه را کاملاً استحکام بخشید. یکی از امرایش را آنجا گذاشته، خزاین خود را نیز به قلعه اوستروویچ^۲ که ترکها آن را سیوریجه حصار^۳ می نامیدند، گذاشته، خود به اتفاق خانواده اش به مجارستان فرار کرد.

در حقیقت نیز بخشی از نیروهای عثمانی به سمندیره، و بخشی دیگر نیز به طرف اوستروویچ حرکت کرده و دیگر مهاجمان نیز به طرف سایر شهرهای صربستان هجوم بردند. هر چند استحکامات خارجی سمندیره تصرف شد، ولی خود قلعه سقوط نکرد. با اینهمه محافظان سیوریجه حصار (اوستروویچ) به شرط تأمین جان و زندگیشان، تسلیم شدند. بدین جهت از تصرف سمندیره صرف نظر شد. هنگام مراجعت اردوی عثمانی، برای جلوگیری از تعرض احتمالی ژان هونیاد والی صربستان، نیرویی سی و دوهزار نفری به فرماندهی فیروز بیگ^(۱) در صربستان گمارده شد. در حقیقت نیز این پیش بینی به واقعیت پیوست، و مجارها به صربستان هجوم بردند. فیروز بیگ قادر به جلوگیری از این حمله نشد و در جنگی که اتفاق افتاد، مغلوب و اسیر گردید. سرزمینهای ترکها، مابین نیس^۴ و ویدین^۵، توسط دشمن تخریب گردید.

پس از اطلاع از این واقعه، سلطان محمد مجدداً شخصاً عازم جنگ شد. هنگامی که به طرف شهر کوی^۶ می آمد، ژان هونیاد به مجارستان بازگشت، و چون والی صربستان، تنها مانده بود، برای رسیدن به توافقی هیأتی را نزد عثمانیان فرستاد، در نتیجه سلطان عثمانی بازگشت. به

1. Semendire 2. Ostroviç 3. Sivricehişâr 4. Niş 5. Vidin 6. Şehir Köyü

موجب توافق فیما بین قلاعی که صربها تصرف کرده بودند، از آن عثمانیان شد، و علاوه بر آن، والی صرب، اضافه بر سی هزار فلوری* (فلورین) که در سال می بایست به عثمانیان پردازد، در مواقع ضروری نیز، می بایست سر بازان مورد لزوم را در اختیار عثمانیان قرار دهد.^(۲)

بعد از وقوع نخستین جنگ صربستان، (چهار هزار نفر از پنجاه هزار نفری که توسط مهاجمان ترک به اسارت درآمده بودند، در روستاهای اطراف استانبول اسکان داده شدند و برای مسکون و معمور کردن آنجا، کوشش به عمل آمد.^(۳) توافقی که با والی صربستان صورت گرفت، رضایت خاطر فرمانروای عثمانی را فراهم نکرد. ولی موقتاً به آن بسنده کرد و بقیه کار به زمانی مناسبتر موکول گردید (۱۴۵۴ م).

دومین جنگ صربستان

در سال ۸۵۹ هـ. ق. / ۱۴۵۵ م، عیسی بیگ بن اورنوز^۱، از فرماندهان مرز، ضمن عریضه ای که به حکومت مرکزی نوشت، اطلاع داد که موقعیت برای تصرف صربستان مناسب شده است. از این رو، عثمانیان برای تلافی جنگ پیشین، عازم جنگ شدند.^(۴) هنگامی که به کراتوا^۲ رسیدند، در جلسه ای که برای جنگ تشکیل شده بود، تصمیم به تصرف نو بردا^۳ (نوبردو) گرفته شد. این شهر که به داشتن معادن نقره شهرت داشت، با اینکه چند سال قبل توسط عثمانیان تصرف شده بود، ولی به موجب معاهده سگدین مجدداً به صربها واگذار شده بود. نو بردو محاصره شد و پس از اینکه چهل روز زیر آتش توپخانه قرار گرفت، سرانجام تسلیم شد (ژوئن ۱۴۵۵)^(۵). به دنبال این پیروزی، شهر تیریچه^۴ (بنیجه) نیز که به داشتن معادن اشتهار داشت، تصرف گردید. سلطان محمد فاتح هنگام مراجعت پس از زیارت شهادتگاه جدش، مراد خداوندگار، به طرف سلانیک حرکت کرد و از آنجا نیز به ادرنه آمد.

دومین محاصره بلغراد

جلوگیری از خطری که عثمانیان را از جانب شمال مورد تهدید قرار می داد، با تصرف صربستان و سواحل تونا^۵، بویژه تصرف قلعه مستحکم بلغراد، ممکن می شد. البته این فکر (تصرف بلغراد)،

* Florin = Flori .۵ پول رایج در برخی از کشورهای اروپایی با ارزش مختلف (م).

۱. Evrenuz 2. Krátová 3. Novoberdá (Novobordo) 4. Tirbiçe 5. Tuna

در جنگهای اول و نیز نخستین دور تسلط بر صربستان در زمان سلطان مراد دوم بر مخیله‌ها خطور کرده بود، و هر چند بلغراد توسط علی بیگ بن اورنوز محاصره نیز شد، ولی موفقیت‌های پی در پی ژان هونیاد در ترانسیلوانیا و سپس عبور او از مرز و تهاجم و تعرضش ناچار محاصره بلغراد را بی نتیجه گذارد. در محاصره این بار نیز، اقدام ژان هونیاد به اتفاق والی صرب، همان خطر را به وجود می آورد. از این رو، پادشاه عثمانی، برای اینکه نتیجه موفقیت آمیزی در این جنگ به دست آورد، به تدارک اساسی پرداخت و زمستان را در ادرنه سپری کرد، و در گروساواج^۱ واقع بر ساحل رودخانه موروا^۲ به ریختن توپ پرداخت، و با انتقال توپها به ساحل رودخانه تونا، آنها را به هرسواوا^۳ فرستاد. توپها به دایی قراجه پاشا امیر (بیگلربیگ) روم ایلی تسلیم گردید.

پس از پایان گرفتن تمام تدارکات، فرمانروای عثمانی، در حالی که در رأس لشکر خویش قرار گرفته بود، از راه صوفیه وارد صربستان شد، و والی صرب به مجارستان فرار کرد. اردوی عثمانی که به نزدیکی بلغراد رسیده بود، این شهر را از راه خشکی محاصره کرد. قلعه بلغراد، وضع و حالت شبه جزیره‌ای را داشت. در محل یکی شدن رودخانه‌های تونا و ساوا^۴، یعنی در گرداب مرتفع و صعب العبوری که این رودخانه‌ها ایجاد کرده بود، کاملاً مستحکم شده و از جانب خشکی نیز، توسط خندق‌هایی وسیع و پرآب محصور شده بود. بلغراد در مقابل استیلای ترکها، همانند دروازه اروپای مرکزی بشمار می رفت. از این رو محاصره آنجا دراروپای مرکزی مهم تلقی می شد. پاپ برای جلوگیری از سقوط آنجا فعالیت می کرد، و ژان هونیاد را تشجیع و تحریک می نمود.

در اثنای محاصره، هر چند دایی قراجه پاشا، امیر روم ایلی، پیشنهاد کرد که به اتفاق بخشی از نیروها، برای مقابله با نیروهای مجار که برای رهایی قلعه می آمدند به جانب مجارستان بروند، ولی مهاجمان روم ایلی، وامرای سنجقها، با این نظر و پیشنهاد مخالفت کردند.^(۶)

ناوگان عثمانی که در ویدین گرد آمده بود، اگرچه برای مقابله با نیروهای کمکی که از سگدین می آمدند، به نزدیکی بلغراد آمد، ولی مغلوب ناوگان هونیاد شد. نیروهای محاصره کننده ترک که خندقی را که در بخش خشکی قرار داشت پر کرده بودند، با حمله‌ای شدید وارد بلغراد شدند. ژان هونیاد نیز از جانب دیگر که به کمک مردم شهر آمده بود وارد شده، بین طرفین جنگ شدیدی در گرفت. ژان هونیاد با استفاده از پراکندگی نیروهای ترک، بلافاصله به آنها حمله کرد و آنها را شکست داد و تهاجمش را تا قرارگاه عثمانیان ادامه داد. در این موقعیت

1. Grosâvâc 2. Moravâ • 3. Hirsovâ 4. Sâvâ

خطرناک هرچند یکی از وزرا برای جلوگیری از وارد آمدن خسران و زیان بیشتر، به سلطان پیشنهاد کرد که قرارگاه را ترک کند، ولی سلطان محمد با گفتن: «روی برگرداندن از دشمن نشانه شکست است»، پیشنهاد وی را رد کرد، و به دست خویش سه نفر از افراد دشمن را که به وی حمله کرده بودند، به قتل رساند. در این بین با رسیدن به موقع سواره نظام، سربازانی که جسارت و جرأت یافته بودند، با حمله ای متقابل توانستند دشمن را از قرارگاه دور کنند. در اثنای این جنگ، سلطان محمد از ناحیه بالای ران (تهیگاه)، زخمی شد.^(۷)

ثبات و مقاومتی که سلطان محمد فاتح در مقابل حمله دشمن به قرارگاه از خود نشان داد، از شکست وحشتناکی جلوگیری کرد، و خطر به وجود آمدن، یک جنگ صلیبی بزرگ ناشی از آن را نیز برطرف کرد. در این جنگ دشمن نیز که فرسوده شده بود، عقب نشست و نیروهای عثمانی، این بار نیز بدون موفقیت بازگشتند (جولای ۱۴۵۶).

در اثنای محاصره بلگراد، دایی قراجه پاشا کشته شد، لذا امارت روم ایلی به محمود پاشا واگذار گردید. بنابه نوشته هامر در محاصره و جنگ بلگراد، سیصد عراده توپ از بین رفت و بیست و چهار هزار سرباز تلف شدند. ژان هونیاد، که در این جنگ زخمی شده بود، بیست روز پس از این جنگ در یازدهم اوت ۱۴۵۶، در اثر همان زخم درگذشت.

تصرف ینی فوج

در سال ۱۴۵۵م نیروی دریایی عثمانی تحت فرمان یونس پاشا، کاپیتان دریا و امیر سنجق گلیبولی^۱، پس از گشت در مدیترانه، هنگام مراجعت با دریافت فرمانی از پادشاه و نشان دادن فرمان مذکور، بزرگان جنوایی ینی فوج^۲ را جلب و در اوایل ماه نوامبر آنجا را به آرامی اشغال کرد و با گماردن نیروی محافظ در آنجا به گلیبولی بازگشت.^(۸) در ۲۴ دسامبر ۱۴۵۶، قلعه اسکی فوج را که به حاکم میدیلی تعلق داشت، نیز تصرف شد.

الحاق صربستان

پس از عقب نشینی قوای عثمانی از بلگراد، دوباره نوبت به صربستان رسید. میان یورگی برانکوویچ و میخائیل والی بلگراد برادرزن ژان هونیاد، منافرت وجود داشت، از این رو میخائیل

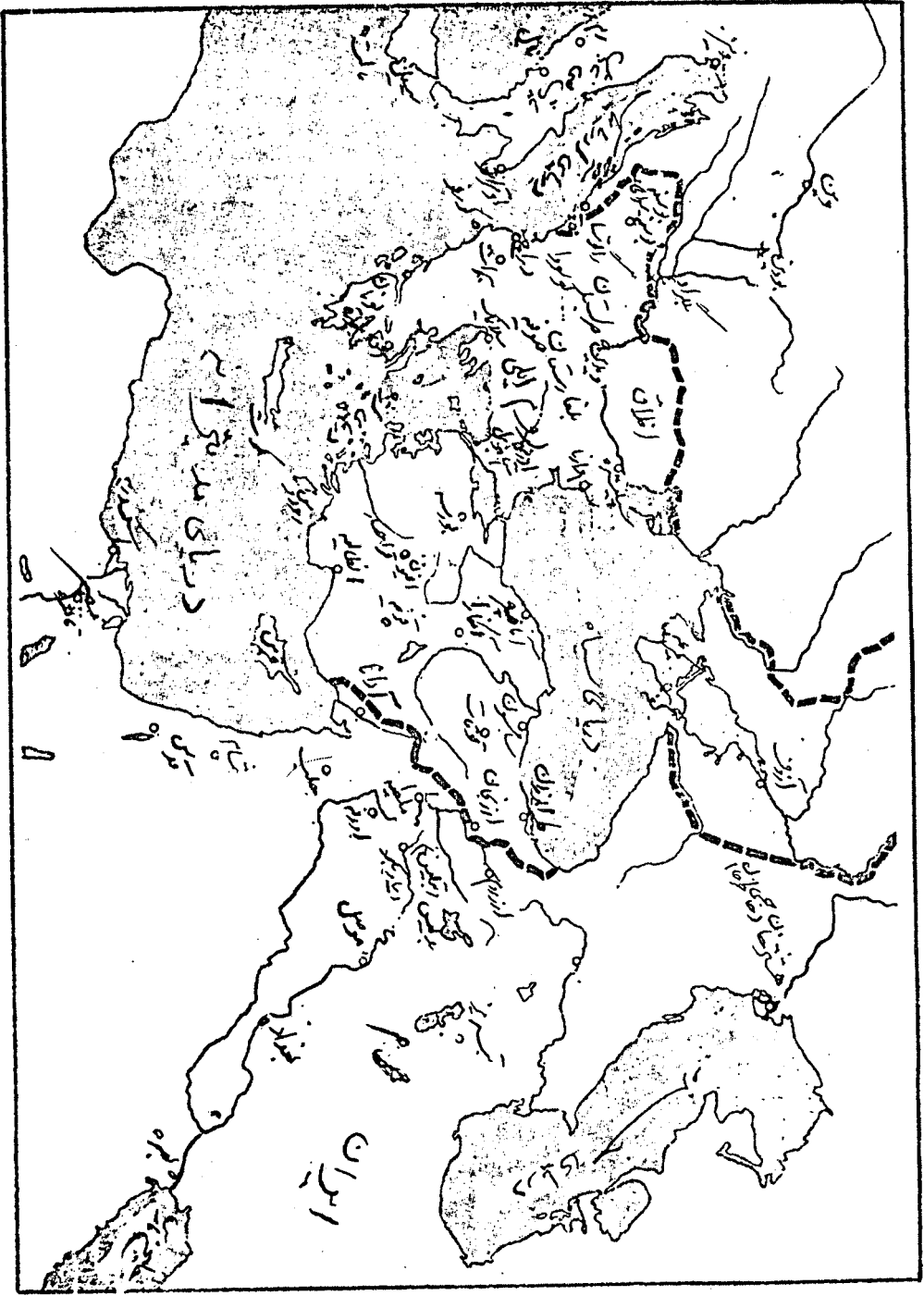
1. Geliboli 2. Yeni Foça

برانکوویچ را دستگیر و مدتی زندانی کرد و پس از آنکه سی هزار سکه طلایش را گرفت، او را آزاد کرد. برانکوویچ پیر در سال ۱۴۵۷ م، فوت کرد، و سه فرزند ذکور به نامهای گرگوار^۱ اتیین^۲ (استفان)، ولازار^۳، و دختری به نام مارا^۴ (ماریا) یا مریم سلطان که بیوه سلطان مراد دوم بود، از وی به جای ماند. شاهزاده خانم مارا پس از جلوس سلطان محمد فاتح بر تخت سلطنت، به میهن خویش بازگشت. هر چند امپراتور کنستانتین خواهان ازدواج با وی شد، ولی او نپذیرفت، و بدنبال تحت فشار قرار گرفتن از طرف برادرش که والی صرب بود، به سلطان متوسل و تحت حمایت وی قرار گرفت، و در صومعه‌ای واقع در سرزبه زندگی ادامه داد.

به دنبال فوت یورگی برانکوویچ، لازار برادر کهنتر، اداره صربستان را به عهده گرفت. لازار که پیش بینی می‌کرد که دو برادر کورش به مخالفت با وی برخوانند خاست؛ آنها را از صربستان دور کرد، و یا اینکه، آنها از ترس کشته شدن فرار کردند. علاوه بر آن، مادرش ایرن^۵ را مسموم کرد، وی حاکمیت والای عثمانی و پرداخت بیست هزار دوکا مالیات سالانه به عثمانی را پذیرفت^(۱). در اثنای این رویدادها مارا، دختر برانکوویچ، زن پدر سلطان محمد نیز به عثمانیان پناهنده شد، سلطان به مارا وعده داد که حق او را نسبت به تاج و تخت صربستان حفظ کند، بدین سبب در حوالی سرزاملوکی را در اختیار وی گذارد و زندگی مرفهی را برایش تأمین کرد. لازار، حاکم جدید صربستان یک سال بعد، یعنی در ۱۴۵۸ م، درگذشت و قلمروش برای زنش این^۶ و دختر خردسالش ماند. این که احتمال می‌داد، سرزمینش را از دستش خواهند گرفت— زیرا مدعیان نزد پادشاه عثمانی بودند— صربستان را به صورت ملک اربابی (تیول) به پاپ پیشکش کرد و دخترش را نیز به عقد ازدواج پسر پادشاه بوسنه درآورد.

پس از اینکه خبر فوت لازار به دولت عثمانی رسید، علی بیگ (یا احمد بن علی بیگ)، فرمانده مرز، به دنبال دستوری که دریافت کرد، وارد صربستان شد. در عین حال، محمود پاشا نیز امرای ارتدکس صرب را مخفیانه علیه این که کشور را به پاپ هدیه کرده بود، تحریک کرد. آنها بلافاصله دست به شورش زدند و فرماندهی به نام میشل آبوگوویچ^۷، برادر محمود پاشا را بعنوان رئیس خود انتخاب کرده، دست به مخالفت زدند. این، در پی این مخالفت، زیرکانه عمل کرده و ملایمت نشان داد، و با این دسیسه، پس از اینکه آبوگوویچ را به قلعه سمندیره کشانید، او را دستگیر و به مجارستان فرستاد و بدین ترتیب از شورش جلوگیری کرد.

1. Greguvâr 2. Etyen (İstefan) 3. Lâzâr 4. Mârâ 5. İren 6. Elen
7. Mişel Âbogoviç



امپراتوری عثمانی در زمان سلطان محمد فاتح

دولت عثمانی، پس از اینکه از ماجراهایی که اتفاق می افتاد، اطلاع پیدا کرد، تصمیم گرفت مسئله صربستان را به طور قطع حل کند، در سال ۸۶۲ هـ. ق/ ۱۴۵۸ م، هنگامی که سلطان عازم جنگ موره بود، حدود یکهزار نفر ازینی چریها را در معیت محمود پاشا قرار داده، به صربستان فرستاد.

محمود پاشا، پس از اینکه برخی از قلاع مهم اطراف سمندیره - پایتخت - را تصرف کرد، این شهر را در محاصره گرفت. هر چند استحکامات خارجی را به تصرف درآورد، ولی موفق به گرفتن خود قلعه نشد و دست از محاصره کشید. سپس به قلعه گوزلجه حصار^۱ که سلطان محمد هنگام جنگ بلغراد به تصرف درآورده و بین رودخانه سمندیره و بلغراد قرار داشت، آمد و آنجا را مرمت نمود و محافظینی در داخل قلعه گمارد. از آنجا به طرف اوستروویچ (سیوریجه حصار) رفته، برای دومین بار آنجا را تصرف کرد. اوستروویچ به داشتن معادن نقره اشتها داشت. محمود پاشا، پس از آن، حوالی رُذَنیک^۲ را که به داشتن معادن آهن مشهور بود، در دست گرفت، و به دنبال آن شاباچ^۳ (شابیچ) (بوغوردلن بویوردلن) را که در دوره های پیشین گرفته بودند، نیز به تصرف درآورد. حمله ای نیز به مجارستان صورت گرفت.

در این بین سلطان محمد که از جنگ موره برمی گشت، با محمود پاشا ملاقات کرد. در این هنگام، خبر حمله مجارها و شکست آنان رسید. سلطان که تصمیم گرفته بود به مسئله صربستان به طور قطع خاتمه دهد، محمود پاشا را مأمور تصرف سمندیره کرد، و چون قلاع اطراف آن شهر به تصرف درآمده بود، از این رو شهر تنها مانده بود. محمود پاشا در این میان مشغول به اطاعت درآوردن پیزرن^۴ که شورش کرده بود، پس از دریافت فرمان، بی درنگ به طرف سمندیره رفته و به نیروهای محاصره کننده پیوست. این که امید به مقاومت را از دست داده بود، به شرط اینکه اجازه دهند با خزاین خویش آنجا را ترک کند، تسلیم شد.^(۱۰) پس از آن سایر قلاع که از تسلیم شدن خودداری کرده بودند نیز به تصرف درآمدند.^(۱۱) (۸ دسامبر ۱۴۵۹).

بدین ترتیب صربستان به صورت یکی از سنجقهای عثمانی درآمده و سمندیره تحت عنوان مرکز سنجق، به یکی از فرماندهان آقنجی واگذار شد، و تا تصرف بلغراد، سمندیره برای حمله به مجارستان، و جلوگیری از خطرات احتمالی از طرف شمال، پایگاه نظامی خوبی شد.

پس از انضمام صربستان، مارا (مریم سلطان) زن پدر سلطان محمد نیز دریتزو^۵ و ملک شخصی خود واقع در جنوب سرز که به وی واگذار شده بود، تا هنگام مرگش، یعنی سال

1. Güzelce-hişâr 2. Rodnik 3. Sâbâç (Bögürdelen) 4. Pizren 5. Yezevo

۱۴۸۷ م، در رفاه و آسایش زندگی کبر، و با تقاضاهایی که از پادشاه می‌کرد، برای مسیحیان، در امور مربوط به آنان مفید واقع می‌شد.

جنگهای موره

جنگ اول موره

به دنبال فتح استانبول، اوضاع موجود در موره به سستی و رخوت گرایید. دیمتریوس^۱ و توماس^۲، برادران امپراتور کنستانتین، به ایتالیا فرار کردند، زیرا در این اثنا، خاندان کانتا کوزن^۳ ها، رقیب دیرین پالولوگ^۴ ها، به مخالفت پرداخته و با تحریک آنان، آلبانیایی‌های مقیم آنجا، با دست زدن به عصیان، خواهان به دست گرفتن حاکمیت بودند.^(۱۲)

در مقابل این مسئله، دیمتریوس و توماس از پادشاه عثمانی درخواست کمک کردند، و پرداخت دوازده هزار دوکا طلا را بعنوان مالیات مقرر سالانه پذیرفتند. عمریگ^۵ بن توره خان^۶ با نیروهای خویش وارد موره شد و مخالفان این دو برادر را از بین برد. ولی آنها به جای اینکه دست اتحاد به یکدیگر داده و اوضاع را بهبود بخشند، برای تصاحب عنوان امپراتور به جان یکدیگر افتادند. زیرا پس از مرگ کنستانتین، هر چند بزرگان و پیشوایان موره درصدد انتخاب دیمتریوس که برادر بزرگ بود، بعنوان امپراتور برآمدند، ولی توماس که آزمندتر و ستمگر بود، تصمیم آنها را نپذیرفت و موره بین آن دو تقسیم شد، و هر دو برادر نسبت به یکدیگر حالت خصمانه به خود گرفتند. دیمتریوس شهر اسپارتا^۵ و توماس نیز شهر پاتراس^۶ را مرکز حکومت خود انتخاب کردند. هر دو برادر در منازعات خویش از آلبانیایی‌ها کمک گرفتند و به مبارزه با یکدیگر پرداختند. عثمانیان در مقابل این اوضاع مدتی بعنوان تماشاگر باقی ماندند.

به علت طرفداری آلبانیایی‌ها از توماس و بر اثر برخی دسایس و تحریکات، بعضی از قلاع موره که از آن دیمتریوس بود، به دست توماس افتاد، و دیمتریوس به اتفاق زن و فرزندانش به قلعه^۷ مونم واسیا^۷ پناهنده شد. پس از اینکه قلعه مذکور نیز توسط توماس به محاصره درآمد، دیمتریوس با اعزام سفیری نزد پادشاه عثمانی، تقاضای کمک کرد. در حقیقت به علت اینکه توماس به تعهد خود عمل نکرده، از ارسال مالیات خودداری کرد و نیز نسبت به مأمور مالیات

1. Dimitriyos 2. Tomàs 3. Kántákuzen 4. Turahân 5. Ispârtâ 6. Pâtrâs
7. Monemvâsiâ

اعزامی بی‌اعتنایی نمود، همچنین بعلت متحد شدن بالاتین‌ها و درخواست کمک از آنان^(۱۳)، تصمیم به جنگ علیه موره گرفته شد. سلطان محمد به اقتضای سیاست خویش، این قصد و نیت خود را بروز نداد، و برای احتیاط جهت حفظ مرز شمالی از تهاجم مجارها، محمودپاشا را به طرف صربستان فرستاد، خود نیز به طرف موره حرکت کرد، و پس از اینکه خود را در محل تجمع لشکر واقع در سرز آماده کرد، به موره رفت (ماه مه ۱۴۵۸).

تصرف موره برای عثمانیان، به خاطر جنگی که می‌بایست با ایتالیا انجام شود، پایگاه نظامی مهمی بشمار می‌رفت. زیرا آلفونس پنجم پادشاه آراگون و ناپل — همان‌گونه که در بخشهای بعد گفته خواهد شد — در نظر داشت با تحت نفوذ در آوردن بالکان یک امپراتوری مدیترانه‌ای ایجاد کند. از این رو با اقناع اسکندریگ شاهزاده آلبانی، در خصوص به رسمیت شناختن حاکمیت والای وی، — چون آلفونس، به اسکندریگ که با عثمانیان می‌جنگید، کمک می‌کرد — و نیز انعقاد قراردادی در تاریخ پنجم فوریه ۱۴۵۱، با دیمیتریوس حاکم بخشی از موره، برای تحت نفوذ قرار دادن موره، از وی در مقابل ترکها، حمایت می‌کرد، بدین ترتیب آلفونس پنجم برای مقابله با ترکها درصدد بود که آلبانی و موره را پایگاه نظامی خود قرار دهد. ولی چون عثمانیان زودتر دست به اقدام زدند، از این رو برنامه خود را با سیاستشان مطابقت دادند.

نیروهای عثمانی که وارد تسالی^۱ شده بودند، به طرف برزخ (مرز)، کورنت^۲ پیش رفتند و قلعه فیلکه^۳ را که بر سر راهشان بود، تصرف کردند.^(۱۴) تصرف شهر و قلعه کورنت که موقعیتی صعب العبور و مستحکم داشت و اطراف آن را سه ردیف حصار فرا گرفته بود، مشکل می‌نمود، ولی توسط نیروهای آناتولی به محاصره درآمد. پادشاه منتظر سقوط آنجا نشده، وارد موره شد، و شهر و قلاع زیادی را به تصرف درآورد، سربازانی در شهرها و قلاع متصرفه گمارد. چندماه بعد هنگامی که به کورنت بازگشت، آن شهر هنوز مقاومت می‌کرد.

فرمانروای عثمانی می‌دانست تصرف کورنت که کلید موره بشمار می‌آمد، تصرف موره را آسانتر خواهد کرد، از این رو قصد تصرف کامل آنجا را داشت. تهاجماتی که صورت می‌گرفت موجب تلفات زیادی شد. در این میان تصمیم گرفته شد که قلعه را از طریق گرسنه نگاه داشتن مردم و ادار به سقوط کنند و مردم قلعه که از شدت گرسنگی به‌جان آمدند، توسط ماتئوس — آسانس^(۱۵) سفیر اسقف دیمیتریوس، تقاضای تسلیم کردند، و میان اسقفهای موره و فرمانروای عثمانی معاهده زیر به امضا رسید.

1. Tesálya 2. Korent 3. Filke

۱. به موجب معاهده، اهالی کورنت صاحب اموال خود می شدند.
۲. شهرها و قلاعی که عثمانیان تصرف کرده بودند، یعنی یک سوم موره مستقیماً تحت اداره دولت عثمانی درمی آمد.
۳. سایر شهرها و قلاع موره، تحت اداره دیمتریوس و توماس می ماند، تا سالانه سه هزار سکه طلا بعنوان مالیات پرداخت کنند.
۴. دولت عثمانی تعهد می کرد در صورتی که تعرضی از خارج صورت گیرد، از بطریقها دفاع کند.

بدین ترتیب غیر از محلهای متعلق به ونیزی ها، آخایی (آخاییه) (پاتراس)، کورنت و نیز موره شمالی)، یعنی یک سوم آنجا به طور کامل، و سایر بخشها نیز با پرداخت مالیات، زیر نفوذ عثمانیان درآمد، و در حقیقت از آن عثمانی ها شد، و عمر بیگ بن توره خان، فرمانده آقنجی ها، به امارت سنجق موره شمالی تعیین گردید (جولای ۱۴۵۸). در اثنای این جنگ موره، شهر آتن که خود به صورت دوک نشین اداره می شد، تحت اداره عثمانیان درآمد.^(۱۶)

دومین جنگ موره

سه ماه پس از صلحی که به قید سوگند تأمین گردید، توماس پالئولوگ، بویژه با اتکا به آلبانیایی ها که در موره بودند، صلح را برهم زد، و هم با برادرش دیمتریوس و هم با عثمانیان به منازعه پرداخت. به محض اطلاع از این خبر، عمر بیگ بن توره خان، عزل و حمزه بیگ به جانشینی وی تعیین گردید. دیمتریوس که در مقابل برادرش توماس وضع اسفناکی پیدا کرده بود، با اعزام آسانس از دولت عثمانی درخواست کمک کرد. هر چند به وی کمک شد، ولی چون نتوانست کاری از پیش ببرد، مجدداً تقاضای یاری کرد. توماس نیز همزمان با وی، از دوک نشین میلان تقاضای کمک کرد، و با یکی کردن نیروهای خود و نیروهای کمکی میلان، در صدد محاصره قلاع آخاییا^۱ (آخایی) که در تصرف ترکها بود، برآمد، ولی کاری از پیش نبرد. سرانجام، دیمتریوس و توماس به زیان و ضرری که از مبارزه با یکدیگر عایدشان می کرد، پی بردند و با توصیه سراسقف باهم سازش و آشتی کردند. آنها متحد و هم قسم شدند. هنگامی که حکومت عثمانی از ماجرای آشتی و اتحاد آنها مطلع شد، آن را حمل بر ناتوانی سنجق بیگ موره دانست. بعلت جدی بودن مسئله، زاگانوس پاشا اعزام گردید. در این بین توماس که قلامته^۲ را در محاصره داشت، چون پی برد که از مخالفت و دشمنی نتیجه ای عاید

نخواهد شد با متوسل شدن به حکومت متبوع خویش، درصدد سازش برآمد. سلطان محمد فاتح، باتوجه به جبهه گیری اوزون حسن آق قویونلو، چون در نظر داشت خود را در مقابل آن منطقه، مجهز و در صورت لزوم بدانجا نیرو اعزام دارد، می خواست با شرایط نه چندان سنگینی با توماس به توافق برسد تا در صورت بروز مسئله ای خیالش از جانب موره مطمئن باشد. از این رو، بر سر استرداد قلاعی که از آن ترکها بود، و نیز علاوه بر پرداخت مالیات سالانه، و پرداخت ده هزار دوکا هزینه جنگ، باتوماس به توافق رسید. اما توماس از پرداخت پول خودداری کرد. به دنبال آن، در پی برخی تحریکات اوزون حسن بیگ، جنگی که قرار بود در آن منطقه (جبهه) صورت گیرد موکول به سال بعد شد، و سلطان شخصاً به طرف موره حرکت کرد. او از مرز گذشته به کورنت آمد. حمله، قبل از توماس، ناگهان به طرف اسپارت صورت گرفت. دیمیتریوس با پذیرفتن پیشنهاد تسلیم، به اردوی عثمانیان آمده و شهر را تسلیم کرد. کاستریچه^۱، آوارین^۲، و آرکادیا^۳، یکی پس از دیگری تصرف شد. توماس نیز که می خواست مقاومت کند، به قلعه ساحلی ماتینه^۴ عقب نشست و پس از اینکه تمام شهرهایش را از دست داده سرانجام قلامته را که بدانجا پناه برده بود نیز، ترک کرد، و همراه خانواده و فرزندان با دو کشتی که پنجاه جفت پارو داشتند، از بندر پیلوس^۵ سوار شده، ابتدا به جزیره آیامورا^۶ نزد اسقف آرته^۷ و از آنجا به روم نزد پاپ پی دوّم رفت.^(۱۷) از قلاعی که عثمانیان به تصرف درآوردند، آنهایی را که قابل استفاده بودند، تعمیر شدند، محافظ و نگهبان در داخل قلعه گماردند و قلاع غیرقابل استفاده را نیز ویران کردند. در پی این اشغال، بخشی از مردم موره به استانبول انتقال یافته، و آنجا اسکان داده شدند و بجای آنها، کوچ نشینهای ترک به منطقه آورده شدند (۸۶۵ هـ / ۱۴۶۰ م).

برای اسقف دیمیتریوس که نزد سلطان آمده، تسلیم شده بود، شهر انتز (انز) بعنوان اقامتگاهش تعیین^(۱۸) و از معادن نمک آنجا، سالانه به میزان شصت هزار آقچه، درآمد منظور گردید.^(۱۹) توماس هم که به روم رفته بود، تاج امپراتوری بیزانس را به شارل هشتم پادشاه فرانسه، فروخت.

جنگ با ونیزی ها در موره

1. Kâsteriçe 2. Âvârin 3. Ârkadyâ 4. Mâtina 5. Pilus 6. Âyâmâvrâ 7. Ârta

عمر بیگ بن توره‌خان که مجدداً به امارت سنجق موره انتخاب شده بود، به بهانه ای ساده، با حمله به شهرهای کورون^۱ و مودون^۲ که به ونیزی‌ها تعلق داشت، روابط ونیزی‌ها را با دولت عثمانی به هم زد. در حقیقت، همان طور که ذیلاً گفته خواهد شد، میان پاپ، دولتهای مجار، آلبانی، و جمهوری ونیز اتحادی مخفیانه، علیه دولت عثمانی صورت گرفته بود. اقدام توره‌خان—اوغلی، اتحاد مذکور را از قوه به فعل درآورد. اگرچه دولت عثمانی از اتحاد مذکور اطلاع یافت، ولی از زمان وقوع حمله ای که می‌بایست صورت گیرد، اطلاع نداشت. ولی مدتی بعد، نخستین حرکت و اقدام تهاجمی از طرف ونیزی‌ها شروع شد.

سه چهار ماه پس از اینکه جمهوری ونیز (در اوت ۱۴۶۳) در موره دست به تعرض زد، مجارها نیز به بوسنه حمله کردند. در پی آن مرز کورنت توسط ونیزی‌ها مسدود شد، و برای اینکه ارتباط با موره قطع نشود، محمودپاشا به شتاب به آن سوا اعزام گردید.^(۲۰)

ناوگان ونیز، به فرماندهی امیرالبحر لوره دانو^۳ مرگب از سی و پنج ناو جنگی و دوازده کشتی بزرگ وارد خلیج شد، و در ساحل لنگر انداخت ونیزی‌ها با اشغال مرز کورنت، برای جلوگیری از نفوذ عثمانی‌ها از طرف شمال دست به ساختن حصار زدند،^(۲۱) و همزمان با آن، عمر بیگ (بن توره‌خان) را در شهر کورنت محاصره کردند. علاوه بر آن، با تحریک مردم موره به عصیان، مردم اسپارت، اپیدامنوس^۴ آرکادی و آتن و بخشی از شهرهای دیگر را وادار به قیام کردند. شهر کورنت شورش نکرد. عمر بیگ (بن توره‌خان) والی موره، آمدن ونیزی‌ها را به اطلاع دولت مرکزی رسانید، و خود با جلب نظر بخشی از آلبانیایی‌ها به جانب خویش، در کورنت که در محاصره قرار گرفته بود، به دفاع پرداخت، و حصارهایی را که توسط توپهای ونیزی‌ها خراب می‌شد، بشتاب تعمیر کرده و به مقاومت پرداخت.

سلطان که از اوضاع موره اطلاع حاصل کرده، در اواخر سپتامبر ۱۴۶۳، بسرعت محمود پاشا را به آنجا فرستاد. محمود پاشا بموقع رسید. ونیزی‌ها با حمله عمر بیگ (پسر توره‌خان) از داخل و محمود پاشا از بیرون، شکست خوردند، و تعداد زیادی از آنها هنگام فرار به طرف کشتیهایشان غرق شدند. اهالی موره که دست به عصیان زده بودند، مجدداً به اطاعت درآمدند، و شهر آرگوس که متعلق به ونیزی‌ها بود، به تصرف درآمد و اهالی شهر به استانبول منتقل و در حوالی صولومانستر^۵، واقع در صمدیه که نام قدیمش پری ولوپولوس^۶ بود، اسکان داده شدند. در قلعه آرگوس سرباز گمارده شد، و مهاجمین ترک، مودون مستعمره ونیزی‌ها را ویران

1. Koron 2. Mudon 3. Loredano 4. Epidâmnos 5. Şulumânâstır 6. Privelepos

کردند (۱۴۶۳م) (۲۲)

و نیزی ها با هجوم از جبهه های مختلف در صدد غافلگیر کردن ترکها بودند. چنانکه در سال ۱۴۶۳م، با چهل فرزند کشتی، با هجوم به بخش آنخایای موره، پاتراس مرکز آن را محاصره کرده، بخشی از اهالی موره را علیه عثمانی ها وادار به قیام کردند؛ ولی عمر بیگ که با تائی هرچه بیشتر حرکت می کرد، با نیروی کمی دشمن را به دام افکند و از هم پاشید. بخشی از فراریان در دریا غرق و عده زیادی هم اسیر شدند.

یادداشت‌های فصل دوم

۱. در تاج التواریخ، این شخص فیروز بیگ اوغلی ذکر شده است.
۲. کریتولوس ص ۱۰۱، هامر Hämmer ج ۲، ص ۱۸ (ترجمه عطاییگ)، و تاج التواریخ، ج ۲، ص ۴۵۰، و عالی (جلد چاپ نشده)، ج ۲، ص ۴۸، جنگ‌های اول و دوم صربستان را بعنوان یک جنگ ذکر کرده‌اند.
۳. تاریخ لطفی پاشا، ص ۱۸۴، و هامر به نقل از آنجل (انگل) که تاریخ صرب را نوشته است، تعداد صرب‌هایی که در اطراف استانبول اسکان داده شدند را چهار هزار نفر ذکر کرده است.
۴. هر چند تاج التواریخ، می‌نویسد این جنگ پس از مرگ والی صرب به وقوع پیوسته است، ولی صحیح نیست، زیرا والی صرب دو سال پس از این جنگ درگذشت.
۵. اگرچه هامر (ترجمه عطاییگ ج ۳، ص ۲۰) می‌نویسد که نو بردا بر اثر حمله تصرف شد، ولی کریتولوس که از تاریخ آن زمان اطلاع داشته می‌گوید، آنجا پس از چهل روز محاصره تسلیم شد (تاریخ سلطان محمدخان ثانی، ص ۱۰۱).
۶. تاریخ ابوالفتح، ص ۷۲، عاشق پاشازاده در این مورد چنین می‌نویسد: دایی قراجه پاشا، امیر روم ایلی بود و به سلطان گفت: «سلطان صاحب دولت خنکاره ام (خنکاره، عنوانی برای سلاطین عثمانی بود مانند اعلیحضرت همایون. «م» به من غلامت، فرمان بده تا از رودخانه تونا بگذارم، و در مقابل حصار مستقر شوم. امرای روم ایلی رضایت ندادند، و گفتند بلگراد تصرف خواهد شد ولی شخم‌زدن عاید ما خواهد شد.» (ص ۱۴۷).
۷. در اثر زخمی شدن سلطان محمد فاتح، شایعه فوت وی در خارج از قلمرو عثمانی انتشار یافت. سلطان محمد پس از فتح برات Berât در آلبانی و به دنبال شکست خوردن اسکندر بیگ از اوتنوز اوغلی، در محرم سال ۸۶۰/دسامبر ۱۴۵۵، سفیری را به همراه هدایایی نزد خواجه جمال الدین عبدالله، سلطان مملوکها فرستاد. درست هنگامی که سفیر در حال مراجعت بود، خبر فوت سلطان محمد رسید. ولی مدتی بعد، پس از اینکه از سقم خبر اطلاع حاصل شده، بعنوان جشن و شادی سه روز در قلاعه الجبل (محل استقرار سلطان مملوک) ضیافتها و جشنها برپا شد (حوادث الدهور، کتابخانه ایاصوفیه، شماره ۳۱۸۵، ص ۳۲۲).
۸. دوکاس، Dukas، چاپ بُن، ص ۳۳۴.
۹. کریتولوس می‌نویسد: لازار به مادرش تهمت زد که ثروت پدرش را مخفی کرده است، و سرانجام ثروت این زن و دخترش مارا و پسرش گرگوار را از آنان گرفت و آنها نزد پادشاه عثمانی فرار کردند. ولی مادرش دستگیر شد و از غصه بیمار گردید. فوت کرد و طی مراسم باشکوهی دفن گردید (تاریخ سلطان محمد ثانی، ص ۱۱۱).
۱۰. این همسر لازار، در هفتم دسامبر سال ۱۴۷۶، در صومعه‌ای که به آنجا پناهنده شده بود، فوت کرد.
۱۱. هر چند تاریخ ابوالفتح و تاج التواریخ نوشته‌اند که سلطان محمد در فتح سمندیره شرکت داشته است، ولی هامر شرکت محمود پاشا را ذکر کرده است. تاریخ عالی می‌نویسد: پس از اینکه سلطان به صوفیه آمد، پادشاه بوسنه که سمندیره را خریداری کرده بوده با واگذاری آنجا به ترکها موافقت کرد و سمندیره بدین ترتیب تسلیم شد. سمندیره در جنوب شرقی بلگراد و در ساحل رودخانه تونا قرار داشت.
۱۲. در موره، علاوه بر دیمتریوس و توماس، مانوئل کانتاکوزن، از همان خاندان که بر آلبانیایی‌ها فرمان می‌راند، نیز دست به عصیان زده بود. وی فرزند ژرژ (جورج) کانتاکوزن بود که به لقب سوچه تایی Suchetai معروف بود. وی مدتی بر قصبه

(بخش) میسه‌نِس Mycenēs واقع در لاکونی Lākoni فرمان رانده بود. به دنبال تهاجم و تعرض توماس پالولوگ، با متحد شدن با آلبانیایی‌ها اقدام به تصرف موره کرد. مانوئل به شرط پرداخت سالیانه ۲۵ هزار دوکا، با سلطان محمد فاتح نیز به توافق رسید، و بدین ترتیب، به اتفاق دیمتریوس به بخشی از موره دست یافت. ولی پس از مدتی، به علت ترس از پادشاه عثمانی، به مجارستان فرار کرد و در آنجا فوت نمود (از یادداشتهای، ش. شفر schefer، در انتهای رساله‌ای کوتاه... اثر کانتاکوزن).

۱۳. خالکوندیل Halkondil در این باره چنین می‌نویسد: «... سلطان محمد برای دریافت مالیاتی که زمان پرداختشان فرارسیده بود، چند نفر چاووش (مأمور اجرا) و مباشر به موره فرستاد. آنها اختلافات موجود بین رومی‌ها را دیده و لزومی ندیدند که به خاطر مالیات، رومی‌ها و آلبانیایی‌ها را تحت فشار قرار دهند. از این رو بازگشته و اوضاع را گزارش کردند. لذا، سلطان محمد یک سوم مالیات آنها را بخشید، فقط آنها را در مورد وفاداری به معاهده فیما بین سوگند داد. ولی چون بعد به بی‌اعتنایی رومی‌ها و حيله و دسایس آنان پی برد، تصمیم به جنگ در موره گرفت، و بی‌آنکه نیت خود را آشکارا اظهار دارد، محمود پسر میشل، بیگگریگ روم ابلی را به تونا فرستاد (چاپ پاریس ۱۶۳۲، ص ۱۹۱).

۱۴. تاریخ عثمانی به زبان ترکی، می‌نویسد که سقوط و تصرف فیلکه قبل از ورود به موره صورت گرفته است. هامر نیز از تصرف قلعه فیلوس Filyos که در موره شمالی قرار داشت، سخن می‌گوید. تصرف فیلوس نیز می‌تواند پس از ورود به موره صورت گرفته باشد. حدس می‌زنم که این دو اسم (فیلو- فیلوس) دو نام جدا از یکدیگر باید باشند. چنانکه هامر با نوشتن اینکه «سلطان محمد فاتح، قلعه فیلوس را محاصره، ولی از تصرف آنجا صرف‌نظر کرده به طرف سایر قلاع رفته است»، در حقیقت توضیح می‌دهد که این دو قلعه، یعنی قلاع فیلکه و فیلوس، دو قلعه جدا از یکدیگر بوده‌اند (ترجمه عطایبگ ج ۳ ص ۴).

۱۵. کریتولوس در ص ۱۲۳، و تاریخ خالکوندیل م. آسانس M. Asānes را امیر کورنت ذکر می‌کند، و می‌نویسد که در غیاب او، لوکانس Lukānes که امیر کورنت شده بود، غلات و مهمات در قلعه نگذاشته بود، از این رو آسانس از اسپارتا غلات وارد کرد و بی‌آنکه ترکها متوجه شوند، آنها را از راه مخفی وارد قلعه کرد. بنابه نوشته، چنین به نظر می‌رسد که آسانس امیر قلعه بوده که زودتر نزد دیمتریوس رفته و پس از موافقت اسقف، قلعه را تسلیم ترکها نمود. این شخص پس از مدت کمی بین دیمتریوس و دولت عثمانی، وظیفه سفارت را نیز انجام داد.

۱۶. نری Neri ویا بنابه نوشته هامر، ریتر Rainer دوک آتن، هنگام فوت، طفل خردسالی از خود به جای گذارد. وی به عثمانیان مالیات پرداخت می‌کرد. همسر ریتر با اعزام هیأتی نزد دولت عثمانی، اطلاع داد که وصی و قیم فرزندش بوده و اداره آنجا را به دست گرفته است. زن مذکور، پس از مدتی عاشق اصیل زاده‌ای ونیزی شد که به کار تجارت می‌پرداخت، و به او گفت در صورتی که خانواده‌اش را در ونیز ترک گوید، با او ازدواج و تمام ثروتش را در اختیار او خواهد گذارد. اصیل زاده ونیزی هم به خواسته وی عمل کرد، به آتن بازگشت و با وی ازدواج نمود. و اداره دوک نشین آتن را به دست گرفت. ولی آتنی‌ها از زن مذکور دل خوشی نداشتند و به چشم حقارت و نفرت بدو نگاه می‌کردند و چون خواهان وی نبودند، از این رو کیفیت را به اطلاع فرمانروای عثمانی رساندند. به دنبال این جریان اصیل زاده ونیزی، از ترس کشته شدنش فرزند ریتر را نیز با خود برداشته، نزد عثمانیان فرار کرد. دولت عثمانی دوک نشین آتن را به فرانکو برادر زاده ریتر واگذار کرد.

نخستین کار فرانکو پس از آمدن به آتن و در دست گرفتن امور، زندانی کردن همسر ریتر و به احتمال قوی کشتن وی بود. پس از آن، اصیل زاده ونیزی و دومین شوهر زن مذکور، علیه فرانکو دوک آتن دست به شکایت زد. فرمانروای عثمانی پس از اطلاع از تمامی این ماجراها، قبل از ترک موره، عمریگ بن توره‌خان سنجق بیگ موره را به آتن فرستاد، و

- دستور خارج کردن آتن از چنگ فرانکورا به وی داد. عمر بیگ بی‌آنکه فرصتی برای بروز حادثه‌ای بدهد، با قانع کردن فرانکو آتن را اشغال کرد، پس از آن دوک‌نشین منحل و این منطقه مستقیماً تحت اداره عثمانیان درآمد، و سلطان محمدفاتح شخصاً بدانجا آمد و به سیر و سیاحت در بناهای تاریخی آن منطقه پرداخت (۱۶۶۰) [تلخیص از خالکوندیل، چاپ ۱۶۳۲، ص ۱۹۵-۱۹۴]. سلطان محمدفاتح هنگامی که در سال ۱۶۶۰، برای دومین بار اقدام به جنگ موره کرد، چون اطلاع یافت که فرانکو آچیائولی F. Aqçiyaöli در پی ایجاد دوک‌نشین مستقل است، ده نفر از شخصیت‌های بانفوذ آتن را بعنوان گروگان به استانبول فرستاد و فرانکو آچیائولی را نیز توسط زاگانوس پاشا به قتل رساند.
۱۷. پاپ پی دوم برای توماس سیصد دوکا مقرر (ماهانه) تعیین کرد، و سپس کاردینال‌ها نیز دوست دوکای دیگر بر آن افزودند. توماس در دوازدهم ماه مه ۱۶۶۵، در روم درگذشت.
۱۸. اسقف دیمتریوس با دورنگاهدشتن خود از تحریکات سیاسی، عمل عاقلانه‌ای انجام داد. در دوران آخر زندگی نام دیوید بر خود نهاد، لباس راهبان را پوشید و یک زندگی منزوی را گذراند و با درآمدی که به او اختصاص داده شده بود زندگی مرفهی را سپری کرد. وی هرگاه که سلطان به ادرنه می‌آمد، به حضور پذیرفته می‌شد، و از در تعظیم و تکریم در می‌آمد. دخترش را به عقد ازدواج سلطان محمد درآورد در سال ۱۶۷۱م، فوت کرد.
۱۹. کریتولوس می‌نویسد که در مقابل مالیات سالانه، بندرانز جزایر لیمنی، ایمروزه، تاشوز، سمدیرک، به دیمتریوس واگذار شد و وی در سال ۱۶۷۱م، فوت کرد.
۲۰. تواریخ عثمانی می‌نویسند، پس از اینکه از هجوم هر دو دولت در یک زمان، اطلاع حاصل شد، در مذاکراتی که با حضور سلطان انجام گردید، با توجه به اهمیت کار موره تصمیم گرفته شد که ابتدا مسئله آنجا حل گردد و حرکت به سوی بوسنه را برای سال بعد مناسب دیدند.
۲۱. ونیزی‌ها در اینجا به جای گرمه حصار (اکسامیلیون Eksâmilion) که سلطان مراد تخریب کرده بود، در طی پانزده روز، توسط سی هزار نفر کارگر، دیواری با شش مایل مسافت و ۱۲۰ پا ارتفاع بین دو دریا ساختند، و برای دفاع از این دیوارها دو خندق و بنایی با ۱۳۶ برج نگهبانی، که در وسط آن عبادتگاهی وجود داشت، ساختند که بر روی آن پرچم سن مارک (مارک قدیس) را برافراشتند (هامر، ج ۳ ص ۸۵). کریتولوس نیز می‌نویسد که ونیزی‌ها تعداد زیادی کارگر استخدام کردند و در اندک زمانی حصار با سه، چهار استادیون (هر استادیون ۱۸۹ متر است)، ساختند. ولی ارتفاع آن، برای اینکه بتوانند بدون خطر بر بالای آن بجنگند، به اندازه کافی زیاد نبود (ص ۱۹۱).
۲۲. در این دومین جنگ موره، محمود پاشا، بخشی را که قارلی‌الی Kârli eli نامیده می‌شد، اشغال و قلاع موجود در آنجا را تصرف کرد (تاج‌التواریخ، ج ۱، ص ۵۰۴).

فصل سوم

کشتیرانی عثمانیان و فعالیتشان در مدیترانه شرقی

اهمیت دادن عثمانیان به کشتیرانی

داشتن ناوگانی نیرومند، برای دولت عثمانی که سواحل دریای اژه، دوتنگه مهم، و بویژه شبه جزیره بالکان را تحت اداره خود داشت، ضروری بود. لحظات تلخ و خطرناک ناشی از نداشتن ناوگانی برتر، در زمان سلطان مراد دوم، بویژه در روزهای قبل از جنگ وارنا احساس شده بود. برای دولت عثمانی که جزایر موجود در سواحل دریای اژه را زیر نفوذ خود گرفته بود، لازم بود که موقعیت خود را در قبال رقبایش در مدیترانه شرقی با ناوگانی نیرومند حفظ نماید.

نخستین کارگاههای کشتی سازی

به علت ملاحظات و نگرانیهای فوق، لازم بود که به کشتیرانی و دریانوردی که از زمان سلطان یلدرم بایزید^(۱) توجه به آن به صورت اساسی و بنیادین شروع شده بود، اهمیت بیشتری داده شود، لذا سلطان محمد فاتح، خواه در گلیبولی، از میت^۱ و گملیق^۲، و خواه در استانبول و سایر سواحل مساعد، به افزایش ناوگان و تربیت ناویهای خوب و بهتر توجه داشت. بندر قدرغه^۳ نخستین

1. İzmit 2. Gemlik 3. Kadirga

محل و بنای کشتی سازی در استانبول که توسط امپراتور ژولین^۱، ساخته شده بود، مناسب تشخیص داده شده؛ در آن محل به ساختن کشتی پرداخته شد. بنابه نوشته کریتولوس، تاریخنگار، سلطان محمد، به بررسی تاریخ دولتهایی که در ادوار قبلی در جنگهای دریایی موفق شده بودند، پرداخته، با مطالعه آن آثار درباره ناوگانی که می باید ساخته شود، می اندیشید.

فعالیت های عثمانیان در مدیترانه

مرکز ناوگان عثمانی در گلیبولی بود. در این ایام، یعنی در اوایل دوره حکومت سلطان محمد فاتح، سنجق بیگهای گلیبولی، یعنی حمزه بیگ، و خاص یونس بیگ، در عین حال امیرالبحر ناوگان عثمانی بودند. آنان با ناوگان خود در مدیترانه به اندازه کافی فعالیت نشان داده، به دریانوردی خو گرفته بودند. چنانکه پس از فتح استانبول، خاص یونس بیگ که به جای حمزه بیگ فرمانده نیروی دریایی شد، هر چند با هشتاد فروند کشتی به جزیره ناکسوس^۲ (ناقشه)^۳ - که راهزنان دریایی را که به سواحل عثمانی دستبرده زده بودند، به خود پذیرفته بود - حمله برد، ولی به علت توفانی بودن دریا، قادر به انجام کاری نشد. همچنین، جزایر امروز، سمدریک و تاشوز، به دست خاص یونس بیگ تصرف شد و به دنبال آن نیروی دریایی به جانب طرابوزان اعزام گردید. جزایر لیمنی، میدیلی و سایر جزایر را تصرف کرد. خلاصه نیروی دریایی عثمانیان به آن اندازه از قدرت رسیده بود که بتواند با دشمنانش در دریاها نزدیک به زد و خورد پردازد.

پس از ناخدا خاص یونس بیگ، خادم اسماعیل بیگ، زاگانوس پاشا و یعقوب پاشا، ضمن اینکه امیر سنجق گلیبولی شدند، فرمانده نیروی دریایی نیز بودند. حتی محمود پاشا پس از عزل از نخستین دوره وزیر اعظمی خویش، امیر گلیبولی و فرمانده بحریه عثمانی شد، وهنگام تصرف جزیره میدیلی، در آن مقام بود که با دویت فروند کشتی به میدیلی اعزام شد. گدیک- احمد پاشا نیز در سالهای آخر حکومت سلطان محمد فاتح، در مقام امارت گلیبولی و فرمانده بحریه عثمانی، جزایر ایونی را به تصرف درآورده، وارد خاک ایتالای جنوبی شد.

ونیزی ها وحشتناکترین رقیب دریایی عثمانیان بودند. ولی با وجود اینکه قوای بحری عثمانیان هنوز به پای قدرت دریایی آنان نرسیده بود، با اینهمه هم ونیز، هم پاپ از یک درگیری

1. Julien 2. Nâksos 3. Nâkçe

جدی دریایی احتراز کرده، با احتیاط عمل می‌کردند. با وجود این، جنگ عثمانی‌ها با ونیزیان و متحدینش که شانزده سال طول کشید، عامل مهمی در رشد و تقویت نیروی دریایی عثمانیان گردید.

ونیزی‌ها، برترین دریانوردان و ملوانان مدیترانه بودند. هنگام جنگ با عثمانی‌ها، با عبور از تنگه چاناق، قلعه (داردافل) چندین بار گلیبولی را کوبیدند. عثمانیان که اوضاع را زیر نظر داشتند، از یک طرف به افزودن تعداد کشتیهای خود پرداخته و از طرف دیگر، توسط ناخدا یعقوب بیگ سنجق بیگ گلیبولی به تحکیم چاناق قلعه (داردافل) پرداختند.

در دو سوی تنگه چاناق قلعه، دو قلعه به نامهای کلید البحر و سلطانیه ساخته شده بود. (۲) در قلاع مذکور سربازان محافظ و باتوجه به موقعیت، در سطح وسیعی، توپ قرار داده شده بود. بدین ترتیب حوضه دریای مرمره و در حقیقت استانبول، تحت محافظت قرار گرفته بود. ساختمان قلاع مذکور که در سال ۸۶۸ هـ. ق. / ۱۴۶۳ م، شروع شده بود، به علت جنگی که با ونیزی‌ها به وقوع پیوست، بسرعت در طی یک سال به پایان رسید. کار و اقدام برای تحکیم قلعه‌ها، به علت جنگی که بعدها با صلیبی‌ها درگرفت، بسیار مفید فایده شد و مانع عبور ناوگان متفقین که قدرتشان برتر از ناوگان عثمانیان بود، گردید.

افزایش کارگاههای کشتی‌سازی

کارگاه و محل کشتی‌سازی عثمانیان تنها منحصر به گلیبولی نبود. این مسئله‌ای روشن بود که انحصار کشتی‌سازی به آن منطقه نمی‌توانست به اندازه‌ای باشد که تشکیل ناوگانی مهم و بزرگ را بدهد. عثمانیان، در ابعاد مختلف، در سایر سواحل و بنادر مناسب نیز مبادرت به ساختن کشتی نموده بودند. آنان از مناطق کشتی‌سازی امیرنشینهای آناتولی که مدت‌ها قبل در سواحل دریا‌های اژه، مرمره، مدیترانه و دریای سیاه ایجاد کرده بودند، نیز استفاده می‌کردند. از این رو دولت عثمانی که از کارگاههای کشتی‌سازی و ملوانان امیرنشینهای آناتولی بهره می‌گرفتند، بعدها با به دست گرفتن تدریجی راهزنان دریایی ترک در مدیترانه، نظیر کمال رئیس، بارباروس، تورگوت و دیگران، صاحب ناوگانی عظیم شد که توانست دریای مدیترانه را تحت حاکمیت خویش درآورد.

تصرف جزایر مدیترانه شرقی

با نیرو گرفتن و قدرتمند شدن تدریجی نیروی دریایی عثمانی، جزایر نزدیک به سواحل ترکها، ابتدا تحت نفوذ عثمانیان درآمد، سپس نیز اشغال آنها آغاز شد. بدین ترتیب در فواصل زمانهای مختلف بخشی از آنها، یا با جنگ و یا بدون توسل به جنگ تصرف شدند. اداره جزایری که نخستین بار تحت حاکمیت عثمانیان درآمد، به صورت کاملاً مستقل انجام گرفت و مالیات سالانه معینی برای آنها تعیین شد. جزایر مذکور در عین حال تعهد کردند که چه خود و چه با ناوگان دشمنان، به سواحل عثمانی نزدیک به خود تجاوز نمایند.

در این بخش ما برآن شدیم که اشغال جزایر را نه به ترتیب تاریخ اشغال و تصرفشان، بلکه به ترتیب آنچه که واقع شده است، پی گیری کنیم، تا بهتر بتوانیم آنها را در چهارچوب یک بحث جمع بندی کنیم.

الحاق جزایر بنا به هر دلیلی به آسانی صورت نگرفت، زیرا در مقابل این استیلای ترکها، خواه پاپ و خواه ونیزیها، پادشاهی ناپل، توسط قوای بحری خود در صدد ممانعت از آن برآمدند، و برخی از جزایر ضبط و تصرف شده را دوباره پس گرفتند. عثمانیان برای باز پس گرفتن آنها، ناچار به اعزام مجدد ناوگان خود شدند، و بدین ترتیب برخی از جزایر که دست به دست می شد، سرانجام به طور قطعی تحت حاکمیت و اداره عثمانیان باقی ماند که در زیر به طور خلاصه به آنها اشاره می کنیم.

تصرف انز، ایروز، سمدیرک و ناشوز

پس از جنگ صربستان، در پی بروز اختلاف میان دوریوس یا دوریا^۱، امپرونیزی جزایر انز، ایروز و سمدیرک که در مسئله اداره و حکومت بازن عمویش^۲ شریک بود— زن عمویش با توسل به دولت عثمانی — که حاکمیت والای آنان را پذیرفته بود— در مقام شکایت برآمد. جزایر مذکور و بندر انز قبلاً کلاً به بیزانسی ها تعلق داشت، ولی چون یکی از اصیلزادگان ونیزی منتسب

۱. در متن Yenge آمده است که این واژه به معنی زن برادر، زن عمو، زن دایی و همچنین به معنی ینگه می باشد (م).

۱. Doryos = Doryá

به خانواده مشهور گاتلوتزیو^۱، آنها را از دست راهزنان دریایی نجات داد و با خواهر امپراتور یونانوس پالولوگ ازدواج کرد، از این رو، انزو میدیلی بعنوان جهیزیه به وی واگذار شد. دوریوس نیز منسوب به همان خانواده ونیزی بود. پس از ورود عثمانیان به روم ایلی و استقرار در آنجا، نظر به اینکه انزو مجاور سرزمینهایی که در تصرف عثمانیان قرار داشت، بود، امیر آنجا پرداخت مالیات (باچ) به عثمانیان را پذیرفت، و همان گونه که قبلاً گفته شد، به علت حسن روابط میان عثمانیان و ونیزی ها، و بویژه در آن تاریخ، نیروهای ترک که تا نزدیکی انزو آمده بودند، از تصرف آنجا خودداری کردند.

دوریوس، پسر کوچک پالامیدس^۲، امیر انزو بود. پس از فوت پدر، به موجب وصیتش، انزو می بایست توسط وی و زن برادر و فرزند وی (برادرزاده اش)، مشترکاً اداره شود. ولی دوریوس به وصیت عمل نکرد، و چون زن عمو و فرزند وی را از کار برکنار کرد، از این رو زن عمویش در مقام شکایت به عثمانیان برآمد.

خواه به علت مراجعه برای احقاق حق زن مذکور و خواه به علت عملکرد خلاف معاهد توسط امیر انزو، یعنی فروختن قسمتی از محصولاتی که می بایست تنها به ترکها واگذار می شد، نه به کشتیهای بیگانه، و علاوه بر آن به علت شکایت وفراری دادن بردگان و جاریه های ترکهای مقیم افسال^۳ و فیره جیق^۴ که درصدد فروختن آنها برآمده بود، تصمیم به تصرف آنجا گرفته شد. ناخدا خاص یونس بیگ با ده فروند کشتی جنگی، از راه دریا و پادشاه نیز که در ادرنه بود، از طریق خشکی، به ناگهان آنجا را محاصره کردند. به علت فصل زمستان و به اقتضای عادت و روش سلطان محمد فاتح، کارهایی که می بایست انجام شود، پنهانی صورت گرفت و پادشاه تعلیمات و دستورات نهانی را به خاص یونس بیگ که به ادرنه احضار شده بود، داد.

بدین ترتیب انزو (انیز) که از راه خشکی توسط شخص پادشاه، و از طریق دریا توسط ناوگان عثمانی تحت فشار قرار گرفته بود بی آنکه کار را به درازا بکشاند، تسلیم شد (ژانویه ۱۴۵۶).^(۳) دوریوس، قبل از آن به جزیره سمدریک فرار کرده بود. یکی از کشتیها برای دستگیری و آوردن وی، به جزیره مذکور فرستاده شد. پس از اینکه امروز نیز اشغال شد، دوریوس به ادرنه انتقال داده شد، و سراطاعت در قبال پادشاه فرود آورد. تصرف تاشوز که تحت سلطه همان خاندان بود، مکمل پیروزیهای فوق بود (رمضان ۸۶۰/فوریه ۱۴۵۶).^(۴) اداره جزیره امروز به عهده مورخ مشهور کریتولوس واگذار شد.

1. Gâtelozio 2. Pâlâmidis 3. İpsâlâ 4. Fireciğ

هرچند امارت، ایمروز، تاشوز و سمدریک، ابتدا به دوریوس که به ادرنه انتقال داده شده بود، واگذار و بدانجا اعزام گردید، ولی بعد، از این تصمیم انصراف حاصل شد و حوالی زیهنه (زیخنه)^(۵) بعنوان تیول در اختیار وی قرار داده شد؛ ولی دوریوس زمانی که به اتفاق محافظینش به زیهنه می رفت، در راه پس از کشتن محافظین، به جزیره میدیلی و از آنجا نیز به اروپا فرار کرد.^(۶) در سال ۸۷۲ هـ ق / ۱۴۶۷ م، هنگامی که جنگ میان ونیزی‌ها و عثمانیان ادامه داشت. کانالیس^۱ (نیکولا کانالا)^۲ امیرالبحر ونیزی با بیست و شش فروند کشتی جنگی^(۷) به انز حمله کرد و آنجا را به تصرف درآورد، و به مسلمانان و اهالی روم ایلی، مظالمی شرمگسارانه روا داشت و مردم را وادار به تغییر مذهب کرد (یعنی ارتد کسها را وادار کرد به مذهب کاتولیک بگردند). ونیزی‌ها پس از تجاوز به نوامیس زنان به جزیره نگروپون^۳، یعنی آگری بوز^۴ رفتند. ستمهای ونیزی‌ها را عثمانیان با تصرف آگری بوز جبران کردند.

تصرف لیمنی

در پی تصرف ایمروز و تاشوز و انز، در سال ۱۴۵۶ م مجدداً میان اهالی لیمنی و برادر نیکولا گاته-لوتزیو^۵ که، شاهزاده میدیلی بود، اختلاف بروز کرد. مردم جزیره خواهان او نبودند و از حکومت عثمانی درخواست کردند که امیری ترک برای اداره آنجا اعزام دارد. عثمانیان نیز کاپیتان (ناخدا) حمزه بیگ، امیر سابق سنجق گلیبولی را به آنجا که تحت حمایتشان بود، فرستادند. بدین ترتیب، پس از تاشوز، ایمروز و سمدریک، جزیره لیمنی هم به تصرف درآمد (مه ۱۴۵۶).

جزیره لیمنی در طی محاربات زیاد که سالها طول کشید، همراه جزیره ایمروز در سال ۱۴۶۷ م، توسط نیروهای ونیزی به اشغال درآمد و هرچند تا برقراری صلح در سال ۱۴۷۹ م، بین طرفین، در دست آنان باقی ماند، ولی در پی صلح به عثمانیان بازگردانیده شد.^(۸)

تصرف جزیره میدیلی

جزیره میدیلی^(۱) نیز مانند جزیره لیمنی در تصرف خاندانی از ونیزی‌ها به نام گاته لوتزی^۶

1. Kanális 2. Nikolá Kánalı 3. Negropon 4. Ağriboz 5. Gâteluzio 6. Gâteluzi

(لوتزیو) بود. نظر به اینکه گاته لوتزی جزایر اژه را از تسلط دزدان دریایی که کاتالانهای دریایی نامیده می شدند، رهایی بخشید، از این رو جزیره میدیلی از طرف یونانیس به وی واگذار گردید، و بعد از وی نیز به فرزندانش منتقل گردید. این خانواده، بعدها با تصرف و به دست آوردن جزایر لیمنی، ایمروز و تاشوز، یک شاهزاده نشین به وجود آوردند.

در زمان سلطان محمد فاتح، دو برادر از همان خانواده، لیمنی و میدیلی را اداره می کردند. آنها در زمان سلطان مراد دوم به دنبال فشاری که از طرف بالطه اوغلی سلیمان بیگ بر آنها وارد شد، پرداخت چهار هزار دوکا مالیات (باچ) سالانه را پذیرفته بودند.^(۱۰)

در سال ۱۴۵۵ یا ۱۴۵۹ م، نیکولا و یا نیکوروس^۱، پس از کشتن برادر بزرگش دومینیک^۲، فرمانروایی آنجا را به دست گرفت. به نظر می آمد که او وابسته به عثمانیان است، ولی پنهانی با لاتین ها مکاتبه و تماس داشت و با امیدواری از برخورداری از کمک ناوگان لاتین ها، از پرداخت مالیات مقرر خودداری می کرد. علاوه بر آن راهزنان دریایی مذکور پس از حمله و چپاول سواحل عثمانی، به میدیلی پناه برده، در مقابل سهمی از اموال چپاول شده به امیر آنجا می دادند. مهمتر از همه اینها، ناوگانی که از طرف پاپ برای تحت نفوذ گرفتن جزایر مدیترانه شرقی اعزام شده بود، به میدیلی آمده و علیه عثمانیان با شاهزاده آنجا متحد شد و بخشی از سربازان لاتین را برای محافظت آنجا گمارد.

به محض اینکه خبر پذیرش سربازان لاتین از طرف شاهزاده میدیلی، و اتحادش با پاپ، رسید، خادم اسماعیل بیگ، سنجق بیگ گلیولی و فرمانده ناوگان عثمانی، بی درنگ با یکصد و پنجاه فروند کشتی، به جزیره اعزام شد. ناوگان پاپ پس از اطلاع از این امر، به ساقز فرار کرد. خادم اسماعیل بیگ هر چند وارد جزیره شد و شهر میدیلی را محاصره کرد، ولی بی آنکه درصدد تصرف آنجا برآید، بازگشت. اگرچه پس از مراجعت ناوگان عثمانی، ناوگان پاپ مجدداً به جزیره آمد، ولی اهالی شهر متأثر از اینکه ناوگان پاپ بی آنکه در پی محافظت آنها برآید، از مقابل ناوگان عثمانی فرار کرد، پس از بازگشت به آنها روی خوش نشان نداد. در عین حال چون به نتیجه ناگوار مخالفت با ترکها پی بردند، هیأتی نزد فرمانروای عثمانی اعزام و تقاضای عفو کردند. با آمدن این هیأت، خواسته های آنها پذیرفته شده و معاهده سابق، تجدید گردید. بدین ترتیب کار به خوشی پایان پذیرفت و به موجب برنامه و نقشه عثمانیان حل مسئله میدیلی به زمان مناسبتری موکول گردید.

سرانجام تصمیم براین گرفته شد که در مقام مقابله با امیر میدیللی که به سواحل عثمانیان خیلی نزدیک بود و کانون راهزنان دریایی شده بود و سهمی از غنایمی که از راهزنان دریایی که آراگون پس از چپاول سواحل عثمانی می‌گرفت، و به عبارت بهتر، با اتحاد با راهزنان به فعالیت می‌پرداخت، برآیند. در این زمان، سلطان محمد فاتح، در ادرنه بود، و با فرماندهان نیروی دریایی که دعوت شده بودند، ملاقات کرد. در پی این ملاقات فرمان بسیج دویست فروند کشتی را صادر کرد.^(۱۱)

در سال ۱۴۶۲ م. پس از آماده شدن همه چیز، محمود پاشا با دویست فروند کشتی کوچک و بزرگ از راه دریا روانه جزیره شد، و پس از گماردن سربازان در مقابل شهر میدیللی مرکز جزیره، شهر را به محاصره درآورد بنابه عادت و رسم، قبل از جنگ پیشنهاد تسلیم شهر و قلعه داده شد، و چون پیشنهاد رد گردید، جنگ درگرفت. پادشاه که از راه بورسه به حرکت درآمده بود، وارد خلیج ادرمیت^۱ واقع در مقابل جزیره شده، از آنجا نیز به آیازمند (عیاض مند)^۲ (آلتون اوا) واقع در جنوب آیوالیق^۳ آمد. سلطان محمد درست هنگامی که محاصره به نهایت شدت خود رسیده بود، با یک کشتی جنگی، وارد جزیره شد و پس از بررسی اوضاع مجدداً به آیازمند بازگشت.

اهالی میدیللی که پی بردند بیشتر از آن قادر به مقاومت نیستند، همراه شاهزاده جزیره، تسلیم شده، و سایر شهرها و قلاع جزیره نیز از آنها پیروی کردند (۱۴۶۲ م).^(۱۲) محمود پاشا مأمور تنظیم امور جزیره شد. اهالی جزیره به سه قسمت تقسیم شدند و قسمتی از آنها جهت اسکان به استانبول فرستاده شدند.^(۱۳)

راهزنانی که بعنوان سرباز توسط امیر البحرپاپ جهت پاسداری از جزیره گمارده شده بودند، به قتل رسیدند.^(۱۴) نیکولا، امیر میدیللی که تسلیم شده بود، به اتفاق خانواده اش به استانبول فرستاده شد.^(۱۵) دویست ینی چری و سیصد سرباز عزب برای محافظت قلعه میدیللی گمارده شدند.

دو سال پس از تصرف میدیللی، در ماه آوریل ۱۴۶۴ م، یعنی در اولین دوره جنگهایی که با ونیزی ها شروع شد، حدود یک ماه ونیم توسط ناوگان ونیزی محاصره گردید. در پی آن به محمود پاشا که در جنگ موره شرکت داشت، دستور داده شد تا با ناوگان، خود را به میدیللی برساند.

1. Edirmit 2. Ayâzmenđ 3. Ayı alıq

محمود پاشا با یکصد و ده فروند کشتی از گلیبولی به حرکت درآمد. هر چند دو فروند از کشتیهای ونیزی‌ها را که در بوزجه آدا (اطه)^۱ کشتیهای ترکها را کنترل می‌کردند، تصرف کرد، ولی دو کشتی دیگر فرار کرده و خبر آمدن ناوگان ترکها را رساندند که موجب وحشت امیر البحر ونیزی‌ها شد، از این رو، هشت ساعت قبل از رسیدن ناوگان ترکها به مقابل جزیره، از آنجا فرار کرد، و هنگام فرار نیز بعضی از رومی‌ها را که در محاصره جزیره به وی کمک کرده بودند، باخود برده، به جزیره آغری بوز منتقل کرد.^(۱۶)

تصرف جزیره آغری بوز

زمان تصرف جزیره مذکور، جنگ بین عثمانیان و ونیزی‌ها هفت سال بود که ادامه داشت. در اثر تعرض و تجاوز عثمانیان، از طریق بوسنه که توسط آقنجی‌ها صورت می‌گرفت و در مقابل موفقیت‌هایشان در موره، ونیزی‌ها نیز در دریاها به مقابله به مثل و ویرانی پرداختند. حملاتی که در سالهای ۱۴۶۲ و ۱۴۶۷ م، به موره صورت گرفت، دفع گردید. در حقیقت در نخستین تهاجم ونیزی‌ها به موره، نیروهای عثمانی که در کورنت آنها را مغلوب کرده بودند، این شبه جزیره را از سقوط نجات دادند و دومین حمله امیر البحر کانالیس به موره نیز، دفع گردید.

پس از اینکه، پیشنهاد صلح ونیزی‌ها، به شرط واگذاری جزایر ایمروز ولیمنی به آنها، از طرف عثمانیان رد شد، ونیزی‌ها مجدداً دست به حمله زده، جزایر مذکور را اشغال کردند و با تخریب این جزیره در سال ۱۴۷۰ م، حدود دو هزار نفر از مسلمانان و رومی‌ها را به اتفاق قاضی و خطیب (امام جماعت) آنجا به جزیره آغری بوز بردند. در پی این واقعه عثمانیان برای گرفتن انتقام، در دریا نیز به فعالیت پرداختند.

جنگ با ونیزی‌ها منحصر به دو دولت نشده، به صورت تماس و اختلاطهایی که مدت زمانی طول می‌کشید، درآمد. برای جلوگیری از دچار شدن یونان مرکزی و موره به وضعی خطرناک، تصرف جزیره آغری بوز (نیگروپون = اوبه)^(۱۷) که ونیزی‌ها از آن برای خود پایگاهی ساخته بودند، ضروری بود. به عبارت دیگر تصرف آغری بوز که در تیررس تسالی و یونان شرقی قرار داشت، و عثمانیان تسالی و بخش مرکزی یونان (آتیکا، بویوتیا، فوکیدا، لوکریدا، و آتولیا) و بعد نیز موره را به دست آورده بودند، از هر جهت لازم بود. در عین حال، مردم این جزیره و یا

کشتیهای راهزنان دریایی که به آنجا می آمدند، گاهی وارد سواحل آتن شده دست به چپاول اموال مردم می زدند و از طریق پلی که به طرف ساحل غربی زده بودند، به ساحل مقابل رفته و با برداشتن پل، از خطر مصون می ماندند. علاوه بر آن، در نتیجه تعرض به سرزمینهای عثمانی، اموال و اسیرایی را که به دست می آوردند، به این جزیره که به صورت پایگاه آنها درآمده بود، می آوردند. چنانکه اموال و اسیرایی را که پس از ویرانی انزبه چنگشان افتاده بود، به این محل (جزیره) آورده بودند.

به نظر می رسد که جنگ با ونیزی ها — که ادامه داشت — بیشتر از آنکه از راه خشکی صورت گیرد، می بایست از راه دریا به نتیجه رسیده و حل گردد.

دریافت خبر فاجعه انزبه که توسط ناوگان ونیزی ها صورت گرفته بود، وارد کردن ضربتی شدید به ونیزی ها را ایجاب می کرد. با پنهان کردن حمله به آگری بوز که هدف اصلی بود، شایع شد که تهاجم به طرف رودوس انجام خواهد گرفت، و برای این منظور نیز کشتیهایی چند به آن صوب اعزام گردید، محمود پاشا^(۱۸) سنجق بیگ گلیولی و فرمانده ناوگان عثمانی در سال ۱۶۷۰م، با ناوگان خود از طریق دریا، و پادشاه نیز از راه خشکی برای تصرف جزیره آگری بوز به حرکت درآمدند.^(۱۹) ناوگان مرکب از حدود سیصد فروند کشتی بود. صد فروند آن از نوع قدرغه، صد فروند دیگر نیز کشتیهای حمل و نقل و اسلحه (مهمات) بود.^(۲۰) محمود پاشا هنگام حرکت به آنجا، جزیره شیرا (شیره) را به اشغال درآورد.^(۲۱)

پس از اینکه کانالیس امیرالبحر ونیزی از حرکت ناوگان ترکها اطلاع پیدا کرد، ده فروند کشتی بادبانی را تحت فرماندهی لئوناردو شاهزاده جزایر یونان قرار داد و به جلوفرستاد، و به وی دستور داد در صورتی که تعداد کشتیهای ترکها از شصت فروند تجاوز نکند، بلافاصله دست به حمله بزند و خود نیز از پشت سر خواهد رسید، ولی در صورتی که تعداد کشتیها بیشتر از آن باشد از اقدام به جنگ خودداری کند. لئوناردو با مشاهده زیادی تعداد کشتیهای ترکها، عقب نشینی کرد. ولی چون در معرض دید ترکها قرار گرفت، مورد تعقیب کشتیهای آنان قرار گرفت. ولی با استفاده از تاریکی شب موفق به فرار شد.^(۲۲) محمود پاشا در مقابل هالکیس^۱ مرکز جزیره که در سمت غرب قرار داشت، لنگر انداخت و با پیاده کردن سرباز، آنجا را محاصره کرد. سلطان محمد فاتح که از راه خشکی حرکت کرده بود، با گذشتن از شهر قدیمی تب^۲ — که ایستگاه^۳ نامیده می شد — و تسالی، وارد ساحل مقابل جزیره شد و بی درنگ پلی با کشتیها از ساحل به

جزیره ایجاد کرد و سربازانی که در رکاب پادشاه بودند، از طرف ساحل وارد جزیره شدند، و بین جزیره و ساحل راه ارتباطی به وجود آمد.

در این میان نیکلا کانالیس امیرالبحر ناوگان ونیز با سی و پنج فرزند کشتی بادبانی و سایر کشتیها در جزیره سالامین بود، و در انتظار نیروهای کمکی که قرار بود از کرت برسند، بسر می برد. با اینکه در این فاصله برای از بین بردن پلی که در تنگترین فاصله بین ساحل و جزیره زده شده بود، اقدام نمود، ولی اقدام وی حمله و توسط توپهایی که در دو طرف پل قرار داده شده بودند، دفع گردید. در مقابل فشار نیروی ترکها، سربازان ونیزی موجود در قلعه روحیه و قوت قلبشان را از دست داده بودند، و فرماندهانشان با گفتن مطالبی درباره دین، عبادتگاه، همسر و کودکان، تعرض و تاراج سنگدلی دشمن و زندگی در اسارت دشمن، سعی در تحریک آنان برای دفاع می نمودند.

در طی محاصره با وجود اینکه قلعه چهار بار مورد تهاجم قرار گرفت، نه تنها نتیجه ای به دست نیامد، بلکه تلفات زیادی را هم سبب گردید. به طوری که در نخستین حمله بیست هزار نفر تلف شدند و سی کشتی بادبانی (قدرغه) غرق شد. هر چند فرمانروای عثمانی با دادن مواعیدی توانست توماسو^۱، فرمانده توپچیان ونیزی را فریب دهد، ولی چون دیگران از مسئله اطلاع پیدا کردند، توماسورا به فرمان پل اریکوا^۲ فرمانده قلعه خفه کردند. در چهارمین حمله نیز پانزده هزار نفر کشته^۳ شدند.

کانالیس موفق به خراب کردن پل میان ساحل و جزیره نشد، عقب نشینی کرد و پشت سر کشتیهای عثمانی و در محلی بازتر لنگر انداخت. وی هنوز منتظر رسیدن قوای کمکی بود. امیرالبحر ونیزی منتظر حمله ای با استراتژی جدید از طرف عثمانیان به قلعه شد. وی در نظر داشت در حین حمله جدید، او نیز ضمن تهاجم به کشتیهای نیروهای موجود در خشکی را نیز از پشت سر مورد حمله قرار دهد. عثمانیان توسط جاسوسان خود از هدف امیرالبحر ونیزی اطلاع پیدا کردند. در این بین، یکی از اسیران با وجود بسته بودن چشمانش از ساحل فرار کرده، به دشمن پناه برد. فرمانده ناوگان مذکور را به زیر سؤال کشید و از روز حمله به قلعه اطلاع پیدا کرد و نسبت به آن به تدارک پرداخت. در حالی که عثمانیان قبل از روزی که برای حمله اعلام کرده بودند، با تهاجمی شدید و آبی، در طی پنجمین حمله، قلعه را وادار به تسلیم کردند.

1. Tomâso 2. Pol Eriko

۳ در متن آمده است که شهید شدند.

محاصره قلعه هالکیس، مرکز جزیره آغری بوز، هفده روز طول کشید، و در محرم ۸۷۵/ بعد از ظهر روز دوازدهم جولای سال ۱۴۷۰م، قلعه به تصرف درآمد و در پی آن، حصار مقابل هالکیس که قزل حصار بورگوسوا نامیده می شد و نیز سایر نواحی و تمام جزیره تسخیر شد. جزیره آغری بوز متجاوز از دو قرن و نیم (۲۶۴ سال)، در دست ونیزی ها بود. پس از تصرف جزیره، هر چند ناوگانی به کمک ونیزی ها آمد، ولی چون پرچم عثمانیان را بر فراز قلعه دید با تأثر بازگشت. (۲۳)

تصرف جزیره آغری بوز توسط ترکها، موجب تعجب و تأسف زیادی در اروپا شد. در آن دوران، فردیناند، پادشاه ناپل، که با ونیزی ها رقابت سیاسی زیادی داشت، هنگامی که فرمانروای عثمانی خارج کردن جزیره آغری بوز از دست ونیزی ها را طی مکاتباتی صمیمانه به اطلاع وی رساند، بی نهایت متأثر شد؛ و در نامه جوابیه مورخ چهارم سپتامبر ۱۴۷۰، اطلاع داد که در کنار ونیزی ها به جنگ با ترکها خواهد پرداخت، بدین ترتیب در واقع در جنگ صلیبی ای که علیه عثمانیان آغاز شد، شرکت کرد.

جزیره بوزجه، سیسام و یونان

عمران و آبادانی جزیره بوزجه

همان گونه که در جلد اول کتاب گفته شد، جزیره بوزجه^۲ (تنه دوس^۳) که در فاصله خیلی نزدیک از تنگه چاناق قلعه (داردائل) و متمایل به سمت جنوب در مقابل ساحل آناتولی قرار داشت، در زمان بیزانسی ها آباد بود. فروش آنجا از طرف امپراتور بیزانس، ابتدا به جنوایی ها و سپس به ونیزی ها، موجب بروز جنگ بین این دو جمهوری رقیب گردید. سرانجام در اثر توافق بین طرفین، قلعه موجود در جزیره به کلی ویران شد. بدین ترتیب مردم این جزیره، پراکنده شدند، و آنجا پایگاه لوندها* و راهزنان دریایی شد.

سلطان محمد فاتح، در اواخر دوره فرمانروایی خود، با توجه به اهمیت جزیره مذکور که

• Levend یا Levent به نوعی از «قوای نامنظم بحریه (ملوان) در دوره عثمانی اطلاق می شد که از واژه لیونتینو levantino ایتالیایی گرفته شده است (م).

1. Kızıl Hışar Burgusu 2. Bozce 3. Tenedos

در مدخل تنگه قرار داشت، صلاح در استحکام بخشیدن آن دید و دستور ساختن قلعه‌ای را در آنجا صادر کرد. علاوه بر آن، اعلام کرد کسانی که به جزیره آمده و آنجا اقامت کنند، از پرداخت مالیاتی که «تکلیف دیوانیه» نامیده می‌شد، معاف خواهند شد، از این رو، جزیره در سایه این فرمان، در اندک مدتی آباد و مسکون شد.

عمران و آبادانی جزیره سیسام

جزیره سیسام^۱ در پی فتح استانبول یعنی در سال ۱۴۵۳ م، تصرف شده بود، ولی اهالی جزیره در اثر تجاوزات متمادی راهزنان دریایی، جزیره را ترک کردند. از این رو جزیره تقریباً خالی از سکنه شده بود. هر چند سلطان محمد فاتح دستور آبادی جزیره و اسکان مردمی که داوطلب سکونت و اقامت در آنجا بودند را صادر کرد، ولی کار اسکان به سختی انجام گرفت.^(۲۴) نظر به اینکه جزیره مذکور همانند جزیره بوزجه به گلیبولی که مرکز ناوگان بود، نزدیک نبود. از این رو، امنیت کامل در آنجا ایجاد نشد. جزیره سیسام پس از اینکه ناوگان ترکها حالت برتری یافت، آباد شد. این جزیره در سال ۹۵۷ هـ، ق. ۱۵۵۰ م، به صورت مالکانه (ملک اربابی)، به قلیچ علی پاشا واگذار شد. او نیز مردم زیادی را چه از سواحل دریای جزایر، و چه از سایر جزایر به سوی آن جزیره جلب کرد. سیسام بعدها جزو جزایری درآمد که تابع حوزه فرمانروایی کاپیتان پاشا^۵ بود.

تصرف جزایر یونان

در اواخر دوره فرمانروایی سلطان محمد فاتح، قبل از پیاده کردن سرباز در ایتالای جنوبی، جزایر زانتا^۲، کفالونیا، آیا ماورا (سانتا ماریا)^۳، واقع در دریای یونان که در مقابل پرداخت مالیاتی معین به عثمانیان توسط لئوناردو توکو^۴ امیر پیر اداره می‌شد، ضبط و تصرف شد. لئوناردو در جنگ میان عثمانیان و ونیزی‌ها، جانب ونیزی‌ها را گرفت. بعد نیز، به فردیناند، پادشاه ناپل که علیه عثمانیان برخاسته بود، پیوست. در سال ۱۴۷۹ م، در پی شروع تصرف ایتالای جنوبی،

۵. کاپیتان پاشا: نامی که به فرمانده نیروی دریایی عثمانی داده شده بود و امیرالبحر نیز گفته می‌شد (م).

1. Sisâm (sâmos) 2. Zântâ 3. Sântâ mârâ 4. Leonârdo Tocco

ناوگانی که تحت فرماندهی گدیک احمد پاشا، اعزام شد، جزایر مذکور را که بر سر راه نفوذ عثمانیان قرار داشتند، و حالت متخاصم به خود گرفته بودند، اشغال کرد.^(۲۵)

در سال ۱۴۹۸م، در دوره بایزید دوم جزیره کفالونیا، هر چند هنگام جنگ عثمانیان و ونیزی ها توسط آنتونیو برادر لئوناردو اشغال شد، ولی ونیزی ها با اعزام چهار فروند کشتی (از نوع قدرغه)، جزیره را از دست آنتونیو خارج نمودند، و به موجب معاهده ای جزیره را به عثمانیان واگذار کردند و آنتونیو در جنگ با ونیزی ها به قتل رسید.^(۲۶) در سال ۱۴۹۹م، در جنگ مجدد با ونیزی ها جزایر آیامورا و کفالونیا به دست ونیزی ها افتاد و به موجب معاهده سال ۱۵۰۲م، هر چند آیامورا به عثمانیان مسترد شد، ولی ونیزی ها کفالونیا را در تصرف خود نگاه داشتند.

استقرار نفوذ پاپ در مدیترانه شرقی

نفوذ عثمانیان در جزایر

پس از تصرف سواحل اثره توسط عثمانیان، فقط معادن موجود در فوچه، واقع در ساحل، در دست جنوایی ها باقی مانده بود. جزایر مهمی مانند ایمروز، سمدریک، لیمنی، میدیلی، ساقز، سیسام و تاشوز، در دست خانواده هایی که تابع جنوایی ها بودند، قرار داشت. ایستان کوی^۱، واقع در غرب ایالت مُغلا و برخی جزایر دیگر، و قصبه و بندر بود روم^۲ نیز که در ساحل جنوبی همان ایالت قرار داشت، متعلق به شوالیه های رودوس بود.

راهزنان دریایی ترک، گاهی برخی از جزایر را مورد تعرض قرار می دادند و هر چند سواحل را از چپاول و غارت دشمنان مصون نگاه می داشتند، ولی این اقدام و عمل آنها کافی به نظر نمی رسید. ناوگان عثمانی هنوز آن قدرت حاکم و برتر را به دست نیاورده بود. در مقابل ناوگان جزایر، ناوگان پاپ، جنوا، ونیز و ناپل، هم از نظر تعداد و هم از جنبه دریانوردی، در وضع بهتر و پیشرفته تری قرار داشتند. از این رو، دولت عثمانی تا اواسط قرن پانزدهم هم برای حفظ سواحل خود و هم برای امنیت کشتیهای تجاری و بنادرش، با اربابان (سینیورها) این جزایر معاهداتی منعقد کرده بود. به طور کلی این جزایر با پذیرفتن حاکمیت برتر عثمانیان، مالیات تعیین شده و مقرری خود را هر سال می پرداختند. علاوه بر آن، سواحل ترکها به موجب

1. İstân Kōy 2. Bodrum

تعهداتشان، تحت محافظت قرار داشتند. مثلاً جنوایی‌ها تعهد کرده بودند که از دریای جزایر و بندر ادرمیت و حوالی آن محافظت کنند، و مسئولیت زیانهای وارده در آن حوالی را پذیرفته و برعهده گرفته بودند.

فتح استانبول که حادثه‌ای بزرگ همانند مرگ کنستانتین بود که انتظارش نمی‌رفت، پس از اینکه به سمع اهالی جزایر رسید، وحشتی عمومی جزایر مذکور را فرا گرفت. بخش مهمی از اهالی ایمروز، تاشوز، لیمنی میدیللی مهاجرت کرده و بقیه نیز پس از اینکه تأمین داده شدند، درجای و محل خود ماندگار شدند.

اندکی پس از این تاریخ، یعنی در سال ۸۵۹ هـ. ق/ ۱۴۵۵ م، شوالیه‌های رودوس نیز، همانند مردم سایر جزایر، هرچند خواهان ایجاد روابط و مناسبات تجاری با دولت عثمانی و شهرهای ساحلی آناتولی به صورت متقابل شدند^(۲۷)، ولی دولت عثمانی اعلام داشت، که چون جزایر دیگر به عثمانیان مالیات پرداخت می‌کنند، و آنان نیز در مقابل اجازه داد و ستد باید مالیات پرداخت کنند، از این رو، توافقی حاصل نشد؛ زیرا شوالیه‌ها خود را معنأ تابع پاپ می‌دانستند و در پاسخ اطلاع دادند که به هیچ دولتی مالیات پرداخت نکرده و تنها هدیه ارسال خواهند داشت. در پی این پاسخ منفی، دولت عثمانی، برای اینکه شوالیه‌های رودوس را نیز وادار به پرداخت مالیات کند، همان‌گونه که به ناوگان موجود در سواحل منتشه، فرمان داد دست به فعالیت بزند، ناوگان موجود در گلیبولی را که تعداد کشتیهای بزرگ و کوچکش به دویست فروند می‌رسید، نیز تحت فرماندهی حمزه بیگ امیرالبحر و سنجق بیگ گلیبولی به آن سوا اعزام داشت.

این ناوگان بر اثر وجود توفان، به غیر از ضرباتی که به برخی جزایر وارد کرد، نتوانست کار دیگری انجام دهد، ولی زهرچشمی از مردم جزایر که تحت سلطه عثمانیان قرار داشتند، گرفت. حمزه بیگ به علت عدم پیروزی، از مقام خود عزل و خاص یونس بیگ، بعنوان سنجق بیگ گلیبولی و فرمانده (امیرالبحر) ناوگان عثمانی، جانشین او شد. وی در اواخر همان سال فوج را از دست جنوایی‌ها خارج کرد، و سواحل اثره را تماماً از وجود فرانکها پاک کرد.

فعالیت ناوگان پاپ علیه عثمانیان

فعالیت عثمانیان در مدیترانه، توجه پاپ را که در پی جمع‌آوری یک لشکر صلیبی علیه عثمانیان

بود، به خود جلب کرد. تهدید شوالیه‌های رودوس توسط ترکها برای پرداخت مالیات، و فکر رهایی مردم سایر جزایر از پرداخت مالیات به عثمانیان، بهانه و عاملی برای اعزام ناوگان پاپ به دریای اژه شد.

در پی این اقدام، پاپ کالیکست، سی کشتی جنگی و دو کشتی بزرگ باری را تجهیز و حدود چهل کشتی از کشتیهای راهزنان دریایی کاتالانی^۱ را به ناوگان مذکور ملحق ساخت (۲۸)، و تحت فرماندهی کاردینال لویی اسکارامپا^۲ به دریای اژه فرستاده شد. (۲۹) ناوگان پاپ در بهار سال ۱۴۵۷م، از سواحل ایتالیا حرکت کرد و ابتدا به رودوس و سپس به ساقز آمد. از آنجا نیز، به میدیلی، و بعد نیز در مقابل جزیره لیمنی که عثمانیان بتازگی تصرف کرده بودند، لنگر انداخت، جزیره لیمنی هیچ مقاومتی از خود نشان نداد. حمزه بیگ ناخدای سابق و فرمانده محافظان به اتفاق دوست نفر ازینی چریهای نگهبان تسلیم شد. لویی اسکارامپا، پس از اینکه سربازانی از جانب خود در آنجا گمارد، به جزیره تاشوز رفت. جزیره مذکور هر چند مدتی به مقاومت پرداخت، ولی نتیجه‌ای نبخشید. حدود شصت نفر از سربازان نگهبان ترک به قتل رسیدند. در پی آن سایر قلاع جزیره نیز تسلیم شدند. پس از آن با اینکه فرمانده ناوگان پاپ در صدد تصرف جزیره ایمروز برآمد، ولی به خاطر خواهش کریتولوس که محافظت جزیره را به عهده داشت و با ارسال هدایایی، جزیره مذکور از اشغال رهایی یافت، بدین ترتیب کاردینال اسکارامپا، پس از اشغال جزایر تاشوز، لیمنی، سمدرک، محافظانی در آنجا گمارده همراه با اسرایی از ترکها به رودوس بازگشت، و هنگامی که رودوس را به قصد ایتالیا ترک می‌کرد، رئیس شوالیه‌های رودوس را به نیابت خویش انتخاب کرد (۱۴۶۷م).

پس از بازگشت امیرالبحر پاپ، ناوگان ترکها وارد دریای مدیترانه شد و از جزایر تصرف شده، ابتدا لیمنی و بعد نیز دو دیگر از جزایر را به تصرف درآورد و نگهبانان آنجا به قتل رسیدند.

یادداشتهای فصل سوم

۱. یلدرم بایزید با تأیید اهمیت تنگه چاناق قلعه Çanâk Kâle (داردانل)، فرمان داد که عثمانیان در ساحل روم ایلی واقع در گلیبولی که اسکله نقل و انتقالات بود، پایگاهی دریایی بسازند و ساروچه پاشا Sâruce paşa را مأمور این کار کرد. کار ساختمان در ۷۹۳ هـ ق/ ۱۳۹۰ م، شروع شد. چون قلعه بیرونی خراب و ویران گردید، و به جایش قلعه‌ای واقع بر روی تپه‌ای که هم بر شهر و هم بر بندر مسلط و مشرف بود، تعمیر و ساخته شد، برای صیانت کشتیها از توفان و ناوگان دشمن در داخل کشتی، دو موج شکن متداخل ساخته شد. بدین ترتیب بردهانۀ هردو بندری که به وجود آمد، دو برج نگهبانی مستحکم ساخته شد. علاوه بر آن، برای مسدود کردن راه بندر، زنجیرهای سه طبقه‌ای ساخته شده بود و نیز تشکیلاتی به نام تشکیلات دریانوردان عزب که متشکل از جوانان مجرد بود و عزب نامیده می‌شدند، به وجود آمد.
۲. ابن کمال (ص ۱۰۰)، می‌نویسد که قلاع سلطانیه و کلید البحر پس از فتح استانبول احداث شدند. برای جلوگیری از حمله احتمالی فرنگی‌ها (غریبان) از جانب مدیترانه، در پایین گلیبولی، در مرز جلگه اجه، دو حصار ساخته شد. یکی از قلاع مذکور سلطانیه و دیگری کلید البحر نامگذاری شد.
۳. تاریخهای عثمانی می‌نویسند که تصرف این جزیره، پس از فتح استانبول صورت گرفت. ابن کمال می‌نویسد که تصرف این جزیره در زمستانی پر برف و توفانی، بی آنکه سری به ادرنه بزند، پس از آمدن به ایسلا صورت گرفت که مصادف با زمستان سال ۱۴۵۴ م است.
۴. در تاریخ ابوالفتح تاریخ تصرف این جزیره و تاشوز سال ۸۵۸ هـ ق/ ۱۴۵۴ م ذکر شده است، هامنیز می‌نویسد که این کار در اوایل سال ۱۴۵۶ م، صورت گرفته است. در حقیقت دوکاس، تصرف آنجا را در ژانویه سال ۱۴۵۵ م ذکر می‌کند. آنها چون آغاز سال را از ماه مارس حساب کرده‌اند، لذا تصرف آنجا را ۱۴۵۵ م، بشمار آورده‌اند که مطابق با اول سال ۱۴۵۶ م می‌باشد (طبع بن، ص ۳۳۵).
۵. قصبه زینه، هنگامی که تحت مالکیت ترکها بود از بخشهای سنجق سرز بود و اینک جزویونان است.
۶. تواریخ عثمانی می‌نویسند که دوریوس هنگام عزیمت به محلی که به وی واگذار شده بود، محافظان ترک خود را کشته و به کشورهای بیگانه گریخت. کریتولوس اهل ایمرز که با حوادث زمان آشنایی داشته و تصرف جزایر را دیده بود، و نیز دوکاس مورخ بیزانسی، صحبتی از چنین واقعه‌ای نمی‌کنند. کریتولوس تنها می‌نویسد که دوریوس امیر این جزیره به میدیلی و از آنجا به جزیره فاکوس Fākūs رفته، فرار دوریوس را این چنین سر بسته ذکر کرده است. منابع و ماخذ عثمانی و مطالعات و بررسیهای کریتولوس چنین نشان می‌دهد که دوریوس هنگام عزیمت به زینه، محافظانش را کشته، ابتدا به جزایر و از آنجا نیز به اروپا فرار کرده است.
۷. در تاج التواریخ (ج ۱، ص ۵۱۳)، نوشته شده است که وی با شصت فرزند کشتی آمده است: «... چندرال (کندرال) Cendrâl از امرای فرنگ با متجاوز از شصت فرزند کشتی به این هجوم برده و قاضی و خطیب آنجا را اسیر کرد...».
۸. جزیره لیمنی در طی جنگهایی که میان عثمانیان و نیزی‌ها و متفقینش روی داد، ویرانههای زیادی دید. پس از تصرف جزیره، به دستور سلطان محمد فاتح به آبادی آنجا همت گماشته شد، و هم به ایجاد مجدد معدن مشهور به «طین مختم» که از دو قرن قبل از بین رفته بود، پرداخته شد، و پس از یافتن معدن مذکور، درآمدهای زیادی را عاید خزانه دولت کرد.
۹. نام جزیره میدیلی، (لسوس Lesves) بود، ولی چون مرکز آن شهر، متیلن Metilen نام داشت، ترکها آنجا را میدیلی

می‌گفتند.

۱۰. خالکوندیل (چاپ ۱۶۳۲)، ص ۲۱۷.
۱۱. خالکوندیل، تعداد کشتیها را بیست و پنج ناو کوچک و حدود یکصد کشتی حمل و نقل توپ‌دار ذکر کرده است (ص ۲۱۹)؛ و در کتاب هامر نیز شصت ناو کوچک و هفت کشتی قید شده است (ج ۳، ص ۷۳)، و من ترجیح دادم که نوشته کریتولوس را در متن بیاورم.
۱۲. ابن کمال تصرف میدیلی را پس از جنگ افلاق که در همان تاریخ صورت گرفت، ذکر کرده است.
۱۳. کریتولوس می‌نویسد که پس از تصرف جزیره‌ها، میدیلی به سه قسمت تقسیم شد. قسمتی از آنها را به استانبول فرستاده، برای قسمتی دیگر نیز جزیره (مالیات سرانه) تعیین شد و در شهر آزاد گذارده شدند؛ و بخش سوم را نیز بعنوان اسرای جنگی میان سربازان تقسیم کردند. سربازان لاتین که جهت محافظت از شهر گمارده شده بودند، به قتل رسیدند.
۱۴. «عالی» در این خصوص چنین می‌گوید: «... مردم را به چهار قسمت کردند. افراد عزب فرنگی الاصل را که برای کمک آمده بودند، گردن زدند. برای صاحبان چرف و کشاورزی خراج و جزیه مقرر کرده، جهت آبادانی شهرها، همانجا باقی گذارده شدند. جوانان و غلامان به سن بلوغ نرسیده برای آرامش جان و دل مجاهدان به آنها اختصاص داده شدند. کسانی که جهت کسب و تجارت به آن قلعه آمده بودند، پس از به غنیمت گرفتن اموالشان، آزاد شدند. حاکم و قاضی منصوب شده و...». خالکوندیل نیز می‌نویسد: راهزنان دریایی هم که در دفاع از میدیلی شرکت کرده و تعدادشان سیصد نفر بود، در خراج از قلعه به قتل رسیدند (ص: ۲۲۰).
۱۵. لوجیو Lujio پسر دومینیک برادر نیکلا هم همراه وی به استانبول فرستاده شد و با آنکه نیکلا و برادرزاده اش اسلام آوردند، ولی چون به آنها بدگمان شدند، در طی همان سال به قتل رسیدند.
۱۶. هامر هر چند تهاجم ونیزی‌ها به موریه را سال ۱۴۶۳ م و تعرض ناوگان ونیزی به میدیلی را نیز ۱۴۶۴ م، ذکر کرده است، ولی بنا به نوشته کریتولوس، تاریخ مذکور صحیح نیست. زیرا ونیزی‌ها در سال ۱۴۶۴ م در موریه شکست خوردند و در طی همان سال تقریباً با هفتاد فروند کشتی جنگی و سه هزار سرباز، میدیلی را محاصره کردند (کریتولوس، ص ۱۷۸).
۱۷. اغری بوز تلفظ صحیح و رایج آن است که لاتین‌ها آن را نیگروپون Nigropon می‌نامند، اُبه Öbe و یا اوبه Obea نیز گفته می‌شود.
۱۸. در این میان به جای روم محمد پاشا، اسحاق پاشا وزیر اعظم شده بود.
۱۹. تاج التواریخ، (ج ۱، ص ۵۱۳). با اینکه جنگ اغری بوز را در اوایل سال ۸۷۳ هـ ق/ ۱۴۸۸ م، یعنی ماه محرم ذکر کرده است ولی تاریخ فوق اشتباه است.
۲۰. هامر (ج ۳، ص ۱۰۲)، می‌نویسد که محمود پاشا با یکصد فروند کشتی بادبانی و دو بیست کشتی دیگر به حرکت درآمد. «عالی» نیز تعداد کشتیها را دو بیست فروند آورده است (ص ۷۵). تاج التواریخ نیز تعداد آنها را متجاوز از یکصد فروند ذکر می‌کند (ج ۱، ص ۵۱۳).
۲۱. این اشغال موقت بود، و تصرف قطعی شیرا در سال ۱۵۳۷ م، توسط بارباروس خیرالدین پاشا صورت گرفته است.
۲۲. ۱. توماس. ذیل خالکوندیل، تخلص از ص ۲۴۳.
۲۳. ذیل خالکوندیل، ص ۲۴۳-۲۴۸.
۲۴. سلطان محمد فاتح به سنجق بیگ قره‌سی فرمان تصرف جزیره‌سیام را داد او نیز توسط ناوگانی جزیره را تصرف کرد، و اعلام شد کسانی که داوطلب آبادی جزیره هستند به آنجا آمده، از پرداخت مالیات «تکلیف دیوانه» معاف باشند. بدین ترتیب آنجا توسط ترکهای روم ایلی آمدند، مسکون شد (بهشتی، ص ۱۳۴).

۲۵. جزیره کفالونیا، توسط امپراتور بیزانس به ونیزی‌ها واگذار شده بود به دنبال تصرف جزیره، لئوناردو توکوبه ناپل گریخت و زیر آوار خانه اش ماند و کشته شد. وی با دختر لازار والی صرب ازدواج کرد و صاحب پسری به نام کارلو karlo شد.
۲۶. تاریخ هامر (ترجمه عطاییگ) ج ۴، ص ۴۴.
۲۷. در مقابل دادوستد کشتیهای رودوس با سواحل آناتولی، ترکها نیز می‌بایست با جزیره رودوس و سایر جزایر تابع شوالیه‌ها در مقام تجارت برآیند.
۲۸. کریتولوس تنها از کشتیهای پاپ سخن می‌گوید: هامر نیز (ج ۳، ص ۳۳). می‌نویسد که پاپ با هزینه خود هیجده فروند کشتی بادبانی فرستاد و چهل کشتی از کشتیهای راهزنان دریایی را به آن منضم کرد.
۲۹. هرچند کریتولوس می‌نویسد که پاپ نیکلای پنجم در هفتمین سال جلوس سلطان محمدفاتح، ناوگان خود را تحت فرماندهی برادرزاده اش لودویکوس Lodivikos اعزام داشته است ولی این عقیده صحت ندارد، زیرا در این تاریخ یعنی در سال ۸۶۱ هـ ق/ ۱۴۵۷ م، کالیکست سوم پاپ بود، و پاپ نیکلای پنجم دو سال قبل از آن درگذشته بود.

فصل چهارم

منطقه جنوب دریای سیاه— اشغال آماصره، امیرنشین جاندار (جندر) و طرابوزان

عثمانیان پس از اینکه تقریباً تمام شهرهای آناتولی— به استثنای آناتولی شرقی و جنوبی— به ویژه استانبول را که شهر مهم اقتصادی بود به تصرف درآوردند، درصدد بودند که منطقه جنوب دریای سیاه را که با آن منطقه پیوستگی داشت و از نظر سیاسی و نیز اقتصادی لازم شمرده می شد نیز به تصرف درآوردند. در آن تاریخ در شمال آناتولی، یعنی در جنوب دریای سیاه، پس از شهرهای متعلق به عثمانیان که از غرب به شرق کشیده شده بود، شهر مشهور و تجاری آماصره^۱ (آماستری)^۲ قرار داشت. این شهر تابع جنوبی ها بود. بعد از این شهر، سرزمین آل جندر و بندر مهم سینوب و نیز شهر و بندر سامسون که متعلق به عثمانیان بود، و پس از آن نیز اراضی امپراتوری روم طرابوزان قرار داشت.

سلطان محمد فاتح فرمانروای عثمانی، پس از اینکه به تدارک جنگ مربوط به تصرف دریای سیاه پرداخت، برای اینکه به آن جامه عمل بپوشاند، نقشه ای حیرت انگیز ترتیب داد. زیرا همان طور که در زیر گفته خواهد شد، به موجب نقشه، سه جنگ هم زمان صورت می گرفت، و اگر هدف خویش را آشکار می کرد، امکان از قوه به فعل درآمدن نقشه اش وجود نداشت. از این رو در سایه نقشه اش موفق شد با یک تیر سه نشان بزند.

1. Âmâşra 2. Âmâsteri

تصرف آماصره

آماصره^(۱) که در ساحل جنوبی دریای سیاه، بین استانبول و سینوب و بر روی شبه جزیره ای کوچک قرار داشت متعلق به جمهوری جنووا، شهری مهم و تجاری بود که انبارهای قابل توجهی داشت.^(۲) علاوه بر شهر و قلعه آماصره که در اختیار و تحت اداره جنووايي ها بود، چند روستا نیز وجود داشت. این منطقه هر سال مبالغی بعنوان مالیات به دولت عثمانی می پرداخت. ولی با کشتیهایش موجب ناراحتی اطراف و حوالی می شد.^(۳) دولت عثمانی تا فتح استانبول، حتی بعد از آن نیز، با جنووايي ها مدارا کرده بود. و در مقابل آنها، با معاهده تجاری مساعدتر و مناسبتری عمل می کرد. جنووايي ها، همانند دوران بیزانسی ها^(۴)، پس از فتح استانبول نیز درصدد بودند حوالی گالاتا را به صورت اراضی مالکانه (اربابی) در تصرف داشته باشند. آنان هر چند اصرار داشتند که آنجا در دستشان باقی بماند، ولی پادشاه گفت که آنجا ملک شخصی وی بوده و نه به زور بلکه با رضایت خود مردم، آنجا را اشغال کرده است، و به غیر از فرمانی که در سال فتح استانبول به مردم گالاتا داد به هیچ کس هیچ گونه اجازه ای نداده، تمام پیشنهادهای ارائه شده را رد کرده است. از این رو جمهوری جنووا نیز نسبت به عثمانیان حالت خصمانه ای به خود گرفت.^(۵)

فرمانروای عثمانی که درصدد خاتمه دادن به این کار جنووايي ها بود، همان گونه که محمود پاشا وزیر اعظم را با یکصد و پنجاه فرزند کشتی از راه دریا به سوی آفسرای اعزام داشت. خود نیز از راه خشکی از آق یازی^۱ و خضرلی^۲ گذشت و وارد بُولی شد. اسماعیل بیگ حکمران آل جندر، چون از آمدن پادشاه به بولی اطلاع یافت، از قسطنیونی به طرف سینوب عقب نشست؛ ولی چون پی برد که این لشکرکشی علیه او نیست، آسوده خاطر شد و هدایایی تقدیم داشت.

هنگام حرکت به سوی آماصره، هر چند برای ریختن توپ مقدار زیادی برنز بارشتر و دیگر حیوانات بارکش کرده بودند،^(۶) ولی نیازی به این کار پیدا نشد. چون نخستین پیشنهاد مبنی بر تسلیم توسط امیر آماصره پذیرفته شد. قلعه بدون جنگ به تصرف درآمد، و به سنجق بُولی وابسته شد، و سربازان محافظ و سایر مهمات در آنجا گذارده شدند.

بخشی از مردم آماصره و امیر جنووايي آنجا، با زن و فرزند و ملتزمین و سایر افراد

سرشناس و معتبر به استانبول انتقال داده شدند، و برای حفظ و نگهداری آماصره، نگهبانان قلعه افلانی^۱ که بین قسطنونی و سافران بولی^۲ (زعفران بولو) قرار داشت و مرز میان دولت عثمانی و آل جندر (جاندار) بشمار می رفت به آماصره انتقال یافتند (۸۴۶ هـ / ق / ۱۴۶۰ م).

تصرف امیرنشین آل جاندار

پس از آنکه آماصره بدون توسل به جنگ تصرف شد. سلطان محمد فاتح که به بورس بازرگانه بود، در خصوص حمله و جنگ طرابوزان، نامه ای به اسماعیل بیگ جاندار اوغلی فرستاد. از او خواسته بود که هزینه لازم برای تعمیر و تأمین ناوگانی که به سینوب می آمد را به حساب درآمدهای کوره های ذوب مس - که به موجب معاهده، امیرنشین آل جاندار مکلف به پرداخت آن به عثمانیان بود - گذاشته، علاوه بر آن نیز مبالغی از درآمدهای حاصله از کوره های مس را دریافت نماید، و با اضافه کردن این مطلب که حمله و جنگی که صورت خواهد گرفت علیه طرابوزان خواهد بود، اسماعیل بیگ را اغفال کرد.

هنگامی که اسماعیل بیگ در سال ۸۴۷ هـ / ۱۴۴۳ م، به جای پدرش ابراهیم بیگ فرمانروایی را به دست گرفت، برادر کهرش، قزل احمد بیگ، از این مسئله ناراحت شده، نزد عثمانیان فرار کرد. با اینکه برای به دست آوردن فرمانروایی و امارت امیرنشین جاندار، از آنان درخواست کمک کرد، با اینهمه درخواست وی مورد قبول واقع نشد، و سنجق بولی بعنوان تیول برای تأمین زندگیش به وی واگذار شد. محمود پاشا، وزیر اعظم از قزل احمد بیگ حمایت می کرد. وی در جنگ سال ۸۶۵ هـ / ۱۴۶۱ م، همراه اردوی عثمانی بود.

سلطان محمد فاتح از بورس حرکت کرده، به آنکارا آمد و حسن بیگ، پسر اسماعیل بیگ را که با تعدادی از قوایش به سوی خود کشیده بود، بازداشت کرد.^(۷) قزل احمد بیگ را بشرط ترک سینوب و پرداخت سالانه پنجاه هزار دوکا بعنوان مالیات تابعیت از عثمانی، به امارت قسطنونی انتخاب کرد و او را بی درنگ همراه محمود پاشا اعزام داشت. اسماعیل بیگ پس از اطلاع از این مسئله به شهر مستحکم سینوب عقب نشست و آنجا منتظر شد تا چه پیش خواهد آمد. قزل احمد بیگ، پس از اینکه همراه محمود پاشا وارد قسطنونی شد، از طرف اهالی شهر مورد استقبال قرار گرفت و بعنوان امیر جاندار پذیرفته شد.

1. Eflâni 2. Sâfrânbolu

سلطان محمد فاتح به قسطنطونی آمد و قبل از حرکت خود به سوی سینوب، وزیر اعظم، محمود پاشا را به پیش فرستاد. محمود پاشا، با نوشتن نامه ای به اسماعیل بیگ^(۸) او را از عزم و تصمیم قطعی و راسخ پادشاه و جلوگیری از خونریزی بیهوده، آگاه کرد. اسماعیل بیگ که نتیجه جنگ را به سود خویش ندید، با اطمینان و امان گرفتن، از قلعه خارج و با محمود پاشا ملاقات کرد، و احترام زیادی درباره اش به عمل آمد. بدین ترتیب سینوب نیز در سال ۹۶۵ هـ. ق/۱۴۶۱ م، (حدوداً در ماه شعبان = مه) از طریق مسالمت به تصرف درآمد^۹! اسماعیل بیگ با سلطان محمد فاتح ملاقات کرد و پادشاه عثمانی با این شخص عالم و فاضل به احترام رفتار کرد.

در بدو امر، ینی شهر بورسه، و حوالی یارحصار اینه گول^۱ به اسماعیل بیگ داده شد و به پسرش حسن بیگ نیز ابتدا، سنجق بولی، و بعد نیز سنجق فیلیبه^۲ در ایالت روم ایلی بعنوان تیول واگذار شد که تا زمان وفاتش در آنجا اقامت کرد. وی فردی عالم و اندیشمند بود، از این رو قسطنطونی در زمان وی یکی از شهرهای مهم علمی آناتولی شد.

قرل احمد بیگ که سالها برای به دست آوردن امارت قسطنطونی فعالیت می کرد، مدت کمی در این امارت خویش باقی ماند. در سال ۱۴۶۱ م، یعنی مدت خیلی کمی پس از انتصابش، هر چند امارت سنجق موره به وی داده شد، از رفتن به آنجا خودداری کرد و نزد اوزون حسن بیگ فرمانروای آق قویونلوها فرار کرد. بدین ترتیب امیرنشین آل جاندار به پایان رسید و قسطنطونی بعنوان سنجق اداره گردید، و جَم سلطان بعنوان امیر آن سنجق در آنجا ماند.

تصرف امپراتوری طرابوزان

تأسیس امپراتوری

در سال ۱۲۰۳ م، هنگامی که استانبول توسط لاتن ها «کاتولیکهای غرب» (چهارمین قوای صلیبی) به تصرف درآمد، امپراتور و خانواده اش به اتفاق برخی از بزرگان و خانواده های بزرگ رومی ها نیز هنگام تأسیس امپراتوری لاتن کاتولیکهای غرب فرار کردند. لاسکاریس^۳، دلاماد امپراتور الکسی سوم^۴ با مرکز قرار دادن شهر ایزنیک^۵ (ازنیک = نیکیه)^۶، در سال ۱۲۰۶ م، امپراتوری

1. yârḫışar Inegöl 2. Filibe 3. Lâskâris 4. Aleksî III 5. Izniḳ 6. Niceé

ازنیک — رم را تأسیس کرد. همچنین خانوادهٔ کومنن^۱. نیز که از استانبول فرار کرده بود، به طرابوزان رفته، امپراتوری دیگری در آن منطقه به وجود آوردند. مؤسس امپراتوری طرابوزان، الکسی^۲ کومنن بود که امپراتوری مذکور را در سال ۱۲۰۴م تأسیس کرد.^(۱۰)

آخرین وضعیت امپراتوری

پس از اینکه سلطان محمد فاتح امیرنشین جاندار را متصرف شد، هنگام حرکت به جانب طرابوزان، دیوید کومنن در رأس امپراتوری طرابوزان قرار داشت. وی در سال ۱۴۵۸ م، بجای برادرش یوانیس چهارم امپراتور شده بود. مناطقی که از ارگلیسی^۳ طرابوزان تا باطوم کشیده شده بود هنگام تأسیس امپراتوری جزو قلمرو امپراتوری بود. ولی در همان سالها قلمرو مذکور محدود به مناطق مابین گیرسون و باطوم شده بود، و مرزهای جنوبی نیز از بایبورد و شمال گوموشخانه^۴ گذشته و به سلسله کوهها محدود می شد.

حمله ای که در زمان سلطان مراد دوم توسط ناوگان عثمانی به امپراتوری طرابوزان صورت گرفت در اثر توفان عقیم ماند. به دنبال حملهٔ ناگهانی خضربیگ، لئه شاهزاده با یزید والی آماسیه، در سال ۱۴۵۶ م. امپراتور یوانیس، از این جریان به پادشاه شکایت برد که پرداخت مقرری سالانه سه هزار سکهٔ طلا بعنوان مالیات برایش مقرر شد. امپراتور در مقابل، برای برخورداری از کمک اوزون حسن بیگ، دخترش کاترینا (دسپینا) را به عقد ازدواج وی درآورد.

اقدامات و فعالیت امپراتور دیوید علیه عثمانیان

دیوید کومنن پس از فوت برادرش، یوانیس در سال ۱۴۵۸ م — که از خود پسری چهارساله به جای گذارده بود — جانشین وی شد. وی نه تنها مالیات مقرر را که به عثمانیان پرداخت می شد، قطع کرد، بلکه توسط اوزون حسن بیگ درخواست باز پس دادن مالیاتهایی که قبلاً پرداخته شده بود را نیز نمود. حسن بیگ که به امپراتور طرابوزان به چشم خراجگزار خویش می نگریست، نمی خواست امپراتوری طرابوزان، تحت نفوذ عثمانیان قرار داشته باشد.^(۱۱) از این رو، حسن بیگ اگرچه در سال ۱۴۶۰ م، برادرزادهٔ خود مراد بیگ را برای مذاکره دربارهٔ مسئلهٔ مالیاتها در

1. Komnen 2. Aleksı 3. Ereğlısi 4. Gümüşhane

رأس هیأتی به استانبول فرستاد ولی سلطان محمد فاتح خطاب به هیأت مذکور گفت: «شما فوراً برگردید خود برای پرداخت دیونم خواهم آمد»، و بدین ترتیب آنها را بازگردانید. امید امپراتور به سبب خویشاوندی سببی با اوزون حسن بیگ که در آن تاریخ در آناتولی شرقی دولتی بس نیرومند تشکیل داده بود و از امپراتوری طرابوزان حمایت می‌کرد، و متوسل شدن وی به پاپ برای اخذ کمک، و چشم امید داشتن به کمک شاهزادگان اروپایی بویژه شارل هفتم پادشاه فرانسه، و اقدام اوزون حسن بیگ برای ایفای نقشی در این مورد، موجب تحریک احساسات سلطان محمد فاتح نسبت به این امپراتوری شد. سلطان محمد فاتح که با از میان برداشتن امپراتوری بیزانس و اشغال موره به حاکمیت روم در آنجا خاتمه داده بود، تصمیم گرفت امپراتوری طرابوزان را که لاتن‌ها [کاتولیک‌های غرب] را علیه او تحریک می‌کرد، نیز از میان بردارد.

حرکت به سوی طرابوزان

اردوی عثمانی که آماصره، قسطنطنیه و سینوب را بدون دادن تلفات و بی آنکه تیری انداخته و یا گلوله‌ای شلیک شود تصرف کرد، از طریق خشکی راهی طرابوزان شد. ناوگان عثمانی نیز که تعداد کشتیهای بزرگ و کوچکش بالغ بر سیصد فروند بود، تحت فرماندهی کاظم، سنجق بیگ گلیبولی، و یعقوب بیگ که در دریانوردی تجربه فراوان داشت، از سینوب به طرف طرابوزان حرکت کرد. ولی سلطان، برای اینکه از قصد وی که رفتن به طرابوزان بود، اطلاع پیدا نکنند، از راه ساحل صرف نظر کرده و از طریق سیواس به راه افتاد. گدیک احمد پاشا، بیگلربیگ آناتولی که طلایه‌داری اردو را به عهده داشت به مقابل قویول حصار^(۱۲) (قویولحصار) که از آن دولت آق‌قویونلو بود، آمد، و در طی کمتر از سه روز آنجا را از دست یارعلی بیگ، فرمانده آنجا، خارج کرده، به تصرف درآورد، و پس از اینکه اردویی را که تحت فرماندهی خورشید بیگ، پسرعموی اوزون حسن بود، دچار شکست گردانید، اوزون حسن بیگ دچار نگرانی شد^(۱۳) و سلطان محمد فاتح نیز با وانمود کردن اینکه می‌خواهد حمله را متوجه اوزون حسن نماید، زهرچشمی از او گرفت.

آمدن هیأت سفارت از طرف اوزون حسن برای جلوگیری از جنگ طرابوزان

هنگامی که اردوی عثمانی وارد منطقه ییلاقی یاصی چمن^۱ واقع در حوالی ارزنجان شد، سارا خاتون مادر اوزون حسن نیز همراه هیأتی به ریاست شیخ حسین امیر کرد چمیشکزک^۲، به آنجا رسید، و بدین ترتیب سازش و توافق بین طرفین به وجود آمد.^(۱۴) از میان کسانی که همراه هیأت مذکور آمده بودند، تنها یک نفر باز گردانیده شد. دیگران و نیز سارا خاتون که پادشاه او را مادر خطاب می‌کرد، ظاهراً بعنوان مهمان، ولی به صورت گروگان در اردو نگهداشته شدند، و طی نامه‌ای به اوزون حسن بیگ اطلاع داده شد پس از مراجعت از جنگ، مادرش و دیگر همراهان وی باز پس فرستاده خواهند شد.^(۱۵) اردوی عثمانی از طریق بایبورد به طرف شمال برگشته متوجه طرابوزان شد. برای جلوگیری از فرار امپراتور طرابوزان، محمودپاشا قبلاً به جلو اعزام شد. پادشاه اردوی اصلی در حالی که مناطق صعب العبور و جنگی را توسط حفران، تبرداران، و استادان سنگفرش، باز و هموار می‌کرد، به دشواری پیشرفت می‌نمود. حتی سلطان گاهی ناگزیر از پیاده رفتن می‌شد و از دامنه کوهها به بالا می‌خزید. سارا خاتون که وضع سلطان را چنین می‌دید، با استفاده از هر فرصتی و جهت جلوگیری از جنگ می‌گفت، طرابوزان در عین حال متعلق به عروس وی (دسپینا) است، و با اینکه دلایل دیگری نیز برای جلوگیری از جنگ ذکر می‌کرد، ولی با پاسخی که از پادشاه می‌شنید، دیگر دم بر نمی‌آورد و در پی چنان کاری بر نمی‌آمد.^(۱۶)

ناوگان عثمانی یک ماه قبل از نیروی زمینی به حوالی طرابوزان آمده بود و شهر و قلعه را از طریق دریا محاصره و به توپ می‌بست. ولی امیدی وجود نداشت که نیروی زمینی بتواند از راههای صعب العبور گذشته و از طریق خشکی فرا رسند. با وجود این، چون امپراتور اردوی عثمانی را دید، تعجب کرد. بدین ترتیب طرابوزان از طریق خشکی نیز محاصره و بلافاصله به فعالیت پرداخته شد.

تسلیم طرابوزان

قلعه طرابوزان از سه بخش متصل به هم تشکیل یافته بود. بخش روبه خشکی آن بسی مستحکم بود. ولی محاصره قلعه توسط اردوی عثمانی از طریق خشکی و دریا که نیرومندترین و کاملترین توپهای زمان را در اختیار داشت، امپراتور را دچار نومیدی کرد. دیوید کومنن که پی برد از مقاومت نتیجه‌ای حاصل نکرده، اوزون حسن بیگ نیز به وی کمک نخواهد کرد، با میانجیگری

1. Yâssi Çemen 2. Çemiş Kezek

یورگی امیروکی^۱، که از خویشان محمود پاشا بود، با وی به توافق رسید و تصمیم به تسلیم شهر گرفت،^(۱۷) و پیشنهادی را که محمود پاشا به نام پادشاه نمود، پذیرفته به اردوی عثمانی آمد، و آنچه لازمه احترام بود، درباره اش انجام شد، بدین ترتیب امپراتوری طرابوزان که ۲۵۸ سال ادامه داشت، در تاریخ ۲۱ محرم ۸۶۶/۲۶ اکتبر ۱۴۶۱ به تاریخ پیوست.^(۱۸)

امپراتور دیوید کومنن همراه با خانواده اش از طریق دریا ابتدا به استانبول و سپس به ادرنه انتقال داده شد، سپس تیولی با سه هزار آقچه درآمد سالانه در حوالی سرز و در کنار رودخانه اُسترا قراصو^۲ به وی واگذار شد.^(۱۹)

بازگشت پادشاه و نامه وی به اوزون حسن

فرمانروای عثمانی پس از پیروزش، مدتی در طرابوزان ماند و بعد از اینکه اداره آنجا را به کاظم بیگ، والی گلیبولی واگذار کرد و سرباز، اسلحه و آذوقه در آنجا بجای گذارد، بازگشت. هنگام عبور از مرز قلمرو اوزون حسن، ساراخاتون را همراه هیأت گروگان و هدایایی نزد پسرش فرستاد، بخشی از خزانه طرابوزان که به غنیمت گرفته شده بود، جزو هدایا بود. نظر به اینکه دولت عثمانی، کارهایی در روم ایلی داشت که می بایست انجام شود، از این رو برای تأمین امنیت در مرزهای شرق، توسط هیأتی که نزد اوزون حسن رفت، معاهده پیشین را تجدید کرد. اوزون حسن نیز متقابلاً هیأتی اعزام و هم تصرف طرابوزان را تبریک گفت و هم به خاطر حسن رفتار با مادرش، سپاسگزاری کرد و هدایایی نیز فرستاد.

پادشاه پس از عبور از توقات، یک ماه پس از حرکت از طرابوزان، به بورسه و از آنجا به استانبول آمد. پادشاه پس از تصرف طرابوزان هنگام ترک آنجا تصرف مزوخله^۳ (مسوقلعه) شهر متعلق به قبازیتن ها^۴ واقع در شرق طرابوزان، و نیز تصرف سایر شهرهای آن حوالی را به خضر بیگ للّه سابق بایزید و سنجق بیگ خود واگذار کرد. خضر بیگ نیز آن شهرها را بدون جنگ تصرف کرد.^(۲۰)

نامه هایی که توسط دسپینا همسر اوزون حسن و برادرزاده دیوید امپراتور سابق، به وی فرستاده می شد، مستقیماً به دست پادشاه رسید، پادشاه که از ارتباط نهانی دیوید با اوزون حسن مشکوک شده بود، ابتدا دیوید را همراه با چهار پسر و یک برادرزاده اش زندانی کرد، و سپس در استانبول به قتل رساند^(۲۱) (دسامبر ۱۴۶۱).

۱. Yorgi Amiruki 2. Ustroma Kharasu 3. Meso chale 4. Kabaziten

یادداشت‌های فصل چهارم

۱. آماصره جزو ایالت زونگول داغ Zonguldâğ، و در نزدیکی قصبه بُرتین Bartin (بارتین)، و در حال حاضر مرکز ناحیه است، نام قدیمی آن آماستریس Amâstris بود.
۲. سلطان محمدفاتح پس از فتح استانبول با اعزام مأمورانی به آماصره، بخش اعظم اهالی آنجا، از جمله دانشمندان، صنعتکاران و هنرمندان را برای عمران و آبادی استانبول به این شهر منتقل کرد (کریئولوس ص ۱۲۸).
۳. تاریخ ابوالفتح، ص ۹۶.
۴. آندرونیک پالئولوگ اول امپراتور بیزانس، در ماه مه ۱۳۰۳ طی معاهده‌ای گالاتا را که مرکز مهم تجاری بود، به جنوایی‌ها واگذار کرده بود. جمهوری جنووا طبق قرارداد مورخ ۱۴ فوریه ۱۳۱۷، والیانی که برای اداره آنجا تعیین می‌شدند، قبل از ترک جنووا، در حضور مجلس سوگند یاد می‌کردند که نسبت به عهده‌نامه‌ای که با امپراتور بسته شده بود، وفادار مانده و مفاد آن را رعایت کنند. حصار موجود در جانب خشکی گالاتا، در سال ۱۳۱۶ م، هنگام والیگری مونتائوس مارینیس Montânus Mârinis ساخته شده بود. مستملکات جنوایی‌ها در پرا (منطقه اروپایی نشین استانبول)، ترجمه استاد بهجت گوجر، برگ ۱۹/۲۰ کتابخانه انجمن تاریخ ترک).
۵. ذیل خالکوندیل چاپ ۱۶۳۲، ص ۱۹۸.
۶. ذیل خالکوندیل، همانجا.
۷. قاسم بیگ قرامان اوغلی، در این جنگ سلطان محمدفاتح، با تعدادی نیرو رسیده و در آنکارا به اردوی سلطان پیوست (ابن کمال، ص ۱۹۱).
۸. دورسون بیگ مؤلف تاریخ ابوالفتح در جنگ مذکور بعنوان کاتب دیوان حضور داشت و به فرمان محمود پاشا نامه‌ای را که برای اسماعیل بیگ فرستاده شد به خط خویش به رشته تحریر درآورد. دورسون بیگ تاریخ این جنگ را بهار سال ۸۶۵ ه ق، ذکر می‌کند که مصادف با سال ۱۴۶۱ م، می‌شود. دوکاس (چاپ بن ص ۳۴۲) نیز، همان تاریخ را ذکر می‌کند. شاعر عجم حامدی آن را با ماده تاریخ زیر نشان داده است:
او کرد اطاعت شه تاریخ بیعتش از جان مطیع دولت سلطان محمد است
۹. در وقفنامه مورخ ۸۶۵ ه ق مادر اسماعیل بیگ نیز، آمده است که در آن تاریخ اسماعیل بیگ فرمانروا بوده است. در اواسط قرن پانزدهم سینوب یکی از مستحکمترین قلاع دریای سیاه بود، و بنابه روایت چهارصد قبضه توپ داشت. ده هزار نگهبان و دو هزار توپچی در قلعه بودند. در میان کشتیهای موجود در بندر سینوب در آن تاریخ، به غیر از کشتیهای پادشاهی ناپل و آراگون و کشتیهای ونیزی‌ها، بزرگترین کشتی نهصد تنی نیز متعلق به آل جاندار بود. عثمانیان تا آن تاریخ فاقد کشتیهای بدان بزرگی بودند، و این کشتی که متعلق به اسماعیل بیگ بود، نمونه‌ای شد برای عثمانیان که در کشتی‌سازی خود شبیه آن را ساختند (خالکوندیل، ص ۲۰۶، و به نقل از آن، هامر، ج ۳، ص ۵۹).
۱۰. هنگامی که امپراتوری طرابوزان توسط الکسی کومنن در ۱۲۰۳ م، در شرف تأسیس بود، تئودور لاسکاریس Teodor Laskâris امپراتور ازینق مدتی در صدد برآمد تا از تأسیس امپراتوری مذکور جلوگیری کند. از این رو برای جلوگیری از تأسیس آن، با غیاث الدین کیخسرو دوم فرمانروای سلجوقیان آناتولی متحد شده، هر چند سلجوقیان، طرابوزان را نیز محاصره کردند، ولی موفقیتی حاصل نکردند. از وسعت امپراتوری طرابوزان که حدود آن از باطوم تا دماغه کریمه

Kerempe کشیده می‌شد، در سال ۱۲۱۴ م، به دنبال تصرف سینوب توسط عزالدین کیخسرو تا مصب رودخانه‌های یشیل ایرماق Yeşil İrmâk و ترمه Terme کاسته شد. امپراتوران طرابوزان به سلجوقیان مالیات (باج) می‌پرداختند. به دنبال تصرف سینوب، امپراتوری پذیرفته بود که هر سال ده هزار سکه طلا، پانصد رأس اسب، دو هزار رأس گاو نر، دو هزار رأس گوسفند و پنجاه هزار بار (لنگه) هدایای مختلف تحویل دهد. در سال ۱۲۲۱ م، در پی عدم موفقیت اردوی سلجوقیان در دومین محاصره طرابوزان، هر چند امپراتور مدت زمانی از پرداخت مالیات خودداری کرد ولی سرانجام تحویل دو بیست نیزه و در صورت لزوم اعزام حدود یک هزار نفر سرباز را پذیرفته بود. چنانکه در اوایل ماه جولای ۱۲۴۳ در جنگی که در کوسه داغ با مغولان به وقوع پیوست، نیروهای کمکی طرابوزان در اردوی سلجوقیان آنتالولی شرکت داشتند.

پس از اینکه آنتالولی تحت نفوذ مغولان درآمد، امپراتوری طرابوزان از آن پس به آنها مالیات می‌پرداخت. با از بین رفتن نفوذ مغولان و در نتیجه به فعالیت پرداختن ترکمنها برای تأسیس امیرنشین، در دوره یونانیس (یونانیس دوم، ۱۲۹۷-۱۲۸۰ م)، همان گونه که آنها (ترکمنها) بر منطقه حلبیه Halbiya که به داشتن معادن اشتهار داشت، استیلا یافتند، جنوایی ها و ونیزی ها نیز در امپراتوری نفوذ اقتصادی به دست آوردند. در سال ۱۳۳۲ م، بایرام (بیرم) بیگ امیر ترکمنها، امپراتوری را مورد تهدید قرار داده و منطقه اونیه Ünye در سال ۱۳۴۶ م، به دستش افتاد. با وجود اینکه الکسی سوم امپراتور طرابوزان (۱۳۹۰-۱۳۴۹ م)، خواهر خود پرنسس ماریا را به عقد ازدواج فخرالدین قتلویبیگ فرمانروای آق قوینلوها و نیز چهار دختر خود را به ازدواج رؤسای ترکمنها درآورد، ولی نتوانست از سقوط امپراتوری جلوگیری کند. بدین ترتیب مناطقی که از غرب تا گیرسون Giresun کشیده می‌شد، به دست ترکمنها افتاد. عثمانیان پس از خارج کردن مناطق مذکور از تسلط ترکمنها، قلمرو خود را تا طرابوزان گسترش دادند. در زمان سلطان مراد دوم، با وجود اینکه هم از طریق خشکی و هم از راه دریا، نیرو به سوی طرابوزان اعزام شد ولی ناوگان عثمانی چون گرفتار توفان شد، ناچار به بازگشت گردید. در سال ۱۴۵۶ م، به دنبال فشار خضریبیگ والی آماسیا از جانب خشکی و فشار ناوگان عثمانی از طرف دریا، امپراتوری طرابوزان پرداخت مالیات (باج) به عثمانی را پذیرفت.

۱۱. اوزون حسن بیگ در اثر اهتمام لودویکو Lodoviko که پاپ پی (پیوس pius) دوم او را بعنوان سفیر به گرجستان فرستاده بود، با گرجستان و طرابوزان متحد شده بود. یک سال پس از اتحاد مذکور، اوزون حسن بیگ هیأتی را برای عدم اخذ مالیات مقرر از امپراتوری طرابوزان فرستاد. سلطان محمد فاتح قویول حصار Koyulhisar را که به اوزون حسن بیگ تعلق داشت، تصرف کرد. اوزون حسن بیگ نه تنها به متحدینش کمک نکرد، بلکه چون جرأت جنگ با سلطان را در خود نیافت، از ارزنجان بازگشت.

۱۲. قویول حصار ابتدا متعلق به امیری به نام حسین بیگ بود. اوزون حسن بیگ با به اسارت گرفتن وی، آنجا را متصرف و به یار علی بیگ سپرده بود (ابن کمال، ص ۱۹۸). یار علی بیگ مذکور، نوه طهرتن حاکم مشهور ارزنجان بود. وی زمانی که اهالی ارزنجان آق قوینلوها را از سرزمین خود راندند، به شرط تبعیت از آق قوینلوها، مدتی حاکم آنجا شد، و هنگام جنگ طرابوزان امیر قویول حصار بود (به نقل از جامع الدول).

۱۳. قبل از تصرف قویول حصار توسط گدیک احمدپاشا، حمزه پاشا بیگلربیگ روم (سیواس) مأمور تصرف آنجا شده بود، ولی موفق نشده و توسط سپاهیان اوزون حسن بیگ شکست خورد، گدیک احمدپاشا در پی آن برای کمک به حمزه بیگ اعزام گردید.

۱۴. پس از آمدن هیأت سفارت، بین طرفین مذاکراتی صورت گرفت. به موجب شرایط اتخاذ شده، اوزون حسن می‌بایست از تعرض و تهاجم به سرزمینهای عثمانی و یا سرزمینهایی که تحت حمایت عثمانیان بود، خودداری کند، و به هیچ بهانه‌ای در امور مربوط به امپراتوری طرابوزان دخالت نکند و در مقام طرفداری و پشتیبانی از وی بر نیاید (خالکوندیل، ص ۲۰۸).

۱۵. نامه‌ای بدین شرح به اوزون حسن بیگ نوشته شد («... اما کارهایتان برای ما الگویی باشد. هنگام بازگشتان به مادر و سایر افرادتان، اجازه آمدن پیش شما داده خواهد شد...»).
۱۶. خالکوندیل می‌نویسد: «... ساراخاتون این گفتگو و سخنها را به پادشاه پس از آمدن هیأت از طرف اوزون حسن بیان کرده است.
۱۷. یورگی امیروکی یا امیروچی، پسرخاله محمود پشای صدراعظم بود (میرمیراوغلی، اسناد تاریخی مربوط به دوره سلطان محمدفتح استانبول، ۱۹۴۵، ص ۹۴)، فیلسوف، شاعر و ریاضیدان بود. به خاطر این مزایا و امتیازات جزو مصاحبین سلطان محمد درآمد. (کریتولوس ص ۱۵۶).
۱۸. فالمرایر Fällmeräyer که تاریخ امپراتوری طرابوزان را به آلمانی نوشته است اگرچه تصرف طرابوزان را در تابستان سال ۱۴۶۱ م، نوشته است، ولی با توجه به حوادث واقع شده، آنچه که در متن ذکر گردید، صحیحتر است. چنانکه با توجه به گفته W. Miller که سقوط طرابوزان به استناد سندی متعلق به ونیزی‌ها که سفیر ونیز در مجارستان — طی آن سقوط شهر را — اطلاع داده است، تاریخ ۲۶ اکتبر ۱۴۶۱ ذکر می‌کند از این رو بحث و مناقشه درباره آن بی‌مورد خواهد بود (ص ۱۰۵).
۱۹. کریتولوس، ص ۱۵۶. شیفر می‌نویسد: شهر وراس Veräs در روم ایللی بعنوان تیول به امپراتور دیوید واگذار شد. (یادداشتهای موجود در رساله‌ای کوتاه... اثر س. کانتاکازین (کانتاکاسین) دیمة Dima قدیمی ویا ویره Vira شهر فره جیق است، مشرف بر مریچ Meric سفلی.
۲۰. در اواخر دوره سلطان محمدفتح، منطقه تیرول Tirol، رومیة صفرا (آماسیه، توقات، سیواس وحوالی آن)، که متعلق به آق‌قویونلوها بود، به دنبال فرمانی که به شاهزاده بایزید داده شد، توسط رقااص سنان پاشا لة شاهزاده مذکور، تصرف شد و امیرتیرول به ارزنجان فرار کرد.
۲۱. پس از آمدن امپراتور دیوید به ادرنه، سرزبعنوان اقامتگاه وی تعیین شد. در این میان، دسپینا، همسر اوزون حسن بیگ و برادرزاده دیوید، ضمن نامه‌هایی از عمویش خواسته بود، که یکی از فرزندان خود ویا الکسی برادرزاده اش، که از آلكساندرود دخترگاته لوتریو، دوک میدیلی به دنیا آمده بود، را نزد وی فرستد. نامه مذکور توسط یورگی امیروکی (امیروچی) که مورد اعتماد پادشاه بود، ارسال شده بود. یورگی امیروکی، این نامه‌ها را ابتدا به شخصی که مربی کودک پادشاه و مورد اعتمادش بود، تسلیم کرد. ولی بعد به وسوسه افتاد، ویا به امید اینکه مورد لطف بیشتر پادشاه قرار گیرد و نفع بیشتری عایدش گردد، نامه‌ها را باز پس گرفته، و شخصاً به پادشاه تسلیم کرد. پادشاه پس از خواندن نامه‌ها از روابط و مکاتبات نهانی آنها مظنون شد، و تصور کرد که می‌خواهد اوزون حسن را — که روابطشان در اصل حسنه نبود — علیه وی تحریک کند. از این رو دیوید امپراتور سابق را به چهارپسرش که یکی از آنها مسلمان شده بود، و نیز برادرزاده اش الکسی، بازداشت و در قلعه ادرنه زندانی کرد (۲۶ مارس ۱۴۶۳). آنها هفت ماه در زندان ماندند. و در اول ماه دسامبر همان سال گردنشان با شمشیر زده شد. تاریخهای زندانی و اعدام شدن دیوید، در صفحه ۳۹۴ یک انجیل قدیمی تحت شماره ۸، ثبت شده و در آرشیو اداره کل رییس کشیشهای روم موجود است، و توسط میرمیراوغلی، به ترکی ترجمه و در روزنامه «طنین» منتشر شده است. میلر نویسنده تاریخ طرابوزان، می‌نویسد: دیوید امپراتور سابق همراه چهارپسر و برادرزاده اش در ساعت چهار نیمه شب روز یکشنبه اول ماه دسامبر سال ۱۴۶۳، اعدام شد که مؤید بررسی فوق است.

فصل پنجم

جنگهای آلبانی، افلاق، ملداوی، بوسنه و انضمام بوسنه

حوادث آلبانی

مجادله اسکندربیگ با عثمانی‌ها

همان گونه که در جلد اول کتاب گفته شد^(۱) در اثناء جنگ موره با ژان هونیاد، اسکندربیگ که از اردوی عثمانیان فرار کرده، کرویا^۱ (قزلبه حصار) را مرکز خود قرار داده بود. برای مشورت درباره امور آلبانی، تمام خانواده اش، سینیورها (اربابان)ی آلبانی و تمام رؤسای قبایل رابه کرویا دعوت کرد. در نخستین دور مذاکرات انجام شده، تصمیم گرفته شد که تمام سرزمینهای آلبانی و اپیرا از دست عثمانیان خارج سازند، و اسکندربیگ به یاری متفقینش، نیرویی در حدود دوازده یا پانزده هزار نفر به دور خود جمع کرد.

اسکندر بیگ چون می دانست عثمانیان به تعقیبش خواهند پرداخت. با شتاب خود را آماده کرده بود. در حقیقت هر چند عیسی بیگ، پسر اورنوز فرمانده مهاجمان در سال ۱۴۴۳م، به اسکندر بیگ حمله کرد، ولی در حوالی کرویا شکست خورد. این موفقیت اسکندربیگ مصادف با زمانی بود که عثمانیان سرگرم جنگ با ژان هونیاد بودند. از این رو، فرصت رسیدگی به کار اسکندربیگ وجود نداشت. بدین ترتیب اسکندر بیگ با نخستین پیرویهایش موفق شد که قلمرو پدرش را باز پس بگیرد. پس از آن، با گسترش دادن فعالیتش برای مقابله با خطر ترکها با

دعوت از امرای آلبانی به قصبه ای به نام لش^۱ (السیو^۲ = لی سوس^۳)، که بندری نزدیک کرویا و ایشکودرا واقع در کنار آدریاتیک تحت حاکمیت ونیزی ها بود، دومین کنگره خود را تشکیل داد.

تشکیل کنگره توسط اسکندریگ برای مقابله با عثمانیان

در این کنگره که در تاریخ اول ماه مارس سال ۱۴۴۴، تشکیل شد، سینیورها و اربابان موساکئی^۴، توپیا^۵ها - بالشا^۶ (بلشه ها)، آرانیتی^۷ها، پولاتی^۸ها و سایر اربابان آلبانی و شاهزادگان قرا داغ که در رأس آنان استفان اتیین) چرنوویچ^۹ قرار داشت، شرکت کرده بودند، و اسکندریگ در کنگره بعنوان رئیس تمام اهالی آلبانی انتخاب شد. هر ارباب، سینیور آلبانی، نسبت به مقام و درآمدها، می بایست مالیاتی به وی پرداخت کند. (۲)

تاریخ استقلال آلبانی

اسکندریگ در ژوئن سال ۱۴۴۴، با نیروی مهاجم بیست یا بیست و پنج هزار نفری که تحت فرماندهی علی بیگ بن اورنوز، به دبره^{۱۰} آمده، جنگید با وجود تلفات زیادی که داد، علی بیگ را وادار به عقب نشینی کرد. این موفقیت که در ۲۹ ژوئن همان سال به دست آمد، بعنوان آغاز استقلال آلبانی جشن گرفته شد.

در این بین، چون اردوی عثمانی از ژان هونیاد شکست خورد و به سوی جنوب و کوههای بالکان عقب نشینی کرد، فعالیت و جنبش آلبانی حالت تهاجمی به خود گرفت. بر اثر حمله ژان هونیاد، عثمانیان که در تنگنا قرار گرفته بودند، از این رو در موقعیتی قرار نداشتند که به کار آلبانی بپردازند، ولی با نیروی تهاجمی خود، اسکندر را متماداً تحت فشار قرار داده، مانع پیوستن وی به هونیاد می شدند.

مجادله اسکندر با ونیزی ها

1. Leş 2. Alessio 3. Lisüs 4. Musâki 5. Topiâ 6. Bâlşâ 7. Ârâniti --8. Polâti
9. İstefan, (Etiyen) Çernoviç 10. Debre

اسکندر بیگ، بعدها یعنی در اواخر سال ۱۴۴۷ م، با ونیزی‌ها که قلمرو زاکاریا^۱ (زجاریا) سینیور منطقه داگنو^۲ را نیز به تصرف درآورده بودند، جنگید. در این بین وی که با امرای صرب نیز متحد شده بود، با استفاده از جنگهای ونیزی‌ها بادوک میلان در لمباردی، به تهاجم پرداخت. آلفونس پنجم، پادشاه ناپل و آراگون که با ونیز دشمنی داشت نیز، اسکندر را علیه آنها تحریک می‌کرد. ونیزی‌ها که در تنگنا قرار گرفته بودند، ترکها را برای حمله به اسکندر بیگ تحریک کردند. در حقیقت، به دنبال نزدیک شدن نیروهای مهاجم ترک، که دست به تعرض زده بودند، اسکندر که داگنورا در محاصره داشت، چهار هزار نفر از نیروهای خود را در آنجا بجای گذاشته، خود برای مقابله با ترکها بازگشت، ولی در سر راه، نزدیکیهای رود درین^۳، با نیروهای ونیزی روبرو شد. هر چند در برخوردی که روی داد نیروی ونیزی‌ها را شکست داد ولی موفق به تصرف داگنو نشد (جولای ۱۴۸۸).

شکست نیروهای ونیز، مورد تهدید قرار گرفتن بندر دراج و آشتی کردن دوقاقین^۴‌ها با اسکندر، ورود شاهزاده قراداغ به اتحادیه اسکندر و صرب‌ها، و تهاجم علیه «ایشکودرا و آنتیواری»^۵ (بندر «بار») فعلی، موجب وحشت فراوان جمهوری ونیز شد. به دنبال آن، سنای ونیز با اسکندر وارد مذاکره شد. سرانجام در اکتبر سال ۱۴۴۸ معاهده‌ای در قصبه لیش منعقد شد، و منطقه داگنو که سبب و بهانه جنگ شده بود، کماکان به صورت نظام اربابی (سینیوری) باقی ماند.

نخستین جنگ مراد دوم در آلبانی

فعالیت و اعمال بیباکانه و متمادی اسکندر موجب خشم دولت عثمانی شد. در اصل در آن زمان، حمزه بیگ، پسر برادر ارشد اسکندر بیگ، به علت اختلاف با عمویش به دولت عثمانی پناهنده شد، و از مخالفت اهالی شهرهای آلبانی با اسکندر سخن گفت،^(۳) و پادشاه را تحریک کرده به طوری که موجب شد سلطان مراد دوم، شخصاً به طرف آلبانی حرکت کند^(۴) همان گونه که در جلد اول کتاب گفته شد، حمزه بیگ هنگام جنگ موره در سال ۱۴۴۳ م، همراه اسکندر به آلبانی فرار کرده بود.

سلطان مراد دوم به تشویق حمزه بیگ در سال ۸۵۱ هـ. ق. / ۱۴۴۷ م، شخصاً عازم جنگ

1. Zeccaria 2. Dagnu 3. Drin 4. Duğâkin 5. Ântivâri

آلبانی شد. و به اشغال برخی از شهرهای متعلق به اسکندریه برگ پرداخت. از اسکندر خبری نبود. کرویا محاصره شد. «دبره بالا^۱» و برخی مناطق دیگر که تیول موئیس دیره^۲ها بود و تا آن زمان به تصرف در نیامده بود، تصرف شد.^(۵) سلطان مراد دوم برآن شده بود که مسئله آلبانی را به طور قطع حل کند. ولی در این موقع خبر حرکت ژان هونیاد را که یک بار دیگر اقبال خود را مورد آزمایش قرار داده بود، شنید. لذا امور مربوط به آلبانی را به مصطفی پاشا، یکی از فرماندهانش، واگذار کرده به صوفیه آمد و به تدارک پرداخت.

سپس، همان طور که در فوق اشاره شد، اسکندریه برگ که قوای ونیزی ها را مغلوب کرده بود، به دبره آمده، نیروهای مصطفی پاشا را مغلوب و عده زیادی را به اسارت گرفت که فرمانده نیز جزو آنان بود، و برخلاف قولی که داده بود اسرا را به قتل رسانید. خود مصطفی پاشا و دوازده نفر از دیگر فرماندهان و مأمورین لایق را در مقابل دریافت پول آزاد کرد (اوت یا سپتامبر ۱۴۴۸).

هنگامی که ژان هونیاد در صدد رفتن به جنگ کوسووا بود، به اسکندریه برگ، ووی نیز به آرانیستی^(۶) پیغام فرستاد و پیشنهاد کرد و قول گرفت که به اتفاق هم علیه عثمانیان فعالیت و حرکت کنند. حتی اسکندریه برگ، هنگامی که با جمهوری ونیز صلح می کرد، با اظهار اینکه می خواهد با هونیاد متحد شود، از آن جمهوری مقداری نیز پول گرفت؛ زیرا بر این عقیده بود که در صورت عدم موفقیت هونیاد در مقابل ترکها، تمامی بالکان تحت حاکمیت ترکها در خواهد آمد. ولی دومین جنگ کوسووا، قبل از اینکه اسکندر و سایر امرای آلبانی به یاری بشتابند، صورت گرفت.

دومین جنگ فرمانروای عثمانی در آلبانی

بنابه منابع مسیحی، پس از دومین جنگ کوسووا، سلطان مراد دوم دوبار دیگر شخصاً به قصد جنگ به آلبانی رفت. در حالی که تواریخ عثمانی که جنگهای سلطان را به طور کامل ذکر کرده اند، به غیر از جنگی که وی در سال ۱۴۴۷ به اتفاق پسرش، شاهزاده محمد، در آنجا انجام داد، از جنگ دیگری سخن نمی گویند. با اینهمه، نوشته های تاریخی بیگانگان، ضمن پرداختن به شرح تاریخ و وقایع و برخی حوادث عثمانی، به حداقل یک جنگ دیگر سلطان مراد دوم در آلبانی، پس از جنگ کوسووا، اشاره می کنند.

1. Debre-ibâlâ 2. Moris Dibre

اسکندر بیگ، به محض اطلاع از آمدن سلطان مراد دوم، پس از دومین جنگ کوسووا، توسط سازمان و تشکیلات خود، به استحکام قلاع خویش پرداخت و مناطقی را که اردوی ترکها می بایست از آنجا حرکت کند، ویران کرد، و کسانی را که قادر به حمل و استفاده از اسلحه نبودند، به مناطقی که تحت تسلط ونیزی ها بود، فرستاد و نیروی مهمی در قلعه کرویا گمارد، خود نیز با نیرویی دوازده هزار نفری به طرف مشرق، یعنی به جانب دبره رفت.

سلطان مراد (دوم)، که وارد آلبانی شده بود، ابتدا قلعه سیوه تیگرات^۱ را گرفت، سپس کرویا را محاصره کرد (۱۴۴۹م). در نزدیکی قلعه توپها ریخته شدند.^(۷) اسکندر در کوههایی که دوفرسنگ با کرویا فاصله داشت پنهان شده بود. ترکها در این جنگهایی که در مناطق صعب العبور روی داد، تلفات زیادی دادند. اسکندر پیشنهاد صلح را به شرط پرداخت مالیات نپذیرفت. سلطان مراد نیز فقط به تصرف سیوه تیگرات بسنده کرد و بازگشت.

اسکندر بیگ، هرچند برای باز پس گرفتن سیوه تیگرات که برای دومین بار به تصرف ترکها در می آمد، فعالیت کرد، ولی پس از دادن نهصد کشته و متجاوز از یکهزار زخمی، مجبور به عقب نشینی شد.^(۸) بعدها شهر برات^۲ (بلگراد آلبانی) نیز به دست ترکها افتاد. پُل مانشی^۳ فرمانده اسکندربیگ که برای نجات آنجا آمده بود، دستگیر و به قتل رسید.

سومین جنگ سلطان مراد دوم در آلبانی

در سال ۱۴۵۰ م، سلطان مراد دوم در حالی که فرزند هیجده ساله اش شاهزاده محمد همراهش بود^(۹)، به جنگی دیگر در آلبانی پرداخت. اسکندر، نظر به اینکه امرای آلبانی علیه وی تغییر عقیده داده بودند در تشویش و نگرانی بسر می برد، ولی با جلب نظر کشیشها نیروی معنوی اهالی را تقویت و با دادن وعده اینکه بر ترکها غلبه خواهد کرد، آنها را قانع کرد.

سلطان مراد (دوم)، مجدداً کرویا را محاصره کرد. آلفونس پادشاه ناپل، نظر به اینکه اسکندر علیه ونیزی ها به وی کمک نکرد، از وی رنجیده بود. تنها جمهوری راگوسا^۴ بود که به طور نهانی به اسکندر کمک می کرد. کرویا پیشنهاد صلح را نپذیرفت، و هرچند ویران گردید، ولی به تصرف در نیامد. تهاجماتی که اسکندر از خارج انجام داد، دفع گردید. محاصره کرویا پنج ماه طول کشید. با اینکه اسکندر در حال نومیدی، حاضر به واگذاری شهر به ونیزی ها شد، ولی

1. Sivetigrât 2. Berât 3. Pol Maneshi 4. Ragosa (Ragoza)

پاسخی نشنید. در این بین چون شایع شد که ژان هونیاد به کمک آلبانی می آید، سلطان مراد دست از محاصره کشید، و عقب نشینی را مناسب با احتیاط دانست (دسامبر سال ۱۴۵۰). ولی آمدن هونیاد، حقیقت نداشت.

حمایت پادشاهان ناپل از اسکندر

رهایی مذکور، موجب طرفداری از اسکندر، و در نتیجه کمکهای جدیدی به وی گردید، چنانکه آلفونس پنجم، پادشاه ناپل نیز، با کمک مادی، همانگونه که پرداخت دیون او را بر عهده گرفت با تصور تأسیس یک امپراتوری بزرگ در مخیله اش، درصدد بود، از جنگهای اسکندر به نفع خویش استفاده کند، زیرا هواداری از وی برای هجومی تازه علیه ترکها را مناسب سیاست خویش می دید.

آلفونس پنجم، پادشاه ناپل و آراگون^(۱)، از درخشانترین چهره ها در میان فرمانروایان دوره رنسانس بود و برآن بود که نمایاننده آمال و آرزوهایی باشد که نورمانها، هوهنشتافنها^۱، و آنژوونها^۲ در بالکان و دریای مدیترانه پی گیری کرده بودند؛ یعنی تأسیس امپراتوری بالکان و مدیترانه. وی که خطر ترکها را احساس کرده بود، برای موفقیت در سیاستش، اسکندر را تشویق و از او حمایت می کرد. در ۲۶ مارس ۱۴۵۱، با کمک پاپ، معاهده ای میان پادشاه ناپل و اسکندر منعقد گردید. به موجب این معاهده، آلفونس می بایست به اسکندر که از تهاجم مجدد ترکها در هراس بود، کمک کند. همچنین به موجب مفاد معاهده مذکور، اسکندر بیگ، پادشاه ناپل را متبوع خود می شناخت، معاهده مذکور اسکندر را که با نپذیرفتن حاکمیت ترکها درصدد به دست آوردن استقلال بود، تحت تسلط و حاکمیت پادشاه ناپل قرار داد.

آلبانی که تابع اسکندر بود، بدین ترتیب سه سال پس از اینکه تحت حاکمیت پادشاه ناپل درآمد، در سال ۱۴۵۴م، به نام آلفونس سکه ضرب کرد. نماینده ای نیز از طرف پادشاه ناپل در شهر کرویا حضور داشت. تبعیت اسکندر از پادشاه ناپل، جمهوری ونیز را دچار دلمشغولی و تردید کرد. جمهوری ونیز سینیورهای مخالف اسکندر در آلبانی، بویژه دقائینها را تشویق می کرد تا در برابر اسکندر جبهه گیری کنند؛ و در مقابل این فعالیتها، آلفونس به دوچ* (دوچه) اخطار

* Doç (Doçe)، لقب رئیس جمهور و یا فرمانروای جمهوریهای باستانی ونیز، جنوا، در ایتالیا بود (م).

کرد و از او خواست که به این قبیل تحریکات خاتمه دهد.

نظر به اینکه فتح استانبول در سال ۱۴۵۳ م، به صورت قابل توجهی منافع ونیزی‌ها را به خطر انداخت، از این رو، جمهوری ونیز از سیاست تحریک آمیز خود در آلبانی صرف‌نظر کرده، با اسکندر به توافق رسید. با اینهمه، چون پادشاه ناپل، اسکندر را تحت حمایت و حاکمیت خویش درآورده بود، ونیزی‌ها سیاستی مخالف سیاست وی اتخاذ و تعقیب می‌کردند.

شهر برات که به دست ترکها افتاده بود، هر چند در جولای ۱۴۵۵ توسط اسکندربیگ در محاصره قرار گرفت، ولی محاصره مذکور منتج به نتیجه‌ای نشد. اردوی آلبانی که توسط بخشی از سربازان ناپل تقویت شده بود، توسط اورنوز زاده، فرمانده مهاجمان ترک (آقنجی‌ها)، دچار شکست سختی شده، بخشی از آنها از میان رفتند. بنا به روایت، اورنوز که فرماندهی چهل هزار مهاجم ترک را برعهده داشت، با اطلاعاتی که از موئیس گولم دبیره^۱، بهترین فرمانده اسکندر و سرکرده آلبانی به دست آورد، و با اطلاع از نقشه آلبانی، نسبت به آن تصمیم‌گیری کرد.^(۱۱)

ضربه اورنوز زاده، اسکندر را تکان سختی داد. پادشاه ناپل که مایل به ازدست دادن حاکمیت مطلق خود در آلبانی نبود، به کمک وی شتافت، و در این خصوص رضایت پاپ را نیز جلب کرد، حتی این بار، برای نجات آلبانی نیروهای کمکی از فرانسه، آلمان و صرب نیز آمده بودند (از بهار ۱۴۵۶ م، به بعد).

در این بین، یعنی در سال ۱۴۵۷ م، به تشویق حمزه بیگ که دوباره به ترکها پناهنده شده بود، نیرویی به فرماندهی داود پادشاه یا اسحاق بیگ، به جانب آلبانی اعزام گردید. تمام امور و فعالیت، طبق نقشه حمزه بیگ انجام می‌گرفت. اسکندربیگ که قادر به مقاومت در مقابل آنان نبود، طبق معمول به طرف کوهها عقب‌نشینی کرد. مهاجمان که قصد رفتن به کرویا را داشتند، به دشت آلبولنا^۲ رسیدند، اسکندربیگ با استفاده از وضع پراکنده آنان، از کوهها فرود آمده، و طی حمله‌ای آقنجی‌ها (مهاجمان) را شکست داد و حمزه بیگ به اسارت افتاد. پیروزی آلبولنا بازهم مدتی حاکمیت برآلبانی را به تأخیر افکند (سپتامبر ۱۴۵۷). به علت این پیروزی پاپ کالیکست سوم، به اسکندر عنوان، «فرمانده عمومی مقام مقدس» داد. حمزه بیگ پس از اسارت به ناپل فرستاده شد.

توافق اسکندر با عثمانیان

مرگ آلفونس پنجم، پادشاه آراگون و ناپل در سال ۱۴۵۸م، اسکندر را از وجود یک پشتیبان خوب محروم کرد. فردیناند، جانشین آلفونس، با رقیب خود 'آنژون'ها رویارو شد و اسکندر بنا به دعوت پاپ پی دوم، تصمیم گرفت به پادشاه ناپل کمک کند، حاکمیت عثمانیان و پرداخت مالیات را پذیرفت. پاپ پی دوم، هر چند از این سازش اسکندر با ترکها بخوبی استقبال نکرد، ولی اسکندر هم از نظر حفظ منافع خویش و هم به خاطر کمک به فردیناند، این توافق را به مصلحت دانست (۱۴۶۰).

ورود اسکندریه به ایتالیا

در این بین، آنژون هادرمقابل فردیناند در موقعیتی برتر قرار داشتند. (۱۲) در سال ۱۴۶۱م، یعنی زمانی که فردیناند در تنگنا قرار گرفته بود، اسکندر با سه هزار سرباز با کشتیهایی که فردیناند فرستاده بود، وارد ایتالیا گردید، و فردیناند را که دچار وضعیتی خطرناک شده بود، نجات داد، دشمنان او را وادار به صلح کرد. در این بین شاهزاده تارانتو که بزرگترین خصم فردیناند بود نیز، در مقابل وی سر تسلیم فرود آورد.

اسکندر در فوریه ۱۴۶۲ به سرزمین خویش بازگشت و بنا به اصرار سفیر ونیز (۱۳) و پاپ مناسبات خود با عثمانیان را قطع کرد. دشمنیها مجدداً آغاز گردید، و آفنجی های ترک دوباره دست به حمله زدند. با اینکه در مقابل اسکندر موفقیتی حاصل نشد. ولی نیروهای ترک روز به روز او را اندکی بیشتر فرسوده می کردند. فرمانروای عثمانی بر آن بود که به طور قطع وارد سواحل آدریاتیک گردد، ولی به علت کارهای مهمتری که در بخش آناتولی و نیز افلاق داشت، کارهای مربوط به آنجا را به زمان مناسبتری موکول کرد. در این موقع پاپ پی دوم، سرگرم تدارک جنگ صلیبی تازه ای علیه عثمانیان بود، و چون حکومت عثمانی از این فعالیت پاپ اطلاع پیدا کرده بود، کار سقوط آلبانی را برای مدتی گذرا ناتمام گذاشته و به بنا به خواسته خود در ۱۲ آوریل ۱۴۶۳ با اسکندر صلح کرد. هر چند پذیرفتن صلح توسط اسکندر که در موقعیت دشواری قرار گرفته بود، سبب اعتراض پاپ شد، ولی از نظر خود اسکندر انجام صلح ضرورت داشت.

اتحاد اسکندریه و ونیزی ها و مجارها علیه عثمانی ها

همان گونه که ذیلاً گفته خواهد شد، تصرف بوسنه توسط ترکها و به دست آوردن شهر آرگوس واقع در موره که به ونیزی‌ها تعلق داشت، ونیزی‌ها را که مدت‌های مدید سیاستی مرددانه پیگیری می‌کردند و به خاطر نفوذ در آلبانی با پادشاه ناپل به رقابت برخاسته بودند، علیه ترکها به سوی اتحاد با اسکندر سوق داد. توافق بین طرفین در سال ۱۴۶۳م، تحت شرایطی مساوی صورت گرفت. یک سال بعد، یعنی در بهار سال ۱۴۶۴م، اسکندر بیگ که جمهوری ونیز و مجار تصمیم به جنگ با عثمانی‌ها گرفتند، به دشمنی با عثمانیان پرداخت.

نیرویی که تحت فرماندهی بالابان پاشا^(۱۴) اعزام شد، با اسکندر به پیکار پرداخت. هرچند وی نتوانست بر اسکندر غلبه کند، ولی موفق به اسیر کردن هشت نفر از فرماندهان وی شد. اسارت آنها ضربت سختی برای اسکندر بود، و سبب بروز جوش و خروش عمومی در آلبانی گردید. علاوه بر آن، حمله جدیدی از طرف بالابان پاشا، اسکندر را در موقعیت دشواری قرار داد، و هنگامی که نزدیک بود به اسارت درآید، در اثر فداکاری عظیم نگهبانانش، نجات پیدا کرد. بالابان پاشا، همچنین در طی همان سال (۹ اوت ۱۴۶۴)، یک بار دیگر به اسکندر حمله کرد، ولی اسکندر این بار نیز موفق به دفع حمله شد. با اینهمه بالابان پاشا که از تعقیب او دست بردار نبود، در سال ۱۴۶۵م، مجدداً وارد آلبانی شد.

علاوه بر آن، آرنائوت یعقوب پاشا^(۱۵) نیز با نیروی مهمی اعزام گردید، ولی اسکندر بیگ این بار هردو فرمانده ترک را به طور جداگانه شکست داد. بدین جهت، سرانجام سلطان محمد فاتح شخصاً، تصمیم به جنگ در آلبانی گرفت. اسکندر بیگ، پس از اطلاع از این خبر، به دولتهای غرب در دریای مدیترانه، یعنی پاپ، پادشاه ناپل، ونیزی‌ها و راگوسایی‌ها متوسل شده از آنها درخواست کمک کرد.

جنگ اول سلطان محمد فاتح در آلبانی

در بهار سال ۸۶۹ هـ. ق. ۱۴۶۵م، پادشاه عثمانی با نیرویی یکصد و پنجاه هزار نفری وارد آلبانی شد. ابتدا تنگه‌های صعب و دشوار آلبانیایی‌ها را که با نیروهای قلیل در مقابل نیروهای زیاد مقاومت می‌کردند، تصرف کرد. بعد با تعقیب آلبانیایی‌ها که به کوه زده بودند، به مقابل کروینا که مرکز (پایتخت) اسکندر بود، آمد. نظر به اینکه پی برد قلعه مذکور مدت زیادی در مقابل محاصره مقاومت خواهد کرد، خرابه‌های والنه^۱ را که از شهرهای قدیمی والینین‌ها^۲ و در

1. Vâlne 2. Vâlîniyen

نزدیکی اشکومبی صویوا^۱ قرار داشت. آباد کرده و نام ایلْبَسَن^۲ بدان داد و قلعه^۳ مستح ایلْبَسَن را ساخت و نگهبانان محافظ در آنجا گمارده و مهمات جنگی و آذوقه فراهم آورد. (۱۶) اسکندربیگ بنا به عادت و شیوه خود، هنوز خود را نشان نمی داد، و پس از مراجعت پادشاه خود را نشان داد، و چون می دانست که سرنوشت آلبانی وابسته به شهر کرویاست، از مجارستان، ونیز و راگوسا درخواست کمک کرد، و در دسامبر سال ۱۴۶۶م خود شخصاً به رم رفت و از پاپ تقاضای کمک کرد. پاپ پل دوم، به علت ضیق و کسری خزانه اش، کمک نقدی کمی و دعای فراوانی به او کرد. اسکندر از آنجا به ناپل رفت و پس از دریافت کمک نقدی از آنجا، در ماه آوریل ۱۴۶۷ به آلبانی بازگشت، و در همان تاریخ مانع نفوذ نیروهای بالابان پاشا که کرویا را در محاصره داشت و نیروهایی که به کمک او آمده بودند، گردید. در این جنگ بالابان پاشا کشته شد و نیروهای ترک شکست خوردند، در پی آن اسکندربیگ قلعه ایلْبَسَن را که در تصرف ترکها بود، محاصره کرد.

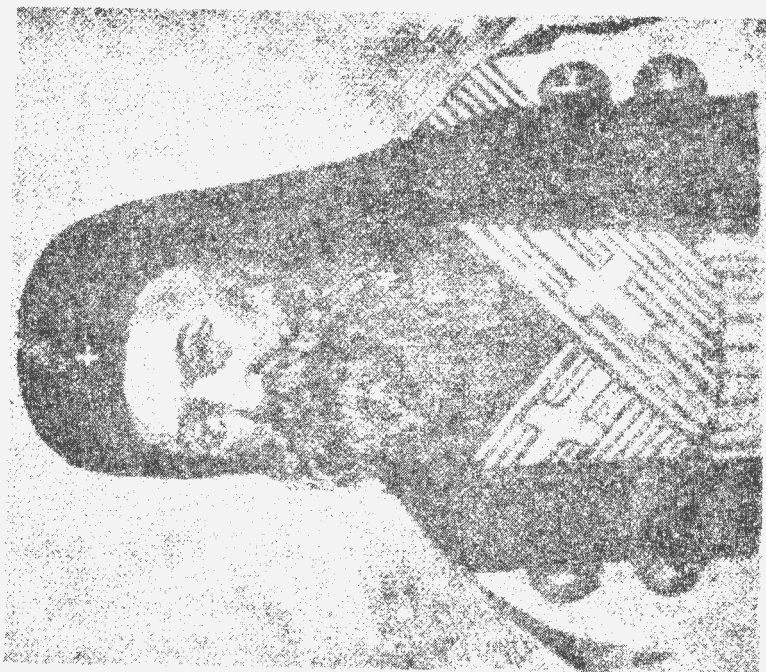
دومین جنگ پادشاه در آلبانی

سلطان عثمانی در بهار سال ۱۴۶۷م، برای دومین بار عازم جنگ آلبانی شد و در نزدیکیهای ایلْبَسَن وارد آلبانی شد، و با برجها گذاشتن پادگانها (ساخلو)هایی در هرجا، به طرف دراج پیشرفت کرد و قلعه چورلو^۳ (چورلی) را که اسکندر مخفیگاه خود ساخته بود، ویران کرد، سپس به کرویا (آچه حصار) برگشت، همچنان که آنجا را در محاصره داشت به دراج نیز حمله کرد. ولی قلعه به تصرف درنیامد (اوت ۱۴۶۷). او با گماردن سربازان در سایر قلعه ها، مراجعت کرد. دیگر موقعیت اسکندر در تنگنا قرار می گرفت. (۱۷)

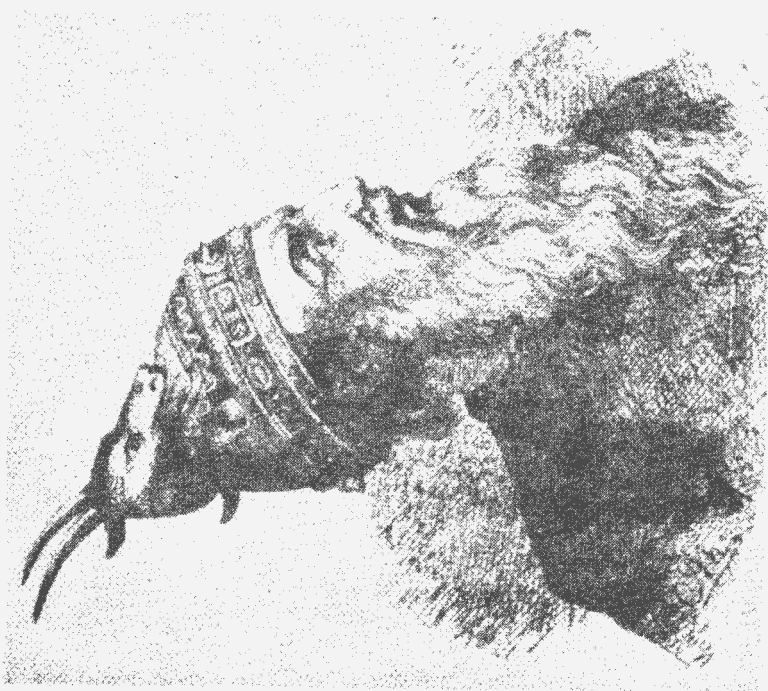
مرگ اسکندر و شخصیت وی

اسکندر بیگ برای هجوم به قلعه ایلْبَسَن که عثمانی ها از آنجا پیوسته کرویا را مورد تهدید قرار می دادند در ژانویه ۱۴۶۸ امرای آلبانی را به یک مجلس مشورتی دعوت کرد. خود وی از تب ناشی از تیفوئید در بستر بیماری بود. در این بین درصد برآمد که به مقابله ترکها که از کوههای پر برف آلبانی گذشته و تا نزدیکیهای ایشکودرا آمده بودند، برود، ولی به کسب موفقیتی نایل

1. İskombi Şuyu 2. İlbasan 3. Çorbu



بطریق گنادیوس اسکولاریوس



اسکدریگ

نیامد. بیماریش شدت پیدا کرد و در جمادی الآخر سال ۱۷/۸۷۲ ژانویه ۱۴۶۸، در قصبه یش درگذشت، و در کلیسای نیکلای آن قصبه دفن گردید.

اسکندر بیگ در سال ۱۴۰۴ یا ۱۴۰۵ م، متولد شده بود. بنابراین هنگام مرگ ۶۳ یا ۶۴ سال داشت. نظر به اینکه قلمروش کوههای صعب العبور و تنگه های تنگ و باریک داشت و دارای مجموعه شرایط (موقعیت جغرافیایی) طبیعی بود، عبور از آنها مشکل می نمود. از این رو توانست با نیرویی اندک، از سرزمینش با موفقیت دفاع کند.

اسکندر با سازماندهی خوب، جسارت و شجاعت فوق العاده، حفظ اعتدال، جنگاوری، و بالاتر از همه با قدرت عزم و اراده اش، به شهرت رسید. وی به رغم خیانت های برخی از سینیورهای آلبانی در داخل و سوء قصد های شان، به هیچ وجه مرعوب نشد و با جلوگیری از تمام مزاحمتها و مزاحمان، و با نیروهای کم، مدت بیست و پنج سال در مقابل تهاجمات ترکها از سرزمینش دفاع کرد.

بنابه روایت، زمانی که خبر فوت اسکندر را به اطلاع سلطان محمد فاتح رسانیدند، گفته بود: «وای به حال مسیحیان که شمشیر و سپر خود را از دست دادند.» در حقیقت، اسکندر بیگ که می خواست مانع پیاده شدن ترکها به سواحل آدریاتیک گردد، موجب حضور دائمی بخشی مهمی از نیروهای مهاجم ترک در مرز شده بود.

از اسکندر پسری به نام یانی (ژان)، باقی ماند. پس از مرگش، متجاوز از دهسال سرزمینش منطقه منازعه و زد و خورد میان عثمانیان، ونیزی ها و امرای آلبانی گردید.

پس از مرگ اسکندر

اسکندر بیگ قبل از مرگش، پسر و سرزمینش را بعنوان میراث به جمهوری ونیز سپرده بود. پس از مرگ اسکندر، ونیزی ها در صدد برآمدند که مالکیت کرویا و شاهزاده نشین کاستریوتا را به ژان پسر اسکندر واگذار کنند و در هر صورت ونیزی ها تمایل داشتند که شاهزاده مذکور تحت الحمايه آنها باشد. هدف جمهوری ونیز از این مسئله، از بین بردن وابستگی هایی بود که اسکندر با پادشاهی ناپل داشت. ولی در این امر موفق نشدند، زیرا همسر اسکندر به پادشاه نشین ناپل گرایش داشت و با کشتی ای که از آنجا فرستاده شده بود، به ناپل رفت.

سومین جنگ سلطان محمد فاتح در آلبانی

با اینکه بخش عظیمی از آلبانی به تصرف درآمده بود، ولی بر اثر مقاومت اسکندر، شهر کرویا و اسکندریه آلبانی، یعنی ایشکودرا، که در تصرف ونیزی‌ها بود، هنوز تسخیر نشده بود. عثمانیان طی سالهای متمادی جنگ با ونیزی‌ها اگرچه سلیمان پاشا را مأمور تسخیر ایشکودرا کرده بودند، ولی موفقیتی به دست نیاوردند. از این رو، سلطان تصمیم گرفت که شخصاً به آلبانی حمله کند، ولی چون حمله‌ای که می‌بایست به یلداوی صورت گیرد. مهمتر بود، لذا، حمله به ایشکودرا بناگزییر به تعویق افتاد.

در بهار سال ۸۸۳هـ. ق/ ۱۴۷۸م، سلطان محمد فاتح بر آن شد که گدیک احمدپاشا، وزیر اعظم را برای تسخیر ایشکودار اعزام دارد، ولی پاشای مذکور، با معذرت خواهی از رفتن امتناع نمود، از این رو از مقام خود معزول و در روم ایلی حصار زندانی گردید، و ابتدا سنان پاشا، پسر خضربیگ و بعد نیز نشانجی محمد پاشا قرامانی که از طریق دبیری (کاتبی) جزو دلمردان شده بود، به مقام وزیر اعظمی منصوب شدند و سلطان محمد فاتح تصمیم گرفت شخصاً عازم جنگ شود.

در این بین برای پایان بخشیدن به جنگی که با ونیزی‌ها ادامه داشت، مذاکراتی بین طرفین در جریان بود. ولی چون نمایندگان ونیزی در مقابل برخی پیشنهادهای عثمانیان منتظر دریافت پاسخ از دولت متبوع خود بودند، از این رو، مذاکرات قطع شد و فرمانروای عثمانی، با استفاده از این فرصت، تصمیم گرفت مسئله آلبانی را یکسره کند، و در رأس اردویش به حرکت درآمد.

تصرف کرویا

اردوی عثمانی پس از ورود به آلبانی، به هموار کردن راهها، تعمیر پلها و امنیت معابر پرداخت، احمدبیگ، پسر اورنوز و عمربیگ بن توره‌خان فرماندهان آقنجی‌ها به جلوفرستاده شدند. قبل از رفتن به ایشکودرا، تصمیم به تصرف کرویا، پایتخت اسکندر که بر سر راه و بر روی صخره‌ای صعب‌العبور قرار داشت و سالها بود که تصرف آن مد نظر بود، گرفته شد. این شهر پس از مرگ اسکندر به دست ونیزی‌ها افتاده بود. ولی با نیروی اندکی که لوره دانوا میر-البحر ونیز از ناوگان جدا کرده و اعزام داشته بود، امکان محافظت از کرویا وجود نداشت. در

حقیقت از یک سال به این طرف آنجا به طور مداوم در محاصره ترکها قرار داشت و مردم آن به علت گرسنگی در فشار و مضیقه قرار گرفته بودند. در پی آمدن شخص سلطان، شهر با از دست دادن تمامی امیدهای خود، در ربیع الاول ۸۸۳/اواسط ژوئن ۱۴۷۸، تسلیم شد. (۱۸)

محاصره ایشکودرا

پس از تصرف کرویا، حمله به جانب ایشکودرا صورت گرفت. چون راهها صعب و حمل توپها امکان پذیر نبود، برای ساختن توپ، لوازم ریخته گری آن بر روی شترها و قاطرها حمل می شد. با گذشتن از پلی که بر روی رودخانه بویانا^۱ بسته شده بود، قلعه ایشکودرا در محاصره قرار گرفت، و با توپهای ساخته شده، کوبش قلعه آغاز گردید.

قلعه ایشکودرا بر روی کوهی صعب العبور قرار گرفته بود، و چون یک جانب آن با رودخانه، و دو طرف دیگر توسط منطقه درگوس^۲ گول باشی^۳، و از طرف جنوب نیز توسط حصار قصبه ایش تعیین شده بود، از این رو تصرف آنجا مشکل می نمود. در واقع، چون در پی حملاتی که پس از محاصره صورت گرفت، تلفات زیادی داده شد، لذا برای تصرف آنجا، به چاره دیگری متوسل شدند.

بنابه تصمیمی که اتخاذ شد، ابتدا قصبه ایش و قلاع درگوس و گول باشی که در اطراف ایشکودرا قرار داشتند، تسخیر شدند، و بدین ترتیب راه رساندن غلات و سایر کمکهایی که احتمال داشت از طرف خشکی به ایشکودرا برسد، قطع گردید. پس از آن، در دو طرف پلی که بر روی رودخانه بویانا بسته شده و از قلعه ایشکودرا می گذشت، دو برج ساخته شد و سربازانی در برجها گمارده شدند. آنها مأموریت داشتند از طریق همان رودخانه مانع آمدن کشتیهایی از دریا به مقابل قلعه شوند. (۱۹)



مراجعت پادشاه و تصرف ایشکودرا

به دنبال اتخاذ تصمیمات مذکور، سلطان محمد فاتح، در جنبه البانی^۴ چهل هزار سرباز تحت فرماندهی احمد بیگ بن اورنوز در رأس سربازان مهاجم برای محاصره ایشکودرا، گمارد و خود به

1. Boyânâ 2. Dergos 3. Gölbaşı

علت فرارسیدن فصل زمستان و نگرانی از ناراحتی پا (پادرد)، به استانبول مراجعت کرد. جلوگیری از رسیدن کمک‌هایی که از طرف دریا به قلعه ایشکودرا صورت می‌گرفت، اهالی قلعه را در وضع اسفناکی قرار داد. سرانجام برای جلوگیری از وارد آمدن زیان و ضرر به جان و مال اهالی قلعه، با این شرط که به کسانی که مایل به رفتن بودند، اجازه رفتن از شهر، داده شود و کسانی هم که مایل بودند، در قلعه بمانند، ایشکودرا تسخیر گردید. تسخیر ایشکودرا، ششماه پس از بازگشت سلطان به استانبول و مصادف با سال ۱۴۷۹ م، بود.

در پی تسلیم ایشکودرا، به جنگی که شانزده سال ادامه داشته و سبب بروز جنگی صلیبی شده بود، خاتمه داده شد. جمهوری ونیز که پی برده بود که ادامه جنگ به ضررش تمام شده و امیدش را از متفقینش قطع کرده بود، سرانجام ناگزیر شد که از در صلح درآید.

افزایش مالیات جمهوری راگوسا

پس از فتح ایشکودرا، یکی از فرماندهان اهل راگوسا که در بین اسرا بود، اطلاعاتی از کمک راگوسا به اسکندر و ونیزی‌ها داد و از این رو هشت هزار دوکا مالیاتی که جمهوری مذکور پرداخت می‌کرد، بعنوان مجازات و جریمه، به ده هزار دوکا افزایش یافت.

شهرهایی که در ابتدا در آلبانی به تصرف درآمده، سپس از دست عثمانیان خارج شده بود، سرانجام در زمان سلطان بایزید دوم، کاملاً تسخیر شد و شهرهای دراج و تپه دلن^۱ نیز جزو آنان بود.

تبدیل شاهزاده‌نشین افلاق به ایالتی دارای حق امتیاز (خودمختار)

وُبوده می‌خکوب کننده

چگونگی روابط شاهزاده‌نشین افلاق، با عثمانیان خواه در مجادلات داخلی عثمانیان و خواه در حوادثی که در طی جنگ‌های صلیبی با مجارها وجود داشت (در جلد اول کتاب) گفته شد. در اواسط قرن پانزدهم میلادی ولادیسلاو دوم^۲، پسران^۳ شاهزاده افلاق، تحت الحمايه

1. Tepedelen 2. Vlădișlav II. 3. Dăn

عثمانیان بود. سپس در سال ۱۴۵۶م، ولادچپش^۱، یعنی ولاد جلاذ، پسر ولادیسلاو، بازم به یاری عثمانیان به عنوان «ویودا»^۲ جانشین وی شد که در تواریخ عثمانی ویودای میخکوب کننده نامیده شد. او که با مبارزات خود، مدتهای مدید، عثمانیان را به خود مشغول داشت همان شاهزاده‌ای است که با مظالم خود نسبت به اتباع خویش، اشتهار یافت.

ولاد، شاهزاده افلاق، در دربار عثمانیان تربیت و بزرگ شده بود. در ابتدا نسبت به حکومت وفادار به نظر می‌رسید. همه ساله خراج خود را شخصاً می‌آورد و احترامات شایسته درباره اش انجام می‌گرفت و به حضور پادشاه پذیرفته می‌شد، به او خلعت پوشانده، کلاه قرمز و دستاری با منگوله طلایی بر سرش گذاشته می‌شد و پس از کسب اجازه، به سرزمین خود باز می‌گشت.

سلطان محمد فاتح، پس از تسخیر طرابوزان، به استانبول بازگشت، و زمستان را در آنجا گذرانید. در طی این جنگ سلطان در جنوب دریای سیاه، ولاد پس از رسیدن به توافق با مجارها، از راه صداقت وفاداری به عثمانی‌ها منحرف گشت و متوجه بلغارستان شد و خرابیهای زیادی به بار آورد. کارهای وی توسط اسحاق پاشا که بعنوان محافظ روم ایلی در ادنه گمارده شده بود، به اطلاع حکومت مرکزی رسید. ولاد برای تبریک این پیروزیها، با ارسال سفیر و هدایایی نزد دولت عثمانی، وابستگی خود را به حکومت نشان داد، از این رو، دولت درباره کارهای وی موقتاً سکوت اختیار کرده، بناگزر چشم‌پوشی کرد.

ولاد بی‌نهایت ظالم بود، از بروی میخ نشانند کسانی که در صدد قتلشان بود، هنگام غذا خوردن در بین آنها لذت می‌برد. بنابه روایت، فقرا را به مهمانی و ضیافت دعوت می‌کرد و آنها را با میز غذا، می‌سوزاند، پستانهای زنان را بریده و بجایش سر بچه‌هایشان را می‌گذاشت. وقتی از این جنایات که موبراندامها سیخ می‌کرد^۳ و خبر اتحادش با مجارها اطلاع حاصل شد، تصمیم به انتقام و مجازاتش گرفته شد، و از این رو قرار بر این شد که او را با دسیسه و توطئه‌ای دستگیر کنند و برادرش رادول^۴ (رادوا) را به جایش ویودا (والی) قرار دهند. رادول نیز در دربار عثمانی بزرگ شده و خود را مورد توجه و محبت پادشاه قرار داده بود.

وحشت ویودای میخکوب کننده

۱. Voyvodă، این اصطلاح که از قرن یازدهم هـ/ق/هفدهم م، در بین عثمانیان رایج شد به رییس، فرمانده و والیان ایالات اطلاق می‌گردید و گاهی نیز به مأموران تحصیلدار (جمع آوری کنندگان مالیاتها) گفته می‌شد (م).

1. Vlăd Çepeş 2. Radul (Radu)

هنگامی که سلطان محمد فاتح در فصل زمستان در استانبول به سر می برد، از تمامی آنچه که وُیودای میخکوب کننده انجام می داد بخوبی اطلاع پیدا نمود، و تصمیماتی درباره اش اتخاذ کرد. از یک طرف توسط کاتب یونس بیگ، امیر سیلیستره، که رومی الاصل بود، خواست که او را با حرفهای پرزرق و برق (گول زننده) به استانبول دعوت کند، و از طرف دیگر به چقرچی حمزه بیگ سنجق بیگ نیه بولی (نیغه بولی)^۱ نیز دستور داد که به هر قیمتی که شده او را دستگیر کند.^(۲۱) حمزه بیگ در ساحل تونا منتظر عبور ولاد شد. رودخانه تونا بعلت شدت سرمای زمستان یخ بسته بود. کاتب یونس بیگ، پس از اتخاذ تصمیم با ولاد ملاقات کرد و او نیز آماده آمدن به استانبول گردید. ولی از تصمیماتی که درباره اش گرفته شده بود، اطلاع پیدا کرد و به اتفاق نیروهای همراهش، به حمزه بیگ حمله نمود. هم او وهم کاتب یونس بیگ را که همراهش بود، به قتل رسانید. دست و پای اسیرانی را که گرفته بود، قطع و آنها را به میخ کشید. به خاطر مقام والای حمزه بیگ، او را در جای مرتفعتری میخکوب کرد، و با فرستادن سر وی نزد پادشاه مجار، از وی درخواست کمک کرد.

پس از آن، ولاد چپش نیه بولی، ویدین و تمام شهرهای واقع در ساحل رودخانه را ویران و غارت کرد، همراه کاروانی متشکل از سی و پنجهزار اسیر، به افلاق بازگشت. پادشاه پس از اطلاع از اوضاع مذکور، بی نهایت متأثر شد.^(۲۲)

جنگ افلاق

در بهار سال ۸۶۶ هـ. ق. / ۱۴۶۲ م، پس از اینکه اعمال مذکور به دست ولاد به وقوع پیوست، تصمیم به جنگ گرفته شد. رابطه شاهزاده نشینهای افلاق و ملداوی به هم خورده بود و چون برخوردهای بین طرفین کم نبود، شاهزاده ملداوی که از بسیج و تدارک پادشاه عثمانی علیه افلاق (والاشی) اطلاع پیدا کرد، ضمن تشویق پادشاه به این کار، اطلاع داد که خود نیز در این امر، کمک خواهد کرد.

اردوی عثمانی به حرکت درآمد و پس از اینکه در فیلیبه که محل اجتماع سربازان بود، از آنان حضور و غیاب به عمل آمد، با یکصد و پنجاه هزار سرباز^(۲۳) به حرکت ادامه داد. محمود پاشا قبل از نیرو و لشکر اصلی، از تونا گذشته، وارد افلاق شد؛ ولی به نیروهای ولاد برخورد

1. Niğe bolu

نکرد. پادشاه با بیست و پنج فرزند کشتی بادبانی و یکصد و پنجاه فرزند کشتی حامل سرباز و خواربار و غیره، از طریق دریای سیاه وارد تونا شد و تا ویدین پیش رفت. چون محمود پاشا با نیروهای ولاد برخورد نکرد، اُورنوز بیگ، پسر اُورنوززاده علی بیگ، همراه نیروهای آقنجی، برای کوبیدن مناطق افلاق اعزام شد. ولاد که هنوز وارد میدان نشده بود، قسمتی از مردم بی سلاح (بی دفاع) را به براشووا^۱، یعنی حوالی کرونشتاد^۲ فرستاد و قسمتی دیگر را نیز در جنگلها مخفی کرد. او نیروهایش را به دو بخش تقسیم کرد؛ بخشی را مأمور حمله به مردم ملداوی— در صورتی که به ترکها کمک می‌کردند— نمود، و نیروی ده هزار نفری دیگر را تحت فرماندهی خود گرفته، به طرف نیروهای عثمانی حرکت کرد و درصدد برآمد با شبیخونی اردوی ترکها را درهم کوبد. درحقیقت، همان‌گونه که تواریخ عثمانی نوشته‌اند، هدف ولاد که از انتصاب برادرش رادول به جای خود، آگاهی یافت، این بود که با حمله‌ای سخت خود را به قرارگاه پادشاه رسانده، او را به قتل رساند. برای این کار خود را آماده کرد، نیمه شب با حمله‌ای غیرمنظم (چریکی) و شدید و ناگهانی، به خیمه و خرگاه همایونی، هجوم برد. ولی خیمه و خرگاه همایونی (پادشاه) در قسمت عقبتر اردوگاه قرار داشت و فقط چادرهای محمود پاشا و اسحاق پاشا که در بخش جلویی اردوگاه بود، مورد حمله قرار گرفت. هر چند این تهاجم غیر از از بین رفتن تعدادی از احشام نتیجه دیگری نداد، ولی موجب بروز نگرانی در اردو شد و بلافاصله مقدمات و تدارکات جنگی لازم به عمل آمد. ولاد که موفق به اجرای نقشه خویش نشده بود با دادن تلفات متواری شد، و علی بیگ، پسر اُورنوز، با تعقیب ولاد، حدود یکهزار نفر را به اسارت گرفت.

اردوی عثمانی با ادامه پیشرفتهای خود، ولاد را مورد تعقیب قرار داد. عمر بیگ بن توره خان با نیروی مهاجم خود به پیش اعزام شد. وی نیروی سواره نظام ولاد را شکست داده، با دو هزار سربریده به اردوگاه بازگشت، و در مقابل این خدمت خود سنجق بیگی تسالی به وی واگذار شد.

اردوی عثمانی که در مقابل خود نیرویی ندید، با به دست آوردن حدود دویست هزار رأس اسب و چهار پایان بارکش که مورد لزوم اردو بود، بازگشت. ولاد که همه چیز رلاماز دست داده بود، ابتدا به ملداوی و از آنجا نیز به مجارستان پناه برد، و درخواست کمک کرد. ولی ماتياس گُورون^۳، پادشاه مجارستان که با دولت عثمانی صلح کرده بود، چون به هر علتی مایل به

1. Brăşova 2. Kronştad 3. Mátyás Korven

بروز حادثه‌ای بین خود و عثمانیان نبود، معاهده فیما بین را رعایت کرده، ولاد را بعنوان رعایت معاهده فیما بین زندانی کرد. (۲۴)

امارت رادول در افلاق

رادول، برادر کهنتر ولاد، بجای وی امیر افلاق شد. وی همان‌طور که قبلاً نیز گفتیم، در دربار عثمانی تعلیم یافته و بزرگ شده بود و می‌بایست سالانه دوازده هزار دوکا مالیات به خزانه دولت پرداخت کند. برای اینکه از حمله‌ای از جانب وی - پس از سروسامان گرفتن و جمع و جور کردن خود - جلوگیری شود، علی بیگ، پسر اورنوز برای محافظت و مراقبت از وی در آنجا تعیین و گمارده شد.

شاهزاده نشین والاشی (افلاق)، از زمان یلدرم بایزید به بعد، پرداخت مالیات به عثمانیان را پذیرفته بود. ولی با استفاده از هر فرصتی در پی به رسمیت نشناختن حاکمیت مطلق عثمانیان برآمده، در این مورد بویژه متکی به پشتیبانی مجارها بود. ولی پس از جنگ سال ۱۴۶۲م، افلاق دیگر، به صورت یکی از ایالات خود مختار دولت عثمانی درآمد. عملیات افلاق حدود یک‌ماه طول کشید.

نخستین جنگ ملداوی (بوغدان)

روابط عثمانی - ملداوی

در جلد اول گفته شد که میان شاهزاده نشین بوغدان یا ملداوی و عثمانیان، تا اواسط قرن پانزدهم میلادی، روابطی جدی وجود نداشت. هر قدر که شاهزاده نشین افلاق (اولاخ) در برابر تسلط عثمانیان سر تسلیم فرود می‌آورد، شاهزاده نشین ملداوی را نیز در برابر عثمانیان که فشار خود را بیش از پیش در آن منطقه زیادتر و ملموس‌تر می‌کردند، بنا گذر به اتخاذ برخی تصمیمات احتیاط آمیز سوق می‌داد. با اینکه هنگام جنگ صلیبی ای که علیه عثمانیان آغاز شد، شاهزاده نشین ملداوی از نظر نیروی نظامی به طور نهانی کمک می‌کرد، و همچنین با چنان کمک‌هایی، موجب موفقیت‌هایی برای شاهزاده نشین افلاق در سال ۱۴۳۱م، در مقابل نیروهای عثمانی گردید، ولی فعالیت‌های مذکور برای سیاست سلطه‌گرانه ترک‌ها دارای آنچنان کیفیت و ماهیتی نبود که بتواند مزاحمتی ایجاد کند.

فتح استانبول موجب تأمین حاکمیت عثمانیان بدون هیچ گونه مانعی در سراسر آناتولی و بالکان گردید، و تسلط ترکها بر آنجا تسهیل شد و شاهزاده نشین ملداوی با عثمانیان که مرزهایش تا به دلتای رودخانه تونا می رسید، همسایه شد. این شاهزاده نشین در سپتامبر ۱۴۵۵، در زمان پترو آرون^۱، حاکمیت مطلق عثمانیان را به رسمیت شناخته، و پرداخت دوهزار دوکا مالیات سالانه را پذیرفت و بدین ترتیب شاهزاده نشین ملداوی که تواریخ عثمانی آن را قرابوغدان می گویند، تحت نفوذ عثمانیان قرار گرفت.

اقدام امیر ملداوی برخلاف معاهده

در سال ۱۴۵۷ م، شاهزاده استفان چل ماره^۲ در سالهای اولیه امارتش که تحت حاکمیت ترکها بود، مالیات مقرر خویش را پرداخت کرد. بعدها، بویژه هنگامی که ترکها در دریا با ونیز، ناپل و پاپ، و در خشکی با آلبانی و مجارها در جنگ بودند، شاهزاده مذکور با استفاده از اوضاعی مغشوش، سعی در به دست آوردن استقلال خویش کرد. پس از خارج کردن کفه^۳ از دست جنوایی ها، یکصد و پنجاه نفر از یکهزار و پانصد نفر جنوایی که به استانبول اعزام می شدند، با تصرف کشتی ای که سوار آن بودند، در کیلیه^۴ (کیلی)، یعنی مصب رودخانه تونا در اراضی ملداوی، پیاده شدند و مورد استقبال مردم قرار گرفتند. این مسئله مایه ناراحتی شاهزاده ملداوی شد، و اگرچه اعاده اسرای جنوایی درخواست گردید، ولی پاسخ منفی داده شد.

استفان چل ماره که شاهزاده ای با اراده و جسور بود بی پروا عمل می کرد؛ چنانکه با حمله به یوودای افلاق که روابطش با وی خوب نبود، او را از قلمرو خویش راند. دولت مرکزی (عثمانی) پس از اطلاع از ماجرا، جویای سبب شد. استفان چل ماره نیز اطلاع داد که چون راهزنان موجب تخریب و ویرانی قلمروش می شدند، از این رو برای مجازات آنها، ناگزیر از استفاده از اسلحه شده است.

اعزام نیرو به ملداوی

در پی حادثه مذکور دولت عثمانی درخواست پرداخت خسارت کرد، و هر چند پادشاه لهستان که از امیر ملداوی حمایت می کرد برای تعیین مقدار و میزان خسارت درخواست تشکیل هیاتی

1. Petru Áron 2. Ștefan Țel Măre 3. Kefe 4. Kilye (Kili)

متشکل از نمایندگان تمام الاختیار لهستانی و ترک را کرد، ولی دولت عثمانی دخالت پادشاه لهستان را در امور شاهزاده‌نشین ملداوی که خراجگزارش بود، قبول نکرده، خادم سلیمان پاشا بیگلربیگ روم ایلی را برای حمله به شاهزاده ملداوی اعزام داشت.

خادم سلیمان پاشا که قبل از آن مأمور تصرف ایشکودرا شده، ولی موفق نشده بود، این بار مأمور حمله به ملداوی گردید. وی که خسته بود و نیرویی با تجهیزات ناقص در اختیار داشت، پس از طی مسافتی طولانی بلافاصله به ملداوی هجوم برد، ولی دچار شکست سختی گردید (۱۴۷۵). پاپ به مناسبت این پیروزی به شاهزاده ملداوی لقب و عنوان «پهلوان عیسی» را داد و این پیروزی شاهزاده را مغرور ساخت.

استفان چل‌ماره چون می‌دانست که مسئله بدینجا خاتمه نخواهد یافت؛ به پاپ و دولت‌های مسیحی متوسل شده و درخواست کمک کرد، ولی توجهی بدرخواستش نشد. فقط کازیمیر، پادشاه لهستان، درخصوص حمایت از شاهزاده ملداوی برای بار دوم، بسرعت سفیری نزد فرمانروای عثمانی فرستاد.

جنگ سلطان محمد فاتح در ملداوی

پادشاه پس از اطلاع از شکست خادم سلیمان پاشا بیگلربیگ روم ایلی، در بهار ۸۸۱ هـ. ق. / ۱۴۷۶ م، شخصاً عازم جنگ شد. هنگامی که به حوالی وارنا رسید، سفرای لهستان نیز به آنجا آمده بودند. سلطان محمد پس از ملاقات با هیأت مذکور سه شرط زیر را پیشنهاد کرد:

۱- پرداخت مالیات، ۲- اعاده اسرای جنوایی، ۳- تسلیم و واگذاری کیلیه به وی. چون شاهزاده ملداوی از قبول شرایط و پیشنهاد خودداری کرد، لذا اردوی عثمانی پیش رفت و از تونا گذشت. وُیودای افلاق که توسط شاهزاده ملداوی از قلمرو خویش فراری شده بود، نیز در اردوی عثمانی حضور داشت.

استفان چل‌ماره، پس از اطلاع از عبور لشکر عثمانیان از مرز، با آتش زدن و ویران کردن محلهایی که اردوی عثمانی ناچار از عبور از آن مناطق بود، احشام را به طرف کوه‌های صعب‌العبور راند و موجب بروز قطعی شد. ولی، با در نظر گرفتن هر احتمالی، چون آذوقه و ارزاق توسط کشتی از طریق رودخانه تونا به اردو می‌رسید، از این رولشکر عثمانی از این تنگنا صدمه زیادی ندید.

شاهزاده استفان که یارای رویارویی با عثمانیان را نداشت، وارد جنگلی که در پشت

کوهی صعب العبور قرار داشت، شد. اطراف جنگل را با ایجاد موانع و خندقهایی که پچینه^۱، نامیده می شد، استحکام بخشیده و موانعی از درختان و ارابه ها به وجود آورد. علاوه بر آن از اسبها در برابر خود صافی به وجود آورد، و با قراردادن توپها در نزدیکترین قسمت، اردوگاه را به صورتی که ورود به آن امکان پذیر نبود، درآورد.

اردوی عثمانی پس از اطلاع از محل اردوگاه دشمن که مستحکم شده بود، بدان صوب حرکت کرد. در جنگی که اتفاق افتاد سربازان تیول دار آناتولی و روم ایلی از خود شجاعت و همت زیادی نشان دادند. قسمت جلو جنگلی که دشمن آنجا پناه گرفته بود، به صورت غیرقابل عبوری زیر چتر و سپر تدافعی قرار داشت، از این رو، ینی چریها از ترس آتش توپ دشمن روی زمین دراز می کشیدند.^(۲۵) سرانجام سلطان محمد، همان گونه که در محاصره بلگراد عمل کرده بود، با به حرکت درآوردن اسبش، خود را جلو انداخت، ینی چریها نیز خواه ناخواه همراه وی دست به حمله زدند. سربازان متعلق به تیولداران نیز به همان نحوه تهاجم پرداختند. بالاخره دشمن با دادن تلفات زیادی شکست خورد. جنگ که از قبل از ظهر شروع شده بود تا دو ساعت پس از غروب یعنی حدود دوازده ساعت ادامه داشت.

هرچند شهر صوچی آوا، یعنی مرکز ملداوی نیز، سقوط کرد، ولی قلعه شهر به تصرف درنیامد. اردوی عثمانی که حدود دو ماه در ملداوی ماند، همه جا را ویران کرد. سرانجام، به علت بروز بیماری و با درمیان ینی چریها، و در پی اطلاع یافتن از تجهیز و تدارک مجارها، عثمانیان عقب نشینی کردند. در این جنگ، برای امیر افلاق که منشاء خدمات زیادی شده بود، سهم زیادی از غنائم در نظر گرفته شد.

از نور دولت خان، خان کریمه نیز، برای جنگ ملداوی دعوت به عمل آمد، ولی در پی دریافت خبر تهاجم خان آلتون اردو به کریمه، نیروهای کریمه از نیمه راه بازگشتند.

جنگ سلطان محمد فاتح در زمستان

فعالیت مجارها در مرزها

هنگام بازگشت اردوی عثمانی از جنگ ملداوی، زمانی که اردو از رودخانه تونا می گذشت

(حدود اواخر ۱۴۷۶م)، توسط علی بیگ میخال اوغلی خبر رسید که مجارها در محل پیوستن رودخانه‌های تونا و ساوا (ساوه)، دو قلعه در ساحل راست تونا، و حصار در ساحل چپ آن بنا کرده‌اند و پادشاه مجار قلاع مذکور را به خوبی استحکام بخشیده، در اطرافشان خندق ایجاد کرده، خود به پایتختش بازگشته است^(۲۶). ساحل راست تونا متعلق به عثمانیان بود و هر چند عثمانیان در سال ۱۴۷۰م، در ساحل راست رودخانه، قلعه بُوغوردلن را ساخته بودند، ولی ماتیاس، پادشاه مجارستان، چهار سال پس از آن تاریخ، آنجا را به تصرف درآورده بود.

اعلام خبر مذکور توسط میخال اوغلی همزمان با رسیدن زمستان بود، ولی جلوگیری از این تعرض ضروری به نظر رسید. سلطان محمد که به ادرنه آمده بود، بدون اعتنا به فصل زمستان، شخصاً به حرکت درآمد. در حین جنگ ملداوی اطلاع یافته بود که پادشاه مجارستان خود را برای جنگ آماده می‌کند، از این رو با احتیاط حرکت می‌کرد. مجارها به هیچ وجه انتظار نداشتند که پادشاه عثمانی در فصل زمستان شخصاً به حرکت درآید.

اقدام شخص پادشاه

سه قلعه ساخته شده توسط مجارها، از طرف خشکی، با خندقها محصور شده، تصرفشان بسی مشکل می‌نمود. برحسب اتفاق، زمستان آن سال یخبندان شدید بود و رودخانه تونا به ضخامت چهار وجب یخ بسته، برف تا رکاب اسبها می‌رسید. سربازان از روی تونای یخ بسته گذشتند. آب خندقهایی که قلاع را محصور کرده بودند نیز یخ بسته، در عین حال روی خندقها با برفی که می‌بارید، پوشیده شده بود. از این رو، قلعه‌ها خیلی زود به تصرف درآمدند و بلافاصله ویران و با خاک یکسان شدند (اواخر ۱۴۷۶م).

این پیروزی دو ماه و نیم پس از جنگ ملداوی صورت گرفت. هنگامی که تهاجم به طرف حصارها صورت می‌گرفت، داود پاشا، بیگلربیگ روم ایلی — که در دوره سلطان بایزید دوم وزیر اعظم شد — به طرز معجزه‌آسایی از ضربه گلوله توپ‌هایی که در حال اصابت به وی بود، نجات پیدا کرد؛ حتی پادشاه به گمان اینکه وی کشته شده است بسی متأثر گردید.

جنگ بوسنه

۵. در متن «شهید» شده است، آمده است (م).

نخستین جنگ بوسنه والحاق آن

در جلد اول گفته شد که سلطان نشین بوسنه، پرداخت مالیات سالانه به عثمانیها را پذیرفته بود. اما پادشاه بوسنه که در سالهای بعد می خواست از پرداخت پنجاه هزار دوکا مالیات خود صرفنظر کند، مأمور اعزامی [برای وصول مالیات] را بازگرداند.^(۲۷) در پی آن، دولت عثمانی تصمیم گرفت بوسنه را که گذرگاه مهمی برای آنها در جنگ با ونیزیها محسوب می شد، تسخیر کند. اردو که تحت فرماندهی شخص پادشاه قرار داشت از راه اوسکوب^۱ حرکت کرد و هنگامی که به شهر ویلیچترین (ویلیچترین)^۲ رسید خبر رسید که استفان توماشویچ، پادشاه بوسنه، در قلعه یایچه^۳ مستقر شده، در آنجا به دفاع خواهد پرداخت. محمود پاشای صدراعظم به جلو اعزام شد. اما چون پادشاه بوسنه پی برد که در آنجا موفقیتی نخواهد یافت. ناچار به قلعه کلیکوس^۴ و یاقیلوچ (کیلوچ)^۵ عقب نشینی کرد.^(۲۸) هنگامی که یایچه - که پایتخت سلطان نشین بوسنه بود - از طرف سلطان محمد فاتح در محاصره قرار گرفت، محمود پاشا نیز پادشاه بوسنه را در کیلوچ در محاصره خود داشت.

یایچه به سبب کمبود آب و آذوقه نتوانست مدت زیادی مقاومت کند و تسلیم شد. پادشاه بوسنه نیز با گرفتن تأمین وامان، از طرف محمود پاشا، همراه برادر و سه پسرش که در قلعه ای دیگر بودند، تسلیم شد (سال ۱۴۶۳ م).

اعدام پادشاه بوسنه

تصرف کیلوچ با حمله ترکها، به آسانی امکان پذیر بود، منتهی محمود پاشا، با دادن تأمین و امان، پادشاه بوسنه را وادار به تسلیم کرد. از این رو، سلطان محمد، بر محمود پاشا خشم گرفت و او را مورد عتاب قرار داد. پادشاه مدتی به تأمین و تضمین و سوگندی که یاد شده بود، وفادار ماند. ولی بعد، در پی به دست آوردن سند و فتوایی برآمد که بتواند آن قول و سوگند را زیر پا گذارد. فتوایی را که در پی یافتنش بود، توسط یکی از علمای حاضر در اردو، به نام علی بسطامی که به مصتفک (مصتفک کوچک) اشتهار داشت^(۲۹)، به دست آورد. برای اجرای فتوای قتل پادشاه بوسنه که بنابه تأویلهایی صورت گرفته بود، علی بسطامی شخصاً وظیفه جلادی را به

1. Üsküp 2. Viliçitrin (Vilçitrin) 3. Yayça 4. Kliküş (Clytie) 5. (Kiloç)

عهده گرفت و به دست خویش پادشاه بوسنه را به قتل رساند و به دنبال آن سه امیر قلاع نیز به همان سرنوشت دچار شدند.

سلطان محمد فاتح، تعدادی از مردم شهرهای بوسنه را که به اسارت درآمده بودند، برای اسکان به استانبول فرستاد، و سربازانی دریایچه و برخی از قلاع مناسب و مهم گمارد. محمد بیگ بن متت را به سنجق بیگی بوسنه تعیین کرد و پس از گماردن میخال اوغلی اسکندریگ به محافظت قلعه ایزورنیک (ایتزورنیک)، واقع در نزدیک مرز مجارها، به استانبول بازگشت.

اشغال بوسنه برای عثمانیان اهمیت زیادی داشت، تصرف بوسنه توسط ترکها، علاوه بر اینکه موجب تهدید ونیزی‌ها که نیروی دریایی خود را در دریای مدیترانه افزایش داده بودند، گردید، مجارستان را نیز در وضع خطرناکی قرار داد. تصرف حوالی لپانت^۲ و بندر آرگوس که در دست ونیزی‌ها بود، در طی همان سال، موجب نگرانی زیاده از حد جمهوری ونیزی شد، و این خطر، ونیزی‌ها، مجارها و اسکندریگ را به سوی اتحادی تجاوزگرانه علیه عثمانیان سوق داد (سپتامبر ۱۴۶۳).

الحاق هرسک و برخی مناطق

سلطان محمد فاتح پس از حل مسئله بوسنه و دستگیری پادشاه آنجا، دو امیرنشین هم مرز بوسنه، یعنی امیرنشینهایی که کوواجیلی^۳ و پاولیلی^۴ نامیده می شدند را به تصرف درآورد و امرای آنجا را نیز دستگیر و به قتل رساند. در طی همان جنگ، وارد سلطان نشین هرسک نیز شد. استفان کوساروویچ^۵، فرمانروای آنجا، بدون مقاومت فرار کرد. ولی چون وی سرانجام حاکمیت عثمانیان را پذیرفت، بخشی از سرزمینش به وی واگذار شد و بخشی دیگر نیز به قلمرو عثمانی منضم شد. وی پسرش را بعنوان گروگان، نزد پادشاه عثمانی فرستاد.

دومین جنگ بوسنه

پس از بازگشت نیروهای عثمانی از نخستین جنگ بوسنه، ونیزی‌ها در موره و پادشاه مجارها نیز

1. Izvornik 2. Lepánt 3. Kovâcili 4. Pâvlili 5. Stefan Kosâroviç

در نوامبر سال ۱۴۶۳، به موجب پیمان فیما بین، در بوسنه به تعرض پرداخته و اقدام به اخراج ترکها از آنجا نمودند. پادشاه مجار که فصل زمستان را برای کار و اقدام خویش مساعد می دید، همان گونه که برخی از قلاع متصرفی عثمانیان را تسخیر کرد، یایچه مرکز سلطان نشین بوسنه و سربرینجه^۱ واقع در مرز صربستان را نیز تصرف کرد و قلعه ایزورنیک را محاصره نمود. ونیزی ها نیز، از چهارماه قبل در موره به تهاجم پرداخته بودند. پادشاه مجارستان، با تحکیم قلاعی که تسخیر کرده بود، پس از بجا گذاردن سرباز آذوقه و غلات بازگشت. حکومت عثمانی پس از اطلاع از این اوضاع زمستان آن سال را به تدارک و تجهیزات جنگی سپری کرد.

در بهار سال ۵۸۶۸ ه. ق. ۱۴۶۴ م، سلطان محمد فاتح برای دومین بار عازم جنگ بوسنه شد.^(۳۰) با وجود فشاری که وارد کرد، موفق به تصرف آنجا نگردید، ولی درصددبرآمد که آنجا را با تحت محاصره قرار دادن مداوم و ادار به سقوط کند. هدف پادشاه مجار از آمدن به بوسنه، هنگام ادامه محاصره، کشاندن سلطان محمد فاتح به سوی خود، و رهایی یایچه از محاصره بود. پادشاه مجار به محاصره قلعه ایزورنیک نیز پرداخته بود، ولی فرمانروای عثمانی دست به چنین کاری نزد؛ چون هم یایچه را محاصره کرد و هم نیروهایی را جهت حمله به پادشاه مجار اعزام داشت. پادشاه مجارستان که از حمله نیروی ترک به جانب خویش اطلاع یافت، برای اینکه در میان دو آتش قرار نگیرد، از محاصره ایزورنیک دست کشیده و با بجا گذاردن قسمتی از توپهایش عقب نشینی کرد.

یایچه از دست مجارها باز پس گرفته نشد، ولی برخی قلاع دیگر که به تصرف درآمدند، ویران شدند. در قلاعی که لازم تشخیص داده شد، سرباز و مهمات گذاشته شد. فقط قلعه مستحکم یایچه^(۳۱) در سال ۹۳۴ ه. ق. / ۱۵۲۸ م، در زمان امارت غازی خسرو بیگ، امیر مشهور بوسنه و نوه دختری سلطان بایزید دوم، تسخیر شد. همچنین در سال ۹۴۳ ه. ق. / ۱۵۳۶ م، قلعه کیلیس^۲، واقع در بوسنه نیز، توسط مراد بیگ از امرا و فرماندهان خسرو بیگ مذکور به تصرف درآمد.

بوسنه در نیمه دوم قرن شانزدهم میلادی، به صورت بیگلربیگی درآمد و بیگلربیگها در قصبه بنالوقه^۳، واقع در نزدیکی مرز مستقر بودند. قلعه بیهقه^۴، واقع در غرب بنالوقه در سال ۱۰۰۰ ه. ق. / ۱۵۹۱ م. پس از ۹ روز محاصره توسط درویش حسن پاشا بیگلربیگ بوسنه تسخیر شد.

1. Serbrince 2. Kilis 3. Banâluğa 4. Bihğa

مسلمان شدن مردم بوسنه

سلطان محمد فاتح، پس از تسخیر بوسنه، در مورد مسیحیان بوسنه که مذهب بوگومیل^۱ داشتند، گذشته‌های زیادی از خود نشان داد، و تعلیم و تربیت آنها را زیر نظر دولت و حکومت عهده‌دار شد. بوگومیل‌ها به طوردسته جمعی مسلمان شدند به کودکان آنان، که بنابه اسناد رسمی ملاحظه شده عثمانیان، بر سربازان ینی چری ترجیح داده می‌شدند، پوتور^۲ گفته می‌شد که تلفظی است غلط و گرفته شده از واژه پاترن^۳ که خود، نام دیگر بوگومیل‌ها بود.

پاترن‌ها، حضرت عیسی را بنده خدا و پیغمبر می‌دانستند و در این مورد با مسلمانان هم عقیده بودند. به علت احترام ترکها به آزادی عقیده همه آنان— که چندین قرن تحت فرمان کلیسای کاتولیک و دچار مظالم پادشاهان معتقد به آن مذهب بودند— بنحوی ناگهانی از اعتقادات خویش برگشته، مسلمان شدند. حتی به روایتی تاریخی سلطان محمد فاتح به علت قبول اسلام از طرف همه آنها، بسی خوشحال شده و از آنان پرسیده بود، که چه آرزو و خواسته‌ای دارند. آنها نیز خواهش کرده بودند که به خدمت دولت گرفته شوند، و آنها نیز هم در ارتش، هم در دربار و هم در خدمات دولتی با صداقت و شرافت به انجام وظیفه پرداختند.

1. Bogomil 2. Potur 3. Pâtaren

یادداشت‌های فصل پنجم

۱. پس از انتشار دومین چاپ جلد اول تاریخ عثمانی، در قدیمترین سند مربوط به اسکندر بیگ که به دست آمد چنین اطلاعاتی موجود است (در سندی احتمالاً با امضای مصطفی سنجق بیگ و با این سرآغاز: «حضرت اخوت مآب قونیوی»). هنگام بحث درباره ناحیه موس Müs در آلبانی، پس از بیان این مطلب که «ناحیه‌ای است که دوطرف آن دریا و در یک طرف آن رودخانه‌ای جاری است و به غیر از معبری راه دیگری ندارد، و همانند جزیره‌ای می‌باشد، و از معبر رودخانه تا دریا یک روز فاصله (راه) است، و سکنه آنجا بیگانگان را به خود نمی‌پذیرند» عیناً چنین گفته شده است: «و اما یووان اوغلی Yuvan که موس مذکور تختگاهش بود، مدت زمانی اندک در موس مستقر شد و آنچه حصار را محاصره کرده، جنگهایی چند انجام داد. پسر فردی به نام اسکندر که تیولدار آستان دولت یووان مذکور بود، خواهان رهبری موس شده، از دوستان برای آستان دولت درخواست «شفقت نامه» کرد. با اینکه پذیرفته و به ظاهر «شفقت نامه» می‌دهیم. اما در صورتی که ارباب پیشین زمین مذکور دارای پسری باشد، لازم است در دادن تیول مذکور به وی احتیاط کرد، مابقی را حضرتعالی دانید...». اضعف العباد، مصطفی الفقیر (آرشیو کاخ توپقاپی شماره ۶۶۶۵).
۲. وجوهی که سینیورهای آلبانی می‌بایست پرداخت کنند سالانه متجاوز از دویست هزار دوکا بوده، اسکندر بیگ قرار بود مبالغ زیادی هم بعنوان هزینه‌های جنگی از محل درآمدهای معادن نمک، واقع در نزدیکی سنت نیکلا در شمال ساحل دراج Drac دریافت کند.
۳. هنگامی که اسکندر بیگ داگنورا که به دست ونیزی‌ها افتاده بود، محاصره کرد، حمزه بیگ فرمانده چهار هزار نفری نیروهایی بود که اسکندر در آنجا بجای گذارد. در واقع حمزه بیگ از آن زمان با عمویش اختلاف پیدا کرده، نزد عثمانیان فرار کرد.
۴. عاشق پاشازاده ص ۱۳۳. هامر و خیرالله افندی می‌نویسند که حمزه بیگ در دوره سلطان محمد فاتح جنگیده و به اسارت افتاد. بنابه این نوشته‌ها حمزه بیگ هنگامی که در خدمت دولت عثمانی بود، یک بار در سال ۱۴۴۳ م، همراه اسکندر فرار کرد، و بعد در سال ۱۴۴۷ م، هنگامی که با عمویش اختلاف پیدا کرد با پناهنده شدن به عثمانی‌ها موجب محاصره کرویو یا شد و چندبار مأمور حمله به اسکندر گردید که از قرار معلوم در یکی از این حملات اسیر شده بود.
۱. گگاز Gegaj. در اثر خود به نام «آلبانی و فتوحات ترکها در قرن پانزدهم میلادی» می‌گوید که حمزه بیگ که از صحت مزاج خوبی برخوردار نبوده، همراه چند نفر دیگر در سالهای ۶-۱۴۵۵ م، به ترکها پناهنده شد (ص ۱۱۳ و ۹۴). همان اثر همچنین می‌نویسد حمزه کاستریوتا برادرزاده اسکندر و فرزند پسر ارشد ژان کاستریوتا Jân Kâstriotâ چون خود ترا وارث عمویش به شمار می‌آورد به علت ازدواج اسکندر به تصور اینکه از ارث محروم خواهد شد، از عمویش رنجیده بود. مادر حمزه بیگ ترک بود. زیرا جدش روفوشی Rofoşi، پدرش ژان کاستریوتا را به اتفاق برادرش به خدمت ترکها فرستاده بود که پدرش در آنجا با زنی ترک ازدواج کرده که از وی صاحب پسری شد که حمزه نامیده شد. بنابه روایت، سلطان محمد که از جاسوس بودن حمزه بیگ به تردید افتاده بود، او را مسموم گردانید. نوشته‌های فوق بیانگر این مسئله است که حمزه بیگ چندین بار نزد عثمانیان فرار کرده بود. حمزه بیگ برادرزاده اسکندر را نباید با حمزه زنبیسی Zenibisi پسر جین زنبیسی Gin zimbisi از سینیورهای آلبانی که در خدمت دولت عثمانی بود، و در سال ۱۴۶۰ م، در موره سنجق بیگ میتزیسترا Mizistrâ بود، اشتباه کرد. جین زنبیسی، پدر حمزه زنبیسی، سینیور آرگری قصری Ergiri Kaşrı و

- پیرگو Pirgo و برخی شهرهای دیگر بود که حاکمیت عثمانیان را به رسمیت شناخته و پسرانش را بعنوان گروگان در خدمت ترکها گذاشته بود ک حمزه زنیسی، نیز یکی از آنها بود.
۵. تاریخ اوروج بیگ می نویسد که سلطان مراد دوم قوجه جیق حصار و دو قلعه دیگر را گرفت و اسکندر را مجبور به فرار به طرف دریا کرد (ص ۵۹۰). تاریخ لطفی پاشا نیز از تصرف قوجه حصار (قوجه جیق) و دو قلعه دیگر و فرار اسکندر سخن می گوید.
۶. اسکندر آرانیتی از خاندان آرانیتی که بعدها اسلام آورد، هنگام سفر یاووز (سلطان سلیم) به مصر، سنجق بیگ بود. منشآت فریدون بیگ، چاپ ۱۲۷۴، ج ۱، ص ۴۵۴).
۷. اشغال آلبانی به علت صعب العبور بودن راهها بسی مشکل بود، و چون برای حرکت و پیشروی سربازان مناسب نبود، از این رو امکان انتقال توپها وجود نداشت، به ناچار توپها در نزدیکی قلعه ریخته می شدند.
۸. سیوه تیگرآت مدتها قبل به تصرف ترکها درآمده بود. در سال ۱۴۴۴ اسکندر بیگ آنجا را باز پس گرفت. پنج سال بعد عثمانی ها دوباره آنجا را به تصرف درآوردند.
۹. تواریخ عثمانی می نویسند که شرکت شاهزاده محمد در جنگ آلبانی همراه پدرش در سال ۸۵۱ هـ ق/ ۱۴۴۷ م، صورت گرفته است، که ما نیز در جلد اول کتاب به همان ترتیب ذکر کردیم.
۱۰. آلفونس در صورتی که تنها بعنوان پادشاه آراگون باشد، آلفونس پنجم، در صورتی که فقط پادشاه ناپل بشمار آید، آلفونس اول نامیده می شود، ولی ما او را نظر به اینکه پادشاه ناپل در آراگون بود، آلفونس پنجم نامیدیم.
۱۱. بنابه منابع آلبانی مویس دیربه یک سال بعد، در حالی که نیروهای ترک در التزامش بودند، به آلبانی آمدولی مغلوب اسکندر شد، و پس از گذشت زمانی، از اسکندر طلب عفو کرد، و دوباره به خدمت وی درآمد.
۱۲. در پی مرگ آلفونس داراگون، پادشاه ناپل، از ژان دوک کالابریا Kālābria، شوهر ایزابل، دختر شارل اول دوک لرن و پادشاه رن Rone، هنگامی که پدرش هنوز در قید حیات بود، برای به دست گرفتن تاج و تخت ناپل دعوت به عمل آمد. وی پس از آمدن به ناپل، رقیبش فردیناند، فرزند آلفونس را مغلوب کرد. ولی پاپ با پشتیبانی از فردیناند از اسکندر درخواست کمک کرد. اسکندر مانع پیشرفت دوک کالابریا شد، و فردیناند پس از مدتی با شکست دادن رقیبش سلطنت خود را نجات داد.
۱۳. در این زمان عثمانیان و ونیزی ها اختلاف داشتند.
۱۴. بالابان پاشا Bālābān Pāṣā در اصل اهل آرناروت (آلبانی) بود، و در روستای بادیرا Bāderā واقع در ماتیا Mātiā به دنیا آمده بود، او هنگامی که طفلی بیش نبود، به دربار ترکها فرستاده شده و پس از آنکه در آنجا تربیت یافت، تا مقام فرماندهی ارتقا پیدا کرد.
۱۵. در تاریخ هامر، از یعقوب پاشا با نام یونس ذکر شده و آمده است که وی برادر بالابان پاشا بوده است (ج ۳، ص ۹۸) یعقوب پاشا مغلوب اسکندر شده و اسیر گردید، و هر چند گفته شده است بالابان پاشا هنگام محاصره کرویا زخمی شده و فوت کرد، ولی این حوادث بعدها اتفاق افتاد.
۱۶. تاج التواریخ، بنای قلعه ایلیسن را سال ۸۷۱ هـ ق/ ۱۴۶۷ م، و تاریخ هامر نیز سال ۸۶۹ هـ ق/ ۱۴۶۵ م، می نویسد، به موجب قرائن تاریخی، قلعه ایلیسن در سفر اول سلطان محمد فاتح یعنی تابستان یا پائیز سال ۱۴۶۵ ساخته شده است.
۱۷. تاج التواریخ (ج ۱، ص ۵۱۰)، می نویسد که در این دومین حمله سلطان محمد فاتح به آلبانی اسکندر به معالک فرنگ (اروپایی) فرار کرد.
۱۸. کرویا در زبان ونیزی به معنی چشمه است، و ترکها به آن نام آنچه حصار داده بودند. کرویا در دست ترکها بود ولی در سال ۱۴۴۳ م، به دست اسکندر افتاد و پس از سی و پنجسال باز پس گرفته شد.

۱۹. دورسون بیگ که در آن دوره می زیست، در اثر خود به نام تاریخ ابوالفتح، (ص ۱۶۹)، می گوید در دو طرف پلی که بر روی روخانه بویانا بسته شده بود، طی دوازده شبانه روز کار مداوم، دو برج ساخته شد. بدین ترتیب راه رسیدن کمکهایی که از طریق دریا صورت می گرفت، قطع گردید. تاج التواریخ (ج ۱، ص ۵۶۵) نیز با ذکر قلعه ای که در مقابل اسکندریه (ایشکودرا) ساخته شد، همان گفته عاشق پاشازاده، (ص ۱۸۷)، که منبع نوشته او می باشد را تکرار می کند.
۲۰. چون افراد و بویژه مسلمانانی که با فریب و ریا به دست ولاد می افتادند با عذاب و شکنجه به قتل می رسیدند، از این رو ترکه ها او را ولاد میخکوب کننده، و اولاخ ها Ullax (والاشی ها)، یعنی هموطنان خودش نیز، او را ولاد چپش یعنی ولاد جلاد می نامیدند. درباره مظلوم ولاد در تاریخ افلاق نوشته آنجل Angel اطلاعات زیادی هست که هامر (ج ۳، ص ۶۷)، قسمتی از آنها را نقل کرده است. و در نوشته خالکوندیل (ص ۳۱۰، ۲۱۱) نیز اطلاعاتی موجود است. تواریخ عثمانی نیز برخی اطلاعات به دست می دهند، در این مورد دورسون بیگ مؤلف تاریخ ابوالفتح که در آن دوره می زیست چنین می نویسد:
- «... افراط مجازاتش به اندازه ای بود که اگر در روستایی از شخصی، خیانت، جنایت و خطایی دیده می شد تمام اهالی آن روستا از مرد و زن و اطفال، همه را به میخ می کشانید. در آغاز حصار که پایتخت آن نگون بخت بود، در زمینی به طول ۶ میل، دوردیف پرچین ساخت و بونه خاره های محکمی روی آنها نهاده و به بهانه اینکه باغ و باغچه می سازد. کافران اُون گوروس (هنگری) Ongürüs و کافران ایالت خویش، ملداوی را روی میخ نشانده (میخکوب کرده)، و آن محوطه را با آن افراد پر می کرد. تعداد افرادی که بر روی هر یک از شاخه های درختان همانند مصلوبی آویزان شده بودند، بی حد و حساب بود و سزای مردم دیگر آن بود که هر کس یکی از آن مصلوبین را پایین می آورد، خود باید در جای وی قرار می گرفت...» (تاریخ ابوالفتح، ص ۱۰۹). هنگامی که سلطان محمد فاتح ولاد را مورد تعقیب قرار داد. جنایات مذکور را دیده و بسی متأثر شد، حتی جسد چقیرجی حمزه بیگ که میخکوب شده بود، هنوز دیده می شد.
۲۱. هامر (ج ۳، ص ۶۸)، می نویسد که حمزه بیگ امیر ویدین بود، خالکوندیل که حمزه بیگ را حموسی Hamusi نامیده، می نویسد که امارت افلاق مخفیانه، به وی (حمزه بیگ) داده شده بود (ص ۲۱۰).
۲۲. هامر به نقل از خالکوندیل می نویسد، پادشاه پس از مشاهده آن وضع فجیع، از شدت تأثر، با شلاقی که در دست داشت، محمود پاشا صدراعظم را زد (ج ۳، ص ۶۹). خالکوندیل (ص ۲۱۱).
۲۳. با اینکه خالکوندیل تعداد سربازان عثمانی را دویست و پنجاه هزار نفر ذکر کرده است ولی صحت ندارد، تعداد یکصد و پنجاه هزار نفری که دوکاس ذکر کرده است، به حقیقت نزدیکتر است.
۲۴. ابن کمال (ص ۲۶۶)، می نویسد که پس از رادول، چپش (در متن چپلش = م)، امیر افلاق شد، و ولاد از زندان مجارستان رهایی یافته به افلاق آمده با چپش به نبرد پرداخت و به قتل رسید. در حالی که چپش لقب ولاد بود، و کسی که ولاد یعنی ویوای میخکوب کننده را کشت، بسارابا Basarâbâ ی جوان بود که عثمانیها نیز به وی کمک کردند.
۲۵. تاج التواریخ، (ج ۱، ص ۵۵۳)، این مسئله را چنین توضیح می دهد: «... دلاوران ینی چری، همان گونه که عادت داشتند، سینه هایشان را سپر توپ و تفنگ قرار می دادند؛ ولی تاب این صدمه را نیاورده، دمر و روی زمین خوابیدند، ... در آن زمان، سرکرده ینی چریها، محمد آغای طرابوزانی بود. سلطان غازی، چون از دلاوران ینی چری عملی خلاف عاداتشان مشاهده کرد، خطاب به سر کرده آنان گفت: «این بچه ها دست به کار عجیبی زدند، آیا کسی که کمر به دلاوری بسته است دست به چنین کاری می زند؟ او را مورد عتاب قرار داد، آنگاه سپرش را به دست گرفت و به جانب جلورکاب به اسب زد. همراهانش نیز ناگهان هجوم بردند و از رکاب و التزام همایونی جدا نشدند.»
۲۶. «... با نفس شریفه خود برای قلع و قمع آن قلاع محتاطانه عزم جانب سمندریه کرد و با وجود بُعد مسافت و وجود طغیان

آبهای زیاد، تا زمانی که سربازان ظفر رهبر، فرا رسند، سه حصار محکم از چوب ساخت و بر دور هر کدام خندقی عمیق کند، و آب رودخانه تونا را به درون آنها باز کرد و هر کدام از حصارها مانند جزیره ای شد. آن قلاع را استحکام بخشید و خود برفت (تاریخ ابوالفتح، ص ۱۶۴). دورسون بیگ نویسنده تاریخ مذکور، در این جنگ و سفر شخصاً حضور داشته، پس از تقدیم تبریک نامه منظومی به حضور پادشاه، با دریافت پوستین سموری و دو هزار آچه مورد تقدیر قرار گرفت.

۲۷. به دنبال مخالفت امیر افلاق، پادشاه بوسنه نیز به همان طریق عمل کرده، هر چند مأموری را که برای جلوگیری از مخالفت اعزام شده بود، زندانی کرد؛ ولی چون پی برد که این عمل نتیجه وخیمی در بر خواهد داشت، او را از زندان آزاد کرد و پس از جلب رضایتش، او را باز گرداند (ابن کمال، ج ۷، ص ۲۳۳).

۲۸. یایچه که در دست عثمانیان بود، در تقسیمات ایالت بوسنه، از بخشهای سنجق تراونیک Travnik بود و در شمال غربی آن قرار داشت.

۲۹. علی بسطامی از احفاد فخرالدین رازی مشهور بود، چون در سنین کم دست به تألیفاتی زد، او را مصنفک نامیدند، وی پس از سال ۸۴۰ هـ ق/ ۱۴۳۶ م، به آنتاتولی آمد و مورد حمایت محمود پاشا قرار گرفت، و در سال ۸۶۳ هـ ق/ ۱۴۵۹ م، بنا به فرمان سلطان محمد فاتح تفسیری به زبان فارسی نوشت. وی در سال ۸۷۵ هـ ق/ ۱۴۷۰ م، فوت کرد و در «ایوب» دفن گردید.

۳۰. تاج التواریخ، و عالی، جنگ موره را در ۸۶۹ هـ ق، و جنگ بوسنه را در ۸۷۰ هـ ق، ذکر کرده اند. بویژه «عالی» تاریخ جنگ بوسنه را ربیع الاول ۸۷۰ می نویسد که چون مصادف با ماه دسامبر می شود، اشتباه است. در نوشته هامر نیز تاریخ جنگ بوسنه در زمان سلطان محمد فاتح و بهار سال ۸۶۸ هـ ق/ ۱۴۶۴ م، ذکر شده است.

۳۱. تاریخ پیجوی و برخی از تاریخهای دیگر، می نویسند که یایچه در سال ۸۶۶ هـ ق/ ۱۴۶۱ م، به تصرف درآمد و دو سال در دست مسلمانان باقی ماند و روزی هنگامی که مسلمانان در حال اقامه نماز جمعه بودند مورد حمله کفار قرار گرفتند و یایچه به تصرف کفار درآمد (ج ۱، ص ۱۳۰).

فصل ششم

رقابت عثمانی ها و آق قوینلوها بر سر امیرنشین قرامان و نتایج آن

امیرنشین قرامان در نیمه دوم قرن پانزدهم میلادی

نگاهی کلی به امیرنشین قرامان

در جلد اول کتاب گفته شد که آل قرامان که با توسعه و گسترش دولت عثمانی، موضعی خصمانه به خود گرفته بود، با استفاده از هر فرصتی ضربتی به عثمانیان وارد می‌کرد، اما در اثر عمل مقابله به مثل عثمانیان، پیوسته از لحاظ قلمرو تحت نفوذ خود متضرر شده، سرانجام نیز تحت حاکمیت دولت عثمانی درآمد. پس از فوت قرامان اوغلی محمد بیگ، پسرش ابراهیم بیگ، در سایه کمک سلطان مراد دوم به فرمانروایی رسید و با خواهر پادشاه ازدواج کرد. با اینهمه در جنگ صلیبی ژان هونیاد، اوضرباتی از پشت سر به عثمانیان وارد ساخت، ولی بهای سنگین آن را نیز پرداخت.

ابراهیم بیگ اولین کسی بود که بعنوان دشمن در مقابل سلطان محمد دوم که در سال ۱۴۵۱ جانشین پدر شده بود، قرار گرفت. ولی چون امیرنشین قرامان فرسوده شده، از لحاظ وسعت نیز کوچکتر گشته بود و نیرویی نداشت تا بتواند نقش مهمی ایفا کند، از این رو، در پی حمله‌ای که به وی شد، درخواست صلح کرد (۱۴۵۱م).

آل قرامان چون پی برد که نمی تواند از تحریک امرای آناتولی، دولتهای بالکان و جمهوری ونیز و یا از اتحاد با نیروهای صلیبی تا آن تاریخ، سودی عاید خود کند، این بار به فکر افتاد که از دولت آق قوینلو که در آناتولی شرقی تأسیس و در حال گسترش بود، استفاده کند.

آخرین روزهای ابراهیم بیگ

ابراهیم بیگ قرامان اوغلی، داماد چلبی سلطان محمد و بزرگترین دشمن عثمانیان، پس از سی و نه سال فرمانروایی در سال ۸۶۸ هـ ق ۱۴۶۳ م، فوت کرد. وی اندکی قبل از فوتش، اداره حکومت و دولت را به اسحاق بیگ، پسر ارشد و ولیعهد خویش واگذار کرد.^(۱) پیر احمد بیگ، فرزند دوم ابراهیم بیگ که از دختر چلبی سلطان محمد به دنیا آمده بود، و دیگر برادرانش از جانشینی اسحاق بیگ که توسط پدرشان صورت گرفته بود، خشنود نبودند. از این رو با تحت فشار قرار دادن ابراهیم بیگ وی را به زور از قونیه اخراج کردند و همین امر سبب مرگ ابراهیم بیگ که دیگر خیلی پیر شده بود، گردید.

مبارزه میان شاهزادگان قرامان

پس از مرگ ابراهیم بیگ، چون اسحاق بیگ قادر به مقابله با مخالفان برادرانش نشد، به سیلیفکه عقب نشست و پیر احمد بیگ اداره قونیه و حوالی آن را به دست گرفت. اسحاق بیگ که به حوالی ایچل عقب نشینی کرده بود، با متوسل شدن به سلطان مملوکها، از وی درخواست کمک کرد. هر چند درخواستش پذیرفته شد و برایش خلعت فرستاد ولی کمکی عملی دریافت نکرد و بدین سبب خانواده اش را در سیلیفکه به جای گذاشت و خود از طریق سوریه، نزد اوزون حسن بیگ، فرمانروای آق قوینلوها رفت. او با دریافت نیروی از اوزون حسن بیگ، مجدداً امارت قرامان را به دست گرفت و این بار، پیر احمد بیگ به عثمانیان متوسل شد.

توافق پیر احمد بیگ با عثمانیان

پیر احمد بیگ به شرط واگذاری برخی از مناطق سرزمین قرامان، خواستار برخورداری از حمایت سلطان محمد دوم شد. اسحاق بیگ پس از اطلاع از کمک فرمانروای عثمانی به پیر احمد، با

اعزام یکی از علما به نام چلبی احمد، فرزند ساری یعقوب، اعلام داشت که حاضر است حوالی آق شهر و بی شهر (بیگ شهر). را - به شرط اینکه به برادرش (پیر احمد) داده نشود - به دولت عثمانی واگذار کند. ولی سلطان محمد در پاسخ اظهار داشت: «مناطق مذکور در حقیقت مناطقی است که از آل حمید خریداری کرده ایم، پیشنهاد مذکور به معنی آزاد کردن مرده است و اگر وی چهارشنبه صوبی را بعنوان مرز پذیرا باشد، به توافق می رسیم». اسحاق بیگ پاسخ مثبتی به سفیر اعزامی عثمانیان نداد. دولت عثمانی تصمیم گرفت به پیر احمد کمک کند. پیر احمد با نیروهای کوسه حمزه بیگ، سنجق بیگ انطالیه وارد قرامان شد. اسحاق بیگ پس از شکست در جنگ ارمناک یا داغ پازاری، مجدداً به سیلیفکه عقب نشینی کرد، و پس از بجا گذاردن پسر و خانواده اش در سیلیفکه، برای برخورداری از کمک اوزون حسن بیگ به دیار بکر رفت.^(۲) پیر احمد بیگ که به استثنای قلعه سیلیفکه بر سایر قسمتهای قرامان تسلط پیدا کرد، در مقابل کمک عثمانیان به وی، آق شهر، بی شهو ضقلان حصارا، و حوالی ایلگن (ایلقن)^۲ را به آنان واگذار کرد، و به دنبال آن، مدتی تحت حاکمیت عثمانیان قرار گرفت^(۳) (اواخر سال ۸۶۹ و اوایل سال ۸۷۰ ه. ق/ ۱۴۶۵-۱۴۶۴ م).

پس از آن پیر احمد بیگ با قاسم بیگ برادر تنی خود به مبارزه پرداخت،^(۴) و به کمک عثمانیان در نبرد ارمناک بروی غلبه کرد. با پایان گرفتن این مسایل، پیر احمد بیگ که اوضاع خود را روبراه کرده بود، درصدد بازپس گرفتن مناطقی که چند سال قبل به عثمانیان واگذار کرده بود، برآمد و روابطش با عثمانیان به تیرگی گرایید. چون پی برد که به تنهایی قادر به مقابله نخواهد شد، از کمک اوزون حسن بیگ برخوردار شد. در سال ۱۴۶۹ م نیز درصدد برآمد از فعالیتهای شوالیه های ونیز، پاپ، ناپل، مجار، آلبانی و رودوس که به صورت نیروی صلیبیون درآمده بودند، در جنگ علیه عثمانی ها استفاده کند.

مخالفت پیر احمد و اشغال قرامان توسط عثمانیان

به دنبال نخستین مخالفت پیر احمد در سال ۸۷۱ ه. ق/ ۱۴۶۶ م^(۵)، قشونی که تحت فرماندهی شخص شاه بود، وارد قرامان شد. پیر احمد بیگ به شهر لارنده (قرامان) فرار کرد. قلعه گوکه^۳ و قونیه، مرکز آن دولت، تسخیر شد. محمود پاشا صدراعظم برای حمله به پیر احمد به لارنده اعزام شد. پیر احمد که راه جنگ را برگزیده بود، در آنجا شکست خورد و متواری گردید. آل تورگوت^۴

1. Şiklan hişar 2. İlgin 3. Kevele 4. Turgut

که آل قرامان به آنها زیاد می‌بالیدند، مورد تعقیب قرار گرفتند. ولی چون از قبل از اوضاع اطلاع پیدا کرده بودند به حوالی طرسوس (تارسوس) فرار کردند. عثمانیان در سرزمین قرامان برخی از بزرگان و اشراف و ارکان دولت قرامان را که وجود آنان را مایه ضرر و زیان خود می‌دانستند، به قتل رساندند و صاحبان حرف و صنایع موجود در قونیه را نیز به استانبول فرستادند (۶).

(۵۸۷۱. ق/ ۱۴۶۶م).

در بازگشت از این جنگ، روم محمد پاشا که مخالف محمود پاشا صدراعظم بود، پادشاه را علیه محمود پاشا تحریک کرده اظهار داشت که پیر احمد، بر اثر غفلت و اهمال محمود پاشا فرار کرد و او مردم فقیر قونیه و لارنده را به استانبول تعبید کرده، با گرفتن رشوه، ثروتمندان را در سرزمین خودشان آزاد گذارده است. سلطان محمد فاتح که از این گفته‌ها متأثر شده بود، هنگامی که به قراحصار افیون آمد، دستور داد تا چادر (خیمه) محمود پاشا را در حالی که خود نیز داخل آن بود، بر سرش خراب کنند (۷) و وی را از وزیر اعظمی عزل و روم محمد پاشا را به جای وی تعیین کرد و امارت سرزمین به تصرف درآمده (قرامان) را به پسرش شاهزاده مصطفی که سنجق بیگ مانیسا بود، واگذار کرد (۱۴۶۶م).

مأموریت روم محمد پاشا

مردم قرامان از سقوط و فروپاشی خاندان آل قرامان که متجاوز از دو قرن به آن وابسته بودند، متأثر و متأسف شدند. جنبشهای گوناگون در آن سرزمین کم نبود. از این رو، فرمانروای عثمانی در سال ۱۴۶۸م، روم محمد پاشا را برای از میان برداشتن بقیه اعضای آل قرامان و مجازات هواداران آنان، بدانجا اعزام کرد. این شخص، که بسی ظالم بود، غیر منصفانه عمل کرده، عده زیادی را به قتل رساند. مساجد مقابر و مکتبها (مدارس) را چاپید و با وضع مالیاتهای سنگین مردم را آزار داد و برخلاف مأموریتی که به وی محول شده بود، عمل کرده، اهالی را کاملاً علیه حکومت (عثمانیان) برانگیخت. اگرچه به قصد انجام همان اعمال به طرف ترکمنهای وارساق^۱ حرکت کرد، ولی اویوز بیگ^۲، از امرای وارساق، راه بر او گرفت و وی را شکست داد و تمام اموال و پولهایی که به غضب گرفته بود، به دست ترکمنها افتاد. (۸)

انتصاب اسحاق پاشا

بازگشت روم محمد پاشا، پس از شکست، موجب از سر گرفته شدن فعالیت پیر احمد و برادرش قاسم در سرزمین قرامان شد. از این رو، پس از عزل و قتل روم محمد پاشا، اسحاق پاشا به جای وی منصوب و در سال ۸۷۵ ه. ق. به شتاب به آن سوا اعزام گردید. اسحاق پاشا بلافاصله به سوی لارنده تاخت، ولی پیر احمد به طرف ایچل عقب نشست. اسحاق پاشا به تعقیب پیر احمد پرداخت، ولی بر او دست نیافت. سرانجام قرامان اوغلی که ناگزیر نزد اوزون حسن بیگ رفته بود، از وی تقاضای کمک کرد.^(۹) برادرش قاسم بیگ نیز با عقب نشینی به مناطق صعب العبور، در انتظار کمک ماند که قرار بود برسد، ولی چون پناهی نیافت وی نیز نزد اوزون حسن بیگ رفت.

اسحاق پاشا، قلعه مؤت^۱ را ساخت و قلعه نیده (نیغده) را مرمت نمود و پس از تصرف برخی از قلاع و حصارهای موجود در آنجا، به آقسرای آمد و بخشی از اهالی آنجا را به استانبول انتقال داد. آنها در منطقه ای از استانبول که امروزه نیز به همان نام نامیده می شود [آقسرای] اسکان داده شدند.^(۱۰)

انتصاب گدیک احمد پاشا

یک سال بعد یعنی در ۸۷۶ ه. ق. / ۱۴۷۱ م، نیرویی تحت فرماندهی گدیک احمد پاشا، مجدداً به سرزمین قرامان اعزام شد. هنگام اعزام روم محمد پاشا به قرامان فرمان تسخیر علایبه به او داده شده بود، ولی چون وی شوهرخواهر امیر علایبه بود، در اجرای آن فرمان سستی ورزید. این بار، گدیک احمد پاشا به آنجا اعزام شده به او فرمان داده شد علایبه را که اسکله تجاری مهمی در دریای مدیترانه بوده، در آن زمان تحت اداره امیری به نام قزل ارسلان بیگ قرار داشت را به تصرف درآورد.^(۱۱) گدیک احمد پاشا به محاصره آنجا پرداخت، ولی به علت مراجعه و درخواست مردم علایبه بی آنکه جنگی به وقوع بپیوندد، قزل ارسلان بیگ علایبه را تسلیم کرد و در مقابل، سنجق گومولجونه^۲، بعنوان تیول به وی واگذار گردید. قزل ارسلان بیگ، از اینکه در مقابل منطقه ای پردرآمد مانند علایبه، محلی کم سود و بی فایده به او واگذار شده بود، ناراحت شده، از این رو تصمیم گرفت به دولت مملوکها که معناً تحت حمایت آنان قرار داشت، پناهنده شود. او با استفاده از فرصتی در کوله، سوار یک کشتی شده به مصر گریخت.

گدیک احمد پاشا پس از تصرف علائیه، به دنبال دریافت فرمان جدیدی از استانبول به سیلیفکه آمد. همان طور که گفته شد، اسحاق بیگ قرامان اوغلی در سال ۱۴۶۴ م، پس از اینکه از برادرش شکست خورد، نزد اوزون حسن بیگ گریخت و حرم و پسرش را در سیلیفکه به جای گذارد. به استثنای سیلیفکه و قراتاش که نسبت به اسحاق بیگ وفادار مانده بودند، سایر شهرهای قرامان به تصرف پیراحمد بیگ درآمده بود. پسر اسحاق بیگ که در سیلیفکه مانده بود، با مراجعه به دولت عثمانی اطلاع داد که آنجا را ترک خواهد کرد. از این رو گدیک احمد پاشا در سال ۸۷۶ هـ. ق/ ۱۴۷۱ م به سیلیفکه آمده آنجا را تصرف کرد.

پس از آن، گدیک احمد پاشا قلعهٔ موقان^۱ یا مینان^۲ را که تعدادی از اعضای خانوادهٔ قرامان در آنجا ساکن بودند، تسخیر کرد^(۱۲) و همسر و پسر پیر احمد بیگ را که در قلعه بودند و نیز دختر زیبای محمد بیگ^(۱۳) یکی از پسران ابراهیم بیگ، را که در سالهای آخر عمر ابراهیم بیگ فوت کرده بود، به استانبول فرستاد.

کمکهای آق قوینلوها به آل قرامان

در اینموقع، اوزون حسن بیگ، با قرار دادن نیروهای مهمی در اختیار پیر احمد بیگ و قاسم بیگ که به وی پناهنده شده بودند، آنها را به جانب قرامان فرستاد و گدیک احمد پاشا به طرف قونیه عقب نشینی کرد.^(۱۴) فرمانروای آق قوینلوها که در مقابل عثمانیان، به حمایت و دفاع قطعی از آل قرامان پرداخته بود، نیرویی بیست هزار نفری تحت فرماندهی امیر عمر بیگ بن بکتاش^(۱۵) که از امرای خویش بود را همراه فرزندان قرامان بدان صوب فرستاد و در عین حال، برادرزاده اش یوسفچه میرزا را نیز همراه آنها کرد.^(۱۶) در بین نیروی مذکور قزل احمد بیگ از آل جندر نیز حضور داشت.^(۱۷)

نیروهای مذکور که به ارزنجان آمدند، چون شاهزاده بایزید والی آماسیا با آنها روبرو نشد، نامه‌ای با این مضمون، «ما عازم جانشین کردن قلیچ ارسلان ذوالقدر اوغلی به جای پدرش هستیم» برایش فرستاده و با کسب اجازهٔ عبور، در صدد اغفال و فریب شاهزاده برآمدند، نامهٔ مذکور قبل از اینکه به دست بایزید برسد، به دست شرابدار حمزه بیگ، بیگلربیگ روم که در توقات مستقر بود، افتاد، و او نیز بدون مشورت با شاهزاده، اجازهٔ عبور داد.

1. Moğân 2. Minân

غارث و به آتش کشیدن توقات

نیروهایی که بدون مقاومت از مرز گذشتند در سال ۸۷۷ هـ. ق/ ۱۴۷۲ م، با حمله به توقات، شهر را غارت و به آتش کشیدند. در این آتش سوزی، آثار قدیمی ارزشمند و کتابهای خطی زیادی از بین رفت. خود عمر بیگ، فرمانده نیروهای آق قوینلوها، هنگام بازگشت از آنجا به دیاربکر، یوسف میرزا را به اتفاق ده هزار نفر از سربازان به طرف قرامان فرستاد. آنها به استثنای شهر، حوالی قرامان و حمید الی را از نقطه آغاز آن، یعنی قیصریه^(۱۸) به تصرف درآوردند. شاهزاده مصطفی، والی قرامان قونیه را ترک و به افیون قراحصار عقب نشست.

غلبه شاهزاده مصطفی بر نیروهای اوزون حسن

به دنبال این حادثه، به جای اسحاق پاشا، محمود پاشا برای دومین بار به مقام صدراعظمی منصوب شد (۱۴۷۲ م)^(۱۹). به علت نزدیک شدن فصل زمستان، و بنا به توصیه محمود پاشا، از رفتن به جنگ خودداری گردید. محمود پاشا به تدارک پرداخت. به داود پاشا بیگلربیگ آتاتولی، فرمان داده شد که همراه نیروهایش نزد شاهزاده مصطفی برود.

در این هنگام یوسفچه میرزا، همراه پسران قرامان پس از تصرف قرامان به آقشهر آمد و از قراموق^۱ (بولوادین)^۲ گذشته به قیرالی^۳ واقع در حوالی بیگ شهر رسید. او با نیروهای تحت فرماندهی شاهزاده مصطفی روبرو شد و پس از جنگ خونینی که میان طرفین به وقوع پیوست، نیروهای آق قوینلو شکست سختی خوردند. یوسفچه میرزا نیز دستگیر شد. پیر احمد بیگ و قزل احمد بیگ نزد اوزون حسن بیگ گریختند. قاسم بیگ نیز به طرف ایچل عقب نشینی کرد و در سیلیفکه که به کمک فرنگها از دست عثمانیان گرفته شده بود، مورد استقبال قرار گرفت.

جنگ سلطان محمد فاتح در شرق

1. Karamuk 2. Bolvadin 3. Kireli

موقعیت مهم اوزون حسن بیگ

در آن تاریخ اوزون حسن بیگ فرمانروای آق‌قویونلوها، برخلاف دهسال قبل، فرمانروایی نبود که هنگام حمله به طرابوزان، در مقابل سلطان محمد فاتح از خود آرامش نشان داده، وحشت داشته باشد. پس از آن تاریخ، یعنی ۱۴۶۱م، در طی دوازده سال، وی قلمرو حکومت خود را بسیار گسترش داده و با به دست آوردن عراق عجم و عرب، آذربایجان و ایران، دولت آق‌قویونلو را به صورت یک امپراتوری در آورده بود. اوزون حسن همچنین، سرسختترین رقیب خود، یعنی جهانشاه، فرمانروای مشهور قراقویونلوها را مغلوب کرده و به اسارت گرفت و به قتل رسانید (۱۴۶۷م) و در پی آن، ابوسعیدخان تیموری را نیز در جنگ آراسا مغلوب ساخته، به اسارت گرفت و بلافاصله به قتل رساند^(۲۰) (فوریه ۱۴۶۹). اوزون حسن در اثر این پیروزیها که بتدریج به خواسته‌هایش می‌افزود، سرزمینهای اشاره شده در فوق را به چنگ آورد، و یادگار محمد میرزا، نوه بایسنقر میرزا را که، همراه ابوسعید به اسارت گرفت، حکمران هرات کرد.^(۲۱) اوزون حسن بیگ، علاوه بر پیروزیهای فوق، بر گرجی‌ها نیز غلبه کرد و آنها را خراجگزار خویش نمود.

اوزون حسن بیگ که در سایه این پیروزیها مغرور شده بود، خود را بزرگترین فرمانروای آسیا و در موقعیتی برتر از عثمانیان پنداشت و پناهندگی آل قرامان و آل جاندار، و فرار آنان را از پیش عثمانیان، دلیلی بر بزرگی و عظمت خویش دانست. این پناهندگان بارها اوزون حسن بیگ را علیه عثمانیان تحریک کردند، و سرانجام نیز موفق شدند^(۲۲)، و همان گونه که قبلاً گفته شد، در سال ۱۴۷۲م، همراه نیروهای اوزون حسن از مرز گذشته، توقات را به آتش کشیدند و سرزمینهای قرامان را اشغال کردند.^(۲۳)

اتحاد حسن بیگ با ونیزی‌ها و اصلاح اردویش

اوزون حسن بیگ— که در نوشته‌های قدیمی حسن پادشاه نامیده شده است— اردوی خویش را اصلاح کرد و به دنبال پیشنهاد اتحاد علیه عثمانی‌ها از طرف ونیزی‌ها که در حال جنگ با عثمانیان بودند، در سال ۱۴۶۳م، با آنها به توافق رسید. علاوه بر آن، اوزون حسن بیگ در اثنای

جنگ ونیزی‌ها و عثمانی‌ها — جهت مذاکره با صلیبون که با ونیزی‌ها علیه عثمانی‌ها متحد شده بودند، برای فعالیت همزمان با آنها، سفرایی به رودوس فرستاد. (۲۴) هدف وی انعقاد پیمانی هم تدافعی هم و تجاوزگرانه با آنها بود. اوزون حسن بیگ توسط هیأت مذکور اشغال توقات، و تصرف برخی شهرهای مهم عثمانیان را به اطلاع صلیبون رساند. در این بین، نیروهای دریایی صلیبون وارد دریای مدیترانه شده، سواحل مُغلا و انطالیه را به آتش کشیدند و به رودوس بازگشتند و با سفرای حسن بیگ مذاکره کردند. حسن بیگ از متحدین خویش درخواست توپ و اسلحه کرد. در عین حال، هم علیه عثمانیان و هم علیه مملوکها به ونیز پیشنهاد اتحاد نمود. (۲۵) پیشنهاد مذکور در سال ۸۷۷ هـ. ق/ ۱۴۷۲ م، توسط کاترینونزو، سفیر ونیز که نزد اوزون حسن بود، بلافاصله به اطلاع سنا (مجلس ونیز) رسید. (۲۶) و برای اردوی آق‌قوینلو درخواست ارسال توپ و اعزام توپچی گردید. (۲۷) ولی توپ، اسلحه و توپچیانی که توسط چند کشتی بادبانی برای اوزون حسن بیگ ارسال شد، به موقع به دست وی نرسید، با اینهمه اطلاع داده شد که موجنیگو^۱ فرمانده ناوگان ونیز که در این زمان در دریای مدیترانه و در ساحل ایچل بود، آماده فرمان حسن بیگ است.

حمله نیروهای اوزون حسن، با گذشتن از مرزهای عثمانی، عثمانیان را ناگزیر از مقابله با این دعوت به مبارزه آشکار کرد، و همان‌گونه که اشاره شد، بنابه توصیه محمود پاشا وزیر اعظم، تدارک زمستانی دیده شد، و خیمه و خرگاه همایونی در همان فصل زمستان در اسکودار (اسکدار) بر پا گشت.

تمایل سلطان محمد برای سازش با ونیزی‌ها هنگام جنگ در شرق

فرمانروای عثمانی هنگام عزیمت برای مقابله با اوزون حسن، برای اینکه با حمله ونیزی‌ها که در حال جنگ با آنها بود، برخورد نکند، تحت شرایط مناسبی، از طریق فرمانده ایشکودرا پیشنهاد صلح با ونیزی‌ها کرد، ولی بعلت اصرار جمهوری ونیز در باز پس دادن جزیره آغری بوز (آیری بُوز)، توافقی صورت نگرفت، و در سواحل مدیترانه و اثره توسط ونیزی‌ها و متحدینش ویران و قاسم بیگ قرمان اوغلی که در ایچل بود، در اثر اقدامات آنها، موفقیت‌هایی به دست آورد.

سلطان محمد فاتح، قبل از حمله به اوزون حسن بیگ، به نامه ای که در فصل زمستان از طرف وی فرستاده شده بود، جوابی بس تند داد؛ زیرا حسن بیگ که با فرنگها متحد شده بود، برای منطقی جلوه دادن جنگ با عثمانیان، واگذاری کاپادوکیه و نیز طرابوزان را به خاطر اینکه دختر امپراتور طرابوزان همسرش بود، از آنها درخواست کرده بود.^(۲۸) از این رو سلطان محمد فاتح با دادن جوابی تند به خاطر درخواستهای مذکور، در پایان گفته بود: «از این پس سفیر ما تیر و حرفمان شمشیر است»، و فرمانروای آق قوینلوها را در فصل بهار دعوت به جنگ کرده بود.

فرمانروای عثمانی در خصوص جنگی که در پیش بود، با محمود پاشا صدراعظم و گدیک احمدپاشا و مصطفی پاشا به مذاکره پرداخت، و تا کتیکی را که می بایست در جنگ به عمل درآید، مشخص نمود، با اینکه محمود پاشا را که جنگ را تا بهار به تعویق انداخته بود، مورد خشم قرار داد، ولی در آن موقعیت صلاح را در حفظ سکوت تشخیص داد.

حرکت اردوی عثمانی

اردوی عثمانی در شوال سال ۸۷۷ / مارس ۱۴۷۴، تحت فرماندهی سلطان محمد فاتح، از اسکدار حرکت کرد.^(۲۹) هنگامی که به ینی شهر ایالت بورسه رسید، خاص مراد پاشا، بیگلربیگ روم ایلی همراه نیروهای روم ایلی به اردو پیوست. شاهزاده جم سلطان به حراست از روم ایلی انتخاب و به ادرنه اعزام شد.^(۳۰) شاهزاده مصطفی، والی قرمان در بیگ پازاری (بی پازاری)، و شاهزاده بایزید والی آماسیه در غازاوا^۱ با نیروهای ایالتی به اردو پیوسته و دست پدرشان را بوسیدند، تعداد نفرات اردو، یکصد هزار نفر بود.^(۳۱)

در قبال حمله اوزون حسن بیگ به توقات، میخال اوغلی علی بیگ، فرمانده مهاجمان روم ایلی به جلو فرستاده شد. او مأمور وارد کردن ضربت و به دست آوردن اطلاعات بود. هنگام رسیدن اردو به سیواس، شمارش افراد صورت گرفته، سپس اردو به جلو حرکت داده شد. اگرچه محمود پاشا وزیراعظم پیشنهاد کرد که قراحصار شرقی را که در دست اوزون حسن بود و در نزدیکی گذرگاه اردو قرار داشت، تصرف کنند، ولی پیشنهادش پذیرفته نشد. با وجود اینکه اردوی عثمانی به ارزنجان رسید، ولی از اردوی دشمن خبری نبود.^(۳۲) اما جهت جلوگیری از روبرو شدن با حادثه ای ناگهانی، حرکت از ارزنجان به بعد، با اتخاذ تدابیر و نظم جنگی و ایجاد پاسگاهها، محتاطانه صورت می گرفت.

نخستین برخورد و غلبه نیروهای آق‌قویونلو

حسن بیگ که نامهٔ سلطان محمد فاتح را در مورد آمدنش به ارزنجان دریافت داشت، ضمن اینکه حرکت خویش را به اطلاع رسانید از تبریز خارج شد و در دشت اوجان^۱ از لشکریانش سان دید، بنا به روایتی با نیرویی هفتاد هزار نفری به پیش‌راند.^(۳۳) در این هنگام پیشقراولان هر دو طرف به هم برخوردند. سرانجام در حوالی ترجان^۲ طرفین بیشتر به هم نزدیک شدند. در پی آن، محمود پاشا صدراعظم و خاص مرادپاشا بیگلربیگ روم ایللی، بعنوان طلایه دار بخش کلی اردو، به جلو فرستاده شدند، خاص مراد پاشا^(۳۴) که در جلو و در راستای رود فرات حرکت می‌کرد، با اطمینان به موفقیت، در چند برخورد کوچک و مختصر، به جلوتر پیش‌راند. محمودپاشا که پشت سر وی می‌آمد، به وی توصیه کرد که بیشتر از آن پیشروی نکرده، از فرات عبور نکند؛ ولی وی توصیهٔ صدراعظم را نشنیده گرفته، اظهار داشت که می‌خالد اوغلی علی بیگ جلوتر رفته است، از این رو، به آن سوی رودخانه رفت. در این بین خاص مرادپاشا، به دنبال عقب‌نشینی ساختگی (مصلحتی) اردوی پیشقراول آق‌قویونلوها به فرماندهی اوغورلی محمد بیگ، پسر ارشد حسن بیگ که پیشتر پیشروی کرده بود، به دام افتاد و به همراه بیشتر سربازان تحت فرمانش در میدان جنگ ماند و خود وی در رودخانهٔ فرات غرق شد.^(۳۵) عمر بن (توره‌خان)، حاجی بیگ آیدین اوغلی، احمد چلبی^(۳۶) از آل‌ملافناری^۳ (فنری) نیز جزو کسانی بودند که به اسارت افتادند و تلفات این برخورد نخستین بیش از اندازه بود^(۳۷)؛ که همهٔ آنها نیز جزو نیروهای برگزیده بودند. حتی بنا به روایت عمر بیگ بن توره‌خان، حسن بیگ از تلف شدن این تعداد از برگزیده‌ترین سربازان عثمانی در این زمان اندک، شادمان شده، و امیدواریهای زیادی پیدا کرد.

اوغورلی محمد بیگ با استفاده از این پیروزی، هر چند به پدرش پیشنهاد کرد که بلافاصله دست به حمله بزند، ولی پیشنهاد وی به علت نفوذ زیاد سلجوقشاه بیگم، همسر اوزون حسن و مادر خلیل سلطان و یعقوب سلطان، که با وی خصومت داشتند، پذیرفته نشد.

وضعیت دولشکر

1. Ucân 2. Tercân 3. Fenâri (Feneri)

به دنبال این نخستین شکست، عثمانیان در ترک کردن صحنه جنگ مردد بودند. (۳۸) هردو اردو در راستای متقابل یکدیگر، وادی فرات را تعقیب می‌کردند. عثمانیان که در پی دور کردن دشمن از وادی فرات بودند، از آنجا دور شده، متوجه بایبورد (بایبورت) در شمال شدند. با وجود سپری شدن شش روز، از دشمن خبری نبود. در هفتمین روز، هنگامی که به موضعی به نام اوچ آغزلی^۱ فرارسیدند، دشمن در محلی صعب‌العبور در حالی که جناح راست لشکر را مورد تهدید قرار داده بود، ظاهر شد. ابتدا تصور کردند قوای علی بیگ فرمانده مهاجمین است که در جلو حرکت می‌کند، ولی بعد حقیقت آشکار شد.

جنگ اوتلق بلی

حسن پادشاه پس از نابودی نیروهای خاص مرادپاشا با ناپدید شدن از صحنه جنگ، در صدد انجام نقشه‌ای شگفت‌انگیز و گیج‌کننده بود. به موجب این نقشه، حسن بیگ فرماندهی به نام گاؤور اسحاق را مأمور تهدید عثمانیان از جبهه فرعی کرد. داود پاشا بیگلربیگ آناتولی و محمودپاشا برای تقویت قوای وی (بعنوان نیروی تقویتی)، در مقابل عمل حسن بیگ اعزام شدند. بدین ترتیب عثمانیان خواه ناخواه، در آن موضع یعنی اوتلق بلی، یا (اوچ آغزلی)، که باشکنت [پایتخت] نامیده می‌شد، جنگ را پذیرفتند. نیروهای حسن بیگ در تپه‌های اوتلق بلی موضع گرفته بودند.

بدین ترتیب در محلی که به اوتلق بلی اشتهار یافته و حوضه فرات را از سرچشمه رود چوروخ جدا می‌کرد، میان دو دولت بزرگ ترک جنگ مشهور (اوتلق بلی) در گرفت.

در مرکز نیروهای عثمانی سلطان محمد فاتح، در جناح راست شاهزاده بایزید، و در جناح چپ شاهزاده مصطفی قرار داشتند. همراه پادشاه یعنی در جبهه مرکزی گاردهای ینی چری و نیروهای ایالات نیز تحت فرماندهی شاهزادگان قرار داشتند. در جناح راست نیروهای حسن بیگ، زینل میرزای کور، از فرزندان اوزون حسن، و در جناح چپ، اوغورلی محمد میرزا قرار داشت، (۳۹) و خود حسن بیگ نیز در قلب سپاه قرار داشت.

جنگ بین دو طرف روز چهارشنبه ۱۶ ربیع الاول ۱۱/۸۷۸ اوت ۱۴۷۳ در گرفت. (۴۰)

عثمانیان در جناح چپ به نخستین پیروزی دست یافتند. در طی جنگ، تمامی فشار و حمله،

1. Üç Ağzılı

متوجه جناح مرکزی حسن بیگ شد، و جناح مذکور زیر آتش توپ و تفنگ قرار گرفت— حسن بیگ به زحمت موفق به فرار شد و نیروهایش از هم پاشید، زینل میرزا، پسر حسن بیگ، و فرمانده نیروهای کمکی گرجی که در اردوی حسن بیگ بود، کشته شدند.^(۴۱) میرزا محمد باقر، میرزا زینل و میرزا مظفر از نوادگان میرزا میرانشاه تیموری— مادرشان دختر قرايولوک بود— جزو اسرا بودند.^(۴۲) سایر اسرا قاضی محمد شورخی، خواجه سید محمد منشی، کاتب حسن بیگ و قاضی علی حصن کیفایی، امام جمعه و مصاحب حسن بیگ بودند که مورد احترام قرار گرفتند و همه آزاد شدند. سلطان محمد فاتح افراد قبیله قراقوینلو که در آن جنگ همراه اوزون حسن بودند را نیز آزاد کرد. تنها پیر محمد آلیاگوت^۱ که شبیه حسن بیگ بود، آزاد نشد. احمد سنان اوغلی از روحانیون که قبلاً در خدمت عثمانیان بود، ونزد اوزون حسن رفته و در جنگ به اسارت درآمده بود، به قتل رسید.

بدین ترتیب اردوی عثمانی که جنگ در محلی بسیار دورتر از پایگاه خود را پذیرفته بود، در سایه تکنیک جنگی، به قوای دشمن ضربه ای سخت در داخل قلمروش وارد کرد. هر چند در ابتدای امر، جنگ در جناحهای راست و چپ روی داد، ولی نتیجه اصلی و قطعی در حمله شدیدی که به جناح مرکزی حسن بیگ، صورت گرفت، به دست آمد.

حسن بیگ با تعداد معدودی از همراهانش فرار کرد. پیر محمد بیگ آلیاگوت نظر به شباهت زیادی که به حسن بیگ داشت، در جای حسن بیگ ایستاده و چون گفته بود، «حسن پادشاه منم» او را دستگیر و پیش شاهزاده بایزید بردند؛ ولی معلوم گردید که وی خود حسن بیگ نیست. در این بین عُمر بن توره خان بیگ نیز از اسارت نجات داده شد.

پس از پیروزی، سه روز در محل میدان جنگ ماندند و برخلاف خواسته پادشاه و سران لشکر، بنابه اصرار محمود پاشا، از تعقیب اوزون حسن بیگ صرف نظر شده، از همانجا مراجعت کردند. این امر خود وسیله ای برای سعایت مخالفان محمود پاشا گردید. هنگام مراجعت قراحصار شرقی تسلیم شد و امارت سنجق چیرمن^۲، واقع در ایالت روم ایلی به دازاب بیگ فرمانده آنجا واگذار گردید. هنگام اقامت سلطان محمد فاتح در آنجا، فتحنامه هایی به هرسو فرستاده شد.^(۴۴) سلطان که با از بین رفتن نیروهای خاص مراد پاشا قطع امید کرده بود، به شکرانه این پیروزی، چهار هزار غلام و جاریه را آزاد کرد و یکصد بار آقچه (ده میلیون سکه) را که هنگام عزیمت به جنگ بعنوان حقوق مقرر و به صورت قرض به سربازان داده شده بود، به آنها بخشید.^(۴۵)

1. Âlpâgot 2. Çirmen

۴۱. ۴۲. ۴۳. ۴۴. ۴۵.

فتحنامه سلطان محمد فاتح به سلطان حسین بایقرا

سلطان محمد فاتح بیشتر از این مسئله متأثر و ناراحت شده بود که اوزون حسن بیگ با وجود اینکه خود فرمانروایی مسلمان و ترک بود، علیه او با مسیحیان متحد شده بود. از این رو فتحنامه ای نیز به مناسبت پیروزی در اوتلق بلی، برای حسین بایقرا حکمران خراسان فرستاد. در این فتحنامه نوشته شده بود: «اینک معلوم شد که عهد و پیمان برای اوزون حسن بیگ فقط زبانی بوده است نه کرداری، زیرا برای هجوم به سرزمین اسلامی ما با غیر مسلمانان به مکاتبه پرداخته و آنها را تحریک کرده بود»، که نشان دهنده ناراحتیش بوده است.^(۴۶) در حقیقت به هنگام جنگ مذکور ناوگان شوالیه های رودوس، ناپل، پاپ و ونیز که متحد حسن بیگ بودند، با تصرف برخی از بنادر و شهرهای ساحل غربی و جنوبی آناتولی، آنها را به آتش کشیده بودند، که از میر، انطالیه، میدیللی جزو همان شهرهای به آتش کشیده شده بودند.^(۴۷)

عزل و قتل محمود پاشا وزیر اعظم

پس از بازگشت سلطان به استانبول، نظر به اینکه برخی از نظریات محمودپاشا مورد پسندش قرار نگرفته بود،^(۴۸) برای دومین بار او را از مقام صدراعظمی معزول و او را وادار به اقامت در حوص (هاوسه) که اوزونجه خاص گوی نامیده می شد، و محمودپاشا در آنجا موقوفاتی داشت، نمود، و گدیگ احمدپاشا را به جای وی منصوب کرد (۱۴۷۴م).

محمود پاشا پس از عزل، مدت زیادی زنده نماند، بنابه نوشته تاریخهای عثمانی، شاهزاده مصطفی، والی قرامان در همان سال درگذشت. محمودپاشا پس از اطلاع از فوت وی، برای تعزیت و تسلیت پادشاه، از تعبیدگاهش به استانبول آمد. دشمنانش از بیم آنکه ممکن است مجدداً به مقام صدراعظمی منصوب شود، به توطئه چینی پرداختند. روابط محمودپاشا با شاهزاده متوفی مدتها بود که تیره شده بود. علت آن نیز این بود، که هنگامی که محمودپاشا مأموریک سفر جنگی بود، شاهزاده مذکور به همسر جوان صدراعظم معزول تجاوز کرد و هرچند محمودپاشا پس از اطلاع از موضوع، همسرش را طلاق داد ولی بنابه فرمان پادشاه ناچار شد مجدداً با همسر مطلقه اش ازدواج کند. از این رو دشمنان محمودپاشا چنین وانمود کردند که پاشا از مرگ

شاهزاده خوشحال است. جاسوسی که به اقامتگاه پاشا فرستاده شده بود، خبر آورد که محمود پاشا، لباس سفید پوشیده و به بازی شطرنج پرداخته است. علاوه بر آن، سلطان برای خشم و عصبانیتش دلایل دیگری نیز داشت.^(۴۹) از این رو، محمود پاشا توقیف و پس از هجده روز زندانی بودن در سوم ربیع الآخر ۸۷۹/هفدهم اوت ۱۴۷۴ در ریدی کوله^۱ اعدام گردید.^(۵۰) در آرامگاهی که در کنار مسجد جامع استانبول که به مسجد محمودپاشا اشتها داشت، دفن گردید. وی در میان مردم بعنوان محمودپاشای «ولی» مشهور بود. تمام تاریخها در این مورد که وی مردی دانشمند و دولتمردی با ارزش بود، اتفاق نظر دارند.

مسئله اوغورلی محمد بیگ

اوغورلی محمد، پسر بزرگ اوزون حسن بیگ والی شیراز بود، و بر آن بود که پس از پدرش فرمانروای آق قوینلوها شود و از نظر سنی نیز آن را امری طبیعی و مسلم می دانست. ولی خود را در مقابل سلجوق بیگم سلطان، همسر محبوب اوزون حسن، و مادر خلیل بیگ و یعقوب بیگ که درصدد ممانعت از آن کار بود، می دید. سلجوق بیگم سرانجام با بدگویی و سعایت از اوغورلی محمد، همسرش را نسبت به وی آنچنان دلسرد کرد که حتی زندگیش در موقعیت خطرناکی قرار گرفت. اوغورلی محمد که دیگر خود را در امنیت نمی دید، در سال ۸۷۹ هـ. ق/ ۱۴۷۴ م، یعنی پس از جنگ اوتلق پلی، علیه پدرش دست به عصیان زد و با پناهنده شدن به دولت مملوکها، از آنها درخواست کمک کرد.

سلطان مملوک که از اهداف اوزون حسن بیگ در مورد مرزهای شمالی دولت مملوک و تعرضاتی که در این خصوص انجام داده بود، اطلاع داشت، با استفاده از پناهندگی اوغورلی محمد، نیروی مورد درخواست شاهزاده مذکور را در اختیار وی قرار داده او را به حوالی عراق فرستاد. اوغورلی محمد هر چند با نیروهای پدرش جنگید ولی موفقیتی به دست نیاورد و در حالی که به شدت زخمی شده بود، فرار کرد، او با فرستادن مادرش نزد ملک اشرف قایتبای سلطان مملوکها، از وی خواست که میان او و پدرش میانجیگری کرده تا او را مورد عفو قرار دهد.^(۵۱)

ولی چون اوغورلی محمد به خواسته اش دست نیافت. این بار به نزد عثمانیان آمد و این مسئله، اوزون حسن بیگ را دچار بیم و نگرانی زیادی کرد. سلطان محمد فاتح از اوغورلی محمد بخوبی استقبال کرد و درصدد تلافی عمل اوزون حسن بیگ در مورد فرزندان آل قرمان برآمد، و

دختر خود گوهرخان سلطان را به عقد ازدواج وی درآورده و همراه بیگلربیگ سیواس، به مرز فرستاد:

حضور اوغورلی محمد در حوالی مرز، مانع رسیدن سلجوق بیگم سلطان به خواسته اش می‌شده؛ لذا به بهانه وعده و وعیدهای زیاد، او را فراخواند. او نیز فریب این وعده‌ها را خورده، از سیواس حرکت کرده و به محض اینکه به ارزنجان رسید، دستگیر و به قتل رسید (۵۸۸۲ هـ. ق/ ۱۴۷۷ م). ثمره ازدواج اوغورلی محمد با گوهرخان سلطان، گوذه احمد بیگ^۱ بود. پس از رسیدن خبر قتل اوغورلی محمد، به سلطان محمد فاتح، وی دختر و نوه اش را از ارزنجان به استانبول آورد.

پس از جنگ اوتلق پلی نه تنها صلحی با اوزون حسن بیگ صورت نگرفت، بلکه تیرگی روابط، تا پایان زندگی فرمانروای آق قوینلوها ادامه یافت، تا اینکه جانشینش، خلیل سلطان، برای تجدید عهد مودت و دوستی، با اعزام یکی از علما و دانشمندان به نام قاضی علاء الدین بیهقی به استانبول، روابط احسنه را مجدداً برقرار کرد.

کتاب بی‌مقصد و بی‌سابقه در تاریخ عثمانی

تاریخ عثمانی، جلد دوم، فصل پنجم، شماره ۱۰۰

تاریخ عثمانی، جلد دوم، فصل پنجم، شماره ۱۰۱

فعالیت‌های قاسم بیگ در ایچل

تاریخ عثمانی، جلد دوم، فصل پنجم، شماره ۱۰۲

همان طور که در بخش مربوط به اواخر دوره آل قرامان اشاره شد. هنگام فرار پیر احمد بیگ نزد اوزون حسن، برادرش قاسم بیگ در حوالی ایچل باقی ماند. در حقیقت در اواخر سال ۱۴۷۲ و یا اوایل سال ۱۴۷۴ هنگامی که قاسم بیگ برای باز پس گرفتن شهر مستحکم سلیفکه و قلعه کورکو (۵۲) واقع در حوالی آن شهر از جنگ عثمانیان، در فعالیت بود، امیر البحر پیتر و موجنیگو فرمانده ناوگان ونیز، پاپ، ونابل که متحد اوزون حسن بیگ و آل قرامان بودند، برای کمک به قاسم بیگ آمده، توسط سفیری با قاسم بیگ ملاقات کردند و در مورد تاکتیک جنگ با همدیگر به توافق رسیدند. بنده در این باره در کتاب بی‌مقصد و بی‌سابقه در تاریخ عثمانی

تاریخ عثمانی، جلد دوم، فصل پنجم، شماره ۱۰۳

تاریخ عثمانی، جلد دوم، فصل پنجم، شماره ۱۰۴

تاریخ عثمانی، جلد دوم، فصل پنجم، شماره ۱۰۵

تاریخ عثمانی، جلد دوم، فصل پنجم، شماره ۱۰۶

تاریخ عثمانی، جلد دوم، فصل پنجم، شماره ۱۰۷

تاریخ عثمانی، جلد دوم، فصل پنجم، شماره ۱۰۸

تاریخ عثمانی، جلد دوم، فصل پنجم، شماره ۱۰۹

تاریخ عثمانی، جلد دوم، فصل پنجم، شماره ۱۱۰

تاریخ عثمانی، جلد دوم، فصل پنجم، شماره ۱۱۱

تاریخ عثمانی، جلد دوم، فصل پنجم، شماره ۱۱۲

تاریخ عثمانی، جلد دوم، فصل پنجم، شماره ۱۱۳

تاریخ عثمانی، جلد دوم، فصل پنجم، شماره ۱۱۴

تاریخ عثمانی، جلد دوم، فصل پنجم، شماره ۱۱۵

تاریخ عثمانی، جلد دوم، فصل پنجم، شماره ۱۱۶

تاریخ عثمانی، جلد دوم، فصل پنجم، شماره ۱۱۷

تاریخ عثمانی، جلد دوم، فصل پنجم، شماره ۱۱۸

تاریخ عثمانی، جلد دوم، فصل پنجم، شماره ۱۱۹

تاریخ عثمانی، جلد دوم، فصل پنجم، شماره ۱۲۰

تاریخ عثمانی، جلد دوم، فصل پنجم، شماره ۱۲۱

تاریخ عثمانی، جلد دوم، فصل پنجم، شماره ۱۲۲

تاریخ عثمانی، جلد دوم، فصل پنجم، شماره ۱۲۳

تاریخ عثمانی، جلد دوم، فصل پنجم، شماره ۱۲۴

تاریخ عثمانی، جلد دوم، فصل پنجم، شماره ۱۲۵

تاریخ عثمانی، جلد دوم، فصل پنجم، شماره ۱۲۶

تاریخ عثمانی، جلد دوم، فصل پنجم، شماره ۱۲۷

تاریخ عثمانی، جلد دوم، فصل پنجم، شماره ۱۲۸

تاریخ عثمانی، جلد دوم، فصل پنجم، شماره ۱۲۹

تاریخ عثمانی، جلد دوم، فصل پنجم، شماره ۱۳۰

تاریخ عثمانی، جلد دوم، فصل پنجم، شماره ۱۳۱

تاریخ عثمانی، جلد دوم، فصل پنجم، شماره ۱۳۲

تاریخ عثمانی، جلد دوم، فصل پنجم، شماره ۱۳۳

تاریخ عثمانی، جلد دوم، فصل پنجم، شماره ۱۳۴

تاریخ عثمانی، جلد دوم، فصل پنجم، شماره ۱۳۵

تاریخ عثمانی، جلد دوم، فصل پنجم، شماره ۱۳۶

تاریخ عثمانی، جلد دوم، فصل پنجم، شماره ۱۳۷

تاریخ عثمانی، جلد دوم، فصل پنجم، شماره ۱۳۸

تاریخ عثمانی، جلد دوم، فصل پنجم، شماره ۱۳۹

تاریخ عثمانی، جلد دوم، فصل پنجم، شماره ۱۴۰

تاریخ عثمانی، جلد دوم، فصل پنجم، شماره ۱۴۱

تاریخ عثمانی، جلد دوم، فصل پنجم، شماره ۱۴۲

تاریخ عثمانی، جلد دوم، فصل پنجم، شماره ۱۴۳

تاریخ عثمانی، جلد دوم، فصل پنجم، شماره ۱۴۴

تاریخ عثمانی، جلد دوم، فصل پنجم، شماره ۱۴۵

تاریخ عثمانی، جلد دوم، فصل پنجم، شماره ۱۴۶

تاریخ عثمانی، جلد دوم، فصل پنجم، شماره ۱۴۷

تاریخ عثمانی، جلد دوم، فصل پنجم، شماره ۱۴۸

تاریخ عثمانی، جلد دوم، فصل پنجم، شماره ۱۴۹

تاریخ عثمانی، جلد دوم، فصل پنجم، شماره ۱۵۰

تاریخ عثمانی، جلد دوم، فصل پنجم، شماره ۱۵۱

تاریخ عثمانی، جلد دوم، فصل پنجم، شماره ۱۵۲

تاریخ عثمانی، جلد دوم، فصل پنجم، شماره ۱۵۳

تاریخ عثمانی، جلد دوم، فصل پنجم، شماره ۱۵۴

تاریخ عثمانی، جلد دوم، فصل پنجم، شماره ۱۵۵

تاریخ عثمانی، جلد دوم، فصل پنجم، شماره ۱۵۶

تاریخ عثمانی، جلد دوم، فصل پنجم، شماره ۱۵۷

تاریخ عثمانی، جلد دوم، فصل پنجم، شماره ۱۵۸

تاریخ عثمانی، جلد دوم، فصل پنجم، شماره ۱۵۹

تاریخ عثمانی، جلد دوم، فصل پنجم، شماره ۱۶۰

تاریخ عثمانی، جلد دوم، فصل پنجم، شماره ۱۶۱

تاریخ عثمانی، جلد دوم، فصل پنجم، شماره ۱۶۲

تاریخ عثمانی، جلد دوم، فصل پنجم، شماره ۱۶۳

تاریخ عثمانی، جلد دوم، فصل پنجم، شماره ۱۶۴

تاریخ عثمانی، جلد دوم، فصل پنجم، شماره ۱۶۵

تاریخ عثمانی، جلد دوم، فصل پنجم، شماره ۱۶۶

تاریخ عثمانی، جلد دوم، فصل پنجم، شماره ۱۶۷

تاریخ عثمانی، جلد دوم، فصل پنجم، شماره ۱۶۸

تاریخ عثمانی، جلد دوم، فصل پنجم، شماره ۱۶۹

تاریخ عثمانی، جلد دوم، فصل پنجم، شماره ۱۷۰

تاریخ عثمانی، جلد دوم، فصل پنجم، شماره ۱۷۱

تاریخ عثمانی، جلد دوم، فصل پنجم، شماره ۱۷۲

تاریخ عثمانی، جلد دوم، فصل پنجم، شماره ۱۷۳

تاریخ عثمانی، جلد دوم، فصل پنجم، شماره ۱۷۴

تاریخ عثمانی، جلد دوم، فصل پنجم، شماره ۱۷۵

تاریخ عثمانی، جلد دوم، فصل پنجم، شماره ۱۷۶

تاریخ عثمانی، جلد دوم، فصل پنجم، شماره ۱۷۷

تاریخ عثمانی، جلد دوم، فصل پنجم، شماره ۱۷۸

تاریخ عثمانی، جلد دوم، فصل پنجم، شماره ۱۷۹

تاریخ عثمانی، جلد دوم، فصل پنجم، شماره ۱۸۰

تاریخ عثمانی، جلد دوم، فصل پنجم، شماره ۱۸۱

تاریخ عثمانی، جلد دوم، فصل پنجم، شماره ۱۸۲

تاریخ عثمانی، جلد دوم، فصل پنجم، شماره ۱۸۳

تاریخ عثمانی، جلد دوم، فصل پنجم، شماره ۱۸۴

تاریخ عثمانی، جلد دوم، فصل پنجم، شماره ۱۸۵

تاریخ عثمانی، جلد دوم، فصل پنجم، شماره ۱۸۶

تاریخ عثمانی، جلد دوم، فصل پنجم، شماره ۱۸۷

تاریخ عثمانی، جلد دوم، فصل پنجم، شماره ۱۸۸

تاریخ عثمانی، جلد دوم، فصل پنجم، شماره ۱۸۹

تاریخ عثمانی، جلد دوم، فصل پنجم، شماره ۱۹۰

تاریخ عثمانی، جلد دوم، فصل پنجم، شماره ۱۹۱

تاریخ عثمانی، جلد دوم، فصل پنجم، شماره ۱۹۲

تاریخ عثمانی، جلد دوم، فصل پنجم، شماره ۱۹۳

تاریخ عثمانی، جلد دوم، فصل پنجم، شماره ۱۹۴

تاریخ عثمانی، جلد دوم، فصل پنجم، شماره ۱۹۵

تاریخ عثمانی، جلد دوم، فصل پنجم، شماره ۱۹۶

تاریخ عثمانی، جلد دوم، فصل پنجم، شماره ۱۹۷

تاریخ عثمانی، جلد دوم، فصل پنجم، شماره ۱۹۸

تاریخ عثمانی، جلد دوم، فصل پنجم، شماره ۱۹۹

تاریخ عثمانی، جلد دوم، فصل پنجم، شماره ۲۰۰

قلاع ارمناک، مینان و دوه‌لی حصار^۱ نیز در تصرف قرامانیان بود. تصرف قلاع کورکو و شیغن (شغن)^۲ و سیلیفکه با یاری امیرالبحر ونیزی و به دست قاسم بیگ، مصادف با زمانی بود که عثمانیان به جنگ علیه اوزون حسن پرداختند.

اوضاع پس از جنگ اوتلق پلی

پس از مراجعت سلطان محمد فاتح از جنگ در شرق، نوبت به تصرف مناطقی رسید که در دست آل قرامان بود. آنها دیگر نیرویی که بتوانند به آن اعتماد کنند، نداشتند. پیراحمد بیگ در جنگ اوتلق پلی همراه اوزون حسن فرار کرده، ولی بعد به حوالی ایچل آمد، و پس از ملاقات با برادرش قاسم بیگ، تصمیم گرفتند به اتفاق دست به اقدام بزنند. با اینکه قاسم بیگ در صدد واگذاری سیلیفکه به برادر بزرگش پیراحمد برآمد، ولی وی نپذیرفت. او بعداً به ارمناک آمده، موضع پللی تپه^۳ را قرارگاه خویش قرار داد. به دنبال این جریان، تعدادی از سپاهیان گارد بنی چری، و سربازان صاحبان تیول آنا تولی، تحت فرماندهی صدراعظم^(۵۳) گدیک احمدپاشا قرار داده شد که به حوالی قرامان اعزام گردیدند. گدیک احمدپاشا قرار بود که به اتفاق شاهزاده مصطفی، والی قرامان، حرکت کند.

گدیک احمد پاشا، در صدد برآمد که پیراحمد بیگ را به حمله به چنگ آورد، لذا بعنوان پیشنهاد صلح سفیری را نزد وی فرستاد، و خود بسرعت به دنبال وی حرکت کرد. هر چند پللیج تپه را مورد تهاجم قرار داد، ولی پیراحمد که موفق به پنهان کردن خانواده اش در غاری شده بود، خود نیز بلافاصله در جنگلی مخفی شد و به چنگ نیامد. گدیک احمد پاشا با تصرف قلعه ارمناک، قلعه مستحکم مینان را نیز محاصره کرده و با به توپ بستن آنجا، قلعه را وادار به تسلیم کرد. خانواده پیر احمد بیگ که در قلعه بودند، دستگیر و با عزت و احترام به قونیه فرستاده شدند. پیر احمد بیگ، پس از شنیدن خبر تصرف قلعه مینان از شدت ناراحتی در صدد خودکشی برآمد، و خود را از بالای صخره‌ای به پایین انداخت، ولی به درختی گیر کرد و نجات یافت. او در کمال نومیدی، ابتدا به طرسوس و از آنجا مجدداً نزد اوزون حسن بیگ رفت و در بایبورد که بعنوان تیول به او واگذار شده بود، درگذشت.

گدیک احمد پاشا پس از تصرف قلعه مینان، سیلیفکه را محاصره کرد. ابتدا توپچانی

1. Develihışar 2. Şiğin 3. Yellitepe

را که قبلاً در خدمت عثمانیان بودند، و پس از تصرف آنجا توسط قاسم بیگ، خدمتش را پذیرفته بودند، مخفیانه با خود همراه کرد. توپچیان انبار باروت قلعه را به آتش کشیدند، که موجب ویرانی خانه‌های زیادی شد. تهاجم از دیوارهای خانه‌های ویران شده به داخل قلعه صورت گرفت و بدین ترتیب سیلیفکه به تصرف درآمد. در این بین (۱۴۷۴م)، چون شاهزاده مصطفی والی قرامان، بیمار شد، قوچی بیگ (قوچ بیگ) والی نیغده (نیده) را برای تصرف دَوَه‌لی قراحصار— که میان نیغده (نیده) و قیصریه قرار داشت— اعزام داشت. ولی آتماچه بیگ^۲، امیر دَوَه‌لی قراحصار، مقاومت کرده، اطلاع داد که قلعه را بجز شاهزاده مصطفی به کس دیگری تسلیم نخواهد کرد. شاهزاده با اینکه بیمار بود، برای تسلیم و تحویل قلعه آمد و سربازانی در آنجا گمارد.

فوت شاهزاده مصطفی والی قرامان

بیماری شاهزاده مصطفی پس از مراجعت از دَوَه‌لی قراحصار شدت یافت. ابتدا به نیده و سپس به بُور پازاری^۳ آمد. (۵۴) استحمام کرد و پس از استحمام، بلافاصله درگذشت. جنازه‌اش به بورسِه منتقل و آنجا دفن گردید و شاهزاده جم سنجق بیگ قسطنونی بعنوان والی قرامان منصوب شد (ابتدای سال ۱۴۷۵م). گدیک احمدپاشا مدتی همراه جم سلطان در قونیه ماند. شاهزاده مصطفی، مردی عالم، شاعری صاحب دیوان و در عین حال سلحشوری ماهر بود و به زنان علاقه زیادی داشت. وی با استفاده از غیبت محمود پاشا که در جنگ بود، همسر او را فریب داد و محمود پاشا به خاطر همین مسئله با وی خصومت پیدا کرد. به همین جهت روایت شده است که شاهزاده مصطفی توسط محمودپاشا مسموم شده است. مادر شاهزاده مصطفی، گلشاه خاتون بود. از وی دختری به نام خانی سلطان بجا ماند.

قاسم بیگ، پس از به تصرف درآمدن تمامی امیرنشین قرامان، بدان صورت که گفته شد، فرار کرد (۱۴۷۵م) و تا سال ۸۸۶ هـ. ق/ ۱۴۸۱م، یعنی سال فوت سلطان محمد فاتح، در نواحی مختلف به سر برد. در جنگهای میان شاهزاده جم و بایزید دوم، بر سر تخت سلطنت، با سازش با جم سلطان، به وی کمک کرد و مدتی در حوالی ایچل ماند. در پی پناهنده شدن شاهزاده جم به شوالیه‌های رودوس، ناچار برای اینکه مورد عفو قرار گیرد، به فرمانروای عثمانی

1. Koçu Bey 2. Âtmâca Bey 3. Borpâzâri

پناهنده شد و تا تاریخ فوتش^(۵۵)، یعنی محرم سال ۸۸۸ هـ. ق/ فوریه ۱۴۸۳ م، بعنوان یکی از دست‌نشاندهگان عثمانیان در ایچل به امارت پرداخت.^(۵۶)

دولت آل قرامان متجاوز از دویست سال دوام آورد. و با وجود علاقه‌ای که مردم به این خاندان داشتند، سرانجام پس از درگیریها و مشکلات فراوان که در فاصله‌های مختلف روی می‌داد، این سلسله از میان برداشته شد.

مصطفی بیگ قرامان اوغلو

مدتی پس از تصرف تمامی منطقه قرامان توسط دولت عثمانی، و پس از تثبیت قدرت در آنجا حکومت عثمانی درصدد تعیین میزان مالیات به ایالت قرامان برآمد. برای این کار مأموری که سابق بر آن وظیفه کدخدایی (مباشری) شاهزاده جم سلطان را به عهده داشت، اعزام شد. مأمور مذکور یک برابر به مالیات هر تیول، اضافه کرد.^(۵۷) به دنبال آن صنفی از سواره نظام ینی چری قرامان، با عشایر تورگوت و وارساق تشکیل شد، مصطفی بیگ، پسر حاجی حمزه بیگ و نوه میرزاییگ برادر قاسم بیگ را که در حوالی ایران می‌زیست به ایچل دعوت و او را حکمران اعلام کردند.^(۵۸) چون سلطان بایزید دوم در این موقع سرگرم جنگ موره بود، بدین جهت حکمرانی مصطفی بیگ مصادف با دوره پرمشغله و اغتشاش عثمانیان شد.

پس از آن، شاهزاده احمد والی آماسیا (آماسیه)، شهنشاه والی قرامان و پسرش محمدشاه سنجق بیگ، بی شهر (بیگ شهر) مأمور دفع این غائله شدند. علاءالدوله ذوالقدر اوغلی نیز پسرش شاهرخ را همراه تعدادی سرباز، از سوی دیگر اعزام داشت. آنان اگرچه از طرف لارنده و خدّم الی دست به حمله زدند، ولی موفق به دست یافتن به مصطفی بیگ نشدند، و به علت فرا رسیدن فصل زمستان، نتیجه کار به بهار سال بعد موکول گردید.

سلطان بایزید، پس از مراجعت از جنگ موره، مسیح پاشا^(۵۹) وزیر اعظم جدید را با تعدادی از گاردهای ینی چری، مأمور دفع غائله آل قرامان کرد. در رمضان ۹۰۶ هـ. ق/ آوریل ۱۵۰۱ م، مسیح پاشا از استانبول حرکت کرد و در قونیه با شاهزاده شهنشاه ملاقات نموده، وارد عمل شد. در پی آن نیروهای عشایری که در اطراف قرامان اوغلی بودند، بتدریج از او روگردانده و به مسیح پاشا پناه آوردند. مسیح پاشا، قلعه‌ای میان لارنده و طاش‌الی^۱ ساخت، و سربازانی

جهت محافظت آن گمارد. سپس، سربازان را به سه قسمت تقسیم کرد، و دست به تعاقب شدیدی زد. مصطفی بیگ با تغییر لباس، ابتدا به طرسوس و از آنجا به حلب فرار کرد. در ۱۱۳۳ هجری قمری (نایب السلطنه) مملوکها در حلب، ابتدا مصطفی بیگ را بازداشت، سپس بنا به فرمانی که از قاهره دریافت کرد، او را به قاهره فرستاد. مصطفی بیگ تا ربیع الاول ۹۱۹ هجری قمری (۱۵۱۳ م) زیست و در آن تاریخ به مرض طاعون درگذشت. (۶۰)

تبعاً به تهمینه شیبستان
 مکه زینب و کربلا زینب و زینب
 زینب و زینب و زینب و زینب
 زینب و زینب و زینب و زینب
 زینب و زینب و زینب و زینب
 زینب و زینب و زینب و زینب

زینب و زینب و زینب و زینب
 زینب و زینب و زینب و زینب
 زینب و زینب و زینب و زینب
 زینب و زینب و زینب و زینب
 زینب و زینب و زینب و زینب

زینب و زینب و زینب و زینب
 زینب و زینب و زینب و زینب
 زینب و زینب و زینب و زینب
 زینب و زینب و زینب و زینب
 زینب و زینب و زینب و زینب

یادداشتهای فصل ششم

۱. مادر اسحاق بیگ جاریه بود، ولی ابراهیم بیگ علاقه زیادی به این فرزند خود داشت. خواهان فرمانروا شدن وی قبل از مرگ خود بود، از این رو، او را والی ایچل İcel که از ایالات مهم قلمروش بود، گردانید: «سیلیفکه Silifke مرکز ایالت ایچل بود» (تاج التواریخ، ج ۱، ص ۴۹۸).
۲. اسحاق بیگ در ۸۷۲ هـ/ق ۱۴۶۷ م، فوت کرد (احسن التواریخ، برگ ۹۴).
۳. کتیبه‌ای به تاریخ ۸۷۰ هـ/ق به زبان فارسی درباره قبول حاکمیت تام عثمانیان توسط پیراحمد، در قلعه قیصریه وجود دارد. خلیل ادهم، شهرقیصریه ص ۱۲۹، و مجله «انجمن تاریخ عثمانی»، سال ۳، ص ۸۳۴.
۴. تاج التواریخ به نقل از آن، تاریخ هامر می‌نویسند، پیراحمد، قرامان، قاسم، علاءالدین، سلیمان و نورصوفی فرزندان ابراهیم بیگ از دختر چلبی محمد به دنیا آمدند؛ در کتاب دول اسلامیة، بنابه آخرین بررسیها نوشته شده است که پیراحمد، قاسم و علاءالدین از دختر چلبی محمد به دنیا آمدند (ص ۲۹۸). به دنبال فرمانروا شدن پیراحمد، سلیمان و نورصوفی نزد عثمانیان آمده و به آنها تیول واگذار گردید.
۵. ابن کمال می‌گوید، جنگ سلطان محمد فاتح علیه پیراحمد در سال ۸۷۲ هـ/ق ۱۴۶۷ م، صورت گرفته است. تاریخ نامه‌ای که پادشاه برای فرزندش پایزید فرستاد، ذیحجه همان سال است (مجله منشآت و ویژه «دوره سلطان محمد فاتح» ص ۶۲).
۶. تاج التواریخ، ج ۱، ص ۵۱۲، خلیل ادهم بیگ (در بررسیهای مختلف) به استناد سکه‌ای که در قونیه به نام سلطان محمد فاتح ضرب شده است، تاریخ جنگ سلطان را به دنبال مخالفت پیراحمد بیگ سال ۸۷۱ هـ/ق ۱۴۶۶ م، ذکر کرده است. تاریخ ابوالفتح، تاریخ وقوع این جنگ را سال ۸۷۲ هـ/ق، ذکر می‌کند (ص ۱۳۹). تاریخی که در کتاب تاریخ ابوالفتح ذکر شده است مربوط به جنگ روم محمدپاشا در یک سال بعد است.
۷. در شرق، بوژیه در میان مغولها و ترکها، خراب کردن چادر بر سر هر مقام دولتی نشانه عزل و تحقیر وی بود.
۸. احسن التواریخ، حرکت روم محمدپاشا را در تاریخ ۸۷۲ هـ/ق ۱۴۶۷ م، نوشته است.
۹. احسن التواریخ، (برگ ۱۱۲) می‌نویسد؛ در سال ۸۸۵ هـ/ق، پیراحمد قبلاً مادرش را که عمه سلطان محمد فاتح بود، همراه قاضی ابوبکر، نزد اوزون حسن بیگ فرستاد، ولی مادرش در راه فوت کرد. اوزون حسن بیگ با قاضی ابوبکر که نزدش رفته بود، بخوبی رفتار کرده و به مرزهای عثمانی نیروی نظامی فرستاد.
۱۰. اسحاق پاشا «... هنگامی که به آفسرای آمد، بنابه فرمان پادشاه، خانواده‌هایی را از آفسرای به استانبول منتقل کرد و در محله‌ای که هنوز در این شهر بزرگ به نام آفسرای اشتهار دارد، اسکان داده شدند (تاج التواریخ، ج ۱، ص ۵۱۷).
۱۱. علاییه (آلانیة) پس از سلجوقیان آناتولی، به دست آل قرامان افتاد. آنها بعداً در سال ۸۲۷ م، و یا یک سال پس از آن، آنجا را به حکومت مملوکها فروختند، و از آن زمان به بعد، در علاییه امیرنشینی کوچک تحت حمایت مملوکها تأسیس گردید. به دنبال فوت لطفی و یا لطیف بیگ امیر علاییه در سال ۸۶۰ م، و یا یک سال بعد از آن، قزل ارسلان بن علی بیگ جانشین وی شد، سرانجام در زمان وی در تاریخ ۸۷۶ هـ/ق ۱۴۷۱ م، علاییه به عثمانیان واگذار شد.
۱۲. در تاریخ ابوالفتح نام قلعه‌ای که خانواده آل قرامان در آنجا ساکن بودند، مینیان Minyan نوشته شده است. عاشق پاشازاده آن را مروان نامیده است (ص ۱۷۶، ۱۷۵). ولی نام صحیح آن مینان است. گدیک احمد پاشا علاوه بر آنجا قلعه گورگوس و یا کرکوس را نیز تسخیر کرد.

۱۳. محمد بیگ، طغرای تحت عنوان محمد بن ابراهیم محمد بن قرامان به تاریخ ۵۸۳۵ ق/ ۱۴۳۲ م، در کنار موقوفه ابراهیم بیگ دارد. (بولتن شماره ۴).
۱۴. نامه هایی به زبان عربی و به تاریخ رمضان ۵۸۷۵ ق/ ۱۴۷۱ م، از طرف اوزون حسن بیگ دایر بر اعزام سسی هزار نفر سر باز به فرماندهی پسرش زینل بیگ علیه عثمانیان و برای دفاع از آل قرامان به رییس شوالیه های رودوس و پادشاه قبرس نوشته شده است، (آرشو کاخ توپقایی شماره های ۸۳۴۴ و ۹۶۶۲).
۱۵. در احسن التواریخ (برگ ۱۱۴ ب) امیر بیگ بن بکتاش، موصولی بیگ گفته شده است.
۱۶. در تاریخ عالی، عاشق پاشازاده و تاج التواریخ نیز گفته شده، یوسفچه میرزا برادرزاده اوزون حسن بوده، در تاریخ ابوالفتح، خواهرزاده نوشته شده است. احسن التواریخ نیز می گوید وی پسر جهانگیر میرزا برادر اوزون حسن بود که نگارنده نیز آن را ترجیح داد.
۱۷. قزل احمد بیگ با حمایت عثمانیان به جای برادرش فرمانروای قسطنطنیه شد و هر چند پس از اندک زمانی، آنجا از تصرفش خارج و به موره انتقال یافت، ولی از رفتن بد آنجا خودداری و نزد آق قوینلوها گریخت. در این سفر علیه عثمانیان به فعالیت پرداخت. قزل احمد بیگ در زمان سلطان بایزید دوم مجدداً به خدمت عثمانیان درآمد.
۱۸. هر چند نیروهای آق قوینلوها، قیصریه را محاصره کردند، ولی موفق به تصرف آنجا نشدند، و به خاطر درستی و درستکاری مردم شهر، سلطان محمد طاب ثراه سندی دایر بر معافیت آنان از عوارض و مالیات دیوانیه، به آنان واگذار کرد (آرشو نخست وزیری شماره ۶۸ برگ ۲۰ ب).
۱۹. محمود پاشا پس از عزل از مقام صدراعظمی - بار اول - به سنجق بیگی گلیبولی و فرماندهی ناوگان منصوب شده بود.
۲۰. هنگامی که مرگ جهانشاه فرمانروای قراقوینلوها که از مدتها قبل با عثمانیان روابط دوستانه داشت، توسط اوزون حسن به سلطان محمد فاتح اطلاع داده شد. پادشاه از این خبر بی نهایت ناراحت شد. اصل نامه اوزون حسن که طی آن خبر دستگیری جهانشاه و سپس دستگیری ابوسعید تیموری را همراه سه پسرش، و نیز گماردن یادگار محمد میرزا به حکمرانی هرات به اطلاع صدراعظم اسحاق پاشا رسانده شد، در آرشو کاخ توپقایی تحت شماره ۵۶۸۴ موجود است.
۲۱. یادگار میرزا اندک زمانی بعد توسط حسین بایقرا به قتل رسید.
۲۲. از آن سوآل قرامان... درخواست کمک کرده و به شفاعت برخی از ندما و امرای اوزون حسن هنگام صرف مسکرات، به عرض رساندند و چهره یاری جوینده خویش را نشان دادند. اوزون حسن در پاسخ گفت: سلطان محمد [فاتح] طلبکار بدی اما پادشاه خوبی است. در نظر داشتیم که با وی دیدار کنم، شاید فرصت داشته باشد. اما چون شاهزادگان آمده اند، آن دیدار موکول به حالا می گردد. حتی برخی از سر بازان را در معیت امیر بیگ، امیرالامرایش نامزد این کار کرد و میرزا یوسف، و نیز پیر احمد و قاسم از آل قرامان و قزل احمد بن اسفندیار را همراه آنان کرد (تاریخ ابوالفتح، ص ۱۴۶).
۲۳. رسیدن به پیروزیها و موفقیت هایی که اوزون حسن بدانها امید نداشت، موجب گردید که نه تنها ونیزی ها بلکه مجارها و لهستانی ها نیز او را قدرتی که بتواند علیه عثمانیان بجنبه، تلقی کنند. چنانکه پس از معاهده اوتلق بلی Otluk beli در پی برخورد مجدد حسن بیگ با عثمانیان برای درخواست کمک از ونیزی ها توسط کاترینوزنو katerino Zeno (نماینده ونیز) سفرای مجارستان را که پیشش بودند را نیز به اروپا فرستاد.
۲۴. حسن بیگ علاوه بر ونیزی ها، با پاپ، مجارها و لهستانی ها، پادشاه ناپل و شاهزادگان ملدوای نیز علیه عثمانیان در تماس بود.
۲۵. اوزون حسن بیگ چون روابط خود را با متحدش ونیز بدان واسطه برقرار ساخته بود، از این رو در صدد پیاده شدن در دریای مدیترانه برآمد. چون این روابط از سال ۱۴۷۰ م به بعد، ادامه پیدا کرده، فاصله ای ایجاد نشده دستیابی به این راه دریایی

- ضرورت پیدا کرده بود. ولی، سرزمینهای مملوکها واقع در سمت راست رود فرات، مانع از آن بود، و هر چند بین سالهای ۱۴۷۲ و ۱۴۷۳م، حسن بیگ به حوالی بیره جیق و سواحل فرات هجوم برد، ولی موفقیتی به دست نیاورد. حسن بیگ، در عین حال، برای اینکه ناوگان صلیبیون را که علیه عثمانیان به مدیترانه آمده بودند، علیه مملوکان نیز وادار به حمله کند، به تشویق فرنگها پرداخته تا آنها از طریق دریا، و خود او از راه خشکی به تهاجم پردازند.
۲۶. سفرای ونیز، ناپل، روم که نزد اوزون حسن بودند، پس از جنگ اولتق پللی به سرزمینهای خود بازگشتند، و با اعزام آنها درخواست کرده بود که سال بعد دوباره به کمک وی بیایند (تاریخ هامر، ج ۳، ص ۱۳۶).
۲۷. در اواخر سال ۸۸۷ هـ.ق/ ۱۴۷۳ م، سفیری که فرمانروای عثمانی از طریق دریا به قاهره فرستاده بود، نامه اوزون حسن بیگ را حاوی پیشنهاد وی به فرانکها دایر بر اتحاد علیه عثمانیان و مملوکان، با خود آورد، نامه مذکور پس از دستگیری سفیری که حسن بیگ نزد ونیزیها فرستاده بود، به دست آمد. در نامه گفته شده بود که خود وی از راه خشکی حمله خواهد کرد. همچنین پیشنهاد کرده بود، که آنها نیز از راه دریا حمله کنند (تاریخ ابن ابیاس، ج ۲، ص ۱۴۴). بنابر تاکید سفیر سنای ونیز سه قبضه توپ هاون Havan و ششصد قبضه تفنگ چرخ دار و تفنگهایی دیگر، و مهمات همراه با مأمورانش و دو یست نفر سلاح انداز و توپچی و سایر لوازم فرستاده شد.
۲۸. آرتوس توماس Arthus Thomas، ذیل خالکوندیل، ص ۲۵۰.
۲۹. تاریخهای عثمانی حرکت اردوی عثمانی را سال ۸۷۸ هـ.ق، ذکر کرده اند که اشتباه است. زیرا اول سال ۸۷۸ مصادف با آخر ماه ۱۴۷۳ می‌گردد، و چون جنگ در اوت سال ۱۴۷۳ به وقوع پیوسته است، در این صورت لازم بوده که اردو قبل از آن تاریخ حرکت کرده باشد. مینورسکی نیز در اثر خود به نام «ایران مابین ترکیه و ونیز در قرن پانزدهم» تاریخ شوال ۸۷۷ را قبول کرده است. مهمتر از همه اینها، فرمانی است که پادشاه، قبل از عزیمت به جنگ در اواسط ماه رمضان سلک ۸۷۷ برای قاضیهای آنتولی در خصوص غلات مورد نیاز در محلهایی که قشون از آنجا می‌بایست عبور کند، فرستاد که در آن گفته شده است: «پس از این عید سعید مبارک رمضان» تهاجم به اوزون حسن صورت خواهد گرفت (مثنیات فریدون بیگ، ج ۱، ص ۲۷۵). به نظر می‌رسد که پادشاه در فاصله نخستین پانزده روز اول ماه مارس ۴۷۳؛ از استانبول خارج شده است؛ هامر نیز همان تاریخ را ذکر کرده است. درباره عزیمت سلطان محمد از استانبول، سندی به زبان فارسی در آرشیو کاخ توقیاتی تحت شماره ۹۰۴۵ وجود دارد که اول و پایان آن سند ناقص است.
۳۰. تاریخ ابوالفتح، ص ۱۵۰، در آن تاریخ جم سلطان سنجق بیگ قسطنطنیه بود، و سیزده سالگی خود را تمام می‌کرد، و چون برادرانش عازم جنگ بودند از این رو، وی موقتاً جهت محافظت ادرنه، منصوب و تعیین شد.
۳۱. در احسن التواریخ (برگ ۸۵)، تعداد نفرات اردوی عثمانی شامل هشتاد هزار نفر، متشکل از ده هزارینی چری، ده هزار عذب Arab و شصت هزار سربازان تیولدار، نوشته شده است.
۳۲. سلطان محمد فاتح هنگام آمدن به ارزنجان از ورود خود حسن پادشاه را مطلع کرد. او نیز جواب داد: «ما نیز با سربازان خونریز خود در حال حرکت به آن حوالی هستیم و هر وقت که رو برو شدیم خواهیم جنگید.» (احسن التواریخ، برگ ۱۱۵).
۳۳. در برگ ۱۱۵ احسن التواریخ، نیروهای حسن بیگ هفتاد هزار نفر متشکل از چهل هزار نفر نیزه دار و سی هزار نفر سواره نظام نوشته شده است.
۳۴. در ص ۲۵۱ ذیل خالکوندیل، آمده است که خاص مراد، رومی و از خاندان پالولوگ بود.
۳۵. خاص مراد پاشا وقف نامه‌ای به تاریخ اواسط شوال سال ۸۷۷ دارد که آن را برای ساختن مسجد، مدرسه، و ابنیه تنظیم کرده بود (آرشیو نخست وزیری، دفتر قبالة املاک شماره ۲۵۱، ص ۲۳۴).

۳۶. فناری زاده احمد پاشا که بعدها وزیر شد.
۳۷. در برخی نوشته‌ها تعداد مقتولین ده یا دوازده هزار نفر ذکر شده است ولی احسن التواریخ، تعداد آنها را چهار هزار نفر نوشته است (برگ ۱۱۵).
۳۸. به عقیده زنو، در پی این عدم موفقیت، با اینکه سلطان محمد فاتح نامه‌ای برای اوزون حسن بیگ فرستاد و پیشنهاد صلح کرد، ولی حسن بیگ حتی حاضر به شنیدن این پیشنهاد نیز نشد (مینورسکی، ایران میان ترکیه و ونیز در قرن پانزدهم).
۳۹. احسن التواریخ، (برگ ۱۱۵)، می‌نویسد: در جناح چپ اردوی حسن بیگ، مراد بیگ و برادرش علی بیگ پسران جهانگیر برادرزادگان حسن بیگ (پسران جهانگیر)، قرار داشتند و اغورلی محمد برای احتیاط در جناح چپ مانده بود.
۴۰. «فرمان سلطان محمد فاتح»، (مجله ترکیات جلد ششم ص ۳۰۰)، در فتحنامه به زبان عربی سلطان محمد فاتح، می‌گوید که سلطان روز یکشنبه ۱۳ ذیحجه از استانبول حرکت کرد و از طریق سیواس و ارزنجان، به صحنه جنگ آمد. در جنگی که در چهاردهمین روز ماه ربیع الاول سال ۸۷۸ روی داد، پس از شکست دادن حسن بیگ، شبانکاره حصار را تصرف کرد (آرشو کاخ توپقاپی، شماره ۸۳۰۶).
۴۱. محمود آغا سرکرده گروه عزب‌ها که در جناح چپ بود، میرزا زینل را به قتل رساند.
۴۲. این سه (میرزا) در جنگی که بین اوزون حسن بیگ و ابوسعید روی داد، به اسارت درآمده بودند. آنها بلافاصله آزاد شدند.
۴۳. تیتک سنان اوغلی Titrek Sinānōğlu که از روم (آناتولی) جهت تحصیل به ایران رفته و از مقربان اوزون حسن بیگ شده بود، جزو اسرا بود. او شاید هم به فکر انتقام از سلطان افتاده، اوزون حسن را در مورد آناتولی تحریک کرده بود. (تاریخ نثری، ج ۲، ص ۸۱۸). احتمال دارد شخصی که تحت نام احمد برای حمزه بیگ بیگلربیگ سیواس به زبان فارسی نامه نوشت و از قدرت و نیروی اوزون حسن بیگ سخن رانده و او را بزرگتر از تیمور نمایانده بود، همان تیتک سنان اوغلی احمد بوده باشد (بولتن شماره ۸۲ ص ۲۶۸، صفحه نامه ۲۷۴).
۴۴. فتحنامه‌ای که به زبان اوغوری به دستور سلطان محمد فاتح نوشته شد، برای امرا، علما و سایر مردمی که آن سوی مرزهای شرقی بودند و ممالک روم نامیده می‌شد، ارسال گردید. فتحنامه مذکور: به عنایت خداوند تعالی سلطان محمد، خطاب به سید، سادات، قاضی مفتی، شیخ، دانشمندان ولایت روم، و به والیان تمام ولایات، تمام مردم یکجانشین و کوچ‌نشین، به مردم عرب و ترک، یلواج (یالواج) قلاج (قَلَج)، قزلق، کرد، لر، و به کدخدایان و معتمدانشان به کاروانیان، بازرگانان، به تمام علمای قصبه‌ها و به آبرسانان و ملوانان...» بود. (ر.رحمتی آرات، دانشکده ادبیات دانشگاه استانبول «مجله ترکیات، ج ۶، ص ۳۰۳-۳۰۰، و اصل آن در آرشو کاخ توپقاپی موجود است).
۴۵. فتحنامه‌ای که به زبان فارسی به دنبال پیروزی در اوتلق بلی انتشار یافت (آرشو کاخ توپقاپی، شماره ۹۶۰۶).
۴۶. منشآت فریدون بیگ، ج ۱، ص ۲۷۶.
۴۷. در این خصوص به بخش جنگ و نیز که بعد از آن اتفاق افتاد و ناوگان صلیبون. نامه‌های مویخ رمضان ۸۷۵/فوریه ۱۴۷۱، در مورد توافق و سازش اوزون حسن بیگ با سلطان حسین حکمران خراسان و شکایت قرامان اوغلی از عثمانیان، و اعزام نیروی سی هزار نفری به همراه پسر زینل بهادر، به رییس شوالیه‌های رودوس و پادشاه قبرس (آرشو کاخ توپقاپی شماره ۸۳۴۴ و ۹۶۶۲).
۴۸. بنابه روایت، چون محمود پاشا عزیمت سلطان محمد را در فصل زمستان تا بهار به تعویق انداخت و علاوه بر آن قبل از جنگ اوتلق بلی، با پیشنهاد تسخیر قراحصار شرقی درصدد معطل کردن سربازان برآمد، و نیز پس از مغلوب کردن اوزون حسن مانع تعقیب او شد، از این رو از مقام خود عزل گردید. قتل محمود پاشا، پس از قتل جاندارلی زاده خلیل پاشا و روم

- محمد پاشا، سومین قتل صدراعظمهای سلطان محمد فاتح می باشد.
۴۹. نکشتن پادشاه بوسنه پس از تسلیم شدنش توسط محمود پاشا، عدم قبول فرماندهی جنگ با اوزون حسن، با وجود امکان دستگیری اسحاق بیگ قرامان اوغلی و اهمال در آن، و نیز بهانه های دیگری که بعدها بر اثر دسیسه چینی مخالفان به وجود آمده بود را نیز باید به دلایلی که در فوق اشاره شد، اضافه کرد. ولی دلیل اصلی قتل محمود پاشا، خصومت وی با شاهزاده مصطفی بود، که شبی همسر وی را نزد خود نگاه داشته، به او تجاوز کرده بود، و به طوری که روایت شده، محمود پاشا، قادر به تحمل مسئله مذکور نشده، شاهزاده را مسموم کرده بود.
۵۰. با اینکه تاریخ اعدام وی با توجه به یک بیت شعری که در حدیقه التواریخ آمده، و با توجه به گزارشات کتبی عثمانی، سال ۸۷۸ ه. ق. نشان داده شده است، ولی صحیح نیست.
۵۱. در یادداشتی در دول اسلامیه (ص ۴۰۹)، با اینکه مادر تمام فرزندان اوزون حسن، سلجوق بیگم گفته شده است، ولی با توجه به منابع مصری به نظر می رسد که اوغورلی محمد از زنی دیگر بوده که نزد پسرش زندگی می کرد.
۵۲. قلمه کورکو، Korko، با اندک تفاوتی به صورت کورکو، گورکوس Gorkos، گورکو Gürko، و کورکوس Korkos تلفظ می شود که به احتمال زیاد همان کوریوکوس Coryocus باستانی باشد (تاریخ هامر، ج ۳، ص ۲۸۷).
۵۳. هر چند برخی از محققان گفته اند که گدیک احمد پاشا پس از بازگشت از آخرین جنگ قرامان و به دنبال قتل محمود پاشا وزیراعظم شد، ولی بنابه آنچه که از تاج التواریخ، و تاریخ عالی به دست می آمد، محمود پاشا پس از مراجعت از جنگ با اوزون حسن معزول و به خاص گوی اوزونجه او، واقع در حوالی ادرنه که خود ساخته بود، فرستاده شد و گدیک احمد پاشا به جایش منصوب گردید. محمود پاشا پس از مدتی به دنبال فوت شاهزاده مصطفی، بعد از اینکه برای عرض تسلیت به استانبول آمد، زندانی و اعدام گردید (تاج التواریخ، ج ۱، ص ۵۴۳، ۵۵۲، و تاریخ عالی، و صولات زاده به نقل از تاج التواریخ، در بخش مربوط به وزرای سلطان محمد، «بیوگرافی محمود پاشا»، ص ۲۷۴). بنابه نوشته های مذکور گدیک احمد پاشا پس از عزل محمود پاشا وزیراعظم شد نه پس از قتل وی.
۵۴. این محل که در تاج التواریخ به صورت بوز پازاری Bozpažari آمده است، همان قصبه «بور» Bor است که بین قونیه و نیده قرار دارد ضرب المثل «خرت که از بور بازار گذشت برو به طرف نیده» مشهور است. حروفچین حرف «ر» به صورت نقطه دار یعنی «ز» چیده است.
۵۵. به دنبال فوت قاسم بیگ، امرای قرامان، محمود بیگ بن تورگوت را که از دختر قرامان اوغلی به دنیا آمده بود، بجای قاسم بیگ مناسب تشخیص دادند و درخواستشان درخصوص انتصاب وی پذیرفته شد. ولی چون محمود بیگ، هنگام جنگ عثمانیان با مملوکها، از مملوکها، طرفداری کرد، لذا، عزل گردید. هر چند نیرویی برای دستگیری وی فرستاده شد، ولی به چنگ نیافتاده و محمود بیگ به اتفاق خانواده اش به حلب گریخت (۵۸۹۲ م/ق/۱۴۸۷ م).
۵۶. بهشتی، ص ۱۵۱، و تاریخهای دیگر.
۵۷. عاشق پاشازاده، ص ۲۶۰.
۵۸. عالی، می نویسد، به جای مصطفی بیگ از اسحاق بیگ بن ابراهیم دعوت به عمل آمد و حکمران قرامان اعلام شد. (ج ۱، چاپ نشده، ص ۱۹۲).
۵۹. تاج التواریخ، ج ۲، ص ۱۰۴.
۶۰. تاریخ ابن اباس، ج ۴، ص ۳۰۹.

فصل هفتم

تبدیل جنگ عثمانی - ونیز به جنگ صلیبی و نتایج آن

علل جنگ

فتح استانبول توسط عثمانیان و پیروزیهایشان در بوسنه، موره، جزایر و از میان برداشتن امپراتوری طرابوزان امیرنشین جاندار (جَندَر)، دولت قرامان و امیرنشین علاییه در آناتولی، هم در شرق و هم غرب دشمنان نیرومندی علیه عثمانیان به وجود آورد. این دشمنان در شرق، دولت آق قویونلو، و در غرب نیز علاوه بر پاپ، جمهوری ونیز و پادشاهیهای ناپل و مجار، و همچنین اسکندریه، امیرآلبانی و شوالیه های رودوس نیز جزو این دشمنان بودند.

مخالفت علیه عثمانیان، ابتدا توسط جمهوری ونیز آغاز شد، سپس پاپ، پادشاه ناپل، شوالیه های رودوس از طریق دریا، و مجارها از راه خشکی در آن دخالت کردند و آق قویونلوها نیز به آنان اضافه شدند.

اتحاد ونیز، مجار و اسکندریه علیه عثمانیان

جمهوری ونیز، علیرغم پیشرفت تسلط عثمانیان علیه خود، تا مدت کمی پس از فتح استانبول از جبهه گیری خصمانه خودداری می کرد و در حقیقت سرگرم رقابتهای خویش در اروپا بود؛ زیرا آلفونس پنجم، پادشاه ناپل و آراگون، می خواست حاکمیت خود را در آلبانی که دولت جمهوری

و نیز در صدد بود آن را تحت نفوذ خویش درآورد، تثبیت نماید، و این امر برای جمهوری ونیز قابل تحمل نبود. روابط دوستانه فردیناند، پادشاه جدید ناپل با دولت عثمانی، موجب افزایش این نگرانی شده بود. علاوه بر آن، روابط بین جمهوری میلان و ونیز هم حسنه نبود. پیروزی ترکها در جزایر و تجاوز آنها به کلنی های ونیز در موره، سرانجام بر اثر تشویق پاپ، جمهوری ونیز را به سوی اتحاد با اسکندربیگ سوق داد و در سال ۱۴۶۳م، بین طرفین پیمانی تهاجمی علیه عثمانیان منعقد شد.^(۱) همچنین در سپتامبر همان سال نیز، پیمانی نظیر پیمان مذکور با مجارها علیه ترکها منعقد شد. هر دو معاهده سری نگهداشته شد و تنها پاپ از آن اطلاع داشت. همچنین با دخالت پاپ در نوزدهم اکتبر ۱۴۶۳م، اتحادی دیگر میان جمهوری ونیز و بورگونیا^۱ (بورگنی) علیه عثمانیان به وجود آمد. فردیناند، پادشاه ناپل، نخواست وارد این اتحادها گردد. از طرفی دور شدن بورگنی از ونیز، همچنین اشغال برخی از نواحی متعلق به ونیزی ها توسط دوک میلان، سبب عقیم ماندن خواسته پاپ در خصوص ایجاد یک جنگ صلیبی گردید. زیرا پاپ، به دنبال سفر خود به آنکونا^۲، برای تشجیع و کمک به جمهوری راگوسا که مورد تهدید عثمانیان و فرانکها بود، در اوت ۱۴۶۴م به ناگهان درگذشت. بدین ترتیب جنگ صلیبی ای که می بایست علیه ترکها ترتیب یابد، از قوه به فعل در نیامد.^(۲) ولی همان طور که گفته خواهد شد، جمهوری ونیز به اتفاق اسکندربیگ و مجارها دست به اقدام زدند.

تصمیم ونیزی ها به جنگ

عثمانی ها، پس از جنگ در افلاق و میدیللی، در موقعیتی قرار گرفته بودند که بتوانند با ناوگان خود در مقابل ونیزی ها از خود دفاع کنند. آنان چنانق قلعه (داردانل) را استحکام بخشیدند و در سال بعد نیز، در بوسنه جنگیدند. بدین ترتیب، خطر اصلی بیشتر از راه خشکی به مجارها و ونیزی ها نزدیک شده و همان گونه که گفته شد، به اتفاق تصمیم به اقدام گرفتند. در حقیقت عبور مهاجمان ترک از مرز ونیز، و اشغال اراضی ونیزی ها در حوالی لپانتو (اینه بختی) توسط عیسی بیگ بن اورنوز و (توره خان) زاده عمر بیگ، فرمانده آفنجی های (مهاجمان) موره، و تهاجم به مستملکات کورون و مودون، موجب از هم گسیختگی رشته به ظاهر محکم آنها شده بود.^(۳) لذا، مجلس ونیز در سال ۱۴۶۳م به دنبال نطق پرهیجان ویکتور کاپللی^۳، عضو مدبر و

1. Burgonyá 2. Ânkona 3. Viktor Kâpelli

دوران‌دیش سنای ونیز، به اتفاق اسکندربیگ تصمیم به جنگ با ترکها گرفت و در عین حال با مجارها نیز متفقاً دست به اقدام زد. (۴)

جنگ با ونیز و مجارها

به دنبال تصمیم جنگ با عثمانیان توسط سناتور مذکور، یا کومولوره دانو^۱، از خاندان لوره دانو، بعنوان فرمانده تام الاختیار نیروهای ونیز منصوب گردید. (۵) به موجب تصمیم و توافق فیما بین، ونیزی‌ها می‌بایست موره، و مجارها بوسنه را اشغال کنند و اسکندربیگ نیز در آلبانی به فعالیت پردازد.

عثمانیها همان گونه که توسط جاسوسان خود از تصمیم متفقین اطلاع پیدا کردند، به همان نحو به اطلاعاتی که فرماندهان بوسنه و موره فرستاده بودند، نیز دست یافتند. از این رو، ارکان دولت، در خصوص چگونگی مقابله با تهاجم مذکور که از دو جبهه صورت می‌گرفت، به مذاکره پرداختند. در حقیقت هم ونیزی‌ها در اوت ۱۴۶۳م در موره دست به تهاجم زدند. به موجب تصمیم اتخاذ شده، قرار بر این شد که محمود پاشا، وزیر اعظم، بی‌درنگ به موره اعزام و شخص شاه نیز پشت سر وی حرکت کند. محمود پاشا تقریباً در اواخر همان سال، یعنی در ماه سپتامبر حرکت کرد.

همان‌طور که قبلاً در بخش مربوط به جنگهای موره و بوسنه گفته شد، ونیزی‌ها با سی و پنج فرزند کشتی بادبانی و دوازده فرزند کشتی کوچک به موره آمدند. (۶) آنان عمریگ بن توره خان را در شهر کورنت در محاصره گرفتند، ولی در مرز کورنت که به اصرار مردم آلبانی و رومی‌ها به تصرف درآورده بودند، بسختی شکست خورده و فرار کردند. پس از آن، شهرهایی که در موره سر به شورش برداشته بودند، به اطاعت درآمدند. ماتیاس کورون نیز یابچه مرکز بوسنه و برخی قلاع دیگر را به تصرف درآورده بود. شرکت شخص سلطان محمد فاتح، برای دومین بار در جنگ بوسنه در سال ۱۴۶۴م موجب جلوگیری از تصرف آنجا گردید و پادشاه مجار به قلاعی که تصرف کرده بود، بسنده کرده و عقب نشست.

ناوگان ونیز و نیروهای ونیز که در موره موفقیتی به دست نیاوردند، مجبور به فرار شدند و هر چند به قلامته عقب نشستند، ولی آنجا نیز از ترکها ضربتی شدید خوردند. اسرایی که از آنها

1. Yákomo Loredâno

گرفته شد، به گلیبولی فرستاده شدند، لوره دانو که به جای اوراستوگوستینیانی^۱ به فرماندهی نیروی دریایی تعیین شده بود، هر چند درصدد آمدن به گلیبولی برآمد، ولی جرأت انجام کاری را نیافت. جانشین وی، ویکتور کاپلی، جزایر سمدریک، ایمروز و تاشوز را تصرف کرد و موفق به اشغال آتن نیز گردید، ولی در پی تهاجم ترکها ناگزیر از عقب نشینی از آن مناطق گردید. همچنین، در طی همان سال ناوگان ونیز درصدد تصرف میدیلی برآمد، اما پس از اطلاع از آمدن ناوگان عثمانیان به فرماندهی محمود پاشا، عقب نشست.

پیشنهاد صلح جمهوری ونیز

جمهوری ونیز، در سال ۱۴۶۷م به علت بهبود روابط بین طرفین برای برقراری صلح، توسط هیأتی از دولت عثمانی تقاضای صلح کرد. پیشنهادشان واگذاری جزایر لیمنی و ایمروز در مقابل دریافت مالیات، به آنها بود. سلطان محمد فاتح به این پیشنهاد با دادن چنین پاسخی: «اگر خواهان صلح با من هستید، بروید خوب فکر کنید»، هیأت مذکور را باز پس فرستاد.^(۷)

ادامه به جنگ

به دنبال جواب منفی سلطان عثمانی، ونیزیها برای به دست آوردن نتیجه ای به نفع خویش، درموره دست به تهاجمی شدید زدند؛ و در پاییز سال ۸۷۲ هـ. ق/ (۱۴۶۷م) نیرویی دوهزار نفری را با حدود چهل فروند کشتی^(۸) به فرماندهی کانالیس^(۹) به منطقه آخایی واقع در شمال موره اعزام داشتند. کانالیس، پاتراس را محاصره کرد، و خود برای حمله به ترکها به آغری بوز (آیری بوز) رفت. بخشی از مردم موره نیز بدو پیوستند. ولی عمر بیگ توره خان اوغلی، با نیرویی اندک دشمن را به کمینگاه کشاند و آنها را شکست داد. اسرای زیادی گرفته شد که تعدادی از آنها به استانبول فرستاده شدند و تعداد زیادی از نیروهای ونیزیها نیز در دریا غرق شدند.

کانالیس پس از ترک نیروهایش در موره، با سربازان امدادی به آغری بوز که تقویتش کرده بود، آمد و با برداشتن بقیه نیرویش از آنجا، اقدام به حمله به لیمنی، ایمروز و انز کرد. ابتدا لیمنی و بعد ایمروز را اشغال، و سپس به انز هجوم برد. (۱۴۶۷م)، و با ساختن

1. Orâsto Güstiniâni

نردبانهایی، از دیوارهای قلعه بالا رفته، دروازه را گشود و شهر و قلعه را به تصرف درآورد: «شهر غارت شده و غرق در خون و آتش گردید. بخش بزرگی از مردم که از تیغ شمشیر رهایی یافته بودند دچار اعمال غیرانسانی شدند. مقامات مقدس [امکنه مقدس]، تحت نام و به نام مسیحیت، بدون کمترین حرمت و احترام، ملوث گردیدند، زیرا مردم، با وجود اینکه تحت حاکمیت عثمانیان قرار داشتند، تغییر مذهب نداده بودند. شدت مظالم چنان بود که از پرستاران، که ترکها آزاری به آنها نرسانده بودند، هتک ناموس شد. مهاجمین با دو هزار اسیر و تمام غنائم به اغری بوز، قرارگاه کانالیس بازگشتند. ولی ترکها با تصرف اعزی بوز، به این فجایع پاسخ دادند!»^{۵۰} نیروهای ونیزی قاضی و خطیب اینرا نیز که به اسارت گرفته بودند، همراه سایر اسرا به اعزی بوز بردند.^{۵۱}

پس از آن، هنگامی که کانالیس سرگرم تسخیرینی فوچه، واقع در ساحل آناتولی بود، با دادن تلفات زیادی عقب رانده شد. بعد نیز کشتیهای عثمانی فرارسیدند و در اندک زمانی اهالی موجود در مرکز لیمنی را منتقل کرده، جزیره را خالی کردند. کانالیس پس از اطلاع از این جریان، بی درنگ به لیمنی آمد، ولی پس از اطلاع از خالی از سکنه بودن جزیره، آنجا را ترک کرد. بدین ترتیب، عثمانیان با رفتار فرمانده ونیزی ها یعنی به اسارت گرفتن مردم این، مقابله به مثل کردند.

در سال ۱۴۶۸م، برای تلافی تهاجم ونیزی ها و بعنوان انتقام، ناوگان عثمانی، شامل سیصد فروند کشتی، تحت فرماندهی محمود پاشا، به جزیره اغری بوز حمله کرد. ابتدا جزیره شیرا (سیروس)^۱ را که بر سر راه دریا قرار داشت، تصرف کرد و به طرف اغری بوز پیش رفت و مرکز، سپس تمام جزیره به تسخیر عثمانیان درآمد.

پیشنهاد های صلح عثمانیان

پس از آنکه جمهوری ونیز اغری بوز را از دست داد، همچنان در فعالیت بود، ولی چون ضربت

^{۵۰} آنچه که در فوق در داخل « » آمده است به نقل از ص ۲۴۲ چاپ ۱۳۶۲ ذیل خالکوندیل است. هامر که تحت مظالم ترکها تا حدی به مبالغه پرداخته، از فجایع مذکور در انز اصلاً سخنی نگفته است.

^{۵۱} تاج التواریخ، ج ۱، ص ۵۱۳.

عثمانیان برایش غیرقابل تحمل بود، در صدد سازش با عثمانیان برآمد. منتهی به خاطر ترس از منفی بودن پاسخ خواسته اش، از پیشنهاد صلح خودداری کرد. دولت عثمانی برای اینکه جمهوری ونیز در جنگی که عثمانیان قرار بود علیه اوزون حسن انجام دهند، همگام با آنها دست به اقدامی نزنند، خواهان صلح شد. میانجی طرفین، مارا (مریم سلطان)، پرنسس صربستان و نامادری سلطان محمد فاتح بود. درخواست صلح توسط لئوناردو بولدو^۱، فرمانده ونیزی قلعه ایشکودرا، صورت گرفت. سلطان محمد فاتح، باز پس دادن کرویا، را که مرکز (پایتخت) اسکندریه بود و قبلاً در زمان سلطان مراد دوم به تصرف عثمانیان درآمده بود، پیش کشید و در مقابل، معاف بودن بازرگانان ونیزی را از پرداخت یکصد و پنجاه هزار دوکا پیشنهاد کرد. ونیزی ها هم، خواهان باز پس دادن جزیره آگری بوز بودند، بدین جهت صلح به علت عدم توافق طرفین برقرار نشد (۱۴۷۲م).

جنگ صلیبون علیه عثمانیان

جنگ عثمانیان با ونیزیها به طور مداوم، شش سال طول کشید. با مرگ پاپ پی سوم، جمهوری ونیز امید بزرگ خود را از دست داد. اقدام مجارها، متفق ونیزیها، در سال اول برای باز پس گرفتن بوسنه به جایی نرسید. اقدام و فعالیت اسکندر نیز، با حمله متقابل آفنجی های ترک عقیم مانده و علاوه بر آن، مهاجمان ترک، منطقه ونیزیها را می کوبیدند. بدین ترتیب، ونیزیها تقریباً تنها مانده بودند و برای جبران ضایعات، ناشی از دست رفتن جزیره مهم آگری بوز (۱۴۶۹م)، از یک سو، با اعزام سفیرایی نزد اوزون حسن بیگ، فرمانروای آق قوینلوها، که در دوم دسامبر ۱۴۶۳، پیمان اتحاد میانشان منعقد شده بود^(۱۰)، و از دیگر سو، با اعزام نمایندگان تام الاختیار نزد پاپ و فردیناند پادشاه ناپل، درخواست کمک کردند. ونیزیها با درخواست همکاری در تابستان سال بعد و اقدام علیه دشمنی که بدون هیچ مانعی می توانست خود را تا دروازه هایش برساند، اطلاع داد که بیشتر از آن تحمل به تعویق انداختن مسئله را ندارد. پاپ و فردیناند وعده کمک دادند^(۱۱) علاوه بر آن، نامه هایی برای پادشاه قبرس و رییس شوالیه های رودوس، توسط موجنیگو، فرمانده ونیزیها ارسال گردید. آنها را نیز تحریک و تشویق کرده، پاسخ مثبت و موافق دریافت گردید (۱۴۷۲م).

1. Leonârdo Buldo

حمله امیر البحر ونیز به سواحل ترک‌ها

هنگام تدارک آنها موجنیگو با ناوگان ونیز وارد مدیترانه شد و به سواحل اژه آمد و سواحل اِثولیا^۱ (میان خلیج ادرمیت و ازمیر) و کاریا^۲ (ساحل دریای اژه ایالت مُغلا) را کوبید و تاراج کرد. سپس، هنگامی که به موره بازمی‌گشت، با ناوگان سلطان نشین ناپل متشکل از هفده فروند کشتی بادبانی مصادف شد که به اتفاق به جزیره رودوس آمدند و هر دو ناوگان مجدداً سواحل کاریا را کوبیدند. در این بین، ناوگان پاپ متشکل از بیست و پنج کشتی بادبانی نیز سر رسید. بدین ترتیب، تعداد کشتیهای متفقین به هشتاد و پنج فروند رسید که بیست و پنج فروند متعلق به پاپ و هفده فروند از آن فردیناند، دو فروند متعلق به رودوس و چهل و شش فروند، از آن ونیزی‌ها بود.^(۱۲) فرمانده کل این ناوگان موجنیگو بود.

در سال ۱۴۷۲م، ناوگان متفقین متشکل از هشتاد و پنج (نود-م) فروند کشتی بادبانی تصمیم به تصرف انطالیه که یک اسکله مهم بازرگانی واقع در ساحل آناتولی جنوبی بود گرفتند. ده فروند کشتی ای که به جلو فرستاده شده بودند، رنجیرهایی را که بندر را احاطه کرده بودند، با گلوله‌های توپ از هم گسستند و در مقابل شهر لنگر انداختند. اگرچه انطالیه تاراج شد، ولی قلعه‌اش که با حصار و خندق دو طبقه محصور شده بود، به تصرف در نیامد. دفاع شجاعانه نگهبانان قلعه و نداشتن توپهای بزرگ برای درهم کوبیدن حصارها، آنها را وادار به عقب‌نشینی کرد. دشمن انطالیه را به آتش کشیده، عقب نشست. محاصره و دفاع انطالیه از صبح تا غروب ادامه پیدا کرد. در این بین، سفرای اوزون حسن بیگ فرار سیده، در جزیره رودوس با متفقین به مذاکره پرداختند. ونیزی‌ها، کاترینوزینورا نزد اوزون حسن فرستادند تا همزمان با آنها حرکت کند.^(۱۳) اوزون حسن بیگ، هم برای حمایت از آل قرامان، وهم برای کمک به متفقین، نیرویی به فرماندهی برادرزاده‌اش یوسفچه میرزا اعزام کرد. ولی نیروهای وی توسط شاهزاده مصطفی، والی قرامان مغلوب و خود یوسفچه میرزا اسیر گردید (۸۷۷ هـ. ق/ ۱۴۷۲م).

عثمانیان نیز هنگام ویران کردن و به آتش کشیده شدن سواحل آناتولی توسط متفقین، بیکار ننشستند. همان گونه که بعداً اشاره خواهد شد، آنها نیز متقابلاً به دالماسیا (دالماسی) و آلبانی حمله برده و مناطق متعلق به ونیزی‌ها در شمال ایتالیا را در هم کوبیده اسرا و احشام

زیادی بدست آوردند.

متفقین بی آنکه موفق به تصرف انطالیه شوند، ابتدا از آنجا به رودوس و سپس به سواحل ایونیا آمدند و در خشکی سرباز پیاده کرده، با تصرف ازمیر، آنجا را تاراج و مردم را قتل عام نمودند و عرض و ناموس دختران و زنانی که به مساجد پناه برده بودند را مورد تجاوز قرار دادند. امیرالبحر به کسی که سربیک نفر ترک را برایش می آورد، سه سکه دوکای طلا می داد. اسرا به صورت مزایده فروخته شدند. آنها اولاً^۱ (کلازومن «کلا تزومن») و حوالی آن را تاراج کرده، به یغما بردند. پس از آنکه سواحل پامفیلیا^۲ ولیدیه را فرو کوفتند برای سپری کردن زمستان به مودون رفتند. این اقدام و فعالیت دریایی از بهار سال ۱۴۷۲م تا پاییز همان سال طول کشید.

در این بین، جوانی به نام آنتوان که هنگام تصرف اغری بوز اسیر و به گلیبولی فرستاده شده بود، فرار کرده و به مودون آمد. آنتوان برای به آتش کشیدن ناوگان ترکها در گلیبولی، درخواست کرد که یک فروند کشتی در اختیار وی گذارند. پس از تحویل کشتی، آن را پراز سیب کرده، از تنگه چاناق قلعه (داردانل) گذشت و به گلیبولی آمد. شبی هنگامی که سرگرم فروختن سیبها بود، ناوگان را به آتش کشید، ولی کشتی خودش نیز دچار حریق گردید و به موضوع پی برده شد. آتش خاموش، و آنتوان و دوستانش دستگیر و نزد پادشاه فرستاده شدند، و پس از بازجویی به دونیم گردیدند.

کمک موجنیگوبه قرامان اوغلی

در سال ۱۴۷۳م هنگامی که سلطان محمد فاتح به اوزون حسن بیگ، فرمانروای آق قوینلوها، حمله کرد، ناوگان متفقین مجدداً به فعالیت پرداخت، و چون آل قرامان نیز در آن هنگام متفق آنها بشمار می آمد، از این رو به قاسم بیگ که در آن هنگام در ایچل بود، کمک کردند. این بار، ناوگان متفقین متشکل از نود و نه فروند کشتی بود.^(۱۴) همان طور که گفته شد، پس از اینکه آل قرامان (امیرنشین قرامان) به تاریخ پیوست، قلاع سیلیفکه کورکو، و شغن، توسط موجنیگو که در آق لیمان^۴ لنگر انداخته و سرباز پیاده کرده بود، تسخیر شد و قلاع مذکور به قاسم بیگ واگذار گردید.^(۱۵) قوای صلیبیون، پس از ویران کردن و به آتش کشیدن مغری^۵ که از بنادر مدیترانه بود، در حین حمله به برخی از بنادر و شهرهای موجود در سواحل لیسلی^۶ که بین کاریا و انطالیه

1. Urlâ 2. Klâzumen 3. Pâmfilÿâ 4. Aqlimân 5. Meğri 6. Lisi

قرار داشتند، پس از شنیدن خبر شکست اوزون حسن، به قبرس عقب نشست (۵۸۷۸. ق.) / سپتامبر ۱۴۷۳).

اقدام موفقیت آمیز مهاجمان ترک

با اینکه نیروهای عثمانی با ناوگان خود، در جنگ با نیروهای ونیزی - مجاری در سال ۱۴۶۳ م، و بعد در زدو خورد با صلیبیون در دریا، در بدو امر موفقیتی به دست نیاوردند، ولی توسط مهاجمان خود ضربات شدیدی در خشکی به ونیزی ها و مجارها وارد آوردند. از سال ۱۴۷۰ م، به بعد طی حملات متناوب ده ساله خود، مناطق صیرمیه^۱، اسکلاوونیا^۲، خرواتستان^۳ (کرووات = کرواتیا) قارنیولا^۴ - کورینتیا^۵، ایستریا^۶ و دالماسیا را از وجود آنان پاک کردند.

پادشاه مجار، هنگام تهاجم ترکها و بنای قلعه شاباچ (بوغوردژن) در صیرمیه چون خود درگیر جنگ با چک ها و لهستانی ها بود تقریباً هیچ عکس العملی از خود نشان نداد و چون خود گرفتار بود توجهی به آن صوب نکرده. اما بعد، یعنی در سال ۱۴۷۴ م، شاباچ را به تصرف درآورد. (۱۶) یک سال پس از آن نیز، یعنی در سال ۱۴۷۵ م، شاه ماتیاس، علاوه بر محاصره سمندیره، پایتخت قدیم صربستان که از شهرهای مهم ترکها در نزدیکی مرز مجارها بود، در مقابل قلعه بوغوردژن، سه قلعه آخشاب (چوبین) ساخت. پس از آن، برای درهم شکستن محاصره سمندیره، نیروهای مهاجم ترکها، به کرووات و دالماسیا اعزام شد، و در پی تهاجمات زیاد و مهم آنان، پادشاه مجارستان دست از محاصره سمندیره کشید و به مجارستان بازگشت. در این هنگام، سلطان محمد فاتح که از جنگ بوغدان (مِلداوی) بازگشته بود، در اواسط زمستان، به صربستان آمد، و قلایع را که پادشاه مجارستان ساخته بود، ویران کرد (۱۴۷۶ م).

متارکه یک ساله با ونیزی ها

در آخرین ماه سال ۱۴۷۴، از طرف یکی از بانوان^(۱۷) منتسب به پادشاه عثمانی، نامه ای به جمهوری ونیز فرستاده شد. در نامه مذکور، برای انجام مذاکرات صلح اعزام یک هیأت

1. Şirmiyе 2. Eslâvoniya 3. Hırvâtestân (Croât = Croâtian) 4. Kârniyolâ
5. Korintiâ 6. İstiryâ

تام الاختیار درخواست شده بود. جمهوری ونیز به دنبال درخواست مذکور در ماه مارس ۱۴۷۵ نماینده‌ای تام الاختیار به نام ژروم زورچی^۱ را اعزام کرد. گدیک احمدپاشا، هنگام ملاقات و مذاکره با نماینده مذکور گفت تا زمانی که کرویا که پس از مرگ اسکندر بیگ تحت نفوذ ونیزی‌ها درآمده بود، باز پس داده نشود، و مبلغ یکصد و پنجاه هزار دوکا مالیات پرداخت نگردد، صلحی انجام نخواهد شد، ولی نماینده ونیز اظهار داشت که دارای چنان اختیارات و صلاحیتی برای پذیرفتن پیشنهادات مذکور نیست.

در این بین، ناوگان عثمانیان که آماده و مجهز شده بود، به نماینده ونیز نشان داده شد. به هر صورت متارکه‌ای به مدت یک سال میان عثمانی و ونیز، بشرط عدم تهاجم طرفین به یکدیگر، در حین عملیات جنگ، برقرار شد بدین ترتیب جنگهای کفه و کریمه توسط ناوگان عثمانی که مهیا شده بود، صورت گرفت (۱۴۷۵م)، در حقیقت هر دو طرف نیز نسبت به پیمان خویش وفادار ماندند.

آغاز جنگ پس از پایان مدت متارکه

به محض پایان مدت متارکه، جنگ دوباره آغاز شد. ناوگانی که تحت فرماندهی آنتوان لوره دانو بود، با حمله به سواحل آناطولی موجب ویرانیها گردید. ناوگان عثمانی که قادر به مقاومت در برابر ناوگان مذکور نبود، قبلاً از تنگه چاناق قلعه (داردائل) به داخل عقب نشسته، در آنجا تدابیر تدافعی اتخاذ کرد.

حکومت استانبول در سال ۱۴۷۷م، تصمیم به محاصره لپانتو (اینه بختی)، واقع در شمال خلیج کورینت، گرفت و خادم سلیمان پاشا مأمور تصرف آنجا شد. اینه بختی از رومی‌ها به ونیزی‌ها انتقال یافته بود. نظر به اینکه از محاصره آنجا توسط ترکها به موقع اطلاع پیدا شده بود، و لوره دانو آنجا را کاملاً استحکام بخشیده بود، لذا، خادم سلیمان پاشا موفقیتی به دست نیاورد.

در طی همان سال کرویا توسط علی بیگ سنجق بیگ آلبانی محاصره شد. جمهوری ونیز برای نجات قلعه، سرباز و ارزاق و غیره فرستاد. متجاوز از پنج هزار جنگجو در قلعه تحت فرماندهی فرانچسکو کونتارینی مستقر بودند. جنگجویان مذکور هر چند نیروهای محاصره کننده

1. Jerom Zorci

را وادار به عقب‌نشینی از اطراف قلعه کردند، ولی بعد مواجه با حملهٔ ترکها شده و در این میان کونتارینی نیز به قتل رسید.

حملهٔ توره‌خان بیگ اوغلی به ونیز

همچنین حدود اواخر همان سال (اکتبر ۱۴۷۷)، تهاجمی شدید که تهاجم «کریپولی»^۱ نامیده می‌شود به بخش شمالی ونیز صورت گرفت. توره‌خان‌زاده عمر بیگ، سنجق بیگ بوسنه، در پی مخالفت ونیزی‌ها از عبور آقنجی‌های ترک، با عبور از خندقهای عریضی که از مصب رودخانهٔ ایتسونزو^۲ تا موضع کِرچ^۳ امتداد داشت، ژنرال ونیزی را که در مقابلش صف‌آرایی کرده بود، با یک عقب‌نشینی ساختگی، به کمینگاه کشانده، مغلوب کرد. نیروهای ونیزی که در هیچ‌جا مورد استقبال قرار نگرفتند از هم گسسته، پراکنده شدند. نوولوس^۴ ژنرال ونیزی و پسرش کشته شدند. مهاجمان که به دشت مابین رودخانه‌های ایتسونزو و تاگلیا منتوه^۵ رسیده بودند، حدود یک ماه آنجا را کوبیدند، پس از آن نیز منطقهٔ میان رودخانهٔ تاگلیا منتو و پیاوه^۶ غارت گردید. کوبیده شدن حوالی پیاوه که به شهر ونیز زیاد نزدیک بود، موجب بروز وحشت شد و همه را نگران کرد. هر چند در ماه نوامبر تعدادی نیرو در مقابل آقنجی‌ها قرار دادند، ولی عمر بیگ قبل از آن به بوسنه بازگشته بود. بدین ترتیب، به تلافی تهاجم سخت و شدید و ویرانیها و قتل عامهای موجنیگو ولوره‌دانو در شهرها و قصبات ساحلی ترکها، آقنجی‌ها نیز خود را، تا نزدیکی شهر ونیز رساندند، و آن منطقه را غارت کرده، پس از گرفتن اسرای زیاد، بازگشتند.

سلطان محمد فاتح در صدد برآمد با ونیز که متفقینش از وی بریده و تنها مانده بود، به توافق برسد؛ زیرا پس از تصرف آغری بوزفر دیناند، پادشاه ناپل که به اصرار پاپ رشتهٔ دوستی خود را با عثمانی گسسته و با ونیز متحد شده بود، در سال ۱۴۷۸م، از اتحادیه خارج شده، با ترکها به توافق رسیده و با نمایندگان تام‌الاختیار عثمانی که به ناپل اعزام شده بودند، پیمان صلح امضا کرد.^(۱۸) در طی همان سال، ماتياس پادشاه مجارها با اصرار فر دیناند، پدرزن خویش، قبول کرد که به استثنای یایچه، سرزمینهایی را که از ترکها گرفته بود، باز پس دهد.

مذاکرات صلح با ونیز

1. Kripoli 2. İzozzo 3. Kerç 4. Novellüs 5. Tâgliyâmento 6. Piyâve

جمهوری ونیز به علت جنگ طولانی، خسته شده و متفقینش نیز از وی جدا شده بودند. اوضاع آلبانی نیز، به علت مرگ زودرس اسکندربیگ، خوب نبود. پاپ سیکست چهارم، متحد ونیز، مانند سابق به آن جمهوری کمک می‌کرد. علاوه بر آن، فرمانروای آق‌قوینلوها در شرق که ونیزی‌ها انتظارات زیادی از وی داشتند، پس از شکست اوتلق بلی صدایش را بریده بود که هنگام مذاکره ونیزی‌ها با ترکها در استانبول، وی نیز در اوایل سال ۱۴۷۸م، درگذشت.

پیشنهاد صلح دولت عثمانی به جمهوری ونیز بلافاصله پذیرفته شد. ونیزی‌ها در ژانویه ۱۴۷۸، نماینده‌ای تام‌الاختیار، به نام توماس مالی پیری^۱ را به شتاب به استانبول فرستادند. توماس مالی پیری اجازه‌واگذاری جزیره لیمنی، شهر کرویا و حوالی مانی^۲، واقع در جنوب موره را به ترکها داشت. قرار بود آنچه که از ابتدای جنگ تا پایان آن از ترکها گرفته بود، باز پس داده شود؛ علاوه بر آن، دویست و پنجاه هزار دوکایی که ترکها از قبل طلبکار بودند را نیز پردازند. اگرچه دولت عثمانی حاضر به پذیرفتن همه آنها گردید ولی خواهان پرداخت سالانه دوهزار دوکا، بعنوان مالیات از طرف جمهوری ونیز هم شد که نماینده ونیز مأذون به پذیرفتن آن نبود. از این رو، برای مذاکره باسنای ونیز، متارکه‌ای به مدت دو ماه صورت گرفت و توماس مالی پیری به ونیز بازگشت (۱۵ آوریل ۱۴۷۸)، و هنگامی که در اوایل ماه مه مجدداً بازگشت، دریافت که پادشاه عازم جنگ آلبانی شده است. وی به دنبال پادشاه به راه افتاد و در صوفیه بدو رسید.

پادشاه عثمانی چون کرویا را در حال سقوط دید، اظهار داشت تنها با تسلیم و واگذاری ایشکودرا به وی، صلح به معنی تام خود می‌تواند صورت گیرد. ولی چون مالی پیری نماینده ونیز چنین اجازه‌ای را نداشت، به ونیز بازگشت.

ترکها ایشکودرا را که برای جدا کردن آن از اسکندریه مصر، اسکندریه آلبانی می‌نامیدند، در ماه مه ۱۴۷۸ توسط میخال اوغلی علی بیگ، فرمانده نیروهای تهاجمی، در محاصره گرفتند. سپس نیروهای میخال اوغلی اسکندربیگ، امیر بوسنه و بالی بیگ مالقوچ اوغلی^۳، امیر صربستان، برای کمک فرآمدند. چون داود پاشا، بیگلربیگ روم ایلی، برای محاصره آنجا اعزام شد، آنها (علی بیگ، اسکندربیگ، و بالی بیگ) آنجا را ترک و مأمور حمله به حوالی ونیز شدند.

1. Tomàs Málpiyeri

2. Mányâ

3. Bâli Bey Malçoçoğlu

آخرین جنگ سلطان محمد فاتح در آلبانی

سلطان محمد فاتح، وارد آلبانی شده و پس از حمله به کرویا (آچه حصار) در ژوئن ۱۴۷۸، آنجا را تسخیر کرد. سپس به مقابل (نزدیکی) اسکندریه (ایشکودرا-م) آمد. این شهر مدتی طولانی از خود دفاع کرد، و چون حمل توپها از راههای صعب العبور امکان پذیر نبود، توپ ریزی [ساختن توپ] توسط لوازمی که با دوازده هزار شتر حمل می شد، در نزدیکی قلعه انجام گرفت.^(۱۹) به علت طولانی شدن مدت محاصره، پادشاه نیرویی به فرماندهی احمد بیگ اورنوز اوغلی، در آنجا بجای گذارد. شش ماه پس از مراجعت به استانبول، یعنی پانزده ماه پس از محاصره شهر، ایشکودرا تسلیم شد. نماینده تام الاختیار ونیز در ۱۶۴۶ ژانویه ۱۴۷۹- ایشکودرا و حوالی آن را طی عهدنامه ای به عثمانیان واگذار کرد. صلح با ونیز دنباله این توافق بود.

شرایط صلح

جیوانی دوریا^۱ که بعنوان نماینده تام الاختیار به استانبول آمده بود، تمام پیشنهادهای دولت عثمانی را پذیرفت. ونیزی ها می بایست سرزمینهایی را که از زمان اعلان جنگ- که مدت شانزده سال ادامه پیدا کرده بود- از عثمانیان گرفته بودند به آنها باز پس دهند. کرویا، ایشکودرا، و حوالی آن واقع در آلبانی، در دست ترکها باقی می ماند. در مقابل، ترکها نیز سرزمینهایی را که در آلبانی، دالماسیا و موره از دست ونیزی ها خارج کرده بودند به آنها مسترد می داشتند. اسرای طرفین بدون هیچ قید و شرطی، آزاد می شدند. ونیزی ها پرداخت یکصد هزار فلوری غرامت و ده هزار دوکا، بعنوان مالیات سالانه، به خزانه دولت عثمانی ونیز پرداخت دیونی را که بعنوان تحویل زاج سفید عهده دار بودند، پذیرفتند.^(۲۰)

با وجود معاهده صلح مذکور، ونیزی ها، به نظر خودشان منفعی به دست آورده بودند. مثلاً حضور دائمی سفیری ونیزی (بالیوز= بالیوس)^۲ در استانبول که انجام کارهای اتباع ونیزی ها را عهده دار بود. به عبارت دیگر، دولت عثمانی حق قضاوت سفیر (بالیوز) ونیزی در مورد هم وطنان ونیزیش را به رسمیت می شناخت. دیگر اینکه هر دولتی قبل از تهاجم عثمانی ها اگر پرچم جمهوری ونیز، یعنی پرچم مارک (مرقس) قدیس^۳ را بعنوان متفق ونیزی ها به اهتزاز

1. Civani Dorya 2. Balyoz 3. St. Märk (Sen Märk)

درآورد، مورد حمله قرار نمی‌گرفت.

چون لئوناردو سینیور یونان که به عثمانیان مالیات پرداخت می‌کرد، به اتفاق متفقین علیه متبوع خود (عثمانیان) به فعالیت پرداخته بود، او را از شرایط معاهده مستثنی کردند، و ونیزی‌ها نیز در این مورد چیزی نگفتند. مستثنی کردن لئوناردو از شرایط صلح مذکور به این علت بود که می‌خواست در اولین فرصت، اقدامش را تلافی کند.

جیوانی دوریا، امضاکننده معاهده، تا آمدن سفیری جدید، از طرف جمهوری ونیز، بعنوان سفیر در استانبول باقی ماند با امضای این معاهده، به جنگ عثمانی — ونیز که از سال ۱۴۶۳م، شروع و تا بهار سال ۵۸۸۴ هـ. ق/ ۱۴۷۹، بمدت شانزده سال ادامه داشت — خاتمه داده شد، و در ۲۵ آوریل ۱۴۷۹ روز عید مسیحیان (روز جشن پرهیز یا روزه مسیحیان)، توسط دوچ (دوچه) [ریس جمهور ونیز] به ونیزیان اعلام شد.

یادداشت‌های فصل هفتم

۱. به موجب معاهده مذکور، جمهوری و نیز می‌بایست از نظر مالی و نظامی به اسکندر بیگ کمک کند و کشتیهای مسلح (جنگی) و نیز، برای صیانت مردم آلبانی از هجوم ترکها، که همیشه بین ماههای آوریل و ژوئن صورت می‌گرفت، به ساحل آلبانی اعزام شوند. همچنین به موجب این پیمان، در صورتی که جمهوری و نیز درصدد صلح با عثمانی برمی‌آمد، اسکندر بیگ نیز می‌بایست در آن صلح شرکت کند. علاوه براین، در صورت بروز خطر، هرگاه اسکندر بیگ، ناگزیر از پناهنده شدن به و نیز می‌گشت، دولت و نیز تا زمانی که اوضاع برای بازگشت وی به آلبانی مساعد و مناسب گردد، متعهد پذیرفتن وی می‌شد.
۲. پاپ پی دوم بنا به خواسته و تصمیم خود شهرهای ساحلی پلوپونز Peloponez، بئوتیا Beotia، آتیک Atik و اپیرا به ونیزی‌ها، مقدونیه را به اسکندر و سرزمینهای بلغارستان، صربستان و افلاق را به مجارها بخشیده بود، و قرار بود که بخش باقیمانده از امپراتوری بیزانس نیز به خاندانهای رومی واگذار شود. (ا. گگاژ، آلبانی، ص ۱۳۶).
۳. کریتولوس (ص ۹-۱۶۸) می‌نویسد که عمر بیگ سنجق بیگ موره به تصور اینکه مورد تحقیر قرار گرفته است، برخلاف معاهده‌ای که با ونیزی‌ها وجود داشت به اراضی آنها هجوم برد و چون ونیزی‌ها موره را کاملاً از دست رفته تلقی کردند، از این رو به جنگ پرداختند. هامر نیز (ج ۳، ص ۸۳)، مسئله‌ای ساده را علت جنگ با ونیزی‌ها دانسته است و آن سرقت ده هزار آنچه توسط یکی از غلامان امیر آتن و فرار او به کورون و مخالفت با استرداد وی به علت دوباره گرویدن غلام سارق به آیین مسیحی بوده است. از این رو، اورنوز زاده عیسی بیگ، امیر موره، با تجاوز به اراضی ونیزی‌ها و محاصره و تصرف آرگوس موجب شروع جنگ با ونیزی‌ها شد. همان‌گونه که در متن گفته شد، چون اتحاد ونیزی‌ها با مجارها و آلبانی، علیه عثمانیان آشکار شد، بنابراین مسئله موره برای جنگ مذکور، علت و بهانه‌ای ظاهری بوده است.
۴. سناتور، که تصمیم به جنگ با ترکها گرفته بود، بلافاصله سفرایی نزد پادشاه مجارها و پاپ فرستاد. پاپ پس از این که موفق شد بزرگترین دشمن خود دوک دارمین Dârmin را شکست دهد، با خوشحالی هر چه تمامتر به دعوت آنها پاسخ مثبت داد و مجارها نیز موافقت خود را اعلام داشتند (خالکوندیل ص ۲۲۸).
۵. این اسم در ذیل خالکوندیل، یا کوملوره دانو در تاریخ هامر، نیز بعنوان لوجی لوره دانو Luçi Loredano آمده است.
۶. هر چند تاریخ عالی (ص ۶۷)، و تاج التواریخ (ج ۱، ص ۵۰۲)، حرکت محمود پاشا را سال ۸۶۹ هـ. ق، ذکر کرده‌اند، ولی درست نیست. کریتولوس هم وقوع جنگ بوسنه هم جنگ موره را در سیزدهمین سال جلوس سلطان محمد فاتح که مصادف با سال ۸۶۸ هـ. ق/ ۱۴۶۳ م است، نوشته است. تاریخ هامر (ج ۳، ص ۸۵)، نیز وقوع جنگ موره را سال ۱۴۶۳ م قید کرده است، اگر تواریخ ترکها با تاریخ هامر و اثر کریتولوس و ذیل خالکوندیل مورد بررسی قرار گیرد، بخوبی معلوم می‌شود که جنگ موره درست یک سال قبل از جنگ بوسنه به وقوع پیوسته است. بنا به ذیل خالکوندیل، ونیزی‌ها پس از شکستی که در موره متحمل شدند به مردم موره—درحالی که مجارها در حال عبور از تونا بودند—توصیه کردند که خود را تسلیم عثمانیان کنند (ص ۲۳۳).
۷. کریتولوس، ص ۱۸۸.
۸. کریتولوس تعداد کشتیها را حدود چهل فروند می‌نویسد (ص ۱۸۶)، ولی در ذیل خالکوندیل (ص ۲۴۲)، این تعداد بیست

فروند نوشته شده است.

۹. Kânâlis، این اسم در نوشته‌های ما به صورت نیکلا کاناله و در تاج التواریخ به صورت جندرال (کندرال) که احتمالاً تحریف شده جندرال و یا کاناله است، آمده است، در شرح موجود در حاشیه همان تاریخ، نام نیکلا کامپاله N.Kâmpâle نوشته شده است.

۱۰. روابط موجود بین آق‌قویونلوها و ونیزی‌ها در سال ۱۴۶۱م شروع شد و نخستین بار هیأتی تام‌الاختیار، متشکل از حاجی محمد، مراد، نیکلا، و صفر شاه یا غفار شاه، از طرف فرمانروای آق‌قویونلوها به ونیز اعزام شد. در مقابل جمهوری ونیز هم شخصی به نام گرین Girin را فرستاد. بعدها در سال ۱۴۷۱م، کاترینوزینو که از جانب پدر اصیل زاده‌ای از ونیز و شوهر خواهرزاده‌ی دسپینا، همسر اوزون حسن بود، به سفارت به تبریز فرستاده شد. در پی آن، حاجی محمد، بعنوان سفیر به ونیز اعزام، و اسلحه و مهمات نظامی فراهم آورد که توسط باربارو و Bârbâro و کونتارینی Kontârini، ارسال شد. نخستین اتحاد میان جمهوری ونیز و آق‌قویونلوها در سال ۱۴۶۳م، صوت گرفت. هر چند گرین نماینده تام‌الاختیار ونیز نزد اوزون حسن اعزام گردید، ولی میان طرفین اقدامی عملی صورت نگرفت و این اقدام فقط پس از تصرف اغری بوز حالت تهاجمی به خود گرفت. (و. منیوسکی، «ایران در قرن پانزدهم میان ترکیه و ونیز»).

۱۱. پاپ سیکست چهارم Sikst IV از طرفی برای جنگ با عثمانی‌ها، افراد خود را به فرانسه، آلمان، اسپانیا فرستاد و فرمانروایان این سرزمینها را به گردهمایی دعوت کرد و از طرف دیگر نیز با ونیز و ناپل، اتحاد مثلی تشکیل داد. این پیمان به علت اینکه شخصی به نام کارافا Cârâffa برای ایجاد اتحاد، کوشش فراوانی به خرج داد، به نام وی یعنی پیمان کارافا نامیده شد. ونیزی‌ها با شوالیه‌های رودوس و آل‌قرامان نیز متحد شدند.

۱۲. مؤلف تعداد ناوگان متفقین را هشتاد و پنج فروند قید کرده، در صورتی که جمع کشتیهایی که نام برده است، نود فروند می‌باشد که به نظر می‌رسد از طرف مؤلف اشتباهی روی داده است (م).

۱۳. از طرف جمهوری ونیز همراه سلاحيهائی که توسط باربارو فرستاده شد، پیمان نامه (آیین‌نامه) ای سرّی نیز در اختیار وی گذارده شد که به موجب آن، تا زمانی که تمامی آسیای صغیر تا حدود بغازها به آق‌قویونلوها واگذار نمی‌شد، جمهوری ونیز حق برقراری صلح با عثمانیان را نداشت.

۱۴. از کشتیهای فوق، شصت فروند متعلق به ونیزی‌ها، شانزده فروند به سلطان نشین ناپل، پنج فروند، متعلق به شخص پادشاه ناپل، شانزده فروند از آن پاپ و دو فروند نیز متعلق به شوالیه‌های قبرس بود (تاریخ هامر، ج ۳، ص ۱۳۵، به نقل از باربارو).

۱۵. در همان سال در پی شکست اوزون حسن، مناطق مذکور، ونیز ارمناک، مینان و غیره که متعلق به آل‌قرامان بود، توسط گدیک احمد پاشا به تصرف درآمد.

۱۶. در سال ۱۴۷۴ م، هنگامی که ایشکودرا توسط خادم سلیمان پاشا محاصره شد، پادشاه مجارها در پی تقاضای ونیزی‌ها به بُوغوردُلُن حمله کرده، آنجا را تسخیر کرد.

۱۷. نام این زن معلوم نیست، نخستین پیشنهاد صلح با ونیزی‌ها را نامادری سلطان محمد فاتح یعنی مارا (مریم سلطان) کرده بود. احتمالاً این بار نیز تقاضای صلح توسط وی صورت گرفت.

۱۸. هامر (ترجمه عظیمی ج ۳، ص ۱۶۴)، به مناسب انعقاد پیمان با پادشاه ناپل چنین گفته شده است: «... این اتحاد نخستین نمونه‌ای است در تاریخ سیاست که میان یک دولت مسیحی و دشمن هر آنچه که به نام عیسی احترام می‌گذارد، منعقد می‌شود.

۱۹. در میان توپها، دو توپ هاون Havan، ویرانیهها و خرابیههای زیادی برای محاصره شدگان به بار می آورد. زیرا هنگامی که توپها پرتاب می شدند، و بر روی خانه های ایشکودرا فرو ریزی آمدند، به علت ترکیباتی که داشتند اکثراً موجب آتش سوزیهایی می شدند که غیر قابل اطفاء بود. اصولاً ترکها نیز فقط به همین هدف آنها را ساخته بودند. هریک از توپها دوازده هزار کنتال (واحد وزن ده کیلوگرمی - م)، سنگ پرتاب می کرد (آرتور توماس، ذیل خالکوندیل ص ۲۶۵-۲۶۴).

۲۰. عریضه محمد پاشا قرامانی، وزیر اعظم به پادشاه، در خصوص مذاکراتش با سفیر ونیز که به استانبول آمده بود:

خلد الله سبحانه

هوالفتح

دبندۀ خاکسار به پایۀ سریر اعلای دولت سلطنت می رسانم که سفیری که از طرف ونیز آمده است به حضورمان بار یافت. در مورد صلح سخنان و حرفهای نه خیلی گرم (صمیمانه) زیادی گفته شد. باز پس دادن اسکندریه (ایشکودرا) را پذیرفتند. در خصوص پرداخت برخی از مطالبات گذشته اعلام توانایی می کنند. سرانجام چاکر فشار آوردم، که باز پس دادن قلاع، ولایات و دشتهایی که مورد بحث بوده و پرداخت یکصد هزار فلوری و سالانه ده هزار فلوری پیشکشی، و استرداد ایشکودرا، ضروری است، تا در حضور پادشاه عالم پناه، محلی برای امر مصالحه وجود داشته باشد، که با کمال رضایت پذیرفت. بدین ترتیب همان گونه که این مصلحت از خاطر عاطرتان خطور کرده بود، انجام شد. باقی منوط به فرمان سلطان همایونیم می باشد...» (آرشیو کاخ توپقایی، شماره ۶۳۷۲).

فصل هشتم

جنگ در شمال دریای سیاه— تحت الحمايه قرار گرفتن خان نشين کریمه جنگ در شمال دریای سیاه

تصرف مستملکات جنووا

دولت عثمانی تمام بخش جنوبی سواحل دریای سیاه را بغیر از سرزمینهای متعلق به شاهزاده نشین بوغدان (مِلداوی) واقع در بخش غربی، تصرف کرده بود. در بخش شرقی تنها سواحل قفقاز به تصرف درنیامده بود. در شمال دریای سیاه و در سواحل کریمه و دریای آزوف مستملکات تجاری جنوویی ها قرار داشت. بویژه شهر بندر کفه به منزله انبار تجارت جنوویی ها در دریای سیاه محسوب می شد.^(۱) اهالی جنووا در سال ۱۲۶۶م، آنجا را از خان نشین آلتون اردو گرفته بودند. کفه، پایگاهی بس مستحکم بود که با حصارى سه طبقه محصور شده بود. جنوویی ها، هم از طریق کفه و هم از طریق سایر اسکله ها، با ایران، روسیه، و حتی آسیای مرکزی به امور بازرگانی می پرداختند. خانهای کریمه امتیازات زیادی به کنسولهای جنووا داده بودند.

دولت عثمانی که به بیشتر از نیمی از دریای سیاه و تنگه های چاناق قلعه (داردانل) و استانبول دست یافته بود، می خواست این دریای بسته را بعنوان دریاچه ای متعلق به ترکها، تماماً تحت حاکمیت خویش درآورد، از این رو درصدد برچیدن مستعمرات جنوویی ها در آنجا برآمد تا از طریق اسکله کفه، تجارت جنوویی ها به دست ترکها بیافتد. در عین حال به فکر دست اندازی به سواحل شمال دریای سیاه نیز افتاد، تا بدین وسیله سرزمینهای خود را تحت

امنیت کامل درآورد. حکومت عثمانی از سال ۱۴۵۴م، یعنی از زمانی که به حاجی‌گری^۱، خان کریمه کمک کرد، به فکر استقرار در شمال دریای سیاه افتاده بود و این تصمیم پس از بیست و یک سال تحقق یافت.

در سال ۱۴۷۵م، جنگ با ونیزی‌ها، که از دوازده سال قبل شروع شده بود، ادامه داشت. ولی دولت عثمانی، پس از اینکه قرارداد متارکه^۲ یک ساله را با ونیزی‌ها منعقد کرد، بی‌درنگ به جنگ در دریای سیاه پرداخت.

در اواخر ماه مه سال ۱۴۷۵، گدیک احمدپاشا، وزیر اعظم با هفتاد هزار سرباز و ناوگانی متشکل از سیصد فروند کشتی بزرگ و کوچک وارد دریای سیاه شد، و در آغاز ماه ژوئن نیز در مقابل بندر کفه لنگر انداخت و بی‌تأمل نیرویی چهل هزار نفری در ساحل پیاده کرد. تجهیزات محاصره آماده شد و شهر پس از سه روز مقاومت تسلیم گردید.^(۲) قلعه تسخیر و اسرای زیادی گرفته شد، سپس ناوگان وارد دریای آزوف شد و قلعه آزوف که پیش از آن تانا نامیده می‌شد، و در نزدیکی مصب رود دن قرار داشت، با صلح به تصرف درآمد.^(۳) قلعه منکوب در نزدیکی ساحل و جنوب شبه جزیره کریمه قرار داشت. پس از اندک فشاری که بدان وارد آمد، تسخیر شد،^(۴) و منگلی‌گری، از خانان کریمه که به آنجا پناهنده شده بود، همراه دیگر جنوایی‌ها اسیر شد. وی که بر سر مقام خانی، با برادرش به جنگ پرداخته بود، چون موفقیتی حاصل نکرد، به جنوایی‌ها پناهنده شد و او را هنگام مراجعت ناوگان، همراه دیگر اسرا به استانبول بردند.^(۵)

از میان تعداد زیادی از جوانان جنوایی که از کفه و سایر مناطق تسخیر شده به اسارت درآمده بودند، پانصد نفر برای اجاق (رسته یا گروه افسران) ینی‌چری انتخاب شدند و پس از ثبت نام در رسته نوآموزان، تحت تربیت و تعلیم ترکها قرار گرفتند. بنابه روایت، دستور داده شده بود تا بقیه اسرا را گردن بزنند. در پی فرمان مذکور، چون منگلی‌گری اجازه خواست تا دو رکعت نماز بخواند، پی بردند که وی مسلمان و از خاندان‌گان کریمه است، لذا او را مورد عفو قرار دادند و برایش مقرری برقرار کردند.

اطلاعاتی مختصر درباره خان نشین کریمه

خان نشینهای کریمه و آلتون اردو

خان نشین کریمه منتسب به شاخهٔ توقاتی‌مور [طغاتی‌مور]، خان نشین بزرگ آلتون اردو، یا دشت قبیچاق بود. خان نشینهای غازان، استراخان [هشترخان، حاجی طرخان] و کریمه از این شاخهٔ طغاتی‌مور به وجود آمده بودند.^(۶) مهمترین نشان خان نشین کریمه بود که بر اثر زردخوردیهای خانوادگی موجود در خان نشین مذکور، ناتوان شده، بعدها زیر نفوذ عثمانیان درآمد و سه قرن و نیم دیگر به حیات خویش ادامه داد.

پس از اینکه توقتمیش خان مغلوب تیمور (امیر تیمور لنگ) شد، خان نشین آلتون اردو قدرت سابق خویش را از دست داد و بر اثر مجادلات و جنگهای داخلی، دیگر نتوانست کمر راست کند، و سرانجام قطعه قطعه شد و از یکی از این قطعات، خان نشین کریمه به وجود آمد. شخصی به نام تاش تیمور یا تیمورتاش، نخستین خان آنجا شد و به نامش سکه ضرب شد. پس از وی پسرش غیاث الدین، خان کریمه گردید. ولی چون از طرف خان نشین آلتون اردو تحت فشار قرار گرفت، به لیتوانی فرار کرد. حاجی گری که از همان خاندان و به احتمال زیاد نوهٔ تیمورتاش بود، در لیتوانی به دنیا آمد.^(۷)

در این موقع، ادیگه^۱ یا ایدوگه بیگ، رئیس نوگایها* که از امرای خان نشین آلتون اردو و اتابک خان نشین مذکور بود و در سال ۱۳۹۹م، توقتمیش خان^(۸) را از شهرسرای که مشرف به ولگا بود، فراری داد^(۹)، به اراده و خواست خود، حکمرانانی از خانهای اوروس^۲ [روس] برای فرمانروایی خان نشین آلتون اردو، انتخاب کرد. برخی از امرا که مدتی بود از تحکم و زورگویی وی نفرت پیدا کرده بودند، درصدد رهایی از دست وی برآمدند، و در سال ۸۱۱ هـ. ق/ ۱۴۰۸م، با استفاده از فرصتی که هنگام جنگ مسکو- که ایدوگه به اتفاق پولادخان فرمانروای آلتون اردو انجام داد- به دست آوردند، تیمورخان از پسران تیمور قتلغ خان را که از سلسلهٔ خانهای اوروس بود، فرمانروا اعلام کردند. ایدوگه پس از اطلاع از این ماجرا، همراه پولادخان به کریمه عقب نشینی کرد، و همان طور که گفته شد، غیاث الدین خان نیز که در کریمه بود، به لیتوانی فرار کرد.

هرچند، جلال الدین، از خاندان توقتمیش، پس از تیمورخان به فرمانروایی خان نشین آلتون اردو رسید، ولی برادرش، کریم بردی خان او را به قتل رسانده، بجایش نشست. قادر بردی • Nogay، نام یکی از قبایل مغول و تاتار (م).

1. Edigo (İdigü) 2. Urus

(یا جبار بردی) خان از پسران کریم بردی خان در جنگی که با ایدوگه انجام داد، کشته شد، ولی خود ایدوگه نیز در این جنگ به قتل رسید و اردویش متلاشی شد.^(۱۰)

خان شدن خاندان گری در کریمه

در اثنای مبارزات بر سر جانشینی سلطنت در خان نشین آلتون اردو، حاجی گری که در لیتوانی اقامت داشت، با گرفتن نیروی کمکی از آنجا، در سال ۵۸۳۲ ق. / ۱۴۳۸ م، کریمه را به تصرف درآورد و فرمانروایی خود را اعلام کرد. در این هنگام، الغ محمد، از فرزندان تیمور قتلغ که حکمرانی آلتون اردو را به عهده داشت، در مقابل این عمل سکوت اختیار کرد. بدین ترتیب، حاجی گری در کریمه مستقر، و به نامش سکه ضرب شد. حاجی گری درصدد برآمد که کفه را از دست جنوایی ها که با خان نشین آلتون اردو روابط حسنه داشتند، خارج کند، و با اینکه جنوایی ها را شکست داد، ولی موفق به تصرف قلعه نشد (۱۴۳۸ م).

سید احمدخان، آخرین فرمانروای آلتون اردو، در نظر داشت شبه جزیره کریمه را ضمیمه قلمرو خود کند. حاجی گری به علت عدم اعتماد به دوستانش، یعنی لیتوانی و لهستان، به دولت عثمانی متوسل شد. عثمانیان در سال ۱۴۵۴ م، حدود پنجاه فرزند کشتی بادبانی به سواحل کریمه و کفه اعزام داشتند. حاجی گری با نیروی شش هزار نفری از راه خشکی کفه را محاصره کرد. جنوایی ها ناچار با حاجی گری به توافق رسیده، پرداخت مقداری مالیات به وی را پذیرفتند.

این کار حاجی گری، فرمانروای آلتون اردو را وادار به اقدام کرد. او با حمله به کریمه، حاجی گری را در حالی که زخمی شده بود، فراری داد. وی حدود هفت سال در خارج از کریمه بسر برد. سرانجام، تگنه میرزا^۱ از هواداران وی، نیروهای آلتون اردو را از کریمه فراری داد و حاجی گری را دوباره خان کریمه اعلام کرد.

حاجی گری در دومین دوره حکمرانی خود در کریمه، با ایوان کبیر، گراندوک مسکو (۱۵۰۵-۱۴۶۲ م)، و کازیمیر چهارم (۱۵۰۱-۱۴۴۵ م)، پادشاه لهستان، مناسبات تجاری برقرار کرد. از این رو، پناپ درصدد برآمد حاجی گری را که دوست مسیحیان بود و در لیتوانی به دنیا آمده بود، علیه عثمانیان تحریک کند.

حکومت منگلی گری

پس از فوت حاجی گری در سال ۱۴۴۶ م، هشت پسر از دوازده پسرش، و نیز سایر خویشاوندانش با یکدیگر به مبارزه و مجادله پرداختند و کسانی که حکومت کریمه را به دست می‌گرفتند، پس از مدتی جای خود را به رقبایشان می‌دادند. منگلی گری خان، از پسران حاجی گری نیز، فقط توانست مدت سه ماه بر کریمه حکومت کند. ولی بعد در جنگی که با برادرش نوردولت انجام داد، شکست خورده، به قلعه منکوب که متعلق به جنوایی ها بود، فرار کرد.

نوردولت برخی از برادرانش را به قتل رساند و برخی دیگر را وادار به فرار به روسیه نمود و تقریباً حدود دوونیم سال بر کریمه حکم راند. وی هم از برادرش منگلی گری و هم از آلتون اردو می‌ترسید، و آنچه که هم از آن می‌ترسید برسرش آمد. منگلی گری خان، به کمک آمینک بیگ،^(۱۱) پسر ماما^۱ (ممک) بیگ، از امرای آل شیرین و سایر هوادارانش، برای دومین بار خان کریمه شد و تا سال ۸۷۹ هـ. ق/ ۱۴۷۴ م، در مقامش پابرجا ماند. در این بین به دنبال حمله سید احمدخان فرمانروای آلتون اردو به کریمه، منگلی گری مجدداً به قلعه منکوب فرار کرد و جانی بیگ گری، از طرف سید احمدخان، به جای وی بعنوان والی تعیین شد، و پس از مدت خیلی کمی، یعنی در سال ۸۸۰ هـ. ق/ ۱۴۷۵ م، نوردولت خان برای دومین بار خان کریمه شد.

خان نشین کریمه تحت نفوذ عثمانیان

نوردولت خان که ناچار بود هم با برادرش منگلی گری و هم با فرمانروای آلتون اردو مقابله کند، با عثمانیان مناسبات دوستی ایجاد کرد. نامه‌های متواضعانه، توأم با احترام برای سلطان محمد فاتح فرستاد. در یکی از نامه‌هایش به تاریخ ۸۸۲ هـ. ق/ ۱۴۷۷ م، لحنی بسیار محترمانه و فروتنانه نسبت به فرمانروای عثمانی به کار برده بود، با اینهمه، هنگامی که برای شرکت در جنگ بوغدان (مِلداوی) در سال ۸۸۱ هـ. ق/ ۱۴۷۶ م، دعوت شد به خاطر تهدیدی که از جانب آلتون اردو به عمل آمد، نه خود توانست شرکت کند و نه قوای کمکی فرستاد.^(۱۲)

این عمل نوردولت خان، فرصتی به دست مخالفین وی داد و در اثر مساعی افراد منگلی گری، بویژه همت آمینک بیگ، منگلی گری که در استانبول بسر می‌برد، بعنوان خان

کریمه تعیین شد که پس از اعطای بیرق (پرچم) و توغ* به وی، او را به کریمه فرستادند (اواخر سال ۱۴۷۷). بدین ترتیب خان‌نشین کریمه تحت نفوذ عثمانیان قرار گرفت. منگلی‌گری خان، که پس از آن تحت حمایت عثمانیان قرار گرفت، از سال ۵۸۸۳ ق/ ۱۴۸۷ م، تا ۵۹۲۱ ق/ ۱۵۱۵ م، در رأس حکومت کریمه قرار داشت و بعد نیز، تا سال ۵۱۱۹۷ ق/ ۱۷۸۳ م فرزندان و نوادگانش متجاوز از سه قرن در کریمه حکومت داشتند. (۱۳)

* tuğ، تاجی که از پر مرغ یا موی دم اسب درست می‌کردند و در زمان عثمانیان از طرف سلطان، به امرای لشکر داده می‌شد، و آنها را امرای یک تاجی، دو تاجی و یا سه تاجی می‌خواندند؛ تاج مذکور را بالای کلاه نصب می‌کردند (م).

یادداشتهای فصل هشتم

۱. علاوه بر شهر و بندر تجاری کفه که همان تئودوزیای Teodosiâ امروز می باشد، قصبه آروف یا تانا Tâna واقع در منتهای الیه دریای آروف و سُداق Sodak و نیز بندر گُرُج و قلعه منکوب Menküb وجود داشتند، منکوب در جنوب شبه جزیره کریمه و بالیق اُوا Bâlikovâ اسکله آن بود که درون ساحل قرار داشت.
۲. تاریخ هامر، (ج ۳، ص ۱۴۷) می نویسد، شخصی به نام ایسکوتر جیافیکو İskoer Ciyâfikو به اتفاق برخی از افراد بومی ارمنی صاحب اعتبار و نفوذ، دروازه ها را گشود و شهر را تسلیم کرد.
۳. سلطان محمد فاتح بعدها، یعنی پس از مراجعت از جنگ ایشکودرا در سال ۱۴۷۸م، سنجق بیگ فوجه‌الی Kocaeli را با سی فرزند کشتی بادبانی برای تصرف قلعه موتا Mutâ که گدیک احمدپاشا آن را تصرف نکرده بود، به حوالی دریای آروف فرستاد و پس از انجام این کار، در سواحل مذکور، دیگر مستملکه دولت بیگانه ای باقی نماند.
۴. قلعه منکوب محاصره شد و پس از پیشنهاد تسلیم قلعه، امیر قلعه از حصار خارج شده، کلیدها را تسلیم کرد. ولی یکی از خویشان رییس و امیر قلعه تسلیم نشد و دروازه های قلعه را بسته، در صدد مقاومت برآمد. چون به نظر می رسید که تصرف قلعه به درازا خواهد کشید. احمد پاشا چنین وانمود کرد که قصد بازگشت دارد، لذا عقب نشینی کرد و سربازان را در کمینگاههای مناسب گمارد. افراد قلعه، به تصور اینکه گدیک احمدپاشا حقیقتاً عقب نشینی کرده است، از قلعه خارج شده، به تعقیب وی پرداختند. در پی آن، سربازان از کمینگاه خود خارج شدند و آنها را محاصره و قلعه را تسخیر کردند (تاج التواریخ، ج ۱، ص ۵۵۵).
۵. اکثر چهل هزار نفری که گدیک احمد پاشا به استانبول آورد. ارمنی، جنوایی، یهودی و رومی بودند. جنوایی ها و رومی ها در گالاتا، یهودیان در «خاص کوی» ارمنی ها نیز در حوالی سلمه تومروق Salamatomruk اسکان داده شدند. (میر میراوغلی، «ناوگان فاتح (سلطان محمد)، جنگهای دریایی»، ص ۱۰۵).
۶. خان نشین غازان از سال ۱۴۳۸ تا ۱۵۵۲م، و خان نشین استراخان [حاجی طرخان] از ۱۴۶۶ تا ۱۵۵۴م، به موجودیت خود ادامه دادند. خان نشین کریمه هم از ۱۴۲۰ تا ۱۷۸۳م، پابرجا ماند.
۷. بنا به نوشته عمده التواریخ، پدر حاجی گری «دولت بردی» پدر وی نیز تاش تیمور اوغلان و او نیز فرزند گیگای Gigây اوغلان بود.
۸. پس از مرگ توقتمیش، خانهای زیادی در خان نشین آلتون اردو که بر سر جانشینی امارت و سلطنت باهم رقابت داشتند، به وجود آمدند.
۹. توقتمیش خان پس از تحمل آخرین ضربه از امیر تیمور، هر چند در سال ۱۳۹۸م، به پایتخت خود، یعنی شهر سرای بازگشت؛ ولی در سال ۱۴۰۶م، توسط دشمن سابق خود، یعنی تیمور قتلغ نوه اوروس خان با همت و یاری اویبگه یا ایدوگه، رییس نوگای ها، از پایتخت رانده شده و در لیتوانی که بدانجا پناهنده شده بود، در گذشت.
۱۰. تاریخ هامر، ادیگه بیگ را به شکل اِدِه کو Edeko می نویسد و می گوید: وی از ازبکها بود، ابتدا در خدمت توقتمیش به سر می برد و در سال ۱۳۸۸م، نزد تیمور فرار کرد و عامل اصلی حمله تیمور به توقتمیش بشمار می رود. ادیگه در زمان فرمانروایی خود در آلتون اردو که شانزده سال طول کشید، حاکم مطلق العنان بود (ج ۳، ص ۱۵۰).
۱۱. امینک بیگ Eminêk Bey از میرمیرانهای (بیگ‌بیگهای) آل شیرین و از بانفوذترین امرای کریمه بود. پدرش مَمک

(ماماق) بیگ و پدر وی نیز تکه بیگ بود.

۱۲. در سال ۵۸۸۱ ق، هنگام بوغدان (مِلداوی)، از خان کریمه برای شرکت در جنگ دعوت بعمل آمد، وامینک بیگ از امرای آل شیرین، بوغدان را غارت کرد، ولی چون اطلاع یافت که سرزمینش مورد تجاوز دشمن قرار گرفته است، لذا، ضمن معذرت خواهی، ناچار به کشور خویش بازگشت. سال ۵۸۸۱ ق (آرشو کاخ توقایی شماره ۶۴۹۵).
۱۳. نحوه اداره کریمه در زمان عثمانیان در بخش دیگری آمده است.

فصل نهم

سیاستهای سلطان محمد فاتح و آلفونس پنجم

آخرین سالهای محمد دوم، وقایع و مرگ او

دوسیاست رودررو

برای پی بردن به سیاست آلفونس پنجم، پادشاه آراگون و ناپل، در اتخاذ تدابیر احتمالی برای جلوگیری از گسترش تسلط عثمانیان تا سواحل آدریاتیک، پی بردن به هدف و علت پیاده کردن نیروهای عثمانی در ایتالیای جنوبی به فرماندهی گدیک احمدپاشا که اندکی قبل از فوت سلطان محمد فاتح از مقام صدراعظمی معزول شده بود، ضرورت دارد.

سلطان محمد فاتح و آلفونس

آلفونس پنجم، پسر فردیناند، پادشاه آراگون، هنگام حیات پدرش، در سیسیل بسر می برد. او در سال ۱۴۱۶ م، پادشاه آراگون— ناپل شد؛ ولی با تعقیب سیاست و آرمان نفوذ بر بالکان و مدیترانه، در صدد ایجاد یک امپراتوری بود. در تعقیب این سیاست، روابطش با ونیزی ها که منافع و مستملکات زیادی در مدیترانه داشتند، به هم خورد، و با دخالت در امور آلبانی نیز اسکندریه را که در حال جنگ با عثمانیان بود به زیر حمایت خود گرفته، به او کمک کرد. همچنین برخی

از امرا و سینیورهای آلبانی را تحت نفوذ خویش درآورد.

سیاست آلفونس پنجم

با اینکه خود شاه آلفونس نسبت به عثمانیان که در موره و آلبانی پراکنده شده بودند، موضع خصمانه‌ای نگرفته بود، ولی به علت ورود ترک‌ها به منطقه مورد نظر وی، به طور غیرمستقیم درصد اتخاذ تدابیری برای جلوگیری از گسترش نفوذ عثمانیان بود. ونیزی‌ها نیز به علت گسترش حاکمیت آلفونس در آلبانی، برای پیشبرد سیاستی مخالف سیاست وی، مردم آلبانی را به دو بخش تقسیم کرده بودند.

به دنبال فتح استانبول، آلفونس حمایت از برخی از دانشمندان و اهل فن را که از آنجا فرار کرده بودند، دستاویزی برای پیگیری سیاستی قرارداد که اتخاذ کرده بود. آلفونس که برخی از خواسته‌هایش تحقق نیافته بود، برای اینکه بتواند حاکمیت خود را در سواحل آدریاتیک کاملاً مسلط گرداند، درصدد برآمد که برای جلوگیری از ورود ترک‌ها به شبه جزیره ایتالیا، — که وارد آلبانی شده بودند — حداقل با حمایت از اسکندر بیگ، ائتلافی تشکیل دهد.

یکی شدن سیاست جمهوری ونیز و سلطان‌نشین ناپل که سیاست نفوذ و حاکمیت در آلبانی را به طور جداگانه تعقیب می‌کردند، سبب شد که استیلای عثمانیان مدت زمانی دراز به تعویق افتد، ولی چون ونیزی‌ها درصدد بودند که سیاست خود را در آلبانی به تنهایی پیش ببرند، و پادشاه ناپل را در این خصوص رقیب خویش محسوب می‌داشتند، لذا واگذاری اسکله و بنادری به عثمانیان — که موجب به رسمیت شناختن حاکمیت ونیزی‌ها در آلبانی گردید — را پذیرفتند و این امر خود، مانع اتخاذ سیاست ناپل و ونیز شد، ونیزی‌ها که منافع تجاری و اقتصادی خود را برتر از هر چیز می‌دانستند، حتی به بیانیه مورخ ۱۴۵۴م، پاپ نیکلای پنجم که اقدام مشترکی با جمهوری ونیز را، در مقابل خطر ترک‌ها، توصیه می‌کرد، اعتنایی نکردند.

بدین ترتیب، آلفونس پنجم تا تاریخ فوتش در سال ۱۴۵۸م، ابتدا به پیگیری سیاست تسلط و حاکمیت بر مدیترانه و بالکان پرداخت، و چون در این امر موفق نشده، سیاست جلوگیری از ورود ترک‌ها به سواحل آدریاتیک را تعقیب کرد.

عثمانیان پس از اشغال آلبانی و موریه، جزایر ایونی را به تصرف درآوردند، و به فکر گذشتن از ایتالیا افتادند. فردیناند، پسر آلفونس پنجم که جانشین پدر شده بود، با اینکه مانند پدرش سیاستی رؤیایی را تعقیب نمی‌کرد، ولی با احساس خطر، به همان اندازه درصدد جلوگیری از نفوذ ترکها برآمد. چنانکه به دنبال تصرف جزیرهٔ آغری بوز توسط ترکها، پادشاه ناپل که سیاست دوستانه‌ای با سلطان محمد فاتح در پیش گرفته بود، با احساس پیشرفت خطر با ملحق شدن به جنگ صلیبی دریایی که ترتیب داده شده بود، عملاً به تجاوز علیه عثمانیان پرداخت (۱۴۷۰م).

دولت عثمانی، با کیاست و عزمی راسخ، موفق به جلوگیری از این موقعیت خطرناک ترتیب داده شده گردید و پس از اینکه در سال ۱۴۷۹م، معاهدهٔ صلح برقرار کرد، شوالیه‌های رودوس را که متحد وی بودند، علیه سلطان نشین ناپل به اقدام واداشت. به همین جهت فعالیتهایی که برای جلوگیری از ورود ترکها به سواحل آدریاتیک و دریای ایونی به عمل آمد، ثمره‌ای نداد و ترکها که تا مناطق مذکور پیشرفت کرده بودند، به اقتضای نقشه‌ها و برنامه‌هایی که داشتند، پیاده شدن در ساحل مقابل را کاملاً طبیعی و حتمی دانسته، درصدد برآمدن این تصمیم خود را از قوه به فعل درآوردند.

دولت عثمانی برای بیشتر نزدیک شدن به ایتالیای جنوبی، درصدد به دست آوردن جزایر زانتا، کفالونیا و آیامورا (سانتاماریا) که از جزایر دریای یونان بودند، برآمد. بعلت نزدیکی جزایر مذکور به سواحل اپیر که در دست ترکها بود، لئوناردو امیر جزایر، به موجب معاهدات فیما بین، توسط سنجق بیگهای یانیا^۱، هر سال مالیاتی مقرر به عثمانیان پرداخت می‌کرد و به هریک از سنجق بیگهای تازه تعیین شده نیز، مبلغ پانصد دوکا حق ایاب و ذهاب پرداخت می‌شد.

لئوناردو، شاهزادهٔ جزایر مذکور، داماد لازار والی صرب بود که پس از مرگ همسرش، با یکی از بستگان فردیناند، پادشاه ناپل، ازدواج کرده بود. ازدواج اخیر بعنوان مانعی برای اقدامی که علیه پادشاه ناپل می‌بایست صورت گیرد، تلقی می‌شد. علیرغم پرداخت مالیات، برای تلافی اینکه او همراه ونیزی‌ها علیه عثمانیان اقدام کرده بود، در معاهدهٔ صلح عثمانی-ونیزی شرکت داده نشد.

دولت عثمانی با پیش کشیدن این مسئله که لئوناردو بدون کسب موافقت وی با خویشاوند پادشاه ناپل ازدواج کرده است، بعنوان مقدمه‌ای برای تسلط بر ایتالیای جنوبی، تصمیم به تصرف جزایر ایونی گرفت. در این میان که بین سلطان نشین ناپل و ونیزی‌ها نیز

خصوصیت وجود داشت، مسئله تسلط بر ایتالیا، کاملاً بموقع به اجرا درآمد. (۱)

جنگ ایتالیا

بنا به دلایلی که به آنها اشاره شد، در پی انعقاد پیمان صلح با ونیز در سال ۱۴۷۹م، گدیک احمدپاشا مأمور جنگ ایتالیا شد. (۲) احمد پاشا با ناوگان حرکت کرد و اگرچه جزایر زانتا، کفالونیا و آیامورا را به تصرف درآورد، ولی لئوناردو به چنگ نیافتاد و به ناپل گریخت و تحت حمایت پادشاه قرار گرفت. پس از آن، برای تصرف ایتالیای جنوبی، به اجرای نقشه ای که طرح شده بود، پرداخته شد. بدین جهت امیرنشین آولونیا، واقع در ساحل آلبانی به گدیک احمدپاشا واگذار شد. وی آنجا را پایگاه قرار داد و قرار شد که ناوگان عثمانی سال بعد، از سواحل ایتالیای شرقی عبور کند.

به موجب نقشه مذکور، در جولای سال ۱۴۸۰ ناوگانی که در سواحل پولیا^۱، به فرماندهی گدیک احمدپاشا ظاهر شد در ۲۵ جولای در بندر اوترانتو^۲ لنگر انداخت و پس از پیاده کردن نیرو در خشکی، اوترانتو^۲ (تارانتو) را به محاصره در آورد.

فردیناند، پادشاه ناپل برای نجات آنجا نیرویی به فرماندهی پسرش، آلفونس دوک کالابریا^۳ اعزام داشت. ولی وی موفق به انجام کاری نشده عقب نشینی کرد، و شهر، به دست ترکها افتاد، (سوم جمادی الآخر ۸۸۵/ یازدهم اوت ۱۴۸۰). پس از آن گدیک احمدپاشا سایر قلاع موجود در حوالی اوترانتورا نیز تصرف کرد و مهمات، آذوقه و سرباز در آنها گمارد. پس از اینکه اوترانتو تصرف شد و پایگاه ترکها گردید، احمدپاشا که مصمم به ادامه فتوحات در آن منطقه بود، در انتظار رسیدن نیروی تازه نفس شد. ولی به دنبال فوت سلطان محمد فاتح در سوم مه ۱۴۸۱، و احضار احمدپاشا توسط بایزید دوم که به جای پدر فرمانروا شده بود، احمد پاشا مراجعت کرد. بدین ترتیب به علت نرسیدن قوای تازه نفس، فتح ایتالیا متوقف ماند.

گدیک احمدپاشا هنگام ترک ایتالیا، شخصی به نام خیرالدین پاشا را به نیابت خود تعیین کرد و پس از تحکیم قلعه اوترانتو، هشت هزار نفر سرباز، مهمات لازم و آذوقه یک سال ونیم را در قلعه گذاشت، و هنگام ترک آنجا هدایایی برای تقدیم به پادشاه همراه خود برد.

باز پس گرفتن اوترانتو توسط پادشاه ناپل

1. Polyá 2. Otrânto 3. Kâlâbrîâ

فردیناند پادشاه ناپل، پس از تسخیر اوترانتو توسط ترکها با ارسال پیامی به داماد خود پادشاه مجار، از وی درخواست کمک کرد. ماتیاس کورون، دو هزار سواره نظام برگزیده را تحت فرماندهی دو فرمانده مجرب اعزام داشت. این فرماندهان موفقیت‌هایی به دست آوردند. نظر به اینکه نیرویی امدادی به کمک سربازان ترک که در اوترانتو بودند، فرستاده نشد، از این رودوک کالا بریا با چهل فروند کشتی ناپل و آراگون سر رسید و سرزمینهای تصرف شده را باز پس گرفت اوترانتو پس از سیزده ماه که در تصرف ترکها بود سرانجام در سپتامبر ۱۴۸۱ سقوط کرد و تمام سربازان محافظ همانند آنچه که در سایر قلاع روی داده بود، کشته شدند. ناگفته نماند که در عقیم ماندن فتوحات ایتالیا، مسئله جم، (جم سلطان) نیز تأثیر و نقش داشت.^(۳)

جنگ رودوس

شوالیه‌های رودوس

جزیره رودوس که در جنوب غربی شبه جزیره آناتولی و بر سر راه آناتولی، بالکان، سوریه و مصر قرار گرفته است، توسط شوالیه‌های سنت ژان^۱ (جان مقدس)، اداره می‌شد. آنها شوالیه‌هایی بودند که در جنگهای صلیبی، برای باز پس گرفتن قدس از دست مسلمانان، آمده بودند. این شوالیه‌ها، پس از اخراج از قدس، ابتدا به عکا رفتند، ولی پس از آنکه آنجا نیز به دست مسلمانان افتاد، در سال ۱۲۹۲م، به قبرس آمدند. پادشاه قبرس چون وجود آنها را برای خود خطرناک دید، اجازه اسکان به آنها نداد. شوالیه‌های مذکور ناگزیر به رودوس که متعلق به امپراتوری بیزانس بود، آمدند و چون آنجا را مطلوب خویش یافتند، خواهان خریدن این جزیره شدند. ولی با وجود تصویب و موافقت فیلیپ زیبا^۲ (نوبل)، پادشاه فرانسه و پاپ کلیمان پنجم^۳، واگذاری رودوس به شوالیه‌ها، به شرط اعزام سالانه سیصد شوالیه بعنوان نیروی امدادی به امپراتوری بیزانس، از امپراتور آندرونیک دوم^۴ درخواست قبول تقاضای شوالیه‌ها را کردند. ولی پیشنهاد و درخواستشان پذیرفته نشد، و در پی گرد آمدن قوای صلیبی، صلیبیون، به تشویق پاپ، در بندر برندیتری^۵ سوار کشتی شدند و در سال ۱۳۰۶م، به رودوس آمدند. آنان با اشغال جزیره، شوالیه‌ها را اسکان دادند. شوالیه‌ها در طی اندک زمانی، ایستانگوی^۶، کالیمنوس^۷، لریوس^۸،

1. St. Jan 2. Filip 3. Klemân V. 4. Ândronik II. 5. Brendizi 6. Îstânköy
7. Kâlîmnos 8. Leryos

سُومبکی^۱ و سایر جزایر آن حدود را به تصرف خویش درآوردند. آنها، بعدها با پیشروی به قسمتهای شمالیتر، قلعه‌ای را نیز در حوالی از میر تسخیر کردند. زمانی که چلبی سلطان محمد، از میر را از دست جنید بیگ بن آیدین خارج کرد، قلعه‌ای در نزدیکی آن شهر را نیز که متعلق به شوالیه‌ها بود، اشغال کرد، و بجای آن در سمت جنوب، هالیکارناس^۲، یعنی بودروم را که مشرف بر ایستانکوی بود، به آنها واگذار کرد.^(۴) فرمانده شوالیه‌های رودوس را گراندمائیره^۳ می‌نامیدند.

شوالیه‌های رودوس با وجود تهاجم و محاصرهٔ بیزانسیها و یا ترکهای امیرنشین منتشه که در پی تصرف جزیره بودند، و نیز در مقابل تهاجم سلطان مملوکها، توانستند جزیره را در تصرف خویش نگاه دارند.^(۵) هنگامی که ناوگان عموری بیگ^۴ در سال ۱۳۴۴م، توسط فرانکها به آتش کشیده شد، کشتیهای شوالیه‌های رودوس نیز در حمله علیه عموری بیگ شرکت داشتند.

پس از آغاز توسعهٔ نفوذ عثمانیها در دریا و به دنبال الحاق کامل تعداد زیادی از جزایر و یا وابستگی تعدادی از جزایر از طریق پرداخت مالیات به دولت عثمانی، تصرف جزیرهٔ رودوس که نزدیک ساحل و نیز بر سر راه قرار داشت، ضروری به نظر رسید. شوالیه‌ها، هم از راهزنان دریایی هواداری می‌کردند، و هم خود با کشتیهایشان به راهزنی دریایی می‌پرداختند، همچنین در جنگی که علیه عثمانیان صورت می‌گرفت، شرکت می‌کردند.

همان‌طور که در بخش «جزایر آناتولی» و «فعالیت پاپ» گفته شد، به علت عدم پذیرش پرداخت مالیات توسط شوالیه‌های رودوس به عثمانیها مانند سایر جزایر^(۶) برای تصرف جزیره دوبار— یکی در سال ۱۴۵۵م، پس از فتح استانبول و دیگری در اثنای جنگ آغری بوز (آیری بُوز) در سال ۱۴۷۷م— اقدام به عمل آمد، ولی نتیجه‌ای حاصل نگردید.

جزیرهٔ رودوس هم از نظر نظامی و هم از لحاظ تجاری اهمیت داشت. عده‌ای راهزن با عنوان شوالیه، در آنجا سکونت داشتند. آنها اموال کشتیهای بازرگانانی را که بین قلمرو عثمانی، مصر— سوریه در رفت و آمد بودند، غارت می‌کردند، کشتیها را ضبط و مردم را به اسارت می‌گرفتند و با این عمل خود به امر تجارت ضربه وارد می‌کردند. لذا دولت عثمانی پس از انعقاد معاهدهٔ صلح با ونیزی‌ها و رهایی از درگیری با آنها، در سال ۱۴۷۹م، همگام با جنگ ایتالیا، جنگ رودوس را نیز تدارک دید.

محاصرهٔ رودوس

1. Sömbeki 2. Halikárnäs 3. Grand Maitre 4. Umur Bey

حکومت عثمانی، هنگامی که گدیک احمدپاشا را برای حمله به ایتالیا اعزام می‌داشت، بنابه اطلاعاتی که برخی از مهندیان (تازه مسلمان شده‌ها) در مورد تسخیر آسان رودوس دادند^(۷)، ابتدا حدود یکصد فروند کشتی، به فرماندهی مسیح پاشا را برای عملیات تجسسی و اکتشافی، به جانب رودوس فرستاد. ناوگان مذکور به بندر فنیقه آمد و سربازانی که آنجا گرد آمده بودند را برداشت و به جانب بخشی از جزیره که سن ایتین^۱ نامیده می‌شد، برد و پس از کسب اطلاعاتی، در سال ۱۴۷۹م، بازگشت.

مسیح پاشا، پس از تثبیت موقعیت، با نیروهایی که در اختیار داشت، پی برد که موفق به تسخیر جزیره نخواهد شد، لذا به بندر مارماریس^۲ (مرمریس=مرمره) عقب‌نشست و زمستان را با ناوگان خویش در آنجا سپری کرد و منتظر ناوگان بزرگی که قرار بود از گلیبولی برسد، ماند. در حقیقت، در بهار سال ۱۴۸۰م، ناوگان بزرگ ترکه‌ها، متشکل از یکصد و شصت فروند کشتی— شصت فروند کشتی بادبانی و بقیه از نوع کشتیهای دیگر— رسید و حدود اواخر ماه مه تمام ناوگان در برابر بندر رودوس لنگر انداخت^(۸)، و با پیاده کردن سربازان در کنار تپه ایتین، واقع در سمت تیریاندا در بخش غربی ساحل به فعالیت پرداخت. تعرض و حمله شوالیه‌ها برای جلوگیری از پیاده کردن سربازان، از هم پاشید.

رودوس در این جنگ نیز تسخیر نشد

تهاجمات متعدد مسیح پاشا که ابتدا از طریق دریا و سپس از طریق خشکی و توسط سربازانی که پیاده کرده بود، صورت گرفت، پیشرفت زیادی کرد؛ ولی مدافعان با احساس ضعف انگیز دینی در تکاپو بودند. در ۲۸ جولای ۱۴۸۰ حمله‌ای شدید از جانب محله یهودیان صورت گرفت. حصارهای خارج شهر به کلی ویران شدند. سربازان ترک از شکافهای حصارها به درون شهر رخنه کردند، و بر بالای حصار پرچم فرماندهی را به اهتزاز درآوردند، و با قرار دادن چهار نردبان از حصار به طرف داخل شهر، وارد قلعه شدند. مسیح پاشا اعلام کرد که خزاین شهر که به سلطان تعلق دارد، نباید غارت گردد. این امر موجب فرونشستن هیجان سربازانی که در خارج شهر بودند، گردید، و به سربازانی که داخل شهر بودند، قوای کمکی نرسید؛ و سبب شد که شوالیه‌ها مجدداً مناطق تصرف شده را به دست آورند. علت عدم موفقیت مسیح پاشا این بود که ابتدا اجازه

1. St. Eytin 2. Mârmâris

غارت قلعه را صادر کرد، ولی درست هنگامی که قلعه در حال سقوط بود، از آن صرفنظر کرد.^(۹) محاصره رودوس سه ماه به طول انجامید مسیح پاشا پس از دست کشیدن از محاصره، ابتدا به بندر فنیقه رفت و به موجب فرمانی که دریافت کرد، از آنجا به مقابل هالیکارناس (بودروم) آمد. او درصدد برآمد که قلعه پُترونیوم (بودروم) را که متعلق به شوالیه‌ها بود، تسخیر کند، ولی در این کار نیز موفق نشد و به استانبول بازگشت و به خاطر عدم موفقیتش، اجازه ورود به استانبول به وی داده نشد. به محض اینکه مسیح پاشا به نزدیکی بشیکتاش^۱ رسید، از وزارت معزول و همراه ناوگان به امارت سنجق گلیبولی فرستاده شد.^(۱۰)

هزینه جنگی که سلطان محمد فاتح علیه شوالیه‌های رودوس آغاز کرد، و ضرر و خسارتهایی که رودوسی‌ها متحمل شده بودند را نیز عثمانیان به دوش کشیدند؛ زیرا پس از مرگ سلطان محمد فاتح، هنگامی که شاهزاده جم به شوالیه‌ها پناهنده شد، سلطان بایزید، پرداخت مبلغ چهل هزار دوکا را برای آزاد نکردن جم سلطان به شوالیه‌ها، و علاوه بر آن پرداخت سی و پنجهزار دوکا بعنوان هزینه‌های جم سلطان، و نیز ده هزار دوکا برای جبران ویرانیهای ناشی از محاصره رودوس را پذیرفت.

اختلافات حکومت‌های عثمانی - مملوک و جنگ سلطان محمد دوم در آسیا

مسئله آبراههای حجاز

سلطان محمد فاتح در بهار سال ۵۸۸۶ هـ. ق / ۱۴۸۱ م عازم جنگ آناتولی شد. بنابه نوشته دورسون بیگ مؤلف تاریخ ابوالفتح که معاصر آن دوره بود، این جنگ علیه دولت مملوک بود.^(۱۱) سلطان محمد دوم به خاطر مسئله مرمت گذرگاه آبراههای حجاز، و به علت اختلاف بر سر مسئله امارت بین آل ذوالقدر، همچنین به علت عدم رعایت تشریفات، روابطش با سلطان مملوک به هم خورده بود. سلطان محمد، توسط یکی از علما که از حجاز برگشته بود، اطلاع یافت که زوار حج از کمبود آب در طول راهها متحمل ناراحتیهای زیادی می‌شوند. او در تاریخ ۵۸۶۳ هـ. ق / ۱۴۵۹ م، با ارسال نامه‌ای به سیف الدین اینال، سلطان مملوکها، اجازه خواست که آبراهها را تعمیر و درحد مقدرات حوضهای جدیدی بسازد. سیف الدین اینال این امر را مداخله و تحریک امیر مکه تلقی کرده، پیشنهاد سلطان عثمانی را رد کرد و همین مسئله موجب سردی

1. Beşik Taş

روابط بین طرفین گردید.

مسئله آل ذوالقدر

علاوه بر مسئله فوق، علت اصلی نفرت موجود بین طرفین، وجود اختلاف بر سر امارت آل ذوالقدر بود که تابع سلطان مملوک بودند و با عثمانیان نیز خویشاوندی داشتند، و مداخله عثمانیان به این خاطر بود. (۱۲) در سال ۱۴۶۵ م، ملک ارسلان بیگ، برادرزن سلطان محمد فاتح امیر ذوالقدرها بود. برادرش شاه بوداق (بُداق) با او مخالف بود و هنگامی که وی در قاهره بسر می برد، (۱۴۶۵ م)، به تحریک شاه بوداق، ملک ارسلان را به قتل رساندند، و امارت ذوالقدرها توسط سلطان مملوکها به وی واگذار شد.

شهبسوار بیگ

هنگام آمدن شاه بوداق به ماراش [مرعش] و البستان، امرای ترکمن او را نپذیرفتند و خواهان امارت برادر دیگرش، شهبسوار بیگ که نزد عثمانیان بود، شدند و از سلطان محمد فاتح درخواست کردند که او را به حکمرانی آنان تعیین کند. (۱۳) در پی درخواست مذکور، فرمانروای عثمانی ها با دخالت در امور آل ذوالقدر، ضمن صدور فرمانی، شهبسوار بیگ را بعنوان امیر ذوالقدرها تعیین کرد و او را همراه نیرویی به البستان فرستاد. بدین ترتیب، شهبسوار بیگ از طریق عثمانیان امیر ذوالقدرها شد (۸۷۱ هـ. ق/ ۱۴۶۶ م)، و شاه بوداق نیز به قاهره گریخت.

شاه بوداق با نیروهایی که مملوکها در اختیارش گذاشتند به مرعش و البستان آمده ولی موفقیتی به دست نیاورد. شهبسوار بیگ به دفعات نیروی مملوکها را مغلوب کرد. قایتبای (قایت بیگ) سلطان مملوکان، که از این امر متأثر شده بود، نامه ای برای سلطان محمد فاتح فرستاده، تقاضای عدم پشتیبانی از شهبسوار بیگ را نمود. با اینکه به شهبسوار بیگ اعلام شد که پیشروی نکند، ولی وی به این اخطار توجهی نکرد. بدین جهت عثمانیان نیز کمک به او اقطع کردند. (۱۴) شهبسوار بیگ که در سال ۸۷۶ هـ. ق/ ۱۴۷۱ م— در عین تب— (آنتب) مغلوب مملوکها شد و به قلعه زامانتی فرار کرد؛ و در آنجا توسط امیریشبک دوادار^۳ فرمانده نیروهای مملوک، در محاصره قرار گرفت، و با قبول وعده ای در مورد اینکه در صورت تسلیم، دوباره به امارت

1. Kaitbey 2. Antep 3. Yeşbek davadar

ذوالقدرها منصوب خواهد شد، فریب خورده، خود را تسلیم کرد. او را به قاهره فرستادند و آنجا به دار آویخته شد (۱۴۷۱م).

مملوکها، شاه بوداق را به جای شهسوار بیگ برای دومین بار به امارت منصوب کردند. عثمانیان نیز، علاءالدوله بوزقورد^۱، برادر دیگر او را منصوب نموده، همراه نیرویی اعزام داشتند. هر چند علاءالدوله ابتدا به خاطر خیانت امرای ترکمن، مغلوب شد ولی به دنبال کمک مجددی که شد، امارت ذوالقدرها را به دست آورد^(۱۵) (۸۸۴ هـ. ق. / ۱۴۷۹ م). علاوه بر آن مسایل مربوط به تشریفات و تعارفات در ارتباط با نوشتن نامه و پذیرش سفیر، و برخی اختلافات درجه دوم نیز، روابط بین طرفین [عثمانیان - مملوکها] را بشدت تیره گردانید و موجب بهانه‌ای برای بروز جنگ شد.^(۱۶)

اقدام سلطان محمد فاتح

بدین ترتیب، به علت دلایلی که خلاصه آن در فوق آمد، تیرگی روابط به حدی رسید که منجر به جنگ شود. از این رو، با وجود اینکه پادشاه عثمانی کسالت داشت،^(۱۷) در ۲۷ ماه صفر ۸۸۶ به اتفاق سربازان گارد شخصی از اسکدار گذشت و شاهزاده جم، والی قرامان به همراه نیرویی، به مرز سوریه اعزام گردید. پادشاه هنگام گذشتن از اسکدار بیمار بود. چند روزی در قرارگاه اسکدار استراحت کرد. سپس با ارابه حرکت کرد و در چهارمین پنجشنبه ماه ربیع الاول، در اردوگاه چمنزار تکیر چایر^۲، ویا خنکار چایر^۳، نزدیک گبزه^۴ فرود آمد. بیماریش شدت یافت،^(۱۸) و در آنجا در چهارمین پنجشنبه ماه ربیع الاول ۸۸۶ هـ. ق. / چهارم ۱۴۸۱ م، هنگام غروب در سن پنجاه و یک سالگی فوت کرد.^(۱۹)

فوت سلطان محمد فاتح، مخفی نگهداشته شد و گفته شد که برای استحمام به استانبول رفته و دستور داده است که اردو همانجا بماند، ولی چند روز بعد، ننی چریهایی که با قایق به حوالی استانبول می‌رفتند، از فوت سلطان اطلاع یافتند، و دست به برخی کارهای ناشایست زدند. فوت سلطان محمد فقط یازده روز از سربازان مخفی نگهداشته شد.^(۲۰) در مورد مخفی نگهداشتن فوت سلطان محمد فاتح به علت وضعیت اضطراری، و ترس از گنبدن جسد ناشی از اهمال و با شمع اندود کردن جسد به دستور اسحاق پاشا، محافظ استانبول و مومیایی کردن آن (جسد)، سند مهمی در دست است.^(۲۱)

1. Bozğurt 2. Tekirçayir 3. Hünkâr Çayir 4. Gebze

شخصیت سلطان محمد فاتح

سلطان محمد دوم که در سال ۱۴۵۱ م، بیست و یک سال داشت برای سومین بار فرمانروای عثمانیان شد. او با فتح استانبول امپراتوری یکهزار و صد ساله روم شرقی را از میان برداشت، و بحق عنوان فاتح گرفت و با استعدادهای شگرف والای خود، قدرتش را به دوست و دشمن نشان داد. او رییس و فرمانروای حکومت بزرگی بود.

سلطان محمد فاتح تا سال ۵۸۸۶ ق/ ۱۴۸۱ م مدت سی سال پادشاهی کرد و بشخصه در بیست و پنج جنگ شرکت نمود. گاه در سال به یک جنگ پرداخت و گاه در طی یک سال در دو یا سه جنگ شرکت کرد. هیجده اقلیم به قلمرو موجود عثمانی ملحق کرد. یک دولت مسیحی نیز در آناتولی باقی نگذاشت. تمام شبه جزیره بالکان را که بوسنه هم شامل آن می شد، تصرف کرد. (۲۲) سلطان محمد که در بیست و سه سالگی فاتح استانبول شد، فردی با عزم و اراده و شخصیتی موقر بود و هر تصمیمی که می گرفت به طور مسلم به اجرا درمی آورد. در امور دولتی خشن بود. می دانست احساساتش را چگونه مخفی نگهدارد. تصمیمش را در مورد جنگهایی که می بایست انجام دهد، تا به مرحله اجرا درآمدن مخفی نگاه می داشت، سپس تصمیم و هدف خویش را بناگهان آشکار می کرد. از این رو، دشمنانش را غافلگیر کرده، در طی یک سال به فتوحاتی چند نایل می گردید. در جنگ جسور بود. هنگام بروز خطر، برای اینکه مغلوب نشود، پیشدستی می کرد. سربازان را تشجیع می کرد، و خوب می دانست که خونسردی خود را چگونه بموقع حفظ کند.

سلطان محمد فاتح مردی دانشمند بود و به چند زبان آشنایی داشت. در عین حال شاعر هم بود، فردی روشنفکر و عاری از تعصب بود، با دعوت از دانشمندان، جلسات علمی تشکیل می داد. گاهی موضوع مشکلی را در اختیار علما می گذاشت و از آنها می خواست رسالاتی درباره آن بنویسند، و رساله ها را مورد بررسی قرار می داد. آثار فلسفی را که از زبانهای فارسی، عربی و رومی ترجمه شده بود، مطالعه می کرد، و درباره آنها با دانشمندانی که به سوی خود جلب کرده بود، تبادل نظر می نمود در سال ۱۴۶۶ م، از فیلسوف ایور و کیوس^۱ خواست تا نقشه بطلمیوس را دوباره ترجمه کند و اسامی موجود در نقشه جغرافیایی را به حروف عربی بنویسد. (۲۳) در مورد آثار علمی، با حمایت از دانشمندان، صرف نظر از هر دین و مذهبی که پیروش بودند، دستور نوشتن

آثاری را می داد. حتی یورگی آمروک (آمیروکی) را که از فضلا وفلاسفه بوده، در التزام دیوید امپراتور طرابوزان به سر می برد و روایت شده است که از بستگان صدراعظم محمود پاشا بود، مصاحب خود کرده و مدام به حضور خود می پذیرفت. از مطالعاتش استفاده کرده و باوی به مباحثه می پرداخت. (۲۴) هر جا که دانشمندی سراغ می کرد، برای آوردنش به استانبول حاضر به انجام هرگونه فداکاری و گذشتی بود. چنانکه علی قوشچی، هیئت شناس (اخترشناس) مشهور، در زمان وی به استانبول آمد. از ملاجی نیز دعوت به عمل آورد. (۲۵) بلینی کوچک نیز بنا به دعوت وی به استانبول آمد، و تصویر سلطان محمد فاتح را کشیده و از پشتیبانی زیاد سلطان برخوردار شد.

سلطان محمد فاتح برای عمران و آبادی استانبول، همان گونه که خانواده های زیادی از ترکهای آناتولی و یا مسیحیان سرزمینهای تسخیر شده را به آنجا انتقال داد، آنجا را با مؤسسات اجتماعی و فرهنگی نیز به مرکز علمی بدل نمود، و در کنار مسجد جامع، مدارس، صحن ثمن که از دانشکده های الهیات و حقوق زمان خود بود، و نیز مدارس عالی پیش دانشگاهی [کالج] را بعنوان مدرسی که در آن قضات به موجب مراتب حق ارتقا داشتند را تأسیس کرد.

سلطان محمد فاتح همان گونه که قوانین موجود در ادوار اجدادش را تدوین و آن را «قانوننامه آل عثمان» نامید، قوانینی را نیز که خود مقرر داشته بود، به آنها افزود.

در زمان سلطان محمد فاتح تا دوره صدارت محمد پاشا قرامانی، عزل و نصب مأموران و خدام موقوفات بنا به میل و خواسته متولیان صورت می گرفت. از زمان وی به بعد، مقررات مربوط به عزل و نصب آنان به موجب رأی و تصمیم دربار و با فرمان رسمی پادشاه، به صورت قانون درآمد. (۲۶) روش و اصول واگذاری تیول و اقطاع در مقابل دریافت عشریه که تا تاریخ ۵۸۸۳ ق/ ۱۴۷۸ م، با نام نویسی صاحبان زعامت^۵ اراضی دولتی در سبج و پرونده ای صورت می گرفت، پس از تاریخ مذکور ملغی شد، و از این تاریخ به بعد این کار با صدور فرمانی برای صاحبان زعامت و اراضی دولتی انجام شد، به صورتی که اسامی آنان و نام روستا و میزان درآمدشان در قبالة ملک ثبت می شد و این کار ثبت و ضبط اراضی را به شیوه و قاعده صحیحی درآورد. (۲۷) همچنین در زمان صدارت محمد پاشا قرامانی، زمینهای زیادی که متعلق به خزانه

۵ Zeâmet اراضی ای که در دوره عثمانی، به زعیم یا سرکرده عده ای از سپاهیان که در جنگ شرکت می کردند، واگذار می شد و از آن اراضی عشریه دریافت می شد.

دولت بوده، و «امیری اراضی» نامیده می‌شد، بعنوان ملک و موقوفه برای انجام امور خیریه، و یا در مقابل خدمات بعنوان قلمرو ارضی و مالی واگذار می‌شد. چون این وضع هم موجب کاهش تعداد سپاهیان تیولدار و هم سبب کم شدن درآمد خزانه می‌گردید، در اواخر دوره سلطان محمد فاتح و در زمان صدراعظمی محمد پاشا قرامانی، بخش مهمی از این املاک و موقوفات به نفع خزانه دولت ضبط گردید. (۲۸)

دولت عثمانی در دوره فرمانروایی سلطان محمد اصول سلطنتی را پذیرفت و اصل و قاعده ریاست بر دیوان به صدراعظم واگذار شد. اطاق (سالن) عرایض^{*} تشکیل شد. سلطان محمد فاتح رسم دیگری، یعنی غذا خوردن پادشاه با وزرایش را نیز ملغی کرد.

با اینهمه اگر حوادث دوران وی بخوبی مورد بررسی قرار گیرد، به این نتیجه می‌رسیم که سلطان محمد فاتح طبعاً خود بزرگ بین بود. به قولش نمی‌شد چندان اعتماد کرد و خیلی زود بی حوصله می‌شد، و به غداری و ظلم رغبت داشت. «عالی» در ذیل ترجمه شرح حال سنان پاشا بن خضر بیگ، می‌گوید که سلطان محمد فاتح متلون مزاج بود. (۲۹)

سلطان محمد فاتح سه پسر داشت که به ترتیب سن، عبارت بودند، از بایزید - مصطفی و جم. مصطفی دومین پسرش در شعبان ۸۷۹ / نوامبر ۱۴۷۴ م، فوت کرد؛ و جم امیرسنجق قسطنطنیه، به امارت ایالت قرامان منصوب شد.

* Arzodâsi نام سالنی بود که پادشاهان، سفرا را در آنجا به حضور می‌پذیرفتند. این سالن که در کاخ توپقاپی قرار داشت، دچار آتش سوزی شد و در زمان عبدالمجید به صورت فعلی ساخته شد (م).



سلطان محمد فاتح

یادداشت‌های فصل نهم

۱. تاریخ هامر، (ج ۳، ص ۱۹۱)، می نویسد جنگ ایتالیا به تشویق ونیزی‌ها صورت گرفت، فرانسس، Frances، (چاپ بن، ص ۹۴)، می‌گوید؛ نظر به اینکه ایتالیایی‌ها هنگام جنگ سلطان محمد فاتح در رودوس به شوالیه‌ها کمک کردند، از این رو جنگ ایتالیا روی داد.
۲. نظر به اینکه گدیک احمد پاشا از رفتن به جنگ آلبانی که سلطان محمد فاتح پیشنهاد کرده بود، خودداری کرد، در سال ۱۴۷۷ م، از مقام صدراعظمی معزول و در روم ایلی حصار زندانی شد و شخص پادشاه اعزام جنگ شد. سلطان محمد فاتح در جنگ ایشکودرا هنگام فرود آمدن از سرازیری، چون پناده راه می‌رفت، به علت سنگینی کردن زانوانش خسته شده گفت: «وزیری کارآمد نداشتم که این زحمت را قبول و تحمل کرده ما را به این در دسر نیاندازد. چون هرسک زاده احمد بیگ (پاشا) که در آن زمان مقام میرعالم را داشت، اظهار نمود آن وزیر کارآمد گدیک احمد پاشا، می‌تواند باشد، پادشاه نیز وی را از زندان آزاد کرد. بنا به آنچه که مرحوم استاد مکرمین خلیل پنانج در دائرة المعارف اسلامی نوشته است، احمد پاشا پس از آزاد شدن به فرماندهی ناوگان عثمانی تعیین و برای تصرف جزایر موجود در دریای یونان اعزام شد. تاریخهای عثمانی نیز می‌گویند، که پس از آزاد شدن گدیک احمد پاشا از زندان ابتدا سنجق سلاتیک به وی واگذار شد، سپس نیز به امارت سنجق اولونیا (اولونیه) تعیین گردید (تاج التواریخ، ج ۱، ص ۵۶۶، و تاریخ عالی ص ۹۵).
۳. بایزید با اعزام سفیر نزد فردیناند، پادشاه ناپل و سیسیل، خواهان باز پس دادن اسرا و مهمانی شد که در اوترانتو به دستشان افتاده بود. فردیناند که از این درخواست دچار نگرانی شده بود، اطلاع داد که توپ، سایر مهمات و اسرا را مسترد خواهد کرد. در این مورد از گدیک احمد پاشا تقاضا کرد که میانجیگری کند، و نیز معاهده‌ای منعقد شد (آرشو کاخ توپقاپی شماره ۳۹۷۲ و بولتن ص ۱) [متأسفانه در متن اشاره‌ای به شماره و صفحه بولتن نشده است (م)].
۴. ژونا Jona، در اثر خود به نام تاریخ دولتهای قبرس، قدس، ارمنستان و مصر. می‌گوید، شوالیه‌ها با شش کشتی بادبانی قلعه‌ای را در ساحل کاریا که از آن ترکها بود، تصرف کردند و نام سن پیریرآن نهادند، و وقوع این حادثه را حدود سال ۱۴۰۱ م، می‌داند (ص ۹۱۲). بنا به نوشته وی چلبی محمد بعدها آنجا را پس گرفت. استاد اورام گالانتی Avrâm Gâlânti اهل بودروم در اثر خود به نام تاریخ بودروم می‌نویسد: پس از واگذاری هالیکارناس به شوالیه‌های سن ژان، آنها نام قلعه‌ای را که آنجا ساختند، سن پُتروم St. Potrom یعنی سن پیر نامیدند. در حقیقت نام پُتروم بعدها تحریف شده، به صورت بودروم درآمد و نام هالیکارناس فراموش شد.
۵. مملوکها آخرین بار در سال ۸۴۴ ه. ق. ۱۴۴۴ م، برای تسخیر رودوس کشتی و نیروهایی به فرماندهی اینال الاجرود اعزام داشتند. چند شهر را محاصره کردند، ولی به تصرف آنجا نایل نیامده، بازگشتند (سحاوی، التبرالمسبوك، نسخه کتابخانه ایاصوفیه شماره ۱۳۱۳).
۶. پس از فتح استانبول، استاد اعظم شوالیه‌ها، با اعزام هیأتی بعنوان سفارت، پیشنهاد کرد که اهالی رودوس در سواحل آناتولی و اسکله‌های آنجا و نیز عثمانیان در رودوس و سایر جزایر متعلق به شوالیه‌ها، به تجارت بپردازند، ولی عثمانیان معاهده تجاری را موکول به پرداخت مالیات از طرف رودوسی‌ها کردند. لذا پیشنهاد وی بی نتیجه ماند.
۷. تاریخ هامر (ج ۳، ص ۲۰۷ و ۲۰۵)، می‌گوید: «یکی از این مهتدیان آنتوان ملیگالو Ântuvân Meligâlo، از اصیلزادگان رومی رودوس، دومی دیمیتریوس صوفیان Dimitriyos şofyân، اهل آغری بوز، و سومی یک توپچی

- آلمانی به نام اوستا یوری *usta JURY* بود و نقشه‌ای که در مورد تسخیر جزیره توسط شخص اخیر ارائه شده بود، پذیرفته شد و هنگام محاصره جزیره نقشه وی به اجرا درآمد. وی بعد در مقابل جزیره رودوس از اردوی ترکها فرار کرد و به داخل قلعه راه داده شد، ولی چون احتمال جاسوس بودنش رفت، به قتل رسید.
۸. شهر رودوس که، مرکز جزیره رودوس و بر روی ترعه‌ای واقع در شمال جزیره قرار داشت، با امتداد به طرف دریا، منتها الیه آن بشکل قوسی خمیده شده، مانند دوزبانه که به هم نزدیک می‌شدند و بندری وسیع و پرامنیت به وجود آورده بود. زبانه‌ای که در طرف چپ کشتیهایی که وارد بندر می‌شدند قرار داشت، چون خارج از استحکامات شهر قرار گرفته بود، آسیابهای بادی بر روی آن ساخته شده بود، و تحت مراقبت «برج فرشتگان» قرار داشت. بر روی زبانه سمت دیگر نیز آسیابهایی وجود داشت.
۹. تاج التواریخ، ج ۱، ص ۵۷۴، و تاریخ عالی، (جلد اول موجود در کتابخانه شخصی ام «مؤلف»، ص ۹۷)، و به نقل از آنها، تاریخ هامر (ترجمه عطایبگ) ج ۳، ص ۲۱۰.
۱۰. بنا به منابع رومی، مسیح پاشا منتسب به خاندان امپراتور پائولوگ بود و در دوره سلطان بایزید دوم وزیر اعظم شد.
۱۱. دورسون بیگ تحت عنوان «گفتار در قصد کردن پادشاه اسلام در استخلاص مصر و شام» می‌نویسد: حرکت (جنگ) علیه مملوکها بود (ص ۶۷۱). عالی تاریخنگار نیز می‌نویسد پادشاه به نیت جنگ با عرب و عجم عازم جنگ شد (ص ۹۹). سلطان محمد فاتح هنگامی که به فرارگاه اسکدار آمد، بیمار بود. محمد پاشا قرامانی، وزیر اعظم برای تسلی خاطر وی گفت: «... انشاء الله سلطان مصر می‌شوید. آن سرزمین ارجحیت دارد و آنجا ماندگار می‌شویم و روم را به شاهزادگان تان ارزانی می‌دارید...» این گفته‌ها موجب خوشحالی پادشاه شد (تاریخ ابوالفتح، ص ۱۷۲)، ابن کمال، ج ۷، ص ۵۹۷.
۱۲. چلبی سلطان محمد، با دختر کوچک صولی بیگ *Suli Beg*. ذوالقدر اوغلی ازدواج کرد. سلطان محمد دوم نیز سیتی *Sitti*. مکرمه خانم، دختر سلیمان بیگ ذوالقدر اوغلی را به زنی گرفت.
۱۳. شهسوار بیگ در سال ۸۷۰ هـ / ۱۴۶۵ م به عثمانیان پناهنده شد و به موجب فرمان ربیع الاول (اکتبر) همان سال، آرتق آباد، بوزوق *Bozuk*. و سایر مناطق متعلق به پدرش سلیمان بیگ، به وی واگذار گردید، ولی اعلام شد که نامه‌ای در مورد اینکه جانشین عمویش، رستم بیگ شود، نیز به سلطان مملوکها نوشته است (منشآت «مربوط به دوره سلطان محمد فاتح»، ص ۴۴، ۴۱).
۱۴. در حقیقت سلطان مملوکها پس از شکست دادن شهسوار بیگ، شیخ علاء الدین حصنی را هم پیش سلطان محمد فاتح و هم پیش شاهزاده بایزید والی آماسیا فرستاد. بایزید متقابلاً ضمن دادن هدایایی از وی استقبال کرد، و از آمدن سربازان مصری به زمندو (زامانتی) اظهار خوشوقتی کرد و گفت که او را پیوسته در جریان اوضاع قرار دهند، و نیز گفت در صورتی که آنها غلات و آذوقه‌ای لازم داشته باشند، ارسال خواهد شد. (ابن اجا *Ica*، تاریخ بیهک، کاخ توپقایی، شماره ۳۰۵۷، ص ۷۲، ۹۲).
۱۵. عاشق پاشا زاده علل اختلاف را، عدم اعزام سفیر برای تبریک پس از فتح استانبول از جانب سلطان مصر و متقابلاً، تهنیت نگفتن سلطان محمد فاتح هنگام جلوس سلطان خوشقدم و سلطان قایتای، به کار بردن اصطلاح «پدرم سلطان حرمین» به جای اصطلاح و عبارت «خادم حرمین و برادرم سلطان مصر» توسط سلطان محمد فاتح در نامه‌ها، می‌داند و علاوه بر آن، دستگیر کردن فدایی (جانبازی) که از مصر برای سوء قصد به جان سلطان محمد اعزام شده و به قتل نرساندن، و عودت وی به مصر را نیز جزو اختلافات بیان می‌کند (ص ۲۰۹، ۲۱۳). ابن کمال ج ۷، ص ۵۹۹-۵۹۸.
۱۶. نامه بایزید والی آماسیا به دربار در مورد پشتیبانی مردم از علاء الدوله بیگ هنگام رفتن به ماراش (مرعش) پس از غلبه

- بر شاه بوداق و اشغال امارت ذوالقدر، سال ۸۸۴ هـ ق/۱۴۷۹ م، (آرشیو کاخ توپقایی شماره ۶۵۱۷).
۱۷. بهشتی و تاج التواریخ .
۱۸. «أما دست تقدیر، پنجه تدبیر را به هم زد، ناراحتی ناشی از یادرد آسایش و راحت وی را به هم زده بود. لذا نمی توانست به جای دوری برود درد نفرس به جان آن مرحوم مستولی شده بود (ابن کمال ج ۷، ص ۲۱۹).
۱۹. بنا به نوشته عاشق پاشازاده سلطان پادرد داشت، داروها تأثیری نداشتند. سرانجام، با تشکیل جلسه مشاوره اطباء با وجود اینکه از پایش خون گرفته شد ولی دردش افزایش یافت (ص ۲۱۹). روایتی در خصوص مسموم کردن سلطان محمد فاتح وجود دارد دکتر لاری I.uzfi به علت مهارتی که در طبابت غربی داشت، پزشک خاص شده بود، گویا به تحریک و تشویق محمدپاشا قرامانی وزیراعظم وی را مسموم کرده بودند. مؤلف شقایق، می نویسد: این روایت را از ابراهیم آماسیایی ساکن ایوب شنیده است (ترجمه شقایق، ص ۲۳۹). یعقوب مهتدی، حکیم باشی سلطان محمدفاتح بود و به سلطان تقرب زیاد داشت. محمد پاشا قرامانی به وی رشک می برد و از این رو کینه شاه را به دل گرفت. در این بین سلطان بیمار شد و ملا یعقوب (حکیم باشی) بنابه رسم و قاعده به تدایوی پرداخت. ولی با وجود افزایش ضعف پادشاه، صحت تدایوی لاری را تأیید کرد. سرانجام پادشاه فوت کرد (ترجمه شقایق ص ۲۳۷).
۲۰. منشآت فریدون بیگ ج ۱، ص ۱۶.
۲۱. بولتن شماره ۱۳۴، ص ۲۳۱.
۲۲. ابن کمال، ج ۷، ص ۶۱۲.
۲۳. کریتولوس، تاریخ سلطان محمد ثانی، ص ۱۸۲.
۲۴. همان اثر، ص ۱۵۶.
۲۵. ترجمه شقایق (مجدی).
۲۶. تاریخ التواریخ. ج ۱، ص ۵۵۶، و تاریخ هامر، ج ۳، ص ۱۵۱.
۲۷. تاج التواریخ. ج ۱، ص ۵۶۲، و تاریخ هامر، ص ۱۵۶.
۲۸. همان گونه که در این خصوص برخی اشارات و نوشته ها را در دفتر قبالات متعلق به آن دوره را ملاحظه کردم، عاشق پاشازاده نیز هنگامی که از محمد پاشا قرامانی سخن می گوید به مناسبتی از آن سخن می گوید.
۲۹. تاریخ عالی، ج ۱، چاپ نشده، ص ۱۱۵.

فصل دهم

مطالعه تحقیق مرحوم دکتر عدنان آدیوار، تحت عنوان «چگونگی فرهنگ هنگام فتح استانبول» درباره انتقال آثار موجود در بیزانس به ایتالیا به دنبال فتح استانبول، و بی مورد بودن این ادعا که حیات فرهنگی بیزانس در آنجا (ایتالیا) مورد مطالعه و بررسیها قرار گرفته است از یک طرف، و از دیگر سو، اسف انگیز بودن وضع حیات علمی بیزانس قبل از فتح استانبول، ضروری است.^(۱)

توجه وعلاقه سلطان محمد فاتح به علم ودانش

تازمان سلطان محمد فاتح، در میان عثمانیان، همانند مکتبهای قدیم اسلامی، فقه، کلام، منطق، معانی و علوم وابسته به آن تعلیم و تعلم می شد، ونسبت به علوم اثباتی (تجربی) علاقه ای چندان نشان داده نمی شد.

پس از جلوس سلطان محمد فاتح براریکه سلطنت، و به علت علاقه وتوجه وی، اندیشه های علمی وفلسفی، نضج گرفتند. سلطان محمد فاتح تمام اهل علم ودانش را بدون توجه به دین ومذهب آنان مورد حمایت قرار داد وتوجه وقدرشناسی زیادی نسبت به آنها از خود نشان داد.

هرچند تاریخنگاران بیزانس، بویژه کریتولوس می نویسند که سلطان محمد فاتح، علاوه بر زبانهای عربی وفارسی، زبانهای عبری، کلدانی، یونانی اسلاوی ولاتین را نیز می دانست؛ ولی احتمال دارد که این نوشته تا حدی مبالغه آمیز باشد، وآنچه مسلم است اینکه وی زبانهای

عربی و فارسی را می دانست و اگر چه می توان گفت که طبق نوشته های وقایعنامه ها، او به زبانهای رومی و لاتین تا حد تکلم و فهمیدن آشنایی داشت، ولی درباره دانستن سایر السنه می توان کاملاً تردید نمود.

به گفته ادوارد گیبون^۱، کتاب حیات مردان نامی اثر مشهور پلوتارک به دستور سلطان محمد فاتح از زبان یونانی به ترکی ترجمه شد. در دربار سلطان محمد فاتح دو کاتب (دبیر) که یکی زبان یونانی و دیگری زبان لاتین می دانست، حضور داشتند که تاریخ قرون باستان را به پادشاه یاد می دادند، و از روی گفته کریتولوس می توان علاقه سلطان را نسبت به زندگانی اسکندر، پمپی و ژول سزار، با استفاده از کتاب پلوتارک - احساس کرد.^(۲)

بنا به روایت، اثری از جیووانی ماریو آنجیوللو^۲ ایتالیایی درباره زندگانی و سرنوشت اوزون حسن وجود داشته است که به دستور سلطان محمد ترجمه شده بود، ولی اثر مذکور به دست نرسیده است. جیووانی ماریو آنجیوللو، اثر مذکور را هنگامی که نزد شاهزاده مصطفی - که سرگرم جنگ با اوزون حسن بود - حضور داشت، نوشت. وی اثر دیگری نیز به دوزبان ترکی و ایتالیایی درباره زندگانی سلطان محمد نوشته است.

آنجیوللو در دربار عثمانی با جنتیله بلینی، نقاش مشهور که در سال ۸۰-۱۴۷۹م، به استانبول آمده، در دربار عثمانی زندگی می کرد، برخورد کرد. بلینی تابلویی از تصویر سلطان محمد فاتح و چند تابلوی دیگر کشید که تابلوی مربوط به سلطان، در گالری ملی لندن موجود است.

سلطان محمد، همچنین از جمهوری ونیز درخواست کرد که ماتئو دپاتسی^۳ نقاش و جواهرساز اهل وارونا را به دربار وی اعزام دارند. وی بی درنگ راهی استانبول شد. ولی اثری از او تاکنون به دست نرسیده است. جغرافیای بطلمیوس نیز به دستور سلطان محمد ترجمه شد که اصل آن در کتابخانه ایاصوفیه است. تعداد کتابهای غیراسلامی موجود در بین مجموعه کتابهای کاخ توپقاپی استانبول که «کتابهای سلطان محمد فاتح» نامیده می شود، به موجب تحقیقات بیست و پنج سال^۴ قبل آدلف دیتس مان^۴، استاد دانشگاه برلین، پانصد و هشتاد و پنج جلد ثبت شده است. علاوه بر کتابهای مذکور، تعداد یکصد و هشتاد و پنج جلد کتاب دستنویس به زبان یونانی در سال ۱۶۸۵م، از کتابخانه کاخ به فروش رسیده است. نوشته هایی که دیتس مان ه باید در نظر گرفت که ترجمه حاضر از چاپ سوم کتاب که در سال ۱۹۷۵ منتشر شده است، صورت گرفته است (م).

درباره آنها بحث کرده است، مربوط به قرون یازدهم تا پانزدهم میلادی است که در زمان سلطان محمد فاتح تهیه و در کتابخانه اش قرار داده شده بود. برخی از این نوشته ها مربوط به فیزیک و ریاضی، و بقیه نیز، مربوط به کتاب مقدس و تفسیرهای مربوط به آن است. تاریخ کریتولوس که مربوط به زندگانی سلطان محمد فاتح بوده، توسط قارولیدی افندی^۱ به ترکی ترجمه شده است نیز، جز همان کتابها است. در میان آثار غیر اسلامی که در کتابخانه سلطان محمد فاتح موجود است، اثر مشهور بطلمیوس (کلودیوس پتولومايوس)^۲ را نیز می توان نام برد که مربوط به علم هیئت و جغرافیاست. سلطان محمد فاتح در سال ۵۸۶۹ / ۱۴۶۵ م، دانشمندان را در کاخ خود گرد آورد و اثر مذکور بطلمیوس را به اتفاق گورگیوس (جورجیوس) آمیروکیس^۳ [یورگی آمیروکی] طرابوزانی مورد بررسی قرار داده و به شخص مذکور، دستور ترجمه آن را به زبان عربی صادر کرد. آمیروکیس، هنگام فتح استانبول به اسارت درآمد، ولی به خاطر قدرت علمی خود، جزو نزدیکترین مصاحبان این حامی دانشمندان، یعنی سلطان محمد فاتح، قرار گرفت. این شخص علاوه بر دانشی که درباره مسیحیت داشت، در فلسفه نیز جزو دانشمندان بشمار می رفت و پیرو آیین و عقاید ارسطو بود. وی در ریاضیات نیز مهارت داشت. یکی از دوپسرانش، پس از قبول اسلام، محمد نامیده شد، و به دستور سلطان محمد، انجیل را به زبان عربی ترجمه کرد. دو نسخه از جغرافیای بطلمیوس در کتابخانه کاخ توپقایی موجود است.

دو نسخه از ترجمه کتاب بطلمیوس تحت عنوان «خریطة برته فی الجغرافیه مع ترجمه کتاب بطلمیوس بالعربی» و «ترجمه کتاب بطلمیوس فی جغرافیا» به شماره های ۲۶۱۰ و ۲۵۶۹ در فهرست کتابهای کتابخانه ایاصوفیه وجود دارد. کتاب اول دارای ۶۱ نقشه است. همچنین در کتابخانه فاتح ترجمه ای نیز از کتاب جغرافیای بطلمیوس به زبان لاتین مطابق با اصل آن که توسط ژاکوبس آنجلوس^۴ انجام شده، وجود دارد.

علاوه بر آمیروکیس و پسرش، شخصی به نام کریاکوس^۵ آنگونایی^۶ را که علاقمند به مسایل باستانشناسی بود نیز در دربار سلطان محمد فاتح می بینیم. وی به خاطر علاقه به باستانشناسی، به سیر و سیاحت در سرزمینهای زیادی پرداخت در ۱۴۵۴-۱۴۵۲ م، به استانبول آمد و پس از فتح استانبول، بعنوان کاتب در دربار سلطان محمد زندگی کرد.

سلطان محمد فاتح علاقمند به بررسی مسایل مربوط به ماورای الطبیعه، ادیان، مذاهب و عقاید بود. همان گونه که درباره عقاید حروفیان به بررسی پرداخته، اطلاعاتی به دست آورد

1. Karolidi Efendi 2. Claudiu Ptolomaios 3. Gorgios Âmirokis 4. Jâkobus Ângelos
5. Criacus 6. Ângonâ

(ترجمه شقایق، شرح حال فخرالدین، ص ۸۲). درباره مسئله مربوط به توحید نیز، از خوجه خواجه) زاده و ملا زیرکی (زیرقی) خواست که در حضورش به مباحثه بپردازند. این بحث مدت هفت روز ادامه داشت، (داور این مباحثه ملاخسرو بود) که در نهایت خواجه زاده غالب آمد^(۳) (ترجمه شقایق، ص ۱۴۳-۱۴۲).

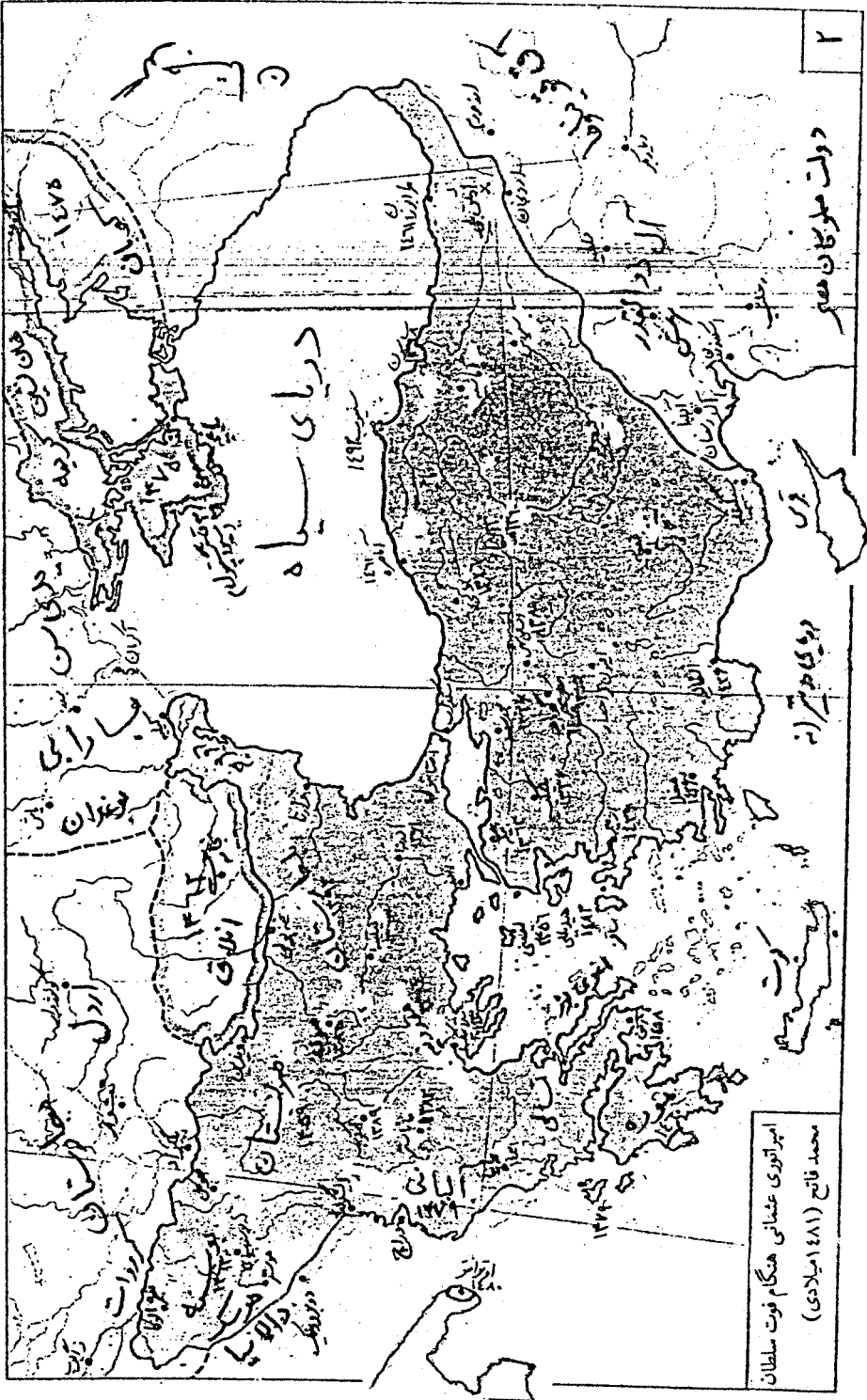
سلطان محمد فاتح، پس از فتح استانبول، به تحقیق درباره آیین مسیح پرداخت و در این مورد با گنادیوس، دانشمند و رییس روحانی کلیساهای ارتدکس ها که در پاماکریست^۱ (مسجد فتحیه) - که در آن زمان مرکز رؤسای کشیشان ارتدکس (پاتریکخانه^۲) [بطریق خانه] بود - به بحث پرداخت و درباره مسیحیت، اطلاعاتی نوشتاری دریافت کرد. اطلاعات مذکور توسط ملا احمد، قاضی قرافریه^۲ به ترکی ترجمه شد (کسی که آن را ترجمه کرد، قاضی احمد بیرگلی^۳ بود). گنادیوس، آخرین دانشمند با ارزش بیزانسی بود که با مشاجرات قلمی خود علیه کلیسای لاتین (کاتولیک) اشتها یافته بود. به نظر می رسد که مطالعات وی مطلوب سلطان محمد فاتح بوده است. چنین می نماید که سلطان محمد فاتح با انتخاب وی بعنوان رییس کل کشیسهای کلیساهای ارتدکس، در مقابل کلیسای لاتین، درصدد اجرای سیاستی، برای جلب رومی ها به جانب خود علیه لاتین ها و از آن طریق، جلوگیری از توافق فکری بین دو کلیسا بوده است.

سلطان محمد فاتح، همچنین درباره آیین مسیح با کشیش ماکسیم مانوئل^۴ به طور حضوری بحث کرد و از وی خواست که مطالب مورد بحث را بنویسد.^(۴) به نظر می رسد پاپ پی (پیوس) دوم به خاطر این بررسیها و تحقیقات سلطان محمد فاتح درباره مسیحیت با نوشتن نامه ای مفصل به سلطان، اعلام داشت در صورتی که سلطان به دین مسیح بگردد، او را به امپراتوری تمام شرق و بیزانس منصوب خواهد کرد. در نامه نوشته شده بود که برای غسل تعمید چند قطره آب هم کافی است.

تلخیص از «علم در میان ترکان عثمانی»

(ص ۲۶-۲۹)

۵. پاتریک خانه (بطریق خانه) - Pâtrikhâne - محل سکونت بطریق «اداره کل امور کشیسههای ارتدکس که مرکز آن استانبول و فتر پاتریکخانه سی نامیده می شود» (م).



امپراتوری عثمانی هنگام فوت سلطان محمد فاتح (۱۴۸۱ میلادی)

یادداشت‌های فصل دهم

۱. «چگونگی فرهنگ هنگام فتح استانبول» نشریه تاریخ، شماره ۳، دانشکده ادبیات دانشگاه استانبول.
۲. ترجمه کریتولوس، ص ۱۶
۳. یادداشت مؤلف: درباره این گردهمایی نیزبین خواجه زاده و طوسی مباحثه شد. در این خصوص ← به اثر با ارزش دکتر میاهات تورکر (تورک آر) تحت عنوان «رابطه دین و فلسفه از دیدگاه سه گردهمایی» چاپ ۱۹۵۶).
۴. ژ. ژبله، تاریخ سلطنت سلطان محمد دوم، ص ۱۵۳-۱۴۲.

فصل یازدهم

انتقال مهاجران برای آبادانی و پیشرفت استانبول، بنای کاخها، مؤسسات علمی و اجتماعی

وضع استانبول پس از فتح آن

سلطان محمد دوم، پس از فتح استانبول، نخستین نماز جمعه را در کلیسای ایاصوفیه که به مسجد تبدیلش کرده بود، اقامه کرد و این معبد (کلیسا) معظم مسیحیان را بعنوان عبادتگاه مسلمین مورد استفاده قرار داد.

نخستین گام برای اسکان و آبادی استانبول، با تعمیر و مرمت دیوارها (حصارها)ی شهر برداشته شد. پس از تصرف شهر، برخی از خانواده‌های مرفه‌الحال یا از استانبول فرار کردند و یا پنهان شدند. از روز سوم تصرف شهر به بعد و پس از بازگشت آرامش به شهر، مردم در چهارچوب امنیت، خود را سروسامان داده، آثاری از زندگی در شهر را مشاهده کردند.

پس از گذشتن مدت‌زمانی و برقراری آرامش و امنیت بنابه خواسته رومیان، روحانیان روم و بطریق خانۀ کشیشها که در زمان آخرین امپراتور روم در حال انحلال بود، گنادیوس را که از جامعه رهبانان و جزو خانواده‌های بزرگ بود، بعنوان کشیش و روحانی بزرگ انتخاب کردند. ریاست وی مورد تأیید پادشاه عثمانی قرار گرفت و اختیارات دینی رایج در زمان امپراتوری بیزانس به وی واگذار شد. برای رومیان مقیم استانبول نیز، پرداخت مالیاتی سرانه تحت عنوان

جزیه مقرر گردید. با انتقال و اسکان مهاجرینی به قسطنطنیه— که به علت فرار و مهاجرت مسلمانان و مسیحیان بر اثر محاصره چندین ساله، خالی شده بود— پس از مدتی شهر، آباد، مسکون و پایتخت حکومت گردید.

سلطان محمد فاتح پس از فتح شهر مدت کمی در استانبول ماند و برای اداره و ایجاد نظم در شهر، سرکرده ای (سُباشی) به نام سلیمان بیگ و یک نفر قاضی به نام خضر بیگ تعیین کرد و خود به ادرنه بازگشت و به اسکان و آبادی استانبول پرداخت.

انتقال مهاجرین به استانبول

برای اسکان ترکها در استانبول، با ارسال فرمانهایی به آناتولی، خواسته شده بود که صاحبان حرف و فنون که تمایل به مهاجرت دارند به استانبول انتقال داده شوند؛ ولی چون این شیوه از انتقال که به میل و خواسته مردم واگذار شده بود، نتیجه ای مثبت نداد. از این روز، فرمانی، مبنی بر انتقال ثروتمندان و اهل فن و صنعت هریک از قصبه ها و شهرها به اتفاق خانواده هایشان به استانبول— علیرغم تمایل و رضای آنان— صادر گردید. پس از صدور فرمان مذکور تعداد زیادی از صنعتکاران از آناتولی به پایتخت (استانبول) فرستاده شدند^(۱). بدین ترتیب، علاوه بر امر انتقال صاحبان حرف و صنایع، برخی از افراد که محل آسایش سرزمینهای محل سکونتشان شده بودند نیز، به استانبول انتقال داده شدند که ناراحتی هایی برای حکومت به وجود آوردند. انتقال مردم قونیه و قرامان، پس از تصرف بخشی از سرزمین متعلق به آل قرامان توسط عثمانیان، و نیز انتقال مردم شهر آقسرای و قصبه های تابعش، پس از جنگ اسحاق پاشا، از آنجمله اند، بدین ترتیب، دولت عثمانی هم موجب کاهش تراکم جمعیت در شهرهای مذکور شد و مزاحمت احتمالی گروهی از افراد را دفع نمود، و هم موجب اسکان ترکها در استانبول گردید. علاوه بر شهرهای ایالت قرامان، ترکهای دیگری نیز از شهرهای ادرنه، بورسه، گلیبولی و فیلیبه به استانبول انتقال یافتند. سلطان محمد فاتح، در عین حال عده ای از مسیحیان سرزمینهای اشغال شده، نظیر بخشی از مردم صربستان، بوسنه، ینی فوچه و اسکی فوچه، تاشوز، سمدیرک، موره، میدیللی، وکفه را با تعقیب سیاستی که در قرامان در پیش گرفت، به استانبول و محله های اطراف شهر، انتقال و اسکان داد^(۲)، و با فرستادن ترکها به جای مسیحیان منتقل شده مذکور، مسلمانان در سرزمینهای آنان جای داده شدند. نظر به اینکه استانبول یکی از بزرگترین شهرهایی بود که در درون حصار قرار داشت— و شاید نخستین آنها هم بود— از این رو تراکم جمعیت در آنجا مشکل آفرین بود.

علاوه بر آن، به تشویق و تحریک رومی‌ها، موانعی نیز برای جلوگیری از استقرار ترکها به وجود می‌آمد. ابتدا دستور داده شده بود که خانه‌های واگذار شده به ترکهایی که با وعده‌های گوناگون بدانجا انتقال یافته بودند، به صورت پرداخت مالیات برای عمران باشد در حالی که با فرمانی که صادر شد، تملک آنها برخانه و مغازه‌هایی که به صورت ملکی پس از انتقالشان به آنها واگذار شد، از بین می‌رفت که در نتیجه موجب بروز نارضایتیها و شکایاتی شد. حتی تعداد زیادی از صاحبان صنایع، حرف و مسکن با بجا گذاردن اهل و عیال خویش از استانبول فرار کردند. قوله شاهین‌پاشا^۱، از وزرای سابق، موانع اشکالات تصمیم مذکور را برای شاه جوان توضیح داده با گفتن: «پدر و جدتان سرزمینهای زیادی را فتح کردند ولی هیچ کدام از آنها، پرداخت مالیات برای عمران آبادی وضع نکردند» اشتباهاتی را که صورت گرفته بود، تصحیح کرد، بدین ترتیب مهاجرینی که به استانبول آمدند و یا انتقال داده شدند صاحب ملک شدند و طبیعتاً فعالیت‌های عمرانی و آبادانی فزونی یافت. پس از گذشتن مدتی، در زمان صدارت روم محمد پاشا، اوضاع دوباره به هم خورد، محمد پاشا رومی الاصل بود، و به تحریک و تشویق رومی‌ها که مایل به سکونت ترکها در استانبول نبودند، اقدام به وضع مجدد مالیات املاک کرد و موفق هم شد.^(۳)

سلطان محمد فاتح فقط به انتقال بخشی از ترکها و مسیحیان به استانبول بسنده نکرد، و به جستجوی تک تک دانشمندان و اندیشمندانی که پس از فتح استانبول به شهرها و قصبات مجاور رفته بودند، پرداخت؛ آنها را به استانبول آورد و در داخل حصار سکونت داد. مأمورانی به آماصره که در آن زمان در دست جنووابی‌ها بود، فرستاد و صاحبان علم و فن، صنعت و تجار مقیم آنجا را به استانبول انتقال داد.

مؤسسات فرهنگی و اجتماعی

هنگامی که از یک طرف برای افزایش جمعیت استانبول و فزونی بخشیدن به فعالیت‌های تجاری و اقتصادی اقدام شده بود، از طرفی نیز کمر همت به پیشرفت و ترقی در حیطه فرهنگی و اجتماعی با آثار جدید ترکها بسته شد، و آثاری نظیر مسجد، مدرسه، مؤسسات خیریه، کاروانسرا، حمام، بیمارستان، بازار سر پوشیده (بدستان = بزازستان) توسط پادشاه، وزرا و ثروتمندان به وجود آمد. کلیسای ایاصوفیه، بی‌آنکه به سبک معماری آن لطمه وارد شود، مرمت

شد و با ساختن مناره‌ای به مسجد تبدیل گردید.

سلطان محمد فاتح دهسال پس از فتح استانبول، یعنی در سال ۸۷۶هـ.ق/ ۱۴۶۲م، به ساختن مسجدی با نام خود پرداخت که ساختمان آن پس از هشت سال به اتمام رسید (۸۷۵هـ.ق/ ۱۴۷۰م). محل مسجد مذکور بر روی دومین تپه استانبول قرار داشت که قبل از آن، کلیسای ویران شده حواریون و قبور امپراتوران بیزانس بود.^(۴) در اطراف مسجد، هشت مدرسه (برای آموزش عالی) که تصادفاً چهار مدرسه مشرف به شمال و چهار مدرسه دیگر مشرف به جنوب بود، و نیز مدارس (پیش دانشگاهی)، مؤسسات خیریه و بیمارستانی نیز برای مسجد ساخته شد.^(۵) محمودپاشا، مسجد، مؤسسه خیریه و حمامی که به نام خود وی مشهور است، ساخت. اسحاق پاشا، گدیک احمدپاشا، و محمدپاشا قرامانی و دیگران نیز مؤسسات علمی و اجتماعی خود را تأسیس و ایجاد کردند. بازار سر پوشیده و بدستان (بزازستان)، که امروزه از پررونقترین و پررفت و آمدترین اماکن استانبول است نیز، در زمان سلطان محمد فاتح ساخته شد.

سلطان محمد فاتح، همان‌گونه که برای نخستین بار حجره‌های ایاصوفیه را در داخل حصار تبدیل به مدرسه کرد، در خارج از حصار نیز، در محله‌ای که امروزه ایوب نامیده می‌شود، با ساختن مسجد و مدرسه‌ای در کنار مزار خالد بن زید ابویوب انصاری^(۶) که از صحابه پیغمبر (ص) بود، در اندک زمانی، بسرعت به تعمیر آنجا پرداخت. بخش ایوب با قدسیتی دینی در مدتی کوتاه، صورت یک شهر را به خود گرفت و با نام «خواص قسطنطنیه» قاضی نشین ایوب گردید.

کاخهای قدیم و جدید

سلطان محمد فاتح، پس از اینکه درصدد برآمد استانبول را مرکز حکومت قرار دهد، دوسال پس از فتح آنجا، در وسط شهر و در محل فعلی دانشگاه واقع در محله بایزید، کاخی به نام خود ساخت که کاخ قدیم (اسکی سرای) نامیده می‌شود.^(۷) ولی چون پی برد که اقامت در آنجا برایش نامناسب خواهد بود، کاخی جدید که سرای جدید عامره (کاخ جدید عامره) نامیده می‌شد، ساخت. کاخ قبلی به اقامتگاه خانواده و دختران فرمانروایی که فوت می‌کرد، اختصاص یافت. بنای کاخ جدید در محلی به نام زیتینلیق^۱ [زیتونستان]، در کنار کلیسای ایالرنی^۲ و

یا کلیسای ایرن مقدس (موزه نظامی فعلی)، ساخته شد. بنای کاخ جدید در ۸۶۶ ه. ق/ ۱۴۶۱ م و یا ۸۷۲ ه. ق/ ۱۴۶۷ م آغاز و بنابه کتیبه روی درب بزرگ آن که باب همایون نامیده می‌شود، در سال ۸۸۳ ه. ق/ ۱۴۷۸ م، به پایان رسید. کاخ به شکل مثلث ساخته شده و دو ضلع آن به طرف دریا و ضلع سوم در خشکی قرار دارد، و تمام اطراف آن حصار کشیده شده است. برای تأمین امنیت و مصون ماندن از هر تهاجمی، بُغازها (تنگه‌ها)ی استانبول و چاناق قلعه (داردانل) با توپهایی مستحکم شد. بویژه برای مقابله با کشتیهایی که احتمال آمدنشان از دریای مدیترانه وجود داشت، چاناق قلعه را به حدی که بتوان از آن دفاع کرد، تجهیز کرده بودند. جمعیت استانبول یک قرن و نیم پس از فتح آن، یک برابر و نیم شده بود که از حصار دور شهر نیز فراتر رفته بود. (۸)

انتخاب بطریق

پس از فتح استانبول، توسط محمد فاتح، به علت فرار بطریق گرگوار به ایتالیا، بطریق نشین رم منحل شد. به خاطر اختلافات موجود در خصوص یگانه کردن کلیساهای ارتدکس و کاتولیک، منصب مذکور مدت‌ها خالی مانده بود. سلطان محمد فاتح، پس از فتح استانبول به ادرنه رفت و سه ماه بعد متوجه کاهش نفوس استانبول شده، جویای علت شد. او پی برد که رومی‌ها ریس روحانی نداشته، از این رو در حال پراکنده شدن هستند؛ لذا دستور داد انتخاب بطریق، به همان شیوه رایج در دوره بیزانسی‌ها، انجام گیرد. مردم و رؤسای روحانیون، شخصی دانشمند به نام گنادیوس را شایسته تشخیص داده، معرفی کردند. (۹)

این شخص که نام اصلی او اسکولاروس^۲ بود، پس از اینکه بعنوان بطریق انتخاب شد، مانند پاپها تغییر نام داده و لقب گنادیوس گرفت. (۱۰) گنادیوس که در آن زمان، نزد اربابی در ادرنه اسیر بود، درجه و مقام روحانیش نیز مناسب و شایسته مقام بطریقی نبود. وی را بی‌درنگ به استانبول آورده، بنابه مقررات و قوانین کلیسا، مقام روحانی او را بسرعت ارتقا دادند. پس از اینکه به مقام اسقف اعظمی کلیسای حواریون که بالاترین مقام روحانی بود، انتخاب گردید، بطریق شد (۱۴۵۴ م). گنادیوس پس از انتخاب شدنش، به دربار دعوت شد و عصای بطریقی به وی اعطا گردید، و با اسبی که پادشاه به او اعطا کرده بود، به کلیسای حواریون که مرکز ریاست روحانیون (واقع در محل مسجد فاتح) بود، فرستاده شد. (۱۱) گنادیوس،

یک سال و نیم بعد از اینکه بعنوان بطریق انتخاب شد، تقاضا کرد که از بطریق نشین — که در حقیقت اختلافات موجود در آن به مرحله برخورد ها و تصادمها رسیده بود — به صومعه پاما کریستوس (مسجد فتحیه کنونی) انتقال داده شود که تقاضایش پذیرفته شد.

گنادیوس حدود دو سال در مقام بطریقی باقی ماند و در سال ۱۴۵۶ م، استعفا کرده، در صومعه پرودروموس^۱، در حوالی سیرز اقامت گزید و به تتبعات علمی و دینی پرداخت، و ایزیدوروس^۲ به جای وی به مقام بطریقی رسید. گنادیوس برای بار دوم به جای وی که در سال ۱۴۶۲ م، فوت کرد به این مقام برگزیده شد. ولی یک سال بعد، به سبب علاقه فراوانش به تحقیقات، مجدداً استعفا کرد. با اینکه شخصی به نام سوبروموس^۳ در سال ۱۴۶۳ م، جانشین وی شد، اما یک سال بعد به سبب استعفای وی، گنادیوس برای بار سوم بطریق شد. وی در دسامبر سال ۱۴۶۴ م، برای چهارمین بار استعفا کرده باز در صومعه سیرز اقامت گزید، و تا سال ۱۴۷۲ م، که فوت کرد، سرگرم مطالعاتش بود. سلطان محمد فاتح با وی به مباحث علمی می پرداخت و دانش و فضیلتش را مورد تقدیر قرار می داد.

یکی از بطریقهای که در زمان سلطان محمد فاتح انتخاب شد، ماکسیموس^۴ بود که در سال ۱۴۶۴ م، بجای بطریق رافائل انتخاب شده بود، و به خاطر علم و فضیلتش مورد تقدیر و تحسین سلطان قرار گرفته بود. سلطان محمد فاتح از این شخص گزارشی درباره دین و ارکان مسیحیت درخواست کرد و گرفت. ماکسیموس و سلطان محمد فاتح در طی همان سال فوت کردند.^(۱۲) دولت عثمانی تا پایان امر، انتخاب بطریق را به جماعت رومی واگذار کرد و این شیوه به همان ترتیب نیز ادامه یافت.

1. Prodomos 2. İzidoros 3. Sobromos 4. Mâksimos

بادداشتهای فصل یازدهم

۱. تاج التواریخ، ج ۱، ص ۴۴۷، عاشق پاشازاده نیز چنین می‌گوید: «... پادشاه استانبول را فتح کرد و اداره آنجا را به غلامش (مولیش) سلیمان بیگ واگذار کرد و آبادی خود را به تمام ولایات فرستاد و آنها اطلاع دادند به کسانی که حاضر به آمدن به استانبول هستند، خانه، باغ، باغچه و ملک واگذار می‌شود، و به هرکس هم که آمد، واگذار کردند، و آن شهر را آباد کرد. پادشاه دوباره افرادی را نزد فرماندهان وقاضیان هرولایت فرستاد و مجدداً فرمان داد از غنی و فقیر به هرکس که دست از خانه و زندگی خود برداشته و به استانبول آید، به او ملک و خانه واگذار خواهد شد، آنها نیز خانه‌های زیادی را جاگذاشتند. به این افراد تازه‌وارد نیز خانه‌هایی داده شد. شهر که آباد گردید...» (ص ۱۴۲).
۲. کریتولوس، تاریخ سلطان محمد خان ثانی، و تاریخ ابوالفتح، ص ۶۷، و تاریخ عاشق پاشازاده و تاریخ لطفی‌پاشا، ص ۱۸۴، و تاریخ هامرج ۳، ص ۱۸.
۳. «... وزیری نزد پادشاه بود که پسر کافری (غیر مسلمانی) بود. در نزد پادشاه تقرب فراوان یافت. عده‌ای از دوستان سابق وزیر غیر مسلمان پیشین نزدش آمدند و گفتند: «آی چه نشسته‌ای که ترکها این شهر را آباد کردند. غیرتت کجا رفت؟ سرزمین پدریت و سرزمین ما را در برابر چشمانمان تصرف کردند. اکنون تو خود مقرب پادشاهی، سعی کن که مانع این کار آنها شوی، و شهر همانند سابق در دست ما باشد. روزی وزیر با نفوذ پادشاه، او را قانع کرد که [شیوه] تصرف املاک و اماکن به صورت قبلی باشد... سؤال: آن وزیر که بود؟ جواب: روم محمدپاشا بود که بعدها پادشاه دستور داد که مانند سگی خفه‌اش کنند...» (تاریخ عاشق پاشازاده، ص ۱۴۲).
۴. مسجدی که سلطان محمد فاتح ساخت، در زمان سلطان بایزید دوم (۹۱۵ هـ/ق/ ۱۵۰۹ م) مرمت گردید، گنبد مسجد در اثر زلزله‌ای که در سال ۱۱۷۹ هـ/ق/ ۱۷۶۵ م (سومین روز از روزه‌های عید قربان/ یازدهم ماه مه) فرو ریخت، و سال بعد سلطان مصطفی سوم، دستور ساختن مجدد آن را صادر کرد، و مسجد به صورتی که امروزه دیده می‌شود، ساخته شد و ساختمان آن پنج سال طول کشید.
۵. قبل از ساخته شدن مدارس صحن، یعنی مدرسی که در صحن حیاط «مسجد فاتح» ساخته شده بود، مدارس دیگری که زیرک Zeyrek نامیده می‌شد، وجود داشت.
۶. ابویوب انصاری خالد بن زید، از اهالی مدینه، و یکی از نخستین کسانی بود که اسلام را پذیرفت. هنگام هجرت حضرت محمد (ص) از مکه به مدینه، حضرت مدتی در خانه این شخص منزل کرد. از این رو، وی به لقب «هماندار پیغمبر» اشتها یافت. خالد بن زید، در جنگی که بین حضرت علی (ع) و رقیبش معاویه در گرفت. در کنار آن حضرت قرار داشت و بعدها با شرکت در جنگی که برای تهاجم به استانبول صورت گرفت، در اثنای محاصره شهر درگذشت (۵۵۳ هـ/ق/ ۶۷۴ م)، (تاریخ میلادی در متن ۵۷۳ میلادی برابر ۵۳ هجری قمری آمده است که با توجه به اینکه سال اول هجرت برابر ۶۲۱ میلادی است. مسلماً تاریخ مذکور اشتباه و به احتمال زیاد اشتباه چاپی است «م»). پس از فتح استانبول مزار وی یافته شد و مقبره‌ای بر روی مزارش و در کنار آن مسجد و مدرسه‌ای بنا گردید. مسجد کنونی به فرمان سلطان سلیم سوم ساخته شده است.
۷. کاخ قدیم پس از الفنا و انحلال اجاق (تشکیلات) یینی چریها، در تشکیلات عساکر منصوره، تحت نام «سرعسکر قاپوسی»، مرکز فرماندهی نظامی شد، و به دنبال اعلان مشروطیت (۱۹۰۸ م)، «نظارت امور جنگ» نام گرفته و این اسم تا انحلال

امپراتوری عثمانی باقی ماند. بنای اصلی کاخ قدیم به دنبال تشکیل عساکر منصوره سوخت، و بنای کنونی بعدها ساخته شد.

۸. دفتر مهمه، شماره ۷۱، ص ۲۳۶.

۹. خالکوندیل، (ص ۲۷۲ و ۲۷۳ از ترجمه موجود در کتابخانه شخصی ام)، «مؤلف».

۱۰. پس از سال ۱۴۰۲م، یک مدرسه عالی توسط امپراتور مانوئل دایر گردید. جورجیوس کوته‌سیس (اسکولاریوس) Georgios Kutesis (Scolarius) بعنوان استاد دانشکده از طرف یونیس سوم تعیین گردید که همان شخصی است که تحت نام گنادیوس از طرف سلطان محمد فاتح بعنوان بطریق انتخاب شد.

۱۱. نام قدیم کلیسای حواریون، کلیسای اکانیم نلایه بود. سپس در پی انتقال استخوانهای تیمستوس Timesteos اهل افسس Efes (افه سوس) در سال ۳۵۶م به آنجا، و بعدها به علت انتقال استخوانهای آندرسا Ândresâ، اهل پاترستان Pâtrstân حواری دیگر، و سرانجام انتقال استخوانهای لوکاس Lukâs. حواری اهل تب Tep به آنجا، بعنوان کلیسای حواریون اشتهار یافت. مدفن کنستانتین بانی کلیسای حواریون آنجاست. در زمان امپراتور ژوستینین Justinyen. آنجا را توسعه داده، دوباره ساختند.

پس از فتح استانبول، کلیسای مذکور محل اقامت بطریق شد و هر چند مدت یکسال و نیم به همان صورت باقی ماند، ولی به علت کثرت وجود مسلمانان در آنجا، به دنبال تقاضای بطریق از پادشاه، به صومعه پاما کریستوس (فتحیه) انتقال یافت. هفت سال بعد، در محل کلیسای حواریون، مسجد فاتح (سلطان محمد) — که از سال ۱۴۶۲، شروع و در سال ۱۴۷۰م، پایان یافت — ساخته شد.

در زمان سلطان مراد سوم، به علت شکایات مسلمانانی که در حوالی فتحیه بوده، و مورد آزار رومی‌ها بودند، هم رومی‌ها و هم بطریق نشین به محل دیگری به نام فئر Fener. انتقال یافتند (ابوبکر دمشقی، کتاب نصرت الاسلام و السورود، کتابخانه کوشک بغداد، شماره ۳۲۵، برگ ۱۰۸)، جسد امپراتور ژوستینانوس، ایوانیوس İovanius، تئودوسیوس Teodo sis، مارکیانوس Markianos. و نیز جسد سایر امپراتوران و امپراتریستها و فرزندانشان، در کلیسای حواریون دفن شده است. بنا به بررسیها، قبرستان امپراتوران و حواریون، همان جایی است که امروزه قبرستان مسجد جامع آنجا واقع شده است.

۱۲. این مختصر مربوط به انتخاب بطریق را دوست عزیزم ولادیمیر میرمیراوغلی Vlâdmir Mirmir oğlu به درخواست شخص من برایم فرستاد که از ایشان سپاسگزارم «مؤلف».

فصل دوازدهم

مبارزه سلطان بازید و جم سلطان و نتیجه آن

جنگ بر سر جانشینی سلطنت

بازید و جم

زمانی که سلطان محمد درگذشت، دو پسر از خود بجا گذاشت: بازید فرزند ارشد و جم فرزند کوچکتر. بازید حکمران ایالت روم بود و مرکزش آماسیا، و جم، حکمران ایالت قرامان بود و مرکزش قونیه. سلطان محمد فاتح پسر دیگری داشت به نام مصطفی که در ربیع الآخر سال ۸۷۹/اوت ۱۴۷۴، زمانی که پدرش هنوز در قید حیات بود، درگذشت. جم که سنجق بیگ قسطنطنیه بود، پس از فوت برادرش به جای وی به حکمرانی ایالت قرامان تعیین شد. شاهزاده بازید هنگام مرگ پدرش ۳۴ سال داشت و جم سلطان که در ۱۴۵۹م، متولد شده بود، ۲۳ ساله بود. هر دو شاهزاده تحصیلات خوبی داشتند و خوب تربیت شده بودند. اطلاعات و تجربه شاهزاده بازید، به سبب اینکه یازده سال از برادرش بزرگتر بود، بیشتر بود، ولی جم از نظر خلق و خوی، ظرافت و دقت محبوب تر، و در عین حال جسورتر و پرتحرک تر بود. سلطان محمد دوم، در قانوننامه ای که تدوین کرده بود، ماده ای گنجانده بود که به موجب آن، از تعیین مستقیم جانشین برای خود خودداری می کرد و آشکارا نشان می داد که بنا به

آداب و رسوم قدیم، هر وارثی که سلطنت را نصیب خود می‌کرد، حق از میان برداشتن دیگر برادرانش را داشت. در این صورت، رسیدن به فرمانروایی بستگی به فعالیت هریک از طرفین و اتفاق و اتحاد ارکان دولت داشت و گاهی نیز، بسته به تمایل و خواسته پیاده نظام قیوقولی، یعنی چریهای گارد فرمانروا بود.

بایزید شخصی تن‌پرور و علاقمند به عیاشی بود و بارها مورد تنبیه و اخطار پدرش قرار گرفته بود. از این رو، به نظر می‌رسد که سلطان محمدفاتح، به جم علاقه بیشتری داشت. در این مسئله، محمدپاشا قرامانی، وزیر اعظم، که طرفدار جم سلطان بود نقش عمده‌ای داشت. در قانوننامه آل عثمان که در زمان صدارت وی تدوین گردید، هنگام ذکر نمونه‌ی عناوینی که در مورد شاهزادگان می‌بایست نوشته می‌شد، ذکر نام جم که بر اثر کوشش وزیر اعظم صورت گرفت، و سکوت پادشاه و اعتراض نکردنش شایان توجه است^(۱) با اینهمه سلطان محمد فاتح مسئله جانشینی سلطنت را به تقدیر وا گذاشت.

قورقود، پسر بایزید و اوغوزخان، پسر جم سلطان، هر دو بعنوان گروگان نزد پدر بزرگشان (سلطان محمدفاتح) بودند. با اینکه گدیک احمدپاشا، وزیر اعظم سابق و محمد پاشا قرامانی وزیر اعظم وقت، که در جنگ ایتالیا همراه وی شرکت داشت، طرفدار جم سلطان بودند، ولی ینی چریها نیز از بایزید طرفداری می‌کردند.

فرمانروایی بایزید

وزیر اعظم پس از فوت سلطان محمد فاتح، بلافاصله با هماهنگی شدن با اکثریت، از طرفی چاووشی (از گاردهای تبرزین دارسلطان) به نام ککلیک^۱ مصطفی را جهت دعوت از بایزید به آماسیا فرستاد و از طرف دیگر نیز، با اعزام یکی از افراد خود نزد جم سلطان از او دعوت کرد که قبل از آمدن بایزید که راهش دورتر بود، خود را به استانبول برساند. بدین وسیله خواست که همه را در برابر عمل انجام شده قرار دهد. ولی سنان پاشا^(۲) همسر عایشه سلطان داماد بایزید، و بیگلربیگ آناتولی، شخصی را که نامه سری وزیر اعظم را برای جم سلطان می‌برد، دستگیر و به قتل رساند. ینی چریها که در انتظار بایزید بودند پس از اطلاع از موضوع دست به شورش زده، پس از کشتن وزیر اعظم، تعدادی از خانه‌ها را نیز غارت کردند.^(۳) برای جلوگیری از این هرج

ومرج، قورقود، پسر بایزید که نزد سلطان محمد (بعنوان گروگان) زندگی می‌کرد، تا رسیدن بایزید، نیابتاً به تخت نشانده شد. ولی تا رسیدن بایزید بعلت وجود شایعاتی، آرامش حکمفرما نشد. با اینکه اسحاق پاشای پیر که به اصرار یینی چریها، نیابت صدراعظم را برعهده گرفته بود، و پشت سرهم افرادی را برای آوردن بایزید اعزام می‌کرد، ولی بایزید که در تردید بسر می‌برد، عجله‌ای به خرج نمی‌داد. با اینهمه، اسحاق پاشا در جلوگیری از اغتشاش تا حدی موفق شد.^(۴) با اینکه بایزید که پس از مرگ پدرش برای جلوس برتخت سلطنت از طرف اسحاق پاشا دعوت شده بود، در تردید بود. ولی پس از دریافت آخرین نامه اسحاق پاشا به شتاب و در طی ۹ روز به اُسکُدار آمد، سپس به استانبول رسید و وارد کاخ شد و فرمانروا اعلام گردید (ربیع الاول سال ۸۸۶/۸ بیستم مه ۱۴۸۱). یینی چریها که پررو شده بودند، به تحریک و تشویق اسحاق پاشا، حمزه بیگ زاده مصطفی پاشا را که همراه بایزید از آماسیا آمده بود، مجدداً به آماسیا برگرداندند و از اینکه صدراعظم را کشته بودند، تقاضای عفو کردند که پذیرفته شد. اسحاق پاشا که بیم داشت مصطفی پاشا به صدراعظمی انتخاب شود؛ پس از بازگشت وی به آماسیا آسوده خاطر شد و خود به مقام صدراعظمی منصوب گردید.

مجادله بایزید و جم

جم سلطان که با مرگ محمدپاشا قرامانی نتوانست به حکومتی که آرزو داشت، برسد، علیه برادرش لشکر کشید و بسرعت به طرف بورسه رفت و مورد استقبال قرار گرفت. مردم بورسه که از کارهای ناهنجار یینی چریها در استانبول اطلاع یافتند، از جم سلطان هواداری کردند.^(۵) جم نیروهای بایزید را که به فرماندهی ایاس پاشا اعزام شده بودند، شکست داد (ربیع الاول ۸۸۶/۲۸ مه ۱۴۸۱) و سه روز بعد وارد شهر شده، به نام خود سکه زد و خطبه خواند. بدین ترتیب، فرمانروایی خود را اعلام داشت. متعاقب آن، سلجوق سلطان، عمه بزرگش را در رأس هیأتی نزد برادرش فرستاد^(۶). وی پیشنهاد کرد که قلمرو دولت عثمانی به دو قسمت شده، خود فرمانروای آناتولی و بایزید نیز فرمانروای روم ایلی باشد. ولی این پیشنهاد خطرناک که موجب تجزیه وحدت امپراتوری می‌شد، پذیرفته نشد.^(۷)

بایزید دوم که تا آن زمان خود را مجهز کرده بود، بسرعت در رأس اردوی خویش قرار گرفت و به طرف بورسه حرکت کرد، نخستین کارش دادن وعده و وعیدهایی برای فریب یعقوب

بیگ بن آشتین^۱، لله جم بود. در جنگی که بیست و دوم ربیع الآخر/ بیستم ژوئن در وادی ینی شهر در گرفت، با پیوستن یعقوب بیگ به صف مقابل، جم سلطان شکست خورد و ابتدا به اسکی شهر و از آنجا نیز، در حالی که زخمی شده بود، به طرف قونیه گریخت و تمام اموال و خزاینش به غارت رفت. وی در طی پنج روز به قونیه رسید، ولی چون پی برد که مورد استقبال قرار نخواهد گرفت، سه روز بعد یعنی در ۲۸ ژوئن به اتفاق مادرش چیچک خاتون و اعضای خانواده و پسرش مراد، به سوریه پناهنده شد و از آنجا به قاهره نزد سلطان مملوکان رفت (۲۵ اوت همان سال).

متعاقب جلوس بایزید دوم بر تخت سلطنت، هنگامی که گدیک احمدپاشا که از ایتالیا فرا خوانده شده بود، فرا رسید، بایزید در وادی ینی شهر بود. احمد پاشا پس از بوسیدن دست پادشاه هدایایش را تقدیم داشت. با اینکه، رابطه اش با بایزید خوب و حسنه نبود، ولی بایزید روی خوش به وی نشان داد. در این بین، وزیراعظم شدن پدرزنش، یعنی اسحاق پاشا، موجب تسلی و فراغت خاطر وی از جانب بایزید گردید. بایزید اسبی آراسته و مجهز به احمدپاشا اعطا کرد، او را نزد خود نشانده و به وی اطمینان داد.^(۸) پس از انهزام جم، گدیک احمدپاشا را به تعقیب وی فرستاد. ولی احمدپاشا نتوانست خود را بدو رساند و یا به علت اینکه هوادار وی بود، در انجام وظیفه سهل انگاری کرد و جم سلطان توانست وارد مرز قلمرو سلطان مملوک گردد.

جم سلطان در قاهره

جم در قاهره با تشریفات خاص فرمانروایان، مورد استقبال قرار گرفت، و به افتخارش ضیافتی شایسته و شایانی برپا شد.^(۹) سلطان قاتیبای که روابط حسنه ای با عثمانیان نداشت، درصدد برآمد که از جم سلطان بعنوان برگ برنده ای استفاده کند.

پس از فرار جم، حکمرانی ولایت قرامان، به شاهزاده عبدالله که در زمان پدر بزرگش سنجق بیگ صاروخان (مانیسا) بود، واگذار گردید^(۱۰) همراه گدیک احمدپاشا به آنجا اعزام شد. گدیک احمدپاشا که از پناهنده شدن جم به مملوکها اطلاع یافت، پس از مستقر کردن شاهزاده عبدالله در مقر خود و بجا گذاردن تعدادی نیرو نزد وی به استانبول بازگشت.^(۱۱) جم سلطان در نامه ای که از مصر برای برادرش نوشت، اظهار ناراحتی و دلتنگی کرد.

بایزید در پاسخش اطلاع داد در صورتی که از ادعای خود در مورد جانشینی سلطنت صرفنظر کند، سالانه یک میلیون آقچه مقرر برایش تعیین خواهد شد. ولی جم که هنوز حرص و آرزوی سلطنت در او باقی بود، پیشنهاد برادر را نپذیرفت و همان سال (۲۸ شوال ۸۸۶/دسامبر ۱۴۸۱) به اتفاق مادر و همسرش عازم حج شد و پس از انجام مراسم حج، در ۲۱ محرم ۸۸۷/مارس ۱۴۸۲ به قاهره بازگشت.

بهره‌برداری کردن قرامان اوغلی از مجادلات جانشینی سلطنت

پس از تصرف تمام ولایات قرامان، توسط عثمانیان، پیراحمد بیگ فوت کرد و برادرش، قاسم بیگ نیز، به آق‌قوینلوها پناهنده شد. در این زمان، سلطان یعقوب بیگ، پسر اوزون حسن بیگ، فرمانروای آق‌قوینلوها بود. مجادله بین بایزید و جم، موجب امیدواری قاسم بیگ شد. او با کسب اجازه از فرمانروای آق‌قوینلوها، به تاشلی^۱ آمد. امرای منتسب به آل قرامان، رؤسای عشایر و ارساق و تورگوتلو، بلافاصله در اطراف وی گرد آمدند. در پی آن، خادم علی پاشا، بیگلربیگ قرامان با نیروهایش به قاسم بیگ حمله کرد، ولی به علت کمی قوا، مجبور به عقب‌نشینی شد. قاسم بیگ نیز، ابتدا به لارنده و از آنجا نیز به قونیه آمد و در آنجا شاهزاده عبدالله و علی پاشا را محاصره کرد.

به محض وصول این خبر به استانبول، گدیک احمدپاشا، به خاطر تجاربی که داشت، به فرماندهی دوهزارینی چری و سربازان سواره نظام گارد، چهارهزار نفر عزم و سپاهیان تیولدار ایالت آتاتولی، تعیین و اعزام گردید، و چون تصور می‌شد که وی از هواداران جم سلطان است، از این رو، پسرش را بعنوان گروگان نگهداشتند. (۱۲)

قاسم بیگ پس از اطلاع از آمدن گدیک احمدپاشا به افیون قراحصار، دست از محاصره قونیه برداشت و به تاشلی عقب نشست. گدیک احمدپاشا، پس از ورود به قونیه، نیروهایی را نیز از آنجا، همراه خود کرد و چون اطلاع یافت قاسم بیگ به طرسوس عقب نشسته، وی نیز به سیلیفکه آمد.

قاسم بیگ برای تهیه آذوقه، درصدد حمله به علی پاشا که در مؤت مانده بود، برآمد؛ ولی خادم علی پاشا که قبلاً از این موضوع اطلاع یافته بود، از گدیک احمدپاشا درخواست کمک کرد. وی نیز شخصاً حرکت و قاسم بیگ را در تنگنا قرار داده، قاسم بیگ که پی برد قادر به

مقابله نخواهد شد، با استفاده از تاریکی شب فرار کرد و هر چند مورد تعقیب قرار گرفت، ولی به جنگ نیامد، و وارد مرز دولت مملوکها شد.

ورود جم به آناتولی، و اتحاد وی با قرامان اوغلی

گدیک احمدپاشا، پس از فراری دادن قاسم بیگ، به سبب فرا رسیدن زمستان، تصمیم گرفت زمستان را در لارنده سپری کند، و کیفیت را به دولت مرکزی اطلاع داد. جم سلطان پس از بازگشت از حجاز به قاهره رفت و پس از دریافت دعوتنامه ای از محمد بیگ طرابوزانی^(۱۳) سنجق بیگ آنکارا، که در التزام قاسم بیگ قرامان اوغلی و گدیک احمدپاشا بود، امیدواری پیدا کرد. در این نامه ها آمده بود که مردم از سلطان بایزید روی برگردانده و در انتظار وی هستند. در پی این دعوتها جم سلطان با کسب اجازه از سلطان مملوکها در ۱۷ ربیع الاول ۸۸۷/۶ مه ۱۴۸۲ به حلب آمد.^(۱۴) در این بین، محمد بیگ طرابوزانی از نزد گدیک احمدپاشا فرار کرده و به اتفاق اکثر سپاهیان وزعما در حلب، به جم سلطان پیوست و به اتفاق از مرز گذشتند.

فعالیت جم در ولایات قرامان

شنیده شدن این خبر در استانبول موجب نگرانی گردید و دستور داده شد که گدیک احمدپاشا به اتفاق شاهزاده عبدالله، به نیروهای پادشاه که به حوالی بورسه رفته بودند، ملحق شود. احمدپاشا به موجب فرمانی که داده شده بود، حرکت کرد.^(۱۵) جم سلطان که در ۱۹ ماه مه حلب را ترک کرده، تا حدود آدانا پیش آمده بود، با قاسم بیگ قرامان اوغلی ملاقات کرد. اتحادی بین آنها صورت گرفت، که به موجب آن، در صورت رسیدن جم به فرمانروایی، تمام ایالت قرامان به قاسم بیگ واگذار می شد.

نیروهای جم و قاسم بیگ، بی درنگ به جانب قونیه به حرکت درآمدند. جم سلطان در صدد برآمد که به بهانه مذاکرات صلح، شاهزاده عبدالله و احمدپاشا را فریب داده و دستگیر کند، ولی موفقیتی به دست نیاورد، و آن دو در محل سید غازی به نیروهای پادشاه پیوستند. جم سلطان و قاسم بیگ در ۱۸ ربیع الآخر ۸۸۷/۶ ژوئن ۱۴۸۲ قونیه را محاصره کردند، ولی خادم علی پاشا مقاومت کرده و به علت وفاداری به اهالی بایزید، قلعه به تصرف در نیامد. محمد بیگ طرابوزانی، از فرماندهان جم، پس از اطلاع از آمدن پادشاه به سید غازی، بایک هزار نفر

از ملتزمین خود برای انتقال خانواده اش که در آنکارا بسر می بردند، رو بدان سونهاد؛ ولی وقتی خبر انتقال آنها به استانبول را قبل از رسیدنش شنید، متأثر شد. وی پس از چند روز اقامت در آنکارا، در جنگی که با نیروهای سلیمان پاشا، بیگلربیگ سیواس، که عازم پیوستن به نیروهای سلطان بایزید بود، انجام داد، کشته شد و سر بازانش پراکنده شدند. متعاقب آن، جم سلطان که به قصد دستگیری سلیمان پاشا به آنکارا آمده بود، پس از اطلاع از رفتن وی، به محاصره قلعه آنکارا پرداخت، ولی چون شنید که پادشاه بدان سوروی آورده است، به شتاب عقب نشست و نیروهای پراکنده شده اش را، در آق شهر به خود ملحق ساخت.

جم سلطان از آق شهر حرکت کرد و به اتفاق قاسم بیگ به محاصره آفسرای پرداخت. اما چون اهالی آنجا نیز همانند مردم قونیه نسبت به بایزید وفادار ماندند، موفق به تصرف آنجا نشده، عقب نشینی کرد. (۱۶) سلطان بایزید، اسکندر پاشا را که از یاران و بندگان وفادارش بود، مأمور تعقیب جم سلطان کرد، و او را با پنجهزار سرباز به جلوفرستاد. در حالی که جم درنگ نکرده تا حدود ارگلیسی (آرغلیسی) قونیه، عقب نشست. ولی در آنجا نیز نماند و در آخرین روز ماه ربیع الآخر (۱۸ ژوئن) به تاشلی رفت.

با یزید پس از آمدن به ارگلیسی قونیه، اطلاع یافت که جم در تاشلی است، و برای اینکه با وی به سازش و توافق برسد، از او خواست تا یکی از افراد مورد اعتمادش را نزد وی اعزام دارد. وی نیز مغان بیگ قپوچی باشی^۵ را فرستاد. جم مطلقاً براین امر تأکید داشت که قلمرو عثمانی به دو قسمت شده و یکی از آن دو بخش به وی واگذار شود. اما خواسته اش پذیرفته نشد. دومین دور مذاکره که با محمد بیگ، دفتردار^{۵۵} جم صورت گرفت نیز به نتیجه ای نرسید. پادشاه اعلام کرد که تقسیم قلمرو دولت عثمانی به دو قسمت امکان پذیر نیست. بایزید با اعزام شخصی به نام امام علی پسر بخشایش به جم توصیه کرد که «بی جهت باعث خونریزی نشده، بامقام و عنوان شاهزاده، در قدس اقامت کند و مقریش نیز کماکان ارسال خواهد شد» ولی چون جم قاطعانه تصمیم به فرمانروا شدن گرفته بود، توافق و سازش امکان پذیر نشد، و ناگزیر، هرسک زاده احمد پاشا، برای حمله به جم اعزام شد.

مذاکرات جم سلطان و قاسم بیگ

۵۰. Kâpîçibaşı، رئیس گارد کاخ سلطان عثمانی (م).

۵۵. رئیس امور مالی دولت عثمانی (م).

قاسم بیگ هنگام مذاکره با جم سلطان، در مورد اینکه در صورت عدم موفقیت به کدام سمت باید بگریزد، پیشنهاد کرد که شاهزاده از راه دریا به جانب روم ایلی برود. هدفش از این پیشنهاد، این بود که هنگامی که بایزید سرگرم کار در روم ایلی بود، وی نیز با رسیدن به توافق با سلطان مملوکها، حداقل بر قسمتی از سرزمین قرمان تسلط یابد. هدف خود جم، رفتن به نزد فرمانروای آق قوینلوها بود. با اینهمه، پیشنهاد قاسم بیگ را با خواسته اش مناسبت یافت و یکی از افراد خود به نام فرنگ سلیمان را نزد رئیس شوالیه های رودوس فرستاد و از وی درخواست کمک کرد. جم سلطان مدتها قبل، یعنی در زمان حیات پدرش، هنگامی که والی قرمان بود، و قبل از محاصره رودوس، چون مستقیماً با شوالیه ها تماس پیدا کرده بود، بین آنها آشنایی وجود داشت.

بناهنده شدن جم به شوالیه ها

جم، پیش از دریافت خبری از فرنگ سلیمان که نزد شوالیه ها فرستاده بود، بنابه توصیه قاسم بیگ، واز بیم دستگیر شدن، ترجیح داد که به جانب سواحل دریا عقب نشینی کند. در حقیقت، جم بر اثر فشارهای هر سک - زاده، قادر به مقاومت در تاشلی نشد، و در حوالی ۱۶ جولای ۱۴۸۲، به اتفاق سی نفر از ملازمانش وارد بندر کیرکوس^(۱۷) یا کورکوس شد. او پس از سه روز، سوار یکی از سه کشتی ای که فرنگ سلیمان از شوالیه ها گرفته و به بندر آنامور^۱ آورده بود، شد و سه روز بعد، در روز یکشنبه ۲۶ جولای به جزیره رودوس رسید.^(۱۸) در جزیره رودوس پییرد آتوبوسون، از جم سلطان استقبال کرده و احترامات لازمه را به عمل آورد.

در رودوس، تعدادی از شوالیه ها در صدد دستگیری و بازداشت شاهزاده برآمدند. ولی با در نظر گرفتن احتمال محاصره و تحت فشار قرار گرفتن جزیره توسط سلطان بایزید، تصمیم مذکور به اجرا در نیامد، ولی تصمیم گرفته شد که شاهزاده را به فرانسه ببرند. رفتن جم سلطان به اروپا از طریق روم ایلی که خود شاهزاده به طور قطع در صدد انجامش بود، موجبی برای معطل کردن وی بود. در حقیقت کار انتقال شاهزاده نیز برگ برنده مهمی در دست شوالیه ها برای اخاذی، و وسیله درآمدی بود برای تأمین چنین درآمدهای جم سلطان بعنوان سلاح ارزشمندی علیه عثمانیان به کار گرفته می شد.

پس از انتقال جم سلطان به فرانسه، او را با این وعده و وعید که از طریق مجارستان به

روم ایللی می فرستندش سرگرمش کرده، تسلايش دادند و همراه سی نفر از ملتزمانش، ونیز اسرای ترکی که خریداری کرده بود را نیز به فرانسه فرستادند (۱۷ رجب ۱/۸۸۷ سپتامبر ۱۴۸۲). بدین ترتیب جم سلطان مدت پنج هفته در رودوس ماند.

عهدنامه منعقدہ میان جم وریس شوالیه‌ها

هنگامی که جم سلطان رودوس را ترک می‌کرد، قراردادی بر این مبنا که، در صورت رسیدن به مقام فرمانروایی، با شوالیه‌ها در صلحی دایمی بسر برده، به آنها آزادی تجارت داده، و اجازه بازخرید اسرایی که در دست ترکها بودند— به میزان سالانه سیصدنفر— به آنها داده شوالیه‌ها را از پرداخت مالیات نمک معاف کرده، یکصد و پنجاه هزار سکه طلا بعنوان هزینه‌های مصرف شده به آنها می‌دهد، با ریس شوالیه‌ها منعقد کرد.^(۱۹)

زندگی جم در فرانسه

زندگی و حوادثی که جم سلطان از زمان انتقالش به اروپا تا زمان مرگش از سر گذرانید، به طور خلاصه چنین است: شاهزاده عثمانی هنگامی که به فرانسه انتقال داده شد، امیدوار بود که از طریق مجارستان وارد قلمرو عثمانی شود. ولی وی در این تصور خویش فریب خورده بود.^(۲۰) زیرا بایزید دوم با توافق با ریس شوالیه‌ها تعهد کرده بود که در مقابل پرداخت چهل و پنج هزار سکه طلا در هر سال به آنان، جم سلطان به هیچ وجه آزاد نشود.

جم سلطان، پس از اینکه از رودوس حرکت کرد، ابتدا به جزیره استانگولی، سپس سیراکوز، و مسینا^۱ و سرانجام در ۳ رمضان ۱۶/۸۸۷ اکتبر ۱۴۸۲، به ساحل ساووا^۲ آمد. سپس او را به شهر نیس بردند، چهارماه در آنجا ماند. به علت شیوع بیماری وبا در نیس، شوالیه‌ها مایل به ماندن در آنجا نشده، به شُمبری^۳، مرکز دوک نشین ساووا، و از آنجا به روم ایللی رفتند (۱۳ محرم ۸۸۸— فوریه ۱۴۸۳). جم هنگام اقامت در آنجا، با شاهزاده شارل، دوک ساووا که در آن تاریخ هنوز پانزده سال داشت، ملاقات کرد. شارل به حالش رقت آورد و درصدد نجات او برآمد. ولی، شوالیه‌ها پس از اطلاع از این مسئله، شاهزاده را از آنجا دور کردند و دو نفر از یاران

1. Mesina 2. Sâvua 3. Chambe'ry

شاهزاده را که به دستور وی با پوشیدن لباس فرنگیها مخفیانه نزد پادشاه مجارستان فرستاده شده بودند، را نیز از بین بردند.

سلطان بایزید نامه‌ای در خصوص آزاد نکردن جم به لویی یازدهم پادشاه فرانسه نوشت، و اگر چه هدایایی زیاد با وعده و وعید ارسال پول فراوان، فرستاد، اما حسین، نماینده تام‌الاختیار ترکها، نتوانست آنها را به پادشاه فرانسه بقبولاند.

شوالیه‌ها برای اینکه بتوانند از جم سلطان محافظت کنند، بیست و نه نفر از همراهان او را به رودوس فرستاده و خود شاهزاده را نیز به کاخ ساسنگه^۱ منتقل کردند. جم سلطان، با هلن^۲، دختر بارون ژان دوساسنگه^۳ امیر آنجا به عشق‌بازی پرداخت. شوالیه‌ها از ترس فراری دادن جم، او را از کاخی به کاخی دیگر منتقل می‌کردند. شاهزاده سرانجام پس از انتقال به کاخ بوئیسلامی^۴ حدود دو سال در آنجا اقامت کرد.

در این میان، پاپ و پادشاهان ناپل و مجارستان که در صدد جنگ با عثمانیان بودند، خواستند که از وجود شاهزاده، بعنوان برگ برنده‌ای که در چنگشان بود، استفاده کنند؛ ولی رئیس شوالیه‌های رودوس خیلی زیرکانه‌تر عمل کرده، برای استفاده از این کار پرسود، هم از بایزید و هم از چیچک خاتون، مادر جم، و هم از همسر شاهزاده، پول فراوانی اخاذی کرد.

تسلیم جم به پاپ

نظر به اینکه شوالیه‌ها اقامت جم را برای خود خطرناک دیدند، مجدداً او را از آنجا به کاخی هفت طبقه در بورگانثوف^۵ واقع در فرانسه منتقل کردند. جم سلطان، سرانجام پس از هفت سال زندگی در اسارت، به موجب توافق بین شارل هشتم پادشاه فرانسه و پاپ اینوسان هشتم^۶، برای به دست آوردن منافع سیاسی و مادی، از دست شوالیه‌ها خارج و به پاپ تسلیم شد و به رم انتقال یافت. پاپ، در مقابل قطع مقرری سالانه - چهل و پنج هزار سکه طلا که بایزید تا آن تاریخ تعهد پرداخت آن را کرده بود - از آن تاریخ، امتیازهای مهمی به شوالیه‌ها داد و دُآتوبوسون رئیس شوالیه‌های رودوس را در مقابل خدمتی که انجام داده بود به مقام کاردینالی - بعنوان پادشاه خدمت - ارتقا داده بدین ترتیب، جم سلطان از دست گروهی شوالیه تاجر مآب به پاپ، رئیس بزرگ دینی، تسلیم گردید. مقداری از ده هزار دوکا پولی که دولت عثمانی تعهد پرداختش

1. Sâssenge 2. Helen 3. Baron Jean de sâssenge 4. Boislâmy 5. Borgâneui
6. Inosân VIII

را کرده بود، در مقابل حفاظت از جم می‌بایست به پادشاه فرانسه تعلق گیرد، و بقیه را نیز پاپ دریافت کند. جم سلطان را از طریق ماریسی به تولوز و از آنجا نیز، به اتفاق همراهانش، توسط دو فروند کشتی بادبانی به رم آوردند (۱۳ مارس ۱۴۸۹).

پس از اینکه جم سلطان طی مراسمی به رم انتقال یافت، رسماً به پاپ تسلیم گردید و بعدها با درخواست ملاقاتی خصوصی، زندگی در اسارت و عذاب و شکنجه‌ای را که از دوری مادر و خانواده‌اش متحمل می‌شد، برای پاپ توضیح داد و اظهار تمایل به رفتن به مصر کرد. پاپ نیز گفت که در حال حاضر، موافق رفتن وی به مصر نیست و پادشاه مجارستان درخواست کرده است که وی در مرز روم ایلی حضور داشته باشد و قبل از هر چیز نیز باید آیین مسیح را بپذیرد. جم سلطان نه تنها پیشنهاد حضور خود در مرزها را نپذیرفت، بلکه با لحنی قاطعانه گفت «که نه به خاطر فرمانروایی عثمانی و نه به خاطر سلطنت بر جهان حاضر به ترک دین خویش نیستم.»

توافق بایزید با پاپ برای حفاظت از جم

سلطان بایزید پس از اطلاع از انتقال جم سلطان به رم، برای به دست آوردن دل پاپ سعی کرد که قرارداد فیما بین را قوت بخشد. مصطفی آغا قپوچی باشی (آخرین وزیر اعظم بایزید، «قوجه مصطفی») که در سال ۱۴۹۰ م، عازم رم گردید، مقرری سه سال محافظت از جم را یکجا با خود آورد، و اظهار داشت که هر سال نیز چهل هزار سکه طلا پرداخت خواهد شد. پاپ اینوسان این پیشنهاد را پذیرفت و نامه‌ای برای سلطان بایزید فرستاد. مصطفی آغا، با جم سلطان نیز ملاقات کرده و نامه و هدایای برادرش را تسلیم او نمود.

پیشنهاد پاپ به بایزید در مورد حفظ یا قتل جم

در سال ۱۴۹۲ م، پس از درگذشت پاپ اینوسان هشتم، آلكساندر بورژیا چهارم^۱، جانشین وی شد، و جم سلطان در مقایسه با دوره پاپ قبلی، از یک زندگی آزادانه تری برخوردار شد، ولی این امر زیاد طول نکشید. آلكساندر بورژیا از طرفی با دادن آزادی به جم و از طرف دیگر، اعزام سفیری نزد بایزید، پیشنهاد کرد که به شرط ادامه پرداخت مقرری سالانه، از شاهزاده محافظت

1. Alexandr Borjiya IV.

کند و یا با دریافت سیصد هزار سکه طلا، دریکجا، او را مسموم و به قتل رساند.

تسلیم جم به پادشاه فرانسه، بیماری وفوت وی

در این بین، شارل هشتم، پادشاه فرانسه، برای از میان برداشتن پادشاهی ناپل، وارد ایتالیا شد. هدف وی تحویل گرفتن جم سلطان و رفتن به قدس بود. پاپ پس از اطلاع از این امر، شاهزاده را تحت مراقبت شدید قرار داد. ولی در این بین، نامه ای که سفیر اعزامی پاپ به استانبول، از طرف بایزید آورده و احتمالاً اجازه قتل جم سلطان در مقابل دریافت سیصد هزار سکه طلا در آن نوشته شده بود، به دست شارل افتاد. شارل به طور ناگهانی در اوایل ژانویه ۱۴۹۵م، از فلورانس به رم آمده، از پاپ درخواست کرد که جم را به وی تسلیم کند؛ (۲۱) و طی شرایطی او را تحویل گرفت (۲۶ نوامبر)، و به طرف ناپل حرکت کرد. در ۱۶ فوریه ۱۴۹۵، جم سلطان در راه بیمار شد، و بیماریش بسرعت شدت یافت. صورت، چشم و گردنش متورم شد و چنان شد که دیگر قادر نبود سوار اسب شود و مدتی با اراجه و تخت روان حمل گردید. در ۲۲ فوریه همان سال، هنگامی که پادشاه فرانسه در رأس لشگریانش وارد ناپل شد، جم سلطان با ناراحتی فراوان برای آخرین بار سوار اسب شد، ولی پس از آن چون دیگر یارای برخاستن نداشت، بستری شد؛ و چون پی برد که بهبودی نخواهد یافت، از کسانی که نزدش بودند خواست که به برادرش بگویند که خانواده اش را تحت حمایت بگیرد، و وصیت کرد که جنازه اش را به خاک عثمانی منتقل کنند. پادشاه فرانسه که در طی دوره بیماری، متوالیاً از جم دیدن می کرد، آزادی او را به وی اطلاع داد، ولی این آزادی که جم سالها در حسرت و آرزوی آن بود، فقط دو روز طول کشید. او در ۲۵ جمادی الاول سال ۹۰۰/۲۵ فوریه ۱۴۹۵، نزدیکیهای صبح، فوت کرد، و ماجرای خاتمه یافت. پس از اینکه مراسم مذهبی، توسط دوستان بدبختش، جلال بیگ و سنان بیگ، در مورد جنازه به عمل آمد، با اجازه پادشاه، جنازه مومیایی شده جم به آنها تسلیم گردید.

انتقال جنازه جم به بورسه و دفن آن

سلطان بایزید، پس از اطلاع از خبر فوت جم، دستور داد که در قلمرو عثمانی غایبانه برای وی نماز میت برگزار کنند. سه روز عزاداری کرده، دستور داد که یکصد هزار آقچه، بعنوان صدقه توزیع نمایند. جنازه جم، پس از آنکه مدت‌ها در ناپل ماند. به دنبال درخواست بایزید، در اوایل

سال ۱۴۹۹م، توسط فردیناند، پادشاه ناپل به عثمانی انتقال یافت. جنازه جم، در مرادیه بورسه، نزدیک آرامگاه شاهزاده مصطفی، پسر سلطان محمد فاتح، یعنی برادرش دفن گردید، وی هنگام مرگ سی و شش سال داشت.

با اینکه درباره مرگ جم، تفاسیر و عقاید زیادی وجود دارد، ولی در بین همه آنها، آنچه که شایان توجه است، این است که شاهزاده جم قبل از اینکه تسلیم پادشاه فرانسه شود، توسط پاپ آلکساندر بورژیا مسموم شده بود. دوران اسارت وی سیزده سال طول کشید. (۲۲)

فرزندان جم

جم سه پسر داشت، اوغوزخان، علی و مراد. اوغوزخان بعنوان گروگان نزد پدر بزرگش (سلطان محمد فاتح) بود. بعدها سلطان بایزید به خاطر حمایت گدیک احمدپاشا، مدتی مزاحم زندگی آن طفل نشد؛ ولی به دنبال قتل گدیک احمدپاشا در ادرنه، اوغوزخان نیز به فرمان بایزید، توسط اسکندر پاشا محافظ استانبول به قتل رسید. (۲۳)

مراد، پسر دیگر جم، خانواده اش را در مصر ترک کرده به رودوس آمد، و آنجا ماندگار شد و به آیین کاتولیک گروید. پس از آنکه رودوس، در زمان سلطان سلیمان قابونی به تصرف درآمد. مراد و پسرانش دستگیر و کشته شدند، و دودختر وی (گوهرملک سلطان، و عایشه سلطان) و نیز همسرش را به استانبول فرستادند. (۲۴) درباره علی، پسر دیگر جم اطلاعی در دست نیست. فقط می دانیم که وی صاحب دختری بود. جم سلطان اشعاری به زبانهای ترکی و فارسی دارد، وی از احمدپاشا بورسایبی که در سرودن شعر ترکی استاد بود، و گاهی نیز از شیخی و نجاتی تقلید کرده است. (۲۵) جم سلطان که تربیتی نیکویافته بود، به خاطر حرص و آز سلطنت، هم زندگی خود را تباه کرد و هم آلتی در دست شوالیه ها و پاپ علیه دولت عثمانی گردید.

مراد، پسر جم که در قاهره بود، در ماه رجب ۸۹۵/ ژوئن ۱۴۹۰ به اتفاق پسر قایتبای سلطان مملوکها، ختنه شد چپچک خاتون مادر جم، در سال ۹۰۳ هـ. ق/ ۱۴۹۷م در قاهره فوت کرد. (۲۶)

توافق بایزید با شوالیه ها به علت فرار جم

پناهنده شدن جم به شوالیه های رودوس، برای دژ ائوبوسون، رییس شوالیه ها، فرصتی بس غیر

منتظره بود، و علاوه بر اینکه از آن سود فراوانی برد، از طرف پاپ نیز به مقام کاردینالی رسید. او در نامه‌هایی که برای فرمانروایان اروپا و پاپ فرستاد، استفاده از این موقعیت را خدمت بزرگی به عالم مسیحیت بشمار آورد. بایزید برای جلوگیری از خدمت بزرگ رییس شوالیه‌ها به عالم مسیحیت علیه عثمانیان، از پرداخت مبلغ زیادی پول غفلت نورزید. پس از اطلاع از پناهنده شدن جم به شوالیه‌ها، بی‌درنگ گدیک احمدپاشا را مأمور مذاکره مستقیم با رییس شوالیه‌ها نمود. قبل از مذاکره، گراند مائتره (ارباب بزرگ) درخواست آزادی اسرای مسیحی را که توسط سنجق بیگ تکه صورت گرفته بود، نمود که درخواستش پذیرفته شد. سپس از جانب شوالیه‌ها دوبار سفیر به استانبول اعزام گردید. نخستین مذاکره آنها با گدیک احمدپاشا، و دومین نیز توسط مسیح پاشا صورت گرفت. آنها تعهد کردند که جم سلطان را آزاد نکنند، و در مقابل، حکومت عثمانی نیز، به موجب قرارداد مورخ نوامبر ۱۴۸۲ پرداخت چهل و پنج هزار دوکا به شوالیه‌ها را بعنوان هزینه و مخارج نگهداری جم، مصالحه با شوالیه‌ها تا زمانی که بایزید در رأس فرمانروایی قرار داشت، آزادی تجارت؛ عدم تعرض و تجاوز به کلیسای سن‌پیر واقع در بُودروم، پذیرفته و متعهد شد.

قرارداد مذکور پس از انتقال جم به اروپا و تسلیم وی به پاپ نیز به قوت خویش باقی بود. پس از آن نیز، سود حاصله از آن، متعلق به پاپ و پادشاه فرانسه شد. بایزید دوم با پاپ نیز به توافق رسید. ماتیاس کورون، پادشاه مجارستان، با بهره‌گیری از مسئله جم درصدد بود که جنگ صلیبی جدیدی را علیه ترکها آغاز کند. شارل هشتم، پادشاه فرانسه نیز، با تحریک و تشویق مسیحیان موجود در آلبانی و موریه به شورش و قیام، به اتفاق پاپ، مجارستان و لهستان در پی تدارک جنگی صلیبی علیه عثمانیان بود. به همین قصد نیز، جم سلطان را که در رم در دست پاپ بود، از وی تحویل گرفته و همراه خود به ناپل برد.

اتخاذ تدابیر احتیاط آمیز در روم ایللی توسط بایزید هنگام حضور جم در اروپا

بایزید دوم با پیش بینی این امر که حضور جم پس از انتقال وی به اروپا ممکن است وسیله‌ای در دست بعضی از سران اروپا، بویژه مجارها و فرانسوی‌ها علیه عثمانی باشد، در بهار سال ۵۸۸۸ ق/ ۱۴۸۳ م، عازم روم ایللی شد.^(۲۷)؛ و فیلیپه را قرارگاه خود کرد، و دستور ساختن قلاعی را صادر کرد که ابتدا توسط مجارها بر ساحل موریه ساخته شده و بعد به فرمان سلطان محمد فاتح

تخریب شده بود. در این بین پادشاه به قصبه کُستن دیل^۱ آمد و از کارگاهها و کارخانه های تولید آهن حوالی ساماکو (سَمَکو)^۲ دیدن کرد. سپس از صوفیه گذشت. در این بین اطلاع یافت که قلاع مذکور ساخته شده است. سلطان در ماه سپتامبر به ادرنه بازآمد. پس از آن اعزام سفرا توسط برخی از دولتها که تا آن تاریخ باتوجه به اوضاع و موقعیت و اختلاف میان دو برادر؛ متوقف شده بود- برای عرض تبریک به سلطان جدید آغاز شد.

قتل گدیک احمد پاشا

گدیک احمد پاشا از فرماندهان بزرگ دولت عثمانی در دوره فتوحات بود که از سربازان ینی چری و یا جزو اسرای پنچیک^۱ بود. با اینکه ملیت وی کاملاً معلوم نیست، ولی روایت شده است که از اهالی آلبانی بوده و در اجاق ینی چریها پرورش و تربیت یافته بود. گدیک احمد پاشا را نخستین بار هنگام جنگ سال ۱۴۶۱م، در مقام بیگلربیگی می بینیم، و در تمامی جنگهای پس از آن نیز حاضر بود. در سال ۱۴۷۴م، به دنبال دومین عزل محمود پاشا از مقام صدراعظمی به آن مقام منصوب شد.^(۲۸) گدیک احمد پاشا مأمور جنگی شد که قرار بود در بهار سال ۱۴۷۸م، صورت گیرد. با اینکه بعنوان اعتراض، استعفا کرد، ولی پذیرفته نشده، و از مقام خود معزول و در روم ایلی حصار زندانی گردید، و سنان پاشا، پسر خضر بیگ، از علما و معلم سلطان محمد فاتح جانشین وی شد (اواخر سال ۱۴۷۷م). پس از آن سلطان محمد فاتح شخصاً عازم جنگ شد. پنج- شش ماه بعد، گدیک احمد پاشا مورد عفو قرار گرفت و سنجق گلیبولی به او واگذار گردید. پس از برقراری صلح با ونیزیها، با ناوگانی کامل مأمور تصرف ایتالیای جنوبی شد، سپس به دنبال فوت سلطان محمد فاتح، در امور و فعالیتهایی که علیه جم صورت گرفت، شرکت کرد. ولی به سبب تحریک و سعایت مخالفانش، نزد پادشاه- که فرار جم به سوره را نتیجه مسامحه و اهمال گدیک احمد پاشا بشمار آورده بودند- گدیک احمد پاشا، زندانی گردید، و در اثر سعایت و تلقینات، شک و تردید بایزید- که در حقیقت از زمانی که شاهزاده بود، روابط حسنه ای با احمد پاشا نداشت- فزونی یافت، و در این مورد، حمزه بیگ زاده مصطفی پاشا، نقش و تأثیر زیادی داشت. گدیک احمد پاشا نیز، دشمن خود، مصطفی پاشا را با یاری پدرزنش اسحاق پاشا، بنابه فرمان بایزید که تمایلی نیز بدو نداشت، به قتل رسانید.^(۲۹) بایزید نیز که تحت فشار قرار گرفته بود، تلافی و انتقام از عمل آنها را به زمان مناسبتری موکول کرد.

1. Köstendil 2. Samako 1. Pençik.

پس از حل غائلهٔ جم سلطان واستقرار قاسم بیگ قرامان اوغلی در ایچیل، و ایجاد امنیت و آسایش، بایزید درصدد گرفتن انتقام که از مدتها قبل مترصد آن بود، برآمد؛ چون در کشتن وی، از ینی چریها واهمه داشت، بهتر آن دید که قتل وی در ادرنه صورت گیرد، و یکی از افراد خود را بعنوان مسئول حفظ استانبول تعیین کرد و خود به اتفاق ارکان دولت و بخشی از ینی چریها، عازم ادرنه شد.

در شب یکشنبه ششم شوال ۸۸۷/هیجدهم نوامبر ۱۴۸۳، در کاخ ادرنه مجلس مشاروه‌ای ترتیب داده شد، و پس از خوردن و آشامیدن و عیش و نوش، به حاضرین خلعت پوشانده شد و ردای سیاهی نیز به گدیک احمدپاشا داده، سپس به قتلش رساندند. اسحاق پاشا، پدرزن و وزیراعظم نیز از مقام خود معزول و بعنوان فردی بازنشسته به سنجق سلانیک فرستاده شد.^(۳۰) ینی چریهایی که در ادرنه بودند در واکنش به قتل گدیک احمدپاشا، هر چند دست به قیام زدند، و سباشی ادرنه را کشتند، ولی قیام سرکوب شد.

گدیک احمدپاشا، سربازی خوب، و فرماندهی جسور و مدبر بود. وی در انجام سختترین کارها و مأموریتها موفق شده بود. اشغال کامل ایالت قرامان، تصرف امیرنشین علایه، فتوحات مدیترانهٔ شمالی، جنگ ایتالیا و تصرف تارانتو، همه از کارهای او بود.

بنا به بررسیهای تاریخی، وی دولتمردی مغرور، لجوج و یکدنده موقع شناس و فرماندهی ماهر بود. پس از قتل احمدپاشا، بایزید با ارسال نامه‌ای از ادرنه به اسکندربیگ، مسئول حفظ استانبول، اطلاع داد که گدیک احمدپاشا را ساقط کرده است و فرمان داد که او نیز بی درنگ به حساب اوغوزخان پسر جم که در آنجا (کاخ) بود، برسد، وی نیز بدان عمل کرد.^(۳۱)

یادداشت‌های فصل دوازدهم

۱. القابی که در قانوننامه ذکر شده بود، عبارت بودند از: فرزند ارجمند اسعد و امجد، وارث ملک سلیمانی نور حدقه (چشم) سلطانی تاج الرئوس السلطین... پسر جم ادامه الله بقاء (نشر «انجمن تاریخ عثمانی»، ص ۳۲، و ضمیمه اش).
۲. در ذیل خالکوندیل آمده است که نامه ای که محمد پاشا قرامانی برای جم سلطان فرستاده به دست هر سک - زاده احمد پاشا افتاد. (ص ۲۸۸).
۳. محمد پاشا قرامانی فوت سلطان محمد فاتح را از سربازان مخفی نگاه داشت و گفت که سلطان قصد استحمام دارد، آنگاه جسد را در ارابه ای گذاشته، همراه اطبا به استانبول آمد. ارابه، را به کاخ برد و خود شخصاً به اسکله آمده و اختار کرد که ورود افراد نظامی به اسکله ممنوع است.
- محمد پاشا قرامانی دشمنان زیادی داشت. تمام افراد، پیاده نظام و سواره نظام که از موضوع اطلاع پیدا کردند، این موضوع را به عمد شایع کردند. نظم اردو را به هم زده و به اسکله روی آوردند. سرانجام یکی از بنی چریها، قایقی به دست آورد، و بی درنگ از اسکله گذشت و پس از به دست آوردن یک کشتی، همراهانش را از آنجا عبور داد و به محمد پاشا (وزیر اعظم) اطلاع دادند که بنی چریها به زور وارد اسکله شده اند. وی به اسکله رفته و با ارباب و تهدیدشان زبان به اهانت گشود، که مقصود و خواسته خود آنان نیز همان بود. برای دفع وی خواستند که زخمی به او برسانند. محمد پاشا چون اوضاع را وخیم دید، فرار کرد، بنی چریها، پشت سروی فرا رسیده، در کاخش سرش را بریدند. قاتلش بی تردید شباشی بود (بهشتی، نسخه موجود در کتابخانه شخصی «مؤلف» ص ۱۳۵).
۴. اسحاق پاشای وزیر که هنگام عزیمت سلطان محمد به جنگ، بعنوان محافظ استانبول تعیین گردید، اداره امور را به دست گرفته بود، هر چند پی در پی و از طرق مختلف قاصدانی پیش بایزید به آماسیا فرستاده بود، ولی هیچ کدام بازنگشته بودند. به همین دلیل اسحاق پاشا دچار نگرانی شده اطلاع داد که شخصاً خواهد آمد (آرشیو کاخ توپقایی شماره ۱۴۰۸).
۵. بایزید بر جم غلبه یافت و هنگام بازگشت به استانبول، زمانی که به بورسه نزدیک می شد، چون مردم بورسه، دروازه ها را به روی بنی چریهایی که همراه اسحاق پاشا فرستاده شده بودند، باز نکردند، درصدد غارت شهر برآمدند. ولی چنین اجازه ای به آنها داده نشد؛ در مقابل، با دادن یک هزار آقچه به هریک از بنی چریها، از غارت شهر جلوگیری به عمل آمد (تاج التواریخ. ج ۲، ص ۱۵، و تاریخ هامر [ترجمه عطا بیگ]، ج ۳، ص ۲۹۴).
۶. سلجوق سلطان، رئیس هیأت مذکور دختر چلبی سلطان محمد بود. دیگر اعضای هیأت عبارت بودند از ملا الیاس معلم سلطان محمد فاتح در دوره ولیعهدی، و نیز احمد چلبی، پسر شکرالله تاریخنگار.
۷. فرمانروایی جم که در بورسه اعلام کرد، از تاریخ ورود به بورسه، هیچده روز طول کشید.
۸. در ذیل خالکوندیل، علت به هم خوردن روابط بایزید و گدیک احمد پاشا چنین آمده است: «به نظر می رسد در ایام قبل از جنگ اوتلق پلی، هنگام بازدید سلطان محمد فاتح از اردو و سلطان نیروهای تحت فرماندهی بایزید را نامرتب و نامنظم یافته و دستور انتظام بخشیدن آنها را به گدیک احمد پاشا صادر کرد. او نیز، هنگام انجام این کار بایزید را مورد مؤاخذه قرارداد و سبب رنجش وی گردید. شاهزاده به او گفت، به موقع از این گفته هایت پشیمان خواهی شد. گدیک احمد پاشا نیز با این گفته: «اگر روزی شما به مقام سلطنت دست یافتید، من نیز از حمل شمشیر صرف نظر خواهم کرد». پاسخ او را داده بود.

هنگامی که بایزید به سلطنت رسید، احمدپاشا در وادی ینی شهر، دست سلطان بایزید را بوسیده، تهنیت گفت، شمشیر خود را درآورده و به ترک اسب خویش آویخت. بایزید پی به منظور گدیک احمدپاشا برد. نوک عصای سلطنت را که در دستش بود، به سوی او دراز کرده و گفت: «الله، می بینم واقعه ای را که مدتها قبل اتفاق افتاده است هنوز فراموش نکرده ای. دیگر آن مسئله به گذشته پیوسته است. اینک هنگام تشریک مساعی و همکاری است شمشیرت را ببند و گذشته را فراموش کن.» (ص ۲۹۰).

۹. جم سلطان فرار کرد و به حلب آمد. سلطان مملوکها دستور داد که او را با تعداد کمی از ملتزمین به قاهره بفرستند و طی تشریفات و مراسمی مورد استقبال قرار دهند، و به حضور سلطان در کلات الجبل ببرند. سلطان هنگام ورود شاهزاده، بعنوان احترام، تکانی به خود داد ولی به پانخاست به او خلعت پوشانده و او را سوار بر اسبی آراسته و مجهز کرده، امرایش را پیشاپیش او به حرکت درآورد. و منزل ابن جلود کاتب الممالیک را به وی اختصاص داد. مادر، فرزندان و سایر اعضای خانواده اش همراه وی بودند (ابن ایاس. بدایع الزهور نشر پل کاله، ج ۱، خلاصه شده از صفحات ۲۰۶-۲۰۸).

۱۰. عبدالله پسر ارشد بایزید که والی صاروخان بود، هنگام تهاجم به بورسه، به نیروهایی که از استانبول رسیدند، پیوست. او مأمور جلوگیری از ورود عمویش به بورسه شد، ولی چون بموقع بدانجا نرسیده، به مانیسا برنگشته، راهی گلیبولی شد و از آنجا به استانبول رفته و در محاصره ینی شهر شرکت کرد.

۱۱. بهشتی معاصر آن دوره (ص ۱۴۷) می نویسد: پس از استقرار شاهزاده در قونیه، توسط گدیک احمدپاشا، وی به استانبول فرا خوانده شد و وزیر اعظم گردید. او به دلیل اینکه به آنچه که خود می خواست عمل می نمود و با خواسته پادشاه مخالفت می کرد، معزول و زندانی شد، ولی در پی تقاضای اسحاق پاشا و سایر رجال دولت، مورد عفو قرار گرفت.

۱۲. گدیک احمد پاشا، به علت خدماتی که انجام داده بود بالطبع وزیر مفروریکندنده بود، و چون بایزید، حمزه بیگ - زاده مصطفی پاشا را دوباره از آماسیا فراخواند؛ میانه فرمانروا و احمدپاشا به هم خورد، ومدتی پس از تعقیب جم، بتدریج پادشاه را تحریک کرد. به طوری که منجر به زندانی شدن احمدپاشا گردید. ولی بر اثر تقاضای اسحاق پاشا و هر سک - زاده احمدپاشا، آزاد گردید. این بار، به علت آمدن قاسم بیگ به قرامان و اغتشاشات موجود در آنجا، تصمیم بر این گرفته شد که گدیک احمدپاشا را بعنوان سردار به آن نواحی بفرستند. ولی احمدپاشا اظهار داشت چون به ناحق زندانی شده است، تا زمانی که مصطفی پاشا نیز بدان نحو زندانی نشود، از رفتن به جنگ خودداری خواهد کرد. بر اثر اصرار و پافشاری وی و اصرار ینی چریهایی که می بایست همراه وی به جنگ قرامان بروند - و توسط احمدپاشا تحریک شده بودند - سلطان بایزید، ناچار به خواسته آنان گردن نهاد مصطفی پاشا را زندانی کرد. سلطان، به تمام معنی، نسبت به گدیک احمدپاشا مظنون بود. چون بیم آن داشت که خیانت کند، لذا، پسرش را بعنوان گروگان در استانبول نگهداشت (تاج التواریخ، ج ۲، ص ۱۶).

۱۳. محمد بیگ طرابوزانی مذکور در زمان سلطان محمد فاتح و هنگام جنگ مُلداوی که در سال ۱۴۷۶ م صورت گرفت، فرمانده ینی چریها بود (تاج التواریخ، ج ۱ ص ۵۵۹).

۱۴. در تاریخ ابن ایاس، جم سلطان، جم جمه نامیده شده است: «جم جمه از اقامت در مصر دلتنگ شد و با مکاتبه با برادرش، در پی آمدن به سرزمین خود شد. سلطان امرا را گرد آورده و در این مورد با آنها مذاکره کرد، سپس جم جمه را حاضر، و وی با امرا حرفهای بسیاری رد و بدل کرد. اتابک از یک او را اندرز داد. هر چند موقرانه نیز صحبت کرد، ولی نتوانست او را از رفتن به سرزمین و کشور خویش بازدارد. سرانجام علیرغم تمایزش به وی اجازه داد و این اشتباهی محض بود. از این رو، همان گونه که اشاره خواهد شد، حوادث زیادی بروز کرد (ترجمه از ابن ایاس ص ۲۲). منظور ابن ایاس از بروز حوادث زیاد ناشی از خروج وی، اشاره به علل جنگی است که بعدها با دولت مملوک به وقوع پیوست.

۱۵. در پی فرار امیر آتاتولی به جانب جم سلطان، شک و تردیدها در مورد گدیک احمدپاشا، فزونی یافت. تصور می‌رفت که میان محمد بیگ که نزد جم رفته بود، و گدیک احمدپاشا، تباخی و سازش قبلی وجود داشته است. از این رو، با صدور فرمانی، به احمدپاشا دستور داده شد که با نیروهای همراه خویش به نیروهای پادشاه بیوندد، و بدین ترتیب فراخوانده شد (نقل از بهشتی).
۱۶. پس از برطرف شدن و پایان یافتن مسئله مذکور، با ثبت اراضی سرزمین امیرنشین قرمان، سلطان بایزید اهالی قصبه قونیه و آقسرای را که در ماجرای جم نسبت به وی وفادار مانده بودند، از پرداخت مالیات و عوارض دولتی معاف کرد.
۱۷. kerkös یا Korkos در ساحل آق لیمان Aqlimān واقع در جنوب سیلیفکه بود و کوریکوس Korikos آنیز نامیده شده است.
۱۸. درباره تاریخ آمدن جم سلطان از کورکوس به آنامور و حرکتش از آنجا، تفاوت‌هایی میان تاریخهای عثمانی «واقعات جم» و آنچه که در تاریخهای خارجیان آمده است وجود دارد. اینجانب (مؤلف) بررسی استاد جاوید بای سون Cavid Baysun را که در دائرةالمعارف اسلامی آمده است، پذیرفتم.
۱۹. دائرةالمعارف اسلامی، ماده جم.
۲۰. هنگامی که جم سلطان در آنامورسوار کشتی شوالیه‌ها شد، فرنک سلیمان بیگ، از حرکات و رفتار شوالیه‌های مذکور بدگمان شد. هر چند که به شاهزاده هشدار داد که از رفتن نزد آنها خودداری کند، ولی جم به سبب ساده لوحی خود، سوگند و وعده‌های اطمینان بخش شوالیه‌ها را باور کرد. اما پس از اینکه کار از کار گذشت، متوجه شد که فریب خورده است.
۲۱. عریضه‌ای بعنوان بایزید دوم، به امضای «شیرمرد» درباره درخواست تسلیم جم از طرف پادشاه فرانسه و پادشاه اسپانیا، از پاپ و دریافت پاسخ منفی از جانب او (آرشیو کاخ توپقاپی، شماره ۵۹۰۴).
۲۲. در آرشیو توپقاپی، اسنادی درباره جم سلطان تحت شماره‌های ۱۴۹۵، ۱۴۶۴، ۲۷۸۳، ۲۹۷۰، ۳۰۶۲، ۳۰۷۰، ۳۲۷۳، ۵۴۴۶، ۵۴۵۷، ۵۴۹۳، ۵۴۹۷، ۵۸۰۰، ۶۰۶۱، ۶۰۷۱، ۶۶۰۱، ۶۶۰۸، ۶۶۷۹، وجود دارد. در بین اسناد مذکور، در پاکت شماره ۶۰۷۱ سی و پنج سند وجود دارد.
۲۳. فرمان طفرایی مورخ سال ۸۸۷ بایزید که از ادرنه به اسکندر پاشا مسئول حفظ استانبول در خصوص خفه کردن اوغوزخان فرستاد، چنین است: غلام اسکندر! اینک که مرقومه به دستت می‌رسد، بدان که گدیک (احمدپاشا) را سرنگون کردم تونیز به پسر جم فرصت نداده، خفه اش کن که خیلی مهم است اما کسی از آن وقوف حاصل نکند. چنین کن و به نشان شریفه اعتماد کن. تحریر، اوایل شوال ۸۸۷، در اقامتگاه ادرنه (آرشیو کاخ توپقاپی شماره ۱۱۸۳).
۲۴. سالهای زندگی جم سلطان در اروپا، در دائرةالمعارف اسلامی «ماده جم» توسط استاد جاوید بایسون به طور خلاصه نوشته شده است.

۲۵. دوبیت قافیه‌دار از غزلی از جم:

*Bin yıl yanarsa aşk odına bir karâre Cem
Bahr-i gamında gelmeye hergiz kenare Cem
Had yok belâ vü derde yüz ur Âsitanına
Dök yaşların sitaresini ey bî- sitare Cem*

ترجمه تحت اللفظی ابیات فوق:

هزار سال گریسوزد به نام عشق به عزمی جم
از بحر غمست هرگز نیاید به کناری جم
نیست در دو بلا را حدی، روبه آستان کن
بریز ستاره اشکهایت را ای بی ستاره جم

وغزل قافیه دار دیگر:

*Dil helâk eyler gözün hançer çeker cân üstüne
Gör ne hunidir görün kim kan ider kan üstüne
Didim ey can kaçma Cem'den hacıdır; güldü dedi
Gerçi hacıdır veli can verdi cânan üstüne*

ترجمه تحت اللفظی ابیات فوق :

زبان می‌گشود و چشمانت می‌کشد خنجر بر روی جان
بنگر چه خونین است و بنگرید کی خون می‌کند بر روی خون
گفتم ای جان مگرینز از جم که حاجی است او، خندید و گفت
گرچه حاجی است ولی جان داد بر روی جانان

دیوان جم، که شاعری آتشین خو و حساس بود، تحت شماره ۷۳۹ در بین کتابهایی که در اتاق «روان» واقع در کتابخانه کاخ توقایی است، قرار دارد. محتویات دیوان وی شامل مناجات، توحید و نعت شریف (ستایش حضرت محمد(ص)) ترجیح بند و معماهاست.

این مطلب در پایان ص ۱۷۹ (متن اصلی) آورده شده است. ولی چون با موضوع صفحه مذکور ارتباطی نداشت. از این رو در اینجا آورده شد م .)

۲۶. تاریخ ابن ابیاس، (بدایع الزهور) ج ۱، ص ۲۶۳ و ۲۴۰.

۲۷. سلطان که عازم ادرنه بود «... هدفشان صیانت از ادای فرایض دینی که در اوآن تبدیل سلطنت در ولایت روم ایلی و در دوره فترت برای جلوگیری از آن به وقوع پیوسته و خبر آن به گوش رسیده بود، بود» (تاج التواریخ، ج ۲، ص ۴۰).

۲۸. برخی از محققان صدراعظمی گدیک احمدپاشا را پس از قتل محمود پاشا ذکر کرده اند. با اینکه نوشته اند که وی لله جم سلطان بوده است، ولی این عقیده و نوشته آنها، با رویدادها مطابقت نمی‌کند. زیرا محمود پاشا در اوایل سال ۱۴۷۴م، پس از عزل به قصبه اوزونجه اوا واقع در خاص کوی که از موقوفات خویش بود، تبعید شد، و گدیک احمدپاشا جانشین وی گردید، نظر به اینکه فوت شاهزاده مصطفی، در رسوم ربیع الاول سال ۱۷/۸۷۹ اوت ۱۴۷۴ صورت گرفت بنابراین، صدراعظمی وی مدتها قبل از قتل محمود پاشا بوده است. اما در مورد اینکه وی لله، جم سلطان بوده است، باید گفت که این موضوع نیز با وقایع مطابقت ندارد. زیرا قبل از آمدن جم به قونیه، احمدپاشا وزیر اعظم شده بود، در حالی که جم در شعبان سال ۸۷۹ به قونیه آمد. اگر احمد پاشا در قونیه نزد جم نیز مانده باشد، چون مقام صدراعظمی داشت بنابراین نمی‌توانست لله جم بوده باشد. آثار و علایمی وجود دارد که گدیک احمدپاشا از جم طرفداری می‌کرد. چنانکه زندگی اوغوزخان، پسر جم، متوط به زندگی احمدپاشا بود و اندکی پس از سقوط گدیک احمدپاشا، اوغوزخان نیز به قتل رسید.

۲۹. گدیک احمدپاشا، به دنبال آمدن جم از سوریه به آناتولی، به اتفاق شاهزاده عبدالله نزد پادشاه فراخوانده شد، و پس از اتفاق نظر با پدرزنش اسحاق پاشا کاری کرد که مصطفی پاشا در بنی حصار زندانی شده، به قتل برسد (بهشتی، ص

۳۰. به دنبال عزل و بازنشسته کردن اسحاق پاشا، داود پاشا وزیر اعظم شد، و مدتهای طولانی در آن مقام باقی ماند.
۳۱. «یادداشت و اجازه نامه بایزید به اسکندر پاشا»، آرشیو کاخ توپقاپی، شماره ۱۱۹۸۳.

فصل سیزدهم

مِلداوی تحت نفوذ عثمانیان پس از تصرف کیلی و آکرمان و جنگهای لهستان

جنگ ملداوی

هر چند در زمان سلطان محمد فاتح در جنگ شدیدی که در ملداوی در گرفت و مردم آنجا مغلوب شدند، ولی به علت شیوع بیماری در اردو، سلطان محمد فاتح قبل از آنکه بتواند به خواسته اش جامعه عمل بپوشاند، ناگزیر از بازگشت شد (۱۴۷۶م).

برای عثمانیان که سه چهارم سواحل دریای سیاه را به تصرف در آورده بودند، تصرف برخی از شهرهای ساحلی که بر سر راه لهستان قرار داشت، هم از لحاظ تجاری وهم از نظر جنگهای آتی، بعنوان پایگاههای مهم نظامی، ضرورت داشت. بویژه تصرف اسکله های بازرگانی که رگ جان ملداوی محسوب می شد، خواه ناخواه، این شاهزاده نشین را تحت حاکمیت عثمانیان در می آورد.

در این زمان، یعنی سال ۸۸۸هـ ق / ۱۴۸۳م، لهستانی ها، مجارها، وونیزی ها با عثمانیان به توافق رسیده بودند. حتی از طرف سلطان نشین مجار که در صدد سیاست اعمال نفوذ در ملداوی بود، چون در طی همان سال، با دولت عثمانی، قرارداد عدم تجاوز، امضا کرده بود، نیز نگرانی وجود نداشت. (۱)

بایزید دوم، پس از آنکه اوضاع بالکان را امنیت بخشید، در بهار سال ۱۴۸۴م (۲)،

هنگام حرکت به طرف ادرنه از طریق دریا، هم ناوگان وهم لوازم و مهمات به تونا ارسال داشت. پادشاه در ادرنه پس از انجام مراسم پی افکندن برخی از مؤسسات، و صدور فرمان ساختن آنها، به راه افتاد و وارد دوبریجه^۱ شد و از طریق اسکله ایساقچی^۲ از تونا گذشت. در این موقع، راهب ولاد کالوگارول^۳ و یوودای افلاق، همراه بیست و یک هزار نفر از نیروهایش به اردوی عثمانی پیوست و ازخان کریمه نیز دعوت به عمل آمد.

تصرف کیلی و آکرمان

نیروهای عثمانی، ابتدا کیلی (کیلیه^۴) را که دروازه ملداوی به دریای سیاه بود و در ساحل چپ تونا قرار داشت، هم از طریق خشکی، و هم از طریق دریا محاصره کرد. فرمانده قلعه، پس از نه روز مقاومت، چون پی برد که قادر به مقابله نخواهد بود، تسلیم گردید (۵۸۸۹ هـ. ق/ ۱۴۸۴ م). در داخل قلعه سرباز و مهمات گذاشته شد، سپس به قلعه آکرمان (کاتآآبا^۵) در منطقه بسارابی، واقع در کنار خلیج کوچکی که رودخانه دنیستر به وجود آورده بود، حمله شد. در این موقع منگلی گری، خان کریمه با نیرویی پنجاه هزار نفری فرا رسید و به لشکر عثمانی پیوست،^(۳) و آکرمان در محاصره قرار گرفت. قلعه آکرمان در مقایسه با کیلی مستحکمتر، و همه چیز در آن فراوان بود که از جانب خشکی، با خندقی عریض و عمیق محصور شده بود. با اینهمه، این قلعه نیز فقط دوازده روز توانست مقاومت کند (۱۱ اوت ۱۴۸۴).

تصرف آکرمان از نظر استراتژی اهمیت زیادی داشت. پس از آن، نیروهای عثمانی، با گذشتن از میان دوبریجه و تونا، می توانستند از وسط رودخانه پیروت^۶ و دریای سیاه راهی طرف شمال شوند و بدین ترتیب می توانستند با خان نشین کریمه نیز ارتباط برقرار کنند.

بنابه رسم عثمانیان ثبت اراضی مناطق تازه تسخیر شده، بلافاصله صورت گرفت. به مردم اجازه داده شد که هر جا که دلخواهشان است، بروند. عده ای نیز به اسکی بیگه^۷ واقع در ساحل مرمره انتقال داده شدند.^(۴) خان کریمه، و والی افلاق، از غنائیم به دست آمده، سهم مهمی دریافت کردند. سلطان بایزید غنائیمی را که از این جنگ به دست آورد، صرف مخارج مؤسسات علمی و اجتماعی ای کرد که در ادرنه به تأسیس آنها پرداخته بود.^(۵) و پس از بازگشت از جنگ، تغییراتی در ارکان دولت صورت داد.^(۶)

1. Dobrice 2. İsağçi 3. Vlâd Câlugârul 4. Chiliâ 5. Cateâ A lba 6. Pirut 7. Eski Biga

مقابله به مثل امیر ملداوی

تصرف کیلی و آکرمان وبسته شدن راه دریایی ملداوی، قرار گرفتن عثمانیان میان دریای سیاه و شاهزاده نشین ملداوی، شاهزاده نشین مذکور را از نظر اقتصادی دچار موقعیت وخیمی کرد. حتی استغان چل ماره، در گزارشی که به جمهوری ونیز فرستاد، نوشته بود که کیلی و آکرمان، برای تمام ملداوی که بوغدان نامیده می شد، و بوغدان نیز برای مجارستان ولیتوانی، به منزله سدی بود.

از این رو، باز پس گرفتن دو شهر مذکور که رگ جان بوغدان محسوب شده و نیز اسکله های آن، ضروری به نظر می رسید. پس از تصرف قلعه عده ای از مردم بوغدان که در آکرمان مانده بودند، با ارسال پیغام به شاهزاده بوغدان، از او برای تصرف قلعه دعوت به عمل آوردند. با استفاده از اهمال و غفلت محافظان قلعه، تعدادی از آنها با استفاده از طنابهایی وارد قلعه شدند. ولی محافظان پس از اطلاع از موضوع، هنگامی که عده ای از مهاجمان روی طنابها بودند، بخشی از آنها را که وارد قلعه شده بودند، دستگیر و بقیه را از بین بردند. افراد دستگیر شده، به استانبول انتقال داده شدند.

پس از اطلاع از این اقدام امیر بوغدان، خادم علی پاشا، بیگلر بیگ روم ایلی، بی درنگ مأمور جنگ بوغدان شد، و نیرویی از گاردهای سلطان برای کمک به وی اعزام گردید. خادم علی پاشا، امیر و نیروهای افلاق را نیز همراه خود کرده، وارد بوغدان شد (۲۵ شعبان ۸۹۰/ سپتامبر ۱۴۸۵). استغان چل ماره، امیر بوغدان، چون دید که قادر به مقابله و مقاومت نخواهد شد، هم برای دریافت کمک و هم برای نجات جان خویش، نزد کازیمیر، پادشاه لهستان رفت. بوغدان کوبیده شد. تعداد زیادی از امرا حضوراً اطاعت خویش را اعلام داشتند و ترکها با غنایم فراوانی بازگشتند.

تهاجم مالقوج اوغلی در پی تجاوز امیر بوغدان

پس از بازگشت نیروهای خادم علی پاشا، استغان چل ماره که به سرزمین خویش بازگشته بود، چون در ۵۸۹۱ م. ق/ ۱۴۸۶ م، مجدداً حوالی کیلی و آکرمان را مورد تعرض قرار داد، مالقوج

۵. در متن تاریخ مذکور ۱۵۸۵ نوشته شده است که بی شک اشتباه است (م).

اوغلی بالای بیگ^۱، فرمانده نیروهای مهاجم، و سنجق بیگ سیلیستره^۲ مأمور دفع تجاوز به آن حدود گردید. استفاق چل ماره، به دنبال ورود وی به بوغدان از پادشاهان لهستان و مجار، درخواست کمک کرد و آنها نیز عده‌ای را بعنوان نیروهای کمکی اعزام داشتند. مالقوج اوغلی، بر روی رودخانه پیروت پل بست و با سپاهیان جلودار و مهاجم خویش همانجا مستقر شد و سپاهیان تیول‌دار را جلو فرستاد. در این بین، هر چند نگهبانان و قراولان دشمن، مالقوج اوغلی را مورد حمله قرار دادند؛ ولی وی که فرماندهی باتجربه بود، بدون کوچکترین ناراحتی و نگرانی، از یک طرف با تعداد کمی از سربازانش به مقابله پرداخت، از طرف دیگر تعدادی از نیروهایش که در کمینگاه بودند ناگهان سر رسیدند. دشمن به تصور اینکه نیروهای تازه نفسی رسیده‌اند، روحیه خود را از دست داد و شکست خورد و ترکها غنایم زیادی به چنگ آوردند.

قبول حاکمیت عثمانیان از طرف ملداوی

استفان چل ماره، شاهزاده ملداوی، چون پی برد که حریف عثمانیان نخواهد شد در اواخر عمر سرتسلیم فرود آورده و قبول کرد که سالانه چهار هزار سکه طلا به دولت عثمانی [مالیات] بپردازد. وی در سال ۱۵۰۴م، درگذشت، و قبل از مرگش به پسرش که بوغدان نام داشت توصیه و وصیت کرد که حاکمیت عثمانیان را بپذیرد.

جنگ لهستان

نخستین تماس با لهستانی‌ها

دولت عثمانی، پس از اینکه حدود مرزهای خویش را به آکرمان رسانید، و بعد نیز خان نشین کریمه و ملداوی را زیر نفوذ خویش قرارداد، به علت همجواری با لهستان، درصدد ایجاد روابط دوستانه با آن دولت برآمد. روابط دوستانه میان دو دولت تا سال ۱۴۹۸م، یعنی مدت هشت سال ادامه داشت. در زمان کازیمیر چهارم، پادشاه لهستان و در سال ۱۴۹۰م، نخستین معاهده بین دو دولت عثمانی و لهستان منعقد شد، و معاهده مذکور در زمان ژان آلبرت^۳ که در سال ۱۴۹۲م، جانشین پدرش شده بود، نیز به مدت سه سال دیگر تمدید گردید.

1. Mâlkoç oğlu Bâli Bay 2. Silistre 3. Jan Albert

تعرض پادشاه لهستان به ملداوی

ژان آلبرت با آغاز جنگی در ملداوی که تحت حمایت عثمانیان قرار داشت، خود را گرفتار در دسر کرد. استفان، والی ملداوی، بی درنگ به عثمانیان متوسل شده و در مقام شکایت برآمد (۵۹۰۲ ه. ق/ ۱۴۹۷ م)، و اطلاع داد در صورتی که نیروی اندکی به کمکش اعزام گردد و قادر به مقابله با دشمن خواهد بود. ولادیسلاس، پادشاه مجار نیز در صدد برآمد برای جلوگیری از حمله عثمانیان به لهستان، آن دولت را نیز وارد پیمانی که به مدت سی سال با عثمانیان بسته بود، نماید؛ ولی عثمانیان آن را نپذیرفته و خود را بنابه تعهدی که داشتند ناگزیر از کمک به والی ملداوی دیدند. از این رو، ششصد نفر به فرماندهی یکی از امرا، به ملداوی رفته و در محلی که استفان تعیین کرده بود، به کمین نشستند.

استفان چل ماره، شاهزاده ملداوی، در عین حال برای فریب پادشاه لهستان، بعنوان اینکه عثمانیان از مرز گذشته و به تعرض و حمله پرداخته اند، از پادشاه لهستان درخواست کمک کرد، و نیروی پنج شش هزار نفری آنها را که به کمک آمده بودند، در جنگ صوچی اوا شکست داده، چهار پنجم آنها را از بین برد.

نخستین جنگ لهستان توسط مهاجمان مالفوج اوغلی

دولت عثمانی، به علت تجاوز پادشاه لهستان به ملداوی که تابع عثمانیان بود، اعلام داشت که قرارداد فیما بین، از آن به بعد، دیگر فاقد اعتبار است و مالفوج اوغلی بالی بیگ، فرمانده نیروهای آقنجی و سنجق بیگ سیلیستره را در بهار سال ۹۰۳ ه. ق/ ۱۴۹۸ م، با نیرویی چهل هزار نفری به لهستان اعزام کرد. شاهزاده ملداوی رهبری این نیروها را به عهده گرفت. نیروی عثمانی با ساختن پلی از قایقها، بر روی رودخانه تورلا^۱، یعنی دنیستر، از رودخانه گذشته، وارد لهستان شد. بالی بیگ، پسر بزرگ خود علی بیگ را عقب دار (پسقراول) و پسر کوچکش تور علی بیگ را پیشقراول نیروها قرار داد و به پیشروی در خاک لهستان پرداخت. دس از تصرف قلاع کارکووا^۲ یا صوروق حصار^۳، و نیز در بخش داخلیتر، در شنی^۴ یا در چنی^۵، گلاگوری^۶، کونچوقا^۷ (سینانجا^۸)، گلبونیا^۹ و براقلاوا^{۱۰}، ییلاق پادشاه که مشرف بر دنیستر بودند، همگی یا ویران

1. Turlâ 2. Kârkovâ 3. Şorukhişâr 4. Dreş ni 5. Dereczny 6. Glâgori
7. Konczuga 8. Sinânca 9. Gleboniâ 10. Brâk Iâv.

شدند و یا به آتش کشیده شدند؛ ولی حصار رادیمین^۱ به علت استحکامش به تصرف در نیامد. بالی بیگ در آنجا مستقر شد. پسرش تورعلی بیگ، و یحیی پاشازاده، برخی نواحی را به اشغال درآوردند، و پس از درهم کوبیدن نواحی اشغال شده، مراجعت کردند. حسن و یوودا، یکی از امرای آقنچی ها، به محلی که به فاصله یک منزلی آنجا قرار داشت، حمله برده، با غنایم زیادی بازگشت.

پس از آن نیروهای عثمانی به علت تغییر فصل بازگشتند و دشمن پلی را که بر روی دنیستر بسته شده بود، خراب کرد و دره تنگی را که پس از پل محل عبور بود، محکم کرده، بدین وسیله راه بازگشت بالی بیگ را مسدود نمود.

بالی بیگ، حسن و یوودا را به جلو فرستاد. او با مشکلات فراوانی موفق به ساختن پلی جدید بر روی رودخانه دنیستر شد. پس از عبور از پل و به دنبال دوروز جنگ شدید، دره اشغال شد و اردو به سلامت از آنجا عبور کرد و پس از آنکه مشکلاتی چند را با موفقیت از سر گذراند، از طریق آکرمان، وارد مرز شد. همانند تمام جنگها، یک پنجم از غنایم به دست آمده در این جنگ نیز به خزانه دولت اختصاص یافت.^(۷)

تاج و برچمی که به والی ملداوی داده شد

استفان چل ماره والی ملداوی، به علت صداقت و خدمتی که در اثنای جنگ مذکور انجام داد، به دریافت خلعتی از پوست سمور و دوتاج که نشان مقام بیگلربیگها بود، و نیز دریافت پرچم و کلاه پر دار مخصوص امرای درجه دوم ینی چریها، که قوقه^۲ نامیده می شد، مفتخر گردید.

یادداشت‌های فصل سیزدهم

۱. هنگامی که پادشاه پس از بازگشت از جنگ ملداوی زمستان را در ادرنه می‌گذرانند، سفیری از مجارستان آمد و همراه خود تأییدیه برای ادامه و تمدید معاهده صلح آورد.
۲. بنا به نوشته تاج التواریخ در چهارمین روز ماه ربیع الآخر، پس از اقامه نماز جمعه از استانبول حرکت کرد.
۳. بنا به عقیده بهشتی، با سی هزار نفر آمد (ص ۱۵۶).
۴. تاج التواریخ، ج ۱، ص ۴۳.
۵. همان طور که در متن اشاره شد، هنگامی که بایزید عازم جنگ بوغدان بود، فرمان داد که در ادرنه، بیمارستان، مسجد و مدرسه و سایر مؤسسات خیریه ساخته شود. این مؤسسات فرهنگی و اجتماعی که پایه آنها، در کنار رودخانه تونجه Tuncce، افکنده شده بود، با پول و غنایم به دست آمده، ساخته شد. پادشاه قبل از حرکت به بوغدان، فرمان داد که راسته بازار (بزازستان) و خانه‌های چوبین و خیلی جا‌های دیگر که در اثر حریق سوخته بودند، دوباره با کاهگل و سنگ ساخته شوند.
۶. پس از مراجعت از جنگ بوغدان، مسیح پاشا از وزارت، و اسکندر پاشا از امارت روم ایللی عزل شدند. مسیح پاشا بازنشسته و در فیلیبه اقامت داده شد، و به جای اسکندر پاشا نیز، خادم علی پاشا، امیر سمندیره، گردید.
۷. هامر با اتکا به نوشته تاریخنگاران مجار هر چند نوشته است که جنگ لهستان در بهار پاییز همان سال در دو نوبت صورت گرفته است (جلد چهارم، ص ۳۲)، ولی خود بر این عقیده است که این جنگ در یک نوبت روی داده است. تاج التواریخ نیز (ج ۲، ص ۸۵-۷۹) وقوع جنگ را در یک نوبت ذکر کرده است. در حقیقت جنگ‌هایی که طی همان سال صورت گرفت، جنگ‌های تهاجمی بوده و امکان دو جنگ وجود نداشت. اظهارات هامر، با نقل از منابع مجار، باید به خاطر درگیری مختصری باشد که نیروهای امدادی در ملداوی پیدا کردند، و پس از آن جنگ بالی بیگ صورت گرفت که آنها را دو جنگ جداگانه تصور کرده است؛ در حالی که تهاجمی که در سال ۱۴۹۷م، صورت گرفت، بحدی بی اهمیت بود که نمی‌توان نام جنگ به آن داد زیرا منحصر به ششصد نفر بود.

فصل چهاردهم

روابط دولتهای مملوک - عثمانی تا زمان بایزید دوم

روابط موجود در قرون چهاردهم و پانزدهم میلادی

روابط اولیه

روابط میان عثمانیان و سلاطین مملوک که مصر - سوریه - الجزیره، و آناتولی جنوبی و حجاز را در تصرف داشتند،^(۱) از زمانهای قدیم، یعنی از نیمه دوم قرن چهاردهم میلادی به صورت دوستانه شروع شده بود. در آن دوره پیروزی عثمانیان - که امیرنشینی کوچک بود - در روم ایللی و توسعه مرزهای اسلام، توسط حکومت مملوکها، با خوشحالی پی گیری می شد. عثمانیان به علت موقعیتی که داشتند، با استفاده از هر وسیله ای، به مکاتبه با سلاطین مملوک ادامه می دادند.

هنگام شهادت سلطان مراد اول در جنگ کوسووا (۱۳۸۹ میلادی)*. ملک ظاهر برقوق سلطان مملوک سی جزء از قرآن کریم را به طوری که بتوان آنها را جداگانه تلاوت کرد، وقف آرامگاه سلطان مراد واقع در بورسه کرد. هنگامی که یلدرم بایزید بیمارستانش را در بورسه بنا کرد، از سلطان برقوق تقاضای اعزام طبیبی ماهر نمود. وی نیز طبیب شمس الدین صقیر را

*. در متن سال ۱۷۸۹ آمده است که اشتباه است (م).

فرستاد. پس از فوت سلطان برقوق، یلدرم بایزید، برای امنیت و تحکیم فرمانروایی ملک ناصرفرج، پسر برقوق، نیرویی بیست هزار نفری برای کمک به وی فرستاد (۱۳۹۹م). این روابط دوستانه به همین ترتیب ادامه داشت، تا زمانی که مینتاش والی مملوکها در ملطیه عصیان کرد و ملطیه به دست قاضی برهان الدین، حاکم سیواس، افتاد. پس از وی نیز، سلطان یلدرم بایزید ملطیه را تصرف نمود. از این رو، روابط حسنه موجود بین عثمانیان و مملوکها به هم خورد. با گسترش محدوده مرزهای عثمانیان، تماس با مملوکها افزایش یافت و این تماسها بارها به روابط دوستانه و یا خصمانه منجر شد و پس از واقعه تیمور*، چلبی محمد، دوباره باب دوستی را برقرار کرد.

روابط در زمان سلطان مراد دوم

جبهه گیری خصمانه عثمانیان در مقابل آل قرامان، پناهنده شدن و تحت حمایت دولت مملوک قرار گرفتن آل قرامان، حمایت سلطان مراد دوم از جان بیگ صوفی، از امرای مملوکها که به مخالفت با سلطان مملوک برخاسته بود و طرفداری از نصرالدین محمد بیگ ذوالقدر اوغلی، و کمک عثمانیان به وی، موجب تیرگی مجدد روابط بین طرفین که از مدتها قبل حسنه شده بود، گردید. علاوه بر آن، فرار و پناهنده شدن نوه‌های امیرسلیمان چلبی فرمانروای عثمانی، یعنی فاطمه و سلیمان نزد سلطان مملوک و استقبال از آنها، موجب نگرانی سلطان مراد شد، و اقداماتی که برای فراری دادن کودکان مذکور انجام گردید، عقیم ماند.

از سال ۸۳۹ هـ. ق/ ۱۴۳۵ م، به بعد، روابط فیما بین مجدداً رو به بهبودی گذاشت. در آن دوره، ملک اشرف برس بیگ، سلطان مملوکها که مورد تهدید شاهرخ تیموری قرار گرفته و خود را آماده جنگ می نمود، با ارسال نامه ای به سلطان مراد دوم از وی نیز تقاضای کمک کرد. (۲) هر چند به نظر می رسد که یک سال بعد به علت مسایل مربوط به آل قرامان و آل ذوالقدر روابط فیما بین به تیرگی گرایید، ولی در طی همان سال روابط دوباره بهبود یافت. در سال ۸۴۸ هـ. ق/ ۱۴۴۴، پس از جنگ وارنا، سلطان مراد سفیری را همراه با غنایمی فراوان به قاهره فرستاد. (۳)

در زمان سلطان محمد فاتح

* منظور جنگ امیر تیمور با یلدرم بایزید است که طی آن سلطان عثمانی به اسارت امیر تیمور درآمد (م).

در سال ۸۵۷ هـ. ق/ ۱۴۵۳ م، با ارسال نامه و هدایایی، فتح استانبول به اطلاع سلطان مملوک رسید که موجب خوشحالی و هیجان زیادی در قاهره گردید. جشنهایی بر پا گردید و در کلات الجبل، محل اقامت سلطان مملوک، آهنگهای شادمانی نواخته شد.^(۴)

این دوستی حدود ده- یازده سال بخوبی ادامه یافت. بعد، با گذشت هر روزی به علت حوادث سیاسی، بتدریج روابط فیما بین روبه تیرگی نهاد که سرآغاز آن سال ۸۶۳ هـ. ق/ ۱۴۶۳ م، بود. در آن زمان، ملک ظاهر خوشقدم، سلطان مملوکها بود. به علت رفتار غیرمعارفی درباره سفیر اعزامی از طرف عثمانیان به قاهره، رنجش و آزرده‌گی خاطر به وجود آمد، و بعد نیز حمایت از اسحاق بیگ قرامان اوغلی از طرف سلطان مملوک، و طرفداری عثمانیان نیز از پیراحمد بیگ، روابط موجود را تیره‌تر کرد. علاوه بر آن، مسئله حوضچه‌های آب بر سر راه حج، و مجادله بر سر انتخاب آل ذوالقدر به امارت ترکمنها، که از نظر هر دو طرف مسئله شرف و ناموس تلقی می‌شد، موجب تیرگی و کدورت بیشتری گردید.

در اواخر دوره سلطنت سلطان محمد فاتح، فرمانروای هند- اسلامی هندوستان واقع در منطقه دکن، سفیری را همراه با هدایایی نزد سلطان عثمانی فرستاد. سلطان محمد فاتح نیز، متقابلاً محمد بن ملا افضل را که از دانشمندان بود، بعنوان سفیر، به هند فرستاد، سفیر عثمانی پس از انجام مأموریت خویش همراه سفیر محمود شاه،^(۵) پادشاه جدید هند، مراجعت کرد^(۶) آنها هنگامی که به جده رسیدند، از فوت سلطان محمد فاتح اطلاع یافتند. هدایای گران قیمتی که محمود شاه برای پادشاه عثمانی فرستاده بود، توسط نایب مملوکها در جده، غصب گردید و برای قایتبای سلطان مملوکها، فرستاده شد.

او نیز در بین هدایا، به انتخاب خنجری بسنده کرد. این کارناشایست، موجب دل‌تنگی بایزید فرمانروای عثمانی شد، ولی نتوانست اعتراضی کند.^(۷)

روابط در دوره بایزید

حسن استقبال سلطان مملوک از جم سلطان که با برادرش مخالفت می‌کرد، و نیز اجازه ورود جم به آناتولی نشان دهنده فعالیت سلطان قایت بیگ (قایتبای) علیه عثمانیان بود. با اینهمه، سلطان مملوکها، احتیاط را از دست نمی‌داد. چنانکه پس از جلوس بایزید، سفیری که از جانب سلطان مملوکها به استانبول آمد، هم جلوس بایزید بر تخت سلطان را تبریک گفت و هم اموال (هدایای)

غصب شده— که از هندوستان فرستاده شده بود— را باز آورد و از طرف سلطان معذرت خواهی کرد. اگرچه این کار تا حدی موجب کاهش تیرگی و کدورت فیما بین شد، ولی زد و خورد علاء الدوله بُزقورد که با حمایت عثمانیان به امارت ذوالقدری‌ها انتخاب شده بود، با مملوکها، و محاصره ملطیه در سال ۸۸۸ هـ. ق/ ۱۴۸۲ م، با کمک حکومت عثمانی، موجب گردید که وی در سال ۱۴۸۵ م، نیز دوبار پشت سرهم، نیروهای مملوکها را شکست دهد.

سلطان مملوکها که مایل به رویا روشن شدن با عثمانیان نبود، پس از مشورت با اتابک اوزبک و امرایش، سفیری را همراه هدایایی نزد فرمانروای عثمانی فرستاد و پیشنهاد بهبود روابط فیما بین را کرد که پذیرفته شد، و امیر جانی بیگ حبیب، دومین امیر آخور، بعنوان سفیر از طریق دریا اعزام گردید.

سیف الدین قایتبای سلطان مملوکها، پیشنهادهای مناسبی به بایزید دوم نمود، که مهمترین آنها، پذیرفتن سلطان بایزید دوم بعنوان سلطان تمام سرزمینیهای بود که تحت فرمانروایی داشت. فرمان سلطنت، از جانب متوکل علی الله، خلیفه عباسی که در مصر بسر می برد، بعنوان نشانه ای از قبول این فرمانروایی، برای بایزید فرستاده شد. خلیفه، در عین حال توصیه کرد که اختلافات موجود بین دو فرمانروای مسلمان رفع گردد. ولی چون با سفیری که از طریق دریا اعزام شد و از راه خشکی به ملطیه بازگشت، رفتار بدی صورت گرفت، دولت عثمانی، شکایت و اعتراض سفیر مذکور را از مظالم دولت مملوکها که قبل از بازگشتش، نزد امرای تابع آن دولت، به عمل آورده بود، وسیله و دستاویزی برای اعتراض قرارداد و قبل از بازگشت سفیر، نیروهای عثمانی، تحت فرماندهی قراگوز پاشا لالای (له) شاهزاده عبدالله و بیگلر بیگ قرامان، در سال ۸۹۰ هـ. ق/ ۱۴۸۵ م، از مرز گذشتند و برخی از قلاع متعلق به مملوکها، از جمله قلعه گولک^۱ را به تصرف درآوردند. بدین ترتیب جنگ عملاً آغاز شد. (۸)

جنگ عثمانیان و مملوکها

جنگ میان عثمانیان و مملوکها که به مدت پنج سال (از ۱۴۸۵ تا ۱۴۹۰ م)، ادامه یافت، پس از شش جنگ خاتمه یافت. پس از آنکه عثمانیان دولت آل قرامان را به کلی از میان برداشتند، با امیرنشین ترکمن آل رمضان که تابع مملوکها بودند، هم مرز شدند. بدین ترتیب تعرض خود را متوجه آدانا و حوالی آن نمودند و قلعه گولک و کانال آن را به تصرف درآوردند.

علاء الدوله بوزقورد که تحت حمایت عثمانیان قرار داشت، از طرف مملوکها تحت فشار قرار گرفت، از عثمانیان درخواست کمک کرد. نیروهای یعقوب پاشا، از فرماندهان مرزنشین، به کمک وی شتافتند. با وجود اینکه آنها توانستند بر نیروهای مملوکها غلبه کنند، ولی بعد نیروهایی که به فرماندهی اوزبک اعزام شدند، در حوالی ملطیه، ابتدا علاء الدوله و بعد یعقوب پاشا را شکست دادند. پس از پیروزی فوق، نیروهای مملوک به حوالی آدانا و طرسوس بازگشتند، و قلعه گولک و سایر قلاعی را که به دست عثمانیان افتاده بود، باز پس گرفتند.

در پی آن، هرسک—زاده احمدپاشا، بیگلربیگ آناتولی، بعنوان سردار لشکر تعیین گردید و قراگوز محمد پاشا و خضر بیگ—زاده محمد پاشا، در التزام وی قرار داده شدند. نیروهای مذکور، مأمور تصرف قلاع از دست رفته و کیلیکیه شدند. در جنگی که در حوالی آدانا، با اردوی تحت فرماندهی اتابک اوزبک در گرفت، نیروهای احمدپاشا، به علت کمک نرسانیدن قراگوز پاشا و خضر بیگ زاده که چشم دیدن سرداری وی را نداشتند، شکست خورده، خود احمد پاشا نیز زخمی شد و به اسارت درآمد^(۹) (۱۴۸۶).

پس از اطلاع از شکست و اسارت هرسک—زاده احمد پاشا، به علت جدی بودن مسئله، این بار ضمن اینکه صدراعظم داود پاشا در سال ۱۴۸۷ م مأمور جنگ شد،^(۱۰) خادم علی پاشا، بیگلربیگ روم ایلی نیز، به آناتولی اعزام گردید. صدراعظم داود پاشا چون در برابر خود با هیچ نیرویی برخورد نکرد، پس از تصرف آدانا و طرسوس و تحکیم آنها، مراجعت کرد.

در سال ۵۸۹۳. ق/ ۱۴۸۸ م، خادم علی پاشا که بیگلربیگ روم ایلی بود، به مقام وزارت نیز تعیین گردید. وی از طریق خشکی و هرسک—زاده احمدپاشا نیز، با ناوگان از راه دریا مأمور جنگ شدند. خادم علی پاشا از طریق آرگلیسی قونیه وارد آدانا شد و پس از تحکیم آدانا و طرسوس، قلاع عین ضربه^۱ (آنازروه)^۲، کوره^۳، نمرون^۴ و ملوانه^۵ (ملونه) را به تصرف درآورد. پس از جنگ سختی قلعه سیس^۶ را نیز تسخیر کرد.

ناوگانی که به فرماندهی هرسک—زاده فرا رسید، پس از تصرف ایاس^۷، سواحل طرابلس را درهم کوبید، سپس گذرگاه ساحل اسکندرون را که محل عبور نیروهای مصر بود، گرفت، و با اینکه موظف به پیاده کردن نیرو در خشکی بود، ولی به علت توفان شدید دریا، ناگزیر از ترک گذرگاه شد. سپاهیان مملوک، با استفاده از این موقعیت، از گذرگاه مذکور که

1. Âyn-i Zerbe 2. Ânâzarva 3. Küre 4. Nemrun 5. Melvâne 6. sis 7. Avâs

با گراس^۱ نامیده می‌شد، عبور کردند و در محل آغاج آیره^۲، واقع در آدانا، در برابر نیروهای عثمانی قرار گرفتند. امیر اوزبک با زهم در رأس نیروهای مملوک قرار داشت. در جنگی که در ۸ رمضان ۸۹۳/۱۷ اوت ۱۴۸۸م، درگرفت، نیروهای عثمانی، ابتدا غالب آمدند، اما به علت کشته شدن عیسی بیگ و سلیمان بیگ از خاندان اورنوز، سربازان قرامانی پا به فرار گذاشتند که منجر به شکست نیروهای عثمانی شد. به دنبال این شکست، خادم علی پاشا، به طرف ارگلیسی قونیه ولانزده عقب نشست و اردوی پراکنده شده را جمع‌آوری کرد. قراگوز پاشا که بی‌همتیش در این جنگ نیز مشاهده شد، اعدام گردید.^(۱۱) امیر اوزبک، پس از شکست عثمانیان، آدانا را محاصره کرد، و شهر که در اثر اصابت گلوله‌های توپ عاجز شده بود، تسلیم گردید (اواخر ماه صفر ۸۹۴/اول آوریل ۱۴۸۹).^(۱۲)

سازش علاء الدوله با مملوکها

ششمین و آخرین جنگ، به علت روی برگرداندن علاء الدوله ذوالقدر اوغلی از عثمانیان درگرفت. به دنبال عدم موفقیت نیروهای عثمانی، علاء الدوله بنا به محاسبه خود، سازش با سلطان مملوک‌ها را به نفع خویش دید و فرزندش را بعنوان گروگان به قاهره فرستاد و با مملوکها به توافق رسیده و جبهه خصمانه‌ای نسبت به عثمانیان اتخاذ کرد.

دولت عثمانی، به دنبال این جریان، شاه بوداق را که از زندان قلعه شام فرار کرده، به عثمانیان پناهنده شده بود و سنجق ویزه^۳ به وی واگذار شده بود، به جای علاء الدوله، منصوب کرد (۱۴۸۹م). با اینکه نیرویی به فرماندهی اسکندربیگ بن میخال، جهت کمک به شاه بوداق فرستاده شد، ولی در جنگی که به وقوع پیوست، اسکندربیگ اسیر گردید و پسرش نیز به قتل رسید و شاه بوداق به پیروزی نرسید.^(۱۳) علاء الدوله، اسکندربیگ اسیر شده را به قاهره برد. در سال ۸۹۵ هـ. ق/ ۱۴۹۰م، نیروهایی که تحت فرماندهی امیر اوزبک به قصد کمک به علاء الدوله آمده بودند، در مرز به انتظار نشستند. در این بین، با اینکه سلطان مملوکها برای رسیدن به توافق و انعقاد قراردادی، شخصی به نام مامای خاصکی^۴ را نزد فرمانروای عثمانی فرستاد، ولی سفیر مزبور بازداشت شده، بازنگشت. از این رو، امیر اوزبک با تعرض به حوالی قیصریه، آنجا را در محاصره گرفت. ولی چون اطلاع یافت که نیرویی به فرماندهی هرسک-زاده، در راه است، عقب‌نشینی کرد و پس از غارت حوالی نیده (نیغده)، قرامان،

1. Bâgrâs 2. Âgâcâyra 3. Vize 4. Mamay Haseki

وآزغلی، در قلعه گولک به انتظار موقعیت نشست. (۱۴)

سلطان مملوک که پی برد عثمانیان به جنگ ادامه خواهند داد، به علت تهی بودن خزانه اش، و عصیان سربازان، بیشتر دچار نگرانی شده، علما و امرای مصر را گرد آورده، و اوضاع را چنین تشریح کرد: «آل عثمان (عثمانیان)، از جنگ با سربازان مصری منصرف نمی شوند. اوضاع بلاد جبلیه به فساد و خرابی گراییده، ویران شده است. بازرگانان از آوردن کالاهای گوناگون به مصر امتناع می ورزند، سپاهی، مقرری و جیره می خواهد، در صورت عدم پرداخت آن، مصر و قاهره را غارت کرده، خانه ها را به آتش خواهند کشید، در صورتی که سپاهیان ابن عثمان (عثمانیان)، دوباره به بلاد جبلیه هجوم آورند، سرباز مصری تا زمانی که حقوق و مقرریش را دریافت نکرده با آنها روبرو نخواهد شد» و از آنها خواست که طرحی برای اخذ مالیات از مردم ارائه دهند. (۱۵)

صلح با مملوک ها

وزرای بایزید برای سرپوش گذاشتن به مسئله که ناشی از سستی و غفلت بود، می خواستند در امر جنگ عجله ای صورت نگیرد، ولی قدرت ابراز آن را نزد پادشاه نداشتند. سرانجام علاء الدین علی مفتی، مشهور به ملاعرب، به استحضار پادشاه رسانید که عجله در کار جنگ، خطرناک خواهد بود، و بدین وسیله مانع کار شد و با همت سفیر تونس^(۱۶) که در آن موقع به استانبول آمده بود، گامی به سوی صلح برداشته شد.

سرانجام در جمادی الآخر ۸۹۶ / آوریل ۱۴۹۱م، ابتدا امامای خاصکی را که قبلاً بعنوان سفیر آمده بود، آزاد کردند. او همراه نمایندگان تام الاختیار دولت عثمانی به قاهره بازگشت سفیر عثمانی، شخصی به نام شیخ علی چلبی، قاضی بورس بود،^(۱۷) به حضور سلطان پذیرفته شد. وی مأمور استرداد کلید آدانا و طرسوس که جزو موقوفات مکه و مدینه بود، و نیز کلید سایر قلاع، به فرمانروای مملوک بود و چنین نیز کرد. بدین ترتیب، عثمانیان خواستند که با حفظ ظاهر، سرپوشی بر روی شکستشان بگذارند. سلطان مملوک نسبت به سفیر عثمانی احترام زیادی قایل شد و اسکندربیگ بن میخال را که به اسارت درآمده بود، همراه سایر اسرا آزاد کرد و به اسکندربیگ خلعت پوشانید،^(۱۸) و متقابلاً سفیری به نام جان بولاد^۱ نزد فرمانروای عثمانی فرستاد. (۱۹)

با وجود اینکه بدین وسیله، صلح میان دو طرف برقرار گردید، ولی این امر عثمانیان را
ارضا نکرد. از این رو، صلح مذکور حالت متارکه پیدا کرد. این صلح برای از میان برداشتن
پاره‌ای از مزاحمتها و موانع، پانزده سال ادامه یافت. (۲۰)

یادداشت‌های فصل چهاردهم

۱. پس از ایوبیان، دو طبقه از غلامان مصر (مملوکها) که مملوکهای بحریه و بُرجیه نامیده می‌شدند، اداره مصر، سوریه، الجزیره و حجاز را به دست گرفتند. مملوکان ترک که یکی از آنها بودند، و در دوره ایوبیان پرورش یافته بودند از سال ۱۲۵۰ تا سال ۱۳۸۲ م به مدت یکصد و سی و دو سال، همچنین مملوکان چرکس که بین مملوکان ترک تربیت یافته بودند— و چون عده‌ای از آنها ترک نژاد بودند، به این اسم اشتهار یافتند— از سال ۱۳۸۲ تا ۱۵۱۷ م، به مدت یکصد و سی و پنج سال سلطنت کردند. ملک ظاهر برقوق، نخستین سلطان مملوکهای بُرجیه بود که روابط اولیه با عثمانیان را برقرار کرد.
۲. وقایع ترکمانیه (کاخ توپقاپی، کتابهای احمد سوم)، برگ ۴۳.
۳. عده‌ای از اسرای جنگ وارنا، از امرای با ارزش و معتبر دشمن بودند. شانزده نفر از آنان به منظور نمایش و نشان دادن در انتظار عمومی، در حالی که لباس رزم بر تن و کلاه خود بر سر و زره بر تن داشتند و سوار بر اسب بودند، فرستاده شدند. علاوه بر آنها سلطان مراد، پنجاه غلام و پنج کنیز سفید خاص، مقدار زیادی قماش و ابریشم نیز، برای ملک ظاهر چقماق فرستاد (سخاوی السیرالمسبوک، کتابخانه ایاصوفیه، شماره ۳۱۱۳، مرگ ۱۹۰).
۴. سلطان محمد فاتح، هدایا و نامه‌ای هم بعنوان مژده فتح استانبول و هم برای تبریک سلطنت اینال، سلطان مملوک فرستاد. در بین هدایا، دو نفر از اسرا که از بزرگان روم (بیزانس) بودند، نیز وجود داشتند. چراغانی در قاهره به مناسبت فتح استانبول مدتها ادامه داشت. تمام مردم خوشحال بودند طبلخانه سلطانی (موزیک سلطنتی) هر روز صبح نواخته می‌شد. هدایایی که فرستاده شده بود، بنا به رسم و اعتقاد ترکها، در صندوقهای نه عددی بودند، نه صندوق پوست سمور، نه صندوق پوست و شق (سیاه گوش— جانوری از خانواده یوز پلنگ)، نه صندوق پوست سنجاب، نه صندوق مخمل کاردمتی شده، و گلدوزی زربفت، نه صندوق مخمل رنگارنگ بدون گلدوزی، نه صندوق پارچه اطلسی، و حدود سی غلام (ابن تغری بردی، حوادث الدهور، کتابخانه ایاصوفیه، شماره ۳۱۸۵، ص ۲۷۷، تاریخ ابن ایاس، ج ۲، ص ۴۴).
۵. حکومت دکن (بهمینه) از سال ۱۳۴۷ تا سال ۱۵۲۶ م، ادامه داشت. در سال ۱۴۸۲ م، محمود دوم بجای پدرش محمد شاه ثانی فرمانروا شد.
۶. تاریخ ابوالفتح، ص ۱۸۲—۱۸۳، تاریخ ابن ایاس ص ۲۲۷.
۷. هنگامی که سلطان محمد فاتح به علت وجود کدورت و تیرگی، به جانب سوریه می‌رفت، آن وضع نابهنجار پس از فوت وی برای مدتی رو به آرامش گذارد.
۸. این قسمت از بدایع الزهور، اثر ابن ایاس خلاصه و ترجمه شده است (ج ۲، ص ۲۲۳—۲۲۱).
۹. هرسک—زاده را، همراه سایر اسرا به زنجیر کشیده به مصر بردند. او را در حالی که زنجیر به گردنش بود، بر روی اسب نشانده، به نمایش گذارند. سلطان مملوک، هرسک زاده را مورد تمجید قرارداد و او را تسلیم امیر آخویر قانصو حمصمیه Kânşu Hamşemie کرد. احمدپاشا را در اوت ۱۴۸۶ م به قاهره بردند و پنج‌ماه بعد به اتفاق سایر اسرا آزاد شد، به کشورش بازگشت.
۱۰. قراگوز محمد پاشا به هرسک—زاده یاری نرساند. در فرمان مورخ ربیع الآخر سال ۸۹۱/آوریل ۱۴۸۶، که برای داود پاشا ارسال گردید، دستور داده شد که قراگوز پاشا بازداشت و در قلعه قراحصار زندانی شود (آرشو کاخ توپقاپی شماره

. (۵۵۹۲)

۱۱. قراگوز محمد پاشا، در بی همتی نخستین خود، چون لده شاهزاده عبدالله بود، توانست خود را نجات دهد. ولی این بار سزای خیانت خویش را دید.
۱۲. بنا به گفته ابن ایاس در جمادی الآخر سال ۸۹۴/۱۴۸۹، سفیر و نامه‌ای از طرف صدراعظم داود پاشا نزد سلطان مملوک فرستاده شد، وی نیز سفیری نزد فرمانروای عثمانی فرستاد، تا شاید بدین ترتیب صلحی برقرار گردد. فرمانروای مملوکها چنین پاسخی داد: «به مملوکها و بازرگانان اسیر اجازه عبور داده شود— عثمانیان پس از عبور دادن اسرا از قفقاز به سوریه، راهها را مسدود کرده بودند— و در صورتی که کلید قلاع به تصرف درآمده فرستاده شود، مکاتبه برای برقراری صلح صورت خواهد گرفت و سفیر اعزام خواهد شد. ولی نتیجه‌ای از این اقدام عاید نشد (تاریخ ابن ایاس، ج ۲، ص ۲۶۰).
۱۳. شاه بوداق چون پیروز نشد از بیم کشته شدن به دست عثمانیان، به دولت مملوک پناهنده شد. جایی در حوالی منفلوت *Menfelut* برایش تعیین و مقرر کانی برایش منظور گردید (تاریخ ابن ایاس، ج ۲، ص ۲۶۱).
۱۴. تاریخ ابن ایاس، ص ۲۶۴. (جمادی الآخر ۸۹۵). این خبر با پُست (توسط شتر تندرو) در ماه رجب به قاهره رسید.
۱۵. ابن ایاس، بدایع الزهور، ج ۲، ص ۲۵۸. فری آنتونیو آگوپیدا - Fray Antonio Âgopidâ از مورخان اسپانیا، می‌گوید که قایتبای، سلطان مملوک علیه عثمانیان با پادشاه ناپل متحد شد («مجله انجمن تاریخ عثمانی»، سال اول، ص ۲۱۴).
۱۶. سفیر مذکور با هدایایی حاوی کلامی قدیمی، و برخی کتابهای مربوط به احادیث از طرف سلطان تونس اعزام شده بود.
۱۷. احتمال دارد که علی چلبی مذکور، همان فناری—زاده علاء‌الدین، قاضی بورس و قاضی عسکر آتاتولی باشد.
۱۸. ابن ایاس، بدایع الزهور، ج ۲، ص ۲۷۰ و ۲۶۱.
۱۹. ابن ایاس، ص ۲۷۲، جان پولاد مذکور در سال ۱۵۰۰م، به مدت ششماه سلطان مملوکها شد.
۲۰. در شوال ۹۰۶/۱۵۰۱م، شاه اسماعیل صفوی برای تحریک و نیزی‌ها علیه عثمانیان— هیأتی را بعنوان سفیر، از طریق سوریه به جمهوری ونیز فرستاد. سلطان عثمانی به فرمانروای مصر، به خاطر اینکه اجازه عبور از خاک مملوکها به هیأت مذکور داده شده بود، اعتراض کرد. بدین ترتیب، روابط سیاسی فیما بین رو به تیرگی نهاد، با اینکه این تیرگی به جایی رسید که احتمال وقوع جنگ می‌رفت، ولی سلطان مملوک، برای راضی کردن دولت عثمانی، با بازداشت بازرگانان ونیزی موجود در مصر و سوریه، موفق به جلوگیری از بروز حادثه‌ای دیگر گردید.

فصل پانزدهم

دولت‌های همسایه در اواخر قرن پانزدهم میلادی، مسلمانان اندلس و کمال ریس

دولت‌های مسلمان

در اواخر قرن پانزدهم میلادی روابط عثمانیان با برخی از دولت‌های مسلمان آسیا و آفریقا حسنه بود. صلح با دولت مملوکها برقرار شده، جنگ پایان یافته بود. دولت بنی حفص^(۱) در آفریقا که مرکزش تونس بود، برای برقراری روابط دوستانه با عثمانیان، سفیری همراه با مقادیری هدیه به استانبول اعزام داشت، و به کوشش و همت همان سفیر نیز، با دولت مملوکها صلح برقرار گردید. سلطان یعقوب، فرمانروای آق‌قوینلوها روابط حسنه‌ای با عثمانیان داشت. به دنبال مرگ وی، شاه اسماعیل صفوی با استفاده از فرصت و اغتشاشات ناشی از مبارزه بر سر فرمانروایی، که پس از جانشینی بایسنقر، پسر سلطان یعقوب و اوضاع پس از آن به وجود آمده بود، برای تأسیس دولت خویش از هیچ‌گونه فعالیت‌ای باز نایستاد.

دولت‌های مسیحی

ماتیاس کورون که نیرومندترین دشمن عثمانیان بود، پس از سی و دو سال سلطنت در ۵۸۹۵ هـ.ق/ ۱۴۹۰ م، درگذشت. به جایش لادیسلاس هفتم^۱ پادشاه بوهمیا از خاندان یاگلون، بعنوان پادشاه

مجار انتخاب شد. وی در سال ۱۴۹۵م، معاهده‌ای سی ساله با عثمانیان امضا کرد. لادیسلاس با اینکه درصدد برآمد برادرش پادشاه لهستان را نیز وارد معاهده مذکور نماید، ولی به علت تجاوز لهستانی‌ها به مُلداوی موفق به این کار نشد.

به علت وجود رقابت بین ونیزی‌ها و پادشاه‌نشین ناپل، و نیز رقابت میان پاپ‌نشین و حکومت‌های میلان، پیزا با یکدیگر در شبه جزیره ایتالیا، هریک از آنها روابط دوستانه‌ای با عثمانیان داشتند. آلفونس دوم، پادشاه ناپل، در مقابل شارل هشتم پادشاه فرانسه که در سال ۱۴۹۴م، درصدد اشغال کشورش بود، از عثمانیان درخواست کمک کرد، و سرانجام نیز سلطنت را به پسرش فردیناند دوم واگذار کرد. فردیناند نیز یک سال بعد درگذشت و فردریک دُآراگون سوم به جایش نشست. وی در ۱۵ جولای ۱۴۹۸ با دولت عثمانی معاهده دوستی منعقد کرد، ولی سرزمینش ابتدا توسط فرانسویان، بعد نیز توسط اسپانیایی‌ها به اشغال درآمد.

دولتهای کوچک موجود در ایتالیا علیه ونیزی‌ها

دولتهای کوچک ایتالیا و پاپ، به علت تجارت گسترده جمهوری ونیز، همچنین به سبب حرص و طمع سیری ناپذیر و سیاست دو جانبه این جمهوری، دشمن جمهوری مذکور شده، درصدد بودند با تحریک عثمانیان علیه ونیزی‌ها، از وی انتقام بگیرند؛ بویژه لویی اسفورس^۲، دوک میلان، به علت جنگهای پی در پی با ونیزی‌ها به ستوه آمده، در تحریک و تشویق دولت عثمانی، فعالیت بیشتری داشت. پاپ، و ماکزیمیلین^۳، امپراتور آلمان نیز از فعالیتهای دولتهای کوچک ایتالیا علیه ونیزی‌ها پشتیبانی می‌کردند.

تحریک عثمانیان توسط جمهوریهای کوچک ایتالیا، علیه ونیزی‌ها، متناسب با سیاست دولت مذکور هم بود، زیرا ونیزی‌ها را که نیرومندترین دولت بحری دریای مدیترانه بود، از سایر دولتها و حکومتها جدا می‌کرد. جمهوری ونیز از فعالیتهای مذکور علیه خویش نگران شده، با اعزام شخصی به نام زانکانی^۴، بعنوان سفیر، درصدد بهبود اوضاع سیاسی برآمد، و دولت عثمانی با اغفال دولت مذکور، عهدنامه پیشین را تجدید کرد.

لهستانی‌ها و روس‌ها

1. F. Dârâgon 2. Luis Sforce 3. Maksimilyan 4. zânkâni

همان‌طور که در فصل سیزدهم گفته شد، روابط عثمانیان و لهستانی‌ها به هم خورده، امیدی به بهبود آن نمی‌رفت، با اینهمه لهستان در موقعیتی نبود که بتواند با عثمانی‌ها رویارو گردد. در دوره بایزید دوم، به پیشنهاد گراندوک مسکو، مبنی بر ایجاد روابط دوستی و تجاری که توسط خان کریمه انجام گرفت، پاسخ موافق داده شد، و همان‌گونه که در بخش «عثمانی-روس» گفته شد، در ۳۱ اوت ۱۴۹۲، نخستین سفیر روس به نام میخائیل بلیستی آشچیف^۱ نزد عثمانیان اعزام گردید.

اسپانیایی‌ها و مسلمانان اندلس

مجاهدین اسلام در ۹۲ هـ. ق. / ۷۱۱ م، سرتاسر آفریقای شمالی را درنوردیدند. آنان پس از ورود به اسپانیا، تا زمانی که آنجا را ترک کردند، شبه جزیره ایبری را با آثار تمدن خویش آراستند، و هزاران مؤسسه فرهنگی و اجتماعی به وجود آوردند. قرطبه^۱ (کوردووا)، اشبیلیه (سویل)^۲ مورسیه^۳، بلنسیه^۴ (والانسیا)^۵، تولیتلا^۶ (تولدو)^۷ و گرانادا— از جمله آبادترین مراکز بودند. مسلمانان اندلس که اندیشمندان و متفکران زیادی تربیت کرده بودند، در تمدن اروپا نقش نخستین را برعهده داشتند.

در اندلس، یعنی اسپانیا، در ۱۳۹ هـ. ق. / ۷۵۶ م، پس از امویان اندلس، تا سال ۵۸۹ هـ. ق. / ۱۴۹۲ م، طی بیش از هفت قرن دولتهای مسلمان زیادی تحت نام طوایف الملوک (ملوک الطوایف)، ظهور کردند و مبارزات آنها با یکدیگر، موجب پیشرفت مسیحیان — که به سواحل خلیج کاسکنی^۸ پناه برده بودند— و ضرر مسلمانان گردید.^(۲)

چون مقابله با آلفونس، پادشاه لیون که به تعرض و تجاوز خود ادامه می‌داد، ممکن نمی‌شد، لذا، از دولت مراطین در آفریقا درخواست کمک شد، و آن دولت دوبار اقدام به کمک کرد، و با اینکه مانع تسلط آلفونس گردید، ولی اندلس را به صورت ایالتی درآوردند (۵۴۳ هـ. ق. / ۱۰۹۰ م). پس از انقراض دولت مراطین، ایالت مذکور در سال ۵۵۰ هـ. ق. / ۱۱۴۵ م، به دست دولت موحدین افتاد.

پس از انقراض دولت موحدین، دولت بنی احمر، مهمترین دولت میان چند دولت

1. Mihâil Bîlisti Âşçîf 2. Sevil 3. Mürsiye 4. Belensiye 5. Vâlânsiye 6. Tuleytîlâ
7. Toledo 8. Gâskonyâ

کوچکی بود که در نواحی غرناطه، مورسیه و والانسیا واقع در شمال و جنوب شبه جزیره ایبری به وجود آمده بود که مرکز آن غرناطه بود. این حکومت دو قرن و نیم ادامه پیدا کرد (۶۳۱ هـ. ق/ ۱۲۳۳ م تا ۸۹۸ هـ. ق/ ۱۴۹۲ م). دولت بنی احمر، با اینکه توانست در برابر تجاوزات و استیلای مسیحیان مدتهای مدید مقاومت کند، ولی چون مقاومت در برابر تجاوزات مذکور برای مشتی مسلمان که در جنوب شبه جزیره بودند، دیگر امکان پذیر نبود، از این رو دولت مذکور نیز سرانجام رو به انقراض رفت.

فرمانروای بنی احمر که در وضع ناهنجاری قرار گرفته بود، چون از طرف فردیناند کاتولیک و همسرش ایزابل تحت فشار قرار گرفت، در سال ۸۹۱ هـ. ق/ ۱۴۸۶ م، با اعزام سفیری نزد دولت عثمانی، آن دولت را از وضع وخیم خویش آگاه کرد. سفیر مذکور «فریادنامه» منظوم که از قلم و اندیشه شاعر مشهور ابوالقاسم صالح بن شریف تراویده بود و گویای اوضاع و احوال دردناک مسلمانان بود را نیز همراه خویش آورده بود.

نخستین توجه دولت عثمانی به مسلمانان اندلس

دولت عثمانی در آن دوره، دارای نیروی دریایی آنچنانی نبود که قادر به رفتن به دریاها دور، و شناخت دریاها باشد، و نیز به علت اینکه فاقد فرماندهان و ناخدایان ماهر و نفرات کامل نیروی دریایی بود، علاوه بر آن، به علت استفاده از وجود جم سلطان بعنوان یک حربه سیاسی در اروپا، دولت عثمانی قادر به انجام کمکی که درخواست شده بود، نشد. فقط بعدها یعنی در سال ۹۱۱ هـ. ق/ ۱۵۰۵ م، ناوگانی به فرماندهی کمال رییس برای درهم کوبیدن سواحل اسپانیا اعزام شد،^(۳) و نخستین کاروان متشکل از مسلمانان و یهودیان نجات یافته، به عثمانی برده شدند.

دولت بنی احمر، همان طور که از دولت عثمانی درخواست کمک کرد، به دولت مملوکها نیز متوسل شد، ولی آنان نیز به علت نداشتن ناوگانی نیرومند، نتوانستند کمکی نمایند. فرمانروای مملوک برای جلوگیری از مظلومی که نسبت به مسلمانان روا می شد، با اعزام هیأتی، پاپ و فردیناند کاتولیک را تهدید کرد که در صورتی که دست از ظلم و ستم به مسلمانان غرناطه برندارند، تمامی مسیحیان موجود در فلسطین را در کلیسای کمامه^۱ سرخواهد بُرید و دروازه های

1. Kemâme

سوریه و قدس را به روی مسیحیان خواهد بست، ولی تهدیدش نتیجه‌ای نداد و تأثیری نکرد. پس از آن دولت بنی‌احمر در ژانویه ۲۹ صفر ۸۹۷/ ۱۴۹۲ م. طی قراردادی تسلیم شد و حاکمیتش به پایان رسید. بنا به قرارداد منعقد و شرایط تسلیم، قرار بر این بود که نسبت به مسلمانان بدرفتای نشده و حقوق اجتماعی آنان به رسمیت شناخته شود. ولی شرایط و تعهدات مذکور فقط سه هفته رعایت شد، و پس از آن، آزار و اذیت روزافزون نسبت به مسلمانانی که در آن سرزمین مانده بودند، شروع گردید و به مسلمانانی که قصد خروج و ترک آنجا را داشتند، اجازه خروج داده نمی‌شد. زیرا آنان هنرمند، صنعتکار و کاردان بودند. اکثر صاحبان فن و علم، هنر و کشاورزی مسلمان بودند، و در صورت خروج مسلمانان از آنجا، آن سرزمین محروم از صاحبان مشاغل و حرف می‌شد. مسلمانان با استفاده از هر فرصتی برای رساندن خود به سواحل افریقا، حاضر به هرگونه گذشت و فداکاری بودند، و برخی از آنها، با دست زدن به راهزنی دریایی، اسپانیایی‌ها را مورد تهدید قرار می‌دادند. در سال ۱۵۲۰ م، مسلمانان مقیم بلنسیه، قتل عام شده و کودکان و زنان به اسارت درآمدند.

انتقال مسلمانان اندلس به افریقا توسط کشتیهای عثمانی

دولت عثمانی به سبب جنگها و اغتشاشات مختلف نتوانست به مسلمانان اندلس کمک کند، و این کار را از اواسط قرن شانزدهم میلادی به بعد، به امرای الجزایر محول کرد. دولت عثمانی با اینکه درصدد برآمد با ناوگان خود از مسلمانان اسپانیا حمایت کند، ولی فتح قبرس، و به دنبال آن شکست اینه‌بختی (لیانت) مانع از قوه به فعل درآمدن، تصمیم مذکور گردید. با اینهمه با ارسال فرمانی به تاریخ ذیقعدہ ۹۷۷/ ۱۵۷۰ م، به قلیچ علی پاشا، ناخدا و بیگلربیگ الجزایر، دستور داد تا جایی که امکان دارد، به مسلمانان مقیم اسپانیا یاری نماید.^(۴) در اثر فرمان مذکور تعداد زیادی از مسلمانان و یهودیان به سواحل افریقا انتقال داده شدند. بعد عده‌ای از آنان در سنجق و ایالت‌های آدانا، ثوزیر،^۱ طرسوس، سیس، طرابلس، شام، قارص، ذوالقدرلی (ذوالقدریه) اسکان داده شدند. مهاجران مذکور بمدت پنج سال، یعنی تا زمانی که خود به صورت تولیدکننده درآیند، از پرداخت مالیات و عوارض معاف شدند.^(۵)

کمال رییس و پیشرفت کشتیرانی ترکها

ناوگان عثمانیان

ناوگان عثمانی که از زمان سلطان محمد فاتح اهمیت پیدا کرد، با اینکه از نظر تعداد، بیشتر از ناوگان جمهوری ونیز بود— که نیرومندترین ناوگان در مدیترانه بشمار می‌رفت— ولی هنوز مانند آنها دارای ملوانان برتر و ماهر نبود. از اواخر قرن پانزدهم و اوایل قرن شانزدهم میلادی، این ناوگان به برابری با ونیزی‌ها پرداخت.

در دورهٔ بایزید دوم در ساخت جدید ناوگان که تعدادش فزونی یافته بود، دگرگونی صورت گرفت؛ بویژه طی جنگهای دریایی با ونیزی‌ها و متحدان وی که مدتها طول کشید، نقایص ناوگان عثمانی آشکارا مشاهده شد و نواقصش رفع گردید. چنانکه در زمان سلطان بایزید دوم کشتیهایی از نوع کشتیهای ونیز، که چکدیری^۱، قالیون^۲، وقوغه^(۶) نامیده می‌شدند، و دو کشتی دوطبقه که چیزی حد وسط قالیون و چکدیری بود، ساخته شد.

هزینهٔ ساخت هریک از کشتیها به پول آن زمان بیست و پنج هزار سکه طلا شده بود. به موجب دفتر لوازم و آلات کشتی، مورخ ۲۷ ربیع الآخر ۸۹۳/ آوریل ۱۴۸۸م، در بین ناوگان عثمانی، کشتیهای برچه^(۷)، آغری بار^(۸) (ایری بر) قدرغه^(۹) قالیته^(۱۰)، ماونا، کشتی توپدار، و چهار فروند نیز قالیون وجود داشت. سلطان بایزید، بعدها فرمان ساختن دو کشتی از نوع قوغه را صادر و ادارهٔ آنها را به کمال رییس و بوراق (بورق) رییس واگذار کرد. سلطان بایزید، همچنین هنگام بازگشت از جنگ اینه بختی، به مصطفی بیگ، سنجق بیگ پرتوزه دستور ساختن حدود چهل کشتی از نوع کشتیهای ماونای توپدار شبیه کشتیهای ونیزی‌ها را صادر کرد. به علت تجاربی که از دریانوردی و کشتیرانی به دست آمده بود، کشتیهای ونیزی‌ها الگو قرار داده می‌شد.

کمال رییس

ناوگان عثمانی، با استخدام کمال رییس راهزن دریایی مشهور ترک وارد مرحلهٔ جدیدی شد، و از تجارب این دریانورد با ارزش استفاده‌های زیادی برد؛ بدین صورت که کمال رییس هم در ساختن کشتی و هم در پرورش و تربیت دریانورد و کشتیران، به بحریهٔ عثمانی، وجهه و قدرت داد.

1. Çekdiri 2. Kâlyon

کمال رییس، در اواخر قرن پانزدهم میلادی زبردستترین راهزن ترک در دریا‌های مدیترانه بود. با کشتیهای تحت اداره اش، در سواحل اسپانیا، آفریقا و حوالی سپته بُغازی^۱ و جزایر بالئار^۲ رفت و آمد می‌کرد و با موفقیت با راهزنان دریایی مسیحی جنگیده و سواحل فرنگ (اروپا) را درهم کوبیده بود.

در قرن پانزدهم میلادی، برخی از اهالی آناتولی غربی و ترک‌هایی که در جزایر اسکان داده شده بودند، با تجهیز کشتیها در دریای مدیترانه، به راهزنی پرداخته و هنگام رویارویی با راهزنان دریایی مسیحی با آنان می‌جنگیدند و در حالی که راهزنان دریایی ترک تا مدیترانه غربی پیش می‌رفتند، کشتیهای راهزنان فرنگ (اروپایی)، قادر به آمدن به سواحل آناتولی نبودند.

دولت عثمانی که در قاره‌های آسیا و اروپا (آناتولی و روم ایلی)، سواحل وسیعی را در اختیار داشت، برای رقابت موفقیت‌آمیز با ونیزی‌ها و متفقینش که با آنها رویارویی شدند، نیازمند دریانوردان باتجربه بود، و برای رفع این نیاز، سلطان بایزید، باتصمیمی قاطع درصدد استفاده از راهزنان دریایی ترک در مدیترانه برآمد، و از کمال رییس که فرمانده مشهور راهزنان دریایی ترک بود، برای خدمت در دستگاه حکومت دعوت به عمل آورد. کمال رییس در ۹۰۰ هـ. ق/ ۱۴۹۴م، با قبول دعوت سلطان بایزید، به خدمت رسید.

*Ki bir gün lâtf idüben Bayezid Han
Bize gönderdi geldi emr ü ferman
Buyurmuş kim Kemal gelsün kapûma
Deniz hizmetlerin etsün tapûma
O emrin tarihi bü idi ey can
Dokuz yüzde gelüben tuttuk evtan^{۱۲}*

کمال رییس، بلافاصله در ناوگان عثمانی تغییرات و اصلاحاتی انجام داد، و تا زمان مرگش، با شرف و حیثیت از دریانوردی و کشتیرانی ترک‌ها دفاع کرد. این کمال که با کمال رییس آشنا بود، می‌نویسد که این دریانورد بزرگ از اهالی گلیبولی بود.^(۱۲) نام پدرش به طور آشکار معلوم نیست. بنا به روایت، اسم خود وی احمد کمال و اسم پدرش علی بود. کمال رییس برادری به نام حاجی محمد داشت که وی نیز پدر پیری رییس مشهور و صاحب کتاب بحریه بود.^(۱۳)

ورود کمال رییس به خدمت دولت عثمانی و اصلاحاتش بسی پرفایده بود؛ زیرا

پیروزیهایی که چهار پنج سال بعد در جنگ با جمهوری ونیز به دست آمد، حاصل و نتیجهٔ کوشش و همت کمال رییس و دوستان دریانورد وی، نظیر بورق رییس - قراحسن رییس، هرک (هرق)^(۱۴) و پیری رییس^(۱۵) بود. به موجب معاهده‌ای که در سال ۸۹۶ ه. ق/ ۱۴۹۱ م، با مملوکها منعقد گردید، عایدات موقوفات مکه و مدینه در آدانا و طرسوس، هر سال توسط کشتیها به اسکندریه انتقال می‌یافت و از آنجا ارسال می‌شد. ولی به علت تعرض و تجاوز شوالیه‌های رودوس، حمل عایدات مذکور با کشتیهای عثمانی مطمئن تر و امن تر بود. از این رو، عایدات سال ۹۰۳ ه. ق/ ۱۴۹۸ م، توسط ناوگانی که تحت فرماندهی کمال رییس بود، انتقال یافت. در این رفت و برگشت، کمال رییس با کشتیهای شوالیه‌های رودوس به زد و خورد پرداخت، و با غلبه بر آنها چهار فروند از کشتیهای آنها را ضبط، و تعداد زیادی اسیر گرفت.^(۱۶)

در سال ۹۱۰ ه. ق/ ۱۵۰۴ م، کمال رییس، حملهٔ سختی به شوالیه‌ها که مانع آسایش و امنیت کشتیهای ترکها و مسلمانان شده بودند و سیر و سیاحت و تجارت را دچار رکود کرده بودند، نمود. او با پیاده کردن نیرو در رودوس، بیشتر مناطق آنجا را درهم کوبید، و با اینکه راه را برای تصرف کامل جزیره هموار کرد، ولی به خاطر عقاید مسایل سیاسی، به خواسته و مقصودش نرسید.

کمال رییس در ۱۹ جمادی الاول سال ۹۱۳/ سپتامبر ۱۵۰۷ به قاهره رفت. تاریخ ابن ایاس، که منبع مادر این مورد است، با اینکه دلیل رفتن او به قاهره را بیان نکرده است.^(۱۷) ولی دربارهٔ وی چنین می‌گوید:

«... وی [کمال رییس] از جهاد و مبارزه با فرنگها [اروپایی‌ها] خسته نمی‌شد. اروپاییان از دست او عاجز شده بودند، گفته می‌شد که وی ریسی [فرماندهی] مجاهد بوده است. پس از آمدن وی، سلطان نسبت به وی احترامی فوق العاده قایل شده، او نیز پس از اقامت کمی در آنجا، به میهن خویش بازگشت.»^(۱۸)

در این بین، برخی از کشتیهای اروپاییان در دریای سرخ به فعالیت پرداخته بودند، و چون احتمال می‌رفت که به سواحل حجاز تعرض کنند، از این رو، امیر مکه از سلطان مملوکها تقاضای ناوگان و کمک نمود. چون لوازم و ابزار ناوگان در آناتولی تهیه می‌شد، در پی درخواست سلطان مملوکها، فرمانروای عثمانی بلافاصله در مقابل بهای لوازم، دستور ارسال آنها را صادر کرد، و خود نیز مقادیر زیادی از ابزار و آلات مورد لزوم را بعنوان هدیه تدارک دیده، دستور داد که آنها را با همان کشتی که شاهزاده قورقود را به مصر می‌برد، ارسال دارند. ابزار و

آلاتی که در مقابل دریافت بهای آنها، قرار بود با کشتی فرستاده شود، بارکشتی شده، درست هنگام حرکت کشتی، در حوالی علایبه، مورد هجوم کشتیهای شوالیه‌های رودوس قرار گرفت و به تصرف آنها درآمد.

به محض اطلاع از این موضوع، کمال رییس برای تلافی و گرفتن انتقام از آنها، در سال ۹۱۶ هـ. ق/ ۱۵۱۰ م، مأمور جنگ با شوالیه‌ها شد. ولی بنابه روایت کشتی‌ای که توسط کاپیتان پاشا (امیر البحر) — که شهرت و محبوبیت کمال رییس را نمی‌توانست تحمل کند — در اختیار وی گذارده شده بود، به درد بخور نبود. کشتی پس از اینکه وارد دریا شد، به علت شدت طوفان فرورفت و خود کمال رییس نیز غرق گردید. (۱۹)

در نامه‌ای که سلطان بایزید در ماه مارس ۱۵۱۱ م، برای سلطان مملوکها فرستاد، اطلاع داد که چند فروند کشتی، حامل لوازم و آلاتی که خواسته شده بود، ارسال شده است، و درخواست اعلام وصول آنها را کرده بود، و خبر غرق شدن کمال رییس و یاعدم اطلاع از سرنوشت وی را بیان کرده و سؤال شده بود که آیا خبری از وی در آن حوالی به دست آمده است یا خیر. (۲۰)

بنابه نوشته‌های فوق، کمال رییس در سال ۹۱۶ هـ. ق، مصادف با اوایل سال ۱۵۱۱ م، فوت کرده است. در حالی که در کتاب بحریه، اثر پیری رییس آمده است که وی در سال ۹۱۷ هـ. ق/ ۱۵۱۲ م، غرق شده، و مدت هفده سال به دریانوردی و کشتیرانی عثمانی خدمت کرد. (۲۱) با توجه به دو تاریخ ذکر شده، باید گفت که ناپدید شدن مجاهد مذکور (کمال رییس)، در اواخر سال ۹۱۶ هـ. ق، و وفاتش در اوایل سال ۹۱۷ هـ. ق صورت گرفته است.

*Gör Kemal'i gelmeğe gitmiş idi
Ol murâda irmeyüp batmış idi
Bayezid Han hizmetinde iken ol
Azrail derya yüzünde buldu yol
Onyedî yıl hizmet etti şâha ol
Tâ dokuz yüz on yedide gitti ol.* (۲۲)

یادداشت‌های فصل پانزدهم

۱. دولت بنی حفص در سال ۶۲۵ هـ/ق/ ۱۲۲۸ م. در تونس تأسیس یافت و تا سال ۹۸۱ هـ/ق/ ۱۵۷۴ م، یعنی حدود سه قرن و نیم ادامه پیدا کرد. مؤسس سلسله مذکور شخصی به نام ابوحفص، و رئیس قبیله‌ای از بربرها، یعنی هنتاطه Hentâje بود، و از مریدان ابوتومرت Tomert. مؤسس دولت موحدین بود که از طرف وی بعنوان والی تونس انتخاب شده بود.
۲. از پیشرفت و توسعه تدریجی مسیحیان، ابتدا سلطنت نشینهای آراگون، ناوار Navar و لیون به وجود آمدند. سپس پادشاهیهای کاستیل و پرتغال به آنها اضافه شدند. آنها در نیمه دوم قرن چهاردهم، به استثنای قلمرو دولت بنی احمر، تمام شبه جزیره را اشغال کردند. در نیمه دوم قرن پانزدهم نیز، پادشاهیهای کاستیل و آراگون با ازدواج فردیناند و ایزابل، متحد و یکی شده، و دولت بزرگی در اسپانیا به وجود آوردند که این دولت توانست دولت بنی احمر را از میان بردارد.
۳. بنا به کتاب بحریه سفر کمال رییس به اسپانیا، سال ۹۱۰ هـ/ق/ ۱۵۰۵ م بوده است، هر چند کاتب چلبی در تقویم التواریخ، تاریخ اعزاز کمال رییس به اسپانیا و کمک به پادشاه غرناطه را سال ۸۹۶ هـ/ق/ ۱۴۹۰ م ذکر کرده است، ولی باید گفت که در آن تاریخ کمال رییس هنوز وارد خدمت دولت عثمانی نشده بود.
۴. «مجله انجمن تاریخ عثمانی» سال سوم، ص ۲۲۱. ۲۲۰.
۵. دفتر مهمه، شماره ۷۸، ص ۴۴۱. در فرمان سال ۱۰۲۲ چنین گفته شده است:
«فرمان به بیگلر بیگ تونس و قاضی تونس، به اقتضای غیرت و وظیفه دینی و اسلامی، به طایفه مدجّر (مدجّر به معنی مردم پراکنده، بی سرپرست و محافظ، و تاراج شده است که از وپایان آنها را مضیاری نامیدند که معنی آن اعراب اسپانیایی شده است) که به درگاه سعادت آمده و مکانی تثبیت شده و معین ندارند، و اکثر آنان از اهل و عیال خویش به دور مانده، همگی برای امداد و اعانت به یکدیگر یکجا جمع شده‌اند، به خاطر نداشتن وسایل و آمادگی برای کشاورزی و امرار معاش و حصانت در ممالک محروسه ام، سنجقهای آدانا، نوزیر، سیس، طرابلس شام، قارص (ذوالقدریه)، و برخی نواحی دیگر، بعنوان جایگاه برایشان در نظر گرفته شده، تمام والیها، بیگلر بیگها و سنجق بیگها، افراد، امرأ، عمال و دیگران، منبهدخالتی نکرده آنها کلاً تا پنج سال از مالیات معاف هستند و نباید از محصولات و میوه جانی که تولید می‌کنند، عشریه و عوارض اخذ شود. انشاء الله تعالی پس از پنج سال عشریه شرعیه شان ضمیمه موقوفه مسجدی که در حال حاضر ساخته می‌شود (مسجد جامع سلطان احمد) شده، و برای ضبط و ربطشان در هزینه‌ها و مصارف متفرقه درگاه معلی، از طایفه مذکور، قذوة الامثال، علی زیده مجده را که استدعا شده بعنوان سنجق بیگ تعیین کرده شرعاً و از زیادت مراجع، انتخاب، و نشان همایونی به او داده شد...»
۶. قوغه.. Kûğe - نوعی کشتی بود که هم مانند چکدیری با پارو به حرکت در می‌آمد و هم مانند قالیون با بادبان. عثمانیان این نوع کشتی را هنگام تصرف اینه بختی مورد استفاده قرار دادند. قوغه دو طبقه بوده و طبقه زیرین آن انبار توپ بود. در تحفه الکبار نوشته شده است که به کشتیهایی که بخش تحتانی آن انباریان، و بخش فوقانی آن قالیون بود، قوغه می‌گفتند.
۷. برچه Barça، هم کشتی باری و هم کشتی جنگی بود، زیر آن صاف و از نوع قالیون بود.
۸. آغری بار (ایری بار) Ağribâr، از کشتیهای بزرگی بود که در قرن پانزدهم میلادی مورد استفاده قرار گرفت و بیست و نه عراده توپ بزرگ و کوچک داشت.

۹. قدرغه (قادرغه) Kadirğa نوعی کشتی بود که با پارو به حرکت در می آمد، و کشتیهایی بودند به طول ۵۵-۵۶ ذراع. دارای بیست و چهار سکوی پارو زنی بود، و هر پارو را چهار نفر به حرکت در می آورد.
۱۰. قالیه Kälite نیز از نوع چکدیری (چقدیری) یعنی از کشتیهایی بود که با پارو به حرکت در می آمد و کوچکتر از قدرغه بود.
۱۱. ترجمه تحت اللفظی ابیات فوق

لطف کرد با من روزی بایزیدخان فرستاد و آمد به ما امر و فرمان
بفرمود آید کمال به درگاهم کند خدمت بحری در آستانم
تاریخ آن فرمان چنین است ای جان به نهصد آمدم من کردم اوطان

۱۲. پیری رییس، کتاب بحریه (از انتشارات انجمن تاریخ ترک).
۱۳. با اینکه در بعضی آثار گفته شده است که کمال رییس از قرامانی ها و یا آغری بوزها بوده است، ولی نوشته ابن کمال که معاصر وی بوده و با او آشنایی داشته است، مسلماً قابل اطمینانتر است.
۱۴. در ص ۳ کتاب بحریه، چنین آمده است: «... این اضعف العباد بی مقدار برادرزاده مرحوم رییس غازی کمال، پیری رییس بن محمد...»
۱۵. بوق رییس و قراحسن رییس، در جنگ دریایی که در اثنای نبرد اینه بختی صورت گرفت، کشته شدند (در متن «شهید شدند» آمده است، «م») به نظر می رسد که بوق رییس هنگام سفر به مصر که در سال ۸۹۳ هـ ق/ ۱۴۸۸ م صورت گرفت، فرمانده قدرغه بوده است.
۱۶. تاریخ عاشق پاشازاده، ص ۲۵۱ و ۲۵۰.
۱۷. همان طور که در فوق گفته شد، شاید به خاطر آوردن عبادات موقوفات مکه و مدینه در طرسوس و آدانا، به مصر آمده بود.
۱۸. تاریخ ابن ایاس، ج ۴، ص ۱۱۹. (نشر توسط پاول کاله Paul Kahle).
۱۹. منظور عالی مورخ از گفتن کاپیتان «بدنها دو هنگروس نژاد»، شاید این بود که وی (کاپیتان پاشا) مجار الاصل بوده است، و پس از آن می گوید، که چگونه کاپیتان بدنهاد و پس از سالها خدمت در حرم پادشاهی، اسلام نیاورد و بدسرشت بودنش سبب عدم تطابق صورت ظاهر وی با باطنش گردید (ص ۲۰۱، از نسخه به چاپ نرسیده، بخش واقعه اربعین).
۲۰. تاریخ ابن ایاس، ج ۴، ص ۲۰۲. عالی نیز تاریخ غرق شدن وی را سال ۹۱۶ هـ ق نوشته است.
۲۱. از کتاب بحریه، (انتشارات انجمن تاریخ ترک):

بنگر کمال را که برای آمدن، رفته بود
به مراد نرسمید و غرقه شد او
آنگاه که در خدمت بایزیدخان بود او
ملک الموت به دریا پیدا کرد راه
هفده سال خدمت به شاه کرد او
تا که در نهصد و هفده برفت او

در بررسی کتاب بحریه، می بینیم که نخستین کسی که اطلاعات صحیحی در مورد کمال رییس به دست داده است، آقای علی رضا سیفی سیف اوغلی، مورخ بوده است - اثر وی، تحت نام کمال رییس و بابا أروچ در سال ۱۳۲۵ در استانبول چاپ شده است.

فصل شانزدهم

جنگ بازید در روم ایلی - جنگ با ونیز و صلیبون

حوادث مجارستان

جنگ بازید در روم ایلی

ماتیاس کورون پادشاه مجار، در ۸۹۵ هـ. ق/ ۱۴۹۰ م، بر اثر سکت قلبی درگذشت و چون وارث مشروعی از وی بجای نماند، اختلافات داخلی شروع شد. با اینکه عده‌ای از امرای مجار، پسر پادشاه لهستان را، به علت خویشاوندی، بعنوان پادشاه انتخاب کردند، ولی برخی از امرای دیگر که موافق چنین انتخابی نبودند، دم از مخالفت زدند.^(۱) مرگ فرمانروای نیرومند و با اراده‌ای چون ماتیاس، موجب خوشحالی دولت عثمانی گردید. زیرا مقاومت و پایداری وی مانع از گسترش سریع فتوحات عثمانیان بود.

مرگ ماتیاس بلافاصله توسط امرای مرزنشین به استانبول اطلاع داده شد، و خادم سلیمان پاشا محافظ سمندیره، با استفاده از این فرصت برای تسخیر هرچه آسانتر بلگراد، به او یلاق^۱ فرمانده محافظان آنجا پیام فرستاد، و با دادن وعده وعیدهایی او را به سوی خویش جلب کرده، برایش نوشت در صورت تسلیم قلعه، علاوه بر فرماندهی قلعه بلگراد، به امارت برخی دیگر

از قلاع نیز تعیین خواهد شد.^(۲) او نیز پیام داد که در صورت آمدن پادشاه، امکان تسلیم قلعه وجود دارد. در پی این پیام، بایزید در بهار سال ۱۴۹۲م، عازم جنگ شد. بایزید چنین مصلحت دید که در صورت بروز اشکال و مانعی در این کار، برای اینکه بدون اخذ نتیجه بازنگردد، به حوال آلبانی برود.

در حقیقت نیز، هنگامی که پادشاه به صوفیه آمد، اطلاع یافت که محافظ بلگراد که از طرف حکومت مجارستان منصوب شده بود، به علت عدم اطمینانی که نسبت به وی وجود داشت بر کنار و فرمانده دیگری بجایش تعیین شد؛ لذا به سبب حل مسئله انتخاب پادشاه مجارستان و تعیین پسر پادشاه لهستان بدان مقام، سلطان صلح فیما بین را برهم نزد و از صوفیه به مانستر، و از آنجا نیز وارد آلبانی شد (۸۹۷هـ. ق/ ۱۴۹۲م). در آلبانی بایزید پس از تصرف برخی از قلاع که در دست ونیزی ها بود هنگام مراجعت، زمانی که از مانستر به پیرلپه^۱ می رفت، مورد حمله و سوء قصد قزلباشی قرار گرفت، ولی نجات یافت.^(۳)

بایزید هنگام اقامت در آلبانی (۱۴۹۲م)، دسته های متعددی از آقنجی ها را به ایستریا^۲، کارینتیا^۳، قارنیول (قارنیولا) و ونیز شمالی فرستاد.

فعالیت مهاجمان ترک

تا قبل از فتح بوسنه، عثمانیان از طریق سمندیره و اورس^۴، از تونا گذشته به منطقه بانات^۵ و اردل^۶ یا ترانسیلونیا هجوم می بردند و پس از تسخیر بوسنه، حملات خود را به صیرمیه، اسکلوونیا^۷ کرووات (کروواتیا)، ایلیریا^۸ و حتی ونیز شمالی کشاندند.

در حملات اواخر قرن پانزدهم علی بیگ، پسر میخال که از مهاجمان قدیم بود، فعالیت داشت. اسکندربگ، والی بوسنه، و برادرش قبل از آن فوت کرده بودند. توره خان زاده عمر بیگ نیز که در سال ۱۴۷۸م، از ایزونتزو گذشته و ایلیریا را کوبیده بود، دیگر در قید حیات نبود. بالی بیگ مالقوچ اوغلی، سنجق بیگ حوالی سیلیستره و فرزندان اورنوز هم سنجق بیگهای نواحی آلبانی بودند.

علی بیگ میخال اوغلی، یعقوب پاشا و اسکندر پاشا

1. Pirlepe 2. İstirya 3. Kârintiâ 4. Orus ovâ 5. Bânât 6. Erdel 7. Isklofonyâ
8. İliriyâ

همان گونه که قبلاً گفته شد، سلطان بایزید هنگامی که در آلبانی بود، فرمان حمله به مجارستان و ونیز را صادر کرد. در پی آن تهاجمی که با نام حمله سال ۱۴۹۲م، شهرت یافت، صورت گرفت که به شکست سخت عثمانیان منجر شد. با اینکه این جنگ را باید به منزله یک جنگ صلیبی تلقی کرد، ولی نتیجه‌ای عاید عثمانیان نکرد؛ زیرا در تهاجمی که توسط خادم علی پاشا به ترانسیلوانیا و میخال اوغلی به حوالی شهر لیباخ^۱ صورت گرفت خادم علی پاشا در تنگه قرمزی کوله^۲ مغلوب شد و پس از دادن پانزده هزار نفر تلفات و زخمی، تمام غنایم به دست آمده را نیز از دست داد. علی بیگ میخال اوغلی نیز که وارد قارنیولا شده تا نزدیکیهای لیباخ آمده بود، هنگامی که با اسرا و غنایم زیادی بازمی‌گشت نیروهایی به فرماندهی رودلف دوکوون^۳ از فرماندهان ماگزیملیان امپراتور آلمان راه را براو گرفتند. علی بیگ در آنجا ناچار به جنگ شد و در حین جنگ به علت حمله اسرایی که همراه خود می‌آورد، شکست خورد و ده هزار نفر تلفات داد و هفت هزار نفر نیز به اسارت درآمدند. علی بیگ میخال اوغلی که جزو اسرا بود، تیرباران شد. شکست مهاجمان عثمانی به پادشاه مجارستان جرأت بخشید و پس از آنکه تعدادی از امرای خود را مأمور ویران کردن بوسنه کرد، از پاپ نیز کمک خواست.

هنگامی که بایزید در آماسیا اقامت داشت. خادم یعقوب پاشا مقام قپوآغاسی (رییس خواجگان دربار) و سنجق بیگ بوسنه را داشت. امرای مجار به جای اتحاد متقابل عثمانیان، به مبارزه و مجادله با یکدیگر پرداختند؛ به طوری که حتی برخی از آنها از پادشاهشان، و برخی دیگر از یعقوب پاشا درخواست کمک کردند. خادم یعقوب پاشا برای تلافی شکست پیشین، بسرعت با نیرویی هشت هزار نفری وارد ایستریا شد. یعقوب پاشا از مقابل حصار یایچه که در زمان سلطنت نشینی مرکز بوسنه و در دست مجارها بود، گذشت، و پس از شکست دادن امیر آنجا، از رودخانه اونان^۴ (اونه) عبور کرده، وارد اسکلوونیا گردید. سپس به طرف سلاوین^۵ و کولپه^۶ (قولپه) که در هیچ‌یک از تهاجمات قبلی قدمی به سوی آنجا برداشته نشده بود، پیش رفت. شهرهای کرووات و ایستریای جنوبی را به مدت پانزده روز مورد چپاول قرار داد. در برابر هیبت تهاجم آنها، امرای آن حوالی به طرف کرووات عقب نشینی کردند. در این بین آنها، به توافق رسیده و باهم متحد شدند و راه را بر یعقوب پاشا که پس از غارت در حال بازگشت بود، در تنگه‌ای باریک که توسط درختان مسدود شده بود، و سدبریا^۷ سدور^۸ نامیده می‌شد، بستند. چون تمام

۱. Leybâh 2. Kirmızı kule 3. Rodolf dö Keven 4. Onâ 5. Slâvin 6. Kölpe
7. Sadbar 8. Sadvar

اطراف را دشمن گرفته بود، نه راه پیش بود و نه راه پس، در نکچنی^۱، امیر کرووات، فرماندهی نیروهای دشمن را به عهده داشت.^(۴)

یعقوب پاشا که خود را در موقعیت سختی یافت، پیشنهاد کرد که در مقابل پول، راه را برویش باز کنند. ولی سردار دشمن قبول پیشنهاد را مشروط به تحویل غنایم و اسرا کرد. بنابراین توافقی صورت نگرفت. یعقوب پاشا تصمیم به جنگ گرفت. در نکچنی که فکر می‌کرد، یعقوب پاشا نیروی زیادی در اختیار دارد، (در حالی که نیروهای دشمن از نظر تعداد زیادتر بودند)، در صدد عقب‌نشینی برآمد. ولی سرداری دیگر به نام برناردن دوفرانژپیان^۲، حاضر به عقب‌نشینی نشده و در صدد جنگ برآمد. یعقوب پاشا که بر اثر اختلافات مذکور چند روزی فرصت به دست آورده بود، با قطع درختان راهی برای خویشتن باز کرد و توانست از تنگه نجات پیدا کند، ولی به علت تعقیب دشمن، خواه‌ناخواه تصمیم به جنگ گرفت. در ۷ ذیحجه ۸۹۷/۹ سپتامبر ۱۴۹۳ م، صبح زود جنگی در گرفت که ادبینا^۳ و یا کوربووا^۴ نام گرفت. حدود شش هزار نفر از مجارها کشته شدند، و تعدادی از خانواده‌های در نکچنی (در نکچینی)، به اسارت درآمدند. از سه نفر از کنت‌های خاندان فرانژپیان، یکی فرار کرد، دیگری اسیر و سومی نیز به قتل رسید.

در نکچینی، پس از اینکه به اسارت درآمد، هویت خویش را پنهان داشت، ولی وقتی پی برد که به قتل خواهد رسید، خود را معرفی کرد و به استانبول فرستاده شد. برادر و پسرش به دست خادم یعقوب پاشا به قتل رسیدند. وی را پس از ورود به استانبول، به حضور پادشاه بردند. با وجود اینکه صریح و تند به سؤالات پاسخ داد، اما او را به قتل نرساندند و در قلعه قراحصار افیون زندانش کردند و در همانجا نیز درگذشت.^(۵)

یعقوب پاشا پیروزی خود در کوربووا را شخصاً به صورت منظوم درآورد.^(۶) وی به خاطر این پیروزی مهم، علاوه بر عطایایی که دریافت کرد، با اهدای شمشیر و اسبی مورد تقدیر قرار گرفت، و به مقام بیگلربیگی روم ایلی منصوب، و سلفش یحیی پاشا به سنجق بوسنه انتقال یافت. جاسوسی بیگانه در عریضه‌ای به سلطان بایزید نوشت: «یعقوب آغاسنجق بیگ بوسنه به سرزمین کوربووا که متعلق به هنگری (انگروس) است، آمد، خیلی عصبانی بود و تمام آن سرزمین را به آتش کشید. آن سرزمین دروازه مرز تالیا (ایتالیا) است.»^(۷)

بعد از یعقوب پاشا، بخشی از مهاجمان در دالماسیای شمالی، واقع در منطقه ایستریا یا تمشوار^۵ واقع در منطقه بانات، پیشروی کرده، با تعداد زیادی اسیر و غنایم فراوان بازگشتند. با

۱. Derenkezeni 2. Bernârden dö Franjipân 3. Adbinâ 4. Korbovâ 5. Temişvâr

اینکه امپراتور ماگزیمیلیان موفق به راندن مهاجمان از ایستریا شد، ولی آنها حدود هفت هزار نفر اسیر را با خود بردند. مجارها در مقابل تهاجم به بانات، دست به اقدام زدند. محله‌های سمندیره را ویران کردند، اشیای قیمتی، اسیر و احشام آنجا را بردند. آنها به قدری اسیر و غنیمت به دست آوردند که قیمت پنج گاونر به یک دوکا، و یک زن با چهار دخترش به هیجده آقچه فروخته شد.

سرانجام برای پایان دادن به این وضع در سال ۱۴۹۵م، معاهده‌ای سی ساله با مجارها منعقد گردید. آزادی اسیرانی که همراه درنچینی به اسارت افتاده بودند، متوقف شدن تهاجمات در طی مدت صلح، تمدید معاهده و متارکه یا فسخ آن سه ماه قبل از اتمام مدت معاهده جزو شرایط اصلی قرارداد بود.

مهاجمان ترک به موجب معاهده، حق تهاجم به مجارستان را نداشتند، ولی در سال ۱۴۹۶م، پس از تصرف چهار قلعه در بوسنه که قبل از آن تسخیر نشده بودند، به دالماسیا نیز هجوم برده و پس از درهم کوبیدن سواحل زارا^۱ در فری یول^۲ تا شهر لیباخ پیش رفتند.

همان گونه که در بخش جنگ ونیز گفته خواهد شد، سلطان بایزید به تشویق پاپ، امپراتور آلمان و فرمانروایان ناپل، فلورانس، میلان، که از جمهوری ونیز رنجیده و دلگیر بودند، با اعلان جنگ به ونیز، هنگامی که تصمیم به تصرف اینه بختی، کورون و مودون که از آن ونیز بود، گرفت، برای جلوگیری از تعرض و فشار از جانب بوسنه که احتمالش می‌رفت، یحیی پاشا را از سنحق بیگی بوسنه خلع و اسکندر پاشا را به جایش تعیین کرد.

اسکندر پاشا، هنگامی که مقام وزارت داشت، بنا به خواسته خود، بازنشسته شد. او ابتدا امیر بوسنه شد و به علت اطمینانی که بایزید به وی داشت، قبل از جنگ ونیز، فرمان یافت که به قلمرو دشمن هجوم برده، از اعزام نیرو و توسط دشمن به موره جلوگیری کند (۵۹۰۴. ق/۱۴۹۹م).

در حقیقت اسکندر بیگ با تهاجم به حوالی زادینه^۳ یا زارا، واقع در دالماسیا که تابع جمهوری ونیز بود، غنائیم فراوانی به دست آورد که قبل از رفتن به جنگ اینه بختی، تقدیم فرمانروای خود کرد. هنگامی که طرفین باهم روبرو شدند، به اسکندر بیگ فرمان حمله مجدد به ونیز داده شد. اسکندر بیگ در سپتامبر ۱۴۹۹م اردوگاهش را در دشت اودین^۴ بر پا کرد. پس از قطع راه عبور فری یول به کارنتیا، ده هزار نفر سواره نظام و پنجهزار نفر پیاده نظام را به سه بخش

1. Zara 2. Feriyol 3. Zadina 4. Üdin

تقسیم کرده، از رودخانه تا گلیا منتوا^۱ (آق‌صو) که به خلیج ونیز می‌ریخت، گذشت. او پس از درهم کوبیدن اطراف آنجا، از رودخانه ایزونتزو که به هفت شاخه تقسیم می‌شد، نیز گذشت و تا نزدیکیهای شهر ونیز پیش رفت، در این مرحله حدود یکصد و سی قصبه را درهم کوفته و هشت هزار نفر اسیر گرفت.

هنگام بازگشت اسکندر پاشا، پس از اینکه نیروهایش به ساحل ایزونتزو آمدند.^(۸) به دنبال طغیان آبها، و فشار سربازان دشمن، جنگ در گرفت. با دشواری و سختی هرچه تمامتر، از نهر گذشتند، ولی هنگامی که قصد عبور از رودخانه تا گلیا منتورا کردند، بعلت طغیان رود باز با سربازان دشمن که راه بروی بستند، جنگیدند و سپس به بوسنه بازگشتند.

علاوه بر مهاجمان فوق دسته‌ای نیز مناطق قارنیول و کارنتیا را کوبیده، تعداد زیادی را به اسارت گرفتند و از طریق کاستلنوا^۲ (کاستلن‌اوا) از ایلیریا برگشتند.

اسکندر بیگ در سال ۵۹۰۵ هـ. ق/ ۱۵۰۰ م، با اینکه درصدد تصرف یایچه مرکز پیشین سلطنت نشین بوسنه برآمد، ولی موفقیتی به دست نیاورد. زیرا با آمدن ژان، پسر ماتیا، پادشاه مجارستان به کمک قلعه، اسکندر پاشا مجبور به عقب‌نشینی شد.

جنگ عثمانی - ونیز

لودویک سفورچه^۳ (دوک میلان) - که بر اثر اتحاد ونیز و فرانسه، شهر میلان را از دست داده بود - به اتفاق حکومت‌های فلورانس و ناپل، و با موافقت پاپ و امپراتور آلمان، عثمانیان را علیه ونیزی‌ها تحریک کرده، در این کار موفق نیز شدند.

جمهوری ونیز که احساس کرده بود عثمانیان علیه وی در تدارک هستند، سفیری با اختیارات تام به استانبول فرستاده، و درصدد جلوگیری از تحریکات مذکور و حل مسایل مورد منازعه برآمد. ظاهراً عهدنامه فیما بین تجدید و مسئله خاتمه یافته تلقی شد. ولی در حقیقت، جنگ اجتناب‌ناپذیر شده بود، هنگامی که سفیر ونیزی آمد و مالیات جزیره زانتا را نیز همراه خود داشت، تجهیز و تدارک ناوگان عثمانی در گلیبولی را هم به چشم دید.

اعلان جنگ به ونیز علاوه بر تشویق و تحریک حکومت‌های کوچک موجود در ایتالیا که با عثمانیان مناسبات تجاری محکمی داشتند، دوعلت اساسی داشت؛ یکی کمک ونیزی‌ها به

1. Tâgylâmento 2. Kâstelnôvâ 3. Ludvik sforça

ژان کاستریوتا، پسر اسکندر بیگ که در آلبانی بود، و دیگری راه ندادن به ناوگان عثمانی به فرماندهی هرسک زاده که هنگام جنگ عازم اسکندرون بود، ولی به علت توفان، به قبرس پناهنده شد، بود. متوسل شدن حکومت‌های کوچک ایتالیا به عثمانیان و موافقت پاپ با این کار، عثمانیان را مطمئن کرد که در جنگ با ونیز، از جانب سایر کشورهای اروپایی ایمن خواهند بود. لذا خواسته‌های جمهوری‌های کوچک را متناسب با سیاست خویش دانستند.

دولت عثمانی قبل از اعلان جنگ به ونیز، برای تسهیل حمله به مستملکات ونیزی‌ها در موره، جهت جلوگیری از کمک ونیزی‌ها به مستملکاتش، توسط اسکندر پاشا که به امارت بوسنه تعیین شده بود، حمله سختی به منطقه ونیز شمالی انجام داد (۱۴۹۹ م).

ناوگانی که تحت فرماندهی کاپیتان داود پاشای کوچک^(۱۰) شامل هفتاد و هفت فروند کشتی از نوع قدرغه و بیست فروند کشتی بزرگ، به انضمام دویست و هفتاد و سیصد فروند کشتی موجود در گلیبولی بود،^(۱۱) پس از تکمیل لوازم و سه روز توقف در کلید البحر از بغاز به حرکت درآمد. ناوگان متجاوز از شصت هزار نفر نیروی نظامی، متشکل از سپاهیان آناتولی، روم ایلی، گارد مخصوص، پیاده نظام و سوار نظام داشت. در یانوردان مشهوری چون، کمال رییس، بورق رییس، قرا حسن رییس و هرک (هرق) رییس در التزام کاپیتان داود پاشا بودند. دو گوکه (گوغه) تازه ساخت به کمال رییس و بورق (بورق) رییس داده شده بود.

شوالیه‌های رودوس از بیم حمله ناوگان عثمانیان به خودشان، به لویی دوازدهم پادشاه فرانسه متوسل و درخواست کمک کردند. پادشاه فرانسه نیز با اعزام بیست و دو فروند قدرغه آنها را یاری کرد.

ونیزی‌ها که برای جنگ آمادگی داشتند، با چهل و هفت قدرغه، هفده فروند کشتی بزرگ، ونیز کشتی‌های متعدد دیگر در بندر مودون مستقر شدند. آندره و آنتونیو گریمانی^۱ نیز در یاسالاران آنها بودند.

جنگ اینه بختی

بازدید دوم پس از اعزام ناوگان، خود نیز در ۲۰ شوال ۹۰۴/اول ژوئن ۱۴۹۹ م، از استانبول به ادرنه و از آنجا نیز به طرف موره حرکت کرد، و قوجه مصطفی پاشا، بیگلربیگ روم ایلی را از راه

خشکی مأمور محاصرهٔ اینه بختی نمود. ناوگان عثمانی، به خاطر توفان، مدت سه ماه در دریا سرگردان بود. حتی کشتیهای تحت فرماندهی کمال رییس و سکبان باشی^۱ به خاطر توفان، از ناوگان فاصله گرفته، پس از دوازده روز سرگردانی موفق به پیدا کردن ناوگان شدند.

نیروی زمینی نزدیکیهای اینه بختی آمده، در حالی که قلعه را از طرف خشکی در محاصره داشتند از ناوگان خبری نبود. سرانجام ناوگان به مقابل مودون رسید، ولی به علت دفاع ونیزی ها نتوانست وارد بندر شود. افراد موجود در ناوگان به خاطر بی آبی و گرسنگی سخت تحت فشار بودند. در نهایت همان طور که در ذیل اشاره خواهد شد، پس از جنگ دریایی زنشیو^۱ (ناوارین) در خلیج هالومیچ^۲ با رسیدن قوای کمکی هرسک — زاده تقویت شدند و بعد به طرف بندر اینه بختی به راه افتادند.

گرفتار توفان شدن ناوگان عثمانی به نفع ونیزی ها تمام شد. زیرا آنها برای دفاع از اینه بختی از جانب دریا با حدود یکصد و پنجاه و یا یکصد و شصت فروند کشتی^(۱۲) به فرماندهی آنتونیوگریمانی بندر اینه بختی را مسدود کردند. در این بین ناوگان عثمانی وارد کانال مابین بندر ناوارین و جزیرهٔ برودانو^۳ شد و دریافت که راه توسط کشتیهای دشمن مسدود شده است.

جنگ دریایی برودانویا زنشیو

امیرالبحر گریمانی، به علت تردید از برتری ناوگان عثمانی از ناوگان خویش پس از رسیدن پانزده کشتی دیگر از کورفو^۴ به فرماندهی لوره دانو، تصمیم به جنگ گرفت. طرفین جبهه و حالت جنگ به خود گرفتند. باد به نفع ناوگان ونیز در جریان بود. آرمینیو^۵ فرمانده کشتی پیشقراول ناوگان ونیز، تصمیم گرفت به کشتی ترکها به فرماندهی بورق رییس — به گمان اینکه کشتی کمال رییس است — نزدیک شود. لوره دانو نیز پشت سروی به کمک شتافت.

شهادت بورق رییس

^۱ Sekbânbaşı، از مأموران عالیرتبهٔ اجاق ینی چری (م).

1. Zensio 2. Hâlomiç 3. Brodânô 4. korfo 5. Ârmenio

تعداد کشتیهایی که به بوق رییس حمله کردند، بیست فروند بود. دو کشتی بزرگ کاراکا^۱ که هرکدام یکهزار نفر سرنشین داشتند، و دو کشتی دیگر از همان نوع که هرکدام با پانصد نفر سرنشین، به کشتی بوق رییس حمله برده، و کشتی عثمانی را در میان خویش گرفتند. با اینکه دو کشتی بزرگ کاراکای ونیزی درصدد نزدیک شدن به کشتی هرق (هرک) رییس شدند. ولی موفق نشده، اجباراً دور گشتند. در پی آن در اثر توپهایی که از کشتی هرک رییس شلیک شد، دو کشتی مذکور غرق شدند. جنگ اصلی و وحشتناک در کنار کشتی بوق رییس که در محاصره قرار گرفته بود، اتفاق افتاد. کشتیها به طرف ناوگان ونیز سرازیر می شدند. بوق رییس که در برابر نیروهای برتر و فایق، به جنگی وحشتناک و سخت دست زده بود، چون کاهش نیروهای خویش را ملاحظه کرد، پی برد که دیگر راه نجاتی وجود ندارد؛ با خونسردی به آخرین چاره متوسل شد، به وسیله نفت کشتیهای دشمن را به جان هم انداخت. آتش سوزی در اندک زمانی گسترش یافت، و سه کشتی را یکجا فرا گرفت، و هر سه نیز در درحال سوختن، غرق شدند. بوق رییس، قراحسن رییس دریانوردان ترک^(۱۳)، کمال بیگ سنجق بیگ ینی شهر، لوره دانو، کاپیتان ونیزی و همچنین آرمینیو^(۱۴) به همراه کشتیهایشان سوختند (۲۸ جولای ۱۴۹۹).

از پانصد نفر افراد موجود در کشتی بوق رییس تنها نود نفر نجات یافتند. دریانوردان ترک نام جزیره بوردانورا که جنگ آنجا اتفاق افتاد، جزیره بوق رییس نامیدند و نام این دریانورد بزرگ ترک را فراموش نکردند.

آندره گرمانی رقیب لوره دانو که از مرگ وی خوشحال بود، چون پی برد که کاری از پیش نخواهد برد، راه اینه بختی را به روی ناوگان ترکها باز گذاشت و خود به طرف کورفو عقب نشینی کرد. همان طور که در فوق گفته شد، ناوگان ترکها پس از آنکه در بندر هالومیچ قوای امدادی دریافت کرد، از ساحل، مسیر شمال را در پیش گرفت و به طرف خلیج اینه بختی پیش رفت. گرمانی که در کورفو بود، پس از تقویت شدن با بیست و دو فروند کشتی امدادی که فرانسویان برای کمک به شوالیه های رودوس فرستاده بودند و نیز دو فروند کشتی رودوسی ها، خود را نزدیک دهانه خلیج اینه بختی رسانده، منتظر ناوگان ترکها شد. او هر چند با شبیخونی درصدد آتش زدن کشتیهای ترکها برآمد، ولی موفق نشد. پس از زد و خوردهایی، ناوگان ترکها پس از خاموش کردن چراغهای خود، موفق شد وارد بندر اینه بختی شود.^(۱۵) گرمانی ناخدای

و نیز هم بی آنکه کاری از پیش برد ناچار به عقب نشینی گردید. غلبه ناوگان ترکها در جنگهای دریایی فوق — که بر اثر توفان دچار خسارت زیادی شده، ماهها گرسنگی و تشنگی را تحمل کرده بود — بر ناوگان ونیزی ها آنها را تکان داد، و نشان داد که ناوگان ترکها می تواند نامزد حاکمیت بردریای مدیترانه باشد.

تسلیم اینه بختی

پس از عقب نشینی ناوگان ونیز، زوئانوموری^۱ (زوئان موری) فرمانده اینه بختی چون از مقاومت فایده ای ندید کلید قلعه را برای مصطفی پاشا بیگلربیگ روم ایلی فرستاد. بدین ترتیب در اوت ۱۴۹۹ م اینه بختی تسلیم شد.^(۱۶) در این میان، سلطان بایزید به علت گرمی زیاد از حد هوا، به ییلاق رفت. هنگام برپا داشتن چادرها در ییلاق، جاندارلی زاده ابراهیم پاشا، وزیر اعظم فوت کرد و جسدش به ایزنیک انتقال یافت و مسیح پاشا به جای وی منصوب شد.

عثمانیان در اینه بختی سرباز و مهمات گذاشتند، و برای محافظت از خلیج، ترجیح دادند که در دو طرف آن برج بسازند. چون بازگشت ناوگان به استانبول و یا گیلیولی به مصلحت نبود، از این رو مناسب دیدند ناوگان در محلی که بندر اسپیره اسپیتی^۲ یا بندر غازی عمور^(۱۷) نامیده می شد و نزدیک مرز کورنیت واقع در خلیج اینه بختی بود، بماند. علاوه بر آن، پس از آنکه دستور داده شد که تعداد چهل فروند، از نوع کشتیهای توپدار ونیزی ها که برای محافظت پره و تزه در سال آتی لازم بود، ساخته شود، اردو بازگشت و پادشاه فصل زمستان را در ادرنه گذراند.

تسخیر اینه بختی (لیانت) و شکست ونیزی ها در دریا، آنها را بسی متأثر کرد. کشتیهای ونیز و اسپانیا با آمدن به مقابل جزیره کفالونیا که تحت نفوذ عثمانیان بود^(۱۸)، آنجا را به اشغال درآوردند و در نزدیکی پره و تزه قلعه ای دیگر را متصرف و نسبت به تسخیر اینه بختی مقابله به مثل کردند.^(۱۹) ولی مناطق تسخیر شده، اندکی بعد باز پس گرفته شد.

محاصره و تسخیر مودون

از دست رفتن بندری مهم مانند اینه بختی، ونیزی ها را به عمل مقابله به مثل واداشت، ولی آنها

1. Zoano Mori (Zoân Mori) 2. İspirite İspiti.

پی به ضعف خود بردند و چون قادر به تحمل هزینه‌های سنگین جنگی طولانی نبودند، صلاح در آن دیدند که با عثمانیان به توافق برسند؛ از این روسفیری به نام لویی ماونتی^۱ را به دربار عثمانیان فرستادند. سفیر ونیزی آنکه حرکتی مغایر صلح انجام دهد، ضمن اینکه آزادی بازرگانان ونیزی و واعادهٔ اینه‌بختی را درخواست کرد، گفت، در صورت پذیرفته نشدن این تقاضاها، حداقل معاهدهٔ صلح تجدید گردد، سلطان بایزید چنین پاسخ داد:

«اگر خواهان صلح با من هستید، باید شهرهای مودون، کورون و ناپل (ناپل دی مالواتریا)^۲ واقع در موره را تسلیم، سالانه نیز مالیاتی پرداخت کنید.»^(۲۰) ولی چون سفیر ونیزی چنین اختیاراتی نداشت، ناچار بازگشت. در اواسط زمستان به یعقوب پاشا دستور داده شد که با ناوگانش مودون را محاصره کند. پادشاه نیز در بهار (رمضان ۷/۹۰۵ آوریل ۱۵۰۰) از ادرنه حرکت کرد و در هفتم جولای پس از اطلاع از رسیدن ناوگان به مقابل مودون، طی چهار روز وارد مورهٔ جنوبی شد. این منطقه از یک ماه قبل توسط نیروهای روم ایلی و آناتولی محاصره شده بود.

امیر البحر ونیز که گمان می‌کرد ترکها ابتدا به ناپل که در جنوب موره قرار داشت، حمله خواهند کرد، چندین کشتی بدانجا اعزام داشت. زیرا ترکها برای به اشتباه انداختن و فریب ونیزی‌ها، از طریق خشکی، با مقداری از نیروهای خود، بدانجا حمله بردند. از این رو امیر البحر ونیزی گمان برد که حمله به ناپل صورت خواهد گرفت.

ناوگان ترکها که تحت فرماندهی داود پاشا در اینه‌بختی لنگر انداخته بود در ۲۷ جولای ۱۵۰۰، از بندر به حرکت درآمده، در مقابل بندر ناوارین با کشتیهای ونیزی‌ها به جنگ پرداخت. داود پاشا با کشتی خود باشرده* درصدد حمله به کشتی امیر البحر ونیز برآمد. ولی چون یکی دیگر از کشتیهای ونیزیان به کشتی وی حمله ور شد، داود پاشا در وضع خطرناکی قرار گرفت؛ ولی در این موقع پیری رییس با کشتی خویش فرارسیده، او را نجات داد و از خرابی کشتی جلوگیری کرد.^(۲۱)

مودون که بسی مستحکم بود، سه هفته در محاصره ماند. در آخرین روزها، تره ویتزانی^۳ امیر البحر ونیز، با اینکه باناوگان خویش به کمک آمد، ولی کار از کار گذشته بود.^(۲۲) تره ویتزانی برای کمک رساندن به شهر، با قطع راه ناوگان ترک، هنگام عصر چهار قدرغه وارد

* باشرده Bâștarda کشتی کوچک جنگی بادبانی یا پارویی (م).

1. Lui Măvenți 2. Năpoli di Mălvâzyâ 3. Trevizâni

بندر کرد، ولی آنها نتوانستند از سد زنجیره‌هایی که محکم به بندر بسته شده بودند، عبور کنند. برای عبور از سد زنجیره‌ها، هنگامی که تعدادی از محافظان قلعه دست از استحکامات خود کشیده به یاری شتافتند، سلطان بایزید فرمان حمله‌ای شدید را صادر کرد، نیروهای دامادسنان‌پاشا، با عبور از شکافهایی که به وجود آورده بودند، وارد شده، مودون را تسخیر و چهار قدرغه متعلق به ونیزی‌ها را نیز به چنگ آوردند (۱۴-۱۳ محرم ۱۰/۹۰۶-۹ اوت ۱۵۰۰). (۲۳)

تسخیر کورون و ناوارین

داماد سنان پاشا مأمور مرمت قلعه مودون شد، و خادم علی پاشا، وزیر دوم، از راه خشکی و کاپیتان پاشا از طریق دریا، مأمور تسخیر قلعه کورون شدند. خادم علی پاشا هنگام رفتن به کورون، ابتدا آناوارین^۱ (ناوارین) یازنشیورا بدون توسل به جنگ تصرف کرد، ولاتین‌های ساکن آنجا را از قلعه خارج و برای مردم بومی، یعنی رومی‌ها، جزیه (مالیات سرانه) مقرر کرد. از آنجا به طرف کورون به حرکت درآمده و آنجا نیز مانند ناوارین تسلیم شد (۱۶ اوت). (۲۴) پس از آن، برخی قلاع دیگر نیز که در دست ونیزی‌ها بود، تصرف شد، و فتحنامه‌هایی به هر جانب ارسال گردید. (۲۵)

تبدیل جنگ ونیز به جنگ صلیبی دریایی

درخواست کمک ونیزی‌ها از کشورهای اروپایی

خارج کردن اینه بختی، مودون، کورون و ناوارین از دست ونیزی‌ها، طی فتحنامه‌هایی به بیگلربیگها، دولت‌های اسلامی و مسیحی، از جمله پادشاهان مجارستان، لهستان، فرانسه، اسپانیا، ونیز جمهوری جنووا و رییس شوالیه‌های رودوس اعلام شد.

جمهوری ونیز چون پی برد قادر به تلافی ضرباتی که دوسال پشت سرهم متحمل شد؛ نخواهد بود، بناچار از امپراتور آلمان، پاپ و پادشاهان انگلستان، فرانسه، اسپانیا، ناپل، لهستان و مجارستان تقاضای کمک کرد. پاپ که ترکها را علیه ونیزی‌ها تحریک کرده بود، این بار برای ایجاد یک جنگ صلیبی جدید علیه ترکها، به فعالیت پرداخت. ابتدا به خاطر منافع مشترک بین

1. Ānāvārin

پاپ، ونیز و مجارستان، در پاییز سال ۱۵۰۰ م، معاهده‌ای منعقد شد. در سال ۱۵۰۱ م، روزی که مصادف با یکشنبه و عید پرهیز مسیحیان بود، اتحاد مذکور اعلام گردید. قرار بر این بود، هنگامی که متفقین در دریا به فعالیت می‌پردازند. مجارها نیز از راه خشکی دست به کار شوند

فعالیت ناوگان صلیبیون

در پاییز سال ۱۵۰۰ م، هنگامی که پزارو^۱، امیرالبحر ونیز جزیره اگینه^۲ متعلق به ترکها را تصرف کرد. ناوگان اسپانیا و ونیز هم جزیره کفالونیا را به چنگ آوردند. ناوگانی که حامل پانزده هزار سرباز اعزامی از طرف فرانسویان بود، نیز وارد جزیره زانتا شده، آنجا لنگر انداخت. علاوه بر آن ناوگان پادشاه آراگون و سیسیل نیز خود را به نزدیکی جزیره کورفورساندند. مجموع کشتیهای ونیزی‌ها و ناوگان تحت فرماندهی امیرالبحر راوستاین^۳، (راوشتین) حدود دویست فروند بود. این ناوگان عظیم به دریای اژه آمده و جزیره میدیلی را در محاصره گرفت.

محاصره جزیره میدیلی

اطلاع از خبر محاصره میدیلی موجب نگرانی استانبول شد. از دست رفتن آن جزیره که موجب عصیان اهالی سایر جزایر، در نتیجه سبب از دست دادن آنها نیز می‌شد، ایجاب کرد که نیروی مهمی به جزیره اعزام گردد. بی‌درنگ هشتاد پیک برای جمع‌آوری سرباز به سراسر کشور اعزام شد و پادشاه شخصاً به حل این مسئله پرداخت. از مردم شهرها و صاحبان فن اسم نویسی به عمل آمده و سیصد فروند کشتی، تحت فرماندهی هرسک — زاده احمد پاشا، به جزیره اعزام گردید. ناوگان متفقین سواحل از میر را ویران کردند، ناوگان تحت فرماندهی کاردینال د'آوبوسون، رئیس شوالیه‌های رودوس نیز، جزایر عثمانیان در مدیترانه را کوبید.

رهای جزیره از محاصره

به محض اینکه شاهزاده قورقود سنجق بیگ صاروخان، که نزدیکترین سنجق به جزیره میدیلی

1. Pisâro 2. EGINE 3. Râvestâyn

بود، از محاصره آنجا اطلاع یافت، هشتصد نفر به فرماندهی مباشر و پیشکار (کدخدای) شاهزاده، از جانب وی و سپاهیان صاحبان تیول، در التزام سنجق بیگ قره‌سی^۱ به کمک جزیره شتافتند. با اینکه قسمتی از نیروهای مذکور توانستند وارد قلعه شوند، ولی بخشی نیز موفق نشدند. کدخدای شاهزاده نیز در نبرد کشته شد. در پی آن نیروی نظامی و ناوگان ترکها از استانبول فراسیدند (اکتبر ۱۵۰۱).

فرمانده فرانسوی، برادرزاده پادشاه فرانسه، پس از اطلاع از حرکت ناوگان ترکها، در آخرین حمله خود برای تصرف قلعه، به قتل رسید.^(۲۶) امیرالبحر فرانسه نیز بی آنکه منتظر بیست و نه فروند کشتی ای که قرار بود از طرف شوالیه‌های رودوس به کمکش بیایند، باشد، لنگر کشید و فرار کرد. ناوگان فرانسه که در سر راه خود در نزدیکی جزیره جریگو^۲ (سریو = سریو؟) گرفتار توفان گردید، به کلی غرق شد. جزیره میدیلی مرمت شده مجدداً در آنجا نیرو گمارده شد.^(۲۷)

افزایش فعالیت متفقین

این عدم موفقیت، متفقین را بیشتر به سوی جدوجهد سوق داد. ناوگان جدید فرانسه با ناوگان ونیز و پاپ متحد شده، جزیره سانتاماورایالوکاس را محاصره کردند. این جزیره به ساحل پره‌وتزه و قارلی^۳ ای بسیار نزدیک و تنگه ای باریک بین آنها وجود داشت. متفقین با پیاده کردن سرباز به خشکی، درصدد جلوگیری از کمک‌هایی برآمدند که امکان داشت از جانب ارگیری^۴ و اینه‌بختی برسد. نیروهای ترک درصدد دفع آن برآمدند، ولی موفقیتی به دست نیاوردند، و جزایر کفالونیا و سانتاماورا پس از دو سال، در این جنگ آخر، به دست ونیزی‌ها افتاد. در مقابل این فعالیت متفقین، دولت عثمانی، محمد بیگ بن عیسی اورنوززاده، سنجق بیگ ایلین و فرمانده آقنجی‌ها را مأمور تصرف بندر و شهر دراج که متعلق به آلبانی بود— و به موجب معاهده سال ۱۴۷۹ م، در دست ونیزی‌ها مانده بود— کرد. وی در تاریخ ۵۹۰۸ هـ. ق/ ۱۵۰۲ م با یک نقشه ماهرانه جنگی، آنجا را گرفت،^(۲۸) و اسکندر پاشا والی بوسنه نیز برخی قلاع در بوسنه شمالی متعلق به مجارها را که متحد متفقین بودند، متصرف شد.

کمک مجارها به ونیزی‌ها

1. Karesi 2. Cerigo 3. Kârli eli 4. Ergiri

علیرغم معاهده سی ساله فیما بین مجارها و عثمانیان، به دنبال درخواست ونیزی‌ها و اصرار پاپ، به خاطر حفظ برخی منافع مادی، مجارها نیز به متفقین پیوستند. ونیزی‌ها در مقابل پرداخت وجوه زیادی— که قرار بود در سه قسط پرداخت شود— موفق شدند مجارها را علیه عثمانیان برانگیزند. پاپ نیز وارد این اتحاد که طی آن قرار بود سه سال متوالی، هر سال یکهزار و ششصد سکه طلا به ولادیسلاس پادشاه مجار پرداخت شود، گردید.

همان‌طور که در بالا گفته شد، عثمانیان برخی قلاع متعلق به مجارها را در بوسنه شمالی تصرف کردند، و در سال ۱۵۰۷ ه. ق/ ۱۵۰۱ م، نیزشاخه‌ای از مهاجمان ترک، پوتزاکا^۱ و حوالی آن را که میان رودخانه‌های دراج و ساوا قرار داشت، تاراج کردند و لوازم و غلاتی که به قلعه پایچه ارسال می‌شد، توسط مصطفی بیگ بن اسکندر پاشا به تصرف درآمد.

مجارها نیز به تلافی حملات عثمانیان دست به اقدام زدند، و با اتحاد امرای ترانسیلوانیا، (تمشوار) با محافظان بلغراد، از رودخانه تونا گذشته، با ویران کردن قصبه‌های ویدین، فلادو و نیه بولی، تعداد زیادی را به اسارت گرفتند. کله‌های افراد ترک را که از میدان جنگ آورده شده بود، بروی چوبه‌های دار قرار داده، در مقابل کاخ پادشاه مجار به نمایش گذاردند.

تصمیم ونیز برای خروج از جنگ

علیرغم اقدامات و اتحاد موجود، ونیزی‌ها خواهان ترک جنگ شدند، و در این مورد خواهان میانجیگری لویی دوازدهم، پادشاه فرانسه و نیز پادشاه لهستان بودند.^(۲۹) حکومت عثمانی نیز در این بین خواهان صلح بود؛ زیرا در این هنگام در مرز شرقی، به جای دولت آق‌قوینلو، خطر دولت شیعی مذهب که شاه اسماعیل تأسیس کرد، به وجود آمده بود.

مسئولیت انجام مذاکرات صلح میان عثمانی‌ها و ونیزی‌ها به عهده شخصی به نام آندره گریتی بود که قبل از جنگ بعنوان سفیر در استانبول به سر می‌برد و به اتهام جاسوسی توقیف شده بود. هرسک—زاده احمدپاشا، وزیر اعظم،^(۳۰) نامه‌ای به سنای ونیز، مبنی بر اینکه در صورتی که خواهان صلح هستند، نماینده‌ای تام‌الاختیار اعزام دارند، نوشت. به دنبال اقدامات مذکور، برای برقراری صلح، جمهوری ونیز پس از مراجعه به مجارها که متحدش بودند، موافقت

1. Pozâgâ

آنها را نیز به دست آورد، و زاخاریا فرس^۱ را بعنوان نماینده تام‌الاختیار تعیین و به استانبول فرستاد.

شرایط صلح با ونیزی‌ها

سرانجام در رجب ۹۰۸/ ۱۴ دسامبر ۱۵۰۲ معاهده‌ای سی و یک ماده‌ای بین عثمانیان و ونیزی‌ها به امضا رسید. مواد اصلی این معاهده که می‌بایست طی ده روز به مرحله اجرا درآید، عبارت بودند از:

۱. جمهوری ونیز می‌بایست علاوه بر واگذاری اینه‌بختی، مودون، کورون، و برخی از قلاع موجود در آنجا، تسخیر دراج واقع در آلبانی را نیز که از دست داده بودند، به رسمیت بشناسد. (۳۱)

۲. ونیزی‌ها جزیره کفالونیا را که به تصرف درآورده بودند، در تصرف خود نگاه داشته، ولی ملزم به اعاده سانتامورا به عثمانی‌ها بودند. (۳۲)

۳. اموال اشخاصی که در طی جنگ توسط ترکها مصادره شده بود، می‌بایست مسترد گردد. پرداخت مالیات سالانه، به مبلغ ده هزار دوکا طلا توسط ونیزی‌ها و اعاده بیست و چهار هزار دوکا که در طی جنگ به دست پزار و امیرالبحر ونیزی‌ها افتاده بود، نیز جزو شرایط صلح بود.

عهدنامه را سوباشی احمد به سنای ونیز برد، و پس از مراسم تحلیف و تأیید، آن را بازگرداند. به موجب عهدنامه سال ۱۴۷۹م، جمهوری ونیز می‌توانست در استانبول سفیر داشته باشد. در معاهده سال ۱۵۰۲م، نیز پذیرفته شده بود که جمهوری ونیز سفیری که هر سال یک بار تعویض گردد، در استانبول داشته باشد.

توافق با مجارها

همچنین، طی همان سال موافقتنامه‌ای برای مدت هفت سال، با سفیر اعزامی لهستان به نام بارهاباس بلابی^۲ منعقد شد. دولت عثمانی، پادشاه مجار را بعنوان فرمانروای اسکلوونیا، موراویا، سیلیزیا و لوتزاسی^۳ به رسمیت می‌شناخت. پادشاه مجار پذیرفت که مناطقی که توسط

1. Zahariyâ Freş 2. Bârhabâs Belâbi 3. Lozâsi

مهاجمان ترک در شمال بوسنه به دست آمده بود، در دست عثمانی ها باقی بماند. طرفین اجازه آزادی تجارت و آزادی رفت و آمد بازرگانان را در قلمرو یکدیگر پذیرفتند. پادشاه مجارستان با سوگند به چهار انجیل، و صدراعظم عثمانی نیز با سوگند به قرآن کریم، عهدنامه را تأیید کردند. (ربیع الآخر ۲۰/۹۰۹ اوت ۱۵۰۳).

یادداشت‌های فصل شانزدهم

۱. در این مورد تاج التواریخ (ج ۲، ص ۶۹) چنین می‌گوید:
(«یانکو vānko (ماتیاس) پادشاه اونگروس (هنگری= مجارستان، م) راهی سفر نامبارک شد (اصطلاحاً به درک
واصل شد. م). در سال ۵۸۹۷ ق— ۱۴۹۲ م، از طرف امرای مرزها به درگاه دولت (دربار) خبر رسید که چون آن پسر
جهنمی از ازدواج بدون نکاح (غیر مشروع م) با ترسازاده‌ای متولد شده، و از خود به غیر از وی خلفی به جا نگذاشته،
امرای محافظ مرزهای مجارستان، ننگ داشتند که در مقابل آن مجهول‌النسب سرفروید آوردند. از این رو، از یکی از پسران
پادشاه لهستان طرفداری کرده او را به تخت سلطنت مجارستان نشانند. امرایی که در آن مجلس مشورت حضور نداشتند با
انتخاب وی موافقت نکرده، دست به قیام زدند». پس از ماتیاس، ولادیسلاس پادشاه چک و پسرکازیمیر پادشاه لهستان
برای پادشاهی مجارستان انتخاب شد. با اینکه ژان پسر ماتیاس در صدد جانشینی پدر برآمد، ولی موفقیتی به دست نیاورد،
و در سال ۱۵۰۴ م فوت کرد.
۲. تاج التواریخ، ج ۲، ص ۶۹.
۳. بایزید هنگامی که از مانستر به پیرلپه می‌رفت، در معبر باریکی، مورد هجوم شخصی که خود را به کسوت دراویش درآورده
و به بهانه رفتن به حج درخواست صدقه می‌کرد و خود را به پادشاه نزدیک کرده بود، قرار گرفت. محافظان نزدیک پادشاه
فرار کردند. در این بین اسکندر بیگ خود را رساند و ضربه شمشیری بر فرق آن شخص وارد کرد. بعد دیگران نیز سررسیده
او را قطعه قطعه کردند. عدم محافظت گاردهای پادشاه و فرار آنها، موجب عزلشان شده و بایزید دستور تبعید این قبیل
جوانان و دراویش دوره‌گرد را که آزادانه در مملکت می‌گشتند، صادر کرد. پس از این واقعه دستور داده شد که هنگام
سفر وقتی جلسه ارکان دولت (دیوان) تشکیل می‌شود، گاردهای فرمانروا شمشیر به کمر بزنند (تاج التواریخ، ج ۲، ص ۱۷۲).
۴. این اسم در تاج التواریخ ج ۲، ص ۷۳، به صورت درنجیل Derencil و در حاشیه به صورت درنجینی نوشته شده است.
۱. تاریخ هامر، (ج ۴، ص ۲۸) می‌نویسد که وی به اتفاق دو نفر از خدمه‌هایش به جزیره ای— که از آن اسم نبرده است—
فرستاده شده و سه ماه بعد او را در آنجا مسموم کردند، و یا بر اثر تغییر آب و هوا درگذشت.
۶. ظفرنامه یعقوب پاشا درباره کوربوا بیست بیست چند بیت از آن نقل می‌شود.

*Buluştuk düşmana çün Korbova'da
Nidâ erişti kim kır bu arâda
Hak emriyle ettim bir gaza kim
Murad Han etti ancak Kosova'da
Ururduk kâfirin boynuna şimşir
Melekler bağlayup saflar havâda
Dokuz bin dâhi beşyüz sayulurdu
Ko kalanın dere ve ovada
Tutulan dirile on bin var idi
Esir oldu kamusu o arâda
Derencil Ban kıral beylerbeğisi
Bile çok ban tutuldu ol arâda
Şehinşeh devletinde ol melâin*

*Yatup mahbus olup bend-i belâda
Çü sultan Bayezid ibn-i Muhammed
İnayet kıldı iriştim murâda
Benim Bosna beyi Derviş Yakub
Hüda avniyle irdim bû cihâda*

ترجمه تحت اللفظی ابیات:

آنگاه ندا آمد که بشکن
به فرمان حق کردم غزایی
می‌زدیم گردن کفار به شمشیر
نه هزار دیگر به پانصد رسید
شد شمار اسیران ده هزار
سردار درنجیل اسیر شاه ونیز
به دولت شهنشاه آن ملاعین
چو سلطان بایزید بن محمد
منم امیر بوسنه درویش یعقوب
به عون خداوند رسید بر جهادها
ملک‌ها بستند و صافدلان در هوا
از آنان که در دشت و دره ماندند
فتاد به چنگ سردارشان در آن میان
سالاران زیاد اسیر شدند در آن میان
شدند محبوس در بند و بلاها
عنایت کرد و رسید بر مرادها
به عون خداوند رسید بر جهادها

۷. آرشیو توپقایی، اوراق ۵۷۰۵.

۸. در تاج التواریخ نام تاگلیامنتو، آق‌صو، و نام رودخانه ایزونتزو، دولینه Doline ذکر شده است (ج ۲، ص ۸۷).

۹. Ludvik sforce دوک میلان با ونیزی‌ها در مجادله بود. لویی دوازدهم پادشاه فرانسه، از طریق نسب مادر بزرگش، ادعای حقی بر میلان داشت، از این رو، با دادن وعده منطقه لمباردی به جمهوری ونیز، همچنین با قانع کردن پاپ، شهر میلان را از دست لوویچی Lüivici یا لودویک سفورچه، خارج کرد و میلان چهارده سال در دست فرانسویان باقی ماند.

۱۰. تاریخ‌نگاران برای اینکه کاپیتان داود پاشای مذکور با داود پاشای صدراعظم اشتباه نشود او را داود پاشای دوم، یا داود پاشای کوچک نامیده‌اند.

۱۱. تعداد کشتیها «تاج التواریخ» ج ۲، ص ۹۰ و به نقل از آن در صحایف الاخبار (ج ۳، ص ۴۲۴)، سیصد فروند، و در ذیل خالکوندیل (ص ۳۰۳)، تاریخ هامر (ج ۴، ص ۳۸) دوست و شصت فروند ذکر شده است، عاشق پاشا زاده، تعداد آنها را ذکر نکرده است. تاج التواریخ می‌نویسد: در بین کشتیها دو فروند «گوجه» وجود داشت که طول آنها هفتاد، و پهنا سی و قطر ستونی که بادبان را باز نگاه می‌داشت، سی ذرع بود. هامر می‌نویسد که هریک از این گوجه‌ها دوهزار و پانصد تنی بودند.

۱۲. در تاج التواریخ (ج ۲، ص ۹۲) تعداد کشتیهای ونیز، یکصد و پنجاه فروند، و در تاریخ هامر (ج ۴، ص ۳۹)، یکصد و شصت فروند ذکر شده است.

۱۳. قراحسن، از اهالی قصبه صفر حصار از میر بود. وی در یانوردی مجاهد بود، و به راهزنی دریایی می‌پرداخت، و چند کشتی داشت. پس از کشته شدنش (در متن آمده است. پس از شهادتش)، برادرش قرادورموش Durmuş (دورمیش)، که همراه وی بود، فرار کرد، و بعد از تدارک چند کشتی، به راهزنی دریایی پرداخت. ولی چون فقط به کشتیهای مسلمانان حمله می‌کرد، از این رو از وی به دولت مرکزی شکایت به عمل آمد و مورد تعقیب شدید قرار گرفت. قرادورموش با تغییر کسوت، مخفی شد، خانه‌اش در صفر حصار مورد حمله قرار گرفت، و مقادیر زیادی آلات و ادوات کشتی به دست

- آمد. سرانجام، سنان بیگ، امیر آیدین، او را دستگیر و به استانبول فرستاد، و در ۹۰۹ هـ ق/ ۱۵۰۴ م، به دار آویخته شد.
۱۴. در ذیل خالکوندیل، آمده است که آرمینو اسیر شد، و به استانبول اعزام، و همانجا به قتل رسید.
۱۵. ترکها، لپانتو (توپاکتوس Teopâktos) را ایسنه بختی می نامند. ایسنه بختی از بنادر مهم خلیج کورنت بود. قلعه ایسنه بختی، مخروطی شکل بود و بر روی یک سربالایی قرار داشت، و خود شامل سه قلعه که روی هم قرار داشتند بود.
۱۶. تاریخ هامر تسلیم ایسنه بختی را در تاریخ ۲۶ اوت ۱۴۹۹ می نویسد (ج ۴، ص ۴۱)، تاج التواریخ نیز (ج ۲، ص ۹۵)، بی آنکه چندمین روز ماه را مشخص کند، می نویسد کار تسلیم در محرم سال ۹۰۵ هـ ق صورت گرفته است. چون اول ماه محرم مصادف با هشتم ماه اوت است بنابراین ۲۶ اوت مصادف با اوایل ماه صفر می شود. در «فتح نامه» موجود در منشآت فریدون بیگ نوشته شده که در ایسنه بختی در ۲۳ محرم تسلیم شد که مصادف با ۱۹ اوت می گردد.
۱۷. علت اطلاق نام بندر غازی عمور به این محل، این است که عمور بیگ بن آیدین به دفعات به آن حوالی سفر کرده و در اثنای یکی از سفرهایش قسمتی از ناوگانش را در بخشی از مرکز کورنت، یعنی از خلیج ایسنه بختی عبور داد و در بندری که به نام وی مشهور شد، لنگر انداخت. حتی از غیر مسلمانان قدیمی آنجا چنین شنیدیم که فاصله بندر غازی عمور بیگ از طریق خلیج آتن، تا خلیج ایسنه بختی، شش میل است که پس از گذشتن از آن فاصله در نزدیکیهای ایسنه بختی پس از فتح برخی سرزمینها، کشتیهای مذکور را در آن دیار گذاشته، اسرا را برداشته، بدان سو یعنی به طرف ناوگانی که در خلیج آتن گذاشته بود، آمد. والسلام...» (کتاب بحریه ص ۳۱۵).
۱۸. گدیک احمدپاشا، جزیره کفالونیا را از دست لئوناردو شاهزاده آنجا گرفته بود، با اینکه بعداً آنتونیو، برادر وی آنجا را به دست گرفت ولی در اثر فشار ونیزی هم عثمانیان ونیزی ها را رانده و جزیره را دوباره به دست آوردند، و در جنگ سال ۱۴۹۹ م ونیزی ها آنجا را تصرف و بدین ترتیب از دست رفتن ایسنه بختی را تلافی کردند.
۱۹. تاج التواریخ (ج ۲، ص ۹۷).
۲۰. خالکوندیل ص ۳۰۶.
۲۱. صفایی فتحنامه ایسنه بختی و مودون، ص ۲۲ ص ۱۰۷.
۲۲. در ذیل خالکوندیل نوشته شده است که امیر البحری که به یاری مودون آمد، کنتارینی Kontarini بود. وی پس از مغلوب شدن به جزیره زانتا (Zağlisa) عقب نشسته، بعد برای جبران ضایعاتش به مقابل مودون آمد (ص ۳۰۶، ۳۰۷).
۲۳. صفایی اهل سینوب که در جنگهای ایسنه بختی، مودون و کورون حضور داشت، درباره جنگهای مذکور اثری منظوم به نام فتحنامه ایسنه بختی و مودون، نوشته است (کتابهای کاخ توپقایی شماره ۱۷۶ - ۱۲۷۱).
۲۴. آندره دوریا Andre Doryâ، امیر البحر شارل پنجم (شارل کن)، هنگامی که سلطان سلیمان قانونی در سال ۹۳۸ هـ ق/ ۱۵۳۲ م، عازم جنگ با آلمان بود با محاصره و تسخیر شهر کورون، واقع در موره، پاتراس را نیز اشغال کرد، و قلعه هایی را که سلطان بایزید در دو طرف خلیج ایسنه بختی ساخته بود، ویران کرد. با اینکه شارل کن توسط سفیرش اعلام کرد در صورتی که تاج پادشاهی مجارستان بر سر فریدیناند گذاشته شود، کورون را مسترد خواهد کرد، ولی دولت عثمانی اعلام کرد که باز پس گرفتن آنجا از طریق جنگ، افتخار آمیزتر خواهد بود. در حقیقت نیز، یک سال بعد یعنی در سال ۱۵۳۳ م، کورون باز پس گرفته شد (تاریخ بچوی، ج ۱، ص ۱۷۲، و تاریخ هامر ج ۵، ص ۱۲۶، ۱۶۴).
۲۵. در فتحنامه ای به تاریخ اواخر محرم سال ۹۰۶ هـ ق، که از طرف بایزید برای پسرش شاهزاده احمد فرستاده شد، ضمن اطلاعات مربوط به تسخیر آنجا، به غیر از ضبط و تصرف مودون، کورون و ناوارین، اسامی قلاعی که به تصرف درآمده بود نیز نوشته شده بود (منشآت فریدون بیگ، ص ۳۳۱). همچنین فتحنامه ای نیز به همان تاریخ برای قاضی و سرکرده یورسه ارسال گردید (تاجی زاده - سعدی چلبی، منشآت، «انجمن فتح استانبول». انتشارات انستیتو استانبول، ۱۹۵۶). اگر چه

- ناوارین در فصل زمستان توسط بنه دتو Benedette به تصرف درآمد. ولی به همت علی پاشا، از راه خشکی و کمال رییس از راه دریا، باز پس گرفته شد.
۲۶. در تاج التواریخ، (ج ۲، ص ۱۱۰) نوشته شده است که فرمانده نیروهای فرانسه، برادرزاده پادشاه فرانسه بود.
۲۷. سند مورخ ۹۰۷ هـ ق/ ۱۵۰۱ م درباره محاصره میدیله توسط قوای متفقین و عقب نشینی نیروهای دشمن پس از یک محاصره سخت و مراحل جنگ (آرشیو کاخ توپقایی شماره ۵۰۲۷).
۲۸. بهشتی نیز در صفحه ۱۰۴، تسخیر دراج را در سال ۹۰۸ هـ ق/ ۱۵۰۲ م توسط محمد بیگ بن عیسی بن اسحاق بیگ، سنجق بیگ ایلیسن ذکر می‌کنند. عاشق پاشا زاده، واقعه تسخیر آنجا را سال ۹۰۶ هـ ق، نوشته است (ص ۲۶۰).
۲۹. در ذیل خالکوندیل آمده است که ونیزی‌ها از پادشاه فرانسه درخواست میانجیگری کردند. هامر نیز (ج ۴، ص ۵۲) می‌نویسد، میانجیگری سفیر لهستان برای مذاکرات صلح درخواست شده بود که صحیحتر به نظر می‌رسد.
۳۰. پس از مرگ جاندارلی -زاده ابراهیم پاشا، در اوت ۱۴۹۹، مسیح پاشا، پس از وی نیز خادم علی پاشا، و به دنبال عزل وی، هرسک -زاده احمد پاشا، برای بار دوم به مقام صدراعظمی تعیین گردید که مذاکرات صلح مذکور مصادف با دومین دوره صدراعظمی وی بوده است، و بنابراین آنچه که در حدیقه الوزرا، آمده است، دومین دوره صدراعظمی هرسک زاده، مصادف با سال ۱۵۰۳ م بود. با اینهمه نوشته هامر که متکی به اسناد است، صحیحتر است.
۳۱. علاوه بر دراج، آنتیواری Antivari (بار Bâr)، واولگون Ülgün در دریای آدریاتیک در دست ونیزی‌ها باقی ماند. ولی در سال ۱۵۷۱ م، آنها نیز تصرف شدند.
۳۲. در پاییز سال ۱۵۰۰ م، جزیره کفالونیا توسط ناوگان اسپانیا، و نیز یک سال بعد، پیزارو فرمانده ناوگان پاپ با ناوگان ونیز متحد شده و پس از تلاشهای فراوان، تسخیر شد.

فصل هفدهم

ظهور و فعالیت دولت صفوی

صوفیان اردبیل و تأسیس دولت صفوی

خاندان صفوی

در ایران، مذهبی تحت عنوان شیعه اثنی عشری که پیرو حضرت محمد (ص) و دوازده امام از اولاد و احفاد وی هستند، وجود دارد.^(۱) این دوازده امام که مذهب اثنی عشری به آنان متکی است، عبارتند از: حضرت علی بن ابی طالب (ع) داماد پیغمبر (ص) و فرزندانش، حسن (ع) و حسین (ع)، زین العابدین بن حسین (ع)، و فرزند و نوادگان او، امام محمد باقر (ع)، امام جعفر صادق (ع)، امام موسی کاظم (ع)، امام رضا (ع) امام محمد تقی (ع)، امام علی نقی (ع)، امام حسن عسکری (ع)، و امام محمد مهدی (عج). خاندان صفوی که منتسب به مذهب اثنی عشری بودند، در اصل شیخ طریقتی و از خاندانی ترک به حساب می آمدند، و با استفاده از جریانات سیاسی، از مقام شیخی به مقام پادشاهی ارتقا یافتند.

نام صفوی، مأخوذ است از نام شیخ صفی الدین اردبیلی جد بزرگ شاه اسماعیل که مذهب اثنی عشری را مذهب رسمی دولت اعلام کرد. این خاندان که مذهب را وسیله سیاست خود قرار دادند، ترک نژاد بودند، به موجب شجره نامه ای که منتشر کردند، خود را از سادات

حسینیه (اولاد امام حسین بن علی (ع)) اعلام داشتند.

شیخ صفی الدین که نام خود را به این سلسله داد، در سال ۶۵۰ هـ. ق/ ۱۲۵۳ م در قصبه (شهر) اردبیل واقع در آذربایجان ایران متولد شد، و نام پدرش خواجه کمال الدین عربشاه بود. شیخ صفی الدین که پیرو ابراهیم زاهد گیلانی مؤسس طریقت خلوتیه بود، در خدمت وی تربیت یافت. هنگامی که در سال ۷۳۵ هـ. ق/ ۱۳۳۴ م، فوت کرد، پسرش صدرالدین موسی، به جای وی شیخ اردبیل شد. شیخ صفی الدین در ایران از شهرت زیادی برخوردار بود، پیروان و مریدان زیادی پیدا کرد. حتی سلطان محمد خدابنده، فرمانروای ایلخانی نیز با او دیدار کرد و احترامات لازمه را درباره اش به جای آورد.

شیخ جنید و شیخ حیدر

خاندان صوفی که پس از صدرالدین موسی، پسرش علاء الدین علی، و تا زمان شیخ ابراهیم فرزند وی، از فعالیتهای سیاسی برکنار و تنها به نشر آرای طریقتی خویش بسنده کردند، از زمان شیخ جنید بن ابراهیم، با استفاده از اوضاع مغشوش زمان، برای اضافه کردن پادشاهی به مقام شیخی خود، به فعالیت پرداختند.

شیخ جنید، با اینکه در زمان قراقوینلوها آغاز به فعالیت کرد، ولی فعالیتش موجب نگرانی جهانشاه [قراقوینلو] گردید، و بلافاصله به خارج از کشور تبعید شد. در پی آن شیخ جنید به فعالیت در میان علویان موجود در آناتولی پرداخت. با اینکه از سلطان مراد دوم فرمانروای عثمانی درخواست واگذاری محلی را نمود، ولی چون از نیات و اهدافش اطلاع حاصل شد، روی خوشی به وی نشان داده نشد و تنها مقداری پول به او داده شد.

شیخ جنید که با بی‌اعتنایی عثمانیان روبرو شد، به حوالی قرمان رفت و چون آنجا نیز از وی استقبالی به عمل نیامد، روبه جانب یکی از عشیرتهای ترک، یعنی عشیره وارساق آورد. بعد به اتفاق تعداد زیادی از طرفدارانش به حوالی سامسون و طرابوزان رفت. سپس جنید با کسانی که گردش جمع شده بودند، به طرابوزان حمله کرد. هر چند با هجوم به قرارگاه امپراتور شهر را اشغال کرد، ولی موفق به تسخیر قلعه نشد و مراجعت کرد.

شیخ جنید، پس از آن نزد اوزون حسن، فرمانروای آق‌قوینلوها رفت؛ و وی درصدد برآمد از نیروهای طرفدار شیخ جنید، علیه جهانشاه فرمانروای قراقوینلوها استفاده کند. از این رو،

بلافاصله، خواهرش عالمشاه خاتون را به عقد ازدواج وی درآورد، و پس از انقراض سلسله قراقوینلوها، شیخ را به اردبیل که مرکز خانواده وی بود، فرستاد.

شیخ جنید به اتفاق مریدانش به دفعات به گرجی ها حمله کرد. در سال ۵۸۶۰ ق/ ۱۴۵۶م، در جنگی که با سلطان خلیل، فرمانروای شیروان نمود، به قتل رسید، و پس از وی، پسرش شیخ حیدر بجای پدر، شیخ صوفیان اردبیل شد.

وی آزمندتر از پدرش بود. او به جنگهایی تحت عنوان غزا با گرجیان پرداخت. او نیز که مادرش خواهر اوزون حسن بود، داماد دایی خود شد.

شیخ حیدر که برای تحقق بخشیدن به هدفهای سیاسی خود فعالیت می کرد، با هجوم به حوالی شیروان موفقیتی به دست آورد. نیت و هدف وی توسط فرخ یسار، حاکم شیروان به اطلاع یعقوب بیگ، فرمانروای آق قوینلوها رسید. شیخ حیدر که با نیروهای وی، به فرماندهی سلیمان بیژن جنگ کرده، در شرف پیروزی بردشمنانش بود، با اصابت تیری به قتل رسید. بدین ترتیب وی نیز به آرزویش نایل نشد (۵۸۹۳ هـ. ق/ ۱۴۸۸م).

سلطان یعقوب که پس از آن به تعقیب خاندان مذکور پرداخت، پس از تصرف اردبیل، فرزندان شیخ حیدر را به فارس منتقل کرد و در قلعه اصطخر زندانی نمود و آنها تا زمان مرگ سلطان یعقوب، یعنی ۱۴۹۰م، آنجا ماندند.

پس از مرگ یعقوب، هنگام مجادله بر سر جانشینی سلطنت بین اعضای سلسله آق قوینلو، رستم بیگ بن مقصود که در پی استفاده از نفوذ آنان بود، فرزندان شیخ حیدر محبوس در اصطخر را آزاد کرد و اجازه داد که در اردبیل مستقر شوند، وی بر بایسنقر میرزا و فرخ یسار فرمانروای شیروان، رقبای آنان پیروز شد.

پس از مرگ شیخ حیدر،^۵ شیخ علی، پسر وی و برادر بزرگ شاه اسماعیل، در رأس صوفیان اردبیل قرار گرفت. فزونی افرادی که در اطراف وی گرد آمده بودند، موجب نگرانی رستم بیگ نیز گردید. از این رو، اسماعیل برادر کوچک شیخ علی را نزد خود برده و اجازه نداد کسی با وی ملاقات کند. هدف او کشتن شیخ علی بود. او که از جریان اطلاع یافت، فرار کرده، به اردبیل آمد، و افرادش را به دور خود جمع کرد و هنگام جنگ با سربازان اعزامی رستم بیگ، از اسب به زیر افتاد، گردنش شکست. وی را دستگیر و سرش را بریدند (۱۴۹۴م)،

۵. در متن آمده است که پس از مرگ شیخ جنید، شیخعلی پسر وی و برادر بزرگ شاه اسماعیل در رأس صوفیان اردبیل قرار گرفت که به نظر می رسد اشتباه چاپی است و می باید شیخ حیدر باشد (م).

و به استثنای اسماعیل، سایر برادرانش نیز به قتل رسیدند.^۵

شاه اسماعیل

اسماعیل که هنوز خردسال بود، توسط مریدانش از اردبیل فراری داده شد، و او را نزد کارکیا میرزاعلی، که از خاندان حضرت علی (ع)، و فرمانروای گیلان بود، بردند.^(۱) رستم بیگ برای باز پس گرفتن اسماعیل، با اینکه چندین بار به فرمانروای گیلان پیغام فرستاد، ولی میرزا علی، با توسل به بهانه‌هایی از باز پس فرستادن اسماعیل خودداری کرد و اسماعیل آنجا بزرگ شد. پس از کشته شدن رستم بیگ، گوده احمد بیگ^{۵*}، خواهرزاده و داماد سلطان بایزید دوم، به فرمانروایی آق‌قوینلوها رسید. سپس رقبای وی سر برآوردند، و هنگامی که مشغول از بین بردن یکدیگر بودند، شاه اسماعیل وارد میدان شد.

شاه اسماعیل با عزمی راسخ و جرأتی فراوان به فعالیت پرداخت، در سال ۵۹۰۷. ق/۱۵۰۲م— الوند میرزا را در نخجوان شکست داده، وادار به فرار به دیاربکر کرد، و بر آذربایجان مسلط شد. سپس، مراد بیگ آق‌قوینلو، فرمانروای فارس و عراق را نیز در سال ۵۹۰۸. ق/۱۵۰۳م، در همدان شکست داد. شیراز و پس از آن بغداد را نیز به تصرف درآورد.

نخستین تماس شاه اسماعیل با عثمانیان

شاه اسماعیل پس از تسلط بر تمامی حوالی عراق، در سال ۵۹۱۰. ق/۱۵۰۴م، سفیر و هدایایی پیش سلطان بایزید دوم فرستاد، و فتوحات خویش را به اطلاع وی رساند. سلطان عثمانی نیز متقابلاً نامه‌ای بعنوان تبریک برای او فرستاد.

شاه اسماعیل و علاءالدوله

۵. در اکثر مآخذ مربوط به صفویان، گفته شده که شیخ حیدر سه پسر به نامهای علی، ابراهیم و اسماعیل داشته است، و در برخی مآخذ نیز از جمله احسن التواریخ و بحر الفوائد، سید محمد میرزا، سید سلیمان میرزا، سید حسن میرزا، و سید داود میرزا را نیز از اولاد شیخ حیدر شمرده‌اند و از ابراهیم نام نبرده‌اند و منظور مؤلف از نوشتن «سایر برادرانش را به قتل رساند، احتمالاً وجود این پسران بوده است» (م).

۵. ۵. Göde Ahmed Bay | پسر عم رستم بیگ و پسر اوغور لی محمد (م).

مرادبیگ فرمانروای عراق و فارس پس از آنکه توسط شاه اسماعیل فراری داده شد، به علاءالدوله امیر ترکمن ذوالقدر پناهنده شد، و داماد وی گردید. شاه اسماعیل که پی برد مرادبیگ به اتفاق علاءالدوله به وی حمله خواهند کرد، قبل از آنها، دست به اقدام زد و درصدد حرکت به سوی البستان برآمد.^(۲) ولی بی خبر از مرز عثمانیان گذشت و به حوالی توقات آمد. دولت عثمانی پس از اطلاع از این اقدام، نیرویی به فرماندهی یحیی پاشا، به حوالی آنکارا فرستاد، و جوایب علت این تجاوز گستاخانه گردید. شاه اسماعیل در پاسخ گفت: «پادشاه پدر من است. و من چشمداشتی به سرزمین وی ندارم» سپس معذرت خواهی کرد و بسرعت وارد البستان (البستن) شد.^(۳)

علاءالدوله از این هجوم ناگهانی که از راهی دیگر صورت گرفت شگفت زده شد و به درناداغی^۱ [کوه دُرنا] عقب نشست. شاه اسماعیل مناطقی را که واردش شد، بسوخت و ویران کرد، و خرپوت و دیاربکر را تسخیر کرد (۵۹۱۳. ق/۱۵۰۷م).

علاءالدوله با اینکه درصدد نجات دیاربکر برآمد و بدین منظور پسرش ساری قاپلان (کاپلان)^۲ را همراه با نیرویی اعزام داشت، ولی موفقیتی به دست نیاورد. محمدخان استاجلو اوغلی، ساری قاپلان را دستگیر و به قتل رساند، و دیاربکر بدین ترتیب به تصرف درآمد. با اینکه علاءالدوله پس از آن نیز به نبرد ادامه داد، ولی پس از آنکه دو پسر دیگرش را نیز از دست داد، ناامید شد (۵۹۱۴. ق/۱۵۰۸م).^(۴)

فعالیت شاه اسماعیل در آناتولی

جرات و جسارت شاه اسماعیل، پس از تصرف ایران، آذربایجان و عراق فزونی یافت. در سرزمین آناتولی، یعنی سرزمین عثمانیان، تعداد زیادی از علویان زندگی می‌کردند، و از دیرباز میان آنها و صوفیان اردبیل روابط مستحکمی وجود داشت. سربازان شاه اسماعیل کلاهی قرمز از چوخه بر سر می‌گذاشتند، از این رو طرفداران وی سرخ سر یا قزلباش نامیده شدند و این عنوان واصطلاح [قزلباش] تعمیم یافت. شاه اسماعیل، برای جلب کامل علویان آناتولی به سوی خود، افراد خود را برای تبلیغ به آن منطقه فرستاد. بدین ترتیب مخفیانه عصیان گسترده‌ای را علیه عثمانیان تدارک دید. عللی هم وجود داشت که فعالیت‌های شاه اسماعیل را تسهیل می‌کرد. ضعف

فرمانروای عثمانی، بی‌فکری و لاقیدی وزرا، و رقابت شاهزادگان برای رسیدن به فرمانروایی از آنجمله بود. بویژه هنگامی که رقابت میان شاهزادگان عثمانی برای فرمانروایی شدت پیدا کرد، شاه اسماعیل، با استفاده از موقعیت، نورعلی خلیفه اهل رومیه (روم = آناتولی) را به آنجا فرستاد. وی هنگامی که وارد منطقه قویلوحصار^۱ شد، سه-چهار هزار نفر از علویان آن منطقه در اطراف وی گرد آمدند. او نیروهای سه-چهار هزار نفری عثمانیان به فرماندهی فایق بیگ (پاشا) را شکست داده، توقات را تصرف و به نام شاه اسماعیل خطبه خواند، و قوای مهمی از عشایر افشار، وارساق، قرمانلو، تورگوتلو، بوزاقلو، تکه‌لی، وحمیدالی^۲، فراهم آورد و به فعالیت پرداخت. یولار-قسطنی احمد پاشا^۳ که به فرمان شاهزاده احمد، والی آماسیا به آنها حمله کرد نیز شکست خورد. ولی مدتی بعد، به دنبال فرمانروا شدن یاوزسلطان سلیم، وی به این وضع خطرناک پایان داد.

شاه قلی

شاه قلی بابا تکه‌لی (اهل تکه)، و یاقزلباشی که قرابیق اوغلی و به تعبیر عثمانیان «شیطان قلی» نامیده می‌شد، فرزند شخصی به نام حسن خلیفه از خلفای علوی شیخ حیدر پدر شاه اسماعیل و از اهالی روستای یالملی^۴ وابسته به ناحیه (قضا) قورقودایلی بود. حسن خلیفه دوبار به خدمت شیخ حیدر پدر شاه اسماعیل آمد. وی سپس او را بعنوان خلیفه، به سرزمین خود تکه ایلی (انطالیه و حوالیش) فرستاد، و مأمور جلب نظر مردم آنجا، به طرف شیخ حیدر شد.

هم حسن خلیفه و هم پسرش شاه قلی، درغاری در حوالی روستای خود واقع در اطراف انطالیه به عبادت مشغول بودند، و شهرت زیادی کسب کردند. حتی شهرت زهد و تقوای آنان به سمع سلطان بایزید نیز رسید. هر سال شش-هفت هزار آقچه برای دعا به سلطان برایشان فرستاده می‌شد. بدین ترتیب، پس از اینکه قرابیق، با تلاش مداوم برای خود هواداران زیادی دست و پا کرد، شاه اسماعیل توسط وی (شاه‌قلی) در آناتولی غربی، روم ایلی، در نواحی سرز، سلانیک، زاگرای ینی‌جه، فیلیبه، صوفیه و دیگر نواحی-توسط خلفایش-مردم را برای بیعت با خود دعوت می‌کرد. شاه‌قلی با استفاده از اختلافات شاهزادگان و بی‌فکری و لاقیدی ارکان دولت، دست به قیام زد. ده هزار نفر تحت فرمان داشت. خزانه شاهزاده قورقود را که در آن زمان از

1. koyluhişar 2. Hamid elli 3. yulâr kısti Aħmed Paşâ 4. yâlmılı

انطالیه به مانيسا باز می‌گشت، غارت کرد و پس از اینکه مقدار متناهی پول فراچنگش آمد، به نام خلیفه شاه اسماعیل، دست تعرض به آن نواحی دراز کرد. به انطالیه حمله کرده، قاضی آنجا را به قتل رساند. سپس به قصبه‌های قزلجه کایا (قایا)^۱، ایستانوس^۲، المالی^۳، بوردور، کچی بورلی^۴ حمله برد، و قاضی و بخشی از مردم آن نواحی را کشت، و به حوالی کوتاهیه آمد. نخستین هدف وی، تصرف حوالی قرامان بود. قراگوز احمدپاشا، بیگلربیگ آناتولی مأمور سرکوبی آنها شد. قراگوز پاشا که تجربه‌ای نداشت آنها را مورد اعتنا و اهمیت قرار نداد و با نیرویی اندک به حرکت درآمد. با اینکه ابتدا آنها را شکست داد، ولی بعد خود مغلوب شده، اسیر گشت. شاه‌قلی، کوتاهیه را محاصره کرد، احمد پاشا را در مقابل قلعه به قتل رساند، ولی موفق به تسخیر قلعه نشد (۲۳ محرم ۹۱۷/۲۲ آوریل ۱۵۱۱ م).

شاهزاده قورقود، والی مانيسا، این موضوع را به حکومت مرکزی اطلاع داد. وزیر اعظم خادم علی پاشا، شاهزاده احمد، والی آماسیا، عثمان بن شاهزاده احمد، و محمد بن شاهزاده شهنشا، سنجق بیگ بی شهر (بیگ شهر) یا «نیده» مأمور سرکوبی آنها شدند. نیروهای شاه‌قلی پس از کشتن حیدر پاشا، بیگلربیگ قرامان، به طرف شمال پیش رفتند. شاهزادگانی که مأمور جنگ بودند، در موضع آلتونتاş^۵ (واقع در کوتاهیه)، به اتفاق احمدپاشا، شورشیان را در کوهی صعب العبور محاصره کردند. شاهزاده احمد، بجای سرکوب شورشیان، اظهار داشت که «سلطنت به من واگذار شده است»، بدین ترتیب احمد پاشا وینی چریهایی که همراه وی آمده بودند را به بیعت با خود دعوت کرد که پذیرفته نشد. در این میان، شورشیان با یافتن راهی، خود را از محاصره نجات بخشیدند. علی پاشا بی درنگ مأمور تعقیب آنها شد، ولی شاهزاده احمد به سنجق خویش بازگشت. این بی‌قیدی و بی‌فکری، موجب تأثر و ناراحتی گارد وینی چری شد. خادم علی پاشا (صدر اعظم) در چبق اوا^۶ به نیروهای شاه‌قلی رسید، و جنگ بین طرفین در موضع گدیک خانی^(۵) به وقوع پیوست. سپاه صاحبان تیول، به علت اختلاف موجود در میانشان، دست از جنگ کشیده، پراکنده شدند. علی پاشا همت زیادی به خرج داد و سعی کرد مانع شکست شود. در این میان شاه‌قلی بر اثر اصابت تیری به قتل رسید و آشوبی در میان قزلباشها به وجود آمد. خادم علی پاشا جرأت و جسارتی بی‌جا از خود نشان داده، مهمیز بر اسب کشید و به جلوراند. او که از نیروهای اصلی جدا شده بود، توسط افراد شاه‌قلی محاصره شد، و به ضرب تیری به قتل رسید (ربیع الآخر ۹۱۷/۲ جولای ۱۵۱۱).^(۶) نیروهای عثمانی که غالب آمده بودند، به علت

۱. Kızılca kâya 2. İstânos 3. Elmâli 4. Keçiborlu 5. Âltintaş 6. Çubuk ovâ

نداشتن فرمانده از پیشروی خودداری کردند، و بقیه نیروهای شاه‌قلی نیز به طرف ایران عقب نشستند.^(۷)

این غارتگران در حوالی ارزنجان، به کاروانی پانصد نفری از بازرگانان که از تبریز عازم آناتولی بودند، حمله کردند و آنها را کشتند. از این رو شاه اسماعیل که به امر بازرگانی و بازرگانان اهمیت زیادی می‌داد، سران آنها را به قتل رساند (۹۱۷ هـ. ق/ ۱۵۱۱ م).

یادداشت‌های فصل هفدهم

۱. مذهب شیعه که از پیروی از حضرت علی (ع) و اهل بیت او به وجود آمد، به شاخه‌های متعددی تقسیم می‌شود. در بین این فرقه‌های متعدد، فرقه اثنی عشری از فرقه امامیه ظهور کرد، و امروزه نیز مذهب رسمی ایرانیان است.
۱. خاندان کارکیا از تاریخ ۷۶۰ هـ ق/۱۳۵۹ م، تا ۹۹۹ هـ ق/۱۵۹۰، بمدت دویست و سی و یک سال در گیلان فرمانروایی کرده و از نسل حضرت علی (ع) بودند. آخرین فرد این خاندان به دنبال فشار شاه عباس صفوی به عثمانیان پناهنده شد و سرزمینش به تصرف شاه عباس درآمد (۱۵۹۰ م).
۲. بنا به تواریخ عثمانی، شاه اسماعیل از دختر علاء الدوله خواستگاری کرد، و چون علاء الدوله در موافقت به آن تردید به خرج داد، شاه اسماعیل به وی حمله کرد.
۳. حمله شاه اسماعیل به علاء الدوله، نه به طور مستقیم، بلکه از طریق سرزمین عثمانیان دو گونه تعبیر می‌شود؛ یکی ندادن فرصت برای تجهیزش، و حمله از جایی که فکرش را هم نمی‌کرد، دیگری وارد شدن به محدوده عثمانیان، برای تحریک علویان موجود در آنجا و جرأت بخشیدن به آنها.
۴. شاه اسماعیل، پس از آنکه این چنین خودسرانه وارد سرزمین عثمانیان شد، به طرف علاء الدوله امیر ترکمن که تابع مملوکها بود، حمله برد و تخریب سرزمینهای علاء الدوله توسط وی، با اینکه موجب ناراحتی زیاده از حد سلطان مملوکها شد، ولی در برابر وی، درصدد اعتراضی برنیامد.
۵. Gedikhâni تاج التواریخ آن را گوگ‌چای Gökçây و صولاق-زاده نیز گوگ‌خان Gökhan نوشته است.
۶. در مورد شورشیان شاه قلی، نامه‌ای از شاهزاده احمد که به دیوان همایونی نوشته است، موجود است (آرشیو کاخ توپقاپی شماره ۳۰۶۲، پاکت مربوط به شاهزاده احمد). شاهزاده احمد در نامه اش گفته است، که وی درصدد تعقیب شورشیان بوده، ولی علی پاشا با گفتن «حاضرم سرم برود ولی شما نروید» مانع از آن شده، همچنین نوشته است اعزام پنی چریها را به مصلحت ندانسته، از این رو فرزندش علی را همراه علی پاشا نموده است.
۷. حکومت عثمانی، به دنبال مسئله شاه قلی، قزلباشهایی را که در حوالی اسپارتا و انطالیه دستگیر شده بودند، به حوالی مودون و کورون واقع در موره کوچ داد.

فصل هیجدهم

آخرین سالهای سلطان بایزید دوم و فرمانروایی یاووز سلطان سلیم

شاهزادگان و آخرین سالهای بایزید دوم

قیامت صغیر

سه شنبه شب ۲۵ ربیع الآخر ۹۱۵/ اوت ۱۵۰۹^۵، بر اثر زلزله ای شدید که در حوالی آماسیا، توقات، سیواس و چوروم که ممالک روم نامیده می شد، به وقوع پیوست و مدت چهل و پنج روز طول کشید، مردم بمدت دو ماه ناچار از زندگی در زیر چادرها شدند. زلزله ای به همان شدت در استانبول و ادرنه نیز روی داد. در زلزله استانبول که «قیامت صغیر» نامیده شد، علاوه بر اینکه یکصد ونه مسجد و یکهزار وهفتاد خانه ویران شد، پنجهزار نفر از اهالی نیز کشته شدند. حصار سه طبقه ای استانبول که از اغری قاپی (آبری قپو)^۱ تایدی کوله کشیده شده بود، فرو ریخت، و از یدی کوله تا دروازه اسحاق پاشا، در کنار دریا، نیز خراب گردید. علاوه بر آنها، گنبد مسجد جامع فاتح (سلطان محمد)، و سرستونهای آن، شکاف برداشت، قبه برخی از مؤسسات خیریه، بیمارستان و صحن مدارس نیز فرو ریخت. محله قرامان در منطقه فاتح به کلی ویران شد. گنبد مسجد سلطان بایزید، داغان شد، و گنبد مسجد خادم علی پاشا (مسجد عتیق علی پاشا بر سر راه

۵. در متن ۲۵ ربیع الآخر ۹۱۵ مطابق با اوت ۱۴۰۹ آورده شده است کسه اشتباه و اوت ۱۵۰۹ صحیح است (م).

1. Eğiḳāpi

کاخ)، هم فروریخته، شش ستون از ستونهای آت میدانی (میدان اسب دوانی)، واژگون گردید. برخی از جاهای کاخ جدید (کاخ توپقاپی) نیز که مشرف به دریا بود، ویران شد. سلطان بایزید به علت این زلزله، به ادرنه رفت؛ ولی در ۹ رجب همان سال، یعنی پانزده روز پس از زلزله استانبول، زلزله دیگری نیز به همان شدت در ادرنه روی داد. معمار خیرالدین، طی پانزده روز در ادرنه خانه ای با داربست چوبین برای پادشاه ساخت، و بایزید در آنجا مستقر شد. در سوم شعبان همان سال، باز هم زلزله ای به همان شدت در ادرنه روی داد. رودخانه تونجه^۱ طغیان کرد، و راه عبور و مرور سه روز بسته شد، مردم زیادی نیز تلف شدند. برای ساختن اماکن ویران شده در استانبول، از هر خانوار یک نفر— با مقرری ۲۲ آقچه برای هر خانوار— بعنوان عمله (کارگر) اجیر و بسیج شدند. بدین ترتیب، سی و هفت هزار نفر کارگر مزدبگیر، از آناتولی، ویست و نه هزار نفر از روم ایلی و حدود سه هزار معمار را به استانبول آوردند. علاوه بر آنها، هشت هزار نفر پیاده نظام و سه هزار نفر نیز از صنف سربازان «مُسَلِم» مأمور ساختن آهک شدند. بدین ترتیب ساختن مجدد اماکن و ابنیه دولتی، در استانبول و حوالی گالاتا که در هیجدهم ذیحجه سال ۹۱۵ شروع شده بود، در طی ۶۵ روز به پایان رسید.^(۱)

شاهزادگان عثمانی

سلطان بایزید دوم هشت پسر به اسامی عبدالله، شهنشاه، عالمشاه، محمود، محمد، احمد، قورقود و سلیم داشت. از میان آنها، به استثنای احمد، قورقود و سلیم، بقیه در حیات پدرشان فوت کردند. احمد بزرگترین و پس از وی قورقود و کوچکتر نشان سلیم، از شاهزادگانی بودند که زنده مانده بودند.^(۲) شاهزاده قورقود، والی صاروخان (مانیسا)، شاهزاده احمد والی آماسیا، و شاهزاده سلیم والی طرابوزان بود. علاوه بر آنها، فرزندان شاهزادگان مذکور، و نیز برخی از فرزندان شاهزادگان متوفی، درسمتهای سنجق بیگی، به خدمت اشتغال داشتند. مثلاً سلیمان، پسر سلیم، به حکمرانی قراحصار شرقی منصوب شد، ولی به علت نزدیکی وی به محل حکمرانی شاهزاده احمد، بر اثر اعتراض وی، شاهزاده سلیمان به حکمرانی بولی انتقال یافت. شاهزاده احمد چون نمیخواست پسر سلیم (برادرش) که رقیبش بود، در محلی میان وی و استانبول مستقر باشد، این بار نیز پس از اعتراض مجددش— که خواسته اش نزد پدرش بی چون و چرا پذیرفته می شد— سنجق بیگی کفه که نزدیک محل والیگری پدرش سلیم بود— و سلیم میخواست محل حکمرانی

1. Tunce

پسرش نزدیک به خود باشد— به وی (سلیمان) واگذار شد،^(۳) و پسر شاهزاده احمد به حکمرانی بولی منصوب شد، محمد چلبی، پسر شاهزاده شهنشاه در بیگ شهر (بی شهر) بود، و به دنبال فوت پدرش که والی قرامان بود، به حکمرانی قونیه منصوب گردید. عثمان چلبی، پسر شاهزاده عالمشاه نیز سنجق بیگ چنقری (چانکری) بود.

شاهزاده محمود سه پسر به اسامی اورخان، موسی و امیرخان داشت که اورخان پس از انتقال پدرش به مانیسا، امیر قسطنونلی، و موسی امیر سینوب شد. امیرخان در آن زمان هنوز خردسال بود.

شخصیت قورقود و رفتن وی به مصر

قورقود پسر میانی سلطان بایزید دوم بود که زنده مانده بود. او در سال ۸۷۲ هـ. ق/ ۱۴۶۷ م، متولد شد. در زمان طفولیت نزد پدر بزرگش زندگی می‌کرد، و پیش وی بزرگ شد. به تحصیلش اهمیت داده شد. او دانشمند، فاضل، شاعر و موسیقی‌شناس بود. اطلاعات زیادی درباره حقوق اسلامی داشت. به زبان عربی تکلم می‌کرد و می‌نوشت. برخی از نامه‌هایی که برای پدرش نوشته، به زبان عربی بود. اشعاری با تخلص حریمی دارد. در زمان پدرش، ابتدا در ذیحجه ۸۸۸، به حکمرانی سنجق مانیسا تعیین گردید، سپس بر اثر نفوذ برادرش احمد، بر پدر، به انطالیه که از استانبول دور بود، انتقال یافت.

قورقود در سالهای آخر حکومت بایزید، در مورد ناهنجار بودن شیوه اداره حکومت و ناراحتی مردم، طی نامه‌های تندی به پدرش هشدار داد. چون از فعالیت صدراعظم خادم علی‌پاشا، و برخی دیگر از رجال دولت در دربار برای جانشین کردن شاهزاده احمد و ولیعهدی وی، اطلاع یافت— در حالی که امیدوار بود خود به سلطنت برسد— ناراحت شد و این ناراحتی بر اثر نفوذ شاهزاده احمد در سلطان، روز بروز فزونی یافت، و نیز به سبب عدم قبول تقاضای وی مبنی بر انتقال به حکمرانی مانیسا، مأیوس شد، و بدون اطلاع به یکباره باهشت کشتی متعلق به خود، و متجاوز از هشتاد نفر از غلامانش و پنجاه نفری که در الترامش بودند، به مصر رفت، و طی عریضه‌ای به پدرش اطلاع داد که به نیت حج به مصر رفته است (محرم ۹۱۵/ آوریل ۱۵۰۹).^(۴)

سلطان مملوک نسبت به قورقود— که مانند عمویش جم سلطان وارد ماجرای شد—

احترامات لازم را به جای آورد، و ضمن ارسال هدایایی، برایش مقررری تعیین کرد. سلطان مملوکها، در نخستین ملاقات با وی، بعنوان فرزند سلطان، چشمهای قورقود را، او نیز بعنوان مقام پدری وی، گردن سلطان را بوسید.

رفتن قورقود به مصر، سپس تمایل وی برای رفتن به حج احتمالاً به، به هم خوردن روابط عثمانیان و مملوکها می انجامید؛ از این رو، سلطان مصر، محتاطانه عمل کرد و اجازه رفتن به حج را به وی نداد. قورقود که از عمل خویش نادم شده بود، برای پایان دادن به این ماجرا، نامه ای به خادم علی پاشا صدراعظم نوشت. قورقود در پی دریافت پاسخی مثبت و افزایش خالصجات و تیولهایش، و تقاضای سلطان مملوکها دایر بر عفو وی، به انطالیه بازگشت. شوالیه های رودوس که از رفتن شاهزاده به مصر و بازگشتش اطلاع یافتند، در صدد برآمدند، او را به چنگ آورده، از او نیز، همانند جم سلطان بعنوان وسیله ای استفاده کنند، ولی موفق نشدند. قورقود پس از ورود به انطالیه، ورود خود را اطلاع داد، و هدایایی نیز فرستاد. وی متجاوز از یک سال در مصر اقامت کرد. بنابه گفته ابن ایاس، قورقود که در آن زمان سنش میان سی - چهل سال بود، قدی متوسط، چهره ای سبزه، لاغر و ریشی سیاه داشت و جوانی برازنده بود.

قورقود پس از ورود به انطالیه، برای نزدیک شدن به استانبول، بدون اجازه پدرش به مانیسا، سنجق سابق خود رفت. در مجادلات میان شاهزاده احمد و شاهزاده سلیم، جانب سلیم را گرفت و با وی متحد شد. هنگام قیام ینی چریها برای به سلطنت رساندن سلیم، وی ناگهان به استانبول آمد و برای به دست آوردن فرمانروایی، به اجاق ینی چریها، پناهنده شد.^(۵)

شاهزاده احمد

وی فرزند ارشد بایزید بود که زنده مانده بود. در سال ۸۷۰ هـ. ق/ ۱۴۶۵ م متولد شد. چون محبوب پدر بود و خادم علی پاشا صدراعظم نیز از وی طرفداری می کرد، فرمانروا شدن وی موضوع روز بود. شاهزاده احمد چون فردی میانه رو بود، تعدادی از رجال دولت نیز خواهان جانشینی وی به جای سلطان بودند. در بین ارکان دولت نیز طرفداران زیادی داشت. حتی زمانی که خادم علی پاشا مأمور سرکوبی شورش شاه قلی شد، در ملاقات با شاهزاده احمد، به وی از جانب پادشاه در خصوص فرمانروا شدنش، اطمینان داد، و این مسئله را موکول به بعد از سرکوبی عصیان شاه قلی کرد. از این رو، شاهزاده احمد، که خود را فرمانروای آتی می پنداشت، با سربازان و

فرماندهان رفتار خوبی داشت. تنها ینی چریها با گفتن «تازمانی که پادشاهمان در قید حیات است کس دیگری را فرمانروا نمی‌شناسیم» به او جواب رد دادند. شاهزاده که در صدد بیعت گرفتن از آنها بود از این پاسخ ناراحت شد. شاهزاده احمد، بیشتر از همه، نگران فرمانروا شدن برادرش قورقود بود. کشته شدن خادم علی پاشا که صمیمیت‌ترین هوادار وی بود، به هنگام جنگ با شاه قلی، اگرچه کار او را خراب کرد، ولی هم پدرش و هم تعدادی از رجال دولت و نیز میخال اوغلی در روم ایلی و سایر امرای روم ایلی، خواهان و طرفدار وی بودند. حتی آقنجی‌های روم ایلی، پیامی مبنی بر «ما تابع تو هستیم، چرا باز ایستاده‌ای»، برایش فرستادند. (گفته جاسوس سلطان احمد، آرشیو کاخ توپقاپی شماره ۷۹۹۳). ولی مرگ خادم علی پاشا، و عدم تعقیب عاصیان شاه قلی توسط شاهزاده احمد و بازگشتش به آماسیا موجب نارضایتی ینی چریها شد.

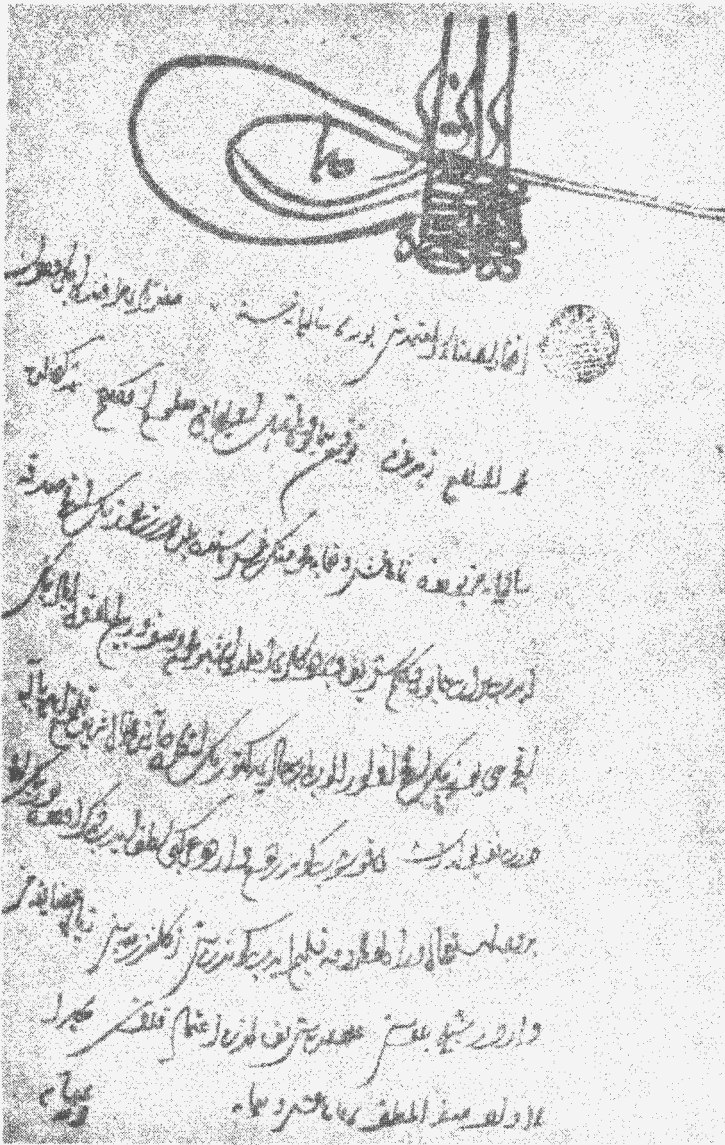
شاهزاده شهنشاه

شاهزاده شهنشاه که گفته شده است در ۵۸۶۹ ه. ق/ ۱۴۶۴ م. متولد شد، مادرش خونی شاه خاتون دختر نصوح بیگ از امرای آل قرامان بود. (۶) وی چون پس از شاهزاده عبدالله، بزرگترین فرزند بود، والی قرامان شد و در مبارزات جانشینی سلطنت دخالت نکرد، و نه ماه قبل از آنکه پدرش سلطنت را به نفع سلیم ترک کند، یعنی در ۵ ربیع الآخر ۹۱۷ در قونیه فوت کرد. (۷) و در بورسه، نزدیک آرامگاه مراد دوم، دفن گردید. شاه اسماعیل با وی جنگید. شاهزاده شهنشاه مورد اعتمادترین شخص پادشاه در آناتولی بود.

شاهزاده سلیم

وی در سال ۸۷۵ ه. ق/ ۱۴۷۰ م. در آماسیا متولد شد و هنگام فرمانروایی پدرش، والی طرابوزان بود. بنابه آنچه که گفته شده است، قدی متوسط، صورتی گرد مایل به قرمز، ابروانی به هم پیوسته، دندانهای سفید، سینه‌ای پهن و گشاده، سیلپهایی دراز و بدون ریش و نگاهی نافذ داشت.

شاهزاده سلیم که پی‌برد پدرش از فساد موجود در امور دولت، متأثر شده و قصد کناره‌گیری از سلطنت را دارد، مصلحت در آن دید که به تهیه مقدمات بپردازد. به علت نبودن



فرمان شاهزاده محمد بن شهنشاه والی قونیہ به معتمد مالیاتی بوسه

قانونی مبنی بر وراثت سلطنت در خاندان عثمانی، و به موجب قانوننامه سلطان محمد فاتح، شاهزاده ای که مقام فرمانروایی را از آن خود می‌کرد، حق از بین بردن سایر برادرانش را داشت. از این رو، موقعیت برادرانش، احمد و قورقود را از چشم دور نگاه نمی‌داشت. به علت دور بودن از استانبول، اخبار بسرعت و به طور منظم بدو نمی‌رسید. بر اثر مکاتبه و نفوذ شاهزاده احمد، پسرش سلیمان، از بولی، به کفه انتقال یافت.

در حالی که شاهزاده احمد، به علت شکیبایی و میانه روی خویش، احترام تمام رجال دولت را به سوی خود جلب کرده بود، برعکس سلیم به علت تندخویی، فعال بودن و رفتار سنگدلانه اش، اطرافیانش را دچار وحشت ساخته بود. شاهزاده سلیم که در آن زمان شاه اسماعیل را که در ارزنجان و حوالیش فعالیت می‌کرد، از آن منطقه دور کرد. و با حمله به گرجی‌ها، خود را در آن منطقه نیز نشان داده و معرفی کرد. به پدرش گفتند که وی جبهه ای گستاخانه و سرکشانه اتخاذ کرده است. در قبال فعالیت برادرانش برای به دست گرفتن سلطنت، وی نیز به تدارک پرداخت. علاوه بر نیروهایی که در رکابش بودند، از نیروهای کریمه نیز استفاده کرد. هنگامی که وارد روم ایلی شد، سیصد و پنجاه نفر نیز از سربازان تاتار که تحت فرماندهی پسر کوچک خان کریمه قرار داشتند. نیز همراهش بود.^(۸) وی توسط هوادارانش پشتیبانی اجاق بینی چریها را که مؤثرترین عامل در این مسئله بود، نیز به دست آورد.

بزرگترین آرزوی شاهزاده سلیم برای رسیدن به هدفش، انتقال به محلی بود که به مرکز حکومت (استانبول) نزدیک باشد. بدین منظور تقاضا کرد سنجقی در روم ایلی به وی واگذار گردد، و بی درنگ از کفه و کریمه^(۹) عازم تونا شد. با اینکه علاوه بر طرابوزان محلی دیگر، یعنی کفه نیز به وی واگذار شد، ولی نپذیرفت،^(۱۰) و از پدرش تقاضای مکرر کرد. این بار نیز نورالدین ساری گرز^۱ که جزو علما بود، برای اندرز دادن وی اعزام شد. ولی سلیم او را باز گرداند. به او گفتند: «هرکجا را که در آناتولی خواسته باشی، به تو واگذار خواهیم کرد» سلیم گفت: «تازمانی که با پدرم رویارو نشوم، پاسخی نمی‌دهم»، بدین ترتیب با آنها به مقابله پرداخت، و چون پاسخی دلخواه دریافت نکرد، بلافاصله با نیروهایی که از خان کریمه گرفت، از طریق سیلیستره، به روم ایلی (بالکان) آمد. ساری گرز برای بار دوم اعزام شد، و سلیم قاطعانه جواب منفی داد.^(۱۱)

شاهزاده احمد، والی آماسیا از فرمانروا شدن خود کاملاً اطمینان یافت. چون رفتن

قورقود از انطالیه به مانیسا بدون اجازه پدر، ورفتن سلیم به روم ایلی را عملی صحیح ندانست. با اینکه خواهان صدور اجازه تأدیب آن دو گردید، ولی سلطان بایزید، این پیشنهاد را که موجب تشتت بزرگی در مملکت می‌گردید، نپذیرفت، و تنها شاهزاده احمد را مورد تقدیر قرار داد.

پس از اطلاع از خبر رفتن شاهزاده سلیم به روم ایلی، وزرا در استانبول درصدد کشاندن پادشاه به ادرنه و خواهان اعزام سپاه برای حمله به سلیم شدند. سلیم پس از آگاهی از این جریان، اطلاع داد که: «وی عاصی نبوده و برای عرض بندگی به حضور پدرش خواهد رسید»، و با سفیری که از طرف پادشاه برای نصیحت وی اعزام شده بود، با احترام رفتار کرد. سفیر پس از مراجعت معروض داشت که شاهزاده برای دستبوسی پدرش خواهد آمد.

مخالفان سلیم این توطئه را نپذیرفتند، و حسن پاشا، بیگلربیگ روم ایلی را برای حمله به وی اعزام داشتند. ولی حسن پاشا، یا به علت موافق نبودن با این جنگ، و یا به دلیل جرأت نکردن، به ادرنه بازگشت، و در پی آن پادشاه شخصاً عازم حمله به سلیم شد.

بایزید به علت کهولت سن با ارابه (کالسکه) حرکت می‌کرد، و در چوکور چایر، در مقابل اردوی سلیم قرار گرفت. سلیم قاطعانه به نیروهایش دستور داد تا زمانی که حمله‌ای از جانب طرف مقابل صورت نگرفته، به طور قطع از رویاروشدن با آنها خودداری کنند. پس از آنکه نیروهای شاهزاده سلیم به بایزید— که دستش را برای بوسیدن پسرش بیرون آورده بود— نشان داده شد، سلطان از شدت ناراحتی به گریه افتاد، و با التماس و استرحام نیروهای مهاجم و سنجق بیگهای روم ایلی، که به احتمال زیاد طرفدار سلیم بودند، از جنگ منصرف و توافقی بین طرفین صورت گرفت. به موجب این توافق، هیأتی نزد سلیم اعزام شد. این بار، دیگر امکان روبروشدن با پدرش مطرح نبود، و عدم ولیعهدی شاهزاده احمد به طور قطع اطمینان داده شد، و علاوه بر واگذاری سنجق سمندیره^(۱۲) واقع در روم ایلی، سنجق‌های الاجه حصار^۱ و ایزورنیک^۲ نیز با ارسال منشوری بدو واگذار شد.^(۱۳)

بایزید، نخستین صفحه ماجرا را با نوشتن عهدنامه‌ای دایر بر اینکه هیچ‌یک از شاهزادگان را بر دیگری ترجیح نداده، و ولیعهد خود نخواهد کرد به پایان رساند.

بدین ترتیب، سلیم موفق به جلوگیری از تعیین ولیعهد شد، اما او با نیروهای تحت فرماندهیش به سمندیره رفت و بنا به تصمیم و صوابدید امرای روم— ایلی، درحوالی اسکی زاگارا (زاگرای قدیم) و فیلیبه مستقر شد و نایبی از طرف خود به سمندیره فرستاد.

خادم علی پاشا، وزیر اعظم، قبل از برخورد با شاه قلی از تعیین شاهزاده سلیم به سنجق بیگی سمندیره، اطلاع پیدا کرد و ناراحت شد. در عین حال طرفداران شاهزاده احمد نیز، آخرین رویدادها را به وی اطلاع دادند.

مجادله پدر و فرزند و فرمانروایی سلیم

جنگ قاریشدران

شاهزاده سلیم از رفتن به سمندیره خودداری کرد. در حالی که در پی یافتن راه فراری برای انجام ندادن تعهدش بود، منتظر جنگ قوای دولتی با شاه قلی و خبر پیروزی خادم علی پاشا بود. در حقیقت نیز، جنگ با شاه قلی به وقوع پیوست و به جای پیروزی خادم علی پاشا، وی کشته شده، و شاهزاده احمد نیز به جای تعقیب شورشیان، به آماسیا برگشته بود.

سلطان بایزید پس از اطلاع از کشته شدن وزیر اعظم خادم علی پاشا، در همان زمان نیز خبر فوت پسرش شهنشاه والی قرامان را دریافت کرد. از این رو تأثرش بیشتر شده، از ادرنه به استانبول آمد و تصمیم گرفت که از سلطنت کناره گیری کند. رجال دولت را دعوت و با آنها به مذاکره پرداخت. اکثر آنها فرمانروا شدن شاهزاده احمد را به مصلحت دانستند.

هرسک — زاده احمد پاشا به جای خادم علی پاشا وزیر اعظم شده بود. وی در تصمیم گیری مذکور شرکت نکرد، او موافق کناره گیری پادشاه، ماندن سلیم در سمندیره، و انتقال شاهزاده احمد از آماسیا به ایالت قرامان بود. اکثر رجال دولت، و خود پادشاه نیز که در رأس آنها قرار داشت، خواهان دعوت از شاهزاده احمد برای به دست گرفتن فرمانروایی بودند. از این رو، این تصمیم به اطلاع وی رسید. در حالی که در عهدنامه ای که به سلیم داده شده بود، قید گردیده بود تا زمانی که پادشاه زنده است، در سلطنت باقی مانده و کسی را نامزد جانشینی خود نخواهد کرد. ولی با این تصمیم، بایزید به عهد خود وفادار نمانده بود.^(۱۴) پس از اتخاذ تصمیم مبنی بر فرمانروایی شاهزاده احمد، پادشاه با دعوت از بزرگان روم ایلی، از آنها قول گرفت که با فرمانروایی شاهزاده احمد مخالفت نکنند. سپس به طرف استانبول حرکت کرد. بنی چریها برای جلوگیری از فرمانروایی شاهزاده احمد، به پادشاه گفتند: «تازمانی که تودر قید حیات هستی، کسی دیگر را بعنوان پادشاه نمی شناسیم» و به او اطمینان دادند. شاهزاده سلیم که در فیلیه مستقر بود، توسط افراد خود از تمامی این ملاقات و تصمیمها اطلاع پیدا کرد.

سلیم که اتخاذ چنین تصمیمی را برخلاف تعهدی که به وی داده شده بود، دانست ناگهان بانیرویی چهل هزار نفری به دشت قاریشدران^۱، واقع در چورلو^۲ که نیروهای پدرش آنجا بودند، آمد. هواداران شاهزاده احمد برای تحریک پادشاه، پرده ارابه (کالسکه) را کنار زدند و گفتند: نیروهای فرزندت را که برای دستبوسی آمده است ببین، آیا فرزند با چنین نیروی منظم و مسلح به ملاقات پدر می آید؟، بدین ترتیب بایزید را به جنگ با فرزندش تحریک و تشویق کردند.

شکست سلیم و فرار او

در هشتمین روز جمادی الاول ۹۱۷/اوت ۱۵۱۱، در جنگی که بین طرفین درگرفت، نیروهای سلیم شکست خورده، و شاهزاده به دشواری از دست متعاقبیتش نجات یافت. وی به ساحل دریای سیاه آمد. خبر آمد که او افرادی را که به وی ملحق شدند، برداشته، در اینادا^۳ (اینه آدا)^۴ سوار کشتی شده به کفه رفته است.^(۱۵) از شاهزاده احمد برای فرمانروایی دعوت شد^(۱۶)، و بایزید در هفدهم جمادی الاول همان سال به استانبول آمد.

به دنبال شکست سلیم بدان نحو، به نظر می رسید که فرمانروایی شاهزاده احمد بیشتر تحقق یافته است. به وی نوشته شد که بلافاصله حرکت کند. با اینکه هرسک — زاده، وفاداری به تعهدی که قبلاً به سلیم داده شده بود — ترجیح ندادن هیچ یک از فرزندان بردیگری، تمایل نظامیان به سلیم، کناره گیری از سلطنت پس از کسب موافقت گارد پنی چریها برای فرمانروایی احمد، دعوت نکردن احمد به استانبول و ماندن وی در قرامان را — به عرض پادشاه رساند، ولی سخنش را ناشنیده گرفتند. شاهزاده احمد به دنبال فرمانی که دریافت کرد، بسرعت به گبزه و از آنجا به مال تپه^۵ آمد، و برای ورود به استانبول کسب اجازه کرد. مقرر شد که فرمانرواییش، روز بعد از ورود به استانبول اعلام گردد.

قیام پنی چریها

همان شب پنی چریها با یکدیگر به مذاکره پرداخته، تصمیم گرفتند شاهزاده احمد را بعنوان

1. Kârişdirân 2. Çorlu 3. İnâda 4. İğne âdâ 5. Mâltepe

فرمانروا به رسمیت نشناسند. حدود سه هزار نفر از ینی چریها، خانه های وزیر اعظم هرسک-زاده احمد پاشا، قوجه مصطفی پاشا وزیر دوم، حسن پاشا بیگلربیگ روم ایلی، مؤیدزاده عبدالرحمان، قاضی عسکر، تاجی زاده جعفر چلبی نشانجی^۹ را غارت کردند. برخی از افراد بی سرو پا نیز با استفاده از فرصت، خانه های برخی از یهودیان و بعضی از تجارخانه ها ر تاراج کردند. وزیر اعظم هرسک-زاده خود را مخفی کرد، و بی دزدگ از مقامش معزول شد، وقوجه مصطفی پاشا، وزیر دوم، به جای وی وزیر اعظم شد (اواخر جمادی الآخر ۹۱۷/ سپتامبر ۱۵۱۱).

ینی چریها، به سلیم وفادار ماندند و اصرار کردند که خود را رسانده و ولیعهد گردد. شاهزاده احمد پس از اطلاع از این خبر، به آناتولی بازگشت،^(۱۷) و در آنجا به فعالیت پرداخت. نخستین کارش تسخیر قرمان، و محاصره شاهزاده محمد والی قونیه بود. این ایالت پس از مرگ شاهزاده شهنشاه به فرزندش محمد واگذار شده بود.

دعوت مخالفان سلیم از قورقود

مخالفان سلیم در پی عدم موفقیت شاهزاده احمد، این بار درصدد برآمدند قورقود را برای فرمانروا شدن انتخاب کنند. او را بشتاب به استانبول دعوت کردند. قورقود که در مانیسا بود، بسرعت به میخالیچ^۱ و از آنجا در ۱۲ محرم ۹۱۸ توسط قایقهایی وارد اسکله داودپاشا شد، نزد اجاق ینی چریها رفته، سپس با پدرش ملاقات کرد، اظهار داشت که از ترس برادرش احمد فرار کرده است، ینی چریها به قورقود احترام گذاردند، با اینهمه اظهار داشتند که به غیر از سلیم خواهان فرد دیگری نیستند؛ در عین حال به وی قول دادند که کاری به زندگیش نداشته باشند.

فرمانروایی سلیم

سلطان بایزید که در مقابل این اوضاع پریشان شده دیگر نفوذ و قدرت خود را از دست داده بود، فرزندش سلیم را به استانبول دعوت کرد. او نیز از راه خشکی، از کفه به آکرمان و از آنجا

۹. Nişancı، دبیر یا مأموری که زیر فرمان سلاطین عثمانی را طغرا (مهر) می‌گذارد (م).

نیز، پس از گذشتن از روم ایلی، به ینی باغچه واقع در استانبول آمد. رجال دولت از او استقبال به عمل آورده، تبریکش گفتند، و اظهار داشتند که برای دستبوسی پدرش به دیوان همایون برود. سلیم که احتمال می داد مورد سوء قصد قرار گیرد، موافقت کرد که سوار بر اسب با پدرش ملاقات کند.^(۱۸) روز بعد، در مجلس فوق العاده ای که همان موقع تشکیل شده بود، در حضور ارکان دولت، با پدرش ملاقات کرد. سلطان بایزید ابتدا گفت که قصد کناره گیری از سلطنت را ندارد و پیشنهاد کرد که سلیم را به سرداری سپاه که قرار بود با شاه اسماعیل بجنگد، انتخاب کند. سلیم نیز گفت وجود فرمانروا در رأس سپاه برای رتق و فتق امور نظامی که پیروزی را در پی خواهد داشت، لازم تر است. ملاقات آن روز پدر و فرزند به همین جا خاتمه یافت و از یکدیگر جدا شدند. ولی بایزید که پی برد که فرزندش قصد فرمانروایی دارد و از هواداری نظامیان و برخی از رجال دولت از وی نیز اطلاع یافت، سلطنت را به وی واگذار کرد (۷ صفر ۹۱۸/آوریل ۱۵۱۲).^(۱۹)

فوت بایزید هنگام رفتن به دیمه طوقه

بایزید، پس از واگذاری سلطنت به فرزندش، بنا به خواسته خود، بامقرری دو میلیون آقچه در سال به دیمه طوقه^۱ فرستاده شد. سلطان سلیم، پدرش را بدرقه کرد و حسن پاشا، بیگلربیگ روم ایلی وقاسم چلبی،^(۲۰) پیشکار مالیه و محمد بن کمال معروف به طبیب اخی چلبی را در رکابش همراه وی فرستاد. بایزید هنوز به دیمه طوقه نرسیده، در حوالی چورلو ناگهان فوت کرد.^(۲۱) با اینکه تواریخ نوشته اند که وی بر اثر بیماری ناشی از پیروی فوت کرد، ولی تنقیح التواریخ می نویسد که وی مسموم شده بود، ظواهر نیز این امر را تأیید می کند.^(۲۲) شمعدانی زاده نیز در فُرُثی التواریخ فوت وی را به صورت شهید شدن در قاریشدارن می نویسد (ص ۵۰۷). شاهزاده احمد نیز در عریضه ای که برای سلطان مملوکها فرستاد، نوشت، پدرش پس از خروج از استانبول در قارلی دره^۲ بیمار شده، فوت کرد. ولی در بین مردم شایع است که وی در اثر اقدام برادرش (سلیم) در گذشته است (آرشیو کاخ توپقاپی پرونده شماره ۳۰۶۲).

شخصیت بایزید دوم

سلطان بایزید در تقابل با اجداد و پدرش، کمتر فعال بود. بنا به گفته اسپاندولی^۱، مأخوذ از یک گزارش ونیزی، بایزید دوستدار سکون و آرامش بود. زندگی بایزید را باید به دودوره تقسیم کرد. یکی زندگی دوران شاهزادگی، تا اواسط دوره سلطنتش؛ دیگری نیز از اواسط سلطنت تا زمان فوتش. این دودوره از زندگی وی کلاً جدا از هم و عکس یکدیگرند.

دوران شاهزادگی وی در آماسیا، همراه با یاراناش، در عیش و نوش، لذت و صفا گذشت. در آن زمان، وی از مواد مخدر بی حس کننده، و معجونی از افیون (حشیش و تریاک) استفاده می‌کرد. از کسانی که در مجالس وی شرکت می‌کردند، مشهورترینشان، دو نفر بودند؛ یکی مؤیدزاده عبدالرحمان افندی، دیگری حاجی محمودبیگ، خاصکی^۲ وی بود. حتی سلطان محمدفاتح که شنیده بود این دو نفر فرزندش را به فساد کشانده‌اند، با ارسال حکمی به تاریخ ۱۲ محرم ۸۸۴، به فنری‌زاده احمدبیگ لله (اتابک) شاهزاده دستور داد که دو نفر مذکور را با تریاک، افیون و یا ماده‌ای دیگری از بین برده، اطلاع دهد که ماده مورد استعمال فرزندش از چه چیزی ترکیب یافته است.^(۲۳) فنری‌زاده که دچار مشکل شده بود، کیفیت را با بایزید در میان نهاد. او نیز درصدد حفظ جان و زندگی دو دوست مذکور خود برآمد، و با دادن مقداری پول آنها را از خود دور کرد. آنان نیز به خارج از مرزهای دولت عثمانی رفتند^(۲۴)، بایزید با پوزش از پدرش، اطلاع داد که استعمال مواد مخدر را ترک کرده است.^(۲۵)

بایزید در نامه‌ای که به پدرش نوشت، به عرض رسانید، که در پی دعای خیر پدرش، از استعمال برخی مواد مخدر و مکّیف که قبل از آن مورد استفاده قرار می‌داد، دیگر، به کلی صرف‌نظر کرده است، و عصبانیت و خشم پدرش را بدین ترتیب تسکین داد. پس از رسیدن به مقام فرمانروایی، باز مدتی به ترتیب مجالس شرابخواری پرداخت، ولی بعد این عادت را به کلی ترک کرده، به عبادت مشغول شد و تا پایان عمر به این کار ادامه داد، و امور دولت را به وزرایش، بویژه به خادم علی پاشا، پس از دومین دوره صدارتش سپرد.

بایزید دوم گسترش علوم را که از زمان پدرش شروع شده بود، مورد تشویق قرار داد، برای حمایت از علما، شعرا و ادبا، برایشان مستمری تعیین کرد، و بدین ترتیب، استانبول را مرکز علمی جهان اسلام قرار داد. اما آزادی فکر و اندیشه در تقابل با زمان پدرش سیر قهقرایی پیمود.

۵. Hâşeki خدمت مخصوص یاسوگلی سلطان و نیز عنوان صنفی از سربازان ینی چری که محافظ مخصوص سلطان بودند، و در اینجا همان خدمت مخصوص منظور است (م).

متفکرین و اندیشمندانی که در این دوره قربانی افکار علمای متعصب قرار گرفتند کم نبودند که ملاطفی توقاتی، استاد ابن کمال از آنجمله است.

آندره گریتی سفیر مشهور ونیزی بایزید را چنین توصیف می‌کند:

«قد بایزید کمی بلندتر از حد متوسط، رنگ چهره اش متمایل به زیتونی بود. (۲۶) قیافه اش حاکی از روحیه ای جدی بود که نشان می‌داد که به کارهای سخت و سنگین اشتغال دارد. فطرتاً مغموم و محزون بود. در برابر شادترین حوادث، به هیچ وجه خوشحال نمی‌شد و نمی‌خندید. به هیچ وجه شرابخوار نبود، کم غذا بود و از اسب سواری لذت می‌برد. اگر نقرسی که دچارش بود مانع نمی‌شد، بیشترین چیزی که دوست داشت، شکار و تعلیم اسب بود. از انجام هیچ یک از مراسم دینی (عبادی) خودداری نمی‌کرد. زیاد صدقه می‌داد، از اینکه از اطلاعات فلسفی بهره‌مند بود، بخود می‌بالید، و بیشتر به کیهان‌شناسی می‌پرداخت».

گریتی پس از توضیحات مذکور، دربارهٔ امور اجرایی سلطان بایزید نیز چنین می‌گوید:

«پادشاه علاوه بر تتبع و مطالعاتش به اصلاح و تنسیق سپاهش می‌پرداخت. در برابر شکستی که از مملوکها خورد، بایزید به عدم وجود انضباط در لشکر پی برد، و تعداد ینی چریها را افزایش داد. سربازان را مجهز به سلاحهای جدید کرد. بویژه تشکیلات توپچی (توپخانه) و سواره نظام و حمل و نقل توپ، مورد نظر جدی وی قرار گرفت. همچنین، عامل تحقق بخشیدن به چیزهای خارق العاده و جمع آوری کردن سریع افراد سواره نظام، پیاده نظام و ناوگان شد». (۲۷)

بایزید در استانبول، مسجد، مدرسه، مؤسسات خیریه و مکتب ساخت. (۲۸) در ادرنه، مسجد، مدرسه، بیمارستان، (۲۹) و در آماسیا نیز مسجد، مدرسه و مؤسسات خیریه دایر کرد، و در سایر جاها هم پل، خانقاه، و سایر آثار فرهنگی و اجتماعی تأسیس کرد. آرامگاهش در استانبول، واقع در نزدیکی مسجد بایزید است. بایزید دوم اکثر اوقات خود را صرف مطالعه می‌کرد، و نظرش را دربارهٔ کتابهایی که می‌خواند، می‌نوشت. درباره اش آثار زیادی نوشته شده است.

سلطان بایزید دوم، تحصیلکردهٔ خوبی بود. اشعاری به زبان ترکی و فارسی با تخلص

«عدلی» دارد. غزلی فارسی از او با مطلع:

هر ناله که پیدا شود از سینهٔ چاکم
ابری شود و گریه کند بر سر خاکم

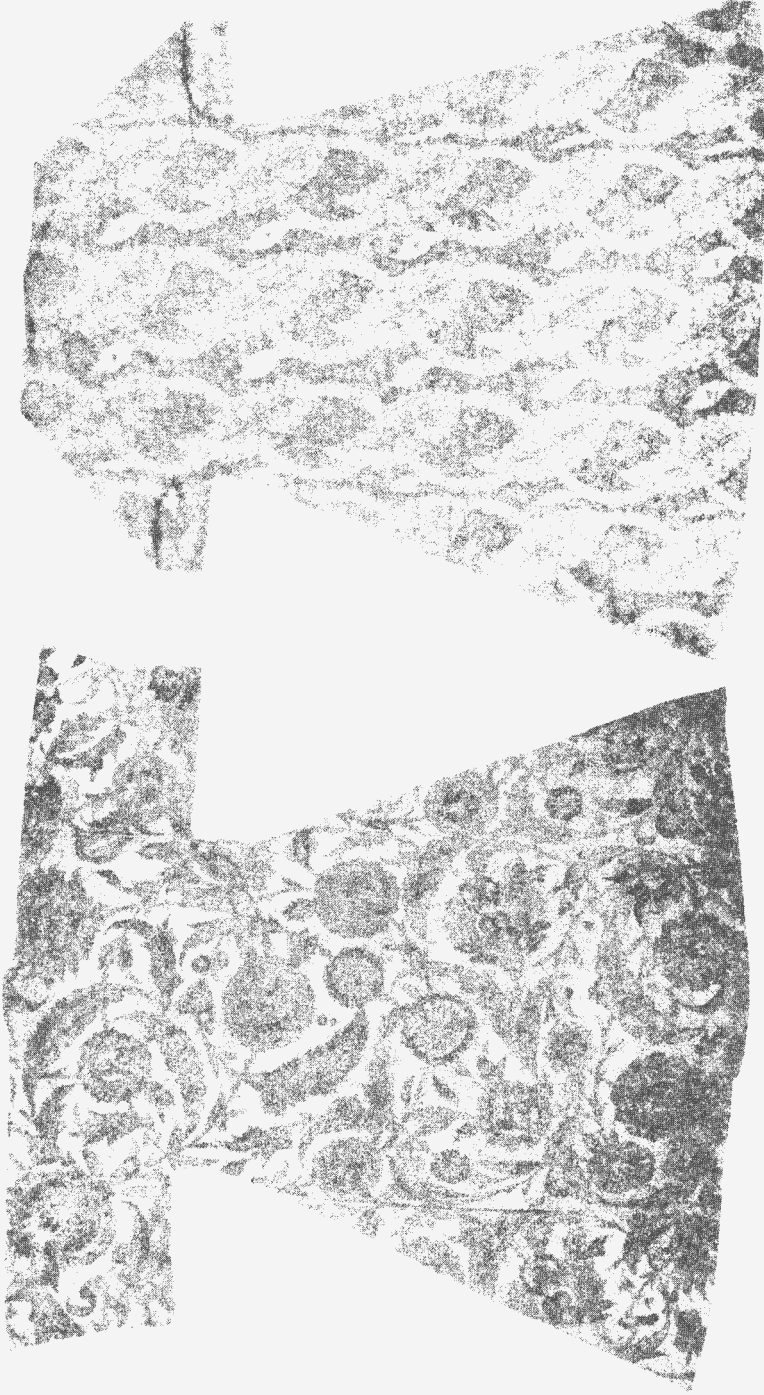
که مورد شگفتی مؤیدزاده عبدالرحمان، ابن کمال، حاجی حسن—زاده، تاجی زاده
 جعفر چلبی، ونجاتی شده بود. (۳۰)



سلطان بایزید دوم

اولاد
معلوم
دولت

سز کل بنم اولاد سز اولاد تقسیم همه حصه و قیام کند که راه معلوم کند و شکر از آنچه میرسد
او بر اولاد
امدی بوقضیه کم لدا سز سز در رواج اید تمام اقسام که این سز است
شروع بیدری اید اولاد که اید در اولاد سز کل بر اولاد سز در اید در دخی سز
نما که نشد اولاد سز و هم سز لطفی بویست کند در دخی سز اولاد سز که اید در دخی سز
کود در کل معالی طفلی بدین اولاد سز اید اولاد سز در دخی سز بر اولاد سز که اید در دخی سز
کام بعلی بمراد لاری و قیام اید جاول اولاد سز اولاد سز که اید در دخی سز بر اولاد سز که اید در دخی سز
نه اولاد سز معالی با اید بپشت اولاد سز اید اولاد سز و بوند سز که اولاد سز که اید در دخی سز بر اولاد سز که اید در دخی سز
اولاد سز که اید در دخی سز بر اولاد سز که اید در دخی سز بر اولاد سز که اید در دخی سز بر اولاد سز که اید در دخی سز
مؤکر و طرد و عمر مصطفی نام کسی باند سز که اولاد سز که اید در دخی سز بر اولاد سز که اید در دخی سز



دو نوع از صنایع دستی ایران

بایزید دوم هر سال به اعضای خانواده اش، دولتمردان نظامی، علما مشایخ و سایر ارکان دربارش پادشاهی می داد. (۳۱).

سلطان بایزید «فراق نامه ای درباره پسرش سلیم دارد که بعدها از زبان وی به رشته تحریر درآمد و چنین آغاز می شود: (۳۲)

Benüm ekmeğimi tahvif idenler
Beni koyub Selim şah'a gidenler
Hakikat râhına doğru varanlar (۳۳)
Görün beyler bana nitti Selim şah

یادداشت‌های فصل هجدهم

۱. در میان اماکن مرمت شده، علاوه بر حصار قلاع، انبارهای موجود در گالاتا، قزل کوله‌سی Kızıl külesi که برج البحرین نامیده می‌شد، فانوسهای دریایی حصارهای موجود در روم ایلی، آتاتولی، پلهای چکمه‌جی Cekmeci قلعه سیلیوری Silivri و قلاعی که بورگوس نامیده می‌شوند نیز وجود داشتند. تمامی ابنیه، زیر نظارت معمار خیرالدین بن معمار مراد ساخته شد (تاریخ عالی، ج ۱، چاپ نشده، ص ۲۰۰-۲۰۱).
۲. بنا به تحقیقات اخیر، عبدالله بزرگترین فرزند سلطان بایزید دوم از میان هشت پسرانش بود. سایرین به ترتیب سن عبارت بودند از شهنشاہ، عالمشاہ احمد، قورقود، سلیم، محمد و محمود. از بین آنها، سه تن از پسرانش که در سالهای آخر حکومتش زنده مانده بودند به ترتیب سن عبارت بودند از احمد، قورقود و سلیم.
۳. تاج التواریخ (ج ۲ ص ۱۳۵، ۱۴۶)، سلیمان در ربیع الآخر ۹۱۵/جولای ۱۵۰۹، در پانزده سالگی سنجق بیگ شد (آرشیو کاخ توقیاتی شماره ۹۵۱۰) سلیم درخواست کرد که سنجقی به پسرش واگذار شود، ولی به علت اینکه سنجقی که برای وی در نظر گرفته شده بود، از طرابوزان دور بود، نپذیرفت و خواهان واگذاری سنجق کفه یا قراحصار شد (آرشیو کاخ توقیاتی، شماره ۵۹۷۰).
۴. عالی، «در سی و ششمین ماجرا» چنین می‌نویسد: بایزید با اشاره به نامزدی شاهزاده احمد برای فرمانروایی، علی پاشا نیز از آن طرفداری کرد. علاوه بر آن در پی اندرز صدر اعظم به شاهزاده، به خاطر اعتراض نسبت به اقطاعی که ابتدا متعلق به صدر اعظم بود و بعد به شاهزاده واگذار شده بود، و سپس دوباره به صدر اعظم مسترد شده بود، مولانا علاء الدین مشهور به امام علی، که از قاضیان بزرگ بود، از طرف صدر اعظم خادم علی پاشا، به انتظالیه اعزام شد و با شاهزاده ملاقات کرد. قورقود به وی گفت من به سلطنت ولایات نیازی ندارم» و بدین ترتیب بی نیازی خود را اعلام داشت. انضمام تیول از میر به خالصجات خود را که پیشنهاد کرده بودند— نیز نپذیرفت بعدها نیز واگذاری هیچ‌چیز محموله آقچه سالانه از آقچه‌های خراج و مالیات به او پیشنهاد شد که شاهزاده در این مورد سکوت کرد، و کاری را که در صدد انجام آن بود، آشکار نکرد. وزرا تصور کردند که اختلافات حل شده است. ولی روزی که خبر رفتن وی به مصر، به سمع رسید این مسئله موجب نگرانی زیادی گردید («عالی») این نظر و عقیده را از تاریخ نشری افندی ادرنه‌ای که در آن زمان می‌زیست، و دژ المکنون نقل کرده است.
۵. شاهزاده به راهزنان دریایی ترک، بویژه به اوروج رییس، و برادرش خضر رییس (بارباروس) کمک کرده بود؛ علاوه بر آن هنگامی که والی انتظالیه بود، تبادل اسرای ترک با اسرای شوالیه‌های رودوس را مرسوم کرده بود (تاریخ عالی، ج ۲، برگ ۳۲).
۶. مجله قونیه، شماره ۳۲، ص ۱۷۹۵.
۷. نامه مادر شاهزاده شهنشاہ به وزرای دربار، در خصوص فوت شاهزاده (آرشیو کاخ توقیاتی، شماره ۳۰۵۸).
۸. گزارش مالفوج اوغلی بالی بیگ (آرشیو کاخ توقیاتی شماره ۶۳۲۹).
۹. تاریخ هامر (ج ۴، ص ۲۳۴)، به مناسبتی می‌نویسد که منغلی (منگلی) گری، پدر زن وی بود.
۱۰. سلیم از کریمه حرکت کرده به حوالی تونا آمد، و در نامه‌ای که برای صدر اعظم فرستاد خواهان سنجق سیلیستره شد، و خواست به عرض پدرش برساند که درآمد کفه کافی نبوده، خواهان درآمد وعایدات کیلی و آکرمان هم هست و گفت:

«والله و بالله، پس از آن غیر ممکن است که به آن سوی تونا وارد شوم، و باز نخواهم آمد» (آرشو کاخ توپقاپی، شماره ۵۴۴۳).

۱۱. آخرین ملاقات ساری گرز با سلیم:

«مقدمتاً به حضور شاهزاده رسیده، هنگامی که گفتم پادشاه به سلامت، سلام رسانده و جوایای احوال شدند، سکوت کرد، و زمانی که گفتم پادشاه به سلامت فرمود رضایت خاطر ما سعادت دارین (دنیا و آخرت) خواهد داشت. گفتم: چندین بار اتفاق افتاد [ثابت شده است] که من مورد رضایت ایشان نیستم. حالا پی بردند که من ترک رضا کرده‌ام؟ گناه صغیره با تکرار، تبدیل به گناه کبیره می‌شود و معلوم نیست که خود با اینهمه اصرار به کجا خواهد رسید» و گفت راضی نخواهم شد، خواه بدبخت شوم خواه سعادت‌مند، و اگر منظور پادشاه از رضای خاطرش این است که به طرابوزان برگردم، باید بگویم که اگر جبریل از آسمان فرود آید و پیغمبر نیز بخواهد، باز نخواهم پذیرفت. تونیز برو و بگو تا زمانی تحمل نخواهم کرد که شخصی آمده، جوابی بیاورد. چنین گمان نکنند که من نیز مانند برادرم قورقود، به جایی رفته و بعد در مقام استرحام و تقاضا برخوردیم آمد. من حاضریم در این راه سرم به باد رود ولی از عقیده‌ام برنگردم، و بر همه عالم آشکار است که شخصی مثل توبه رسالت آمده است، و سرانجام اینکه فرمان شریفه پادشاه دولت‌مدار را اطاعت نکرده، و شرمسار از اینکه، با خواسته پادشاه مخالفت می‌کنم، و این امر موجب بروز فتنه‌هایی خواهد شد، بشود آنچه که باید بشود (آرشو کاخ توپقاپی، شماره ۶۳۲۲).

۱۲. عرضة قوجه مصطفی پاشا وزیر اعظم به سلطان بایزید در مورد واگذاری سنجق سمندریه به شاهزاده سلیم (آرشو کاخ توپقاپی شماره ۶۲۶۵):

«عرض بندگی چنین است که مولانا نورالدین (ساری گرز) دعا گویتان باز آمده و جواب آورده است که شاهزاده واگذاری سمندریه را پذیرفته است، به علت اینکه دیر وقت بود، به کاخ نیامد. انشاء الله با خدمات مولانا، ملاقات صورت پذیرفته و اطلاعات معلوم خواهد شد. باقی فرمان... بنده فقیر...».

۱۳. در نامه‌ای که شاهزاده احمد به صدراعظم هرسک‌سزاده احمد پاشا نوشت و تقدیم پادشاه شد، چنین آمده است: «برادرم سلیم شاه بیگ، طریق عصیان پیموده، و در روم ایلی نیز گرد آورده است، با وجود لشکرکشی علیه خداوندگار خویش، برخلاف آداب و رسوم، سنجقهای سمندریه، ویدین، نیه بولی، و برخی معادن و خراجها، و سایر عایدات، و پانصد هزار آقچه بدو داده شده است که در ظاهر سه سنجق بشمار می‌رود، اما در معنی باید گفت که واگذاری تمام روم ایلی است. و در حقیقت در امر سلطنت فقط خواندن خطبه و ضرب سکه برایش مانده است. در حالی که وی بجز رضایت پدر چشمداشت دیگری نداشته و راضی به رنجانیدن پدر نبوده، ولی به خاطر اطاعتش عکس قضیه ثابت شده است. از این رو، تا زمانی که پدرش در قید حیات است، طمعی در سلطنت نکرده، فقط اجازه داده شود که به برادر شورش‌اش حمله کند. زیرا در غیر این صورت، هیچ کس را یارای رفتن از آناتولی به روم ایلی نخواهد بود». در این نامه که به صدراعظم نوشته شده بود، درخواست شده بود که آن را به عرض پادشاه برساند (آرشو کاخ توپقاپی پاکت شماره ۶۰۶۲، ۶۰۴۲). همچنین در نامه‌ای که به صدراعظم نوشت، آمده است که: «دوستدارتان در حوالی ینی شهر است. آرزویم به خدمت رسیدن و طلب دعاهایتان است. اینکه که در این فاصله نزدیک هستم. خواسته‌ام اگر پذیرفته نشود، بین مردم شرمسار می‌شوم، برای رسیدن به آرزویم تلاش کنید، فرق بین سلیم مذکور که پیوسته از در مخالفت برآمده و این مخلص شما که مدت سی سال همیشه در پی اطاعت و انقیاد بوده است، چیست؟ اینکه برای رسیدن به آرزویم همت به خرج دهید» (همانجا، پاکت شماره ۳۰۶۲).

۱۴. سلطان بایزید گفت: «... بی درنگ احمد را بیاورید و به فرمان عمل کنید، تا ملک را به صاحبش و تخت سلطنت را به

وارثش بسپارم...» بدین ترتیب فرمان داد تا شاهزاده احمد را حاضر کنند. (تاریخ عالی، جلد نخست چاپ نشده، ص ۲۰۸).

۱۵. به درگاه معلی و بارگاه عالی معروض می‌دارد که سلطان سلیم تحقیقاً در اینادا سوار کشتی شده، و قاضی که فرستاده بودیم به درگاه عالی اعزام شد، خبر اصلی را از وی بگیرد. اخبار شفاهی ونیز آنچه را که به وی توصیه شده است را نیز از همان قاصد بپرسید. محقق خواهند دانست. الفقیر حقیر، محمود (آرشیو کاخ توپقاپی بخش اوراق (اسناد)، شماره ۳۷۰۳). تاریخ لطفی پاشا (ص ۲۰۳، ۲۰۲)، می‌نویسد که سلیم پس از شکست به آخیولی *Âhyoli* رفته، از آنجا با کشتیهایی که آماده بودند، به کفه رفت:

۱۶. احمد در فرمان مهور مورخ جمادی الاول ۹۱۷ که از اسکی شهر به آل تورگوک فرستاد، اطلاع داد که به موجب فرمان عالی (پادشاه)، راهی آستان سعادت است و خواست که با تمامی قوا به وی ملحق شوند (آرشیو کاخ توپقاپی شماره ۳۰۶۲).

۱۷. سران پیاده نظام که از طرف ینی چریها برای بازگرداندن شاهزاده احمد تا مال تپه اسکدار آمده بود، رفتند، در پی امتناع احمد، بازگشته، گفتند که وی از در مخالفت برآمده است. ینی چریهایی که به غلیان درآمد بودند، به فرماندهان خود حمله کرده، گفتند، پادشاهمان، سلطان سلیم را بعنوان سردار ما انتخاب کرده است، ولی شما ما را نزد احمد می‌فرستید، فرمانده ینی چریها بناچار نزد وزیرا رفته اوضاع را تشریح کرد. وزیرا گفتند، «غلام هر جا که باشد، ما نیز آنجاییم»، به اتفاق نزد سلطان رفته اوضاع را بازگو کردند. پادشاه نیز گفت. سپاه هر کجا باشد من نیز همانجایم»، و تصمیم به دعوت از سلیم گرفتند. ابتدا یوسف قپوچی باشی (قپوچی باشی مأمور عالیرتبه دربار، «م»)، را که از شاهزاده سلیم نامه آورده بود، فراخوانده گفت؛ فرزندم رابه سرداری سپاه تعیین کردم، والله بالله، به هیچ وجه تردید نکنند و به سوی من آید». بعد فرمان مورخ اواسط محرم ۹۱۸، متضمن دعوت از سلیم را برای وی فرستاد (آرشیو کاخ توپقاپی شماره ۷۰۷۲).

۱۸. مورخ عالی، این گفته را از *دُر المکنون* گرفته است (برگ ۴۲).

۱۹. بایزید هنگام واگذاری سلطنت به سلیم از وی قول گرفت هیچ یک از برادرانش را تا زمانی که با وی از در مخالفت بر نیامده اند، به قتل نرساند (تاریخ عالی، برگ ۳۲۵۴).

۲۰. قاسم بیگ مذکور، همان قاسم پاشاست که در محله ایوب مدرسه و مسجدی دارد (تاج التواریخ، ص ۲۰۵).

۲۱. «... اما بعد سلطان سلیم به دربار آمده بر تخت جلوس کرد، بایزید قبل از رسیدن به دیمه طوقه، در طی راه به شهادت رسید و راهی آخرت شد»، (تنقیح التواریخ). بایزید خان دیمه طوقه را برگزید و از کاخ خارج شد، هنگام رسیدن به قاریشدران شربت اجلی که از طرف سلطان سلیم فرستاده شده بود، آگاهانه سرکشید و فوت کرد (مرئی التواریخ، کتابهای خزانه کاخ توپقاپی سرای، ۱۳۳۸).

۲۲. جلان زاده مصطفی بیگ در سلیم نامه، می‌نویسد، در یازدهم ربیع الاول ۹۱۸ در مهمانسرای *سُوغوت لی* دره (سُوغوت لی دره) *Soğutludere* در حوالی ادرنه، و در عریضه یوسف پاشا نیز فوت وی روز پنجشنبه ۲۵ ربیع الاول همان سال در محل عیسی لر *Isalar* نوشته شده است (آرشیو کاخ توپقاپی شماره ۶۳۳۵).

۲۳. منشآت فریدون بیگ، ج ۱، ص ۲۶۴ و ۲۶۳.

۲۴. ترجمه شقایق، (ص ۳۰۸)، شرح حال مؤیدزاده عبدالرحمان افندی.

۲۵. رونوشت عریضه ای که بایزید برای پدرش فرستاد، در بخش شرح حال مؤیدزاده در آخرین مجلد است.

۲۶. عالی مورخ، حلیه بایزید را چنین توصیف می‌کند: «بلند قد و گشاده رو و ابروان به هم پیوسته، چشمانی میشی، گندمگون،

- بینی پهن چون شیر، سینه‌ای پهن».
۲۷. س. کانتا کوزین، رساله‌ای کوتاه درباره‌ی اصل ترکها، چاپ شیفر، پاریس ۱۸۹۶.
۲۸. به نظر می‌رسد که معمار مؤساتی که در استانبول ساخت، یعقوب پاشا بوده است (شهرستان ادرنه و پاشا، ص ۴۷۸) -
۲۹. در دارالشفای ادرنه، سه طبیب، دو چشم پزشک، سه جراح، یک نفر دبیر و سایر مستخدمان (کارمندان) وجود داشتند، (آرشیونخست وزیر، سند ردیف ۷۰، از اسناد منتقل شده از آرشیودارایی).
۳۰. تذکره‌ی عاشق پاشازاده.
۳۱. شهرستان ادرنه و پاشا، ص ۴۸۵ و ۴۷۰.
۳۲. آرشیو توپقایی سرای، شماره ۸۵۲۵.
۳۳. ترجمه تحت اللفظی ابیات فوق:

ای که خوف به حیاتم انداختید
 ای که رهایم کرده، سوی سلیم رفتید
 ای که پیش گرفتید راه راست
 بنگرید که با من چه کرد سلیم شاه

فصل نوزدهم

تنظیم اوضاع داخلی توسط سلطان سلیم

جنگ چالدران و تصرف امیرنشین ذوالقدر*

از بین بردن شاهزادگان

شاهزاده احمد، نیرومندترین رقیب فرمانروای جدید بود. وی هنگامی که از مال تپه به انطالیه بازگشت. قونیه را از دست برادرزاده اش محمد خارج کرده، شاهزاده را نیز دستگیر کرد، ولی با توصیه پدرش آزادش نمود. شاهزاده احمد، به امید اینکه در آناتولی به پیروزی خواهد رسید، علیه برادرش سلیم، بسیج می شد.

دومین رقیب سلیم، شاهزاده قورقود بود، همان طور که در بالا گفته شد، قورقود به ینی چریها پناه برد. پس از آنکه سلیم به فرمانروایی رسید، بنا به توصیه آنها، از کشتنش صرف نظر کرد و مجدداً به مانيسا فرستادش اگرچه باز هم مورد سوء ظن بود.

سلطان سلیم به استثنای سفیر حکومت صفوی، سفرای مجار، ونیز، مملوک و سایر حکومتها را که برای عرض تبریک و تجدید معاهدات صلح آمده بودند^(۱) به حضور پذیرفت و پس

۵. برخلاف عنوان مذکور، جنگ چالدران... در این فصل مورد بررسی قرار نگرفته، و مؤلف آن را در خلال مطالب فصل بیستم آورده است. علت ذکر جنگ چالدران... در این فصل معلوم نیست (م).

از تمدید و تجدید قراردادهای صلح،^(۲) نخستین کارش را با فرونشاندن غائله برادرش، احمد شروع کرد. علاءالدین، پسر شاهزاده احمد که فرمانروایی خود را در آناتولی اعلام کرد، همراه با نیرویی به بورسه حمله برد و آنجا را به تصرف درآورد و به نام پدرش خطبه خواند.^(۳) نیرویی برای حمله به شاهزاده علاءالدوله اعزام شد که شاهزاده مذکور را از بورسه فراری داد و وی از طریق ملطیه، به سلطان مملوکها پناهنده شد.^(۴) یاووز سلطان سلیم، برای جلوگیری از فرار و اقدام به شورش شاهزادگان در اروپا، تعدادی قدرغه به سواحل آناتولی فرستاد.

سلطان سلیم برای حمله به شاهزاده احمد نیرویی به فرماندهی علی بیگ بن مالقوچ اوغلی بالای بیگ مشهور، اعزام داشت. شاهزاده احمد برای گرفتن نیروی امدادی، دوپسرش را نزد شاه اسماعیل صفوی فرستاد و خود نیز به ملطیه فرار کرد، و پس از آنکه اوضاع را مساعد دید به آماسیا بازگشت.^(۵) زیرا طرفداری برخی از ارکان دولت، بویژه وزیر اعظم قوجه مصطفی پاشا، و مکاتبات سری با وی و دریافت دعوتنامه‌هایی از طرف بزرگان اجاقینی چری برای به دست گرفتن فرمانروایی، شاهزاده احمد را امیدوار کرد، و این جریان را مالقوچ اوغلی، به اطلاع سلیم که به بورسه آمده بود، رساند.

سلطان سلیم، به موجب قانون وراثت سلطنت، تصمیم گرفت، به استثنای پسرش سلیمان، احدی از خانواده‌اش را زنده نگذارد، و نخستین کارش را در اجرای این تصمیم، با خفه گردانیدن فرزندان برادرانش شهنشاه و عالمشاه و محمود آغاز کرد. سپس خواست که از نظر و عقیده برادرش قورقود اطلاع پیدا کند. لذا، از زبان دولتمردان، نامه‌هایی برایش نوشت و حس و آرمندی وی را برای سلطنت تحریک کرد، و به علت موافقتش به او قول و اطمینان داده شد.^(۶) پادشاه که پی بردوی هنوز آرزوی فرمانروایی را در سر می‌پروراند از بورسه حرکت کرده، ناگهان به مانیسا آمد، با اینکه شاهزاده قورقود را در کاخ محاصره کرد، ولی نتوانست وی را به چنگ آورد. قورقود از آمدن پادشاه، توسط یکی از افراد که از جانب یکی از پاشاها فرستاده شده بود، اطلاع پیدا کرد. نیمه شب با برداشتن وسایل سبک ولی بهادر ریشش را سفید رنگ کرده، کلاهی به سر گذارده و دستاری بست. بدین ترتیب تغییر قیافه داده، همراه نوکری وفادار به نام پیاله^۱ موفق به فرار از در پشتی کاخ شد و درغاری پنهان گردید. هدف او رسیدن به سواحل انطالیه، سوار شدن بر یک کشتی و فرار به اروپا، یا پناهنده شدن به شوالیه‌های رودوس بود. ولی به این هدف و آرزویش نرسید. او حدود سه هفته پنهان شد، و از محل اختفایش توسط دهقانی که گزارش

داده بود، اطلاع یافته، و دستگیرشان کردند. به موجب فرمان، هنگامی که قورقود را به بورسه می آوردند، بر سر راه در قصبه امید^۱ «آمد» وقتی که در خواب بود، به دست سنان آغا قپوچی باشی، فرمانده کاخ، به وسیله کمند خفه شد، و جسدش در بورسه در آرامگاه اورخان غازی دفن گردید. پیاله بیگ نوکر وفادارش را نیز بعنوان متولی آرامگاهش تعیین کردند^(۷) (۵ محرم ۱۳/۹۱۹ مارس ۱۵۱۳).

از قورقود دو دختر به نامهای فرحشاد و فاطمه بجای ماند و پسرش را که بعنوان گروگان نزد عمویش سلیم بود، خفه کردند.^(۸) سپس نوبت شاهزاده احمد فرا رسید. ابتدا، قوجه مصطفی پاشا که طرفدار شاهزاده احمد بود و نهانی باوی مکاتبه داشت، در بورسه اعدام گردید و بجایش هرسک — زاده احمدپاشا برای چهارمین بار صدراعظم شد.

از طرف وزرا و رجال دولت که نزد یاووز سلطان سلیم بودند، نامه هایی برای شاهزاده احمد مبنی بر قتل شاهزادگان و اعدام قوجه مصطفی پاشا صدراعظم توأم با شکایت و گله از وضعی که دچار شده بودند، نوشته شد، در نامه ها آمده بود «در صورتی که شاهزاده خود را برساند، در نخستین برخورد به وی ملحق خواهند شد». بدین وسیله شاهزاده احمد را قانع کردند. وی پس از دریافت نامه های مذکور، امیدواری زیادی پیدا کرد و از ملطیه به انطالیه بازگشت، و همراه با سربازانی که آنجا گرد آورده بود، ابتدا به قونیه، سپس به طرف بورسه به حرکت درآمد. همدم پاشا، بیگلربیگ قرامان، و نیز بیگلربیگ آناطولی مأمور مقابله با شاهزاده شدند، و میرآخور بییق لی^۲ احمد آغا هم، بعنوان پیشدار و رهبر تعیین گردید. طرفین در دشت ینی شهر باهم روبرو شدند. پادشاه نیز از بورسه عازم میدان جنگ شد.

شاهزاده احمد، در حین جنگ پی برد که موضوع نامه ها دروغ بوده و فریب خورده است. و چون امکان عقب نشینی برایش وجود نداشت، به جنگ پرداخت. سرانجام از اسبش به زیر افتاد و دستگیر شد و سربازانش شکست خوردند. او نیز به دست سنان آغا خفه شد.^(۹) بدین ترتیب غائله شاهزادگان به کلی به پایان رسید (شوال ۹۱۸/ژانویه ۱۵۱۴). فقط قاسم، پسر شاهزاده احمد، به مملوکها پناهنده شد، و پسر دیگرش مراد، مدتی نزد شاه اسماعیل ماند. وی هنگامی که در ایران بسر می برد و در مقام سنجق بیگی بود، فوت کرد.

در آرشیو کاخ توپقاپی در خصوص فعالیت شاهزاده احمد بعنوان فرمانروا، اسناد زیادی

وجود دارد.

یادداشت‌های فصل نوزدهم

۱. سلیمان و علاء الدین، فرزندان شاهزاده احمد در ذی‌قعدة ۹۱۸ به کشور مملوکها فرار کرده از آنجا به قاهره رفتند. حتی شاهزاده سلیمان گفته بود که پدرش احمد به قاهره خواهد آمد، و این سخن باعث خوشحالی سلطان مملوکها شده، به این فکر افتاد که ماجرای جدیدی علیه عثمانیان به پا کند. شاهزاده سلیمان در ماه صفر سال ۹۱۹ و علاء الدین نیز بیست روز پس از وی به مرض طاعون درگذشتند. شاهزاده قاسم، فرزند دیگر احمد، نیز به قاهره رفت، پس از آنکه در جنگ، مرج دابق Merc-i Dâbiğ شرکت نمود، فرار کرد (تاریخ ابن ایاس، ج ۴، ص ۲۸۹، ۲۹۱، ۳۰۳، ۳۰۶). اگرچه «عالی» (مورخ) نوشته است، علاء الدین هنگامی که در تاریخ ۸ ربیع الآخر ۹۱۹ به قاهره می‌رفت دچار طاعون شده، فوت کرد (ص ۲۵۷)، ولی سخنی از شاهزاده قاسم به بیان نمی‌آورد. شاهزاده احمد، دو پسر دیگر به نامهای عثمان و مراد داشت و احتمالاً مراد توسط قزلباشها تاجگذاری کرد، و با آنها متحد شد. (آرشیو کاخ توپقایی شماره، ۶۵۲۲).
۲. مورخ «عالی» می‌نویسد که سفرای پس اطفای غائله شاهزادگان، در اردنه، به پادشاه تبریک گفتند (ص ۲۵۷).
۳. از بورسه خبر رسید که سلطان علاء الدین بن احمد، به بورسه آمد و پس از تصرف آنجا، اکثر کسانی را که تابع سلطان سلیم بودند، از دم تیغ گذراند، و اموال دولتی را ضبط و از اهالی شهر اموال بسیار گرفت و به نام پدرش خطبه خواند (تاریخ لطفی پاشا، ص ۲۰۴).
۴. با اینکه هامر می‌نویسد که وی به کماخ فرار کرد، ولی لطفی پاشا و سایر تواریخ عثمانی رفتن او به ملطیه را نوشته‌اند. شاهزاده سلیمان بن احمد به قاهره آمد و گفتن اینکه پدرش نیز خواهد آمد، نشان دهنده این مسئله است که وی به ملطیه پناهنده شده بود. در نامه‌ای که نایب (والی ملطیه برای صدراعظم مصطفی پاشا، فرستاد، و اطلاع داد که سلطان احمد با حدود سه هزار نفر به «شهر دارنده» آمده، سفیری نزد سلطان مملوکها فرستاد و اطلاع داد که حاضر به آشتی با برادرش است، در صورتی که آشتی و صلح در میان نباشد، نزد شاه اساعیل که متماداً با وی جنگیده بود، خواهد رفت. در این زمان فقط حدود پانصد نفر از افرادش همراهش بودند، و اگر فراریان کشته شوند، دیگر کسی همراه وی باقی نخواهد ماند (آرشیو کاخ توپقایی پرونده شماره ۳۰۶۲).
۵. کنه‌ال‌اخبار محمود را فرزند شهنشاه و فرزندان او را در جایی موسی، امین و اورخان، در جایی دیگر با نامهای مصطفی و اورخان و سلیمان ذکر کرده است. این سه شاهزاده، به طور صحیحتر در تاج‌التواریخ (ج ۲، ص ۲۳۰)، بعنوان فرزندان محمود ذکر گردیده‌اند. ولی «عالی» اشتباهاً آنها را فرزند محمد قید کرده است. نام پسر عالمشاه، عثمان بود (کنه‌ال‌اخبار، ج ۱، نسخه چاپ نشده موجود در کتابخانه ام «مؤلف» ص ۲۵۸، ۲۵۵). این سه فرزند شاهزاده محمود در آرامگاه سلطان مراد دوم در بورسه مدفون هستند.
۶. قورقود، در پی فرمانروا شدن برادرش، هنگام بازگشتن به مانیسا، گفت: «من قلباً رغبتی به حکومت و ملک ندارم» آرزوی زندگی کردن در کنجی خلوت توأم با آرامش و دعا کردن برای بقای دولتتان است. (تاریخ عالی، ص ۲۱۲).
۷. اسپاندانی - Spāndāni - می‌نویسد، قورقود به آتاتولی که به رودوس نزدیکتر بود، عقب نشست، هنگامی که منتظر کشتی شوالیه‌های رودوس که قرار بود او را با خود ببرند، بود، در پی گزارش یکی از افرادش دستگیر شد.
۸. سلطان [شاهزاده] احمد، هنگامی که در آتاتولی مشغول فعالیت بود، به استانبول دعوت شد و از قورقود خواست که پسرش را نزد وی فرستد. او نیز گفت: «قبل از این نیز به این بنده نامه نوشته بودید که: «پسرتان را نزدم بفرستید تا به دستبوسی

پادشاهان بیرمش». اما اگر به عهده بگیری، که بلایی سرپرسم نیاید، در آن صورت افراد به آستان دولتتان خواهند رسید...» (آرشو کاخ توپقایی شماره ۸۵۱۷).

۹. شاهزاده احمد راپس از دستگیری، نزد یاوز سلطان سلیم آوردند، با اینکه تقاضا کرد او را نکشند و اجازه دهند در جایی مقیم شود، ولی سلطان سلیم نپذیرفت، پس از تندی‌هایی که با وی کرد، بلافاصله دستور داد خفه اش کنند. ماترک و میراث شاهزاده احمد، توسط قاضی از نیق مشخص شد (آرشو کاخ توپقایی، شماره ۵۵۹۸).

فصل بیستم

فعالیت قزلباشها در آناتولی هنگام جلوس یاووز سلطان سلیم

شاه اسماعیل مؤسس سلسله صفوی، که دولت آق قوینلورا منقرض کرد، لقب صفوی را از نام جد بزرگش شیخ صفی الدین اردبیلی گرفت. او که پیرو مذهب شیعه (اثنی عشری = دوازده امامی) بود، از مقام شیوخیت به مقام پادشاهی رسید و برای جلب نظر قزلباشهایی که قرن‌ها در آناتولی بسر می بردند، مبلغینی به نام دایی یا خلیفه به آنجا اعزام کرد.

در زمان سلجوقیان آناتولی و در دوره غیاث الدین کیخسرو دوم (۱۳۴۶-۱۲۳۶م)، قیام علویان، یعنی قزلباشهایی که در آناتولی مرکزی حوالی سیواس، آماسیا، توقات، چوروم و ملطیه تحت رهبری اسحاق بابا شروع شد. و نیز بعدها، حوادثی خونین، نظیر قیام علویان که بدرالدین محمود پسر قاضی سیمونا^۱ در بالکان، روم ایلی و آناتولی غربی ترتیب داد، اتفاق افتاد.

نور خلیفه، از خلفا (مبلغان) شاه اسماعیل توسط مریدانش در آناتولی در فعالیت بود؛ و علویان ساکن سیواس، توقات، آماسیا، چوروم را به نام شاه [اسماعیل] به اتحاد و یگانگی دعوت می کرد. همچنین شاه قلی فرزند حسن خلیفه که از علویان آناتولی و از خلفای شیخ حیدر پدر شاه اسماعیل بود نیز به نام شاه [اسماعیل] در منطقه انطالیه و حوالی آن فعالیت می کرد. وی فعالیتش را توسط افرادش به روم ایلی نیز تسری داده بود (۹۱۵ هـ ق/ ۱۵۰۹).^(۱)

شاه اسماعیل زمانی به طور پنهانی در فعالیت بود. فعالیت خلیفه شاه قلی نیز از سال

۱۵۰۹ در منطقه سنجق انطالیه در آناتولی غربی، فزونی یافته بود. شاه اسماعیل عوامل نفوذی خود را وارد گروههای طرفدار برخی از شاهزادگانی که در ایالات بودند کرده و به مکاتبه با شاهزادگان نیز پرداخته بود.^(۲)

پسر حسن خلیفه که در تواریخ از او به نام شاه قلی نام برده می شود (معلوم نیست نامش چه بوده است)، از اهالی روستای یالین لی، وابسته به ناحیه قورقود الی بود. وی در غاری نزدیک روستای خود بسر می برد و مشغول عبادت بود، و از طرف کسانی که به زیارتش می آمدند، بعنوان «ولی» شهرت یافت. حتی سلطان بایزید دوم نیز برایش پول فرستاده بود.

شاه قلی که بدین ترتیب شهرتش فزونی می یافت. برای به اجرا درآوردن نیات نهانی خود منتظر فرصت مناسبی بود. واگذاری اداره امور دولت به وزرا از طرف سلطان بایزید و کناره گیری از کار و آزمندی پسرانش برای رسیدن به فرمانروایی به شاه قلی جرات بخشید. شاهزاده قورقود، سنجق بیگ انطالیه به نیت وی پی برد، و با اینکه نیرویی تحت فرماندهی یکی از افرادش به نام سُباشی حسن آغا، دستجات شاه قلی را پراکنده ساخت، اما خود وی موفق به فرار شد. اهداف و نیات شاه قلی توسط افرادش که دستگیر شده بودند، آشکار گردید.^(۳)

شاه قلی، پس از فرار به گذرگاه بینی جه^۱ آمده و با چهارصد پانصد نفر از یارانش دست به عصیان زد. قاضی و والیانی را که فرا چنگ می آورد، به قتل رسانده، کاروان مرکب از افراد شاهزاده قورقود را که عازم مانیسا بود، تاراج کرد. به دنبال الحاق سپاهیان صاحب تیول به شاه قلی که برای مقابله با وی اعزام شده بودند، نیروهای دولتی شکست خورده و شاه قلی رو به سوی انطالیه نهاده، آنجا را محاصره کرد.^(۴)

این حادثه که حکومت مرکزی آن را عصیانی محلی تلقی کرده، بدان اهمیت نداد، گسترش پیدا کرد و بر جرات شاه قلی افزوده شده حوالی بوردور^۲، کچی بُورلی^۳، ایستانوس^۴ (قورقود الی)، اسپارتا، گول حصار^۵ و صندوق لی^۶ مورد چپاول و قتل عام آنان قرار گرفت، با اینکه قراگوز احمد پاشا، والی آناتولی، برای مقابله با آنها اعزام شد، ولی در نزدیکی کوتاهیه، شکست خورده، به قتل رسید، و توسط شاه قلی به میخ کشیده شد (۲۳ حرم ۲۲/۹۱۷ آوریل ۱۵۱۱).

شاه قلی پس از آن به پیشروی به سوی بورسه پرداخت. چون حسن آغا که برای مقابله با وی اعزام شده بود، شکست خورد و به قتل رسید، نگرانی در بورسه افزایش یافت، و شاهزاده

1. yenicce 2. Burdur 3. Keçiborlu 4. İstanbul 5. Gölhisâr 6. Şandıklı

قورقود به قلعه مانیسا پناه برد. در پی نامه قاضی بورسه به استانبول، مبنی بر اینکه در صورتی که تا دو روز دیگر نیروی امدادی به بورسه نرسد، اوضاع وخیمتر خواهد شد، دولت مرکزی به خود آمده، و خادم علی پاشا، وزیر اعظم، مأمور سرکوبی عصیان شد.^(۵)

شاه قلی که از آمدن خادم علی پاشا به اتفاق نیروهای ینی چری اطلاع پیدا کرد، مجبور به عقب نشینی شد، ولی مورد تعقیب وزیر اعظم قرار گرفت. در جنگی که در محل چبق چایی^۱ و یا گوک چای^(۶) در نزدیکی سیواس روی داد. خادم علی پاشا (وزیر اعظم) به قتل رسید، و از شاه قلی هم که شکست خورده بود، خبری به دست نیامد (ربیع الآخر ۹۱۷/جولای ۱۵۱۱).

شاهزاده سلیم، والی طرابوزان، ضمن اینکه فعالیت شاه اسماعیل در آناتولی، ماجرای شاه قلی و نهضت گاه بگاه علویان را به دقت دنبال کرده وزیر نظر داشت، از وخامت اوضاع، و روابط برخی از شاهزادگان با شاه اسماعیل؛ و تاجگذاری برادرزاده اش مرادبن شاهزاده احمد به دست خلیفه شاه اسماعیل اطلاع یافت، و مواظب سرانجام این اوضاع بود. جلوس سلیم بر تخت سلطنت موجب شد که سلطان [شاهزاده] احمد و پسرش مراد، در رأس قیام علویان قرار گرفته، و در نتیجه فجایع حوالی توقات، چوروم و سیواس فزونی یابد.^(۷)

عده ای بدون بررسی و تحقیق، تنها با استناد به اسناد وقایع تاریخی، اقدام یا ووز سلطان سلیم را پس از رسیدن به فرمانروایی و حل مسئله شاهزادگان، اعدام و یا زندانی کردن حدود چهل هزار نفر از قزلباشهای موجود در آناتولی را قبل از جنگ با شاه اسماعیل، بیجا و بیهوده دانسته و او را مورد سرزنش قرار داده اند؛ در حالی که اگر اسناد مذکور در فوق، و وقایعی که روی داده بود، در نظر گرفته شود، بخوبی معلوم می‌گردد که پادشاه [سلطان سلیم] دست به چه کار بجایی زد، و هنگام عزیمت برای جنگ با شاه اسماعیل چه خطری را که پشت سرش قرار داشت، دفع کرد.

از این رو، پس از اینکه سلطان سلیم به فرمانروایی رسید، قبل از حمله به شاه اسماعیل، مخصوصاً درصدد برآمد که درباره قزلباشهای موجود در آناتولی تحقیقات کامل به عمل آورده، برای اتخاذ تصمیم در این خصوص، دیوانی به ریاست خویش به وجود آورد و بررسیها و نظراتش را در این مورد ابراز کرد^(۸) و گفت تا زمانی که از این خطر داخلی جلوگیری نکند، قادر به مقابله با شاه اسماعیل نخواهد بود، زیرا در حین جنگ، آنها در پشت سر دست به قیام خواهند زد. بدین جهت، افراد از هفت تا هفتاد ساله را که قزلباش بودنشان محرز شده بود، مشخص کرده، برخی

۱. Çubuk çâyi.

از آنها را به قتل رساند، و برخی دیگر را نیز زندانی کرد.^(۹)

بسیج برای حمله به شاه اسماعیل و جنگ ایران

بازداشت و اعدام برخی از قزلباشهای آناتولی

یاووزسلطان سلیم، پس از اینکه در طی دو سال، غائله شاهزادگان را برطرف کرد، خود را آماده جنگ با ایران نمود. علویان (قزلباش های) تحت فرمان و اداره عثمانیان، بر اثر تحریکات پنهانی شاه اسماعیل در آناتولی، به سوی وی گرایش پیدا کردند که ماجرای شاه قلی نشان دهنده آن بود. بدین سبب، قیامهای گاه بگاه علویان در داخل مملکت، هنگام جنگ با شاه اسماعیل، می توانست خطر و غائله بزرگی برای دولت به وجود آورد. بدین سبب به دنبال فرمانهایی که برای سنجق بیگها و بیگلربیگهای آناتولی فرستاده شد، آنها به تحقیق و بررسی پرداخته، اسامی هواداران شاه اسماعیل و کسانی که احتمال قیامشان می رفت در دفتری ثبت شد. چهل هزار نفر را که زیانبخش و خطرناک تشخیص دادند، یا به قتل رساندند و یا زندانی کردند. پس از آن، سلطان سلیم، همان طور که در بخش جنگ با ایران گفته خواهد شد، جاسوسی را که از طرف شاه اسماعیل به آناتولی فرستاده شده و به نام خلیفه وی هم به امر جاسوسی می پرداخت و هم مردم را به بیعت با شاه اسماعیل دعوت می کرد، از زندان آزاد و نامه ای به زبان فارسی تحت عنوان «بیا و بگو آنچه را که دیده ای»، توسط وی برای شاه اسماعیل فرستاد.^(۱۰)

سیاست شاه اسماعیل

شاه اسماعیل با ساقط کردن دولت آق قویونلو، و به دست گرفتن آذربایجان، ایران، عراق عرب و عجم، حدود قلمرو خود را تا جیحون رساند. او در سال ۹۱۶ هـ ق / ۱۵۱۰ م پس از غلبه بر اربکها^(۱۱) در شرق نیز، توسط خلفایی که به سرزمین عثمانیان اعزام داشت، علویان را تحریک کرده، در صدد وابسته کردن آنها به خود برآمد. نرمش سلطان بایزید [دوم]، لاقیدی برخی از دولتمردان، و گرایش عده ای از وزرا به علویان نیز بر جرأت و جسارت شاه اسماعیل افزوده، و به فعالیتش حرارت و اشتیاق بخشید. از این رو، از طرف قزلباشهای آناتولی، هر سال

هدایا و نذورات زیادی برای شاه اسماعیل ارسال شده، نسبت به وی اظهار صداقت و وفاداری می‌شد و روابط و مناسباتشان مورد تأیید قرار می‌گرفت.

سلطان سلیم که در طی فعالیت‌های شاه اسماعیل، والی طرابوزان بود، بخوبی متوجه اهداف شاه اسماعیل شده، با سرکوب هواداران وی حتی ارزنجان را به طور موقت اشغال کرد. از این رو، شاه اسماعیل از شاهزاده [سلیم] پیش پدرش شکایت کرد.

شاه اسماعیل در سالهای آخر فرمانروایی سلطان بایزید، با استفاده از اوضاع موجود بین شاهزادگان، فعالیت‌هایش را شدت بخشید و شاهزاده مرادبن احمد را— که بعدها به وی پناهنده شد— مورد حمایت قرار داد، و هنگام جلوس سلطان سلیم، سفیری برای تبریک اعزام نکرده و بدین وسیله عدم رضایت خویش را از تغییر سلطنت نشان داد.

سلیم، پس از حل غائله برادرانش، برای وارد کردن ضربه مهم و محکمی به شاه اسماعیل— که پی به نیت و هدفش برده بود— به تدارک پرداخت، و همان طور که قبلاً گفته شد، بخش مهمی از قزلباش‌های خطرناک موجود در آناتولی را یا زندانی کرد و یا به قتل رساند، و بدین ترتیب از عصیان‌های داخلی که احتمال وقوعشان می‌رفت، جلوگیری کرد.

شاه اسماعیل، برای دولت مملوک‌ها نیز دشمن خطرناکی بشمار می‌آمد؛ زیرا در مقابل خلیفه سنی مذهب قاهره، مذهب شیعه را علم کرده بود و با تعقیب سیاست آق‌قویونلوها و با تحریک اروپاییان علیه مملوک‌ها، پیشنهاد کرد که فرنگ‌ها [اروپاییان] از راه دریا، و خود نیز از راه خشکی به سوریه حمله کنند.^(۱۲) هنگام تدارک عثمانی‌ها برای جنگ علیه صفویان، با اینکه با ارسال پیام به مملوک‌ها، پیشنهاد اتحاد با آنها را کردند، ولی پس از مذاکرات طولانی، دولت مملوک‌ها مصلحت در آن دید که بی‌طرفی خود را حفظ کند، و تعقیب سیاست بررسی اوضاع و پیاده کردن نیرو در حوالی حلب را اصلحتر دانست.^(۱۳)

سلطان سلیم، پس از اینکه بعنوان فرمانروای جدید در جای پدرش مستقر شد، با جمع‌آوری فرماندهان، کدخداهای و افسران ینی‌چری‌ها، با آنها در «ینی‌باغچه» به مذاکره پرداخت و پس از آنکه موقعیت شاه اسماعیل را که به صورت دشمنی بزرگ و خطرناک برای دولت عثمانی درآمده بود، توضیح داد و چگونگی رسیدن از مقام شیوخیت به مقام پادشاهی، و وضع و موقعیت حال او را شرح داد، گفت: این موردی است که به هیچ وجه نباید در باره‌اش اهمال کرد، و با اضافه کردن اینکه «جنگی علیه شاه اسماعیل در پیش دارم» منتظر پاسخ نظامیان شد. وی با اینکه سه بار نیت خود را تکرار کرد، ولی آوایی برنیامد. فقط هنگامی که

برای آخرین بار گفته‌اش را تکرار کرده شخصی به نام عبدالله که سربازی قدیمی متوسط‌المقام در صنف پیاده نظام ینی چریها بود، و حقوق روزانه‌اش نوزده آقچه بود، گامی چند به جلو برداشته و پس از ثنای پادشاه، گفت: «خواستۀ ما نیز همین است. فرمان، فرمان پادشاهمان است.» سلطان سلیم از این امر خوشحال شد و بی‌درنگ امارت سلاتیک را به آن سرباز واگذار کرد و به وزیرایش نیز دستور داد تا به آن مرد فقیر کمک کنند.^(۱۴) در حقیقت برخی از ارکان دولت تمایلی به این جنگ نداشتند. این بیانات سلطان سلیم، و عدم دریافت پاسخ مطلوب، احساس شک و تردیدی را که به همان ترتیب در ینی چریها نیز به وجود آمده بود، بیدار کرد. به این احساس چه هنگامی که عازم جنگ بودند و چه زمان بازگشت از جنگ می‌توان پی برد.

نامه‌هایی که برای شاه اسماعیل فرستاده شد

سلطان سلیم پس از حل مسئله شاهزادگان و قزلباشهای موجود در آناتولی، فرمانهایی در خصوص تجهیزده هزار نفر سرباز عزب [مجرد] به آناتولی فرستاد، و دستور داد که تمام نیروها در جلگه ینی شهر بدو ملحق شوند. پادشاه در این زمان در ادرنه بسر می‌برد. پسرش سلیمان را که والی مانیسا بود، به ادرنه فراخوانده، مأمور حفظ و حراست از روم ایلی نمود. روز سه‌شنبه ۲۳ محرم سال ۹۲۰/۱۹ مارس ۱۵۱۴م، از ادرنه به طرف استانبول حرکت کرد. یک ماه بعد نیز، وارد اسکدار شد. همچنان که در فوق گفته شد به مناسبتی، توسط شخصی به نام قلیچ که از خلفای شاه اسماعیل بود و در زندان بسر می‌برد، نامه‌هایی به زبان فارسی برای شاه اسماعیل فرستاد. سلطان سلیم در نامه مورخ ماه صفر سال ۹۲۰ خود، به شاه اسماعیل، ضمن اشاره به اعمال و کردار مغایر اسلام شاه اسماعیل و مظالم وی، گفته بود که برای تقویت اسلام، و از میان برداشتن مظالم، دست به کار شده و به تلافی کارهایی که او انجام داده است، به قتلش فتوای داده شده و قیل از کشته شدنش لازم است که اسلام آورده و سرزمینهایی را که اسبهای عثمانی بدانجا گام می‌نهند، بدو واگذار کند، و نیز گفته بود که برای این منظور در ماه صفر از استانبول حرکت کرده و شخصاً در جنگ حاضر خواهد شد.^(۱۵) قلیچ که بعنوان سفیر اعزام شده بود، شاه اسماعیل را در همدان پیدا کرده، نامه را تسلیم کرد. او نیز اطلاع داد که «آماده جنگ است.»^(۱۶) پاسخ شاه اسماعیل هنگامی که اردوی عثمانی به جلگه آرزنجان رسیده بود، دریافت شد. شاه اسماعیل، قلیچ را که نامه سلطان سلیم را آورده بود، به قتل رساند.^(۱۷) شاه اسماعیل در این نامه نوشته بود: «اگر مردی به میدان خواهی آمد، و ما را نیز از

انتظار رهایی خواهی بخشید.» در ضمن برای یاووز سلطان سلیم نیز یک دست لباس زنانه و یک روسری بزرگ فرستاد. جواب نامه وی در اواخر جمادی الاول سال ۹۲۰ از ارزنجان فرستاده شد، یاووز [سلطان سلیم] در این نامه «شاه اسماعیل را، به میدان مردانگی [جنگ] فرا خوانده، و گفته بود که هنوز از وی نشان و اثری نیست. شاه اسماعیل ضمن دادن پاسخ به نامه های وی، با اشاره به دوستی فیما بین چه در زمان سلطان بایزید، و چه زمانی که او [سلطان سلیم] والی طرابوزان بود، از علت به وجود آمدن خصومت موجود، اظهار بی اطلاعی کرده، با اشاره به دوستی قدیم فیما بین، و عدم تمایل به ایجاد شورش مجدد، نظیر شورش زمان تیمور که نتیجه ای بسیار بد به وجود آورد، و چون مطالب موجود در نامه ها را نتیجه استفاده کاتبان آنها از تریاک و افیون می دانست، از این رو، برای وی حقه ای طلایی همراه با مقداری از معجون افیون فرستاد. یاووز سلطان سلیم نیز با نامه ای که در ماه جمادی الآخر نوشت، با دادن جوابی تند مقابله به مثل کرده گفته بود که:

«خواستہ دولتمان را اجابت کرده، راهی طولانی را پیموده وارد سرزمینت شدیم، ولی تو در میدان حاضر نیستی. سرزمین و خاکی که در دست پادشاهان است به منزله منکوحه آنان است. اگر مردانگی و غیرت در وجود کسی باشد، شخص دیگری نمی تواند بر او دست یابد. در حالی که من مدتهاست که به همراه سربازانم وارد کشور توشده و پیشروی می کنم، حال آنکه از تو خبری نیست. برای اینکه تو را، دچار وحشت نکنم چهل هزار نفر از سربازانم را در سیواس و قیصریه گذاشتم. مروت و گذشت در برابر دشمن تا این درجه کافی است. بعد از این نیز اگر خود را پنهان کنی و ظاهر نشوی مردی و مردانگی بر تو حرام باد. به جای مغفر (کلا هخود) روسری، و به جای زره، چادر برگزین و از پادشاهی و فرماندهی صرف نظر کن.» (۱۸)

سلطان سلیم همراه این نامه اش، در قبال آنچه که شاه اسماعیل فرستاده بود. با اشاره به منشأ شاه اسماعیل، برای او، اسباب و لوازم مخصوص اهل طریقت یعنی خرقة، شال، عصا مسواک* و شَد (شال کمر) فرستاد.

حرکت سپاه

هنگام عبور گاردینی چری از اُسکدار نیروهای روم ایلی نیز از گلیبولی وارد ساحل مقابل آناتولی

* مسواک، نوعی چوب که از درخت مسواک گرفته می شد، مسلمانان چه در قدیم، و چه اکنون دندانشان را با آن شسته و می شویند. استعمال آن پیروی از سنت حضرت رسول (ص) محسوب می شود (م).

شدند و در اجرای فرمان صادره، در جلگهٔ ینی شهر بورسه گرد آمدند و در هفتم ربیع الاول به موضع سیدغازی رسیدند، و پس از سه روز استراحت در آنجا، به هریک از سربازان گارد دربار یکهزار آقچه بعنوان انعام جنگ پرداختند. وزیر احمدپاشا، دوقاقین اوغلی با بیست هزار نفر از سربازان سپاهی زمین دار برای به دست آوردن خیبری از شاه اسماعیل و بررسی اوضاع به مرز اعزام شد. احمدبیگ معروف به قراچه پاشا، برای گرفتن اسرای از نیروی شاه اسماعیل با پانصد نفر سواره نظام مأموریت تهاجم یافت. به دنبال آن محمدبیگ میخال اوغلی نیز همراه آقنچی‌ها مأمور حمله شد.

اردو به قونیه رسیده و در فیل آباد چایری [مرتع و جلگهٔ فیل آباد] مستقر گشت. پادشاه وارد شهر شد، و مزار حضرت ملاخنکار (مولانا جلال الدین رومی) را زیارت کرد و یکصد هزار آقچه بعنوان صدقه داد. به حقوق هریک از افراد سپاهی زمین دار ده درصد اضافه شد. ابتدا به قیصریه و سپس به سیواس آمدند. شمارش سربازان در آنجا صورت گرفت. تعدادشان یکصد و چهل هزار نفر بود. چهل هزار نفر از آنان را که مسن، کوچک و یا مریض بودند جدا کردند و آنها را تحت فرماندهی اسکندر پاشا، بعنوان نیروی ذخیره و احتیاط در قبال وضع اضطراری ناشی از بروز حادثه‌ای داخلی و نیروی پشت جبهه در محلی مابین قیصریه و سیواس نگهداشتند. محمدخان استاجلو، فرمانده مرز غربی شاه اسماعیل بود. چون پی برد در مقابل قوای عثمانی قادر به مقاومت نخواهد بود، مناطقی را که احتمال عبور اردوی عثمانی از آنجا می‌رفت، ویران کرده، تبدیل به بیابان نمود، و نزد شاه اسماعیل آمد.

ضبق غلات

مهمات اردو، خزانه و دفاتر تیولها در قلعهٔ سیواس گذارده شده و پیشروی آغاز گردید. پس از رسیدن به قوچ حصار (حقیق)^۱، ترتیبات و تدابیر جنگی اتخاذ گردید. ینی چریها خیمه و خرگاه سلطان را محاصره کرده و تحت مراقبت قرار دادند، و سپس به همان ترتیب به راه افتادند. در منطقهٔ صوشهر^۲ واقع در مرز ایران و آق شهر،^(۱۹) با همان نظم وارد خاک دولت صفوی شدند، و اردوی عثمانی به علت ویرانیهایی که محمدخان استاجلو به وجود آورده بود، دچار مشکلات گردید.

1. Hâfık 2. Şu Şehir

فرمانروای عثمانی، هنگام عزیمت به این جنگ به علاء الدوله امیرذوالقدر نامه‌ای نوشته و از او برای شرکت در جنگ دعوت به عمل آورد. ولی علاء الدوله نه تنها اعتنایی به این دعوت نکرد، بلکه با غارت غلات، اردو را در تنگنا قرار داد.

اردوی عثمانی همچنان در حال پیشروی بود، و در ویرانه‌های مذکور از نظر خورد و خوراک در مضیقه قرار داشت، با اینهمه، این مضیقه جنبه قحطی نداشت. زیرا مقدار زیادی از ارزاق و مهماتی که توسط کشتیها به طرابوزان انتقال داده شده بود، به وسیله شتر و قاطرها به اردو فرستاده می‌شد. علاوه بر آن، نامه‌ای نیز برای حکمران گرجستان، دایر بر ارسال خورد و خوراک فرستاده شد.

همان‌طور که فوقاً در بخش مربوط به مبادله نامه‌ها با شاه اسماعیل گفته شد، هنگام رسیدن به موضع حسن بیگ چاییری، واقع در یصی (یا صی) چمن،^(۲۰) که از توابع ارزنجان است، سفیر شاه اسماعیل همراه نامه‌ای فرارسید. به او جواب داده شد که «به موقع آماده شو»، و همچنان که قبلاً اشاره شد، برای شاه اسماعیل لوازم و لباس شیوخیت فرستاده شد. شاه اسماعیل نیز متقابلاً ضمن گله از اصطلاحات تحقیرآمیز نامه پادشاه، در جعبه‌ای طلائی معجونى از افیون— به خاطر اینکه نامه‌ها را کاتبان و منشیان افیون کش نوشته بودند—ارسال داشت. در حقیقت این امر اشاره به این مسئله بود که چون سلطان بایزید افیون استعمال می‌کرد، بنابراین پسرش نیز همانند پدر افیون کش است.

قصد مراجعت وزرا و امرا و قتل همدم پاشا

روبرو شدن اردو با مشکلات در مناطق ویران، فرصتی به مخالفان جنگ با شاه اسماعیل داده، بتدریج سربازان را تحریک کردند. شایعات و نجوایی در اردو شروع شد. سربازان، وزرا و فرماندهان هنگامی که به ساحل فرات و ارزنجان رسیدند، به علت نبودن دشمن در میدان، خواستند تمایل و خواسته خود در مورد عدم پیشروی بیشتر از آن، و بازگشتشان را به اطلاع سلطان سلیم برسانند. پادشاه به مناسبتی اظهار داشت که برای رفتن از ارزنجان به تبریز، مرکز آذربایجان، باید از چهل مرحله گذشت؛^۵ و پس از اینکه اظهار داشت که به طرف دشمن پیشروی خواهد کرد، ارکان دولت را نگرانی فرا گرفت، ولی دم برنیاوردند. اما برای اینکه به

۵. به اصطلاح باید از هفت خوان رستم گذشت (م).

گوش پادشاه برسانند که خواهان پیشروی بیشتر از آن نیستند، همدم پاشا، والی قرامان را که مورد توجه و اعتماد زیاد پادشاه بود، واسطه قرار دادند. همدم پاشا چون در ماجرای شاهزاده احمد صادقانه به پادشاه خدمت کرده، و سلطان سلیم را از اوضاع و احوال شاهزاده مطلع کرده بود، و با اعتماد به این امر که مورد توجه پادشاه است، به عرض رساند که وضع اردو را برای عدم پیشروی بیشتر از آن، مورد مطالعه قرار دهد. ولی بی درنگ همانجا، سرش به باد رفت (جمادی الاول ۹۲۰/ جولای ۱۵۱۴)، و به جایش زینل بیگ که یکی از امرا بود، بیگلر بیگ قرامان شد. این عمل پادشاه تأکید بر اجرای تصمیم قاطعانه‌ای بود که اتخاذ کرده بود. این کار سبب ایجاد آرامشی در اردو شد و پیشروی ادامه پیدا کرد.

تحریک کردن ینی چریها برای بازگشتن

هنگام آمدن اردو به ترجان، نیروهایی به فرماندهی بولاغ^۱ مصطفی بیگ و محمد بیگ سنجق بیگ طرابوزان برای تصرف بایبورد اعزام شد. در این میان دوهزار رأس گوسفند و مقادیر زیادی موم عسل که امیر گرجستان فرستاده بود، فرارسید. هنگام رسیدن به موضع صقللی^۲ الشگرد^۳، این بار درصدد تحریک اجاق ینی چریها برآمدند. ینی چریها ضمن اینکه دست به شورش زدند، عده‌ای از آنها، نیز بر اثر تحریک و تشویق، نامه‌هایی به این مضمون «دشمنی در میدان حاضر نیست، پیشروی در این ویرانه‌ها، بیهوده سرباز تلف کردن است و بازگردیم» به درون چادر سلطان انداختند. ولی سلطان سلیم که در این مورد تصمیم قطعی گرفته بود، اهمیتی به این آشوب و غوغاها نداد.

سرانجام ینی چریهایی که بیشتر تحریک شده بودند، بامداد روزی ناگهان چادرهای خود را سرنگون کرده و به خود آن قدر جرأت دادند که چادر پادشاه را که مأمور حفاظت از آن بودند، به گلوله ببندند.^(۲۱) یاووز سلطان سلیم با اینکه محرکین این عمل را شناسایی کرده بود، ولی در آن زمان، دم بر نیاورد و بی درنگ از چادر خویش بیرون آمده، سوار اسب شده و به میان ینی چریها آمد؛ و با لحنی تند و خشن، سربازانش را مورد خطاب قرار داده و غرور و عزت نفس آنها را تحریک نمود.^(۲۲) در این میان چون خبر آمدن شاه اسماعیل به خوی و تصمیم به جنگ در دشت چالدران رسید، ینی چریها شرمنده شده، مجدداً به پیشروی ادامه دادند.

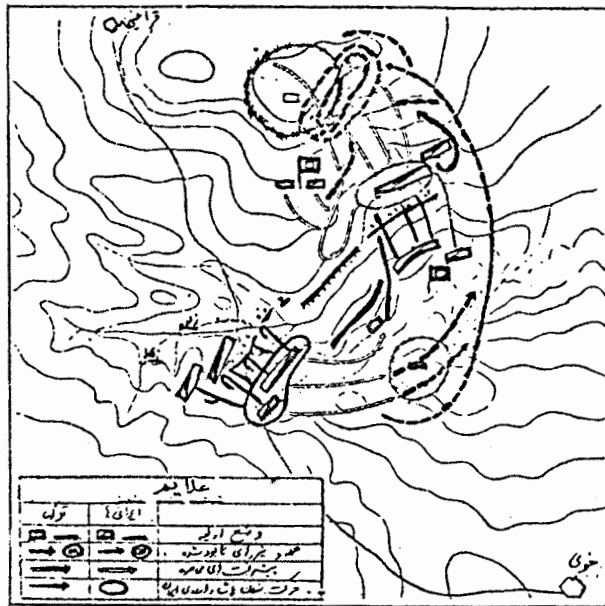
در حقیقت اردوی عثمانی از نظر خورد و خوراک در مضیقه زیادی قرار گرفته بودند،

چون غلات و آذوقه‌ای که از طریق طرابوزان می‌رسید کفایت نمی‌کرد. سرانجام در نتیجه اخباری که توسط میخال اوغلی فرمانده آقنجی‌ها و شهسوارزاده علی بیگ از آل ذوالقدر به دست رسید، معلوم شد که شاه اسماعیل به میدان آمده است.

جنگ چالدران

آرایش جنگی طرفین

دولشگر در دشت چالدران واقع در شمال غربی ایالت آذربایجان و هشتاد کیلومتری جنوب شرقی دغوبایزید و شمال دریاچه وان باهم روبرو شدند (۲ رجب ۹۲۰/ اوت ۱۵۱۴). شاه اسماعیل هنگامی که اردوی عثمانی به چالدران رسید، آنجا بود. با اینکه محمد استاجلو و نورالدین یا نورعلی خلیفه که در سرزمین عثمانی به کار تبلیغ می‌پرداخت براین عقیده بودند که عثمانیان بی آنکه صفوف جنگی خود را منظم کنند دست به حمله خواهند زد، ولی دورمیش خان شاملو، براین عقیده نبود.



میدان جنگ چالدران

اردوی عثمانی، پس از اینکه از تپه چالدران به دشت سررازیز شد، خود را آماده کرد. علی‌الرسم، پادشاه به اتفاق گارد ینی چریها، توپچی، سلاحداران و سواره نظام ینی چری، در قلب سپاه قرار گرفت. هرسک زاده احمدپاشا وزیر اعظم، احمدپاشا دوقاقین اوغلی وزیر ثانی، ومصطفی پاشا وزیر ثالث در التزامش بودند. فرماندهی جناح راست به عهده خادم سنان پاشا، بیگلربیگ آناتولی، و فرماندهی جناح چپ به عهده حسن پاشا بیگلربیگ روم ایلی بود. (۲۳) در جلو جناح راست ینی چریها، عزبهای آناتولی و در جناح چپ عزبهای روم ایلی مستقر شده بودند، و در جلو آنها نیز پانصد عراده توپ داربزن^۱ (ضربزن) [توپ دور رس] ردیف شده بود. (۲۴) شاه اسماعیل، دورمیش خان، بزرگترین فرمانده خود، نورعلی خلیفه و دیگران را در جبهه راست، و محمدخان استاجلوبیگلربیگ (والی) دیاربکر را در جبهه چپ قرار داده بود و خود نیز با افراد محافظش بعنوان ذخیره و نیروی احتیاطی در پشت سر قرار گرفته بود. تعداد نیروهای طرفین تقریباً مساوی بود. (۲۵)

وضعیت دولشکر

نیروی پیاده نظام عثمانی یعنی ینی چری، از نظم فراوانی برخوردار بود در مقابل شاه [اسماعیل] نیز شصت هزار نفر سواره نظام کامل داشت. نیروهای شاه اسماعیل خسته نبودند. ولی نیروهای عثمانی با تحمل هزارگانه مشقت دوهزار و پانصد کیلومتر راه پیموده در حالی که گرسنه و خسته بودند، فرا رسیده بودند. هدف شاه اسماعیل نیز در حقیقت نابود کردن نیروهای عثمانی، پس از بیرون آمدن از آن مناطق ویران شده بود. سواره نظام عثمانی خسته و فرسوده بود، و در مقابل، اردوی ایران فاقد توپ بود.

جلسه نظامی

یاوزسلطان سلیم پس از رسیدن به دشت چالدران بی‌درنگ جلسه نظامی (جنگ) تشکیل داد. در این جلسه درباره اینکه آیا به خاطر استراحت سربازان جنگ را به مدت بیست و چهار ساعت به تعویق اندازند و یا اینکه بی‌درنگ صبح زود به محض اینکه سپیده‌زده به جنگ مبادرت کنند، مذاکره شد. وزرا موافق شق اول پیشنهاد بودند. ولی پیری محمدچلبی، رییس کل مالیه

اظهار داشت، چون عده زیادی از سربازان طرفدار شاه اسماعیل بوده، بویژه بخش بزرگی از آفنجی‌ها علوی هستند، بنابراین صلاح در این است قبل از اینکه آنها با طرف مقابل سازش کنند، به جنگ پرداخته شود.

یاوز سلطان سلیم از این عقیده و پیشنهاد سردفتردارش استقبال کرد و گفت «فقط یک نفر صاحب رأی و عقیده [درستی] است و افسوس که او وزیر نیست»، لذا تصمیم گرفت با مدیدن صبح به جنگ بپردازد و روز بعد جنگ درگرفت.

جنگ

شاه اسماعیل توسط سربازی که از نیروی عثمانی به اسارت گرفته بود، از تدابیر ارودی عثمانی اطلاع حاصل کرده، سعی کرد که در دام نیافتد.^(۲۶) از این رو، دست به تهاجم زده، سنگینی و فشار را به جناح چپ وارد کرد. جناح راست شاه اسماعیل، جناح چپ عثمانیان را در هم شکست و حسن پاشا بیگلربیگ روم ایلی به قتل رسید. علت شکست این جناح، کنار نرفتن عزبها (پیاه نظام سبک اسلحه) از جلو توپها، و عدم به کارگیری بموقع توپها بود. ولی فرمانده جناح راست خادم سنان پاشا، توپها را بموقع آتش کرد و با کشته شدن محمدخان استاجلو، فرمانده جناح چپ شاه اسماعیل، نیروهایش شکست خورده، در مقابل آتش تفنگهای زینی چریهای که در قلب سپاه بودند و برای کمک به جناح روم ایلی آمده بودند، جناح راست سپاه شاه اسماعیل که قبلاً پیروز بود، نیز شکست خورد و در همه جناحهای سپاه ایران شکستی توأم با عقب نشینی صورت گرفت.

فراری دادن شاه اسماعیل

در این میان، شاه اسماعیل به وسیله گلوله از ناحیه دست زخمی شده، از اسبش به زیر افتاد. در پی حمله یکی از افراد سواره نظام عثمانی یکی از صاحبمنصبان (افسران) شاه اسماعیل به نام میرزا سلطان علی، با گفتن «شاه منم» به جانب سوار مذکور دوید ولی اسیر شد. در این میان یکی از مهران اسبش را به شاه اسماعیل داد و موجب فرار وی شد.^(۲۷) بدین ترتیب شاه اسماعیل به دشواری توانست خود را از مهلکه نجات دهد. اما تمام وسایل و قرارگاهش به تصرف [عثمانی‌ها] درآمد؛ و تاجلی خانم سوگلی و حرم وی نیز توسط افراد مسیح بیگ، سنجق بیگ

ویدین به اسارت درآمد.^(۲۸) تورعلی بیگ، سنجق بیگ سیلیستره و پسر کوچک مالقوچ (ملقوچ) اوغلی بالی بیگ از فرماندهان آفنجی‌ها [مهاجمان] در اثنای جنگ، به دست شخص شاه اسماعیل کشته شد.^(۲۹)

به دنبال شکست چالدران شاه اسماعیل که پی برد در تبریز مورد استقبال قرار نخواهد گرفت. به طرف درگزین^۱ فرار کرد، ونیروهای عثمانی تبریز را اشغال کردند. یاووز سلطان سلیم حدود هشت نه روز در تبریز ماند، و هزار خانوار از ارباب حرف، تاجر، و کسانی را که می‌توانستند مفید واقع شوند، به استانبول انتقال داد.^(۳۰) بدیع الزمان از احفاد تیمور نیز در میان آنان بود.^(۳۱)

بازگشت از جنگ چالدران

یاووز سلطان سلیم پس از این جنگ نمی‌خواست از شاه اسماعیل دست بردارد و درصدد کوبیدن کامل او بود. از این روزمستان آن سال را در قراباغ آذربایجان بسر آورد و درصدد بود سال بعد مجدداً دست به اقدام بزند. بدین جهت روه سوی قراباغ آمد، ولی در کنار رودارس، در پی تحریک ینی چریها توسط برخی از دولتمردان، در آنجا ماندگار شد، و تصمیم گرفت تا بازگشت آرامش به اردو، در آماسیا بسر برد. از این جهت آنجا را قرارگاه تعیین کرده، بدان صوب رفت. در بازگشت هنگامی که در نخجوان بود، به آتش کشیده شدن برخی از روستاها توسط سربازان را دستاویز قرار داده، خطاب به وزیر اعظم هرسک زاده، و دوقاقین زاده وزیرثانی، گفت: «شما در حفظ و مراقبت از سربازان اهمال می‌کنید.» و چادرهایشان را بر سرشان خراب کرده، عزلشان نمود و بعد به آماسیا آمد، با این نیت که در بهار سال آینده از آنجا باز به جنگ ایران خواهد رفت، توپ و مهمات را در قراحصار شرقی گذاشته، دستور داد که سربازان زمستان را در آنکارا سپری کنند. یاووز هنگام بازگشت از ایران، دویست خانوار* از اهر فن و حرف و تجار ایرانی را به استانبول منتقل کرد (تاریخ لطفی پاشا، ص ۲۳۷).

وزیر اعظمی دوقاقین اوغلی و قتل وی

* مؤلف کمی قبل نوشته است سلطان سلیم یک هزار خانوار را از تبریز انتقال داد و اینجا دویست خانوار ذکر می‌کند. این اختلاف هشتصد خانوار معلوم نیست که به چه علت به وجود آمده است (م).

یاووزسلطان سلیم هنگام اقامت در آماسیا، احمد پاشا دوقاقین اوغلی را بعنوان وزیر اعظم، وپیری محمد افندی رییس مالیه را بعنوان وزیر ثالث تعیین کرد. دوماه پس از وزیر اعظم شدن دوقاقین اوغلی، یعنی در محرم ۹۲۱/ فوریه ۱۵۱۵م، بر اثر تحریک دولتمردان برای انصراف پادشاه از جنگ با ایران، قیام ینی چریها به وقوع پیوست. ینی چریها به محلی که دیوان همایون در آماسیا انتخاب کرده بود، آمده و حرفهای بیهوده زدند، و درخواستهای نابجایی کردند. یاووز سلطان سلیم که از این مسئله ناراحت شده بود، ده روز پس از وقوع حادثه [قیام ینی چریها]، چون پی برد که احمدپاشا دوقاقین اوغلی مشوق و محرک این ماجرا بوده، و درعین حال از مکاتبه و ارتباط وی باذوالقدر اوغلی اطلاع یافت، احمدپاشا را به حضور طلبیده، و پس از آنکه او را شخصاً با خنجر زخمی کرد دستور داد تا گماشتگان ویژه اش، سرش را ببرند، و برای مدتی هیچ کس را بعنوان وزیر اعظم انتخاب نکرد.

آمدن سفیر از طرف شاه ایران

هنگام اقامت سلطان سلیم در آماسیا، سفیری به نام عبدالوهاب از طرف شاه اسماعیل نزدش آمد و پیشنهاد صلح کرد، ولی سلطان سلیم که درصدد معطل کردن سفیر بود، پاسخی نداد و دستور داد او را تحت نظر بگیرند. (۳۲)

تصرف کماخ

یاووزسلطان سلیم زمستان را در آماسیا سپری کرد. پس از آنکه با در نظر گرفتن اوضاع سربازان به این نتیجه رسید که جنگ دیگری علیه شاه اسماعیل صورت نخواهد گرفت، چنین مصلحت دید که برخی از سرزمینهای موجود در جنوب و مشرق را به تصرف درآورد. بدین جهت میرآخور بیقلی محمدآغا را که در جنگ از خود شجاعت و همت نشان داده بود، به عنوان بیگلربیگ منصوب، و به حوالی بایبورد، ارزنجان و کیغی^۱ فرستاد. برخی از امرای باتجربه، چون می دانستند تا زمانی که قلعه کماخ در دست قزلباشهاست، بایبورد، ارزنجان و کیغی از امنیت و آسایش برخوردار نخواهد شد، پیشنهاد تصرف آنجا را نمودند. از این رو، سلطان سلیم در اواخر ماه صفر ۹۲۱/ آوریل ۱۵۱۵ از آماسیا حرکت کرد، و به طرف کماخ پیش رفت، و قبل از

1. Kiği

حرکتش دستور داده بود تا بیقلی محمد آغا قلعه را محاصره کند. پادشاه در ماه مه همان سال (روز پنجم ربیع الآخر ۹۲۱) شخصاً همراه با نیروهایش در امر محاصره شرکت کرد. محافظ قلعه عصر همان روز قلعه را تسلیم کرد. (۳۵)

الحاق امیر نشین ذوالقدر

همان طور که گفته شد، روی برگرداندن علاء الدوله ذوالقدر اوغلی از عثمانیان که او را به امارت نشانده بودند، موجب شکست نیروهای عثمانی در جنگ با مملوکها شد. یاوزسلطان سلیم هنگامی که عازم جنگ با ایران بود، از علاء الدوله که با شاه اسماعیل خصومت داشت برای شرکت در جنگ دعوت به عمل آورد، ولی وی، نه تنها این پیشنهاد را نپذیرفت، بلکه برخی از عشایر و طوایف تابع و گروههای حامل آذوقه و غلات عثمانیان را نیز غارت کرد.

علی بیگ بن شهسوار

پس از عدم موفقیت شهسوار بیگ — که به یاری عثمانیان امیر ذوالقدر شده بود — و به اسارت درآمدن و به دار آویخته شدنش در قاهره، پسرش علی بیگ که به عثمانیان پناهنده و وارد خدمات دولتی شده بود، در جنگ چالدران خدمات ارزنده ای از خود نشان داد؛ به طوری که با اعطای شمشیر طلایی متعلق به گدیک احمد پاشا که در خزانه نگهداری می شد، مورد تفقد پادشاه قرار گرفت. علاوه بر آن، پادشاه به وی وعده داد که سرزمینهای متعلق به علاء الدوله به وی واگذار خواهد شد، و بعنوان پیش درآمد این وعده، هنگام بازگشت از جنگ چالدران، دوسنجق قیصریه و بوزاؤک^۱ (بوزاؤق) را به وی واگذار کرده و به امارت مرزهای نزدیک ذوالقدر منصوب شد.

به علت انتصاب شهسوار اوغلی به امارت این دوسنجق، علاء الدوله که از این انتصاب نگران شده بود موضوع را به اطلاع غوری^۲ سلطان مملوکها رسانده، در مقام شکایت برآمد. (۳۶) سلطان مملوکها نیز هنگامی که یاوزسلطان سلیم عازم تصرف کماخ بود، سفیری نزد وی فرستاد و از اقدام وی گله و شکایت کرده، تقاضا کرد که علی بیگ را از امارت سنجهای مذکور برکنار کند. یاوزسلطان سلیم نیز متقابلاً از وی خواست که دست علاء الدوله را از سرزمین

1. Bozok c 2. Gâvri

ذوالقدر کوتاه کرده، آنجا را به علی بیگ واگذار کند، که این امر موجب وحشت و نگرانی سلطان مملوکها شد.

اشغال امیرنشین ذوالقدر توسط خادم سنان پاشا

یاوزسلطان سلیم، پس از تصرف کماخ، هنگامی که به سیواس آمد، خادم سنان پاشا را که به جای حسن پاشا به بیگلربیگی روم ایلی منصوب کرده بود،^(۳۷) با نیرویی چهل هزار نفری، جهت تصرف امیرنشین ذوالقدر اعزام کرد. علی بیگ بن شهسوار نیز، بعنوان راهنما و پیشقراول این نیرو تعیین شد و خود نیز به دنبال آن در اینجه صوا^۱ که میان قیصریه و اوزقوب^۲ قرار داشت، مستقر شد.^(۳۸)

علاء الدوله از عبور سنان پاشا از مرز امیرنشین ذوالقدر اطلاع یافت و در مقام مقابله برآمد. او در جنگ گوک سون^۳ شکست خورده، فرار کرد، و به طرف کوه درنا (نورحق) واقع در البستان عقب نشست. ولی مورد تعقیب قرار گرفته، خود به اتفاق چهار پسر، سی نفر از امراء و تعداد زیادی از خویشانش به قتل رسیده و برادرش عبدالرزاق بیگ به اتفاق فرزندانش به اسارت درآمد (۲ ربیع الاخر ۹۲۱ / ژوئن ۱۵۱۵ م).^(۳۹)

پس از اشغال تمام سرزمین ذوالقدر، این امیرنشین به علی بیگ بن شهسوار که حاکمیت مطلق عثمانیان را بر آنجا به رسمیت می شناخت، واگذار شد. سرهای بریده علاء الدوله و فرزندانش برای سلطان مملوکها ارسال شد.^(۴۰) خادم سنان پاشا که خاندان و سلسله ذوالقدر را با حمله ای از میان برداشت به پاس این خدمتش به مقام وزیراعظمی که خالی مانده بود، تعیین گردید.^(۴۱)

با تصرف امیرنشین ذوالقدر، مناطق جزیره (الجزیره) و سوریه که تحت اداره سلطان مملوکها بود، بویژه سوریه مورد تهدید قرار گرفت و این امر سبب نگرانی شدید قانصوقاوری (غوری)، [سلطان مملوکها] گردیده، امرای مملوک شدیداً سلطان را مورد مؤاخذه قرار دادند.^(۴۲)

الحاق آناتولی شرقی

تصرف دیار بکر

دیاربکر مهمترین ناحیه از میان قلاع و شهرهای موجود در مرزهای غربی دولت صفوی بود که در صورتی که عثمانیان بر آنجا دست می‌یافتند، ایران را مورد تهدید قرار می‌دادند. منطقه شمال بایبورد، ارزنجان، کماخ و جنوب دیاربکر مرزهای شرقی عثمانیان را تشکیل می‌داد. از این رو تصمیم به تصرف دیاربکر گرفته شد که از نظر آنها بسی مهم بود. عثمانیان توسط عالم و مورخ بزرگ یعنی ادريس بتلیسی (بدلیسی) — که به عثمانیان پناهنده شده بود — اقدام به تصرف آنجا از طریق صلح و مسالمت کردند که در حقیقت موفق نیز شدند.^(۴۳)

شاه اسماعیل به دنبال خروج نیروهای عثمانی از تبریز، از محلی که بدانجا فرار کرده بود، به تبریز آمد، او به جای محمدخان استاجلو که در جنگ چالدران به قتل رسید، برادرش قراخان را به دیاربکر فرستاد. او نیز دیاربکر را محاصره کرد. در این بین سلطان سلیم به استانبول بازگشت و بیبق لی محمد پاشا میرآخور را که ارزنجان، بایبورد، شبانکاره حصار و حوالی طرابوزان را در سال ۹۲۱ هـ.ق، به وی واگذار کرده بود، مأمور شکستن محاصره دیاربکر کرد. شادی بیگ، بیگلربیگ سیواس هم بعنوان کمک به وی اعزام شد. در پی جدا شدن شادی بیگ از بیبق لی محمد پاشا به علت اختلاف موجود فیما بین، خسرو پاشا والی قونیه اعزام گردید. ادريس بتلیسی هم همراه دوهزار نفر داوطلب و نیز امرای گُرد، به آنان ملحق شد. نیروهای مذکور به طرف دیاربکر پیشروی کردند. قراخان در مقام مقابله برنیامده، به طرف ماردین عقب نشست. شهر از محاصره نجات یافته و نیروهای عثمانی وارد آنجا شدند. پس از آن بر اثر اقدام ادريس بتلیسی، ماردین نیز به تصرف درآمد.^(۴۴) تهاجماتی که از طرف قراخان برای باز پس گرفتن دیاربکر صورت گرفت، عقیم ماند. سرانجام در پی کشته شدن قراخان در جنگی در موضع قوچ حصار، در نزدیکی ماردین، مسئله دیاربکر نیز به پایان رسید،^(۴۵) و این منطقه جزو سرزمینهای عثمانیان درآمد و شخصی به نام احمد بیگ که از اهالی آنجا بود، بعنوان والی دیاربکر تعیین گردید.

تصرف سایر سرزمینهای شرق

ادريس بتلیسی در تصرف دیاربکر و سرزمینهای مشرق، خدمات ارزنده‌ای از خود نشان داد. وی با امرای سنی مذهب گُرد، ملاقات و مذاکره به عمل آورده و توجه آنها را به سوی دولت عثمانی جلب کرد. بدین ترتیب، امرای اورمیه، ایتاق^۱ (اعتاق)، عمادیه، جیزره، آغیل (آکیل= آیل)،

1. İtağ

بتلیس خزران^۱ (هزان)، گارزان^۲، پالو^۳ سییرت^۴، حصن کیفا (حصن کیف)، میافارقین^۵ (مفارقین)، جزیره ابن عمر، و امرای بیست و پنج منطقه دیگر، تابع دولت عثمانی شدند، و فرمانهایی برای اداره منطقه تحت نفوذشان به همان ترتیب قیل فرستاده شد. از میان امرای مذکور، جمشید بیگ، حاکم پالو، هنگامی که پادشاه عازم جنگ چالدران بود، اظهار اطاعت کرده در اردو حضور یافت.

در میان امرای کرد که حاکمیت عثمانیان را پذیرفتند. امیر شرف الدین، حاکم بتلیس، امیر داود حاکم خزران، ملک خلیل دوم از سلسله ایوبیان،^(۶) حاکم و امیر حصن کیفا، و سلطان حسین حاکم عمادیه، جزو بزرگان بشمار می آمدند. سنجهای امرای بزرگ کرد که ایالت نامیده می شدند، عبارت بودند از: جزیره، بتلیس، سوران^۶، حصن کیفا، عمادیه، چمشگزک. سنجهای امرای کوچکتر کرد، عبارت بودند از هزان، ساسون^۷، پالو، چپاقچور^۸، اگیل، سنجار، الوق^۹، چرموق^{۱۰}، هزو^{۱۱}، زریق^{۱۲} و سیورق^{۱۳}.

پس از آن، در طی جنگ عثمانیان با مصر، به دنبال تصرف حلب و هنگام بازگشت از این جنگ، ملطیه، اورفه، بهسنی^{۱۴} ارگنی^{۱۵}، خرپوت، دیوریگی، سیورق، مجدداً ماردین و سایر شهرها و قصبه ها تحت فرمان و حاکمیت عثمانیان درآمد. تصرف الجزیره (جزیره) و آناتولی شرقی، در طی سه سال پس از جنگهای مداوم به پایان رسید و در این مورد نیز ادریس بتلیسی، خدمات ارزنده ای انجام داد.

عملیات اجرایی یاووز سلطان سلیم پس از بازگشت از جنگ

اعدام محرکین سربازان

یاووز سلطان سلیم، پس از بازگشت از جنگ با ایران، در جمادی الاول ۹۲۱ — جولای ۱۵۱۵م، در گنجه وارد تکیه چایر شده، با قایق از اسکله دیل^{۱۶} وارد کاخ توپقاپی شد. یک ماه و نیم بعد، شخصاً به تحقیق پرداخت. هریک از وزرا را در سالن مخصوص پذیرایی از سفرها به حضور طلبیده، و توضیح خواست. آنها را به دفعات به حضور فراخواند و زیر سؤال کشید، برخی از آنها را زندانی

1. Hızırân (Hizân) 2. Gârzân 3. Pâlu 4. Siirt 5. Meyyâfârşin 6. Suran 7. Sâson
8. Çâpâçur 9. Eloğ 10. Çermuğ 11. Hizo 12. B. zerik 13. sivereğ 14. Behisni 15. Ergani.
16. Dil

کرد و فرمانده ینی چریها را خواسته و گفت اگر حقیقت ماجرا را به من نگوئید، از سلطنت کناره گیری خواهم کرد. همه آنها به گناه خود اعتراف و درخواست عفو کردند. ولی سلطان به این بسنده نکرده، تحقیقاتش را عمیقتر کرد.^(۴۷) سرانجام حقیقت آشکار شد، و محرکین اصلی، یعنی قاضی عسکر تاجی زاده جعفر چلبی^(۴۸) منشی معروف، اسکندر پاشا^(۴۹) وزیر ثانی، بالیمزعثمان آغا^۱ سکبان باشی را یافت.

اسکندر پاشا و عثمان آغا را طلبیده از آنان توضیح خواست، و سپس قاضی عسکر را فراخواند. هنگامی که جعفر چلبی آمد از او فتوایی در باره «سزای کسی که سربازان اسلام را به عدم اطاعت تحریک می کند؟» خواست. او نیز جواب داد: «در صورتی که ثابت شود اعدام است».

سلطان گفت: مفسده جویی تو از دیرباز به من ثابت شده است، و خود در باره خودت فتوا داده ای.»، و در مقابل دلایان همایونی، دستور داد به ترتیب گردن اسکندر پاشا، تاجی زاده و بالیمز را زدند^(۵۰) (رجب ۱۸/۹۲۱ اوت ۱۵۱۵).^(۵۱)

یاووز سلطان سلیم پس از این مسئله، با توجه به محرکان سپاه، اصول و رسم انتخاب فرمانده ینی چریها از میان خود آنها را ملغی کرده، و انتخاب فرماندهان مذکور را از میان افراد مورد اعتماد در بار مرسوم کرد.

سه وزیر اعظم یاووز سلطان سلیم

دوقاقین اوغلی، هرسک زاده احمد پاشا و خادم سنان پاشا

هرسک زاده احمد پاشا خلف مصطفی پاشا هنگام فرمانروا شدن یاووز سلطان سلیم، برای چهارمین بار در مقام وزیر اعظمی بود. وی مخالف و اگذاری سلطنت از طرف سلطان بایزید دوم به شاهزاده احمد بود، و توصیه کرد که مسئله فرمانروایی به بعد از فوت پادشاه موکول گردد.

هرسک زاده تا زمان بازگشت پادشاه از جنگ با ایران، در مقام وزیر اعظمی باقی ماند، او به بهانه قیام ینی چریها در حوالی رود ارس برای بازگشت به استانبول — که وزیر اعظم نتوانست از آن جلوگیری کند — معزول شد، و دوقاقین زاده احمد پاشا پس از رسیدن سلطان سلیم به آماسیا وزیر اعظم شد (۹۲۰ ه ق / ژانویه ۱۵۱۵). وی پس از دو ماه، به علت تحریک

ینی چریها ونیز مکاتبه و مرادۀ مخفیانه باذوالقدر اوغلی به قتل رسید، و مقام وزیر اعظمی برای مدت زمانی نزدیک به چهارماه خالی ماند، و به دنبال حل مسئله ذوالقدر اوغلی، توسط خادم سنان پاشا، وی به مقام وزیر اعظمی رسید. (۵۲)

پس از بازگشت به استانبول، پادشاه با اینکه از وزیر اعظمی خادم سنان پاشا که برخلاف قاعده و اصول، از مقام بیگلربیگی ناگهان به مقام وزیر اعظمی رسیده بود، رضایت داشت، ولی در هر صورت یا به علت عدم رضایت وزرا و یا به هر علتی دیگر او را برکنار کرد و درصدد برآمد هرسک زاده را جانشین وی کند. ولی هرسک زاده، هم پیری و کهولت خود و هم بیماری ناشی از رماتیسم را بهانه قرار داده، پیشنهاد سلطان را قبول نکرد. سلطان که از رد پیشنهادش ناراحت شده بود، روزهای متمادی از صحبت کردن با وزیرایش خودداری کرد. سرانجام بر اثر مکاتبات برخی از وزرا، اطلاع یافت که هرسک زاده که در بورسه بسر می برد، پیشنهادش را پذیرفته است، وی در ۱۴ شعبان ۹۲۱/اکتبر ۱۵۱۵، به ادرنه آمده، مقام خود را اشغال کرد. سلطان سلیم پس از آن برای به دست آوردن دل خادم سنان پاشا و سلف وی، مبلغ سیصد هزار آقچه، یک قبضه شمشیر، و دوردای زردوزی و پوستینی از پوست سمور بعنوان خلعت و انعام به وی داد.

هرسک زاده هفت و نیم ماه در این پنجمین دورۀ وزیر اعظمی خود، در مقامش باقی ماند. در ربیع الاول ۹۲۲/ مه ۱۵۱۶م از طرف پادشاه به کاخ فراخوانده شد، و چون از محاصره شدن بیق لی محمد پاشا در دیاربکر فوق العاده به هیجان آمده بود، چند مشت بر سر صدر اعظم پیر کوبیده و بعد او و پیری پاشا هردو را عزل کرده، به یدی کوله فرستاد و مهر همایونی را از او باز پس گرفته، و برای دومین بار به خادم سنان پاشا داد. (۵۳) وزیر اعظم جدید پس از تحویل گرفتن مهر با استرحام از پادشاه، هردو وزیر را از زندان آزاد، و اجازه گرفت تا آنها در خانه هاشان به زندگیشان ادامه دهند.

یادداشت‌های فصل بیستم

۱. عریضهٔ سنجق بیگ فیلیبه بسنا به اظهارات پیر احمد جاسوس که دستگیرش کرده بود در خصوص فعالیت شاه قلی که در بازجوییها گفته بود، چنین است:
«شاه قلی در غاری واقع در نزدیکی قریه‌ای به نام یالین لی yalin lu در جوار انطالیه بسر می برد، زادگاهش نیز همان قریه بود.
سؤال: هنگامی که تو پیش او بودی، افراد بدرد بخوری که نزدش بودند، چه کسانی بودند؟
جواب: یکی صفر، و دیگری شخصی به نام امام اوغلی بود.
سؤال: توجه زمانی پیش شاه قلی رفتی؟
جواب: سال قبل در ماه صفر رفتیم. هنگامی که سؤال شد چند نفر بودید؟ جواب داد ما چهار نفر بودیم، و به هریک از ما بیست دعوتنامه داد.
سؤال: نام آن اشخاص چه بود؟
جواب: یکی صفر، دیگری امام اوغلی، سومی تاج الدین و آن دیگری خودم [پیر احمد].
سؤال: آنها به کجا رفتند؟
جواب: صفر به سیرز رفت. امام اوغلی به سلاتیک، ومن به تاج الدین، شجاع، شیخ چلبی و خلیفه محی الدین امام شخص مذکور دعوتنامه‌هایی دادم. هنگام بازگشت نیز دعوتنامه‌هایی به خلیفه ارجانلی Ercanlı دادم. وسایل خود و تعدادی دعوتنامه را نیز به رسم امانت نزد وی گذاشتم...» او کسانی را که در سایر مناطق به آنها دعوتنامه داده بود، نیز نام برده است» (آرشو کاخ توپقایی شماره ۶۶۳۶).
۲. قسمتی از نامه‌ای دربارهٔ مکاتبات شاهزاده شهنشاه والی قونیه با شاه اسماعیل که توسط مامای Māmây والی سنجق دیوریگی Divriği که تحت ادارهٔ حکومت مملوکها بود واصل آن برای سلطان مملوک و رونوشت آن (کپی آن)، برای نایب السلطنهٔ حلب و نیز علاء الدوله ذوالقدر اوغلی فرستاده شده، چنین است:
«معروض بندگی می شود که پیش از این دو نفر از قاصدان اردبیل اوغلی [شاه اسماعیل] و محمد استاجلو، با قاصد حضرت شاهزادهٔ عالیمان جلال الدوله والدین شهنشاه بیگ، در حالی که حامل نوشتجات، نامه و فرمانهایی بودند، هنگام عبور از ولایت دیوریگی، توسط این بندهٔ مخلص دستگیر و زندانی شدند. برخی از نامه‌ها برای ملک الامری حلب (خیربیگ) ارسال شد، و ذات شریفشان چنین صلاح و لازم دیدند که مکتوبات مذکور به خدمت سلطان مصر نصره الله فرستاده شود. رونوشت آنها تهیه شده و توسط افراد این بندهٔ شما به خدمت شریفشان ارسال گردید. اینک دو پرچم همراه بقیهٔ مکاتبات اردبیل اوغلی (شاه اسماعیل) فرستاده می شود. اکنون اگر رأی شریفتان مقتضی می داند. معروض خدمت درگاه سلاطین پناه (سلطان بایزید دوم) گردد، و این منوط به فکر ثاقب شما است (آرشو کاخ توپقایی، شماره ۵۸۱۲).
۳. عریضهٔ مورخ ذیحجهٔ ۳۰/۹۱۶ مارس ۱۵۱۱، قاضی انطالیه، برای شاهزاده قورقود که شهر (انطالیه) را ترک و به مانیسا رفته بود (آرشو کاخ توپقایی، شماره ۵۳۲۱).
۴. عریضهٔ دفتردار شاهزاده قورقود در انطالیه، (آرشو کاخ توپقایی، شماره ۵۳۲۱).
۵. نامهٔ احمد بکایی افندی قاضی بورسه به فرمانده ینی چریها (آرشو کاخ توپقایی، شماره ۵۴۵۱).

۶. تاج التواریخ (ج ۲، ص ۱۷۷) با اینکه موضع مذکور را گوگ چای Gökçay نوشته، ولی در عریضه ای که توسط شاهزاده احمد والی آماسیا به دیوان همایون نوشته شده، چق چایی آمده است (آرشیو کاخ توپقایی، شماره ۳۰۶۲).
۷. پس از تجدید و تکرار ادعیه دولت زیده عمره و مزید عزت و رفعت، عرض بندگی این است که اینک در این سرزمین، صوفیان قیام و خروج کرده اند، با راهنمایی و رهبری شخصی به نام قراسکندر، سلطان مراد (پسر شاهزاده احمد) تاجگذاری کرده و سرخ سران [قزلباشها] را سرباز خود کرده است. تعدادشان متجاوز از ده هزار نفر شد. روز بروز در اطراف شخصی ملحد به نام صوفی عیسی خلیفه اوغلی جمع می شوند. سید علی خلیفه نیز نوکر [خدمتگزار] او (شاهزاده) شده، او را به عیاشی زیاده از حد کشانده اند. روستاهای زیادی را غارت کرده اند. تعداد زیادی را به قتل رسانده، اسبها و لوازمشان را به تاراج برده اند. در این سرزمین دیگر رستنی باقی نماند. می گویند به علاء الدوله (ذوالقدر اوغلی در البستان) حمله خواهیم کرد. سلطان مراد افرادش را به سوی فرستاده، نیرو جمع می کند. سلطان [شاهزاده] احمد نیز، سلیمان بیگ و سنن پاشا را به قرمان دعوت کرده است. آنها می گویند، پس از آن به سلطان [شاهزاده] قورقود حمله خواهند کرد. در آماسیا بیست هزار نفر صوفی گرد آمده، مسلمانان زیادی را به قتل رساندند. سلطان مراد را برداشته، به گول دوغینی [گل دوگینی] Güldüğünü بردند. پس از آن نیز خرابیهای زیادی به وجود آوردند. خوجه [خواجه] و پاشای شهر را فراری داده، وارد شهر شدند و برای قلعه دروازه ساختند. نوشیروان قاضی چوروم را کشتند. اسکلیب را به قرا اسکندر واگذار کردند. شهری و روستایی همه فرار کرده، عده ای به طرف کوه و عده ای نیز به قلعه رفتند. قاصدانی پیش سلطان احمد رفتند و به فریاد آمدند. او نیز نیروهایی را همراه داود پاشا اوغلی، و قزل احمد اوغلی، اعزام کرد. می گویند وی در راه است. نبی خلیفه بدین ترتیب خبر آورد. سربازان صوفی به سیواس آمده، سفیری نزد شاه فرستادند. اوضاع این سرزمین دیگر داغان شده است. مسلمانان در مخاطره افتاده اند (آرشیو کاخ توپقایی، شماره ۶۵۲۲).
۸. سلطان سلیم در مذاکره با وزیرا و علمایش در این خصوص گفت: «تا زمانی که از تحریکات سرداران قزلباش جلوگیری به عمل نیامده و با آنها مقابله به مثل نشود، معلوم است که زیان و ضرر آنها ادامه خواهد داشت. زیرا قزلباشهای موجود در آناتولی با شاه اسماعیل تشریک مساعی کرده، وغایبانه به او اقتدا کرده، اهل و عیال و مال و منال خود را در راه او فدا می کنند، و ثروتمندانشان همراه با نذورات و هدایا به زیارتش می روند، و خلفایش هر سال نذورات خود را برایش می فرستند...» (تلخیص از تاج التواریخ)
۹. پادشاه [سلطان سلیم] قبل از هر چیز، فرمانهایی برای حکام ولایات در خصوص تفستیش و بازجویی از قزلباشهای آناتولی، فرستاد، و دستور دادنام افراد هفت تا هفتاد ساله را که قزلباش بود نشان ثابت شده بود، در دفتری ثبت کرده، برایش بفرستند. در پی فرمان پادشاه، در نتیجه تحقیق و بررسی، چهل هزار نفر بازداشت شده، برخی به قتل رسیدند و عده ای نیز زندانی شدند (تاج التواریخ ج ۲، ص ۲۴۵، و نیز جلد اول چاپ نشده تاریخ عالی، نسخه موجود در کتابخانه ام «مؤلف» ص ۲۰۶، صولاق زاده، ص ۳۶۱، ۳۶۰).
۱۰. تاج التواریخ. ج ۲، ص ۲۴۶، تاریخ عالی، مجلد چاپ نشده، ص ۲۶۰.
۱۱. این دولت از یک، شیبانی ها بودند. مؤسس این دولت محمد شیبانی از شاهزادگان مغول بود. در سال ۹۰۶ ه ق/۱۵۰۰، سمرقند را تسخیر کرد. و در ۹۱۶ ه ق/۱۵۱۰ م، در جنگی که در مرو با شاه اسماعیل انجام داد، به قتل رسید. این پیروزی موجب گردید که شاه اسماعیل از جانب شرق در موقعیت مطمئن تری قرار گیرد، و پس از آن در غرب علیه عثمانیان و مملوکها به فعالیت پرداخت.
۱۲. ابن ایاس، بدایع الزهور، ج ۴، ص ۱۹۱.
۱۳. همان اثر، ص ۳۷۶ و ۳۷۲.

۱۴. تاریخ عالی، (جلد اول از نسخه چاپ نشده موجود در کتابخانه ام «مؤلف»)، ص ۲۵۹، تاریخ هامر، به نقل از تاریخ عالی، (ترجمه عطاییگ) ج ۴، ص ۱۲۳.
۱۵. صورت این نامه که به زبان فارسی نوشته شد، در منشآت فریدون بیگ، تاج التواریخ و تاریخ عالی، به همان صورت وجود دارد. با عنوان «قال الله الملك العلام ان الذين عند الله الاسلام ويتبع غير اسلام... بعد ما ابن خطاب مستطاب از جناب جلالت مأب که...» (تاریخ عالی، جلد اول چاپ نشده، ص ۲۶۰، منشآت، ج ۱، ص ۳۵۱) ۰
۱۶. منشآت، ج ۱، ص ۳۵۷.
۱۷. شاه اسماعیل دعوت به جنگ را به سربازان و ملتزمان متکبر خود با بی حوصلگی اطلاع داده، گفت: «کاروانی از دیار روم (آناتولی) می آید که برایتان اموال و گنجها و خیزین فرعون می آورد. ترس ندارم زیرا آنها را برای افرادم آورده اند. اکنون لشکر دوازده امام پرچم بر پا داشته و می آید و اینک آنها از آن ماست، و بدین ترتیب درصد تقویت روحیه سربازانش برآمد (تاریخ لطفی پاشا. ص ۲۱۹).
۱۸. جواب نامه فوق که به زبان ترکی است. در تاریخ عالی آمده است. دو نامه از چهار نامه ای که برای شاه اسماعیل فرستاده شد، به زبان فارسی، و دو دیگر به زبان ترکی بود. دومین نامه به زبان فارسی را مولانا مرشد عجم نوشته بود، و سه نامه دیگر را تاجی بیگ - زاده جعفر چلبی به رشته تحریر درآورده بود. اما سلطان سلیم همه آنها را شخصاً خوانده، چون خود به زبان فارسی آشنایی کامل داشت، تصحیحاتی در آنها به عمل آورده بود. (تاریخ عالی، ص ۲۶۳، تاریخ همان نامه در منشآت فریدون بیگ، و اواخر جمادی الآخر ۹۲۰ است.
۱۹. جلگه آق شهر Aksehir، در مقابل قویول حصار قرار داشت، و نیز پس از منزلگاه شهنه Sahne واقع در جلگه آق شهر، نخستین منزلگاه به طرف شرق بود. پس آن به ایزبیدر Izbider، و از آنجا به صوشهر می رسد.
۲۰. vaşşicimen، یصی چمن در شرق صوشهری و نزدیک قوروتپه Kurutepe...، تابع ارزنجان است.
۲۱. در تاج التواریخ (ج ۲، ص ۲۹۵). چنین نوشته ای هست:
- «یاووز سلطان سلیم روزی هنگام گفتگو با حسن جان مندم خود، سوراخهای خیمه (چادر) خود رانشان داد و گفت: رفتار آن بی ادبان موجب بقای قزلباشها شد، والا زمستان همان سال ماجرای قزلباش به پایان می رسید. همچنین گفت که آنها به خاطر بازگشت، چادرش را گلوله باران کردند.» همچنین عالی، کنه الاخبار، (ج ۱، چاپ نشده) ص ۲۶۵.
۲۲. به دنبال پافشاری ینی چریها مبنی بر خودداری از پیشروی بیشتر از الشگرد به بعد، یاووز سلطان سلیم اسبش را جلوراند و خطاب به سربازان گفت: «ما هنوز به محلی که هدفمان است نرسیده و با دشمن روبرو نشده ایم. هیچ گونه احتمالی برای بازگشت وجود ندارد. حتی فکر کردن در این مورد نیز خیالی بیهوده است. جای تأسف است که زمانی که ملتزمین پادشاه باید به خاطر سرور و ولینعمتشان جان خود را فدا کنند، ما که اینک برای ارشاد و به راه آوردن کسانی که مخالف شریعت احمدیه گام برمی دارند اقدام و تا این حدود آمده ایم، عده ای بی غیرت برای مقیم گذاردن مساعی ما می خواهند باز پس بنشینند، ما به هیچ وجه از راهی که می رویم باز نخواهیم گشت. همراه کسانی که از خداوند اطاعت می کنند، به نقطه ای که مقصدمان است خواهیم رفت. کسانی که ضعیف الاراده هستند، و آنهایی که به زن و فرزند خود می اندیشند و افرادی که رنج راه را بهانه می کنند بدانند که بازگشتشان به منزله بازگشت از دین مبین [ارتداد] خواهد بود. بهانه اگر این است که دشمن در میدان جنگ نیست، باید بگوییم که دشمن در منطقه ای است که جلوتر از اینجاست. اگر مرید، همراه من خواهد آمد، در غیر این صورت، به تنهایی خواهیم رفت. پس از این بیانات پادشاه، ینی چریها که از عمل خود پشیمان شده بودند، به دنبال پادشاه راه افتادند (خلاصه شده از تاریخ عالی، ص ۲۶۵). در روزنامه (تقویم) حیدرچلبی نیز این واقعه به طور سربسته چنین آورده شده است:

- در روز پنجشنبه ۲۴ جمادی الآخر در منزلگاه قرصقللی از توابع الشگرد: آن روز طایفه ینی چری دست به عمل زشتی زدند. با اینکه عامل فساد معلوم بود، ولی بازداشت نشده، سکوت اختیار شد.» بنا به این نوشته، یاووز سلطان سلیم با اینکه می‌دانست چه کسانی سربازان را تحریک می‌کنند، ولی تأدیب آنها را به بعد موکول کرد.
۲۳. علی‌الرسم در صورتی که سپاه عثمانی در روم ایلی یعنی اروپا می‌جنگید، بیگلربیگ روم ایلی در جناح راست، و در صورتی که جنگ در آناتولی یا آسیا به وقوع می‌پیوست، بیگلربیگ آناتولی در رأس جناح راست قرار می‌گرفت.
۲۴. تاریخ لطفی‌پاشا، ص ۳۲۷.
۲۵. در روزنامه حیدرچلی، تاریخ هامر و سایر منابع نوشته شده است که شاه اسماعیل شخصاً فرماندهی جناح راست را به عهده گرفت.
۲۶. شاه اسماعیل سرازیر شدن اردوی عثمانی از تپه به دشت چالدران را دید و از سرباز اسیر دربارهٔ هر قسمت از اردوی عثمانی سؤال کرده و از آن اطلاع یافت (تاریخ هامر، ص ۱۳۵). تاریخ لطفی‌پاشا، ص ۲۲۱، ۲۲۵، اطلاعاتی که سرباز اسیر— که از افراد مانوچ اوغلی بود— به دست داد.
۲۷. تاج التواریخ، ج ۲، ص ۲۷۰، تاریخ هامر، ج ۴، ص ۱۳۸.
۲۸. آرشیو توپقاپی، شماره ۶۳۶. عریضه‌های تحقیقات پیر محمد پاشا وزیر اعظم، ومصطفی‌پاشا، وزیر ثانی، دربارهٔ حلیت تاجلی خانم «بولتن» شماره ۹۲، ۱۹۵۹.
۲۹. نام پسر بزرگ مالموچ اوغلی بالی بیگ علی، و نام پسر کوچکش نور علی بود. هم‌تور علی سنجق‌بیگ سیلیستره و هم علی بیگ سنجق‌بیگ صوفیه، هر دو در جنگ چالدران کشته شدند. (تاریخ هامر، ج ۴، ص ۳۰۲، تاج التواریخ، ج ۲، ص ۲۶۸. روزنامه حیدرچلی، منشآت فریدون بیگ، ج ۱، ص ۴۱)، بالی بیگ سنجق‌بیگ سیلیستره و از فرماندهان آقنجی‌ها بود.
۳۰. «دستور داد که متمولین، تجار و استادان اهل حَرْف را که شاه اسماعیل از خراسان به تبریز منتقل کرده بود، و بدیع الزمان میرزا، پسر حاکم خراسان را به استانبول تبعید کنند (روزنامه حیدرچلی، منشآت فریدون بیگ، ج ۱، ص ۴۶۳). دفتر فهرست اشیایی که سلطان سلیم در ۱۲ رجب ۹۲۰، از استادان حَرْف، مهترخانه، کاخ هشت بهشت، و اشیای شاه اسماعیل و نیز نام اسرایی که آورده بود (آرشیو کاخ توپقاپی، شماره ۱۰۷۳۴).
۳۱. بدیع الزمان میرزا، فرزند سلطان حسین بایقرا بود و به دنبال فوت پدرش در تاریخ ۹۹۲ هـ/ق/ ۱۵۰۶ م، با اینکه به اتفاق برادرش مظفر در خراسان حکومت را به دست گرفت، ولی مدت کمی در مقام حکمرانی ماند. پس از فوت مظفر، محمد شیبانی، مؤسس دولت ازبک به سرزمین آنها حمله نمود و بدیع الزمان نزد شاه اسماعیل فرار کرد. پس از اشغال تبریز توسط یاووز سلطان سلیم، شناخته شده، با وی به مدارا رفتار شد، و حقوقی برابر یک‌هزار آقچه، برایش مقرر تعیین و به استانبول انتقال داده شد. وی در سال ۹۳۳ هـ/ق/ ۱۵۱۷ م، به مرض طاعون درگذشت، و در ایوب دفن گردید. تاریخ لطفی‌پاشا (ص ۲۳۶). می‌نویسد: یاووز سلطان سلیم پس از شناختن بدیع الزمان در تبریز، و اطلاع از اوضاع وی، از طرق مختلف با وی مدارا کرد، و انعام کافی به وی داد. زین‌طلایی و منگوله نقره‌ای و اسبهای عربی برایش فرستاد و پس دادن انواع البسه، اورا به ولایت روم (استانبول)، برده و به وی وعده داد در صورتی که خدای تعالی واجل مهلت دهد، او را بر تختش خواهد نشاند.
۳۲. شاه اسماعیل پس از مراجعت پادشاه (سلطان سلیم) به استانبول، در اواسط سال ۹۲۱ هـ ق، سفرایی به نامهای حسین بیگ و بهرام آغا، برای برقراری صلح نزد فرمانروای عثمانی فرستاد، و در نامه‌اش به پادشاه عثمانی، احترام زیادی رانسبت به وی رعایت کرده بود. ولی سلطان سلیم چون به گفته‌های وی اعتماد نداشت سفرای او را در قلعهٔ دیمه طوقه و همراهان

- آنها را در کلید البحر زندانی کرد (تاج التواریخ، ج ۲، ص ۳۲۳).
۳۳. روزنامه حیدر چلبی، خروج پادشاه از آماسیه را اواخر ماه صفر نوشته، ولی «عالی» آن را پنجم ربیع الاول ذکر می‌کند.
۳۴. روزنامه حیدر چلبی (منشآت فریدون بیگ، ج ۱، ص ۴۱۳، و ۳۶۲، ۳۶۳).
۳۵. کماخ در زمان یلدرم بایزید، از دست طهرتن حاکم ارزنجان و متحد تیمور، خارج شد. ولی تیمور بعد آنجا را باز پس گرفت و به طهرتن باز داد. سرانجام نیز از دست آق قوینلوها خارج و به دست شاه اسماعیل افتاد.
۳۶. تاریخ ابن ایاس، ج ۴، ص ۴۳۷ (عریضه مورخ دهم محرم علاء الدوله به سلطان مملوکها).
۳۷. خادم سنان پاشا، هنگام جنگ چالدران بیگلربیگ آتاتولی بود. به علت خدمات ارزنده و موفقیت آمیز، و کشته شدن حسن پاشا، بیگلربیگ روم ایللی شد، و هنگام رفتن به جنگ ذوالقدر در این مقام بود.
۳۸. به نظر می‌رسد که پادشاه هنگام فرستادن فتحنامه مورخ اواسط جمادی الاول ۹۲۱، برای خان کریمه، در قلعه جینی Cebni که متعلق به آل ذوالقدر بود، مستقر بوده است (منشآت ج ۱، ص ۲۶۴).
۳۹. عبدالرزاق و پسر بزرگ علاء الدوله و برادرانش بعدها خود را نجات داده به قاهره رفتند.
۴۰. سربریده علاء الدوله در داخل جعبه‌ای، در تاریخ ۱۴ جمادی الآخر ۹۲۱ همراه نامه‌ای توسط سفیری به نام سیف‌الدین فرستاده شد (منشآت فریدون بیگ) سفیر عثمانی در ۲۵ جمادی الاول ۹۲۱ در قاهره به حضور سلطان مملوکها رسید. سلطان پس از مشاهده سرهای بریده دچار وحشت شد و خطاب به سفیر سلطان سلیم گفت: «این سرها را به چه منظوری برای من فرستاده است.» و از شدت ناراحتی بیمار شد (تاریخ ابن ایاس، ج ۴، ص ۴۶۲).
۴۱. آنکه به فتحنامه‌هایی که سلطان سلیم برای خان کریمه و پسرش سلیمان فرستاد (منشآت فریدون بیگ، ج ۱، ص ۳۶۲).
۴۲. تاریخ ابن ایاس، ج ۴، ص ۴۶۲.
۴۳. نامه‌ای به امضای شخصی به نام جعفر به یکی از وزرا پس از تصرف کماخ:
- هنگام آمدن به سیواس چهارصد نفر از زینی چریها به همراه تعدادی از گاردهای هر سنجق به علاء الدوله هجوم بردند، و به اهتمام تعدادی از همراهان از جمله سنان آغا [خادم سنان پاشا] ایلغار صورت گرفت و پیشروی انجام شد، ابتدا سربازان آتاتولی به دنبالشان اعزام شدند و به کنار حصار معروف گوک سون رسیدند که دارای گذرگاهی صعب العبور بود. سنان آغا از آنجا عبور کرده به علاء الدوله رسید، و پس از جنگهایی به همت نیروی جاذبه سلطنت پادشاه شکست خورده، تمام سردارانش به اسارت درآمدند، و سرعلاء الدوله از تنش جدا شد، و در دهانه این دربند صعب و دشوار حضرت خداوند گاری [سلطان]، یک روز توقف کرده وصبح فردا به همراه سربازان آتاتولی از گذرگاه عبور کرد، سرعلاء الدوله را در درون دستمالی آوردند، سردوتن از پسرانش را نیز آوردند، یکی از پسرانش نجات یافته و فرار کرد. قلمرو تحت فرمان علاء الدوله به علی بیگ بن شهسوار واگذار گردید، و قلاع و خالصجات ثبت گردیده و بعنوان سنجق و نیز هشت هزار آقچه به صورت تیول به علی بیگ مذکور واگذار گردید. به استثنای خالصجات، بقیه اراضی و نیز معادن نقره‌ای که در آنجا بود، بعنوان خالصجات همایونی ثبت گردید (آرشو کاخ توپقایی، شماره ۵۴۶۱).
۴۴. ادریس بتلیسی از کاتبان دیوان آق قوینلو بود، پس از جنگ چالدران به خدمت عثمانیان درآمد، هنگامی که سلطان سلیم زمستان را در آماسیا می‌گذراند او را برای تبلیغ به آتاتولی شرقی که در صدد تصرفش بود، فرستاد. درباره فعالیت ادریس بتلیسی در تاج التواریخ اطلاعات گسترده‌ای وجود دارد (ج ۲، ص ۳۱۳، ۲۹۹).
۴۵. سرفراخان را هنگامی که سلطان سلیم در قونیه اقامت داشت و به جنگ مصر می‌رفت، نزد وی آوردند که مصادف با اواخر جمادی الآخر ۹۲۲ است (تاج التواریخ ج ۲، ص ۳۲۹). وی برادر علاء الدوله و نام اصلیش ویراش Virâş... خان بود (آرشو کاخ توپقایی، شماره ۵۵۹۹)، [باید توجه داشت که مؤلف در بالا گفته است که فراخان را که برادر محمدخان

استاجلو مقتول بوده شاه اسماعیل به جای وی برای تصرف دیار بکر فرستاد، و اینجا او را برادر علاء الدوله ذکر می‌کند (م).
 ۴۶. خلیل دوم از امرای بخش حصن کیفا از خاندان مؤسس دولت ایوبی و پسر امیر سلطان بود. با اینکه این خاندان مدتی تحت نفوذ آق‌قویونلوها قرار گرفتند، ولی هنگام انقراض آن دولت خلیل دوم حصن کیفا و سیرت را به تصرف درآورد. ملک خلیل مدتی پیش پدرزنش شاه اسماعیل رفت و آنجا بازداشت و زندانی شد. پس از جنگ چالدران از زندان نجات یافته به سرزمین خویش بازگشت، و حاکمیت عثمانیان و جنگ آنها را علیه شاه اسماعیل پذیرفت. سلیمان دوم از فرزندان ملک خلیل، از مجادله با برادرانش به ستوه آمده، در سال ۹۳۰ هـ/ق/ ۱۵۲۴م، کلیدهای حصن کیفا را توسط خسرو پاشا بیگنریبگ دیار بکر تقدیم سلطان سلیمان قانونی کرد. بدین ترتیب حصن کیفا کاملاً به سرزمین عثمانی ملحق شد، و سنجق بیگی رُها (اورفَه) به ملک سلیمان واگذار شد، و قلعه حصن کیفا تحت اداره بیگنریبگ دیار بکر درآمد، و بخشهای تابعه آن را سلیمان بن خلیل تحت عنوان سنجق بیگ با ششصد هزار آقچه درآمد، اداره می‌کرد (آرشبو کاخ توپقایی شماره ۱۰۰۵۷ سال ۹۳۹).

۴۸. جعفر چلبی پس از بازگشت از جنگ چالدران در شعبان ۹۲۰ از مقام نشانجی، بعنوان قاضی‌عسکر آتاتولی تعیین گردید و محمد چلبی پسر استاد و مدرس ینی مدرسه در ادرنه به جای وی نشانجی شد (منشآت فریدون بیگ، روزنامه حیدرچلبی، ج ۱، ص ۴۱۲).

۴۹. اسکندر پاشا هنگامی که کاپیتان گلیبولی بود، به جای مصطفی پاشا، بعنوان وزیر دوم تعیین شد (روزنامه حیدرچلبی).
 ۵۰. تاریخ عالی، ص ۲۷۳. یاوز سلطان سلیم در مورد مؤید زاده عبدالرحمان افندی و تاجی زاده جعفر چلبی درباره اولی ضمن تحسین فضل و کمالتش با گفتن «به پایان دوره اش رسیدیم»، و درباره دومی نیز «خودمان رحم نکردیم» تأسف خود را نشان داد. سلطان، تاجلی خانم همسر شاه اسماعیل را که در جنگ چالدران به اسارت درآمده بود، به جعفر چلبی داد، و پس از قتل وی، سلطان این زن را از خانه وی بیرون آورده به وی اسب، کالسکه و پنجهزار سکه طلا داد و او را سرپرست خواجهگان حرم نمود (منشآت فریدون بیگ ج ۱، ص ۴۱۸).

۵۱. سلطان سلیم اعدام آنها را از قصر عادل نظاره می‌کرد (روزنامه حیدرچلبی، ص ۴۱۵).

۵۲. علت نوشتن بخش فوق، اشاره نکردن تاریخها به وزیر اعظم شدن دوقاقین زاده، و پنجمین دوره صدر اعظمی هر سک زاده، و نیز دوبار وزیر اعظم شدن خادم سنان پاشاست. این اطلاعات از روزنامه حیدرچلبی، که در جنگ سلطان سلیم با ایران به دست آمده است، آورده شده است.

۵۳. وقایع موجود در منشآت فریدون بیگ، ج ۱، ص ۴۲۴، ۴۱۶.

فصل بیست و یکم

آخرین مناسبات با مملوکها و جنگ مصر

آخرین مناسبات با مملوکها

پس از معاهده ۱۴۹۰ میلادی

معاهده ای که در سال ۱۴۹۰م پس از جنگ عثمانیان و مملوکها منعقد شد، تقریباً حکم یک متارکه را داشت. پس از آن میان بایزید دوم و سلطان مملوکهار وابط دوستانه ای ایجاد شد. با اینکه این دوستی فیما بین، شکل صمیمانه ای به خود گرفت، ولی عثمانیان نتوانستند شکست خود را در مقابل مملوکها تحمل کنند.

در این میان، دولت مملوک با دو دشمن خطرناک روبرو بود: یکی حکومت عثمانیان و دیگری حکومت صفویان. جنگ میان عثمانیان و صفویان و غلبه عثمانیان در جنگ چالدران، موجب خوشحالی سلطان سنی مذهب مملوکها گردید. به خاطر همین پیروزی نیز جشنهایی در سوریه و مصر بر پا شد؛ زیرا شاه اسماعیل که عراق و آناطولی شرقی را از دست آق قوینلوها خارج کرده، وارد سرزمین علاءالدوله که تابع مملوکها بود، شده بود، توسط خلفایش به تبلیغ مذهب شیعه می پرداخت، لذا بسی خطرناکتر از عثمانیان به نظر می رسید.

یاووز سلطان سلیم فرمانروایی بود که کارهایش را طبق برنامه انجام می داد، و کارهایی را که می بایست انجام دهد، برنامه ریزی کرده بود. هنگام رفتن به جنگ چالدران توسط

جاسوسانش اطلاع یافت که سلطان قاوری (غوری) به نیت کمک به شاه اسماعیل، همراه اردویش به حلب آمده است. به دلیل سنی مذهب بودن وی، از او درخواست کرد که در جنگ با شاه اسماعیل با وی متحد شود، و چون از عدم شرکت وی در جنگ مطمئن شد، خواهان بی طرفی وی گردید، بدین ترتیب توانست بی اعتمادی آنها نسبت به عثمانیان را برطرف کند. شاه اسماعیل پس از شکست از عثمانیان در چالدران، به قانصو غوری، سلطان مملوکها، پیشنهاد کرد که متفقاً علیه عثمانیان وارد جنگ شوند. ولی چون عثمانیان علیه مملوکها اقدامی نکردند و مملوکها از شایعه تدارک جنگی دیگر علیه صفویان اطلاع پیدا کردند، از این مسئله خوشحال شدند و به همین جهت از اتحاد با صفویان خودداری کردند. با وجود این، مملوکها، بنابه هر احتمالی، صلاح در این دیدند که در حال آماده باش باشند؛ زیرا پی برده بودند که در صورت پیروزی هریک از آنها، بعد نوبت به خود آنها خواهد رسید. (۱)

جاسوسی خیربیگ علیه وطن خود

عثمانیان قبل از جنگ با مملوکها توسط تشکیلات خود در سوریه و مصر، به طور منظم اطلاعات کسب می کردند. در این مورد، یاووز سلطان سلیم، با دادن وعده وعیدهای فراوان، صحیحترین اطلاعات را از خیربیگ، نایب السلطنه (بیگلربیگ) مملوکها در حلب، دریافت می کرد. روابط خیربیگ و سلطان مملوکها تیره بود، و سلطان در پی به دست آوردن فرصتی برای از میان برداشتن خیربیگ بود. او نیز با احتیاط رفتار می کرد، و برای راضی نگهداشتن عثمانیان، اطلاعات لازم را درباره مملکت خویش در اختیار آنها می گذاشت. از میان برداشتن هریک از امرا توسط سلاطین مملوک، منوط به تصمیم و موافقت اکثریت امرا داشت، از این رو، سلطان غوری بشخصه نمی توانست در مورد خیربیگ دست به اقدامی بزند. با وجود اینکه سیبای^۱، نایب السلطنه مملوکها در شام، از وجود روابط میان خیربیگ و عثمانیان، سلطان را آگاه کرده بود؛ ولی قانصو این امر را باور نکرده، بلکه چون بیگلربیگ شام را رقیب خود می دانست و از او می ترسید، لذا گفته های او را حمل بر غرض ورزی و دشمنی می کرد.

نامه های یاووز سلطان سلیم برای جلب اطمینان سلطان مملوکان

پادشاه عثمانی به هیچ وجه نمی خواست دولت مملوک از جنگی که قرار بود علیه وی آغاز کند،

اطلاع پیدا کند و چنین وانمود می‌کرد که تمام توجهش را متوجه ایران کرده است. اومی خواست با ارسال هدایایی، از قبیل پوست سمور، مخمل، غلام و پارچه‌های گران قیمت، و نوشتن نامه‌های محترمانه، سلطان قانصورا اغفال کند. حتی در ابتدای سال ۹۲۲ هـ. ق/ فوریه ۱۵۱۶، در نامه‌ای که ارسال داشت، نوشته بود:

«تو، پدر من هستی و ملتتمس دعا از شما هستم. من تنها با اجازه شما وارد سرزمین علاءالدوله شدم. او علیه من طغیان کرده بود. او بود که موجب بروز فتنه میان پدرم و سلطان قایتبای شد. مرگ او عین صواب بود. اگر شهسوارزاده [علی بیگ شهسوار اوغلی] را که به جای وی تعیین شده، صلاح می‌دانید، تأییدش کنید، و در غیر این صورت برکنارش کنید، و این کاری است مربوط به شما. من از کار بازرگانانی که برای شما برده^(۲) می‌آورند، جلوگیری نکردم، و سرزمینهایی را که از علاءالدوله گرفته‌ام، دوباره به شما مسترد می‌دارم. سلطان هر خواسته و آرزوی دیگری هم داشته باشد، من انجامش خواهم داد.»^(۳) علاوه بر این، فرمانروای عثمانی ضمن ارسال هدایایی، باز هم نوشته بود:

«سلطان پدر من است و ملتتمس دعایش هستم ولی میان من و شاه اسماعیل قرار نگرفته و میانجیگری نکنید. من تا زمانی که چادر [خیمه] شاه اسماعیل را از روی زمین برنیافکنم، باز نخواهم گشت، برای صلح میانجی ما نشوید.» ولی در حقیقت برای حمله به سوریه تدارک می‌دید؛ زیرا هنگامی که سلطان سلیم عازم جنگ ایران بود، توسط جاسوسانش اطلاع پیدا کرد که از پشت سر مورد حمله نیروهای سلطان مملوکها قرار خواهد گرفت. از این رو، ناچار از اتخاذ تدابیر حيله گرانه‌ای شده بود، حتی طی نامه‌ای که برای سلطان مملوکها فرستاد، تقاضا کرده بود: «در صورتی که میان آنها علاقه پدر و فرزندی وجود دارد، از سوریه به مصر باز گردد.»^(۴)

تدابیر متقابل سلطان مملوک

سلطان غوری از مجادله و جنگ عثمانیان و ایرانیان خوشحال بود، زیرا این مسئله سرزمین او را از خطر حفظ می‌کرد. با وجود اینکه از مفاد نامه‌های یاووز سلطان سلیم خوشحال بود، ولی بنا به هر احتمالی، او نیز متقابلاً تدابیری اتخاذ کرد. چنانکه شاهزاده قاسم، پسر شاهزاده احمد را که حدود پانزده سال داشت و همراه لا لا (لله) اش از آناتولی فرار کرده به حلب پناهنده شده بود، مخفیانه به قاهره برد و درصدد بود که در صورت لزوم از وجود او استفاده کند. حتی هنگامی که با اردویش به حلب آمد، شاهزاده قاسم را نیز همراه خود آورده، و سنجقهای مخصوصی برای وی

به وجود آورده اورانامزد تخت سلطنت عثمانی کرد. (۵)

حرکت وزیر اعظم سنان پاشا

یاوز سلطان سلیم، پس از آنکه زمستان را در ادرنه گذارند، در بهار سال ۹۲۲ هـ ق/ ۱۵۱۶م، خادم سنان پاشا را با نیرویی چهل هزار نفری، از طریق مرعش (ماراش) به حوالی فرات فرستاد. این جنگ به ظاهر علیه صفویان بود. پادشاه عثمانی در این مورد نامه‌ای نیز برای سلطان مملوکها فرستاد. سنان پاشا نیروهایی که در قیصریه گرد آمده بودند، برداشته، قرار بود که از طریق مرعش و ملطیه، عازم دیاربکر شود و در صورتی که به مانعی برخورد کرده، یا با موقعیتی روبرو شود که موجب شک و تردید باشد، سلطان را در جریان امر قرار دهد.

خادم سنان پاشا به امرای مملوک مستقر در مرز اطلاع داد که قصد گذشتن از فرات و رفتن به دیاربکر را دارد، و برای عبور از فرات کسب اجازه کرد. فرماندهان مملوک که نیروهایشان را به مرز سوریه فرستاده بودند، پیشنهاد او را به سردی رد کردند.

سلطان سلیم که می‌دانست اتحاد صفویان و مملوکان، برای وی مشکلاتی ایجاد خواهد کرد، برای اغفال سلطان مملوک، علاوه بر نامه‌هایی که برایش فرستاد، هدایای نفیسی نیز برای سلطان و امرای مملوک ارسال داشت. بدین ترتیب آنها را نیز فریب داده، مانع از قوه به فعل درآمدن اتحاد مملوکها و صفویان شد. (۶)

به دنبال آمدن سنان پاشا به مرزهای مملوکها، قانصوغوری نیز، با نیرویی پنجاه هزار نفری در حالی که شاهزاده قاسم نیز همراهش بود، به شام آمد و برادرزاده اش تومن بیگ^۱ را به جای خود در مصر گذاشت.

خادم سنان پاشا، تمام اوضاع و جریانات را به اطلاع پادشاه [سلطان سلیم] رساند. سلطان سلیم که برای جنگ با مملوکها، اتحاد آنها را با شاه اسماعیل دستاویز قرار داده بود، با استفاده از این موقعیت، تصمیم به جنگ با مملوکها گرفت. آمدن شخص قانصو، به حلب مؤید سازش وی با شاه اسماعیل بود. سلطان پس از اطلاع از این مسئله به خشم آمده، از علما و روحانیون پرسید، تکلیف او در برابر کمک فرمانروایی مسلمان به کافران که او قصد حمله به آنها را دارد چیست؟ آنها نیز فتوایی علیه آن فرمانروای مسلمان دادند. تمام این حرکات و

1. Tomanbeg

اقدامات مزورانه، برای مشروعیت بخشیدن حمله به دولتی مسلمان و سنی مذهب — که در عین حال خلیفه عباسی را نیز مورد حمایت قرار می داد —، یعنی مملوکها بود. بدین جهت به سربازانش که قرار بود، تحت فرمان شخص خودش باشند، دستور داد در قیصریه گرد آیند.

سلطان سلیم، زیرق زاده [زیرک زاده] رکن الدین قاضی عسکر روم ایلی و قراجه پاشا از امرای خود را، بعنوان سفیر نزد سلطان مملوکها فرستاد. این دو نفر، قبل از آمدن قانصوبه حلب، به آنجا رسیدند. بعد به حضور سلطان باریافته، نامه سلطان سلیم را تقدیم کردند. سلطان سلیم در این نامه اش نوشته بود که عازم جنگ با ایران، و از میان برداشتن ملحدان است و از سلطان طلب دعای خیر کرده بود.

قانصو از اشغال قلمرو آل ذوالقدر [توسط سلطان سلیم] متأثر شده و سخنان تندی به سفرا گفت و آنها را باز داشت کرد. سفیران به موجب تعلیماتی که دیده و دستوراتی که داشتند، می بایست سلطان مملوکها را فریب داده، اغفال کنند، گفتند: «فرمانروایمان حل مسئله را به ما محول کرده است و گفته است سلطان هر طور که میل دارد عمل کند، و از من [سلطان سلیم] چیزی نپرسید.»، و به ما چنین اجازه ای داده است. علاوه بر آن سلطان سلیم در نامه اش از قانصو خواسته بود تا مقداری شکر و حلوا برایش بفرستد. بدین جهت صد قنتار^۵ شکر و مقداری حلوا در جعبه های بزرگ برایش فرستاده شد. (۷)

حرکت سلطان سلیم

فرمانروای عثمانی، پس از اخذ تصمیم برای جنگ با مملوکها، سفرا را اعزام کرد، و خود در جمادی الاول سال ۹۲۲/ ژوئن ۱۵۱۶، وارد اُسکدار شد. پسرش سلیمان را در ادرنه، پیری محمد پاشا وزیر معزول را در استانبول و هرسک زاده را موقتاً در بورسه گذاشت، و خود بسرعت به حرکت درآمد. در این بین ناوگان عثمانی نیز به سوریه اعزام شد.

قانصو، پس از اطلاع از نزدیک شدن اردوی عثمانی، سفرا را آزاد و آنها را همراه با هدایایی راهی کرد و خود نیز یکی از امرایش به نام مغول بیگ دوادار را، بعنوان سفیر اعزام داشت. این شخص مأمور برقراری صلح میان طرفین بود. سلطان مملوکها در نامه اش نوشته بود که امرا و سربازانش منتظر وی هستند. زیرق زاده هنگامی که سلطان در بوجاق دره^۱ بود، فرارسید و اوضاع را به عرض رساند. قانصو، در عین حال شاهزاده قاسم را که به سوریه آورده، در قلعه حما^۲

*. Kantâr (واحد وزن معادل ۴۴ حقه و هر حقه معادل ۱۲۸۳ گرم بود (م)).

گذارده بود، به حلب آورده و اعلام کرد که یکی از شاهزادگان عثمانی پیش اوست و بدین ترتیب سلطان سلیم را تهدید کرد.

یاوز سلطان سلیم، پس از اطلاع از زندانی شدن سفرایش، بی درنگ مغول بیگ را به زنجیر کشید، و سفیر بیچاره به سختی از مرگ نجات یافت. کورت بیگ^۱، سفیر دیگر سلطان مملوک، در راه، پس از آنکه از آنچه که بر سر مغول بیگ آمده بود یعنی تراشیدن ریش و بازگردانیدن وی اطلاع یافت، بلافاصله بازگشت.^(۸) سلطان سلیم هنگام بازگردانیدن مغول بیگ، گفت: «به سرورت بگو، در مرج دابق، با من روبرو شود.»

با نزدیک شدن اردوی عثمانی، به عین تب (آنتپ)، یونس بیگ، والی مملوکها در عین-تب، به عثمانیان پناهنده شده و متعهد شد که اردوی عثمانیان را تا حلب راهنمایی کند. سپس پیشقراولان عثمانی به ملطیه آمده، به تصرف بهسنی و کرکر^۲ و سایر قلاع پرداختند.

جنگ مرج دابق

سپاه طرفین

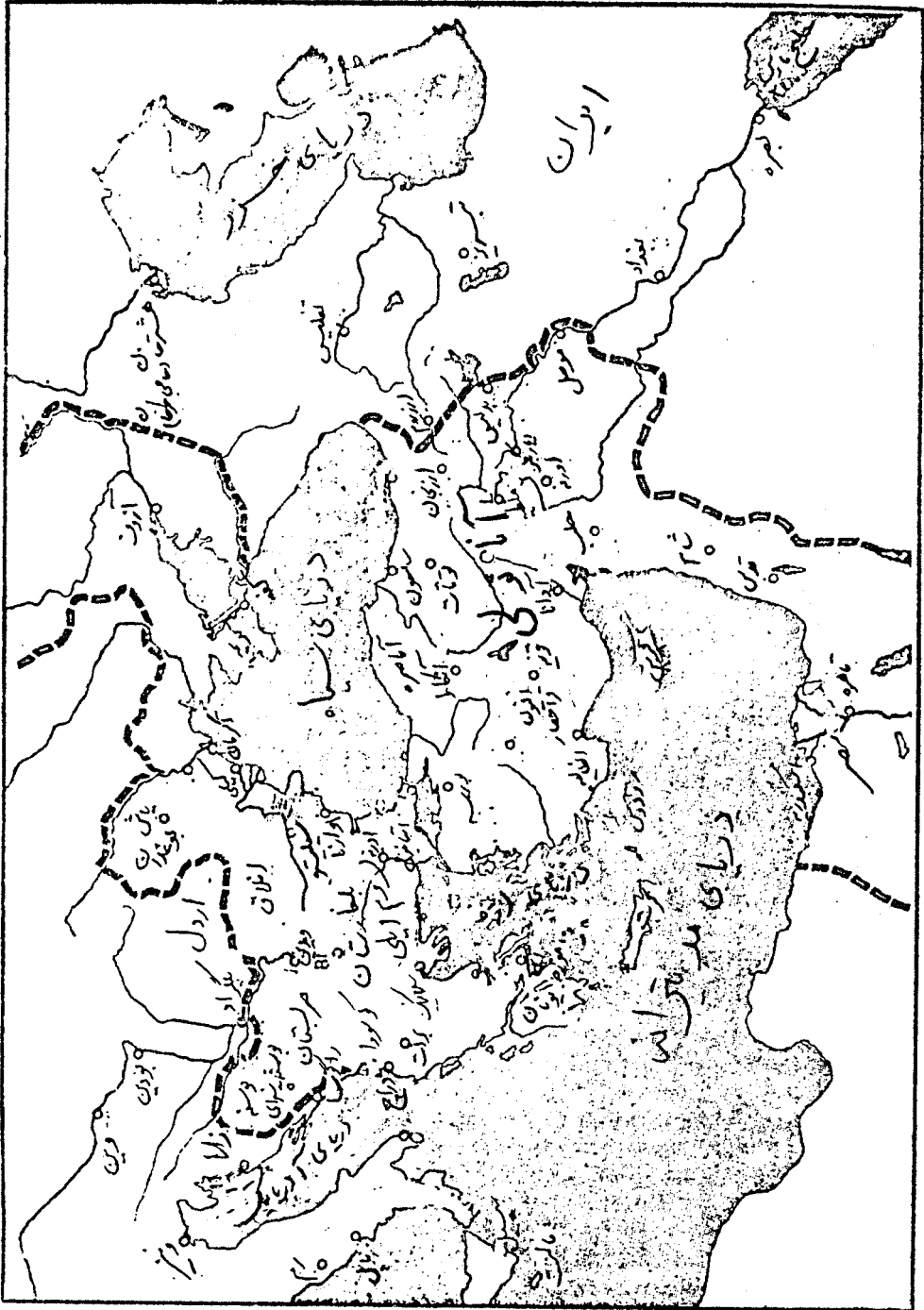
قانصو غوری، سلطان مملوکها در حالی که خلیفه عباسی نیز همراهش بود، با تمام سپاه خود، از حلب خارج شده به مرج دابق آمد، و قرارگاهش را بر پا نمود. وی در آخرین نامه اش به سلطان سلیم، با نوشتن «آمدن من به حلب نه بخواسته خویش، بلکه به خاطر اصرار امرایش صورت گرفته است» معذرت خواهی کرد. با اینهمه آمدن وی به مرج دابق تمام امیدهایش را به باد داد.

طرفین در ۲۶ رجب ۹۲۲/۲۴ اوت ۱۵۱۶* در مرج دابق باهم روبرو شدند. زینل پاشا، در رأس جناح راست اردوی عثمانی و کوچک سنان پاشا بیگلربیگ روم ایلی در رأس جناح چپ، و خود پادشاه نیز همراه گارد ینی چری، سواره نظام و پیاده نظام و توپچیان در قلب سپاه قرار گرفته بود.

خیربیگ نایب السلطنه (بیگلربیگ) حلب در رأس جناح راست سپاه مملوکها، و سیبای نایب السلطنه شام، در رأس جناح چپ و سلطان غوری نیز با همراهانش در قلب سپاه جبهه

1. Kertbey 2. Kerker

۵. در متن اصلی ۲۴ اوت ۱۵۱۹ ذکر شده، که اشتباه است. با توجه به وقایع مذکور، باید ۱۵۱۶ باشد. (م).



امیراتوری عثمانی، در زمان یاووز سلطان سلیم

گرفتند.

شکست

در جنگ ابتدا جناح راست سپاه مملوکها به فرماندهی خیر بیگ شکست خورد. نخست به حلب و از آنجا به شام فرار کرد. بدین ترتیب سپاه مملوکها در طی پنج شش ساعت تارومار شد. قانصو تنها مانده بود، بنابه اخطار سلاحدار امیر تیمور، در صدد فرار به حلب برآمد، ولی به علت سگته ناشی از تأثر، فوت کرد.^(۱) وی که هنگام فوت هشتاد و چهار سال داشت، مردی خونخوار و بی رحم بود. ابن ایاس می نویسد: قانصو عذار بود، و در طی پانزده سال و ده ماه فرمانروایی وی، هر روز از زندگی مردم به منزله یک هزار سال مشقت به حساب می آمد.

جنگ مرج دابق از سپیده دم آغاز و تا بعد از ظهر ادامه پیدا کرد. قرارگاه سلطان مملوکها، با تمام وسایلیش به چنگ افتاد. نیروهای عثمانی تحت فرماندهی وزیر یونس پاشا، با سرعت حرکت کرده وارد حلب شدند، و از آنجا نیز بی آنکه فرصتی به فراریان دهند، ابتدا حما و حمص^۱، بعد نیز با سرعت شام را اشغال کردند. نیروهای مملوک دچار وحشتی عظیم شده بودند. فرماندهی نبود که نیروی پراکنده را جمع کند، نیروهای عثمانی به علت سرعت در حرکتشان، بی آنکه فرصتی به کسی دهند، هر کس را که می یافتند، از بین می بردند.

سلطان سلیم، قراجه احمد پاشا فرمانده پیشقراولان را، بعنوان بیگلربیگ حلب تعیین کرد، و از آنجا فتحنامه مورخ ۲۷ اوت ۱۵۱۶ را برای پسرش شاهزاده سلیمان و دولتهای بیگانه فرستاد.

تدارک برای جنگ مصر

پس از اشغال شام، حمله به مصر بلافاصله صورت نگرفت. یاووز سلطان سلیم، مجدداً اردو را انتظام بخشید. در عین حال با دادن پول و هدایای زیاد به بادیه نشینان، دل آنها را به دست آورد. تعدادی از امرای پناهنده مورد عفو قرار گرفتند. سلطان سلیم از جانب خود والیانی برای ایالات سوریه تعیین کرد و برای جلب رضایت دروزیها^۲، مقام سنجق بیگی را به یکی از امرای خاندان معن^۳ داد.

1. Hums 2. Druzi 3. Maan

عثمانیان، اکثر قوای اردوی مملوکها را از بین بردند و چون سوریه، الجزیره، (جزیره) کیلیکیه و فلسطین از تصرف آنها خارج شده بود، دیگر نیرویی نداشتند تا به جانب سوریه اعزام دارند. عثمانیان در طی چهار پنج ماه، این منطقه را به دلخواه خود سازمان دادند. شهرهای مشهوری مانند نابلس^۱، صدف^۲، قدس، اجلون (عجلون)^۳، غزه واقع در سوریه جنوبی و فلسطین، و مناطق حوالی آنها، به تصرف درآمد. با اینکه جان بردی غزالی، والی غزه، در خان یونس برای مقابله با نیروهای عثمانی به فرماندهی سنان پاشا، که در حال پیشروی به طرف مصر بود، اعزام شد، ولی شکست خورده، عقب نشست، و بدین ترتیب تار سیدن سپاه عثمانی به مصر، هیچ مانعی بر سر راه باقی نماند (ذیقعه ۹۲۲/ نوامبر ۱۵۱۶).

فرمانروایی تومن بیگ

پس از شکست سپاه مملوکها، امرایی که توانستند با سپاهیان شکست خورده فرار کنند، خود را به قاهره رساندند، و امیر تومن بیگ، برادرزاده قانصورا که بعنوان نایب سلطان در مصر مانده و مقام دوادار، (دیویت دار)^۴ را داشت، بعنوان فرمانروای خود تعیین کردند. تومن بیگ، با وجود اینکه برای نپذیرفتن مقام سلطنت تا آخرین درجه اصرار کرد، ولی در مقابل پافشاری زیاد امرای، ناگزیر از قبول آن شد (۱۴ رمضان ۹۲۲/ دسامبر ۱۵۱۶).

سلطان سلیم، قبل از آنکه خود به طرف مصر حرکت کند، نامه ای در تاریخ ذیقعه ۹۲۲/ نوامبر ۱۵۱۶، برای تومن بیگ (تومن بای) فرستاده، از وی واگذاری مصر را از ناحیه غزه به بعد و نیز اطاعت از خود را خواسته بود.^(۱۰) علاوه بر آن سلطان سلیم توسط خیر بیگ از امرای مصر خواست که از عثمانیان اطاعت کنند و نامه هایی نیز برای تبلیغ به نفع خویش ارسال داشت.

سلطان جدید مملوکها و امرای مصر، اشغال سوریه و کیلیکیه را موقتی می پنداشتند، و گمان می کردند یا وز سلطان سلیم نیز مانند چنگیز و امیر تیمور از فلسطین و سوریه بازگشته و به مصر نخواهد آمد، و امیدوار بودند که پس از بازگشت پادشاه به آناتولی، اراضی اشغال شده را باز پس بگیرند. وزیر یونس پاشا، در مورد اینکه نظرش در خصوص رفتن یا نرفتن به مصر چیست؟ گفت: رفتن به مصر خطراتی در بر خواهد داشت.

1. Nâblus 2. şafed 3. Aclun 4. Divittâr.

ولی سلطان سلیم با این عقیده که تا زمانی که مصر فتح نشده است، پیروزی موقتی خواهد بود، تصمیم به فتح مصر گرفت.

جنگ ریدانیه

حرکت به سوی مصر

نیروهای عثمانی پس از غزه، از راه اریش^۱، خان یونس، صالحیه، بلبیس^۲، وارد ریدانیه^۳ شدند. تومن بیگ می خواست در صالحیه جبهه گیری کند، ولی به علت مخالفت امرنا ناگزیر شد که ریدانیه را قبول کند. ریدانیه روستایی در شمال شرقی قاهره بود، و در فاصله خیلی نزدیک از شهر قرار داشت و بخوبی استحکام داده شده بود.

اقبال بزرگی به نیروهای عثمانی روی آورد، زیرا صحرا را زیر باران پشت سرگذازدند، بنابراین از نظر آب دچار مضیقه نشدند و با این وضع به ریدانیه آمده، با سپاه مملوکها روبرو شدند. عثمانیان در محلی به نام بُرکة الحج، مستقر شده، در مقابل اردوی تومن بیگ جبهه گرفتند.

اردوگاه ریدانیه

جنگی که در آنجا می بایست به وقوع بپیوندد، به مراتب مشکلتر و خطرناکتر از جنگ مرج دابق بود. جبهه ریدانیه، با نیرویی بین پنجاه تا بیست هزار نفر^(۱۱) و دو یست عراده توپ که توسط فرنگها (اروپاییان) آماده شده بود، و با سپر و خندقها تحکیم یافته بود. تومن بیگ با تدارک توپ و توپچی از اجنبی ها (اروپاییان)، توپهای موجود در ساحل اسکندریه را نیز به آنجا منتقل کرده بود.^(۱۲)

جبهه جنگ تومن بیگ از کوه المقطم واقع در شمال شرقی قاهره شروع و تا رودخانه نیل در سمت چپ کشیده شده بود. نیروهای عثمانی که قرار بود، در یک چنین جبهه مستحکمی بجنگند، می توانستند در معرض خطر متلاشی شدن قرار گیرند. حتی در صورت پیروزی در شکستن خط جبهه، نیز، ناگزیر از دادن تلفات زیاد بودند، و بدین ترتیب اردو به

1. Eriş 2. Bilbis 3. Ridâniye

صورت غیرقابل استفاده‌ای در می‌آمد. جای دیگری هم که از آن عبور کنند، وجود نداشت.

نقشه‌ی اووز سلطان سلیم برای حمله

مصطفی پاشا، بیگلربیگ آناتولی در رأس جناح راست، و کوچک سنان پاشا بیگلربیگ روم ایلی در رأس جناح چپ، و در قلب سپاه نیز بجای اووز سلطان سلیم، صدراعظم خادم سنان پاشا قرار داشت.

یاووز سلطان سلیم پس از تدابیر تومن بیگ، در صدد پیاده کردن نقشه‌ای برآمد که گویای نبوغ نظامیش باشد. ابتدا زمینها را مورد بررسی قرار داده و از هدف دشمن مطلع شده، نسبت به آن اتخاذ تدبیر نمود.

بنابه عقیده و نقشه‌ی وی، حمله از طرف جبهه خطرناک تشخیص داده شد، چون در صورت موفقیت نیز موجب دادن تلفات زیادی می‌گردید. از این رو، لازم بود که مستقیماً به آنجا حمله نشود. یا باید از پشت سر دشمن به حمله پرداخت، و یا از جانب پهلوئی آن. برای حمله از طرف پهلوئی دشمن لازم بود که از رودخانه نیل عبور کنند، که در آن موقع از سال امکانش وجود نداشت و در صورت بودن پل نیز این کار خیلی مشکل بود. در صورتی که این نقشه به مرحله اجرا درمی‌آمد، دشمن از پشت سر و پهلو مورد حمله قرار می‌گرفت و به طور مسلم نمی‌توانست از توپها استفاده زیادی بکند. (۱۳)

اجرای نقشه‌ی خود یاووز

پس از اتخاذ این تصمیم، خود یاووز سلطان سلیم، شبانگاه با تعدادی از نیروهای سواره نظام حرکت کرد و کوه المقطم را دورزد و از طرف جنوب شرقی به اردوگاه تومن بیگ حمله کرد. این حمله در ۲۹ ذیحجه ۹۲۲/ ۲۲ ژانویه ۱۵۱۷ صورت گرفت؛ و تهاجمی که از صبح زود آغاز شد، با شدت هرچه تمامتر ادامه پیدا کرد. با وجود اینکه دشمن بر اثر اجرای این نقشه دستپاچه شد، با اینهمه شدت به مقاومت پرداخت. جنگ آن روز به پایان نرسید و تا بعد از ظهر روز بعد ادامه یافت. اگرچه حمله‌ی نیروهای جانبردی غزالی، به علی بیگ شهبسوار اوغلی و محمد پاشا بیگلربیگ دیار بکر که در جناح راست سپاه قرار داشتند، موجب شگفتی و دستپاچگی آنان شد،

ولی به همت سنان پاشا — هر چند خود نیز زخمی شد — اوضاع سروسامان گرفت. تومن بیگ، سلطان مملوکها که از پیروزی قطع امید کرده بود، با وجود این بعنوان آخرین امید خویش به قلب سپاه عثمانی حمله برد، درصدد دستگیری و یا کشتن سلطان سلیم برآمد. اما یاووز در قلب سپاه نبود، بلکه در رأس نیروهایی بود که کوه المقطم را دور زده بودند. صدراعظم خادم سنان پاشا، محمود رمضان اوغلی و یونس بیگ که آنجا بودند، به قتل رسیدند. ده روز بعد یونس پاشا به جای سنان پاشا وزیر اعظم شد (۱۱ محرم ۹۲۳/ فوریه ۱۹۱۷).

تومن بیگ که از پیروزی دل بریده بود، فرار کرد. اردوگاه ریدانیه با تمام توپهایش به تصرف درآمد، قاهره تسخیر و اشغال شد و سلطنت مملوکها به پایان رسید. سه روز پس از این پیروزی سلطان سلیم در قاهره به گردش پرداخت و باز به قرارگاهش بازگشت.^(۱۴)

حوادثی که از اشغال مصر تا بازگشت پادشاه به استانبول اتفاق افتاد

فعالیت تومن بیگ

یاووز سلطان سلیم، پس از اشغال و تصرف قاهره، قرارگاهش را از بُرکه الحج به ریدانیه و از آنجا به بولاق انتقال داد. او به علت وجود احتمال خطر در قاهره نماند. تومن بیگ هنوز به چنگ نیافتاده بود. حتی یک شب یعنی شب پنجمین چهارشنبه محرم ۹۲۳/ شب ۲۷-۲۸ ژانویه ۱۵۱۷، پس از نماز عشا ناگهان با ده هزار نفر به قرارگاه پادشاه هجوم برده، آنجا را محاصره کرد و جنگ سختی درگرفت. این پیکار روز بعد نیز ادامه یافت. عثمانیان چون از قبل از اوضاع اطلاع پیدا کرده بودند، از این رو به دام نیفتادند. تومن بیگ دو شب بعد همراه سربازانش وارد قاهره شد، خندقهایی کند و موانع و استحکاماتی به وجود آورد و سربازان عثمانی را در شهر به چنگ آورده، به قتل رساند.

یونس پاشا همراه نیروهای ینی چری وارد قاهره شد، سه روز و سه شب در کوچه پس کوچه های قاهره جنگ درگرفت، تمام مردم شهر به تومن بیگ کمک می نمودند. حتی زنها نیز کار می کردند. عثمانیان سرانجام توانستند اوضاع را آرام و سروسامان دهند، ولی تومن بیگ که در لباس زنان موفق به فرار شد، به چنگ نیافتاد.^(۱۵) تومن بیگ به اتفاق هفت نفر فرار کرد. امرای مملوک امید خود را از مقاومت از دست داده، تسلیم شدند و درخواست عفو کردند.

جانبردی غزالی نیز در میان آنها بود. در این آخرین حمله، تومن بیگ چهار هزار نفر کشته داد و تعداد زیادی نیز از نیروهایش اسیر شدند. تلفات زیادی نیز به نیروهای عثمانی وارد گردید. تومن بیگ به حوالی صعید فرار کرد، نامه‌ای در خصوص درخواست عفو از آنجا به دست رسید. به تصور اینکه مورد عفو قرار گرفته است، مدتی به نزدیکهای قاهره آمد؛ و از آنجا درصدد فرار به طرف شرق از طریق شام برآمد، ولی موفق نشد. برایش امان نامه فرستاده شد و دوباره مورد عفو قرار گرفت. اما او اعتمادی به آن نکرده، افراد هیأتی را که پیش او رفته بودند، به قتل رساند.

مرگ تومن بیگ

تومن بیگ با سه هزار نفر از افرادش شانس خود را برای آخرین بار مورد آزمایش قرارداد، ولی چون موفقیتی حاصل نکرده، به طرف بُحیره^۱ فرار کرد و بشدت مورد تعقیب علی بیگ شهسوار اوغلی قرار گرفت او درصدد رفتن به آن سوی نیل و نجات خویش برآمد، و خود را به آب انداخت، ولی بی درنگ کمند انداختند و دستگیرش کردند (اواخر ماه مارس ۱۵۱۷). او را به دیوان آوردند، دستور داده شد او را در چادر گاردهای ینی چری زندانی کنند ولی نهایت احترام را درباره اش مبذول دارند.

مردم قاهره تومن بیگ را دوست داشتند. سلطان سلیم شهامت و جرأت وی را مورد تقدیر قرار داد. اما چون بجا گذاشتن چنین دشمن جسور و با جرأتی در پشت سر صحیح به نظر نمی رسید، پس از هفده روز او را تسلیم علی بیگ شهسوار اوغلی کردند، چون شهسوار، پدر علی بیگ به دست سلطان وقت مملوکها به دار آویخته شده بود، او نیز تومن بیگ را در باب ذویل^۲ به دار آویخت. جسدش سه روز بر سر دار ماند. همه مرگش را دیدند و باور کردند. پس از آن جسدش را طی مراسمی شایسته یک فرمانروا، دفن کردند.^(۱۶) یا ووز سلطان سلیم در مراسم نماز میت شرکت کرد، و برای آمرزش روحش مبالغ زیادی صدقه داد (۲۱ ربیع الاول ۹۲۳/۱۳ آوریل ۱۵۱۷).^(۱۷)

تقدیم کلیدهای حرمین توسط شریف مکه

یاووز سلطان سلیم تا ۲۳ شعبان ۹۲۳/ ۱۰ سپتامبر ۱۵۱۷، یعنی مدت هشت ماه در مصر اقامت کرد. اصلاحاتی در داخل مصر انجام داد. اوروی خوش به شیوخ بادیه نشین که برای تبریک آمده بودند، نشان داد. در این میان، شریف ابوبرکات، امیر مکه که تابع مملوکها بود، کلیدهای مکه مکرمه و مدینه منوره را، توسط پسرش شریف ابونومی^۱ ارسال، و اظهار اطاعت از عثمانیان کرد.

سلطان سلیم با پسر شریف مکه به مدارا رفتار کرد، و هنگام بازگشتش برای امیر مکه منشور امارت و هدایای زیاد، و نیز برای مردم مکه و مدینه مقداری پول که «صُرّه» نامیده می شد، همچنین مقدار زیادی غلات فرستاد. برای مکه، مأموری از طرف دولت عثمانی، تعیین کرد. هنگام اقامت سلطان سلیم در مصر، ناوگان عثمانی متشکل از سیصد فروند کشتی به فرماندهی جعفر بیگ پس از عبور از سواحل سوریه وارد اسکندریه شد و کشتیهای مملوکان را به تصرف درآورد. پادشاه، با یک قدرغه که به نیل آمده بود، به اسکندریه رفت و پس از بازرسی ناوگان به قاهره بازگشت.

*

* *

از میان رفتن سلطنت سلاطین مملوک، موجب الحاق سرزمینهای مهم و آبادی چون سوریه، فلسطین، الجزیره، حجاز در آسیا، و مصر در افریقا، به دست عثمانی گردید. مرز مصر تا جنوب، یعنی نَبیه^۲ و سواقین^۳ امتداد یافت. یاووز سلطان سلیم، خلافت را از خلیفه عباسی نیز سلب و نفوذ خود را بر جهان اسلام فزونی بخشید.

جمهوری ونیز، به خاطر جزیره قبرس سالانه هشت هزار دوکا طلا به مملوکها پرداخت می کرد. پس از جانشین شدن عثمانیان به جای مملوکها، ذو نمایندۀ تام الاختیار جمهوری ونیز، یعنی کنتارینی و موجنیگو اعزامی به قاهره، پرداخت همان مالیات به دولت عثمانی را پذیرفتند. تصرف مصر و سوریه موجب تقویت اوضاع اقتصادی عثمانیان شد.

بازگشت یاووز به استانبول و انتقال عده ای از مصریان به آنجا

استیلای عثمانیان بر سواحل مصر و بحرا حمر، به منزله تسلط آنها بر راههای تجاری دریای احمر

1. Nümev 2. Nabye. 3. Suvakin

که بین هند و مدیترانه قرارداد داشت، بود. سلطان سلیم قبل از بازگشتن از مصر به استانبول، با اینکه یونس پاشا وزیر اعظم را بعنوان والی مصر تعیین کرد،^(۱۸) ولی چون شنید وی اهالی مصر و بادیه‌نشینان را تحت فشار قرار داده و به ارتشاء مشغول است، از انتصاب وی صرف‌نظر نمود و به جای او، خیربیگ را— که در زمان سلطان غوری والی و بیگلربیگ حلب بود— تعیین کرد.

سلطان سلیم، قبل از حرکت به جانب استانبول، با اتخاذ تدبیری اداری، فرزندان برخی از حکمرانان را که در قاهره بودند، خلیفه و خویشاوندانش، علمای بانفوذ و عده‌ای از شیوخ و امرایی که احتمال خطر از طرفشان می‌رفت، و نیز معمار، مهندس و صاحبان سایر فنون، همچنین تعداد زیادی از کتابهای نفیس کتابخانه‌های قاهره را از طریق دریا به پایتختش انتقال داد. تمام این انتقالات، از طریق دریا صورت گرفت. او اطلاعات زیادی درباره‌ی رود نیل و اهرام مصر، توسط شخصی وارد به امور به دست آورد.^(۱۹)

در میان افرادی که به استانبول فرستاده شدند، متوکل علی الله سوم، خلیفه‌عباسی و فرزندان عمویش خلیل، و محمد.^(۲۰) پسر قانصو غوری نیز بودند.

پس از جنگ مرج دابق، به جای متوکل علی الله که به سلطان سلیم پناهنده شده بود، خلیفه سابق مستمسک بالله یعقوب، پدر خلیفه مذکور که در قاهره می‌زیست و هشتاد ساله بود، به نیابت از طرف پسرش، بعنوان خلیفه انتخاب شد. یاووز سلطان سلیم، پس از تصرف قاهره، متوکل علی الله را که همراه خود آورده بود، مجدداً در مقام خود ابقا کرد. وی به علت احترامی که در موردش قایل شدند، نفوذی به مراتب بیشتر از سابق کسب کرده، و پس از انتقالش به استانبول، باز مدتی مورد توجه بود، ولی پس از مدتی از چشم افتاد.

خلیفه متوکل، پس از انتقال به استانبول، به علت غضب اموالی که به صورت امانت نزدش بود، و نیز به علت غرقه شدن در عیاشی با زنان و در پی شکایت پسرعموهایش^(۲۱) به دنبال فوت سلطان سلیم، در زمان سلطان سلیمان (قانونی) به وی اجازه داده شد که به قاهره بازگردد، و در همانجا نیز درگذشت.

هنگام اقامت متوکل علی الله سوم در استانبول، چون خلافت را به سلطان سلیم واگذار کرده بود، از این رو از آن تاریخ تا ۲۶ رجب ۱۳۴۲/ مارس ۱۹۲۴، یعنی تا تاریخ الغای خلافت از طرف مجلس کبیر ملی ترکیه، پادشاهان عثمانی مدت چهار قرن از جانب اکثر مسلمانان جهان بعنوان خلیفه شناخته می‌شدند.

پس از آنکه یاوز سلطان سلیم مصر را ترک کرد، از صالحیه به بعد، با وزیر اعظم یونس پاشا به بحث و گفتگو پرداخت. یونس پاشا از اینکه بیگلربیگی مصر را از او باز پس گرفته به خیر بیگ دادند، متأسف بود. در راه، حین گفتگو، پادشاه گفت «مصر را پشت سر گذاشتیم»، یونس پاشا با استفاده از فرصت، تأسف خود را از این مسئله بیان کرد، و از اینکه با دادن آنهمه تلفات و تحمل آنهمه مشقات مصر را دوباره به دست یکی از چرکسها سپرده اند، شروع به انتقاد کرد و گفت: «آنهمه زحمت و مشقت بیهوده بود»، سلیم دهنهٔ اسب را کشیده ایستاد، و دستور داد که فرمانده گارد مخصوصش بی درنگ گردن وزیر اعظم را بزند، و پس از آنکه سر او را توسط یکی از افراد از تنش جدا کرد، از شدت عصبانیت سر بریده را سه روز همراه خود برداشت، سپس در قطیه^۱ دفنش کرد. (۲۲)

وزیر اعظمی پیری پاشا

مدت وزیر اعظمی یونس پاشا هشت ماه بود، تا زمانی که پادشاه به شام رسید، این منصب خالی ماند. در طی این مدت، با اینکه وزیر زینل پاشا به محک آزمایش زده شد، ولی باب طبع پادشاه قرار نگرفت، و به پیرمحمد پاشا که برای حفاظت از استانبول تعیین شده بود، پیام فرستاده شد که در شام شرفیاب حضور شود. وی با یک میلیون و دویست هزار آقچه مقرری به وزیر اعظمی انتخاب شد و مهر همایونی به وی تسلیم گردید (محرم ۹۲۴ / دسامبر ۱۵۱۸). (۲۳) پیری پاشا به علت درستکار بودن، رک گویی، و موثق بودن نتیجهٔ بررسیهایش، اعتماد سلطان سلیم را به خود جلب کرده بود، پادشاه با اینکه بارها مورد سرزنش قرار گرفت، ولی رعایت حال او را می‌کرد. وی تا زمانی که سلطان سلیم در قید حیات بود، در این مسند باقی ماند.

یافتن گور محی الدین عربی

یاوز سلطان سلیم خوب تحصیل کرده بود، او در اوقات فراغت، وقت خود را صرف تتبعات و مطالعه می‌کرد و از فرمانروایان دانشمند بود و چون خود فلسفهٔ وحدت وجود را ترویج می‌کرد، از این رو، احترام زیادی به محی الدین عربی — که بعنوان شیخ اکبر اشتهار داشت و بانی فلسفهٔ مذکور در آناتولی بود — قایل بود. هنگامی که پس از جنگ مرج دابق به شام آمد، سراغ قبر

شیخ اکبر را گرفت؛ و قبر این عالم بزرگ را که بعنوان تحقیر از طرف علمای متعصب مصر و سوریه شیخ اکفر نامیده می‌شد، پیدا کرد. پس از بازگشت، در مدت اقامت چهار ماهه خود در شام، آرامگاهی برای قبر شیخ ساخته و دستور داد در کنار آرامگاهش مسجد و مؤسسات خیریه‌ای نیز ساختند و آنها را قبل از حرکتش به اتمام رساند. در حقیقت ساختن آنچه که دستور داده بود با کار شبانه‌روزی معماران و کارگران به اتمام رسید. یاوز سلطان سلیم، نخستین نماز جمعه را در آن مسجد اقامه کرده و موقوفاتی به آن اختصاص داد.

اعزام سفیر از طرف شاه اسماعیل

یاوز سلطان سلیم پس از جنگ چالدران، پیشنهادهای صلح شاه اسماعیل را نپذیرفت، و هدفش آغاز کردن جنگی جدید در آن منطقه بود. قصد او پس از جنگ مصر، رفتن به آن سمت (ایران) بود. اما زمانی که به شام رسید، مشاهده کرد سفرای شاه اسماعیل همراه نامه و هدایایش به آنجا رسیده‌اند. شاه اسماعیل که پی برده بود پس از مصر، نوبت حمله به وی خواهد رسید، از این مسئله نگران شده درصدد جلوگیری از آن برآمده بود. شاه اسماعیل در نامه‌ای که فرستاد، با کلمات و عباراتی احترام‌آمیز او را مورد خطاب قرار داده و نوشته بود: «توصاحب شهرها و اتباع زیادی شدی، بویژه با تصرف مصر، عنوان خدام حرمین شریفین را نیز به دست آوردی. اینک تو اسکندر روی زمین هستی، آنچه بین ما بود دیگر گذشته است و دیگر تکرار نخواهد شد. توبه کشور خویش بازگرد و من نیز به سرزمین خود. دیگر خون مسلمانان را نریزیم. من آنچه را که دلخواه تست بجای می‌آورم.»

سلطان سلیم با اینکه اعتمادی به این حرفها نداشت، ولی به علت خستگی سربازان، از حمله به شاه اسماعیل صرفنظر کرد با اینهمه بنا به هر احتمالی، از اتخاذ تدابیری هم خودداری نکرد. در بازگشت، هنگامی که به موضع مرج دابق آمد، وزیر اعظم پیری محمد پاشا را با دو هزارینی چری و تعداد زیادی از سربازان ایالات، به حوالی دیاربکر فرستاد و خود نیز به جانب استانبول حرکت کرد. پیری محمد پاشا مدتی در حوالی فرات ماند و شاهد هیچ‌گونه اقدامی از طرف شاه اسماعیل نشد. قلاع آنه^۱ و هیت^۲ را تسخیر کرد و به موجب فرمانی که دریافت کرد، مراجعت نمود و به حضور پادشاه که در ادرنه بود، آمد.

مرگ شاهزاده قاسم

پس از تسخیر مصر و قتل تومن بیگ، بزرگترین آرزوی فرمانروای عثمانی، به چنگ آوردن قاسم چلبی، فرزند برادرش، شاهزاده احمد بود که قانصوغوری او را بعنوان رقیب سلطان علم کرده بود. شاهزاده مذکور در مرج دابق به اتفاق همراهانش، در حالی که پرچمی سبز و سرخ رنگ داشت، در اردوگاه مملوکها بسر می برد، او پس از شکست به قاهره آمد و تومن بیگ فرمانروای جدید مصر نیز او را با همان نیت به خدمت گرفت. شاهزاده قاسم در قتل عام قاهره نیز حضور داشت و همراه مملوکها در قتل سربازان عثمانی شرکت نمود.

شاهزاده قاسم تا هنگام دستگیری تومن بیگ همراه او بود، بعد خود را مخفی کرد و با وجود جستجوی زیاد به چنگ نیفتاد. به نظر می رسد فعالیتهایی برای سوء قصدهایی به جان سلطان سلیم جهت به فرمانروایی رساندن این شاهزاده، توسط سربازان گادرینی چری و یا امرای مملوک صورت می گرفته است.

سلطان سلیم تصمیم قطعی برای به دست آوردن شاهزاده گرفته بود، هنگام ترک قاهره دستوراتی به خیر بیگ داد، سرانجام به علت گزارش برخی از غلامان، شاهزاده قاسم در حوالی برقیه^۱ (برکیه)، دستگیر و بی درنگ زندانی گردید.

خبر دستگیری شاهزاده قاسم، هنگامی که پادشاه عازم شام بود، بدور رسید. چون احتمال داشت که ترکمنها با حمله به زندان، درصدد فراری دادن شاهزاده باشند. از این رو، خیر بیگ، پس از مذاکره با امرای ترک، تصمیم گرفت شاهزاده را خفه کند، و این تصمیم خود را به مرحله اجرا درآورد (۱۷ محرم ۹۲۴ / اواخر ژانویه ۱۵۱۸). شاهزاده قاسم هنگام مرگ هفده سال داشت. سر او را درون جعبه ای نزد عمویش سلطان سلیم فرستادند. سلطان سلیم، قبل از حرکت از شام، عملی را که در مصر کرده بود، در شام نیز انجام داد. یعنی یکی از امرای چرکس به نام جانبردی غزالی را بعنوان بیگلربیگ شام تعیین کرد.^(۲۴)

جلال قزلباش

یکی از قزلباشهای صاحب تیول، به نام جلال از اهالی قصبه تُرخال^۲ [تورخال] وابسته به ایالت آماسیا که از ترکمنهای بُزأوق^۳ بود، قیام کرد.^(۲۵) وی تعداد بیست هزار نفر را به دور خود جمع

1. Berkiye 2. Turhâl

3. Boz- ok

کرده و با ادعای مهدویت [مهدی گری] به توقات آمد. برای سرکوبی هر چه زودتر این قیام، که با اطمینان به شاه اسماعیل و یا به تحریک وی صورت گرفته بود، از سوی فرهاد پاشا، بیگلربیگ روم ایلی - که مقام وزارت نیز داشت - مأمور حمله به وی گردید، و از سوی دیگر، به علی بیگ بن شهسوار نیز پیغام فرستاده شد. شهسوارزاده والی البستان، قبل از آمدن فرهاد پاشا، بشتاب به جلال قزلباش حمله کرد، و او را هنگامی که به جانب قلمرو شاه اسماعیل فرار می‌کرد، دستگیر و به قتل رساند، و هوادارانش را پراکنده کرد (۹۲۴ هـ ق / ۱۵۱۸ م).

فعالتهای دریایی عثمانیان در قرن شانزدهم میلادی

در زمان سلطان بایزید دوم، اهمیت زیادی به نیروی دریایی داده شد. در سایه این ناوگان، جنگهای اینه‌بختی، مودون و کورون صورت گرفت و کشتیهای جدیدی به ناوگان عثمانی افزوده شد. همچنانکه فوقاً گفته شد، از نظر کشتیرانی و دریانوردی نیز پیشرفت زیادی به عمل آمد، که به طور خلاصه به خدمات ارزنده‌ای که کمال رییس به ناوگان و دریانوردی عثمانیان کرد، اشاره شد.

اهمیت دادن یاوزسلطان سلیم به کشتیرانی

در زمان یاوزسلطان سلیم، هم برای افزایش تعداد کشتیها و هم فزونی بخشیدن به فعالیت آنها، به اقدامات جدیدی پرداخته شد. در جنگ با ایران و مصر از وجود ناوگان بی آنکه در جنگ حضور شرکت داشته باشد از طریق کمک رساندن به سپاه و تقویت بنیه سپاه، استفاده به عمل آمد؛ و در عین حال به برخی از نواقص ناوگان نیز پی برده شد.

با وجود گذشت شصت سال از فتح استانبول، هنوز کارگاه و کارخانه‌ای اساسی برای کشتیرانی در آنجا ساخته نشده بود. هر آنچه از زمان امپراتوری بیزانس بجا مانده بود، از طرف سلطان محمد فاتح بعنوان کارگاهی برای ساختن قدرغه مورد استفاده قرار می‌گرفت، علاوه بر آن، کارگاه کوچک دیگری نیز در خلیج وجود داشت، اولی به علت عدم توجه خراب شد و دومی نیز برای رفع نیازمندیها کافی نبود.

برای تقویت قدرغه‌ها و نیروی دریایی عثمانیان، که به دنبال پیروزیهای پی در پی

بودند، در عین حال به علت وجود سواحل گسترده سرزمین عثمانی، سلطان سلیم که درصدد بود دریای مدیترانه را به صورت یک دریای ترک درآورد، فرمان داد بی آنکه فرصتی ازدست داده شود، کار ساختن کشتی را به مرحله اجرا درآورند. پادشاه که هنوز در مصر بود، سلمان رییس فرمانده ناوگان زمان مملوکها را به حضور فراخوانده و طی فرمانی که در تاریخ ۲۹ ربیع الآخر ۹۲۴/مارس ۱۵۱۸ م به نصح آغا داده شد، دستور صادر شد که سلمان رییس به استانبول برود. (۲۶) هدف از اعزام وی، استفاده از تجربیات این دریانورد با ارزش بود.

بنابه آنچه نشانجی جلال زاده مصطفی بیگ به مورخ عالی گفته است، سلطان سلیم نیت خود را در پیش پیری محمد پاشا صدراعظم آشکار کرد، و تصمیم گرفته شد که کارگاهی شبیه کارگاه کشتی سازی فرنگها [اروپاییان] در استانبول ساخته شود. چنین مصلحت دانستند که کارگاه جدید در محلی که قبلاً در خلیج ساخته شده بود، تأسیس گردد. ولی چون محل مذکور مدت زمانی طولانی متروک شده بود؛ به صورت قبرستانی درآمده بود. از قبرستان مذکور بخشی را که قرار بود در آن کارگاه کشتی سازی ساخته شود، جدا کردند، ابتدا خندق کنده و اسکلت مردگانی را از آنجا خارج نمود، در خندق دفن کردند. علایمی در ابتدا و آخر خندق به نشانه اینکه محل مذکور قبرستان است، قرار دادند. نسلهای بعد، به تصور آنکه خندق مذکور از آن یک مرده است، از درازی قد آن حیرت کرده بودند. سلطان سلیم، که به چنان کارگاه کوچکی قانع نبود، درصدد گسترش آن از گالاتا تا کاغذخانه (کارخانه کاغذسازی) بود، او می خواست حدود سیصد کارگاه کشتی سازی تأسیس کند، (۲۷) ولی عمرش وفا نکرد. (۲۸)

بدین ترتیب کارگاه کشتی سازی خلیج که در زمان سلطان سلیم در پایتخت تأسیس گردید، تا پایان دوره امپراتوری عثمانی به فعالیتش ادامه داد، و کارگاه موجود در گلیبولی نیز که به مقام دوم تنزل پیدا کرده بود، اهمیت خود را تا پایان قرن شانزدهم ازدست نداد.

پس از بازگشت از جنگ با مصر، برای هر کارگاهی که در استانبول ساخته می شد، مبلغ پنجاه هزار آقچه که در آن زمان مبلغ مهمی بشمار می رفت، پول مصرف می شد. پادشاه که تعداد یکصد فروند گالی (۲۹) (چقدیری) را برای جنگهای دریایی کافی نمی دانست، فرمان ساختن یکصد و پنجاه فروند کشتی دیگر را صادر کرد که، یکصد فروند آن از نوع گالی بزرگ، بیست فروند از نوع فوستا^۱ بیست و یک فروند از نوع برچه (۳۰)، سه فروند کشتی بزرگ بادبانی، و شش فروند نیز از نوع پرکندی (۳۱) باشد. برای این کشتیها قرار بود از مصر و سوریه پاروزن آورده شود.

تدارک یاووز سلطان سلیم برای جنگ دریایی

یاووز سلطان سلیم پس از بازگشت از مصر، همان طور که در فوق گفته شد، در حالی که مبتلا به تیفوئید بود، ناوگان را مورد توجه و اهمیت قرار داد، و به تدارک پرداخت. با اینکه معلوم نبود که این تدارک علیه کدام سمت خواهد بود، ولی در درجهٔ اول ونیزی‌ها دچار نگرانی شدند. آنها با وجود اینکه مالیات مقرر مربوط به جزیرهٔ قبرس را پرداخت کردند، ولی بنابه هر احتمالی به استحکام جزیره نیز پرداختند، و در جستجوی یافتن متحدی در اروپا برآمدند. از این گذشته، چنین استدلال می‌کردند که این تدارک برای تصرف جزیرهٔ رودوس می‌باشد. عده‌ای از رجال مملکت، پادشاه را تشویق به تصرف رودوس می‌کردند. ولی سلطان سلیم گفت لوازم موجود برای تصرف آن جزیره که کفاف چهار ماه را می‌دهد، کافی نیست و اضافه کرد که برای رسیدن به چنین هدفی، باید آمادگی بیشتری داشت تا مانند پدر بزرگش [سلطان محمد فاتح] دچار شکست نشود. از این رو، حمله به رودوس را به تعویق انداخت. (۳۲) عده‌ای از رجال دولت نیز که خواهان جنگ رودوس نبودند، عقیده داشتند که از عهدهٔ شاه اسماعیل برآمدن خیلی مهمتر از تصرف قلعه [رودوس] می‌باشد.

برخی از منابع خارجی نوشته‌اند که یاووز سلطان، به دنبال دعوت بزرگان سیسیل، جهت اعزام نیرویی قوی برای صدور مال التجاره از آن جزیره، درصدد تدارک تقویت ناوگان خویش در سطحی گسترده‌تر برآمد، تا با آمادگی کامل اقدام کند. (۳۳) ولی علت اصلی این تدارک، فعالیت پاپ، لئون دهم، برای ایجاد جنگی جدید علیه عثمانی‌ها بود. در حقیقت، پاپ با استفاده از آرامش موجود در ایتالیا، برای به وجود آوردن اتحادیه‌ای علیه عثمانیان، به هر یک از کشورهای اتریش، فرانسه، انگلیس و اسپانیا کاردینالی فرستاده بود. هدف یاووز سلطان سلیم تقویت ناوگان، برای جلوگیری از هرگونه تجاوزی — به علت داشتن سواحل گسترده — بود. در سال ۱۵۱۹ م پادشاه پس از ملاقات و مذاکره با سفیر اسپانیا — که برای گفتگو دربارهٔ معافیت زوآر مسیحی که جهت زیارت کلیسای کمامه می‌آمدند، به استانبول آمده بود، گفت: در صورتی که پادشاه اسپانیا خواهان انعقاد قراردادی با وی است، لازم است، که نماینده‌ای تام‌الاختیار اعزام دارد، بدین ترتیب خواست که او را از کمک به فعالیتهای پاپ باز دارد (۳۴).

یاووز سلطان سلیم، همگام با فعالیتهای خود دربارهٔ ناوگان، قبل از آنکه تصمیمی قطعی دربارهٔ کارهایی که می‌بایست انجام دهد، اتخاذ کند، (۳۵) درصدد برآمد به ادرنه که علاقه

زیادی بدانجا داشت، برود. (۳۶) از این رو، وزیر اعظم پیری محمد پاشا را قبلاً همراه با تجهیزات و مهمات اردو به آنجا فرستاد و خود نیز بعد از وی حرکت کرد. این بار گفته می‌شد که جنگ علیه مجارهاست. علت آن را نیز حملهٔ مجارها، به ایزورنیک واقع در بوسنه و کشته شدن مصطفی بیگ، سنجق بیگ بوسنه، هنگامی که سلطان سلیم در جنگ با مصر بود— می دانستند. ولی یاوز سلطان سلیم با تمدید قرارداد، با پادشاه مجارها ثابت کرد که رفتنش به ادرنه بدان سبب نبوده است.

فوت و شخصیت سلطان سلیم

آخرین روزها و فوت وی

سلطان سلیم پس از آنکه وزیر اعظم را به اتفاق سربازان گارد به ادرنه فرستاد، خود نیز در ۲ شعبان ۹۲۶/ اوت ۱۵۲۰م، راهی آنجا شد. وی درد می‌کشید و ناراحت بود. دملی در پشتش میان دو کتف درآمده بود که ناراحتش می‌کرد. (۳۷) به آرامی حرکت می‌نمود، و در برخی از منزلگاهها بیشتر از حد لازم می‌ماند. در چورلو، چهل روز تحت مداوای حکیم‌باشی احمد چلبی قرار گرفت. زخم بزرگتر شده، و سرباز کرده بود. پادشاه به حدی بی‌طاقت شده بود که قادر به حرکت نبود. وی که مدت دو ماه بود قطع امید کرده بود، (۳۸) وزیر اعظم پیری محمدپاشا را که در ادرنه بود، وزیر مصطفی پاشا همچنین احمدپاشا (احمدپاشای خائن) بیگلربیگ روم ایلی را بشتاب فراخواند، و وصیت‌هایش را کرد. سپس به تنهایی با پیری محمدپاشا به مذاکره پرداخت. احساس کرد که آخرین نفس‌هایش را می‌کشد، از این رو، به عجله پیام فرستاد تا شاهزاده سلیمان که والی مانیسا بود، خود را برساند. ولی در هشتم شوال ۹۲۶/ ۲۱ دسامبر ۱۵۲۰م عصر روز جمعه، (۳۹) در سن پنجاه و یک سالگی، قبل از اینکه شاهزاده سلیمان فرارسد، در روستای صرت^۱، واقع در قرارگاه چورلوفوت کرد. مرگ او را تا آمدن شاهزاده سلیمان والی مانیسا پنهان نگاه داشتند. پس از اطلاع از آمدن فرمانروای جدید به استانبول و استقرار در کاخ، فوت سلطان سلیم و آمدن پادشاه جدید به استانبول اعلام شد.

ارکان دولت به‌شتاب به استانبول آمدند و پس از انجام مراسم تبریک تمام هواداران

۵. در متن اصلی ۱۹۲۶ نوشته شده که اشتباه است و احياناً غلط چاپی است (م).

سلطان سلیم به خارج از دروازه ادرنه رفته و در کنار باغ جنازه پادشاه را در تابوتی که آماده شده بود، گذاشتند. در مسجد جامع فاتح [سلطان محمد فاتح] نماز میت اقامه شد، و جنازه در محلی، نزدیک مسجد سلطان سلیم که در آن زمان سرای میرزا نامیده می شد، دفن گردید. سلطان سلیم هر از گاهی به آن محل می آمد و گردشی می کرد؛ و به خاطر همین علاقه اش دستور داد که بنای مسجدی را همانجا پی افکنند. هر چند عملیات ساختمان شروع شد، ولی عمرش وفا نکرد که اتمام آن را نیز ببیند. بعدها بنای مسجد و آرامگاهش توسط پسرش سلیمان ساخته شد و به پایان رسید.

شخصیت سلطان سلیم

قدِ یاوز سلطان سلیم اندکی بلندتر از حد متوسط بود. صورتی گرد و سرخ رنگ داشت. ابروانی به هم پیوسته، استخوان بندی درشت، سری بزرگ، بینی قوچ مانند [بالای بینی اش قوز داشت]، گردنی دراز، سبیلی پر پشت و نسبتاً کوتاه بدون ریش، بالای تنه اش نسبت به پایین تنه کوتاه، نگاهی پرنفوذ و قاطع داشت و عصبی مزاج بود. هنگامی که عصبانی می شد از فرط عصبانیت کلمات را چند بار تکرار می کرد.

وی یکی از فرمانروایان عثمانی بود که کارهای حکومت را بر طبق برنامه های قطعی انجام می داد، و قبل از آنکه به کاری از کارهای حکومتی دست بزند به طرق مختلف ابتدا با وزرا و سایر مسئولان به مشورت می پرداخت، و از نظریاتشان استفاده می نمود. روزهای متمادی فکر می کرد. ولی سرانجام زمانی که تصمیمش را [در مورد انجام هر کاری] می گرفت. دیگر از تصمیم خود عدول نمی کرد، و کسانی را که برخلاف تصمیمش سخن می گفتند به قتل می رساند. سرنوشت و چگونگی اعدام کسانی که در مجالس خصوصی از وی خوشرویی و یا گذشت می دیدند، و یا از توجه و علاقه وی به خاطر خدمتی که برایش انجام داده بودند، مغرور شده [و سوء استفاده می کردند] و خلاف تصمیمی که گرفته بود، سخن به میان می آوردند، در طی جنگ با ایران و مصر دیده شد. سلطان سلیم مردی با اراده بود و عزمی راسخ داشت. ژرف بین بود، و به یاری تیزهوشی و ذکاوتش، اوضاع داخلی و اداری را که در زمان پدرش به رخوت گراییده، راکد مانده بود، در اندک زمانی فعال کرد؛ و کسانی را که مخالف و مانع آن بودند، سرنگون کرد. وی تشکیلات جاسوسی منظمی داشت و به یاری همین تشکیلات اطلاعات لازم را هم در

داخل و هم در خارج از کشور به دست می آورد. در کارهای خیلی مهم شخصاً به تحقیق و بررسی می پرداخت. هنگامی که اخبار نامساعدی از مرزها دریافت می کرد، پس از گفتن «شما به کارها رسیدگی نمی کنید» حتی وزیر اعظمها را نیز به باد کتک می گرفت و زندانشان می کرد. هر سک زاده احمدپاشا و پیری محمدپاشا دچار چنین مهلکه ای شدند.

برغم تمام این حدت و تندی، قدرشناس بود؛ در مورد انتخاب افرادش نظر صائبی داشت. به سخن کسانی که صریحاً عقاید و نظر خود را بیان می کردند — هر چند مخالف نظر خودش بود و عصبانی می شد — گوش می کرد و حرف حق را قبول داشت. پیری پاشا که از غضب و عصبانیت وی می ترسید، و هر آن مرگ را در مقابل چشم خود می دید، روزی به تنگ آمده، گفت: «پادشاه من، سرانجام روزی به بهانه ای مرا به قتل خواهی رساند، و اگر یک روز زودتر این کار را انجام دهی، بهتر است.»، و بدین ترتیب یأس و ترس خود را بیان کرد. یا ووز سلطان سلیم پس از اینکه از این گفته بسیار خندید، گفت:

«این حرف تو هدف من نیز هست، ولی کسی نیست که جای تو را بگیرد، والا تو را به آرزویت رساندن آسان است.» و بدین ترتیب قدرشناسی خود را نشان داد. (۴۰)

به علت توسعه کشور و تراکم کارها، وزیر اعظم پیری پاشا، با اشاره ای مختصر، از سلطان تقاضای یک کمک، یعنی معاون برای خود نمود، و پادشاه موافقت کرد. چند روز بعد هنگامی که پیری پاشا، چوپان مصطفی پاشا بیگلربیگ روم ایلی را بعنوان وزیر و معاون معرفی کرد سلطان سلیم گفت:

«من دیوانه نشده ام که چنین شخصی را انتخاب کنم» و او را نپذیرفت. پس از سپری شدن دو ماه پیری پاشا تقاضایش را تکرار کرد. سلطان سلیم گفت: «اینک که خواهان وزیر شدن او هستی، باشد او وزیر تو باشد» بدین ترتیب با وجود آنکه راضی به انتخاب مصطفی پاشا نبود، ولی قبول کرد. پنج شش ماه بعد، در روز ارائه گزارش مصطفی پاشا با اظهار اینکه گزارش پیری پاشا غلط و اشتباه است، به وی اعتراض کرد. پادشاه نیز با گفتن: «مهم نیست ادامه بده»، به او اجازه داد تا هر چه می خواهد بگوید. مصطفی پاشا نیز از این اجازه جرأت پیدا کرد، و آنچه که علیه صدراعظم گفتنی بود، گفت. پس از آن سلطان سلیم ضمن اینکه با تیری که در دست داشت بر سر مصطفی پاشا کوبید، گفت:

«ای ملعون، من درستی و یا نادرستی یک نفر ترک را پس از اینهمه خدمتی که به من کرده است، تشخیص نمی دهم؟» بعد اضافه کرد «برو تو وزیر من نیستی، بلکه وکیل او هستی،

توبه درخواست و تقاضای وی به این مقام رسیده‌ای». با اینکه درصدد قتل وی برآمد، ولی باز بر اثر تقاضای عفو پیری پاشا نجات یافت.^(۴۱) این مسائل نشان‌دهندهٔ اعتماد سلطان سلیم به افراد با ارزش بوده است.

در مجالس خصوصی یا ووز سلطان سلیم بحثهای علمی و ادبی صورت می‌گرفت، و شاعران و علمای با ارزش در مجالس وی شرکت می‌کردند. یا ووز سلطان سلیم اوقات فراغت خود را با مطالعه سپری می‌کرد، هنگام مطالعه از عینک استفاده می‌نمود تحصیلاتی کافی داشت، و در عین حال، اشعار زیبایی به زبان فارسی دارد، مطالعهٔ تاریخ و صاف که با زبانی ادبی و کاملاً مُغلق نوشته شده است دلیلی بر احاطهٔ کامل وی به زبان فارسی و عربی است. وی علیرغم کمی تعداد اشعارش به زبان ترکی، اشعار فارسی زیادی دارد. منظومه‌های وی به زبان فارسی، در آرشبو کاخ توپقایی موجود است.^(۴۲) در سفر و حضر به محض اینکه فرصتی به دست می‌آورد، به مطالعه می‌پرداخت. هنگام اقامت در مصر، دستور داد نقشهٔ چین و هندوستان را ترسیم کنند. در فاصلهٔ بازگشت از قاهره به استانبول به ابن کمال دستور داد نجوم الزاهره اثر مشهور ابن تغری بردی را ترجمه کند، بخشهای گوناگون ترجمه شده را در راه مطالعه می‌کرد.^(۴۳) دیوان کامل او توسط پاول هورن^۱ به نام ویلهلم دوم امپراتور آلمان به طبع رسید. یا ووز سلطان سلیم فرمانروایی شاعر، فیلسوف و متصوف بود. وی در میان فرمانروایان عثمانی، از نظر علمی، بالا ترین مقام را داشته است. احترام زیاده از حد او به محی الدین عربی، زیارت آرمگاه مولانا جلال الدین رومی، نشان‌دهندهٔ این است که یا ووز سلطان سلیم دوستدار فلسفهٔ وحدت وجود، و یا اینکه منتسب به آن فلسفه بوده است.

نسبت به علما و دانشمندان احترام زیادی قایل بود جز و بحثهای او با زنبیلی علی جمالی افندی مفتی معروف، شهرت دارد، حرفهای قانع‌کننده را می‌پذیرفت.

یا ووز سلطان سلیم ذاتاً به حشمت و جاه و جلال، و دبدبه و کبکبه اهمیت نمی‌داد. دوستدار سادگی بود و لباس ساده‌ای می‌پوشید. خواهان صرف هزینه‌های زیاد برای خود و یا ساختن کوشک و یا لوازم لوکس (تجملی) نبود. تمام هدفش پر نگهداشتن خزانهٔ دولت، در مقابل هر حادثهٔ احتمالی بود. به عبدالسلام بیگ رئیس خزانه دستور داد، کوشکی کوچک مشرف بر دریا، میان محلهٔ سکه‌جی^۲ و سرای بورنی^۳ بسازد. او نیز کوشکی را که به کوشک یالی^۴ [قصر ساحل] معروف است، ساخت. یا ووز هنگام بازدید از کوشک از مجلل بودن آن،

1. Pâul Horn 2. Sikkeci 3. Sârây burnu, 4. Yâli Kögkü

ناراحت و دل‌تنگ شد و گفت:

«من به تو اجازه نداده بودم اینهمه پول مصرف کنی. دستور داده بودم که جایی که مختصر سایه‌ای به وجود آورد، بسازی.» عبدالسلام بیگ، برای اینکه خود را از وضع مشکلی که گرفتارش شده بود، نجات دهد، گفت: کوشک را با هزینه شخصی خود بعنوان هدیه برای شما ساخته‌ام، تقاضا می‌کنم آن را بپذیرید. بدین ترتیب خود را نجات داد.»^(۴۴)

یاووز سلطان سلیم، به غیر از آرامگاه، مسجد و مؤسسه خیریه‌ای که در صالحیه شام برای محی‌الدین عربی ساخت و نیز آبی که برای تکیه و خانقاه مولانا در قونیه کشیده و فراهم آورد، فرصت و وقت کافی مناسب برای انجام کارهای مربوط به خیرات و عام‌المنفعه را نداشت. حتی فقط توانست پایه‌های مسجدی را که برای خویش می‌ساخت، پی‌افکنند و اجل مهلتش نداد تا پایانش را نیز ببیند.

خدمات سلطان سلیم

خطری که یاووز سلطان سلیم با آن روبرو شد، همانند خطر دولت آق‌قوینلوها نبود که پدر بزرگش [سلطان محمد فاتح] با آن روبرو شد، بلکه خطری بود، عقیدتی که توسط شاه اسماعیل ایجاد شده بود، و می‌توانست ریشه دولت عثمانی را از بن براندازد. از این رو، با وارد کردن ضرباتی از داخل و خارج، توانست کشور را در آن موقعیت حساس نجات بخشد. ضمن اینکه آناتولی شرقی و امرای کرد ساکن شرق کشور را تحت نفوذ و اداره خویش درآورده و امنیت و آسایش را در آن مناطق برقرار کرد، هدف اصلیش از میان برداشتن دولت صفوی، و پیشروی تا آسیای مرکزی و تحت نفوذ درآوردن اهالی سنی مذهب آن مناطق بود. بدین جهت به هیچ وجه با سفرایی که شاه اسماعیل فرستاد، توافق نکرد؛ و با اینکه این مسئله را معلق نگهداشته بود، ولی اجل مهلتش نداد که آرزویش را برآورده کند.

وی علاوه بر آناتولی شرقی که به قلمرو خویش ملحق کرد، با تصرف سرزمینهای آل ذوالقدر در آناتولی جنوبی، و تصرف آدانا، طرسوس و حوالی آن که متعلق به آل رمضان بود، و نیز خارج کردن الجزیره (جزیره)، سوریه، فلسطین، مصر، حجاز از دست مملوکها توانست قلمرو فرمانروایی خود را دو برابر کند. از این گذشته با احراز مقام خلافت که در آن زمان از نظر معنوی اهمیت زیادی داشت، فرمانروایی تمام جهان اسلام را به دست آورد و موقعیت و مقام



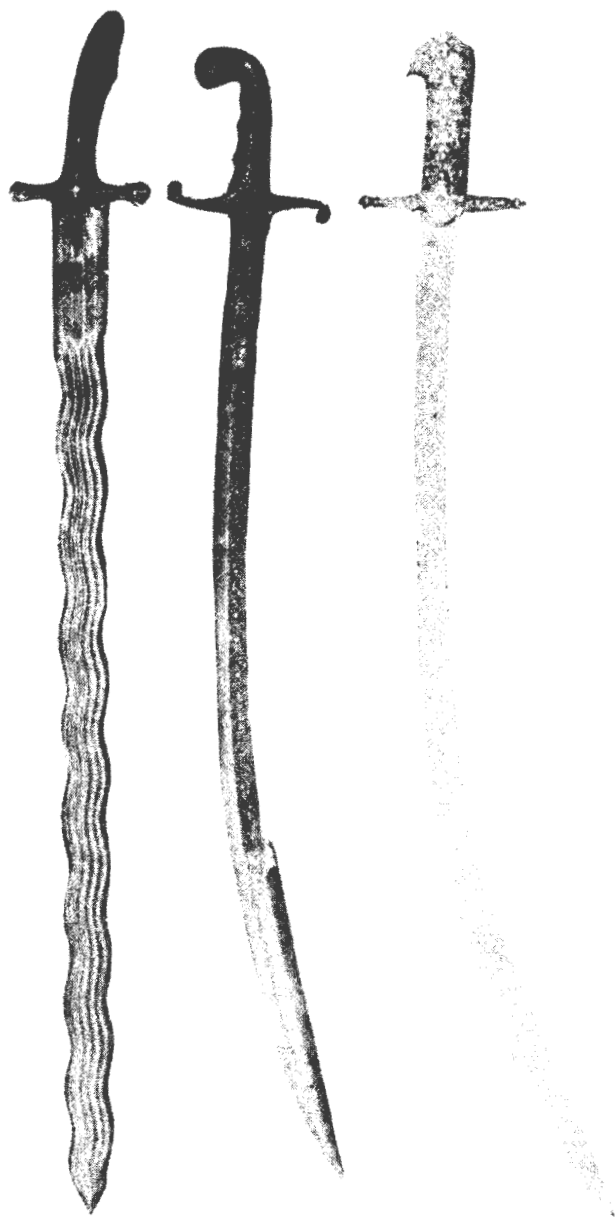
تصویر یاووز سلطان سلیم موجود در کاخ توققایی



یاووز سلطان سلیم



یاوز سلطان سلیم هنگام عزیمت به میدان جنگ



دو شمشیر طرف چپ، شمشیرهای سلطان بایزید دوم و شمشیر طرف راست از آن یا اوز سلطان سلیم

فرمانروایان عثمانی را ارتقا داد و مرکز ظهور اسلام یعنی مکه و مدینه را تحت نفوذ عثمانیان قرار داد. احراز عنوان «خادم حرمین شریفین» که عنوانی فروتنانه برای یاووز سلطان سلیم بود، موجب گردید که این حکومت از احترام زیادی برخوردار شود.

یاووز سلطان سلیم اوضاع موجود در اروپا را همان گونه که بود حفظ کرد و چون احساس و پیش بینی می کرد که خطر اصلی از جانب آسیا صورت خواهد گرفت، لذا در تمام دوره سلطنتش، همه انرژی خود را در آن منطقه [آسیا] صرف کرد. بدین ترتیب توانست اوضاعی به وجود آورد که پس از وی پسرش بتواند هر چه بیشتر و بهتر در اروپا و مدیترانه فعالیت کند.

ابیاتی از منظومه های یاووز سلطان سلیم:

دوبیت اول و آخر از غزلی از وی:

سرخ سر را غرقه خون ملامت ساختم
تا چوزر پوته مهر و وفا بگداختم

لشکر از تخت ستانبول سوی ایران تاختم
ای سلیمی شد بنامم سکه ملک جهان

*

* *

بهر جمعیت دلهاست پریشانی ما

این سفر کردن و این بی سروسامانی ما

*

و ابیاتی از یک غزل ترکی:

Ben yatam lâyük mî ol karşımda ayağın dura
Servi-i nâzıma deyın ben öldükte namazım kılmasun

ترجمه تحت اللفظی آن:

آیا رواست که من بخوابم و او در برابرم بایستد
گویند به سرونایم بعد مرگ نخواند از برایم نماز

Ey Selimî kan dökerse Çeşm-i giryânın nola
Lâl-i yâre, dil verenler lâl-i Cevherden geçer.

ترجمه تحت اللفظی آن:

ای سلیمی گر خون بیارد چشم گریانت چه باک
لعل از گوهر تراود آنکه گویند از لعل یار (۴۵)

یادداشت‌های فصل بیست و یکم

۱. تاریخ ابن ابی‌اس، ج ۴، ص ۳، (در بخش وقایع سال ۹۲۲ هـ.ق).
۲. غلامانی که از قفقاز و دشت قیچان توسط برده‌فروشان خریداری می‌شدند، به صورت کاروان‌هایی از آناتولی عبور داده شده، به سوریه فرستاده می‌شدند. منظور یاوز سلطان سلیم، جلوگیری نکردن از بازرگانان برده‌فروش بود.
۳. تاریخ ابن ابی‌اس، ج ۵، ص ۴۳.
۴. بنا به روایت تواریخ، شاه اسماعیل با توسل به مملوکها، اطلاع داد که بعد از وی نوبت سوریه فرا خواهد رسید، و درخواست میانجیگری برای بهبود روابط با عثمانیان را کرده بود. سلطان مملوک به منظور اتحاد، یکی از ندمایش به نام عجمی چناقچی را نزد شاه اسماعیل فرستاد، و اقداماتی برای جلوگیری از حمله عثمانیان به شاه اسماعیل به عمل آورد. همان‌طور که فوقاً گفته شد، سلطان سلیم پس از آنکه سر بریده‌الدوله ذوالقدر اوغلی را پیش سلطان مملوکها فرستاد و موجب شگفتی سلطان غوری شد، با پیشنهاد صلح با شاه اسماعیل و اتحاد با وی گفت: «پس از ازمیان رفتن سلطان سلیم، سرزمین روم (آناتولی) آن‌تو باشد و من چیزی نمی‌خواهم.» شاه اسماعیل که از مندرجات این نامه خوشحال شده بود، یکی از فرماندهانش به نام قراخان را با نیرویی مهم به حوالی دیار بکر فرستاد. اگرچه قراخان ابتدا فاتح شد، ولی بعد شکست خورده به قتل رسید.
- قرار بود که شاه اسماعیل و سلطان مملوکها با نیرویی مهم به مرز آیند، با اینکه قانصوغوری به حلب آمد، ولی شاه اسماعیل پس از کشته شدن قراخان از جایش تکان نخورد. سلطان سلیم با ارسال نامه‌ای نوشت که او به شاه اسماعیل حمله خواهد کرد، با اینکه تقاضا کرد که سلطان از حلب به مصر بازگردد، ولی غوری اغفال نشده جواب داد که اینجا قلمرو خود من است، و به جای دیگری نخواهم رفت. سلطان سلیم پاسخ داد، «قصودنیت تو چنین است؟ تو در حال حاضر، حضور داری ولی شاه اسماعیل فعلاً غایب است» اقامت تو در حلب به صلاح لشکر و سرزمین من نیست. دشمنی تو آشکار است و من به دشمنی که حضور ندارد کار ندارم و نمی‌گذارم که تو پشت سر من قرار بگیری،» و از ملطیه رو به جانب حلب آورد (تاریخ لطفی پاشا، خلاصه شده از صفحات ۲۴۷-۲۴۱).
۵. ابن ابی‌اس، بدایع الزهور، ج ۵، ص ۴۷.
۶. «حادثه عشره» (همین حادثه)، از تاریخ عالی.
۷. ابن ابی‌اس، بدایع الزهور، ج ۵، ص ۵۸.
۸. ریش مغول بیگ دوادار سقین را تراشیده، او را در حالی که لباسی آلوده به چربی و روغن، از پارچه مویی به تنش کرده و بر اسبی اخته و ضعیف سوارش کرده بودند، به حلب باز گردانند.
۹. بنا به نوشته تاج النوارین: یکی از بزرگان دولت قانصوغوری اسیر شد، و محل ولینعمت خود را فاش ساخت. بی درنگ افسری بدانجا اعزام شد. افسر مذکور سلطان مملوکها را بر روی سجاده در حالی که فوت کرد بود، یافت. سرش را بریده آورد. یاووز درصدد برآمد که افسر مذکور را که سر یک مرده را از تنش جدا کرده بود، اعدام کند، ولی بنا به خواهش وزرا مجازاتش را به عزل از مقام و اخراج از سپاه تخفیف داد. «لطفی پاشا» (ص ۳۵۰)، می‌نویسد که غوری به علت ناراحتی از شکست، زهر نوشید و درگذشت.
۱۰. سلطان سلیم در نامه نوشته بود که: «تومن بیگ، برده‌ای است قابل خرید و فروش و لایق سلطنت نیست، ولی خود وی

- فرمانروایی است که بیست پشتش فرمانروا بوده است، و در صورتی که هر سال خراج مصر را برای بفرستد، و به نامش خطبه بخواند و سکه ضرب کند، او را [تومن بیگ را] از جانب خود والی مصر تا غزه تعیین خواهد نمود»، و نوشته بود، در غیر این صورت با وی به سختی رفتار خواهد کرد. تومن بیگ پس از خواندن این نامه وحشت کرده، گریست.
۱۱. در روزنامه حیدرچلیبی، تعداد نفرات تومن بیگ بیست هزار نفر نوشته شده است.
۱۲. روزنامه حیدرچلیبی چنین می‌گوید: «... تومن بیگ توسط سربازان استاد کارش خندقهایی حفر کرده، سنگ‌هایی ساخته و توپهایی گذاشت. تعداد بیست هزار نفر از اعراب و سربازان مجرب و زنگیها را، جمع‌آوری کرده، توپچیان و تفنگچیان که از فرنگستان (اروپا) تهیه دیده بود، در تپه‌ها و سنگرها در مقابل سپاه همایونی قرار داد، خود سراپا آهن پوش شده و سوار بر اسب گردید، و حضرت پادشاه از این امر اطلاع یافت، و از محلی که به نام جبل المقطم معروف بود، به حرکت درآمد...» (منشآت فریدون بیگ ج ۱، ص ۴۸۸).
۱۳. در محلی به نام ریدانیه خندقهایی کنده، توپهایی قرار دادند و خود، محل جنگ را منظم کرده، منظر آمدن سلطان سلیم شدند. سلطان سلیم که از وجود خندقها و توپها اطلاع پیدا کرد، آن قسمت را رها کرده و از محلی شمالتر واقع در سمت راست قرارگاه فرآمده و از کنار قرارگاه چرکسها سرازیر شد، و خندقها و توپها بلا استفاده ماندند (تاریخ لطفی پاشا، ص ۲۵۶)، تاج التواریخ، (ج ۲، ص ۳۵۴).
۱۴. ابن کمال، ترکیب «فاتح ممالک عرب» را ماده تاریخی ساخته است، یا ووز سلطان سلیم نماز جمعه را در مسجد جامع ملک مؤید اقامه کرد پس از آنکه مخاطب در خطبه اش از او بعنوان (خادم الحرمین شریفین) یاد کرد، از هیجان صورتش را به طرف زمین گرفته، به گریه افتاد و پس از نماز دو دست سکه طلا و سه دست خلعت برای وی فرستاد (صحائف الاخبار، ج ۳، ص ۶۷).
۱۵. برای اطلاع بیشتر ← تاریخ لطفی پاشا، ص ۲۶۳-۲۶۱.
۱۶. سلطان سلیم خطاب به سیدی محمد بیگ پسر غوری بیگ گفت: به خدا قصد کشتنش را نداشتم می‌خواستم او را به روم [آناطولی] ببرم و سنجق را تا آخر عمرش در اختیارش بگذارم. ولی اراده و خواست خدا این بود. (کتابهای اسعد افندی شماره ۱۲۴۶، ورق ۵۴، به نقل از کشفی). همچنین کشفی می‌نویسد که خیر بیگ و جانبردی غزالی در قتل تومن بیگ مؤثر بوده، دخالت داشتند.
۱۷. روزنامه منشآت فریدون بیگ، ج ۱، ص ۴۳۶، فرمانروایان درجه دوم از مملوکان مصر که ممالیک چرکسیه نامیده می‌شدند، توسط امرا برای فرمانروایی انتخاب می‌شدند و از سال ۷۸۴ هـ/ق/ ۱۳۸۲ م، تا ۹۲۳ هـ/ق/ ۱۵۱۷ م، بمدت یکصد و سی و پنج سال بر سوریه، الجزیره، مصر، حجاز و یمن فرمان راندند.
۱۸. یونس پاشا، دست مبارک خداوند گارش را بوسیده، بعنوان والی مصر تعیین و مقرر شد در مصر بماند. در ربیع الاول ۹۲۳، خیر بیگ به دیوان احضار تصمیم گرفته شد مصر را به او واگذارند (روزنامه، ص ۴۹۱، ۴۸۸).
۱۹. تاریخ لطفی پاشا، ص ۲۷۲.
۲۰. دختر محمد بیگ پسر قانصوغوری را لا لا (الله) مصطفی پاشا فاتح مشهور قبرس به ازدواج خود در آورد، و از وی پسری به نام محمد به دنیا آمد که هنگامی که بیگلربیگ حلب بود؛ فوت کرد.
۲۱. تاریخ ابن ابیاس، ج ۵، در حوادث سال ۹۲۶ هـ ق.
۲۲. در ۲۵ شعبان ۹۲۳ طی مراسمی از بیللیس گذشته، صبح پس از دمیدن آفتاب، بر سر راه، بریونس پاشا غضب کرده به فرمانده گارد مخصوص دستور داد تا گردنش را بزند، بعد به یکی از افراد گارد فرمان داد که سرش را از تنش جدا کند، و از شدت خشم و غضب سه روز آن را همراه خود برد. سپس دستور داد در قطیه دفن کنند (روزنامه حیدرچلیبی، منشآت

- فریدون بیگ، چاپ ۱۲۷۴، ج ۱، ص ۴۹۲).
۲۳. در ۱۸ محرم ۹۲۴، دیوان تشکیل شد، و برای پیری پاشا خلعت وزارت و مهر سلطنتی فرستاده شد. در ۱۹ محرم پیرمحمد پاشا، با خلعت وزارت به دیوان آمد، دست پادشاه را بوسید و مهرش داده شد. (...)) (روزنامه منشآت فریدون بیگ، طبع ۱۲۷۴، ج ۱، ص ۴۹۵).
۲۴. «کشفی» درباره جنگهای عثمانیان با ایران و مصر، دو اثر دارد، که یک نسخه از آنها تحت شماره های ۲۱۶۴ و ۲۱۴۷ در کتابخانه اسعد افندی است.
۲۵. در روزنامه حیدرچلیبی، گفته شده است که شخصی معروف به جلال از ناحیه ای به نام تورخال در نزدیکی آماسیا عسبان کرد. لطفی پاشا نیز می نویسد، شخصی به نام شاه قلی که از مفسدان جلالی بود، از ولایت ذوالقدر خروج کرد (ص ۲۸۳).
۲۶. روزنامه حیدرچلیبی، (منشآت فریدون بیگ، ج ۱، ص ۴۹۱، ۴۹۸). سلمان رییس بعدها، یعنی در اوایل دوره سلطان سلیمان قانونی، در اثنای جنگ موهاج، با بیست فروند قدرغه مأمور تصرف یمن و عدن از طریق سونز شد (تاریخ عالی برگ ۱۱). در حقیقت سلمان رییس همان طور که درباره یمن، سواقین و هندوستان نوشته هایی به دست داده است، درباره ناوگان عثمانی در جده نیز اطلاعاتی به دست داده و تعداد کشتیها را ذکر کرده است (آرشو کاخ توپقای، شماره ۶۴۵۸).
۲۷. یاووز سلطان سلیم روزی به ابن کمال گفت: «درصدم سیصد دستگاه کارگاه که از گالاتا حصار تا کارخانه کاغذسازی کشیده شده باشد، بسازم، و هدفم فتح افرنج [اروپا] است ← لطفی پاشا، آصف نامه، و تاریخ آل عثمان، استانبول یادداشت شماره ۳۰۵.
۲۸. تأسیس کارگاه در خلیج تاریخ صریحی ندارد. در حدیقه الجوامع (ج ۲، ص ۲۳) آن را سال ۹۲۲ ه ق، و در تاج التواریخ و صحائف الاخبار، ۹۲۱ نوشته اند (ج ۲، ص ۳۸۸).
۲۹. Gâli از نوع کشتیهایی بود که ماونا Mâvnâ نامیده می شد و برای حمل و نقل مورد استفاده قرار می گرفت.
۳۰. Barça، هم کشتی باربری و هم کشتی جنگی بود. قسمت تحتانی آن صاف، و از نوع کشتیهای قالبیون بود. عثمانیان از حدود اواخر قرن پانزدهم از آن استفاده می کردند.
۳۱. Perkindi یا پیرگنده Pırgende و یا پیرگندی Pırgendi، از انواع کشتیهای جنگی بود که هیچده یا نوزده محل نشستن برای پاروزنان داشت.
۳۲. پادشاه در مقابل اصرار وزرایی که او را تشویق به جنگ رودوس می کردند، پرسید: «چقدر باروت دارید، و برای تصرف رودوس چه مدت وقت لازم است؟. آنها نیز گفتند: باروت به میزان چهار ماه مصرف لازم است»، او نیز ناراحت شده گفت: شرمساری جدم سلطان محمد فاتح [در خصوص عدم موفقیت در رودوس هنوز هم باقی است، شما می خواهید این شرمساری را دو برابر کنید؟ آیا باروتی که فقط کفاف چهار ماه را بکند، کافی است؟ می خواهید من هم همراهان بیایم، باشد می آیم، ولی اگر دست خالی بازگردیم، هیچ یک از شما را زنده و سالم نخواهم گذاشت. برای تصرف آنجا اگر دو برابر باروتی را که داریم، مصرف کنیم و موفق شویم هم جای خوشبختی دارد. سپس اضافه کرد، برای ما دیگر سفری وجود ندارد، مگر سفر آخرت. بدین ترتیب نزدیک شدن مرگش را بیان داشت (تاج التواریخ، ج ۲، ص ۳۹۰-۳۸۸).
- سلطان هنگامی که در شام بود، متولی آرمگاه محی الدین عربی به این نتیجه رسیده بود که وی مدت زمان زیادی زنده نخواهد ماند و منظور سلطان سلیم هم، اشاره به گفته او بود.
۳۳. س. کانتاکازین، رساله ای مختصر درباره نرکها، چاپ شیفر، ۱۸۹۰.

۳۴. تاریخ هامر، ج ۴، ص ۲۴۵.
۳۵. بنا به روزنامه حیدر چلبی، سلطان سلیم، پس از بازگشت از مصر، برای جنگ رودوس به تدارک پرداخت. وقتی با علما و رجال دولت مذاکره و مشورت کرد، آنها گفتند که مسئله شاه اسماعیل مهمتر و مقدمتر است و شاه نیز پذیرفت. منشآت فریدون بیگ، ج ۱، ص ۴۴۷.
۳۶. یاووز سلطان سلیم به ادرنه علاقه زیادی داشت و این علاقه اش را هنگامی که در مصر بود، به ابن کمال قاضی عسکر آتاتولی بازگو کرده بود. پس از اینکه علاقه اش را با گفتن یک بیت شعر بیان کرد، از ابن کمال هم خواست تا او نیز چیزی بگوید؛ ابن کمال نیز با گفتن دو بیت شعر، به خواسته سلطان عمل کرد.
۳۷. لطفی پاشا، ص ۲۸۴. مویخ عالی می نویسد: «این دمل از نوع دملهایی بود که مردم به آن دمل یانی قرا' Yâniqarâ (سیاه زخم) می گفتند و به دمل شیر پنجه معروف بود. یاووز سلطان سلیم پس از اتخاذ تصمیم برای رفتن به ادرنه، روزی هنگامی که با مصاحب و ندیم خود حسن جان به باغ قصر رفت، هنگام بازگشت وقتی که از سربالایی بالا می آمد، به حسن جان گفت چیزی در پیشش فرورفته است. او ابتدا به طور سطحی نگاهی به آن کرد. پس از آنکه دومین بار اظهار ناراحتی کرد، حسن جان دگمه هاش را باز کرد و در پشت پادشاه دملی دید که هنوز سرباز نکرده و اطرافش قرمز نشده بود. قضیه را به پادشاه گفت. پادشاه دستور داد که دمل را بفشارد. ولی حسن جان گفت، «ای پادشاه من، دمل بزرگی است که هنوز سرباز نکرده است. فشار وارد کردن صلاح نیست؛ باید مرهمی مناسب روی آن گذاشت، ولی پادشاه گفت. چلبی [ناز پرورده] نیستیم که به خاطر دملی به جراح متوسل شویم.» آن شب را در ناراحتی بسر برد روز دیگر به حمام رفت و آنجا دمل را مالش داد. پس از بیرون آمدن از حمام به حسن جان گفت، «حرف تو را گوش ندادم ولی خود را از بین بردم» و موضوع را باز گفت. چون قبلاً تصمیم گرفته بود که به ادرنه برود. صرف نظر نکرده، با وجود بیماریش در دوم شعبان ۹۲۶، راهی شد (تاج التواریخ ج ۲، ص ۳۹۴-۳۹۱).
۳۸. لطفی پاشا، چهل و پنج روز، روزنامه پنجاه روز و تاج التواریخ، حدود دو ماه می نویسد.
۳۹. در تاج التواریخ و روزنامه حیدر چلبی و تاریخ عالی، وفات یاووز سلطان سلیم، نهمین شب ماه شوال نوشته شده است. وفات وی در نامه ای که در منشآت فریدون بیگ وجود دارد و برای خیر بیگ والی مصر نوشته شده است، عصر روز جمعه هشتم شوال ذکر شده است که برابر با شب نهم ماه است. در طبقات الممالک آمده است که شب شنبه نهمین روز ماه شوال ۹۲۶ فوت کرده است.
۴۰. تاریخ عالی، ج ۱، ص ۳۰۵ به نقل از قوجه نشانچی جلال زاده، تذکره نویس پیری پاشا.
۴۱. همان اثر، همانجا.
۴۲. دیوان یاووز سلطان سلیم به زبان فارسی، در سال ۱۳۰۶ ه ق در استانبول به چاپ رسید، و در سال ۱۹۰۴ م نیز بنا به فرمان ویلهلم دوم امپراتور آلمان در قطع بزرگ و با تذهیب زیاد به چاپ رسید.
۴۳. «مجله تاریخ ادبیات عثمانی» شماره ۲، ص ۲۶ و ۲۵.
۴۴. عبدالسلام بیگ رییس مالیه (خزانه)، از ثروتمندان زمان خویش بود، و به «ابوخیرات» معروف شده بود، پادشاه در مقابل آن هدیه او، برخی از مناطق حوالی ازمیت را بعنوان تیول برای کمک به موقوفاتش به او واگذار کرد (تاریخ عالی، چاپ نشده، ص ۲۹۷).
۴۵. دستنوشته های یاووز سلطان سلیم و مسوده های حاوی شعرهایش در آرشیو کاخ توپقاپی تحت شماره ۷۳۶ موجود است.

فصل بیست و دوم

فرمانروایی سلطان سلیمان قانونی و پنج سال اول حکومتش

فرمانروایی سلطان سلیمان

سلطان سلیم شش دختره و پسری به نام سلیمان داشت.^(۱) سلطان سلیمان از مانیسا به استانبول آمد و در ۱۷ شوال ۹۲۶ / ۳۰ سپتامبر ۱۵۲۰، در بیست و شش سالگی به فرمانروایی رسید. چون برادری بعنوان رقیب سلطنت نداشت، این است که نیازی نبود تا با بر روی جسدی بگذارد تا بر تخت بنشیند.* در دوره فرمانروایی وی که نزدیک به نیم قرن طول کشید، دولت عثمانی از نظر فتوحات، سیاست، علم، عرفان، و صنعت درخشانترین دوره خود را گذراند؛ و باتدوین و وضع قوانین جدید و یا تجدید نظر در قوانین مربوط به امور حقوق و اراضی، این کشور به صورت یک کشور متکی بر قانون درآمد.

نقشی که دولت عثمانی در زمان وی در سیاست اروپا ایفا کرد، و مهارتی که نشان داد، موضوعی است که شایسته تحقیقی جداگانه است، که از طریق گزارش سفرایی که در آن دوره بعنوان نمایندگان تام الاختیار به قلمرو عثمانی آمدند، یا از آثاری که در آن دوره نوشته شده است، و همچنین از روایاتی که از آنها به عمل آمده، می توان به آنها پی برد. با اینهمه باید

* اشاره به قانون سلطان محمد فاتح در مورد اینکه هر یک از شاهزادگان که توانست به سلطنت برسد حق از میان برداشتن سایر شاهزادگان را دارد، می باشد (م).

گفت که برخی از جنگهای سلطان سلیمان قانونی در اروپا بدون برنامه و بی هدف، و تنها به منظور تظاهر و خودنمایی صورت گرفت.

دولت عثمانی که در زمان سلطان محمد فاتح، کاملاً از جنبهٔ عشیرتی خود رهایی یافته بود، در اواسط قرن شانزدهم در سایهٔ تشکیلات اداری، حقوقی، اقتصادی، و نیز مؤسسات علمی و اجتماعی خود، ویژگی یک دولت با مدنیت تمام عیار اسلامی به خود گرفت.

اعلام فرمانروایی توسط جانبردی غزالی

جانبردی غزالی که از غلامان آزاد شدهٔ ملک اشرف قایتبای سلطان مملوکها، و نیز از امرای بانفوذ سلطان غوری، و سلطان تومن بیگ بود، پس از اشغال مصر توسط عثمانی، با پناه آوردن به سلطان سلیم، و نیز با میانجیگری خیر بیگ مورد عفو قرار گرفت. او هنگام مراجعت سلطان سلیم از شام به استانبول، به مقام بیگلربیگی شام تعیین شد و سنجقهای غزه و قدس نیز بدو واگذار گردید.

جانبردی غزالی، پس از اطلاع از خبر فوت سلطان سلیم بلافاصله با عنوان ملک اشرف فرمانروایی خود را اعلام کرد و به نام خود خطبه خواند و سکه زد. او برای اتحاد با شاه اسماعیل^(۲) و خیر بیگ والی مصر، نامه و سفیر فرستاد. خیر بیگ که از این موضوع نگران شده بود، بی درنگ از طریق دریا، دولت مرکزی را در جریان امر قرار داد، نامه‌هایی که غزالی نوشته بود را نیز ارسال داشت.

جانبردی غزالی با نیروی بیست هزار نفری به حلب حمله کرد. هر چند آنجا را در محاصره گرفت، ولی با مقاومت شدیدی روبرو شد. خیر بیگ برای اعزام نیرو جهت حمله به جانبردی از دولت مرکزی کسب تکلیف کرد. ولی دولت مرکزی با پاسخی قاطع اعلام کرد که نیازی به اعزام نیرو از جانب وی نیست و نیروی لازم از آناتولی اعزام خواهد شد. در حقیقت نیز، نیروی متشکل از سپاهیان تیول دار منطقهٔ سیواس و قرامان، و نیز چهار هزار نفر از گاردهای بینی چری همراه فرهاد پاشا وزیر ثالث اعزام گردید، در عین حال، شهسوارزاده، امیر ذوالقدر نیز مأمور کمک رساندن به آنها شد.

فرهاد پاشا هنوز فرا نرسیده بود که علی بیگ شهسوار اوغلی با نیروهای تحت فرمانش عازم نجات حلب شد و در ۲۲ صفر ۹۲۷/ ژانویه ۱۵۲۱، جانبردی را شکست داده، حلب را از

محاصره نجات داد. بعد به اتفاق قراجه احمدپاشا والی حلب، او را مورد تعقیب قرار دارد و یک بار دیگر جانبردی را دچار شکست گرداند. پس از فرا رسیدن نیروهای فرهاد پاشا، برای آخرین بار در یک جنگ قطعی سرغزالی شکست خورده را از تن جدا کرده به استانبول فرستادند.^(۳)

جانبردی غزالی نیرویی پانزده هزار نفری متشکل از چرکسهایی که از مصر فرار کرده بودند و بادیه نشینان نابلس و قراق^۱، و پنجهزار سواره نظام و هشتصد نفر تفنگچی، یعنی پیاده نظام شبیه ینی چریها را گرد آورده، دوبار در نماز جمعه به نام خود خطبه خوانده بود.

سرکوبی سریع قیام جانبردی، موجب خراب شدن کار شاه اسماعیل که قصد داشت از این مسئله بهره برداری کرده و به اتفاق وی دست به حمله بزند، شد. شاه اسماعیل پس از اطلاع از شکست جانبردی غزالی، به بهانه ییلاق رفتن، از تبریز خارج و به حوالی قزوین رفت. فرهاد پاشا که همراه نیروهای تحت فرمانش مدتی در حوالی قیصریه نیروهای ایران را تحت نظر داشت، تا زمانی که از بهبود اوضاع اطمینان حاصل نکرد، آنجا را ترک نکرد. او پس از این حادثه، بعنوان بیگلربیگ شام منصوب شد، و برای هریک از سنجقهای غزه، قدس و صفد، نیز والیانی تعیین گردید.

قتل علی بیگ شهسوار اوغلی

همان گونه که قبلاً گفته شد پس از الحاق سرزمینهای آل ذوالقدر به قلمرو عثمانیان، علی بیگ بن شهسوار که از طرف یاوزسلطان سلیم بعنوان امیری نیمه مستقل به امارت امیرنشین ذوالقدر ترکمن تعیین شده بود، در جنگهای عثمانیان با ایران و مصر، بحق خدمات ارزنده ای انجام داد. حتی به خاطر خدماتی که در جنگ با ایران انجام داد، با اعطای شمشیری که از آن گدیک احمدپاشا بود و در خزانه نگهداری می شد، مورد تفقد قرار گرفت. بنا به روایتی نیز در شکستن محاصره حلب که توسط جانبردی غزالی صورت گرفته بود و سرکوبی قیام وی نقش مهمی ایفا کرد که این امر بر تکبر و غرور وی افزود؛ به طوری که بی آنکه به حرف کسی اعتنا کند، به فکر استقلال افتاد و کسانی را که برای بررسی و تحقیقات درباره شکایاتی که از وی شده بود، اعزام شده بودند، به قتل رساند. پس از تأیید گزارشهایی که درباره سرکشی و عصیان وی داده شده بود، تدابیری برای دستگیری بی سرو صدای وی اتخاذ گردید.^(۴) از این رو، از علی بیگ برای آمدن به اردو دعوت به عمل آمد، تا در معیت فرهاد پاشای وزیر که بعنوان سردار

سپاه— برای جنگی که گویا علیه ایران تدارک دیده شده بود— انتخاب گردیده بود، قرار گیرد. وی را پس از آنکه به اتفاق پسرانش به قرارگاه اُرتق اُوالا در حوالی توقات آمد، به قتل رساندند، و سرزمینهای تحت اختیار وی پس از آن به صورت ولایت اداره شد (۹۲۸ هـ ق / ۱۵۲۲ م). تواریخ می نویسند که قتل علی بیگ بر اثر سخن چینی فرهاد پاشا بوده است. (۵)

پس از قتل شهسوار اوغلی، چون «تیولهای موجود در ولایت ترکمن، جزو عایدی خزانه دولت شد، این مسئله سبب عصیان صاحبان تیول ساکن در سرزمینهای ذوالقدر گردید. آنها در عصیان قلندر چلبی رئیس علویان، شرکت کردند و به فعالیت پرداختند. این وضع حدود دو سال ادامه پیدا کرد؛ تا اینکه پس از رفع اشتباهاتی که صورت گرفته بود، — که خواه پس از مراجعت وزیر اعظم ابراهیم پاشا از مصر، و خواه پس از سرکوبی عصیان قلندر چلبی — به انجام رسید و مشکلات حل شد، و با واگذاری مجدد تیولها به سپاهیان، آرامش به آن منطقه بازگشت. (۶)

تصرف بلگراد

همان گونه که در جلد اول کتاب و نیز در بخشهای قبل این مجلد گفته شد، صربها که پی بردند قادر به مقابله و دفاع از بلگراد در مقابل عثمانیان نیستند، آنجا را به مجارها واگذار کردند، در طی دو محاصره ای که انجام گرفت، عثمانیان موفقیتی به دست نیاوردند، و سلطان محمد فاتح در دومین محاصره زخمی نیز شد. (۷)

تا زمان مراجعت یاووز سلطان سلیم از جنگ با مصر، به علت تمديد معاهده با مجارها، حادثه ای — به استثنای برخی از حوادث مرزی — که موجب بروز جنگ میان طرفین گردد، به وجود نیامد. ولی در این زمان به علت تهاجم پادشاه مجارستان به ایزورنیک و قتل امیر آنجا اگر چه معاهده فیما بین بی اعتبار گردید، ولی به علت فوت سلطان سلیم در این خصوص اقدامی به عمل نیامد. اما به علت تحقیر یا قتل بهرام چاوش، یکی از صاحبمنصبان سلطان سلیمان که برای دادن پیام مبنی بر جلوس وی، نزد پادشاه مجار اعزام شده بود، و نیز در پی تصرف مرکز اسقف نشین کنین^۲ در بوسنه^(۸) [توسط مجارها]، تصمیم گرفته شد که با مجارها مقابله به مثل شود. هنگام عزیمت به جنگ، از طرفی دانشمند رییس — که پس از راهزنی

دریایی به خدمت عثمانیان درآمده بود — مأمور حفظ سواحل عثمانی که از دریای مدیترانه تا رودخانه تونا کشیده شده بود، گردید و از طرف دیگر، آقنجی‌ها به فرماندهی میخال اوغلی توره‌خان‌لی و یحیی پاشازاده بالی بیگ امیر بوسنه، به داخل خاک مجارستان اعزام گردیدند.

نظر پیری پاشا

صدراعظم پیری پاشا که در زمان سلطان سلیم حدود سه سال دولت را با کیاست اداره کرده بود، می‌خواست پادشاه جوان را به جای جنگی گذرا در مجارستان، برای اقدامات مهم در چهارچوب برنامه‌های اساسی، هدایت کند. از این رو تصمیم گرفته شد، که وزیر اعظم، با نیرویی مهم، متشکل از سپاهیان تیول‌دار برای حمله به بلگراد و محاصره شهر از فاصله دور، از سمت راست رودخانه تونا، اعزام گردد. نیروهای تحت فرماندهی احمدپاشا، وزیر سوم نیز، که از میان نیروهای اصلی تحت فرماندهی سلطان سلیمان انتخاب و اعزام شدند، ابتدا قلعه بوغوردکن (شباچ) — که از مواضع مهم مشرف بر رودخانه ساوا بود، و چندین بار میان ترکها و مجارها دست به دست گشته بود — را تصرف کردند. سلطان سلیمان فرا رسید، و به بازرسی پرداخت و پس از گفتن «این نخستین قلعه‌ای است که فتح کرده‌ام» دستور گسترش فتوحات و نیز ساختن قلعه‌ای داخلی در درون قلعه مذکور را صادر کرد.^(۱) این موضع در غرب بلگراد و در سمت راست رودخانه ساوا قرار داشت. پس از تصرف آنجا وارد بخش سمت چپ رودخانه، یعنی ساحل صیرم [صیرمیه] شدند. پیری پاشا سرگرم محاصره بلگراد بود.

احمد پاشا (احمدپاشای خائن) وزیر ثالث که رقیب وزیر اعظم بود، با پیشنهاد تصرف بودین مرکز حکومت مجار، ذهن فرمانروای بی تجربه را از راه به در می‌برد، ولی پیری پاشا در تصرف قطعی بلگراد که کلید مجارستان بشمار می‌رفت، پافشاری می‌کرد و عقیده داشت در صورتی که بلگراد به تصرف در نیاید، فتوحاتی که در مجارستان صورت می‌گیرد گذرا خواهد بود. ابتدا اعتنایی به این پیشنهاد و نظر وزیر اعظم نشد و دستور داده شد که محاصره بلگراد به سنجق بیگ سمندیره واگذار گردد، و تقدیر نامه‌هایی برای صدراعظم ارسال شد، و بلگراد بازم تحت فشار قرار داشت.

در این میان، پیری پاشا با اعزام سلطان‌زاده خسرو بیگ، حوالی زمون^۱، در نزدیکی

بلغراد و در ساحل چپ رودخانه تونا، را تصرف کرد و وزیر ثانی چوپان مصطفی پاشا نیز که به سالنکامین^۱ هجوم برده بود، آنجا را تصرف کرد. صدراعظم در بازگشت اوضاع را با پادشاه در میان نهاد. بدین جهت از رفتن به بودین منصرف، و تصمیم به تصرف بلغراد گرفته شد.^(۱۰)

تصرف بلغراد

محاصره بلغراد یک ماه طول کشید و محافظ قلعه که پی برد قادر به مقابله نخواهد بود، امان خواسته، قلعه را تسلیم کرد (رمضان ۹۲۷ / اوت ۱۵۲۱). عده‌ای از اهالی به مجارستان رفتند و اهالی صربی الاصل همراه زن و فرزند و اموالشان به استانبول منتقل و در نزدیکیهای یدی کوله، اسکان داده شدند اینها تشکیل محله بلغراد را در استانبول دادند.^(۱۱) قلعه بلغراد را با دو بست عراده توپ استحکام بخشیدند و نهصد هزار آقچه برای حفاظت آن و نیز سمندیره اختصاص یافت. بالی بیگ بن یحیی پاشا سنجق بیگ بوسنه، برای محافظت آنها تعیین گردید.^(۱۲) بوسنه نیز به سلطانزاده خسرو بیگ واگذار شد.

دراثنای جنگ بلغراد، در اردوی عثمانی از فیل نیز استفاده شد.^(۱۳) در این نخستین جنگ سلطان سلیمان قانونی، طلاب مدارس ادرنه، فیلییه و صوفیه (یعنی طلاب مکتبها) شرکت کردند.^(۱۴) بلغراد از این تاریخ به بعد، یکی از مهمترین پایگاههای عثمانیان در جنگ با اروپاییان به شمار آمد، و «دارالجهاد» نامیده شد.

تصرف جزیره رودوس

اهمیت جزیره

تسخیر بلغراد تصرف جزیره رودوس را به دنبال آورد. به علت کمکهایی که شوالیه‌های رودوس، چه در اثنای جنگ ریدانیه به مملوکها و چه به جانبردی غزالی کردند، حس انتقامجویی زیادی علیه آنها به وجود آمده بود. علاوه بر آن، این جزیره به علت موقعیت جغرافیایی و نزدیکی به سواحل آناتولی، مرکز راهزنان دریایی آنجا شده که مزاحم تجار مسلمان و ترک

1. Salânkâmin

می شدند، و با اینکه قبلاً برای تصرف آنجا اقدام شده بود، ولی موفقیتی حاصل نشد. اما پس از تصرف مصر و سوریه، تصمیم به تصرف این جزیره قطعیت یافت.

مذاکرات دیوان (مجلس) دربارهٔ جزیره

در مذاکراتی که برای تصرف جزیره در دیوان همایون به عمل آمد، اکثریت حاضران، به سبب شهرت شوالیه‌ها، استحکام جزیره، مقاومت آن در برابر محاصرهٔ طولانی، و به سبب علاقه و توجه زیاد اروپا به آنجا که موجب کمک‌رسانی فوری به جزیره می‌شد، خواهان جنگ رودوس نبودند، زیرا نمی‌خواستند وارد ماجرای خطرناک عاری از موفقیت و غیرضروری شوند. پیری محمدپاشا وزیر اعظم و چوپان مصطفی پاشا وزیر ثانی و مصلح‌الدین رییس قورد اوغلی — که راهزن دریایی بود — با این جنگ [یعنی تصرف جزیره] موافق بودند و عقیده داشتند که کمکی از طرف اروپاییان به آنجا نخواهد شد.

کسب اطلاعات دربارهٔ جزیره

دولت عثمانی چون نمی‌خواست نیت و قصد خود را در مورد جزیره آشکار کند، از یک طرف با ویلیهٔ دولیل آدام^۱ رییس شوالیه‌های جزیره به مکاتبه پرداخته، و از طرف دیگر نیز، توسط افراد اعزام شده و جاسوسانی که در جزیره داشت، به کسب اطلاعات از وضع موجود در آنجا پرداخت. اما رییس شوالیه‌های جزیره نیز متقابلاً توسط جاسوسانش اطلاع یافت که تدارک موجود در استانبول علیه خود وی می‌باشد، و طبیعتاً او نیز به اتخاذ تدابیر تدافعی مهمی پرداخت، و از پاپ و پادشاه فرانسه درخواست کمک کرد. با اینهمه وزیر اعظم سعی می‌کرد با ارسال نامه‌های مسالمت‌آمیز، و صلح‌خواهانه‌ای خوف و هراس او را برطرف کند و شک و تردیدش را از میان بردارد؛ ولی رییس شوالیه‌ها بنا به هر احتمالی، از تهیهٔ آذوقه و مهمات یک سالهٔ جزیره غفلت نکرد.

تعیین چوپان مصطفی پاشا بعنوان سردار سپاه

1. Vilye dölil Âdâm (Villiers de l'Isle Adam)

با اینکه احمد پاشای وزیر مایل بود بعنوان سردار سپاه جنگ با رودوس انتخاب شود، ولی بنا به توصیه پیری پاشا، چوپان مصطفی پاشا وزیر ثانی به این مقام تعیین گردید. ناوگانی کامل و مجهز که در زمان سلطان سلیم تهیه شده بود، در اختیار عثمانیان بود. پولاق مصطفی پاشا فرمانده ناوگان بود. ناوگان، متشکل از هفتصد فروند کشتی بود که سیصد فروند آن کشتی جنگی بود.^(۱۵) پولاق مصطفی پاشا در ماه رجب سال ۹۲۸، همراه ناوگان از طریق دریا حرکت کرد. سلطان نیز در ۱۸ رجب وارد اسکدار شد و همراه سربازان ینی چری و سپاهیان صاحب تیول که از ایالات دیگر اعزام شده بودند، از راه خشکی به حرکت درآمد.

مصطفی پاشا پس از آمدن به رودوس، با فرماندهان کشتیها، بویژه با مصلح الدین رییس قورد اوغلی که اداره و راهنمایی کشتیها بدو سپرده شده بود، به مذاکره پرداخت و پس از گماردن کشتیهای محافظ در مناطق لازم بندر برای جلوگیری از ورود کشتیهای اروپاییان، در راستای بندر اُکوز^۱ سربازان را در خشکی پیاده کرد. نیروهای زمینی نیز که به سواحل لیکه رسیده بودند، وارد جزیره شدند و به محاصره پرداختند به نظر می رسد که محاصره به طول خواهد انجامید.

ورود پادشاه به جزیره

سلطان سلیمان به علت طولانی شدن مدت محاصره، تحت تاثیر تلقینات احمدپاشا به حرکت درآمد و نسبت به پیری پاشا و پولاق مصطفی پاشا خشمگین شد. در این میان چون خبر فوت خیر بیگ والی مصر دریافت شد. پولاق مصطفی پاشا را به امارت مصر فرستاد، و مقام سرداری سپاه و وزیری دوم را به احمدپاشا واگذار کرد. بزرگترین آرزوی احمدپاشا وزیر اعظم شدن بود. بدین ترتیب با انتصاب به مقام وزیر ثانی به برآورده شدن آرزویش نزدیکتر شد.

سلطان سلیمان که از طریق کوتاهیه و آیدین به مرمره آمده بود، با قدرغه قرا محمود رییس، وارد جزیره شد. به درازا کشیده شدن مدت محاصره، به فعالیت اروپاییان افزود. در بنادر مسینا و ناپل برای کمک به جزیره، سرباز و کشتی تدارک دیده می شد. با اینهمه، ترکها بلافاصله استحکامات رودوس را ویران کردند و درصدد بودند قبل از فرارسیدن کمک، جزیره را به تصرف درآورند.

1. öküz.

آخرین حربۀ رییس شوالیه‌ها

هنگامی که تصرف جزیره نزدیک شد، رییس شوالیه‌ها به آخرین سلاح متوسل شد. در فصلی از عهدنامه‌ای که سلطان بایزید دوم، به علت ماجرای برادرش، جم سلطان داده بود، هریک از احفادش را در صورت حمله علیه شوالیه‌های رودوس لعن و نفرین کرده بود. رییس شوالیه‌ها این عهدنامه را برای سلطان سلیمان فرستاد. پادشاه آن را خوانده پاره کرد و دور انداخت و خواستار تسلیم قطعی جزیره شد.

تسلیم رودوس

سرانجام رییس شوالیه‌ها که از رسیدن قوای کمکی خارج قطع امید کرده بود، تحت شرایطی با تسلیم قلعه موافقت کرد شرایط پیشنهادی وی عبارت بودند از:

۱. آزادی انجام مراسم دینی برای مسیحیانی که در جزیره می ماندند.
۲. به خدمت نگرفتن جوانان جزیره برای گارد ینی چری.
۳. معافیت مردم از پرداخت مالیات به مدت پنج سال.
۴. اجازه خروج از جزیره به کسانی که مایل به ترک آن هستند در طی سه سال.
۵. انتقال شوالیه‌های کرتی به بندر قندیه^۱ (کاندیا) با کشتیهای ترکان.
۶. تخلیه جزیره در طی دوازده روز و تسلیم آن.

پیشنهادهای مذکور پذیرفته شد، و رییس شوالیه‌ها به حضور سلطان سلیمان باریافته مورد احترام قرار گرفت. مصلح‌الدین قورد اوغلی دریانورد مشهور، بعنوان سنجق بیگ رودوس تعیین گردید (۵ صفر ۹۲۹ / اواخر نوامبر ۱۵۲۲). پس از آن شوالیه‌ها در جزیره مالت استقرار داده شدند. در اثنای محاصره، ششصد نفر شوالیه، بعنوان سرباز و چهارهزار و پانصد نفر از اهالی در جزیره بودند. (۱۶)

در پی تسخیر جزیره رودوس،^(۱۷) قلاع بودروم، تخته‌لی، آیدوس^۲ در سواحل آناتولی، و جزایر استانکوی و سومبکی (سومبکی) که به شوالیه‌ها تعلق داشت، تصرف شدند. فتح رودوس نشان‌دهنده برتری توپخانه ترکها بر توپخانه اروپاییان بود. تصرف آنجا که غیرممکن تلقی

می شد، و قلعه [نفوذ ناپذیر] مسیحیان در برابر جهان اسلام بشمار می رفت، شگفتی و تأثر زیادی در اروپا به وجود آورد، به دنبال تصرف رودوس، سه هزار نفر از مسلمانان که در زندانهای رودوس بودند، نجات یافتند. (۱۸)

دستگیری پسر جم در رودوس

پس از اشغال رودوس، مراد پسر جم سلطان که ملبس به لباس مسیحیان و مردی میان سال بود، به اتفاق همسر، پسر و دو دخترش دستگیر شدند. عثمانیان از وجود پسر جم در رودوس اطلاع داشتند. پادشاه قبل از ورود به شهر، به رییس شوالیه ها شدیداً اعلام کرده بود، تا زمانی که پسر جم که در جزیره است به وی تسلیم نشده هیچ یک از مواد عهدنامه را اجرا نکرده، و به هیچ کس اجازه ترک بندر را نخواهد داد. بدین جهت، مراد و پسرش که جم نام داشت همسر و دو دخترش به وی تسلیم شدند. (۱۹)

سلطان سلیمان از آنان پرسید آیا مسلمانند یا مسیحی؛ مراد پاسخ داد که مسیحی هستند. به دنبال این گفته، مراد و پسرش را خفه کردند و همسر و دو دخترش را به استانبول فرستادند. (۲۰)

فوت خیربیگ و عصیان مصر

چوپان مصطفی پاشا والی مصر

خیربیگ بیگلربیگ مصر در سال ۱۵۲۲م، فوت کرد و چوپان مصطفی پاشا به جای او منصوب شد و از رودوس به مصر اعزام گردید. چوپان مصطفی پاشا تازه به قاهره رسیده بود که چرکسها با استفاده از فرصت، برای ایجاد حکومت مجدد مملوکها عصیان کردند، تصمیم گرفتند با حمله به کاخ، پاشا را دستگیر و مصر را به تصرف درآورند. سردسته آنها قانصو، امیر آخور خیربیگ، مصربیگ معاون خزانه داری و بوداق (بداق) رییس تفنگچیان بود. ولی چون قبلاً از تصمیم و اقدام آنان اطلاع حاصل شده بود، آنها را اعدام کردند. به دنبال اعدام آنها، عصیان سراسری به وجود آمد.

جانم^۱ کاشف، یعنی سنجق بیگ شرقیه^۲، خداوردی سنجق بیگ عطفحیه^۳ اینال، سنجق بیگ غربیه^۴ امرای چرکسها، با نیرویی بیست هزار نفری دست به قیام زده، با ارسال نامه‌هایی به جوانب مختلف، با اعلام بخشودگی مالیات یک ساله غیرعادلانه دولت و تعیین مالیات به میزان نصف مالیات پیشین، طرفداران زیادی پیدا کردند. آنها سلطنت اینال را اعلام کردند.

تدبیر چوپان مصطفی پاشا

مصطفی پاشا والی مصر چون پی برد با نیروهای موجود محافظ قادر به مقابله با شورشیان نخواهد بود، تصمیم گرفت که میان امرای چرکس اختلاف بیاندازد. از این رو، با نوشتن نامه‌هایی برای شخصیت‌های بانفوذ، بادیه‌نشینان و امرای چرکسها، آنها را به سوی خود جلب کرد، و مقدار مالیات‌هایی را که به نظر سنگین می‌آمد، پایین آورد. با جلب رضایت آنها، آنان را از سنجق بیگهای عاصی جدا کرد. بعد نیرویی سه چهار هزار نفری متشکل از گاردهای ینی چری و افراد داوطلب را تحت فرماندهی خضر آغا، برای حمله به اینال که اعلام سلطنت کرده بود، اعزام داشت. اینال، حتی روز ورود خود به قاهره را نیز تعیین و به چرکسهای مقیم در قاهره نیز اطلاع داده بود. در جنگی که در حوالی ریدانیه روی داد، اینال شکست خورد و سرش از تنش جدا شد و عصیان مصر بدین صورت سرکوب گردید. اندک زمانی پس از این حادثه، ایالت مصر به قاسم پاشا واگذار شد و چوپان مصطفی پاشا به استانبول بازگشت، پس از قاسم پاشا نیز، احمد پاشا بعنوان والی مصر تعیین گردید.^(۲۱)

به نظر می‌رسد که الحاق بادیه‌نشینان و مردم به عصیان مذکور، در نتیجه زیادی مالیاتها بوده است. این عدم رضایت تا زمان اصلاحات ابراهیم پاشا در مصر، ادامه داشت، دلیل اینکه این عصیان در زمان امارت خیربیگ صورت نگرفت این بود که وی از اوضاع آن سرزمین و روحیه مردم آن اطلاع داشت و قوانین مملوکها را به مرحله اجرا درمی‌آورد؛ در حالی که چوپان مصطفی پاشا هم از نظر اداری، و هم از نظر شخص خودش، در نظر مصریان فردی بیگانه بشمار می‌آمد، و نظام مالیاتی سنگین نیز کمکی [در جلب نظر مردم] برای عاصیان شد.

وزیر اعظمی ابراهیم پاشا

عزل پیری پاشا

بر اثر تلقینات احمدپاشا وزیر ثانی، چوپان مصطفی پاشا به جای خیر بیگ بعنوان والی مصر تعیین گردید. تمام سعی او پس از آنکه به جای وی وزیر دوم شد، این بود که به مقام وزیر اعظمی برسد. بدین جهت، با استفاده از هر فرصتی سخنانی علیه پیری پاشا می‌گفت، و فرمانروای بی تجربه نیز که به گفته‌های او اعتماد می‌کرد، مدام صدراعظم را تحت فشار قرار می‌داد. اعزاز چوپان مصطفی پاشا به مصر، موجب تنها ماندن پیری پاشا گردید. بویژه پس از بازگشت از جنگ رودوس، بر اثر فعالیت‌هایی که احمدپاشا علیه وی انجام می‌داد، پیری پاشا بیشتر مورد بی توجهی پادشاه قرار گرفت. گویا پیری پاشا در زمان یاوز سلطان سلیم، با اخذ رشوه از اشخاصی که به استانبول تبعید شده بودند، به آنها اجازه داده بود که به سرزمین خویش باز گردند. چون تحقیقات قاضی عسگر محی الدین چلبی — که از خاندان فناری زاده بود — نیز این عمل را تأیید کرد، لذا وزیر اعظم معزول شد. (۲۲)

احمدپاشا امیدوار بود که به مقام وزیر اعظمی برسد، ولی پادشاه که از مزاج و روحیهٔ مفسده‌جویی و دوه‌هم‌زنی وی اطلاع داشت، بر خلاف آداب و رسوم، ابراهیم آغا را که همراه خودش از مانیسا آمده و در اندرون مقام خاص اودا [اوطه] باشی (۲۳) را داشت، به مقام وزیر اعظمی و بیگلربیگی روم ایلی تعیین کرد. بدین ترتیب احمدپاشا به آنچه که در انتظارش بود و امید داشت، نرسید (۱۳ شعبان ۹۲۹ / جولای ۱۵۲۳). وی از شدت ناراحتی مایل به ماندن در استانبول نشد و درخواست کرد که والی مصر شود. در این میان، چوپان مصطفی پاشا به استانبول فرا خوانده شد. با اینکه قاسم پاشا بعنوان والی مصر به جای مصطفی پاشا تعیین گردیده بود، ولی بنا به درخواست احمدپاشا، خود وی بدان مقام منصوب شد. وزیر اعظم جدید، چون در کارش تازه وارد و ناشی بود، لذا جلال زاده مصطفی بیگ از منشیان دربار و تذکره‌نویس پیری پاشا، به خاطر تجربه‌اش، بعنوان تذکره‌نویس وزیر اعظم جدید در خدمت وی قرار گرفت.

مسئلهٔ احمدپاشای خائن در مصر

احمد پاشا بن اویس بیگ (۲۴) یکی از دولتمردان مورد اعتماد و توجه یاوز سلطان سلیم بود

هنگامی که سلیم در چورلو از پدرش شکست خورد و فرار نمود، احمدپاشا در برابر کسانی که قصد سوء قصد به شاهزاده را داشتند، به دفاع از شاهزاده [سلیم] پرداخت؛ و در زمان فرمانروایی سلیم، میرآخور، بیگلربیگ و پس از جنگ بلگراد وزیر شد. گفته شده است که وی گرجی و یا از مردم آلبانی بوده است. بنا به نوشته قوجه نشانجی جلال زاده مورخ که معاصروی بود، احمدپاشا گرجی بوده است. (۲۵)

این شخص آزمند، پس از آنکه در اثر دسیسه و توطئه های گوناگون هم نتوانست به مقام وزیر اعظمی برسد، درخواست والیگری مصر را نمود، و در اوت ۱۵۲۳ استانبول را ترک کرد. در مصر، پس از به دست آوردن دل افراد ناراضی زمان مملوکها و نیز اشخاصی که در عصیان دخالت داشتند، خود را نیرومند ساخت. هم در قاهره و هم در سایر سنجقهای مصر و عربستان، با جلب بزرگان، مواضع مستحکم را به اشغال خود در آورد و آنگاه فرمانروایی خود را اعلام کرده، به نام الملک منصور سلطان احمد خطبه خواند و سکه زد. تشکیلات سابق مملوکها را احیا نمود و برای به دست آوردن متحدی در خارج، به پاپ و ریس شوالیه ها متوسل شد و وعده داد در صورتی که به وی کمک کنند، رودوس را مسترد خواهد داشت، و در این خصوص نامه هایی نیز به سایر شاهزادگان اروپایی نوشت.

پس از اطلاع از عصیان و اعلام فرمانروایی احمدپاشا، فرمانی دایر بر بیگلربیگی مصر برای قراموسی بیگ که از امرای سابق مصر بود، صادر شد و خواسته شد که به حساب احمدپاشا برسد. ولی احمدپاشا که توسط جاسوسانش راهها را تحت کنترل خود در آورده بود، فرمان مذکور را به دست آورد؛ و قراموسی بیگ و تعدادی دیگر را که فکر می کرد مخالف او هستند، به قتل رساند.

هر چند احمدپاشا توانست مملوکها را به طرف خود بکشانند، ولی قادر به فریب ینی چریهایی که عهده دار حفاظت قلعه قاهره بودند، نشد. لذا پس از علنی کردن قصد و نیت خود، قلعه را محاصره کرد، و سرانجام از طریق آبراهی، کوچ نشینان را وارد قلعه کرد، و پس از قتل ینی چریها، قلعه را تسخیر کرد.

قاضی زاده محمد بیگ نیز که در زمان سلطان سلیم از کریمه آمده و وارد خدمت حکومت عثمانی شده بود، از وزرایی بود که احمدپاشا انتخاب کرده بود. (۲۶). این شخص، پس از آنکه به احمدپاشا هشدار داد و گوشزد کرد که راهی که در پیش گرفته است سرانجامی نخواهد داشت، روزی هنگامی که احمدپاشا در حمام بود، به وی حمله کرد. ولی موفق به

دستگیری او نشد. احمدپاشا ابتدا به قلعه فرار کرد، و از آنجا نیز به طایفه بنی بکر پناهنده شد. بعد همراه افرادی که به دور خود جمع کرده بود، دست به جنگ زد، ولی دستگیر و سر از تنش جدا شد، و گوزلجه^۱ قاسم پاشا برای بیگلربیگی مصر تعیین گردید (۱۵۲۴).

رفتن وزیر اعظم به مصر

عصیانهایی که پشت سرهم پس از مرگ خیرالدین بیگ در مصر صورت گرفت، هر چند در اثر فعالیت عده‌ای از افراد مملوکها و بادیه‌نشینان و اوباش که به دور شخصیت‌های حریص و آزمند گرد آمده بودند، شدت گرفت، اما شرکت افراد غیرنظامی در قیامها، و دادن وعده‌هایی مبنی بر پایین آوردن میزان مالیات و نیز وعده اجرای قوانین مملوکها از طرف قیام‌کنندگان، نشان‌دهنده این حقیقت بود که قوانین عثمانی، مغایر خواسته‌های آنان بود، و ضرورت اصلاح آنها احساس می‌شد. از این رو تصمیم گرفته شد که صدراعظم ابراهیم پاشا را با اختیارات فراوان به مصر اعزام دارند، تا بیماری شورش را در محل خود مداوا کند. ابراهیم پاشا که با خواهر پادشاه ازدواج کرده بود، با انجام مراسم عروسی باشکوهی، پس از چهار ماه و نیم، یعنی در اول ذیحجه ۹۳۰/ نوامبر ۱۵۲۴، با ده فروند قدرغه، همراه با رییس مالیه، چاووش باشی^۲، و جلال‌زاده مصطفی بیگ تذکره‌نویس خود، و حدود پانصد نفرینی چری و سی نفر صاحب‌منصب و سواره‌نظام از طریق دریا به حرکت درآمد.^(۲۷) ولی به علت مساعد نبودن فصل، از رفتن با کشتی صرف‌نظر کرده، در ساحل آناتولی مقابل جزیره رودوس وارد بندر مرمره شد و از آنجا از طریق خشکی یعنی سوریه وارد قاهره شد (۸ جمادی الآخر ۹۳۱/ آوریل ۱۵۲۵).

بررسیهای ابراهیم پاشا

وزیر اعظم اوضاع را مورد بررسی قرار داد، به علت نارضایتیها پی برد. قوانین رایج در زمان سلطان قایتبای را مورد مطالعه قرار داد، سپس از چگونگی اجرای آن در زمان قانصو غوری و خیربیگ اطلاع پیدا کرد. پس از آن قانونی عادلانه وضع کرد که هم حافظ منافع مردم و هم

1. Güzelce

۲. Çavuş başı، رییس گاردهای تبریزین دارسلطان عثمانی (م).

حافظ منافع خزانه عثمانی باشد. علاوه بر آن، قوانین عدلی [قضایی] و نظامی را نیز تعدیل و اصلاح کرد. پس از آنکه قوانین جدید را به عرض پادشاه رساند و تأیید آنها را گرفت، توانست از بروز حوادث مشابه جلوگیری کند، و خادم سلیمان پاشا والی شام را بعنوان بیگلربیگ مصر تعیین کرد، و خود از راه خشکی به استانبول بازگشت. (۲۸)

اقدامات ابراهیم پاشا در بین راه

ابراهیم پاشا از راه سوریه به آناتولی آمد. در فاصله میان ماراش «مراش» [مرعش] و قیصریه پی برد که سپاهیان تیولدار که پس از واقعه شهسوار اوغلی، اقطاعاتشان باز پس گرفته شده و جزو خالصجات همایونی درآمده بود، دست به راهزنی زده و درصددند که خزانه مصر و مهمات خودش را که همراهش بود، به تاراج ببرند. وی امرای طوایف و بزرگان آنها را گردآورده، به مذاکره با آنها پرداخت و از بی‌عدالتی‌هایی که در مورد آنها به عمل آمده بود، اطلاع یافت. از این رو مقرری و تیول کسانی را که قطع شده بود، به آنها باز پس داد، و ناآرامی‌های موجود در آن حوالی را برطرف کرد و در اواخر ذیقعد ۹۳۱/ اوت ۱۵۲۵م وارد استانبول شد. (۲۹)

یادداشت‌های فصل بیست و دوم

۱. دخترانش عبارت بودند از: خدیجه (خانم سلطان)، حفصه، فاطمه، ینی خان، شاه سلطان و شهزاده خاتون. در این مورد به شجره‌نامه این سلسله که در آخر کتاب آمده است رجوع کنید.
۲. گزارشی از بابلی بن احمد بیگ سنجق بیگ هیت، درخصوص پیشنهاد جانبردی غزالی به شاه اسماعیل و حمله مشترک که توسط میرآخور جانبردی و شاه علی والی ایرانیان در بغداد صورت می‌گرفت و برای دولت مرکزی [استانبول] فرستاده شده وجود دارد (آرشیو کاخ توپقاپی، شماره ۱۰۲۱).
۳. هنگامی که جانبردی غزالی حلب را در محاصره داشت، همراه یکی از سلاحدارانش، جراح احمد را که از سپاهیان شام - طرابلس بود، به قتل رساند، احمد بن جعفر پاشا [قراجه احمدپاشا]، بیگلربیگ در این خصوص گزارشی دارد (آرشیو کاخ توپقاپی، شماره ۶۱۹۸).
۴. طبقات الممالک (۱۲۰ و ۱۱۹)، و تاریخ عالی، (ج ۲، ص ۵)، می‌نویسند که دیگر گوش شنوایی نداشت.
۵. گزارش فرهاد پاشا در مورد کشاندن اسکندر، پیراحمد، ولد، و اویس فرزندان علی بیگ بن شهنشاه، به قرارگاه وی، واقع در ارتق او و قتل آنها به استثنای اسکندر (آرشیو کاخ توپقاپی، شماره ۷۰۹۷).
۶. صاحب طبقات الممالک می‌نویسد که: اکثر عاصیان شورش قلندر چلبی را مردم طایفه ذوالقدر تشکیل می‌دادند، و اضافه می‌کند که ابتدا آن زمینها از دست ترکمنها خارج، و تیول و اقطاع طایفه مذکور از دست آنها گرفته شد، و جزو خالصجات همایون گردید. چون او باش مملکت از اسباب معاش محروم شدند، ناچار به منفسه جویی پرداخته، دست به اقدام زدند (ص ۲۹۶). پس از آنکه ابراهیم پاشا مسئله عصیان قلندر را حل کرد، تیول ذوالقدرها را به آنها پس داد.
۷. قلعه بلگراد، بین رودخانه‌های تونا و ساوا قرار داشت. آنچه به نام قلعه اصلی بلگراد [قلعه علیا] نامیده می‌شد، بر روی دامنه کوهی که در کنار بستر رودخانه ساوا بود، قرار داشت و در حوالی رودخانه و در برابر قلعه مذکور قلعه سفلی که معروف به صوقله سسی [قلعه صو] بود، قرار داشت. شهر بلگراد مشرف بر رودخانه تونا و در سمت راست واقع بود. دو خندق و دوپل در طرف راست و مرتفع قلعه وجود داشت.
۸. تاریخ هاسر، ج ۵، ص ۲۷۱ و ۱۵.
۹. روزنامه حیدر چلبی، منشآت فریدون بیگ، چاپ ۱۲۷۴، ج ۱، ص ۵۰۸.
۱۰. طبقات الممالک، ص ۹۸، ۹۳، گزارش وزیراعظم پیری پاشا، درباره محاصره قلعه بلگراد (آرشیو کاخ توپقاپی، شماره ۵۰۲۸ و ۶۱۴۲).
۱۱. «محلّه دروازه صمدیه، بلگراد، از محلات نزدیک به دیوار حصار در حوالی یدی کوله از نفس استانبول» (دفتر مهمه، شماره ۲۶، ص ۴۷. همچنین طبقات الممالک ص ۱۱۱).
۱۲. منشآت فریدون بیگ، چاپ ۱۲۷۴، ج ۱، ۵۱۴، بلی بیگ، فرزند یحیی پاشا قاضی مشهور روم ایلی که بارها بیگلربیگ روم ایلی و سنجق بیگ بوسنه شد. وی در چهارده سالگی جزو آقنجی‌ها درآمد، و در فتوحات زمان سلطان سلیمان قانونی هم او و هم فرزندان خدمت بزرگی انجام دادند.
۱۳. روزنامه (منشآت فریدون بیگ چاپ ۱۲۷۴)، ج ۱، ص ۵۱۰.
۱۴. همان اثر، ص ۵۰۷.

۱۵. طبقات الممالک (نسخه کتابخانه ملت، شماره ۷۷۹)، ص ۱۳۸.
۱۶. امیر البحر ژورین دولا گراویر، *Juriende la Graviere* محاصره مالت، ترجمه مصطفی شرف کُرد اُغلی، ص، ۵. انتشارات اداره کل ستاد ارتش، ۱۹۳۶.
۱۷. در تاریخ جلال زاده مصطفی چلبی زاده، تحت عنوان، طبقات الممالک، توصیفی از جزیره رودوس وجود دارد (نسخه کتابخانه ملت شماره ۷۷۹، ص ۱۴۳).
۱۸. جلالی زاده صالح چلبی، فتح رودوس، کتابخانه دانشگاه، شماره ۲۶۲۸.
۱۹. «... جم سلطان مرحوم، پرسی میان سال داشت که لباس کفار پوشیده بود، به قتل رسید. وی پسر و دخترانی نیز داشت، دختران و همسرش به استانبول تبعید شدند (روزنامه حیدر چلبی، منشآت فریدون بیگ، چاپ ۱۲۷۴، ج ۱، ص ۵۳۹).
۲۰. بنابه نوشته اسپاندونی، سلطان سلیمان به یکی از افراد مورد اعتمادش وعده داد در صورتی که محل اختفای شاهزاده ای را که هم نام پدرش [جم] است بروز دهد، روزانه ده سکه طلا (دوکا) برایش مقرر تعیین خواهد کرد. بدین ترتیب شاهزاده مذکور، همراه دو پسر و دو دخترش دستگیر شدند. گزارش احمد پاشا وزیرسوم به دنبال تسخیر رودوس: عرض بنده فقیر این است که در باره کافری به نام پسر جم، دستور داده شد که دو دختر و همسر فرد مذکور به خاکپایان فرستاده شوند. هنگام مراجعت نزد پیری پاشا رفته، شخص مورد اعتمادی یافته و به طور موقت در خانه ای محفوظ به کافری سپرده شدند... (آرشیو کاخ توپقاپی، شماره ۵۶۸۱).
۲۱. طبقات الممالک، ص ۱۸۷، ۱۹۳، و به نقل از آن تاریخ عالی، برگ ۵.
۲۲. جلال زاده می نویسد که این مسئله از قبل ترتیب داده شده بود (نسخه کتابخانه ملت، ص ۱۹۴)، و عالی نیز می نویسد که قاضی عسکر فناری زاده برای وزیراعظم شدن احمدپاشا، نزد پادشاه به زبان بازی پرداخته و بارها تقاضا کرده بود (برگ ۵).
۲۳. *Hâşodâbâşi*، خاص اودا (اوطه)، مجلسی در کاخ به همان نام و تشکیلاتی ویژه کاخ بود، و خاص اوداباشی عنوان رئیس این تشکیلات بود، و نخستین و مهمترین تشکیلات اندرون بشمار می رفت. صاحب این عنوان، در عین حال رئیس فرماندهان تشکیلاتی دیگر به نام «ارکان خواص جوانی» هم بود.
۲۴. در وقف نامه مورخ شعبان ۹۲۹ حفصه سلطان، مادر سلطان سلیمان نوشته شده است که نام پدر ابراهیم پاشا، یونس، و نام پدر احمد پاشا او پس بوده است (وقفنامه شماره ۱۶. از وقفنامه هایی که از وزارت دارایی به آرشیو نخست وزیری منتقل شده است).
۲۵. طبقات الممالک، ص ۸۰، ۷۹.
۲۶. قاضی زاده محمد بیگ از وزرای انتخابی احمدپاشا بود، وی پس از شکست شاه اسماعیل از سلیم، از طرف منگلی گری خان کریمه، برای عرض تبریک نزد سلطان سلیم اعزام شد. سلطان سلیم این شخص را به جهت فضل و کمالاتش باز پس نفرستاد، او را وارد خدمات دولتی کرد. پس از فتح مصر، او را به مقام نشانچی تعیین نمود، سپس رئیس مالیه شد و سرانجام همراه احمد پاشا به مصر اعزام گردید (تاریخ برگ ۶).
۲۷. ابراهیم پاشا، در یک هوای بد با کشتی از استانبول حرکت کرد. با اینکه تا مقابل سیلیوری آمد، ولی نتوانست بیشتر از آن پیشروی کند، و به جزایر قزل برگشت. سلطان سلیمان پس از اطلاع از ماجرا با لطفی که نظیرش در تاریخ عثمانی دیده نشده بود، با قایقی اختصاصی به آن جزیره رفته ابراهیم پاشا را مورد تفقد قرار داد و پاشا روز بعد حرکت کرد.
۲۸. سکه طلائی عثمانی که دارای عیار خالص بوده و ابراهیم پاشا در مصر ضرب کرد. به سکه های ابراهیمی معروف شد. (عطایی، ذیل شقایق، ص ۹۳). [این پانویشت اصلاً ربطی به موضوع متن ندارد معلوم نیست مؤلف به چه منظوری آورده

است (م).
٢٩. طبقات الممالک، نسخه کتابخانه ملت، شماره ٧٧٩، ص ٢٢٨.

فصل بیست و سوم

جنگ مجارستان و میدان جنگ موهاچ

ترکهای عثمانی از زمانی که پا به سرزمین روم ایلی گذاشتند، متجاوز از یک قرن مجارستان را یا بعنوان یاری کننده به دشمن و یا بعنوان خود دشمن در مقابل خود دیدند. بدین جهت نفرت ترکها از مجارها و یا بالعکس نفرت مجارها از ترکها، تا زمان تصرف مجارستان و از میان برداشتن سلطنت مجارستان ادامه داشت.

اهمیت تصرف مجارستان

پس از تصرف مجارستان، با تصرف بلگراد و چند قلعه دیگر، ضربه شدیدی بر مجارها وارد آمده بود، و تصرف بلگراد عامل مهمی در فتوحات عثمانیان در اروپا به شمار می آمد. قبل از تصرف بلگراد، مجارستان، کرووات، ترانسیلوانیا و دالماسیا به شکل شدیدتری مورد تجاوز تهاجمات ترکها قرار گرفت. حملات و تهاجمات غازی خسرو بیگ، سنان بیگ و بالی بیگ تا زمان وقوع جنگ موهاچ^۱ ادامه یافت.

حرکت اردو و تصرف برخی از قلعه ها

پادشاه، ابراهیم پاشا وزیراعظم و بیگلربیگ روم ایلی را قبل از حرکت خود، برای حمله به مجارستان اعزام کرد. پس از وی نیز خود با نیرویی یکصد هزار نفری به حرکت درآمد (۱۱ رجب ۹۳۲/۲۳ آوریل ۱۵۲۶). با الحاق سپاهیان تیولدار آناتولی و روم ایلی، طی سه ماه به بلگراد رسیدند. در این مدت، وزیراعظم پترو وارادین^۱ (پترواردین) را که مشرف بر رودخانه تونا بود، تحت فشار قرار داده به تصرف در آورد (۱۷ شوال همان سال). علاوه بر آن، قلاع موجود در منطقه صیرم توسط امرای بوسنه تسخیر شد. اردو در راستای تونا پیش می رفت. پس از تصرف قلعه ایلوق^۲ (۲۸ شوال) و یازده قلعه دیگر، قلعه اوسیک^۳ (اتزک) واقع در کنار رودخانه دراوه^۴ به تصرف درآمد.

لایوش دوم^۵ (لویی دوم) پادشاه مجارستان، پس از اطلاع از حمله عثمانیان در حالی که آماده جنگ می شد، با توسل به پادشاهان و شاهزادگان اروپا درخواست کمک کرد. مجلس مجارستان تصمیم گرفت که پادشاه مجار شخصاً در جنگ شرکت کند. پس از تصرف قلعه اوسیک، مجارها هر چند در صدد مقابله با عثمانیان که در حال عبور از رودخانه تونا توسط پلی که از کشتیها ساخته بودند، برآمدند، ولی موفقیتی کسب نکردند. سرانجام اطلاع رسید که نیروی مجارها در جلگه موهاچ مستقر شده اند.^(۱) قبلاً اعلام شده بود که هدف اصلی تصرف بودین، یعنی پایتخت سلطان نشین مجارستان می باشد. اردوی عثمانی، هم به آهستگی حرکت می کرد، و هم تدابیر جنگی اتخاذ می نمود. در جناح راست سپاه، علی القاعده صدراعظم و بیگلربیگ روم ایلی یعنی ابراهیم پاشا و در جناح چپ بهرام پاشا، بیگلربیگ آناتولی، و در قلب سپاه نیز خود پادشاه، فرمانده ینی چریها و سربازان گارد جای گرفته بودند.

یک استراتژی جدید جنگی

سواره نظام مجارها، چون با زنجیرهایی به هم بسته شده و اسبهایشان نیز تربیت شده بودند، می توانستند جبهه های مورد تهاجم خود را زیر و رو کنند. در حقیقت آتنجی های با تجربه نیز می دانستند که مقاومت در برابر چهل پنجاه هزار نفر سواره نظام غیرممکن است. آتنجی هایی که به مجارستان حمله کردند، هنگام حمله مجارها به آن صورت، از جلو آنها فرار کرده، و بعد

1. Petrovârdin (Petervârdâyn) 2. İyлуğ. 3. Ösek(Eszék) 4. Drâve 5. LâyoşII(LuiII)

بسرعت از پشت سرو یا از پهلویشان به کوبیدنشان می پرداختند. بنا به توصیه و اخطار یحیی پاشا زاده سالی بیگ امیرسمندیره، مبنی بر عملکرد بدان نحو، در جلگه موهاج، اردو استراتژی جدیدی اتخاذ کرد. مهمات اردو پشت سر قرار داده شد. بعد تصمیم گرفته شد اردوی عثمانی دو جناح خود را باز کرده، و سواره نظام مجارها را در میان بگیرد تا آنها را به جلو توپها بکشانند، و سپس از پشت سر و قسمت پهلو، آنها را بکوبند. ینی چریها این بار در قسمت عقب جبهه قرار داشتند، و توپها در جلو آنها در حالی که با زنجیر به هم بسته شده بودند، قرار داشت. سواره نظام گارد و نیروی دیوانه آسای خسرو بیگ، امیر بوسنه جزو نیروهای ذخیره بودند و تا زمانی که به وجودشان نیاز نبود، حق شرکت در جنگ را نداشتند.

میدان جنگ موهاج

جنگ عصر روز چهارشنبه ۲۰ ذیقعد ۹۳۱/۲۹ اوت ۱۵۲۶ آغاز شد. پادشاه لباس جنگ (لباس زره دار) پوشیده، سوار بر اسبی سفید رنگ، در قسمت عقب اردو جای گرفته بود. مجارها که از آخرین نقشه جنگی عثمانیان اطلاع نداشتند و با شصت هزار سواره نظام زره پوش، امیدوار بودند که با تهاجم به نیروی اصلی یعنی قلب سپاه عثمانیان، — که گمان می کردند آرایش جنگی سابق را دارند — مسئله را خاتمه دهند. طبق نقشه جدید عثمانیان نیز می خواستند با کشتن مجارها به وسط میدان، آنها را نابود کنند. پیر پره نی، از فرماندهان مجار^(۲) و کشیش پل توموری^(۳) با تمام نیروی خود به سر بازان روم ایلی تحت فرماندهی صدراعظم حمله کردند. نیروهای عثمانی طبق نقشه، بظاهر عقب نشینی کردند و دشمن را در میان خود گرفتند. سپس در پی فشار نیروهای آناتولی، نیروهای مجار بیشتر به وسط کشیده شدند، و در تیر رس توپها قرار گرفتند. نیروهای بالای بیگ، بسرعت با قرار گرفتن در پشت سر مجارها، نیروهای آنها را به دو بخش تقسیم کردند. علاوه بر آن، دومین جناح نیروهای مجار تحت فرماندهی شخص شاه لایوش، نیروهای آناتولی را تحت فشار قرار داد. این نیروها وانمود کردند که قادر به مقاومت نیستند. مجارها به مرکز یعنی قلب سپاه که پادشاه عثمانی آنجا بود، حمله کردند. دشمن که خود را پیروز می دانست کاملاً در میان گرفته شد. یکی از سر بازان فدایی که تحت فرماندهی شخصی به نام مارک زالی^۱ بود، و سوگند یاد کرده بود که پادشاه را یا اسیر یا به قتل برساند، از بخش نیروی جدا شده، پادشاه را مورد حمله تیرهای خود قرار داد، و با اینکه چند تیر نیز به زره

پادشاه اصابت کرد، ولی وی از جای خویش تکان نخورد.

شکست اردوی مجار و کشته شدن لایوش

نیروهای تحت فرماندهی پادشاه مجار نیز به وسط کشیده شده، در تیررس توپها قرار گرفتند. همان گونه که قبلاً نیز گفته شد، پس از آنکه پشت سر مجارها توسط نیروهای آقنچی و دیوانه آسا* مسدود شد، یکباره دستور آتش به سیصد عراده توپ داده شد، و اردوی مجار وضع درهم ریخته‌ای پیدا کرد. وحشت سراسری درگرفت. پادشاه مجار که فرماندهی این جناح از سپاهش را به عهده داشت، دیگر دیده نشد. پس از بازگشت اردو جسدش در باتلاقها پیدا شد^(۴)، و به مدفن پادشاهان مجار واقع در استونی بلغراد^۱ منتقل و دفن گردید. هنگام فوت بیست و سه و یا بیست و چهار سال داشت.^(۵)

جناح دیگر اردوی مجار که از پشت سر توسط بالای بیگ تحت فشار قرار گرفته بود، به کلی از هم پاشیده شد، و آنهایی که از دم تیغ عثمانیان نجات یافتند، در تاریکی شب ندانسته به مرداب افتادند و غرق شدند. نبرد موهاچ دو ساعت به طول انجامید، و این جنگ کوتاه مدت موجب دفن سلطان نشین مجارستان در همانجا شد. اما بنا به هر احتمالی سربازان عثمانی سوار بر اسب و اسلحه به دست، در میدان جنگ باقی ماندند. در این جنگ تعداد سربازان عثمانی سیصد هزار و تعداد سربازان مجار متجاوز از یکصد هزار نفر بود^(۶). پادشاه مجارستان علاوه بر سربازان مجار که تحت فرمانش بودند، به نیروی هفتاد هزار نفری متشکل از شوالیه‌های آلمانی، لهستانی، چک، ایتالیایی و اسپانیایی خیلی امیدوار بود.

تصرف بودین

روز بعد از پیروزی موهاچ، نیروهای آقنچی برای حمله به داخل سرزمین دشمن اعزام شدند. اردوی مجارها به کلی نابود شد و هیچ مانعی در مقابل اردوی عثمانی باقی نماند. در جلگه موهاچ سه روز استراحت داده شد. اردو در اوایل سپتامبر همان سال به حرکت درآمد و در بیستم سپتامبر به مقابل بودین رسید. اهالی بومی مسیحی شهر فرار کرده و یهودیها باقی ماندند. ه. در مورد این نیروها در صفحات بعد توضیح داده شده است (م).

1| Istoni Belgrad (Stuhlwiessenburg)

کلیدهای قلعه بودین توسط یاسف^۱ پسر سلامون^۲ و رهبر آنها، تسلیم سلطان سلیمان شد. شهر بدون مقاومت تسلیم فرمانروای عثمانی گردید. (۷) بدین ترتیب بی آنکه از دماغ کسی خونی ریخته شود، پایتخت سلطان نشین مجار تصرف شد. پادشاه عثمانی چهارده روز در آنجا مانده هنگام بازگشت، سگدین [سگه دین] و برخی از شهرهای دیگر نیز تسخیر شد.

انتقال مهاجر از مجارستان

تعداد زیادی از خانواده‌های شهری و روستایی مسیحی و یهودی که در اثنای این جنگ به عثمانیان پناهنده شده بودند، با کشتیهای تونا، به سرزمینهای داخلی انتقال داده شدند، و عده زیادی از آنها نیز در محله یدی کوله، استانبول اسکان داده شدند، و عده‌ای از یهودیان را به سلانیک و برخی را نیز به سایر شهرها فرستادند. (۸)

انتخاب شاه توسط مجارها

انتخاب ژان زاپولیا به پادشاهی

لایوش، آخرین پادشاه مجارستان از خانواده سلطنتی یا گلون، فرزندی نداشت، نظر به اینکه وجود پادشاهی در رأس مجارها ضرورت داشت، انتخاب یانوش^۳ یا ژان زاپولیا، والی اردل، و کنت زیپس، از خانواده کنتهای مجارستان، بعنوان پادشاه مجارستان توسط عده‌ای از امرای مجارستان مناسب و به مصلحت تشخیص داده شد. روابط ژان زاپولیا با لایوش پادشاه جوان و سابق مجارستان که علاقمند به بیعاری و عیاشی بود، حسنه نبود حتی به مخالفت با وی برخاسته بود. پادشاهی یانوش زاپولیا از طرف تمام اصیلزادگان مجار پذیرفته نشد. ولی امرای بخش شرقی مجارستان و امیر ترانسیلوانیا از وی پشتیبانی کردند و پس از دفن جنازه پادشاه لایوش، یانوش زاپولیا را به سلطنت انتخاب کردند (۱۵ دسامبر ۱۵۲۶). کسی که در اسناد کتابهای تاریخی عثمانی، به نام یانوش شاه از وی یاد می‌شود، همین ژان زاپولیاست. اردوی عثمانی، پس از اینکه پادشاه جدید را در مقام خود مستقر کرد، بازگشت. (۹)

رقابت فردیناند با پادشاه جدید مجار

عده‌ای از امرای رقیب ژان زاپولیا نیز، فردیناند دوک اتریش و پادشاه بوهیما را که برادر شارل پنجم (شارل کن) امپراتور آلمان و از خاندان هابسبورگ بود، بعنوان پادشاه مجارستان انتخاب کردند. فردیناند شوهرخواهر لایوش پادشاه مقتول مجار بود، و در عین حال، لایوش نیز شوهرخواهر فردیناند و شارل کن بود. بدین جهت، شارل کن مجلس دی‌یت را به گردهمایی فراخواند. بنا به تصمیم مجلس دی‌یت پرسبورگ^۱، فردیناند بعنوان پادشاه مشروع مجارستان و در ضمن ژان زاپولیا بعنوان یاغی و دشمن دین اعلام گردید.

در پی تصمیم فوق، امرای مخالف گرد هم آمدند و با اعزام هیأتی به وین، از فردیناند دعوت به عمل آوردند و تاج پادشاهی مجارستان را که در استونی بلگراد محافظت می‌شد، بر سر فردیناند گذاردند.^(۱۰) بدین ترتیب مجارستان دارای دو پادشاه شد. یکی یانوش زاپولیا که تحت حمایت عثمانیان قرار داشت و دیگری فردیناند که تحت حمایت امپراتوری آلمان بود. از همین رو روابط امپراتوریهای ترک و آلمان به خصومت گرایید و سالهای سال ادامه پیدا کرد. سرانجام نیز عثمانیان با الحاق مجارستان به قلمرو خویش، مسئله مجارستان را به طور قطع حل کردند.

دومین جنگ مجارستان

تجاوز فردیناند

فردیناند (فردیناندوش) که از طرف اکثر امرای مجار مخالف ژان زاپولیا به پادشاهی انتخاب شده بود، پس از بازگشت اردوی عثمانی، به بودین حمله کرد. زاپولیا در مقام مقابله با فردیناند برآمد، ولی چون در توکای^۲ شکست خورد، ابتدا به اردل محل حکمرانی سابق خود، و از آنجا نیز نزد پدرزنش پادشاه لهستان رفت (۱۵۲۶م). فردیناند که می‌دانست دولت عثمانی دست از او بر نخواهد داشت، مدتی بعد با اعزام سفیری پیشنهاد کرد بشرط پرداخت مالیات، سلطنتش را به رسمیت بشناسد. ولی پیشنهادش پذیرفته نشد و دولت عثمانی اطلاع داد که باید بودین را به زاپولیا اعاده کند.

1. Persburg 2. Tokây

التجای یانوش به پادشاه عثمانی و جلب حمایتش

یانوش شاه، چون از طرف مجلس دی‌یت پرسبورگ بعنوان عاصی و دشمن دین اعلام گردید، به وحشت افتاد. او می‌خواست بی‌آنکه عثمانیان را در مسئله دخالت دهد، به کمک پدرزنش، (پادشاه لهستان) پادشاهی مجارستان را برای خود حفظ کند، ولی سیگیسموند^۱ پادشاه لهستان و سایر ارکان دولت لهستان که پیش‌بینی می‌کردند در صورت اقدام به چنین کاری از طرف نیروهای عثمانی و تاتار تحت فشار قرار خواهند گرفت، اظهار داشتند که کاری در این مورد از دستشان بر نمی‌آید و توصیه کردند که به کمک عثمانیان به حل این مسئله پردازد. او نیز ژروم لاچکی^۲، یکی از شاهزادگان لهستان را بعنوان سفیر به استانبول فرستاد و خواهان حمایت پادشاه عثمانی گردید. لاچکی در این میان توجه‌گریتی^۳ ونیزی را که در استانبول نفوذی در ارکان دولت عثمانی داشت، به خود جلب کرد و توسط وی مسئله را توضیح داد و بشرط پرداخت مالیات تقاضا کرد که سلطنت را مجدداً به زاپولیا بازگردانند.

ژروم لاچکی سفیر زاپولیا به حضور پادشاه پذیرفته شد. شاه وفاداری زاپولیا را تحسین کرد، و اظهار داشت سرزمینی را که به ضرب شمشیر خود تصرف کرده، فقط از آن خود اوست. با اینهمه به خاطر صداقت و وفاداری زاپولیا، پادشاهی مجارستان را به وی واگذار کرده و وعده داد از وی حمایت کند (۱۵۲۸م). بدین جهت هیأت سفارتی که از طرف فردیناند در طی همان سال برای واگذاری سلطنت به وی به حضور رسید، کاری از پیش نبرد.

بازپس گرفتن بودین

سلطان سلیمان که وعده داده بود از زاپولیا حمایت و دفاع خواهد کرد، در ۲ رمضان ۹۳۵/ ۱۵۲۹م با نیرویی دوپست و پنج‌هزار نفری از استانبول حرکت کرد. هنگامی که به جلگه موهاچ رسید، زاپولیا درحالی که شاهزادگان طرفدارانش همراهش بودند، از پادشاه استقبال به عمل آورد، و پادشاه دوباره تأکید کرد که بودین را باز پس گرفته به وی واگذار خواهد کرد. بودین پس از مقاومتی که نصف روز به طول انجامید، تسلیم شد. آنجا با مقرری مالیات سالانه به ژان زاپولیا واگذار شد، و طی مراسمی تاج پادشاهی مجارستان بر سر وی گذارده شد.^(۱۱)

نخستین محاصره وین

پس از تصرف بودین، اردوی عثمانی استرگون^۱ (گران) را که در سر راه واقع شده بود، محاصره کرد،^(۱۲) و به طرف وین محل استقرار فردیناند حرکت کرد. همان گونه که در بخش مربوط به روابط عثمانی - فرانسه گفته خواهد شد، چون در این زمان فرانسوی اول پادشاه فرانسه که متحد ترکها بود، از طرف شارل کن امپراتور آلمان در موقعیت دشواری قرار گرفته بود، از این رو محاصره وین، در عین حال سبب بهبود موقعیت فرانسوا نیز شد. در حقیقت پس از استرداد بودین، محاصره وین برای کمک به پادشاه فرانسه صورت گرفت (۲۶ سپتامبر ۱۵۲۹).

فردیناند پس از آنکه نیروی تدافعی شانزده هزار نفری را در وین گماشت و قلعه را نیز بخوبی استحکام بخشید، برای گردآوری نیرو به سرزمینهای آلمان رفت، و اظهار داشت در صورت عدم کمک به وی، نوبت به خود آنها هم خواهد رسید. بدین وسیله آلمانی هاراتحریک و بر سر غیرت آورد و نیرویی بیست و دو هزار نفری متشکل از سواره نظام و پیاده نظام، تحت فرماندهی کنت پلاتینی^۲، و تعداد یکصد عراده توپ بزرگ و دویست عراده توپ کوچک تدارک دیده به وین فرستاد.

محاصره وین توسط اردوی عثمانی مصادف با اواخر ماه سپتامبر یعنی فرارسیدن زمستان شد، از این لحاظ بی موقع بود. ولی برای اینکه زهر چشمی گرفته شود، توپهای مخصوص محاصره های طولانی را نیارده بودند، و توپها و مهماتی که از طریق رودخانه تونا حمل می شد، بر اثر اقدام یک دسته از جنگجویان غیر منظم آلمانی غرق شده بود.

سلطان سلیمان پیشنهاد تسلیم وین را کرد، ولی پاسخ رد دریافت داشت. محاصره وین سبب طغیان احساسات دینی در اروپا و تهیج احساسات ملی در آلمان گردید. حتی لوتر، مؤسس مذهب پروتستان، سخنرانی نظامی مشهور خود علیه ترکها را منتشر کرد. شارل کن هم به نام خود و هم به نام پاپ برای جنگ با ترکها، حتی به دشمن خود یعنی پادشاه فرانسه نیز متوسل شد. فرانسوا از این غلیان احساسات علیه ترکها به وحشت افتاد و ضمن پنهان کردن روابط و اتحاد خویش با ترکها، ناچار از اتخاذ سیاستی دو جانبه گردید.

بازگشت ناموفق از وین

1. Estorgon(Grân) 2. Palâtini

فرمانده کل نیروهای عثمانی، برای ساقط کردن قلعه، آنجا را بشدت تحت فشار قرار داد. با اینکه نقبهایی که زده شد قسمتی از حصار را فروریخت، ولی نتیجه‌ای حاصل نشد. حمله نهایی کلی انجام شده هم، موفقیتی ایجاد نکرد. شدت سرما به حدی بود که انسان و حیوانات دیگر قادر به تحمل آن نبودند. در صورتی که محاصره مذکور دو ماه قبل از آن صورت می‌گرفت و نیز توپهای بزرگ نیز به کار گرفته می‌شد، تردیدی در سقوط وین وجود نداشت. محاصره بیست و یک روز طول کشید. اردوی عثمانی قبل از بازگشت با مبادله اسرای دشمن با اسرای مسلمان موجود در زندان وین، آنها را آزاد کرد (۱۴ اکتبر ۱۵۲۹). پادشاه که به اتفاق شصت هزار نفر اسیر باز می‌گشت، به بودین آمد. هنگام ترک آنجا، ظاهراً برای مشورت، ولی در حقیقت برای پی بردن به اوضاع و موقعیت شاه مجاره لونیجی گریستی مذکور در فوق و مشاور وزیر اعظم را در آنجا باقی گذارد، و در عین حال، برای محافظت از پادشاه مجاره، قسمتی از سایر نیروهای ینی چری را نیز در اختیار وی قرار داد.

هنگام بازگشت از مقابل وین، یکهزار آچه به ینی چریها انعام داد. به مقرری سپاهیان تیول دار نیز افزود؛ یعنی برای هر یکهزار آچه مقداری مناسب افزود. در اثنای محاصره وین، آفنجی‌های ترک تحت فرماندهی محمد بیگ بن یحیی پاشا زاده بالی بیگ، تا راتیسبون^۱ واقع در ایالت باویر تابرون^۲ که از شهرهای مهم چکسلواکی امروزی است، پیش رفتند.

امیدی که عدم موفقیت در وین به وجود آورد

به دنبال بازگشت ناموفق ترکها از وین، شارل کن و متحدانش احساس کردند که به توافق بیشتر از آن با یکدیگر نیاز دارند و درصدد برآمدند جمهوری ونیز را هم با خود متحد سازند. ولی در این امر اهمال شد؛ زیرا جمهوری ونیز می‌دانست که اتحاد با شارل کن برایش گران تمام شده، موجب شدت خصومت ترکها خواهد گردید. لذا با در نظر گرفتن منافع خود، تمایلی به پیشنهاد اتحاد نشان نداد و معاهده‌ای را که با ترکها داشت تجدید کرد.

در مورد ترکها باید گفت، آنها چون از سیاست دو جانبه و دورویی ونیزیها اطلاع داشتند، لذا موقعیت و اوضاع آنها را از چشم دور نگاه نمی‌داشتند. ترکها پس از تصرف مصر،

اسکندریه را از مرکز تجارت بودن خارج کرده، استانبول را جایگزین آن کردند. این مسئله ضربه بزرگی به تجارت ونیزیها وارد کرده، برای ترکها دندان تیز می‌کردند. حتی مجلس (سنای) ونیز با مراجعه به ژان زاپولیا پادشاه مجار و پدرزنش، سیگیموند پادشاه لهستان، هر دو را علیه ترکها تشویق کرد. در حقیقت، زاپولیا نیز برای زدودن مَهر خیانت به وطن که بر پیشانی‌اش زده شده بود، درصدد سازش با شارل کن و فردیناند برآمد؛ اما در این امر موفقیتی به دست نیاورد، و میانجیگری سنای ونیز هم برای به توافق رساندن آنها به جایی نرسید.

سومین جنگ مجارستان یا جنگ آلمان

دومین اقدام فردیناند

پس از بازگشت ترکها از محاصره وین، فردیناند با اینکه سفیری برای واگذاری سلطنت مجارستان به وی — بشرط پرداخت مالیات — به دربار عثمانی اعزام داشت، ولی بازهم پاسخ رد شنید. زاپولیا پادشاه مجار نیز نتوانسته بود قدرت و نفوذ خود را سراسر کشور تعمیم دهد. اکثر امرای مجار، طرفدار فردیناند بودند. حتی امیرسیگتوار (سیگه توار) نیز، با اینکه دل خوشی از فردیناند نداشت، با به دست گرفتن رهبری سایر امرای، دست به عصیان زد.

محاصره بودین توسط فردیناند

یانوش (زاپولیا)، ده هزار نفر سرباز مجاری و سه هزار نفر سربازینی چری را که برای دفاع از وی در اختیارش گذارده شده بودند، برای تأدیب و تنبیه امیرعاصی سیگتوار اعزام کرد؛ ولی چون از آمدن فردیناند به طرف بودین اطلاع یافت، بشتاب با ارسال پیامی، از محمد بیگ بن بالی بیگ (یحیی پاشازاده) ستحق بیگ سمندیره، درخواست کمک کرد (۹۳۷ هـ. ق/ ۱۵۳۱ م).

فردیناند، پس از آنکه قلاع استرگون، واچ^۱ و ویشه گراد^۲ را که متعلق به ترکها بود، تصرف کرد، به محاصره بودین پرداخت. نیروهای اعزامی به سیگتوار، پس از مراجعت، چون بودین را در محاصره دیدند، به طرف استونی بلغراد رفتند. سپس با محافظان بودین هماهنگ

1. Vâç 2. Vişegrád

شده، یک شب ناگهان وارد قلعه شدند در حقیقت تجاوز و تعرض فردیناند با عدم موفقیت روبرو شد؛ زیرا فردیناند که در این موقع از آمدن آقنجیها و نیروهای دیوانه آسای ترکها تحت فرماندهی محمد بیگ و غازی خسرو سنجق بیگ بوسنه اطلاع یافت، از قرار گرفتن میان دو آتش به وحشت افتاد و عقب نشست. این محاصره پنجاه و هفت روز طول کشید. آقنجیها در پی عقب نشینی فردیناند، به مناطقی که از آن وی بود هجوم بردند و تعداد زیادی اسیر، و اموال فراوانی را به غنیمت گرفتند.

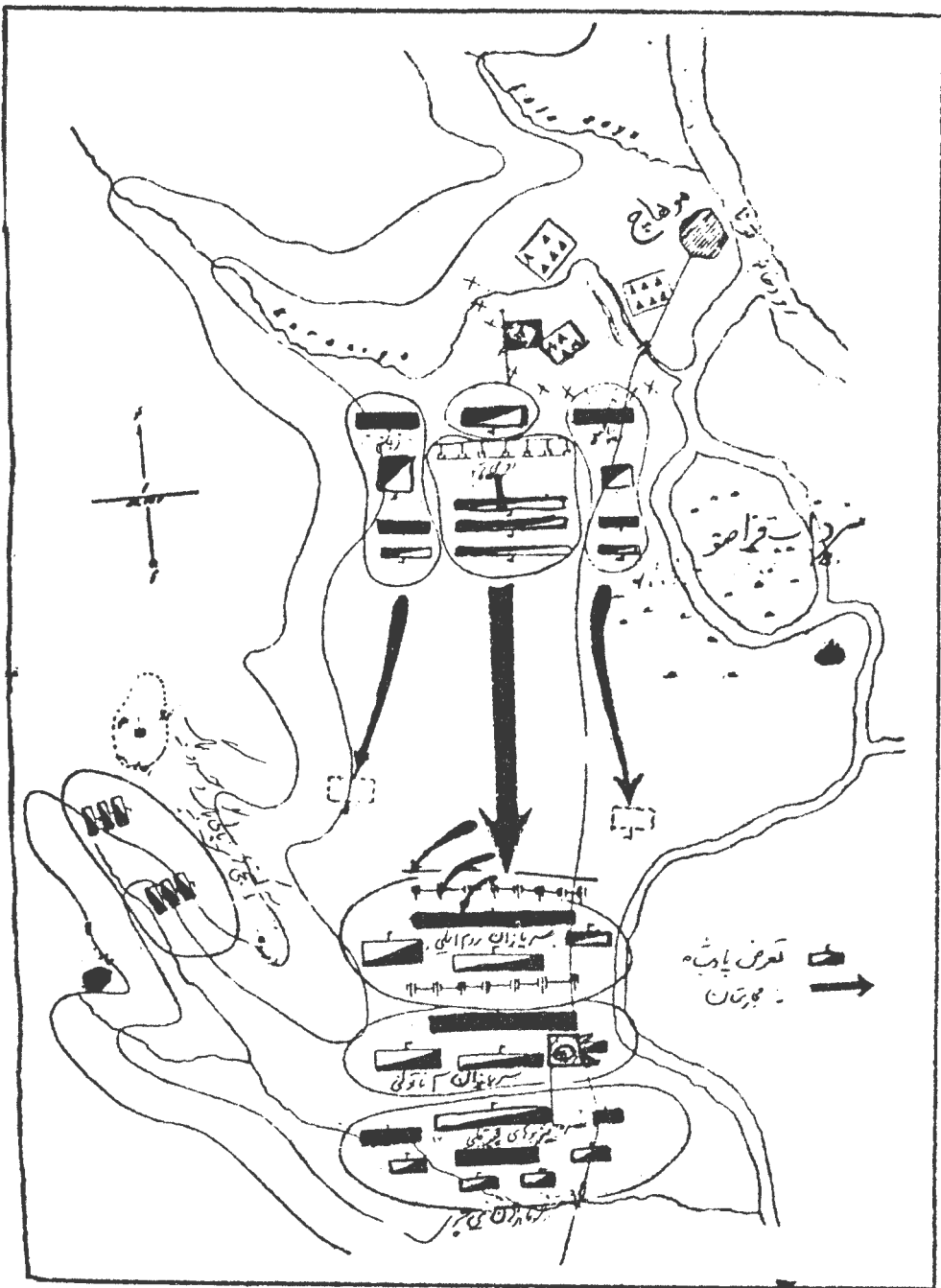
حرکت اردو

فرمانروای عثمانی، پس از اطلاع از محاصره بودین توسط فردیناند، بنابه قولی که به پادشاه مجار داده بود، بی درنگ در ۱۹ رمضان ۹۳۸ / ۲۵ آوریل ۱۵۳۲ م، جنگی دیگر علیه مجارستان را آغاز کرد. هنگامی که به نیش رسید، سفرای فردیناند و شارل کن امپراتور آلمان را که از حوالی بوسنه فرارسیده بودند، به حضور پذیرفت. آنها بازم در مقابل پرداخت مالیات، درخواست قبول سلطنت فردیناند را نمودند، ولی در مأموریت خویش موفقیتی حاصل نکردند. همچنین، در همان زمان سفیر پادشاه فرانسه نیز وارد شد. در این میان عثمانیان از بلغراد گذشته وارد صیرم (صیرمیه) که جزو محدودهٔ سلاوونیا^۱ بود و در غرب بلغراد قرار داشت، شده بودند. در حضور سفرای فردیناند و شارل کن، از سفیر پادشاه فرانسه استقبال رسمی به عمل آمد.

جنگ آلمان

اردویی که وارد مجارستان شده، نه به طرف بودین، بلکه به طرف شمال غربی به حرکت درآمد. قلاع موجود در آن حوالی بدون مقاومت تسلیم می شدند. محمد بیگ میخال اوغلی، با پنجاه هزار نفر آقنجی، و غازی خسرو بیگ امیر بوسنه — نوهٔ سلطان بایزید دوم — با ده هزار نفر نیروی دیوانه آسای تحت فرمانش، به اردو پیوستند.

پادشاه عثمانی، با دعوت از امپراتور آلمان به جنگ، این بار هدف جنگی خود را متوجه آن سو کرد. ولی هیچ خبری از شارل کن نبود. آقنجیها که به هر طرف هجوم برده و حتی وارد داخلیترین بخش آلمان شده بودند نیز، نتوانستند هیچ اطلاعی از امپراتور آلمان به دست آورند.



میدان جنگ موهاج

شارل کن در این هنگام در لینتز^۱ (لینز- لیتس) واقع در نزدیکی وین بود، و با اعضای مجلسی که گردآورده بود، درباره این مسئله که اگر ترکها مجدداً در صدد حمله به وین باشند، چگونه مقاومت خواهند کرد، مذاکره می‌کرد. مجلس تصمیم گرفت که تا آمدن ترکها به وین، به بررسی اوضاع پردازند. اما در واقع درباره هیچ چیز تصمیم‌گیری نشد. شارل کن، با وجود اینکه لشگری متشکل از سربازان ملل مختلف در اختیار داشت، جرأت حاضر شدن در میدان جنگ را در خود نمی‌دید. چون اگر شکست می‌خورد، در مقابل فرانسه موقعیت بس بدی پیدا می‌کرد. سلطان سلیمان، چون هدفش جنگ در میدان جنگ بود، از این رو توپهای قلعه کوب را همراه خود نیاورده بود.

اردوی عثمانی پس از تصرف پانزده قلعه کوچک و بزرگ، پس از سه هفته محاصره، قلعه گونس^۲ را که راه وین را باز می‌کرد، به تصرف در آورد. (۱۳) پیشروی تا موضع گرادجاش^۳ ادامه یافت؛ و آنجا نیز که از مراکز قدیمی بود، تسخیر گردید، و هم در آنجا، برای آخرین بار اطلاع پیدا شد که از امپراتور آلمان خبری نیست. به علت تغییر فصل، عقب‌نشینی صورت گرفت. سلطان سلیمان به علت عدم حضور شارل کن و برادرش فردیناند در میدان جنگ نامه‌های تندی برایشان فرستاد.

در این جنگ تعداد افراد سپاه عثمانی متجاوز از دویست هزار نفر بود، و حدود سیصد عراده توپ که چکالوز^۴ نامیده می‌شد و گلوله‌هایی به شکل تخم غاز پرتاب می‌کرد، وجود داشت. تعداد نیروهای آقنجی و نیروهای دیوانه آسا حدود هشتاد هزار نفر بود. محمد بیگ میخال اوغلی، محمد بیگ یحیی پاشازاده، غازی خسرو بیگ و قاسم بیگ، فرمانده این نیروهای دیوانه آسا و نیروهای آقنجی بودند. قاسم بیگ که فرماندهی دوازده هزار نفر از آقنجیها را به عهده داشت، تا حوالی بادن^۵ در نزدیکیهای وین پیش رفت؛ ولی پس از بازگشت پادشاه به طرف جنوب، یعنی استریا، او نیز مراجعت کرد. در راه توسط نیروهای دشمن محاصره شد. خود و تعداد زیادی از همراهانش کشته* شدند. اسلحه و کلاه خود قاسم بیگ بعنوان یک پیروزی بزرگ تقدیم شارل کن شد.

در طی این جنگ، ابتدا قلعه مستحکم شیکلوش^۶، مشرف بر رودخانه دراوا متعلق به پیرونی پتری که در آغاز نسبت به دولت عثمانی اظهار وفاداری و صداقت می‌کرد، و بعد اطلاع

۵. در متن «شهید شدند» آمده است (م).

1. Lintz 2. Gons 3. Gradcâș 4. Çekâloz 5. Bâden 6. Şikloş

حاصل شد که پنهانی به امر جاسوسی پرداخته است، توسط وزیراعظم تسخیر شد، و خود وی در بلگراد زندانی گردید. سپس، قلاع پاپوچه^۱، شوپرون^۲ (در غرب بودین)، و گراد جاش که از پایتختهای قدیمی بود، به تصرف درآمد. بعد به طرف جنوب بازگشته، پس از عبور از رودخانه های موراوا^۳ و دراوا، وارد قلمرو اسلوون^۴ ها شدند. امرای قلعه های پودگوگونچه^۵ و زاگرب چون کلید قلعه ها را فرستاده و از در اطاعت درآمدند، برایشان جزیه و خراج تعیین شد و قلاع پوتزآگا^۶، زاجسنه^۷، نمچه^۸ (نمسه) و پودگراد^۹ تسخیر شد. این جنگ و سفر، هفت ماه طول کشیده و پادشاه در ۲۳ ربیع الاول ۹۳۹ / حدود اواخر ۱۵۳۲ م، به استانبول بازگشت.

تصرف و استرداد قلعه کورون

قلعه کورون که در زمان سلطان بایزید دوم تصرف شده بود، هنگامی که سلطان سلیمان عازم جنگ با آلمان شد و در جستجوی شارل کن بود، توسط آندره دوریا، امیر البحر شارل کن به حيله از دست ترکها خارج شد. در قلعه داخلی، فرنگها، و در قلعه بیرونی نیز رومی های بومی مستقر شدند و به اتفاق به دفاع از آنجا پرداختند.

هنگام بازگشت از جنگ آلمان، سفیری که از جانب فردیناند — برای درخواست صلح — اعزام شد، اعلام داشت در صورتی که سلطنت مجارستان به فردیناند واگذار شود، قلعه کورون و جزیره ارجل^{۱۰} که متعلق به بارباروس بود و در ساحل افریقا قرار داشت، باز پس داده خواهد شد. ولی ابراهیم پاشا، وزیراعظم گفت: «ترجیح می دهیم که از طریق جنگ آنها را باز پس بگیریم.» در پی آن محمد بیگ بن بالی بیگ بن یحیی پاشا، سنجق بیگ سمندیره، به مقام سنجق بیگی موره انتقال یافت، و تصرف کورون به عهده این فرمانده با ارزش واگذار شد (رمضان ۹۴۰ / مارس ۱۵۳۴).

محمد بیگ پس از توافق با فردیناند، با ایجاد اختلاف میان فرانکهای ساکن در قلعه داخلی و آلبانیایی ها و رومی های محافظ قلعه خارجی، آنها را به جنگ و مجادله با یکدیگر کشاند. سرانجام پس از به دست آوردن فرصت، علاوه بر تسخیر سایر مناطق قلعه خارجی، با دادن امان به فرانکهای مستقر در قلعه داخلی، آنجا را نیز به اشغال درآورد.

1. Pápoçe 2. Šopron 3. Morávä 4. Isloven 5. Podgogonce 6. Potzâgâ 7. Zâcesne
8. Nemçe 9. Podgrâd 10. Arcel

نخستین توافق با فردیناند

تمام اقدامات فردیناند. برای به دست آوردن سلطنت مجارستان بی نتیجه ماند. طرفداری حکومت عثمانی از ژان زاپولیا، مانع از رسیدن فردیناند به هدفش گردید. در مقابل دولت عثمانی، فردیناند در سایه برادرش شارل پنجم (شارل کن)، سرانجام بر اثر توصیه امپراتور آلمان (برادرش) بخاطر کارهایی که می بایست در اروپای غربی انجام دهد، ناگزیر به رسیدن به توافق با عثمانیان شده، از این رو به این دولت رو آورد.

روی آوردن فردیناند به عثمانیان، به نفع آنها نیز تمام شد. جنگهایی که علیه مجارستان صورت می گرفت، مستلزم هزینه های فراوانی بود. سرگرم شدن در آن منطقه، سبب غفلت از مرزهای کشور در شرق شده و موجب بروز برخی حوادث شد. چنانکه حوادث و برخوردهایی میان دو طرف ایران و عثمانی به وجود آمد، بدین جهت دولت عثمانی با اینکه خواهان صلح بود، ولی آن را بروز نمی داد.

شرایط صلح

هر دو طرف، پس از مشاجرات زیادی به توافق رسیدند. به موجب مصالحه ای که به وجود آمد، فردیناند حق تجاوز به قلمرو ژان زاپولیا پادشاه مجارستان را نداشت. مرزهای موجود میان دو طرف محدود می شد، دولت عثمانی می بایست از قراردادهای منعقد شده میان فردیناند و پادشاه مجارستان اطلاع حاصل کرده، آنها را مورد تأیید قرار دهد و فردیناند در قبال سرزمینهایی که در مجارستان در دست داشت، ملزم به پرداخت سالانه سی هزار سکه طلا به خزانه عثمانی بود. پس از توافق با فردیناند، شارل کن امپراتور آلمان نیز می بایست سفرایی برای مصالحه اعزام کند. در صورتی که صلح با شارل کن ممکن نمی شد، عثمانیان آزادیهای خود را در مقابل وی حفظ می کردند. این مصالحه، تا زمانی که فردیناند آن را رعایت می کرد، نیازی به تجدید نداشت.

به موجب این مصالحه، مجارستان به دو بخش تقسیم شد؛ بخشی از آن در دست ژان زاپولیا قرار داشت که مستقیماً تحت حمایت دولت عثمانی بود و بخش دیگر منطقه ای که بشرط پرداخت مالیات به دولت عثمانی، در دست فردیناند باقی می ماند (جولای ۱۵۳۳).

جنگ مجارستان

مجارستان پس از توافقنامه سال ۱۵۳۳ میلادی

دولت عثمانی پس از انعقاد معاهده صلح با فردیناند، با ایران به جنگ پرداخت، و در دریا نیز با شارل کن درگیر شد. اگرچه نیروهای فردیناند، برغم صلح فیما بین هنگامی که عثمانیان در دریا با ونیز و متحدانش در جنگ بودند، تحت فرماندهی کاپیانرا^۱ به مرزها تجاوز کردند، ولی امرای مرزها این اردوی نیرومند را نابود کردند (۹۴۴ هـ. ق. / ۱۵۳۷ م).

هنگام برقراری صلح با ونیزی‌ها، فردیناند که از بروز نتیجه تلخ ناشی از شکستن پیمان به وحشت افتاده، نگران شده بود نیز، با اعزام سفرایی خواهان تجدید معاهده فیما بین شد. در مورد یانوش شاه (ژان زاپولیا) که تحت حمایت عثمانیان قرار داشت باید گفت؛ اگرچه او نیز خواهان نجات خود و داشتن استقلال به یاری پدرزنش پادشاه لهستان بود، ولی با وجود دشمنی مانند شارل کن در مقابل خود، خواه ناخواه ترجیح می داد که تحت الحمايه عثمانی‌ها باشد، ولی بر اثر تحریک و تشویق لاجکی لهستانی که قبلاً در خدمت زاپولیا بود، به خاطر وجود مناسبات پنهانی وی با فردیناند، مسئله مجارستان بازهم مطرح شد. در این میان، درخواست فردیناند مبنی بر واگذاری سرزمینهایی که در دست ژان زاپولیا بود، مجدداً رد شد.

مرگ یانوش شاه

ژان زاپولیا در سال ۹۴۷ هـ. ق. / ۱۵۴۰ م فوت کرد. ایزابلا همسروی، چون اندکی قبل از مرگ همسرش فرزند ذکوری به دنیا آورده بود، از این رو حل مسئله مجارستان شکل ضروری و قطعی به خود گرفت. در همین زمان سفرای الیزابت یا ایزابلا وارد استانبول شدند. ملکه الیزابت، توسط هیأتی که اعزام کرده بود، خواستار انتخاب پسرش سیگیسموند، بعنوان پادشاه مجارستان شد و در این مورد از طرف دولت عثمانی به وی اطمینان داده شد. با اینکه نیروهای فردیناند و شارل کن پس از اطلاع از مرگ زاپولیا، بودین را در محاصره گرفتند، ولی موفقیتی حاصل نکردند. به دنبال این اوضاع حرکت به مجارستان صورت گرفت.

1. Kâçiyâner

جنگ سال ۹۴۸ ه ق ۱۵۴۱م، مجارستان

فرمانروای عثمانی، در سال ۱۵۴۱م، قبل از حرکت برای جلوگیری از تصرف بودین توسط فردیناند، به شتاب بیگلربیگ روم ایلی و به دنبال آن، صوقلی محمدپاشا وزیر ثالث را، همراه سه هزار نفرینی چری و نیروهای سواره نظام اعزام داشت. پس از آن نیز شخصاً عازم جنگ شد.

نیروهایی که برای نجات بودین اعزام شدند. متجاوز از یک ماه تلاش کردند، ولی موفق به طرد دشمن از آنجا نشدند. نیروهای فردیناند، با اطلاع از نزدیک شدن نیروهای عثمانی، از تصرف بودین قطع امید کرده، شب هنگام در صدد فرار برآمدند، ولی موفق نشده همگی نابود شدند، اردوگاههایشان به دست ترکها افتاد. روکندورف^۱، فرمانده آنها دستگیر و در موضع کوماران^۲ (کومارون) به قتل رسید. اردوی تحت فرماندهی پادشاه عثمانی، هنگام نزدیک شدن به بودین از این پیروزی اطلاع یافت.

سلطنت نشین اردل و الحاق مجارستان

پس از رسیدن به بودین، پادشاه خردسال را به قرارگاه پادشاه که در خارج از شهر بود، بردند. بنا به تصمیمی که قبلاً اتخاذ شده بود، بی آنکه فرصتی برای شکوه و شکایتی داده شود، بودین توسط نیروهای پیاده نظام اشغال شد، و به ملکه گفته شد که بودین تا زمانی که شاه خردسال به سن قانونی برسد، تحت اشغال ترکها باقی خواهد ماند. به موجب عهدنامه ای^(۱۴) که به مهر طلایی و لاجوردی مهور شده بود، سیگیسموند را همراه مادرش که نیابت او را به عهده داشت به اردل (ترانسیلوانیا) محل حکمرانی سابق زاپولیا فرستادند.

بدین ترتیب، سرزمینهایی که در مجارستان در تصرف زاپولیا بود مستقیماً به اراضی عثمانیان ملحق شد و دوازده امیر نشین در منطقه بودین تشکیل گردید. سلیمان پاشا، والی بغداد که مجاری الاصل بود، برای امارت آنجا تعیین گردید و عثمانیان، به ثبت اراضی مجارستان پرداختند^(۱۵). بدین ترتیب، مجارستان به سه قسمت تقسیم شد. قسمتی از آن عثمانیان و بخشی از آن فردیناند، و نیز اردل، که از آن سیگیسموند بود.

هنگام اقامت فرمانروای عثمانی در بودین، فردیناند سفیری نزد پادشاه عثمانی فرستاد تا

1. Rokendorf 2. Komâran(Komâron)

بشرط پرداخت مالیات بیشتر آنجا را به او واگذار کند. ولی سلطان سلیمان گفت: «فردیناند بهتر است دیگر دست از سرزمینهای مجارستان بردارد و خراج خود را بابت سرزمینهای نمچه [نمسه] ارسال نماید. صلح به شکل دیگری انجام پذیر نیست». بدین ترتیب پاسخ سفیر را داده او را باز گرداند.

جنگ سال ۹۵۰هـ/ق/ ۱۵۴۳ م.

پس از بازگشت اردوی عثمانی ها به استانبول، به دنبال محاصره بودین و پشته^۱ توسط فردیناند، سلطان سلیمان مجدداً در ۱۸ محرم سال ۹۵۰/۲۳ آوریل ۱۵۴۳، شخصاً عازم جنگ مجارستان شد. محاصره این بار بودین مهم بود. در برابر هشت هزار نفر نیروی محافظ ترکها، نیروهای فردیناند متجاوز از هشتاد هزار نفر بودند. آنان پس از اطلاع از آمدن اردوی عثمانی عقب نشینی کردند.

در این جنگ، «گران» یعنی استرگون، پایتخت پیشین پادشاهان قدیمی مجار، استونی بلگراد (اشتولو ایسنبرگ) که قبور پادشاهان مجار آنجا بود، و در جنوب غربی بودین قرار داشت، برای همیشه، و نیز والپو^۲ و شیکلوش و مناطقی نظیر تاتار^۳ مشرف بر رودخانه دراوا، پس از اندکی مقاومت از دست فردیناند خارج شد، سپس اردو به استانبول مراجعت کرد. سال بعد نیز، محمدپاشا بن یحیی پاشا با حمله به سرزمینهای فردیناند، ویشه گراد واقع در شمال بودین و مشرف بر رودخانه تونا را برای دومین بار تصرف کرد.

فردیناند، به علت نزدیکی محل استقرارش پس از بازگشت اردوی عثمانی، به آسانی دست به تعرض و تجاوز می زد. متقابلاً اردوی عثمانی به علت بعد مسافت همیشه در حال آماده باش بود. درحالی که اگر اردو به استانبول باز نمی گشت، و در آن حوالی قشلاق می کرد، و سال بعد حمله ای قاطعانه به وین می نمود، امکان حل این مسئله که به تعویق می افتاد، وجود داشت. چون این چنین عمل نشد، مسئله مجارستان به دراز کشیده که هم موجب از بین رفتن سربازان و هم سبب خالی شدن خزانه می شد.

صلح پنجمساله

فردیناند و شارل کن چون پی بردند حریف عثمانیان نمی‌شوند و در هر جنگ بخشی از قلاع و سرزمینهایی را که در تصرف دارند، از دست می‌دهند، ابتدا با آنان متارکه کردند و سپس قرارداد صلح پنجساله منعقد نمودند. همان‌گونه که در بخش مربوط به روابط عثمانی - اتریش مفصلاً گفته خواهد شد، فردیناند پذیرفت از آن قسمت از مجارستان که در تصرف عثمانیان بود، و نیز مناطقی که در آخرین جنگ از دست داده بود، صرفنظر کرده، بابت مناطقی از مجارستان که در تصرف داشت سالانه مبلغ سی هزار دوکا (سکه طلا) به دولت عثمانی پرداخت نماید (ربیع الآخر ۹۵۴ هـ ق / ۱۹ ژوئن ۱۵۴۷). در این صلح شارل کن، پاپ، و دولت‌های فرانسه و ونیز هم شرکت داده شدند.

مسئله اردل

مدت معاهده مذکور که پنج ساله بود، جنبه متارکه داشت، زیرا با مسئله اردل، مجدداً جنگ شروع شد. ایزابلا، همسر ژان زاپولیا پادشاه سابق مجار و ملکه اردل، تحت حمایت عثمانیان قرار داشت. یکی از مشاوران ایزابلا که هوادار فردیناند بوده، تلاش می‌کرد که اردل به فردیناند واگذار شود؛ از ایزابلا می‌خواست که دست از حکومت بردارد. دولت عثمانی پس از اطلاع از این موضوع، فردیناند را تهدید کرد. ولی چون اردوی عثمانی سرگرم جنگ با ایران بود، لذا فردیناند به تهدیدهای آن دولت اهمیت نداد و برای تعرض به اردل از مرز گذشت.

در این میان، چون عثمانیان با نیروهای عظیم سرگرم جنگ با ایران بودند، فقط نیرویی هشتاد هزار نفری به فرماندهی صوقللی محمدپاشا علیه فردیناند اعزام شد. او ابتدا قلاعی مانند بچکرک^۱، ورات^۲، جاناد^۳ را تصرف کرد، سپس لیپ پو^۴ یا لیپوه^۵ را که از مواضع مستحکم بود، اشغال نمود و تمشوار را محاصره کرد. ولی به علت بارش باران به بلگراد بازگشت (۹۵۸ هـ ق / ۱۵۵۱ م).

امحای اردوی اتریش

به دنبال عقب‌نشینی صوقللی محمد پاشا، اردوی اتریش پس از ورود به اردل، لیپوه واقع در

1. Beçkerik 2. Varât 3. Cânâd 4. Lippo 5. Lipve

شمال شرقی تمشوار را باز پس گرفت. اردوی اتریش اگر چه بنا به دعوت نهانی اهالی سگدین، آنجا را محاصره کرد، ولی خضر بیگ میخال اوغلی، سنجق بیگ سگدین، خود را به داخل قلعهٔ درونی کشاند، و اوضاع را به اطلاع خادم علی پاشا بیگلربیگ بودین رساند. خادم علی پاشا خود را به مقابل سگدین رسانده، اردوی اتریش را نابود کرد و خبر این پیروزی به اردوی عثمانی که در حال عبور از تونا بود، رسید.

تصرف تمشوار

در پی تصرف لپپوه به دست دشمن و برخی عدم موفقیتها، این بار قرا احمد پاشا وزیر ثانی، سردار سپاه مجارستان شد. او مستقیماً به طرف تمشوار که یکی از مهمترین قلاع مجارستان بود حمله کرد، و پس از سی و پنج روز محاصره، آنجا را به تصرف درآورد. فرمانده قلعه در حالی که زخمی شده بود، به اسارت درآمد. پس از آن، لپپوه مجدداً تسخیر گردید؛ و وسپرم^۱ واقع در شمال بالاتون^۲ به اشغال درآمد. به علت اهمیت منطقه، ناحیهٔ تمشوار به صورت ایالت (بیگلربیگی = امیرنشین) درآمد، وغازی قاسم بیگ که در جنگها خدمات زیادی انجام داده، موفقیتهای مهمی کسب کرده بود، بعنوان والی آنجا تعیین شد.

ادامهٔ پیشروی در مجارستان

تصرف تمشوار، تسلط بر شمال شرقی اردل را تسهیل کرد. با تصرف قلاع زیادی واقع در راستای سمت راست، از طرف چپ، سولنوک^۳ (استزولناک)^۴ و در جنوب، خاچ اوا^۵ واقع در کنار رودخانهٔ تیسه^۶ تسخیر شد. قلعهٔ آگری^۷ [آیری] یا ارلاو^۸، با وجود اینکه یک ماه و نیم در محاصره قرار گرفت، ولی به علت فرارسیدن فصل زمستان و بارش برف به تصرف درنیامد.

نیروهای عثمانی تنها به فعالیت در این منطقه بسنده نکرده، در حوالی بوسنه نیز به تعرض پرداختند. فردیناند که دوباره دچار ناامیدی شده بود، برای به دست آوردن فرصت، پیشنهاد کرد که در مقابل پرداخت سالانه یکصد و پنجاه هزار سکه طلا، اردل به وی واگذار شود. ضمناً چهل هزار سکه طلا نیز برای بقیهٔ مناطقی که در اختیارش بود، پیشنهاد کرد، که جمعاً یکصد و

1. Vesprem 2. Báláton 3. Solnok 4. Szolnák 5. Hácová 6. Tise 7. Egri 8. Erláv

نود هزار سکه طلا می شد. * در این میان، اردوی اصلی عثمانی همراه پادشاه در جنگ با ایران بسر می برد. نیروهای روم ایلی، به اتفاق تعدادی از سربازان گاردینی چری برای مغلوب کردن نیروهای فردیناند کافی به نظر می رسید.

بدین ترتیب، جنگ میان دو طرف تا سال ۹۷۰ هـ/ق/ ۱۵۶۲ م ادامه یافت. در این تاریخ، فردیناند برای رسیدن به توافقی، سفیر خود بوسبک^۱ (بوس بیگ) را به استانبول فرستاد. فردیناند در این زمان به علت کناره گیری شارل کن، پنج سال بود که در مقام امپراتوری آلمان قرار داشت.

سرانجام، فردیناند از منطقه اردل (ترانسیلوانیا) صرف نظر کرده مانند سابق پذیرفت که در قبال مناطقی که در اختیار دارد، سالانه مبلغ سی هزار دوکا پرداخت کند. بدین سبب معاهده صلحی به مدت هشت سال به امضا رسید (۱۵۶۲ م).^(۱۶)

جنگ بوغدان «ملاوی»

همچنانکه در فصل های پنجم و سیزدهم این مجلد گفته شد، وُیوودایی (امارت) بوغدان که پس از تصرف قلاع کیلی و آکرمان، به دشواری تحت نفوذ عثمانیان درآمد، متجاوز از نیم قرن، دیگر دولت عثمانی را به خود مشغول نکرد. به عبارت دیگر، دردسری برای حکومت عثمانی به وجود نیاورد. با اینکه گاهی در پرداخت مالیات مقرر سستی و اهمال روی می داد، ولی به علت جنگ با ایران، مصر و مجارستان از این لاقیدی چشم پوشی شده و به دادن اختاری و هشدار می بسنده می شد.

در اثنای جنگ عثمانیان در وین، پترو رارش (۱۵۳۸-۱۵۲۷ م) امیر بوغدان، با اعزام سفیر خود [به دربار عثمانی] اظهار صداقت و وفاداری نمود. هنگام مراجعت پادشاه نیز، شخصاً مالیات خود را که عبارت بود از چهار هزار دوکا (سکه طلا)، چهل مادیان و بیست رأس کره اسب، تقدیم داشت.

* در متن چنین آمده است: «یکصد و پنجاه هزار سکه طلا برای اردل، و چهل هزار سکه طلا که جمعاً نود هزار سکه طلا می شد.» بابت بقیه مناطق که در اختیارش بود، پرداخت کند. که این حساب اشتباه است یا باید جمعاً یکصد و نود هزار باشد که به نظر می رسد این مبلغ بسی زیادتر از رسم معمول بوده است، یا باید پیشنهاد فردیناند در قبال واگذاری اردل پنجاه هزار سکه باشد که در این صورت جمع آن نود هزار سکه «صحیح است» (م).

ضدیت امیر بوغدان

پترو رارش، پس از آن تاریخ، بر اثر تحریکات و تأثیرات خارجی، از وابستگی خود به دولت مرکزی دست برداشته، پنهانی به مکاتبه و مذاکره با فردیناند پرداخت. پس از اطلاع از دست داشتن وی در قتل گریستی که از طرف دولت عثمانی در بودین مستقر شده و اوضاع و احوال آنجا را به اطلاع عثمانیان می‌رساند، تأدیب رارش ضروری به نظر رسید.

سلطان عثمانی جنگ علیه بوغدان را پنهان نگاه داشت. فقط هنگامی که در ماه صفر ۹۴۵/ جولای ۱۵۳۸، اردو به حرکت درآمد، قصد و هدف خود را اعلام کرد^(۱۷) و خود نیز شخصاً عازم شد.

پترو رارش، پس از اطلاع از آمدن پادشاه عثمانی، با اعزام سفیری رعایت مفاد عهدنامه موجود فیما بین را به عرض رساند. ولی چون عدم حضورش در اردوی عثمانی توسط مأموری به نام سنان چلبی به اطلاع دولت عثمانی رسید، اردو که بسرعت به حرکت درآمد، با عبور از رودخانه‌های تونا، و پیروت، وارد بوغدان شد.

امیر بوغدان، با نیرویی هشتاد هزار نفری در مقابل نیروهای عثمانی، در صدد برآمد که در موضع فوکشانی^۱ در کمین بنشیند. ولی چون پی برد که قادر به مقاومت نخواهد بود از اجرای این نقشه صرف‌نظر کرد و به ترانسیلوانیا فرار کرد. امیر افلاق، با نیرویی سه هزار نفری نیروهای وی را پراکنده ساخت.

تعیین ویوودای جدید

صاحب‌گری^۲ خان کریمه، با دویست هزار نفر در این جنگ شرکت کرد.^(۱۸) امرای بوغدان با وجود استحکام فوق‌العاده قلعه‌یاش پازاری که به منزله پایتخت دوم بوغدان بود، و نیز سچاو^۳ (صوجی‌اوا) پایتخت اصلی بوغدان، چون پی بردند که قادر به مقابله نخواهند بود، کلیدهای قلعه را به نیروهای عثمانی تسلیم کردند. امرای بوغدان به جلسه‌ای فرا خوانده شدند و دستور داده شد تا ویوودایی (امیری) جدید برای خود انتخاب کنند (۱۵۳۸م).

پس از آن فرمانروای عثمانی در بوغدان عفو عمومی اعلام نمود. انتخاب استفان، برادر

1. Fokşâni 2. Şâhip Girey 3. Seçâv

پترو، ویاجتینه،^۱ پسر استفان و یوودا، بعنوان امیر جدید بوغدان که توسط امرای این سرزمین صورت گرفته بود، مورد تأیید قرار گرفت.^(۱۹) در فرمانی که به وی داده شد، ذکر شد که باید هر دو سال یک بار (یک سال سفیر امیر و یک سال خود امیر) مالیات مقرر را تقدیم کند.

تجدید مرزهای بوغدان

چون حل مسئله اختلافات ارضی مابین اهالی بوغدان و عثمانیان ضرورت یافته بود، بنابراین، مسئله مذکور نیز حل شد، خط مرزی معینی از رودخانه پیروت، یعنی از مقابل شهر قالجین^۲ در حوالی آکرمان تا رودخانه تورلا^۳، یعنی دنیستر کشیده شد، و قرار بر این شد که دو قلعه در انتهای مرز ساخته شود. انجام این کار به عهده ویوودای (امیر) بوغدان واگذار شد؛ بدین ترتیب سنجقی (ایالتی) به نام کیلی و آکرمان که محدود به بسارابی می شد، به وجود آمد.^(۲۰)

*

**

در اثنای این جنگ، سیگیسموند پادشاه لهستان، هدایایی همراه سفیر خود جهت سلطان فرستاد، و سلطان سلیمان نیز نامه ای محبت آمیز برای پادشاه لهستان که وی را دوست خود می دانست، ارسال داشت.

پادشاه در بازگشت هنگام رسیدن به یان بولی^۴، از خبر پیروزی مشهور خیرالدین بارباروس در پروتزه اطلاع یافت.

یادداشت‌های فصل بیست و سوم

۱. جلگه موهاج در مشرق سیگه‌نوار (سیگنوار) و در شمال اوسک قرار داشت و حدود شرقی آن به رودخانه تونا می‌رسید.
۲. Piyer pereny (پرنی پتری (Pereni Petri))، پس از جنگ موهاج به خدمت عثمانیان درآمد، و پسرش را بعنوان گروگان نزد آنها گذارد. ولی چون پی برده شد که با دشمن مکاتبات سری دارد، در اثنای جنگ آلمان بازداشت شد (تاریخ عالی، ص ۲۸).
۳. pol Tomori، پجوی در بخشی که از تاریخ مجارستان روایت می‌کند، نام وی را توموری بال Tomoribâl نوشته است.
۴. در روایتی دیگر از پجوی، هنگام بحث درباره تاریخ مجارستان، پادشاه مجار هنگام فرار، از رودخانه قراسو (صو) گذشته، و زمانی که از پرتگاهی بالا می‌رفت پای اسبش لغزیده در آب افتاد و غرق شد (ج ۸ ص ۱۱۳).
۵. در شرحه‌نامه پادشاهان مجار، تاریخ تولد لایوش ۱۵۰۶ م، و بنابه روایت تاریخ مجارستان پجوی، ۱۵۰۳ م آمده است که در متن هر دو تاریخ ذکر شد.
۶. تاریخ لطفی‌باشا درباره جنگ موهاج چنین می‌گوید: «پادشاه لایوش که سپاهش را بر سه بخش تقسیم کرده بود، از مرکز (قلب سپاه) شخصاً به پادشاه عثمانی حمله کرد. ولی به علت وجود توپهایی که با زنجیر به هم بسته شده بودند و در جلو بینی چریها قرار داشتند قادر به ایجاد شکافی نشد. اما جناح روم ایلی را وادار به عقب‌نشینی کردند. سپس جناح آناتولی نیز دست به عقب‌نشینی زد. و با اجرای نقشه‌ای که فوقاً گفته شد، به پیروزی رسیدند.
۷. استاد اِوَرَم گالانتی Avram Gâlânti، ترکها و یهودیان، ۱۹۴۷، ص ۳۶. تصویر فرمان موجود در این کتاب اشتباه بوده و برخی قسمتهای آن بد تفسیر شده است.
۸. تاریخ پجوی، ج ۱، ص ۹۹. همان‌گونه که در بخشهای قبلی نیز گفته شد، ترکها زمانی که منطقه‌ای را تصرف می‌کردند، اشخاص خطرناک و یا کسانی را که فکر می‌کردند برایشان مفید واقع خواهد شد، به منطقه‌ای امن، و جایی که ترکها و مسلمانان آنجا مستقر بودند، انتقال می‌دادند. و بجای آنها، نظامیان و مردم مسلمان منتصب به خودشان را در سرزمینهای آنها اسکان می‌دادند.
۹. اطلاعاتی در منشآت فریدون بیگ، (ج ۱، ص ۵۶۹) در مورد یانوش، که از امیرنشین اردل برای پادشاهی مجارستان انتخاب شد، که در سال ۹۳۵ ه ق، هنگام جنگ، برای دستبوسی به اردوی عثمانی آمد و مراسمی برایش برپا شد، وجود دارد.
۱۰. کلیسای موجود در استونی بلگراد، کلیسایی بود که پادشاهان مجار در آنجا تاجگذاری می‌کردند. پس از تبدیل کلیسا به مسجد، درباره برداشتن بقایای قبور پادشاهان مجار که در درون کلیسا بود، به‌فرمانی برای بیگلربیگ بودین (دفتر مهمه، سال ۹۷۶، شماره ۷، ص ۹۲۹).
۱۱. بودین در محرم سال ۹۳۶ تصرف شد، رئیس سکیانها به اتفاق ینی چریها یانوش را بر تحت سلطنت نشانند. وی دو هزار سکه طلا به سکیان‌باشی، و یک هزار سکه طلا نیز بعنوان انعام به ینی چریها داد (منشآت فریدون بیگ، ج ۱، ص ۵۷۱).
۱۲. در اثنای محاصره وین، استرگون مرکز مهم دینی در دومین روز ماه صفر ۹۳۶ تسلیم شد، رهبران روحانی کلیدهای قلعه را به مقابل وین آورده، تسلیم کردند (تاریخ عالی، ص ۲۴).
۱۳. قلعه‌ای که موخ «عالی» با املائی ایاکوسک از آن یاد کرده و نوشته است که پس از بیست روز محاصره (از تاریخ ۸ تا

- ۲۸ محرم ۹۳۹)، با هزار و یک مشکل فتح شد، همین قلعه گونس می باشد (برگ ۲۸).
۱۴. به مناسبت الحاق مجارستان، در نامه‌ای که به تاریخ جمادی الاخر ۹۴۸/اکتبر ۱۵۴۱ از طرف سلطان سلیمان به وزیر اعظم خادم سلیمان پاشا فرستاده شده چنین آمده است:
- «... تصرف و فتح بودین که دارالملک (تختگاه= پایتخت) ولایت اونگروس [هنگری] بود، در آن زمان از ممالک اسلامی دوره و نگهداری آن دشوار بود، شاه یانوش که پرداخت خراج را پذیرفت، سلطنت اونگروس را به نامبرده واگذار کرد. بعد از فوت وی نیز به استفان (سیگیسموند) واگذار کرده بودم. فرندوش (فردیناند) پادشاه نمچه (اتریش) و همسایه سرزمین اونگروس، در بغض و خصومت با مسلمانان اصرار و پافشاری کرده و صاحب آن [فردیناند] که شخصی مفسد و فتنه جواست، هوس پادشاهی مجارستان را نیز در سر می پروراند، به کمک برادرش کارلو Karlo [شارل کن] پادشاه اسپانیا و به دستکاری سایر کفار، تعداد زیادی سرباز کافر از سرزمین گمراهان جمع آوری کرده و تعداد زیادی کشتی به رودخانه تونا آورده، و پرچم به اهتزاز در آورده است، پیرینی پتری (پیر پرنی) از اصیلزادگان اونگروس، خود را تابع او کرده، فرارسیده بر شهر اونگروس مستولی شده و شهر بودین را به محاصره در آورده بود... اصل هدف همایونیم بر این است که تختگاه بودین را به دارالاسلام تبدیل نموده، همان گونه که دشمن راهزن را دفع کردم، امارت شهر اردل، محل سابق امارت یانوش شاه را به پسرش اعطا نمایم و پس از پرداخت مقداری پول به خزانه عامره ام، بدان جانب فرستاده شد. به سایر امرای اونگروس که از در اخلاص و صداقت در آمده اند، سنجقهایی واگذار کرده، شهر بودین با توابع انضمامات و اقالیم اش را فتح و تسخیر کردم... تمامی اراضی اونگروس، قلاع و تمام ملحقات و لواحقش را با رعایا و برایای آن به سایر ممالک و سرزمینهای محرومه ام منضم کردم. قاضیها، نگهبانان قلاع و مستحفظینی تعیین نموده، و برای حفظ و حراست، تعدادی از سربازان را جدا کرده، و تحت فرمان وزیر آصف خود، سلیمان پاشا... منشآت فریدون بیگ، ج ۱، ص ۴۸۷).
۱۵. نخستین کار ثبت اراضی توسط جاندارلی خلیل بیگ که پس از الحاق مجارستان به مقام ریاست مالیه بودین منصوب شده بود، انجام گرفت.
۱۶. درباره حوادث سیاسی این بخش، به بخش روابط عثمانی - اتریش نیز توجه شود.
۱۷. سلطان سلیمان تا زمان حرکتش نیت خود را از اینکه به کدام سمت خواهد رفت، آشکار نکرد، به دنبال حرکتش از اردنه، گفت: «سفر ما به طرف بوغدان است.» جلال زاده چنین می گوید: «عنایت به عزیمت به جنگ حضرت پادشاه خلافت پناه، تا این زمان پنهان و مستور بود و هنوز چیزی گفته نشده بود. ولایت ملداوی که به قرا بوغدان اشتها دارد و سرزمینی وسیع و آباد بود که یک طرف آن به رودخانه تونا محدود، و یک طرف دیگر به ولایت اونگروس و جانب دیگرش نیز به ولایت لهستان و گوشه دیگر آن از طریق دشت قبقاق به سرزمین تاتار می پیوندند... (طبقات الممالک، ص ۵۳۹).
۱۸. طبقات الممالک، (ص ۵۵۵)، و به نقل از آن تاریخ عالی (ورق ۴۳)، تعداد نیروهای خان کریمه را دویست هزار نفر می نویسند.
۱۹. نشانجی جلال زاده که در این جنگ در التزام بود، می نویسد چینه پسر استفان و بودای سابق بوغدان به این مقام انتخاب شد (۵۶۱، ۵۶۰)، تاریخ عالی نیز از همان اسم نام می برد (برگ ۴۴).
۲۰. طبقات الممالک، ص ۵۶۱، و تاریخ عالی، برگ ۴۴.

فصل بیست و چهارم

عصیان علویان و جنگهای عثمانی با ایران

فعالیت قزلباشها در آناتولی

نفرت شیعه و سنی از یکدیگر سالها در آناتولی ادامه داشته، موجب بروز حوادث خونینی شده بود. دده‌های^۹ قزلباشهای موجود در آناتولی با هرگونه تحریکات و تشویقهای داخلی و خارجی، دست به قیام می‌زدند. بروز حوادث بابا اسحاق در زمان سلجوقیان، و شیخ بدرالدین سماونوی در اوایل دوره عثمانی، از مظاهر مهم این قیامها بود، و نیز عصیانهای شاه‌قلی و جلال تورخاللی^۱ در زمان تأسیس دولت صفوی که بر پایه طریقت استوار بود، در قلمرو عثمانیان نیز از چنین ماهیتی برخوردار بود.

تحریکاتی که شیخ جنید و شیخ حیدر قبل از تأسیس دولت صفوی در آناتولی به وجود آوردند، پس از تأسیس آن دولت شکل جسورانه و گستاخانه‌ای به خود گرفت. بی‌اعتنایی فرمانروایان ضعیف‌النفس و وزرایی بی‌قیدوبند که در خواب غفلت بودند، و نسبت به این قبیل «Dede»^{۱۰}، مرجع دایمی قزلباشها بود. دده‌ها اجاق‌زاده بودند، یعنی به ادعای خودشان از خاندان و تبار پیامبر(ص) به حساب می‌آمدند و ادعا داشتند که توسط فرد عزیز و مشهوری به خاندان پیامبر پیوند خورده‌اند. دده‌ها با کسب اجازه از خلیفه، — که در سلسله مراتب طریقت آنها، مقام اولیتر داشت — انجام امور دینی قزلباشها را برعهده داشتند. برای اطلاع بیشتر درباره دده‌ها، خلیفه و سایر مدارج طریقت قزلباشها ← به مقاله «قزلباش» نوشته استاد عبدالباقی گلپنارلی، ترجمه وهاب ولی، در نشریه فرهنگ، کتاب اول پاییز ۱۳۶۶، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی (م).

تبلیغات بی‌اعتنایی نشان می‌دادند، سبب افزایش فعالیت و تحریکات شاه اسماعیل شد. علویان موجود در آناتولی تحت نام قزلباش، توجه خود را به دولت شیعی مذهب معطوف داشتند. با اینکه ضربه محکمی که یاووز سلطان سلیم به شاه اسماعیل وارد آورد، او را تکان داد و لرزاند، ولی روابط معنوی قزلباشهای آناتولی و صفویان قطع نشد و در نهران ادامه یافت. علویان با استفاده از هر فرصتی — بویژه زمانی که دولت عثمانی در خارج [از قلمروش] به جنگ اشتغال داشت — در دست زدن به قیام تردیدی به خرج نمی‌دادند.^(۱) ناگفته نباید گذارد که در بروز و گسترش چنین قیامهایی، اعمال و رفتار مأموران ثبت اراضی، بی‌عدالتی آنها، باز پس گرفتن نابحق اقطاعات به نفع دولت، همچنین قطع معاش حاصل از تیول سپاهیان صاحب زمین، در الحاق آنها به قیامها، عوامل مهمی بشمار می‌رفتند.

یکی از این قیامها، در سال ۹۳۲ هـ/ق/ ۱۵۲۶ م، یعنی در اثنای جنگ موهاچ، زمانی که اردوی عثمانی در برابر دشمن قرار گرفت، آشکار و روبه گسترش گذاشت و سرانجام نیز در ذیقعدۀ سال ۹۳۳ هـ/ق/ ۱۵۲۷ م، در بُوزاؤق، به وقوع پیوست. سرکرده این قیام، قدری خوجه بابا مشهور به سولون^۱، و پسرش شاه ولی بودند. همچنین قیام یکی از علویان آناتولی مشهور به بابا ذوالنون از قیامهای مشهور علویان است. آنچنان که پیداست این قیام به خاطر ثبت غیر عادلانه اراضی صورت گرفت.^(۲) «قیام ولی خلیفه» از داعیان صفوی که از ترکمنهای قرایسالیو بود و طی همان سال در آدانا اتفاق افتاد نیز، از جمله قیامهای علویان بشمار می‌رود. علاوه بر اینها، قیامهای دیگری نیز توسط دمُوز اوغلان^۲ در آدانا، و یکچه بیگ^۳ در طرسوس به وقوع پیوست. باز در طی همان سال، قیام قلندرچلبی مشهور به قلندر شاه که به مراتب وحشتناکتر از قیامهای قبلی بود، صورت گرفت.^(۳) این قیامها از طرف دولت ایران پشتیبانی می‌شد. شاه اسماعیل در سال ۹۳۰ هـ/ق/ ۱۵۲۴ م، فوت کرد و طهماسب خان [شاه طهماسب] جانشین وی گردید. دولت عثمانی با وجود پیشنهادهای مکرر و متعدد شاه اسماعیل مبنی بر صلح، با ایران صلح نکرد و نفرت موجود با تمام شدت و حدت خود، میان دو دولت ادامه پیدا کرد.

عصیان قلندرچلبی

قلندرچلبی بن اسکندر، پیر طریقت حاجی بکتاش ولی که بنابه روایات اولاد وی تلقی می‌شد،

1. Süfün 2. Domuzoğlân 3. Yekçebay

از فرزندان بایم سلطان^۱ بود. (۴) قلندرچلبی نیز در همان دوره با گردآوردن بیست سی هزار نفر از علویان به دور خود، وارد میدان شد. با مغلوب کردن سنجق بیگها و والیان ایالات حوالی محل فعالیتش بر جرأت و اقداماتش افزوده شد. به دولت مرکزی اطلاع داده شد که در صورتی که عسبان سرعت سرکوب نگردد، در آناتولی وضع خطرناکی به وجود خواهد آمد، از این رو به علت اهمیت مسئله وزیراعظم ابراهیم پاشا مأمور سرکوبی عسبان گردید.

ابراهیم پاشا با سه هزارینی چری و دو هزار نفر سواره نظام قپوقلی به راه افتاد. سربازان بیگلربیگهای ایالات آناتولی و قرمان نیز بدو پیوستند. قلندرچلبی نیروهایی که قبلاً به جلو اعزام شده بودند را با وضع ناهنجاری درهم کوبید، و محمود پاشا بیگلربیگ آناتولی به اتفاق سه تن از سنجق بیگهایش به قتل رسیدند.

به دنبال این خبر وحشتناک، ابراهیم پاشا برای اینکه سربازانش روحیه معنوی خویش را از دست ندهند. سربازان فراری را به اردوگاهش راه نداد. تنها پنج هزار نفر از سربازان گارد همراه وی مانده بودند. بدین جهت ابراهیم پاشا به اتخاذ تدبیری مؤثر پرداخت. بخش اعظم افرادی که به قلندرچلبی ملحق شده بودند، از سپاهیان تیول دار ذوالقدر بودند. فرماندهان گروههای آنها از طرف ابراهیم پاشا به اردوگاه دعوت شدند. ابراهیم پاشا با آنها به مذاکره پرداخته و به توافق رسید، و ابتدا اعلام کرد که تمام تیولهای سپاهیان را — که سبب الحاق آنها به شورشیان شده بود — به هر علتی که از آنها گرفته شده بود، به آنها باز پس خواهد داد. بدین ترتیب نیروهای قلندرچلبی را به هم ریخت، و بتدریج این نیروها به اضمحلال رفت، به دنبال حمله ای ناگهانی باقیمانده نیروهای قلندرچلبی، درهم شکسته شد، خود وی نیز دستگیر و سرازتنش جدا گردید. (۵۹۳۳ ق/۱۵۲۷ م).

وزیراعظم درصدد برآمد امرا و سنجق بیگهایی را که موفق به سرکوبی وی نشده بودند، مورد بازجویی قرار داده و مسئولین را به قتل برساند، ولی به علت توضیحاتی که محمد بیگ بن پیر پاشا، سنجق بیگ ایچل در مورد علل عدم موفقیتش بیان کرد، از تصمیمش صرف نظر کرد. ابراهیم پاشا پس از بازگشت به استانبول، به علت موفقیتی که در سرکوبی عسبان به دست آورده بود، عایدات خالصجاتش که تا آن موقع طبق قانون یک میلیون آقچه بود، به دو میلیون آقچه افزایش داده شد.



دو سال بعد، یعنی در ۹۳۵ هـ/ق/۱۵۲۹ م، «سیدی»^۱ از قزلباشها که در آدانا سر بر آورد، پنجهزار نفر را به دور خود جمع کرده، ایاس و ذوالقدر قره‌سی را به تصرف در آورد. او، و همچنین قزلباش دیگری که به انجیر تیز^۲ معروف بود، و به وی ملحق شده بود، توسط پیری بیگ امیر آدانا که از آل رمضان بود، دستگیر و به قتل رسیدند.

جنگ عراقین* و تصرف بغداد

روابط ایران-عثمانی پس از جنگ عثمانی

سلطان سلیمان آماده جنگ با ایران شد. ولی قبل از اقدام به عمل، درباره فرمانروایان و حکمرانان سنی مذهب بخارا، سمرقند؛ بلخ در آسیای مرکزی که مخالف دولت شیعی مذهب ایران بودند، همچنین درباره سایر خانها و امرای ترک سنی مذهب در ترکستان و توابع آنان، اعم از بزرگ و کوچک به تحقیق پرداخته، و اطلاعاتی در خصوص آنها و میزان نیروهایشان به دست آورد. این خانها از منسوبین خاندان شیبانی بودند.

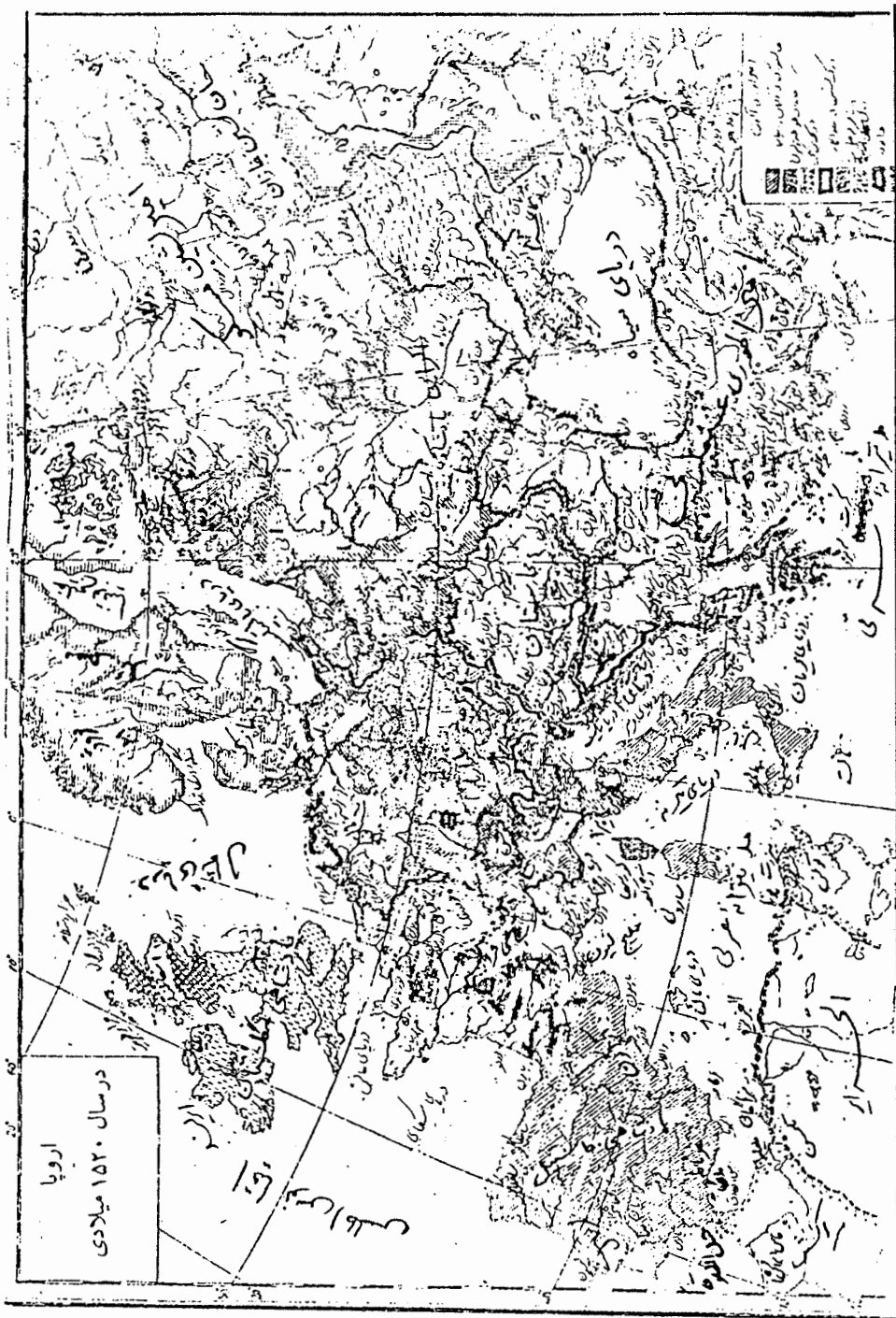
آنها عبارت بودند از ابوسعید، خان سمرقند، عبیدالله، خان بخارا، عبدالله، خان ترکستان، عبداللطیف، حاکم دوتبیه،^۳ عبدالعزیز حاکم کارکول^۴، و سایر خانها.^(۵)

بعد از جنگ چالداران، روابط میان ایران و عثمانی بهبود نیافت. به علت تحریک اهالی آناطولی توسط هواداران شاه اسماعیل، صلحی با وی انجام نگردید و به پیشنهادهای پراز ریا و فریب و به سیمای وی که در پشت نقابی پراز خنده پنهان بود، اعتماد نشد. زمانی که سلطان سلیمان به فرمانروایی رسید، اگرچه سفیری برای عرض تبریک از طرف ایران اعزام نشد، ولی پس از تصرف رودوس و بلگراد توسط عثمانیان، شاه اسماعیل هیأتی پانصد نفری بعنوان سفارت فرستاد. این هیأت تا اسکدار پیش آمد، ولی در آنجا به جزیست نفر همراه سفیر، به بقیه اجازه عبور به طرف استانبول داده نشد و بقیه در اسکدار ماندند.

1. Seydi 2. İnciryemez

۵. عراق عرب، حوالی موصل، بغداد، و بصره بود، و عراق عجم عبارت بود از همدان، کرمانشاه و سایر نواحی داخلی تر ایران.

3. Dutbiya 4. Karkol



اروپا
در سال ۱۵۲۰ میلادی

شهرها
رودخانه
دریا
کوهستان
جاده
خط عرض
خط طول

دریا سیاه

آسیا

اروپا

اولامه «اولمه»، خان و شرف خان

شاه اسماعیل در سال ۱۵۲۴م، در سن سی و هشت سالگی درگذشت. شاه طهماسب جانشین وی نیز به سیاست خصمانه او ادامه داد. حتی سفرایی نزد شارل کن و فردیناند فرستاده، و به آنها علیه عثمانیان پیشنهاد اتحاد داد. با اینهمه جنگی میان عثمانیان و ایرانیان روی نداد. ولی پناهنده شدن اولامه^۱ [اولمه] خان از امرای ایران به عثمانیان، و نیز پناهنده شدن شرف خان حاکم بتلیس که تابع عثمانیان بود، به ایران، موجب این مخاصمه گردید. از این گذشته ذوالفقارخان، حاکم بغداد، خود را به تابعیت عثمانیان درآورده، و کلیدهای شهر را مخفیانه برای عثمانیان فرستاد. شاه طهماسب پس از اطلاع از این مسئله، مدت‌های مدید بغداد را در محاصره گرفت. سرانجام ذوالفقار توسط افرادی که توسط شاه ایران اجیر شده بودند، به قتل رسید؛ و بدین ترتیب بغداد در دست شاه طهماسب باقی ماند. در این زمان، عثمانیان چون سرگرم جنگ در اروپا بودند، فرصت پرداختن به مسایل منطقه ایران را نداشتند.

اولامه [اولمه] خان در اصل یکی از سپاهیان تیول دار علوی از سنجق تکه (انطالیه) آناتولی بود که پس از حادثه شاه قلی نزد شاه اسماعیل فرار کرده، جزو امرای اردبیل درآمد. سپس به مقام سلطانی آذربایجان، یعنی والیگری و فرماندهی آنجا تعیین شد.^(۶) اولمه خان پس از روبرگرداندن از شاه طهماسب، همراه اردوی عثمانی در جنگ آلمان شرکت کرد. سپس به علت فرار خان بتلیس چون مقام خانی آنجا خالی بود، این مقام به اولمه خان واگذار، و وی را به آنجا اعزام کردند و به بیگلربیگهای دیاربکر، ذوالقدر و قرمان دستور دادند که به وی کمک کنند.

شرف خان از امرای کرد و خان بتلیس نیز، با تشویق ادریس بتلیسی [بدلیسی] حاکمیت عثمانیان را به رسمیت شناخت، و از صفویان روبرگرداند. ولی در سال ۹۳۹هـ/ق ۱۵۳۲م مجدداً عثمانیان را ترک و به ایران فرار کرد. به همین جهت سنجق بتلیس به اولمه پاشا واگذار و بدان سوا اعزام گردید.

اولمه پاشا برای گرفتن بتلیس، آنجا را در محاصره گرفت ولی در پی آمدن شرف خان به همراه نیروهای ایرانی عقب‌نشینی کرد، با اینهمه قطع امید نکرده، به مجادله خود با شرف خان ادامه داد. این حادثه موجب اعلان جنگ عثمانی به ایران پس از صلح با فردیناند دوک اتریش گردید، و وزیراعظم ابراهیم پاشا بعنوان سردار سپاه عثمانی تعیین شد.

اولمه پاشا قبل از آمدن وزیراعظم به مرز، در جنگی بر شرف خان غالب آمده، سر او را از تنش جدا کرد و نزد ابراهیم پاشا فرستاد (۸ جمادی الاول ۱۰۹۰/۲۱ اکتبر ۱۵۳۳). پس از آن شمس‌الدین، پسر شرف خان با نیرویی که گرد آورده بود، به مقابله پرداخت. ولی چون پی برد که قادر به مقابله نخواهد بود، از این رو به ابراهیم پاشا روی آورد، و مقام خانی (امارت) بتلیس به وی واگذار گردید، و به اولمه خان نیز واگذاری منطقه‌ای دیگر وعده داده شد. این، فکر و تدبیری صائب بود. زیرا اگر امارت بتلیس به شخص دیگری به غیر از عضوی از اعضای آن خاندان که سرزمین و اجاقشان همانجا بود، واگذار می‌گردید، موجب می‌شد که سایر امرای کرد که در مناطق دیگر دارای سرزمین آبا و اجدادی، و اجاق بودند، نسبت به دولت مشکوک و بی اعتماد شده، در اولین فرصت تابعیت ایران را بپذیرند.

حرکت اردو

همان گونه که فوقاً گفته شد، ابراهیم پاشا به علت حوادثی که در مرز اتفاق افتاد، بعنوان سردار سپاه جهت حمله به ایران تعیین شد. وی در اواخر سپتامبر ۱۵۳۳، از استانبول حرکت کرد. اسکندرچلیبی، رییس مالیه [وزیر مالیه]، به فرمان پادشاه برای استفاده از تجربیاتش بعنوان مشاور و کدخدای وزیراعظم انتخاب گردید. هنگام نزدیک شدن به قونیه، سربریده شرف خان^(۷) را آوردند. پس از ورود اردو به حلب، سربازان در سربازخانه‌های مختلف مستقر شدند. ابراهیم پاشا در فصل سرما، امرای قلعه‌هایی که تابع ایران بودند را فریب داد، و برای تسهیل اجرای عملیاتی که قرار بود در بهار صورت گیرد، تدابیری اتخاذ کرد. قلعه‌های عادل جواز، ارجیش، وان و اخلاط، به آسانی تصرف شد. با فرارسیدن فصل بهار، اردو از حلب به حرکت درآمد.

هدف ابراهیم پاشا رسیدن به بغداد از طریق موصل بود. ولی به تشویق مشاورش اسکندر بیگ (چلیبی) راهی تبریز شدند. شاه طهماسب در آن زمان به بهانه شکار تبریز را ترک کرده به حوالی خراسان رفته بود. عثمانیان شاید چنین گمان کرده بودند که در صورت تصرف تبریز، بغداد به آسانی سقوط خواهد کرد.

پس از حرکت از دیاربکر، قلاع بزرگ و کوچک زیادی با مسالمت و صلح از در تسلیم برآمدند. ابراهیم پاشا در محرم ۱۳/۹۴۱ جولای ۱۵۳۴م، بدون جنگ وارد تبریز شد. سلطان

خلیل دوم پسر ابراهیم^(۸) از سلسله شیروانشاهیان، و امیر دویچ مظفرخان، حاکم گیلان^(۹) به اطاعت عثمانیان درآمدند. ابراهیم پاشا ایالت آذربایجان را به اولمه خان، و حکومت عراق را نیز به مرادیگ از احفاد آق قوینلوها واگذار کرد.^(۱۰)

در این میان یعنی در ربیع الآخر ۹۴۱، محمد خان بن شاهرخ بیگ از منتسبین سلسله ذوالقدرلی نیز از صفویان رو برگرداند، و وارد خدمت عثمانیان شد، و پس از مدتی بیگلربیگی ارز روم به وی واگذار شد.

حرکت پادشاه عثمانی برای جنگ با ایران^(۱۱)

سلطان سلیمان، ابراهیم پاشا را قبلاً اعزام داشت و خود، زمستان را در استانبول گذراند. ولی چون می‌بایست اردو را از خاک دشمن عبور دهند، و بنابه برخی حوادث جدی‌ای که اتفاق افتاد، و بنابه تقاضای ابراهیم پاشا، سلطان سلیمان در ۲۸ دی‌مقدمه ۹۴۰/ژوئن ۱۵۳۴،^۵ شخصاً به حرکت درآمد، و پس از سه ماه و نیم در موضع اوچن (اوجان) مابین تبریز و خوی توسط وزیراعظم ابراهیم پاشا مورد استقبال قرار گرفت (سپتامبر ۱۵۳۴). مظفرخان، حاکم گیلان در اینجا به حضور پادشاه باریافت، و پس از اظهار اطاعت و دستبوسی، قبل از حرکت اردو به جانب شرق به وی اجازه داده شد که به سرزمین خویش بازگردد. هنگامی که سلطان سلیمان بدانجا رسید، زمستان فرارسید و در واقع فصل برای جنگ مناسب نبود. از این رو به جای اینکه زمستان را در تبریز بگذرانند، در آنجا به سازماندهی پرداخته، و مناطق به دست آمده را شدیداً تحت نظارت قرار دادند. با اینکه ایجاب می‌کرد که حرکت به سوی بغداد به بهار موکول گردد، ولی هیچ کدام از این کارها صورت نگرفت. با روبرو شدن با هزارگونه مشکل و مشقت، و پس از دادن تعداد زیادی تلفات، چون قادر به حمل توپها نبودند، حدود یکصد عراده از آنها را در زیرخاک دفن کردند، و بدون حساب، و بدون برنامه و نقشه‌ای به حرکت درآمدند.

حرکت به سوی بغداد

اردو از تبریز حرکت کرد، و پس از اینکه از دربند قراخان که ظاهراً دشت و جلگه‌ای به نظر

۵. تاریخ مذکور در متن اصلی، ۱۵۴۳ میلادی آمده است که با توجه به تواریخ وقایع قبلی و بعدی مذکور در متن، این تاریخ اشتباه بوده و تاریخ ۱۵۳۴ میلادی صحیح است (م).

می‌رسید، گذشتند، از دُرگزین نیز به حرکت درآمدند. در میان راه اسکندریه (چلبی) ریس مالیه عزل شد. اردوی عثمانی پس از آن به همدان آمد، عثمانیان در مدت بیست و هفت روز از طریق قصرشیرین، از تبریز به بغداد رسیدند. تکه‌لی خان محافظ و نگهبان بغداد، قبل از رسیدن نیروهای عثمانی شهر را ترک کرد. به همین جهت شهر اشغال و قلعه بغداد بدون مقاومت تصرف شد. پرچمها بلافاصله به اهتزاز درآمد (۲۴ جمادی الاول ۹۴۱/نوامبر ۱۵۳۴). سلطان سلیمان ابتدا دستور داد قبر امام اعظم ابوحنیفه نعمان بن ثابت، مؤسس مذهب حنفی را پیدا کنند. پس از زیارت آنجا، دستور داد تا آرامگاهی مزین به کاشی، و نیز مسجدی هم ساخته شود. سپس قبر امام موسی کاظم (ع) و سایر بزرگان اسلام را زیارت کرد، و بدین ترتیب هم اهالی سنی مذهب، و هم مردم شیعه مذهب را از خود ممنون گردانید.

اقامت در بغداد و بازگشت

سلطان سلیمان پس از تصرف بغداد که برج الاولیا نامیده می‌شد، زمستان را در همانجا گذراند، و در صدد انجام کارهایی در مورد عراق برآمد. نشانجی سیدیگ در راه تبریز—بغداد فوت کرد. مقام و شغل او که «ریس الکتابی» بود، به جلال زاده مصطفی بیگ واگذار گردید. عثمانیان مدت چهار ماه در بغداد ماندند. سازمانهای ثبت اراضی و تیول و اقطاع تشکیل گردید. شاعر مشهور «فضولی» که از طایفه بیات ترک بود، قصیده مشهور خود «بغداد» را که در این زمان تقدیم پادشاه عثمانی کرد، سرود^(۱۲) هنگام اقامت سلطان سلیمان قانونی در بغداد، آرامگاه و مسجد امام اعظم [ابوحنیفه]، آرامگاه حضرت عبدالقادر گیلانی، و سایر آرامگاهها و مؤسسات خیریه، تعمیر و مرمت گردید. همان گونه که در بخش بعدی گفته خواهد شد، در هشتمین روز ماه رمضان ۱۳/۹۴۱ ماه مارس ۱۵۳۵م، به علت اختلاف و نفرت موجود میان اسکندرچلبی و وزیر اعظم، اسکندرچلبی در بازار بغداد به دار آویخته شد. در این میان، شاه طهماسب به تبریز آمده، اولمه خان را فراری داد. اولمه خان به قلعه وان پناهنده شد. سلطان سلیمان پس از اطلاع از این امر، بلافاصله از بغداد حرکت کرد و در جولای ۱۵۳۵ به تبریز آمد. بعد در ۴ رجب ۹۴۲/۱۵۳۶م، از طریق حلب به استانبول بازگشت.^(۱۳)

درباره اسکندر چلبی

اسکندر چلبی بن موسی بیگ^(۱۴) در مالیه [وزارت دارایی عثمانی] تربیت یافت. پس از عبدالسلام بیگ رییس مالیه پیشین که کوشک یالی را برای یاووزسلطان سلیم ساخت، بنا به توصیه وزیر احمد پاشا به مقام ریاست مالیه رسید، و سالها در این مقام ماند. تا زمان سفر مذکور، ابراهیم پاشا با وی همچون پدری رفتار می کرد، و از مطالعات و تحقیقات وی سود می برد. سلطان سلیمان قانونی به وی اعتماد داشت. در جنگ عراقین، برای استفاده از تجربیات وی، او را بعنوان مشاور سرعسکر [سردار سپاه] تعیین نمودند. بنا به نوشته پچوی، هنگام حرکت از استانبول، پادشاه شخصاً گفت «اسکندر چلبی، شخصی کاردان و فعال است، با عقیده وی مخالفت نکن» و بدین ترتیب سفارش او را نمود. به خاطر همین هم، در سفر مذکور در اکثر کارها عقیده او کاربرد داشت. حتی در سفر مذکور، با اینکه وزیر اعظم قصد رفتن به سوی بغداد را داشت، در اثر نفوذ اسکندر چلبی، ناچار از رفتن به آذربایجان شد. وزیر اعظم مسئول امور بود، هر چند از اینکه بنا به توصیه اسکندر چلبی مشاور خود ناگزیر از رفتن به آن سمت گردید، و از این لحاظ ناراحت بود. ولی چون شخص پادشاه توصیه او را کرده بود، به ناچار سکوت کرد؛ ولی از اینکه در مقام پایتتر از وی قرار گرفته بود، به خشم آمد. البته باید برای این خشم و ناراحتی ابراهیم پاشا، اظهارات نقاش علی بیگ، رییس مالیه حلب را در خصوص ارتشاء اسکندر چلبی نیز اضافه کنیم. بدین جهت ابراهیم پاشا به بی اعتنائی کردن به وی پرداخت. در این میان، مسئله ای پیش آمد که موجب افزایش برودت روابط آنها گردید. هنگام رسیدن به مرز آذربایجان، وزیر اعظم برخی از مسایل را توسط افراد خود با اردو در میان گذارد. هنگامی که جارچی ندا در داد: «این است فرمان سلطان سرعسکر [سردار سپاه]، اسکندر چلبی مشاور سردار سپاه [ابراهیم پاشا]، جارچی مذکور را فراخواند و گفت: «نگو سلطان سردار سپاه، بلکه بگو این است فرمان حضرت سردار». بدین ترتیب از گفتن واژه «سلطان» در مورد ابراهیم پاشا جلوگیری کرد. ابراهیم پاشا پس از اطلاع از این امر، بر خشمش افزوده شد.

سلطان سلیمان پس از آمدن به تبریز، از وزیر اعظم پرسید: «علت ماندن در میان دشمن در این فصل زمستان، و به مخاطره افکندن اردو در یک چنین سفر و جنگ مهمی چیست؟». وزیر اعظم پاسخ داد: «مگر ما افراد مهمی هستیم؟ حل و فصل امور، به غلامتان، اسکندر چلبی واگذار شده است. هنگامی که از حضورتان مرخص می شدیم، این بنده را به دفتردارتان [رییس

مالیه‌تان] توصیه فرمودید. حرکت بنا به تدابیر وی انجام گردید و نتیجه کار نیز چنین شد.» این سخنان موجب دلسرد شدن پادشاه از اسکندر چلبی شد. هنگام رفتن به بغداد، در فاصله یک منزلی همدان، اسکندر چلبی از ریاست مالیه معزول، و پس از ورود به بغداد، در ۸ رمضان ۹۴۱ ق/مارس ۱۵۳۵، در آنجا به دار آویخته شد.

اسکندر چلبی به ثروتمندی و داشتن غلامان زیاد اشتهار داشت. احمد پاشا که از غلامان اسکندر چلبی بود، بعد، داماد رستم پاشا وزیراعظم (۹۸۷ هـ/ق ۱۵۷۹ م) شد، و بعدها نیز خود وزیراعظم گردید، به مورخ «عالی» گفت: «ما اکنون در دیوان (مجلس ارکان دولت). هفت وزیر هستیم،^(۱۵) مجموع ثروت همه ما هفت نفر، به اندازه ثروت مرحوم سرورمان [اسکندر چلبی] نیست.» پس از مرگش بنا به دفتر فهرست غلامان وی، چنین پیدا بود که او شش هزار و دوست غلام خریداری کرده بود. برای تهیه پیراهن و دامان غلامان و جاریه هایش سالانه یک کشتی حامل پارچه نخی از طرابوزان وارد می شد. هنگام سفر عراق، یکهزار و دوست نفر با اسلحه، لباس و اسب کامل، در التزامش بودند.

وی متجاوز از یکصد غلام بچه داشت که پس از به دار آویخته شدنش، ده نفر از میان آنان انتخاب و به کاخ فرستاده شدند. و بقیه به وزرا اهدا گردیدند. ولی سلطان سلیمان، چون تربیت فوق العاده غلام بچگان مذکور را پسندید، همه آنها را که به دیگران بخشیده بود، جمع کرد و در دربار و کاخ اسکان داد، که احمد پاشا که فوقاً از وی نام برده شد، و نیز پیاله پاشا وزیر ثانی، گلابی پاشا، بهرام پاشا، روس حسن پاشا [حسن پاشای روس]، که به مقام بیگلربیگی رسیدند، از جمله غلامان مذکور بودند.^(۱۶)

درباره وزیراعظم ابراهیم پاشا

منشأ ابراهیم پاشا

درباره ابراهیم پاشا می‌گویند که او کروواتی یا رومی بوده است. گاهی نیز بدون اشاره به سرزمینش، او را فرنگی گفته‌اند.^(۱۷) بنا به روایتی نیز، او رومی الاصل و فرزند یکی از ملوانان پارگا^۱ بوده است. وی توسط راهزنان دریایی دستگیر، و در حوالی مانیسا، توسط بیوه‌زنی

خریداری و تربیت شد. سپس، شاهزاده سلیمان هنگامی که والی مانیسا بود، او را خریداری کرد. بنابه روایتی دیگر، ابراهیم، که توسط اسکندر پاشا والی بوسنه، به تحصیلاتش ادامه می داد، موسیقی شناس هم بود. او فردی زرنگ، سخنران و خوش صحبت بود. اسکندر پاشا این کودک را در زمان پدر بزرگ پادشاه، به سلیمان که سنجق بیگ کفه بود، داد، و چون هم سن و سال بودند، با یکدیگر بزرگ شدند. سلیمان پس از رسیدن به فرمانروایی، ابراهیم را نیز با خود به دربار آورد، و به ریاست تشریفات اندرون منصوبش کرد.

وزیر اعظمی ابراهیم پاشا

سرگذشت و شرح حال ابراهیم پاشا که اصل وی معلوم نیست، و از مقام ریاست تشریفات اندرون [حرمسرا] به مقام بیگریگی و صدراعظمی رسید، از تاریخ ۱۵۲۳ میلادی شروع می شود. این شخص که برخلاف آداب و رسوم، و قانونی که تا آن زمان وجود داشت، و به مقام وزیراعظمی منصوب شد، مسلماً به علت تازه کار بودن در انجام امور دولتی، لازم بود شخصی اصول و قواعد امور دیوانی را به وی بیاموزد. از این رو، جلال زاده مصطفی بیگ که در زمان پیری پاشا مقام تذکره نویسی را داشت و مردی دارای فضل و کمال و قدرت قلم بود، و به امور دیوانی و قوف داشت، و در عین حال مورد توجه و علاقه یاوز سلطان سلیم و سلطان سلیمان قانونی بود، مأمور این کار شد.

تذکره نویسان در دیوان، بعد از ظهرها در کاخ صدراعظم همان وظیفه ای را به عهده داشتند که رییس الکتاب در دیوان همایون انجام می داد. ابراهیم پاشا چیزهای زیادی در مورد اینکه در این دیوان چه کارهای رسمی باید انجام گیرد، یاد گرفت، جلال زاده درباره یادگیری ابراهیم پاشا، چنین می نویسد:

پس از اینکه ابراهیم پاشا وزیراعظم شد. یکی از افرادی را که به کار دادوستد و قوف داشت، فراخواند و مرا بعنوان تذکره نویس خویش انتخاب کرد. چون به کارها وارد نبود، از این رو بر تعداد شاکیان افزوده شد. ما دو نفر برای انجام کارها و حل سریع مشکلات باهم تبادل نظر کرده و چنین قرار گذاشتیم؛ اگر مسایل مربوط به شرع شریف باشد، به قاضی عسکر، اگر مربوط به مسایل مالی باشد، به دفتردار [رییس مالیه] احاله گردد، و در صورتی که کار مذاکره مربوط به خود وی یا مقام وزارت باشد، در این صورت جلال زاده می بایست دست به قلم و دوات

ببرد. وزیراعظم نیز با این ترتیب و نشان می دانست که اگر مسئله مربوط به دیوان است، می بایست با گفتن «فرمان صادر شود»، دستور دهد.

اختیارات وسیع ابراهیم پاشا

یازده ماه پس از آنکه ابراهیم پاشا وزیراعظم شد. پادشاه خواهر خود را به عقد ازدواج وی درآورد. جشن عروسی آنها ابتدا در «آت میدانی»، و بعد در کاخ ابراهیم پاشا برگزار شد، و روز بروز بر اعتبار و نفوذش افزوده شد. در این ایام حدود سی سال داشت. در سایه هوش و احاطه اش بر کار، در اندک زمانی امور دولتی را قبضه کرد. عملیات اجرایش در مصر، تدابیرش در سرکوبی عصیانهای آناتولی، و پیروزیهایش در جنگهای اروپا (به استثنای برخی بد اخلاقیها و لجاجتهایی که در انجام کارها داشت)، موفقیتها و قبضه کردن سریع امور دولتی، نشان داد که رییس دولت خوبی است.

ابراهیم پاشا، به استثنای امور مربوط به مالیاتها و دادن انعام و پاداشها که در صلاحیت پادشاه و از اختیارات وی بود، در تمام امور دیگر به استقلال عمل می کرد، در رجب سال ۹۵۷/مارس ۱۵۲۹، فرمان سرداری سپاه نیز به نام او صادر شد. (۱۸)

سخنانی که به سفرای فردیناند گفت، چون بیانگر صلاحیت، اختیارات و عظمت اوست، شایان توجه است؛ او به سفرای گفته بود: «کسی که این کشور بزرگ را اداره می کند، منم، هر کاری که بکنم، به همان صورت انجام شده باقی می ماند. زیرا تمام قدرت در دست من است. تمام وظایف و مأموریتها را من تعیین می کنم، ایالات را من تقسیم می کنم، آنچه که داده ام، دیگر داده شده است، آنچه را که نپذیرم مردود شناخته می شود. پادشاه بزرگوارمان، هرگاه در صدد بخشیدن چیزی باشد، و یا انعامی دهد، در صورتی که تصمیم او، مورد تأیید من نباشد، انجام نمی شود. زیرا همه چیز، جنگ، صلح، ثروت و قدرت، در دست من است.»

تمام این گفته های ابراهیم پاشا، صحت داشت. زیرا در منشور و فرمانی که در ماه مارس ۱۵۲۹، دایر بر سردار سپهی وی صادر شد، واگذاری تمام اختیارات به او، آشکارا اعلام شده بود. (۱۹)

وزیراعظم ابراهیم پاشا، از همهٔ اختیاراتی که به وی واگذار شد، سوءاستفاده کرد و بدین ترتیب بهانه و سلاحی به دست مخالفینش داد. هنگامی که در جنگ عراقین بود، به تشویق و تحریک اولمه خان، عنوان سلطانی را به عنوان سرداری سپاه افزود. اولمه خان به او گفت، «در جایی که شاه ایران امرا و خوانینی دارد که عنوان سلطان را یدک می‌کشند، آیا داشتن چنین عنوانی برای وزیراعظم پادشاه عثمانی، که شرق و غرب از آن اوست، زیاد است؟» از این رودرفرامین و منشورهای. که از طرف صدراعظم به نام پادشاه صادر و منتشر شد، عنوان و اصطلاح «سلطان سردار سپاه» نوشته و قید گردید.^(۲۰) علاوه بر آن، همین اصطلاح و عنوان، هنگام اعلام فرمانهای صدراعظم در اردوگاهها توسط جارجیان به کار رفت و به طوری که گفته شد، یکبار هنگام به کار بردن چنین عنوانی، از طرف اسکندرچلیبی اعتراض و از به کار بردن آن جلوگیری شد که موجب رنجش ابراهیم پاشا گردید.

خرم سلطان و ابراهیم پاشا

با اینکه به دار آویختن اسکندرچلیبی در بغداد، بعدها موجب تأثر پادشاه گردید، ولی در مقابل ابراهیم پاشا دم بر نیاورد. اما این مسئله گامی بود علیه وزیراعظم. با اینهمه، کسی که ابراهیم پاشا را گرفتار خطر اصلی کرد، خرم سلطان، همسر محبوب سلطان سلیمان بود. این زن در سایهٔ زیبایی خود، و اینکه مادر سه فرزند پادشاه (محمد، سلیم و بایزید) بود، توجه و محبت پادشاه را کاملاً به خود جلب کرده بود. او خواستار فرمانروایی (جانشینی) شاهزاده بایزید بود؛ ولی چون در آن زمان شاهزاده مصطفی برادر بزرگتر بود، [از همسری دیگر]، ابراهیم پاشا به خاطر ارشدیت او، طرفدار جانشینی و فرمانروایی وی بود. از این رو، نخستین کار خرم سلطان، از میان برداشتن وزیراعظم بود. نجواها و شایعات گوناگون مخالفانش، از قبیل «علیه سلطنت فعالیت می‌کند.» به سمع پادشاه نیز رسید. قتل اسکندرچلیبی نیز مزید بر علت بود.^(۲۱)

قتل ابراهیم پاشا

دو ماه و نیم پس از بازگشت ابراهیم پاشا از بغداد به استانبول، همانند برخی اوقات که به دربار دعوت می‌شد در شب بیست و دوم رمضان ۵ ق/ ۶ مارس ۱۵۳۶، از وی دعوت به عمل آمد.

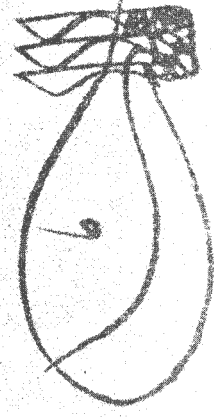
شب هنگامی که در خانه‌ای که در دربار داشت خوابیده بود، علی جلاد مأمور قتل وی شد، و او به اتفاق چند تن از دستیارانش، صدراعظم را در خواب خفه کردند^(۲۲) صرف مبالغ زیاد در سر راه بغداد، مباشرتش با ارادل و اوباش، توجه پادشاه را به خود جلب کرد. حتی روزی سلطان سلیمان به وزیراعظم ایاس پاشا گفت: «ابراهیم پاشا قصد سلطنت داشت و در این باره فعالیت می‌کرد، و گفته‌های کسانی که او دشمن دین و دولت است، درست بود.»^(۲۳) با اینهمه باید گفت، این عقیده که ابراهیم پاشا قصد فرمانروایی داشت، عقیده‌ای دروغ و ساختگی است.

قبر ابراهیم پاشا بنابه گفته «عالی» و به نقل از وی، بنابه آنچه که در حدیقه‌الوزراء آمده است، در تکیه «جان‌فدا» واقع در گالاتاست.^(۲۴) آرتور توماس می‌نویسد: «جسد وی به دریا انداخته شد، و بنابه آنچه که در «پرونده‌های عثمانی» [دفتر دادگاه‌های شرعی عثمانی] آمده است، جسد وی در میدان تیراندازی مدفون است. بنابه روایتی دال بر هم سن و سال بودن با سلطان سلیمان هنگام مرگ بین چهل تا چهل پنج سال داشت. هنگامی که سلطان سلیمان از جنگ کورفو بازگشته بود و در سیرز اقامت داشت، قاضی عسگرهای آناتولی و روم ایلی، یعنی محی‌الدین افندی و قدری افندی را فرا خوانده با آنها به صحبت نشست. در اثنای صحبت از سلطان پرسیدند. علت قتل داماد ابراهیم پاشا که همانند رازی پنهان مانده است، چه بود؟، سلطان از این سؤال دلگیر شده، و هر دو قاضی عسکر را عزل کرد و به جای آنها، ابوسعود قاضی استانبول را بعنوان قاضی عسکر روم ایلی، و چویوی زاده،^۱ قاضی مصر را، بعنوان قاضی عسکر آناتولی منصوب کرد.^(۲۵)

جنگ با ایران و معاهده آماسیا

هنوز توافقی با ایران صورت نگرفته بود، در سال ۱۵۳۴م، تبریز و در ۱۵۳۵م نیز بغداد به تصرف درآمد. با اینکه تبریز بعداً دوباره به دست صفویان افتاد، ولی بغداد همچنان در دست عثمانیان باقی ماند. اگرچه مجادله‌ای که پس از آن بین دو طرف اتفاق افتاد بشدت ادامه یافت، ولی دولت عثمانی چون به جنگی که بعداً با فردیناند آغاز کرد، اهمیت زیاد می‌داد، از این رو، مسئله ایران را در درجه دوم اهمیت قرار داد و شاه طهماسب با استفاده از فرصت، برخی مناطق از دست رفته را باز پس گرفت.

فرمانی از ابراهیم پاشا وزیراعظم سلطان سلیمان قانونی
 که خبر عارضه بود و خوف نسل و افایه نسل از نسل که عارضه بود
 و نطفه اندام عروا نام و نطفه نسل از نسل که عارضه بود
 در ماه سلام با نطفه عروا نام و نطفه نسل از نسل که عارضه بود
 عروا نام و نطفه نسل از نسل که عارضه بود
 در روز شکر جان و نطفه نسل از نسل که عارضه بود
 عروا نام و نطفه نسل از نسل که عارضه بود



فرمانی از ابراهیم پاشا وزیراعظم سلطان سلیمان قانونی

بناهنده شدن القاص میرزا

در این میان، القاص میرزا برادر شاه طهماسب و والی شیروان برای به دست آوردن سلطنت، به فعالیت پرداخت. اما چون موفق نشد، به حوالی دربند قباچاق فرار کرد. بعد وارد کفه شد، و با کشتی به استانبول آمد (۵۹۵۴ ق/۱۵۴۷ م).

حرکت به سوی ایران

به علت تیرگی روابط میان ایران و عثمانی، نسبت به القاص میرزا احترامات زیادی به عمل آمد. خواه به تشویق القاص میرزا، و خواه برای باز پس گرفتن مناطق از دست رفته، سپاه عثمانی تحت فرماندهی شخص پادشاه به حرکت درآمد (صفر ۹۵۵/اوایل ۱۵۴۸). اولمه پاشا از روم ایلی به استانبول فراخوانده شد و به بیگلربیگی ارزروم و نیز بعنوان مربی القاص میرزا منصوب گردید، و قبل از حرکت پادشاه، وی به مرز اعزام شد.

اردو تحت فرماندهی پادشاه، برای سومین بار وارد تبریز شد. عثمانیان قلعه وان را که به دست ایرانیان افتاده بود، در طی نه روز باز پس گرفتند (اوت ۱۵۴۸). شاه طهماسب بنابه قاعده و عادت خویش ظاهر نمی شد. اردو بازگشت و هنگام عزیمت به جانب حلب، القاص میرزا مأمور حمله به حوالی کاشان، قم و اصفهان شد. پس از بازگشت اردوی عثمانی، شاه طهماسب خود را ظاهر ساخت، و حوالی دریاچه وان را کوبید، اما در نزدیکیهای کماخ بخش اعظم نیرویش نابود شد.

فتوحات در گرجستان

به دنبال فعالیت مجدد شاه طهماسب، سلطان عثمانی که زمستان را در حلب بسر می برد در ۱۵۴۹ م، همراه اردویش به دیاربکر آمد. گرجی ها میان دو دولت ایران و عثمانی قرار گرفته و گاهی به عثمانیان و گاهی نیز به اقتضای موقعیت جغرافیایی خود به جانب ایران می گراییدند، و فعالیتی دو رویه داشتند. به علت تجاوزاتی که گرجی ها با استفاده از گرفتاریهای دولت عثمانی در اروپا و دریای مدیترانه، انجام دادند، و تصمیم گرفته شد که در این میان تکلیف آنها

نیز روشن شود. خود پادشاه در دیار بکر ماند و احمد پاشا وزیر ثانی، را به حوالی گرجستان فرستاد. در طی یک ماه و نیم، بیست قلعه مهم که در رأس آنها، قلاع آقچه قلعه، تورنوم^۱ (خرطوم؟) قرار داشت به تصرف درآمد. قلاع تصرف شده، بعنوان سنجقی به یکی از امرا واگذار شد. از طرف شاه طهماسب هیچ واکنشی دیده نشد. از این رو، اردوی عثمانی، همراه با نیروهایی که از گرجستان باز آمده بودند، به استانبول مراجعت کرد.

جنگ مجدد با ایران

پس از اینکه این اخبار به استانبول رسید، نیرویی تحت فرماندهی وزیراعظم رستم پاشا به جانب ایران اعزام شد. ولی چون شایعاتی برله شاهزاده مصطفی در میان بنی چریها شنیده شد، رستم پاشا فراخوانده شد. در اواخر اوت ۱۵۵۳، پادشاه شخصاً عازم جنگ با ایران شد. همان گونه که در بخش بعد گفته خواهد شد، دستور داد پسرش مصطفی را که - گفته می شد چشم بر تخت سلطنتش دوخته است - در ارگلیسی قونیه خفه کنند، و خود از آنجا به حلب آمد. سلطان سلیمان در اواخر اوت از استانبول حرکت کرد، بنابراین زمانی که به حلب رسید، زمستان نیز فرارسیده بود. در اینجا، به جای رستم پاشا که در کشتن شاهزاده مصطفی دست داشت، قرااحمد پاشا وزیر ثانی، بعنوان وزیراعظم تعیین گردید. سلطان سلیمان تا فرارسیدن بهار در حلب ماند. سپس از راه دیاربکر، ارزروم و قارص وارد ایران شد. با وجود اینکه شاه طهماسب را به جنگ دعوت کرد، ولی وی خود را نشان نداد. حوالی نخجوان، اریوان^۲ (روان) و قراباغ تسخیر و ویران گردید.

متارکه با ایران و معاهده آماسیا

هنگامی که سلطان سلیمان در ارزروم بسر می برد، سفیری از جانب شاه طهماسب همراه نامه ای فرارسید، و درخواست متارکه گردید. بدین ترتیب به مخاصمات فیما بین خاتمه داده شد. در سپتامبر ۱۵۵۴ اردوی عثمانی بازگشت، ابتدا به سیواس و از آنجا به آماسیا آمد، پادشاه تصمیم گرفت زمستان را در آنجا بسر برد. در ۹ جمادی الآخر ۹۶۲/اواخر آوریل ۱۵۵۵، سفرای

1. Tortum 2. Erivân

ایران وارد شده، به مذاکره پرداختند. نتیجه مذاکرات پایان دادن به جنگ که از سی و هفت سال به این طرف متوالیاً بین ایران و عثمانی ادامه داشت، بود. بدین ترتیب، جنگ خاتمه یافت و در ۸ رجب ۹۶۲/۲۹ مه ۱۵۵۵، معاهده آماسیا به امضا رسید. به موجب این معاهده، آذربایجان و مرکز آن تبریز، آناتولی شرقی، و عراق عرب در دست عثمانیان باقی می ماند.

این معاهده صلح که برای اولین بار میان صفویان و عثمانیان منعقد می شد، سی و پنج سال یعنی تا زمان فوت شاه طهماسب در ۱۵۷۶ م، و بروز اغتشاشات در ایران ادامه یافت.

یادداشتهای فصل بیست و چهارم

۱. جلال زاده قوجه نشانجی مصطفی بیگ که معاصر آن زمان بود و بر تمامی امور محرمانه دولت وقوف داشت، در اثر خود به نام *طبقات الممالک* می نویسد، قزلباشها پنهانی در آناتولی به فعالیت می پرداختند، و در زمان سلطان سلیمان قانونی با استفاده از هر فرصتی دست به قیام می زدند. وی بیست و پنج صفحه از کتاب خود را «از ص ۲۷۹ تا ۳۰۴» به این قیامها اختصاص داده است.
۲. مأمور ثبت اراضی، مبلغ دو بیست آقچه مالیات برای اراضی مزروعی تحت اختیار سولون اوغلی که از ترکمنهای قزلباش *بوزاوق* بود، نوشته بود. سولون اوغلی با مراجعه و توسل به قاضی *مُصلح الدین* مأمور ثبت اراضی و مصطفی بیگ، سنجق بیگ و پسر هرک زاده احمدپاشا، درخواست بخشیدن یکصد آقچه از مالیات تعیین شده را کرد، ولی درخواستش پذیرفته نشد. علاوه بر آن، با تراشیدن ریش دراز یکی از مراجع دینی (دّده) او را مورد تحقیر قرار دادند. در پی این ماجرا بابادولتون و پسرش (سولون اوغلی) به اتفاق طرفدارانشان دست به قیام زدند. گروههای روبه تزايد آنها در راستای سیواس پراکنده شده، و نیروهای اعزامی از طرف بیگلربیگهای سیواس و قرامان را شکست دادند. سرانجام آنها پس از زد و خوردهای زیاد، به همت خسرو بیگ بیگلربیگ دیار بکر و رمضان اوغلی امیر آدانا سرکوب شدند.
۳. با توجه به ترتیب ماهها و سالها، و نیز با توجه به اینکه عصیان قلندر چلبی در رمضان سال ۹۳۳ و قیام ذوالنون و دیگران در ذیقعدۀ همان سال سرکوب شد، بنابراین عصیان قلندر مدتها قبل از قیام آنها صورت گرفته بود.
۴. بنابه روایت، قلندر چلبی از نوادگان حبیب افندی پسر قادین جق *Kâdin Cık Ânânâ* بود. پدرش اسکندر چلبی و پدر وی نیز بالم سلطان و او نیز پسر رسول چلبی و پدر وی نیز حبیب افندی بود [قلندر بن اسکندر بن بالم سلطان بن رسول بن حبیب افندی (م)]. [تاریخ عالی ج ۲ چاپ نشده، برگ ۱۷، تاریخ بچوی، ج ۱، ص ۲۰]. چون بپالم سلطان در اواخر قرن چهاردهم میلادی می زیسته است، در صورتی که شجره مذکور صحیح باشد، می باید میان اسکندر و بالم سلطان، اسم چند نفر دیگر نیز وجود داشته باشد. ضمناً صحت شجره نامه مذکور نیز مورد تردید است.
۵. آرشیو کاخ توپقاپی، شماره ۱۲۹۱.
۶. جلال زاده طبقات الممالک، ص ۴۲۶.
۷. در تاریخ عالی، (ج ۲، چاپ نشده، برگ ۳۱)، آمده است که این شرف خان، در شجره نامه خاندان مذکور، چهارمین شرف خان بوده است.
۸. حکمرانی که بعنوان شیر وانشاه ذکر شد، سلطان خلیل دوم بود که شاخه دربنده شیر وانشاهیان را تشکیل داد، که پس از اندک مدتی یعنی در ۹۴۲ هـ ق/ ۱۵۳۵ م فوت کرد.
۹. حاکم گیلان از سلسله اسحاقیه، و نامش دویچ بود، پس از آنکه به اطاعت شاه اسماعیل درآمد، از طرف وی عنوان مظفرخان بدو داده شد. در تبریز با ابراهیم پاشا ملاقات کرد، و فرمانروایی عثمانیان را پذیرفت، و بعدها توسط صفویان از کشور اخراج شد و نزد خلیل سلطان شیر وانشاه رفت.
۱۰. در اینکه مراد بیگ مذکور، همان مراد بیگ نوه اوزون حسن و پسر یعقوب بیگ باشد، تردید وجود دارد. چون همان گونه که تواریخ نشان می دهند، مراد بیگ بن یعقوب (آق قوینلو) در سال ۱۵۱۴ م، فوت کرده بود. با اینهمه در این مورد صریحاً نمی توان اظهار عقیده نمود.

۱۱. از طرف عبیداله بن محمد حکمران شیبایی، برای تشویق و تحریک سلطان نامه ای به زبان فارسی دایر بر حمله مشترک به ایران فرستاده شد (آرشیو کاخ توپقاپی، شماره ۵۶۸۶).

۱۲. مطلع این قصیده چنین است:

*Münşi-i hikmet ki çekmiş hâme-i hikmet nigâr
Safha-i eyyama kılmış sebt-i vasf-ı her diyar*

ترجمه تحت اللفظی آن چنین است:

منشی حکمت گر برکشید خامه حکمت نگار
صفحه ایام برکشید ثبت وصف هر دیار

و آخرین بیت قصیده مذکور چنین است:

*Kıldı meşhur-ı Arab feth-i Acem tarihini
Geldi Bure-ı tulıya'ya pâdişah-ı nâmdar*

ترجمه تحت اللفظی آن:

کرد فتح مشهور عرب، تاریخ عجم را
آمد به برج الاولیا پادشاه نامدار

۱۳. سه سال پس از فتح بغداد در ۵۹۴۵ ق/ ۱۵۳۸ م، امیر رشیدالدین بن مقامس Megâmes امیر بصره، هیأتی همراه وزیر و قاضی عسکر به ریاست پسرش مانی Mâni، همراه هندایابی فراوان به انضمام کلیدهای بصره نزد عثمانیان فرستاد، و به نام پادشاه خطبه خواند و سکه ضرب کرد و بدین ترتیب بصره را به عثمانیان واگذار کرد. از طرف دولت عثمانی نیز بعنوان نشان بیگربییگی، برایش برات (فرمان)، تاج (کلاه) و سنجق (پرچم) فرستاده شد. این عمل امیر رشید، به خاطر فعالیت پرتقالی ها در دریای هند و تنگه هرمز صورت گرفت که برای جلب حمایت از وی در مقابل پرتقالی ها تدبیر و پیش بینی خوب و بجایی بود (تاریخ عالی، ورق ۴۳۶).

۱۴. در وقفنامه مورخ شعبان ۹۳۰ حفصه سلطان، نام پدر وی بعنوان موسی بیگ ذکر شده است.

۱۵. منظور احمد پاشا از هفت نفر وزیر، وزرایی بود که در دیوان حضور داشتند که عبارت بودند از: صوقلی محمدپاشا، پرتو پاشا، پیاله پاشا، زال محمد پاشا، لا لا (الله) مصطفی پاشا، حسین پاشا، و خود احمد پاشا.

۱۶. تاریخ عالی، (ج ۲، چاپ نشده ورق ۳۸)، برخی از تاریخنگاران با برداشت غلط از نوشته مورخ عالی، تصور کرده اند تمام هفت وزیر نامبرده در یادداشت پیشین، از غلامی به وزارت رسیده اند.

۱۷. تاریخ عالی، و حدیقه الوزراء، فرنگ بودن او را می نویسند. حدیقه الوزراء، در عین حال رومی الاصل بودن او را نیز ذکر می کند.

۱۸. سلطان سلیمان در رجب ۹۳۵، رئیس الکتاب جلال زاده را به حضور فراخوانده گفت: «بنابه مشیت الهی، حدود و مرزهای کشورمان گسترش یافته است. دیگر نهایی برای رسیدگی به امور مسلمانان نیست. صلاح نیست که به تمام موارد و امور شخصاً رسیدگی کنم، برای تنفیذ و اجرای امور دولت و دین، ضروری است که فرمانی درخصوص اینکه ابراهیم پاشا، «سردار سپاه» نیز هست، و جمیع مردم و ملت من باید از وی اطاعت کنند، تهیه کنی و برابم بیاوری». روز بعد، به حضور جناب معلاش رسیده، و مضمون فرمان به سمع همایون رسید و پذیرفته شد، و قرین استحسان گردید...» (طبقات الممالک ص ۳۱۵).

۱۹. صورت این فرمان در طبقات الممالک و منشآت فریدون بیگ عیناً آمده است.

۲۰. طبقات الممالک، ص ۵۸۳. برخی از امرای آناطولی و والیان ایران، سلطان خطاب می‌شدند. از این جهت اولمه خان نیز ابراهیم پاشا را تشویق کرد. استفاده ابراهیم پاشا از این عنوان — در جایی که پادشاه فقط در سکه‌ها، فرمانها و کتیبه‌ها از آن استفاده می‌کرد — این شایعه را توسط مخالفانش به وجود آورد که ابراهیم پاشا، قصدی پنهانی دارد.
۲۱. شب‌روزی که اسکندر چلبی به دار آویخته شد، در حالی که طنابی در دست داشت در خواب سلطان سلیمان ظاهر شد. در حالی که قصد خفه کردن سلطان را داشت، گفت: «ای ظالم، برای چه من بی‌گناه را به خاطر تفتین و تلقین مفسده جویی به دار آویختی؟» پادشاه با بیم و هراس بیدار شد، و از اینکه فرمان به دار آویختن او را صادر کرده بود، متأثر گشت (تاریخ عالی، برگ ۳۸).
۲۲. تاریخ عالی، جلد ۲، چاپ نشده، برگ ۳۹.
۲۳. تاریخ عالی، (ج ۲، چاپ نشده، برگ ۳۹). «عالی» پس از ذکر این مطالب و گفتن «اگر چه اتهام وی این بود که قصد فرمانروایی داشته است، ولی این مسئله خلاف واقع است، و این امر با تحقیقی عقلایی ثابت می‌شود.» می‌گوید، احترام زیاده از حد و افراطی پادشاه، که او را تا حدی پررو و تک‌رو کرده بود، باعث شد که به بیراهه رود، و همین امر موجب قتل وی گردید. با اینکه تاریخهای مجارستان می‌نویسند که وی درصدد سرنگون کردن پادشاه و جانسین شدن خودش بود و در این مورد مکاتباتی نیز داشته است، ولی همه اینها شایعاتی است که از جانب مخالفانش ساخته و پرداخته شده است. با اینهمه شکی نیست که سلطان سلیمان در آخرین روزها، از وی دوری می‌کرد.
۲۴. تاریخ عالی، (برگ ۹۷)، چنین می‌نویسد: «... چیزی که کاملاً آشکار است، این است که وی در کاخ عامره به قتل رسید. جسدش به کسی نشان داده نشده و مزارش نامعلوم ماند. بنابه گفته برخی از نزدیکانش، وی در گالاتا و در جوار تکیه «جان‌فدا» دفن شد. در سمت بالای آن، جایی که درختی ارغوان آنجا است، قبری وجود دارد که بی‌شبهه از آن وزیر اعظم است...».
۲۵. عطایی، ذیل شقایق، ص ۸۶.

فصل بیست و پنجم

فعالیت دریانوردان ترک در زمان سلطان سلیمان قانونی

اُروج رییس و خضر رییس

این دو برادر اصلاً اجاق زاده بودند؛ یعنی پدر و جدشان از سپاهیان صاحب زمین و از خانواده‌ای ترک نژاد، و از اهالی ینی جه و ردارا^۱ مابین سلانیک و ماناستر بود. پدرشان یعقوب، جزو سپاهیان تیولداری بود که در سال ۱۴۶۲م، در جزیره میدیللی که توسط سلطان محمد فاتح از دست خاندانی ونیزی خارج شده، مشغول خدمت شد.

یعقوب چهار پسر، به نامهای اسحاق، اوروچ، خضر و الیاس داشت. از میان این برادران، ابتدا اوروچ بیگ به هوس دریانوردی افتاد و به راهزنی دریایی پرداخت. بعد فعالیتش را همراه برادرش الیاس ادامه داد. آنگاه برادر دیگرش خضریگ با کشتی دیگری به راهزنی در دریا پرداخت.

ماجرای اوروچ رییس

اوروچ رییس در سواحل آناتولی، سوریه و مصر؛ و خضر رییس در دریای اژه و سواحل سلانیک

1. Yenice-i Vardar

به فعالیت پرداختند. اوروج رییس دریکی از سفرهایش هنگام بازگشت از طرابلس - شام، مورد حمله یکی از کشتیهای شوالیه‌های رودوس قرار گرفت. در زد و خوردی که درگرفت برادرش الیاس کشته و خود نیز زخمی شد و به اسارت افتاد و در قلعه بودروم که در دست شوالیه‌ها بود، زندانی گردید. پس از مدتی به همت برادرش خضر رییس، از زندان نجات یافت^(۱)

اوروج رییس پس از مدتی که از این جریان گذشت، به خدمت دولت مملوکها درآمد و فرمانده یک کشتی از نوع قدرغه شد. بعد، هنگامی که در دریای مدیترانه به راهزنی دریایی اشتغال داشت، با کسب اجازه از شاهزاده قورقود، والی انطالیه، با یک کشتی هیجده پارویی فعالیت خود را ادامه داده و دیگر به شوالیه‌های رودوس فرصت نمی داد.

اوروج رییس در دریای مدیترانه موجب وحشت دشمنان شد. بدین جهت شوالیه‌های رودوس در جستجویش بودند تا به دامش اندازند. سرانجام هنگامی که دریکی از سواحل لنگر انداخته بود، مورد حمله قرار گرفت. ولی وی با فرار به سوی ساحل خود را نجات داد، اما کشتی او به دست شوالیه‌ها افتاد. اوروج رییس، مجدداً به شاهزاده قورقود که اینک والی مانیسا شده بود، متوسل شد، و به دستور وی، درازمیر قدرغه‌ای بیست و چهار پارویی ساخت و دوباره به راهزنی دریایی پرداخت، و به توصیه شاهزاده قورقود فعالیتش را در سواحل ایتالیا ادامه داد.

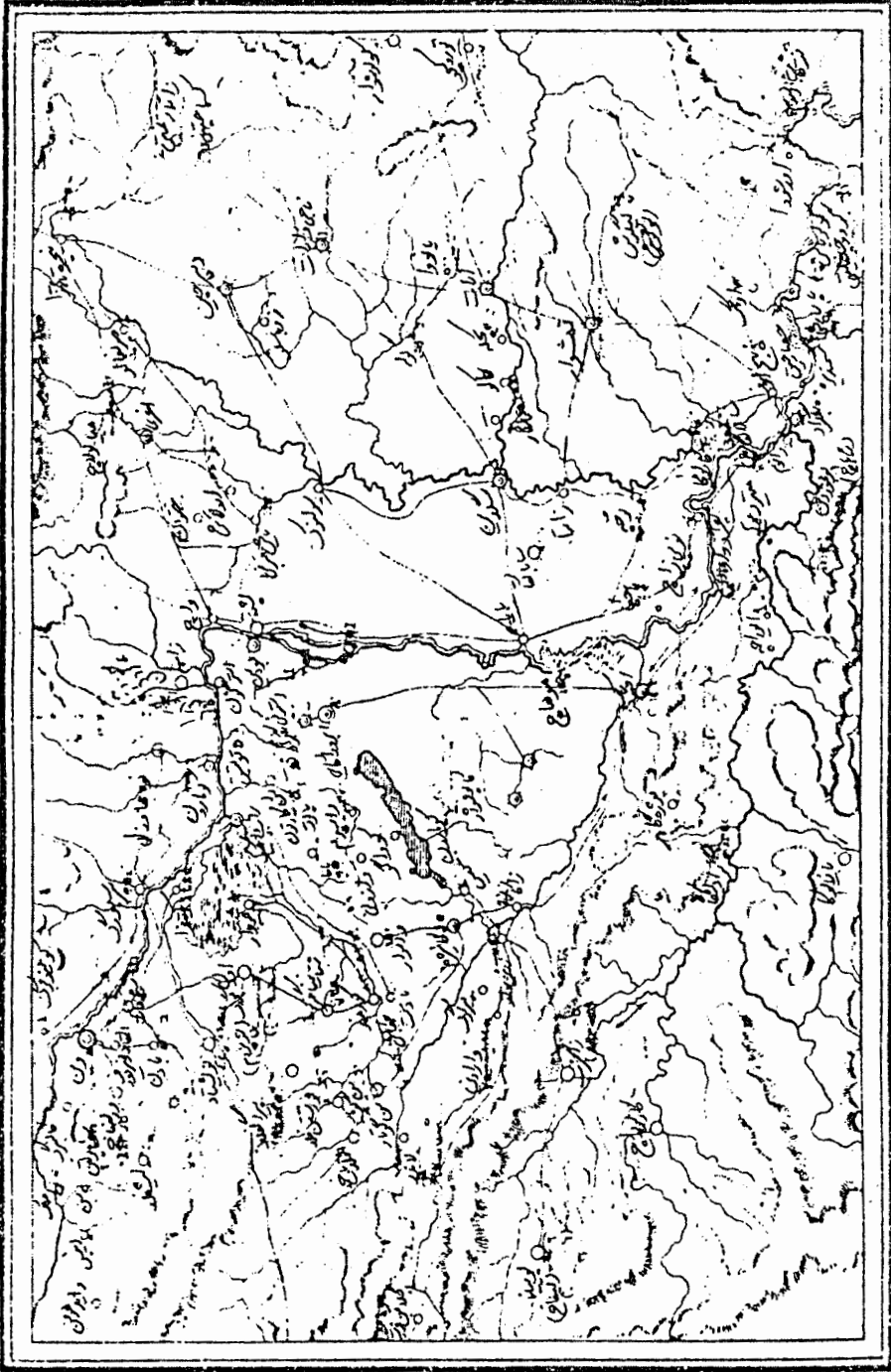
اوروج رییس، همراه کشتیهایی که از سواحل ایتالیا به دست آورده بود، و نیز کشتیهایی که در بازگشت از چنگ دشمن خارج کرده بود، وارد جزیره میدیلی شد. چون شنید که شاهزاده قورقود، به علت واگذاری سلطنت از طرف پدرش به شاهزاده احمد، رنجیده و به مصر رفته است، وی نیز در میدیلی نماند. و به سواحل مصر رفت، و زمستان را در آنجا گذارند.

فعالتهای اوروج و خضر در سواحل افریقا

اوروج رییس، پس از آن به جزیره جربه^۱، واقع در خلیج گیس^۲ میان طرابلس غرب و تونس آمد، و با برادرش خضر رییس هم‌دست شده آنجا را مرکز فعالیت خویش قرار داد (۹۱۶ هـ/ق/۱۵۱۰ م).

سلطان سلیم فرمانروای جدید برای جلوگیری از فرار برادرش قورقود توسط کشتی به

1. Cerbe 2. Gabis



اروپای مرکزی و مجارستان

خارج از کشور، ورود و خروج تمام کشتیها را ممنوع کرد. از این رو خضر رییس که در منطقه مابین جزایر و روم ایلی به راهزنی دریایی می پرداخت، ناچار شد که فعالیتش را در منطقه میان طرابلس غرب و پیره وتزه ادامه دهد، بعد نیز به جزیره جربه آمد و با برادرش اوروج رییس همدست شد.

تأسیس پایگاه در ساحل افریقا

پس از آن این دو برادر متفقاً به دریانوردی پرداختند. در مقایسه با برادرش چون اوروج رییس با تجربه تر بود، لذا ریاست به وی واگذار شد، بدین ترتیب این دریانورد با ارزش که لوندهای ترک او را بابا اوروج می نامیدند، بعنوان فرمانده یک ناوگان کوچک به صورت گسترده تری به فعالیت پرداخت.

این دو، با تقدیم هدایایی به ابوعبدالله محمد خامس، سلطان تونس — که از سلسله بنی حفص بود — به وی متوسل شدند، و از وی خواستار خلق الوال^۱ (گولته)^۲ که در موضع اسکله تونس قرار داشت بعنوان اقامتگاه خویش شدند. (۲) سلطان تونس بشرط دادن یک پنجم از غنایم به وی، با استقرار آنها در خلق الوال موافقت کرد.

نخستین سفر این دو برادر که در سال ۱۵۱۳ م، صورت گرفت با موفقیت به نتیجه رسید، و این موفقیتها بعد از آن نیز ادامه یافت. بدین ترتیب شهرت برادران بارباروس موجب وحشت تمام راهزنان دریایی شد. پیوستن هفت نفر از رؤسای کشتیهای راهزنی به آنها، تشکیل ناوگانی کامل را داد. راهزنان دریایی مشهوری چون مصلح الدین قورداوغلی و محی الدین رییس برادرزاده (یا خواهرزاده) کمال رییس نیز، جزو آنها بودند.

بابا اوروج و برادرش، در مقابل استفاده هایی که از کمکهای فرمانروای عثمانی می کردند، از ارسال هدایا برای وی خودداری نمی کردند. چنانکه در سال ۹۲۱ هـ ق/ ۱۵۱۵ م، هدایایی توسط محی الدین رییس تقدیم یا ووز سلطان سلیم شد، و پادشاه عثمانی نیز دو فروند کشتی مجهز از نوع قدرغه به آنها داد.

نقش مهم دو دریانورد ترک در افریقا

انحطاط دولتهای مسلمان موجود در افریقا،^(۳) سلطان نشین اسپانیا را که در مقابل افریقا قرار داشت، به ضبط و تصرف برخی از مناطق افریقا سوق داد. هیأتی که از الجزایر نزد این دو برادر (اوروج رییس و خضر رییس) که خلق الوال را مرکز خود قرار داده بودند، آمدند، به آنها پیشنهاد و تقاضای اخراج اسپانیایی هایی که در موضع بجیه^۱، یا بوجی،^(۴) مستقر شده بودند، کردند. آنها به آن منطقه حرکت کردند، و با اینکه موفق به اخراج اسپانیایی ها نشدند، ولی ابتدا چیچل،^۲ واقع در شصت میلی بجیه [بجه به] را تصرف، سپس از طریق خشکی به الجزایر که از آنها درخواست کمک کرده بود، آمده، شهر را اشغال کردند (۱۵۱۶م).

اشغال الجزیره و فرمانروایی اوروج رییس

اشغال الجزیره توسط این دو برادر حادثه ای مهم بود. اسپانیایی های مستقر در آنجا، به جزیره پنون^۳ واقع در مقابل الجزایر پناه بردند، و بلافاصله از شارل کن درخواست کمک کردند. شارل کن که در آن تاریخ به تازگی پادشاه اسپانیا شده بود، با اینکه ناوگانی بدانجا اعزام داشت، ولی موفق به راندن اوروج رییس نشد.

اوروج پس از اشغال آنجا، فرمانروایی خود را اعلام داشت، و درصدد برآمد که قلمرو خود را به داخل الجزایر گسترش دهد. اسپانیایی ها زیباترین و آبادترین شهر الجزایر، یعنی تلمسان را که در شرق الجزایر قرار داشت، و نیز بندر اوران^۴ را که اسکله تلمسان بود، به دست آورده و حکمرانان تلمسان را که از خاندان بنی زیان بود، تحت نفوذ خویش در آورده بودند.

اسپانیایی ها که با جنگ موفق به گرفتن الجزایر از بابا اوروج نشدند، ناچار امیر تلمسان را مأمور گرفتن آنجا از طریق خشکی کردند. ولی اوروج رییس که بموقع از این مسئله اطلاع یافت، تلمسان را تسخیر کرد. امیر تلمسان که به اسپانیایی ها پناهنده شده بود، درصدد برآمد که با نیرویی متشکل از اسپانیایی ها و مردم مسلمان [بومیان]، تلمسان را باز پس بگیرد.

مرگ اوروج رییس

اوروج رییس در تلمسان ماند و به دفاع از آنجا پرداخت. ولی به علت محاصره شدید

اسپانیایی‌ها و کمک مردم بومی، پس از هفت ماه دفاع، هنگامی که محاصره دشمن را شکافته و به قصد بازگشت بیرون می‌رفت، از دو ناحیه ضربت دید، و کشته شد* (۹۲۴هـ/ق/۱۵۱۸م). عباراتی مربوط به فرمانروایی اوروج رییس، بر روی کتیبه‌ای که اوروج در همان سال وفاتش ساخت، در قلعه چرچل یا شرشل^۱، وجود دارد.^(۵) وی هنگام فوت چهل و چهار سال داشت. پس از مرگ او فرمانروایی الجزایر به برادرش خضر رییس داده شد.^(۶)

حکمرانی خضر رییس در الجزایر

پس از کشته شدن بابا اوروج، نام بارباروس که تحریف شده نام بابا اوروج توسط اروپاییان است، به خضر رییس نیز اطلاق شد. امیر تلمسان و اسپانیولی‌ها که در صدد راندن ترکها از الجزایر بودند، پس از تجهیز، بدون ائتلاف وقت به الجزایر حمله کردند. خضر رییس با گردآوری نیروهایش، تدابیر لازم را اتخاذ کرد. اسپانیایی‌ها، امیر البحری به نام هوگودومونکادا^۲ داشتند، و قرار بود که این منطقه هم از جانب خشکی و هم از سمت دریا در محاصره قرار گیرد. اسپانیایی‌ها که با نیرویی بیست هزار نفری محاصره را آغاز کردند، موفقیتی به دست نیاوردند و همراه پنج شش هزار نفر بازگشتند. ابوحمو^۳ امیر تلمسان نیز که از طریق خشکی به حمله پرداخته بود، مغلوب شد و فرار کرد. با اینهمه خضر رییس موقعیت خود را بسیار حساس دید. زیرا با مشتی ترک، امکان مقابله هم با شارل کن و با بومیان خیلی کم بود؛ بدین جهت به دولت عثمانی که امکان داشت به وی کمک کند، متوسل شد،^(۷) و در ۹۲۵هـ/ق/۱۵۱۹م، چهار کشتی را همراه تعداد زیادی اسیر بعنوان هدیه به استانبول فرستاد.^(۸)

توسل خضر رییس به عثمانیان

یاوز سلطان سلیم از این امر استقبال کرد، و برای خیرالدین خضر رییس، سلطان الجزیره مقادیر زیادی لوازم کشتی و آلات جنگی فرستاد. از این گذشته حدود دو تا سه هزار نفر سرباز نیز اعزام داشت، و برایش منشور امارت فرستاد، و نیز اجازه داد که کسانی که داوطلب رفتن به الجزایر هستند، در آناتولی ثبت نام کنند.

* در متن شهید شد، آمده است (م).

اقدام شارل کن برای تصرف الجزیره که با پنجهزار سرباز و چهل فروند کشتی صورت گرفت، نه تنها موفقیتی به بار نیاورد، بلکه باعث نابودی ناوگانش نیز شد. پس از اینکه بارباروس تحت نفوذ عثمانیان قرار گرفت راحت و آسایش از حکمرانان تونس و تلمسان سلب شد. آنها سعی داشتند که مردم الجزایر را وادار به قیام کنند. از دو برادر حکمران تلمسان به نامهای مسعود و عبدالله که به فاس (مراکش) فرار کرده بودند، مسعود، با اینکه با پشتیبانی خیرالدین خضر، حکمران تلمسان شد، ولی برخلاف معاهده فیما بین، اتحاد وی با اسپانیایی ها، خیرالدین را به تردید انداخت، و بجای وی عبدالله، برادر او را به حکمرانی تلمسان انتخاب کرد، و بدین وسیله تلمسان را تحت نفوذ خویش درآورد، و برای دفاع از این حکمران که به ابومحمد عبدالله ثانی معروف است، یکصد و پنجاه نفر از ترکها را به محافظت وی گمارد.

اشغال مجدد الجزایر توسط خیرالدین پس از ترک آنجا

او سپس ابن القاضی را که به تحریک حکمران تونس دست به عصیان زده بود، مغلوب کرد. اما بر اثر قیامی که در شهر روی داد، کاخ بارباروس به محاصره درآمد. ولی محاصره کنندگان موفق نشدند صدمه ای به خود بارباروس برسانند. این مسئله موجب بروز اختلاف میان بومیان و ترکها و اعراب گردید. قلاعی که تابع الجزیره بودند از دست وی خارج شدند. از این رو، منبع درآمدش کاهش یافت. بنابراین خیرالدین ناگزیر از ترک الجزیره شد و به جنگهای دریایی پرداخته، و به طرف چیچل عقب نشینی کرد (۹۳۰ هـ/ق/ ۱۵۲۴ م) او چند سال بعد بنابه اصرار و خواسته مردم، به طرف الجزیره رفت و قاضی زاده (ابن القاضی) را مغلوب و مخالفین خود را از میان برداشت. بدین ترتیب، پس از سه سال مجدداً بر الجزایر دست یافت. خیرالدین رییس چون خود امیر الجزیره بود، زمانی که شخصاً عازم جنگ نمی شد، با اعزام ناوگان کامل خود، تحت فرماندهی آیدین رییس — که از ناخدایان ملترمش بود، — به جنگهای دریایی با اسپانیایی ها می پرداخت. بخشی از غنایمی که آیدین رییس، پس از پیروزی در یکی از جنگها بر اسپانیایی ها به چنگ آورده بوده توسط سلطان الجزیره، به استانبول فرستاده شد.

نخستین مجادلات امیر خیرالدین با آندره دوریا

جزیره پنون یا آدا قلعه^۱ که در مقابل شهر قرار داشت و در زمان اوروج رییس در ۱۵۱۶م، تسخیر نشده بود، در سال ۹۳۶هـ/ق/۱۵۳۰م، توسط بارباروس به تصرف درآمد، و مردم الجزیره نفس راحتی کشیدند. به همین علت، امیرالبحر آندره دوریا — اهل جنووا — که به خدمت اسپانیایی ها درآمده بود، اگرچه به جزیره چرچل (شرشل) حمله برد، ولی موفقیتی به دست نیاورد و حمله اش دفع گردید؛ پس از آن، بارباروس که با سی و پنج فروند کشتی وارد دریا شده بود، سواحل دشمن را کوبیده، با غنایمی زیاد به الجزیره بازگشت.

بارباروس توسط اسرایی که در این جنگ به چنگ آورده بود، اطلاعاتی درباره تدارکات و تجهیزات فرمانده اسپانیایی به دست آورد. بنابراین او نیز به تجهیزات خود افزود. سنان رییس را که در جزیره جربه بود، نیز به کمک خواست، بدین ترتیب، تعداد کشتیهایش را به چهل و هشت فروند رساند. تعداد کشتیهایی آندره دوریا با بیست فروند کشتی ای [از نوع قدرغه] که پادشاه فرانسه در اختیارش گذارده بود، شصت فروند بود. آندره دوریا، با این ناوگان به جزیره چرچل حمله کرد، ولی با مقاومت سختی روبرو شد، و چون از آمدن بارباروس اطلاع یافت، عقب نشست.

انتقال مسلمانان اندلس به سواحل افریقا توسط خضر رییس

بارباروس پس از آن، سرگرم زدو خورد با حکمران تلسمان شد، و آندره دوریا نیز، با ناوگانی عازم سواحل موریه گردید. بارباروس با استفاده از غیبت آندره دوریا، پانزده فروند کشتی فراهم آورده و آنها را برای انتقال مسلمانان ساکن سواحل اسپانیا، به آن سوی ساحل اعزام داشت. مسلمانان مذکور که تعدادشان به هفتاد هزار نفر می رسید، توسط کشتیهای اعزامی ویا کشتیهایی که از چنگ اسپانیایی ها خارج کرده بودند به سواحل الجزایر انتقال داده شدند.

حدود پانزده کشتی اسپانیایی در جزیره قوینلوجه^۲ در صدد حمله به کشتیهای بارباروس که در حال بازگشت بودند، برآمدند؛ ولی نه تنها موفقیتی به دست نیاوردند، بلکه چهارده فروند از آنها نیز به تصرف درآمد. ظلم و ستمی که از طرف اسپانیایی ها به مسلمانان آنجا روا می شد، خارج از تحمل بود. بارباروس، امیرالجزیره، به دنبال درخواست کمکی که از وی به عمل آمد، حدود سی و شش فروند کشتی را تجهیز، همراه نیرویی به سواحل اسپانیا فرستاد. زنان و

1. Âdâkale 2. Koyunluce

کودکان و پیرمردان مسلمان را به حوالی افریقا انتقال داد، و جوانان را نیز به اتفاق تعدادی از سربازان خود، برای مدافعه از آن حوالی گمارد.

بارباروس خیرالدین پاشا

دعوت از بارباروس برای ورود به خدمت عثمانیان

هنگامی که اردوی عثمانی در آناتولی سرگرم بود، آندره دوریا با تهاجم به سواحل موره، حمله‌ای به قلعه کورون به عمل آورده؛ و با حيله و خیانت رومی‌ها و آلبانیایی‌های ساکن منطقه، در اوت ۱۵۳۲، آنجا را به اشغال خود درآورد. بعد نیز پاتراس و اینه بختی را تصرف کرد. پس از بازگشت از جنگ آناتولی، محمد بیگ یحیی پاشا زاده، سنجق بیگ سمندیره، مأمور باز پس گرفتن کورون گردید. با تدبیر و همت وی، و در نتیجه نفاقی که او میان فرانکها، رومی‌ها و آلبانیایی‌های محافظ آنجا به وجود آورد، کورون بلز پس گرفته شد. اردوی عثمانی با وجود پیروزی کاملش در خشکی، در دریا هنوز به آن درجه از قدرت نرسیده بود؛ اما دولت عثمانی که دارای سواحل وسیعی بود، چون پادشاه اسپانیا، و شارل کن امپراتور آلمان را در برابر خود می‌دید، از این رو پیروزی در دریا نیز ضروری به نظر می‌رسید. برای این کار، به وجود دریانوردی که بتواند با آندره دوریا این گرگ دریاها، مقابله کند، نیاز بود؛ و چنین دریانوردی مسلماً می‌توانست بارباروس خیرالدین، امیر الجزیره، باشد. بنابراین در فرمانی که از طرف سلطان سلیمان برای بارباروس فرستاده شد، از وی خواسته شد که شخصی واقف به امور را به جای خود گمارده، خود بی‌درنگ عازم استانبول گردد، و نیز گفته شده بود در صورتی که فرد مورد اعتماد در الجزیره نیست، اطلاع دهد.

حرکت بارباروس به استانبول

بارباروس، پس از اتخاذ تصمیم و تدابیر و تدارکات لازم، خادم حسن آغا، پسرخوانده خود را به نیابت از جانب خویش، تعیین، و رمضان چلبی، و شخصی به نام حاجی را نیز بعنوان مشاوران وی انتخاب کرد؛ و در اواسط محرم ۹۳۹/اوت ۱۵۳۲، با ناوگانی مرکب از ده فروند کشتی، از

نوع چکدیری وارد دریا شد. وی شانزده کشتی از همان نوع را به فرماندهی ذلی یوسف [یوسف دیوانه] که در راه با وی مصادف شد، همراه خود کرده، از تنگه بونیفاچیوا، مابین جزایر ساردنی و کورسیکا گذشت. هیجده کشتی را که به سیسیل گندم حمل می‌کردند، ضبط، پس از گرفتن بار و کارگران آنها، کشتیها را به آتش کشید. در این زدوخورد ذلی یوسف کشته شد. او توسط اسرا مطلع شد که آندره دوریا با پنجاه فروند کشتی، به کورون رفته است. بدین جهت، بسرعت حرکت کرد و پس از رسیدن به پروتره اطلاع یافت که آندره دوریا شش روز قبل از آن، به اسپانیا فرار کرده است.

بیگلریگ و امیرالبحر شدن بارباروس

بارباروس با چهل و چهار فروند کشتی از پره‌وتزه به راه افتاد. بیست و پنج فروند از کشتیها را به الجزایر فرستاد و خود با نوزده کشتی باقیمانده، به قلعه کورون آمد. در آنجا با ناخدا احمد کمانکش ملاقات و به اتفاق به استانبول آمدند، و بعنوان مهمان، در اقامتگاه احمد بیگ واقع در «آت میدانی» اقامت کرد (۱۳۴۴م).

سلطان سلیمان بارباروس و هیجده نفر از دوستانش را به حضور پذیرفته با آنها به مذاکره پرداخت. سؤالاتی درباره آندره دوریا که فعالیتهايش در مدیترانه موجب نگرانی شده بود، کرد، از پاسخهای بی‌پروایی که بارباروس به عرض رسانید، خوشحال شد. سلطان مقام بیگلریگی، و اختیارات و صلاحیتهای تمام کارگاهها و کارخانه‌های کشتی‌سازی را به وی [امیرالبحر جدید] واگذار کرد. در عین حال، او را نزد ابراهیم پاشا که در جنگ با ایران بود، و زمستان را در حلب می‌گذراند، فرستاد. وزیراعظم، خیرالدین پاشا را در حلب به حضور پذیرفت، کاپیتانی گلیبولی و بیگلریگی الجزیره را بدو داد و پس از پوشاندن خلعت، او را به استانبول بازگرداند.^(۱)

جنگهای دریایی بارباروس در خدمت عثمانیان

نخستین جنگ و تصرف تونس

بارباروس پس از بازگشت از حلب به استانبول، نخستین سفرش را در ماه ذیقعدة ۹۴۰/مه ۱۵۳۴

با ناوگان عثمانی انجام داد. در این میان، سلطان سلیمان بنابه دعوت ابراهیم پاشا وزیراعظم، عازم جنگ با ایران بود. خیرالدین پاشا، با هفتاد فروند کشتی وارد سواحل ایتالیا شد. در تنگه مسینا، رچیوا و برخی نقاط دیگر موفقیت‌هایی به دست آورد. هدف وی از این عملیات، کشاندن آندره دوریا به جنگ دریایی بود.

بارباروس پس از کوبیدن سواحل ایتالیای جنوبی، به الجزیره رفت؛ و به یاری هوای مناسب و مساعد، به مقابل تونس رسید. مولا حسن، از خاندان بنی حفص، حکمران تونس بود. این شخص متجاوز از چهل تن از برادرانش را کشته بود. رشید، چهل و پنجمین برادرش نجات یافته، به الجزایر نزد بارباروس فرار کرد، و بعدها همراه وی به استانبول رفت.^(۱۰)

بارباروس به خلق الوال آمد و برای تصرف تونس در ساحل نیرو پیاده کرد. مولا حسن فرار کرد، و تونس به اشغال درآمد. اندکی بعد با اینکه مولا حسن با نیروهایی که به دور خود جمع کرده بود، دوباره به تونس حمله کرد، ولی موفقیتی به دست نیاورده، متواری گردید و با توسل به امپراتور شارل کن، از وی درخواست کمک کرد.^(۱۱)

استرداد تونس توسط شارل کن

شارل کن که از تصرف تونس به دست ترکها به وحشت افتاده بود، در ماه مه ۱۵۳۸، ناوگانی متشکل از پانصد فروند کشتی، تحت فرماندهی آندره دوریا تدارک دید. امپراتور شخصاً حرکت کرد و به خلق الوال آمده، نیرویی بیست و پنجهزار نفری در ساحل پیاده کرد. بارباروس، پس از اینکه مدتی زیاد به مقاومت پرداخت، به علت خیانت اهالی تونس، ناگزیر از عقب نشینی به الجزیره شد؛ و بدین ترتیب، تونس توسط نیروهای شارل کن به اشغال درآمد، و مظالم زیادی صورت گرفت. در این جنگ مولا حسن همراه شارل کن بود؛ و بر اثر نامه‌هایی که وی برای مردم تونس فرستاد، قلعه سقوط کرد. شارل کن تعداد زیادی از ناوگان و سربازان خود را جهت حمایت و دفاع از مولا حسن، نزد وی باقی گذارد و خود در ماه اوت همان سال بازگشت.

بدین ترتیب حسن که سلطنت تونس را مجدداً به دست گرفت، پنج سال دیگر در سایه حمایت اسپانیایی‌ها در مقام خویش باقی ماند و در سال ۱۵۴۰م، توسط پسرش، احمد سلطان (یا حمید سلطان) از سلطنت خلع گردید.

فعالیت بارباروس در مدیترانه غربی

بارباروس، پس از عدم موفقیت در تونس، با تعدادی از کشتیهای موجود در بندر بُن^۱ به الجزیره عقب نشست، و در آنجا با خوشحالی از وی استقبال به عمل آمد. حدود پانزده روز در الجزیره ماند. در این مدت خود را مجهز و آماده کرد. پس از همراه کردن برخی از رؤسای کشتیها، با حدود سی و دو فروند کشتی راهی دریا شد.^(۱۲) در حوالی ماریورکا^۲، کشتیهای اسپانیایی را که حامل اسرای تونس بود، به چنگ آورد. اسرای مسلمان را آزاد، و کشتیهایشان را به آتش کشید، و پس از کوییدن جزایر بالئار اسرای اسپانیایی را برداشته به استانبول رفت.

جنگ با ونیز و متحدانش

فعالیت پاپ و علت جنگ ونیز

جمهوری ونیز پیوسته سیاستی دوجانبه را تعقیب می‌کرد. هنگام جنگهای دریایی با عثمانیان، همراه شارل کن بود، و هرگاه که فرصتی به دست می‌آورد، کشتیهای تجاری ترکها را به تصرف در می‌آورد. حتی یونس بیگ مترجم که بعنوان سفیر به جمهوری ونیز اعزام شده بود، هنگام بازگشت مورد تهاجم کشتیهای ونیزی قرار گرفت که نشان دهنده آشکار جبهه گیری خصمانه جمهوری ونیز بود. علیرغم معاهده دوستی فیما بین، آنچه که موجب جبهه گیری خصمانه و تجاوز جمهوری ونیز شد، فعالیت و اقدام پاپ پل سوم بود. پاپ درصدد ایجاد اتحادی از مسیحیان علیه عثمانیان بود. او با میانجیگری میان شارل کن و فرانسوای اول، متارکه ای ده ساله بین آنها به وجود آورده بود. هنگامی که آنها را علیه عثمانیان آماده می‌کرد، در سال ۱۵۳۷م، جمهوری ونیز هم وارد اتحادیه آنان شد.

در این میان، غازی خسرو بیگ، امیر بوسنه، قلاع سولین^۳ و کیلیس^۴، و برخی قلاع دیگر را که معلق به ونیزیها بود، ضبط کرد. لطفی پاشا، وزیرتانی، بعنوان فرمانده سربازان ناوگانی که در ساحل لنگر انداخته بود، به همراه ناوگان تحت فرماندهی بارباروس راهی دریای آدریاتیک شد (ذیحجه ۹۴۳/۹ مه ۱۵۳۷).

1. Bon 2. Mayorka 3. Solin 4. Kilis

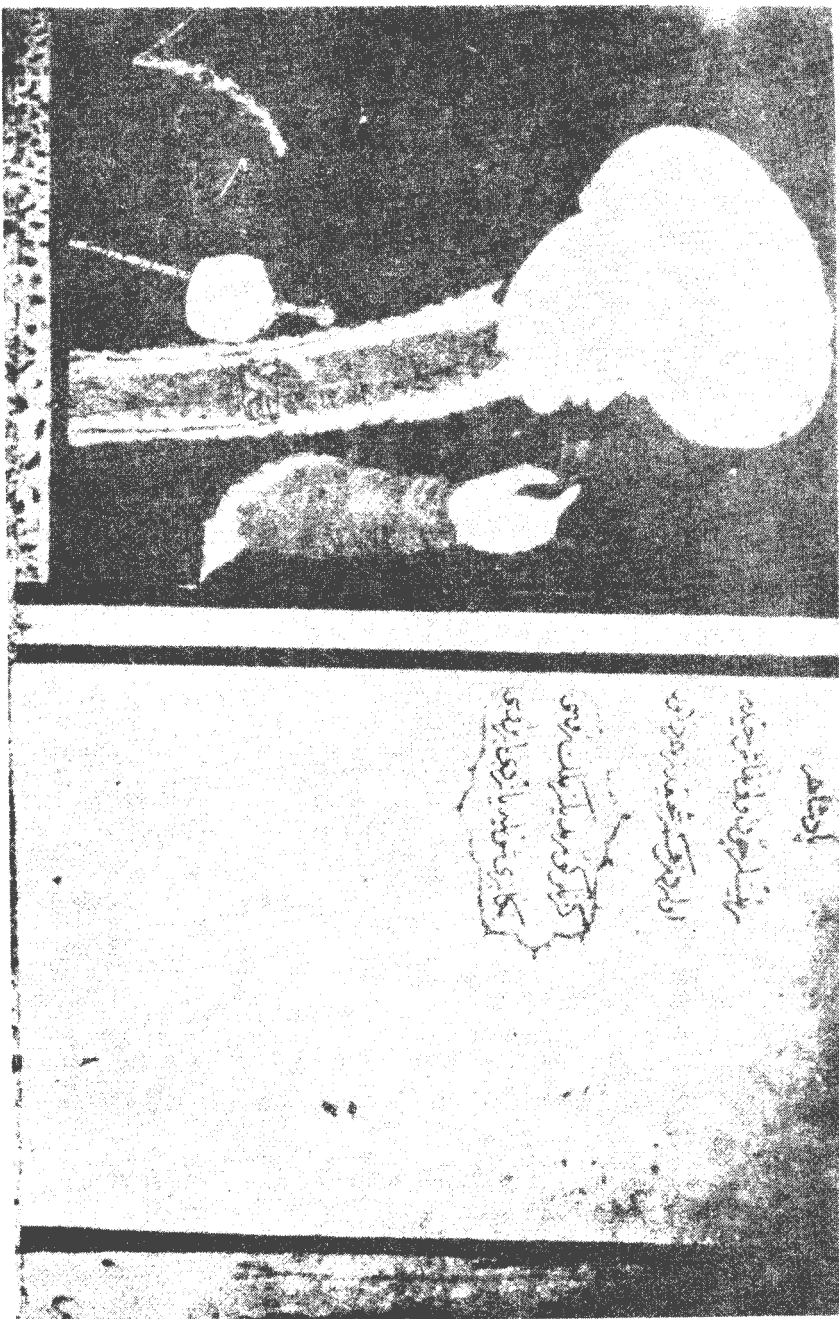
محاصره جزیره کورفو

یک هفته پس از اعزام ناوگان و سربازان، در ۷ ذیحجه ۹۴۳/مه ۱۵۳۷، پادشاه همراه دوپسرش محمد و سلیم، از استانبول حرکت کرد و به سواحل آولونیا آمد. علت آمدن پادشاه هم کمک به نیرویی بود که در آدریاتیک بود، و هم سرکوبی عصیان در حال توسعه ای بود که به تحریک ونیزی‌ها در دلونیه^۱ و حوالی آن صورت گرفته بود. بر اثر اقدامات شدید و سریع، عصیانها سرکوب شد و به جنبشهای موجود در آن حوالی خاتمه داده شد.

ناوگانی متشکل از دویست و هفتاد فرزند کشتی — یکصد و سی فرزند آن از نوع قدرغه، و بقیه از انواع دیگر کشتیها — مأمور کوبیدن سواحل شرقی ایتالیا بودند. در این میان خبر فاجعه آمیز ضبط و غرق دوازده فرزند کشتی از نوع قدرغه به فرماندهی علی کدخدای مأمور و مباشر کارگاههای کشتی سازی گلیبولی — که در صدد الحاق به ناوگان اصلی بود — توسط آندره دوریا، به پادشاه که در آولونیا بود، رسید. پادشاه فرمان محاصره جزیره کورفورا^(۱۳) صادر کرد. آندره دوریا پس از اطلاع از آمدن ناوگان عثمانی به جانب کورفو، به مسینا فرار کرد. کورفو که متعلق به ونیزی‌ها بود، در محاصره قرار گرفت. خود پادشاه نیز که در آولونیا مانده بود، در ساحل مقابل پیاده شد. به علت فرارسیدن فصل زمستان، از این محاصره که حدود بیست روز طول کشید نتیجه ای عاید نشد. پادشاه با اعزام وزیراعظم ایاس پاشا به جزیره، دستور ترک محاصره را صادر کرد. با اینکه لطفی پاشا گفت، تصرف جزیره قریب الوقوع است، ولی با آن موافقت نشد.^(۱۴) بارباروس جزایر شیرا، پاتموس^۲، ناکسوس^۳ و برخی جزایر متعلق به ونیزی‌ها را که در حکم پایگاه آنان بود، به تصرف درآورد. ناکسوس و پنج جزیره دیگر بشرط پرداخت مالیات به دولت عثمانی، مجدداً به دوک سابق آنها، واگذار شد.

در سال ۱۵۳۸م، ناوگان عثمانی که راهی دریا شده بود، جزیره کرپه^۴ و چند جزیره دیگر واقع در دریای جزایر و حتی جزایر هانیا^۵ و میلوتپوتما^۶ واقع در حوالی کرت را کوبیده، و در جستجوی آندره دوریا بود.

1. Delvine 2. Patmos 3. Naksos 4. Kerpe 5. Hanya 6. Milot potema



بارباروس خیرالدین پاشا (مینیاتور از نگاری)

جنگ پروتزه و حاکمیت بر مدیترانه

ناوگان متفقین

هنگامی که ناوگان عثمانی، جزایر رایکی پس از دیگری به تصرف درمی آورد. شورای فرماندهان ناوگانهای دول متفق، یعنی فرماندهان امپراتوری شارل کن، ونیز، پاپ و پرتقال، در جزیره کورفو تشکیل شده بود. در مذاکراتی که به عمل آمد، جبهه طرفدار شارل کن، پیشنهاد تصرف الجزایر که مرکز راهزنان دریایی شده بود، را داد، و جمهوری ونیز هم خواهان باز پس گرفتن جزایری بود که به دست عثمانیان افتاده بود.

ابتدا ناوگان ونیز و بعد هم ناوگان پاپ وارد کورفو شد. هنوز از ناوگان شارل کن خبری نبود. گریمانی فرمانده ناوگان پاپ، در این بین با تعرض به قلعه پروتزه، واقع در خلیج نارد^۱ در جنوب یانیا^۲، اگرچه آنجا را به محاصره درآورد، ولی موفقیتی کسب نکرد، و پس از شنیدن خبر آمدن ناوگان ترکها، به کورفوبازگشت. آندره دوریا، سرانجام در ۲۲ سپتامبر با چهل ونه فروند قدرغه و پنجاه فروند کشتی دیگر، وارد کورفو شد.

حرکت و اقدام بارباروس

بارباروس خیرالدین پاشا هنگامی که با ناوگانش در استانگوی بصری برد، برای به دست آوردن اطلاعاتی درباره دشمن، کاپیتان تورگوتجه^۳ از رؤسای راهزنان دریایی را که در خدمت عثمانیان بود، به جلو فرستاد. این ناوگان اکتشافی، با چهل فروند از قدرغه های دشمن برخورد کرده و پی برد که ناوگان اصلی دشمن در پره وتزه است، و طبیعتاً کشتیهای دشمن نیز پس از برخورد با ناوگان اکتشافی عثمانیان، گریمانی فرمانده ناوگان پاپ را که در پروتزه مستقر بود، از اوضاع مطلع ساختند.

بارباروس بسرعت به حرکت درآمد، و جزیره کفالونیا را در سر راه کوید، آنگاه به پروتزه آمد، و سه کشتی را برای کسب خبر و گرفتن اسیر به سواحل دشمن فرستاد؛ و در واقع اسیری که با قایقش به چنگ آمد، از اجتماع ناوگان اسپانیا، پرتقال، پاپ و ونیز، خبر داد.

1. Nârdâ 2. Yânyâ 3. Turgutce

مقایسه توپ، سرباز و کشتیهای طرفین

ناوگان ترکها، متشکل از یکصد و بیست و دو فروند کشتی پاروزنی از نوع چکدیری بود. علاوه از اعضا و کارگران کشتی، ینی چریها و سپاهیان صاحب زمین ایالات، که موظف به خدمت در کشتیها شده بودند نیز وجود داشتند. در نوک کشتیها، تعداد یکصد و شصت و شش عراده توپ دورزن، در سه ردیف قرار داشت.

ناوگان متفقین در ۲۵ سپتامبر ۱۵۳۸ به فرماندهی آندره دوریا از کورفو به حرکت درآمد. تعداد ناوگان آنها، سیصد و وفروند متشکل از یکصد شصت و دو فروند قدرغه و یکصد و چهل کشتی از نوع برچه بود. در این کشتیها، دو هزار و پانصد عراده توپ و شصت هزار سرباز وجود داشت. بدین ترتیب، ناوگان ترکها از نظر تعداد کشتیها، یک سوم ناوگان دشمن، و از نظر توپ یک شانزدهم توپهای دشمن بود. از این گذشته، در مقابل هشت هزار جنگجوی ترک موجود، کشتیهای دشمن تعداد شصت هزار سرباز آتش انداز داشتند.

فعالتهای اولیه

ناوگان متفقین هنگامی که بارباروس خیرالدین پاشا در پره و تزه مستقر بود، فرار سید. با اینکه یکی از فرماندهان دشمن گفت که پیشرفت در مقابل ناوگان ترکها و توپهای موجود در قلعه‌ها امکان پذیر نیست و پیشنهاد کرد که با پیاده کردن نیرو در خشکی پره و تزه را ساقط کنند، ولی آندره دوریا که از وجود نیروهای ترک در خشکی هیچ شکی نداشت، این پیشنهاد را رد کرد.

بارباروس قبل از آمدن ناوگان متفقین به مقابل پروتزه، فرماندهان را جمع کرد و با آنها به مذاکره و مشورت پرداخت. از میان این فرماندهان، سنان پاشا و سنجق بیگها، با اینکه پیشنهاد کردند که در مقابل خطر پیاده کردن نیرو از طرف دشمن در دماغه اکجه‌نوم^۱، به استحکام آنجا بپردازند، ولی بارباروس لزومی به این کار ندید. با اینهمه، در مقابل اصرار آنها، ناچار به پذیرفتن پیشنهادشان شد و تعدادی از سربازان را در آنجا پیاده کرد، و دستورات لازم را به ناخدایان داد. در واقع پیاده کردن نیرو در اکجه‌نوم (اقچیوم) بسیار بموقع انجام شد. ناوگان متفقین پس از آمدن به مقابل پره و تزه، دستجاتی اکتشافی از نظامیان را به سواحل اقچیوم فرستاد، ولی چون با آتش تفنگ ترکها روبرو شدند، ناگزیر مراجعت کردند. لذا اقدام برای پیاده کردن

1. Akceom

نیرو در خشکی از طرف متفقین عقیم ماند. اما در مقابل این وضع، قدرغه‌های دشمن بر روی سربازان ترک آتش گشودند و خسارات زیادی وارد آوردند، و بدین ترتیب جنگ بین طرفین شروع گردید.

نخستین صفحه جنگ دریایی پروتزه

در مقابل آتش توپ ترکها، کشتیهای پاروزنی (چکدیری) دشمن ناچار شدند به پشت سر قالیونها عقب نشینند. برخی از قالیونهای دشمن لنگر کشیده، و برخی دیگر لنگرهایشان را بریده، بلافاصله مجبور به ترک ساحل شدند. کشتیهای پاروزنی، توسط طنابهایی، قالیونها، یعنی کشتیهای بزرگ بادبانی را به دنبال خود می‌کشیدند. بدین ترتیب، آندره دوریا در مقابل آتش توپ ترکها مجبور به عقب‌نشینی شد.

در پی این اوضاع، بارباروس خیرالدین پاشا، به عقب بازگشت، سربازان و توپهایی را که در خشکی گذارده بود، مجدداً به کشتیها منتقل کرد، سپس از بندر خارج شد. پس از دادن آرایش جنگی به کشتیها، تا نیمه شب همانجا ماند و در نیمه شب به تعقیب دشمن پرداخت. باد به جانبی که به نفع دشمن بود، می‌وزید که این مسئله به ضرر ناوگان عثمانی بود. زیرا در مقابل کشتیهای بادبانی (برچه‌ها) دشمن، کشتیهای ترکها که از نوع پاروزنی بود، قدرت تحمل نداشت. اما مدتی بعد، باد از وزش افتاد و کشتیهای دشمن از حرکت بازماندند.

عقب‌نشینی ناوگان دشمن

آندره دوریا پس از این نخستین برخورد، نیمه‌های شب به طرف جزیره آیام‌آورا آمد،^(۱۵) و همانجا لنگر انداخت و با فرماندهان درباره جنگ دریایی به مذاکره پرداخت. سرانجام تصمیم گرفتند که به اینه‌بختی حمله کرده و بارباروس را وادار به جنگ کنند. سپیده تازه دمیده بود که اطلاع یافتند که ناوگان ترکها رو به سوی آنها می‌آید.

جنگ و نتیجه قطعی

آندره دوریا از این شهادت خارق‌العاده ترکها به وحشت افتاد. تردید داشت که بجنگد یا نه.

سرانجام پس از چند ساعت فکر و بررسی، بنا به اصرار فرماندهان تصمیم به جنگ گرفت. بارباروس خیرالدین پاشا، با یک روش جنگی شگفت‌انگیز، بر ناوگان دشمن که از نظر تعداد برتری فوق‌العاده‌ای بر وی داشت، غلبه کرد. استراتژی که درصدد اجرایش بود، تخریب کشتیهای دشمن از راه دور — که به علت عدم وزش باد از حرکت باز مانده بودند — بود. در غیر این صورت، به علت ازدیاد و فزونی کشتیهای دشمن، جنگیدن از طریق نزدیک شدن به آنها، بی نتیجه و پیروزی غیرممکن بود. آندره دوریا اگر چه سعی کرد که قالیونهای ترکها را از پشت سرمحاصره کند و آنها را میان برچه‌ها و چکدیریها قرار دهد، ولی دریانوردان ترک با قدرغه‌هایشان مانع این کار شده، و با آتش توپ مانع اجرای نقشه وی شدند. آندره دوریا که جنگ را باختی بود، بدون توجه به درخواست کمک متفقین، فرار کرد. بارباروس پس از غلبه بر دشمن، مستقیماً به طرف پره‌وتزه آمد. هیچ یک از کشتیهای ترکها غرق نشد، فقط چهارصد نفر از سربازان کشته و هشتصد نفر نیز زخمی شدند. سی و شش قدرغه و فرقاطه^۱ [نوعی کشتی سریع‌السیر] و نزدیک به سه هزار نفر از سربازان دشمن به اسارت ترکها درآمدند. جنگ مذکور در جمادی الاول ۹۴۵/۲۸ سپتامبر ۱۵۳۹ با پیروزی به پایان رسید.

بدین ترتیب در مقابل مانور بارباروس، سیصد و دو فروند کشتی و شصت هزار سرباز دشمن که متفقین به جنگ دریایی اعزام داشته بودند، با وضعی پریشان و درهم شده، ناچار از عقب‌نشینی شدند و آندره دوریا به طرف کورفو فرار کرد.

بر اثر جنگ پره‌وتزه که در تاریخ جنگهای دریایی دنیا شهرت زیادی یافت، آندره دوریا که حاکم دریای مدیترانه بود، وادار شد که این حاکمیت را به رقیب خویش، بارباروس خیرالدین پاشا واگذارد. در طی این جنگ، بارباروس، برای اینکه بهانه و موقعیتی به دست دشمن ندهد، قاطعانه دستور داده بود که از غارت برچه‌ها خودداری شود.

در جنگ پره‌وتزه، فرماندهان داوطلبی چون تورگوت رییس، مراد رییس، صالح رییس، و گوزلجه کاپیتان، اشتهار پیدا کردند.

خبر پیروزی پره‌وتزه، توسط هیأتی به ریاست حسن بیگ، پسر بارباروس در حوالی اسحاق جی و یایان بولی، هنگام بازگشت پادشاه از جنگ بوغدان، به اطلاع وی رسید. بدین جهت مقدار یکصد هزار آقچه به خالصجات کاپیتان پاشا افزوده شد و فتحنامه‌هایی به هر سو ارسال گردید.

آندره دوریا هنگام فرار، کاستلن اوا (کاستلنوا) را که بر ساحل آدریاتیک قرار داشت

به تصرف درآورده، شش هزار سرباز اسپانیایی آنجا گمارد. ولی یک سال بعد به علت فشاری که بارباروس از جانب دریا، و غازی خسروبیگ از جانب خشکی بدانجا وارد آوردند، این قلعه نیز باز پس گرفته شد.

توافق با ونیزی‌ها

به استثنای اسپانیایی‌ها، ونیزی‌ها که نیرومندترین عضو متفقین بودند، از این جنگ بسیار متضرر بیرون آمدند؛ و چون نتوانستند در موره — که از ابتدا چشم بدان دوخته بودند — کاری از پیش ببرند، و از عصیانهای اولونیا و دلوینه که به تحریک آنها صورت گرفته بود، نیز نتیجه‌ای عایدشان نشد، و همچنین به سبب بروز اختلاف با متفقین، مجبور به صلح با عثمانیها شدند. به موجب شرایط صلح، جمهوری ونیز قلاع موجود در سواحل موره و دالماسیا، و جزایری را که بارباروس به تصرف در آورده بود، به عثمانیان واگذار کرد و علاوه بر آن ناگزیر از پرداخت سیصد هزار سکه طلا بعنوان غرامت جنگ نیز شد.

مجادله عثمانی — اسپانیا و کمک دریایی به فرانسویان

جنگهای دریایی

پس از جنگ مشهور بارباروس خیرالدین پاشا، حاکمیت مدیترانه به دست ترکهای عثمانی افتاد، عثمانیان سرگرم مسئله مجارستان بودند. در سال ۹۴۸ هـ/ق/ ۱۵۴۱ م، هنگامی که اردویی از عثمانیان، تحت فرماندهی شخص پادشاه عازم مجارستان بود، بارباروس نیز با هفتاد فروند کشتی از نوع قدرغه، مأمور حفاظت از ساحل آدریاتیک شد. با اینکه مقام بیگلربیگی الجزایر از آن بارباروس بود، ولی چون خود وی در خدمت دولت مرکزی قرار داشت، از این جهت الجزایر به نام وی و به نیابت از وی اداره می‌شد؛ و راهزنان دریایی ترک ساکن آنجا، آزادانه به فعالیتهای خود ادامه می‌دادند.

حرکت شارل کن به طرف الجزیره

امپراتور شارل کن، برای اینکه الجزایری‌ها را سر جای خود بنشانند، که تا آن زمان ضربه‌ای به آنان وارد نیامده و از همین رو بر جرأت و جسارتشان افزوده شده بود، در اوت ۱۵۴۱ شخصاً دست به اقدام زد؛ و با دوازده هزار پیاده نظام و حدود یک هزار نفر سواره نظام و ناوگانی بزرگ، در حالی که آندره دوریا نیز همراهش بود، به طرف الجزیره حرکت کرد. شوالیه‌های پاپ و مالت (شوالیه‌های سابق رودوس) نیز در التزمش بودند. تعداد کشتیهای بزرگ و کوچک آنها، پانصد و هفده فروند و تعداد سربازانش بیست و پنج هزار نفر بود.

دفاع از الجزیره

این ناوگان بزرگ، به محض اینکه به مقابل الجزیره رسید، بی درنگ در خشکی نیرو پیاده کرد. اهالی قلعه بشدت به مقابله پرداختند. خادم حسن آغا، نایب و پسر خوانده بارباروس از قلعه دفاع می‌کرد. نیروهای دشمن هنگام حمله، و نیز ناوگانشان بر اثر توفان دچار ضایعات زیاد شدند. جنگ و دفاع چهار ماه ادامه یافت. شارل کن بدون کسب موفقیتی، با از دست دادن یکصد و شصت فروند از کشتیهایش و نیز دادن تلفات زیاد در دسامبر ۱۵۴۱، مراجعت کرد. در این جنگ، فرناندو کورترا، فاتح مکزیک که مظالم زیادی در آنجا انجام داده بود، نیز شرکت داشت که بسختی از مرگ نجات یافت.

کمک ناوگان عثمانی به فرانسویان

جنگی که میان فرانسوی اول و شارل کن در گرفته بود، هنوز پایان نیافته بود. فرانسوی اول به طور مداوم از فرمانروای عثمانی کمک دریافت می‌کرد. با اینهمه، به علت تعصبات مذهبی، ناگزیر از پیش گرفتن سیاستی دوجانبه بود. با وجود اینکه سیاست دوجانبه او علنی شده بود، ولی سلطان سلیمان، این عمل پادشاه فرانسه را نادیده گرفته، به اقتضای سیاست خویش، کمکی که می‌خواست، انجام می‌داد.

پادشاه فرانسه می‌خواست از راه دریا به وی کمک شود. فعالیت شارل کن در دریا، پس از عدم موفقیتی که در الجزایر با آن روبرو شد، راکد مانده بود. فرانسه نیز در موقعیتی نبود که بتواند در دریا بر شارل کن غلبه کند. هنگامی که فرانسوا در پی متحد شدن با عثمانی بود،

شارل کن نیز در صدد اتحاد با انگلستان علیه فرانسه بود. فرمانروای عثمانی با اینکه خواهان الحاق جمهوری ونیز به اتحاد عثمانی - فرانسه بود ولی ونیزی ها با اعلام بی طرفی خود، پیشنهاد مذکور را محترمانه رد کردند. هدف فرمانروای عثمانی از این پیشنهاد، همانند آنچه که در جنگ پره و تزه صورت گرفته بود، مطمئن شدن از متحد نشدن ونیزی ها با شارل کن بود.

در بهار سال ۱۵۵۰ م/ ق ۱۵۴۳ م، ناوگانی متشکل از یکصد و ده فروند قدرغه، و چهار کشتی باری، به فرماندهی بارباروس خیرالدین پاشا وارد دریای مدیترانه شد. پولن دولاگارا^۱ سفیر فرانسه نیز در کشتی امیرالبحر ترکها بود. پس از اینکه ناوگان مذکور به رچیو، واقع در ناپل رسید، ناوگان الجزیره، متشکل از چهل و یک فروند کشتی نیز به آن ملحق شد. بعد از اشغال رچیو و برخی نقاط دیگر به اوستیا^۲ که اسکله روم بود، آمدند. اهالی دچار حیرت و شگفتی شده، روحیه خود را باختند، ولی به آنها تأمین داده شد. رعایت ترکها در خرید و فروش از شهرهای ساحلی، و پرداخت قیمت و بهای هر چیزی که خریداری می کردند، نشان دهنده بزرگواری ترکها تلقی شد. سرانجام ناوگان ترکها که در راستای ساحل در حال پیشروی بود، در ۲۴ ژوئن ۱۵۴۳ به ماریسی رسید.

مذاکره بارباروس با فرمانده فرانسویان

فرانسوا دوبوربون^۳ (یعنی دوک دانکیین)^۴ فرمانده ناوگان فرانسه، طی تشریفات از ناوگان ترکها استقبال کرد. وی جوانی بیست و سه ساله بود. بارباروس با وی ملاقات و مذاکره کرد، و جویای برنامه و نقشه وی درباره جنگ شد. فرانسویان که ترکها را به کمک خواسته بودند، خود هنوز برنامه و نقشه ای [مشخص] نداشتند. با اینکه این امر موجب عصبانیت بارباروس شد، ولی سرانجام تصمیم به تصرف نیس گرفته شد. نیس در تصرف دوک ساووا، متحد شارل کن بود. بارباروس با وجود اینکه نسبت به این نقشه اعتراض و مخالفتی نکرد، ولی نقص نیروهای فرانسه و کمی تعداد سربازان، و سلاحها را گوشزد کرد.

تصرف نیس و بیانات تند و بحق بارباروس

نیس، بر اثر فشار شدید و زیاده از حد، سرانجام در ۲۰ اوت ۱۵۴۳ تسلیم گردید. در این میان،

1. Polen dö Lâgârd 2. Ostiyâ 3. Frânsuvâ dö Borbon 4. Dânkîyen

یعنی در اثنای محاصره قلعه داخلی نیس، فرانسویان به علت تمام شدن باروتشان به بارباروس مراجعه از وی درخواست باروت کردند. بارباروس که از این درخواست شگفت زده شده بود، به امیر البحر فرانسه (دوک دانکین) گفت: «چه جنگجویان خوبی، کشتیهایشان را از شراب پر کرده، و هیچ چیز را به غیر از باروت فراموش نکرده اند.» آنگاه رو به سفیر فرانسه که در کنارش بود کرده گفت: «هنگامی که در استانبول بودید و می گفتید دولتتان در مقیاس وسیعی آمادگی دارد، آیا با من شوخی و تفریح می کردید؟» و شدیداً بر روی خشم گرفته، و از بی ارادگی و بی ثباتی، و عاطل و بیهوده بودن فرانسویان گله کرد.

رهای تورگوت ریس از اسارت

پس از آن ناوگان ترکها برای سپری کردن زمستان به بندر تولون آمد. ژانتینو دوریا^۱، برادرزاده آندره دوریا که ترکها او را اوغلان کاپیتان [پسرک کاپیتان] می گفتند، فرمانده و ناخدای لوندها، یعنی تورگوت را اسیر و در جنووا زندانی کرده بود. خیرالدین پاشا، شخصاً به مقابل شهر آمد، و گفت «تورگوت را تحویل دهید در غیر این صورت تمام روستاهایتان را به آتش می کشم.» و بدین ترتیب آنها را تهدید کرد. اهالی جنووا بشرطی که مورد تعرض قرار نگیرند، تورگوت را تسلیم کرده و حاضر شدند که لوازم مورد لزوم کشتیهای ترکها را در اختیارشان گذارند. بارباروس تورگوت را به مجلس خود دعوت کرد و در برابر همه گفت: «این [تورگوت] از من نافع تر است» و کشتی یدکی خود را در اختیار وی گذارد.^(۱۶) تورگوت مدت سه سال در زندان مانده بود.

بازگشت بارباروس

خیرالدین پاشا پس از آن، در طی چند ماهی که در مدیترانه غربی حضور داشت، با کشتیهایی که از ناوگان جدا و اعزام کرده بود، سواحل اسپانیا و جزیره ساردنی را کوبید. نیروهای دریایی فرانسویان نیز از جانب دیگر به موفقیتهایی دست یافتند. بارباروس چون اوضاع و احوال مساعد فرانسویان بود، به استانبول بازگشت. هنگام بازگشت نیز حدود چهارصد نفر از پاروزنان را که در کشتیهای فرانسویان کار می کردند، همراه خود آورد (۱۵۴۴م).

مرگ بارباروس

پس از آنکه خیرالدین پاشا از کمک به فرانسویان بازگشت، دیگر عازم جنگ و سفری نشد؛ زیرا دولت عثمانی با انعقاد و معاهده‌ای با شارل کن و فردیناند، به جنگ خاتمه داد و جنگ دریایی دیگری صورت نگرفت. در واقع، بارباروس که سن و سالش بالا رفته بود، پس از مراجعت از مدیترانه غربی، تنها دو سال دیگر زیست. سنش متجاوز از هشتاد بود. وی با حیثیت و افتخار فوت کرد، و در آرامگاهش واقع در بشیکتاش^۱ دفن گردید (۲ جمادی الاول ۱۶/۹۵۳ جولای ۱۵۴۶م). وی مدرسه‌ای نیز آنجا داشت. امروز ناحیه‌ای که روبه دریاست و تصویریک قدرغه و مجسمه‌ای از وی بر بالای آن قرار دارد، اسکله خیرالدین نامیده می‌شود.

جانشینان بارباروس

صوقللی محمد پاشا، جانشین دریانوردی قدرتمند مانند بارباروس خیرالدین پاشا شد. ولی مدتی بعد زمانی که وی بیگلربیگ روم ایلی شد. سنان پاشا، برادر وزیر اعظم رستم پاشا، امیرالبحر گردید.^(۱۷) وی رؤسا [فرماندهان کشتیها] و لوندهایی را که با بارباروس فعالیت و کار می‌کردند، دلگیر و آزرده کرد. ولی پس از مرگ سنان پاشا و پس از اینکه پیاله بیگ مشهور به جای او منصوب شد، وی توانست همراه تورگوت رییس، اولوچ علی رییس، حسن رییس و صالح رییس به فعالیت پرداخته و قدرت و ابهت ناوگان عثمانی را برای مدت زمانی دیگر حفظ کند.

تورگوت رییس

چگونگی تربیت تورگوت

تورگوتچه^(۱۸) پسریک روستایی از روستاهای ناحیه سردالوز^(۱۹) مغلا بود. در جوانی بجای اینکه به کار زراعت بپردازد، اوقات خود را با تیراندازی و کارهای پهلوانی و ورزش گذراند. بعد، همان گونه که اکثراً رسم بود در منطقه اژه بعنوان لوند، وارد خدمت یک نفر راهزن دریایی شد.

1. Beşiktaş

پس از آنکه در آنجا یخویی تربیت و پرورش یافت، سرانجام خود یک کشتی تجهیز کرد و رییس (فرمانده) آن شد.

تورگوت رییس در جنگ پره و تزه فرماندهی کشتیهای لوتدها [راهزنان دریایی] را که داوطلبانه در جنگ شرکت کرده بودند، به عهده گرفت، و پس از جنگ، آزادانه به راهزنی دریایی ادامه داد، و پیروزمندان را در یانوردان جنوبی، اسپانیایی، ناپلی، سیسیلی به زدو خورد پرداخت.

اسارت تورگوت رییس

تورگوت رییس در سال ۱۵۴۰م، هنگام روغن کاری کشتیهایش در جزیره کورسیکا، مورد تهاجم اسپانیایی ها قرار گرفت و بی آنکه فرصت جمع و جور کردن خود را داشته باشد، توسط ژانینو دوریا که ترکها او را کاپیتان الؤغلان (بسرک کاپیتان)، می گفتند، اسیر شد؛^(۲۰) و او، تورگوت را بعنوان هدیه به عمویش آندره دوریا بخشید.

بدین ترتیب، تورگوت مدتی در کشتیها بعنوان پاروزن اسیر گذراند و بعد در جنوا زندانی شد. ولی در سال ۱۵۴۳م: زمانی که بارباروس برای کمک به فرانسویان آمد و زمستان را در تولون گذارند، در اثر تهدید وی و پرداخت سه هزار سکه طلا بعنوان خسارت، تورگوت رییس آزاد شد.

بارباروس خیرالدین با جمله: «او از من سودمندتر است» او را مورد تقدیر قرار داد و با دادن کشتی یدکی خود به وی، او را مجدداً به فعالیت واداشت.

فعالتهای مجدد تورگوت

تورگوت رییس، جزیره جربه را پایگاه خود قرار داد. تمام راهزنان دریایی ترک و عرب را به اطراف خود گرد آورد. با حمید سلطان [مولا احمد]، فرمانروای جدید تونس موافقتنامه ای امضا کرد. به موجب این موافقتنامه، سلطان تونس برای وی ارزاق، قورخانه و مهمات نظامی تأمین می کرد، در مقابل تورگوت نیز مقدار معینی از اموال و غنایم را به سلطان تونس می داد، وی بر بیست و پنج فروند کشتی فرماندهی می کرد.

تورگوت، پس از این توافق، برخی از مناطق مابین تونس و طرابلس را به تصرف درآورد و بعد نیز شهر مهدیه را که جای امنی برای وی بود، اشغال کرد (۵۹۵۶ ق/ ۱۵۴۴ م).

تورگوت و آندره دوریا

تصرف مهدیه که از شهرهای آباد افریقای شمالی بود، توسط تورگوت رییس، موجب شگفتی در اروپای جنوبی شد. بدین جهت بلافاصله ناوگانی به فرماندهی آندره دوریا به آن سوا اعزام گردید. امیر البحر اسپانیا، ابتدا قلاعی را که به دست تورگوت رییس افتاده بود، بعد نیز مهدیه را، پس از آنکه تحت فشار طولانی قرارداد، تصرف کرد. تورگوت در اثنای محاصره آنجا، برای اینکه ناوگان دشمن را وادار به ترک آنجا کند، به کوبیدن سواحل ایتالیا پرداخت، و با اینکه در صدد برآمد نیروی کمکی وارد مهدیه کند، ولی موفق نشد.

دولت عثمانی که به الجزیره توجه پیدا کرده بود، حوادثی را که در آن حوالی به وقوع می پیوست، از نظر دور نمی داشت. پس از آن، جزیره جربه که پایگاه اقدامات تورگوت بود، تحت فشار قرار گرفت، و وی نیز به حوالی دریای اژه رفت و اوضاع را به اطلاع دولت مرکزی رساند، و خود در جزیره اغری بوز (آبری بوز) منتظر صدور فرمان شد.

نخستین محاصره مالت و اشغال طرابلس غرب

در بهار سال ۱۵۵۱ م ناوگانی مرکب از نود فروند قدرغه به ناوگان تورگوت رییس که در جزیره اغری بوز بود پیوست. آنها مستقیماً به طرف جزیره مالت در دریای مدیترانه که مرکز راهزنان دریایی مسیحی بود، پیش رفتند. سنان پاشا، برادر رستم پاشا [وزیر اعظم] امیر البحر عثمانی بود. مالت به محاصره درآمد، و مدتی بعد، اختلاف شدیدی میان تورگوت رییس و سنان پاشا به وجود آمد. سنان پاشا نیروهایش را سوار کشتی کرده، آنجا را ترک کرد، و به طرابلس غرب آمد. اینجا نیز در دست شوالیه های مالت بود. به دنبال فشاری که از طریق دریا و خشکی وارد شد، طرابلس [غرب] در سال ۵۹۵۸ ق/ ۱۴ اوت ۱۵۵۱ م، به تصرف درآمد. (۲۱)

ورود تورگوت رییس به خدمت دولت عثمانی

به توصیه سنان پاشا، تورگوت رییس که در طی جنگهای مالت و طرابلس غرب نشان داده بود که دریانوردی بزرگ است و ماهرترین ملوانان و دریانوردان در خدمت او هستند، به اتفاق همراهانش به خدمت دولت عثمانی درآمدند. سنجق بیگی قارلی الی به تورگوت داده شد و به هریک از همراهانش یعنی غازی مصطفی، اولوج علی، حسن کله، محمد رییس، سنجقدار رییس، دلی جعفر (جعفر دیوانه) رییس، و قرا قاضی. حقوقی برابر حقوق ینی چریها، یعنی هفتاد-هشتاد آقچه، امتیاز حمل فانوس دریایی (یعنی فرماندهی کشتی در ناوگان ترکها «ریاست قدرغه») داده شد و بعنوان رؤسای کشتیهای دولتی تعیین شدند. تورگوت رییس پس از انتصابش، به مرکز سنجق خود، یعنی پره و تزه رفت.

دومین کمک دریایی به فرانسویان

ناوگان عثمانی در بهار سال ۱۵۵۲م، به فرماندهی کاپیتان سنان پاشا، راهی جنگ در مدیترانه غربی شد. وی به علت وجود مخاصمه میان هانری دوم پادشاه فرانسه و شارل کن، به دنبال تقاضای پادشاه فرانسه، برای دومین بار به کمک فرانسه می شتافت. دارامون^۱ سفیر فرانسه نیز با سه کشتی همراه ناوگان عثمانی بود. تورگوت بیگ، امیر قارلی الی، مأمور کوبیدن سواحل سیسیل شد. ناوگان، پس از گشتن در سواحل ایتالیا، وارد ناپل شد، و چون ناوگان فرانسه به آنجا نرسید، به این امید که در راه به آن برخورد کند، مدتی به سیر و سیاحت در راستای شمال پرداخت، در این میان خبر رسید که آندره دوریا در صدد عبور از ناپل است. بنا به توصیه تورگوت بیگ، در نزدیکیهای پونتزا^(۲۲) به کمین نشستند. آندره دوریا پس از ورود به این کمینگاه، شکست خورد و به طرف جزیره ساردنی فرار کرد.

با وجود اینکه ناوگان ترکها متجاوز از دو ماه در مدیترانه غربی بود، ولی خبری از ناوگان فرانسه که خود درخواست کمک کرده بود، نشد. بدین جهت ناوگان ترکها ناگزیر از بازگشت گردید.

جنگهای مدیترانه غربی

پس از جریان فوق، هم سنان پاشا، و هم جانشین وی پیاله پاشا، دست به جنگهایی در دریا

زدند. یکی از این اقدامات، تصرف سیودادلا^۱ (در اسناد عثمانی سیه دلا^۲) که از شهرهای مهم جزیره مینورکا^۳ در سال ۵۹۶۶ ق/ ۱۵۵۸ م، به دست امیرالبحر پیاله پاشا بود که در آبهای اسپانیا مشغول گشت بود.^(۲۳) علاوه بر آن کوبیدن سواحل ایتالیا توسط پیاله پاشا بود. در حالی که تورگوت پاشا و صالح پاشا نیز در التزامش بودند، شهر رچیورا به تصرف درآورد، و شهر اوران (أران) واقع در آفریقای شمالی را از دست اسپانیایی ها خارج کرده و با موفقیت مراجعت کردند. به دنبال همین کار، اتحادی متشکل از تمام حکومت‌های موجود در شبه جزیره ایتالیا، علیه عثمانیان به وجود آمد، که در رأس آن پاپ و اسپانیایی ها قرار داشتند. این اتحاد، موجب بروز جنگ جربه در سال ۱۵۵۹ م گردید.

شارل کن از امپراتوری آلمان کناره گیری کرد، و برادرش فردیناند، امپراتور آلمان شد، و پسرش فیلیپ نیز به پادشاهی اسپانیا رسید. فیلیپ پس از صلح با فرانسویان چشمش را به دریای مدیترانه دوخته بود؛ و برای حفاظت از سواحل خود، در صدد بود که طرابلس گراب را در تصرف خویش داشته باشد. برای همین هم به تدارک پرداخته و خود را مجهز کرد. پیاله پاشا تمام این اطلاعات را توسط شخصی که در سال ۱۵۵۹ م در سفر دریاییش به اسارت گرفت، به دست آورده و به حکومت مرکزی اطلاع داد.

جنگ جربه

در این میان تورگوت پاشا بیگلربیگ طرابلس گراب^(۲۴) که در صدد بود جربه را که پیش از آن به خود وی تعلق داشت، و به دست اسپانیایی ها افتاده بود، به دست آورد، و به محاصره آنجا پرداخت در این میان، خبر آمدن ناوگان متفقین متشکل از دویست فروند کشتی که علیه عثمانیان تجهیز و تدارک دیده شده بود، به فرماندهی ژان آندره دوریا که دیگر پیر شده و مدتها بود که عازم جنگی نشده بود، دریافت شد، تورگوت پاشا، با نیروی اندکی که در اختیار داشت، چون پی برد که در مقابل آنان قادر به مقاومت نخواهد بود، به طرابلس گراب بازگشت، و اوضاع را توسط سنجق بیگ موره، به اطلاع استانبول رساند.

اسپانیایی ها و متفقینش، پس از تصرف جربه بسرعت آنجا را علیه عثمانیان استحکام بخشیدند، و در مقابل، ناوگان عثمانی با بیش از دویست فروند کشتی به فرماندهی پیاله پاشا به

1. Siüda dela 2. Siyedelâ 3. Minorkâ

مقابل جربه آمد، و در اینجا جنگی که در تاریخ به نام جنگ جربه معروف شد، به وقوع پیوست. ضربه این جنگ از ضربه سختی که در پره و تزه توسط بارباروس به آندره دوریا وارد آمد، سختتر بود. شصت فروند کشتی متفقین غرق شد و بیست هزار نفر از نیروهایشان به هلاکت رسیدند، و تنها هفده کشتی آنان موفق به فرار و نجات خود شدند.

پس از جنگ دریایی جربه، جزیره محاصره شد و با اینکه اسپانیایی ها به سختی مقاومت کردند، ولی در مقابل عزم و اراده ترکها، قلعه سقوط کرد. الواروا ژنرال اسپانیایی ها متواری شد، ولی توسط تورگوت پاشا مورد تعقیب قرار گرفت، و سرانجام به اسارت درآمد. جزیره به تورگوت پاشا واگذار شد و پیاله پاشا پس از سرزدن به طرابلس گراب، به استانبول بازگشت.

دومین محاصره جزیره مالت و کشته شدن تورگوت پاشا

شوالیه های ژان مقدس

پس از آنکه در سال ۱۵۲۲ م جزیره قبرس به تصرف عثمانیان درآمد، جزیره مالت به شوالیه های سن ژان (ژان قدیس) که از آنجا اخراج شده بودند، واگذار شد، و در عین حال، حفاظت از طرابلس گراب نیز که از آن اسپانیایی ها بود، به آنها واگذار گردید. شوالیه ها در اندک مدتی قلعه مستحکمی در جزیره مالت ساختند. شوالیه ها همانند زمانی که در رودوس بودند، در مالت نیز ناوگانی مجهز و کامل داشتند، و پیوسته در فعالیت بودند. آنان با استفاده از هر فرصتی، کشتیهای تجاری ترکها را تصرف می کردند و با راهزنان دریایی ترکها به زد و خورد می پرداختند، علاوه بر آن، در جنگهایی که علیه ترکها صورت می گرفت، شرکت می کردند، چنانکه گذشت، در جنگهای پره و تزه و جزیره جربه با کشتیهای خود به متفقین کمک کردند. از این گذشته جزیره مالت پناهگاه راهزنان دریایی مسیحی بود. نظر به اینکه مصر، طرابلس گراب، الجزیره و برخی مناطق مهم دیگر در دست عثمانیان بود، از این رو، تصرف جزیره مالت که بر سر راهشان بود، ضرورت داشت. اسپانیایی ها هم به برکت تصرف مالت، از آمدن ناوگان عثمانی، به طرف سیسیل، ناپل و حوالی آن اطلاع پیدا می کردند. بدین جهت به دفاع از مالت اهمیت می دادند. برای محاصره جزیره فرصتی به دست آمده بود. در این میان تصرف یک کشتی متعلق به ترکها که حامل وسایل متعلق به دربار عثمانی بود، توسط هفت فروند کشتی راهزنان دریایی مابین

جزایر زانتا و کفالونیا، سبب اتخاذ تصمیم برای تصرف جزیره [مالت] شد و جنگ مالت بدین ترتیب به وقوع پیوست.

جنگ مالت

در اوایل سال ۱۷۹۲ هـ ق/ آوریل ۱۷۶۵ م، ناوگان عثمانی مأمور جنگ شد. مصطفی پاشا قزل احمدلی،^(۲۵) وزیر خامس به فرماندهی نیروهای زمینی تعیین گردید. پیاله پاشا امیرالبحر ناوگان بود. پیاله پاشا با یکصد و هشتاد و یک فروند کشتی، وارد دریا شد. قبل از حرکت هم به پیاله پاشا و هم به مصطفی پاشا توصیه شد که «تورگوت بیگ از تمام امور مربوط به فتح جزیره اطلاع دارد، بنابراین به هیچ وجه عملی بدون نظری انجام ندهید.» تعداد کشتیهای ناوگان عثمانی بعداً با الحاق کشتیهای تورگوت پاشا و صالح پاشا به سیصد فروند رسید.

درمقابل جزیره مالت

زمانی که نیروی زمینی و ناوگان عثمانی از استانبول به مقابل جزیره مالت رسیدند، تورگوت پاشا بیگلربیگ طرابلس گراب هنوز فرانسیده بود. فرمانده نیروهای زمینی و کاپیتان پاشا، بدون توجه به توصیه پادشاه، پس از مذاکره و مشورت با یکدیگر، بی آنکه چند روزی در انتظار وی باشند، در خشکی نیرو پیاده کردند. ابتدا برای حفظ امنیت ناوگان، بنا به توصیه و اصرار مصطفی پاشا، به محاصره قلعه سنت الن^۱ که مراقبت از بندر را به عهده داشت — بی آنکه ضرورتی داشته باشد — پرداختند. در این میان یعنی در اولین روز محاصره تورگوت پاشا با سیزده فروند کشتی (از نوع قدرغه) سر رسید.

کشته شدن تورگوت پاشا

تورگوت پاشا اظهار داشت که محاصره سنت الن^(۲۶) اشتباه بوده است؛ چون با تصرف قلعه اصلی، آنجا خود بخود سقوط می‌کرد، ولی چون دیگر مسئله تا این حد پیش رفته بود، توصیه کرد که یک تهاجم همگانی صورت گیرد. خود نیز تهاجم به حصار سنتاژ^۲ را برعهده گرفت.

هنگامی که این تهاجم صورت گرفت (۱۸ ژوئن)، بر اثر برخورد قطعه سنگی، به سر تورگوت پاشا، — که از تخته سنگی بر اثر اصابت گلوله توپ جدا شده بود — وی از ناحیه سر مجروح شد، و از دهان، بینی و گوشش خون جاری شد. وی چهارشنبه روز بیهوش بود. در پنجمین روز، صبح فردای روزی که قلعه فتح شد — تورگوت پاشا فوت کرد. جسدش بلافاصله با پنج فروند قدرغه اش به طرابلس گراب فرستاده شد، و در آرامگاهی در کنار مدرسه و مسجدی که خود ساخته بود، دفن شد.

قلعه سنت الن در طی هفده روزه تصرف درآمد (۲۴ جولای ۱۵۶۵). با وجود آنکه هدف اصلی محاصره مالت بود، ولی به علت سپری شدن فصل دریا و کاهش آذوقه و مهمات و قوت گرفتن احتمال آمدن کمک از سوی فرانسه، اسپانیا و پاپ که از طرف دشمن تقاضا شده بود، تصمیم به بازگشت گرفته شد؛ و با کشته شدن دریانوردی بزرگ همانند تورگوت، دیگر امکان تصرف جزیره از بین رفته بود، لذا دست خالی بازگشتند. به دنبال این عدم موفقیت، سردار مصطفی پاشا از مقام وزارت عزل شد.

یادداشت‌های فصل بیست و پنجم

۱. مورخ «عالی» در اثر منظوم خود به نام لجة الابرا، بنا به آنچه که از زبان خیرالدین بارباروس شنیده است، می‌نویسد: اوروج رییس به اسارت شوالیه‌های رودوس در آمد و در قلعه بودروم زندانی شد. وی قرار بود در مقابل یک هزار سکه طلا، بعنوان فدیة آزاد شود. روزی از قلعه خود را به دریا افکنده، نجات یافت و بعد خود را به انطالیه رساند و در کشتی شخصی به نام علی مأمور بازو بستن بادبانها شد. ولی بعدها یک کشتی برای خود تدارک دید (برگ ۳۳).
۲. خلق الوال (گولته)، یکی از دو قلعه مربع شکل واقع در محل اسکله تونس بود و جایی قرار داشت که دریا را به دریاچه تونس پیوند می‌داد، و از تنگه‌ای تنگ و کوتاه محافظت می‌کرد. این قلعه با قلعه دیگری یک میل فاصله داشت. به قلعه‌ای که در سمت راست قرار داشت، صوبرجی Şuburcu [برج آب]، و به آن دیگری خلق الوال گفته شد.
۳. بنی حفص در تونس، بنی زیان در الجزایر، و بنی مورین در مراکش از دولتهای مسلمان در شمال افریقا بودند.
۴. Bitci، این موضع که در قدیم «بجه‌یه» و امروزه بوجی نامیده می‌شود، در شرق الجزایر و بر ساحل دریا قرار دارد.
۵. کتیبه مورخ ۹۲۴ هـ/ق ۱۵۱۸ م، در برج چرچل واقع در الجزایر، تحت عنوان «القائم بامرالله المجاهد فی سبیل الله اوروج بن یعقوب» نشان می‌دهد که وی فرمانروای آنجا بوده است (کتیبه موجود در دوازدهمین صفحه مجموعه نوشته‌جات درباره کتیبه‌های اعراب و ترکها در افریقا، که توسط گابریل کولن Gâbriyel kolen در سال ۱۹۰۱ در پاریس منتشر شد).
۶. الجزایر غربی را اوروج بیگ، غازی آناتولی، به ضرب شمشیر جهانگیرش فتح کرد، و در سال ۹۱۶ هـ/ق ۱۵۱۰ م، به نام سلطان اوروج، به حکومت تعیین شد. در سال ۹۲۲ هـ ق فوت کرد و خیرالدین بیگ برادرش جانشین او شد، و با بیست فرزند کشتی آمد «بنده خان سلطانی» شد، و خود میر میران آن دیار گردید (عطایی، ص ۹۴).
۷. عبارت «امرینبنا هذا المسجد المبارک السلطان المجاهد فی سبیل الله رب العالمین مولانا خیرالدین ابن الامیر المجاهد ابی یوسف یعقوب الترمکی» بر وی کتیبه مورخ جمادی الآخر ۹۲۶ واقع در مسجد جامع خیرالدین پاشای الجزیره که مسجد قدیم نامیده می‌شود، نشان می‌دهد که خیرالدین رییس در سال ۱۵۲۰ م، سالی که یاوز سلطان سلیم فوت کرد، سلطان الجزایر بوده است (گابریل کولن، همان اثر).
۸. درباره تصمیم خیرالدین دایر به رفتن نزد عثمانیان و درخواست علما، قاضی، تجار و سایر بزرگان الجزیره مبنی بر ماندن و دفاع از آنها، از خیرالدین که به دولت عثمانی منتسب شده بودند، نامه‌ها و عریضه‌هایی وجود دارد (آرشو کاخ توپقایی، شماره ۶۴۵۶).
۹. بارباروس خیرالدین پاشا «... امیر سنجق گلیبولی، و امیر البحر تمامی سفاین پروین و بیگلربیگ جزایر مغرب زمین...» شد، (طبقات الممالک ص ۵۱۸). علت اعزام خیرالدین پاشا از طرف پادشاه. به حلب، به خاطر صلاحیت و اختیارات وزیر اعظم بود که بعنوان سردار سپاه تمام عزل و نصبها از اختیارات او بود. با اینکه تواریخ عثمانی نوشته‌اند که پادشاه به او گفته بود: «چون تو خیر و برکت این دین هستی، بنابراین نام تو باید خیرالدین، باشد»، ولی با توجه به اینکه نام خیرالدین مدتها قبل از آن در کتیبه مورخ ۹۲۶ هـ ق، ذکر شده بود، از این رو این روایت صحت ندارد.
۱۰. به دنبال فوت متوکل علی الله ابو عبدالله محمد، حکمران بنی حفص در ۱۵۲۵ م، پسرش مولا حسن جانشین وی شد. مولا حسن چهل و دو برادر از چهل و چهار برادر خود را به قتل رساند. تنها دو برادرش به نامهای عبدالؤمن و رشید فرار کرده، در میان قبایل عرب مخفی شدند. مولا حسن عیاش و ولخرج بود. مردم از رفتار وی به ستوه آمده، برای رشید پیامی

فرستاده، خواستار حکمرانی وی شدند. حسن که پی به این موضوع برد، رشید را مورد تعقیب قرار داد. رشید از مخفی گاهش فرار کرد و به الجزیره رفته به بارباروس پناهنده شد. حضور رشید در الجزیره سبب ناراحتی و نگرانی مولا حسن شد. به دنبال شکایت از وی به سلطان سلیمان، رشید را به استانبول برده، و با پانصد آچه مقرر کرد که برایش تخصیص یافت، او را در استانبول نگاه داشتند.

مولا حسن چون موفقیتی به دست نیاورد، نزد شارل کن فرار کرد. سپس به کمک وی تونس را به تصرف درآورد. ولی به علت ظلم و ستمش، هنگام جنگ با قبایل عرب، مردم او را خلع کرده خواستند پسرش حمید را جانشین او کنند (در کتاب دول اسلامیه، اسم حمید، به نام احمد ذکر شده است) [حمید پیشنهاد آنان را نپذیرفت] ولی مردم تهدید کردند در غیر این صورت، عمویش عبدالؤمن را انتخاب خواهند کرد. مولا حسن که از اروپاییان کمک گرفت، بازم موفق نشده، دستگیر گردید، و چشمهایش را میل کشیدند (خلاصه شده از تاریخ بچوی، ج ۱، ص ۴۹۴-۴۹۱).

۱۱. تاریخ بچوی، ج ۱، ص ۴۹۳.

۱۲. بارباروس با هشتاد کشتی از استانبول حرکت کرد. در محاصره تونس تعدادی از کشتیهایش را از دست داد. با چند کشتی باقی مانده به الجزایر فرار کرد، و با کشتیهایی که آنجا داشت، تعداد کشتیهایش را به سی و دو فروند رساند.

۱۳. جزیره کورفو ابتدا متعلق به سلطنت نشین ناپل بود، و در سال ۱۳۸۷ م، تحت حاکمیت ونیزیها درآمد؛ و در مقابل تجاوزات و حملات عثمانیها، به صورت محافظ مرزها درآمده بود. «مسئله شرق هنگام ظهور امپراتوری ترکها» (انتشارات زیلبرش میوت Silbersch Miott ترجمه از آلمانی به ترکی، توسط جمال گوپرولو، ص ۱۳ و ۱۲).

۱۴. منشآت فریدون بیگ، ج ۱، ص ۶۰۶ «چاپ ۱۲۷۴». بنابه نوشته «عالی مورخ» به نقل از محمد بن نصح رییس که در این جنگ حضور داشت، چهار نفر از غازیان که در جان پناه قرار داشتند بر اثر گلوله‌هایی که از قلعه پرتاب شد، در یک آن کشته شدند. پادشاه پس از شنیدن این خبر، چون فرارسیدن زمستان را نیز دید، دستور بازگشت داد. در پاسخ این گفته لطفی پاشا: «اگر مدتی دیگر به محاصره ادامه دهند، قلعه به تصرف در خواهد آمد». پادشاه گفت: «من یک غلام مجاهد خود را با هزار قلعه مثل این عوض نمی‌کنم» و دستور بازگشت داد (برگ ۴۲).

۱۵. عالی می نویسد به حوالی دماغه انجیر در جزیره کفالونیا آمدند (برگ ۴۶).

۱۶. تورگوتجه فرزند دهقانی به نام ولی Veli از اهالی روستایی تابع ناحیه سرولوز Seroloz بخش مغلا بود. وی جزو ملوانان راهزنان دریایی بود که بعدها به مقام ریاست کشتی رسید و به دست جنوایی‌ها به اسارت درآمد، پس از مدتی زندانی شدن با تهدید بارباروس آزاد شد و بارباروس کشتی یدکی خود را در اختیار وی گذارد (خلاصه شده از تحفة الکبار)، فعالیت وی در دریانوردی در پایان این فصل آمده است.

۱۷. سنان پاشا در سال ۹۶۱ هـ/ق/ ۱۵۵۴ م، فوت کرد. مدرسه و مسجد جامع سنان پاشا واقع در بشیکتاش را او ساخته است.

۱۹. Serdaloj: با اینکه در نسخه چاپ شده تحفة الکبار (ص ۶۷)، با املائی سرولوز ذکر شده است. ولی در نسخه چاپ نشده موجود در کتابخانه ام (مؤلف)، تحت عنوان سردالوز آمده است.

۱۸. مورخ عالی تمام سرگذشت و ماجرای تورگوت را به نقل از سامی بیگ پسر قایت حسن بیگ از خویشان تورگوت نوشته است، و دیگران از وی نقل کرده‌اند.

۲۰. بنابه روایت تورگوت به اسارت افتاد و او را پیش جوانی که تازه بیست ساله شده بود، بردند. تورگوت با دیدن وی گفت: «ای خدا مرا به دست دختری که تازه حیض شده است، افکندی؟» و بدین ترتیب ناراحتی و تأثر خود را بروز داد (یادداشت تحفة الکبار، ص ۶۷).

۲۱. طرابلس غرب، پس از آنکه توسط مسلمانان به تصرف درآمد، تحت اداره اغلی‌ها و فاطمیان بود، و بعد به دست

نورماندی‌ها افتاد. بعد نیز موحدین این منطقه را مجدداً جزو مناطق مسلمانان درآوردند. بعدها طرابلس گراب که به دست دولت بنی حفص افتاد، در سال ۱۵۱۰ م، توسط اسپانیایی‌ها اشغال شد و از سال ۱۵۳۰ م، همراه با جزیرهٔ مالت به شوالیه‌هایی که از رودس اخراج شده بودند، واگذار گردید، و در ۱۵۵۱ م نیز تحت ادارهٔ عثمانیان درآمد.

۲۲. Ponza، جزایر پونتزا، مجمع الجزیری واقع در غرب ناپل.

۲۳. مجلهٔ «انجمن تاریخ عثمانی»، سال سوم، ص ۹۶۶.

۲۴. شهرت تورگوت برای سنان پاشا امیرالبحر، و برادر وزیراعظم رستم پاشا، غیرقابل تحمل شده بود، و تا زمانی که در مقام امیرالبحری بود، با وی به مجادله و مخالفت پرداخت. سلطان سلیمان قانونی، زمانی درصدد برآمد که مقام امیرالبحری و سنجق بیگی الجزیره، را به تورگوت بیگ که سنجق بیگ قارلی الی بود — بویژه پس از موفقیهایی که در مدیترانهٔ غربی به دست آورده و موجب رضایت سلطان شد — واگذار کند، ولی رستم پاشا گفت، که تورگوت بیگ گفته است: «من در خارج از مرکز (استانبول) پرورش یافته‌ام بنابراین نمی‌توانم در درگاه مُعلی خدمت کنم»، و بدین ترتیب مانع از این کار شد. طرابلس گراب به همت وی به دست آمده بود، و وعدهٔ بیگلربیگی هم بدو داده شده بود. ولی به علت مخالفت سنان پاشا که با وی خصومت داشت مقام مذکور به مراد بیگ واگذار گردید. سرانجام روزی تورگوت بیگ، هنگامی که پادشاه عازم جنگ بود، دست به دامان وی شد و از وی بیگلربیگی طرابلس گراب را خواست. پادشاه نیز بلافاصله با خواستهٔ وی موافقت کرد. بدین ترتیب وی مدت ده سال، یعنی تا زمان مرگش، بیگلربیگی آنجا بود. تورگوت بیگ در سال ۱۵۵۱ م بیگلربیگی طرابلس گراب شد.

۲۵. آنها از شاخهٔ قزل احمد بیگ از خاندان آل جاندار که در سینوب و قسطنطنیه امیرنشینی به وجود آوردند، بودند.

۲۶. این اسم در تحفة الکبار، به صورت سنتارمه Senterme و در تاریخ عالی به صورت سنترمه Senterme آمده است.

فصل بیست و ششم

جنگهای هند و عمان

فعالیت پرتغالیها در اقیانوس هند

پرتغالی‌ها در سال ۱۴۹۸م، پس از کشف هندوستان از طریق دماغه امیدنیک توسط واسکو دوگاما^۱ با ناوگانی نیرومند، حاکمیت خود را بر آنجا تحمیل کردند. کالاهای هند که تا آن زمان توسط کشتیهای اعراب به مصر منتقل و از آنجا نیز از طریق بندر اسکندریه با کشتیهای ونیزی‌ها به اروپا برده می‌شد، با کشف این راه جدید، دیگر مسیر خود را تغییر داد. حتی آلبوکرک^۲، دریاسالار پرتغالی با تصرف جزیره سوکوترا^۳ واقع در دهانه دریای احمر و نیز تنگه هرمز، راههای انتقال کالاها را به روی کشتیهای مسلمانان مسدود کرد (۱۵۱۵).

مسدود شدن این دوراه و به تصرف درآمدن سواحل هند، دریای هند را به صورت یک دریاچه پرتغالی درآورد و این امر موجب گردید که تجارت آن منطقه به دست پرتغالی‌ها بیافتد.

پرتغالی‌ها و دولت مالیک

قبل از تصرف مصر و سوریه توسط عثمانیان، در زمان مملوکها که بر آنجا حکم می‌راندند، به علت مطالبی که پرتغالی‌ها به هندی‌ها روا می‌داشتند، محمود خان اول، حکمران گجرات

1. Vasko do Gama 2. Albokerk 3. Sokotra

(۱۵۱۱-۱۵۴۸م)، با توسل به قانصوغوری، درخواست کمک کرد. او نیز در سال ۱۵۰۸م ناوگانی مجهز به توپ به فرماندهی حسین بیگ اعزام داشت. ولی ناوگان مزبور، به غیر از چند زدو خورد که انجام داد، کاری از پیش نبرده، مراجعت کرد. پس از آن، به دنبال ویرانهایی که پرتغالی‌ها در دریای احمر و عدن انجام دادند، با اینکه مملوکها، ناوگانی متشکل از پنجاه فروند کشتی از نوع چکدیری که «غوراب» نامیده می‌شد، به فرماندهی سلمان رییس، کاپیتان و ناخدای ترک، علیه پرتغالی‌ها اعزام داشتند، ولی به علت وقایعی که در آن زمان در یمن اتفاق می‌افتاد، موفق به انجام کاری نشد.

عثمانیان و پرتغالی‌ها

پس از انقراض دولت مملوکها، عثمانیان که بر آن مناطق تسلط پیدا کردند نیز با همان اوضاع روبرو شدند. اشغال دهانه‌های بصره و دریای احمر توسط پرتغالی‌ها، مسلماً ضربه‌ای سیاسی و اقتصادی برای عثمانیان که مالک بصره، بغداد، یمن، حجاز، و مصر شده بودند، بشمار آمد. علاوه بر آن، حکمران گجرات نیز در برابر مظالم پرتغالی‌ها، از عثمانیان درخواست کمک کرد، چنانکه در سال (۱) ۱۵۳۵م، بهادرشاه، سلطان گجرات، با ارسال نامه و سفیری نزد پادشاه عثمانی، اطلاع داد که از طریق خشکی تحت فشار مغول و از طرف دریا نیز تحت فشار پرتغالی‌ها قرار گرفته است، و نوشته بود که می‌خواهد برای تأمین مخارج سربازان و کشتیهایی که برایش خواهند فرستاد، از طلاهایی که به طور امانت به مکه فرستاده است، استفاده کند. (۲)

با متوسل شدن بهادرشاه به عثمانیان و با در نظر گرفتن منافع عثمانیان در آن منطقه داشتند، تصمیم بر این گرفته شد که با ساختن کشتیهایی در بندر سوئز، به جنگی بزرگ در آبهای هند اقدام شود؛ و برای این کار خادم سلیمان پاشا، بیگلربیگ سابق مصر، که در آن تاریخ بیگلربیگ آناتولی بود، مناسب تشخیص داده شد و با مقام وزارت مجدداً به جای خسرو پاشا، به والیگری مصر، انتخاب و اعزام شد.

کشتی‌سازی در کارگاههای سوئز

در زمان حکومت مملوکها، کشتی‌سازی در سوئز انجام می‌شد. برخی از آلات و ادوات مورد لزوم

برای کشتیهایی که آنجا ساخته می‌شد، از آناتولی فراهم می‌گردید. سلطان بایزید دوم، برای کشتیهایی که قرار بود سلطان وقت مملوک در سوئز بسازد لوازم و آلات مورد لزوم را، بی‌آنکه بهایی دریافت دارد، به سلطان مملوک هدیه کرد.

این بار نیز، پس از آنکه به خادم سلیمان پاشا دستور داده شد، که در سوئز اقدام به کشتی‌سازی نماید، فرمان داده شد که لوازم و آلات مورد لزوم کاپیتان پاشا، بلافاصله توسط بیست فروند کشتی باربری، ارسال شود، و تخته‌آلات و سایر لوازم کشتی که در علایه، تدارک شده بود، توسط صالح رییس به اسکندریه و از آنجا به سوئز ارسال گردید. بدین ترتیب در کارخانه کشتی‌سازی سوئز هفتاد فروند کشتی در اندازه‌های مختلف ساخته شد، و تمام لوازم آن تکمیل و آماده حرکت گردید.

سفر و جنگ خادم سلیمان پاشا در هند و تصرف عدن

پس از آماده شدن ناوگان سوئز و گماردن هفت هزار سرباز تحت فرماندهی خادم سلیمان پاشا، او در محرم ۹۴۵/ژوئن ۱۵۳۸م، به حرکت درآمد و با تصرف عدن، بعنوان نخستین عملیات اجرایی برای به دست گرفتن دروازه دهانه دریای احمر، آغاز به کار کرد.

خادم سلیمان پاشا، برای اطمینان یافتن دولت عثمانی که دریای سرخ را در اختیار داشت و تأمین امنیت یمن، حجاز، مصر و حبشه، تصرف عدن را ضروری دانست، امیر ابن داود حاکم عدن را که از خاندان بنی طاهر بود، به حيله به کشتی خود کشاند و توقیف کرد و از حصار قلعه آویختش؛^(۳) و پس از آنکه بهرام بیگ را که در التزامش بود، بعنوان سنجق بیگ آنجا تعیین کرد، راهی هندوستان شد.

ناوگان عثمانی به سواحل جزیره دی‌یو، واقع در غرب هندوستان رسیده، لنگر انداخت. خادم سلیمان پاشا، تنها دو سال پس از درخواست کمک بهادرشاه از دولت عثمانی، توانست به ساحل هندوستان برسد. بهادرشاه در سال ۱۵۳۷م در جزیره دی‌یو، توسط پرتغالی‌ها به قتل رسید؛ و به جایش میران محمدشاه فاروقی^(۴) نوه خواهرش، از خاندان خاندش حکمران آنجا شد، بعد نیز برادرزاده بهادرشاه از خانواده حکمران گجرات، یعنی محمود سوم به کمک پرتغالی‌ها در طی همان سال اداره آنجا را به دست گرفت. هنگام آمدن خادم سلیمان پاشا به مقابل جزیره دی‌یو، محمود شاه سوم، حکمران بود و با پرتغالی‌ها علیه عثمانیان متحد شد.

محاصره شهر دی‌یو

خادم سلیمان پاشا، پس از روبرو شدن با چنین مقاومتی توپها و نیروهایش را در جزایر پیاده کرد و به محاصره قلعه پرداخت. سنگینترین توپهای گلوله‌زنی با توجه به زمان مورد بررسی، که هرکدام یک کنتال وزن داشتند، توسط کشتیها بدانجا حمل شده بودند. برخی از استحکامات کوچک نظامی و باروهای قلعه به تصرف درآمد. ولی علی‌رغم محاصره‌ای که بیست روز طول کشید و حملاتی که انجام شد، قلعه به مقاومت ادامه داد. در این بین، به علت فرارسیدن ناوگان پرتقالی‌ها و مساعد نبودن اوضاع دریا، سلیمان پاشا ناگزیر از ترک محاصره شده، و تصمیم به بازگشت گرفت، و در بیست و پنجم دسامبر همان سال وارد بندر موخا^۱، واقع در ساحل یمن شد.

آغاز الحاق یمن

در زمان احمد پاشای خائن والی مصر، سلمان رییس، در یانورد مشهور که حاکمیت عثمانی را به رسمیت شناخته بود، به یمن اعزام شد؛ و پس از پیوستن به دوستش حسین بیگ در جدّه، با تصرف جزیره کاماران^۲ که در تصرف پرتقالی‌ها بود، آغاز به کار کرده، سپس به سوی یمن پیش رفت. پس از آنکه آنجا را نیز تحت حاکمیت عثمانیان درآورد، اداره آنجا را به حسین بیگ سپرده، به سوئز بازگشت. ولی موفق به تصرف عدن نشد. خادم سلیمان پاشا پس از آنکه در موخا، بزرگترین بندر یمن،^(۵) لنگر انداخت. ناخدا احمد بیگ امیر زبیدا^۳ را که ترک و از اهالی روم ایلی بود، نزد خود فراخواند، ولی وی برای اینکه دچار سرنوشت حاکم عدن نشود، با احتیاط عمل کرده، و از رفتن نزد وی خودداری کرد، و در مقابل وعده واگذاری امارت زبید به وی از طرف سلیمان پاشا — که به منظور فریب او صورت می‌گرفت —، برای اینکه به دام سلیمان پاشا نیافتد، گفت «من این جا را با شمشیر گرفته‌ام و فقط با شمشیر هم می‌توان از من گرفت» و بدین ترتیب در مقام مقابله با وی برخاست.

پس از آن سلیمان پاشا، موخا را ترک کرده، به جزیره کاماران رفت و پس از ساختن ارابه‌هایی برای انتقال توپها، در بندر سلیف^۴ نیرو پیاده کرد، و کاشف سنان حاکم آنجا را با

1. Muḥa 2. Kāmārān 3. Zübeyd 4. Salif

خود برداشته به طرف زبید حمله کرد. ابتدا با به چنگ آوردن ولی بیگ، از امرای ناخدا احمد بیگ که موجب روگرداندن قسمتی از سپاهیان وی شد، ناخدا احمد را شکست داد و تحت شرایط مناسبی، امیر زبید را قانع به تسلیم شدن کرد. پس از اشغال زبید، ناخدا احمد را به قتل رساند، و اداره آنجا را به مصطفی بیگ، پسر بییق لی محمدپاشا، سنجق بیگ غزه سپرد (جمعه ۹ شوال ۹۴۵/مارس ۱۵۳۹).^(۶)

حوادث بعدی در یمن

عثمانیان پس از تسخیر عدن که قبلاً انجام گرفت و تصرف زبید به دنبال آن، به تصرف سایر نواحی یمن پرداختند. پس از مصطفی، نخستین امیر زبید، شخص دیگری نیز به نام مصطفی ابتدا سنجق بیگ، سپس بیگلربیگ آنجا شد و درصدد تصرف حوالی تعز^۱ برآمد، ولی موفق نشد. اویس پاشا جانشین وی با استفاده از اختلافات موجود میان اعضای خاندان زبیده، و با کمک به امیر مطهر بن شرف الدین یکی از امرای آنجا، تعز را به دست آورد (۹۵۱ هـ/ق/۱۵۴۵ م). ولی مدتی بعد اویس پاشا در عصیان که به تحریک یکی از لوندها به نام حسن پهلوان که قصد به دست آوردن امارت را داشت و به بهانه دریافت مقررریها و حقوق ینی چریها، به پا شده بود، به دست دشمن به قتل رسید،^(۷) و فرهاد پاشا به جای وی بیگلربیگ یمن شد.

اُوزدمیر^۲ پاشا که همراه خادم سلیمان پاشا به یمن رفته بود، به دولت مرکزی وفادار مانده، صنعا را تصرف کرد. فرهاد پاشا عصیان را که در عدن بر پا شده بود، سرکوب کرد و آنجا را به اطاعت درآورد و آرامش و سکونت را به مناطق جبل و تهامه باز گرداند. چون خود به استانبول فراخوانده شد، اُوزدمیر پاشا را مأمور اداره آنجا کرد.^(۸) بعدها مصطفی پاشا، پسر بییق محمدپاشا که نخستین سنجق بیگ زبید شد، بعنوان بیگلربیگ آنجا اعزام شد. اُوزدمیر پاشا نیز به فتوحاتی در حوالی حبشه دست زد.

مصطفی پاشا، بیگلربیگ یمن چون عاصیان و دشمنان را در یمن به دو نیم می‌کرد. از این رو او را در اصطلاح محلی نشآر نامیدند. با اعمال خشونت باری که انجام داد، آرامش را در یمن فراهم کرد. هنگام ترک آنجا، اداره یمن را به کدخدایش یوسف سپرد. پس از آن نیز، تا اواخر دوره سلطنت سلیمان قانونی، قرشاهین مصطفی پاشا، و یک سال بعد نیز که وی به

والیگری مصر منتقل شد، محمود پاشا، و بعد از وی نیز، رضوان پاشا پسر قراشاهین مصطفی به ترتیب بیگلربیگ یمن شدند (۹۷۳ هـ/ق/ ۱۵۶۵ م).

در سال ۹۷۵ هـ/ق/ ۱۵۶۷ م مطهر، از امامان زیدیه، طی شورش مرادپاشا بیگلربیگ یمن را به قتل رساند، و چون صنعا و عدن و دیگر شهرها را به چنگ آورد، سنان پاشا، عثمان پاشا پسر اوزدمیر پاشا، خضر رییس قورد اوغلی کاپیتان سوئز مأمور آن منطقه شدند.

جنگ با پرتغالی‌ها در دریای هند

فعالیت پیری رییس در آبهای هند و مرگ او

پس از بازگشت خادم سلیمان پاشا، نبرد با پرتغالی‌ها ادامه پیدا کرد. پس از رفتن وی به مصر، پرتغالی‌ها وارد دریای سرخ شدند، و درصدد اشغال بندر جده برآمدند. اما از یک سو به علت دفاع محافظان قلعه و از دیگر سو، به علت فرارسیدن سریع ابونومی امیرمکه با نیروهای بادیه‌نشین، موفق به اشغال آنجا نشدند. علاوه بر آن، اقدام به اشغال کارگاهها و کارخانه‌های کشتی‌سازی سوئز و آتش‌زدن ناوگان ترکها نیز عقیم ماند؛ فقط موفق به آتش زدن قصبه‌طورسینا شدند (۹۵۰ هـ/ق/ ۱۵۴۳ م). پرتغالی‌ها در اثنای انجام این عملیات، هرچند عدن را که به اهمیت آن واقف بودند برای مدت کوتاهی به دست آوردند. ولی چون توسط ناوگان شخصی پیری رییس دریاسالار مشهور سوئز تحت فشار قرار گرفتند، قلعه و بندر عدن نجات یافت.

پیری رییس^(۱) در سال ۹۵۸ هـ/ق/ ۱۵۵۱ م، با ناوگان سوئز، مرکب از حدود سی کشتی^(۱۰) وارد دریای هند شد، به جده رسید، پس از سه روز اقامت در آنجا، از ساحل عمان گذشته، مسقط را که در جنوب شرقی شبه جزیره عربستان قرار داشت، تصرف کرد. پس از جنگ با هفتاد کشتی (قدزغه) پرتغالی‌ها، بر آنها غلبه کرده، دشمن را که به قلعه هرمز—واقع در جزیره هرمز—فرار کرد، مورد تعقیب قرار داد. اما موفق به تسخیر قلعه نشد، و شهر را به علت کمکی که به اروپاییان کرده بود، غارت کرد. از آنجا به بصره آمد، و از قباد پاشا، والی بصره درخواست کمک کرد. ولی قباد پاشا، به بهانه اینکه وی به مسلمانان ظلم کرده، اموالشان را به غارت برده است، بجای کمک، پیری رییس را دستگیر، و درصدد تصاحب اموالی که در اختیار وی بود، برآمد.

هنگام اقامت پیری رییس در آنجا، پس از اطلاع از اقدام پرتغالی ها، برای مسدود کردن خلیج بصره [خلیج فارس]، چون نمی خواست در آنجا محصور بماند، با سه کشتی متعلق به خود، بشتاب به دریا زد. سایر کشتیها و سربازان از بصره خارج نشدند.

پیری رییس که بدین ترتیب به راه افتاد، در راه یک کشتی خود را نیز ازدست داد. در سال ۹۶۰ هـ ق، به سوئز و از آنجا به مصر رفت. این عمل وی به استانبول گزارش شد. پیری رییس به اتهام دست کشیدن از محاصره هرمز، تنها گذاشتن سربازان و کشتیها در بصره، محکوم و گناهکار شناخته شد، و در دیوان مصر سر از تنش جدا کرده، اموالش نیز مصادره شد. (۱۱)

مراد رییس دریا سالار سوئز

پس از پیری رییس مقام امیرالبحری سوئز، بنابه توصیه قباد پاشا، بیگلربیگ بصره، به مراد رییس، سنجق بیگ سابق قطیف (بحرین) واگذار شد؛ و به وی دستور داده شد که همراه کشتیهای که پیری رییس را همراهی نکرده در بصره مانده بودند، در همانجا بماند. علت آن نیز فعالیت زیاد ناوگان پرتغالی ها در دریای عدن و هند بود.

مراد رییس با به دست آوردن فرصتی، با پانزده قدرغه و دو فروند کشتی از نوع برچه، از بصره خارج شد، و در کنار جزیره هرمز به ناوگان پرتغالی ها برخورد؛ و در جنگ دریایی شدیدی که به وقوع پیوست، موفقیتی به دست نیاورد، و مجدداً به خلیج بصره [فارس] برگشت. سلیمان رییس و رجب رییس از ناخدایان مشهور، کشته شدند. مراد رییس همانند پیری رییس اعدام نشد، ولی از مقامش عزل گردید (۹۵۹ هـ ق/ ۱۵۵۲ م). بدین ترتیب ناوگان سوئز در خلیج فارس در محاصره قرار گرفت، و یک کشتی نیز توسط پرتغالی ها به تصرف درآمد. (۱۲)

امیرالبحری سیدی علی و ماجرایش

پس از این جریان، سیدی علی رییس، پسر خضر بیگ کدخدای کارگاههای کشتی سازی سوئز، که خود از رؤسای کارگاه کشتی سازی بود، بعنوان امیرالبحر سوئز انتخاب شد تا ناوگانی را که در بصره بود، به سوئز آورد (۹۶۰ هـ ق/ ۱۵۵۳ م). سیدی علی که از طریق حلب به بصره آمد، درصدد خارج کردن پانزده فروند قدرغه از خلیج فارس برآمد. در راستای ساحل ایران، به بندر بوشهر [بوشهر]، قطیف یعنی بحرین آمد. ناوگان در چهلمین روز حرکتش از بصره در سواحل

عمان با بیست و پنج یا بیست و هشت کشتی پرتقالی‌ها روبرو شد. در جنگی که روی داد یک کشتی پرتقالی غرق شد و بقیه ناوگان پرتقالی با استفاده از تاریکی شب فرار کرد. ناوگان ترکها که به راه خود ادامه می‌داد، هنگام نزدیک شدن به بندر مسقط دوباره با ناوگان دیگر پرتقالی‌ها که مرکب از سی و دو کشتی بود، روبرو شد. سیدی‌علی رئیس که پی برد در دریای آزاد قادر به جنگ نخواهد بود، ناوگان خود را به موازات ساحل به صف کشیده، به نبرد پرداخت. جنگ از سپیده‌دم تا غروب به شدت ادامه داشت. شب هنگام که هر دو طرف خسته شده بودند، از یکدیگر جدا شدند. ناوگان ترک ابتدا به سواحل ایران و بلوچستان آمده، و بعد به راهنمایی یک کشتی راهزنی مسلمان به طرف بندر گوادر [گوآتر]، آمد. جلال‌الدین دینار حکمران آنجا، با آنها با احترام رفتار کرده، آذوقه و آنچه که مورد نیازشان بود، در اختیارشان گذارد. پس از آنکه تا حد امکان نظم و ترتیبی به خود دادند، باز راهی غرب یعنی شبه جزیره عربستان شدند. این بار گرفتار توفانی شدید شدند. ناوگان ترکها بر اثر توفان شدید، به سوی سواحل هندوستان کشیده می‌شد. پس از آنکه خطرات زیادی را در دریا از سر گذراند، به طرف دی‌یو، گجرات و سورات^۱ آمدند. ناوگان، دیگر دارای نیرو و قدرتی که بتواند، بجنگد، نبود.

آمدن سیدی‌علی رئیس از طریق خشکی به استانبول

سیدی‌علی رئیس خود را به ساحل رساند. کشتیهای جنگی و آنچه که از تجهیزاتشان باقی مانده بود و نیز تعدادی توپ را در بندر سورات به رجب‌خان، والی سلطان گجرات سپرد. (۱۳) سربازانی را که مایل بودند، در نزد وی بجا گذارد، و خود به اتفاق پنجاه نفر از دوستانش از راه خشکی به قصد استانبول به راه افتاد؛ و در طی سه سال با عبور از سرزمینهای سند، هند، زابلستان، بدخشان، ماوراءالنهر، خوارزم، خراسان و ایران، از طریق آناتولی به استانبول آمد. سیدی‌علی رئیس ماجرای این سفر خود را در اثری به نام *مرآت الممالک* به رشته تحریر درآورد و آن را به سلطان سلیمان تقدیم کرد و با مقرری هشتاد آچه بعنوان گارد پادشاه انتخاب شد، هدایایی نیز به دوستانش داده شد (۱۵۵۶م)^(۱۴)

خضر رئیس قورد اوغلی

پس از سیدی علی دریاسالاری سوئز به خضر رییس قورد اوغلی واگذار شد. در این میان پرتقالی‌ها درصدد تصرف جزایر دریای هند بودند، بویژه برای جلوگیری از هر خطری که احتمال بروز آن از جانب شرق می‌رفت، جزایر حوالی «بحر محیط هند» را به تصرف درآوردند. نیرومندترین حکومت در میان حکومت‌های موجود در جزایر مذکور، دولت مسلمان آچه^۱ و یا آچین^۲ بود که جزیره سوماترا و شبه جزیره مالاکا از آن او بود. چون پرتقالی‌ها درصدد تصرف این جزایر بودند، لذا سلطان علاءالدین فرمانروای آچین برای درخواست کمک از دولت عثمانی که ناوگانش تا دریای هند پیش آمده بود، در سال ۹۷۲هـ.ق/ ۱۵۴۵م، سفیری به استانبول فرستاد.

سلطان علاءالدین از فرمانروای عثمانی درخواست کرد که با اعزام نیرو و ارسال توپ و تفنگ به وی کمک کند. بنابه آنچه که از مفاد نامه وی برمی‌آید، پرتقالی‌ها با دولتهای مسلمان سیلان، کلکته در حال جنگ بودند. فرارسیدن این سفیر، همزمان با جنگ سلطان سلیمان در سیگتوروفوت وی بود. هیأت مذکور حدود دو سال در استانبول ماند.

دولت عثمانی درخواست این دولت مسلمان را پذیرفت و تصمیم گرفت با ناوگانی که در سوئز داشت به آنها کمک کند، متجاوز از بیست فروند کشتی که نوزده فروند آن از نوع قدرغه بود، تحت فرماندهی خضر رییس قورد اوغلی دریاسالار سوئز مأمور گردید. کشتیها با لوازم و آلات درخواست شده، و استادکاران کشتی سازی و توپ ریزی آماده حرکت بودند.

درست در همین موقع شورش در یمن به وقوع پیوست. مطهر، رهبر مذهب زیدیه، دست به شورش زد، و چون صنعا و بخش مهمی از یمن را فرا چنگ آورده بود، طبیعتاً جنگ و سفر آچین به تعویق افتاد، و خضر رییس قورد اوغلی مأمور مسئله یمن شد، و در التزام سنان پاشا که فرماندهی سپاه را در یمن به عهده داشت، به فعالیت پرداخت؛ و لوازم جنگی مورد لزوم دولت آچین و صنعتکاران تنها به وسیله دو کشتی ارسال شد. صنعتکاران مذکور به خدمت دولت مسلمان آچین درآمدند و همانجا ساکن شدند.

یادداشت‌های فصل بیست و ششم

۱. در آن زمان همایون‌شاه، پسر بابر در هندوستان فرمانروایی می‌کرد.
۲. بهادرشاه حکمران گجرات، در نامه‌اش نوشته بود: «برای هزینه‌های مورد لزوم ناوگانش، ناچار از استفاده از پنجاه صندوق طلا و یک میلیون و دو بیست و هفتاد هزار و ششصد مثقال طلایی که از ترس همایون شاه به طور امانت به مکه فرستاده است، می‌باشد، و چون آماده شدن کشتی (ناوگان) در سوئز و راهی شدن آن منوط و محتاج به صرف زمان بود، این است که قبل از حرکت ناوگان، بهادرشاه در جزیره دی‌یو Diyu که بعنوان پایگاه در اختیار پرتغالی‌ها گذارده بود، در رمضان ۱۳/۹۴۳ نوامبر ۱۳۵۳ به قتل رسید، از این رو و سیصد صندوق طلا و نقره بهادرشاه که وی به طور امانت به مکه فرستاده بود، بنا به فرمانی که صادر شد توسط خادم سلیمان پاشا به استانبول انتقال یافت...»
۳. خادم سلیمان پاشا هنگام عزیمت به هندوستان، طی عریضه‌ای، موقعیت و اهمیت عدن و ضرورت تصرف آنجا و چگونگی تصرف آن و قتل حکمران و وزیرش را به اطلاع دولت مرکزی رساند. تصویر عریضه‌ی او را فوزی قورد اوغلی در بولتن شماره ۱۳ منتشر کرده است. اصل عریضه در آرشیو کاخ توپقاپی تحت شماره ۶۴۵۴ موجود است.
۴. به این خاندان، خاندان Handāş که ادعا می‌کردند از نسب عمر بن خطاب دومین خلیفه از خلفای راشدین می‌باشند، به علت اینکه می‌گفتند عمر بن خطاب، فاروق بوده است، فاروقی نیز گفته می‌شوند، سلسله خاندان از سال ۱۳۹۹ تا ۱۶۰۰ میلادی در غرب گجرات حکمرانی کردند.
۵. هنگام تصرف مصر، خاندان بنی طاهر که ادعا می‌کرد از طایفه قریش است، بر یمن حکومت می‌کرد. در پی شروع فعالیت پرتغالی‌ها در دریای احمر نیز در سال ۱۵۱۶ م، در آخرین دوره مملوکها، ناوگانی تحت فرماندهی احمد بیگ به آنجا اعزام شد. احمد بیگ به دنبال عدم یاری مورد درخواست وی از طرف ملک عامر حاکم زبید و سلسله بنی طاهر، زبید را تصرف و آنجا را به برادرش برس بیگ سپرد. امیر عامر و برادرش عبدالملک سال بعد (۱۵۱۷ م) اگر چه برای باز پس گرفتن زبید اقدام کردند ولی نه تنها موفق نشدند، بلکه در جنگ به قتل رسیدند. در این میان به دنبال انقراض دولت مملوکها، برس بیگ و دیگر امرای آنجا حاکمیت کامل عثمانیان را به رسمیت شناخته، و به نام یاوز سلطان سلیم خطبه خواندند. پس از قتل برس بیگ توسط اعراب، چرکس اسکندر بیگ امیر زبید شده و پس از مرگ وی، هنگامی که زبید از طرف وزیرش ناخدا احمد بیگ اداره می‌شد، سلیمان پاشا به موخا آمد. آنچنانکه از این توضیحات مختصر پی برده می‌شود، ترکها برای به دست گرفتن اداره یمن، (تاریخهای یمن ترکها را راهزنان رومی خوانده‌اند) با امامان (امامها) جنگیده بعداً نیز تحت حاکمیت عثمانیان درآمدند.
۶. خادم سلیمان پاشا عریضه‌ای مفصل که در تاریخ شوال ۹۴۵، به حضور پادشاه تقدیم شد، در خصوص چگونگی دستگیری ناخدا احمد پاشا و نیز نحوه تصرف زبید دارد. این عریضه توسط فوزی قورد اوغلی در بولتن شماره ۱۳ منتشر شده است.
۷. بنا به روایات مؤثق، اویس پاشا از رابطه یاوز سلطان سلیم هنگامی که شاهزاده بود، با یکی از جاریه‌هایش، به دنیا آمد. سلطان سلیم بعداً جاریه مذکور را به یکی از امرایش داد. کودک پس از آنکه سلطان سلیم به فرمانروایی رسید، متولد شد. ولی تولد او را مخفی نگاه داشتند. پس از آنکه کودک بزرگ شد به وسیله شخصی مسئله را به عرض سلطان رساندند. سلطان سلیم اظهار داشت چون طفل نزد من به دنیا نیامده است، نمی‌توانم او را فرزند خود بدانم. ولی پس از گذشت مدتی توسط یکی از بزرگان کودک را به دربار بردند به علت شباهتی که به پدر داشت، سلطان باور کرد که طفل فرزند

خود وی است. سلطان سلیمان گرچه خود به این مسئله پی برد، ولی بی آنکه به روی خود آورد، کاری به کاری نداشت و با اعزام او به بیگلربیگی یمن او را از استانبول دور کرد، زمانی که خبر قتل او [اویس پاشا] به استانبول رسید. سلطان سلیمان گفت «او برادر من از طرف پدرم بود.» وقتی از سلطان پرسیدند چرا او را که ممکن بود فتنه‌ای ایجاد کند، نکشیدید؟» در جواب گفت، «ترس از خداوند که همیشه جلو چشم من است، مانع از آن شد.» (تاریخ عالی ص ۱۰۵).

۸. پس از فتح مصر، وی از چرکس‌هایی بود که از زمان مملوک‌ها باقی مانده بود. در مصر با ده آقچه مقرر می‌شد که کار مشغول شد. هنگامی که خادم سلیمان پاشا اعزام جنگ هند بود به وی گفته بود؛ «من نیز داوطلب آمدن به جنگ هستم، ولی نمی‌توانم از اسب جدا شوم.» با اینکه همه به این حرف وی خندیدند، ولی خادم سلیمان پاشا با وجود اینکه به غیر از اسب خویش اجازه نداده بود اسب هیچ کس دیگر را به داخل کشتی‌ها ببرند، با اینهمه دستور داد که اسب او را به کشتی ببرند. بدین ترتیب وی در جنگ هند شرکت کرده و پس از بازگشت در یمن ماند. ابتدا «قول آغالیق» (منصبی مابین یوزباشی (سروان) و مین باشی (سرهنگ) بود) سپس سنجق بیگی به وی داده شد و در صنعا مستقر شد به دنبال قتل اویس پاشا توسط حسن پهلوان، وی در صدد قتل اوزدمیر پاشا نیز برآمد. ولی اوزدمیر پاشا با در پیش گرفتن سیاستی توأم با احتیاط خود او را سرنگون، و سرش را به استانبول فرستاد. چگونگی خارج کردن صنعا از دست امام آنها توسط اوزدمیر پاشا و در مورد سایر حوادثی که در یمن اتفاق افتاد، در آرشو کاخ توپقایی ترجمه ترکی گزارشی عربی که وی فرستاده، تحت شماره ۸۳۴۲ موجود است.

۹. پیری رییس برادرزاده کمال رییس مشهور بود که در زمان سلطان با یزید دوم به خدمت دولت عثمانی درآمد. وی همراه عمویش در جنگ‌ها و سفرهای دریایی زیادی شرکت کرد، و سرانجام امیرالبحر سونز شد. امیرالبحری سونز یعنی دریاسالاری ناوگانی که در آن زمان در دریای سرخ و آب‌های هند، در فعالیت بود. هنگام مرگ حدود هشتاد سال داشت. کتاب مشهور، مفصل و کامل او به نام کتاب بحریه، و نیز اطلس وی مشهور است که از طرف انجمن تاریخ ترک به صورت جزوه‌هایی منتشر شده است.

۱۰. بنا به سفرنامه قطب‌الدین مکی تحت نام، الفوائد السنیة فی الرحلة المدینه و الرومیة، تعداد آنها، بیست و پنج قدره بوده است.

۱۱. پچوی و عالی مورخان عثمانی، این روایت که پیری رییس در مقابل دریافت پول از محاصره هرمز دست کشید را رد کرده و آن را غرض آلود می‌دانند.

۱۲. مراد رییس، در سال ۱۰۱۸ هـ/ق/ ۱۶۰۳ م فوت کرد، و در آرامگاهی که بعداً در حیاط مسجدی که به نام خود وی در رودوس ساخته شد، دفن گردید.

۱۳. صورت نامه همایون، که در این خصوص به غیاث‌الدین سلطان احمد حکمران گجرات نوشته شده است در منشآت فریدون بیگ (ج ۲، ص ۲۱۹)، وجود دارد. شاه احمد دوم، پسر محمود سوم، از تاریخ ۹۶۱ هـ/ق/ ۱۵۵۳ م، تا ۹۶۹ هـ/ق/ ۱۵۶۱ م فرمانروای گجرات بود.

۱۴. سیدی علی رییس، اثری به نام محیط و مرآت الممالک دارد، وی علاوه بر آن، اثر علی قوشجی به نام فتحیه را که درباره کیهان‌شناسی بود، به ترکی ترجمه کرد.

فصل بیست و هفتم

مسئله شاهزادگان

تحریکات خرم سلطان علیه شاهزاده مصطفی

نظر به اینکه قانونی برای وراثت وجود نداشت، بنابراین با بالا رفتن سن سلطان سلیمان، فرزندان در نگرانی بسر می بردند. هنگام وقوع حادثه شاهزاده مصطفی که در زیر توضیح داده می شود، پادشاه هنوز شصت سال داشت.

در سال ۹۶۰ هـ ق/ ۱۵۵۳ م، مصطفی، سلیم، بایزید و جهانگیر چهار پسر سلطان سلیمان — که مصطفی بزرگترینشان بود — در قید حیات بودند.^(۱) مصطفی سی و نه، سلیم سی، بایزید بیست و هشت و جهانگیر بیست و سه ساله بودند. شاهزاده مصطفی، والی قونیه در سال ۹۲۱ هـ ق/ ۱۵۱۵ م، هنگامی که پدرش هنوز والی مانیسا بود، متولد شد. وی از نظر چهره و اندام شبیه پدر بزرگش یعنی یاووز سلطان سلیم بود.

شاهزاده مصطفی تحصیل کرده خوبی بود، به خاطر اخلاق، صلابت، جدیت و فضل و کمالتش، هم مورد علاقه بنی چریها و هم گروه روشنفکران بود، و از نظر سن و موقعیتش نامزد فرمانروایی بود. ولی خرم سلطان مخالف این امر بود.

سلطان سلیمان از همسر دیگرش که در تاریخهای عثمانی خرم سلطان و در منابع خارجی روکسالان^۱ نامیده شده، چهار پسر به نامهای سلیم، بایزید، محمد و جهانگیر داشت. از

میان آنها، شاهزاده محمد، قبلاً یعنی در سال ۹۵۰ هـ ق/ ۱۵۴۴ م، هنگامی که سنجق بیگ مانیسا بود، فوت کرد، و در مقابل اجاق قدیمی ینی چریها، دفن شد، و گنبدی بر روی تربتش ساخته شد، و مسجدی که به نام مسجد شاهزاده (شاهزاده) مشهور است و مدرسه و مؤسسات خیریه ای در کنار مدفنش تأسیس یافت.

خرم سلطان در میان فرزندانش علاقه زیادی به بایزید داشت و مخفیانه برای فرمانروا شدن وی فعالیت می کرد. پادشاه تحت تأثیر این زن زیبا قرار داشت. برای فرمانروا شدن بایزید، می بایست شاهزاده مصطفی که پیش رویش قرار داشت، از میان برداشته شود^(۲). خرم سلطان، ابتدا وزیر اعظم، ابراهیم پاشا را که طرفدار فرمانروایی شاهزاده مصطفی بود، از میان برداشت. خرم سلطان علیه شاهزاده مصطفی تدابیری اتخاذ کرد، و بتدریج به فعالیت و اقدام پرداخت. شاهزاده مصطفی که سنجق بیگ مانیسا بود، ابتدا به آماسیا، بعد نیز به قونیه انتقال داده شد. سلیم و بایزید، پسران خرم سلطان، به ترتیب به سنجق بیگی مانیسا و کوتاهیه فرستاده شدند. داماد رستم پاشا در آن زمان جزو وزرای قبه بود؛ و در اتخاذ تدابیر لازم از خارج، علیه شاهزاده مصطفی نقش مهمی داشت. وی با جعل امضای شاهزاده مصطفی، نامه هایی مبنی بر داشتن روابط نهانی با شاه ایران می نوشت.

سلطان سلیمان در این موقع خود عازم جنگ نشده، قرا احمد پاشا را به خاطر مسئله اردل به مجارستان فرستاد، و داماد رستم پاشا وزیر اعظم را نیز برای مقابله با شاه طهماسب که به ایالات شرقی تجاوز کرده بود، اعزام داشت.

شایعه درباره شاهزاده مصطفی

رستم پاشا پس از حرکت هنگامی که به حوالی آقسرای رسید، در صدد برآمد، شایعه تمایل ینی چریها به شاهزاده مصطفی، خلع شاه توسط سربازان که به علت کحولت سن قادر به رفتن به جنگ نبود، اقامت دادن وی [سلطان] در دیمه طوقه و اعلام فرمانروایی شاهزاده مصطفی، را به اطلاع پادشاه برساند. از این رو، شمس آغا، (شمسی احمد پاشای مشهور) که از قزل احمدی ها و سرکرده سپاهیان صاحب تیول بود، و نیز چاووش باشی را به استانبول فرستاد و به اطلاع رسانید که پادشاه باید شخصاً در جنگ در رأس اردو قرار گیرد. او از آقسرای پیشتر نرفت و منتظر فرمان ماند^(۳).

پادشاه پس از اطلاع از این امر، رستم پاشا را فراخواند، و در اواخر اوت ۱۵۵۳ م، خود عازم جنگ ایران شد. بایزید والی کوتاهیه را برای محافظت روم ایلی، به ادرنه فرستاد. هنگام رسیدن به بولوادین^۱، سلیم، والی صارونخان (مانیسا)، برای دستبوسی، وارد اردو شد. شاهزاده مصطفی که مأمور جنگ شده بود، پس از آنکه پادشاه از فاصله یک منزلی قرمان ارگلیسی گذشت هنگام رسیدن به قرارگاه آق تپه به اردو پیوست، و خیمه گاهش بر پا گردید. روز بعد بنا به رسم و آیین، بزرگان و ارکان دولت، به چادر شاهزاده آمده، دست بوسیده و خلعت پوشیدند. پس از آن شاهزاده برای دستبوسی پدر به چادر و خرگاه دیوانخانه آمد. وزرا به سلام ایستاده، جلو افتاده، او را تا مقابل چادر پادشاه آوردند. پس از ورود به چادر، چون پدرش را ندید، حیرت کرد. هفت نفر بی زبان (لال) در مقابلش قرار گرفتند، و در صدد خفه کردنش برآمدند. شاهزاده مصطفی خود را از دست آنها نجات داد. ولی هنگامی که می خواست نزد پدرش فرار کند، زال محمود آغا از خدام کاخ از پشت سر رسید، شاهزاده را بر زمین زده و خفه اش کرد (۱۵۵۳ م)^(۴).

مرثیه شاعر یحیی بیگ

ینی چریهائی که خبر خفه کردن مصطفی را شنیدند، خواهان مجازات مسببین این عمل شدند، و چون درخواست خود پافشاری کردند، رستم پاشا از مقام وزیر اعظمی عزل و قرا احمد پاشا وزیر ثانی به جای وی وزیر اعظم شد. ولی قتل این شاهزاده به کمال رسیده مدتهای مدید تأثیر ناگوار خود را حفظ کرد. یحیی بیگ تاشلیجه ای^(۵) شاعر، مرثیه ای بس متأثرکننده به مناسبت این قتل سرود، و تأثیر این مرثیه که در میان سربازان خوانده می شد، ادامه می یافت:

*Meded meded ki cihânın yıkıldı bir yanı
Ecel Celâlileri aldı Mustafa Hânı*

در قسمتی از مرثیه که با بیت فوق شروع می شد نیز آمده بود:

*Getirdi arkasını yere Zal-i devr-i zaman (۶)
Vücutuna sitem-i Rüstem ile irdi ziyan*

شاعر در ابیات خود به روشنی دخالت زال محمود آغا، و رستم پاشا را در این قتل بیان کرده است. رستم پاشا زمانی که برای دومین بار به مقام وزیر اعظمی رسید، یحیی بیگ را فراخوانده، و در صدد قتلش برآمد. ولی سلطان سلیمان به این عمل راضی نشده، با دادن تیولی به

1. Bolvâdin

ارزش سی هزار آقچه در ایزورنیک، او را از استانبول دور کرد. سلطان سلیمان پس از آن به حلب آمد، و زمستان را در آنجا گذراند، و هنگامی که به دیاربکر رسید، برای پی بردن به افکار و تمایلات سربازانش که نسبت به وفاداریشان مشکوک بود، مجلسی عمومی که اذن عام «بارعام» گفته می‌شد، تشکیل داد، و پس از مذاکره با فرمانده ینی چریها، مباشر و رییس امور مالی ینی چریها، فرماندهان و دبیران آنها، فرمانده پیاده نظام، فرمانده دستجات و گروهها، وزیر مخارج و هزینه‌ها، گارد و محافظان سلطان، معتمدان و امنای دستجات، چون از وفاداریشان اطمینان حاصل نمود، به طرف ایران حرکت کرد.

مرگ شاهزاده جهانگیر

جهانگیر کوچکترین فرزند سلطان سلیمان از خرم سلطان بود که به خاطر مرگ برادرش مصطفی بی نهایت متأثر و ناراحت شد. اندوه و غم برادر را به درونش ریخت و سرانجام فوت کرد. شاهزاده جهانگیر غوزی (گوزپشت) بود. بسیار حساس، انیس و ظریف بود، و مورد علاقه شدید پدرش بود و پادشاه او را از خود جدا نمی‌کرد. حتی با وجود اینکه سن و سالیش برای احراز مقام سنجق بیگی کافی و مناسب بود، ولی به خاطر علاقه شدید پدرش، پیوسته همراه او بود. هنگام وقوع حادثه شاهزاده مصطفی نیز در اردو بود. پس از مشاهده این فرجام فجیع، سرانجام در حلب فوت کرد (۱۵۵۳ م). جنازه‌اش به استانبول انتقال یافت، و در آرامگاه برادرش محمد، نزدیک مسجد شهزاده، دفن گردید، و مسجد جهانگیر به یادبود خاطره وی ساخته شد.

مسئله و ماجرای شاهزاده بایزید

پس از قتل شاهزاده مصطفی و نیز فوت شاهزاده جهانگیر برای سلطان سلیمان دو پسر به نامهای سلیم و بایزید ماند که مادر هر دو آنها خرم سلطان بود. بایزید که شباهت فراوانی به پدرش داشت مورد علاقه زیاد مادرش بود. بایزید از لحاظ فرهنگ در سطحی بالا قرار داشت و در مقایسه با سلیم که شبیه مادرش بود^(۷) وی در سطحی بالاتر، شاعر، و در عین حال متواضع و دارای اخلاقی نیکو بود و به علت فعالیت و جسارتش مورد توجه و علاقه ملزمان و دولتمردان نیز بود. وی جوانمرد بود و می‌خواست محیط و جوی نیرومند بسازد ولی چون این امر مستلزم مخارج

و هزینۀ زیاد بود، و عایداتش کفاف آن را نمی نمود، مادرش خرم سلطان در این مورد به وی کمک می کرد.

بایزید پس از مرگ برادرش شاهزاده مصطفی، بخوبی و کاملاً براین باور شده بود که پس از پدرش او فرمانروا خواهد شد. حتی قطب الدین مکی که در سال ۹۶۵ هـ ق/ ۱۵۵۷ م، از طرف امیرمکه به استانبول اعزام شد، هنگام عبور از کوتاهیه با شاهزاده بایزید ملاقات کرد و این آرزوی علنی شاهزاده را نوشت؛ و اگر مادرش خرم سلطان زنده می ماند، شکی نبود که به این آرزویش می رسید. خرم سلطان تا ۲۶ جمادی الآخر ۹۶۵/فوریه ۱۵۵۸، که سال فوتش بود، موفق شده بود که پسرانش را قانع کند که با یکدیگر، رفتار خوب و مسالمت آمیز داشته باشند. شاهزاده سلیم نیز که از فعالیت مادرش به نفع برادرش بایزید اطلاع داشت، بنابه تعبیر خود توکل به خدا کرده و منتظر مقدرات و سرنوشت بود.

فوت خرم سلطان، دوبرادر را به خاطر حرص سلطنت به جان هم انداخت، و چون با یکدیگر به توافق نرسیدند، سلیم از مانیسا به قونیه، و بایزید هم از کوتاهیه به آماسیا منتقل گردید. ولی انتقال با یزید از کوتاهیه که به استانبول نزدیک بود، موجب تردید وی شد، و در صدد برآمد که از رفتن خودداری کند. ولی سلیم بی درنگ فرمان را اطاعت و مانیسا را ترک کرد. با اینکه زدوخوردی میان این دو شاهزاده صورت نگرفت، با اینهمه، وزیر صوقللی محمدپاشا برای پند و اندرز به سلیم، و وزیر پرتوپاشا نیز برای پند و اندرز به بایزید، اعزام گردیدند. حتی پادشاه تهدید کرد در صورتی که دو شاهزاده در ناسازگای باهم پافشاری کرده به آن ادامه دهند، سلطنت را به خواهرزاده خود، عثمان شاه بیگ (سنجق بیگ موره) واگذار خواهد کرد. عثمان — شاه، پسر خدیجه سلطان معروف به خانم سلطان، و دختر یاوز سلطان سلیم بود^(۸).

هنگام بروز اختلاف و مجادله بین دو شاهزاده، رستم پاشا برای دومین بار در مقام صدراعظمی قرار داشت یعنی بر اثر نفوذ خرم سلطان در پادشاه، رستم پاشا در سال ۹۶۲ هـ ق/ ۱۵۵۵ م، به دنبال قتل قرا احمد پاشا، برای دومین بار صدراعظم شد.

مکر و حیلۀ لالا (لله) مصطفی پاشا

لالا (لله) مصطفی پاشا که در التزام شاهزاده سلیم بود، به علت مخالفتش با رستم پاشا، در مسئله اختلاف شاهزادگان دخالت کرده، از سلیم هواداری می کرد؛ و با کسب موافقت و تأیید

شاهزاده سلیم، با نوشتن نامه‌هایی گمراه کننده برای بایزید، جوابیه‌هایی را که از وی دریافت می‌کرد برای سلطان می‌فرستاد. بدین ترتیب بایزید را یک شورشی و عاصی قلمداد می‌کرد. لله مصطفی پاشا چون قبلاً در التزام شاهزاده بایزید بود، از این رو بایزید به وی اعتماد کرده همه چیز را برایش می‌نوشت.

نامه‌های بایزید، تأثیر خود را در سلطان کرد، سلطان سلیمان خطاب به بایزید نوشت: «بایزید خان من، برطرف کردن و از میان برداشتن نفاق و دشمنی میان خود و برادرت، موجب رسیدن به آرزویت خواهد شد، اگر خواهان دعای خیر من هستی، بعد از این از این گونه اعمال پرهیز.» این نامه پندآموز، به دست شاهزاده بایزید نرسید. بلکه به دست افراد لله مصطفی پاشا افتاد، قاصد نیز به قتل رسید، و این مسئله، یعنی قتل قاصد نیز به گردن بایزید انداخته شد. نامه‌های اعتراض آمیز بایزید هم که برای پدرش نوشته بود، به دست لله مصطفی پاشا افتاد^(۱۰). بدین ترتیب، پس از وقوع این حوادث، همچنانکه در فوق گفته شد، سنجق‌های شاهزادگان تغییر داده شد. بایزید اگر چه ابتدا در نرفتن به آماسیا اصرار کرد، ولی بعد تحت شرایطی حاضر به رفتن شد. رستم پاشا، از حيله‌ای که لله مصطفی پاشا در مورد شاهزاده بایزید به کار برده بود، اطلاع داشت. ولی چون دستش آلوده به خون و حادثه شاهزاده مصطفی بود، از این رو، در این خصوص قادر به انجام کاری به نفع شاهزاده بایزید که طرفدار فرمانروایش بود، نشد. لله مصطفی پاشا نیز، چون سلطان را از تحریک شاهزاده بایزید توسط رستم پاشا مطلع کرده بود، لذا سلطان سلیمان به هیچ یک از عریضه‌ها و گفته‌های رستم پاشا در این مورد، مطلقاً اعتماد نمی‌کرد.

فرار بایزید به ایران

سرانجام تأثیر این اعمال خلاف و مزورانه آشکار شد. بایزید چون نیروی زیادی به دور خود جمع و عازم حمله به برادرش سلیم شد، بعنوان عاصی علیه پدرش معرفی گردید. نیرویی به فرماندهی صوقللی محمدپاشا از استانبول اعزام گردید. بایزید ابتدا در جنگی که در قونیه با برادرش کرد، غالب شد، ولی بعد شکست خورده به آماسیا فرار کرد. پس از اینکه کار از کار گذشت، پی برد که لله مصطفی پاشا فریض داده است. عریضه‌های دایر بر عفو برای پدرش فرستاد. ولی این نامه‌ها و عریضه‌ها نیز به دست لله مصطفی پاشا افتاد، و از بین برده شد. در نتیجه بایزید که

نتوانست درد خود را به پدرش بگوید، چهارپسرش را همراه خود برداشته و حرم خود را در آماسیا گذاشت، و به اتفاق یکهزار نفر، به قصد رفتن به ایران به راه افتاد. با اینکه شدت مورد تعقیب قرار گرفت، ولی دستگیر نشد. ایاس پاشا بیگلربیگ ارزروم، نه تنها فرمان دستگیری وی را اجرا نکرد، بلکه به علت دادن لوازم از جمله میخ و نعل مورد نیاز شاهزاده، اعدام گردید. بایزید در کنار رود ارس با گروه تعقیب کنندگانش جنگید، و پس از شکست دادن آنها، وارد خاک ایران شد و به شاهقلی سلطان، والی روان پناهنده شد (۱۳ ربیع الآخر ۹۶۷/ژانویه ۱۵۶۰).

درباره تسلیم بایزید

در نامه ای که از طرف سلطان سلیمان به شاه طهماسب، پادشاه ایران نوشته شد، تسلیم و یا اعدام بایزید مصرانه از شاه ایران خواسته شد. هیأتی سه بار به ایران رفت و باز آمد. سلطان سلیمان پرداخت مبالغ زیادی به شاه طهماسب وعده داد، و از طرف شاهزاده سلیم نیز که از دست رقیبش خلاصی یافته بود، هیأتی همراه هدایایی نزد شاه ایران اعزام گردید. (۱۲)

قتل بایزید و پسرانش

سرانجام هیأتی مرکب از خسرو پاشا، بیگلربیگ وان، سنان پاشا، فرمانده ینی چریها، برای سومین بار عازم ایران شدند، و نیز هیأتی به ریاست چاووش باشی علی آغا، از طرف شاهزاده سلیم اعزام گردید. شاه طهماسب را اقتناع و تطمیع کردند و او شاهزاده بایزید را تسلیم افراد شاهزاده سلیم کرد، و آنها بایزید را همراه چهارپسرش همانجا خفه کردند (محرم ۹۶۹/۱۵۶۱ م). جنازه آنها به آناتولی منتقل (۱۳) شد و در سیواس دفن گردید.

یادداشتهای فصل بیست و هفتم

۱. از سه فرزند سلطان سلیمان [از همسر دیگرش]، به نامهای مراد، محمود و عبدالله، ابتدا دو تن آنها یعنی مراد و عبدالله هنگام بازگشت پادشاه از جنگ بلگراد، به فاصله ده روز، فوت کردند. مراد دو ساله بود در ۱۹ اکتبر ۱۵۲۱ م، فوت کرد، شاهزاده محمود در ۲۹ اکتبر ۱۵۲۱ م، و شاهزاده عبدالله نیز در ۱۵۲۶ م فوت کرد، و در آرامگاه پدر بزرگشان یاوز سلطان سلیم دفن شد.
 ۲. شاهزاده مصطفی از فعالیت خرم سلطان نامادریش برای فرمانروا کردن یکی از پسرانش سلیم یا بایزید، پس از سلطان سلیمان اطلاع یافت، از این رو برای دست و پا کردن هوادارانی برای خود، به فعالیت پرداخت. نامه شاهزاده مصطفی به ایاس پاشا بیگلربیگ بغداد و دیار بکر در این خصوص (مجله منشآت، کتابهای ولی الدین افندی، شماره ۲۷۳۵).
 ۳. «... حکمت از آن خداست، در اردوی همایون اخباری شایع شده است. نتایج ناروا مربوط به شاهزاده مصطفی می‌گردد. در میان لشکر برخی از احمقها، نسبت به شاهزاده عرض صدق و صفا کرده، گفتند که والد ماجدت (پدر بزرگوارت) پیر شده و دیگر طاقت جنگ برایش نمانده است. به خاطر همین هم رستم پاشا را سردار سپاه آتاتولی کرد. پاشای مذکور بدخواه تو است. اگر اینک به اردو آمده سرش را ببری، خود گواهی براین است که به مرادت برسی. با این گفته‌ها مرتب او را گمراه کرده به راه می‌کشند. هنگامی که تنها هستند در این خصوص باطل انجمن می‌کنند. بدین ترتیب پی در پی خبر فرستاده، و در هر یک از این خبرها گاه از ضعیف مزاج پادشاه و گاه از شدت بیماریها او را آگاه می‌کنند، و آن دردمند بیچاره را به شورش و عصیان می‌کشانند. وزیراعظم اینها را نوشته و شمس احمد آغا از بزرگان سپاهی، و مقبل چاووش باشی را بعنوان قاصد نزد سلطان فرستاد، و تا باز آمدن آنها، خود همانجا توقف کرد (تاریخ عالی، برگ ۵۹).
 ۴. محمود آغای مذکور بعدها وزیر شد و در محله ایوب، مسجد، مدرسه و مؤسسات خیریه دارد، و همان زال محمود پاشای داماد است.
 ۵. یحیی بیگ تاشلی جه‌ای Tâşliceli، بنا به نوشته مورخ عالی، که با خود وی آشنایی داشت، از دو قاقین زاده‌ها بود. خود و پدرش در میان ینی چریها پرورش یافتند. یحیی بیگ جزو سواره نظام گارد بود، و بعدها نیز متولی برخی از موقوفات شد.
 ۶. ترجمه تحت اللفظی ابیات فوق:
- ای وای مدد رسان که فروریخت پاره‌ای از جهان
خشم و غضب جلالی‌ها گرفت مصطفی خان را
- ***
۵. پشتش را بر زمین آورد زال زمان
رستم رساند، به وجودش جور و زیان.
 ۵. جلالی‌ها گروهی عصیانگر بودند که مدتها آتاتولی را به خاک و خون کشیدند (م).
 ۷. هامر (ترجمه عطایی، ج ۴، ص ۵۸۱). به نقل از بوسبک Bosbek و آرتور توماس، می‌نویسد که بایزید به پدرش، و سلیم به مادرش شباهت داشت (فصل ۴۹)، و اینکه سلیم را «ساری سلطان سلیم» یعنی «سلطان سلیم زرد» نامیده‌اند به خاطر همین است.
 ۹. عطایی، ذیل شقایق، ص ۲۴۱.
 ۱۰. سلطان سلیمان که از علل اصلی این حوادث اطلاع نداشت، روزی به خادم افندی قاضی عسکر روم ایلی گفت: «...»

چندین نامه قبل از جنگ و بعد از آن فرستادم و به او اطلاع دادم که توبه‌اش پذیرفته نخواهد شد، حتی حق پدری را واسطه قرار دادم و بسیار التماس کردم، به نامه‌ها کمترین اهمیتی نداد و لپند و اندرزهایم را نشنیده گرفت؛ حتی کسانی را که فرستاده بودم، به قتل رساند (تاریخ عالی، برگ ۸۱).

۱۱. شاهزاده بایزید چهار پسر به نامهای اورخان، عثمان، محمود و عبدالله داشت که اورخان بزرگترینشان بود. عثمان و محمود از یک مادر بودند. وی چهار دختر نیز به نامهای مهرماه، خدیجه، عایشه و خانزاده داشت که بزرگترینشان مهرماه که یازده سال داشت (سفرنامه قطبی مکی). بایزید به عبارتی، در نامه‌ای که به دست خویش برای خواهر بزرگش مهرماه سلطان نوشت، گفت که از آماسیا حرکت کرده به مرز گرجستان آمدم، پس از اینکه از وی خواست که برای بخشوده شدنش میانجیگری و راهنمایی کند، نوشته بود که حتی اورخان، عثمان، محمود و عبدالله (پسرانش) را نیز همراه خود بردم (آرشو کاخ توپقایی، شماره ۶۰۵۷).

۱۲. شاه طهماسب چون در مورد عدم تسلیم و یا قتل بایزید سوگند یاد کرده بود، بنابراین در موقعیت بدی قرار گرفته بود. برای تفسیر سوگند چاره‌ای پیدا شد. شاه به خاطر سوگندش به سلطان سلیمان اطلاع داد که شاهزاده را تسلیم وی نکرده، بلکه تسلیم هیأتی که شاهزاده سلیم می‌فرستد، خواهد کرد و چنین نیز کرد (ارسال طلا و هدایای گرانبها برای شاه ایران (شاه طهماسب) از طرف سلطان سلیمان و پسرش سلیم جهت تسلیم شاهزاده بایزید که به وی پناهنده شده بود. بولتن شماره ۹۳ سال ۱۹۶۰).

۱۳. نامه شاه طهماسب به شاهزاده سلیم، و صورت نامه شاه طهماسب به سلطان سلیمان، در مورد تسلیم بایزید و پسرانش، به علی آغا، و قاتلین آنها (در میان کتابهای اسعدافندی تحت شماره ۳۳۳۲، در مجموعه‌ای تحت نام دستورالانشاء، موجود است).

فصل بیست و هشتم

آخرین جنگ سلطان سلیمان قانونی، مرگ و شخصیت او

به هم خوردن صلح با اتریش

همان گونه که در بخش آخر مربوط به جنگهای مجارستان گفته شد، توسط بوسبک سفیر اتریش معاهده‌ای هشت ساله با آن کشور در ۹۷۰ هـ ق/ ۱۵۶۲ م، منعقد شد. دو سال پس از انعقاد این معاهده، فردیناند فوت کرد. دولت عثمانی خواستار پرداخت مالیاتی شد که از دو سال قبل به این طرف از طرف فردیناند پرداخت نشده بود. همچنین از فرمانروای جدید قبول و تأیید شش سال بقیه مدت معاهده نیز خواسته شد.

ماکزیمیلیان پسر فردیناند، جانشین وی شد. امپراتور جدید مالیات مورد مطالبه عثمانیان را به استانبول فرستاد، و هنگام تجدید معاهده، بین سیگیسموند امیراردل و نمچه (اتریش) جنگ به وقوع پیوست.

امیراردل که تحت الحمایه عثمانی بود به خاک اتریش تجاوز کرد، شهر جاتمار^۱ یا زاتمار را تصرف کرد، و امپراتور به خاطر این مسئله در مقام شکایت به دولت مرکزی (عثمانی) برآمد، و تقاضای استرداد آنجا را نمود. ولی قبل از روشن و حل شدن این مسئله، امپراتور با تجاوز به مرز اردل و تصرف حوالی توکای و سرنچ^۲ آرامش فیما بین را از بین برد. ارسال پاشا

1. Çâtmâr(Zâtmâr) 2. Serenç

یحیی پاشا زاده بیگلربیگ بودین، درصدد کمک به امیر اردل برآمد. به علت فوت سمیز علی پاشا، وزیر اعظم که تمایلی به بروز جنگ نداشت و جانشین شدن صوقللی محمدپاشا که هواخواه جنگ بود، علیه اتریش اعلام جنگ شد (شوال ۹۷۳ / اواخر آوریل ۱۵۶۶).

جنگ سیگتوار «سیگه‌توار»

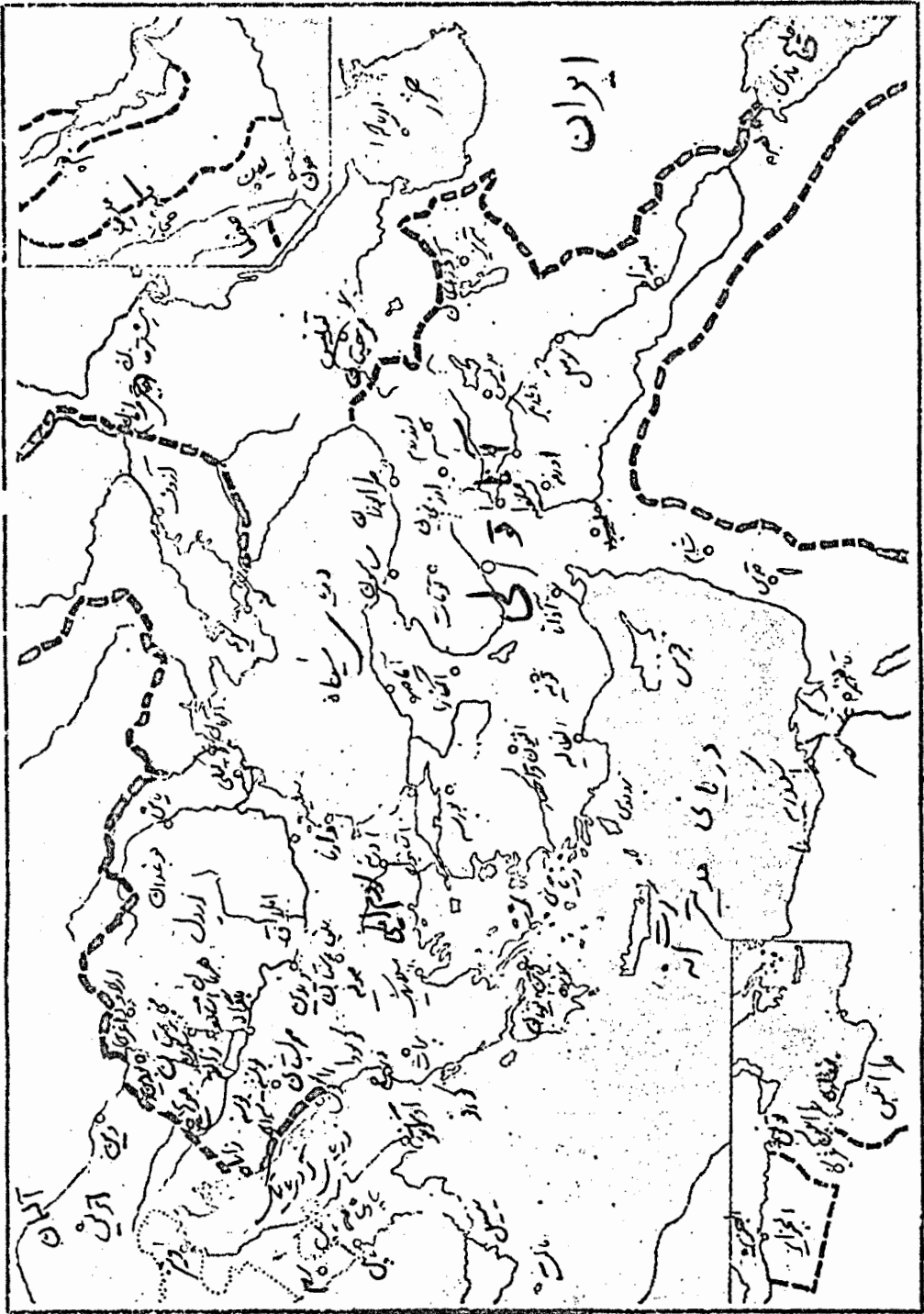
این جنگ سیزدهمین^(۱) و آخرین جنگی بود که سلطان سلیمان قانونی شخصاً فرماندهی آن را برعهده داشت. سلطان سلیمان به علت کهولت سن از سیزده سال قبل از آن تاریخ، خود عازم جنگ نمی‌شد. حوادث مربوط به شاهزاده مصطفی و شاهزاده بایزید، او را از نظر روحی مضطرب و غمگین کرده بود. صوقللی محمدپاشا وزیر اعظم جدید، حضور پادشاه را در جنگ ضروری دانست؛ زیرا منظورش از این جنگ سرپوش نهادن بر تأثیر بد ناشی از عدم پیروزی در جنگ مالت که سال قبل اتفاق افتاد، بود.^(۲)

سلطان سلیمان هفتاد و سه سال داشت. خود وی دچار بیماریهای گوناگون بود. چون به علت نقرس پاهایش، قادر به راه رفتن نبود، در اثنای این سفر، گاهی با ارابه، و گاهی نیز با تخت روان حمل می‌شد. هنگامی که به قصبه ای می‌رسید برای اینکه تأثیر خوبی در مردم داشته باشد، خود را سرزنده نشان داده، سوار اسب می‌شد.^(۳)

پرتو پاشا وزیر ثانی، دو ماه قبل از آنکه پادشاه شخصاً عازم جنگ شود، با تعدادی از سربازان گارد، با پیوستن به سپاهیان تیول دار بودین و نیروهای افلاق و بوغدان و شبه جزیره کریمه، در حوالی اردل به طرف مرزهای اتریش رفت و مأمور تصرف گیولا^۲ و یا گوله^۳ و نیز باز پس گرفتن قلاع زاتمار و توکای شد. مدتی بعد، نیروهای تحت فرماندهی پادشاه از طریق بلغراد وارد مجارستان شدند. بنابه نوشته تواریخ، این باشکوهترین جنگ اردوی عثمانی بود. در صحرای زمون (زملیس^۴)، امیر اردل به اتفاق همراهانش فرا رسید و همراه پرتو پاشا به آن سمت اعزام شد.

پس از عبور از مرز زمون، یعنی خاک مجارستان، تصمیم بر این گرفته شد که رهسپار حوالی آغری گردند. هنگام اعزام سربازان به آنجا، چون خبر رسید که سنجق بیگ ترخاله (تری قلعه)، همراه پسرش توسط امیر سگتوار کنت زرینی^۵، و بنابه نوشته تواریخ عثمانی زرینسکی

1. Semiz Ali Pâşa 2. Gyulâ 3. Golle 4. Zemlin 5. Zerini



موکلوش^۱ به قتل رسیده است، سربازان به عقب فراخوانده شدند و به سیکت (سیکت) یا سیکت واقع در مجارستان غربی حمله شد.

تصرف سیگتوار

در پنجم اوت سال ۱۵۶۶م، سیگتوار (شهر جزیره‌ها) محاصره شد.^(۴) کنت زرینی از آنجا دفاع می‌کرد. ابتدا شهر قدیمی به توپ بسته شد. زرینی که پی برد قادر به دفاع از شهر جدید نخواهد بود، آنجا را به آتش کشید. ترکها خندقها را با خاک پر کرده، پس از گذشتن از روی ویرانه‌های شهر جدید، شهر قدیم را گرفتند.^(۵) کنت زرینی به قلعه عقب نشست و سرانجام با ششصد نفر از همراهانش از قلعه خارج شد، و بر اثر اصابت دو گلوله بر سینه‌اش و تیری بر سرش به زمین افتاد. بدین ترتیب سیگتوار، پس از سی و چهار روز محاصره در پنجشنبه روزی به تصرف درآمد (۲۱ صفر ۹۷۴/۷ سپتامبر ۱۵۶۶).^(۶) نیروهایی که تحت فرماندهی وزیر پرتو پاشا به منظور کمک به امیر اردل اعزام شده بودند نیز، گیولایا گوله، همچنین یانوا^۲ و لوگوس^۳ و برخی قلاع دیگر را تسخیر کردند.

فوت سلطان سلیمان

غازی سلطان سلیمان، هنگامی که محاصره سیگتوار ادامه داشت، در سن هفتاد و سه سالگی در حالی که فرماندهی اردو را در سیزدهمین جنگ خود برعهده داشت، در ۲۰ صفر ۹۷۴/۷-۶ سپتامبر ۱۵۶۶، جمعه شب چهار ساعت به صبح مانده، فوت کرد.^(۷) پادشاه که به علت بیماری در چادرش بسر می‌برد و از طولانی شدن محاصره قلعه رنجیده خاطر شده بود، وزیر اعظم صوقللی محمد پاشا را با نوشتن خط همایون برای آخرین بار چنین مورد خطاب قرار داد:

«آیا این اجاق آتش گرفته مگر فتح شدنی نیست؟».

وی با این گفته اشاره به تسخیر قلعه کرده بود. در واقع نیز قلعه روز بعد از وفات سلطان سلیمان فتح گردید و فوت فرمانروا مخفی نگهداشته شد. زیرا بر روز فوت سلطان گذشته از اینکه در برابر دشمن موجب بروز خطری می‌شد، می‌توانست باعث بروز قیام گاردهای ویژه که ناشی از تأثرشان بود، گردد که خود اوضاعی ناهنجار ایجاد می‌کرد. ولی اقدام مدبرانه صوقللی

1. Zerinski 2. Yânva 3. Lügös

محمدپاشا مانع از بروز هرگونه حادثه ای شد.

خبر به شاهزاده سلطان سلیم می رسد

صوقللی، به محض اطلاع از فوت پادشاه، هیچ یک از وزرا را مطلع نکرده و فقط به کتاب خویش فریدون بیگ (مؤلف منشآت السلاطین مشهور) اطلاع داد، و حسن چاووش را که از مأمورین دیوان بود، بی درنگ نزد سلیم، والی کوتاهیه فرستاد،^(۸) و اطلاع داد که بلافاصله خود را به اردوگاه برساند.

در واقع حسن چاووش هنگام عزیمت از اصل مسئله و اینکه چه اتفاقی افتاده است، اطلاعی نداشت. وی فکر می کرد که فقط مأمور دادن مژده تعیین یکی از پاشاها به مقام بیگلربیگی، و رساندن نامه ای به شاهزاده در سر راه است. سلیم، در آن هنگام در جلگه سیچان لی ییلاق کرده بود. حسن چاووش مأموریت داشت هنگام عبور از آنجا، نامه وزیر اعظم را تسلیم شاهزاده کرده، شفاهاً نیز خبر فتح و تصرف سیگتوار و سلامتی پادشاه را به عرض رسانده و بعد به راهش ادامه دهد.^(۹)

وزیر اعظم از یک سو، سلاحدار جعفر آغا را که خطش شنبیه خط سلطان بود، در چادر همایونی نشاند و درباره امور مختلف به خط وی، فرمان همایون فرستاد. بدین ترتیب وانمود کرد که پادشاه زنده است، و از طرف دیگر، جنازه پادشاه مرحوم را در خیمه همایونی شسته، و به اتفاق قایصونی زاده طبیب و درویش پیشنماز پادشاه، مصطفی رکابدار، موسی آغا، و حسن آغا و عده ای دیگر که تعدادشان به دوازده نفر می رسید و از فوت پادشاه اطلاع یافته بودند، نماز جماعت اقامه کرد. احشا و امعای جسد را در آورده دفن کرد، و پس از آنکه جنازه را ضد عفونی کرد و در مواد معطر و مشمع پیچید، در تابوتی نهاده و آن را در زیر تختی که در خیمه همایونی بود پنهان کرد.

تدابیر صوقللی محمدپاشا

صوقللی محمدپاشا، پس از تصرف سیگتوار، فوت پادشاه را به اطلاع وزرا رساند، و سعی کرد که این مسئله به بیرون درز نکند. حتی هنگامی که جلال زاده مصطفی بیگ وارد اردوگاه شد، تا

برای دومین بار مقام نشانچی به وی داده شود، وقتی خبر یافت که سلطان سلیمان فوت کرده است، با اینکه خلعت مخصوص نشانچی ها را پوشیده بود، از فوت سلطان بزرگ که موجب ترقی و ارتقای وی شده بود، به گریه افتاد، ولی بعد به سختی خود را نگهداشت و در حالی که در دل می‌گریست، با لبخندی ظاهری که بر لب داشت از خیمه همایونی خارج شد.

صوقللی به غیر از عده معدودی هیچ کس را از خبر فوت سلطان مطلع نکرد، و به مناسب پیروزی فتحنامه‌هایی به اطراف فرستاد، قلعه را تعمیر کرد و در آنجا اسلحه و سرباز گذاشت. به مناسبت پیروزی، در خیمه همایونی، و روز بعد نیز در چادر صوقللی محمدپاشا، مولودنامه‌ها خوانده شد. جشنها بر پا داشت، کلیسای سیگتوار را تعمیر و تبدیل به مسجد کرد و اعلام داشت که پادشاه برای اقامه نماز جمعه خواهد آمد. ولی روز بعد اعلام داشت که پادشاه به مناسبت ناراحتی پاناشی از نقرس نمی‌تواند در نماز شرکت کند. حتی وقتی شنید که سربازان می‌گویند کاش سلطان در نماز شرکت کند و احسان و انعام دهد، شایعاتی بر سربازانها افتاد، صوقللی بدون اطلاع قبلی، خود را رسانده و جارجیان را در اردوگاه پخش کرد و اطلاع داد: آقایان، سروران، فردا آماده شوید که جلسه ارکان دولت تشکیل خواهد شد و به نجوای مخفیانه کسانی که از مرگ پادشاه به شک افتاده بودند، پایان داد، و همه سلامت و تندرستی پادشاه را باور کردند، و برخی شایعات موجود بین نظامیان از میان رفت.

صوقللی محمدپاشا یک شب قبل از تشکیل دیوان [مجلس بزرگان و ارکان دولت]، به تمام وزرا و فریدون بیگ پیام فرستاد و توصیه کرد که در انجام اموری که باید صورت گیرد، یک زبان باشند. مهمترین چیزی که وی از آن می‌ترسید، قیام بنی چریها بود. بدین جهت، وزیر اعظم با علی آغا، فرمانده بنی چریها مذاکره کرده، راه چاره‌ای یافتند.

جلسه ارکان دولت

روز بعد در خیمه دوازده ستونی جلسه تشکیل شد. تمام سربازان گارد شاهی در خارج از چادر، بعنوان محافظ سر جای خود قرار گرفتند. مذاکرات انجام شد، و علی‌الرسم به سربازان غذا دادند، و باز طبق قاعده. پس از صرف غذا، ابتدا فرمانده بنی چریها، به خیمه همایونی، یعنی به حضور پادشاه آمد، و پس از مدتی خارج شد. همان گونه که با وزیر اعظم قرار گذاشته شده بود، خطاب به بنی چریها گفت، دوستان، اعلیحضرت پادشاهمان فرمودند که پایدار و روسفید باشید، غزواتان مبارک. خدمت و همراهتیا را به انجام رسانده، قلعه را مرمت کنید. چیز مهمی نمانده

است، انعام و اضافه حقوق همه پرداخت شود، و همه مورد قبول من است، دعای خیر من برای آنهاست.» به محض اینکه این سخنان را از طرف پادشاه ایراد کرد، برای اینکه خواسته پادشاه سریعاً انجام شود، فریاد برآورد که اسب را آماده کنید. «برای همه چیز من وکیلیم، به روی چشم» خواسته سلطانمان فوری انجام شود و به کار قلعه پردازیم. سوار بر اسبش شد، در مقابل چادر پیاده نشد، دستار وردایش را بر روی اسب عوض کرد، «برای همه چیز من وکیلیم، به روی چشم» خواسته زال محمود پاشا، بیگلربیگ آناتولی مأمور تهیه و رساندن تخته آلات شد، و شمسی احمدپاشا بیگلربیگ روم ایلی نیز یکهزار نفر ازینی چریها را همراه خود برداشته و با سربازان روم ایلی مأمور تصرف قلعه بویوفجه^۱ در آن حوالی شد. بدین ترتیب تا آنجا که امکان داشت قرارگاه را از سربازان خالی کردند.

حرکت سلیم

حسن چاووش، حامل نامه وزیراعظم برای شاهزاده سلیم، در مدت هشت روز از سیگتوار به استانبول و از آنجا نیز در طی چهار روز به سیجانلی بیلاق سلیم رسید. نامه وزیراعظم را به رئیس کاخ شاهزاده سلیم تسلیم کرد و شفاهاً خبر سلامتی سلطان و فتح قلعه را به اطلاع رساند. سلطان سلیم پس از مطالعه نامه به اوضاع و موقعیت پی برد. نام آورنده نامه (حسن آغا) را پرسید. پس از یاد گرفتن نام وی، خرج سفر به وی داده، دستور داد به محل مأموریتش برود. خود نیز بلافاصله همراه استادش عطاءاله افندی و لاله اش حسین پاشا عازم کوتاهیه شد.

سلطان سلیم، هنگامی به کوتاهیه رسید که زمان چندانی به نمازجمعه نمانده بود. در راه به فیض اله فقیه، خطیب مسجد حصار بیگ برخورد. فقیه برای عرض سلام به شاهزاده توقف کرد شاهزاده پس از سلام گفتن به خطیب گفت «خبر آمد که مرحوم مغفوره پدرم به رحمت ایزدی پیوست. در خطبه به نام ما دعا کنید و به اطلاع مردم برسانید.» و عصر همان روز به راه افتاد. سلطان سلیم به استانبول آمد و بر تخت سلطنت جلوس کرد و پس از زیارت قبور اجدادش و «ایوب»، فاصله میان استانبول و بلگراد را در پانزده روز طی کرده به بلگراد آمد.

اوضاع و موقعیت بلگراد

با گذشت هر روز، شایعات مربوط به فوت سلطان سلیمان فزون می یافت و شایعه آمدن فرمانروای جدید به استانبول در میان لشکریان پراکنده تر می شد. این مسئله موجب تأیید شک و تردیدهای موجود گردید. وزرا نگران شده برای اینکه سلطان سلیم زودتر خود را برساند، عریضه ها و نامه هایی برایش فرستادند.^(۱۰)

بازگشت اردو

وزیر اعظم زمانی که سلطان سلیم پیغام داد که به بلگراد رسیده است، و در جواب گفت، علی الرسم سربازان خواستار انعام جلوس وی خواهند شد و چون در خزانه اردو به اندازه کافی پول وجود ندارد، توصیه کرد که وی در بلگراد بماند، صوقللی پس از دادن حقوق سربازان حرکت کرد. چهل و سه روز پس از فتح قلعه به بهانه تعمیر قلعه، سپری شد.

در اربابه ای^(۱۱) که حامل جنازه سلطان سلیمان بود، حسن آغای بوسنه ای، از غلامان اندرون (حرمسرا) که شباهت زیادی به سلطان داشت، قرار گرفته بود. حسن آغا چهره ای سفید، با بینی عقابی، ریش کوسه ای، و قیافه و حالتی بیمارگونه داشت و گردنش باند پیچی شده بود. در اطراف اربابه، وزرا، گارد مخصوص محافظ و قاصدان قرار داشتند، و بازگشت در میان کف زندهای مطربان کف زن، آغاز شد.

حسن آغا که در اربابه (کالسکه) قرار داشت، چپ و راست به سربازان سلام می گفت؛ و چون بخوبی تشخیص داده نمی شد، و نیز به علت شباهت زیاد از حدش به پادشاه به نظر می رسید که شایعه مربوط به فوت پادشاه و تردیدهای موجود در این خصوص از بین رفته است، وزیر اعظم نیز هر از گاهی خود را به کنار اربابه رسانده، و چنین وانمود می کرد که چیزهایی به عرض پادشاه می رساند.

وزیر اعظم پس از طی چند منزل و عبور از مرزهای قدیمی و ورود به داخل کشور، در جلسه بعد از ظهر گفت اینک وارد کشور شده ایم و اعلیحضرت پادشاه با فرماندهان ملتزم تنها می ماند، و بدین ترتیب سربازان را دور کرد. چهار منزل با بلگراد فاصله بود. وزیر اعظم حافظان قرآن را فراخوانده گفت، نزد اربابه روید و یاسین، سوره کهف و از قرآن هر چه می خواهید، تلاوت کنید و ذکر خدا و الهی گویند که پادشاه را سخت خوش خواهد آمد،^(۱۲) چهار ساعت به بامداد مانده، به حرکت درآمدند. شش نفر حافظ به تلاوت قرآن پرداختند. یکی از این

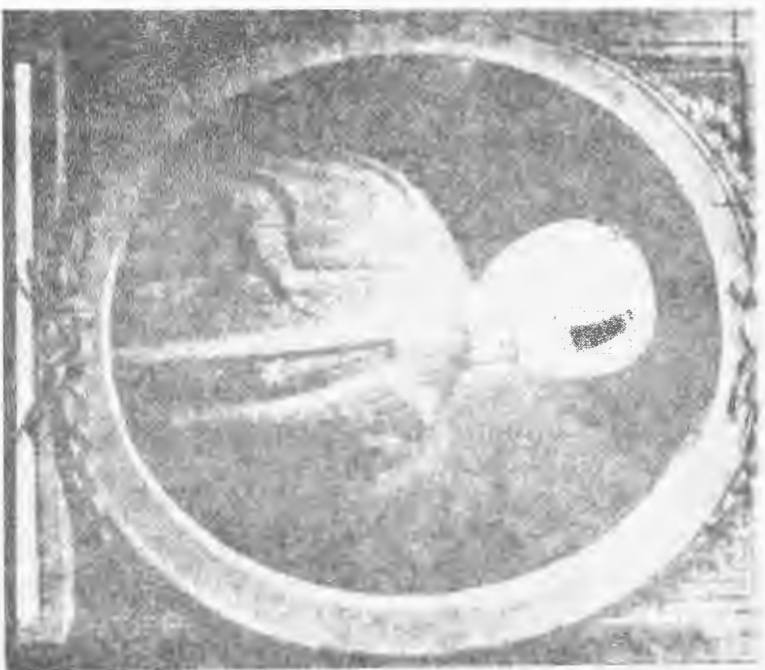
حافظان، مورخ مصطفی افندی سلانیکلی [اهل سلانیک] بود.

نأثر و تأسف نظامیان و نطق صوقللی

مصطفی افندی سلانیکلی در تاریخ خود در این باره چنین می نویسد:

«زمانی که ما شش نفر رسیدیم، افراد گارد گفتند اینجا جای شما نیست. ما به ذکرالله پرداختیم، شب هنگام و کنار محلی جنگلی بود. بغایت مؤثر افتاد. اگر چه کسی نمانده بود که از حمل و انتقال جنازه آن مرحوم اطلاعی نداشته باشد. جنازه تا این زمان چهل و هشت روز بود که مخفی نگاه داشته شده بود. اما سرانجام راز از پرده برون افتاد، و آشکار شدن فوت پادشاه عالم پناه که چهل و هشت سال بر سریر عزت قرار داشت، تأثیر کرده، همه با سوز ماتم، آه و ناله و فغان سر دادند. های های به گریستن پرداختند و دیگر کسی توان راه رفتن نداشت، و با گفتن «هیئات سلطان سلیمان خان» فریاد آغاز کردند. وزرا جمع شده، از اینکه جنازه را آشکار کردند، اظهار پشیمانی نموده و گفتند بهتر بود که حرکت مثل سابق ادامه پیدا می کرد. سرانجام جناب وزیراعظم گفت: «برادران، دوستان، چرا راه نمی افتید؟ راه بیافتید، اینهمه سال پادشاه اسلام بود، در مقابل قران عظیم به کرنش در آییم، اینهمه غزوات انجام داد، ولایت اونگروس را دارالاسلام کرد. به همه بخشش و نیکویی کرد. وضعیت چنین است که جنازه مبارکش را بالای سر نگیریم. اینک فرزندش سلطان سلیم خان، پادشاهمان، هفده روز است که در بلغراد منتظر شماست. مرحوم پادشاه غازی، نعمت الله علیه توصیه بخشش و انعام و ارتقای شما را کرده است، همه آنها انجام خواهد شد و همه ما خواهیم گرفت. حافظین قرآن مکث نکنند، قرآن کریم را تلاوت کنند و حرکت کنیم.» بدین ترتیب آن گروه از حرکت بازمانده که گویی منجمد شده بودند، ناگهان جان گرفتند، و با گفتن «درمان دردمان قرآن است، ایمان ما قرآن است، با ایمان و قرآن خود پیش رویم» نزدیک صبح بود که به جلگه صیرم رسیدند. (۱۳)

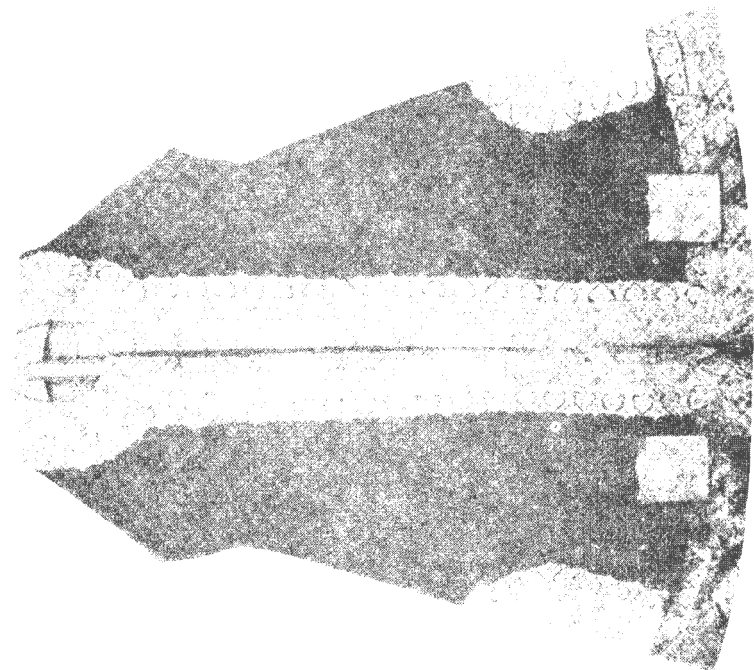
پس از رسیدن تابوت سلطان سلیمان به بلغراد، در حالی که پسرش سلطان سلیم نیز آنجا بود، در مقابل خیمه گاه، نماز میت اقامه شد، بعد جنازه به وزیر احمد پاشا و فرهاد آغا که از میرآخوری ترقی کرده بود، و شدیداً مورد علاقه سلطان سلیمان بود، و علی پاشا والی سابق مصر، شیخ نورالدین افندی زاده که همراه درویش خود در اردو بود، سپرده شد، به اتفاق چهارصد نفر به استانبول فرستاده شد و در آرامگاهی در جوار مسجد سلیمانیه که خود ساخته بود، دفن گردید.



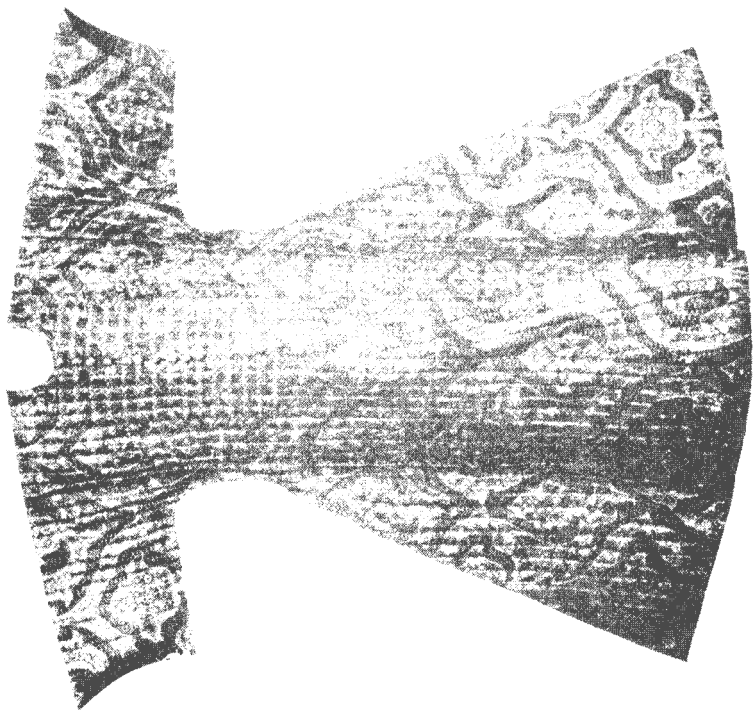
سلطان سلیمان قانونی



تصویری دیگر از سلطان سلیمان قانونی



ردا و قباى شاهزاده محمدبن سلطان سلیمان قانونی



ردا و قباى پادشاه سلیمان سلیم



سلطان سلیمان قانونی هنگام عزیمت به جنگ

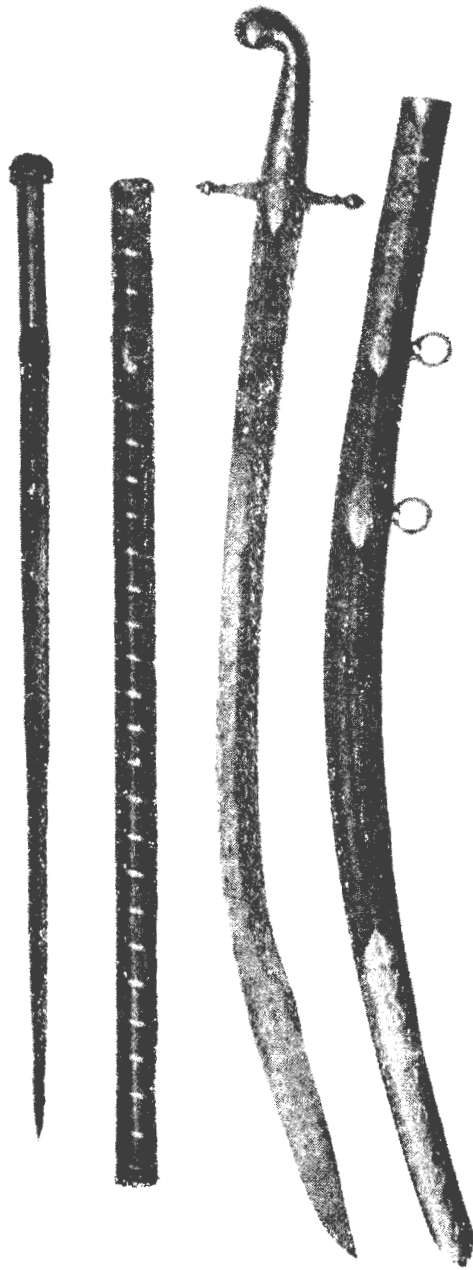


سلطان سليمان قانونی

حق تعالی نور عیاشی ایله ایل جهان فری محمد مصطفی نور علی سلام مجزائی اید
 و مع انیسار و اوینار معی اید سفره قهوه او سوزر بدفرا ده کلند کوه
 سز کم هر عسکر و ویندی عظیم سن شید هر منی انش اید کر کم عکلت
 کافر لری کلو سامان است یور عسکر منفور به از ق کتور به میج هر چه
 سرور و بیان التیه بو تقدیر به اما شریذ و ریش ایدی کم سلیمانان
 به احد من کور کر اما لرن و او غلرن و غیر لرن ان اوزنجه لرن
 سکره بن شید هر منی اید کر کم کافر عهدن در ما یور عسکر منفور به از ق
 کتور یور بل کر بلد غلری مسلمان قتل ایدر کن بشر به کینه در بود بو
 جز ایدر لایعش بو تقدیر و بنده عهد امانی بو سوزر امری حق اید
 مال لری غارت اولور همی سرتی قیلر کچور او غلری قیلر لری ایدر اول
 بنده اجازت هر دم عسکر منفور به المور لایعش غفلت اوزره ایست
 حق تعالی نور عیاشی لیکه جهان فری محمد مصطفی نور مجزائی و مع انیسار و اوینار معی اید
 ایله سوزدی بو امر له عمل ایدر بو ماعد در و ادای بر حجاج اولدو هر
 بود باز لری

Handwritten text in Persian script, likely a historical document or letter. The text is arranged in several columns, with some lines written vertically on the left side. The script is dense and appears to be a formal or official communication.

نامه شاهزاده بایزید به خواهرش مهرماه سلطان در خصوص مخالفت با پادشاه



شمشیرهای یک دم و دو دم سلطان سلیمان قانونی

شخصیت سلطان سلیمان قانونی

سلطان سلیمان قانونی نه مانند پدرش [یاوزسلطان سلیم] تند مزاج و متهور بود، و نه آنچنان نرمخو بود که ریشش را به دست دیگران دهد. آدمی جدی و موقر بود و با تأنی حرکت می‌کرد. صورتی گرد، چشمانی میشی رنگ و ابروانش کمی از هم فاصله داشت، بینی عقابی، قدی بلند و ریشی نه چندان پر پشت ولی فاصله‌دار و گردنی دراز داشت.

سلطنتی را که بدون رقیب از پدرش به وی رسید، نزدیک به نیم قرن با پیروزیهای آراست. در حالی که در رأس اردویش قرار می‌گرفت، جنگهای زیادی در شرق و غرب انجام داد، و در آخرین جنگش، در حالی که فرماندهی اردو را به عهده داشت، در میدان جنگ فوت کرد. هنگام عزیمت به آخرین جنگش، به علت کهولت و پیری و همچنین به علت ناراحتی ای که علاوه بر پیری داشت، با ارابه و یا تخت روان حمل می‌شد، و تنها هنگامی که وارد شهرها و قصبات می‌شدند، سوار اسب می‌گردید.

هیچ یک از سلاطین عثمانی مانند سلطان سلیمان در میان اردو و سر بازارش علاقه و احترام به وجود نیاورده بود. در خصوص نظم و انتظام اردو، ارتقا و آسایش سر بازارش، قوانین مهم و اساسی به وجود آورد. از این رو، حرمت و احترامی که درباره‌اش صورت می‌گرفت کاملاً بجا بود. سر بازانی که در جوانی وارد ارتش شده بودند، هنگامی که چهل — پنجاه سال داشتند فقط این فرمانروای غازی را با خود دیده و به وی پیوند و علاقه پیدا کرده بودند، فوتش نیز موجب تأثر و ناراحتی آنها شد. اردو که در میان خوشی و شادی ناشی از پیروزی بازمی‌گشت، به یکباره سرد شد و نتوانست گامی فراتر گذارد.

شهرت سلطان سلیمان قانونی فقط به خاطر جنگها و پیروزیهایش نبود، بلکه این شهرت را در عین حال در قوانینی که برای تشکیلات و سازمان دولت، نظم بخشیدن به ارتش بنا به نیازهای زمان به وجود آوردن ارتشی متجدد و نظم و ترتیب آن وضع کرد، می‌توان مشاهده کرد. هم اجاق گاردهای ینی چری و هم سپاهیان صاحب تیول، و نیز اجاق بحری، یعنی نیروهای زمینی و دریایی، در زمان وی یکی از بهترین نیروهای دریایی و زمینی جهان آن روز شد. همچنین در زمان وی قوانین مربوط به اراضی نیز راه تکامل پیمود.

سلطان سلیمان قانونی، از استعداد و ظرفیت کسانی که در رأس امور می‌گماشت، اطلاع داشت، بنابراین کسی نمی‌توانست، با التماس یا تملق، توصیه‌ی کسی را بکند. علاوه بر این

مسئله، می دانست که مردم و مأمورین را چگونه تربیت کرده و پرورش دهد. برخی از دولتمردان زمان پسرش سلیم و نوه اش مراد سوم، از کسانی بودند که در زمان وی تربیت یافته بودند.

سلطان سلیمان قانونی، موقر و صاحب عزم و اراده، وبالطبع آرامش داشت. در تصمیم گیری عجله نمی کرد. درباره کاری که می خواست انجام دهد، فکر می کرد، و از تصمیمی که می گرفت باز نمی گشت. بدین سبب، دولتمردان در تصمیمی که می گرفتند مجبور بودند که به دقت جوانب هر امری را در نظر گرفته و درباره اش فکر کنند. از این رو در هر یک از امور دولت که خللی بدان وارد می شد، مسامحه و گذشت نمی کرد. توصیه می کرد که فرصتی به این قبیل اوضاع ندهند. از عقاید کسانی که با وی مذاکره و ملاقات می کردند، به نیاتشان پی می برد و نسبت به آن در مقام پاسخ بر می آمد.

سلطان سلیمان اشعاری با تخلص «محبی» دارد. صاحب دیوانی دلنشین با حروف (الفبای) قدیمی است. در آرشو کاخ توپقاپی سروده های پراکنده ای که دستخط خود وی می باشد، وجود دارد.

این بیت مشهور:

Älem içre müteber bir nesne yok devlet gibi (۱۴)
Olmaya devlet cihanda bir nefes sıhhat gibi

از آن سلطان سلیمان قانونی است. به قدرت شعری شاعر مشهور «باقی» پی برده، از وی حمایت کرد و به ترتیبش همت گماشت. مرثیه ای که «باقی» قدرشناس در رثای فوت سلطان سلیمان سروده است، از شاهکارهای ادبی ترکهاست. (۱۵)

علاوه بر مدرسه الهیات و حقوق که جدّ بزرگش سلطان محمدفاتح به نام صحن ثمن ساخت، خود وی در استانبول، در کنار مسجد جامع خویش مدرسه پزشکی و ریاضیات را تحت نام صحن سلیمانیه به وجود آورد.

سلطان سلیمان روزی هنگام ملاقات و مذاکره با محارم خویش از آنان پرسید، ولینعمت عالم کیست؟ آنها نیز گفتند که: «اعلیحضرت پادشاه»، ولی سلطان سلیمان گفت: نه، ولینعمت عالم، رعیت یعنی دهقان است، در کارزراعت و حراست حضور داشته، و با حرام کردن آسایش و راحت بر خود، با نعمتهایی که تولید می کند، ما را طعام می بخشد.» سلطان سلیمان به صاحبان علم و دانش، ارزش و اعتبار زیادی قایل بود و آثار علما و شعرائی که در زمان وی بسر می بردند را در کتابخانه اش نگهداری می کرد.

یادداشتهای فصل بیست و هشتم

۱. این جنگها به ترتیب عبارت بودند از: جنگ بلغراد. ۱۵۲۱ م، جنگ رودوس ۱۵۲۲ م، جنگ موهاج ۱۵۲۶ م، جنگ وین ۱۵۲۹ م، جنگ آلمان ۱۵۳۲ م، جنگ عراقین ۱۵۳۳ م، جنگ کوفو ۱۵۳۶ م، جنگ بوغدان ۱۵۳۸ م، جنگ بودین ۱۵۴۱ م، جنگ گران یا استرگون ۱۵۴۳ م، جنگ تبریز، ۱۵۴۸ م، جنگ نخجوان ۱۵۵۳ م، و آخرین آنها جنگ سیگتوار ۱۵۶۶ م.

۲. سلطان سلیمان در نهم شوال ۹۷۳ هنگام حرکت به جنگ سیگتوار با دستخط خویش این وصیت نامه را برای پسرش سلیم نوشت:

«شیرین تر از جان و نور دیده من سلیم خان، این دو بازو بند و جعبه جواهرات را وقف کرده ام، به روح محمد مصطفی (ص) که فخر و افتخار دو گیتی است، به تو وصیت می کنم، آنها را به فروش و به جده معموره آب برسان و وظیفه فرزندی را به جای آور، و به این وصیت من عمل کن، تمام نوکران و مستخدمان اندرون شاهدند. تو به خط و نوشته من آشنایی داری، این از آن فخر عالم است، از آن من نیست. ببینم چگونه به جای خواهی آورد. دنیا به کسی وفا نمی کند. امید است آنها را به قیمت و ارزشی که دارند، بفروشی. حق تعالی این سفر و جنگ را بر ایمان مبارک کناد. به امید اینکه بازگشت با قلبی خوش میسر گردد به حق و حرمت حبیب گرامی و اکرم علیه السلام (آرشو کاخ توپقاپی، شماره ۵۸۸۸).

اصل این وصیت نامه مشاهده نشده، نسخه موجود در آرشیورونوست (صورت) آن است. مرحوم فرید ساغلام [سالم] این وصیت نامه را به نقل از نشریه ای در نشریه انجمن تاریخ ترک (سال ۴، ص ۱۲۸۷)، منتشر کرده است که تفاوت کوچکی با آن دارد.

۳. سلطان سلیمان هنگام رفتن به این آخرین جنگش، زمانی که از دروازه ادرنه خارج می شد، پیری (شیخی) بر سر راه دست به دعا برداشته گفت: «ای پادشاه من، ما از شما راضی بودیم، خداوند از شما راضی باشد.»، پادشاه پی برد که در این سفر خواهد مرد. (عطایی، ذیل شقایق، ص ۹۷).

۴. سلطان سلیمان در این آخرین جنگش هنگامی که به «تاتارپازارجیتی» آمد، مراد سنجق بیگ مانیسا، پسر شاهزاده سلیم والی کوتاهیه صاحب پرسی شد، و از پادشاه درخواست شد که اسمی برای وی انتخاب کند سلطان سلیمان گفت: «در میان اجداد گرامیمان همیشه محمد بن مراد آمده است، اسم شریف او نیز محمد باشد» که همان سلطان محمد سوم است که بعدها به فرمانروایی رسید. بدین ترتیب سلطان سلیمان در آخرین سال عمرش، فرزند نوه خویش را به چشم دید (سلانیک، ص ۲۲).

۵. بنا به نوشته هامر، شهر سیگت از هر طرف با رودخانه هایی محصور بود. و مرکب بود از سه قسمت شهر قدیم، شهر جدید قلعه، که ۲ هریک از آنها توسط پلهایی به یکدیگر متصل بودند. که به مناسبت فوت سلطان سلیمان و جلوس سلطان سلیم دوم فرستاده شده است، چنین آمده است: «قلاع مسیحیان که به سیگتوار اشتها دارد، به حوالی ممالک محروسه نزدیک است، چهار قلعه محکم وجود دارد که به یکدیگر متصل اند...» این گفته نشانگر آن است که سیگتوار شامل چهار بخش بوده است (منشآت فریدون بیگ، ج ۲، ص ۴۶۹).

۶. درباره تصرف سیگتوار به بررسی مرحوم عطاییگ مترجم تاریخ هامر رجوع شود (ترجمه تاریخ هامر، ج ۶، ص ۳۵۶).

۷. تاریخ روز و یا شب فوت سلطان سلیمان مورد اختلاف مورخان است. پجوی، سلانیک، و عالی روز و یا شب این حادثه را متفاوت نوشته اند. پذیرفتن نوشته سلانیک چون خود، حضورداشت درقیاس با نوشته سایرین منطقی تراست. عطاییگ مترجم تاریخ هامر نیز پس از تحلیل، همان تاریخ را ذکر می کند. در نامه ای که به مناسبت جلوس سلطان سلیم دوم برای شاه ایران فرستاده شد، وفات

- سلطان سلیمان پس از پیروزی چنین آورده شده است: «... هنگام تعمیر موضعی که در حین جنگ ویران شده بود، به موجب فرمان فضل الله المجاهدین علی القاعدین اجراً عظیماً» مرحوم از دارفانی به سرای باقی شتافت...» (منشآت، ج ۲، ص ۴۶۹).
۸. وزیر اعظم صوقلی محمد پاشا هنگامی که می‌خواست خبر فوت سلطان سلیمان را به پسرش شاهزاده سلیم اطلاع دهد، به حسن چاووش گفت، «بر سر راهت در جلگه سیچانلی Siçanlı نامه‌ام را به حضور شاهزاده سلطان سلیم برسان و خبر پیروزی را اطلاع بده و بگو اعلیحضرت پادشاه تا زمانی که قلعه را کاملاً استحکام نبخشیده، حرکت نخواهد کرد، و خبر تندرستی و سلامت سلطان را به اطلاع شاهزاده برسان...» (تاریخ سلانیک، ص ۵۳).
۹. در شهنامه سلطان سلیمان آمده است که پادشاه قبل از تصرف سیگنوار فوت کرد، وزیر اعظم برای اینکه خبر فوت وی به سمع نرسد، به محرم اسرار پادشاه پیام فرستاد و از قول پادشاه گفت: «در طی این مدت طولانی قلعه فتح نشد. امروز حتماً باید تصرف شود.» و توسط کدخدای گاردها فرمانی فرستاد، و چنان عمل شد که وی گفته بود. وزیر اعظم این فرمان را به اطلاع دیوان نیز رساند؛ و روز بعد با تصرف قلعه درونی سیگنوار تسخیر شد.
۱۰. خلاصه عریضه چنین است: «وزیر اعظم بنا به فرمان همایونتان خطاب به غلامانتان فرمودند که از استانبول حرکت کرده و مرقوم فرموده‌اید تا فرا رسیدنتان اردو را ضبط و ربط دهید. غلامانتان همراه عساکر منصوره متجاوز از شصت روز است که در این حوالی هستیم می و پنج روز از فوت پادشاه مرحوم می‌گذرد. آذوقه کم شده است. برای جلوگیری از تضعیف روحیه سربازان و نیز جرأت ندادن به دشمن، فوت پادشاه مخفی نگاه داشته شده است. ولی از جلوس شما بر تخت سلطنت در استانبول توسط کسانی که به اینجا آمده‌اند، اطلاع یافته‌اند؛ رسیدن هر چه سریعتر شما موجب جلوگیری از هر گونه حادثه بد خواهد شد. تا زمانی که شما فرانسید، اردو را حرکت نخواهیم داد (منشآت فریدون‌بیگ، ج ۲، ص ۴۷۷).
۱۱. عالی نیز می‌نویسد که با ارابه آورده شد (برگ ۹۴).
۱۲. تاریخ سلانیک، ص ۶۲، ۶۳.
۱۳. همان اثر، همانجا.
۱۴. ترجمه تحت‌اللفظی شعر فوق: «در دنیا چیزی با ارزشتر از ثروت نیست ولی تمام ثروت جهان به اندازه یک دم سلامتی ارزش ندارد.»
۱۵. اشعار فارسی و ترکی سلطان سلیمان با اجازه خود وی توسط یکی از ملازمانش به نام فرهاد جمع‌آوری شد. فرهاد که شخص آگاهی بود، دیباچه‌ای بر این اشعار نوشته و نام آن را اخلاق سلیمانی گذاشت. این اثر تحت شماره ۲۶۶۵ جزو کتابهای خالص افندی در دانشگاه استانبول است. احتمال دارد که این فرهاد آغا شوهر هما شاه دختر شاهزاده محمد که به مقام فرماندهی گارد، «فرمانده ینی چریها»، رسید و بعد وزیر شد، و در ۹۸۲ هـ ق، فوت کرد، و همان فرهادپاشا فرزند مصطفی‌پاشای دانشمند و خطاط مشهور باشد.

فصل بیست و نهم

دولتهای خودمختار تابع عثمانیان

خان نشین کریمه

خان نشین کریمه. تحت نفوذ عثمانیان

در فصل هشتم، جزو وقایع عثمانی، چگونگی به وجود آمدن خان نشین کریمه و اینکه چگونه تحت نفوذ دولت عثمانی قرار گرفت به اختصار بیان شد. در این فصل درباره روابط موجود میان این خان نشین و دولت عثمانی تا اواسط قرن شانزدهم بحث خواهد شد.

خانهای کریمه تحت نفوذ عثمانی قرار داشتند^(۱) ولی در امور داخلی مستقل بودند. در خطبه‌ها، پس از نام فرمانروای عثمانی، نام خانها ذکر می‌شد و به نامشان سکه ضرب می‌شد. صاحب مجلس و سایر تشکیلات و سازمانها بودند. شهر باغچه‌سرای مرکز خانها بود. به دیوانی که تحت ریاست خان تشکیل می‌شد، «نظر، و یا رأی خان» گفته می‌شد. انتخاب خان به عهده میرزاها (شاهزادگان) بود؛ و این رسم تا اواخر قرن هفدهم ادامه داشت. ولی بعد از آن این انتخاب توسط دولت عثمانی صورت می‌گرفت.

خانهای کریمه از نسل جوجی پسر چنگیزخان و از خاندان و سلسله‌ای به نام قرای

(کرای) ^۱ و یا گیرای (گری) ^۲ بودند. این واژه (گری) به معنی انسان نیرومند و قوی و یا دیوبوده است.

قبل از تشکیل خان‌نشین کریمه، میان آلتون اردو [اردوی زرین] و عثمانیان روابط دوستانه‌ای وجود داشت که به صورت مکاتبه میان یلدرم بایزید و توقتمیش و مراد دوم بالغ محمدخان (۱۴۳۷-۱۴۱۸) ادامه یافت. بعدها تاش تیمور که بر شبه جزیره کریمه دست یافت و نیز حاجی گری (کرای) نخستین خان کریمه، هم علیه آلتون اردو و هم علیه سایر دشمنانشان با عثمانیان مناسبات حسنه ایجاد کردند. حتی حاجی گری با به توافق رسیدن با عثمانیان درصدد خارج کردن کفه از دست ونیزی‌ها برآمد، اما موفق نشد (۱۴۵۴ م). ولی این اقدام که به تشویق و توسط خان کریمه انجام گرفت، سبب گردید که بعدها عثمانیان این شهر مهم تجاری را تصرف کنند.

حاجی گری در سال ۱۴۶۶ م، فوت کرد. مجادلات بر سر جانشینی پدر با غلبه نوردولت بر دیگر برادران، که از لحاظ سنی نیز ارشدیت داشت، به پایان رسید. ولی برادرش منگلی گری که متکی به قبیله شیرین بود، پس از مدتی مقاومت سرانجام ناگزیر از فرار به کفه شد. ولی بعد به یاری جنوایی‌ها بر برادرش غلبه کرد (۱۴۶۸ م).

منگلی گری علیه آلتون اردو که درصدد تسلط بر شبه جزیره کریمه بود، با گراندوک مسکو، متحد شد، و آلتون اردو نیز متقابلاً درصدد اتحاد با لهستان علیه خان‌نشین کریمه برآمد.

کفه، در واقع متعلق به خانهای کریمه بود، آنها این شهر را در قبال مالیاتی به جنوایی‌ها واگذار کرده بودند. چون قسمتی از عوارض گمرکی که از این اسکله اخذ می‌شد، به خان کریمه تعلق می‌گرفت، لذا از طرف خان، نماینده‌ای در آنجا حضور داشت. در زمان منگلی گری، نماینده‌ای به نام آمینک بیگ در آنجا حضور داشت. جنوایی‌ها چون پی بردند که وی طرفدار عثمانیان است به زور او را معزول کردند.

در پی این کار، آمینک بیگ دست به شورش زده، و منگلی گری را از کفه فراری داده، آنجا را محاصره کرد، و در عین حال فرمانروای عثمانی را نیز تحریک به تصرف کفه نمود. بدین جهت گدیک احمدپاشا عازم کفه شد و آنجا را تصرف کرد (۱۴۷۵ م). منگلی گری که توسط جنوایی‌ها زندانی شده بود، برای بار دوم بعنوان خان منصوب شد، و با دولت عثمانی در مورد اقدامی مشترک قراردادی منعقد کرد، و همانند سابق، قسمتی از عوارض گمرکی کفه بعنوان

هزینه شخصی و یا هزینه قبا و ردای شخصی به وی اختصاص یافت. منگلی گری در سال ۱۴۷۶ م، به شهر سرای پایتخت سید احمدخان، حکمران آلتون اردو تجاوز کرد، ولی موفق نشد و درحالی که زخمی شده بود، فرار کرد و به استثنای کفه که در دست عثمانیان بود، سراسر شبه جزیره کریمه، توسط نیروهای آلتون اردو به اشغال درآمد. منگلی گری به استانبول آمد. نور دولت که وارد صیحه شده بود، نیروهای آلتون اردو را دفع کرد و خود خان شبه جزیره کریمه گردید (۵۸۸۳ هـ/ق/ ۱۴۷۷ م).^(۲)

شبه جزیره کریمه بر اثر جنگ نوردولت با برادرش حیدر بر سر به دست آوردن حکمرانی، ویران شد. آمینک میرزا به خاطر این ویرانی، هیأتی به استانبول اعزام و در مقام شکایت از نوردولت درآمد. هیأت مذکور درخواست کرد که منگلی گری را بعنوان خان به مقام حکمرانی انتخاب، و مقام وی را تایید کند. بدین ترتیب منگلی گری به شبه جزیره کریمه فرستاده شد (۵۸۸۳ هـ/ق/ ۱۴۷۸ م).^(۳)

منگلی گری خان

منگلی گری در زمان سلطان بایزید دوم، یعنی در ۵۸۸۹ هـ/ق/ ۱۴۸۴ م، در حمله ای که به بوغدان (ملداوی) صورت گرفت، برای نخستین بار با نیرویی پنجاه هزار نفری شرکت کرد، و در جنگهایی که پس از آن نیز روی داد، اجازه شرکت خواست.^(۴) بدین ترتیب در تمام جنگهایی که دولت عثمانی در منطقه اروپا انجام داد و برخی جنگهایی که در آسیا به وقوع پیوست، حضور و شرکت خانهای کریمه و یا اعزام نیرو از طرف آنان به صورت رسم و قانونی درآمد. در این مورد مراسمی بر پا می شد. حضور و شرکت نیروهای خانهای کریمه در جنگها از سال ۱۵۹۳ م، به بعد نیز ادامه یافت. قسمتی از درآمد گمرکات بنادر کفه، گوزلووه^۱ و بالیق لووا^۲، بعنوان هزینه خلعت و ردا و قبا به منگلی گری اختصاص یافت، و این عایدات در زمان خانهای بعد از منگلی گری نیز ادامه یافت. در زمان یاوز سلطان سلیم نیز، برای خانهای کریمه روزانه یک هزار آقچه و برای شاهزادگان هم سیصد آقچه مقرر و تخصیص یافت.^(۵)

در زمان یاوزسلطان سلیم اعزام یکی از برادران و یا پسران خان کریمه بعنوان گروگان به استانبول، به صورت رسم و قانون درآمد، و برای نخستین بار، سعادت گری پسر منگلی گری، بعنوان گروگان به استانبول فرستاده شد.

حکومت عثمانی برای کسانی که بعنوان خان کریمه انتخاب می‌کرد، بعنوان علامت و نشان «خان» برات «منشور» شمشیر و پرچم هم می‌داد، بنابه اشارات تاریخی، منگلی گری پدرزن یاوزسلطان سلیم بود.

محمد گری

محمد گری ارشد هشت پسر منگلی گری - که در ۹۲۱ هـ/ق/ ۱۵۱۵ م، فوت کرد - بود و با اکثریت آرا، بجای وی خان کریمه شد. محمد گری هنگامی که پدرش با حکومت‌های همجوار در جنگ بود، به نیابت از جانب وی در کریمه مانده، حفاظت از کریمه را برعهده داشت که خود نوعی ولیعهدی بشمار می‌آمد.^(۶) وی، پس از اینکه خان کریمه شد، برادرش بهادرگری را به همان سمت قبلی که خود داشت، یعنی ولیعهدی، برگزید.

محمد گری با تصرف استراخان (حاجی طرخان) با اینکه امرای آنجا را تحت اداره خویش درآورد، ولی قبل از بازگشت به کریمه شبی مورد حمله امرای نوگای [یکی از طوایف تاتار] قرار گرفت و خود و برادرش بهادرگری کشته شدند (۹۲۹ هـ/ق/ ۱۵۲۳ م).

غازی گری و سعادت گری

پس از کشته شدن محمد گری، پسرش غازی گری جانشین او شد، ولی چون اکثر امرا و شاهزادگان از وی رضایت نداشتند، سعادت گری یکی از پسران منگلی گری به مقام خانی رسید. اسلام گری، پسر دیگر محمد گری نیز، علیه او دست به فعالیت زد و امور حکومت را به دست گرفت. سعادت گری چون پی برد که حریف اسلام گری نخواهد شد، دست از حکومت برداشت و به استانبول رفت.

صاحب گری خان

اسلام گری، چون به این نتیجه رسید که کاری که بدان مبادرت کرده نتیجه مطلوبی نخواهد داشت، به دولت عثمانی اطلاع داد که از مقام خود دست کشیده است. از این رو، صاحب گری، یکی دیگر از پسران منگلی گری که در استانبول بسر می برد، بعنوان خان تعیین شد و به اتفاق توپچی، سلاحدار و بخشی از سربازان گارد، یعنی با یکهزار و پانصد نفر همراه، به کریمه اعزام شد و در مقام خویش مستقر گردید (۵۹۳۹ ق/ ۱۵۳۲ م).

در سال ۵۹۴۵ ق/ ۱۵۳۸ م، در جنگ بوغدان، صاحب گری نیز همراه نیروهایش در کنار سلطان سلیمان قانونی شرکت کرد، و در جنگ مجارستان نیز نیرویی تحت فرماندهی پسرش امین گری اعزام داشت.

صاحب گری، رسمش براین بود که رقبای دور و نزدیک خود را از میان بردارد. به همین جهت درصدد بود که برادرزاده اش دولت گری را که در استانبول بسر می برد و مورد توجه بود و بعنوان خان «اژدرخان»^۱ انتخاب شده بود، به چنگ آورد. ولی بر اثر فعالیت و تدابیر مخالفانش و نیز قاسم پاشا امیر کفه، که رابطه حسنه ای با وی نداشت، صاحب گری هنگام بازگشت از جنگ چرکستان، در معبر تامان^۲، همراه پسرانش به قتل رسید ۵۹۵۸ ق/ ۱۵۵۱ م.

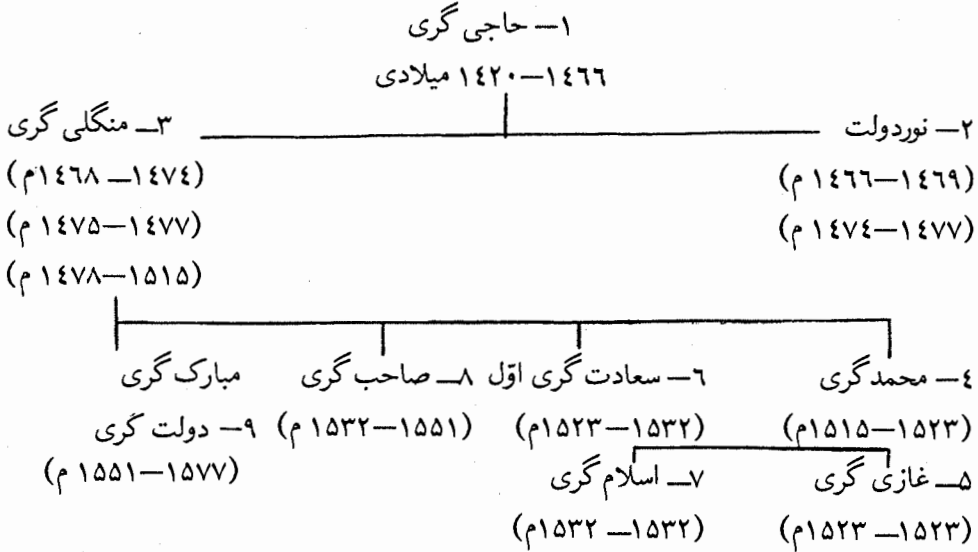
دولت گری

دولت گری در استانبول بزرگ و تربیت شد. وی در زمان سعادت گری مدتی ولیعهد بود. پس از کناره گیری سعادت گری وی نیز به استانبول رفت و پس از کشته شدن صاحب گری، بعنوان خان کریمه تعیین و اعزام شد.

در زمان حکمرانی دولت گری ناحیه اژدرخان که به دست روسها افتاده بود، باز پس گرفته شد (۵۹۶۱ ق/ ۱۵۵۴ م)، و علاوه بر آن، با حمله به مسکو، روسها را وادار به پرداخت مالیات کرد.

دولت گری در جنگ سیگتوار سربازان تاتار را تحت فرماندهی «میرزاها» (شاهزادگان) اعزام داشت. این نیروها همراه سیگسیموند زاپولیا، امیر اردل در باز پس گرفتن مناطقی که به دست اتریشی ها افتاده بود، خدماتی انجام دادند.

خانهای شبه جزیره کریمه تا اواسط قرن شانزدهم میلادی



تحت الحماية عثمانی در آمدن خان نشین کریمه، همان گونه که مانع تسلط سلطنت نشین لهستان بر دریای سیاه شد، بعدها نیز مانع سلطه روسها بر این ناحیه گردید.

امیرنشین مکه مکرمه

امرای مکه

منطقه حجاز شبه جزیره عربستان که در حوضه دریای احمر قرار گرفته و بیت الله و قبله گاه مسلمانان جهان، یعنی مکه مکرمه و مدینه منوره را در بر گرفته است، از دیرباز تحت نفوذ دولتهای مسلمانانی که در مصر تأسیس یافته بودند، قرار داشت. بدین جهت، پس از تصرف مصر توسط یاووز سلطان سلیم در سال ۹۲۳ هـ/ق/ ۱۵۱۷ م، امیر مکه که تحت نفوذ و حاکمیت سلاطین مملوک بود، پس از آن حاکمیت عثمانیان را پذیرفت.

هنگام تصرف مکه توسط فرمانروای عثمانی، شریف برکات بن محمد حسنی، از خاندان قتاده، امیر مکه بود. (۷) شریفهای مکه از اولادان امام حسن مجتبی (ع) نوه بزرگ

حضرت پیغمبر بودند. هنگام اقامت یاووز سلطان سلیم در مصر، شریف ابونومی فرزند دوازده ساله امیر مکه، در رأس هیأتی کلید مکه را تقدیم سلطان کرد. بدین ترتیب، اطاعت و تابعیت خود را اعلام نمود (جمادی الآخر ۹۲۳ / اوت ۱۵۱۷).

حاکمیت عثمانی در حجاز

شریف ابونومی پس از آمدن به مصر، به حضور پادشاه باریافت بعد در مجلسی متشکل از وزیر اعظم و قاضی عسکر روم ایلی حضور پیدا کرد، و طی تشریفات، احترامات لازم در مورد وی به عمل آمد. ابونومی، حدود یک ماه در قاهره ماند، و پس از دریافت منشور امارت پدرش، با هدایای فراوان و پولی که می بایست میان مردم مکه و مدینه تقسیم شود، و نیز غلات بسیار مراجعت کرد،^(۸) و از آن تاریخ به بعد حجاز و بعد نیز، منطقه یمن تحت حاکمیت عثمانیان قرار گرفت.

نظم و آسایش مکه و مدینه توسط نیروهای نظامی متشکل از هفت اجاقی که هر سال به نوبت به مصر اعزام می گردیدند، برقرار و تأمین می گردید، در مواقع اضطراری از سوریه نیز به آنجا نیرو اعزام می شد.

امرای مکه هم از خزانه مصر و هم عایدات گمرک جده، مقرری مخصوص خود داشتند. وجوهی که از مصر ارسال می گردید، عطیه همایونی نامیده می شد. علاوه بر آن صرة همایونی^۹ نیز ارسال می گردید.

دولت عثمانی، همان گونه که دولتهای پیش از وی عمل می کردند، حقوق امرای مکه در حجاز را به رسمیت شناخت، اما برای اینکه آنها را علیه خود وادار به اقدام و فعالیت نکند، مکه و مدینه را تحت کنترل خویش در آورده، تعدادی سرباز برای محافظت و نیز قاضیانی به آنجا می فرستاد و سنجق بیگی جده را نیز به وجود آورد.

شریف ابونومی

شریف برکات بن محمد در سال ۵۹۳۱ هـ/ق ۱۵۲۵ م، فوت کرد. پسر بیست و پنج ساله اش شریف

۹ صرة همایونی، پول و هدایایی بود که پادشاهان عثمانی به مکه می فرستادند (م).

نومی بجای وی امیر مکه شد. وی شخصی با اراده و جسور بود، در زمان امارت وی در سال ۹۴۸ هـ ق/ ۱۵۴۲ م، با اینکه کشتیهای پرتقالی ها در دریای سرخ به فعالیت پرداخته، ناگهان در جده نیرو پیاده کردند و سعی در تصرف قلعه نمودند، اما به علت دفاع سنجق بیگ جده از یک طرف، و نیز به علت فرارسیدن نیروهای شریف ابونومی که از بادیه نشینان جمع آوری کرده بود از جانب دیگر، پرتقالی ها عقب نشینی کردند. در مقابل این خدمت شریف ابونومی، نصف درآمد و عایدات گمرک جده به وی اختصاص یافت و این عایدات پس از وی، در زمان شریفهای بعدی نیز ادامه یافت.

شریف ابونومی تا سال ۹۹۲ هـ ق/ ۱۵۸۴ م، یعنی متجاوز از شصت سال در امارت مکه باقی ماند. هنگام فوت متجاوز از هشتاد سال داشت. به علت کهولت و پیری اش در سالهای آخر عمر، پسرش شریف حسن به وی کمک می کرد.

امیرنشین افلاق (والاشی)

قبلاً گفته شد که افلاق چگونه تحت نفوذ و حاکمیت عثمانیان قرار گرفت؛ و همان گونه که در بخش وقایع و حوادث عثمانی نیز گفته شد، عصیان و اعمال وحشیانه ولادچیش، مشهور به ولاد میخکوب کننده، بشدت سرکوب شد، در واقع شاهزاده نشین افلاق، پس از آن به صورت یک ایالت خودمختار کامل درآمد.

ویووداها (امرا)یی که تا اواسط قرن شانزدهم حکمرانی کردند

پس از ویوودا میخکوب کننده، برادرش رادو [رادول] که نزد عثمانیان بسر می برد، بجای وی تعیین گردید و شمشیر، کمر بند و پرچمی که نوک طلایی داشت، بعنوان نشان امارت به وی داده شد.^(۹)

ویووداهای بعدی، مالیات مقرر خود را به طور منظم شخصاً تقدیم، و با اعزام سرباز بعنوان کمک نظامی به حکومت عثمانی، صداقت و وفاداری خود را نشان می دادند، و با آرامش و فراغ خاطر به عمران و آبادی سرزمین خود می پرداختند. پس از مرگ نوگول بساراب که از سال ۱۵۱۲ تا ۱۵۲۱ م، ویوودای افلاق بود و در پی وقوع حوادثی ویوودا رادودلا آفوماچی به کمک

ژان زاپولیا امیر اردل (زیس)،^(۱۰) دست به عصیان زد، ولی با حیل به چنگ افتاد و به قتل رسید، و شخصی به نام ویلاد (ولاد) از طرف حکومت عثمانی به جای وی انتخاب شد. ولی بویارهای (نجبای) افلاق که حق انتخاب و یووداها را داشتند، این انتصاب را نپذیرفتند^(۱۱) و شخص دیگری به نام رادو که بویارها قبلاً انتخاب کردند، ولی حکومت مرکزی با آن موافقت نکرده، او را در استانبول نگهداشته بود^(۱۲) سرانجام بعنوان ویوودا تعیین و به افلاق فرستاده شد (۱۵۲۶ م). وی حدود سه سال در آنجا حکمرانی کرد.

علت دخالت عثمانیان در انتخاب ویوودا

علت دخالت و یا نامزد کردن ویوودا، و یا نظارت دقیق در انتخاب آن از طرف دولت عثمانی، ناشی از نقشی بود که لهستان و اتریش در آنجا ایفا می‌کردند، و در انتخاب ویوودا آنها را به حال خود نمی‌گذاشتند. دولت مرکزی، هنگامی که رادو را بعنوان ویوودا انتخاب و اعزام داشت، میزان مالیات سالانه را از دوازده هزار سکه طلا به چهارده هزار سکه افزایش داد.

پس از رادو، موئیسسی^۱ از طرف عثمانیان به جای وی انتخاب شد. او پس از بازگشت ناموفق اردوی عثمانی از مقابل وین، چون به جانب اتریش گرایش پیدا کرد، به دست ولاد که به جای وی تعیین شده بود به قتل رسید (۱۵۳۰ م). ولاد که حدود دو سال در این مقام بود، در سال ۱۵۳۲ م، هنگام عبور از رودخانه دیمبویچه^۲ غرق شد.

در سال ۱۵۳۳ م، بویارها پتروپوئیسیه^۳ را که از جانب عثمانیان بعنوان ویوودا انتخاب شده بود، نپذیرفتند، ولی وی به یاری فرماندهان مرزها در مقام خود نشست. اما چون بعدها به وی مشکوک شدند، به استانبول فراخوانده شده، بعد به مصر مأموریت یافت.

چون پی برده شد که چوپان میرجئا (میرچا)^۴ پس از هشت سال امارت طرفدار فردیناند پادشاه اتریش است، در سال ۱۵۵۴ م عزل شد^(۱۳) و پاپاس رادو، یعنی پترشکوه^۵، پسر آفوماچی که در بالا نام برده شد، بجایش تعیین گردید.

چوپان میرجئا، هر چند به یاری خان کریمه در سال ۱۵۵۸ م برای دومین بار به امارت رسید، ولی در سال بعد فوت کرد و پسر دوازده ساله اش توپال پترو^۶ به جای وی انتخاب گردید؛ و مادرش کیائنا^۷ بعنوان نایب وی منصوب شد. ولی به خاطر افترا و تهمتهای مخالفان، پترو و

1. Moisi 2. Dimboviçe 3. Petro Poişie 4. Çobân Mircea 5. Petreşko 6. Topâl Petro
7. Kiâjnâ

مادرش در سال ۱۵۶۷م، مجبور به اقامت در قونیه شدند. نخستین کار آلکساندر، که به جای توپال پترو انتخاب شده بود، از میان برداشتن مخالفانش بود.

انتخاب ویوودا در افلاق

ویووداهای افلاق به موجب قانون محلی، توسط بویارها (امرا و نجبا)، اسقف و کشیشها انتخاب می شدند، و برای تأیید اصالتشان، موضوع به اطلاع دولت عثمانی می رسید. دولت عثمانی پس از تأیید، برای استقرارشان در مقام خود، توسط یکی از فرماندهان گارد خود، بعنوان اسکمله آغاسی^۱ همراه دو یست سیصد نفر، توغ، کلاه، خلعت و پرچم به افلاق می فرستاد. چاووش سنجق [پرچمدار] پرچمی را که برای امیر جدید فرستاده می شد، حمل می کرد. قبوچی باشی [رییس نگهبانان کاخ] که رییس هیأت اعزامی هم بود، در حضور امرا و اتباعشان، آنچه را که آورده بود، به وی پوشانده و تسلیم وی می کرد. پس از نشاندن وی بر تخت امارت، مراجعت می کرد. سرپوش، یعنی کلاه آنها، دارای منگوله و پیرسفید بود و همانند کلاه اعضای گارد سلطان، قرمز و نوک تیز و دستاری قرمز رنگ بود.^(۱۴) نشان درجه امرای افلاق، چون بیگلربیگ بشمار می آمدند، دارای دو پر بود.

تا سال ۱۵۱۷م، دولت عثمانی برای ویووداهای افلاق، ارزش و اعتباری بالاتر از امرای بوغدان (مِلداوی) قایل بود، ولی به موجب فرمان سال ۱۵۲۱م، ویووداهای بوغدان امرای سایر مناطق، ارجحیت بیشتری یافتند. دلیل آن نیز وفاداری و صداقت استفان چهارم، ویوودای بوغدان در حل مسئله عصیان بویارهای افلاق، به خاطر انتخاب آقوماچی به مقام ویوودایی بود که کنت اردل به افلاق کمک کرده بود.

ویووداهای افلاق سالانه هشت هزار مود^(۱۵) جو برای چهار پایان دربار، بیست هزار رأس گوسفند برای آشپزخانه کاخ، غسل، موم غسل، نمک به دربار عثمانی می فرستادند؛ و برای پادشاه اسبهای ممتاز، پرندگان شکاری، و گاهی نیز سگهای شکاری ارسال می داشتند. هنگام وقوع جنگ نیز، سرباز، ارابه برای حمل توپ، اسب بارکش، و ارابه هایی که بوسیله گاو کشیده می شدند، می فرستادند.^(۱۶) ویووداهای افلاق در اواخر قرن شانزدهم هرسال (از نوروز تا نوروز سال بعد)، یکصد بار یعنی ده میلیون آقچه مالیات (خراج) به خزانه دولت عثمانی

1. İskemle âğâsi

می پرداختند. (۱۷)

امیرنشین بوغدان

منطقه بوغدان که آن را ملداوی نیز می نامند، هنگام نخستین تماس با عثمانیان، منطقه مابین بخش یمین و یسار رودخانه های بسارابی و پیروت که تا مشرق کوههای کار پات کشیده شده بود را تشکیل می داد. سرچشمه رودخانه تونا نیز در بوغدان بود. همان گونه که در جلد اول گفته شد، ویوودای بوغدان، در سال ۱۴۵۶ م، تحت حاکمیت عثمانیان درآمد. در واقع نخستین تماس عثمانیان با بوغدان در سال ۸۶۰ هـ/ق/۱۴۵۵ م، صورت گرفت و با قراردادی که در زمان پیرو یا پترو [پتر] سوم منعقد شد، آغاز گردید. به موجب این معاهده پیر پذیرفت که سالانه دو هزار سکه طلا، اسب بارکش، و پرندگان شکاری، به دربار عثمانی بفرستد. این مالیات نخستین بار توسط لگوفت^۱ یعنی (نخست وزیر) میخیل، به نام شاهزاده بوغدان تقدیم شد.

استفان چل ماره سوم «۱۴۵۷-۱۵۰۴»

عثمانیان پس از تصرف کفه، به سبب پذیرفتن اسرای جنوایی که به بوغدان فرار کرده بودند، و نیز عدم تمایل به پرداخت مالیات مقرر توسط استفان چل ماره، خادم سلیمان را، در سال ۸۸۰ هـ/ق/۱۴۷۵ م، بدان صوب اعزام کردند. ولی شکست خادم سلیمان پاشا، بر جرأت و جسارت شاهزاده افزود. به خاطر همین پیروزی شاهزاده، پاپ عنوان و لقب «پهلوان عیسی» بدو داد. پس از آن، توسط شخص پادشاه حمله ای به بوغدان صورت گرفت و استفان شکست خورد. این شاهزاده بعدها، یعنی در سال ۸۸۹ هـ/ق/۱۴۸۴ م، دوباره دم از مخالفت زده کیلی، و آکرمان به تصرف درآمد و سواحل تونا و دریای سیاه به دست عثمانیان افتاد. در سال ۹۰۲ هـ/ق/۱۴۹۶ م، در حمله ای که به کمک امیر بوغدان به لهستان صورت گرفت به استفان امیر بوغدان به علت صداقتی که از خود نشان داد، دستار طلادوزی نمیدین قرمز رنگ به وی اعطا گردید.

در سال ۱۵۱۷ م، به دنبال فوت «بوغدان سوم» پسر خردسالش، استفان به جای وی ویوودا شد،^(۱۸) و دیوان (مجلس) بوغدان اداره امور را تا زمانی که وی به سن قانونی برسد، به

1. Legofet

دست گرفت.

دولت عثمانی، به علت نادیده گرفتن حقی که در خصوص انتخاب ویوودا داشت، هنگامی که سرگرم زدوخورد با مردم افلاق که دم از مخالفت می زدند، بود، چون استغان چهارم (۱۵۲۸-۱۵۱۷) توجهی به تحریکات لهستان و مجارستان نکرد و صداقت و وابستگی خود را نسبت به عثمانیان نگاه داشت. فرمانروای عثمانی کلاه سفید که مخصوص بزرگان بینی چریها بود، بعنوان خلعت، بر سرش گذارد. استغان چهارم بر اثر تحریک پادشاه لهستان، در سنین جوانی به دست همسرش مسموم شد و فوت کرد.

ویوودا پترووارش و ویوودا آلكساندر

به دنبال عصیان پترووارش^۱، ویوودای بوغدان در سال ۸۹۴۵ ق/ ۱۵۳۸ م، جنگ بوغدان به فرماندهی شخصی سلطان سلیمان به وقوع پیوست. پترو به اردل فرار کرد^(۱) و برادرش استغان به امارت رسید. یسارابی جنوبی، یعنی منطقه بوجاق^۲ که جزو خاک بوغدان بود، به خاک عثمانی ملحق شد. در این ضمن، تیگلینا^۳ که عثمانیان آن را «بندر» می گفتند و در کنار رود دنیستر قرار داشت نیز، به دست ترکها افتاد.

استغان که لقب لاکوسته^۴ یعنی «ملخ» داشت، چون بخش اعظم کشورش را به عثمانیان واگذار کرده بود، پس از دو سال توسط بویارها به قتل رسید (۱۵۴۰ م)، و آلكساندر سوم، که بویارها انتخابش کرده بودند، جانشین او شد. وی هر چند به مناطق بوجاق، آکرمان و کیلی که در تصرف عثمانیان بود هجوم برد، ولی نتیجه ای به دست نیاورد.

در این میان، پترووارش و ویوودای سابق، راه حلی یافته به استانبول رفت و مورد عفو قرار گرفته، توجه پادشاه را به سوی خود جلب کرد. آلكساندر پس از اطلاع از این مسئله، از بیم آنکه وی مجدداً به امارت برگزیده شود، به اتریشی ها متوسل شده، پیشنهاد اتحاد نمود. ولی دولت عثمانی پس از اطلاع از این اقدام وی، پترووارش را برای دومین بار بعنوان ویوودای بوغدان انتخاب، و همراه سربازانی به آنجا فرستاد (۱۵۴۱ م). مالیات مقرر بوغدان که دو هزار سکه طلا بود، بتدریج افزایش یافته، به دوازده هزار سکه طلا رسید.

ویوودا ایلیای مسلمان

1. Petro Râreş 2. Bucâk 3. Tiglină 4. Lâkusta

رارش در سال ۱۵۴۶م، فوت کرد و پسرش ایلیا^۱ جانشین او شد. وی در زمان حکمرانی پدرش، بعنوان گروگان در استانبول بسر می برد، ایلیا علیه اتریشی ها که در سال ۱۵۵۰م، در اردل به فعالیت می پرداختند، جنگید. وی بعدها با قبول اسلام، مقام سنجق بیگی سیلیستره را یافت،^(۲۰) ایلیا در حلب فوت کرد. دوره امارت وی پنج سال یعنی از ۱۵۴۶ تا ۱۵۵۱م، طول کشید. برادرش استفان هفتم به جای وی بعنوان ویوودا انتخاب شد، و چون شایع شد که او نیز مانند برادرش اسلام آورده است، در سال ۱۵۵۹ هـ/ق ۱۵۵۲م، به قتل رسید.

ویوودا آلكساندر دوم

آلكساندر دوم، به جای استفان، بعنوان ویوودا انتخاب شد. با وجود تمایل و گرایش برخی از ویووداها به پادشاهی لهستان، دولت عثمانی با وجود اینکه به این مسئله اهمیت می داد، ولی اقدامی برای جلوگیری از آن به عمل نمی آورد. حتی به علت تردیدی که در مورد گرایش آلكساندر به لهستانی ها به وجود آمده بود، وی مدتی معزول و به استانبول فراخوانده شد، او نیز بی آنکه بیعی به خود راه دهد، اطاعت کرد و به استانبول رفت، ولی چون پی برده شد که آنچه که درباره اش گفته شده بود، شایعه و تهمتی بیش نبود، مجدداً به محل حکمرانش فرستاده شد.

یانی واسیلیکوس

یووان، یا یانی واسیلیکوس^۲ که گفته شده است از خاندان شاهزادگان قدیمی زمان آلكساندر بوده است، وارد صحنه شد و از فردیناند و بویارهای موجود در لهستان درخواست کمک کرد و با جمع آوری نیرویی از مجارها، آلمانی ها و لهستانی ها، در سال ۱۵۶۲م، به بوغدان حمله کرد. او آلكساندر را مغلوب و مجبور به فرار از کشور نمود، و به جای وی نشست. یانی واسیلیکوس برای تأیید مقام حکمرانی خود، به دولت عثمانی متوسل شد. مالیات بوغدان به وزیراعظم، و دیگر وزرا و دولتمردان، تحویل داده شد. به انضمام هدایایی، مالیات مقرر را از سی هزار به چهل هزار سکه طلا افزایش داد و به خواسته اش [حکمرانی] رسید. ولی این مسئله موجب بروز

1. Ilyâ 2. Yuvân, Yâni Vâsilikos

نارضایتی‌هایی در کشور گردید. در نتیجه، بویارها مخفیانه، علیه واسیلیکوس به فعالیت پرداختند و بخشی از سربازانی را که تحت فرمان وی بودند از بین بردند، و بخشی دیگر را به مرز فرستاده دست به قیام زدند. یانی واسیلیکوس، پس از این قیام، به سوچاوا^۱ (سوچ اوا) فرار کرد. (۲۱)

بویارها شخصی به نام استفان تومشه^۲ را بعنوان ویوودا انتخاب کردند. اما این انتخاب از طرف دولت عثمانی پذیرفته نشد، آلكساندر ویوودای سابق را بجای وی تعیین کردند (۵۹۷۲ هـ ق/ ۱۵۶۵ م).

انتخاب ویوودا در بوغدان

انتخاب ویوودا در بوغدان از لحاظ حقوقی، شبیه انتخاب امرا در افلاق بود. برای آنها نیز توسط چاوش و یاریس نگهبانان کاخ، توغ، پرچم، چماق (عصا) حکمرانی و شمشیر ارسال می شد. ویووداهای بوغدان، علاوه بر حکومت عثمانی، به خانهای کریمه نیز مالیات می پرداختند؛ و هرگاه خان کریمه، در برابر تهاجم و تجاوزی به امیر بوغدان کمک می کرد، در آن صورت و برابر مالیات مقرر پرداخت می شد. (۲۲)

جمهوریهای راگوسا «دبروونیک» و ساقرز

جمهوری راگوسا

جمهوری راگوسا «دبروونیک» از نخستین دوران حکومت عثمانیان، یعنی از زمان اورخان غازی به بعد، تحت حمایت عثمانیان قرار گرفته، با پرداخت مالیات سالانه به خزانه دولت عثمانی، (۲۳) اجازه تجارت با سرزمینهای عثمانی را به دست آورده بود و چه در دریا و چه در خشکی از حمایت گسترده عثمانیان برخوردار بود. این جمهوری، در کشورهای همجوار خود، نظیر آلمان، ایتالیا، اسپانیا، نیز به تجارت پرداخته، و عثمانیان را از حوادثی که در آنجا اتفاق می افتاد، مطلع می کرد. این جمهوری از نیمه دوم قرن پانزدهم، مستقیماً تحت نفوذ دولت عثمانی

1. Suçavâ 2. Ștefan Tomșa

قرار گرفت. (۲۴)

جمهوری ساقز

جزیره ساقز در دست جنوایی ها بود، و توسط یک هیأت برگزیده هفت نفری به صورت جمهوری اداره می‌گردید. در قانوننامه و اسناد عثمانیان، این هفت نفر بعنوان امرای ساقز ذکر شده‌اند. پس از گسترش حکومت عثمانی تا سواحل دریای اژه، جزیره ساقز نیز تحت اداره عثمانیان درآمد؛ و سالانه به حکومت عثمانی مالیات پرداخت می‌کرد. این جزیره با اینکه اسماً از آن جنوایی ها بود، و می‌بایست در بخش مربوط به روابط عثمانی - جنووا، مورد بررسی قرار گیرد. ولی در واقع مستقل بود. از این لحاظ، به علت پرداخت مالیات به عثمانی ها، جزو امیرنشینهای تابع عثمانیان مورد بررسی قرار می‌گیرد.

طبق معاهده موجود میان دولت عثمانی و جمهوری ساقز، پس از پایان مدت قرارداد، و یا پس از تغییر پادشاه، عهدنامه تجدید و می‌بایست قرارداد دیگری با آن جمهوری منعقد شود. یکی از این قراردادها تجدید شده، عهدنامه مورخ ۵۹۲۷ ق/ ۱۵۲۰ م، است که به موجب آن، جمهوری ساقز، می‌بایست سالانه، ده هزار فلورین (فلوری) فرنگی [اروپایی]، و یا معادل آن، یعنی چهارصد و پنجاه هزار آچه (پول نقره) پرداخت کند،^(۲۵) و در صورت نیاز دولت عثمانی به قماش، جمهوری ساقز می‌توانست مالیات مقرر را به صورت تحویل قماش پرداخت کند.

به موجب عهدنامه، جمهوری ساقز با عثمانی به تجارت می‌پرداخت، و هر سال در محل تعیین شده می‌توانست به میزان دو هزار مود ادرنه، غله (گندم، جو، ارزن)، در مقابل پرداخت قیمت آن، دریافت کند.^(۲۶) سلطان سلیمان در پایان عهدنامه ای که به جمهوری ساقز داده بود، در مورد تعهد و وفاداریش به مفاد عهدنامه چنین سوگند یاد کرد:

«سوگند به شمشیری که به کمر بسته‌ام، به روح پدر و جدم قسم به حرمت یکصد و بیست و چهار هزار پیغمبر، و سوگند به روح پاک، متور و مطهر حضرت رسول (ص)، و سوگند به دینم، و سوگند به پروردگار خالق زمین و آسمان، از امروز به بعد، تا زمانی که آنها پای بند بوده، و عملی خلاف عهدنامه از آنها بروز نکند، من نیز به این عهدنامه خود پای بند باشم، و خلف وعده و عهد از طرف من نیز بروز نکند، این را بدانند و به نشان و علامت شریف اعتماد کنند. محرم سال ۹۲۷ در قسطنونی.^(۲۷)»

آنچنان که پی برده می‌شود، جزیره ساقر، هنگام جنگ سیگتوار [سیگه توار] در سال ۵۹۷۳ ق/۱۵۶۵ م، توسط پیاله پاشا تصرف و به سرزمینهای عثمانی منضم گردید.

امیرنشین اردل

محدوده آن

این سرزمین که در تاریخ عثمانی اردل نامیده می‌شود و نام دیگر آن ترانسیلوانی (ترانسیلوانیا) است، در غرب رومانی واقع شده و حدود جغرافیایی آن از شرق به بوعدان، از جنوب به افلاق، (اولاخیه=والاشی)، از جنوب غربی به بانات، از مغرب به مجارستان و از شمال نیز به قسمتی از سرزمین تاریخی اردل محدود می‌شد که همان ایالت مرروش^۱ است که مرکز آن سیگت بود. این قسمت منطقه مستقلی را تشکیل می‌داد که از سه جانب توسط کوههای کارپات و ترانسیلوانیا احاطه شده امیرنشینی وابسته به پادشاهی مجارستان داشت که مرکز آن شهر هرمانشتاد^۲ بود که سبین^۳ گفته می‌شد.

نخستین تماس عثمانیان با اردل

نخستین تماس عثمانیان با اردل که تابع مجارستان بود، در اواسط قرن چهاردهم، در زمان سلطان مراد اول صورت گرفت. چون استراتیسمر^۴ (استرتیزیمر)، پادشاه بلغار- ویدین، توسط دیونیسوس^۵ امیر اردل مورد تهدید قرار گرفت، عثمانیان از پادشاه اردل دفاع کردند. تهاجمات عثمانیان از تاریخ ۵۷۹۳ ق/۱۳۹۱ م، تا زمان تسلط بر مجارستان، در زمانها و تاریخهای گوناگون ادامه یافت.

در سال ۱۴۳۸ م در حمله‌ای که شخص پادشاه عثمانی و امیر اردل نیز حضور داشتند، صورت گرفت، نیروهای ترک تا شهر سبین، مرکز اردل پیشروی کردند. بعدها در سال ۱۴۴۲ م، نوبت به تهاجمات مزیدیگ و قوله شاهین پاشا رسید که هر دو نیز در مقابل ژان هوناد امیر اردل، مغلوب شدند.

1. Marmaroş 2. Hermânştâd 3. Sibin 4. Strâtisimir 5. Dionisiûs

هنگام جنگ موهاچ و تسلط عثمانیان بر مجارستان، امیر اردل که در ضمن سرفرماندهی مجارها را نیز برعهده داشت، شخصی بود به نام یانوش زاپولیا که استخان زاپولیا پدر وی کنت زیپس، از اصیلزادگان مجارستان^(۲۸) بود. یانوش یا ژان زاپولیا،^(۲۹) متولد ۱۴۸۶م، در سال ۱۵۰۷م ویوودای ترانسیلوانیا شد. زاپولیا در سال ۱۵۱۴م، روستایان و والاشیهای اردل را سرکوب کرد.

یانوش زاپولیا، نایب السلطنه لایوش دوم، پادشاه جدید مجارستان شد. اما چون پادشاه جدید به جای رسیدگی به امور مملکت، اوقات خود را صرف عیاشی و عیش و نوش می‌کرد، از این جهت روابط آنها به هم خورد. حتی یک بار هم مردم تحت فرمان خود را علیه پادشاه جوان شورا کنید؛ ولی موفقیتی به دست نیاورد. در سال ۱۵۲۸، نزد پادشاه لهستان که پدرزنش بود، رفت، و یک سال بعد، روابطش مجدداً با شاه حسنه شد و دوباره به مقام امارت خود در اردل بازگشت.^(۳۰)

انتخاب یانوش بعنوان پادشاه

یانوش زاپولیا در سال ۱۵۲۶م، در جنگ موهاچ شرکت نکرد و در سگدین ماند، و پس از جنگ، مخفیانه با پادشاه عثمانی ملاقات کرد و موافقت او را در مورد پادشاهی مجارستان به دست آورد.^(۳۱) او با تصمیم و موافقت تعدادی از اصیلزادگان مجار، خود را شاه مجار اعلام کرده به استونی بلگراد رفت و تاجگذاری نمود (۱۵ نوامبر ۱۵۲۶). ولی چون این انتخاب با موافقت و تصمیم تمامی امرای مجار صورت نگرفته بود، فردیناند، گراندوک اتریش از خاندان هابسبورگ، بعنوان رقیب علیه او به اقدام و فعالیت پرداخت، و با دعوت از امرای مجار طرفدار خود، به استونی بلگراد رفت و او نیز تاج پادشاهی مجارستان را بر سر گذاشت.^(۳۲)

ادعای پادشاهی فردیناند

بدین ترتیب میان دو مدعی تاج و تخت کشمکش و مجادله درگرفت؛ زیرا امپراتور شارل پنجم (شارل کن) در سال ۱۵۲۱م، در مجلس عام «ورمز»، و در ۱۵۲۲م، در مجلس دی‌یت بروکسل،

حقوق حقه خود در اتریش و مجارستان را به برادرش فردیناند، واگذار کرد. از این رو، مجلس دی‌یت فردیناند را بعنوان سلطان مشروع مجارستان شناخت و یانوش را بعنوان غاصب اعلام کرد. بدین جهت، فردیناند دوبار با نیرویی قابل توجه به یانوش زاپولیا حمله کرد و هر دو بار او را در جلگه توکای شکست داد. چون به تصرف بودین نایل آمد، وی نیز نزد پدربزرگش پادشاه لهستان فرار کرد و امیدوار بود که وی کمکش خواهد کرد. هدفش از این کار این بود که قبل از آنکه دولت عثمانی را در این مسئله دخالت دهد، چنین وانمود کند که به ضرب شمشیر خود مجارستان را به دست آورده است.

درخواست حمایت یانوش از عثمانیان

یانوش، پس از آنکه یاطرفداران و بزرگان در اردل و مجارستان، و نیز برخی از رجال لهستان ملاقات و مذاکره کرد، هم این عده و هم پادشاه لهستان به وی توصیه کردند که به پادشاه عثمانی متوسل شود. بویژه پادشاه لهستان نخواست وارد معرکه‌ای خطرناک شود که موجب ناراحتی هر دو طرف باشد. زاپولیا نیز ناگزیر پالاتین^۱ یعنی والی اردل را که اصیلزاده‌ای به نام ژروم لاچکی^۱(۳۳) بود به سفارت به استانبول فرستاد، و تقاضای کمک کرد (۱۵۲۷ م). پس از مذاکراتی طولانی، دولت عثمانی برای حفظ قدرت خویش - بدون توجه به اینکه یانوش که در سایه کمک آنها به حکمرانی رسید، ولی برای دریافت کمک دست به دامان پادشاه لهستان شد - تصمیم گرفت که به وی کمک کند. سلطان سلیمان در ۵۹۳۴ ق/ ۲۵ ژانویه ۱۵۲۸، خطاب به سفیری که باریافته بود، گفت: همان گونه که صداقت و وفاداری زاپولیا موجب ممنونیت شده است، چون مجارستان به ضرب شمشیر وی به تصرف درآمده است و از آن عثمانیان است، و نیز به سبب اینکه زاپولیا منتسب به اوست، و مجارستان را خود به او بخشیده است، بنابراین در مقابل فردیناند و سایر دشمنان وی نیز، از او دفاع خواهد کرد.

تقاضای فردیناند از پادشاه عثمانی

پس از اطلاع از توسل یانوش به دولت عثمانی و گرفتن قول حمایت، فردیناند نیز، از دولت عثمانی خواست که سلطنت مجارستان و حتی بلغراد را که جزو متصرفات عثمانیان بود، به وی

واگذار کنند. وزیراعظم، ابراهیم پاشا که از این درخواست گستاخانه‌ی وی ناراحت شده بود، به هوبردانسکی^۱، سفیر فردیناند و امیر سابق یایجه گفت: «تعجب می‌کنم که چرا فردیناند درخواست واگذاری استانبول را نکرده است» پادشاه نیز که سفیر مذکور را به حضور پذیرفته بود، گفت: «بزودی خودم به مرز آمده و آنچه را که فردیناند خواسته است، دودستی تقدیم خواهم کرد.» پس از این سخنان هیأت سفارت را پس فرستاد.

نشاندن پادشاه بر تخت سلطنت بودین

هنگام تهاجم به مجارستان در سال ۹۳۵ هـ.ق/ ۱۵۲۹ م، پس از آنکه نیروهای عثمانی به موهاچ رسید، یانوش و همراهانش در ۱۴ ذیقعدۀ ۹۳۵/۲۰ جولای ۱۵۲۹)، همراه شش هزار نفر وارد شد، و مورد استقبال رسمی قرار گرفت و او را پس از استرداد بودین بر تخت پادشاهی آنجا نشاندند. سه هزار نفر از سربازان ترک برای محافظت وی گمارده شدند، و پس از آن محاصره مشهور وین صورت گرفت. شاه یانوش در بازگشت، در بودین ماند. (۳۴)

فردیناند پس از اطلاع از اعزام نیرو برای حمله به توروک و آلد^(۳۵) امیرسیگتوار که از هواداران وی بود، و با ژان زاپولیا مخالفت می‌ورزید، بی‌درنگ به طرف بودین حرکت کرد، و به محاصره آنجا پرداخت، ولی با رسیدن محمدبن یحیی پاشا، امیر سمندیره، غازی خسرو، امیر بوسنه، و احمدبن یحیی پاشا امیر الاجه حصار، فردیناند ناگزیر از عقب‌نشینی شد و در پی آن، تهاجم به مناطق تحت تابعیت فردیناند صورت گرفت.

خواسته‌های متعدد فردیناند، در خصوص واگذاری سلطنت مجارستان به وی رد شد. در اثنای این اختلافات ژان زاپولیا (یانوش شاه) در سال ۱۵۴۰ م، فوت کرد، و از خود فرزند تازه متولد شده‌ای به نام اتین (استفان)، و یا سیگسموند بجای گذارد. (۳۶)

سیگسموند پسر زاپولیا

مرگ ژان زاپولیا، موجب امیدواری مجدد فردیناند شد. شایعاتی که درباره‌ی نامشروع بودن این طفل توسط ملیات^۲ (ملیات ایشتوان) — که در سالهای آخر ژان زاپولیا، خود را دوک ترانسیلوانیا اعلام

1. Hoburdânski 2 Malyet(M. Îștuân)

کرده بود — رواج یافته بود، با اخبار و اطلاعاتی که نماینده دولت مرکزی (عثمانی)، — که برای صحت یا سقم این خبر اعزام شده بود — آورد، از میان رفت. ایزابل ملکه مادر، نزد چاوشی که از طرف دولت مرکزی آمده بود، فرزندش را شیر داد، و به نام پادشاه از وی قول گرفت که پس از آنکه طفل به پانزده سالگی رسید، پادشاه مجارستان گردد.

فردیناند به محض اینکه از فوت یانوش اطلاع حاصل کرد، سفیری به دربار عثمانی، و سفیری دیگر نزد الیزابت، ملکه مادر فرستاد، و با شیرین زبانی خواهان واگذاری بودین شد. سفیر هنگام ملاقات با ملکه، نامه فردیناند را به وی تسلیم نمود، و تقاضای خود را تکرار کرد. ملکه درقبال این پیشنهاد گفت: «این امری مهم است»، و اعلام داشت که در این خصوص باید با امرای مجار مذاکره کند، از این رونمی توان بلافاصله بدان پاسخ گفت. «، و اضافه کرد که من بزرگتری دارم و آن پادشاه لهستان است که دوست فردیناند است؛ و باید به وی نیز خبر داده و مشورت کنم، او خیرخواه هر دو طرف است. باید دید که رأی و عقیده او چیست و چه چیزی را معقول و منطقی می داند. اگر لشکرکشی کند و بگوید که به زور تصرف خواهیم کرد، آیا حمله به زنی بیوه و طفلی که هنوز مودر نیاورده است، موجب ننگ وی نخواهد شد؟، در حال حاضر جواب من به فردیناند، همین است»، و ملکه بدین ترتیب پاسخ فردیناند را داد. سفیر فردیناند اظهار داشت که هدف ملکه به تعویق انداختن مسئله بوده، و قبل از اعزام سپاهیان ترک، باید لشکرکشی کرد. از این رو، سپاه فردیناند به آن سوا اعزام گردید. با اینکه ویشه گراد، واج و پشته را تصرف کرد، و بودین را در محاصره گرفت. ولی نیرویی که فرارسید، بودین را از محاصره نجات داد (۱۵۴۱م) بعد لشکرکشی تازه ای به مجارستان صورت گرفت، و پادشاه عثمانی خود به مقابل بودین آمد، و شاه خردسال را که یک سالش بود در چادر خود نگهداشت، و بودین را توسط سربازانش به اشغال درآورد، و طفل را تا بزرگ شدنش به امارت اردل فرستاد. بدین ترتیب، مجارستان جزو قلمرو عثمانیان گردید، و به صورت ایالتی اداره شد. بزرگترین کلیسای بودین را تبدیل به مسجد کردند و توسط صدای خوش یکی از شاگردان ابوسعود افندی نخستین خطبه به نام پادشاه خوانده شد. (۳۸)

سلطان سلیمان، سیگیسموند خردسال را تحت قیمومت کشیش مارتینوچی، و پطروویچ قرار داد، و او را با تعیین مالیاتی به امارت اردل تعیین کرد؛ و منشور امارت به وی داده پس از آن، سیگیسموند، امیر اردل، از سال ۱۵۴۱م، تا زمان مرگش، با پرداخت مالیات مقرر در اردل باقی ماند.

دولت عثمانی چنین مصلحت دید که ویوودا، در لپیا یا لپووه مستقر گردد. ابتدا آنجا را مرکز وی قرار داد. در سال ۱۵۴۲م، با تصمیم مجلس دی‌یت این مرکز به بلگراد اردل انتقال یافت. مجلس دی‌یت، امور داخلی اردل را نظم بخشید، و بنا به موافقت دولت عثمانی، کشیش مارتینوچی را بعنوان نایب السلطنه انتخاب کرد. اما کشیش مذکور، با سازش با سفرای فردیناند، در سال ۱۵۵۸م، اردل را به فردیناند تسلیم کرد و سیگیسموند به اتفاق مادرش به لهستان پناهنده شد.

ملکه ایزابل، قبل از این اقدام مارتینوچی، دولت عثمانی را مطلع گرداند، و دولت عثمانی بلافاصله نیرویی به فرماندهی صوقللی محمدپاشا، به اردل اعزام داشت. این نیرو با مغلوب کردن با توری آندراشی^۱، لپووه را باز پس گرفت، ولی در زمستان مجدداً به دست اتریشی‌ها افتاد. اردل مدتی در دست اتریشی‌ها ماند. سرانجام سیگیسموند و مادرش، بنا به دعوت مجلس دی‌یت، و با موافقت دولت عثمانی، به اردل آمدند دولت عثمانی، در عین حال برای کمک به آنها فرمانهایی به بیگلربیگ، امرای مرزها، و ویووداهای افلاق و بوغدان فرستاد. چند سال پس از آنکه سیگیسموند به اردل باز آمد، چون دیگر بزرگ شده بود، و نیز بنا به تقاضای پادشاه فرانسه^(۳۱) اداره امور اردل که کانون پدریش بود، مستقیماً به سیگیسموند واگذار شد. سیگیسموند و یا استفان ویوودا، از سال ۱۵۵۹م، در حالی که نوزده ساله بود، شخصاً اداره امور را به دست گرفت.

هنگام بازگشت سیگیسموند در سال ۱۵۵۶م، به سرزمین خود، به موجب عهدنامه‌ای، دولت عثمانی دفاع و حمایت از وی را برعهده گرفت بعنوان علامت و نشان امارت می‌بایست منشور یا برات، کلاه، توغ (تاج پرداز)، پرچم و عصای فرمانروایی برایش فرستاده می‌شد. به موجب عهدنامه، امیر اردل می‌بایست سالانه ده هزار دوکا طلا به خزانه دولت عثمانی پرداخت کند. مالیات مذکور پس از فوت سیگیسموند در سال ۱۵۷۵م، افزایش یافت و میزان آن به پانزده هزار دوکا رسید.

سیگیسموند، یا استفان یانوش، از فشار اتریشی‌ها به تنگ آمده، به بیگلربیگ بودین متوسل شد، و از وی درخواست کمک کرد. او نیز اوضاع مرز را به اطلاع دولت مرکزی رساند. بدین ترتیب، و به علت برخی حوادث مرزی دیگر در سال ۱۵۷۳ هـ/ق ۱۵۶۶م، جنگ علیه اتریش شروع شد. یک روز پس از آمدن پادشاه به صحرای زمون، استفان یانوش با کشتیهای تونا

فرارسید، و طی مراسمی مورد استقبال قرار گرفت. مجلسی تشکیل شده، سپس به حضور پذیرفته شد؛^(۴۰) و چادر سرخ رنگ مخصوص فرمانروایان برایش بر پا گردید. بنابه اصرار وی مقرر شد که حمله به طرف اغری صورت گیرد. ولی به علت تجاوز امیر سیگتوار حمله متوجه آن طرف گردید. به سبب تقاضای امیر اردل مبنی بر باز پس گرفتن چند قلعه که اتریشی ها یک سال قبل تصرف کرده بودند، نیروهای خان کریمه در معیت وی قرار داده شد و به آن جانب اعزام گردید. استفان یانوش، یک سال قبل از مرگش، عنوان پادشاهی مجارستان را به پادشاه اتریش واگذار کرد، و در سال ۹۷۹ هـ/ق/ ۱۵۷۱ م، بی آنکه فرزندی از خود بجای گذارد، فوت کرد.

یادداشت‌های فصل بیست و نهم

۱. در یکی از نامه‌های مورخ ۸۸۲ هـ ق/ ۱۴۴۷ م، نور دولت بعنوان سلطان محمد فاتح اصطلاحات و جملاتی نظیر «پادشاه ماه ماغلام تویم» و «در سایه دولت و حکومت در بند گیمان دست به سینه ایم» به کار رفته است (فوزی قورد اوغلی، بولتن شماره ۴-۳).
۲. تصرف کفه توسط عثمانیان و تصرف شبه جزیره کریمه، توسط سید احمدخان با حوادث تاریخی نیز مطابقت می‌کند، و بدین ترتیب در نامه‌ای که بعنوان سید احمدخان نوشته شده و در منشآت فریدون بیگ آمده است به نظر می‌رسد که همان نامه‌ای است که برای سید احمدخان که بر کریمه تسلط پیدا کرد، فرستاده شد.
۳. در عریضه‌ای که منگلی‌گری در سال ۸۸۳ هـ ق/ ۱۴۷۸ م، با عنوان «پادشاه معظم اعزله انصاره» به پادشاه عثمانی تقدیم کرد، پس از مقدمه‌ای گفته بود که «... به عرض می‌رساند که بنا به فرموده سلطانم، به این سرزمین آمدیم و در اینجا جنگ سختی روی داد، در حال حاضر چون مملکت ویران است، دیگر آرامش و آبادانی نمانده است. اینک خان بی‌نهایت مکدر است. سلطان ما تعداد زیادی غلام وفادار دارد. ما نیز مثل آنها غلامی هستیم. عنایت بسته به سلطانمان است...» بنابراین به نظر می‌رسد که منگلی‌گری یا در نخستین ماه سال ۸۸۳ هـ ق/ و یا اواخر سال ۸۸۲ هـ ق/ مارس ۱۴۷۸ به کریمه اعزام شده است.
۴. تاریخ عالی، (ج ۱، چاپ نشده)، نسخه کتابخانه عمومی ص ۲۰۰، تاریخ هامر، ج ۴، ص ۱۱.
۵. تاریخ عالی (نسخه موجود در کتابخانه ام، ص ۲۰۸ «مؤلف»)، صولاق زاده، ص ۴۲۸.
۶. بنا به روایت، منگلی‌گری هنگام عزیمت به جنگ، از وی سؤال شده بود، چه کسی را در کریمه به جای خودخواهی گذارد؟ او نیز پاسخ داد: «پسر ارشدم محمد گری کالگای (ولیعهد) را.» این اصطلاح (کالگای Kalgāy) بعداً در بین خانهای کریمه متداول شد. مرکز ولیعهدهای کریمه، آق مسجد بود.
۷. خاندان شریف برکات بن محمد از هفت پشت به امام حسن بن علی المرتضی (ع) می‌رسد.
۸. یاووز سلطان سلیم، دویست هزار سکه طلا، مقدار زیادی غلات برای تقسیم میان مردم مکه و مدینه فرستاد، هدایا و غلات ارسالی توسط مأمورانی که خود اعزام کرده بود، تقسیم شد.
۹. تاریخ ابوالفتح ص ۱۱۰، یاووز سلطان سلیم نئوگول بساراب Neagol Besarab - را که شخصاً مالیاتش را آورده بود، به حضور پذیرفت. کلاهی («بنا به رسم قدیم کلاهی نوک تیز که پرسفید مرغی روی آن نصب شده دستاری روی آن پیچیده شده بود)، بر سر و ردای پشمین بردوشش انداخته بود.» شعبان ۱۵۱۵/۹۲۱ م، منشآت فریدون بیگ ج ۱، ص ۴۱۸.
۱۰. رادول در صفر ۹۰۹/ جولای ۱۵۰۳، شاهین و اسب فرستاد. او در دفاتر انعام رادول پسر پاپاس نامیده شده است (شهرستان اردنه و پاشا، ص ۴۸۴) که پاپاس پسر ویلاد (ولاد) بود و او را رادوی کبیری می‌گویند. به موجب جداول مربوط به ویووداهای افلاق موجود در کتابخانه ام (مؤلف)، از سال ۱۴۹۴ تا ۱۵۰۷ م حکمرانی کرد.
۱۱. در ماه صفر سال ۹۲۸/ ژوئن ۱۵۲۲ م، هنگام جنگ رودس پیکهایی از رومانی خیر آوردند که به سبب حمله امیری به نام اردل به افلاق فترتی در آن دیار به وجود آمده است...» ۲۵ ذیحجه/ دسامبر ۱۵۲۲ م. پیکهایی از روم ایلی آمدند و گفتند، «امیر اردل» وارد افلاق شده اقدام به اشغال آنجا کرده است منشآت فریدون بیگ چاپ ۱۲۷۴، ج ۱، ص ۵۳۵ و

(۵۲۹).

۱۱. پس از مرگ نئوگول بساراب، دولت عثمانی سعی کرد که اداره افلاق را مستقیماً تحت اختیار خود درآورد. با اینکه همسر و پسر کوچک نئوگول رابه استانبول آورد، ولی بویارها مخالفت کرده، کشیشی به نام آقیوماچی را بعنوان امیر خود انتخاب کردند و رادورا که عثمانیان فرستاده بودند، نپذیرفتند. دولت عثمانی نیز ویوودایی را که آنها انتخاب کرده بودند، به رسمیت نشناخت.

۱۲. در این خصوص سند قابل توجهی وجود دارد: نامه‌ای به محمود آغا: «به سمع رسید که مردم آن سرزمین رادول را بعنوان ویوودا پذیرفته و بر تخت نشانده‌اند، و او اکنون آن مقام را به دست آورده است. اینک برایت این نامه را می نویسم که پس از دریافت به نحو سودمندی آنچه که دیده‌ای ثبت کنی، در واقع... اگر مقام ویوودایی را قبول کرده باشد این حکم مقرر را که به توادده می شود، به کسی نشان نداده، مآوقع را به تفصیل نوشته و اعلام کن. ممکن است موجب فتنه و آشوبی شود. به تو اعتماد زیادی داریم، کاری نکن که بعد موجب ضرر و پشیمانی تو گردد، و برای ما نیز در پیشگاه پادشاه سبب شرمندگی گردد.» (آرشیو نخست وزیری، اسناد جمع آوری شده فکته، شماره ۱۰۰).

۱۳. به مقرری بیست آنچه‌ای محمد پسر ویوودای افلاق که اسلام آورده بود، دو آنچه افزوده شد؛ و بعنوان ناظر خرج درگاه عالی (پادشاه) تعیین شد. (تصنیف تدوین فکته Fekete، شماره ۳۳۰). احتمال دارد که این طفل پسر چوپان مهرچنا باشد.

۱۴. روزنامه حیدرچلبی، (منشآت فریدون بیگ چاپ ۱۲۷۴، ج ۱، ص ۴۷۰) و تاریخ ابوالفتح، ص ۱۰۳.

۱۵. Mud، هر مود برابر بیست کیله (۳۶ کیلو) استانبول بود (م).

۱۶. ا.ح. اوزون چارشلی، تشکیلات دربار عثمانی، و دفتر مهمه شماره ۷۱.

۱۷. دفتر مهمه، شماره ۷۰، ص ۲۵۰.

۱۸. هنگامی که یاووز سلطان سلیم در جنگ مصر بود، در ۶ رجب ۹۲۳ از طرف شاهزاده سلیمان (که برای حفاظت از روم ایلی گمارده شده بود)، قاصدی خبر آورد که ویوودای قراپوغدان فوت کرده است، و استغان جانشین او شده و سفراش وارد شده‌اند (روزنامه حیدرچلبی، منشآت، ج ۱، ص ۴۹۱).

۱۹. روزنامه حیدرچلبی، (منشآت فریدون بیگ، ج ۱، ص ۶۰۳، ۶۰۲). تاریخ بچوی: ج ۱ ص ۲۰۷ و ۲۰۴.

۲۰. ایلیا پس از اینکه اسلام آورد، نام محمد را برای خود انتخاب کرد ((۹۵۸ هـ ق)) و از طرف احمد پاشا، ابراهیم پاشا، حیدر پاشا و رؤسای مالیه عبدی چلبی و موسی چلبی و افراد زیاد دیگری هدایایی به وی داده شد (کتابخانه عاطف افندی شماره ۱۷۳۴)، و «بولتن» شماره ۶۹، سال ۱۹۵۴.

۲۱. یانی واسیلیکوس بعد تسلیم شد، و با ضربه چماقی که توسط تومشه که از طرف بویارها به مقام ویوودایی انتخاب شده بود— به سرش وارد آمد، به قتل رسید. تاریخهای ملداوی، برغم آنکه ویوودایی وی مورد تایید عثمانیان قرار نگرفت، نوشته‌اند که عثمانیان امارت وی را پذیرفتند.

۲۲. مالیاتهای بوغدان و افلاق در اوایل قرن پانزدهم (۹۱۸ هـ ق / ۱۵۱۲ م) عیناً عبارت بود از: مالیات بوغدان، خراج قراپوغدان، در زمان مرحوم سلطان محمد [فاتح] خان تا سال ۸۸۵ هـ ق سالانه پنجهزار فلوری بود که مرحوم سلطان محمد آن را به شش هزار فلوری رساند. بعد خداوندگار (سلطان بایزید دوم)، هنگام جلوس بر سریر سلطنت در هشتم ماه رمضان ۸۸۶ / اکتبر ۱۴۸۱، با بخشیدن یک هزار فلوری، آن را باز به پنجهزار فلوری تقلیل داد، و این مالیات تا آن زمان به میزان پنجهزار فلوری پرداخت می شد. در سابق در زمان سلطان محمد به پول فرنگها (اروپاییان) و بعد نیز به پول انگروسی ها (مجارستانی ها) در زمان خداوندگار پرداخت می شد.

مالیات افلاق:

حکمران افلاق در زمان مرحوم سلطان محمد فاتح ۵۸۶۶ ق/ ۱۴۶۱ م، پانصد هزار آقچه نقد، و بعد با احتساب سهمیه پاشاهای بسارابی، به ششصد هزار آقچه در سال افزایش یافت (در سال ۵۸۷۹ ق/ ۱۴۷۴ م)، و بعد در ذیقعدة ۱۴۷۹/۸۸۴ م، مبلغ مذکور، به پول انگروسی ها چهار هزار فلوری پرداخت می شد. سپس در زمان مرحوم خداوندگار (بایزید دوم)، علی بیگ میخال اوغلی در قرامان مسئله افلاق را به عرض رساند، مرحوم خداوندگار از یکصد هزار آقچه آن صرفنظر کرد. سپس در همان سال حکمران افلاق شخصاً به استانبول آمد، و به التماس افتاده از پرداخت یکصد هزار آقچه دیگر معاف شد یعنی جمعاً دو بیست هزار آقچه بخشوده شد، ولی بعد بازم در طی همان سال به ششصد هزار آقچه رسید. دوباره پنجاه هزار آقچه از آن بخشوده شده و به پانصد و پنجاه هزار آقچه رسید. تا زمان حکمرانی میخنه Mihne (۱۵۱۰-۱۵۰۷) پانصد و پنجاه هزار آقچه پرداخت می شد. هنگامی که «میخنه به امارت رسید، ششصد هزار آقچه فرستاد، پس از اینکه بساراب (نسوگول بساراب) حکمران شد، یکصد هزار آقچه اضافه کرده، و عملاً هفتصد هزار آقچه می فرستاد (۹۱۸ ه. ق. ۱۵۱۲ م) (آرشیو موزه کاخ توپقایی، شماره ۶۹۹۵).

۲۳. به نظر می رسد جمهوری راگوسا سالانه دوازده هزار و پانصد فلوری خراج پرداخت می کرد. عهدنامه مورخ ذیحجه ۹۱۸/ فوریه ۱۵۱۳ زمان سلطان سلیم (یاووز)، (پرونده شرعیة دادگاه بورسه پرونده سال ۱۸-۹۱۷ ه. ق، ص ۳۸۷). در این تاریخ یاووز سلطان سلیم در بورسه بود.

۲۴. نشان همایون و طغرای مبارک این است که:

«در حال حاضر که سپاهیان و کتیزان دبر و نیک تحت اطاعت من هستند. چون غلامان من و خراجگزاران می باشند، این فرمان جهان مطاع را به آنها دادم و فرمان دادم، که در سرزمین من و در این و آن سوی سواحل سرزمین، در خشکی، و دریا رفت و آمد کنند، طبق معمول پس از پرداخت مالیاتشان هیچ احدی نباید مانع و متعرض آنان شود. تاریخ تحریر فی پانزدهم ذیحجه مبارک سال ۸۶۶ در یورت (سرزمین) اسکوب» (ف. کرایلتز، اسناد عثمانی به زبان ترکی، ص ۴۶).

۲۵. بنا به نوشته مذکور در آن تاریخ، یک سکه فلورین طلا، معادل ۴۵ آقچه بوده است.

۲۶. معلوم نیست که یک «مود» ادرنه معادل چند کیله بوده است. اکثراً یک مود، برابر بیست آقچه استانبول برآورد شده است.

۲۷. قانوننامه، کتابخانه ولی الدین افندی، شماره ۱۹۷۰، برگ ۱۴۹.

۲۸. ایتین یا استقان زاپولیا، هنگام مجادله بر سر تخت سلطنت مجارستان، از ماتياس کوروین حمایت کرد و موفق به دفع پسر کازیمیر چهارم که در صدد به دست آوردن تاج و تخت مجارستان بود، گردید. ایتین در سالهای ۱۴۸۵-۱۴۷۹، با ترکهایی که به ترانسیلوانیا (اردل) حمله کردند، جنگید، وی در سال ۱۴۸۳ به امارت اردل انتخاب شد، در سال ۱۴۹۹ م، فوت کرد.

۲۹. اسم یوئانیس و یا یانوش رومی ها در زبان لاتین به صورت یان (ژان)، جیووان (یووان= جیووان) است، و در زبان مجاری به صورت یانوش به کار برده می شود و اعراب آن را یحیی گویند. نام لایوش نیز همان لویی لاتین است.

۳۰. درباره شاه لویی یا لایوش: «... به علت عدم لیاقت مریانش، در حفظ سرزمینش غفلت می کرد. پیوسته مشغول لهوو لعب، و عیش و نوش بود. بدین جهت قوم مجار همان طور که از پدرش راضی نبودند، از وی نیز ناراضی شدند. زاپولیا یانوش (ژان زاپولیا) و یوودای اردل، در هر موردی با وی مخالفت می کرد. حتی یک بار سربازان کریستوس را به قصد خلع وی و اداره به قیام کرد و او را رسوای عام نمود، و با انتهزام سربازان عداوتش شدت یافت...» (تاریخ پجوی، به نقل از تاریخ مجارستان، ج ۱، ص ۱۰۸).

۳۱. تاریخ پچوی، ج ۱، ص ۱۱۴.
۳۲. در دائرة المعارف اسلامی «ماده اردل»، با اینکه نوشته شده است که فردیناند تاج پادشاهی را در براتیسلاو (پرسبورگ) بر سر گذاشت، ولی تاجگذاری فردیناند، بنا به نوشته پچوی (ج ۱، ص ۱۳۹)، به نقل از تاریخ مجارستان، در استونی بلگراد صورت گرفته که نوشته وی صحیحتر است.
۳۳. تاریخ هامر (ج ۵، ص ۸۱، ۷۶)، و تاریخ پچوی (ج ۱، ص ۱۴۰)، می نویسند پالاتینوس Pâlatinos - ولایت اردل. در نامه ای که برای امپراتوری نمچ (اتریش) نوشته شده است، به صورت پالاتینیوس Palâtenyos آمده است (منشآت فریدون بیگ، ج ۲، ص ۳۵۱). پالاتین Pâlâtîn در مجارستان به معنی والی عمومی (کل)، و در لهستان علی الرسم به معنی والی است، پالاتینا به معنی قصر و یا اقامتگاه پالاتین ها (والی ها) است.
۳۴. ژان زاپولیا پس از رسیدن به سلطنت مجارستان، شخصی به نام باتوری ایشتوان Bâtori - Îştivân - را به جای خود بعنوان ویوودا تعیین کرده بود.
۳۵. Türük Vâllend یا والانتین توروک Vâlantin TuruK بعدها متحد عثمانیان شد، با اینکه در ظاهر از دوستان عثمانی، به حساب می آمد، اما به علت گزارش مارتینوچی Mârtinoçi - مشاور فرزند ژان زاپولیا، بعنوان جاسوس، به وی مشکوک شدند و به «یدی کوله» فرستاده شد، و همانجا فوت کرد. توروک در ازای آزادی از زندان حاضر شد و پسرش را یکجا بعنوان گروگان نیز عثمانیان بفرستد. ولی آزادی وی مشروط به واگذاری قلعه سیگیت که از آن او بود، گردید.
۳۶. این اسم در اسناد مختلف به صور گوناگون از جمله یانوش سیگسموند، ایتین سیگسموند، سیمون یانوش، شاه استپان، و شاهزاده آمده است که همه این اسامی نام یک شخص بوده اند.
۳۷. تاریخ پچوی، ج ۱، ص ۲۴۱، ۲۴۰.
۳۸. ابوسعود افندی قاضی عسکر در این جنگ مجارستان حضور داشت (۹۴۸ هـ ق / ۱۵۴۱ م). وی دو شاگرد و طلبه خوش صدا داشت، و پادشاه از این مسئله اطلاع داشت. ابوسعود افندی به عرض رساند که به کدام یک از آنها اجازه خواندن خطبه را می دهد. سلطان سلیمان گفت هر یک از آنها که توانست خطبه ای دایر بر فتح و پیروزی بخواند و موفق شود، وی خطبه را بخواند. خطبه یکی از آن دو مورد پسند واقع شد و خطبه توسط وی خوانده شد. پادشاه او را ملازم خود کرده، مشتی طلا به وی داد. هنگام بازگشت وقتی که به بلگراد رسیدند، ابوسعود افندی با استفاده از توجه پادشاه به شاگردش، درخواست اعطای مقام قاضیگری به وی را نمود، که پادشاه با گفتن: «نه ملا هنوز زود است» تقاضایش را رد کرد. ابوسعود افندی دیگر جرأت نکرد درباره شاگردش درخواستی بکند. پس از گذشتن مدت زمانی، روزی هنگامی که ابوسعود باریافت، پادشاه به وی گفت: «ملازم جدید را فراموش کردم، از این به بعد ملازمت وی به پایان رسید و اجازه داد که شاگرد مذکور، قاضی شود» (تاریخ پچوی، ج ۱، ص ۲۲۹).
۳۹. از نامه همایونی مبنی بر پاسخ به نامه پادشاه فرانسه: «... در خصوص استفان شاه، پسر پادشاه انگروس (مجارستان) که فوت کرده است، و از بارگاه عالی ما استدعای توجه شده است، ولایت اردل را که با شمشیر شهاب آسیامان فتح شده است، و اجاق پدری وی می باشد. با عنایت به اینکه آرزو و خواسته شماست، قبول خواسته شما را اعلام و برای فرزند آن پادشاه و مادرش به کرات نامه های تسلی بخش فرستاده و احکام شریفه برای امرای مجار و اردل مبنی بر اطاعت و انقیاد از وی فرستاده شده است و برای هرگونه یاری و کمک، به امرای خویش واقع در سرحدات، و امرای افلاق و بوغدان، فرمانهای شریفه فرستاده شده است. بنابراین عنایات شاهانه ام در خصوص آن شاهزاده، به هر شکلی بی دریغ است. تا زمانی که نسبت به آستان درگاه متعالی ام صداقت و اخلاص داشته باشد، ولایت اردل به همان نحوی که به پدرش یانوش شاه واگذار شده بود، به شاهزاده مذکور نیز به همان طریق واگذار می شود. خلاف آن را نمی پذیریم، لازم است که شما

نیز عنایات ما را در مورد وی، به اطلاعش برسانید، و او را تشویق و ترغیب نمایید که به اجاق پدرش بازآید (منشآت فریدون بیگ، ج ۲، ص ۴۱۰).

۴۰. «... هنگامی که استفان شاه مذکور همراه وزرا به حضور پادشاه آمد، طبق عادت و رسوم، کلاهش را از سر برداشت، در مقابل پادشاه همانند غلامی زانورده، نشست. پادشاه دستور داد به پا خیزد. فرمان را اجرا کرده، به پا خاست، دو گام به پیش رفت و دوباره زانورزد، بار سوم پس از آنکه دامن (قبا) پادشاه را بوسید، به پا خاست. وزیر اعظم صوقللی محمد پاشا استفان را بر روی چهار پایه مرواریددوزی شده نشانید. شاه در حضور سلطان گفت: «غلام غلام زاده قدیمی ام، فرمان از آن اعلیحضرت پادشاهم می باشد.» پادشاه نیز با گفتن «سلامت باشی و خیر بینی» پاسخ او را داد (تاریخ سلانیک، ج ۲، ص ۴۶۱).

فصل سی ام

روابط عثمانیان با دولتهای آسیایی و اروپایی در فاصله نیمه اول قرن پانزدهم تا نیمه اول قرن شانزدهم

روابط عثمانی - آق قویونلو

اوزون حسن بیگ (حسن پادشاه) با از میان برداشتن برادرش جهانگیر میرزا به فرمانروایی رسید و با دولت عثمانی، همسایه شد. مرکز اولیه اش دیار بکر بود. حسن بیگ؛ جهانشاه، فرمانروای قراقویونلوها را که به مراتب از خودش نیرومندتر بود، در سال ۸۷۲ هـ ق/ ۱۴۶۷ م، و نیز ابوسعید فرمانروای خراسان و هرات را که از نوادگان امیر تیمور بود، در سال ۸۷۴ هـ ق/ ۱۴۶۹ م، مغلوب کرده، پس از کشتن هردو آنها فرمانروای ایران، از مرز سیواس تا خراسان، و از گرجستان تا خلیج فارس و جنوب ایران شد، و گرجی ها را نیز وادار به پرداخت مالیات کرد.

همان گونه که در بخش حوادث مربوط به عثمانیان گفته شد، اوزون حسن که در مقابل عثمانیان از آل جاندار (جندر) و آل قرامان حمایت می کرد، در عین حال با اروپاییان نیز علیه عثمانیان متحد شده برای به دست آوردن گذرگاهی در دریای مدیترانه در صدد ورود به اسکندرون بود، از این رو با دولت مملوکان نیز روابطش به هم خورد.

اوزون حسن با حمایت از آل قرامان، مرزهای شرقی عثمانیان را ویران کرد، ولی نیروهایی که به قرامان فرستاد در سال ۸۷۲ م، توسط شاهزاده مصطفی. والی قرامان، و سال بعد نیز توسط سلطان محمد فاتح در اوتلق پلی مغلوب شد و دیگر اقدامی از وی مشاهده نشده و

در سال ۸۸۲ هـ ق/ ۱۴۷۸ م. در تبریز فوت کرد.

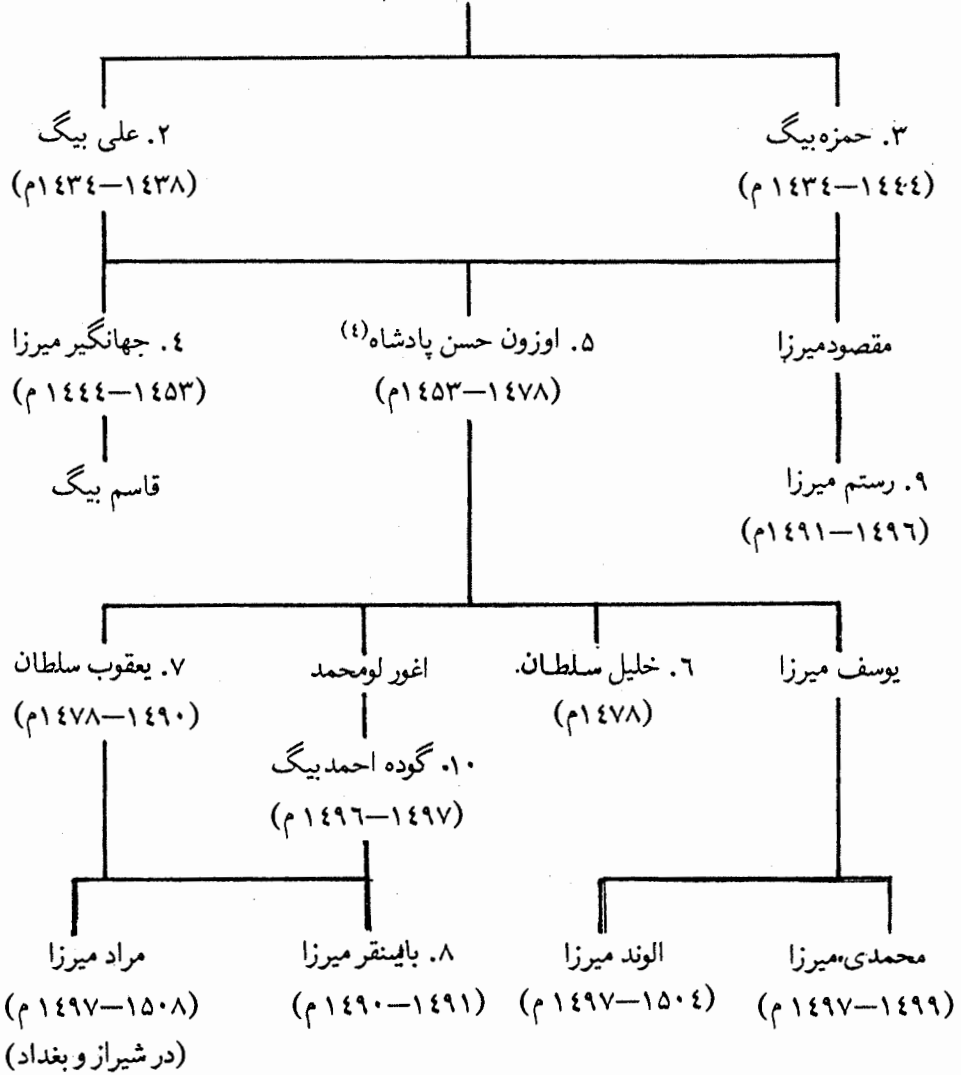
اوزون حسن بیگ، بزرگترین فرمانروای آق‌قویونلوها، در صدد بود که دولت خود را از حالت امیرنشینی و عشیرتی خارج کرده، همانند عثمانیان، تشکیلات اداری و نظامی منظمی به وجود آورد، ولی عمرش به انجام این کار وفا نکرد. جانشینانش نیز، هم به علت بی‌کفایتی، و هم به سبب اختلافات داخلی، قادر به ادامه راه او نشدند.

خلیل بیگ پسرش، جانشین او شد، ولی به علت تحریک برخی از امرا بین خاندانش اختلاف به وجود آمد، و سلطان خلیل پس از اندک مدتی مجبور شد جای خود را به برادرش یعقوب واگذارد.

دولت عثمانی پس از جنگ اوتلق پللی، تا انقراض دولت آق‌قویونلوها، هیچ‌گونه چشمداشتی به قلمرو آنها نداشت. از این رو در طی سیزده سال فرمانروایی یعقوب بیگ، روابط عثمانی و آق‌قویونلوها صمیمانه ادامه یافت و نامه‌هایی دوستانه بین طرفین رد و بدل گردید.^(۱)

فوت سلطان یعقوب در سال ۸۹۶ هـ ق/ ۱۴۹۰ م، آغاز انقراض دولت آق‌قویونلو بود. یعقوب بیگ جنبشهای قزلباش را در قلمرو خود سرکوب کرد، و با کشتن حیدر بیگ، از پیشرفت این جنبش جلوگیری کرد. پس از مرگ وی، فرزندانش که در سنین کودکی بودند، بازیچه‌ای در دست امرا شدند. هر چند بایسنقر میرزا، پسر یعقوب، بنابه تصمیم لاله‌اش (لالایش) صوفی خلیل، بعنوان فرمانروا اعلام شد، ولی رستم میرزا به صورت رقیب وی درآمد. بعدها گوده احمد بیگ، داماد سلطان بایزید دوم فرمانروای عثمانی، مدت زمان کوتاهی فرمانروایی را به دست گرفت ولی با قطعه قطعه شدن تمامیت ارضی آق‌قویونلوها، فرمانروایان زیادی در نقاط مختلف سر برآوردند. سرانجام نیز شاه اسماعیل با استفاده از این ازهم پاشیدگی و تفرقه در نقاط مختلف بر آنها غلبه کرد و در سال ۹۰۷ هـ ق/ ۱۵۰۲ م، با بنیان نهادن پایه‌های حکومت صفوی، مرزهای خویش را نیز گسترش داد.^(۲)

خاندان سلسله آق قوینلو
۱. قرايولوگ عثمان بيگ (۳)
(۱۴۳۴-۱۴۰۰ م)



روابط دولتهای صفوی-عثمانی

همچنانکه در بخش حوادث عثمانی گفته شد، مذهب شیعه که بر اثر فعالیتهای جنید و پسرش حیدر- از نوادگان شیخ صفی الدین اردبیلی (۱۵) اهمیت پیدا کرد، سرانجام در سایه فعالیت و انرژی خستگی ناپذیر شاه اسماعیل، در سال (۹۰۷ هـ ق/ ۱۵۰۲ م. به صورت دولتی ظهور کرد، در اندک زمانی علاوه بر آذربایجان، عراق عرب و عجم، ایالت فارس، و مشرق خراسان را نیز در بر گرفت، و تا هرات و رود جیحون گسترش یافت. در غرب مرزهایش با عثمانیان از ارزروم، ارزنجان، کماخ که در دست ایرانیان مانده بود، از صوشهری امروزین آغاز از ریزه^۱ و هوپه^۲ که در دست عثمانیان بود- تا سواحل دریای سیاه کشیده می شد.

شاه اسماعیل جوان و فعال، توسط خلفای مبلغ خود، در آناتولی دست به فعالیت گسترده ای زده، و در صدد ساقط کردن دولت عثمانی از درون بود؛ و با اینکه در این خصوص موفقیت‌های زیادی به دست آورد، ولی سرانجام در اثر ضربه شدیدی که توسط یاوز سلطان سلیم که به مقابله با وی برخاسته بود- بروی وارد آمد، از فعالیتش جلوگیری به عمل آمد و تا زمان مرگش از تعرض و تجاوز عثمانیان در هراس بود.

شاه اسماعیل همان سیاست اوزون حسن بیگ را علیه عثمانی و مملوکان ادامه داد. به مکاتبه با خارجی‌ان پرداخت و برای تحریک آنها علیه این دو دولت، نامه‌هایی به کنسول‌هایی که در اسکندریه، شام و طرابلس داشتند، فرستاد، و این نامه‌ها به دست فرمانروای مملوکان افتاد و هدف و نیت شاه اسماعیل کاملاً آشکار شد.^(۶)

یاوز سلطان سلیم، پس از جنگ چالدران، تبریز را که مرکز دولت صفویان بود، موقتاً به اشغال درآورد، و بعد حوالی بایبورد، کماخ، ارزنجان، و آنگاه ارزروم، دیاربکر، ماردین، بتلیس، و حوالی آن را ضمیمه قلمرو خود کرد، و امرای کرد آناتولی شرقی را تحت فرمان خود درآورد، و بدین ترتیب ضربه معنوی و مادی به فرمانروای صفوی وارد آورد.

یاوز سلطان سلیم به تقاضاهای متعدد شاه اسماعیل که برای رسیدن به توافق صورت گرفته بود، پاسخی نداده، او را در شک و تردید و وحشت مداوم نگاه داشته بود. از این لحاظ بین طرفین هیچ گاه توافقی صورت نگرفت.

شاه اسماعیل که پس از مرگ یاوز سلطان سلیم نفس راحتی کشید، درصد تسلیت به

فرمانروای جدید عثمانی و تبریک جلوس او، برنیامد. فقط دو سال بعد، یعنی در سال ۱۵۲۲ م هنگام اشغال رودوس، هیأتی را برای تسلیت و تبریک فرستاد. از هیأت پانصد نفری علمای شیعه که به ریاست تاج الدین حسن خلیفه اعزام شده بودند، فقط اجازه عبور به بیست نفر برای ورود به استانبول داده شد و بقیه در اسکدار نگهداشته شدند.

در ۲۴ محرم سال ۹۳۰/دسامبر ۱۵۲۴ م، نامه ای حاکی از ممنونیت و خوشوقتی در پاسخ نامه شاه اسماعیل فرستاده شده، و شاه اسماعیل نیز در همان سال فوت کرد.^(۷) چون از طرف شاه طهماسب، پسر و جانشین شاه اسماعیل هیچ گونه نشانه ای حاکی از دوستی نسبت به دولت عثمانی نشان داده نشد، سلطان سلیمان قانونی نیز نامه ای تند به قلم جلال-زاده، حاوی تهدید و تحقیر، برای شاه ایران فرستاد.^(۸)

شاه طهماسب به این نامه پاسخی نداد و درصدد برآمد با امپراتور آلمان، و پادشاهان مجارستان و پرتغال اتحادی تدافعی، و درعین حال تعرضی علیه عثمانیان به وجود آورد. سلطان سلیمان بی درنگ به جنگ با ایران مبادرت نکرد، بلکه خود را سرگرم جنگ در مجارستان، وین و آلمان نمود. پس از مقابله با دولتهای مذکور که شاه طهماسب درصدد اتحاد با آنها بود، در سال ۹۴۰ هـ ق/۱۵۳۳ م، به جنگ با ایران که به جنگ عراقین مشهور است، پرداخت. در این جنگ قلاع ارجیش^۱، عادل جواز، اخلاط، وان به تصرف درآمد. در سال ۱۵۳۵ نیز بغداد تصرف شد.

سیزده سال پس از این جنگ، شاه طهماسب، هنگامی که عثمانیان در اروپا مشغول بودند، با استفاده از فرصت، وان را به تصرف درآورد. از این رو مجدداً جنگ در گرفت. پناهنده شدن القاص میرزا برادر شاه طهماسب به دولت عثمانی نیز، راه این جنگ را هموار کرد. در سالهای ۹۵۵ هـ ق/۱۵۴۸ م، و ۹۵۶ هـ ق/۱۵۴۹ م، سلطان سلیمان شخصاً دو بار عازم ایران شد. مناطقی که به دست طهماسب افتاده بود، باز پس گرفته شد، و حدود بیست قلعه گرجستان نیز به تصرف درآمد.^(۹) القاص میرزا قبل از جنگ سال ۱۵۴۹ م، به تشویق و تحریک عده ای از اکراد، و به علت رفتار سرکشانه و زیاده از حد افراطی، در اثر ترس و وحشت از پادشاه، اگرچه درصدد پنهان شدن برآمد، ولی توسط نیروهای ایرانی دستگیر و در قلعه ای زندانی شد.

پس از بازگشت پادشاه به استانبول، ابتدا رستم پاشا وزیراعظم عازم جنگ با شاه طهماسب که مجدداً از مرز گذشته بود، گردید. ولی بعد وی فراخوانده شد^(۱۰) و خود سلطان

سلیمان شخصاً در ۲۸ اوت ۱۵۵۳، عازم جنگ شد. پس از وقوع حادثه شاهزاده مصطفی والی قرامان، اردو در حلب قشلاق کرده و در بهار سال بعد به طرف ایران عزیمت نمود (۱۵۵۴ م). شاه طهماسب که از طرف سلطان عثمانی، دعوت به جنگ شده بود، در میدان حاضر نبود. اردوی عثمانی پس از تصرف و تخریب مناطقی در آذربایجان، مراجعت کرد و آن سال را در آماسیا قشلاق کرده و سال بعد مجدداً به حرکت درآمد. هنگامی که سلطان عثمانی در ارزروم به سر می برد، سفیر شاه طهماسب فرا رسید و درخواست متارکه نمود که پذیرفته شد. مدت این متارکه تا زمانی که از طرف شاه ایران نقض عهد نشده باشد، به شاه طهماسب واگذار شد. بدین ترتیب، پس از آنکه به جنگ خاتمه داده شد، شاه طهماسب برای دومین بار، خواهان صلح شد - نخستین بار در سال ۱۵۵۳ م، سفیری برای برقراری صلح اعزام داشته بود - در سال ۹۶۲ هـ ق/اواخر آوریل ۱۵۵۵، فرخ زاده بیگ، ایشیک آغاسی سفیر شاه ایران همراه نامه شاه طهماسب وارد شد. شاه طهماسب در نامه اش اجازه زیارت حجاج ایرانی از اماکن مقدسه را درخواست کرده بود^(۱۱) که پذیرفته شد و به نامه اش نیز پاسخ داده شد.^(۱۲)

*

* *

همان گونه که در بخش حوادث عثمانی گفته شد، به علت تأسیس دولت صفوی بر پایه مذهب شیعه، در زمان سلطان سلیمان قانونی نیز تحریکاتی پنهانی صورت می گرفت، و هنگامی که دولت عثمانی سرگرم جنگ در اروپا بود، قیامهای متعدد قزلباشهای آناتولی به وقوع پیوست که جنبشهای قلندرچلی، با باذوالنون، ولی خلیفه، و صولون اوغلی و... از آن جمله اند.

*

* *

هنگام آمدن سفرای ایران به استانبول، تعدادی از سلاحداران و توپچیان همراه فرماندهان خود وارد اسکدار شده، و در موضع تکیه (تکیه شاهقلی)، هیأت سفارت را مورد استقبال قرار دادند و آنان را به اسکدار، و به مهمانسرای که آماده کرده بودند، بردند. چاووش باشی از طرف دولت از سفیر ایران استقبال به عمل آورد و بعنوان مهماندار وی تعیین شد. پس از آن سفیر را با قدرغه ای که از لنگرگاه فرستاده شده بود، به استانبول بردند، و در محل امین اونیوا مورد استقبال دسته ای از زینی چریها قرار گرفته، سوار بر اسبهایی که همراه داشتند،

شده و به مهمانسرایى که برای اقامت سفیر اختصاص یافته بود، راهنمایی شد. (۱۳) به سفیر تا زمانی که مأموریت خود را انجام داده و باز می‌گشت از خزانه دولت بودجه‌ای برای خورد و خوراک داده می‌شد و این رسم بود.

روابط دولتهای عثمانی - مملوک

چون درباره روابط این دو دولت در بخش مربوط به وقایع عثمانی اطلاعات کافی به دست داده شده است، از این رو نیازی به تکرار آن در اینجا نیست.

روابط دولت عثمانی با امپراتوری طرابوزان

امپراتوری طرابوزان تا اواسط قرن پانزدهم

همان گونه که در بخش حوادث عثمانی [جلد حاضر] گفته شد، امپراتوری طرابوزان به دنبال فتح استانبول توسط لاتن‌ها از طریق الکسی کومنن، از سلسله کومنن که به طرابوزان فرار کرده بود، در سال ۶۰۱ هـ / ق/ ۱۲۰۴ م، تأسیس یافت. در اوایل، بخش ساحلی ارگلیسی دریای سیاه که تا باطوم کشیده شده بود، و در بخش داخلی نیز سرزمینهایی که به موزات آن کشیده شده بودند، تحت اداره این امپراتوری بود. منطقه‌ای از این امپراتوری، یعنی ارغلی و آماصره بر اثر خیانت دیوید، فرمانده طرابوزان، و منطقه‌ای دیگر، یعنی سینوب در زمان الکسی اول بر اثر به اسارت درآمدن فرمانروای طرابوزان، در سال ۶۱۱ هـ / ق/ ۱۲۱۴ م، به تصرف عزالدین کیکاوس اول، فرمانروای سلجوقیان آناتولی درآمد، و حوزه امپراتوری کوچکتر شده، و امپراتور به شرط پرداختن مالیات و دادن سرباز به سلجوقیان، از اسارت رهایی یافت.

پس از آن تاریخ، خارج شدن منطقه کلکید^۱، یعنی باطوم و پوتی^۲ در اواسط قرن دوازدهم میلادی، و نیز بر اثر ورود ترکمنها به ساحل آناتولی، گیرسون و حوالی «اردو» که هالپیا^۳ نامیده می‌شد، که در زمان یوانیس دوم (۱۲۹۷-۱۲۸۰ م) به اشغال ترکمنها درآمد، محدوده قلمرو امپراتوری طرابوزان هر چه بیشتر کوچکتر شد، و اراضی و قلمرو امپراتوری منحصر

1. Kolkid 2. Poti 3. Hâlpâyâ.

به منطقه مابین گیرسون و ساحل باطوم گردید.

امپراتوری طرابوزان در زمان فرمانروایی علاء الدین کیقباد اول، فرمانروای سلجوقیان آناتولی، با جلال الدین خوارزمشاه علیه دولت سلجوقی متحد شد، ولی پس از شکست جلال الدین خوارزمشاه، امپراتوریونانیس اول (۱۲۴۰-۱۲۳۵ م) مجبور به پرداخت مالیات (باج) به سلجوقیان شد. امپراتور طرابوزان بعدها نیز، به مغولان، تیمور و سرانجام به عثمانیان مالیات می پرداخت.

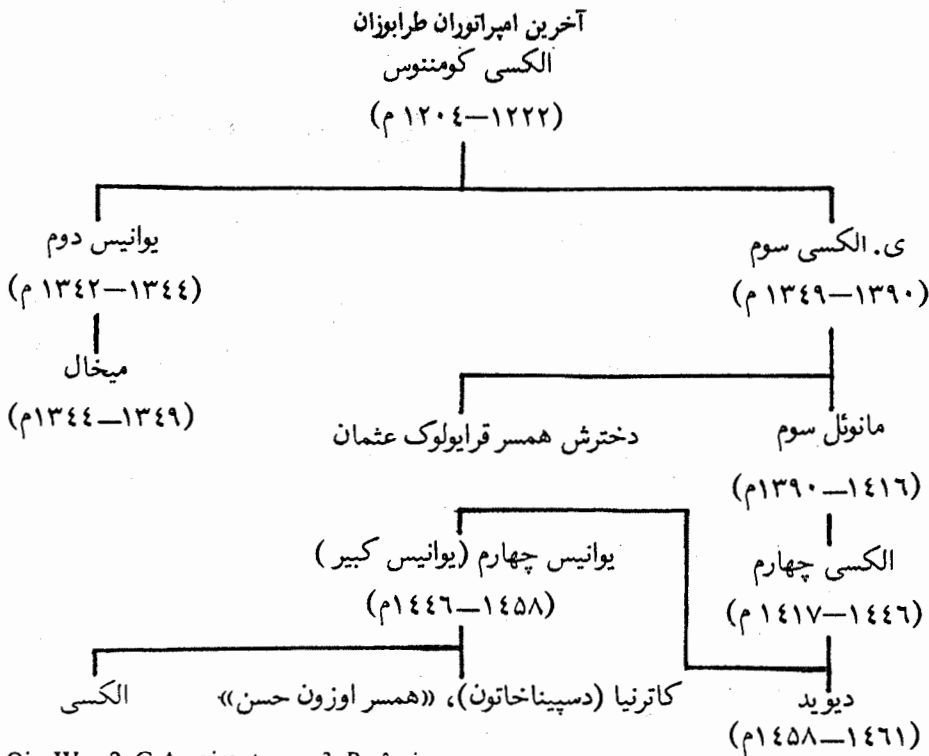
امپراتوری طرابوزان دولتی بود که از طریق تجارت گذران می کرد، و به همین جهت انبارهای کالاهای زیادی در سواحل خود، و نیز اسکله های مهم بازرگانی که متعلق به ونیزی ها بود، داشت. پس از انقراض دولت سلجوقیان آناتولی، امپراتورها سعی کردند که با ترکمنهایی که در حوالی قلمروشان بودند، روابط حسنه ای داشته باشند. امپراتوران طرابوزان، دختران و خواهران خود را به عقد ازدواج رؤسای طوایف قراقوینلوها، و بعدها نیز آق قوینلوها در آوردند. یکی از همسران اوزون حسن، تئودورا یا کاترینا (دسپینا)، دختر امپراتور یونانیس بود.

امپراتوری طرابوزان تنها به علت تعرض ها و تجاوزات خارجی از هم پاشیده نشد. بلکه در واقع بر اثر اختلافات داخلی و مجادلات میان فرقه ها (احزاب) متزلزل شد. بویژه مجادلات گروه های مختلف در سالهای ۱۳۴۰-۱۳۴۴ م، به حد نهایی خود رسید. یکی از امپراتوران خلع می شد و دیگری بجایش انتخاب می گردید.^(۱۴)

به تاریخ پیوستن امپراتوری طرابوزان

به دنبال ورود عثمانیان به آن حوالی یونانیس چهارم، امپراتور طرابوزان پذیرفت که به آنان مالیات پرداخته و تابع عثمانیان باشد. پس از فتح استانبول، فرمانروای عثمانی نامه ای به امپراتور طرابوزان فرستاده، اطلاع داد که همه ساله باید برای عرض اطاعت و پرداخت مالیات در استانبول به خدمت برسد. در سال ۱۴۵۶ م، هنگام محاصره بلگراد، خضر، سنجق بیگ آماسیا را به جانب طرابوزان اعزام داشت، و او را وادار به پرداخت مالیات کرد. حتی امپراتور یونانیس چهارم، هنگام دومین حمله، چون به نظرش رسید که طرابوزان به تصرف درخواهد آمد، برادرش دیویدرا در سال ۱۴۵۸، به استانبول فرستاد و با پرداخت سه هزار سکه طلا، حاکمیت عثمانیان را به رسمیت شناخت یونانیس چهارم و برادرش دیوید آخرین امپراتوران طرابوزان، برای ایجاد یک

جنگ صلیبی علیه عثمانیان به پاپ (اوژن چهارم)^۱ متوسل شد، بویژه درخواست کمک دیوید از شارل هفتم پادشاه فرانسه، راه تصرف جنوب دریای سیاه توسط دولت عثمانی را هموار کرد.^(۱۵) همان گونه که در بخش حوادث عثمانی گفته شد، دولت عثمانی قبل از آنکه فرصتی به دیوید برای دریافت کمک از اوزون حسن فرمانروای آق قوینلوها — که داماد برادرش بود — بدهد، بسرعت وبا سیاستی ماهرانه، طرابوزان را بر اثر فشار از طرف دریا و خشکی، وادار به تسلیم کرد، و پس از این تسلیم به موجودیت امپراتوری طرابوزان که بر اثر تحریکات دولتهای اروپایی سبب ناراحتی و گرفتاری عثمانیان شده بود، نیز پایان داده شد (۲۶ اکتبر ۱۴۶۱ م). در نامه ای که یورگی آمیروکی (گ. اموروتزس)^۲ در ۱۱ نوامبر ۱۴۶۱ از شهر ادرنه، برای خواهرش بساریون^۳ که در ایتالیا فرستاد، نوشته بود، «تهاجم ترکها آتی بود به طوری که برای نجات هیچ چیزی، فرصتی نبود، ناوگان ترکها با وجود آنکه از یکصد فروند کشتی تجاوز نمی کرد، ولی از تجهیزات خوبی برخوردار بود. نیروی زمینی ترکها متجاوز از یکصد و پنجاه هزار نفر بود.»^(۱۶)



روابط عثمانی با دولتهای سمرقند و بخارا

در اثنای روابط خصمانه دولت سنی مذهب عثمانی با دولت شیعی مذهب صفوی که از زمان یاووز سلطان سلیم آغاز شد، دولت سنی مذهب شیعی که از اخلاف جوجی پسر چنگیز خان و حکمران حوالی سمرقند و بخارا بود نیز علیه صفویان جبهه گیری کرده، در مورد اقداماتش در این خصوص، نامه هایی با دولت عثمانی مبادله کرده بود.

نامه ای که در تاریخ شعبان ۹۴۱، از طرف عبیداله بن محمود، برای سلطان سلیمان فرستاده شد، و نیز در نامه ای که به زبان فارسی برای وزیر اعظم ابراهیم پاشا ارسال گردید، پیشنهاد شده بود که به اتفاق یکدیگر، علیه ایران دست به اقدام بزنند. (۱۷) همچنین نامه ای نیز به تاریخ ۹۴۷ هـ ق، به دنبال جلوس عبداللطیف خان، از همان سلسله، در این خصوص در دست است. عبداللطیف خان غلبه اش بر ایران و نیز فرمانروا شدنش را در همان سال به اطلاع رسانده بود. (۱۸)

در باره روابط دولت عثمانی با شیعیانی ها در بخش دوم از جلد سوم، اطلاعات جامعی وجود دارد.

روابط عثمانیان با دولتهای حوضه مدیترانه

دولت عثمانی با جمهوریهای ونیز، جنووا در شبه جزیره ایتالیا، و مدیترانه، سلطنت نشین ناپل، حکومت پاپ، دوک نشین میلان و فلورانس، و ونیزی های ساقز مناسباتی داشت. با برخی از آنها فقط روابط تجاری، و با برخی دیگر هم روابط تجاری و هم سیاسی برقرار کرده بود. بویژه روابطش با پاپ هنگام حضور شاهزاده جسم سلطان در آنجا، به علت اینکه حضور وی [جسم سلطان] به نفع هر دو طرف بود، دوستانه بود. اما در سایر دوره ها، پاپها از تحریک اروپاییان علیه عثمانیان غفلت نمی کردند. روابطی که با میلان و فلورانس وجود داشت، در این دوره، روابط تجاری بود.

روابط عثمانیان با پاپ

پاپها بزرگترین رؤسای کلیساهای غرب، پیوسته در رأس هر تحریک و اقدامی علیه اسلام در دوره

عثمانیان، و حتی قبل از تشکیل حکومت عثمانیان قرار داشتند. فعالیت پاپها پس از شکست وارنا که به نظر می‌رسید که دیگر روه به کاستی است، به دنبال فتح استانبول مجدداً شدت یافت؛ و با اینکه علیه عثمانیان تحریکاتی صورت گرفت، ولی شوق و هیجان پیشین را [در متفینش] ایجاد نکرد.

همان گونه که در بخش وقایع عثمانی (تحت عنوان جزایر مدیترانه و فعالیت پاپها) گفته شد، پاپ کالیکست سوم با اعزام ناوگانی علیه ترکها، موفقیت‌هایی هر چند زودگذر به دست آورده، و برای مدت زمانی فتوحات عثمانیان در مدیترانه را به تعویق انداخت (۱۴۵۷ م).

به دنبال فوت کالیکست در ۱۴ اوت ۱۴۵۸، پی دوم، بعنوان پاپ برگزیده شد، و امور را شخصاً به دست گرفت، و با اینکه اعلام کرد که اروپا را علیه ترکها وادار به قیام خواهد کرد، ولی طرفداران چندانی به دست نیاورد. با اینهمه در سال ۱۴۶۳ م، با تشکیل مجلسی در مانتوا^۱ اعلام داشت که اقدام به ایجاد یک جنگ صلیبی کرده، خود در رأس آن قرار خواهد گرفت. در پی درخواست کمک ابراهیم بیگ قرامان اوغلی از دولتهای مسیحی و حتی پاپ پی دوم، برای تجهیز ناوگانی بزرگ^(۱۹) به آنکونا رفت. ولی هنگامی که در آنجا منتظر آمدن کشتیهای ونیزی بود، در اوت ۱۴۶۴ فوت کرد.^(۲۰)

پس از آن، هنگام مکاتبه سلطان محمد فاتح با ونیزی‌ها، فعالیت بالفعل پاپ علیه ترکها، اقدامات پاپ هنگام جنگ سالهای ۱۵۰۲-۱۴۹۹ م، در زمان سلطان بایزید دوم، اوضاع و احوال شاهزاده جم سلطان هنگامی که وی در اروپا بسر می‌برد، منافع زیاد پاپ آلکساندر بورژیای چهارم، مسموم کردن شاهزاده جم سلطان، و فعالیت برای ایجاد یک جنگ صلیبی جدید علیه ترکها به اتفاق دولتهای فرانسه، اتریش، انگلیس و اسپانیا، توسط پاپ لئون دهم در زمان یاوز سلطان سلیم، تحریک جمهوری ونیز علیه ترکها توسط پاپ پل سوم (۱۵۵۰-۱۵۳۵ م) - که تعصب‌زیدی داشت-؛ فعالیت برای ایجاد روابط حسنه میان شارل کن و فرانسوای اول، و پس از آن، زمانی که پاپ پی چهارم از خاندان مدیچی‌ها به مقام پاپی رسید، فعالیتش علیه عثمانیان، و ادامه این فعالیتها، خود نشان‌دهنده اقدامات و فعالیت‌های متمادی پاپها، علیه ترکها بوده است.

روابط ونیز-عثمانی

چون به بخش اعظم روابط عثمانیان با ونیزی‌ها در بخش وقایع عثمانی اشاره شده است، از این جهت در اینجا فقط به خلاصه این روابط اشاره می‌شود.

هدف اصلی جمهوری ونیز، بیشتر از آنکه بخواهد خود را سرگرم تعصبات مذهبی نماید، تأمین منافع تجاری با هریک از دولتها بدون در نظر گرفتن اینکه پیرو کدام دین و یا مذهبی هستند، بود. بدین جهت، جمهوری ونیز تا زمانی که خللی در منافعش ایجاد نمی‌شد، از جبهه گیری خصمانه علیه دولت و حکومتی که در مقابلش قرار داشت، خودداری می‌کرد. با اینهمه مخفیانه از تشویق فعالیت‌هایی که در اروپا علیه عثمانیان در کار بود هم، خودداری نمی‌کرد.

رقابت با جمهوری ونیز، که به غیر از منافع تجاری خویش به هیچ چیز دیگری نمی‌اندیشید، و بیشترین منطقه نفوذ و موقعیت تجاری در حوضه دریای مدیترانه را به دست آورده بود، زیاد بود. بدین جهت سلطنت نشین ناپل با جمهوری ونیز، و دوک نشین میلان به جنگ پرداخت، که این امر موجب تسهیل پیشرفت ترکها در اجرای سیاستی که برای تسلط بر آلبانی اتخاذ کرده بود — علیه سلطنت نشین ناپل که رقیبشان بود — گردید.

جمهوری ونیز در مقابل ناوگان عثمانیان که از اواسط قرن پانزدهم به بعد روبرو فزونی گذاشته و در دریای مدیترانه ماهرانه به فعالیت پرداخته، تعدادی از جزایر متعلق به جنوبی‌ها را تصرف کرده بود، در نگرانی بسر می‌برد. با وجود اینکه تعداد ناوگان ونیزی‌ها به مراتب زیادتر بود، و دریانوردان ماهرتری نیز داشت، ولی عثمانیان به برکت فزونی نیروهای زمینی خود، وارد مستملکات ونیزی‌ها در موره و آلبانی شده، از طریق بوسنه که به تصرف در آورده بودند، حتی وارد اراضی خود ونیز نیز شدند، و موفقیت‌هایی به دست آوردند.

جمهوری ونیز پس از فتح استانبول، برای تجدید قرارداد صلح، نماینده‌ای تام‌الاختیار به نام مارسل^۱ اعزام داشت. با اینهمه جمهوری ونیز که هر روز بیشتر از روز قبل متضرر می‌شد، برای جلوگیری از پیشرفت ترکها، همچنین به دست آوردن منافی که از دست داده بود، به مجارها و اسکندر بیگ متوسل شده، با پاپ، پادشاه فرانسه، و سلطان نشین ناپل، و حتی آق‌قوینلوها و آل قرامان متحد شده، و ناوگان عظیمی از صلیبیون وارد دریای مدیترانه کرد. ولی سرانجام در سال ۸۸۳ هـ / ق ۱۴۷۹ م، توسط مالی‌پیری^۲، و دوریا^۳، همچنین در ۹۰۸ هـ / ق ۱۵۰۲ م، توسط جیریتی^۴ و ساگوندینو^۵، نمایندگان تام‌الاختیارش، مجبور به امضای

1. Mârsel 2. Mâli piyeri 3. Doryâ 4. Ceyiritti 5. Sâgondino

دو عهدنامه توأم با شکست شد. به موجب این معاهدات، علاوه بر پرداخت خسارات و غرامات جنگی، ایشکودرا و برخی شهرهای دیگر آلبانی و جزایر آغری بوز و ایونین^۱، (ایونی) در موره، اینه بختی، مودون، کورون، و همچنین بنادر مهمی چون دراج را در آلبانی از دست داد. پس از تصرف مصر، ونیزی‌ها توسط نمایندگان تام‌الاختیار خود، یعنی کونتارینی و موجنیگو، پرداخت مالیات سالانه‌ای را که همه ساله به خاطر جزیره قبرس به مملوکها می‌دادند^۲ به عثمانیان پذیرفتند.

پس از آنکه آغری بوز پایگاه مهم ونیزی‌ها در مدیترانه به دست عثمانیان افتاد، کورفو، و کفالونیا،^(۲۱) در دریای آدریاتیک، جزیره کرت و نیز قبرس در مدیترانه غربی، در دست آنها باقی مانده بود. با اینکه تصرف قبرس توسط دولت عثمانی که مصر و سوریه را به چنگ آورده بود، ضروری به نظر می‌رسید، ولی هنوز نوبت آن فرانسیده بود.

جمهوری ونیز پس از معاهده سال ۱۵۰۲ م، با صرفنظر کردن و چشم‌پوشی از برخی اوضاع و احوال، مدت سی و پنجسال یعنی تا ۱۵۳۷ م، با عثمانیان، مناسبات حسنه داشت. بویژه، به علت گرایش و توجه وزیراعظم ابراهیم پاشا به آنان و رفتار معتدلانه ایاس پاشا جانشین وی که قرارداد صلح را به هم نزد، در ادامه این روابط مؤثر واقع شد.

جمهوری ونیز توسط مارکوممو^۲ به برکت عهدنامه‌ای سی ماده‌ای که در تاریخ محرم ۹۲۸ هـ ق/اول نوامبر ۱۵۲۱ منعقد شد، امتیازات زیادی در قلمرو عثمانی برای خود به دست آورد. این امتیازات مربوط به آزادی تجارت، همچنین امتیازات حقوقی مربوط به توارث و محاکمات حقوقی و اختیارات سفرای ونیز بود. رفتار و اعمال آنان نسبت به فراریان و کشتیهای ونیزی، بر اثر این عهدنامه منافع زیادی را به سود جمهوری ونیز تأمین کرد.

جمهوری ونیز بنا به اقتضای سیاست پیشین خود، مخفیانه و دوجانبه عمل می‌کرد، و بی آنکه چیزی را آشکار کند، در جنگهای دریایی به اتفاق شارل کن امپراتور آلمان و پادشاه اسپانیا، به فعالیت می‌پرداخت. چنانکه هنگام محاصره کورون بر اثر هنر و مهارت فرمانده کرت، ناوگان مهمی از ترکها را از هم پاشید، و دو کشتی حامل گندم را مصادره کرد. با اینهمه، در مقابل این اوضاع، هنگامی که جمهوری ونیز تحت فشار قرار می‌گرفت، در مقام معذرت‌خواهی برآمده، و در سایه حمایت وزیراعظم ابراهیم پاشا، از تنگنا نجات می‌یافت.^(۲۲)

جمهوری ونیز پیشنهاد دولت عثمانی را در مورد اتحادش با فرانسه علیه شارل کن پذیرفت؛

و مخفیانه، همانند یکی از طرفداران و متحدین شارل کن عمل می‌کرد. علاوه بر آن، توسط جزیره کورفو که نخستین نقطه تدافعی جمهوری ونیز در دریای آدریاتیک بود، در سواحل اپیر و آلبانی دست به تحریکاتی زده، و مردم را علیه دولت عثمانی وادار به قیام کرده بود. سلطان سلیمان به خاطر این کار، تا حوالی آولونیا پیش رفته، با اینکه جزیره کورفو را در محاصره گرفت، ولی موفق به تصرف آنجا نشد؛ و بوترینتوا، واقع در ساحل آدریاتیک تخریب و جزیره پاکسوس^۲ واقع در جنوب کورفو به اشغال درآمد. در عین حال، بارباروس خیرالدین پاشا نیز، جزایر شیرا، پاتموس و ناکسوس (نقشیه) را که به ونیزی‌ها تعلق داشت، به تصرف درآورد (۱۳۵۶ م).
 بارباروس، به ونیزی‌ها که در جنگ پره‌وتزه که پس از آن اتفاق افتاد، و با پاپ و ناوگان اسپانیا متحد شده، پیروزی بزرگی به دست آورد، درس تازه‌ای داد. دولت ونیز به موجب معاهده سال ۱۵۳۸ م، علاوه بر قلاع موجود در موره و دالماسیا، جزایری که بارباروس در دریای جزایر به تصرف در آورده بود را به عثمانیان واگذار کرد، پرداخت سیصد هزار سکه طلا بعنوان غرامت را نیز پذیرفت.

روابط عثمانی با سلطان‌نشین ناپل

روابط موجود با سلطان‌نشین ناپل^(۲۳) که جنبه تجاری داشت، در طی نیمه دوم قرن چهاردهم، و در زمان خاندان آنژ و آغاز شد. بعدها سلطان‌نشین ناپل از دست خاندان آنژ و خارج شده، پس از آنکه به دست خاندان آراگون^(۲۴) افتاد، به علت گسترش مرزهای امپراتوری عثمانی، از اواسط قرن پانزدهم، و پس از فتح استانبول، روابط با این سلسله جدید مدتی تیره بود. ولی بعد به صورت دوستانه ادامه پیدا کرد. اما با تصرف آلبانی و اغری بوز این روابط جنبه سیاسی و خصمانه به خود گرفت. در این تاریخ در رأس سلطان‌نشین ناپل، آلفونس پنجم و پسرش فردیناند «پادشاه آراگون و سیسیل» که حکومت را از دست سلسله آنژ و گرفته بودند، قرار داشتند.^(۲۵)

آلفونس پنجم، با آرمانهایی بزرگ برای گسترش مرزهای خود، در صدد استیلا بر دریای مدیترانه و شبه جزیره کریمه بود و همان‌طور که در بخش وقایع جلد حاضر، گفته شد، برای رسیدن به این آرزویش از اسکندر بیگ امیر آلبانی پشتیبانی کرد. اقدام آلفونس برای ایجاد منطقه نفوذ و رسیدن به آلبانی که سبب خشم و ناراحتی ونیزی‌ها گردید، موجب شد که این دو

دولت که صاحب ناوگانی مهم بودند، نتوانند علیه عثمانیان متحد شوند. دولت عثمانی نیز با سیاست و رفتاری آگاهانه مانع از آن اتحاد شد.

پس از آلفونس پنجم که در سال ۱۴۵۸ م فوت کرد، پسرش فردیناند، جانشین وی شد. فردیناند، ژان، دوک کالابریا از سلسلهٔ آنژوها را که به مقابله با وی برخاسته بود، به یاری اسکندر بیگ امیر آلبانی مغلوب کرد، و سلطنت خود را تحکیم بخشید. فردیناند، چون مانند پدرش، آرزو و رؤیاهای وسیعی نداشت، با سلطان محمدفاتح مدت زمانی روابط حسنه برقرار کرد؛ و همان گونه که از اعتراف خود وی نیز برمی آید، از رفتار دوستانه ای که ترکها نسبت به اتباعش نشان دادند، بسی ممنون شد. ولی پس از اطلاع از تصرف جزیرهٔ آغری بوز که متعلق به ونیزی ها بود، که تصرف آن توسط سلطان محمدفاتح به وی اطلاع داده شد، در جوابیهٔ مورخ ۴ سپتامبر ۱۴۷۰، اعلام داشت که ادامهٔ دوستی فیما بین به علت جنگ علیه مسیحیان بویژه ونیزی ها که دوست و متفقش بودند، غیرممکن است. همچنین اطلاع داد که با تمام نیرو علیه ترکها، با ناوگان ونیزی ها متحد شده و تصور خیانت به ونیزی ها، خیالی باطل است، در عین حال نگرانش را از تصرف آغری بوز (آیری بوز) توسط ترکها اعلام داشت، و در واقع در جنگ صلیبی دریایی ای که علیه ترکها تدارک شده بود، شرکت کرد. پاپ در این جبهه گیری خصمانهٔ فردیناند علیه عثمانیان، نقش زیادی داشت.

فردیناند، قبل از پایان یافتن جنگ ونیز، از اتحادیه خارج شد و با عثمانیان به توافق رسید، و ماتياس کوروین، و پادشاه مجارستان و داماد خود را نیز وارد این توافق کرد. بدین ترتیب، پس از اینکه روابط با پادشاه ناپل حسنه شد، امر تجارت مجدداً سر و سامان گرفته، رونق یافت، و دوستی فیما بین تا سال ۱۴۹۴ م، که فردیناند فوت کرد، ادامه پیدا کرد.

آلفونس دوم، جانشین فردیناند، به علت بی فکری و لاقیدی زیاده از حدش مورد علاقهٔ ملتش نبود. در زمان پادشاهی وی، شارل هشتم پادشاه فرانسه که مدعی پادشاهی ناپل و مورد علاقهٔ مردم بود، وارد ایتالیا شد و به طرف ناپل پیش رفت. با اینکه آلفونس از عثمانیان در این وقت ضیق درخواست کمک کرد، ولی چیزی عایدش نشد، و در کمال نومیدی سلطنت را به پسرش فردیناند دوم واگذار کرد و خود به سیسیل رفت.

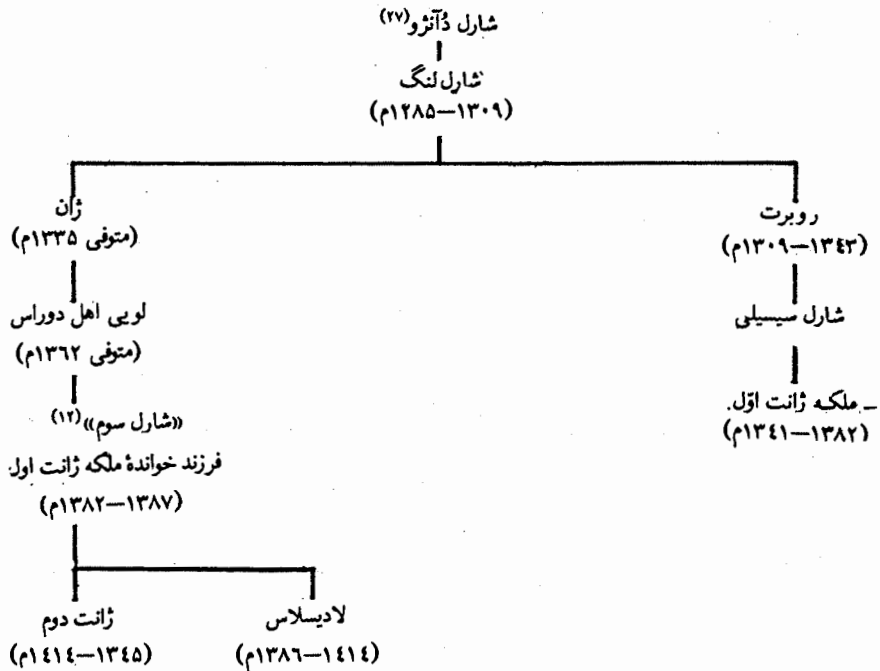
فردیناند دوم که ناگزیر به جزیرهٔ اسکیا^۱ پناهنده شده بود، پس از بلزگشت شارل هشتم، به سرزمین خویش بازگشت. ولی مدت زیادی زنده نماند و در سال ۱۴۹۶ م در سنین جوانی

درگذشت.

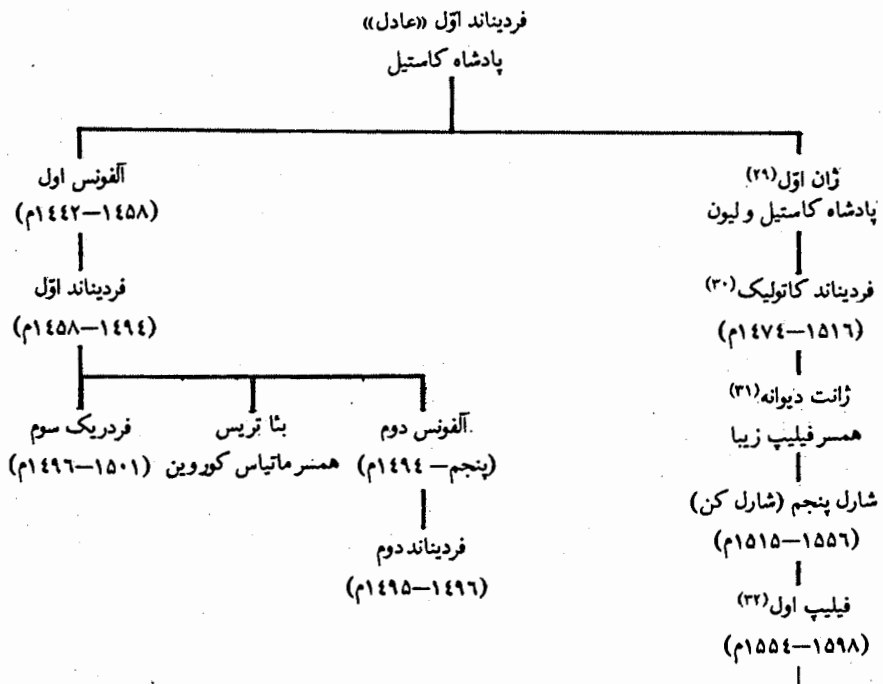
پس از وی عمویش فردریک سوم پادشاه ناپل و سیسیل شد. فردریک، با اینکه توسط توماتزی پالئولوگ^۱ نماینده تام الاختیارش قرارداد دوستی و تجاری مورخ ۹۰۳ هـ ق/ ۱۵ جولای ۱۴۹۸ را با دولت عثمانی منعقد کرد،^(۲۶) ولی در سال ۱۵۰۰ م، سرزمینش توسط لویی دوازدهم پادشاه فرانسه و فردیناند کاتولیک پادشاه آراگون و کاستیل به تصرف درآمد، و میان آن دو تقسیم گردید.

فردریک آخرین پادشاه ناپل به فرانسه انتقال داده شد، و با دریافت مقرری در محلی که برایش تعیین شده بود، تا سال ۱۵۰۴ م، که فوت کرد، زندگی نمود. پس از آن در طی همان سال پادشاه فرانسه، به موجب معاهده بلوئیس^۲، ناگزیر از واگذاری ناپل به فردیناند کاتولیک شد.

پادشاهان ناپل و سیسیل که از اواخر قرن چهاردهم تا نیمه اول قرن پانزدهم، میلادی حکومت کردند



پادشاهان ناپل و سیسیل که پس از خاندان آنژ و حکومت کردند



«در این شجرنامه، شاه آلفونس اول، هنگامی که پادشاه آراگون بود، بعنوان آلفونس پنجم ذکر شده، همچنین فیلیپ دوم پادشاه اسپانیا زمانی که پادشاه ناپل شد، بعنوان فیلیپ اول آورده شده است.»

روابط دولت عثمانی با دوک نشین میلان

در این شهر که مرکز منطقه لمباردیا واقع در شمال ایتالیا بود، از اواسط قرن پانزدهم، برخی از افراد خاندان اسفورچه، متناوباً حدود نیم قرن، بعنوان دوک حکومت کردند که نخستین آنها، شخصی به نام فرانچسکو آلساندرا بود که از سال ۱۴۵۰ تا ۱۴۶۶ م، حکومت کرد.

دوک نشین میلان زمانی از نظر تجارت، موقعیت مهمی داشت؛ از این رو میان این دوک نشین، و ونیزی ها رقابت وجود داشت، و مدت زمان درازی در حال مجادله با یکدیگر بودند. در نیمه اول قرن پانزدهم شاهد برقراری دوستی دولت عثمانی با دوک نشین میلان هستیم. دوک نشین مذکور با اعزام سفیری به نام بندیکتو (بنه دیکتو)^۲ نزد سلطان مراد دوم موفق به عقد قرارداد دوستی و تجاری گردید. (۳۳)

جمهوری میلان که بر اثر جنگ با جمهوری ونیز، دچار ویرانیهای زیادی گردید، به دولت عثمانی متوسل شد، و در جنگ عثمانی با ونیز که در ۱۴۹۹ م شروع شد، نقش مهمی داشت. لودویک اسفورچه مورخ (۳۴) که بدین ترتیب از عثمانیان درخواست کمک کرده بود، این بار علاوه بر ونیزی ها، شارل هشتم پادشاه فرانسه را نیز که از طریق وراثت در صدد تملک میلان بود، در مقابل خویش یافت.

لودویک اسفورچه، چون از طرف پادشاه ناپل مورد تهدید قرار گرفت، از شارل هشتم پادشاه فرانسه درخواست کمک کرد. و چون شارل در سال ۱۴۹۴ م، ناپل را به اشغال در آورد، اسفورچه خود را از خطر مذکور رهانید، ولی به جای آن، زمانی که لویی دوازدهم از شاخه والوای سلسله اورلئان به پادشاهی رسید، به علت حق وراثت پدر بزرگش در آنجا، (۳۵) وی نیز مدعی حقوقی در میلان گردید، جمهوری ونیز هم که رقیب وی (میلان) بود، او را در این امر تشویق و تحریک کرده بود.

1. Frānçesko Āleksāndr 2. Benedikto

در پی آن لویی دوازدهم پادشاه فرانسه در سال ۱۴۹۹م دست به تعرض و تجاوز زد. لودویک اسفورچه، به دفاع از سرزمین خویش پرداخت. چون سربازانش مزدور و اجیر بودند، پس از هفت ماه، در جنگ ناوار سربازانش، وی را ترک کردند، و خود وی به اسارت درآمد و به فرانسه فرستاده شد و در قصر لوشی^۱ زندانی شد و در سال ۱۵۱۰ م، در آنجا درگذشت. (۳۶) بدین ترتیب دوک نشین میلان تا سال ۱۵۱۳ م، در دست پادشاه فرانسه باقی ماند. پس از آن ماگزیملیان، امپراتور آلمان آنجا را گرفت. اما فرانسوای اول، داماد و برادرزاده لویی دوازدهم که در سال ۱۵۱۵ م، جانشین وی شده بود، در اواسط سپتامبر همان سال به علت ادعایی مبنی بر وراثت جدید^(۳۷) به دنبال پیروزی در مارینیان^۲، مالک دوک نشین مذکور شد. پس از اینکه فرانسوای اول به اسارت شارل کن درآمد، با اینکه به موجب معاهده مادرید که در اوایل سال ۱۵۲۶ م با امپراتور منعقد کرد. از ادعا و حقوق خود نسبت به میلان و ناپل صرفنظر کرد، ولی پس از اسارت آن را به رسمیت نشناخت، اما پس از جنگهای طولانی و پس از معاهده ای که با شارل کن در ۱۵۴۵ م، منعقد کرد حقوق خود را نسبت به میلان تأیید، و پسر دوم خود را به امارت آنجا تعیین کرد.

روابط عثمانی - فلورانس

فلورانس مرکز منطقه توسکانی واقع در شبه جزیره ایتالیا، یکی از آبادترین و مرفه ترین شهرهای اروپا در قرنهای چهاردهم، پانزدهم، شانزدهم و بخشی از قرن هفدهم بود. خاندان فیلیپ دو مدیچی که از اصیلزادگان فلورانس بودند، از قرن سیزدهم میلادی، به بعد، بعنوان عاشقان و حامیان علم و هنر شناخته شده بودند. کوزما (کوزمیو) دومدیچی^۳ و نوه اش لورن دومدیچی^۴ از نخستین دوکهای آنجا بودند. لورن دومدیچی کسی بود که میکلا آثر مجسمه ساز مشهور را مورد حمایت خویش قرار داد. افرادی از این خاندان به مقامهای دوک، پاپی و ریاست جمهوری نیز رسیدند. پاپ لویی دهم (۱۵۲۳-۱۵۱۳ م)، یکی از آنان بود. (۳۸)

فلورانس در سایه تجارت خویش، ثروت زیادی اندوخته بود. بازرگانان فلورانسی از قرن چهاردهم به بعد، با سرزمینهای عثمانی به دادوستد پرداختند، و در این خصوص به کسب امتیازاتی چند نایل آمدند. (۳۹) در اسناد عثمانی و نامه های همایونی، دوکهای فلورانس بعنوان

1. Loşi 2. Mâriyân 3. Kozmâ de Medici 4. Loren dö Medici

امیران فلور دین نامیده شده‌اند. بازرگانان فلورانس در استانبول انبارهای کالا داشتند.^(۴۰) ماهوت‌های فلورانس که قماش فلور دین نامیده می‌شد، نزد عثمانیان بسی مقبول و پسندیده بود. در زمان سلطان سلیمان قانونی، در محرم سال ۹۳۴ هـ ق/اکتبر ۱۵۲۴ عهدنامه‌ای مجدد با جمهوری فلورانس منعقد شد.^(۴۱) علاوه بر آن در سال ۹۴۵ هـ ق/۱۵۳۸ م، شاهد حضور هیأتی فلورانس در استانبول هستیم که برای تجدید عهدنامه تجاری آمده بودند.^(۴۲) سلطان سلیمان قانونی هنگام عزیمت به جنگ با فردیناند در سال ۱۵۴۱ م، وقتی به نیش رسید، با سفرای فلورانس که به حضورش معرفی شدند، ملاقات کرده، توسط آنان نامه‌ای دوستانه برای کوزیمودومدیچی، رئیس جمهور فلورانس فرستاد. نماینده تام‌الاختیاری که در سال ۹۷۱ هـ ق/۱۵۶۲ م، به استانبول آمد،^(۴۳) عهدنامه‌هایی را که با یزید دوم و یاووز سلطان سلیم با آنها منعقد کرده بود، تجدید نمود. به موجب این عهدنامه، فلورانس‌ها نیز مانند ونیزی‌ها در تمام سرزمین‌های عثمانی دارای امتیازاتی شدند.^(۴۴) آنها از بورس نخ ابریشمی خریدار به اروپا می‌فرستادند، و خود نیز ماهوت که به ماهوت فلورانس‌ای اشتهار داشت، وارد می‌کردند. بر اثر توجهی که به بازرگانان فلورانس می‌شد، به آنها اجازه داده شد که در دریای سیاه نیز به امر بازرگانی بپردازند. علاوه بر آن، به کنسول‌هایی که از طرف رئیس جمهور فلورانس تعیین می‌شدند، اجازه حضور در قلمرو عثمانی و رسیدگی به امور اتباع فلورانس نیز، داده شده بود.^(۴۵)

روابط عثمانی-جنووا

پس از فتح استانبول، روابط حسنه موجود میان دولت عثمانی و جمهوری جنووا، گرمی و صمیمیت پیشین را از دست داده بود. نخستین عامل آن نیز، ازدست رفتن مستملکات جنووايي‌ها در مدیترانه و دریای سیاه بود. در حقیقت جمهوری جنووا، از نیمه اول قرن پانزدهم به بعد، اهمیت پیشین خود را از دست داده بود.

در اثنای آخرین محاصره استانبول، با وجود اینکه جنووايي‌ها سیاستی آشفته را در گالاتا تعقیب می‌کردند، با وعده وعیدهایی، به عثمانیان بیش از حد کمک کردند. بدین سبب، پس از فتح استانبول، حوالی گالاتا، تابع سیاست اشغال، نشده، و فرمان مورخ ۸۵۸ هـ ق/۱۴۵۳ م، درباره اهالی گالاتا صادر شد. از جنووايي‌هایی که برای تجارت—چه از طریق خشکی و چه

از طریق دریا - می آمدند، عوارض گمرکی اخذ می شد؛ و تصریح شده بود که همانند دوره بیزانسی ها، هیچ گونه امتیازی مبنی بر تملک جنووابی ها بر گالاتا داده نشود، جنووابی ها که گالاتا را از دست داده بودند، تا حدی به بی اعتنایی و مخالفت پرداختند.

دولت عثمانی که بغازها (تنگه ها)ی استانبول و چاناق قلعه (داردانل) را در تصرف داشت، به هیچ وجه اجازه داشتن مستملکات در سواحل دریای سیاه را به دولت‌های مدیترانه‌ای نمی داد. علاوه بر آن، برخی از کشتیهای جنووابی به خاطر داشتن مستملکات در دریای سیاه به محض پیدا کردن فرصت به برخی از کشتیهای ترکها، تجاوز می کردند. قبل از سال ۱۴۶۵ م، یکی از ناخدایان جنووابی به نام مارینوسیگالا^۱، یکی از کشتیهای ترکان را که از سینوب اسیر حمل می کرد، به چنگ آورد که در تاج التواریخ، نیز آمده است.^(۴۶) به مناسب تصرف آماصره، جنووابی ها به سواحل و کشتیهای ترکها، تعرض کرده، و هنگامی که در مقام شکایت برآمدند، این امر را تکذیب کردند و آن را کار راهزنان دریایی قلمداد نمودند. به خاطر منحرف کردن آنچه روی داده بود، ضرورت داشت که این دریا تحت امنیت کامل درآید. بدین جهت ابتدا جنووابی ها را که قلاع و شهرهای کفه، منکوب، و آروف آنها، به تصرف درآمده بود، از دریای سیاه اخراج کردند (۱۴۷۵ م).

بدین ترتیب، صرف نظر کردن جنووابی ها از گالاتا و از دست دادن مستعمراتشان در دریای سیاه ضربه بزرگی برای این جمهوری بود. همان طور که در بخش حوادث عثمانی گفته شد، بندر انزو جزایر تاشوز، سمدیرک، ایروز، لیمنی، میدیلی، و نیز بندر فوچه که در دست اصیلزادگان جنووابی بود، به تصرف درآمد، و در دریای اژه، جزایری، مانند ساقز به شرط پرداخت مالیات به دولت عثمانی، در دست آنان باقی ماند.

جمهوری جنووا، با وجود اینکه تضعیف شده بود، ولی روابط تجاریش در قرون شانزدهم و هفدهم نیز با عثمانیان ادامه داشت. با اینهمه، این آخرین فعالیت‌های بازرگانی خود را در زیر پرچم فرانسویان انجام داده، و بدین ترتیب تحت نفوذ فرانسویان درآمد.

روابط عثمانی - مجارستان

از بعد از تأسیس دولت عثمانی، و گام نهادن بر شبه جزیره بالکان، عثمانیان با مجارها که آن را

انگروس می‌نمیدند، به زدو خورد پرداخته و این مجادلات که به تناوب صورت می‌گرفت تا نیمه اول قرن شانزدهم (۱۵۲۵ م)، ادامه داشت. نخستین بار لایوش اول، (لویسی کبیر)،^(۴۷) پادشاه مجار که از خاندان آنژ بود، و در صدد برآمد که بالکان را تحت نفوذ خویش درآورد. و به ظاهر برای کمک به دولتهای بالکان که قصد داشت آنها را به آیین کاتولیک درآورد، شخصاً تا حوالی ادرنه آمده، و در جنگ مریچ^۱ و یا صربسندیغی^۲، مغلوب و فرار کرد؛ و همان گونه که در جلد اول گفته شد، مجادلات عثمانی - مجار، در زمان سیگیسموند، آبرت، لادیسلاس پنجم، ژان هویناد، و پسرش ماتیاس کوروین، پادشاهان مجارستان نیز ادامه داشت.

مجارها تلاش کردند که از فتوحات عثمانیان که به طرف شمال شبه جزیره بالکان در حال گسترش بود، جلوگیری کنند. با اینکه در افلاق، صربستان و بوسنه، نقش حامی و پشتیبان را داشتند، با اینهمه افلاق و صربستان پس از مجادلات فراوان، سرانجام تحت حاکمیت عثمانیان درآمد، و افلاق به صورت یک امیرنشین خودمختار، و صربستان نیز به صورت سنجق (ایالت) درآمد.

در پایان قرن پانزدهم نیز از شدت مجادلات با مجارها کاسته نشد. نقطه احتراق و اشتعال این مجادلات را بلغراد و قلاع موجود در حوالی آن، تشکیل می‌داد. زیرا بلغراد چون برای فعالیتها و اقدامات نظامی علیه مجارها به منزله دروازه و پایگاهی بود، از این رو هر دو طرف در تصرف و یا از دست ندادن آن لجاجت و یکدندگی از خود نشان می‌دادند. چون بلغراد به تصرف در نیامده بود، لذا قلاعی که در سواحل رودخانه‌های ساوا و تونا قرار داشتند و به دست ترکها افتاده بود، چندین بار دست به دست گشت.

اشغال بوسنه توسط عثمانیان، چون مجارستان را از آن سمت مورد تهدید قرار می‌داد اهمیت زیادی داشت، بوسنه در عین حال برای تهاجم به قلمرو ونیز هم مناسب بود. تصرف بوسنه توسط عثمانیان موجب نگرانی شدید مجارها شد، و آنها با اشغال برخی از قلاع آنجا، مجبور شدند، آنها را بشدت در دست و تصرف خود نگاه دارند. اما علیرغم این تلاشها، مهاجمان ترک حوالی اسکلاوونیا، کرووات و اسپیریم (وسپریم) را مورد تهاجم قرار دادند.

یایچه مرکز شاهان بوسنه، هر چند برای نخستین بار توسط عثمانیان تصرف شد، ولی بعد توسط ماتیاس کوروین، باز پس گرفته شد، و برغم فعالیتهای متعدد عثمانیان، تا نیمه اول قرن شانزدهم به تصرف در نیامد.

ژان هونیاد و پسرش ماتياس کوروین در مقابل تسلط عثمانیان، با قدرت و انرژی زیادی در مقام مقاومت و پایداری برآمدند، و با حمله به موروا (موره‌وا) و ایزلادی^۱، با اینکه ترکها را وادار به عقب نشینی کردند، ولی ژان هونیاد پس از شکست در وارنا و جنگ دوم کوسووا، در لاک خویش فرورفت، و پس از آن حالت تدافعی به خود گرفت، و پس از نجات بلگراد که عثمانیان درصدد تصرف آن بودند، از زخمی که آنجا برداشت، درگذشت (۱۴۵۶م).

یک سال پس از مرگ ژان هونیاد، در پی کناره‌گیری لادیسلاس ششم که نیابت پادشاه مجار را برعهده داشت، اگرچه فردریک سوم امپراتور آلمان درصدد به دست آوردن پادشاهی مجارستان برآمد، ولی اکثر اسیلزادگان مجار در جلگه راخاس واقع در حوالی پشته گرد آمدند، و چون ماتياس کوروین پسر ژان هونیاد را بعنوان پادشاه مجارستان انتخاب و اعلام کردند؛ این انتخاب، مجارها را به سوی جنگ با آلمانی‌ها سوق داد.^(۴۸)

ماتياس (۱۴۹۰-۱۴۵۸م) که همانند پدرش فرمانروایی قدرتمند و با اراده بود، برای جلوگیری از استیلای ترکها سعی فراوان کرد، و با اینکه در هر اتحادی که علیه ترکها به وجود می‌آمد، شرکت کرد. ولی نتوانست به غیر از جلوگیری از حملات آفنجی‌های ترک در مرزها، اقدام و فعالیت دیگر نماید.

پس از ماتياس، لادیسلاس که در لهستان حکومت می‌کرد و از خاندان یاگلون بود، به پادشاهی مجارستان انتخاب شد.^(۴۹) این پادشاه، با اینکه در سال ۱۴۹۵م، معاهده‌ای سی ساله با عثمانیان امضاء کرد، ولی بر اثر جنگ عثمانی - ونیز، در سال ۱۴۹۹م، که موجب به وجود آمدن اتحادهای زیادی شد، به علت تشویق و تحریک پاپ، همچنین به علت وعده‌هایی که دریافت کرد، معاهده با دولت عثمانی را فسخ، و در سال ۱۵۰۰م، با ونیزی‌ها متحد شد. نقشی که وی با ورود به اتحادیه برعهده گرفت، تحت فشار قرار دادن عثمانیان از طرف شمال بود. ولی این کار عملی نشد. سرانجام با عقد مصالحه با ونیزی‌ها در سال ۱۵۰۳م، با پادشاه مجارستان نیز، در ۲۸ صفر ۹۰۹ هـ ق/ ۲۰ اوت ۱۵۰۳، معاهده‌ای هفت ساله در رُود^۳ منعقد شد.^(۵۰) به موجب این معاهده، هر دو طرف مناطقی را که در آن ایام در دست داشتند، حفظ می‌کردند و به بازرگانان اجازه رفت و آمد داده می‌شد. همچنین به موجب این معاهده، پادشاه مجار به علت اراضی‌ای که در دست داشت، بعنوان فرمانروای اسکلاوونیا، کرووات، موروا و وسیلیزیان نیز شناخته می‌شد.

برغم این معاهده، حوادث مرزی کم نبود، هریک از طرفین تا فرصتی به دست می‌آورد، از تهاجم غفلت نمی‌کرد. چنانکه هنگامی که معاهده در استانبول تجدید می‌شد، بریسلو کنت و سپریم، دو هزار نفر از ترکها را در قبال تعرضشان، مابین رودخانه‌های اونا^۱ و ساوا به قتل رساند. از طرف دیگر ژان زاپولیا، امیر ترانسیلوانیا نیز با تعرض به افلاق عده‌ای را به اسارت درآورد.

در این میان، مارتن چوبور^۲ که از طرف لادیسلاس هفتم اعزام شده بود، علیرغم منازعات و درگیریهای مرزی، موفق به تجدید قرارداد شد. اگرچه این تعرضهای مجارها می‌توانست موجب بروز جنگی شود، ولی چون یاووزسلطان سلیم، مسئله ایران را در رأس برنامه‌های خود قرار داده بود، به این تجاوزات متقابل، اهمیت نداد، و معاهده را به مدت سه سال دیگر تمدید کرد (۱۵۱۳ م).

در ۱۴ صفر سال ۹۲۲ هـ ق/ ۱۵۱۶ م، پادشاه مجارستان با اعزام سه سفیر پشت سرهم، خواهان تمدید قرارداد با عثمانیان شد سلطان سلیم هم که خود را آماده جنگ با مصر می‌کرد، خواستار به توافق رسیدن شد، و هنگامی که این مسئله در دیوان مورد مذاکره قرار داشت به علت رسیدن خبر فوت پادشاه مجارستان، نتیجه‌ای از مذاکرات به دست نیامد. دو نفر از سه سفیر اعزامی، به کشور خویش بازگشتند، و از شاه جدید اجازه ادامه مذاکرات صلح دریافت کردند. سفیری به نام کمال بیگ همراه سفرای مذکور برای عرض تبریک جلوس پادشاه جدید مجار اعزام شد. لایوش دوم پادشاه جدید مجارستان عهدنامه را تجدید کرد. (۵۱)

برخلاف این معاهده، مجارها هنگامی که سلطان سلیم در مصر بود، با تجاوز به مرزها، مصطفی بیگ سنجق بیگ ایزورنیک را به قتل رساندند. پس از آن معاهده‌ای که با مجارها منعقد شد، تا زمان مرگ یاووزسلطان سلیم، هر سال، تمدید می‌شد.

به دنبال فوت یاووزسلطان سلیم در سال ۱۵۲۰ م، و پس از جلوس سلطان سلیمان قانونی بر تخت سلطنت، سفیری به نام چاووش از طرف وی برای بردن خبر جلوسش، نزد لایوش (لویی) دوم اعزام شد. سفیر مذکور، بنابه عللی نامعلوم مورد تحقیر قرار گرفت، و بعد بازداشت و بنابه قرآینی به قتل رسید. این مسئله که برخلاف تمام قوانین حقوق بین‌المللی بود — و در اصل، بر تجاوزات مرزی که از چند سال قبل صورت می‌گرفت، اضافه شد — ایجاد جنگ علیه مجارستان را ضروری ساخت.

در نتیجه این جنگ گذشته از اینکه بلغراد محاصره و تصرف شد، (۱۵۲۱ م)، تهاجماتی به فرماندهی میخال اوغلی محمد بیگ، در حوالی ترانسیلوانیا و بوسنه، و نیز حملاتی نیز توسط نیروهای یحیی پاشا زاده بالی بیگ در همان حوالی صورت گرفت، و قلاع شاباج (بُوری دَکَن - بوغری دَکَن)، زمون (زملین)، سلانکامین، به تصرف درآمده، راه را برای استیلا بر مجارستان باز کرد. در حقیقت نیز آفنجی ها، متماداً حملاتی به مجارستان، کروواتیا، و دالماسیا صورت می دادند. سرانجام به علت تحریکات فرانسویان و ادامه آن اوضاع و احوال، شاه لایوش در جنگ موهاچ به قتل رسید، و بودین مرکز مجارستان به تصرف درآمد، و بدین ترتیب به جنگ دولت عثمانی - مجار که مدت زمانی متجاوز از یک قرن و نیم (۱۳۶۳ - ۱۵۲۶ م) ادامه داشت، پایان داده شد (۹۳۲ هـ ق/ ۱۵۲۶ م)، و برای آن قسمت از مجارستان که در ناحیه اتریش باقی مانده بود، نیز سالانه سی هزار دوکا مالیات گرفته می شد.

لایوش دوم، آخرین پادشاه مجارستان، فرزند لادیسلاس هفتم بود. در سال ۱۵۰۳ یا ۱۵۰۶ م، متولد،^(۵۲) در سال ۱۵۱۵ م، ژنرال امپراتور آلمان شد، در سال ۱۵۱۶ م، نیز به جای پدرش پادشاه مجارستان و بوهیمیا شد. لایوش دوم، همان گونه که در جدول بعد نموده خواهد شد، از خاندان یاگدون بود، و سی امین و آخرین پادشاهی بود که به مجارستان فرمانروایی کرد. وی فرزندی نداشت، همسرش ماری (متوفی ۱۵۵۸ م)، دختر فیلیپ زیبا پادشاه کاستیل و از خاندان هابسبورگ، و خواهر شارل کن و فردیناند بود.

پس از تصرف بودین یانوش زاپولیا، (ژان زاپولیا)، و یوودای اردل توسط عده ای از اصیلزادگان مجار به پادشاهی مجارستان برگزیده شد، و وی با پرداخت مالیات سالانه به خزانه دولت عثمانی، پادشاه مجارستان شناخته شد که در تواریخ و اسناد عثمانیان از وی بعنوان یانوش شاه یاد شده است.

به جنگ میان دوک اتریش که از خاندان هابسبورگ بود، - چون داماد لادیسلاس هفتم پادشاه مجارستان و برادر زن لایوش بود، و ادعای پادشاهی مجارستان را می کرد - با یانوش شاه پادشاه مجارستان، و مداخله عثمانیان که منجر به الحاق مجارستان به قلمرو عثمانیان شد، هم در بخش حوادث عثمانی، و هم در بخش مربوط به امیرنشین اردل، اشاره شد.

*

* *

پادشاهان مجارستان در استونی بلغراد (اشتول وایسنبرگ) طی مراسمی تاجگذاری

می‌کردند. این تاج همیشه در خزانه ای که در ویشه گراد بود، محافظت می‌شد، بعد از لایوش دوم، پادشاه مجارستان، ژان زاپولیا، یا یانوش شاه و بعد از وی نیز فردیناند که ادعای پادشاهی مجارستان را داشت، همانجا تاجگذاری کردند. تاج مذکور توسط یکی از امرای مشهور مجارستان از ویشه گراد تحویل گرفته شده به استونی بلگراد (در برخی از اسناد استوانی بلگراد)، آورده می‌شد، و باز بهمان ترتیب طی مراسمی بجای اولیه بازگردانده می‌شد، و با مهر امیری که آن را حمل می‌کرد، ممهور می‌شد و در محل خود گذارده شده، قفل می‌گردید.

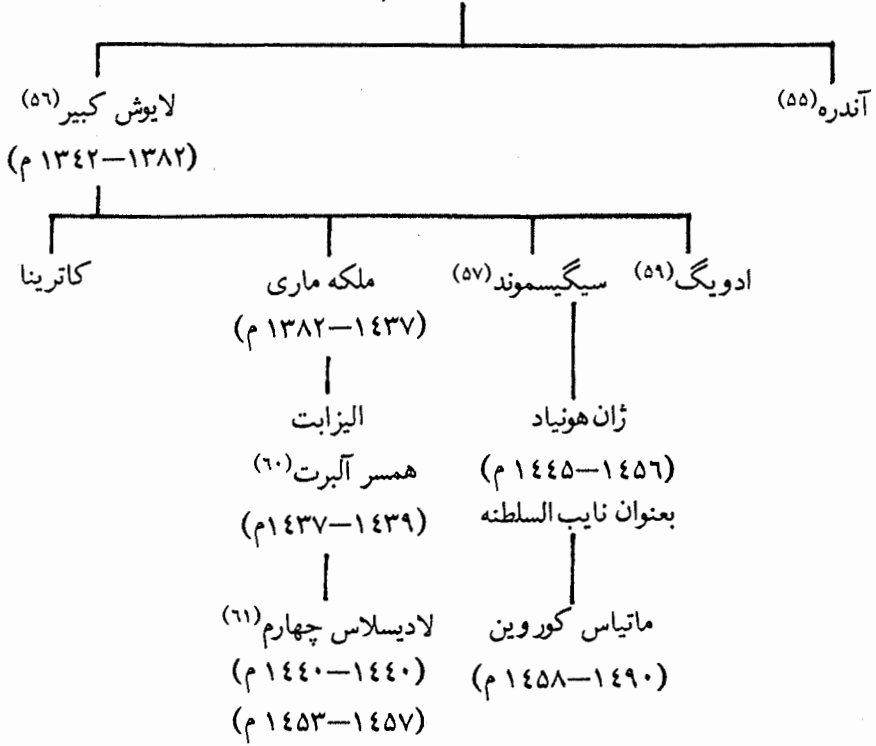
به دنبال اشغال مجارستان، و انتخاب یانوش شاه به پادشاهی مجارستان، پس از آنکه فردیناند نیز تاجگذاری کرد، تاج مذکور از طرف فردیناند تسلیم پیرین پتری (پتری پره‌نی) امیر شیکلوش و والپوش شد. او نیز چون خود قصد پادشاهی داشت تاج را نه به ویشه گراد، بلکه به شیکلوش برد، و در این مورد با اینکه به عثمانیان نیز متوسل شد، ولی امیدش به باد رفت. پتری پره‌نی پس از اطلاع از جنگ سلطان سلیمان در بودین - وین، «کورونه» یعنی تاج را برداشت و با اینکه قصد فرار نزد فردیناند را داشت، ولی دستگیر، و تاج از دستش خارج شده به زاپولیا تسلیم گردید، و پتری پره‌نی نیز حمایت عثمانیان را پذیرفت. (۵۳)

از نیمه دوم قرن چهاردهم میلادی تا نیمه اول قرن شانزدهم، یعنی تا زمان از میان رفتن پادشاهی مجارستان، کسانی که بر این سرزمین حکومت کردند، منتسب به سه خاندان آتزو، یا گلون و زاپولیا بودند که در زیر هر یک از سلسله‌های منتسب به این سه خاندان نشان داده می‌شوند.

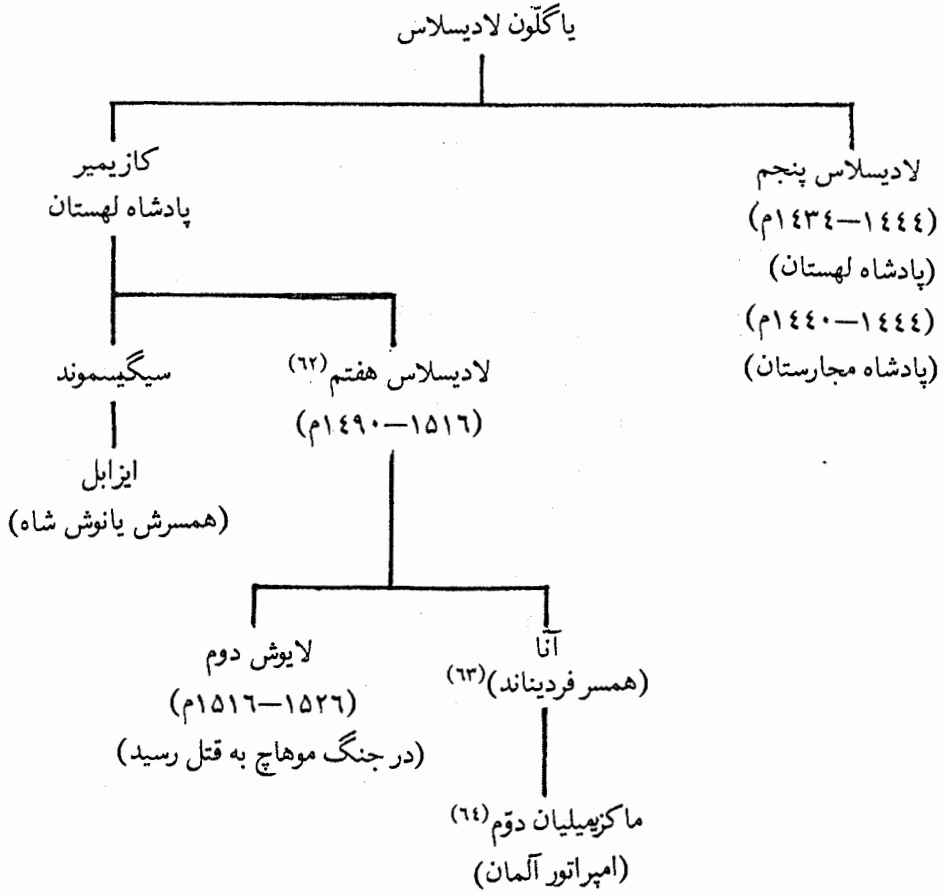
پادشاهان مجارستان منتسب به سلسله آتزو^(۵۴)

شاروبرت

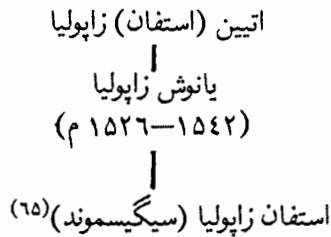
(۱۳۰۲-۱۳۴۲ م)



پادشاهان مجارستان منتسب به سلسله یاگلون



پادشاهان مجارستان منتسب به سلسله زاپولیا



(وی چند سالی اسماً شاهزاده نامیده شد و بعد بعنوان امیر اردل انتخاب شد).

روابط عثمانی - روس

شهر کیف مرکز دینی و سیاسی شاهزادگان متعدد روس بود که وطن اصلی آنها حوضه رودخانه های دنیپر علیا، دیوینه^۱ و نولهوف^۲ بود. مغولها پس از اشغال این مناطق در ۱۲۴۰-۱۲۳۸ م، در امور این شاهزاده نشینها دخالت نمودند، و فقط به اخذ مالیاتی سالانه بسنده کردند، و عزل و نصب شاهزاده ها را به خان نشین تازه تأسیس یافته آلتون اردو واگذار کردند. بدین ترتیب، روسها مدت سه قرن تحت حاکمیت و اداره آلتون اردو قرار گرفتند، و به دنبال قطعه قطعه شدن این خان نشین شروع به گسترش کردند. کنیاز نشین مسکو، زمانی که تحت اداره مغولها بود، چون از نظر خان نشین آلتون اردو دارای اهمیت بیشتری بود، مغولها مالیات خود را از دیگر شاهزاده نشینها توسط این کنیاز نشین اخذ می کردند. علاوه بر آن، در آرام کردن شاهزاده گانی که علیه تاتارها دست به قیام می زدند، بازهم، شاهزاده نشین مسکو، با کمک کردن به خانها، از نظر نفوذ و حاکمیت موقعیت نافذی به دست آورده بود.

از سال ۱۳۶۳ تا ۱۳۸۹ م، اگرچه دیمیتری ایوانوویچ^۳، طی جنگی بر نیروهای آلتون اردو غلبه کرد، ولی بازهم نتوانست خود را از قید پرداخت مالیات معاف کند. پس از واسیل کور (۱۴۶۲-۱۴۴۸ م)، پسرش ایوان سوم^۴ (۱۵۰۵-۱۴۶۲ م) بجای پدر، کنیاز شد. وی شاهزادگان و فئودالهای روس را به دور خود جمع کرده و پایه های دولت روس را پی ریزی کرد. اراضی خود را تا دریای سفید و دریاچه لادوگا^۵ گسترش داد، و از پرداخت مالیات به آلتون اردو که تضعیف شده بود، رهایی یافت.

روسها با استفاده از مجادلات موجود میان خانهای تاتار، برای جلوگیری از اتحاد خان نشینهای کریمه، غازان و استراخان (حاجی طرخان) - که از بخشهای قطعه قطعه شده آلتون اردو تشکیل شده بودند - سیاستی را که به نظر خودشان مناسب بود، تعقیب کرده، و در عین حال به اتفاق خانهای کریمه و غازان به جنگ علیه لیتوانی - پولونیا (لهستان) نیز پرداختند.

*

**

پس از تصرف موره توسط عثمانیان، توماس پالئولوگوس یکی از دو کشیش آنجا، فرار کرد و به سلطان نشین ناپل پناهنده شد. هنگامی که شارل هشتم پادشاه فرانسه، ناپل را در سال

1. Divine 2. Nolhof 3. Dimitri İvânoviç 4. İvân III. 5. Lâdogâ

۱۴۹۵م، اشغال کرد، توماس مذکور نیز آنجا بود. وی تاج امپراتوری بیزانس را به شارل که آرزوهای بزرگی را در سر می پروراند، فروخت. شارل بعنوان علامت و نشان امپراتوری عصای مخصوص را دریافت کرد، و بعنوان امپراتور استانبول (قسطنطنیه) [بیزانس] و پادشاه قدس و ناپل تاجگذاری کرد. توماس کشیش، دختری به نام صوفیا داشت. پاپ سیکست چهارم، برای استفاده از نیروی ایوان سوم کنیاز [گراندوک روس] علیه عثمانیان، این دختر را به عقد ازدواج وی درآورد.^(۶۶) ایوان سوم پس از ازدواج با صوفیا، عقاب دوسر بیزانس را بعنوان علامت پرچم خویش پذیرفت.

ایوان برای اینکه بتواند طبق خواسته پاپ عمل کند، قبل از هر چیز لازم بود که خان نشین کریمه را از میان بردارد. در حالی که خان نشین مذکور تحت حمایت دولت عثمانی قرار داشت و ایوان سوم نمی توانست منکر قدرت وی شود، و برایش دندان تیز کند، و خان نشین کریمه نیز در موقعیتی قرار داشت که بتواند از عهده گراندوک مسکو برآید.

ایوان چون فرمانروایی آینده نگری بود در صدد بود با برقراری روابط دوستانه با عثمانیان که جایگزین ونیزی ها در سواحل کریمه و دریای آروف شده بودند، بازرگانی خویش را گسترش دهد. بنابراین در سال ۱۴۹۲م، یعنی در زمان بایزید دوم، به این فکر افتاد که هیأت سفارتی به استانبول بفرستد. از این رو با ارسال نامه ای به تاریخ ۳۱ اوت ۱۴۹۲، توسط دوستش مینگلی گری، خان کریمه — که در رهایی وی از حاکمیت آلتون اردون نقش مهمی داشت — و دریافت پاسخی مثبت، زمینه ای به دست آورده، و هیأتی را تحت ریاست میخائیل پلشچیف^۱ اعزام داشت. در نامه ای که توسط هیأت مذکور ارسال شد. از رفتار سنجق بیگهای عثمانی با بازرگانان روس — که در شمال دریای سیاه واسکله ها و بنادر متعلق به عثمانیان به کار تجارت مشغول بودند — همانند رعایای عثمانی و به بیگاری گرفتن آنها، و ضبط قسمتی از اموال آنان شکایت کرده، درخواست آزادی تجارت بازرگانان روسی را کرد؛ علاوه بر آن، به علت همسایگی، خواهان برقراری روابط دوستانه شده بود.

سفیر روس آدمی ساده، خشن و بی اطلاع از اصول تشریفات بود، لذا دولت عثمانی با چشم پوشی از برخی از حرکات و رفتار خارج از ادب و نزاکت^(۶۷) وی — حتی از این رفتار وی نزد متبوعش [ایوان] نیز شکایت به عمل نیاورد — آنچه که تزار [ایوان سوم] خواسته بود، پذیرفته و میخائیل پلشچیف ارا بازگرداند ولی به نامه ایوان پاسخی داده نشد؛ بی نزاکتی سفیر ایوان را به

اطلاع خان کریمه رساندند.

پس از آن، تا زمان جلوس یاووز سلطان سلیم، دیگر سفیری از روسیه به استانبول فرستاده نشد. زیرا، چون روسها در آن دوره از نظر سیاسی فاقد اهمیت بودند، از این رو عثمانیان چنین مصلحت دیدند که روابط تجاری با آنها، از طریق شاهزاده‌ای که سنجق بیگ کفه بود، انجام بگیرد. بدین ترتیب در کفه و آروف، روابط و فعالیت تجاری بین طرفین آغاز شد. دولت عثمانی به روسها که روزه‌به‌روز نیرو می‌یافتند، هیچ‌گونه اهمیتی نمی‌داد. ولی لهستان (لیتوانی - لهستان) را بعنوان یک دولت نیرومند، مورد توجه قرار می‌داد.

در این میان، واسیلی چهارم کنیاز مسکو (۱۵۳۳-۱۵۰۵ م)، هم به خاطر افزایش و گسترش بازرگانی، و هم به خاطر اتحاد با دولت عثمانی، در سال ۱۵۱۴ م، یکی از افراد خود به نام آلكسیف^۱ را بعنوان سفیر به استانبول فرستاد. وی نیز همانند سفیر قبلی از سرور و لینعمت خویش تعلیمات لازم را گرفته بود. تعلیمات مذکور عبارت بود، از: زانو زدن در مراسم سلام، عدم ذکر نام پادشاه عثمانی قبل از نام کنیاز [واسیلی] به هنگام احوالپرسی، و برخی چیزهای خلاف رسم و عادت.

کنیاز (گراندوک) واسیلی در نامه‌اش از دوستی سخن گفته بود. سلطان سلیم (یاووز) سفیر را مورد تفقد قرار داد، و کمال بیگ امیر منکوب را بعنوان سفیر خود همراه سفیر روس به مسکو اعزام داشت، و دو نامه به زبانهای ترکی و صربیی خطاب به واسیلی فرستاد. سفیر دیگری به نام کوروبوف^۲ از جانب گراندوک مسکو فرارسید و هدایای زیادی با خود آورد. (۶۸) واسیلی این بار از کمک خان کریمه به لیتوانی‌ها (لهستانی‌ها) در مقام شکایت برآمده و خواهان پایان بخشیدن به آن شده بود. علاوه برآن، درصدد بود که با عثمانیان اتحادی تدافعی، و در عین حال تعرضی علیه دشمنان منعقد نماید. با اینکه درخواست نخستین واسیلی انجام گرفت، ولی دومین خواسته‌اش مؤدبانه نادیده گرفته شد. در حقیقت سلطان سلیم پیشنهاد مذکور را مستقیماً رد نکرد و اعلام داشت که در این مورد سفیر دیگری عازم مسکو خواهد کرد. بدین ترتیب مسئله را به تعویق انداخت. بعد نیز به علت جنگ با ایران و مصر، مسئله مذکور به کلی به دست فراموشی سپرده شد. اقدامات بعدی نیز آشکارا نشان داد اتحادی که روسها پیشنهاد کرده بودند، علیه لهستانی‌ها بود.

1. Àleksyev

2. Koruböf

واسیلی در جنگ با محمد گری، پسر منگلی گری خان کریمه، هر چند با اعزام سفیری به استانبول مسئله اتحاد را مجدداً به میان کشید، ولی نتیجه‌ای نگرفت. علاوه بر آن واسیلی در صدد بود با عثمانیان عهدنامه‌ای دایر بر جلوگیری از تعرضات خان کریمه^(۶۹) و نیز ایجاد وحشت در پادشاهان لیتوانی و پولونیا، منعقد کند که در این امر نیز موفقیتی حاصل نکرد. هدف وی اظهار وجود در مقابل حکومت‌هایی که به تنهایی توان درگیری با آنها را نداشت، با اتکا به قدرت و عظمت عثمانیان بود. در قبول پیشنهادات واسیلی فقط به تجدید روابط و آزادی تجارت بسنده شد.^(۷۰)

به دنبال جلوس سلطان سلیمان قانونی بر تخت سلطنت، سفیری به نام ترتیاک گوبین^۱ (ترترژاک گوبین) که هم برای عرض تبریک جلوس وی و هم رسیدن به توافق در برخی موارد آمده بود، بنا به تقاضای گراندوک روس موفق شد که سلطان عثمانی را قانع کند تا نامه‌ای مبنی بر جلوگیری از اذیت و آزار روسها که توسط خان کریمه صورت می‌گرفت، ارسال دارد. یکی از خانزادگان کریمه به نام اسکندریگ نیز، همراه سفیر روس برای اعلام و تأیید دوستی پادشاه عثمانی به مسکو اعزام شد. سفیری به نام ایوان موروسوف^۲ نامه مورخ ۱۵۳۱ م، واسیلی را پس از تصرف رودوس، تسلیم کرد. واسیلی در این نامه خود، از اعزام دو نفر از امیرزادگان خود در ۱۵۲۹ م، بعنوان سفیر به بلگراد، و عدم بازگشت آنها، نزد سلطان عثمانی شکایت کرده بود.^(۷۱) گراندوک واسیلی در سال ۱۵۳۳ م، درگذشت، و پسرش ایوان چهارم جانشین وی شد، و در سال ۱۵۴۷ م، بعنوان تزار تاجگذاری کرد. این فرمانروای مقتدر که در تاریخ به نام «ایوان مخوف» معروف است، هفت سال پس از مرگ پدرش، یکی از صاحبمنصبان دربار خود به نام آداشف^۳ را بعنوان سفیر همراه نامه‌ای به استانبول فرستاد و پیشنهاداتی علیه لهستان را نمود. ولی پیشنهاد وی نیز پذیرفته نشد، و تنها قرارداد تجاری تجدید گردید.

سلطان سلیمان قانونی حدود سال ۱۵۵۷ م، در نامه‌ای که به فرمانروای روس فرستاد، او را تزار خطاب کرد و با اشاره به روابط تجاری، خواهان صدور اجازه برای تجار ترک که جهت خرید پوست به آن سرزمین می‌رفتند، شد. پس از آن تا سال ۱۵۶۰ م یعنی زمان فرمانروایی سلیم دوم، دیگر سفیری از جانب روسیه اعزام نگردید. پس از جلوس سلطان سلیم دوم، سفیری به نام نووزلیتروف^۴ برای عرض تبریک اعزام شد. ایوان مخوف فرمانروایی نیرومند و سازمانده بود. امور حکومتی را شخصاً به دست گرفت و تشکیلات جدیدی ایجاد کرد. یک قانون اساسی که به نام

1. Tertyák Gübin (Toretjäk Gübin) 2. İvân Morosov 3. Adaşov 4. Novozilizov

«قانوننامه تزار» معروف شد، ترتیب داد و ارتش جدیدی به وجود آورد. در زمان وی روسها در سال ۱۵۵۲ م، خان نشین غازان، و در سال ۱۵۵۶ م، خان نشین استراخان (حاجی طرخان) را به تصرف درآوردند،^(۷۲) و بدین ترتیب به طرف ایالات ترکها و قفقازیه شروع به گسترش کردند.

کنیازهای مسکو که با عثمانیان رابطه داشتند

ایوان سوم

(۱۵۰۵-۱۴۶۲ م)

|

واسیلی دوم

(۱۵۰۵-۱۵۳۳ م)

|

ایوان چهارم (مخوف)

(۱۵۸۴-۱۵۳۳ م)

(در سال ۱۵۴۷ م، خود را تزار نامید)

روابط عثمانی - لهستان

هنگام بحث درباره سلطان نشین لهستان و نخستین تماسها، همان گونه که گفته شد، نخستین قرارداد میان لهستان و عثمانی در سال ۱۴۹۰ م، در زمان کازیمیر چهارم پادشاه لهستان که از سلسله یا گلون بود، منعقد شد. قرارداد مذکور در زمان ژان آلبرت^۱، پسر کازیمیر به مدت سه سال تمدید گردید؛ ولی ژان آلبرت به علت تجاوز و اقدام برای تحت نفوذ در آوردن امیرنشین بوغدان در سال ۹۰۳ هـ ق/ ۱۴۹۸ م، ضربه محکمی از عثمانیان خورد، و پس از آن دیگر دست به آزمایش دومی نزد و روابط دوستانه اش را با عثمانی ادامه داد.

پس از این مقدمه مختصر به روابط عثمانی - لهستان می توان چنین اشاره کرد:

نخستین روابط میان عثمانی - لهستان در زمان ولادیسلاس ششم دومین پادشاه لهستان از سلسله یا گلون (۱۴۴۴-۱۴۳۴ م) شروع شد. به علت اختلاف بر سر تخت سلطنت

مجارستان، و به سبب مداخله سلطان مرآد دوم، فرمانروای عثمانی در مسئله سلطان نشین مجارستان، نخستین تماس و رابطه با پادشاهی لهستان ایجاد شد، و دولت لهستان به علت انتخاب ولادیسلاس به پادشاهی مجارستان، برای اطلاع از این مسئله که دولت عثمانی چه سیاستی در پیش خواهد گرفت، در سال ۱۴۴۰ م، دونفر، به نامهای ریتزوزوسکی^۱ و شوشودوسکی^۲ را بعنوان سفیر به ادرنه فرستاد. با اینهمه ولادیسلاس پادشاه لهستان که به پادشاهی مجارستان نیز رسیده بود، با عثمانیان به جنگ پرداخت، و بر اثر همت ژان هونیاد موفقیت‌هایی به دست آورد. ولی در سال ۱۴۴۴ م، در جنگ وارنا مغلوب و کشته شد.

به علت انضمام شبه جزیره کریمه به دولت عثمانی، و تحت نفوذ قرار گرفتن بوغدان (ملاوی) در مرزهای شمالی، تماس مستقیم با لهستانی‌ها و روس‌ها ایجاد گردید. در سال ۱۴۷۸ م، سفیری از جانب ترکه‌ها به شهر برتراج^۳ واقع در لیتوانی آمد، و کازیمیر چهارم پادشاه لیتوانی - لهستان نیز وعده داد که متقابلاً سفیری اعزام دارد. پس از یازده سال، یعنی در سال ۱۴۸۹ م، نیکلا فیلی^۴، نماینده تام‌الاختیار لهستان، موفق به امضای نخستین قرارداد تجاری عثمانی - لهستان شد. (۷۳)

این عهدنامه که در سال ۱۴۹۲ م، هنگام جلوس آلبرت یا گلون پادشاه لهستان تجدید شد، توسط سفیر ترکه‌ها برای پادشاه لهستان ارسال گردید. در سال ۱۵۰۰ م، به علت تمدید قرارداد که مدت آن به پایان رسیده بود، سفیر ترکه‌ها قرارداد تمدیدش را به لهستان برده و در سال ۱۵۰۱ م، بازگشت. بدین ترتیب پس از پایان مدت قراردادی که برای نخستین بار در سال ۱۴۸۹ م، منعقد شده بود، سفرای ترک و لهستان برای تمدید و تجدید آن پیوسته در رفت و آمد بودند. مثلاً عهدنامه مذکور، با آمدن سفیری در سال ۱۵۲۵ م، به مدت پنج سال، و با آمدن اوپالینسکی^۵ در سال ۱۵۳۲ م، به مدت سه سال، و نیز عهدنامه توسط سفرایی که در سالهای بعد آمدند، به مدت سه سال و چهار سال متتاداً تمدید گردید. (۷۴) به علت تصرف گران (استرگون) توسط ترکه‌ها، پادشاه لهستان در سال ۱۴۵۳ م، با اعزام هیأتی به پادشاه عثمانی تبریک گفت.

در نامه‌ای که در تاریخ ژوئن ۱۵۵۱ م، سلطان سلیمان قانونی، برای سیگیسموند اوگوست پادشاه لهستان فرستاد، وعده دفاع از حق استفان سیگیسموند خواهرزاده پادشاه لهستان و امیر اردل، بر سلطنت مجارستان را به وی داد. نامه همایونی مورخ ۱۵۵۲ م، نیز حاکی از

1. Rizevovski 2. Şuşodovski 3. Berzec 4. Nikolâ Feiley 5. Opalinski.

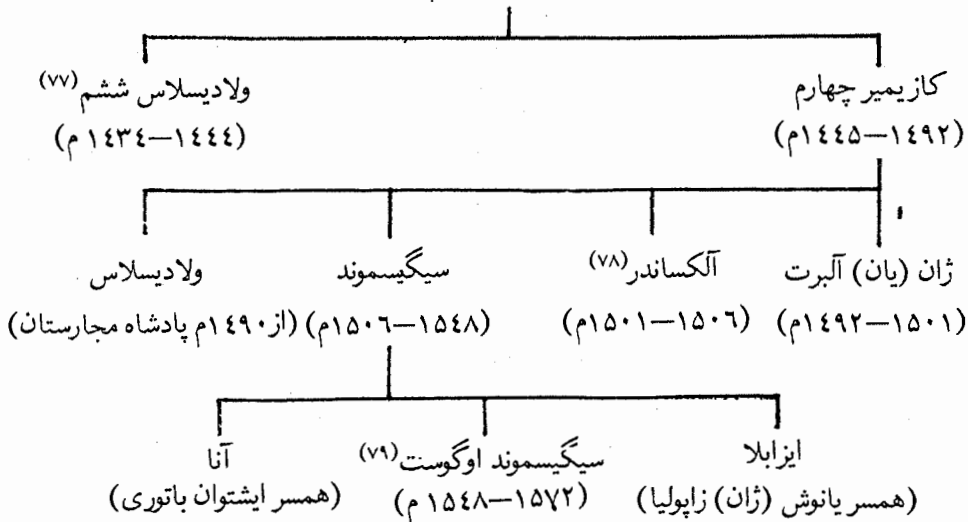
تحکیم روابط دوستانه با لهستان بود.

سلطان سلیمان قانونی در سال ۹۶۲ هـ ق/ ۱۵۵۲ م، از جنگ با ایران بازگشت. هنگام قشلاق در آماسیاء نیکلا اربنی را که پادشاه لهستان بعنوان سفیر فرستاده بود، به حضور پذیرفت. پادشاه لهستان در نامه ارسالی درباره برخی مسایل مرزی شکایاتی به عمل آورد. در نامه جوابیه مورخ ۱۹ محرم ۹۶۶/ ۱۵۵۸ م، پادشاه عثمانی چنین آمده بود:

«از همه آنچه سفیر از جانب شما بیان کرد و از همه آنچه که در نامه تان نوشته بودید، از مسئله امرا و اوضاع و احوال و خشونت روستاییان، و سایر امور اطلاع پیدا کردم. همان گونه که خواسته بودید، سه نسخه از قرارداد پیشین نوشته شد. ذات همایونیم آن را مسلم دانسته، و اوامر و احکام شریفه ام را برای بیگلربیگ بودین و امیر آکرمان و قاضیهای ممالک محروسه ام نوشته شد و تسلیم سفیرتان گردید.»^(۷۵) دولت لهستان سالانه مالیات معینی به خانهای کریمه پرداخت می کرد.^(۷۶) لهستانی ها در دوره های بحرانی و اشتغال دولت عثمانی، ویا به محض اینکه فرصتی فراچنگشان می افتاد، در بوغدان به تحریک می پرداختند، و می خواستند امرایی که برای آنجا انتخاب می شود از طرفداران خودشان باشند.

فرمانروایان لهستان از نیمه دوم قرن چهاردهم تا نیمه دوم قرن پانزدهم

ولادیسلاس پنجم



روابط اتریش - عثمانی

در تقسیم سرزمینهای تحت تصرف شارل کن و برادرش فردیناند، - از سلسله هابسبورگ - اسپانیا، بورگنی و فلمینگ به شارل کن، یعنی شارل پنجم رسید، و اتریش نیز سهم آرشیدوک فردیناند شد. فردیناند بعدها چکیا^۱، بخشی از مجارستان، سیلیزیا و برخی مناطق دیگر را نیز تحت نفوذ خویش درآورد. فردیناند، داماد لادیسلاس هفتم، پادشاه مجارستان بود، و از این لحاظ مدعی سلطنت مجارستان بود و به خاطر همسرش آنا بشدت از این حق دفاع می‌کرد.^(۸۰)

نیروهای عثمانی در جنگ موهاچ، لویی دوم، پادشاه مجارستان را مغلوب کردند و پادشاه مجار هنگام فرار فوت کرد (۱۵۲۵م). در پی آن، بودین به تصرف درآمد و ماری همسر لویی یا لایوش به اتریش فرار کرد.^(۸۱) همان گونه که در بخش وقایع عثمانی و امیرنشین اردل گفته شد، فرمانروای عثمانی، بنابه انتخاب برخی از امرای مجارستان، یانوش زاپولیا (یا پولسکی)^۲، امیر اردل را بعنوان پادشاه مجارستان تعیین کرد. ولی برخی دیگر از امرای مجارستان، فردیناند آرشیدوک اتریش را بعنوان پادشاه انتخاب کردند. اعضای دو مجلس دی‌یت که برای مذاکره دعوت شده بودند، فردیناند را پادشاه مشروع مجارستان و یانوش زاپولیا را غاصب اعلام کردند (۱۵۲۶م).

به دنبال این اوضاع و احوال، جنگی که میان فرمانروای عثمانی و شارل کن و فردیناند به خاطر تاج و تخت سلطنت مجارستان در سال ۱۵۲۶م، شروع گردید، در سه مرحله انجام شد. مرحله اول تا سال ۱۵۴۷م، مرحله دوم از سال ۱۵۵۵ تا ۱۵۶۲م، و مرحله سوم از سال ۱۵۵۶ تا ۱۵۶۸م طول کشید و بیش از سی سال ادامه یافت.

فردیناند با شکست دادن زاپولیا در توکای، بودین را به تصرف درآورد. یانوش نزد پدرزنش پادشاه لهستان که از وی امید کمک داشت، فرار کرد. پادشاه لهستان به او توصیه کرد که به عثمانیان که حامی اصلیش بودند، متوسل شود. دولت عثمانی برای حفظ قدرت خود، ناگزیر از طرفداری از یانوش زاپولیا شد و با وی که پادشاه مجارستانش می‌دانست، در سال ۱۵۲۸م، قراردادی منعقد کرد به موجب این قرارداد، یانوش شاه به شرط پرداخت مالیاتی سالانه، حمایت دولت عثمانی را پذیرفت.

فردیناند پس از اطلاع از این امر، برای قبولاندن خود بعنوان پادشاه مجارستان، هیأتی سه

نفری به ریاست ژان (یان) هوبوردانسکی به استانبول فرستاد. این هیأت در ۲۸ مه ۱۵۲۸، به استانبول رسید. فردیناند در نامه ای که فرستاده بود، خواهان پادشاهی بر مناطقی که در مجارستان گرفته بود، و نیز بلگراد شده بود. وزیراعظم ابراهیم پاشا پس از ملاحظه نامه فردیناند، خطاب به هیأت سفارت اتریش گفت:

«چرا استانبول را نمی خواهید؟». هیأت مذکور به حضور پادشاه عثمانی پذیرفته نشد و مدت نُه ماه تحت نظر قرار گرفت. ولی هنگام جنگ وین در ۱۵۲۹م، به هرکدام از آنها مبلغ پانصد دوکا بعنوان هدیه داده، نزد فردیناند بازگردانده شدند. برای یانوش شاه که در جلگه موهاچ از پادشاه عثمانی استقبال به عمل آورد مراسمی شایسته یک فرمانروا برپا شد. بودین باز پس گرفته شد و یانوش شاه به تخت سلطنت نشاند. در عین حال، برای سبک کردن فشاری که شارل کن علیه فرانسه وارد کرده بود، نیروهای عثمانی به طرف وین آمده، آنجا را در محاصره گرفتند. فرمانروای عثمانی هنگام بازگشت، تعدادی از سربازان ترک را بعنوان محافظ نزد یانوش شاه باقی گذاشت.

در اکتبر ۱۵۳۰، دومین هیأت سفارت از طرف فردیناند به استانبول اعزام گردید. رؤسای این هیأت نیکلا یوریسیچ^۱ از فرماندهان و شوالیه های مسیحیان، و شوالیه کنت جوزف دولامبرگ^۲ بودند. اگرچه هیأت مذکور نیز ادعا کرد که مجارستان حق موروثی فردیناند است و در صورتی که پادشاهی آنجا از طرف دولت عثمانی به فردیناند واگذار شود، سالانه مبلغی بعنوان مالیات به خزانه دولت عثمانی پرداخت خواهد شد، ولی وزیراعظم پاسخ داد که مجارستان دوبار به ضرب شمشیر به تصرف درآمده است و زاپولیا بعنوان پادشاه آنجا تعیین شده است. پادشاه عثمانی، مجارستان را به هرکسی که خود بخواهد، واگذار می کند و در صورتی که فردیناند در این ادعای خویش پافشاری کند، نیروهای عثمانی قادرند تا مرزهای آلمان نیز بیایند.

در جریان ادامه مذاکرات با سفرای فردیناند در استانبول، فردیناند برای اینکه دولت عثمانی را در مقابل یک عمل انجام شده قرار دهد، با اعزام یکی از ژنرالهایش به نام روکندورف، بودین را محاصره کرد. در قلعه بودین علاوه بر یانوش شاه، قاسم بیگ فرمانده نیروهای عثمانی، بنی چریها، و نیروهای ایالتی مستقر بودند. محاصره یک ماه و نیم به طول انجامید. روکندورف به محض اطلاع از آمدن سنجق بیگ سمندیره، عقب نشینی کرد.

در این بین، پادشاه عثمانی سرگرم شکار در بورسه بود. پس از مراجعت به استانبول، تا

آغاز جنگ با اتریش و آلمان زمستان را در اردوگاهها بسربرد؛ و در ۱۹ رمضان ۱۲۳۸/۲۵ آوریل ۱۵۳۲ به قصد جنگ با آلمان از استانبول حرکت کرد. لامبرگ و نوگارولا^۱ که بعنوان سفیر از طرف فردیناند آمده بودند، در نیس وارد اردو شدند، و با تکرار خواسته های قبلی، پیشنهاد پرداخت سالانه یکصد هزار دوکا را کردند که این بار نیز پاسخ رد شنیدند.

اردو پس از اوسک، پس از آنکه شیکلوش، بابوجه، گونس و پانزده قلعه دیگر را که بر سر راه بود، بسرعت به تصرف درآورد، به پیشروی ادامه داد. از میان قلاع مذکور، قلعه گونس سه ماه پایداری کرد. دفاع از این قلعه را نیکلایورسیچ که قبلاً بعنوان سفیر به استانبول رفته بود، به عهده داشت. تصرف قلعه مذکور چون بر سر راه وین قرار داشت، از طرف عثمانیان به طور قطع ضروری تشخیص داده شده بود.

اردو از رفتن به مقابل وین صرفنظر کرد. شارل کن نیز در مقام مقابله برنیآمد. حملاتی به اتریش صورت گرفت. هدف پادشاه عثمانی جنگیدن با شارل کن در میدان جنگ بود. به علت عدم حضور شارل کن و فردیناند در میدان جنگ، سلطان سلیمان که به تنگ آمده بود، توسط سفرای فردیناند که دوبار به اردو آمده بودند، نامه ای شدیدالحن برای شارل کن فرستاد. خلاصه نامه ای که پچوی ابراهیم افندی در تواریخ مجار مشاهده کرده است، چنین است: (۸۲)

«مدتهاست که ادعای مردی و مردانگی می کنی، ولی نه از تو، و نه از برادرت، خبری نیست. سلطنت و ادعای مردی و مردانگی بر شما حرام است. نه تنها از سربازانت، بلکه آیا از همسرت خجالت نمی کشی؟ شاید زن غیرت و همت داشته باشد، ولی شما ندارید. اگر مرید به میدان آید، سرنوشت هر چه باشد، همان خواهد شد. بیا تا در جلگه بیچ سلطنت را با تو تقسیم کنیم تا رعایای بیچاره نیز آسوده شوند، در غیر این صورت زمانی که میدان را خالی از شیر می بینی، با استفاده از فرصت، همانند روباه به شکار پرداختن را مردانگی شمار. اگر این بار نیز در میدان جنگ حاضر نشدی، بهتر است همانند زنان دوک ریسندگی به دست گیری و به بافتن تاج پادشاهی پردازی، و نام مردی و مردانگی را بر زبان نیاوری.»

همچنین بنابه منابع مجارها، شارل کن پس از دریافت نامه فوق، با وجود اینکه هشتاد هزار پیاده نظام و چهل هزار نفر سواره نظام آماده در اختیار داشت، ولی باز هم قدرت اقدام در خود ندید. زیرا کشورش گرفتار قحطی و بیماری بود.

عثمانیان که در مقابل خود نیرویی که با آن بجنگند، ندیدند، پس از هفت ماه در ۱۹

ربیع الآخر ۹۳۹/دسامبر ۱۵۳۲م، به استانبول بازگشتند.

تحریرک هواداران لوتر توسط فرمانروای عثمانی

سلطان سلیمان قانونی چون پی برد که نمی تواند شارل کن را که پشتیبان فردیناند بود، در میدان جنگ از میان بردارد، درصدد برآمد که از داخل به او ضربه وارد کند. می دانیم لوتر که آیین پروتستان را به وجود آورد، موجب بروز غلیان و هیجان در جهان کاتولیک شد. شارل کن هنگام فعالیت لوتر و مخالفتش با پاپ، بعنوان امپراتور آلمان انتخاب شده بود (۱۵۲۰م). وی با وجود اینکه کاتولیکی متعصب بود، ولی می دانست در صورتی که درباره پروتستانها شدت عمل به خرج دهد، با واکنش شدید آنها روبرو خواهد شد، و این امر موجب نگرانش شده بود. سرانجام بر اثر تصمیمی که از جانب دی ییت اتخاذ شد، لوتر متهم به بی ایمانی شد و تصمیمی که درباره اش گرفته شده بود، اعلام گردید. نماینده ساکسونی که از طرفداران لوتر بود، او را مخفی کرد. آیین لوتر بسرعت روبه گسترش گذاشت. کتاب مقدس که به زبان آلمانی ترجمه شده بود، سریعاً منتشر شد. از این رو، با دستاویز قراردادن این مسئله، قیامهایی صورت گرفت. شارل کن در سال ۱۵۲۹م مجلس دی ییت جدیدی تشکیل داد؛ با اینکه تصمیم گرفته شد که به غیر از مناطقی که تا آن زمان آیین لوتر را پذیرفته بود، اجازه انتشار آن را به مناطق دیگر ندهند، ولی این تصمیم بشدت مورد اعتراض و مخالفت قرار گرفت.

با توجه به این مقدمه مختصر، پی برده می شود که طرفداران آیین لوتر در فلاندر و اسپانیا، بنابه تصمیم مجلس آلمان، و به علت شدت عملی که از طرف پاپ نسبت به آنها صورت گرفت، درصدد پیدا کردن کمکی از خارج برآمدند، و از سلطان سلیمان قانونی که در آن موقع علیه شارل کن جبهه گرفته بود، درخواست کمک کردند. با اینکه، نامه هایی که پروتستانها فرستادند، در دست نیست، ولی از پاسخهایی که داده شده، پی برده می شود که لوتریستها بت پرست نبوده و بتها (مجسمه ها) را از کلیساها خارج کرده، و در حال مجادله با پاپ بودند؛ و دولت عثمانی با ارسال نامه ای توسط شخصی به نام محرم اطلاع داد که از طریق زمین و دریا به آنها کمک خواهد کرد. در نامه برای اینکه هویت محرم دچار ناباوری نشود، نوشته شده بود که کسی که نامه را می آورد، زخمی زیر سینه راست و ساق پای چپش دارد. به نقل قسمتی از این نامه به طور اختصار پرداخته می شود: (۸۳)

«... امرا و امیرزادگان پیرو مذهب لوتر در فلاندر و اسپانیا، و سایر اعیان و اشراف پیرو

آیین لوتر... آنچه که معلوم است، اینکه خاندان سلطنتی ما در میان سلاطین عظام روی زمین، از همه قدرتمندتر، نیرومندتر و معظم تر است. تاج و تخت، صاحبان ممالک و ایالات زیاد، و فرمانروایی دریای مدیترانه، دریای سیاه و ولایات بی حساب نصیب ما شده است. ما تمام مسلمانان به وحدانیت خدای یگانه، برحق بودن سرورمان حضرت محمد مصطفی (ص)، اعتقاد و ایمان داریم، شما نیز بت پرست نباشید، بتها، شمایلها، و ناقوسها را در کلیساها مردود بدانید. حق تعالی یکی است، و براین باور باشید که حضرت عیسی (ع)، پیغمبر و بنده اوست... آنچه پاپ بی دین خالق می داند، خدای یگانه نیست، او به حضرت عیسی (ع) لقب خدا داده، بندگان خدا را به گمراهی کشانده و موجب ریخته شدن خونهای زیادی شده است. بر روی پاپ شمشیر بکشید، مراحم شاهانه ما متوجه شماست از زمین (خشکی) و دریا، به هر طریقی کمکهای خسروانه ام انجام خواهد شد. لازم است که شما را از دست آن ستمکار نجات داده، به سوی دین حق سوق دهم. دوستی و محبتی که اینک به شما اعلام می کنم، دیر زمانی است که هدف همایونیمان بوده است. اینک از بندگان درگاه عالی مان، مُحرّم نام، که به زبان و اوضاع و احوال آن دیار آشناست، و بنده ای است که مورد اعتمادمان است، اعزام می گردد. لازم است هنگامی که وارد می شود، تمام امرا و امیرزادگان، اعیان لوتریان، دوستی ما را حتمی دانسته، با حسن نظر و اتفاق با غلام ما صحبت و مشورت کنند. آنچه را که از زبان او بازگویی شود، و آنچه که این نوشته معلوم می دارد، همانند آنچه که از زبان مبارک ما صادر می شود، تلقی کنند؛ و هر زمانی که مصلحت می دانند، بالاتفاق به طرف پاپ بی دین لشکر کشیده بچنگند. مُحرّم غلام یاد شده زخمی بر سینه راست، و زخمی در ساق پای چپش دارد. این مسئله بدین جهت نوشته شده که احتمال این وجود دارد که نامه همایونیم، به دست فرد دیگری افتاده، و با حيله و خدعه از دوستی فیما بین اطلاع یافته، آسیب و گزند می نرساند، والسلام.»^(۸۴)

نخستین توافق با فردیناند

شارل کن امپراتور آلمان چون اوضاع اروپای غربی را نامساعد دید، فردیناند را برای صلح با عثمانیان تحت فشار قرار داد. دولت عثمانی نیز چون درصدد بود که با شاه ایران که آلمان و اتریش را علیه او تحریک می کرد، وارد جنگ شود، مصلحت دید که با آنها مصالحه کند. در ژانویه سال ۱۵۳۳ م، نماینده تام الاختیار اتریش به نام ژروم (جروم) وارد استانبول شد.

در نخستین دور مذاکرات، کلیدهای قلعه «گران» از سفیر مذکور درخواست شد، و قاطعانه گفته شد تا زمانی که کلیدهای قلعه مذکور تسلیم نگردد، صلحی به وجود نخواهد آمد. درخواست تسلیم کلیدهای قلعه گران (استرگون)، اگرچه موجب وحشت اهالی بوهیما شد، ولی فردیناند، گفت که این امر به منزله تسلیم قلعه به ترکها نبوده، بلکه نشانه اطاعت است، اما صدراعظم سوگند یاد کرد و در این خصوص به آنها اطمینان داد، و بدین ترتیب هیجان و نگرانی مردم را تسکین داد، فردیناند کلیدها را توسط سفیری که به وین اعزام شده بود، ارسال داشت. هنگام تسلیم کلیدها به وزیراعظم، ابراهیم پاشا از این امر خوشحال شد، خطاب به جروم گفت:

«مقصود ترضیه و اطمینان خاطر بود. ما اگر لازم باشد، می توانیم قلعه را به ضرب شمشیرمان تصرف کنیم». بعد کلیدهای قلعه را بدو باز پس داد. کلیدها را کورنلیوس شپرا، سفیر ماری همسر لایوش دوم، آخرین پادشاه مجارستان آورده بود. وزیراعظم ابراهیم پاشا کورنلیوس را، هنگام تسلیم نامه فردیناند، از جایی که نشسته بود بلند کرد، و هنگام دریافت نامه شارل کن به پا خاسته، نامه را بوسیده بر پیشانی اش گذاشت. شارل کن در نامه اش مطالبی درباره واگذاری مجارستان به فردیناند، استرداد جزیره ارجل واقع در افریقا — که متعلق به بارباروس خیرالدین پاشا بود — به صاحب قبلی آن در مقابل اعاده قلعه کورون که وی تصرف کرده بود، نوشته بود. وزیراعظم پس از ترجمه نامه و اطلاع از محتوای آن چنین جواب داد:

«اگر پادشاه قصد تصرف کورون را داشته باشد، ترجیح می دهد که آن را به ضرب شمشیر بگیرد (۸۵) مجارستان نیز به ژان زاپولیا داده شده است، هیچ نیرویی قادر به باز پس گرفتن آن از دست او نیست. جزیره ارجل نیز سنجق (ایالت) بارباروس است.»

پس از آن، نمایندگان تام الاختیار با آندره گریتی، محرم اسرار وزیراعظم و کسی که در امور سیاسی عثمانی نقش مهمی داشت، ملاقات کردند. (۸۶) او نیز تقریباً همان مطالب را بازگو کرد. سرانجام در ملاقاتهای بعدی، پس از جروم بحثها، قاطعانه گفت که مجارستان را به فردیناند نخواهند داد، سپس با اضافه کردن این مطلب:

«شارل در ایتالیا ترکها را تهدید به جنگ کرده و سرگرم بازگرداندن ارکان و بزرگان آیین لوتر به آیین سابقشان است. وی به آلمان آمد، موفق به انجام کاری نشد، خواهان تشکیل مجلس رهبانان شد، ولی این مجلس تشکیل نیافت. بودین را محاصره کرد، ولی موفق به تصرف آنجا

نشد. اگر پادشاه مجارستان در بستر خود فوت کرده بود، احتمال داشت که فردیناند برخی حقوق موروثی نسبت به آنجا داشته باشد. ولی چون در میدان جنگ به قتل رسید، سلطنتش از آن ماست. زیرا که به ضرب شمشیر ما فتح شده است. ما مجارستان را فتح کرده ایم»، به همه چیز خاتمه داد. (۸۷)

ولی سرانجام زمینه توافق به دست آمد، که به موجب آن فردیناند حق تجاوز به قلمرو ژان زاپولیا را نداشت و برای مناطقی که در بخشی از مجارستان در دست داشت، سالانه سی هزار سکه طلا می بایست به خزانه دولت عثمانی پرداخت کند. مدت صلح محدود نشده بود، و تا زمانی که فردیناند آن را برهم نمی زد، به قوت خود باقی می ماند. قرارداد با فردیناند منعقد شد، و شارل کن دخالتی در آن نداشت (جولای ۱۵۳۳).

بارباروس خیرالدین و شارل کن هر دو در مدیترانه در فعالیت بودند. جنگی که در تاریخ به نام جنگ ونیز معروف است، در حقیقت جنگی بود که با ونیز، اسپانیا و پاپ صورت گرفت. این جنگ که در سال ۱۵۳۶م، شروع شد، در ۱۵۳۸م، خاتمه یافت. بارباروس در جنگ پرهوتره ضربه محکمی به شارل کن وارد آورد. با اینکه ونیز خود را از جنگ کنار کشید، ولی جنگ با اسپانیا در سواحل افریقا ادامه یافت. در این میان، فردیناند بعنوان مخالفت با قرارداد، چندبار به تجاوز پرداخت. حتی یک بار هنگام جنگ کورفو در ۱۵۳۶م، در مقام مقابله با تجاوز برآمدند. محمد بیگ یحیی پاشازاده، سنجق بیگ سمندیره، قلعه پوزه گا،^۱ واقع در مرز کرووات، و غازی خسرو بیگ امیر بوسنه، هم خود و هم کدخدایش، توسط ویوودا مراد، برخی قلاع بوسنه و نیز قلعه کیلیس را که در محلی صعب العبور قرار داشت، تصرف کردند.

فعالیت امیر سمندیره به دنبال فسخ قرارداد توسط فردیناند

فردیناند متقابلاً با استفاده از عدم حضور پادشاه در جنگ کورفو، نیرویی مرکب از شانزده هزار نفر پیاده نظام و هشت هزار نفر سواره نظام، به فرماندهی یکی از ژنرالهای معروفش به نام کاپیانر، اهل کارنیولا (قارنیولا) برای حمله اعزام داشت. (۸۸) محمد بیگ یحیی پاشازاده، احمد محافظ الاجه حصار، خسرو امیر بوسنه، ویوودا مراد بیگ، سنجق بیگ کیلیس را در جریان امر قرار داد. در اردوی کاپیانر، چهل ونه عراده توپ که نه عدد آن از نوع توپهای بزرگ بود، وجود

داشت. وی تا پای قلعه اوسک که قرار بود در محاصره گیرد، رسیده بود. محمد بیگ، با نیروهای امدادی که فرارسیده بودند، آنها را تحت فشار قرار داد. دشمن چون حالت تدافعی به خود گرفت، از این رونتوانست، قلعه را مورد تعرض قرار دهد. محمد بیگ با تحریک و بسیج بخشی از مردم افلاق، کولی‌ها و مارتالوس‌ها، آنها را نسبت به مهاجمان بدبین کرد و وادارشان کرد ارابه‌های توپ، حیوانات بارکش و گاوهایشان را به سرقت ببرند. دشمن دچار موقعیتی شد که بسختی می‌توانست از جای خود حرکت کند. به علت قطع راهها از هر سوتوسط آقنجی‌ها، دیگر غلات و آذوقه نیز به آنها نمی‌رسید، هنگام عبور از رودخانه ودکا^۱، (وکا)^۲، پل فرو ریخت و توپها به رودخانه افتاد. آنها حالت تدافعی به خود گرفتند و اردوگاههایشان درهم ریخته بتدریج عقب نشستند، ومورد تعقیب آقنجی‌ها قرار گرفتند. سرانجام دشمن که در جلگه وسیعی در محاصره قرار گرفت، پس از جنگی شدید، می‌توان گفت که به کلی نابود شد و تعداد زیادی هم به اسارت درآمدند. محمد بیگ، حدود یکهزار نفر از اسرا را برای پسرش ارسلان بیگ (همان ارسلان پاشا که بعدها بیگلربیگ بودین شد)، و پادشاه که در ادرنه بود، فرستاد. و به خاطر این خدمتش، سنجق بیگی پوزه گا به پسرش (ارسلان بیگ) واگذار شد.^(۸۹)

کاپیانر به دشواری خود را از این شکست نجات داد و به وین رفت. فردیناند پس از اطلاع از اوضاع، او را زندانی کرد. کاپیانر با اینکه راهی یافت و فرار نمود، ولی دستگیر شد و به قتل رسید و سرش را نزد فردیناند فرستادند (نوامبر ۱۵۳۷).

بدین ترتیب، علاوه بر اینکه نیروی بیست و پنجهزار نفری فردیناند که با استفاده از اشتغال نیروهای عثمانی در کورفو دست به تجاوز زد و بدان صورت نابود شد، فردیناند قسمتی از سرزمینهایی را که در تصرف داشت را نیز از دست داد. فردیناند که از این اوضاع دچار نگرانی شده بود سفیری به نام لاجکی اهل لهستان را به استانبول فرستاد (۱۵۳۹ م).^(۹۰)

لاچکی پس از ورود به استانبول، برای لکه‌دار کردن حیثیت و موقعیت ولینعمت پیشین خود (ژان زاپولیا)، اظهار داشت که زاپولیا، در گروس واردین^۳ با فردیناند عهدنامه‌ای علیه ترکها امضا کرده است، و بدین ترتیب علیه هر دو آنها به اقدام پرداخت. به دنبال اظهارات وی، سلطان سلیمان خطاب به وزیر اعظم لطفی پاشا گفت:

«این دو شاه لیاقت داشتن تاج بر سرشان را ندارند. به عهد و قول خود وفا نمی‌کنند. نه ترس از خدا، و نه ترس از انسانها نتوانست مانع از نقض عهدنامه‌ای که برای حفظ آن سوگند یاد

1. Vodka 2. Vokâ 3. Gros Vârdin

کرده بودند، گردد». هنگام اقامت لاچکی در استانبول فردیناند سرگرم اشغال برخی از شهرهای متعلق به زاپولیا بود.

در این موقع ژان زاپولیا فوت کرد، و از خود طفل تازه به دنیا آمده‌ای بجا گذاشت (۱۵۴۰م)، و فردیناند بلافاصله سفیری به نام ترانکیلوس^۱ به استانبول فرستاد. به سفیرش دستور داده بود که برای جلب توجه وزیراعظم لطفی پاشا، ورستم پاشا و یونس بیگ مترجم دیوان همایونی از هیچ گونه فداکاری دریغ نکند.

فردیناند پس از فوت ژان زاپولیا، برای اینکه دولت عثمانی را در مقابل عمل انجام شده‌ای قرار دهد، درصدد تصرف بودین برآمد؛ و اگرچه شهر را در محاصره گرفت، ولی موفق به تصرف آن نشد؛ و فقط به ضبط مواضع پشته، ویشه گراد وایزن نایل گردید. سفیری که ایزابل [همسر ژان زاپولیا] برای درخواست کمک همراه با مالیات مجارستان نزد دولت عثمانی فرستاد، به حضور پذیرفته شد (اکتبر ۱۵۴۰). پادشاه عثمانی موافقت کرد که تا زمانی که طفل به سن قانونی برسد، ملکه بعنوان نایب السلطنه، اداره امور را به دست گیرد، و برای نجات بودین از محاصره، صوقللی محمدپاشا وزیر سوم و خسروپاشا بیگلربیگ روم ایلی را با نیرویی مهم با شتاب به آن سمت اعزام داشت.

ژروم (جروم) لاچکی سفیر فردیناند، با اینکه با زبان بازی تاحدی موفق به نرم کردن وزیراعظم و دیگر وزرا شد ولی سلطان سلیمان هنگامی که او را به حضور پذیرفت، گفت: «مگر به فردیناند نگفتی که مجارستان از آن من است، در این صورت برای چه منظوری به اینجا می‌آیی؟» و با این تندی و خشونت که نشان داد سفیر را از سالن عرض [تشریفات] بیرون بردند. وزرا پس از سه ساعت مذاکره، سرانجام تصمیم به اعلان جنگ گرفتند، و لاچکی در کاخ وزیراعظم تحت نظر قرار گرفت، لطفی پاشا به لاچکی اجازه داد که روزهای یکشنبه به کلیسا برود. وزیراعظم درصدد برآمد او را نیز مانند گریتی به خدمت دولت عثمانی درآورد، ولی لاچکی نپذیرفت.

پادشاه عثمانی در ۲۸ سفر ۹۴۸/ژوئن ۱۵۴۱، شخصاً عازم جنگ شد. هنگامی که به بلگراد رسید، محاصره بودین درهم شکسته شد، و محمد بیگ یحیی پاشازاده، و عثمان پاشا والی بوسنه (غازی خسرو بیگ فوت کرده بود)، بر نیروهای اتریش به فرماندهی روکندورف غلبه کرده بودند.

بودین بعنوان مرکز ایالت

سلطان سلیمان در جلگه قدیمی بودین، واقع در مقابل شهر بودین در اردوگاهش مستقر شد، و هدایایی برای شاه خردسال و مادرش فرستاد. شاهزاده سلیم و شاهزاده بایزید که در جنگ همراه پدرشان بودند، نیز هدایایی برای شاه خردسال فرستادند. پادشاه اظهار تمایل کرد که طفل (شاه) را ببیند. با اینکه ملکه مادر به تردید افتاد، ولی با توصیه مارتینوچی کشیش، تصمیم گرفتند سیگیسموند یا استفان، شاه خردسال را به حضور پادشاه عثمانی ببرند. سلطان سلیمان توسط فرماندهان رکاب همایونی و بُولُوک خلقی^{۹۱} از شاه خردسال که توسط مادر رضاعی و ملتزمانش باارابه [کالسکه] به حضور سلطان سلیمان آورده می شد، استقبال کرده، او را به حضور پذیرفت، و به همراهان وی گفت بودین را به خودش اختصاص داده است؛ و شاه خردسال را با دایه و چند نفر از لاهای سرشناس به حرم همایونی فرستاد.

هنگامی که همراهان استفان [شاه خردسال] مشغول صرف غذا بودند، طبق تصمیم و برنامه قبلی، ینی چریها در گروههای پنج نفری و ده نفری به بهانه دیدن قلعه، وارد بودین گردیدند. و در دروازه های قلعه مستقر شدند. توسط جارچیان به مردم اطلاع داده شد در صورتی که اسلحه خود را تسلیم و نسبت به ینی چریها حسن استقبال نشان دهند، جان و مالشان در امنیت خواهد بود. بدین ترتیب بودین قبل از غروب آفتاب به آرامی به اشغال درآمد. بنا به تصمیم صوری، بودین تا زمانی که شاه خردسال به سن قانونی برسد، در دست دولت عثمانی می ماند، و در این خصوص منشوری نیز به ملکه داده شد، و ایالت ترانسیلوانیا تحت سرپرستی مارتینوچی و پطروویچ به شاه خردسال واگذار شد. پس از مدت کوتاهی، ملکه به اتفاق پسر و ملتزمانش به اردل [ترانسیلوانیا] رفت. بدین ترتیب مجارستان به سه قسمت تقسیم شد. قسمتی مستقیماً تحت اداره و حاکمیت عثمانیان درآمد، بخشی نیز در دست فردیناند ماند و بخش سوم (بخش اردل) نیز، از آن شاه خردسال شد.

کلیسای سنت ماری (مریم مقدس)^(۹۱) بودین تبدیل به مسجد شد و سلطان سلیمان در آنجا نماز جمعه اقامه کرد. سلیمان پاشا، بیگلیک آناتولی که مجاری الاصل بود، به والیگری و

۹۰ - بُولُوک خلقی Böyük Halkı، یکی از اصطلاحات قدیمی در تشکیلات عثمانیان بود، و بخشی از تشکیلات نظامی عثمانیان را تشکیل می داد که مجموعاً به شش دسته تقسیم می شد. تعداد آنها در زمان سلطان احمد اول، بیست هزار و هشتصد و شصت و نه نفر بود (م).

خیرالدین افندی، بعنوان قاضی بودین تعیین گردیدند، و اداره امور مسیحیان نیز به رییس الوزرا، وربجی^۱ یعنی آخرین سفیر اعزامی ملکه ایزابل واگذار گردید.

پس از آنکه مجارستان این وضعیت را پیدا کرد، فردیناند و شارل کن بی درنگ دو نفر را بعنوان سفیر به بودین فرستادند، و پیشنهاد کردند که مجارستان در مقابل یکصد هزار آچه مالیات سالانه، به آنان واگذار شود؛ در صورت پذیرفته نشدن پیشنهادشان، درخواست کردند مناطقی^(۹۲) که پس از مرگ ژان زاپولیا به دست فردیناند افتاده بود، به آنان واگذار شود، و نیز تعهد کردند در صورتی که مجارستان علیاً نیز به آنها واگذار شود، سالانه چهل هزار فلوری پرداخت کنند.

سلطان سلیمان سفرا را به حضور پذیرفت و توسط آنها آخرین تصمیمش را چنین اعلام

کرد:

۱- باز پس دادن تمام مناطقی که فردیناند پس از مرگ زاپولیا تصرف کرده بود.

۲- پرداخت مالیات برای آن قسمت از اراضی که سهم فردیناند می شد.

پس از مراجعت سلطان سلیمان به استانبول، فردیناند مجدداً سفیری اعزام داشت، ولی پذیرفته نشد؛ و بعد با اینکه با نیرویی هشتاد هزار نفری به پشته حمله کرد، و درصدد تصرف آنجا برآمد، ولی بالی بیگ یحیی پاشا زاده، بیگلربیگ بودین، به دفاع پرداخت،^(۹۳) و فردیناند توسط نیروهای والی بوسنه و سنجق بیگ پوژه گا که از اطراف فرارسیدند، مغلوب شد. برای مقابله به مثل با این اقدام، امرای مرز به تجاوز به اراضی فردیناند پرداختند و قسمتی از اراضی وی را اشغال کردند.

سلطان سلیمان زمستان را در اردنه گذارند، و در ۱۸ محرم ۹۵۰/۲۳ آوریل ۱۵۴۳^۵ شخصاً به طرف مجارستان حرکت کرد. این جنگ، دهمین جنگ وی بود. پسرش شاهزاده بایزید همراهش بود. در این جنگ مناطقی که به دست فردیناند افتاده بود، یعنی والپو، شیکلوش، پچوی،^(۹۴) استرگون، تار و اشتولویزبرگ - شهری که پادشاهان مجار آنجا به تخت سلطنت می نشستند و مدفن پادشاهان مجار بود و عثمانیان آن را استونی بلگراد می گفتند - به تصرف نیروهای عثمانی درآمد. این مناطق تصرف شده به بیگلربیگی بودین منضم شدند. محمد

۵- در متن اصلی سال ۱۴۵۳ م، آمده است، و چون سال مذکور سال فتح استانبول توسط سلطان محمد فاتح است، بنابراین تاریخ فوق اشتباه است و باید ۱۵۴۳ م باشد که احتمالاً اشتباه چاپی است (م).

بیگ یحیی پاشازاده - که بعداً بیگلربیگ بودین شد - ویشه گراد را برای دوّمین بار به تصرف درآورد، و توسط امرای مرزها (مرزبانان) حملات شدیدی به اسکلاوونیا و کرووات صورت گرفت.

معاهده صلح پنج ساله

به علت خارج شدن مناطق تحت اشغال فردیناند که قبلاً شرایط صلح را با شرایط مناسب پذیرفته بود، و نیز شکست شارل کن از بارباروس خیرالدین پاشا، هر دو آنها ناگهان درخواست صلح کردند. پس از مذاکرات طولانی، بالاخره به این نتیجه رسیدند: بنا به این نتیجه و تصمیم، فردیناند می بایست برای مناطقی که در مجارستان در تصرف داشت، سالانه مبلغ سی هزار دوکا مالیات پردازد. در این معاهده که در تاریخ ۹۵۴ هـ ق/ ۱۵۴۷ م، تثبیت و منعقد شد، شارل کن، پاپ، و دولتهای ونیز و فرانسه هم شرکت داده شدند. مدت زمان این معاهده پنج سال بود. (۹۵)

پس از امضای معاهده مذکور با فردیناند دولت عثمانی سرگرم حوادث مربوط به ایران شد؛ ولی پس از امضای معاهده آماسیا با شاه طهماسب در سال ۱۵۵۵ م، به علت مسئله اردل یا ترانسیلوانیا که منجر به زدوخوردهای مرزی گردید، مسئله مجارستان دوباره مطرح شد.

خلاصه مسئله ترانسیلوانیا

چنانکه گذشت، سلطان سلیمان، سیگیسموند (استفان) پسر ژان زاپولیا را تا زمانی که به سن قانونی برسد، به اتفاق مادرش به امارت ترانسیلوانیا تعیین و به آنجا فرستاد، و آنها را تحت سرپرستی کشیش گرگوار مارتینوچی، و پطریچ، یا پطروویچ قرار داد. پس از اطلاع از خبر مکاتبه فردیناند با کشیش گرگوار مارتینوچی، برای بیرون کردن سیگیسموند که ترانسیلوانیا را در تصرف داشت، و مادرش ایزابل، سلطان سلیمان در فرمانی که برای سه ملت (مجارها، اوسکها و ساکسونها)، که در اردل زندگی می کردند، صادر کرد، دستور داد که کشیش مذکور را دستگیر و تسلیم کنند، و مردم به غیر از پطروویچ هیچ کس دیگری را به رسمیت نشناسند. مارتینوچی پس از اطلاع از این فرمان، به وین فرار کرد. والی بودین و

ارسلان بیگ یحیی پاشازاده، سنجق بیگ ختوان^۱ مأمور کمک به ملکه ایزابلا شدند، و صوقللی محمد پاشا نیز، با نیرویی هشتاد هزار نفری مأمور اخراج نیروهای اتریشی که وارد اردل شده بودند، گردید (۱۵۵۱م).

به خاطر این سرزمینهای متعلق به امارت اردل دو سال متمادیاً جنگ شد. وزیر قرامحمد پاشا، تمشوار را که صوقللی در سال ۱۵۴۲م، موفق به تصرفش نشده بود، گرفت. نیروهای دشمن، در مقابل سگه دین (سگدین) شکست خورده، متجاوز از ده هزار کشته به جای گذاشتند. سربازان آلمانی، اتریشی و اسپانیایی جزو سپاهیان دشمن بودند. علاوه بر تمشوار، لپه یا لپوه، سولنوک و متجاوز از ده قلعه دیگر در منطقه بانات به تصرف درآمد. تمشوار به صورت بیگلربیگی درآمد، و اداره اش به عهده قاسم پاشا واگذار شد. در این جنگ، با اینکه قلعه آغری (آیری) چهل و پنج روز توسط احمد پاشا تحت محاصره قرار گرفت، ولی به تصرف در نیامد. خادم علی پاشا، والی بودین و ارسلان بیگ یحیی پاشازاده نیز موفق به تصرف مناطقی شدند، و در اوت ۱۵۵۲م، نیروی چهارده هزار نفری دشمن را در فولک^۲ دچار شکست کردند، و با راهنمایی یک اسیر ترک، فولک نیز تصرف شد.

فردیناند مجدداً درخواست صلح کرد، و دو نفر به نامهای فرانسوازی^۳ و ورنجی (ورنجی) را بعنوان سفیر اعزام داشت و تقاضای ششماه متارکه نمود که پذیرفته شد. در این میان، سلطان سلیمان عازم جنگ با ایران شد (۲۸ اوت ۱۵۵۳). پس از اتمام مدت متارکه، مالوتزی^۴ سفیری که برای گرفتن دستورات به وین رفت، فوت کرد، و بوسبک بلژیکی بجای وی، بعنوان سفیر وارد استانبول شد، و از آنجا نزد پادشاه عثمانی که در آماسیا بود، رفت (۱۵۵۴م).

فردیناند با اینکه مالیات ترانسیلوانیا را که ادعای حق بر آنجا را داشت فرستاد، ولی دولت عثمانی چون چنین حقی را به رسمیت نشناخت، سفرا را بازگردانید. بوسبک برای گرفتن دستورات جدید به وین رفت، و سفیر دیگر، و همچنین سفیری که قبلاً همراه مالوتزی آمده بود، در استانبول ماندند. متارکه به مدت ششماه دیگر تمدید گردید.

بوسبک هنگام خداحافظی با پادشاه عثمانی، گفت که امیدوار است با پاسخی مساعد و مناسب بازگردد. سلطان سلیمان نیز به وی پاسخ داد: «مانیز امیدواریم». بوسبک با نامه ای حاوی این مطلب که ترانسیلوانیا متعلق به اتیین (استفان) سیگسموند زاپولیاست، در رجب ۹۶۲/ژوئن ۱۵۵۵، نزد فردیناند بازگشت. پس از اتمام مدت متارکه، زدخوردها در مرزها ادامه

1. Hátván

2. Füle

3. F. zây

4. Málvezy

یافت. قلعه تاتا (تتا) که در اثنای این تجاوزات از دست عثمانیان خارج شده بود، برای دومین بار به تصرف درآمد، و شیکلوش نیز که پس از آن به دست طرف مقابل افتاده بود، ویران گردید.

بوسبک در سال ۱۵۵۶م، بازگشت و نامه جوابیه فردیناند را با خود آورد. طرفین به خاطر مسئله قلعه سیگت (سی گت) به توافق نرسیدند. عثمانیان خواستار ترک سیگت توسط اتریشی ها و آنها نیز خواستار استرداد تاتا بودند. توسط مراد، مترجم، این جواب قطعی: «تا زمانی که اتریشی ها سیگت را ترک نکرده اند، قرارداد صلح منعقد نخواهد شد.» به بوسبک داده شد. اما او که دیپلماتی ماهر بود، موفق به تمدید قرارداد به مدت هفت سال دیگر شد. دولت عثمانی به علت وجود اختلاف میان شاهزاده سلیم و شاهزاده بایزید — که در آن احتمال وقوع جنگ داخلی می رفت — تمدید قرارداد به مدت هفت سال دیگر را پذیرفت. با اینهمه درباره مسئله صلح نیز مذاکراتی صورت می گرفت.

سرانجام، بوسبک در زمان صدارت سمیز علی پاشا که پس از رستم پاشا وزیراعظم شده بود، موفق به عقد معاهده صلح به مدت هشت سال شد. مواد اصلی این عهدنامه که در سال ۵۹۷۰ ق/ ۱۵۶۲م، به امضا رسید، به شرح زیر بود:

۱- پرداخت سی هزار سکه طلا بعنوان مالیات سالانه از طرف فردیناند در ازای مناطقی که در مجارستان در دست داشت، ۲- دست کشیدن کامل از ترانسیلوانیا، ۳- سازش فردیناند با استفان سیگیسموند شاه اردل درباره مواضع مجارستان، ۴- باقی ماندن تتا (تاتا) در دست ترکها به شرط عدم ایجاد مزاحمت در قلعه های آن سوی رودخانه تونا، ۵- حل منازعات و درگیریهای مرزی توسط کمیسرهایی که تعیین خواهند شد، ۶- پرداخت مالیات توسط کسانی که از قبل به طرفین مالیات می دادند.

عهدنامه در دو نسخه به زبان ترکی و لاتین بود. ابراهیم بیگ لهستانی الاصل عهدنامه را برای تأیید فردیناند که به مقام امپراتوری برگزیده شده بود،^(۹۶) به فرانکفورت برد. مترجم دولت عثمانی پس از شرکت در مراسم تاجگذاری ماگزیملیان، پسر فردیناند که پادشاه روم شده بود، به استانبول بازگشت.

فردیناند دو سال پس از انعقاد قرارداد صلح، یعنی در جولای ۱۵۶۴م، فوت کرد و پسرش ماگزیملیان به جای وی امپراتور شد.^(۹۷) پس از آن دولت عثمانی برای عرض تبریک

جلوس امپراتور جدید، یکی از درباریان به نام علی چاوش را اعزام داشت. در ضمن مالیات دو سال معوقه را که پرداخت نشده بود، و نیز تجدید و تأیید شش سال باقی مانده مدّت قرارداد را از امپراتور جدید خواستار شد. درحالی که مالیات معوقه ارسال شده، ولی هنوز به استانبول نرسیده بود.

در این میان دولت عثمانی به علت تصرف زاتمار توسط اتیین (استفان) سیگسموند، شاه اردل یا ترانسیلوانیا که به فردیناند تعلق داشت، و نیز تصرف توکای، توسط امپراتور آلمان، ناراحت شده بود؛ و آمدن سفرا نیز هر بار اختلافی بر اختلافات اضافه می‌کرد. دولت عثمانی برای رهایی توکای فرمانی برای بیگلربیگ بودین و تمشوار صادر کرد در این بین وصول نامه‌هایی از اردل نیز جدی بودن اوضاع را نشان می‌داد. در نامه‌ها نوشته شده بود در صورتی که پادشاه عثمانی کمک نکند، اردل از دست خواهد رفت (جولای ۱۵۵۶).

صوقللی محمد پاشا که پس از سمیزعلی پاشا وزیراعظم شده بود، چرنوویچ^۱ سفیر آلمان را احضار و نامه سلطان سلیمان به امپراتور را که حاوی:

«به رسمیت نشناختن قرارداد زاتمار که میان فردیناند و اتیین سیگسموند منعقد شده بود، و اگذاری شهرهای ناکسی^۲، بونیا^۳، و توکای به شاه اردل، عقب نشینی نیروهای امپراتور از ترانسیلوانیا، و نیز آزادی هدایت چاوش که قبلاً بعنوان سفیر نزد امپراتور اعزام شده بود،» بود را تسلیم وی کرد.

به دنبال مغشوش شدن مجدد اوضاع، فعالیت و اقدام در مرز شروع شد. امپراتور با اینکه خواهان صلح بود، ولی در عین حال آماده جنگ نیز می‌شد. ماگزیمیلیان، توکای را که به شاه اردل تعلق داشت، باز پس نداد، دولت عثمانی اعلان جنگ داد. سلطان سلیمان با وجود کهنوت و پیری، چون کمک به امیر اردل ضرورت داشت، بر اثر تشویق وزیراعظم، عازم آخرین جنگ خود شد.

چون سیگت طبق قرارداد ۱۵۶۲م، به دولت عثمانی واگذار نشد، و قلعهٔ تتادرمقابل آن در دست عثمانیان باقی مانده بود، این بار نیز به محض اعلان جنگ تصمیم گرفته شد که پیشرفت به طرف آگری (ارلاو)، واقع در مجارستان شمالی، صورت گیرد. اما ارسال بیگ یحیی پاشازاده بیگلربیگ بودین، برای اینکه قبل از آمدن پادشاه موفقیتی به دست آورد، تصمیم به تصرف قلعهٔ پالوتا^۴ گرفت، ولی نه تنها موفق نشد، بلکه به علت واگذاری ویسپریم و تتا به

1. Çernoviç 2. Nâki 3. Bonyâ 4. Palutâ

دشمن، اعدام گردید.

سلطان سلیمان در ۹ شوال ۹۷۳/اوایل آوریل ۱۵۶۶، از استانبول حرکت کرد. پرتو پاشا وزیرثانی، قبل از نیروهای اصلی حرکت کرد، و همراه نیروهای تمشوار و بلغراد مأمور تصرف گیلوا (گوله)، و استرداد قلاع زاتمار و توکای — با یاری سیگیسموند و خان کریمه — که به دست آلمانی ها افتاده بود، شد. سیگیسموند زاپولیا، در جلگه زملین پادشاه عثمانی را مورد استقبال قرار داد. سلطان سلیمان او را «فرزندم» خطاب کرد و دو روز بعد برای پیوستن به پرتو پاشا، به آن جانب اعزام شد.

هنگامی که طبق تصمیم اتخاذ شده، اردوی عثمانی به طرف اغری حرکت کرد، چون خبر رسید که کنت زرینی امیر سیگه توار [سیگتوار] پس از حمله به امیرشیکلوش، او را به همراه پسرش به قتل رسانده است. از حرکت به سوی اغری منصرف شده، متوجه غرب گردید. همان گونه که در بخش حوادث عثمانی گفته شد، سلطان سلیمان پس از حرکت به طرف سیگه توار، یک شب قبل از فتح قلعه فوت کرد، و یک روز بعد نیز قلعه سقوط کرد (سپتامبر ۱۵۶۶). پرتو پاشا نیز که به جانب اردل اعزام شده بود، قلاع گیلوا (گوله)، یانووا^۱، لوگوس و تعدادی از قلاع دیگر را به تصرف درآورد.

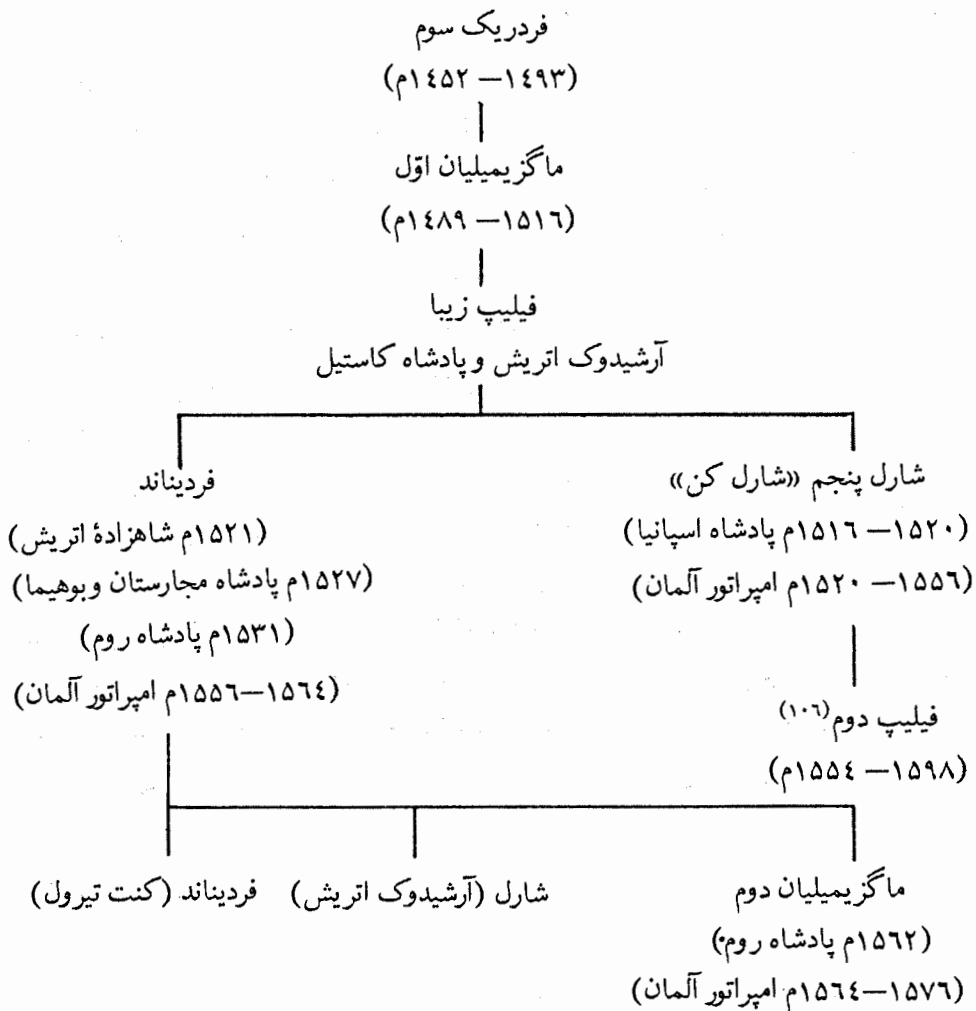
پس از بازگشت اردوی عثمانی، هوستوتی^۲ و آلبردویش^(۹۸) که در استانبول تحت نظر بودند، اولی برای عقد قرارداد صلح نزد امپراتور فرستاده شد. پس از آن در اوایل سال ۱۵۶۷ م، دو نامه که یکی حاوی تبریک به مناسبت جلوس سلطان سلیم دوم، و دیگری حاوی موافقت با صلح بود، از جانب امپراتور دریافت گردید. دولت عثمانی پایان مخاصمت را به فرماندهان مرزها اعلام داشت.

آنتوان و رانتیوس^۳ اسقف اغری، کریستف توفنباخ^(۹۹) و آلبردویش، سفرای امپراتور بودند که مذاکرات دشواری با آنها به عمل آمد. مهمترین مذاکرات مسایل مربوط به قلعه های مرزی، تقسیم مناطق و پرداخت مالیات توسط رعایای مناطق مذکور بود. دو فقره از مذاکرات مذکور در حضور پادشاه انجام شد و کلاً در چهارده جلسه وطی هفت ماه به پایان رسید. سرانجام در اوایل رمضان ۹۷۵ هـ ق/ ۲۹ فوریه ۱۵۶۸، معاهده ای قطعی در ۲۵ ماده به مدت هشت سال منعقد شد. به موجب مواد معاهده مذکور:

۱ — مناطق دالماسیا، کرووات، اسکلوونیا در مجارستان که هنگام عقد قرارداد در

- دست امپراتور و برادرانش فردیناند و شارل (۱۰۰) بود، در تصرف آنها باقی می ماند. آنان نیز متقابلاً اراضی و حدود امرای ترانسیلوانیا، افلاق و بوغدان را به رسمیت می شناختند. (۱۰۱)
- ۲- دو فرمانروا به هیچ وجه اجازه مختل کردن صلح را به امرای خود نداده، و قبل از رسیدگی و بررسی موارد اختلافات آنها، به مخالفت با یکدیگر نپرداختند. (۱۰۲)
- ۳- طرفین می بایست گروههای راهزن و دزد از قبیل لوندها و مارتولوس ها را (فروشندهگان مسیحی که با ترکها دادوستد داشتند)، که مُخل آسایش بودند، بشدت تنبیه کنند.
- ۴- قلعه هایی که هنگام جنگ سیگه توار خراب و ویران شده بود، به همان صورت باقی می ماند و از جانب هیچ یک از طرفین نمی بایست قلعه جدیدی ساخته شود.
- ۵- از تجاوزات امرای مرزی می بایست قاطعانه جلوگیری به عمل آید.
- ۶- مسائل مورد اختلاف دو دولت همسایه، بویژه مسایل مربوط به اراضی با حضور والیان بودین و مجارستان، به نیابت از طرف پادشاه عثمانی، از طریق مذاکره حل، و یا به کمیسری که توسط طرفین تعیین می شد، احاله گردد.
- ۷- سفراء کارداران و مأموران سفارت، همانند مأموران سایر دول، آزاد بوده، می توانستند در محل دلخواهشان مستقر و ساکن شوند، و در صورت به هم خوردن صلح و آغاز جنگ نیز آنان نمی بایست تحت نظر گرفته شوند. و اجازه بازگشت به کشورشان به آنها داده شود.
- ۸- مسائل مربوط به تقسیم روستاها، و مسائل غیرقابل حل مرزی می بایست توسط کمیسیونی که تعیین می گردید، حل شود.
- ۹- امپراتور آلمان موظف به پرداخت سی هزار سکه مجار در ازای اراضی ای که در مجارستان در تصرف داشت، بعنوان مالیات در ماه نیار «ژانویه» (نیار- یانوار) بود که توسط هیأتی برای دولت عثمانی ارسال می شد. (۱۰۳)
- ۱۰- در این معاهده دوستی با فرانسه، لهستان و ونیز هم مورد تایید قرار گرفت. (۱۰۴)
- معاهده مذکور با تمدید هشت ساله مدت بیست و چهار سال ادامه یافت، و در سال ۱۵۹۲م، به هم خورد، و جنگ طولانی اتریش آغاز گردید. (۱۰۵)

سلسله سلطنتی و امپراتوری هابسبورگ از نیمه دوم قرن پانزدهم تا نیمه دوم قرن شانزدهم میلادی



روابط عثمانی- فرانسه

شارل هشتم پادشاه فرانسه که به خاطر فتوحات شرق آرزوهای زیادی در سر می پروراند، پس از آنکه در سال ۱۴۹۸ م بی آنکه فرزندى از خود بجا گذارد، فوت کرد. (۱۰۷) لویی دوازدهم، پسرعم وی، و دوک اورلئان پادشاه فرانسه شد، و بدین ترتیب شاخهٔ اورلئان از خاندان والوا که از سلسلهٔ کاپه بود، تأسیس گردید.

روابط عثمانی- فرانسه، قبل از انعقاد قراردادی، از زمان اسارت فرانسوای اول در جنگ پاویه^۱ به دست شارل پنجم، آغاز می شود. قبل از آن، با اینکه بر اثر اشغال ناپل توسط شارل هشتم، بر سر نهادن تاج بیزانس، و پیاده کردن نیروهای فرانسوی که متحد ونیزی ها بودند در میدیلمی و محاصرهٔ آنجا وضعی خصمانه ایجاد شده بود، ولی این مسائل موقتی و گذرا بود. بدین جهت، نخستین روابط سیاسی عثمانی با فرانسه، با درخواست کمک پادشاه فرانسه از دولت عثمانی در زمان سلطان سلیمان قانونی، علیه شارل کن، و تشویق سلطان عثمانی برای لشکرکشی به مجارستان شروع می شود.

فرانسوای اول که می خواست نیرومندترین و با نفوذترین فرمانروای قارهٔ اروپا گردد، چشم دیدن امپراتوری شارل کن را نداشت، و با اینکه در مقام مبارزه با وی برآمد، ولی موفقیتی حاصل نکرد. از این رو در صدد برآمد فرمانروای ترک را که در شرق بسی نیرومند بود، علیه شارل کن تحریک کند، ولی به علت کاتولیک بودنش، از اتحاد آشکار با کشور و دولتی مسلمان، علیه شارل پنجم که هم دین و هم کیش وی بود، خودداری می کرد. با اینهمه فرانسوا، چون در تنگنا قرار گرفت، به لطف و جوانمردی دولت عثمانی روی آورد و پس از خلاصی از تنگنا، با میانجیگری میان فرمانروای عثمانی و امپراتور آلمان، سیاستی دو جانبه را دنبال کرد.

کمک به فرانسویان از طریق خشکی

نخستین رابطهٔ سیاسی میان فرانسه- عثمانی در سال ۱۵۲۵ م آغاز شد. در آن تاریخ، به علت کشته شدن لافورست^۲ در بوسنه که بعنوان سفیر به استانبول می آمد، شخص دیگری به نام کنت ژان دو فرانثیپان، بعنوان سفیر کبیر فرانسه، همراه هدایایی وارد استانبول شد. (۱۰۸) پس از

1. Pâvye 2. l'âforst

اسارت فرانسوا در ۲۴ فوریه ۱۵۲۵ در جنگ پاویه، دوشس دانگولم،^۱ بی‌درنگ فرانژیان را از طرف خود و پسرش همراه دونامه^(۱۰۹) برای تقاضای کمک و رهایی فرزندش نزد فرمانروای عثمانی فرستاد و اطلاع داد، در صورت حمله دولت عثمانی به مجارستان، پسرش نیز پس از رهایی از زندان، علیه شارل کن دست به حمله خواهد زد.

کنت فرانژیان به موجب دستور و تعلیماتی که گرفته بود، مأمور اتحاد با عثمانیان و تشویق آنان به جنگ در مجارستان بود. حاصل تماسهای وی با دولت عثمانی، گرفتن نامه مورخ ربیع‌الآخر ۹۳۲/ژانویه ۱۵۲۶، حاوی وعده‌هایی درباره کمک بود. سلطان سلیمان در نامه مذکور چنین نوشته بود:

«توکه فرانچسکو (فرانسوا) پادشاه سرزمین فرانسه هستی، توسط فرانکیپان [فرانژیان] از افراد خود به درگاه سلاطین پناهم نامه فرستاده‌ای، و به موجب برخی اخبار شفاهی، دشمن بر کثورت مستولی شده است، خبر رسیده است که اینک در محبس هستی. در خصوص نجاتتان از من درخواست عنایت و کمک کرده‌اید. آنچه که گفته‌اید برایم کاملاً روشن و معلوم شد. در حال حاضر شکست و زندانی شدن پادشاهان چیزی عجیبی نیست. امیدوار باشید و آزرده خاطر نباشید، چون برای دفع دشمن و فتح ممالک... شبانه‌روز، اسبمان زین کرده و آماده و شمشیر به کمرمان است. حق سبحانه و تعالی خوبی و نیکی میسر گرداند. مشیت و اراده الهی هر چه باشد، همان خواهد شد...»

پیروزی در پاویه، و به اسیر گرفتن پادشاه فرانسه، چون یک پیروزی دور از انتظار بود، از این رو شارل کن را به یکباره به اوج حاکمیت اروپا رساند. فرانسوا در ژانویه سال ۱۵۲۶، به موجب قرارداد مادرید، با صرف‌نظر کردن از مناطق و مردم زیادی از قلمرو تحت فرمانش، از اسارت نجات یافت. در مقابل این برتری شارل کن، شاهزادگان ایتالیا و آلمان دیگر در موقعیتی نبودند، که دم از مخالفت بزنند. با اینهمه، پیروزی شارل کن، موجب وحشت هانری پادشاه انگلستان، پاپ کلمنت هفتم و شاهزادگان پروتستان مذهب آلمان گردید، و آنها را به سوی اتحاد و اتفاق با فرانسوا، سوق داد.

برای ایجاد موازنه که با غلبه شارل کن بر فرانسوا، در اروپا به هم خورده بود، دخالت عثمانیان در امور و مسایل اروپا ضروری به نظر می‌رسید. چنانکه در سایه مداخلات و فعالیت‌های آنان در ۱۵۲۶م، با جنگ موهاچ، و در سایه محاصره وین که در ۱۵۲۹م، صورت گرفت،

حاکمیت و برتری شارل کن از میان برداشته شد، به طوری که امپراتور آلمان به موجب معاهده کامبره،^۱ ناچار شد از بورگنی که شدیداً می خواست در تصرفش باقی بماند، صرفنظر کرد. همان طور که قبلاً گفته شد به دنبال ارسال نامه از طرف سلطان سلیمان به پادشاه فرانسه، نخستین اقدام و حرکت برای درهم شکستن نفوذ شارل کن، در همان سال به عمل آمد؛ و در نتیجه اقدام پادشاه مجارستان که برخلاف موازین و حقوق بین الدول بود، در سال ۱۵۲۶م، پس از جنگ موهاچ، بخش مهمی از مجارستان، و بودین مرکز دولت مجارستان، به اشغال درآمد و به سلطنت پادشاهان مجارستان خاتمه داده شد.

شارل کن که حدس می زد شکست موهاچ بر اثر تحریک پادشاه فرانسه صورت گرفته است، از اتحاد یک پادشاه مسیحی با ترکهای کافر^(۱۱۰) سخن گفت و سعی کرد جهان متعصب کاتولیک را علیه فرانسوا، به حرکت و هیجان درآورد. پادشاه فرانسه که از این تبلیغات به وحشت افتاده بود، سعی داشت اتحاد خویش با ترکها را مخفی نگاه دارد؛ از این رو گفت: «مسبب تمام این بدبختیها شارل کن بوده است» و سپس با اضافه کردن این مطلب: «اگر امپراتور می خواست، ترکها را شکست می دادیم.» به مقابله به مثل با تبلیغاتی که علیه اش صورت می گرفت، پرداخت.

جنگهای مجارستان و محاصره وین، موجب غلیان احساسات در اروپا علیه ترکها شد. پاپ از یک جنگ صلیبی سخن می گفت. لوتر در سال ۱۵۲۹م، (سال محاصره وین)، نطق نظامی خود علیه ترکها را منتشر کرد. اراسموس* نیز با آثاری که منتشر می کرد، غلیانی را که علیه ترکها وجود داشت، دامن می زد. بدین سبب، فرانسوا از تأثیر بد نتیجه آن، که علیه خویش بود، به هراس افتاد. از این رو از یک سواز اعزام سفیر به استانبول خودداری کرد، و از دیگر سو نیز، جنگ علیه ترکها را پذیرفت زیرا دشمنش شارل کن علاوه بر اینکه امپراتور آلمان بود با برسر گذار دن تاج پادشاهی ایتالیا و سیسیل، با پاپ نیز به توافق رسید. در مقابل این دفاع و احوال، فرانسوا ناگزیر از پذیرفتن پیشنهاد جنگ علیه ترکها، که از طرف پاپ و شارل کن صورت گرفته بود، شد. ولی خود آنها در خصوص جنگ با ترکها به توافق نرسیدند؛ زیرا فرانسوا با دشمنش شارل کن که دندان تیز کرده بود، صمیمی و یک دل نبود و فقط به خاطر ترس از اوضاع، ناچار

* — Erasmus، بشردوست، و مؤلف مناظرات و ستایش جنون. وی دارای اندیشه ای جامع بود، مسایل اجتماعی و مذهبی را با احتیاط معقولی مورد بحث قرار می داد (م).

1. Kâmbire

به قبول پیشنهاد شارل کن شده بود. پادشاه فرانسه، در ایتالیا حضور یافت، و از جنگ با ترکها سخن گفت. ولی تمایلی به اعزام سرباز به حوالی مجارستان نداشت. شارل کن نیز چون از نفوذ پیشین فرانسویان در ایتالیا، و تمایل به استقرار آنها در آنجا اطلاع داشت، پیشنهاد پادشاه فرانسه را نپذیرفت. دولت عثمانی هم که از جریان اطلاع داشت، در تمام موارد، برای استفاده از وجود فرانسوا، در برابر وی سیاستی ملایم اتخاذ کرده بود.

سلطان سلیمان در سال ۹۳۸ هـ/ق/ ۱۵۳۲ م، هنگام عزیمت به جنگ آلمان، کاپیتان رنسون^۱ (رینچون)^۲ سفیر فرانسه را در بلگراد به حضور پذیرفت. دیپلمات مذکور قبلاً سفیر فرانسوا در لهستان و ترانسیلوانیا بود، و برای جلوگیری از تجاوز ترکها به لهستان، ژان زاپولیا را وادار به توافق با عثمانیان کرده بود. رنسون یا رنکون،^۳ با در نظر گرفتن اوضاع و احوال اروپا، از طرف پادشاه فرانسه سعی کرد که پادشاه عثمانی را از جنگ با آلمان منصرف کند؛ ولی موفق نشد و بازگشت. در این خصوص به سفیر فرانسه گفته شد که باز پس گردانیدن اردویی که تا بلگراد آمده است، در کشور و در میان اردو (نظامیان) تأثیر سویی بجا خواهد گذارد، و جای تعجب است که خواهان جنگ علیه فرمانروایی که هم شاه فرانسه و هم پاپ را زندانی کرده است، نبوده، و فرانسوا در صدد جلوگیری از این جنگ است، با اینهمه، دوستی پادشاه عثمانی نسبت به پادشاه فرانسه، مورد تأکید و تأیید قرار گرفت. این اقدام فرانسوا، بر اثر غلیان احساسات مسیحیان (هم پروتستانها و هم کاتولیکها) علیه ترکها بود که به طور خلاصه در فوق بدان اشاره گردید.

نخستین عهدنامه منعقد با فرانسویان

سلطان سلیمان هنگام بازگشت از جنگ عراقین در ۹۴۲ هـ/ق/ ۱۵۳۵ م، معاهده‌ای تجاری میان فرانسه و عثمانی، با لافور^۴ سفیر فرانسه، به نام دولت متبوعش، منعقد کرد. این نخستین قرارداد منعقد میان دو دولت مذکور بود. به موجب این قرارداد، تجار فرانسوی با پرداخت صدی پنج گمرکات [در قلمرو عثمانی] به دادوستد می‌پرداختند، و کشتیهای طرفین آزادانه به سیر و سفر می‌پرداختند، و تمام حقوق قضایی کنسولهای فرانسه در تمام مسایل حقوقی پذیرفته می‌شد. علاوه بر آن، قاضیهای عثمانی، در اختلافات موجود میان اتباع فرانسوی دخالت نکرده، بلکه به آن مسایل در دیوان همایونی رسیدگی می‌شد، و حضور یک نفر مترجم فرانسوی نزد قاضی

1. Renson 2. Rinçon 3. Rankon 4. Lafore

عسکرها به هنگام صدور احکام، ضروری بود. در صورتی که یکی از فرانسویان، قبل از پرداخت بدهکاری و دیون خود به اتباع مسلمان فرار می‌کرد، دیگر به جای وی یک فرانسوی دیگر و یا کنسول بازداشت نمی‌شد، و تنها علیه پادشاه فرانسه شکایت به عمل می‌آمد. اموال اتباع فرانسه، بدون مراجعه به داوران محلی (قاضیان ترک) طبق وصیت‌نامه‌شان، تسلیم کنسول فرانسه شده، و به موجب قوانین فرانسه با آن عمل می‌شد. فرانسویان به اسارت درآمده تا آن زمان، می‌بایست آزاد شوند، و با کسانی که پس از آن (بعد از انعقاد معاهده) دستگیر می‌شدند، نمی‌بایست همانند اسرا رفتار شود.

فرانسویان به موجب این عهدنامه امتیازات زیادی در قلمرو عثمانیان به دست آوردند، و کشتیهای تجاری دولتهایی مثل ونیز، سیسیل و انگلستان، بدون برخورد با خطر، تحت پرچم فرانسه، به سیر و سفر پرداخته، و فرانسویان با تأمین و تحکیم معاملات تجارتنی خود مدتها نسبت به کشورهای مذکور در موقعیت برتری قرار گرفتند.

کمک به فرانسویان از طریق دریا

دولت عثمانی علاوه بر کمک از راه خشکی، از طریق دریا نیز به فرانسویان کمک کرد. در سال ۱۵۴۲م هنگام حضور سلطان سلیمان در بودین، سفیری به نام پولن^۱ (بارون دولانگار)، سروان دریایی فرانسه، وارد شد. وی اطلاع داد که رنسون سفیر قبلی، بنابه دستور شارل کن در پاویه به قتل رسیده است. پولن همراه اردو به استانبول آمد.

پولن پس از مذاکرات متعدد، عثمانیان را قانع کرد که از طریق دریا با اسپانیا بجنگد، و برای دادن این خبر به فرانسه بازگشت. دولت عثمانی درصدد برآمد که برای استفاده از ناوگان ونیزی‌ها، آنها را نیز در این کار با خود همراه کند. با وجود اینکه یونس بیگ مترجم را به ونیز اعزام داشت، ولی جمهوری ونیز اعلام کرد که دارای قدرتی که بتواند وارد جنگ میان دو دولت بزرگ شود، نیست. بدین ترتیب، ترجیح داد که بی طرف بماند. پس از آن درحالی که مسئله کمک به فرانسه از طریق دریا، به علت تردید خادم سلیمان پاشا وزیراعظم، می‌رفت که نقش برآب شود، پولن همراه سفیر دیگری به نام پلیسیه^۲ به استانبول بازآمد، و به علت تأثیر و نفوذ رستم پاشا وزیردوم، به حضور سلطان سلیمان پذیرفته شدند. قول و قرار قبلی تجدید شد و یک نامه

1. Polen 2. Pelisiye

همایونی نیز به سفیر داده شد.

پولن مدتی بعد، با ناوگانی که تحت فرماندهی بارباروس خیرالدین پاشا بود، وارد دریای مدیترانه شده، به مارسسی آمد (۱۵۴۳م). فرانسوا، قبل از آمدن ناوگان به مارسسی، درباره کارهایی که آنجا می‌بایست صورت گیرد، دستورات لازم را برای پولن فرستاد. این دستورات عبارت بود از یکی شدن ناوگان فرانسه و عثمانی، و محاصره نیس. تعداد کشتیهای ترکها، یکصد و ده فروند قدرغه، و چهل و نه فروند کشتی کوچک دیگر بود، و ناوگان فرانسویها، مرکب از بیست و دو فروند قدرغه و هیجده کشتی بزرگ بود. در نتیجه این محاصره، نیس در ۱۹ جمادی الآخر ۹۵۰/۲۰ اوت ۱۵۴۳ به تصرف درآمد.

پس از مرگ فرانسوای اول در ۳۱ اوت ۱۵۴۷م، مجادله با شارل کن بازم ادامه یافت. هانری دوم پادشاه جدید فرانسه نیز، با نامه‌های متعدد، و توسط سفیرش گابریل دارامون^۱ از پادشاه عثمانی تقاضای کمک کرد. حتی در سال ۱۵۵۲م، هنگامی که میان هانری دوم و شارل کن جنگ درگرفت، هانری در مقابل کمکهای نقدی، نظر شاهزادگان آلمانی را جلب کرد، و در فوریه همان سال با آنها به توافق رسید. در نتیجه شهرهای میچ^۲ و تول^۳ را در فرانسه شرقی تصرف کرد و پادشاه عثمانی را از این اتحاد و نتایج حاصله از آن آگاه کرد. در سال ۹۵۹هـ/ق/۱۵۵۲م دولت عثمانی با اینکه ناوگانی به فرماندهی کاپیتان پاشا — در حالی که تورگوت رییس نیز همراه وی بود — به مدیترانه غربی اعزام داشت، ولی چون از ناوگان فرانسه خبری نشد، در نتیجه امکان پیوستن این دو ناوگان به هم، از بین رفت. ناوگان ترکها پس از دو ماه بازگشت.^(۱۱۱) پادشاه عثمانی در سال ۹۶۰هـ/ق/۱۵۵۳م، عازم جنگ با ایران شد. هنگامی که در حلب اردو زده بود، نامه‌ای از هانری دوم دریافت کرد؛ و امیر قارلی ایللی، (قارلی‌الی) از تورگوت رییس درخواست کمک از طریق دریا کرد. در این میان، عریضه‌ای از طرف تورگوت رییس دریافت شد. او در عریضه‌اش از پادشاه عثمانی اجازه خواسته بود تا برای فعالیت علیه شارل کن به ناوگان فرانسه بپیوندد.

سلطان سلیمان چون خود سرگرم جنگ بود، بنابراین صلاح ندید که خود را درگیر جنگی دیگر نیز نماید. مسئله کمک بالفعل خود را موکول به بازگشت از جنگ با ایران نمود. با اینهمه، نامه‌جوابیه‌ای مبنی بر تماس غیرمستقیم تورگوت رییس با پادشاه فرانسه، و توصیه‌ای برای اقدام سریع برای دفع دشمن جهت پادشاه فرانسه فرستاد.^(۱۱۲)

تورگوت بیگ در این بین وارد دریا شده بود، از این رو مکاتبه با وی امکان پذیر نشد. پادشاه فرانسه سال بعد تقاضای به هم پیوستن ناوگان دو کشور را کرد، و به دولت عثمانی اطلاع داد که خود نیز از طریق خشکی دست به تعرض خواهد زد.

سلطان سلیمان که از جنگ با ایران بازگشته بود، در جوابیه ای که نوشت اطلاع داد، که در بهار سال آینده، ناوگانش به فرماندهی پیاله پاشا و تورگوت رییس راهی دریا شده، و به ناوگان فرانسه خواهند پیوست. فقط ناوگان فرانسه باید هر چه زودتر آماده باشد، و توصیه کرد که قبل از پایان فصل دریا [فرارسیدن فصل سرما] به فعالیت پردازد، زیرا ناوگان عثمانی می باید که در فصل زمستان به استانبول بازگردد، و در خارج [دریا] نباشد. سلطان سلیمان معتقد بود که ناوگان فرانسه به موقع حاضر نشده، و به علت نقص و کمبود آلات و ادوات کشتیها نتیجه ای عاید نخواهد شد. در واقع نیز، ناوگان عثمانی به فرماندهی پیاله پاشا به حوالی توسکانی رفت، به قلعه پیومینو^۱ حمله کرد، و بعد به ناوگان فرانسه پیوسته، دست به مانورهای زدند. فعالیت و اقدام دریایی مذکور شارل کن را به اندیشه واداشت. اتحاد هانری دوم با شاهزادگان آلمان — که فوقاً بدان اشاره شد — دست داشتن عثمانیان در این اتحاد با اینکه شارل کن را به سوی آخرین حمله سوق داد، ولی در محاصره میچ موفقیتی به دست نیاورد و از دادن تلفات زیاد متاثر شده، از امپراتوری کناره گرفت، و برادرش فردیناند را به جای خود امپراتور اعلام کرد، و سرزمینهای تحت تصرفش (قلمرو امپراتوریش) را میان فردیناند و پسرش فیلیپ تقسیم کرد.

تقسیم امپراتوری به دو قسمت توسط شارل کن موجب گردید فرانسه که از هر طرف در محاصره قرار گرفته بود، نفس راحتی بکشد، و مسئله درخواست کمک فرانسه و عثمانی از یکدیگر، پس از امضای قرارداد کاتوکامبرزی^۲ میان فرانسه و اسپانیا در آوریل ۱۵۵۹ م، به پایان رسید. ^۳ در این زمان فیلیپ دوم در اسپانیا و هانری دوم در فرانسه فرمانروایی می کردند. پس از آنکه مدتی از درخواست پادشاه فرانسه مبنی بر کمک دولت عثمانی از طریق دریا، گذشت، هانری دوم با اعزام سفیری به نام فردیان^۳ اطلاع داد که طی قرارداد سال ۱۵۵۹ م، با اسپانیا صلح کرده است (۱۱۳) (با توجه به اسناد موجود). پادشاه عثمانی نیز از ارسال فرمانی که برای صالح پاشا، بیگلربیگ الجزایر، دایر بر کمک به پادشاه فرانسه صادر کرده بود، صرفنظر کرد، و

۵- در متن اصلی آمده است که انگلستان قرارداد صلح کاتوکامبرزی را با اسپانیا منعقد کرد که اشتباه است. قرارداد مذکور میان فرانسه و اسپانیا (هانری دوم و فیلیپ دوم)، در دوم آوریل ۱۵۵۹ منعقد شد (م).

1. Piomino 2. Kâto Kâmbertzi (Cateau Cambresis) 3. Ferdiyan

در جوابیه ای که نوشت، از صلحی که به وجود آمده بود، اظهار خوشوقتی کرد، و اطلاع داد که دوستی خود را با وی همچنان ادامه خواهد داد.

هانری دوم اندکی پس از انعقاد قرارداد کاتوکامبرزی فوت کرد. پسر بزرگش فرانسوای دوم جانشین او شد. هنگامی که سلطان سلیمان قانونی در سال ۱۵۶۶م فوت کرد، شارل دهم، پسر دیگر هانری دوم، بر فرانسه حکومت می‌کرد.

سلسله پادشاهان فرانسه از خاندان والوا در قرن شانزدهم



روابط عثمانی-اسپانیا

روابط عثمانیان با اسپانیا، با کوبیدن سواحل اسپانیا توسط کمال رییس به خاطر کم کردن مظالم اسپانیا نسبت به مسلمانان اندلس شروع شد که مصادف با زمان فرمانروایی بایزید دوم بود. در زمان یاووز سلطان سلیم، و در زمان فردیناند کاتولیک، مؤسس پادشاهی اسپانیا که ناوگان مهمی در مدیترانه داشت، عثمانیان متوجه پادشاهی اسپانیا شدند.^(۱۱۴) حتی یاووز

سلطان سلیم پس از مراجعت از جنگ با مصر، با سفیری که از جانب پادشاه اسپانیا به استانبول آمده بود، درباره مسئله قدس شریف و زائران به مذاکره پرداخت و سفیر اسپانیا را مورد تفقد قرار داد. به سفیر اسپانیا گفته شد که برای دولت عثمانی امکان داشتن روابط تجاری با اسپانیا نیز وجود دارد. (۱۱۵)

روابط عثمانی - اسپانیا، بعدها در سالهای اولیه سلطنت سلطان سلیمان قانونی، یعنی قبل از جنگهای بلگراد و موهاچ، پشت سرهم به صورت خصمانه‌ای شروع شد. زیرا شارل کن (شارل پنجم)، پادشاه اسپانیا و امپراتور آلمان، به خاطر اینکه خواهرش ماری، همسر لایوش دوم آخرین پادشاه مجارستان بود، از مجارستان حمایت می‌کرد. علاوه بر آن فردیناند، برادر شارل کن نیز با خواهر لایوش دوم ازدواج کرده بود و به علت این حمایت و خویشاوندی، کریستف^۱ سفیر شارل کن، که خود سربازی جنگجو و کنت منطقه فرانزیان بود، با نیرویی شانزده هزار نفری به بوسنه آمد و یایچه را که توسط عثمانیان محاصره شده بود، نجات داد، و در مقابل این خدمتش لایوش دوم پادشاه مجارستان عنوان حامی دالماسیا و کرووات را بدو داد. (۱۱۶)

روابط عثمانی - اسپانیا، پس از کناره‌گیری شارل از امپراتوری، و امپراتور شدن فردیناند، به صورت روابط مختلط عثمانی - اتریش، عثمانی - آلمان، و عثمانی - اسپانیا درآمده، ادامه یافت. به استثنای فرانسه و انگلستان، بهتر است بگوییم روابط عثمانیان با اروپای مرکزی و غربی، یعنی با شارل کن فرمانروای امپراتوری مقدس ژرمن (آلمان)، تماماً به صورت مجادلات و مبارزات سپری شد. دولت عثمانی که در صدد گسترش نفوذ خود در مدیترانه و آفریقای شمالی بود، در مقابل خود با دشمنی نیرومند مانند اسپانیا روبرو شد. بدین جهت اهداف سیاسی آنان - به علت رقابت موجود میان عثمانی - اسپانیا (عثمانی - آلمان)، که نخستین بار بر سر مسئله آلمان در مجارستان باهم درگیر شدند، به مدیترانه و آفریقای شمالی انتقال یافت، که این حوادث را در بخشهای مربوط به وقایع عثمانی دیدیم.

شارل پنجم، پادشاهی بوهیما و مجارستان همراه با امپراتوری آلمان را به برادرش فردیناند، ارشیدوک اتریش واگذار کرد و کناره‌گیری نمود. پادشاهی اسپانیا، سیسیل و ناپل و کنت نشین فلمینگ و فرانک کونته را به پسرش فیلیپ داد (ژانویه ۱۵۵۶). بدین سبب، روابط عثمانی با پادشاهی اسپانیا، پس از تقسیم امپراتوری شارل کن به دو قسمت، در زمان فیلیپ دوم شروع شد، که چون در بخش مربوط به روابط عثمانی - فرانسه، و اقدامات عثمانیان در مدیترانه

و آفریقا به آن اشاره شده است، از تکرارش خودداری می‌شود. یک سال پس از انعقاد قرارداد با فردیناند در سال ۱۵۶۲م، فیلیپ پادشاه اسپانیا نیز، توسط آلبردو ویش سفیر فردیناند، مذاکراتی را برای رسیدن به توافق شروع کرد، و متارکه‌ای که قبل از آن با سعی سفرایی به نامهای فرانکی^۱ و وارگاس^۲ به دست نیامد، این بار، یعنی در سال ۱۵۶۳م، منتج به یک قرارداد صلح هشت ساله گردید. (۱۱۷)

روابط عثمانی - پرتقال

سلطنت نشین پرتقال یا پرتوقال، بخش کوچکی از شبه جزیره ایبری واقع در ساحل اقیانوس اطلس بود. پس از تأسیس پادشاهیهای لیون، کاستیل و آراگون، بجای دولت مسلمان اندلس، پادشاهی پرتقال نیز، همانند پادشاهیهای موجود در غرب شبه جزیره ایبری به وجود آمد. خاندان سلطنتی پرتقال، منتسب به شاهزاده‌ای به نام هانری اهل بورگنی بود. شاهزاده مذکور، در سال ۱۰۸۶م، به کمک آلفونس ششم پادشاه کاستیل که سرگرم جنگ با مسلمانان بود، آمد، و به خاطر این خدمتش داماد شاه شد، و پورتو^۳ واقع در اسپانیای شمالی را که از دست مسلمانان خارج کرده بود، به وی واگذارد. وی در آنجا یک کنت نشین به وجود آورد. این کنت نشین بتدریج روبرو توسعه نهاد و به صورت سلطنت نشین درآمد. مرکز این سلطنت نشین کوچک شهر لیزبون (لیسبن) بود که در زمان مسلمانان ال اشبونی^۴ (الاشبونی) نامیده می‌شد. پرتقال در سایه اکتشافات جدید جغرافیایی، بر اثر تجارت دریایی، ثروتمند شد. بویژه در قرن شانزدهم، مستعمرات و مستملکات زیادی در اقیانوس هند به دست آورد، و با رقبایش که در برابرش سر بر می‌آوردند، با موفقیت مقابله و مجادله می‌کرد. در اواخر قرن پانزدهم، دماغه امیدنیک در آفریقای جنوبی کشف و واسکودوگاما از این راه وارد اقیانوس هند شد. پس از رسیدن به حوالی کلکته (۲۰ مه ۱۴۹۸)، فعالیت تجاری پرتقال روبرو افزایش نهاد، و برای از دست ندادن این تجارت، همان گونه که در فوق گفته شد، در سواحل هندوستان اقدام به تأسیس مستعمراتی کرد.

قبل از پرتغالی‌ها، تجارت هندوستان و عربستان، توسط دریانوردان عرب صورت می‌گرفت، و آنها از طریق دریای احمر و بندراسکندریه مصر، کالاها را به دریای مدیترانه منتقل،

1. Fränki | 2. Vargás | 3. Porto | 4. El'esboniye

و به ونیزی‌ها می‌فروختند. پس از آغاز فعالیت پرتغالی‌ها در دریای هند، چون به غیر از کشتیهای متعلق به خود ونیز کشتیهایی که اجازه سیر و سفر داشتند، به هیچ کشتی دیگری اجازه عبور نمی‌دادند، این مسئله ضربه مهمی هم به تجار عرب و هم ونیزی‌ها وارد ساخت.

در این میان، یعنی اوایل قرن شانزدهم، مصر، سوریه و یمن در دست سلاطین مملوک بود. در سال ۹۱۴ هـ/ق ۱۵۰۸ م، به دنبال شکایت حاکم گجرات از مظالم پرتغالی‌ها، ناوگانی که در سوئز ساخته شده بود، به فرماندهی حسین بیگ وارد اقیانوس هند شد. با اینکه این ناوگان در ابتدا در مقابل پرتغالی‌ها به موفقیت‌هایی نایل آمد، ولی چون المئیدا^۱ کاپیتان پرتغالی، در سال ۱۵۰۹ م، ناوگان مملوکها را در نزدیکی جزیره دی‌یو^۲ مغلوب کرد، بر جرات و جسارت پرتغالی‌ها افزوده شد و پس از ورود به عدن و دریای احمر، شهرهای ساحلی را ویران کردند.

جمهوری ونیز در مقابل این ضربه مهم تجاری که پرتغالی‌ها به آنها وارد کردند، درصدد به وجود آوردن کانالی میان مدیترانه و خلیج سوئز، برای کوتاه کردن راه اروپا و هند برآمد، اما به علت وقوع حوادث سیاسی این فکر به مرحله اجرا درنیامد.

به علت مسدود شدن راههای منتهی به هندوستان، تجارت ونیز، صدمه زیادی خورد، و این، در عین حال موجب کاهش و تزلزل تجارتهای شد که میان سرزمینهای ترکها، عربستان و هندوستان در جریان بود. کاپیتان آلبوکرک که مستملکات پرتغالی‌ها را اداره می‌کرد، در سال ۱۵۱۳ م، جزیره سوگوئرا در مقابل حضر موت واقع در دریای هند (دریای عمان)، و دو سال بعد نیز تنگه هرمز خلیج فارس را تصرف کرد، و دوره مهم بازرگانی را مسدود کرد. انتقال کالاهای این منطقه به اروپا فقط می‌بایست توسط پرتغالی‌ها صورت گیرد.^(۱۱۸) در سال ۱۵۱۵ م، قانصوغوری، سلطان مملوک، در مقابل این اوضاع و احوال، ناوگانی مرکب از پنجاه فروند کشتی از نوع چکدیری (چقدیری) که «غراب» نامیده می‌شد، به فرماندهی سلمان رییس، علیه پرتغالی‌ها اعزام کرد. ولی به علت حوادث یمن در آن دوره، فعالیت علی پرتغالی‌ها صورت نگرفت.

دولت عثمانی پس از استقرار در سوریه، مصر، شبه جزیره عربستان، و بعدها در بصره و بغداد، خود را با رقیبی که راههای تجاری را مسدود کرده بود، رویارو دید. از این رو کارگاههای کشتی‌سازی باقی مانده از دوره مملوکها در سوئز را تعمیر و گسترش داد، و کشتیهایی ساخته شد. کشتیهای پرتغالی‌ها وارد دریای احمر شدند، حتی در جده که اسکله

مکه بشمار می رفت، نیرو پیاده کردند. ولی توسط نیروهای ابونومی امیر مکه و سنجق بیگ جده، پراکنده شدند. اما کشتیهای پرتقالی، قصبه طور سینا را به آتش کشیدند، و هر چند در صدد به آتش کشیدن ناوگان عثمانی ها که در سوئز آماده شده بود، برآمدند، ولی موفق نشدند (۹۴۸ هـ/ق/۱۵۴۱ م).

درباره جنگ ناوگان عثمانی موجود در سوئز، با پرتقالی ها، اطلاعاتی هنگام توضیح وقایع عثمانی به دست داده شد، و چون به فعالیت و اقدامات خادم سلیمان پاشا، پیری رییس، مراد رییس و سیدی علی رییس قبلاً اشاره شده است، از تکرارشان در اینجا خودداری می شود. هنگام ادامه زدوخوردهای عثمانیان با پرتقالی ها جیوان (ژوان - یوان) سوم پادشاه پرتقال، به علت پایان یافتن مخاصمات موجود در دریای هند، حدود اواخر سال ۹۵۱ هـ/ق/۱۵۴۴ م، سفیری به نام ادوارد دوکاتانو^۱ به دربار عثمانی اعزام داشت. با اینهمه آدورنو^۲ امیر ارلاو، یعنی اغری از طرف شارل کن نیز بعنوان سفیر آمده بود. سفیر پرتقال پیشنهاد کرد کشتیهای عثمانی برای رفت و آمد آزادانه، می باید عوارضی پرداخت کنند. اما دولت عثمانی که آبهای دریای هند (دریای عمان) را تحت نفوذ خویش می دانست، پیشنهاد مذکور را برای اولین و آخرین بار قاطعانه رد کرد.^(۱۱۹)

فعالیت پرتقالی ها در بحر احمر بعدها نیز ادامه یافت. حتی در سال ۹۶۷ هـ/ق/۱۵۵۹ م، در نامه هایی از طرف قاضی مکه و امین جده مبنی بر فعالیت پرتقالی ها در بحر احمر، به دست رسید و فرمانی دایر بر تسریع در ساختن کشتیها در سوئز صادر گردید.^(۱۲۰)

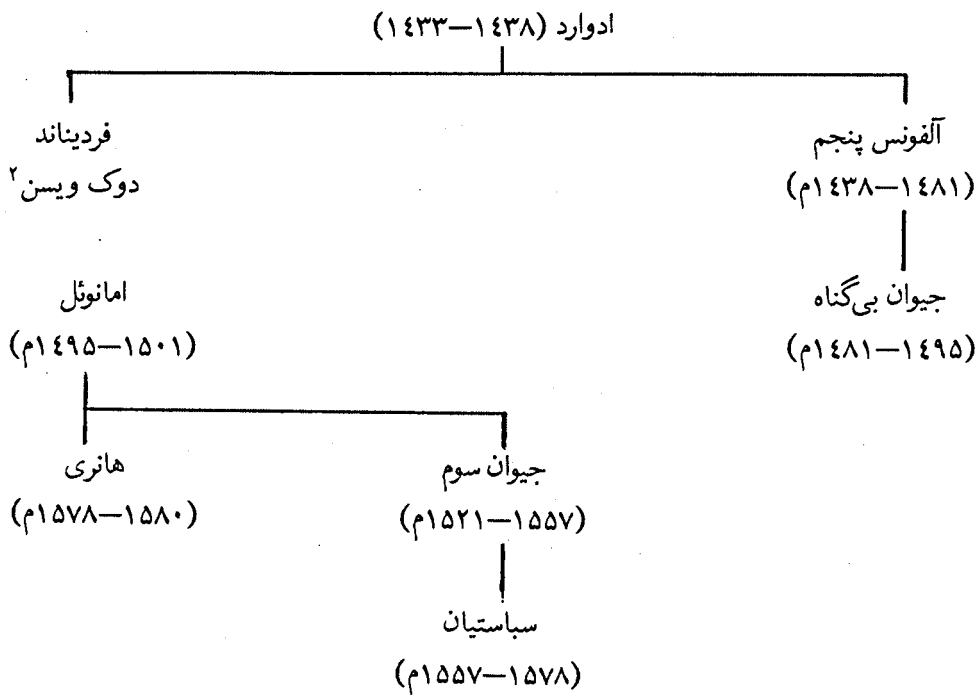
پادشاه پرتقال، بعدها نیز به علت پایان یافتن مخاصمات فی مابین در دریای عمان، با ارسال نامه ای اجازه خواسته بود که سفیرش برای مذاکره در این خصوص عازم استانبول گردد. دولت عثمانی طی نامه مورخ ۲۸ محرم ۹۷۲/سپتامبر ۱۵۶۴، با این پیشنهاد موافقت کرد.^(۱۲۱)

پرتقالی ها جزایر موجود در شرق دریای هند را نیز به چنگ آوردند، سلطان علاء الدین فرمانروای آچه (آچین) واقع در سوماترا، چون تحت فشار آنها قرار گرفت، در سال ۹۷۳ هـ/ق/۱۵۶۵ م، با اعزام سفیری به استانبول از لحاظ توپ، تفنگ و سرباز درخواست کمک کرد. از نامه های ارسالی سلطان علاء الدین پی برده می شود که پرتقالی ها، با دولتهای مسلمان سیلان و کلکته نیز در جنگ بودند. آنچه را که فرمانروای آچه درخواست کرده بود، آماده شد و هنگامی که در صدد ارسال آنها توسط ناوگان بودند، به علت قیام امام توپال مطهر در یمن، سفر

به سوی هند صورت نگرفت. (۱۲۲)

فعالیت پرتغالی‌ها در سرزمینهایی که تحت اداره عثمانیان بود، با در نظر گرفتن دشواری ساختن کشتی در سوئز که ابزار آلاتش از طریق مدیترانه به آنجا انتقال می‌یافت، با اقدام و فعالیت صوقلی محمد پاشا، منجر به صدور فرمانهای برای وصل کردن بحر احمر به دریای مدیترانه صادر شد. اما فعالیت ناوگانهای ونیز، اسپانیا، و پاپ در مدیترانه، مانع موفقیت عثمانیان در انجام این امر مهم شد. (۱۲۳)

پادشاهان پرتغال از خاندان بورگوین^۱ در قرن پانزدهم و شانزدهم



نگاهی کوتاه به انقلابات و اکتشافات در طی قرنی که دولت عثمانی گذراند

در طی بیش از یک قرن، یعنی از سال ۱۴۵۳ تا ۱۵۶۶ در دوره عثمانی، انقلابات مهمی در اروپا روی داد. جنبشهای اصلاح دینی و رنسانس در طی این مدت صورت گرفت. در سایه اکتشافات جدید جغرافیایی، راههای جدید به سوی آمریکا و هندوستان کشف گردید، ایجاد صنعت چاپ موجب انتشار جنبشهای فکری گردید. کشف راه هندوستان توسط پرتغالی ها، همان گونه که دریای هند را تحت نفوذ آنها قرار داد، یک دگرگونی هم علیه ونیزی ها، و برله پرتغالی ها در ارتباط با اقتصاد اروپا به وجود آورد.

به وجود آوردن صنعت چاپ، موجب انتشار سریع جریانات فرهنگی شد و چاپ کتابهای زیاد در سایه این صنعت، سبب انتشار گسترش جنبشهای فکری گردید. در اواخر قرن شانزدهم و اوایل قرن شانزدهم میلادی، در سایه رشد و پرورش هنرمندان و اندیشمندان، دوره رنسانس آغاز شد. این صاحبان هنر و اندیشه در سایه حمایتهای زیاد، آثار مهمی به وجود آوردند.

همچنین در نیمه اول قرن شانزدهم، مسیحیت که تا آن زمان به دو شاخه اصلی کاتولیک و ارتدکس تقسیم شده بود، توسط لوتر، کالون و کلیسای انگلستان (انگلیکان)، به شاخه پروتستان نیز منشعب شد که موجب خونریزیهای زیادی میان کاتولیکها و طرفداران مذهب جدید گردید. در نتیجه، همان گونه که به حاکمیت پاپها خاتمه داده شد، پاپها نیز ناگزیر از تعدیل حرکات و رفتار افراطی پیشین خود شدند. از طرف دیگر، با تشکیلات و جمعیتهای جدید در حفظ و تقویت مذهب کاتولیک کوشش شد. در مجادلات موجود میان کاتولیکها و هواداران لوتر، دولت عثمانی علیه شارل پنجم امپراتور آلمان، به تشویق و تحریک طرفداران لوتر پرداخت.

بادداشتهای فصل سی ام

۱. منشآت فریدون بیگ ج ۱.
۲. برای اطلاع جامع درباره آق قوینلوها، امیرنشینهای آناتولی و دولتهای آق قوینلوها و قراقوینلو، اثر ۱. ج. اوزون چارشلی.
۳. قراپولوک عثمان بیگ با دختر الکسی امپراتور طرابوزان و خواهر مانوئل سوم ازدواج کرد.
۴. اوزون حسن بیگ با کاترینا تنودورا دختر یوانیس امپراتور طرابوزان ازدواج کرد.
۵. اردبیل در آذربایجان ایران واقع، و شیخ صفی الدین اردبیلی در آنجا مدفون است.
۶. تاریخ ابن ایاس، ج ۱، ص ۲۰۴ و ۱۹۱. وقایع سال ۹۱۶ ه. ق. قانصو غوری فرمانروای مملوک پس از به دست آوردن این نامه‌ها که به دست سنجق بیگ بیره جیق افتاده، و توسط وی فرستاده شده بود، کنسولها را فراخوانده، آنها را تهدید کرد، و دستور داد از آنها بازجویی به عمل آید.
۷. منشآت فریدون بیگ، ج ۱، ص ۳۶۴، ۴۷۳، ۴۷۵.
۸. در نامه سلطان سلیمان آمده است: «... چرا نماینده‌ای به درگاه جهان پناه و بارگاه آسیانان نفرستاده و اظهار عبودیت نکردی، به علت عقل ناقص شما که ناشی از غرور و تکبر است و به سبب انحراف از دایره عدالت، انشاء الله من بزودی توجه همایونی خود را معطوف دیار شرق خواهم کرد که خود موجب عظمت مبارک من شده و مصمم شدیم که خیمه گردون خویش را در سرزمین تبریز، آذربایجان و شاید هم جلگه خراسان برپا داریم. علت این تعویق و تأخیر تا این زمان جنگ در رودس و بلغراد، با کفار هنگری و اروپایی بوده است.» و نامه را با این جمله: «اگر مردی به نامه‌ام پاسخ داده، و در زمان خود حاضر خواهی بود.» به پایان رسانده بود.
۹. درباره جنبش وان و گرجستان، و فرار القاص میرزا توضیحاتی در نامه همایونی که سلطان سلیمان به فرانسوای اول پادشاه فرانسه فرستاد، وجود دارد.
۱۰. هنگامی که رستم پاشا عازم جنگ بود، اطلاع داد که بنی چریها به شاهزاده مصطفی والی قونیه، گرایش پیدا کرده‌اند، از این روی وی را احضار و خود شخصاً عازم جنگ شد.
۱۱. علاوه بر مکه و مدینه، اماکن مقدسه موجود در کربلا و کوفه، که شهادتگاه حضرت علی (ع) و حضرت حسین (ع) هستند، و نیز بغداد که مدفن امام موسی کاظم (ع) است، از جمله مواضع و اماکن مذکور بودند.
۱۲. این عهدنامه‌ها، عیناً در منشآت فریدون بیگ (ج ۱، ص ۵۰۷ و ۵۱۰)، در تاریخ پهلوی، (ج ۱، ص ۳۲۹ و ۳۳۷) موجود است.
۱۳. دفتر مهمه، شماره ۷، ص ۲۶۱، درباره پذیرش سفرای ایران پس از تشکیلات مرکزی دولت عثمانی، اثر مؤلف.
۱۴. ف. فالمرایر، تاریخ امپراتوری طرابوزان، مونیخ ۱۸۲۷، انجمن تاریخ ترک، این اثر مهم آلمانی را به ترکی ترجمه کرده است.
۱۵. دیوید کومنن آخرین امپراتور طرابوزان در نامه‌ای که در تاریخ آوریل ۱۴۵۹ توسط پاپ پی دوم، به فیلیپ دوگ بورگوندی فرستاد، پیشنهاد اتحاد علیه ترکها را کرده، خواسته بود که مجارها را نیز علیه ترکها تحریک کند، و نوشته بود در صورتی که فیلیپ عازم تصرف قدس گردد او شخصاً به وی کمک خواهد کرد، و برای به دست آوردن کمک و اتحاد اوزون حسن، دختر برادرش را به ازدواج او درآورد. با اعلام آمادگی سی فروند کشتی و بیست هزار جنگجو، نوشته بود که اوزون

- حسن پنجاه هزار جنگجو و نیز پادشاه گرجستان شصت هزار جنگجو در اختیار دارند، و از نیروهای سایر شاهزادگان گرجستان و دیگر نیروها نیز سخن رانده بود (میلر، طرابوزان، آخرین امپراتوری یونان، لندن ۱۹۲۶).
۱۶. میلر طرابوزان، آخرین امپراتوری یونان، لندن ۱۹۲۶، ص ۵-۱۰۴.
۱۷. آرشیو کاخ توپقایی، شماره‌های ۵۶۸۶، ۵۹۰۵.
۱۸. آرشیو کاخ توپقایی، شماره ۵۹۸۹، عبداللطیف خان، در سال ۵۹۴۶ ق/۱۵۳۹ م، به جای برادرش عبدالله فرمانروا شد.
۱۹. س. کانتا کوزین می‌گوید: «به دنبال مرگ پاپ، ناوگانش پراکنده شد، و وقوع جنگ میان آلمان و مجارستان، موجب عقیم ماندن کمک به آل قرامان گردید.
۲۰. در مورد برنامه‌های پاپ پی دوم و اتحاد ونیزی‌ها با آل قرامان سه به‌نام‌های آتناس سیلیویوس Aeneas silvius و باربارا Bârbârâ.
۲۱. نیروهای ونیزی ابتدا از جزایر ایونین که به تصرف عثمانیان درآمده بود، جزایر سانتامورا و کفالونیا را ضبط کرد. ولی به موجب معاهده سال ۱۵۰۲ م، سانتامورا را باز پس داد و کفالونیا را در دست خویش نگاه داشت. متون معاهده مورخ جمادی‌الآخر ۹۰۸/ ۴ نوامبر ۱۵۰۲، به زبان ترکی و رومی در آرشیو ونیزی موجود است.
۲۲. تاریخ هامر (ترجمه عطاییگ)، ج ۵، ص ۱۸۰.
۲۳. ناپل و سیسیل تا سال ۱۲۸۴ م، متحد و یکی بودند، و در این تاریخ، به دنبال ظهور خاندانهای آراگون و آنژو از هم جدا شدند. ناپل تحت اداره آنژوها و سیسیل نیز تحت اداره آراگون‌ها درآمد. حدود اواسط قرن پانزدهم آراگون‌ها موفق شدند هر دو سلطان‌نشین را تحت اداره واحدی درآورند.
۲۴. پادشاه ناپل از سلسله آنژو، چون از ملکه ژانت دوم دختر شارل سوم اهل دوراس.. Duras فرزندی نداشت، از این نظر آلفونس پنجم - از خاندان آراگون - را به فرزندی قبول کرد. آلفونس بلافاصله برای اینکه به سلطنت دست یابد، علیه ملکه مذکور که بسی عیاش و ولخرج بود، دست به اقدام زد. ولی در این زمان ژانت فرزند خوانده‌های دیگری نیز پذیرفته و پس از اینکه در سال ۱۴۳۵ م، فوت کرد در مجادلات بین این فرزندخوانده‌ها به خاطر وراثت، آلفونس سلطنت ناپل را به دست آورد.
۲۵. چون آلفونس پادشاه آراگون بود، بعنوان آلفونس پنجم، و بعنوان پادشاه ناپل نیز، آلفونس اول خوانده می‌شد.
۲۶. ترجمه ایتالیایی این عهدنامه در کلیات قراقوچ موجود در نخست وزیری است.
۲۷. شارل اول کنت آنژو و پرووانس، پسر شارل هشتم پادشاه فرانسه، همچنین برادر سن لویی (لویی مقدس) پادشاه فرانسه بود، به تحریک و تشویق پاپ سلطنت ناپل و سیسیل را از چنگ منفرووا - Menfruva - (ماین فرویی Main.. frai ۱۲۶۶-۱۲۵۸ م) از خاندان هوهشتاین خارج کرد و بدین ترتیب سلطنت خاندان آنژو در ناپل تأسیس شد.
۲۸. شارل سوم، فرزند خوانده ملکه ژانت اول بود که این ملکه عیاش و ولخرج را کشت و خود جانشینش شد.
۲۹. ژان اول چون پادشاه ناپل و سیسیل بود، بعنوان ژان اول و به علت اینکه پادشاه ناوار و آراگون بود، بعنوان ژان دوم معروف است.
۳۰. ژان پدر فردیناند کاتولیک به دنبال مرگ آلفونس پنجم در ۱۴۸۵ م، پادشاه آراگون و سیسیل شد، و فردیناند فرزند مشروع آلفونس در امارت ناپل باقی ماند. فردیناند کاتولیک در سال ۱۴۷۹ م پادشاه آراگون و سیسیل شد، و در سال ۱۵۰۴ م، نیز پادشاهی ناپل را به دست آورد.
۳۱. ژانت دیوانه دختر فردیناند کاتولیک، ملکه کاستیل بود، و با فیلیپ زیبا - آرشیدوک اتریش، پسر ماگزیملیان اول امپراتور آلمان از سلسله هابسبورگ ازدواج کرد. فیلیپ زیبا در سال ۱۵۰۶ م، و ژانت نیز در سال ۱۵۵۵ م فوت کرد. از

- ازدواج آنها شارل پنجم (شارل کن مشهور) به دنیا آمد.
۳۲. به فیلیپ پسر شارل کن، چون پادشاه ناپل و سیسیل بود، فیلیپ اول و به علت پادشاه اسپانیا بودنش نیز فیلیپ دوم گفته می‌شد.
۳۳. سفرنامه برتراندون دولا برکیه، صاحب این سفرنامه شخصاً با سفیر میلان ملاقات کرده بود.
۳۴. Ludvik sforça More، وی گندمگون بود، از این رو او را اسفورچه اهل موریتانی نیز می‌نامیدند. از سال ۱۴۹۴ تا ۱۵۰۰، به مدت شش سال حکومت کرد.
۳۵. شارل هشتم بی آنکه فرزندی از خود به جای گذارد، فوت کرد. به جایش لویی دوازدهم، پسر شارل دوک اورلئان که نوۀ شارل پنجم و عموزاده‌اش از پادشاهان فرانسه به پادشاهی رسید (۱۴۹۸م). پدر بزرگ لویی دوازدهم و برادر شارل ششم، دوک اورلئان چون با دختر جیوانی گالیاس ماریا [Civani Galyas Marya]، نخستین دوک میلان ازدواج کرده بود، از این جهت بود که پادشاه فرانسه نسبت به میلان ادعای حق می‌کرد. جیوانی گالیاس ماریا از خاندان اسفورچه از سال ۱۴۷۶ تا ۱۴۹۴، امیر میلان بود.
۳۶. لئوناردو داوینچی نقاش مشهور (۱۵۱۹-۱۴۵۲م)، نزد لودویک اسفورچه تربیت یافت و تا هنگام تصرف میلان در آنجا بسر برد.
۳۷. فرانسوای اول (۱۵۴۷-۱۴۵۲م)، پادشاه فرانسه میلان را که میراث مادرش که از احفاد ویکنت والانتین (Viscount) «ویکنت لقب نجیب‌زادگان قدیم که مقامشان یک درجه پایینتر از کنت و بالاتر از بارون بود» (م) بود، دانسته، از این رو نسبت به میلان ادعای حق می‌کرد.
۳۸. ژول (جولیو) دومدیچی که در سال ۱۵۲۳م، تحت نام کلمان هفتم پاپ شد. ابتدا رییس شوالیه‌های مالت، و کاردینال فلورانس و آرشیدوک بود. ژول (جولیو) دوم پسر لورن اول از خاندان مدیچی که در سال ۱۵۱۶م فوت کرد، دوک نامور Namur. بود. پیردوم که در سال ۱۵۰۳م فوت کرد، رییس دولت فلورانس بود. کاترین دومدیچی نوۀ وی و دختر لورن دوم پسر هانری دوم پادشاه فرانسه بود. آلکساندر دومدیچی (متوفی در ۱۵۳۷م)، و کوزما (کوزیمو) دومدیچی (متوفی ۱۵۶۲م) رؤسای جمهور فلورانس بودند.
۳۹. در اوایل قرن شانزدهم دوک‌نشین فلورانس، سفیری در استانبول داشت، به علت فوت یکی از فلوردین‌ها در بورسه، به موجب عهدنامه موجود، درباره اختلافات موجود سندی در محکمه شرعیۀ بورسه وجود دارد (دفتر شرعی «سجلات» الف $\frac{۲۳}{۲۵}$ ، ص ۲۷۴، رمضان سال ۹۹۲).
۴۰. تاریخ هامر ج ۴، ص ۸۲.
۴۱. قانوننامه، کتابخانه ولی‌الدین افندی، شماره ۱۹۷۰، برگ b ۱۴۹.
۴۲. اعضای هیأت مذکور نامه کوزیمو دومدیچی و هدایای ذیقیمتی را که برای سلطان فرستاده بود، تقدیم کردند. سلطان سلیمان قانونی چون نمی‌خواست هیأت مذکور بلافاصله بازگردد، و خواهان اقامت بیشتر آنان در استانبول بود، از این رو از خزانه دولت هزینه زندگی و اقامتشان را پرداخت کرد (تاریخ هامر، ج ۵، ص ۱۹۸، و منشآت فریدون بیگ، ج ۲، ص ۳۹۵).
۴۳. در نامه سلطان سلیمان قانونی که مواد و کلیه آن در پانویشت ذیل نقل می‌گردد، نام سفیر مذکور گوتروکرda Gutro Kerda ذکر شده است (منشآت فریدون بیگ، ج ۲، ص ۳۹۵).
۴۴. از نامه سلطان سلیمان قانونی، «... من سلطان سلیمان خان بن سلطان سلیم خان، فرمانروای سرزمینهای فراوان هستم... اینک که امرای فلوردین (فلورانس)، از افراد کارآمد و معتمد خود، سفیری به نام گوتروکرda را به دربار سلطان پناهم فرستاده‌اند، خواستار تجدید عهدنامه صلح و صلاح زمان جد مرحومم سلطان بایزید خان و پدر مرحومم سلطان

- سلیم خان شده‌اند، آن را مقرر و مصدق داشته، و این عهدنامه شریفه‌ام را داده، و فرمان دادم که امیر فلوردین مذکور، سفیر اعزام دارند، بنا به آنچه که مصلحت است اگر همان طور که ونیزی‌ها گمرک می‌پردازند، آنها نیز پرداخت کنند، و اگر یکی از آنها بدهکار باشد، طلبش اخذ شده، و به خاطر بدهکاری وی دیگری بازداشت نشده، و یا از دیگری اخذ نشود. در صورتی که کسی از آنها فوت کند، اموالش به کسی که وصیت کرده، داده شود، در صورتی که بدون وصیت بمیرد، بالیوس (سفیر) آن را تحویل گرفته، و مأموریت المال در آن تصرف و دخالت نکرده، مردم فلورانس در هر جای ممالک محروسه‌ام که بخواهند رفت و آمد کنند، و کسی مانع و مزاحم آنها نشود. کشتیها به دریای سیاه آمده و پس از پرداخت آنچه که شرعاً مرسوم و معمول و مقرر است، کسی مانع آنها نخواهد شد...» (منشآت فریدون بیگ، ج ۲، ص ۳۹۵).
۴۵. تاریخ هامر، (ترجمه عطاییگ)، ج ۶، ص ۱۰۷ و ۱۰۸.
۴۶. تاج التواریخ، ج ۱، ص ۴۷۱.
۴۷. لایوش اول، لویی کبیر، از سلسله آنژ و پسر شارل و برت Šarobret بود، و در سال ۱۳۲۶ م متولد و در سال ۱۳۴۲ م، پادشاه مجارستان، و در سال ۱۳۷۰ م، در حالی که پادشاه لهستان هم بود، فوت کرد. همسر اول او مارگریت، دختر شارل چهارم از خاندان لوگزامبورگ، و مارکی مورایا بود، همسر دومش الیزابت نیز، دختر اتین (استفان)، امیر بوسنه، تابع مجارستان بود.
۴۸. ماتیا کوروین در سال ۱۴۴۳ م متولد شد. لادیسلاس ششم که از ازدواج الیزابت دختر سیگیسموند و آلبرت پادشاه مجار (که بعدها امپراتور آلمان شد)، به دنیا آمد، به علت نفرت عام از وی، ناچار از ترک تاج و تخت مجارستان شد و به دنبال رفتن وی به بوهیما، ماتیا کوروین در هفده سالگی به پادشاهی مجارستان انتخاب شد. وی در ۱۴۹۰ م، فوت کرد. او پسری به نام ژان ماتیا داشت که در سال ۱۴۶۹ م متولد شده بود.
۴۹. اگر چه میان ماتیا و بایزید دوم در سال ۸۸۸ هـ ق/ ۱۴۸۳ م. متارکه‌ای پنج ساله منعقد شده بود، ولی وی نتوانست از تهاجمات ترکها در امان بماند.
۵۰. تصویر متن ترکی این عهدنامه، در بولتن شماره ۸۴ توسط طیب گوگ بیلگین . Gök bilgin . منتشر شده است. اصل عهدنامه طی شماره ۷۶۷۵ در آرشیو کاخ توقایی است. معاهده دیگری نیز تحت شماره ۵۸۶۱، وجود دارد.
۵۱. روزنامه حیدر جلیبی، (منشآت فریدون بیگ، ج ۱، ص ۴۷۵، ۴۷۶، ۴۸۲).
۵۲. تاریخ پجوی، به نقل از تواریخ مجارستان می‌نویسد که لایوش دوم در سال ۱۵۰۳ م متولد شد.
۵۳. تاریخ پجوی، ج ۱، ص ۱۵۱، درباره پیرین پطری یا پطری پره‌نی ← به بخش مربوط به الحاق مجارستان.
۵۴. Anju- تاریخهایی که در زیر نام فرمانروایان آمده است، مربوط به جلوس و وفات آنان می‌باشد.
۵۵. همسر ژانت اول ملکه ناپل، از سلسله آنژ بود که در سال ۱۳۴۵ م، توسط همسرش به قتل رسید.
۵۶. لایوش کبیر در عین حال در سال ۱۳۷۰ م، پادشاه لهستان نیز شد.
۵۷. پسر شارل چهارم دوک لوگزامبورگ بود در ۱۳۶۸ م متولد و در ۱۳۸۲، با ماری ملکه مجارستان ازدواج کرد و پادشاه مجارستان شد. در ۱۴۱۱ م، به امپراتوری آلمان برگزیده شد و در ۱۴۳۷ م فوت کرد.
۵۸. نامزد لویی پسر شارل پنجم پادشاه فرانسه بود.
۵۹. ملکه لهستان بود، به عقد ازدواج یا گلون گراندوک لیتوانی درآمد و بدین ترتیب شوهرش پادشاه لهستان شد.
۶۰. آلبرت همسر الیزابت، پسر دوک اتریش بود. در ۱۴۳۷ م، با ازدواج با الیزابت، پادشاه مجارستان شد. وی که به امپراتوری آلمان نیز برگزیده شد، زیاد زندگی نکرد، و در ۱۴۳۹ م، فوت کرد، و از خود پسری به نام لادیسلاس بجای گذارد.

۶۱. با اینکه تازه متولد شد، ولی بجای پدرش بعنوان پادشاه انتخاب شد. اما عده‌ای از امرای مجارستان بجای وی لادیسلاس دیگر، دوک لیتوانیا، و پسر پادشاه لهستان را که از سلسله یا گلون بود، به پادشاهی انتخاب کردند. لادیسلاس ویا، ولادیسلاس در سال ۱۴۴۴م، در جنگ وارنا به قتل رسید، و هونیادی یانوش یا ژان هونیاد، نایب السلطنه این پادشاه خردسال شد، و خود در سال ۱۴۵۳م، به پادشاهی انتخاب گردید، اما چهار سال بعد، وی پادشاه بوهیمیا شد و ماتياس کوروین به جای وی به پادشاهی مجارستان برگزیده شد.
۶۲. به دنبال فوت ماتياس کوروین، علاوه بر پادشاهی بوهیمیا، در سال ۱۴۹۰م، پادشاه مجارستان نیز شد.
۶۳. همسر فردیناند مشهور و دوک اتریش و برادر شارل کن بود.
۶۴. پسر فردیناند بود که بعد از پدر، امپراتور آلمان شد.
۶۵. به او هم اسم پدر بزرگ پدریش، یعنی اتیین و یا استفان، و هم نام پدر بزرگ مادریش یعنی سیگیسموند پادشاه لهستان را داده بودند.
۶۶. همسر نخستین ایوان دختر بوریس، گراندوک یور - Tevr بود، دومین همسرش نیز همان صوفیا، دختر توماس پالوولگوس بود که در سال ۱۵۰۳م درگذشت.
۶۷. چون به پلشچیف دستور داده شده بود که هم در مقابل شاهزاده عثمانی که سنجق بیگ کفه بود، و هم در مقابل شخص شاه، زانو زده، فقط به صورت خم شدن (سر فرود آوردن) در مقام سلام برآید، او نیز به همان طریق عمل کرد.
۶۸. رجب ۹۲۱، «مجلس تشکیل شد سفیر مسکو وارد شد و دست بوسید. عرض عبودیت و اخلاص کرد. پوست سمور و شوق‌های درخشان، روباه سیاه و یک قطعه پوست ماهی سیاه، خارماهی سفید، شنقرها (نوعی بازشکاری)، پیشخدمتهای چشم‌آبی، و انواع و اقسام سنقرهای چوبی همراهش آورد، دیوان (مجلس) با کمال احترام به پا خاست...» روزنامه حیدر چلبی، منشآت فریدون بیگ، چاپ ۱۲۷۴م، ج ۱، ص ۴۶۷، و چاپ ۱۲۶۴، ج ۱، ص ۴۱۵.
۶۹. محمد گری خان کریمه، با واسیلی قرار بر این گذارد که یکی از هواداران وی را بعنوان خان غازان (قازان) تعیین نماید، و درخواست کرد که بجای محمد امین خان، برادر خود صاحب گری را بعنوان خان غازان انتخاب کند. ولی چون این امیرسودی عاید واسیلی نمی‌کرد، شخصی به نام شیخ علی را که به وی پناهنده شده بود، به آنجا فرستاد و در صدد برآمد که خانان غازان را تحت نفوذ خویش درآورد. گراندوک مسکو در همان زمان هیأت سفارتی را به استانبول فرستاد و از مظالم محمد گری شکایت کرد (گلین خانان، ص ۳۰-۲۸، به نقل از تلفیق الاخبار و قراقرم).
۷۰. تاریخ هامر، ج ۴، ص ۱۱۱-۱۱۲. پس از نخستین تماسها بازرگانان روس و ترک به آمد و رفت پرداختند (دفتر مهمه شماره ۴۲، ص ۲۸۶).
۷۱. ترجمه از بخش لاتین ج ۴، ص ۳۱۱، تاریخ هامر، واسیلی در نامه اش فرمانروای عثمانی را با آتش و آهن (اسلحه) مورد تهدید قرار داده، از جمله «کسی که عدالت را نابود کند، راهی به بهشت ندارد» که حدیث و فرمایشی از حضرت محمد (ص) است، استفاده کرده بود.
۷۲. خان نشین غازان بر اثر تشمت و پراکندگی در سال ۱۴۸۷م، به دست روسها افتاد. ولی پس از مرگ ایوان سوم باز پس گرفته شد. در زمان صاحب گری خان کریمه نیروهای کریمه و غازان، روسها را که در صدد تصرف آنجا بودند، مغلوب کردند. ایوان مخوف نیز ابتدا در امر تصرف غازان به موفقیتی نایل نشده، ولی سرانجام در سال ۱۵۵۲م، انجام این امر برایش ممکن شد. اشغال غازان و استراخان بعدها دروازه‌های سرزمینهای شرقی و جنوب شرقی ترکها را به روی روسها گشود.
۷۳. تاریخ پاسخ نامه‌ای که به علت موافقت با یزید دوم مبنی بر انعقاد قرارداد برای پادشاه لهستان فرستاد، ۳۰ ربیع الاول ۸۹۴/۳ مارس ۱۴۸۹، است. درباره نامه‌هایی که از طرف با یزید، سلیم و سلیمان قانونی برای پادشاهان لهستان فرستاده

- شد (صورتجلسه‌های سومین کنگره تاریخ ترک، ص ۶۶۵-۶۶۲).
۷۴. هیچ یک از دولتها همانند پادشاهان لهستان متماداً به دربار عثمانی سفیر نفرستاده بودند. برخی از آنها برای تجدید قرارداد، برخی نیز در ارتباط با شکایت از خان کریمه عده‌ای نیز در ارتباط با مسایل مختلف و برای جلوگیری از تهاجمات ترکها علیه لهستان از سال ۱۵۴۹ تا ۱۵۵۳م، هر سال به همین ترتیب در رفت و آمد بودند (تاریخ هامر، ترجمه عطاییگ، ج ۵، ۵۳، ۱۲۴، و ج ۶ ص ۱۵، ۳۸، ۲۹۶ و ۲۹۷).
۷۵. منشآت فریدون بیگ، ج ۱، ص ۵۰۱.
۷۶. «نامه سعادت روش شما واصل شد. از زمان آبا و اجدادتان به این طرف، پادشاه لهستان و سایر کفار، سالانه سی هزار فلوری از نقود ماهوت و قماش مالیات می دادند. مدت دوازده سال است که پرداخت نکرده‌اند. فرمان شریفه صادر شد که مالیات مقرر را دریافت کنند (دفترمهمه شماره ۳۳، ص ۱۲۳).
۷۷. وی هم پادشاه لهستان و هم پادشاه مجارستان بود و در جنگ وارنا کشته شد.
۷۸. پس از فوت کازیمیر، پسرش آلبرت در لهستان و برادرش آلکساندر در لیتوانی به سلطنت پرداختند. حتی ایوان کنیاز روس که این جدایی را غنیمت شمرد، جنگ علیه لیتوانی را شروع و مناطق مهمی در سواحل رودخانه‌های دنیپر و دستا Desna را به تصرف درآورد.
۷۹. پولونیا (لهستان) و لیتوانی در زمان سلطنت وی از هم جدا شدند.
۸۰. آنا Anna دختری لادیسلایس هفتم پادشاه مجارستان در سال ۱۵۰۳م. متولد شد در سال ۱۵۲۱م با فریدیناند ازدواج کرد و ماکزیمیلیان دوم - که در سال ۱۵۲۷م به جای پدرش امپراتور آلمان شد - را به دنیا آورد، و در سال ۱۵۴۷م فوت کرد.
۸۱. ماری دختر فیلیپ زیبا، - از خاندان هابسبورگ - پادشاه کاستیل بود، در سال ۱۵۰۵م به دنیا آمد. در سال ۱۵۲۱م، با لایوش دوم پادشاه مجارستان ازدواج کرد. در سال ۱۵۵۸م، فوت نمود. آنها صاحب فرزندی نشدند. بنا به برخی نوشته‌ها، لایوش دوم با ماری خواهر شارل کن و فریدیناند ازدواج کرد. فریدیناند نیز آنا خواهر لایوش را به عقد ازدواج خویش درآورد.
۸۲. تاریخ پجوی، ج ۱، ص ۱۷۰.
۸۳. منشآت فریدون بیگ، ج ۲، ص ۴۵۰ (چاپ سال ۱۲۶۵).
۸۴. در نامه‌ای که در سال ۱۵۷۲م، از طرف شارل چهارم، پادشاه فرانسه فرستاده شد، آمده بود، که خود و ملکه انگلستان، امرای پروتستان آلمان، و شوهرخواهرش کنت ناوار، که پروتستان مذهب بود، به اتفاق، علیه اسپانیا متحد شده‌اند و پیشنهاد شده بود که فرمانروای عثمانی در این اتحاد و حرکت همه جانبه علیه دشمن شرکت، و تقاضا شده بود برای تقویت امرای لوتریست، نامه همایونی ارسال گردد (دفترمهمه، شماره ۱۹، ص ۳۵۹، ۳۳۰).
۸۵. چنانکه در حین مذاکرات قلعه کورون طبق طرح و نقشه یحیی پاشا زاده محمد بیگ، امیر سمندیره به تصرف درآمد.
۸۶. مسلماً وی لویی و یالواتزیوگریتی Alvaiziu Grilli پسر نامشروع آندره گریتی بود که در نوامبر سال ۱۵۰۲م به ونیز بازگشت و پسر نامشروع خود را نیز با خود برد. آندره گریتی بعدها رییس جمهور ونیز شد. بدین ترتیب الواتزیوگریتی که پس از بیست یا بیست و پنج سال در زمان سلطان سلیمان قانونی در امور سیاسی عثمانیان نقش مهمی داشت، پسر همان آندره گریتی بود (تاریخ هامر، ج ۴، ص ۳۷، ۵۳).
۸۷. تاریخ هامر، ج ۵، ص ۱۳۵ (ترجمه عطاییگ).
۸۸. تاریخ پجوی، ج ۱، ص ۲۰۱، تاریخ هامر، ج ۵، ص ۱۸۸. در تاریخ پجوی کاجیانر به صورت کوچیانی koçivâni آمده است، و می نویسد، نیروهای وی مرکب از نیروهای چک، اتریش، مجار و کرووات بودند.
۸۹. تاریخ پجوی، ج ۱، ص ۲۰۳، تاریخ هامر، ج ۵، ص ۱۸۸. تاریخ عالی، آخرین بخش نسخه چاپ نشده و سی و پنجمین

حادثه برگ ۴۲.

۹۰. لاجکی، از افراد ژان زاپولیا بود، و زاپولیا پس از شکست از فردیناند به اردل گریخت و لاجکی را که لهستانی الاصل بود به استانبول فرستاد، و از پادشاه عثمانی برای دوباره به دست گرفتن سلطنت تقاضای کمک کرد. هنگامی که لاجکی در بودین نزد زاپولیا بود، گریتی که مرز مجارستان - اتریش را مورد تهدید قرار داده بود، کشته شد، و معلوم نشد که این کار به دست چه کسی انجام گرفته است. اما زاپولیا بر این باور شد که این کار به دست لاجکی صورت گرفته است، و او را بازداشت کرد. ولی لاجکی بنا به فرمان پادشاه لهستان و تقاضای ملکه ایزابل، نجات یافت و از زاپولیا جدا شد و نزد فردیناند رفت، و بعد بعنوان سفیر فردیناند به استانبول آمد. وی نیز اگر چه مانند گریتی یک ماجراجو بود، ولی گریتی با در نظر گرفتن منافع خویش، نسبت به دولت وفادار ماند. اما لاجکی با جدا شدن از ولینعمتش ژان زاپولیا، به برخی افشاگریها درباره وی پرداخت.

۹۱. تاریخ هامر، می نویسد، لایوش اول پادشاه مجارستان به شکرانه رهایی از حملات ترکها، در صربستان یعنی، با حمل تصویر مریم مقدس بر گردنش، کلیسای مذکور را به نام وی (مریم مقدس) بنا کرد.

۹۲. این مناطق عبارت بودند از شهرهای والپو، شیکلوش، پچوی (پچ)، تاتا (تتا)، ویشه گراد و اشتولویزبرگ یعنی استونی بلگراد.

۹۳. سلیمان پاشا، مجاری الاصل، نخستین والی بودین، پس از مدتی درخواست بازنشستگی کرد، و بالی بیگ یکی از سه امیر آنجا، بعنوان بیگ بیگ [امیرالامرا] بودین تعیین شد. بالی بیگ (پاشا) مدتی پس از آنکه محاصره بودین توسط فردیناند را دفع کرد، فوت نمود. و محمد بیگ پچیسی پاشا زاده، برادرش، سنجق بیگ سمندیره، جانشین وی شد. محمد پاشا دو پسر به نامهای ارسلان و درویش داشت.

۹۴. نام مجارستانی پچوی، پچ، Pecz، و نام آلمانی آن فونف کیرشن Fünfkirchen است. اسلاوها آن را پچوی می خوانند، اگر ما ابراهیم افندی مورخ را پچوی بنامیم و صحیح هم باشد، باید گفت که این اسم بعنوان یک غلط و اشتباه جا افتاده و اشتها یافته، پچوی گفته می شود.

۹۵. در متن این قرارداد که در منشآت فریدون بیگ آمده است، میان تاریخ هجری قمری و میلادی اختلاف وجود دارد. تاریخ تأیید معاهده از طرف پادشاه عثمانی ۳ شعبان سال ۹۵۴ است، و اگر تاریخ میلادی آن ۱۸ سپتامبر ۱۵۴۷ باشد، در کپی (تصویر) نامه به اشتباه ۱۵۴۵ م، ذکر شده است (س. به جلد اول کتاب). بخشهایی از معاهده که در منشآت آمده است: «من که... سلطان سلیمان خان بن سلطان سلیم خان بن سلطان بایزید خان هستم، کسانی که این عهدنامه مبارک ما را نخوانده و نشنیده اند، آگاه باشند که فرندیش (فردیناند)، پادشاه رومی ها و مردم (ملت) وی، سفیری که شایسته درگاه با عظمت و عزت من باشد، اعزام، و از درگاه سعادت مآبم تقاضای صلح و صلاح کرده است، و سفیر وی و کالتا از طرف برادرش یعنی کارلو (شارل کن) پادشاه اسپانیا نیز معروض داشته است که در ازای مناطقی که در ایالت اونگروس (مجارستان) در دست مسیحیان است، با پرداخت سالانه سی هزار سکه طلای مجارستان، بعنوان مالیات، خواهان امان شریفه ام شده است؛ و خود و پادشاه مذکور اسپانیا هم خواهان عنایت شریفه ام شده اند. بنابراین شرط، بیان می شود که ایالت اونگروس سرزمینی است که به ضرب شمشیر ظفر نمون فتح شده است، و قلاع موجود در ولایت مذکور اینک در تصرف سربازان و امرای من است و در درون آن قلاع سرباز و آلات جنگی گذارده شده است. روستاها، زمینها، باغ و باغچه ها، و رعایای آن قلاع و نیز حدود و ثغور آنها، کماکان در تصرف مسلمانان خواهد بود. در ازای قلاعی که در ایالت اونگروس به تصرف مسلمانان در نیامده است، باید سالانه سی هزار سکه به خزانه عامره من پرداخت شود... این قرارداد شریفه ام که پادشاه فرانسه و دوک و نیز هم بعنوان دوست در آن شرکت داده شده اند، و نوشته شده است، توسط

- سفیری که به همین منظور آمده است، به خود وی ارسال می‌شود. اینک افراد معتمد خویش را به نامه‌های یانوش ماریه *poštic* و پوشته *yānus Mārye* (یوستی آرژنتو *vosti Ār.Jento* ماموری که همراه ولتویک *Veltvik* و نماینده تام‌الاختیار فردیناند به استانبول آمده بود)، به عتبه (آستانه) عالی‌ام فرستاد و معاهده همایونیم را پذیرفتند...».
۹۶. فردیناند به دنبال کناره‌گیری شارل پنجم برادر بزرگش، در سال ۱۵۵۶م، امپراتور آلمان شد.
۹۷. فردیناند فرمانروایی با اراده بود. پسر فیلیپ زیبا پادشاه کاستیل و از خاندان هابسبورگ و برادر کوچک شارل پنجم (شارل کن) بود. در سال ۱۵۰۳م، به دنیا آمد، در سال ۱۵۲۱م آرشیدوک اتریش، در سال ۱۵۲۷م، پادشاه مجارستان و بوهمیا، و در ۱۵۳۱، پادشاه روم شد. فردیناند در جولای ۱۵۴۴ یعنی هشت سال پس از آنکه در بهار ۱۵۵۶م، امپراتور شد، فوت کرد، و پسرش ماگزیملیان دوم به امپراتوری انتخاب شد.
۹۸. نام آلبردوویش *Ālber Döviş*، در معاهده هشت ساله‌ای که فوقاً بدان اشاره شد، به صورت آلبورتوز آمده است (منشآت فریدون بیگ، ج ۳، ص ۳۲۵).
۹۹. *K. tofenbāh*، در قرارداد سلطان سلیم اسامی مذکور به صورت التون زنجیر اسقف اغری (اگری) و کریستف توياخ آمده است (منشآت، ج ۲، ص ۳۲۵).
۱۰۰. در مقدمه قرارداد ماه رجب ۹۷۵ قمری، و ماه نیبار *1586 Nivār* ذکر شده است. اگر ماه رجب اوایل ماه قانون (قانون)، آخرین و اولین ماه هر سال است. اولین ماه را قانون اول، و آخرین ماه را قانون ثانی می‌گفتند («م»)، محاسبه شود، نیز تاریخی که در پایان آن آمده است، اوایل رمضان ۹۷۵ می‌باشد. چون تاریخ اوایل ماه رمضان، اول تا دهم ماه را در بر می‌گیرد، بنابراین به نظر می‌رسد که تاریخ مذکور مطابق با ۲۹ فوریه و یا اوایل ماه مارس باشد.
۱۰۱. فردیناند کنت تیرول، و شارل آرشیدوک اتریش و دوک استریا، برادران امپراتور بودند.
۱۰۲. این ماده به این خاطر گنجانده شده بود که شاه اردل با اعتماد به پشتیبانی عثمانی، درصدد تجاوز برنیاید، افلاق و بوغدان نیز در آن ماده گنجانده شدند. امیر اردل برای جلوگیری از عقد قرارداد با اینکه دوبر به استانبول سفیر فرستاد، ولی نتوانست کاری از پیش ببرد (تاریخ هامر، ج ۶، ص ۲۰۰).
۱۰۳. اگر چه هامر می‌نویسد وجه مذکور مالیات نبوده و عنوان هدیه داشته است، ولی در عهدنامه‌ها و فرمانهای عثمانی، مالیات بودن آن صریحاً ذکر شده است (دفتر مهمه شماره ۲۶، ص ۲۸۹، و شماره ۴۲، ص ۴۷).
۱۰۴. منشآت فریدون بیگ، ج ۲، ص ۳۲۴. سفر با اینکه به موجب دستور و فرامینی که دریافت کرده بودند، می‌بایست از مشمولیت فرانسه و نیز از این ماده جلوگیری کنند، ولی در این کار موفق نشدند.
۱۰۵. بانوجه به تاریخ معاهده مذکور، با اینکه از چهار چوبی که تا مرگ سلطان سلیمان قانونی تعیین شده بود، فراتر رفته شده، ولی به علت جنگی که منتج به آن شد، و مصادف با آخرین سال حیات سلطان سلیمان بود، به پایان رساندن حوادث ضروری به نظر رسید.
۱۰۶. فیلیپ دوم در سال ۱۵۵۴م، پادشاه سیسیل و ناپل، در سال ۱۵۵۶م، به دنبال کناره‌گیری پدرش، پادشاه اسپانیا شد، و در سال ۱۵۸۰م، به پادشاهی پرتغال انتخاب شد.
۱۰۷. شارل هشتم با اشغال ناپل، تاج امپراتوری بیزانس را بر سر نهاد، و معلوم بود که درصدد تصرف استانبول، شبه جزیره بالکان و فتح قدس بود. شارل برای انجام مقاصدش در بالکان درصدد استفاده از خاندانهای بومی قدیمی واقع در اپیرو آلبانی برآمده، بدین جهت خواست از وجود کنستانتین که عنوان دوک آخابی داشت، و پسر آرانترینی توپیا گولم (گولم) منتسب به خاندان کومون که همان اپیرو را داشت، استفاده کند، کنستانتین که در سال ۱۴۶۹م، جای پدرش حکمران اپیرو شده بود، به دنبال اشغال آن حوالی توسط ترکها به ایتالیا فرار کرد، و مدتی در روم اقامت گزید.

- بعد بنابه دعوت ماری دختر استغفان برانکوویچ، والی صربستان، نزد بونیفاس پالولوگوس، دوک مُنفرافت (۱۴۸۹م)، از آن پس شارل که درصدد ایجاد جنگی در اپر بود، درصدد استفاده از وجود او برآمد.
۱۰۸. قبل از فرانتز بیان، لافورست سفیر فرانسه که نامه پادشاه به اسارت درآمده فرانسه را همراه انگشتری وی می آورد، به اتفاق همراهنش در حوالی بوسنه کشته شد. با اینهمه نامه و انگشتری پیدا شد و به استانبول ارسال گردید. بعدها وزیراعظم ابراهیم پاشا، انگشتری مذکور را به قیمت هشت هزار دوکا خریداری کرد (تاریخ هامر، ج ۵، ص ۱۳۷).
۱۰۹. بنابه نوشته تاریخ خیرالله افندی (ج ۱۰، ص ۲۲۹)، ترجمه ای از دو نامه ای که فرانسوا و مادرش فرستاده بودند، وجود دارد. در نامه اولی ملکه مادر با بحث از به اسارت درآمدن و زندانی شدن پسرش، چنین نوشته بود: «تاکنون رهایی پسر را به انسانیت شارل کن واگذار کرده بودم، در حالی که نه تنها انسانیتی که معمول و رسم است، به عمل نیامده است، بلکه نسبت به پسر شدت عمل بیشتری نشان می دهد. اینک از ذات شاهانه شما درخواست می کنم که با عظمت، شأن و مقام بارزتان، پسر را از پنجه قهر دشمن خلاصی داده، ابهت و عظمت خویش را نشان دهید.» این نامه ملکه مادر با همان معنی و مفهوم در تاریخ هامر نیز وجود دارد (ج ۵، ص ۱۳۴).
۱۱۰. ابراهیم پاشا وزیراعظم، هنگام ملاقات و مذاکره با سفرای شارل کن و فردیناند، گفت: «... شارل کن هنگامی امپراتور، شناخته می شود، که با ما مصالحه کرده باشد. زیرا ما او را به پادشاهان فرانسه و انگلیس، پاپ و پروتستانها، با همان صفت و مقام خواهیم شناساند (تاریخ هامر ج ۵، ص ۱۳۷).
۱۱۱. از دیوان همایونی برای شاهزادگان آلمان نامه ای دایر بر اتحاد با فرانسه علیه شارل کن فرستاده شد، و آنها را علیه شارل کن و برادرش (فردیناند) تحریک کرد. شارل پنجم پس از اطلاع از این اتحاد، و تصرف برخی شهرها توسط فرانسویان، با اینکه به محاصره میج پرداخت ولی موفق به تصرف آنجا نشد، و پس از دادن تلفات زیادی بازگشت. در نامه پادشاه عثمانی چنین آمده بود: «مفاخر امرای ملت مسیح... به امرای آلمان بنابه دوستی موجود با پادشاه فرانسه، شاهزادگان، امرا، دوک و سایرین که با مشارالیه عهد و پیمان دارید، و مردم دولتهای کوچک و بزرگ، عهدنامه همایونیم واصل خواهد شد. آنچه که معلوم است،.. نامه پادشاه فرانسه توسط سفرای موجود در درگاه عالی سعادت بارمان رسید. از اتحاد و اتفاق با شما، حيله و خدعه ای که پادشاه اسپانیا با شما دارد، و از دوستی دیرین موجود با بارگاه تعالی من و نیکوییهای سخن گفته است. به استحکام دوستی با پادشاه فرانسه، و نیز درستی و مفید بودن شما اعتماد دارم. در حال حاضر تمام کارهای پادشاه اسپانیا و برادرش فرندوش، (فردیناند) حيله و خدعه است، و اصلاً نمی توان به آنها اعتماد و اطمینان داشت. سال گذشته استغفان پسر شاه یانوش را فریب داد، و او را از سرزمین قدیمی خود اخراج کرد، و برای تصرف سرزمینهای برخی امرای مجارستان که تابع شاهزاده بودند، با حيله و تزویر چه بلاهایی بر سرشان آورد، آنها را فریب داد، از آنها استفاده کرد و بعد به قتلشان رساند. مردم را وادار به قیام نمود. پسر یانوش شاه مذکور به آستان باعظمتان پناه آورد. خواهان بندگی من شد. مزید مرحمتم را در حق آن طفل یتیم، نشان داده و آن را ضروری دانستم. به علت مقاومتش سربازان زیاد، و نیز ناوگان همایونیم، یعنی تعداد زیادی از کشتیهایم را اعزام داشتم، و برای مجازات کسانی که با عون و عنایت حق مخالفت کرده بودند، کلسی تدارک دیده شد... تدارک این بار علیه فرندوش (فردیناند) که شاهزاده را از سرزمینش بیرون کرده است و مردم اسپانیاست. شما نیز با اتحاد و اتفاق با پادشاه فرانسه سعی کنید که از معرکه روسپید بیرون آید (منشآت فریدون بیگ، ج ۲، ص ۴۱۳).
۱۱۲. خلاصه نامه ای که در این مورد به پادشاه فرانسه نوشته شد:
- «شما نامه ای توسط یکی از افراد کارآمدتان به نام کیدیناک Kaidinäk که بعنوان سفیر آمده است، ارسال داشته اید... از اجازت همایونی که شامل حال گابریل دارامون— که سابقاً بعنوان سفیر به بارگاه سعادت بارمان آمده بود—

شد، اطلاع دارید. اشعار داشته‌اید که بجای وی سفیر نامبرده‌تان [کادیناک] را اعزام داشته‌اید... اطلاعاتی هم در خصوص اسپانیا بیان شده است، و اطلاع داده‌اید که در سال گذشته انواع حقارت و خسارت را به اسپانیا وارد آورده‌اید. دوستی فیما بین کماکان ادامه داشته، روز بروز هم برآن افزوده شده است. امیرقارلی الی چنین صلاح دیده است که تورگوت رییس دامه‌عزّه، با ناوگان همایونیم، به کشتیهای شما پیوندند، که برای قلع و قمع دشمن سودمند است. اعلام می‌دارم که [این کار]، موجب رضای خاطر همایونیم بوده، و به تفضیل از اوضاع و احوال مربوط به شما اطلاع یافتیم... روز ۱۷ جمادی الاول ۹۶۰/آوریل ۱۵۵۲، برای حمله به طایفه قزلباش اوباش، از استانبول حرکت کرده، وارد حلب شدم، و تا زمانی که عرصه زمین از وجود طایفه قزلباش پاک نشود، مصمم به شروع به کار دیگری نیستم... انشاء الله پس از رسیدن به این مقصود، آن مسئله نیز حل خواهد شد. بدین جهت سفیرتان از حلب به استانبول بازگردانده شد. برای حفظ محدوده دریا، به تورگوت رییس دستور داده شد که راهی دریا شود. به او نوشته شده است که با شما مشورت کند و به شما پیوندند، و در صورتی که صلاح باشد، برای قلع و قمع دشمن اقدامات لازم انجام شود. تعداد زیادی هم سرباز به فرماندهی محمداپاشا (صوقللی) از طریق خشکی اعزام شد (منشآت، ج ۲، ص ۴۰۴).

۱۱۳. هامر نام این سفیر (شاید هم فرانژیپان) را ذکر نکرده است. به موجب اتحاد مابین فرانسه و عثمانی، هر دو دولت می‌بایست با هم از در صلح درآیند. در حالی که هانری سوم قبل از صلح عثمانی - اتریش، اتحاد را برهم زد و برای منحرف کردن دولت عثمانی، سفیری اعزام داشت. ولی سلطان سلیمان چون قرارداد مذکور ضرری به اهداف سیاسییش وارد نمی‌کرد، اهمیتی بدان نداد، و خوشحالی خود را توسط سفیر فرانسه اعلام داشت، ولی به علت خصومتی که سالهای سال ادامه داشت، به پادشاه فرانسه توصیه کرد که بلافاصله به دولتهایی که با آنها صلح کرده بود، اعتماد نکرده، و هشیار آگاه باشد.

۱۱۴. از روزنامه حیدرچلیسی: «در ۲۵ صفر ۹۲۱، خیر فوت پادشاه اسپانیا (فردیناند کاتولیک) که از شهریاران نامدار دیار غرب (فرنگ) بود، رسید. کافری به نام فراشه Frâşe جانشین وی شد (منشآت فریدون بیگ، ج ۱، ص ۴۷۵).

۱۱۵. تاریخ هامر ج ۴، می‌نویسد در مقابل اقدام پاپ لئون دهم برای ایجاد جنگ صلیبی دریایی به اتفاق اسپانیا، فرانسه و انگلستان، علیه عثمانیان، دولت عثمانی درصدد بود با اعمال سیاسی اسپانیا را خارج از این اتحاد و اقدام نگاهدارد.

۱۱۶. تاریخ هامر، (ترجمه عطایبیگ) ج ۵، ص ۵۴.

۱۱۷. هامر (ترجمه عطایبیگ)، ج ۶، ص ۱۰۷.

۱۱۸. آلبوکرک با تصرف تنگه‌های موجود در شرق اقیانوس هند، محدوده دریایی هند را کاملاً در انحصار پرتغالی‌ها درآورده بود. ولی فعالیت آنها، منحصر به تجارت، و محدود به سواحل می‌شده و حالت استقرار در آن منطقه را نداشت، و بعدها در مقابل رقبای نیرومند مجبور به ترک آن مناطق شد.

۱۱۹. تاریخ هامر، (ترجمه عطایبیگ) ج ۵، ص ۲۶۱، ۲۶۴.

۱۲۰. دفتر مهمه، شماره ۳، ص ۱۹۵.

۱۲۱. نامه مورخ ربیع الآخر ۹۸۲/نوامبر ۱۵۶۴، در پاسخ نامه سباستیان Sebastivân پادشاه پرتغال در دفتر مهمه، شماره ۶، ص ۶۶ موجود است. در صفحات ۱۲۲، ۱۲۳ و ۵۱۷ دفتر نیز اسنادی در ارتباط با این موضوع وجود دارد. در نامه درخواست پایان دادن به مخاصمات موجود بین والیان پرتغال و والیان عثمانی در آن حوالی تقاضای صدور و اجازه برای اعزام سفیری جهت مذاکره در این باب شده است که با این درخواست موافقت شده است و پاسخی برای پادشاه پرتغال نوشته شده است: «... با عنایت علو و عنایت حق سبحانه و تعالی... رعایا و مردم شرق و غرب در ظل دولتمان قرار داشته، و چون مراحم مزیده شاهانه ام‌پیوسته شامل حال رعایا سوده، برای رفاه حال رعایا و بازرگانی که در آن حوالی

هستند، تا زمانی که ترک دوستی ای که مرادتان است، نشده، به تجار و رعایای موجود در حوالی هندوستان و الجزایر و سایر رعایا و ممالک محروسه، به امرای ممالک محروسه ام در خشکی و دریا، تا زمانی که اوضاع امن و امان است، اختطار و هشدار داده شده است...» (دفتر مهمه، شماره ۵، ص ۷۰). بدین ترتیب سفیر پادشاه پرتقال وارد، و تا پایان مذاکرات برای پایان دادن به مخاصمات با پرتغالی ها، به والی و فرماندهان عثمانی دستور داده شد، و مراتب به اطلاع پادشاه پرتقال نیز رسید.

۱۲۲. منشآت فریدون بیگ، ج ۲، ص ۴۶۲، درباره این مطالب بے به جنگهای هندوستان در بخش حوادث عثمانی.

۱۲۳. فرمان مورخ ۱۲ رجب ۹۷۵/ژانویه ۱۵۶۸، بعنوان بیگلربیگ مصر، دفتر مهمه شماره ۷ ص ۲۵۸.

فصل سی و یکم

دربار و خاندان عثمانی از اواسط قرن پانزدهم تا اواسط قرن شانزدهم

با گسترش هر چه بیشتر دولت عثمانی، طبیعتاً دربار عثمانی و محل سکونت فرمانروایان نیز، با شیوه‌ای متناسب با توسعه دولت، گسترش یافته، و بر عظمتش افزوده می‌شد. نخستین کاخ عثمانیان در بورسه و در کمال سادگی بود. سپس نیز کاخی در ادرنه ساخته شد. پس از فتح استانبول، به فرمان سلطان محمد فاتح در مرکز شهر (محله بایزید) کاخی ساخته شد که بعدها کاخ قدیم نامیده شد. این کاخ، چون مورد پسند قرار نگرفت، کاخ جدیدی مابین مرمره و خلیج، بر روی دامنه تپه‌ای بنا گردید،^(۱) و فرمانروایان عثمانی، پس از آن در این کاخ که توسط برج و باروها محصور شده بود، سکونت کردند، آن را گسترش داده، به تزئینش پرداختند.^(۲) پادشاهان عثمانی، گاهی با اقامت در کاخ ادرنه نیز، از استفاده از آن غفلت نمی‌کردند، و این کاخ نیز تا نیمه اول قرن هیجدهم، بعنوان الگوی کاخ استانبول، موجودیت خود را حفظ کرد.

تقسیمات کاخ استانبول

کاخ جدید و کاخ استانبول که بعدها نام کاخ توپقاپی^(۳) [توپقاپی سرای] به خود گرفت از سه قسمت، «اندرون»، یعنی حرم همایون، و بخش مختص خانوادۀ پادشاه و بخش خدمات خارجی که «بیرون» نامیده می‌شد، تشکیل یافته بود. به «باب همایون، که میان بیرونی ترین

دروازه واقع در مقابل مسجد جامع ایاصوفیه و دروازه میانی قرار داشت، «جایگاه نخستین»، و به حیاطی که مابین دروازه باب السعاده، و یا دروازه آق آغالار قرار داشت؛ «جایگاه دوم» یا میدان اجتماع، و از باب السعاده تا جایگاه سوم که در داخلترین قسمت قرار داشت «اندرون» یا «حرم همایون» گفته می‌شد. جایگاهی که وزرا آنجا جمع می‌شدند و به امور کشوری می‌پرداختند، و «دیوان همایون» نامیده می‌شد، در سمت چپ کاخ، در محل جایگاه دوم، یعنی میدان اجتماع قرار داشت و خزانه، دفترخانه (دارایی) تشکیلات مربوط به ثبت امور مالی آنجا بود.

در حیاط اولی کاخ، یعنی میان «باب همایون» و دروازه میانی که «ارکان بیرون» نامیده می‌شد، آپارتمانهای متعلق و مخصوص مأمورین کاخ قرار داشت. در بخش «اندرون» و «حرم همایون» کاخ، ابتدا «سالن عرض» [سالن تشریفات] که پادشاه در آنجا هیأت وزرا و سفرای خارجی را به حضور می‌پذیرفت، و آپارتمان [ساختمان] خرقة سعادت، که جایگاه امانات مقدس بود، و آپارتمانهای مخصوص خاندان پادشاه، و بخشها و اتاقهای مخصوص افراد اندرون قرار داشت.

در فاصله دروازه نخستین کاخ که «باب همایون» نامیده می‌شد، تا دروازه دوم که در داخل قرار داشت، نگهبانان وابسته به فرمانده تشریفات که کدخدای نگهبانان گفته می‌شد، مستقر بودند، و این دو دروازه توسط آنان محافظت می‌شد، و خادمین آق آغالار (عنوان بخشی از خادمان و مأموران کاخ عثمانی)، از دروازه سوم که «باب السعاده» نامیده می‌شد و از آنجا وارد بخش حرم همایون می‌شدند، محافظت می‌کردند.

اندرون و ایچ اوغلان لاری*

مأموران و افراد اندرون «حرم همایون» از برخی از اتباع مسیحی که «دوشیرمه» نامیده می‌شدند، و یا جوانانی که در جنگها به اسارت در می‌آمدند و تربیت می‌شدند، بود. این افراد به موجب قانون دوشیرمه [قانون سربازان جدید بینی چری] از افراد بین سنین هشت تا هیجده سالگی جمع آوری شد. ابتدا، در کاخهایی نظیر کاخ گالاتا [گالاتا سرای]، کاخ ابراهیم پاشا، و
 * ایچ اوغلان لاری Içoğlanlari اصطلاحی است که به جوانانی که به خدمت کاخ و دربار گرفته می‌شدند اطلاق می‌شد و پس از تربیت و تعلیم، نامزد مقامات مهم لشگری و کشوری می‌شدند آنها از زمان سلطان یلدزم بایزید، از میان جوانانی که برای نظام جدید بینی چریها، اختصاص می‌یافتند، انتخاب می‌شدند (م).

مدتی در کاخ اسکندر چلبی،^۲(۴) و کاخ ادرنه، در خارج از «اندرون» تربیت یافته و به تحصیل می پرداختند؛ و پس از آنکه آداب و رسوم مسلمانان و ترکها را فرا می گرفتند، بنابه نیازها و تقدم و اولویتشان، به قرارگاههای کوچک و بزرگ کاخ جدید اختصاص یافته و بدانجا سپرده می شدند و در این قرارگاهها، و محلهای مخصوص نیز، به تحصیل می پرداختند. پس از فراگیری آداب و رسوم ویژه کاخ و دربار، بنابه استعداد و شایستگیشان، به خدمت در یکی از قرارگاههای (بخشهای) بینی چریها، مثلاً بخش مسافرت، بخش آذوقه، و یا بخش خزانه، ارتقا می یافتند،^(۵) و امور مربوط به آنجا را انجام می دادند. پس از آن نوبت به مهمترین بخش، یعنی خاص اودا^۱ (اوطه) [بخش خاصه] می رسید. کسانی که نوبتشان فرا رسیده و می بایست جایشان را در بخشهای آذوقه و یا خزانه به دیگران واگذارند، بعنوان سواره نظام گارد دربار و کاخ، از آن بخشها خارج شده و در حقیقت ارتقا می یافتند.

افرادی که هم در کاخها، به استثنای کاخ جدید (مثلاً کاخهای ادرنه، گالاتا، ابراهیم پاشا و اسکندر چلبی) و هم در بخشهای آذوقه و خزانه به سن و سال مناسب می رسیدند، به هیچ وجه در بخش و محل سابق خود نمی ماندند. آنها را بعنوان سواره نظام گارد دربار و بنابه درجات و اهمیت بخشهای سابقشان، با مقرریهای مختلف روزانه، از محل سابق خود خارج می کردند.

جایگاههای (بخشهای) اندرون

در اندرون همایون، از پایین به بالا، به ترتیب بخشهای کوچک و بزرگ، یعنی بخشهای سفره خانه آذوقه و خاصه وجود داشت. خادمان و مأموران بخشهای کوچک و بزرگ، مسلمان و طبق فرهنگ ترکها تربیت می شدند. علاوه بر قرآن کریم، به آنها زبان ترکی، فارسی و عربی یاد داده می شد. آنها علاوه بر آن، انواع ورزشها را (مانند اسب سواری و اسب دوانی، دوندگی «مسابقه دو»، شمشیر بازی، تیراندازی به کار بردن گرز) فرا می گرفتند. آنها را به خاطر لباسی که دولامه «دولاما»،^۲ نامیده می شد — لباسی بود که پیچ می خورد و شبیه جبه بود — در اصطلاح «دولامالی»^۳ نیز می گفتند. هر دو بخش از نظر اعتبار در یک ردیف بودند، از بین آنها، کسانی که شایسته ارتقا مقام بالا تری بودند، به نوبت، وارد بخشهای سفره خانه، آذوقه و خزانه می شدند.

بقیه را نیز به ترتیب، وقتی زمان ارتقایشان می شد، وارد دستجات سواره نظام گارد می کردند. بخش غلامان و خادمان سفره‌خانه در سال ۱۰۴۵ هـ/ق/۱۶۳۵ م، یعنی در زمان سلطان مراد چهارم به وجود آمد. آنها در ابتدا لباسهای پادشاه و افراد اندرون را می شستند، ولی پس از توسعه سازمان و تشکیلاتشان، خوانندگان، نوازندگان، تیراندازان، پهلوانان و کشتی‌گیران، آرایشگران، گرمابه‌داران و دلاکها را از میان آنان انتخاب و تربیت می کردند. فرمانده و رییس کل این بخش، کدخدای کاخ بود، و هرکدام از آنها خود، ریسی به نام رییس رختشوران، رییس خوانندگان و نوازندگان و امثال آن داشتند.

بخش آذوقه از نظر سلسله مراتب، بالا تر از بخش سفرخانه بود. سردهسته آنها، شخصاً غذا را جلو پادشاه می گذاشت. افراد بخش آذوقه، انواع خوراکیها و نوشیدنیها را از قبیل نان، گوشت، میوه، شیرینیجات، شربت و غیره، برای پادشاه و حرم همایون آماده می کردند، و مواظب شمعیهای مربوط به اطاقها و خانه‌ها و مسجد کاخ بودند. این بخش، علاوه بر رییس انبار آذوقه کدخدای انبار آذوقه، پیشکار باشی، موم‌باشی (رییس شمع شمعدانها) و مأموران دیگر با سایر عناوین داشت.

به رییس بخش خزانه، که از نظر سلسله مراتب خیلی بالا تر از بخش آذوقه بود، خزانه‌دار کل اندرون گفته می شد. غلامان این بخش مأمور حفظ خزانه اندرون بودند. در خزانه اندرون، علاوه بر پول، طلا و نقره، جواهرات، الماس، پوستین، شال، پارچه‌های قیمتی برای لباس، و سایر اشیای طلایی و نقره‌ای و مزین به جواهرات وجود داشت.

بخش خاصه، نیز از نظر سلسله مراتب، در سطح بالاتری از بخش آذوقه قرار داشت. نزدیکترین افراد به پادشاه در این قسمت مشغول خدمت بودند. طبقه‌ای که مأموران عالی اندرون نامیده می شدند، در بخش خاصه بودند. بزرگترین مأموران این خانه، خاص اوطه = اودا باشی (رییس بخش خاصه)، سلاحدار، چوخادار و رکابدار بودند. افراد بخش خاصه مرکب از چهل نفر بودند. در صورتی که جایی در این بخش خالی می شد، قدیمی‌ترین فرد بخش خزانه جای خالی را پر می کرد. در صورتی که جای خالی برای دو نفر بود، دومین نفر از بخش آذوقه که در انتظار نوبت بود، بدانجا منتقل می شد. هرگاه جای خالی برای سه نفر وجود داشت، قدیمی‌ترین فرد از بخش سفرخانه به آنجا انتقال می یافت.

وظیفه اصلی بخش خاصه، تمیز کردن و جارو کردن بنای خرقة شریفه و سوزاندن عود و پاشیدن گلاب، تمیز کردن و جلا دادن شمعدانها، نرده‌ها و سایر اشیای کانی بود که این

وظایف و خدمات را به نوبت انجام می دادند.

رییس این بخش مأمور پوشاندن، و در آوردن لباس پادشاه در مراسم مخصوص بود. در مراسم، سلاحدار سوار بر اسب، شمشیر پادشاه را بر روی دوش راستش حمل می کرد. چوخادار نیز در مراسم، مأمور حمل پالتو نظامی پادشاه بود، وسکه های مسین را میان مردم می انداخت. رکابدار نیز مأمور نگهداری و به پا کردن چکمه های پادشاه بود. بعدها این وظیفه (به پا کردن چکمه های پادشاه) به مأمور دیگری واگذار شد، و رکابدار، رکاب پادشاه را هنگام سوار شدن بر اسب می گرفت.

خدام سفید

آق آغالار (خدام و غلامان سفید) مأمور حفاظت از دروازه ای که دارالسعاده نامیده می شد، بودند. در قرن پانزدهم تا اواخر قرن شانزدهم، قاپی (قپو) آغاسی (رییس دربار) یاریس دارالسعاده، بزرگترین و با نفوذترین مأمور دربار بود. خادمان سفید تحت فرمان قپو آغاسی و مأمور حفاظت از این دروازه کاخ بودند، و تعدادشان حدود سی نفر بود. رییس کاخ و کدخدای کاخ، مأمورانی بودند که به ترتیب پس از قپو آغاسی قرار داشتند.

خدام سیاه

اینها در بخش حرم که محل سکونت بانوان دربار عثمانی بود، قرار داشتند. بزرگترین رییس غلامان سیاه، فرمانده دارالسعاده بود که او را فرمانده بانوان (دختران) یعنی قزلار آغاسی می گفتند. قزلار آغاسی و همراهانش تا پایان قرن شانزدهم تابع، و زیر دست قپو آغاسی بودند. این غلامان را چون در خدمت بخش بانوان کاخ بودند، غلامان (خادمان) حرم نیز می گفتند.

مأموران بیرون کاخ (۶)

سایر مأموران دولت عثمانی که امور خارجی مربوط به کاخ و دربار را انجام دادند، صرفاً از

دوشیرمه‌ها نبودند، و اجباری در ماندن و سکونت در کاخ نداشتند و خود در بیرون از کاخ منزل داشتند. آنان عبارت بودند از استاد و معلم پادشاه، حکیم باشی، جراح باشی، چشم پزشک، منجم باشی، پیشنماز پادشاه و روحانیون، و نیز معتمد شهر، معتمد آشپزخانه، معتمد ضرابخانه، و معتمد جوکه از افراد نظامی نبودند.

وظیفه سه فرد نخستین، بنابه عناوینشان معلوم بود. فقط حکیم باشیها علاوه بر وظیفه‌ای که در کاخ داشتند، وظایفی دیگر را نیز عهده‌دار بودند. تعیین و عزل تمام اطباء، جراحان و داروسازان در بیمارستانهای حکومت عثمانی، و نیز کنترل و امتحان تمام اطباء، جراحان، داروسازان - پیرو هر دین و مذهبی که بودند فرق نمی‌کرد - به عهده حکیم باشی بود. در میان طبای کاخ «دربار» طبیبهای یهودی نیز وجود داشتند.^(۷) منجم باشیها برای جلوس پادشاه، حرکت برای جنگ و سفر، حرکت ناوگان، دادن مهر به وزیراعظم، و تشریفات از این قبیل می‌بایست ساعات سعدی را تعیین کنند؛ و چنین امور و تشریفات در ساعات سعدی که آنها تعیین می‌کردند، انجام می‌شد.

پیشنماز سلطان در کاخ با پادشاه نماز می‌گذارد. معتمد شهر امور ساختمانی، بناها و تعمیرات مربوط به کاخ را انجام می‌داد و حقوق درباریان را می‌پرداخت، و در صورت لزوم با دادوستدهایی، وظیفه وکیل خرج (مادر خرج) کاخ را نیز انجام می‌داد. معتمد آشپزخانه، مأمور انجام و تهیه لوازم مورد لزوم آشپزخانه و انبار آذوقه کاخ بود. از روم ایللی و آناتولی و از برخی جزایر، مصر، افلاق و بوغدان، سالانه، به میزان معینی لوازم برای آشپزخانه کاخ ارسال می‌شد. معتمد ضرابخانه، رئیس اداره ضرب سکه، در داخل کاخ استانبول بود، معتمد جونیز در اصطبل کاخ که اصطبل عامره نامیده می‌شد، مأمور تهیه و تدارک خوراک چهار پایان، و خوراک اسبهای برخی از سفرا، رجال و اعیان بود. تمام این معتمدان (امنا)، آپارتمانها و ملتمزینی برای خود داشتند.

سایر مأموران بیرون

علاوه بر مأموران و ارکان بیرون از کاخ، مأمورانی که خارج از اندرون کاخ به خدمت اشتغال داشتند، عبارت بودند از: امیر علم (پرچم)، کدخدای قپوچی‌ها (رئیس گارد نگهبانان)، چاووش باشی، امیر آخور، بستانچی و زیردستانش، امیر علم محافظ پرچمهای سلطنتی بود. او به

افرادی که به آنها سنجق بیگی، بیگلربیگی، وزارت، و امارت (ویوودایی) واگذار می‌شد، سنجق و توغی را که از جانب حکومت می‌بایست به وی داده شود، به او تسلیم می‌کرد. کدخدا قپوچی، فرمانده نگهبانانی که محافظ محوطه‌های دروازه‌های میانی و باب همایون کاخ بودند، و با عصایی که در دست داشت وظیفهٔ مأمور تشریفات دیوانی را انجام می‌داد.

چاووش باشی در دوره‌های اولیه، مأمور تشریفات دیوان همایون و مباشر بود. او فرمانده چاووشهایی بود که به انجام مکاتبات و امور آگاهی دیوان همایون اشتغال داشتند. در روزهایی که دیوان (مجلس) تشکیل می‌شد، با عصای نقره‌ای که در دست داشت به اتفاق کدخدای (فرمانده) نگهبانان، امور تشریفات را انجام می‌داد، و در عین حال در دیوان همایون، وظایف مربوط به عدلیه (دادگستری)، بازداشت و زندانی کردن، افراد به او واگذار شده بود.

امیر آخور یا میرآخور مأموری بود که از اسبهای متعلق به پادشاه و کاخ نگهداری می‌کرد و حفاظت از اصطبل نیز برعهدهٔ او بود. رئیس مهتران که تابع تشکیلات گسترده‌ای بودند، نیز بود. بستانجی باشی، رئیس بستان دارانی بود که در باغچه‌های داخل و خارج کاخ خدمت می‌کردند، و نیز هنگامی که پادشاه با قایق عازم جایی می‌شد، بستانجی باشی سکان قایق را به دست می‌گرفت. کسی که به مقام بستانجی باشی، انتخاب می‌شد، پس از پوشاندن پوستین، به موجب رسم چماقی به دستش می‌دادند.

شخصیت پادشاهان، شاهزادگان عثمانی، از اواسط قرن پانزدهم تا اواسط قرن شانزدهم

شخصیت سلطان محمد فاتح

محمد دوم (فاتح)، پس از فتح استانبول نوآوری‌هایی در ادارهٔ حکومت به وجود آورد، و موادی در این خصوص در قانوننامه آل عثمان که دستور تدوینش را داده بود، گنجانند. از جمله اینکه، شخص پادشاه بر دیوان ریاست می‌کرد؛ رسم غذا خوردن پادشاه با وزرا ملغی شد. سالی به نام سالن عرض [تشریفات] به وجود آورد که وزرا [و سفرا] را در آنجا به حضور می‌پذیرفت. مقام قاضی عسکری تا زمان وی از آن یک نفر بود، و او این مقام را به دونفر تحت نام قاضی عسکر روم ایلی و قاضی عسکر آناتولی واگذار کرد. برخی نوآوری‌هایی مربوط به اراضی و اقطاع نیز در زمان وی به وجود آمد.

سلطان محمد فاتح فرمانروایی باعزم، اراده و روشنفکر بود، از مباحثات علمی خوشحال می شد؛ و از علما و دانشمندان حمایت می کرد. به چند زبان آشنایی داشت، و در عین حال شاعر بود. تخلصش در اشعارش، «عونی» بود. با خطرات زیادی روبرو شد. در یک آن ناچار از جنگیدن در سه جبهه، یعنی آناتولی، روم ایلی و دریا شد؛ ولی با رفتار و خونسردی خویش، نقشه‌هایی را که در نظر داشت به اجرا درآورد. از این رو، بر تمام مشکلات فائق آمد. نقشه‌ها و برنامه‌هایی را که در ذهنش آماده می کرد و در صدد اجرایش بود. تا زمانی که به مرحله اجرا درمی آورد، با هیچ کس در میان نمی گذاشت. از این رو دشمنانش نمی دانستند که اقدامات و عملیات وی از چه جانبی و علیه چه کسی صورت خواهد گرفت. رفتارش با برخی از علما و حقارتی که نسبت به استادش، سنان پاشا روا داشت، نشان دهنده طبع متلون او بود.^(۸)

شخصیت سلطان بایزید دوم

رنگ چهره بایزید دوم، پسر سلطان محمد فاتح، زرد مایل به گندمگون بود، با اینکه از نظر اطلاعات و معلومات برتر از پدرش بود، ولی به اندازه او روشنفکر نبود. در زمان او، با اینکه استانبول مرکز علمی جهان اسلام شد، ولی به علت تفکرات تعصب آمیز برخی از دانشمندان که متناسب با فکر و ایده بایزید بود، مجالس مباحثات و مناظره‌ها که در زمان پدرش به آزادی صورت می گرفت، تعطیل شد. آثار زیادی به نام بایزید نوشته شد. فرزندانش را از تحصیلات خوبی برخوردار کرد. بایزید که جوانیش را در عیاشی گذارند، اندکی پس از رسیدن به فرمانروایی، بویژه در دهه آخر زندگانش، اوقات خود را به عبادت اختصاص داد، و اداره کشور را به وزیر اعظم‌هایش سپرد. بایزید آثاری را که به وی تقدیم می شد، به دقت مطالعه می کرد. او با حمایت از علما مستمری‌های معینی برایشان تعیین کرد. طبعاً صادق و قدرشناس بود.

شخصیت سلطان سلیم اول «یاووز»

یاووز سلطان سلیم به داشتن عزم و اراده، خشونت و عصبانیت و جسارت اشتهار داشت. مدت زیادی درباره کاری که می خواست انجام دهد، فکر می کرد. پس از اخذ تصمیم قطعی، در مرحله اجرای آن، قادر به تحمل کوچکترین اعتراضی که مخالف عقیده اش باشد، نبود. سخنان

معقول و منطقی را می‌پذیرفت. در تمام امور مملکتی طبق برنامه عمل می‌کرد. اشعارش به زبان فارسی عالی بود. زندگی خصوصیش با مطالعه سپری می‌شد، هنگام مطالعه از عینک استفاده می‌کرد. در امور سوق‌الجیشی و استراتژی صاحب نظر بود. در محاصره ریدانیه، با نیروهایی که خود بشخصه اداره می‌کرد، با وارد کردن ضربه از پشت سر به اردوی مملوکان، پیروزی را به دست آورد.

شخصیت سلطان سلیمان قانونی

وی در بیست و شش سالگی فرمانروا شد و از تجارب افرادی که از دوره پدرش برایش مانده بودند، استفاده کرد. با تدوین و تنسیق قوانین جدید، هم اجاق گاردهای ینی چری و هم نیروهای ایالتی را به صورت بنیادی منظم کرد. قدرشناس و دارای اراده‌ای نیرومند بود. کسانی را که صاحب استعداد بودند، می‌یافت و حمایت می‌کرد. کم سخن می‌گفت، ولی آنچه را که بر زبان می‌راند، قطعی و قاطع بود. به هیچ وجه از حرف خویش بر نمی‌گشت و تصمیمش را تغییر نمی‌داد. با اینکه مثل پدرش خشن و عصبانی نبود، ولی خیلی جدی و موقر بود. شهرت وی، بیشتر از آنکه مدیون سیزده جنگی که کرده، باشد، مدیون قوانینی بود که به وجود آورد. دوره وی، از نظر سیاست خارجی، درخشانترین دوره بود. سلطان سلیمان اشعار زیادی با تخلص «محبی» دارد که به صورت دیوانی درآمد. دیوانش توسط عاقله سلطان (نوه اش) و دختر محمود دوم، منتشر شد. این بیت مشهور از آن سلیمان است:

*Älem içre müteber bir nesne yok devlet gibi .
Olmaya devlet cihanda bir nefes sıhhat gibi*

شاهزادگان عثمانی

همان گونه که قبلاً گفته شد، شاهزادگان عثمانی، در مناطقی مهم در سنجق‌هایی که از امیرنشینهای آناتولی به تصرف در آورده بودند، حکمرانی می‌کردند. این شیوه [حکمرانی شاهزادگان در ولایات مهم] از زمان سلطان محمد فاتح تا اواخر قرن شانزدهم نیز ادامه یافت.

سلطان محمد فاتح، در قانوننامه‌ای که قبل از فوتش دستور تدوینش را داد، ماده‌ای گنج‌ناید که به موجب آن، شاهزاده‌ای که پس از پدر به فرمانروایی می‌رسید، حق کشتن سایر برادرانش را خواهد داشت، و این برادرکشی از آن تاریخ در امپراتوری عثمانی بعنوان رسمی ادامه یافت و به صورت قانون درآمد.

سلطان محمد فاتح، هنگام فوت، دو پسر به نامهای بایزید (والی آماسیا) و جم (والی قرامان) از خود بجای گذاشت. پس از فوت شاهزاده مصطفی که قبل از جم والی قرامان بود، جم که سنجق بیگ قسطنونلی بود، به قونیه منتقل شد. سرانجام شاهزاده جم که برای رسیدن به سلطنت به مبارزه با برادرش برخاست. [آنچنانکه در صفحات قبل آمد]، معلوم است.

سلطان بایزید دوم، هشت پسر به نامهای عبدالله، شهنشاه، عالمشاه، قورقود، احمد، محمود و محمد و سلیم داشت؛ که هر کدام از آنها حکمران منطقه‌ای، و حتی برخی از نوادگان بایزید نیز سنجق بیگ مناطق کوچکتری بودند. در اواخر سلطنت بایزید، سه پسر وی، قورقود، احمد و سلیم، به ترتیب در مانیسا، آماسیا و طرابوزان حکمرانی می‌کردند. همان‌گونه که در بخش وقایع عثمانی گفته شد، سلیم والی طرابوزان، سلطنت را از دست پدرش خارج کرد، و برادرانش را از میان برداشت.

سلطان سلیمان، پسر یاووز سلطان سلیم، بدون داشتن رقیبی به پادشاهی رسید. فرزندان وی محمد، مصطفی، بایزید و سلیم، در سنجقهای آناتولی بعنوان والی حکمرانی می‌کردند. شاهزاده محمد، والی مانیسا، به مرگ طبیعی مرد. مصطفی، پسر ارشد و والی قرامان را به اتهام اقدام علیه پدرش، در ارغلیسی قرامان خفه کردند. بایزید والی آماسیا نیز، به علت رقابتی که با برادرش سلیم داشت، از طرف پدرش یاغی اعلام شد، و به ایران پناهنده گردید، و در آنجا خفه‌اش کردند. سرانجام تخت سلطنت عثمانی، پس از سلطان سلیمان قانونی، نصیب ساری سلطان سلیم [سلطان سلیم زرد]، شد. جهانگیر، پسر محبوب سلیمان نیز، که در نزد پدرش زندگی می‌کرد، در حلب فوت کرد.

یادداشت‌های فصل سی و یکم

- ۰۱ در اسناد عثمانی، کاخ نخستین را کاخ عتیق یا کاخ قدیم، و کاخ بعدی نیز، کاخ جدید عامره یا کاخ جدید گفته می‌شد. بعدها کاخ جدید را توپقاپی سرای Topkâpi sârây [کاخ توپقاپی] نامیدند.
- ۰۲ درباره کاخ جدید سه به اثر دیگر مؤلف، تحت عنوان، تشکیلات دربار دولت عثمانی، و منابع آن.
- ۰۳ بعدها به دروازه‌ای که در کنار آن برای محافظت کاخ از خطراتی که احتمالاً ممکن بود از طرف دریا به بالای کاخ وارد شود، توپ قرار دادند، توپقاپی (دروازه توپ) گفته شد. سپس بنایی چوبین در آنجا ساخته شد، و نام پوپقاپی سرای [کاخ توپقاپی] به خود گرفت که بعدها همین نام بر کل کاخ جدید اطلاق گردید.
- ۰۴ کاخ اسکندرچلبی که نام قدیمی آن ماقری خوره Mâkrîhore و یا ماقری کوی Mâkrîküy بود، در حاله باقرکوی Bâkirküy امروزی قرار داشت. در سال ۱۱۹۰ هـ/ق ۱۶۹۶ م، کارخانه باروت‌سازی در محل آن ساخته شد (زبده الوقایع، ورق ۳۵۱). گالاتاسرای (کاخ گالاتا) در محل فعلی مدرسه گالاتاسرای بود، و کاخ ابراهیم پاشا در محلی واقع در مقابل مسجد سلطان احمد بود که برای ساختن بنای کاخ دادگستری، تخریب شد.
- ۰۵ در دوره‌ها (تاریخها)ی ذکر شده در این جلد، هنوز بخش مسافرتی (سفره‌خانه) تشکیل نشده بود. ولی برای اینکه مطالب مربوط به کاخ و دربار به هم نخورده به طور منظم و کامل ذکر شود، ذکر آن را در اینجا لازم دیدیم.
- ۰۶ برای اطلاعات بیشتر به اثر دیگر مؤلف تحت نام تشکیلات دربار دولت عثمانی.
- ۰۷ حکیم یعقوب هامون که در اواسط قرن پانزدهم میلادی، همچنین یسف (یوسف) هامون و پسرش موشه هامون که در زمان سلطان بایزید دوم و سلطان سلیم، از اسپانیا مهاجرت کردند، جزو اطباء دربار (کاخ) بودند سه به: اورتم گالاتی، ترکها و یهودیان، ص ۱۳۰، ۱۳۱).
- در دوره اول (قرن شانزدهم) به موجب مقرراتی که میان اطباء ایجاد شد، پس از اینکه ابتدا در بیمارستان ادرنه و سپس در بیمارستان استانبول طبابت کردند، قوانین تعیین طبیب دربار (طبیب مخصوص) به وجود آمد. «شرح حال حکیم عیسی بن حمزه». ترجمه شقایق، ص ۵۱۵. پس از تأسیس دارالشفای سلیمانیه، رییس اطباء آنجا، حکیم باشی می‌شد. در زمان سلطان سلیمان قانونی، پزشکی به نام حکیم دوتور اسپانیایی الاصل که میان اطباء خاصه بود، اثری را که به نام عصای پیران نوشته بود، به سلطان سلیمان قانونی تقدیم کرد، نسخه‌ای از این اثرش بخشی تحت شماره ۷۴ در میان کتابهایی است که از مالیه (دارایی) به آرشیو نخست‌وزیری انتقال دادند.
- ۰۸ مویخ عالی، پس از بیان رفتار بدی که سلطان محمد فاتح درباره استادش، سنان پاشا، روا داشت، می‌نویسد که این رفتار نهایت متون مزاج بودن وی را نشان می‌دهد (ج ۱، چاپ نشده، ص ۱۱۵). در حقیقت، نوشته‌های تاریخی و شقایق نعمانیه، نیز این عقیده را تأیید می‌کنند.

فصل سی و دوم

وزرای اعظم عثمانی از اواسط قرن پانزدهم تا اواسط قرن شانزدهم

میان آنچه درباره سلسله وزرای اعظم، در فاصله این یک قرن ذکر می شود، با آنچه که در حدیقه الوزراء و سایر آثار منتشر شده در این خصوص آمده است، تفاوتی وجود دارد. از این رو پس از ذکر مختصری از شرح حال وزیراعظمهایی که برای نخستین بار منصوب شدند، به اشاره به تاریخ انتصاب آنهایی که برای بار دوم و سوم و... انتخاب شدند، بسنده شده و تقدم و تأخر تاریخیشان پیگیری خواهد شد.

خلیل پاشا (جندرلی زاده)

وی نخستین وزیراعظم سلطان محمد فاتح بود، و از زمان سلطان مراد دوم به بعد بیست و پنج سال در این مقام ماند. به دنبال فتح استانبول، ابتدا زندانی و بعد اعدام گردید. چون در جلد اول و نیز اوایل جلد حاضر از وی سخن گفته شده است، از تکرار آن در اینجا خودداری می گردد.

اسحاق پاشا

(بار اول)

در وقفنامه های خود وی، و نیز در وقفنامه های مورخ ۸۶۱ هـ ق، ایوب، و مورخ ۸۶۷ هـ ق، سلطان

محمد فاتح در ادرنه، بعنوان شهید از وی نام برده شده است. به نظر می‌رسد که نام پدرش ابراهیم بود. وی در اندرون پرورش یافت، و در زمان سلطان مراد دوم از مقام خزانه داری به وزارت ارتقا یافت. (۱) هنگام مرگ سلطان مراد دوم وزیر ثالث بود. (۲) وی به مقام بیگلربیگی رسید و هنگام فتح استانبول بیگلربیگی آناتولی بود. در تاریخ سلطان محمد ثانی، اثر کریتولوس آمده است که به دنبال فتح استانبول ۸۵۷ هـ ق/ ۱۴۵۳ م، به جای خلیل پاشا وزیراعظم شد. (۳) هیچ نوشته‌ای مبنی بر اینکه وی ارتقا و یا برای مدتی، حتی به طور موقت، وزیراعظم شده باشد، وجود ندارد. با توجه به تواریخ عثمانی در مورد خالی بودن مقام صدارت به مدت دو سال، به نظر می‌رسد که وی قائم مقام بوده است. اسحاق پاشا در ۸۵۹ هـ ق/ ۱۴۵۵ م، جای خود را به محمود پاشا داد.

اسحاق پاشا در ۸۷۵ هـ ق/ ۱۴۷۰ م، به جای روم محمد پاشا [محمد پاشای رومی الاصل] برای دومین بار، در سال ۸۸۶ هـ ق/ ۱۴۸۱ م، و به جای محمد پاشا قرمانی، برای سومین بار وزیراعظم شد. در سال ۸۸۸ هـ ق/ ۱۴۹۲ م، پس از آنکه از آخرین دوره صدارتش عزل شد، در کمال بدبختی به سنجق سلانیک فرستاده شد، و چند سال بعد، یعنی در ۸۹۲ هـ ق/ ۱۴۸۷ م، در آنجا درگذشت. وی در اینه گول مدرسه، در استانبول مسجد و محله‌ای نیز به نامش، همچنین موسسات خیریه‌ای در سلانیک دارد. به موجب وقفنامه مورخ اواخر جمادی الاول ۸۹۲، نام پدرش ابراهیم بوده است.

محمود پاشا

(بار اول)

هم کریتولوس و فبرانچس (فرانسیس) وهم هامروایورگا (یورگا) می‌نویسند که وی رومی الاصل بوده است. (۵) کریتولوس معاصر آن زمان، می‌نویسد که پدر و مادر محمود پاشا، منتسب به یک خاندان معتبر رومی، و فلانترو پینوس^۱ جد پدرش، امیر یونان بود؛ و اضافه می‌کند که در بیزانس پس از امپراتور مقام قیصر را داشت (ص ۱۹۲). همچنین خال کوندیل نیز که در آن دوره می‌زیست می‌نویسد پدر محمود، میخیایل نام داشت و مادرش اهل صربستان بوده است.

بنابره نوشته‌ تواریخ، محمود پاشا در خردسالی، هنگام رفتن از نووبردو—ینی داغ، به سمندیره، توسط غازیان مرز اسیر و به اورفه آورده شد و یکی از امرا به نام محمدآغا او را خریده به تحصیل گماشت. سپس او را به سلطان مراد معرفی کرد و او نیز، محمود پاشا را به خدمت پسرش محمد دوم گمارد. وی هنگام فتح استانبول، بیگریگ آئاتولی بود؛ و به دنبال کشته شدن قراجه پاشا بیگریگ روم ایلی، هنگام محاصره بلغراد، جانسین او شد. (تاریخ اوروج بیگ، ص ۷۲). اگر نوشته کریتولوس صحیح باشد، دوره اول صدراعظمیش پس از اسحاق پاشا، در سال ۸۵۹ هـ/ق ۱۴۵۵ م، بوده است.^(۶) وی در سال ۸۷۲ هـ/ق ۱۴۶۷ م، معزول شد (ابن کمال می نویسد کمال پاشا به جای محمود پاشا، وزیر شد، ص ۲۹۳)، و بعنوان سنجق بیگ گلیبولی و فرمانده ناوگان تعیین و اعزام شد. در سال ۸۷۷ هـ/ق ۱۴۷۲ م، برای دومین بار وزیراعظم شد. به دنبال فوت خاص مراد پاشا که همانند خودش رومی الاصل و از خاندان پالتولوگ بود. علاوه بر مقام وزیراعظمی، بیگریگی روم ایلی نیز به وی واگذار شد. پس از شکایت از مظالم نصوص بیگ، سنجق بیگ آلبانی و حمایت محمود پاشا از وی، محمود پاشا در سال ۸۷۸ هـ/ق ۱۴۷۳ م، معزول و در موقوفات خویش واقع در خاص کوی در نزدیکی ادرنه اقامت گزید. به دنبال فوت شاهزاده مصطفی، برای تعزیت به استانبول آمد، و به علت تفتین و سخن چینی دشمنانش، به خاطر ترس از اینکه مجدداً به مقام وزیراعظمی انتخاب گردد— بر اثر شایعه مسموم کردن شاهزاده مصطفی، به علت تجاوز شاهزاده به همسر محمود پاشا که مدتها بود میانه اش با شاهزاده به هم خورده بود— پس از آنکه پانزده روز دریدی کوله زندانی شد، اعدام گردید (اواخر سال ۱۴۷۴ م). محمود پاشا، دولتمردی دانشمند، صاحب فضیلت و وزیری موفق بود. از علما و فضلا حمایت می‌کرد. آثار زیادی به نام وی نوشته شده است. دودیوان کامل با تخلص ادنی^۱ دارد. در استانبول به نامش، مسجد، محله، بازار، مؤسسه خیریه، مکتب، مدرسه و حمام وجود دارد. در مقابل محراب مسجدی که به نام خودش می باشد، دفن شده است. محمود پاشا داماد زاگانوس پاشا بود. وی در روم ایلی و آئاتولی نیز مسجد، مدرسه، مؤسسه خیریه، کاروانسرا، حمام و مسجد جامع دارد. بنایی را که بدستان «بزازخانه» نامیده شده و در سال ۸۶۳ هـ/ق ۱۴۵۹ م در آنکارا ساخت، محل ترویج و نشر زهد و تقوی بود.^(۷) وقفنامه مورخ اواسط صفر ۸۷۸ هـ/ق/ جولای ۱۴۷۳ م، وی به امضای قاضی عسکر فناری زاده علی بن یوسف است.^(۸) بیوگرافی مفصلی از وی توسط شهاب الدین تکین داغ دردائرةالمعارف اسلامی، نوشته شده است.

انوری، دستورنامه، اش را که در ذیحجه سال ۸۶۹ هـ ق/ ۱۴۶۵ م، به پایان رساند، به وی تقدیم کرد.

روم محمد پاشا

وی نژاد آرومی بود. هنگام بازگشت از جنگ قرمان، وزیراعظم محمود پاشا، به علت دسیسه و توطئه وی، در افیون حصار معزول شد، و روم محمد پاشا به جای وی منصوب گردید (۸۷۲ هـ ق/ ۱۴۶۷ م)^(۹) وی مأمور تصرف تمامی سرزمین قرمان شد، ولی چون در حق مردم ظلم و ستم فراوانی روا داشت. در سال ۸۷۵ هـ ق/ ۱۴۷۰ م، به تشویق و تحریک محمد چلبی قرامانی از مقام خود معزول و به قتل رسید،^(۱۰) و اسحاق پاشا به جای وی وزیراعظم شد. روم محمد پاشا، در اسکدار، مسجد جامع، مؤسسه خیریه و مدرسه داشت، و خود نیز در آنجا مدفون است. عاشق پاشا زاده که آشنایی زیادی به حوادث آن دوره داشت، می نویسد که روم محمد پاشا، برای جلوگیری از اسکان ترکها در استانبول— که تازه فتح شده بود— و از آناتولی منتقل شده بودند، فعالیت زیادی به خرج داد.

اسحاق پاشا

(بار دوم)

به دنبال عزل و قتل روم محمد پاشا، در سال ۸۷۵ هـ ق/ ۱۴۷۰ م، اسحاق پاشا برای دومین بار وزیراعظم شد. ولی محمود پاشا به خاطر حمله ای که قرار بود علیه آق قوینلوها صورت گیرد در سال ۸۷۷ هـ ق/ ۱۴۷۲ م، جای او را گرفت.

محمود پاشا

(بار دوم)

به دنبال کناره گیری اسحاق پاشا در دومین دور وزیراعظمی خود، محمود پاشا برای بار دوم وزیراعظم شد، و در سال ۸۷۸ هـ ق/ ۱۴۷۴ م، نیز عزل گردید.

گدیک احمد پاشا

وی از فرماندهان با ارزشی بود که در زمان سلطان محمد فاتح به خاطر پیروزیهایش اشتهار پیدا کرد. با وجود اینکه از ملیت و خدمات اولیه او اطلاع صریحی در دست نیست، ولی بنابه نوشته یک نفر ایتالیایی معاصرش، او از صرب‌ها بود. عده‌ای نیز نوشته‌اند که گدیک احمد پاشا، جزونوجوانان اسیر آلبانی بود که به خدمت در اجاق ینی چریها گمارده شد. از کتاب قوانین ینی چریان، و کتاب شرعیات ینی چریها، چنین برمی‌آید که وی طبق آداب و رسوم، در تشکیلات ینی چریها پرورش یافت. وی در از میان برداشتن امیرنشین قرامان، تصرف کامل علایه و ایچل، جنگ طرابوزان، و جنگ با اوزون حسن، خدمات و همت زیادی از خود نشان داد. گدیک احمد پاشا، فتوحاتش را در سال ۱۴۸۰م در ایتالیای جنوبی آغاز کرد، ولی به علت فوت سلطان محمد فاتح، کارهایش عقیم ماند.

گدیک احمد پاشا در سال ۸۷۸هـ/ق/۱۴۷۴م، به دنبال عزل محمود پاشا از مقام صدراعظمی، به جای وی تعیین گردید. وی به علت خودداری از رفتن به جنگ آلبانی - که مأمور آن شده بود - از مقامش عزل و در روم ایلی حصار زندانی شد، و خوجه (استاد) سنان پاشا، پسر خضر بیگ، به جای وی منصوب گردید. گدیک احمد پاشا بعداً از زندان آزاد شده ابتدا به سنجق بیگی سلاتیک و بعد به سنجق بیگی اولونیا فرستاده شد. وی هنگامی که در اولونیا بود، برای اعزام به سواحل ایتالیا، بنابه فرمان پادشاه عثمانی به استانبول احضار شد،^(۱۱) و با ناوگانی که در گلیبولی بود، مأمور جنگ در ایتالیا گردید، و پس از جلوس بایزید [دوم] بر تخت سلطنت، از آنجا بازگشت.

گدیک احمد پاشا در زمان سلطان بایزید دوم، مورد سوءظن و متهم به طرفداری از شاهزاده جم شد. در پی مجلس مشورتی که با حضور پادشاه در کاخ ادرنه تشکیل یافته بود، پس از آنکه به نشانه مرگ، ردای سیاه به وی پوشانند، اعدام گردید (شوال ۸۸۷/۱۸ نوامبر ۱۴۸۲م)^(۱۲) وی با اینکه فرماندهی جسور و با ارزش بود، اما سرکشی و یکدنگیش سبب بدبختیش گردید. گدیک احمد پاشا داماد اسحاق پاشا بود، و وقفنامه‌ای به تاریخ ۸۷۹هـ ق، دارد.

وی پسر خضر بیگ، نخستین قاضی استانبول بود. در سال ۵۸۴۴ ق/ ۱۴۴۰ م، متولد شد. پس از پایان تحصیلاتش، مدرس مدرسه‌ای در ادرنه و بعد نیز، در همان جا، مدرس مدرسه دارالحدیث شد. سلطان محمد فاتح، سنان پاشا را مقام وزارت داد و بعنوان معلم خود برگزید، و پس از عزل و اعدام گدیک احمد پاشا در ۵۸۸۱ ق/ ۱۴۷۶ م، به مقام وزیراعظمی برگزیده شد. سنان پاشا به سبب حادثه‌ای که علت آن نامعلوم است، در سال ۵۸۸۲ ق/ ۱۴۷۷ م، معزول و بعنوان قاضی سیوری حصار از استانبول اخراج شد. دوره وزیراعظمی وی تقریباً یک سال بود. وی پس از مرگ سلطان محمد فاتح، به استانبول بازگشت و مجدداً به مقام وزارت انتخاب شد. بعد بعنوان سنجق بیگ گلیبولی تعیین گردید، و در سال ۵۸۸۱ ق/ ۱۴۷۶ م، فوت کرد. سنان پاشا فردی عالم و دانشمند بود، اثر وی به نام تضرعات یا مناجات شاهکار نثر ترکهاست. بنا به روایتی قبرش در گلیبولی، و یا در ایوب نزدیک مقبره است.

محمد پاشا قرامانی

وی آخرین وزیراعظم سلطان محمد فاتح بود. از نسل مولانا جلال الدین رومی، و نام پدرش عارف چلبی بود. (۱۳) از میان طبقه علما برخاست و به مدرسی پرداخت، سپس به مقام نشانجی و بعد وزارت رسید، و در سال ۵۸۸۲ ق/ ۱۴۷۷ م، به جای سنان پاشا به مقام وزیراعظمی منصوب گردید.

محمد پاشا قرامانی به علت طرفداری از شاهزاده جم، والی قرامان، پس از فوت سلطان محمد با قیام ینی چریهای طرفدار بایزید، به قتل رسید (۵۸۸۶ ق/ ۱۴۸۱ م). وزیر دیندار و با ارزش بود. قانوننامه آل عثمان که به فرمان سلطان محمد فاتح تدوین شد، در زمان صدارت وی به رشته تحریر درآمد. وی املاک و موقوفات زیادی را به صورت اقطاع درآورد و بر آنها مالیات مقرر داشت. (۱۴) مسجدی که بعنوان مسجد نشانجی مشهور است، از آن وی بود، و خود نیز در آنجا مدفون است. وی مدرسه‌ای نیز داشت. پس از وی پسرش، علی چلبی، متولی موقوفاتش شد. او فرزندان دیگری نیز داشت، همسرش، دختر امیر علاییه بود. (۱۵) محمد پاشا قرامانی شاعر بود، و اشعاری با تخلص «نشانی» دارد.

*Kaar-ı bâhr-i dilde kalur mı bu dürr-i şâhvâr
Ey Nişanı itibâr-ı hazret-i şâh olmasa (۱۶)*

اسحاق پاشا

(بار سوم)

وی پس از قتل محمد پاشا قرامانی در سال ۱۴۸۱م، برای سومین بار وزیراعظم شد، و در سال ۵۸۸۸ق/۱۴۸۲م، معزول و بازنشسته شده به سنجق سلانیک فرستاده شد.

داود پاشا

وی از دوشیرمه‌های آلبانی بود و در دربار پرورش یافت. بیگلربیگ آناتولی و روم ایلی شد. سپس وزیر، و در سال ۵۸۸۸ق/۱۴۸۳م، به جای اسحاق پاشا وزیراعظم شد و چهارده سال در این مقام ماند. وی در سال ۹۰۳ق/۱۴۹۶م، بازنشسته شد، و در املاکش واقع در دیمه طوقه اقامت گزید. سالانه سه هزار آچه مستمری می‌گرفت. در ۹۰۵ق/۱۴۹۹م، فوت کرد. در استانبول، مسجد جامع، مدرسه، مؤسسه خیریه و مکتب داشت، و محله‌ای نیز به نامش [در استانبول] وجود دارد. وی بنابه آنچه که در تواریخ آمده است، وزیری مدبر و موفق بود، و از خود ثروت زیادی بجای گذاشت.

هرسک زاده احمد پاشا

احمد پاشا، پسر استفان ُورکشیش کوساریچ^(۱۷) دوک سنته سابا^۱ [سنت سابا] متوفی به سال ۸۷۰ق/۱۴۶۶م، و برادر اولریچ^۲ (اولریخ)، دوک هرسک بود، و در ۸۶۳ق/۱۴۵۸م به دنیا آمد. پس از آنکه منطقه هرسک تحت نفوذ عثمانیان درآمد، این کودک که بعنوان گروگان به دربار عثمانی فرستاده شده بود، تربیت ترکی یافت و نام احمد به خود گرفت و بعنوان هرسک زاده مشهور شد.

هرسک زاده در دوره سلطان محمد فاتح تربیت یافت، و با سمت میرعلم، همراه سلطان محمد فاتح در جنگ ایشکودرا شرکت کرد. سپس بیگلربیگ و وزیر شد، در زمان سلطان بایزید دوم و یاوز سلطان سلیم پنج بار وزیراعظم شد. نخستین دوره وزیراعظمی هرسک زاده احمد^(۱۸)

پاشا، بجای داود پاشا، در سال ۹۰۳ هـ/ق ۱۴۹۶ م، شروع شد.^(۱۹) سپس بعنوان کاپیتان پاشا و سنجق بیگ گلیبولی به آن حدود اعزام گردید. در سال ۹۰۹ هـ/ق ۱۵۰۳ م، بجای خادم علی پاشا، برای دومین بار وزیراعظم شد. در سال ۹۰۶ هـ/ق ۱۵۰۶ م، عزل و مجدداً بعنوان کاپیتان پاشا انتخاب گردید، و خادم علی پاشا بجای وی برای بار دوم وزیراعظم شد.

به دنبال کشته شدن خادم علی پاشا در جنگ با شاه قلی، با اینکه هرسک زاده در سال ۹۱۷ هـ/ق ۱۵۱۱ م، برای سومین بار به مقام صدراعظمی رسید، ولی در طی همان سال نیز مجبور شد جای خود را به قوجه مصطفی پاشا واگذار کند. هنگامی که شاهزاده احمد برای رسیدن به فرمانروایی در فعالیت بود، به مکاتبه هرسک زاده با وی پی برده شد. ولی به دنبال جلوس یاووز سلطان سلیم، در نامه ای که احمدپاشا [هرسک زاده] برای شاهزاده احمد فرستاد، گفت: «بدانید که از این به بعد چون حق تعالی، فرمانروایی را به سلطان سلیم خان عنایت کرده است، دیگر چاره ای غیر از تسلیم فوری وجود ندارد»^(۲۰) (آرشو کاخ توپقایی، شماره ۷۹۹۳).

به جای قوجه مصطفی پاشا که پس از جلوس سلطان سلیم اعدام گردید، هرسک زاده در ۱۵۱۲/۹۱۸ م، برای چهارمین بار وزیراعظم شد. هنگام بازگشت از جنگ چالداران در رمضان ۱۵۱۴/۹۲۰ م، از مقام خود معزول و احمدپاشا دوقاقین اوغلی جانشین وی شد. در شعبان سال ۱۵۱۵/۹۲۱ م، پس از آنکه خادم سنان پاشا نخستین بار از مقام وزیراعظمی منفصل شد، هرسک زاده برای پنجمین بار بعنوان وزیراعظم تعیین شد. وی این بار، بی آنکه خود تمایلی داشته باشد، بنابه اصرار یاووز سلطان سلیم این مقام را پذیرفت.

احمدپاشا به علت حوادثی که در ربیع الاول ۹۲۲/۱۵۱۶ م، در مرزهای شرق اتفاق افتاد، پس از آنکه از دست پادشاه کتک خورد، از مقام خویش معزول گردید و دریدی کوله زندانی شد. اما بر اثر تقاضای خادم سنان پاشا که طی همان روز برای بار دوم وزیر شده بود. به اتفاق پیری پاشا مورد عفو قرار گرفت. مدت آخرین وزیراعظمیش هفت ماه بود. وی در جنگ با مصر شرکت کرد، هنگامی که قبل از سلطان همراه عده ای از سپاهیان باز می گشت در جلگه قزل چول^۱ واقع در ایالت ذوالقدر فوت کرد (۹۲۴ هـ/ق ۱۵۱۸ م). هرسک زاده، یکی از دولتمردان باتجربه و ارزشمند بود.^(۲۱) وی با شاهزاده خانم حمدی خاتون دختر بایزید دوم ازدواج کرد.

ابراهیم پاشا (جندرلی زاده)

وی کوچکترین پسر خلیل پاشا چندرلی زاده (جاندارلی زاده) بود که پس از فتح استانبول اعدام شد. در سال ۱۲۳۳ هـ.ق/ ۱۸۴۹ م، متولد گردید و در میان طبقه و صنف علما و روحانیون تربیت یافت. در سال ۱۲۵۵ هـ.ق/ ۱۸۵۳ م، قاضی ادرنه بود. در سال ۱۲۶۹ هـ.ق/ ۱۸۷۴ م^(۲۲) در سمت وزارت، بعنوان لالای (لله) شاهزاده بایزید والی آماسیا، تعیین گردید، و بعدها (قبل از سال ۱۲۸۴ هـ.ق)، به استانبول فراخوانده شد، و احمد بیگ (پاشا) فناری زاده بجای وی بعنوان لله شاهزاده بایزید منصوب شد.

ابراهیم پاشا در دوره سلطان بایزید دوم، قاضی عسکر آتاتولی؛ و در سال ۱۲۸۵ هـ.ق/ ۱۸۸۵ م، قاضی عسکر روم ایلی بود. در سال ۱۲۹۱ هـ.ق/ ۱۸۸۶ م، وزیر ثالث، و یک سال بعد نیز وزیر ثانی شد. وی در این مقام خود بود که در محرم سال ۱۲۹۸ هـ.ق/ اوت ۱۸۹۸، بجای هرسک زاده احمد پاشا، وزیر اعظم شد. در سال ۱۲۹۵ هـ.ق/ ۱۸۹۵ م، در جنگ اینه بختی در اردوگاه فوت کرد. جسدش به ازنیق منتقل شد و در کنار قبر پدرش دفن گردید. تواریخ در خصوص اینکه وی مردی عالم، فاضل، خوش اخلاق، جوانمرد، نیکخواه و مدیر بوده است، اتفاق نظر دارند. مسجد جامع، مدرسه، مکتب وی در استانبول، در سمت بیرونی اوزون چارشی واقع در سربالایی مرجان قرار داشت و نیز دو حمام وی واقع در سراج خانه باشی. که هنگام احداث راه، تخریب شد، از خیرات او بود. مسجد جامعی در ازنیق و مدرسه ای در قسطنطنیه داشت. وقفنامه مورخ ۱۲۸۹ هـ.ق/ ۱۸۹۲ م، به امضای قاضی عسکر محمد بن الحاج الحسن است.^(۲۳) احفاد وی تا زمان ما [معاصر] نیز رسیده اند.

مسیح پاشا

بنابه نوشته نویسندگان اجنبی و نوشته هامر و نیز بنابه نوشته ایورگا، (یورگا) وی، رومی الاصل و منتسب به خاندان پالولوگ بود. مسیح پاشا به مقام بیگلربیگی و وزارت رسید، و سرداری سپاه برای تصرف جزیره رودوس در ذیقعه ۸۸۴/ سپتامبر ۱۴۷۹ را به عهده داشت. وی چون در این مأموریت خود موفقیتی به دست نیاورد. بازگشت، و به سمت سنجق بیگ گلیولی و فرماندهی ناوگان منصوب و به آن صوب فرستاده شد. بعدها هنگامی که در دیوان سمت وزارت داشت، به دنبال فوت ابراهیم پاشا چندرلی زاده وزیر اعظم شد. مسیح پاشا که در خاموش کردن آتش سوزی انبار باروت گالاتا که بر اثر صاعقه در ۹۰۷ هـ.ق/ ۱۵۰۱ م، روی داد حضور داشت، همراه قاضی گالاتا از محلی مرتفع سقوط کرده و پایش شکست و پس از چند

روز نیز در اثر آن فوت کرد^(۲۴) مسیح پاشا دوستدار و اهل علم و دانش بود (بهشتی، ص ۱۹۷).
 خادم علی پاشا

وی از غلامان و خادمان سفید و از اهالی روستای دروتز گومتوا^۱، وابسته به بخش سرای - بوسنه، و نام پدرش رادوشین^۲ بود. بنابه آنچه که در شرح حالش آمده و توسط طیب اوق ایچ منتشر شده است، نام پدرش «رادوشین» و نام پدر بزرگش نیز «ووپینه» و او نیز پسر اوستویا^۳ بود (مرحوم نجاتی لوگال ارمیانی). او بعنوان دوشیرمه انتخاب، و در دربار در بخش خادمان سفید تربیت یافت. مدتی به اتفاق بیگلربیگ قرمان در سمت فرماندهی سپاهیان سمندیره و ایشکودرا قرار داشت، و در جنگهایی که با مملوکان در جریان بود، شرکت کرد. در جنگ موره حضور داشت، خدماتش مورد قبول و تحسین قرار گرفت. در سال ۸۹۳ هـ/ق/ ۱۴۸۸ م، از سمت بیگلربیگی روم ایلی به مقام وزارت انتخاب، در سال ۹۰۷ هـ/ق/ ۱۵۰۱ م به جای مسیح پاشا، برای بار اول وزیر اعظم شد. خادم علی پاشا که در سال ۹۰۹ هـ/ق/ ۱۵۰۳ م، عزل شده بود، در سال ۹۱۲ هـ/ق/ ۱۵۰۶ م، به جای هرسک زاده احمد پاشا، برای دومین بار وزیر اعظم شد. بنابه نوشته روزنامه حیدرچلبی که از منزلگاههای سلطان سلیم واقع بین سیواس، قیصریه به هنگام جنگ با شاه اسماعیل در موضع گوگ چای بحث می کند، علی پاشا در ۹۱۷ هـ/ق/ ۱۵۱۱ م، در موضع گودوگ خان^۴ واقع بین چیق خان و اسکوفچی^۵ در جنگ با شاه قلی کشته شد (نسخه کاخ توپقاپی). علی پاشا مورد اعتماد و اطمینان شاهزاده احمد بود. به قولی، او دو مسجد جامع، یکی در دیوان یولی و دیگری در فاتح زنجیرلی قویو، و نیز یک مدرسه و یک مؤسسه خیریه در استانبول داشت، ولی مدرسه واقع در نزدیکی زنجیرلی قویو، از آن سمیز علی پاشاست. وی علاوه بر آن، در ادرنه نیز مدرسه و نیز خانقاهی داشت. وقفنامه مورخ محرم ۹۱۵/۱۵۰۹ م، وی به امضای قاضی عسکر مؤیدزاده عبدالرحمان افندی است.^(۲۵) کلیسای مشهور خود را تبدیل به مسجد کرد که مسجد قعریه^۶ نامیده می شود. وی علماء و دانشمندان را مورد حمایت قرار می داد. مسجدی که سر راه دیوان یولی قرار داشت، مسجد صدف جی ها نامیده می شد.

هرسک زاده احمد پاشا

(بار دوم)

1. Drozgotva 2. Râdoşin 3. Ostoya 4. Gûdûklân 5. Üsküfci 6. Kaariya

وی در سال ۹۰۹ هـ ق/ ۱۵۰۳ م، بجای خادم علی پاشا برای بار دوم وزیر اعظم شد.

خادم علی پاشا

(بار دوم)

خادم علی پاشا در سال ۹۱۲ هـ ق/ ۱۵۰۶ م، به جای هرسک زاده برای بار دوم وزیر اعظم

شد.

هرسک زاده احمد پاشا

(بار سوم)

به دنبال کشته شدن خادم علی پاشا در جنگ با شاه قلی، احمد پاشا در ۹۱۷ هـ ق/

۱۵۱۱ م، برای بار سوم وزیر اعظم شد.

قوجه مصطفی پاشا

وی در زمان سلطان بایزید دوم تربیت یافت. رومی یا فرنگی الاصل بود. با سمت قپوچی باشی، از اندرون، وارد صحنه شد. در جریان انتقال جم سلطان از فرانسه به روم، نزد پاپ اعزام شد. در ذیقعده ۹۰۳/ ۱۴۹۸ م، بیگلربیگ روم ایلی و در ۹۰۸ هـ ق/ ۱۵۰۱ م، وزیر شد.^(۲۶) پس از برکناری هرسک زاده احمد پاشا، در نوبت سوم وزیر اعظمیش، به مقام وزیر اعظمی منصوب شد. در زمان وی بود که مسئله تغییر سلطنت به میان آمد، و یاووز سلطان سلیم فرمانروا شد. قوجه مصطفی پاشا که در زمان سلطان سلیم نیز در مقام خود ابقا گردید، به علت مکاتبه مخفی با شاهزاده احمد، و نیز تدارک اسب در اسکدار برای استقبال از شاهزاده مذکور قبل از خلع بایزید، مورد سوءظن قرار گرفته بود. این تردید را مکاتبه و رابطه بعدی وی با شاهزاده، تبدیل به یقین کرد و هنگامی که همراه پادشاه در بورسه اقامت داشت، اعدام گردید (۹۱۸ هـ ق/ ۱۵۱۲ م). قبرش در پنارباشی^۱ در مقابل مولوی خانه بورسه است.^(۲۷) در استانبول ناحیه ای به نام قوجه مصطفی پاشا وجود دارد که به نام این وزیر بوده که مسجد جامع، مدرسه، مؤسسه خیریه، مکتب و تکیه داشته است. هنگام پایان یافتن مسجد جامعش از سلطان بایزید

برای بازدید آن دعوت به عمل آورد. علاوه بر آثار مذکور، در ایوب نیز مسجد، در قراصوینی جه و روم ایلی، مؤسسه خیریه، در نوره کوب نیز مسجد و مکتب ساخت. وقفنامه اش به امضای قاضی عسکر محمد بن حاجی حسن بالیکسیری است.^(۲۸) قوجه مصطفی پاشا، با اینکه وزیری با ارزش بود، ولی چون دوره اش همزمان با دوره ای بحرانی و پراغتشاش بود، از این رو جانش را بر سر این کار گذاشت، و بنابه روایتی چون در مسموم کردن جم سلطان دست داشت، در تاریخ، نام بدی از خود بجای گذاشت.

هرسک زاده احمدپاشا

(بار چهارم)

به دنبال قتل قوجه مصطفی پاشا در ۹۱۸ هـ/ق/ ۱۵۱۲ م، احمدپاشا برای چهارمین بار وزیراعظم شد. در تاریخ ۹۲۰ هـ/ق/ ۱۵۱۴ م، هنگام بازگشت از جنگ چالداران عزل گردید، و احمدپاشا دوقاقین اوغلی به جای او به مقام وزیراعظمی منصوب شد.

احمدپاشا دوقاقین اوغلی

وی از دوقاقین های وابسته به خاندان و سلسله های آلبانی بود،^(۲۹) که وارد خدمت دولت عثمانی شد و به اتفاق برادرش محمود بیگ اسلام آورد. احمدپاشا در مقام سنجق بیگی در زمان یاوز سلطان سلیم ارتقا مقام یافت و وزیر ثانی شد. هنگام مراجعت از جنگ چالداران، به جای هرسک زاده احمدپاشا، بعنوان وزیراعظم انتخاب شد (ابتدای ذیقعده ۹۲۰/ دسامبر ۱۵۱۴ م) بینی چریها، هنگامی که سلطان سلیم [یاووز] در آماسیه مستقر بود، پس از اطلاع از احتمال وقوع جنگ مجدد با ایران در بهار سال بعد، در هشتم محرم ۹۲۱/ ۲۲ آوریل ۱۵۱۵، شب هنگام، منازل پیری پاشا و دوقاقین اوغلی را مورد حمله قرار دادند؛ و روز بعد نیز در دیوان بی احترامی و گستاخیهای خود را ادامه دادند. بدین جهت یاوز سلطان سلیم از این حرکت و اقدام سازمان یافته مشکوک شد، و در نهان به تحقیقات پرداخت، و چون به این نتیجه رسید که دوقاقین اوغلی در قیام و شورش مذکور دست داشته است، شخصاً احمدپاشا را با خنجرش زخمی کرد و به خادمان سفید دستور داد سرش را از تنش جدا کنند، و دستور قتل حسن،

کدخدای خویش را نیز صادر کرد. یکی دیگر از علل قتل دوقاقین اوغلی مکاتبه و رابطه اش با علاءالدوله ذوالقدر اوغلی بود.^(۳۱) احمد پاشا دوقاقین اوغلی در ۱۸ محرم ۹۲۱/اواسط مارس ۱۵۱۵م، به قتل رسید و دورهٔ صدراعظمیش حدود دو ماه و نیم بود.^(۳۲) مدتی بعد خادم سنان پاشا بیگلربیگ روم ایلی به جای وی صدراعظم شد. احمد دوقاقین اوغلی در ۵۹۰۹ هـ/ق/ ۱۵۰۳م هنگامی که سنجق بیگ آنکارا بود، با خانم سلطان که از دختر سلطان بایزید دوم و گووی [داماد] سنان پاشا به دنیا آمد، ازدواج کرده بود.^(۳۳)

خادم سنان پاشا

وی از خادمان سفید بود و بنا به اسناد دوبروونیک، وابسته به خانواده‌ای اصیل در بورو وینج^۱، واقع در بوسنه شرقی بود، بعنوان سنجق بیگ از دربار بیرون آمد. در ۵۹۲۰ هـ/ق/ ۱۵۱۴م، سنجق بیگ بوسنه بود، هنگامی که پادشاه عثمانی در صفر ۹۲۰/آوریل ۱۵۱۴، عازم جنگ با ایران بود، سنان پاشا که به جای مصطفی پاشا مقام بیگلربیگی آناطولی را داشت، در ۲۶ همان ماه در موضع مال تپه، به پادشاه پیوست و در جنگ چالدران شرکت کرد.^(۳۴) در رجب ۹۲۰/سپتامبر ۱۵۱۴، بجای حسن پاشای مقتول بیگلربیگ روم ایلی شد. یاووز سلطان سلیم، پس از قتل احمد پاشا دوقاقین اوغلی، در انتخاب وزیراعظم جدید عجله نکرد. خادم سنان پاشا بیگلربیگ روم ایلی را در بهار برای حمله به علاءالدوله ذوالقدر اوغلی اعزام داشت. خود نیز، به دنبال وی تا نزدیکی مرزهای ذوالقدر پیش رفت. خادم سنان پاشا، علاءالدوله را مغلوب کرده، سربریده اش را پیش یاووز سلطان سلیم فرستاد. او نیز به خاطر همین خدمتش، مقام وزیراعظمی را که خالی مانده بود، به خادم سنان پاشا که در دیوان هنوز مقام وزارت نیز نیافته بود، واگذار کرد (۵۹۲۱ هـ/ق/ ۱۵۱۵م).^(۳۵)

خادم سنان پاشا حدود سه ماه و نیم، یعنی تا اواسط شعبان ۹۲۱/اکتبر ۱۵۱۵، در این مقام باقی ماند، و بعد به جای وی هرسک زاده احمد پاشا، برای پنجمین بار وزیراعظم شد. عزل خادم سنان پاشا از مقام وزیراعظمی به دلیل خشم و غضبی صورت نگرفت، بدین جهت همچنان مورد توجه بود؛ و برای رضایت و به دست آوردن دلش مبلغ سیصد هزار آقچه، یک قبضه شمشیر، دو خلعت و پوست سمور بعنوان پاداش برایش فرستاده شد.^(۳۶)

یاووز سلطان سلیم که از برخی پیروزیهای ایرانیان در دیار بکر ناراحت شده بود، پس از

آنکه هرسک زاده را کتک زد و زندانی کرد، خادم سنان پاشا را برای دومین بار، به مقام وزیراعظمی منصوب کرد (۲۳ ربیع الاول ۹۲۲/مه ۱۵۱۶م). از قرار معلوم خادم سنان پاشا در ۳ محرم ۹۲۳/۲۶ ژانویه ۱۵۱۷، در جنگ ریدانیه (ردانیه) هنگام حمله به اردوی چرکسها کشته شد. سلطان از کشته شدن این وزیر صادق، جسور، موفق و ارزشمند بسی متأثر شد و ناراحتی خویش را چنین آشکار کرد: «توانستم بر تخت سلطنت یوسف تسلط پیدا کنم، ولی سرداری صادق و جسور همانند سنان را از دست دادم.»

هرسک زاده احمد پاشا

(بارنجم)

هرسک زاده احمد پاشا، پس از آنکه خادم سنان پاشا در نخستین مرحله از وزیراعظمی معزول شد، در شعبان ۹۲۱/۱۵۱۵م، برای پنجمین بار به آن مقام منصوب شد. در ۹۲۲ هـ ق/مارس ۱۵۱۶م، یعنی شش و نیم یا هفت ماه بعد، مجدداً خادم سنان پاشا به جای وی برای دومین بار وزیراعظم شد.

خادم سنان پاشا

(باردوم)

وی در سال ۹۲۲ هـ ق/۱۵۱۶م، بجای هرسک زاده برای دومین بار وزیراعظم شد، و در سوم محرم سال ۹۲۳/۲۶ ژانویه ۱۵۱۷ در جنگ ردانیه کشته شد.

یونس پاشا

ملیت وی ناشناخته است. بنا به روایات از میان ینی چریها ارتقا یافت. بنا به نوشته مورخ عالی، وی زمانی فرمانده ینی چریها بود و بعد بیگلربیگ آناتولی و روم ایلی شد. پس از کشته شدن قراگوز احمد پاشا، در جنگ با شاهقلی (۹۱۷ هـ ق/۱۵۱۱م)^(۳۷)، در ربیع الاول سال ۹۲۲/مه ۱۵۱۶ وزیر قبه^۵ شد. وی هشت روز پس از کشته شدن خادم سنان پاشا در جنگ ه. و وزیرای قبه از وزرای بودند که در کاخ توقاپی در محلی که زیر قبه نامیده می شد، و تشکیل جلسه می دادند، و این اسم به مناسب جایی که در آنجا گرد آمده، تشکیل جلسه می دادند، به آنها داده شده بود (م).

ریدانیه، وزیراعظم شد (۱۱ محرم ۹۲۳ / ۳ فوریه ۱۵۱۷). یونس پاشا، اگرچه سی و هشت روز پس از انتصاب به مقام وزیراعظمی بعنوان والی مصر نیز تعیین شد. ولی چون از خبر ارتشاء و درخواست پول از برخی از بادیه‌نشینان و ثروت‌اندوزی وی از طریق تهدید همسران چرکسها اطلاع حاصل شد، لذا از انتصاب وی بعنوان والی مصر صرف‌نظر شد، و فقط در مقام صدراعظمی باقی ماند و خیربیگ نایب السلطنه (بیگلربیگ) حلب، بعنوان والی مصر تعیین گردید.

یاوز سلطان سلیم در بازگشت از مصر هنگام عبور از بولیس (بلیس)^۱ به دنبال حرف نامربوطی که یونس پاشا وزیراعظم، هنگام گفتگو با پادشاه بر زبان راند،^(۳۸) بی‌درنگ افسار اسبش را کشید و به فرمانده گارد مخصوصش دستور داد تا سر از تن صدراعظم جدا کند. سلطان سلیم که به خاطر حرف نامربوط یونس پاشا، نمی‌توانست بر خشم و غضبش مسلط شود، سر بریده او را سه روز همراه خود برد و بعد دستور داد در قطیه دفنش کنند (شعبان ۹۲۳ / سپتامبر ۱۵۱۷ م).^(۳۹) یونس پاشا، هنگام رفتن به مصر زمانی که از صحرا عبور می‌کرد آب مورد نیاز اردو را با پانزده هزار شتر، حمل و تأمین کرد، و مانع از آن شد که اردو دچار کمبود آب گردد.

سلطان سلیم در نظر داشت که به جای یونس پاشا، زینل‌بیگ وزیرثانی را بعنوان وزیراعظم تعیین کند، ولی چون پی برد که وی قابلیت و استعداد تصدی آن مقام را ندارد، از تصمیم خود صرف‌نظر کرد، و از پیری پاشا که پس از عزل از مقام وزارت بعنوان محافظ استانبول گمارده شده بود، دعوت کرد. وی پس از رسیدن به حضور پادشاه به مقام وزیراعظمی منصوب شد.

پیر محمد پاشا^(۴۰)

وی از نوادگان جمال‌الدین آقسرای، از مدرسین مشهور مدرسه زنجیرلی قویو، واقع در آقسرای قونیه بود. پدرش محمد چلبی بن احمد چلبی از روحانیون بود. جد مادریش حمزه‌الدین بود که در لارنده (قرامان) مدفون است. وی تحصیلات مدرسه‌ای داشت و به شغل قضاوت پرداخت، و بعدها وارد خدمات دولتی شد. در زمان بایزید دوم، دفتردار (رییس مالیه) آناتولی گردید. حقوق یومیه‌اش در سال ۹۱۷ ه. ق. هنگامی که رییس مالی خزانه عامره بود، ۱۶ آقچه بود، در سال ۹۱۸ ه. ق پنج آقچه به مقرریش افزوده شد و به بیست و یک آقچه رسید، (دفتر آرشو کاخ توپقاپی شماره ۹۶۲۹).

پیر محمد چلبی در مقام رییس امور مالیه روم ایلی، در جنگ چالدران شرکت کرد و با گفتن سخنانی در یک جلسه نظامی، موجب تقدیر و تحسین سلطان سلیم شد،^(۴۱) و پس از بازگشت از جنگ [با ایران] و رسیدن به نخجوان، در ۲۵ شعبان ۹۲۰/ اکتبر ۱۵۱۴ به جای مصطفی پاشا که دوروز قبل از تاریخ مذکور عزل شده بود، مقام وزارت یافت. پس از آنکه هرسک زاده احمدپاشا برای پنجمین بار از مقام وزیراعظمی معزول شد، پیر پاشا نیز معزول و بازنشسته شد، و به دنبال حرکت یاوز سلطان سلیم به طرف مصر، برای محافظت استانبول گمارده شد (۹۲۲ هـ/ق/ ۱۵۱۶ م).

پیر پاشا، پس از قتل یونس پاشا، در راه بازگشت از مصر، از استانبول فراخوانده شد و پس از ملاقات با پادشاه در شام، بعنوان وزیراعظم منصوب گردید (محرم ۹۲۴/ ژانویه ۱۵۱۸ م). وی تا زمان فوت یاوز سلطان سلیم در آن مقام و سمت باقی ماند، و در زمان سلطان سلیمان نیز پس از آنکه سه سال در مقام وزیراعظمی باقی ماند، در ۱۳ شعبان ۹۲۹/ ۲۸ ژوئن ۱۵۲۳، با مقرری و خالصجات وزارت، بازنشسته شد.

پیر پاشا پس از آن به مزرعه خود واقع در سیلیوری رفت و دهسال دیگر زیست، و بنا به روایت در سال ۹۳۹ هـ/ق/ ۱۵۳۲ م، توسط پسرش محمدافندی قاضی ادرنه و به تحریک و تشویق ابراهیم پاشا وزیراعظم با معجون آغشته به سم مسموم شد.^(۴۲) و در کنار مسجد سیلیوری مدفون شد. وی اشعاری با تخلص رمزی دارد. شخصی مدبر، مقتدر، جدی و موقر بود. محله پیری پاشا میان «خاص کوی» هالیچی (قالیچی) اوغلی،^۱ واقع در «خلیج» به علت مسجدی که وی در آنجا ساخت، به نام وی نامگذاری شده است. در استانبول آثاری از قبیل مسجد جامع، مدرسه، مسجد و خانقاه، (تکیه قوروقلی)، در سیلیوری، مسجد، مدرسه و مؤسسات خیریه، و در آقسرای قونیه نیز، آثاری مانند مسجد، مؤسسه خیریه، زاویه و مکتب دارد. وقفنامه ای نیز به تاریخ ۹۲۷ هـ/ق/ ۱۵۲۱ م، دارد.^(۴۳) پیر پاشا هنگامی که به حضور سلطان سلیم می رفت از احترام ویژه ای برخوردار می شد.^(۴۴) امضایش به صورت پیر بود، یعنی بدون حرف «ی» از حروف الفبای بود.

ابراهیم پاشا

وی اهل پارگا بود. اسپاندونی عقیده دارد وی اهل آلبانی بود و در حدیقه الوزراء نیز، رومی بودن وی آمده است. هامر و عالی نیز می گویند که وی رومی الاصل بوده است.^(۴۵) وی

جزو افرادی بود که توسط یکی از امرا به اسارت گرفته شد، و در خدمت سلطان سلیمان قانونی به هنگام شاهزادگیش پرورش یافت. سلطان سلیمان پس از فرمانروا شدن او را به سمت رییس نگهبانان خاصه تعیین کرد. نظر به اینکه رؤسای نگهبانان خاصه در سفر و حضر، در خدمت و همراه پادشاه بودند، ابراهیم پاشا نیز مورد توجه خاص سلطان سلیمان قرار گرفته بود.

ابراهیم پاشا، به دنبال بازنشسته شدن پیرمحمد پاشا در ۱۳ شعبان ۹۲۹/۲۷ ژوئن ۱۵۲۳ به جای وی وزیراعظم شد، و علاوه بر وزیراعظمی، بیگلربیگی روم ایلی نیز به وی واگذار شد. ابراهیم پاشا، که بعنوان ابراهیم پاشای مقبول نیز شهرت پیدا کرد، تا تاریخ ۲۱ رمضان ۹۴۲/۱۵ مارس ۱۵۳۶م که کشته شد، به مدت سیزده سال، همانند فرمانروایی آنچه که میخواست انجام داد. وی، همان گونه که طی مذاکراتش با سفرای خارجی و عقد پیمانهای صلح ثابت کرد دیپلماتی در خور زمان سلطان سلیمان است، با کارهایی که در امور مربوط به داخل کشور انجام داد نیز، نشان داد که رییس دولت خوبی هم هست. در سال ۱۵۲۴م، به مصر رفت. نظم و آرامش به هم خورده آنجا را سروسامان داد. اموری را که در آناتولی جنوبی و مرکزی موجب بروز عصیانهای سپاهیان صاحب زمین شده بود، نظم بخشید و از مخالفتها جلوگیری به عمل آورد، و عصیان قلندر چلبی در آناتولی مرکزی را شخصاً سرکوب کرد، و این خدماتش حقیقتاً بزرگ و ارزنده بود. ارزش خود را با اداره و رهبری اردو در جنگهای مجارستان و عراق نشان داد.

ابراهیم پاشا طرفدار شاهزاده مصطفی والی قرامان بود، در حالی که خرم سلطان میخواست فرزندش بایزید، پس از پدر به مقام فرمانروایی برسد. بر اثر توطئه و دسیسه همین زن هم به دربار دعوت و همانجا خفه اش کردند. استفاده از عنوان سلطان سردار سپه در جنگ با ایران یک دلیل صوری در کشته شدنش به شمار می آمد. روایاتی که در مورد ازدواج وی با خاندان سلطنتی عثمانی، و داماد آن خاندان بودن ساخته و پرداخته شده است، عاری از حقیقت است. همسرش زنی به نام محسنه بود. پسری به نام محمد داشت^۵ کاخ مشهور ابراهیم پاشا که در مقابل مسجد جامع سلطان احمد قرار داشت تا این اواخر باقی بود، و بعد بقایای آن تخریب شد، به وی نسبت داده شده است.

آنجا پس از قتل ابراهیم پاشا تا اواخر قرن هفتم محل اقامت و خروج تازه واردین از دربار بود. قبر ابراهیم پاشا، بنابه آنچه که در حدیقه الوزراء آمده است، در صحن تکیه جان فدا،

۵. در این مورد ← به تحقیقات مؤلف در این خصوص که در بولتن شماره ۲۹، صفحات ۳۵۵-۳۶۱ انجام داده است.

واقع در گالاتاست. ابراهیم پاشا علاوه بر وقفنامه مورخ ۵۳۲۹ ق/ ۱۵۳۲ م، در نزدیکی قوم قاپی^۱، مساجدی در قاوالا (قواله) خزرگراد^۲ دارد. مسجدش در گالاتا خارج از محل یاغقاپان^۳ قرار دارد. (نشریه اوقاف، تصنیف ۷۸۳ جودت و حدیقه الجوامع). نوشته مهر بزرگ ابراهیم پاشا که با خط تعلیق حکاکی شده است عبارت بود از:

خاتم مهر چشم سلیم

بحق گزیده تعظیم

از بنده خان سلطان سلیمان شاه ابراهیم

ایاس پاشا

اسپاندونی و براگادین^۴ (برگادین) سفیر ونیز می نویسند که وی اهل آلبانی بود، و در همارا^۵، در جنوب آولونیا، واقع در ساحل اپیر به دنیا آمده است. از این رو، برخی نوشته‌ها که آولونیایی بودن وی را ذکر کرده‌اند، صحت گفته آنان را تأیید می‌کنند. سه برادرش که کشیش بودند، در آولونیا اقامت داشتند. ایاس پاشا در حرم همایون، یعنی اندرون پرورش یافت و با سمت رییس ینی چریها، از کاخ بیرون آمد.^(۴۶) ابتدا سنجق بیگ قسطنونی، و بعدها بیگلربیگ وزیر شد. در مقام وزیر ثانی، پس از قتل ابراهیم پاشا در ۵۹۴۲ ق/ مارس ۱۵۳۶، وزیر اعظم شد. ایاس پاشا در اواخر ماه صفر ۹۴۶/ ۱۳ جولای ۱۵۳۹، به مرض طاعون درگذشت، و در محله ایوب دفن گردید.^(۴۷) ایاس پاشا یک رییس دولت متوسط و معتدل بود. وی تشکیلاتی را که وارث آن شده بود، به هم نزد. از فرماندهان با ارزش و موفق بود. علاقه زیادی به زن داشت. تاریخها می نویسند که در کاخش چهل گهواره آویخته شده بود. در بیگ اوغلی^۶ (بی اوغلی) در محله ای که منسوب به وی است، اراضی وسیع، باغ و کوشک داشت.

لطفی پاشا

وی از گروه ینی چریهای آلبانیایی بود. در زمان بایزید دوم به خدمت اندرون (حرمسرا) درآمد و

1. Kümâpı 2. Hezergrâi 3. yâğkapân 4. Brâgadin 5. Himârâ 6. Bgyoğlu

آنجا پرورش یافت. لطفی پاشا چوخه داری^{۵۰} تحصیل کرده بود. پس از جلوس سلطان سلیم با مقرری روزانه پنجاه آقچه و نیز هزینه مصارف متفرقه، از کاخ بیرون آمد و به ترتیب چاشنی گیر باشی^{۵۱}، قپوچی باشی^{۵۲} و میر علم شد.

لطفی پاشا بعدها سنجق بیگ قسطنونی، بعد، به ترتیب بیگلربیگ قرمان، بیگلربیگ آناتولی، و در سال ۹۴۱ ق/ ۱۵۳۴ م، وزیر ثالث، در ۹۴۵ ق/ ۱۵۳۸ م، وزیر ثانی، و به دنبال فوت ایاس پاشا در حالی که سمت وزیر ثانی را داشت، بعنوان وزیر اعظم تعیین شد (صفر ۹۴۶/ ژوئن ۱۵۳۹). به علت ناسازگاری با شاهی سلطان،^(۴۸) همسرش، که خواهر سلطان سلیمان (قانونی) بود، از مقامش عزل و بازنشسته شد؛ و در دیمه طوقه با درآمدی که از اقطاعش داشت، اقامت کرد (۹ محرم ۹۴۸/ ۱۵۴۱ م). در میان وزرای عثمانی جزو علما محسوب می شد و سطح معلوماتش متوسط بود. وی به حج رفت و پس از بازگشت، همچنان در دیمه طوقه اقامت گزید. اوقات خود را با نوشتن آثاری گذراند. وفاتش بنا به نوشته مورخ عالی که معاصر خود وی بود، به احتمال قوی در ۹۷۰ ق/ ۱۵۶۲ م بوده است. آرامگاهش نیز در دیمه طوقه است. وی که مدیر و سازماندهی خوب بود، آثاری چون تاریخ آل عثمان، و نیز آصف نامه را به قصد و نیت تنظیم آداب و ارکان و قانون نوشت. علاوه بر دو اثر مکتوب مذکور، تألیفات دیگری نیز درباره فقه و کلام که اکثراً به زبان عربی است، دارد. تاریخ آل عثمان وی، حوادث را تا سال ۹۶۱ ق/ ۱۵۵۴ م، در برمی گیرد. به علم و اطلاعات خویش می بالید و خودپسند بود.^(۴۹)

خادم سلیمان پاشا

وی از رؤسای خادمان و غلامان سفید بود. در اواخر دوره یاوز سلطان سلیم رئیس خزانه داری شد، علاوه بر آن، وظیفه سرایداری کاخ نیز برعهده وی گذاشته شد.^(۵۰) با سمت بیگلربیگ شام از دربار خارج شد. در سال ۹۳۲ ق/ ۱۵۲۵ م، بیگلربیگ مصر شد، و نزدیک دو سال در آنجا ماند. در سال ۹۴۱ ق/ ۱۵۳۴ م، عزل شد و خسرو پاشا بجای وی تعیین گردید. سلیمان پاشا در جنگ با ایران شرکت کرده در ماه مه ۱۵۳۵ یعنی شوال ۹۴۱، بیگلربیگ آناتولی شد. در ۹۴۳

۵۰ چوخه دار یا چوقدار - فراش و پادویی بود که لباس چوخه ای (ماهوت) برتن می کرد. و در بیرون اندرون (برده) آماده اجرای فرامین بود. چوخه دارها صنف ویژه ای را در اندرون تشکیل می دادند (م).

۵۱ رئیس سفره داران که در جشنها و ضیافتها بر سر سفره خدمت می کردند (م).

۵۲ حاجب بزرگ دربار یا کاخ (م).

ق/۱۵۳۷م، با داشتن مقام وزارت، بیگلربیگ مصر شد.^(۵۱) دومین دور بیگلربیگی وی در مصر، مصادف با تجاوزات زیاده از حد پرتغالی‌ها در دریای هند و بحر احمر بود. بنا به فرمانی که دریافت کرد، با ناوگانی که در سوئز تدارک دیده بود، به سواحل هند رفت. پس از بازگشت از سفر هند، در سال ۹۴۶ ق/۱۵۳۹م، با سمت وزیر قبه، به استانبول فراخوانده شد. در مقام وزیر ثانی بود که در محرم سال ۹۴۸/اواخر آوریل ۱۵۴۱ و اوایل ماه مه، به جای لطفی پاشا، بعنوان وزیر اعظم انتخاب گردید، و متجاوز از سه سال و نیم در این مقام ماند. در رمضان ۹۵۱/۲۸ نوامبر ۱۵۴۴، در مناقشه‌ای که در جلسه وزرا با دلی (دیوانه) خسرو پاشا که خلف و سلف وی در بیگلربیگی مصر بود و میانه‌ای با وی نداشت،^(۵۲) — و در آن زمان وزیر قبه بود — صورت گرفت، و بر روی یکدیگر خنجر کشیدند، از مقام صدراعظمی عزل و بازنشسته شد. دستور داده شد که با حقوق بازنشستگی در ملقرا اقامت کند، و در سال ۹۵۵ هـ/ق/۱۵۴۸م، در آنجا فوت کرد. وی مردی ثروتمند بود؛ و بخش مهمی از ثروت خود را هنگام رفتن به هند، به دست آورد. از بررسی شرح حالش می‌توان به این نتیجه رسید که وی توطئه‌گر (دسیسه‌کار) و بی‌رحم بوده است.

رستم پاشا

وی از نژاد اسلاو و کروواتی یا بوشناقی بود. در دربار پرورش یافت و در جنگ موهاچ سلاحدار سلطان بود، و با سمت سرمیرآخوری از دربار بیرون آمد. بعد بیگلربیگ دیاربکر و به دنبال آن نیز بیگلربیگ آناتولی شد، در ۹۴۶ ق/۱۵۳۹م، به مقام وزارت رسید و با مهرماه سلطان، دختر سلطان سلیمان، ازدواج کرد.

رستم پاشا در سال ۹۵۱ ق/۱۵۴۴م، هنگامی که وزیر ثالث بود، به دنبال عزل خادم سلیمان پاشا و خسرو پاشا، وزیر اعظم شد. وی در سال ۹۶۰ هـ/ق/اکتبر ۱۵۵۳، چون به اتفاق مادرزنش (خرم سلطان) در مرگ شاهزاده مصطفی [پسر ارشد سلطان سلیمان] که از زنی دیگر بود، برای به سلطنت رساندن شاهزاده بایزید، دست داشت،^(۵۳) از بیم عصیان ینی چریها، از مقام صدراعظمی عزل و قرا احمد پاشا جانشین وی شد.

رستم پاشا، تا زمانی که برای باردوم وزیر اعظم شد، در ییلاق همسرش، واقع در اسکدار اقامت کرد. پس از قتل قرا احمد پاشا که بر اثر توطئه همسر و مادرزنش صورت گرفت،

رستم پاشا از اقامتگاهش فراخوانده شد و مجدداً به مقام وزیر اعظمی رسید (۵۹۶۲ هـ/ق/ سپتامبر ۱۵۵۵). رستم پاشا تا تاریخ ۵۹۶۸ هـ/ق/ جولای ۱۵۶۱، که فوت کرد، در سمت خویش باقی ماند. قبرش در صحن مسجد شهزاده است. وی مردی ثروتمند بود. هنگام فوتش ۱۷۰۰ غلام، ۲۹۰۰ رأس اسب جنگی، ۱۱۰۶ شتر، هفتصد هزار سکه طلا، پنجهزار قبای ابریشمی دوخته شده، هزار و صد عدد دستار (عمامه)، ششصد عدد زین نقره‌ای، پانصد عدد زین طلایی، یکهزار و پانصد عدد افسار اسب، یکصد وسی و سه جفت رکاب طلایی، از وی باقی ماند، و اینها غیر از وسایل و اشیای سیمین و زرین، جواهرات و نقدینه‌اش بود. وی مسجد جامع رستم پاشا را در تخته قلعه استانبول که زیبایی کاشیهای آن شهرت دارد، بنا کرد. علاوه بر آن، در روم ایلی و آناتولی نیز مساجد، مدارس، مؤسسات خیریه، و چشمه‌های زیادی داشت. به اندازه‌ای که بتوان وی را خسیس نامید، مقتصد بود، و بدین جهت، بر عایدات خزانه دولت افزود؛ و در عین حال از راه ارتشاء جیب خود را نیز پر کرد. (۵۴) عریضه‌ای مفصل درباره ارتشای وی که به پادشاه عثمانی نوشته شده است، تحت شماره ۱۱۲۲ در آرشیو کاخ توپقاپی وجود دارد. (۵۵)

قرا احمد پاشا

وی از سربازان غیر منظم ینی چریهای آلبانی بود. در دربار تعلیم و تربیت یافت، و با سمت قپوچی باشی، از کاخ بیرون آمد. بعد فرمانده ینی چریها و سپس بیگلربیگ روم ایلی شد. وی در سمت وزیر ثانی، تمشوار را به تصرف درآورد. به دنبال عزل رستم پاشا از مقام صدراعظمی (بار اول)، جانشین وی شد (۹۶۰ ق/ ۱۵۵۵ م). خرم سلطان و دخترش مهرماه سلطان، برای تعیین مجدد رستم پاشا به ریاست دولت، فرمانروای پیر عثمانی را تحریک کردند، که سبب اعدام قرا احمد پاشا، در سالن تشریفات، پس از یک جلسه مشورتی وزرا گردید (۱۴ ذیقعه ۹۶۲/ ۲۸ سپتامبر ۱۵۵۵).

قرا احمد پاشا در تاریخ عثمانی، بعنوان فاتح تمشوار اشتهار یافت، و وزیر ارزشمند بود. هم در جنگ مجارستان و هم در جنگ با ایران و نیز در استیلا بر گرجستان خدمات ارزنده‌ای انجام داد. مسجد جامع موجود در توپقاپی که با کاشیهای با ارزشی ترین یافته، از آن اوست. هر چند اندکی قبل از اعدامش به ساختن آن پرداخت، ولی خود اتمام آن را به چشم ندید. خود وی نیز در نزدیکی مسجدش دفن گردید. با فاطمه سلطان دختر یاوز سلطان سلیم ازدواج کرد. جلال زاده مؤرخ، از عوام پرستی وی، و دل‌رحم و مشفق بودن او قبل از رسیدن به

مقام وزیراعظمی و همچنین بی رحم بودن وی پس از رسیدن به مقام وزیراعظمی، بحث می‌کند. قرا احمدپاشا، علاوه بر مسجد جامع، مدرسه نیز دارد.

رستم پاشا

(باردوم)

وی در سال ۹۶۲ ق/۱۵۵۵م، به جای قرا احمد پاشا، برای بار دوم وزیر اعظم شد، و تا سال ۹۶۸ ق/۱۵۶۱م، که فوت کرد، در این مقام ماند.

علی پاشا (سمیز)

وی فرزند یک روستایی از قصبه پاراجه^۱ (براتزو)^(۵۶) متعلق به هرسک، یعنی ایالت بوسنه بود که پیرو مذهب بوگومیل - از مذاهب فرعی مسیحیت - بود و بعد مسلمان شد. از طریق اجاق سربازان غیر منظم بینی چری وارد دربار شد، و در سال ۹۵۲ ق/۱۵۴۵م با سمت امیر علم از دربار خارج شد. یک سال بعد، هنگامی که فرمانده بینی چریها بود، بیگلربیگ روم ایلی، و بعد، والی مصر شد. سپس وزیر قبه، و بعد در مقام وزیر ثانی و به دنبال فوت رستم پاشا، وزیر اعظم شد. علی پاشا تا اواخر سال ۹۷۲/۲۸ جولای ۱۵۶۵، که فوت کرد، مقام خود را بخوبی حفظ کرد. در زمان وزیراعظمی او متارکه ای هشت ساله با اتریش منعقد شد. قدی بلند داشت و خیلی چاق بود، بدین جهت اسبی که بتواند او را حمل کند، کم پیدا می‌شد. بدله گو^(۵۷) و خوش صحبت بود. بازار سر پوشیده در ادرنه از آن اوست. چشمه‌های موجود در آکارچشمه^۲، واقع در ایوب نیز از آثار اوست. قبرش در صحن مسجد ایوب، قرار دارد که در محلی نزدیک تربت حاجی بشیر آغاست.

صوقللی محمد پاشا

وی از سربازان غیر منظم بینی چری برگرفته از روستای صوقللوویچی^۳، ناحیه رودو^۴ واقع در بخش ویشه گراد بوسنه بود. نام بوشناقوی وی بایوه بود. حدود سال ۹۱۸ ه/ق/۱۵۱۲م متولد شد. (۵۸)

1. Pârâca 2. Akarçesme 3. Sokkoloviçi 4. Rudo 5. Bavo

دایی اش کشیش بود، خود وی نیز، در طفولیت در کلیسا خدمت می‌کرد. در اوایل سلطنت سلطان سلیمان قانونی، توسط امیریشیلجه^۶ بعنوان سرباز غیرمنظم ینی چری گرفته شد، پس از آنکه در کاخ ادرنه رشد و تعلیم یافت، به استانبول منتقل شد، و بعنوان خدمتکار به بخش کوچکی از اندرون برده شد. صوقللی، بعدها به بخش خزانه‌داری و از آنجا نیز به اردوگاه ویژه رفت. بعد رکابدار، چوخه‌دار، و اسلحه‌دار شد. پس از بیرون آمدن از کاخ، رییس چاشنی گیرها و بعد، رییس نگهبانان گارد شد. در سال ۹۵۳ هـ/ق/ ۱۹۴۶ م، با سمت میرمیرانی (بیگلربیگی)، پس از فوت بارباروس خیرالدین پاشا، کاپیتان پاشا شد. در سال ۹۵۷ هـ/ق/ ۱۵۵۰ م، بعنوان بیگلربیگی روم ایلی منصوب گردید. بعد، به خاطر خدماتی که در جنگ با ایران انجام داد، در سال ۹۶۱ ق/ ۱۵۵۴ م، به مقام وزارت ارتقا یافت. در سال ۹۶۹ هـ/ق/ ۱۵۶۱ م، هنگامی که وزیر ثالث بود، با دختر شاهزاده سلیم، به نام اسمی خان سلطان، ازدواج کرد. در سال ۹۷۲ هـ/ق/ ۱۵۶۴ م، در مقامی وزیرثانی، به دنبال فوت سمیزعلی پاشا، وزیراعظم شد. خدمات اصلی صوقللی که دولتمردی بزرگ بود، در مجلد بعدی شرح داده خواهد شد. تدبیر وی در پنهان نگاه داشتن فوت سلطان سلیمان قانونی، و خونسردیش در این مورد، نشانگر کیاست و درایت اوست.

یادداشتهای فصل سی و دوم

۱. عریضه اش برای بازید دوم، تحت شماره ۸۱۸۴، آرشیو کاخ توپقاپی.
۲. سه وزیر به نامهای خلیل، صاروجه و اسحاق پاشا، هنگام فوت سلطان مرد دوم در دیوان وجود داشتند (ابن کمال، ص ۱۹).
۳. کریتولوس، تاریخ سلطان محمدخان ثانی، ص ۴۸-۹۲.
۴. بیت: کان تاریخه ثمانمانه یم تسمین بعده اثنان بر روی سنگ قبرش نشانگر فوت وی در ۵۸۹۲ ق/ ۱۴۸۷ م است.
۵. در صفحه ۲۱ تاریخ سیاسی ترک- یونان، که در ۱۵۸۴ م در شهر بال Bâl به چاپ رسید، نوشته شده است که محمود پاشا از طرف مادرش نوه یوگارینی yugârini از خانواده های بزرگ بیزانس بود، و در صربستان اقامت داشت (ولادیمیر میر میراوغلی، اسناد متعلق به دوره سلطان محمد دوم، ویوگاره تاریخ دولت عثمانی، ج ۲، فصل ۸، ص ۹۳).
۶. تاریخ وزیر اعظمی محمود پاشا، صریح و آشکار نیست، او را به جای دایی قراجه پاشا که در محاصره بلغراد کشته شد، در مقام بیگلربیگی روم ایلی می بینیم. بنابه عقیده خال کوندیل در سال ۱۴۵۸ م نیز بیگلربیگی روم ایلی بود. با توجه به این نوشته ها وزیر اعظمی او باید پس از تاریخهای مذکور باشد. تاریخهای ترک، وزیر اعظمی او را دو سال پس از جاندارلی زاده (جندرلی زاده) می نویسند که مصادف با سال ۱۴۵۵ م است. همار نیز همان را تکرار می کند. مورخ عالی نیز می گوید به خاطر خدمتی که در تصرف ایزوتیزه (سیوری حصار) - هنگام نخستین جنگ صربستان - از خود نشان داد، به مقام وزارت رسید. بنابه این نوشته ها، وزیر اعظم شدن وی در سال ۱۴۵۵ م قابل قبول ترین احتمال و حدس است. حاجی حسن - زاده، وزیر اعظمی محمود پاشا را در ۵۸۶۰ ق/ ۱۴۵۵ م می نویسد (منشآت حاجی زاده، ص ۵۴).
۷. دفتر شماره ۲۵۱ موقوفات استانبول ص ۱۰۸، از دفاتر قبالات املاک موجود در آرشیو نخست وزیری.
۸. دستور نامه انوری، ص ۱۰۷.

*Engüri'de ol hidiv-i nâmver
Yaptı bir bezzazhane müteber
Şark u garba andan olur kim-i sof
bihter istebrakdan ânun isini sof*

ترجمه تحت اللفظی ابیات فوق:

- | | |
|--------------------------------|-------------------------|
| ساخت بزازخانه ای معتبر | به آنقرو آن خدیو نامور |
| بهنتر از دیبای دردی نام وی صوف | شرق و غرب پوشد ز آن صوف |
۹. ابن کمال (ج ۷، ص ۲۷۸)، می نویسد، سلطان محمد فاتح، روم محمد پاشا را هنگام بازگشت از جنگی که در سال ۸۸۷ ق/ ۱۴۶۵ م، علیه اسکندر بیگ انجام داد، به وزارت منصوب کرد، وی می گوید، روم محمد پاشا جزو افراد رومی به اسارت درآمده به هنگام فتح استانبول بود.
 ۱۰. تاریخ ابن کمال، ج ۷، ص ۲۷۹.
 ۱۱. بهشتی، ص ۱۳۳، ۱۳۴.
 ۱۲. بازید در مجلس مشاوره، از وزرا پرسید: سزای کسی که کفران نعمت کرده، چیست؟ پاسخ دادند: مرگ. پس از آن

- پادشاه نیز گدیک احمد پاشا را نشان داد و گفت، این است آن منافق (تاریخ عالی، ص ۱۶۲).
۱۳. دفتر موقوفات استانبول، آرشیو نخست‌وزیری، شماره ۲۵۱، ص ۲۵۲.
۱۴. عاشق پاشازاده، ص ۱۹۲.
۱۵. عاشق پاشازاده، ص ۱۹۲، ابن کمال نیز مخالف محمد پاشا قرامانی بود.
۱۶. معنی تحت اللفظی بیت فوق:
- ای نشانی گراعتبار حضرت شاه نباشد می ماند در قمر بحر زبان این دُر شاهوار؟
۱۷. İstefân Vorkşişkosârîç ، وی چهار پسر به نام‌های ولادیسلاو، ولادکو|Voľâeko|، استفان و نیز احمد داشت که بعنوان گروگان به دربار عثمانیان فرستاده شده بود. سلطان محمد فاتح در فرمان مورخ ۲۴ سپتامبر که برای امیر و نیز فرستاد، اطلاع داد علت فرستادن شخصی به نام ابراهیم، برای درخواست تقسیم میراث احمد هرسکوویچ Heysekoviç و برادرش ولادکو در دُبرونیک (دُبرونیک) ، که از پدرشان بجا مانده است، می باشد. «نشریه انستیتو استانبول» شماره یک، ص ۵۹).
۱۸. به موجب نامه مورخ محرم ۹۰۴ مهور به نشان هرسک زاده، وی در آن تاریخ وزیر اعظم بود، و برخلاف آنچه که در حدیقه الوزراء آمده است، انفصال وی از مقام خود باید یک سال بعد صورت گرفته باشد.
۱۹. در نامه‌ای که گل بهار خاتون مادر بایزید [دوم] پس از به فرمانروایی رسیدن پسرش برایش فرستاد نوشت: «هم اینک بر سر زبان همگان است که بنی چریها، خواهان وی (هرسک زاده) نیستند...»، آرشیو کاخ توپقاپی، شماره ۱۰۲۸۸.
۲۰. به هنگام فعالیت شاهزاده احمد برای رسیدن به فرمانروایی به رابطه و مکاتبه وی با هرسک زاده پی برده شد. ولی به دنبال جلوس سلطان سلیم، احمد پاشا در نامه‌ای که برای شاهزاده فرستاد، نوشت: «بدانید که چون حق تعالی حکومت را به سلطان سلیم عنایت فرمود، دیگر چاره‌ای غیر از تسلیم فوری نیست».
۲۱. در خصوص پنجمین دور صدارت و عزلت — «روزنامه حیدر جلیبی» (منشآت فریدون بیگ، ج ۱).
- ۲۲ — چون ابراهیم پاشا در شوال ۸۷۷/مارس ۱۴۷۳، هنگام جنگ سلطان محمد فاتح، با اوزون حسن، شاهزاده بایزید والی آماسیا بود (ابن کمال، ج ۷، ص ۴۰۰).
۲۳. صفحه ۱۷۴ دفتر شماره ۱۲۵۱، از دفتر قباجات آرشیو نخست‌وزیری.
۲۴. با اینکه مورخ عالی می نویسد که پس از مسیح پاشا فناری زاده احمد پاشا وزیر اعظم شد (ج ۱، چاپ نشده، ص ۳۶۴)؛ ولی در مأخذ دیگر نوشته‌ای مبنی بر تأیید این گفته وجود ندارد. تاریخ بهشتی، می نویسد، قرار بر این بود که یعقوب پاشا به جای مسیح پاشا وزیر اعظم شود، ولی به علت اختلال حواس، بنا به مصلحت، برای انجام امور دولت، احمد پاشا [هرسک زاده] را به بارگاه دولت دعوت کردند، و وی از سیلیوری مراجعت و به آستانه سعادت بازگشت و مشغول انجام وظیفه شد (ص ۱۹۷).
۲۵. دفتر شماره ۲۵۱ قباجات آرشیو نخست‌وزیری (دفتر موقوفات استانبول، ص ۱۴۸).
۲۶. به موجب نوشته دفتر مستقل از دفتر مدیریت کل اوقاف، قوجه مصطفی پاشا بن عبدالصمد در ۸۸۶ هـ ق/۱۴۸۱ م، خزانة دار باشی، در ۸۹۲ ق/۱۴۸۰ م، کدخدای قپوچها، در ۸۹۸-۸۹۹ هـ ق/۱۴۹۲-۱۴۸۹ م، قپوچی باشی، در ۸۹۰ ق/۱۴۹۵ م، سنجق بیگ آولونیا، در ۹۰۳ هـ ق/۱۴۹۷ م، سنجق بیگ گلیولی، در ۹۰۴ هـ ق/۱۴۹۸ م، بیگلربیگ روم ایلی، در ۹۰۶ هـ ق/۱۵۰۰ م، وزیر شد.
۲۷. گلدسته و غزی (غازی) زاده Gazzizâde، فوت وی را در ۹۱۹ ق/۱۵۱۳ م نوشته اند.
۲۸. آرشیو نخست‌وزیری، دفتر قباجات شماره ۲۱، ص ۶۴۴.

۲۹. دربارهٔ دو قاتین ها ← جلد اول.
۳۰. سلطان سلیم هنگام بازگشت از جنگ با ایران، به علت غارت برخی از خانه‌های روستاییان روستاهای زاویهٔ شیخ احمد، توسط سربازان، به خشم آمد، و هرسک زاده و دو قاتین اوغلی را عزل کرد (۹ رمضان ۹۲۰). پس از آمدن به آماسیا در ابتدای ذیقعدۀ دو قاتین اوغلی را به وزیراعظمی تعیین نمود. در روزنامۀ حیدرچلیبی، چنین آمده است: «... ماه ذیقعدۀ ۹۲۰، دو قاتین زاده وزیراعظم شد، و اسکندر پاشا کاپیتان گلیبولی، مقام وزارت یافت...» منشآت فریدون بیگ، ج ۱، ص ۴۱۲).
۳۱. ... در هشتم محرم ۹۲۱، بنی چرایها دست به عمل زشتی زدند، شبانه به خانۀ پیری محمد و دو قاتین اوغلی حمله بردند، و فردای همان شب به دیوان آمده و هیاهو به راه انداختند. در هیجدهم همان ماه سلطان دو قاتین زاده را با خنجر زخمی کرد و دستور داد که افراد تحت فرماندهی گارد، سر از تنش جدا کنند. حتی، حسن، کدخدای خود را نیز به قتل رساند. گفته بودند که وی با علاء الدوله رابطه و مکاتبه داشت. چیز دیگری اتفاق نیفتاد...» روزنامۀ حیدرچلیبی، (منشآت فریدون بیگ، ج ۱، ص ۴۱۲).
۳۲. رونوشت حکم مورخ ۱۸ محرم ۹۲۱ در خصوص مصادرهٔ اموال دو قاتین اوغلی، برای قاضیهای آناتولی در پروندۀ دادگاه شرعیۀ بورسه موجود است (پروندۀ شماره ۲۶۲۴، A ص ۳۸۷).
۳۳. شهرستان ادرنه و پاشا، ص ۴۷۴.
۳۴. تاریخ التواریخ ج ۲، ص ۲۴۳، و منجم باشی، ج ۳، ص ۴۵.
۳۵. فتحنامهٔ کماخ و ذوالقدریۀ یاوز سلطان سلیم به تاریخ اواسط جمادی الاول ۹۲۱ است، و چنین آمده است: «سنان پاشا دام اقباله که در آن زمان بیگلربیگ روم ایلی بود و اینک وزیراعظم است، با ده هزار نفر از لشکریان برگزیدهٔ ظفر رهبر، فرستاده شد...» و چون سربریدهٔ ذوالقدر اوغلی، در اوایل جمادی الاول پیش پادشاه فرستاده شد، بنابراین پیداست که سنان پاشا در دههٔ اول همان ماه به مقام وزیراعظمی تعیین شده بود. مورخ عالی، می نویسد که وی در ششم جمادی الاول وزیراعظم شد که با وقایع مطابقت دارد (منشآت فریدون بیگ، ج ۱، ص ۳۶۲ و فتحنامه ای به همان تاریخ که برای خان کریمه فرستاده شد. در روزنامۀ حیدرچلیبی، تاریخ وزیراعظمی وی روز یکشنبه ششم جمادی الاول ۱۸/۹۲۱ ژوئن ۱۵۱۵) است.
۳۶. برای وزیراعظمی هرسک زاده فرمانی صادر شد... در پنجم شعبان برای سنان پاشا، سیصد هزار [آقچه] نقد، یک قبضه شمشیر، ردا و قبا (خلعت) و یک قطعه پوست سمور، بعنوان انعام و پاداش فرستاده شد که موجب تسلی خاطرش گردید...» (روزنامۀ حیدرچلیبی، منشآت فریدون بیگ، ج ۱، ص ۴۱۷).
۳۷. عالی، کته الاخبار، ج اول چاپ نشده، ص ۲۱۸.
۳۸. هنگام بازگشت از مصر، سلطان سلیم ضمن گفتگو با یونس پاشا گفت: «مصر را هم پشت سر گذاشتیم». یونس پاشا نیز که از انتخاب چرکس خیربیگ بعنوان والی مصر به جای وی ناراحت بود، در پاسخ گفت: «آری اینهمه زحمت کشیده شد، نیمی از لشکریان در شنزارها از بین رفتند و اگر می دانستیم که مصر را دوباره به چرکسها خواهیم سپرد، اینهمه ناراحتی را بر خود هموار نمی کردیم و تا اینجا نمی آمدیم».
۳۹. روزنامۀ حیدرچلیبی، منشآت فریدون بیگ، ج ۱، ص ۴۴۰.
۴۰. در وقتنامه و عریضه هایش پیرمحمد پاشا آمده است نه پیری محمد پاشا.
۴۱. سلطان سلیم هنگامی که همراه اردویش به دشت چالداران آمد. وزرا توصیه کردند که بلافاصله به جنگ نپرداخته، به استراحت پردازند. فقط پیرمحمد چلیبی رییس مالیه، عقیده داشت به علت وجود تعداد زیادی از سربازان پیرو مذهب

- تشیع، احتمال سازش آنها با شیعیان ایران وجود دارد. این عقیده با فکر سلطان نیز هماهنگ بود. سلطان سلیم با ابراز خوشحالی از عقیده پیری چلبی، گفت: «وی تنها کسی است که صاحب رأی و عقیده است ولی افسوس که وزیر نشده است» و پیری چلبی را مورد تقدیر قرارداد و پس از بازگشت از جنگ او را به مقام وزارت رساند.
۴۲. بنا به روایت، سلطان سلیمان هنگام بازگشت از جنگ آلمان در ۹۳۳ ق/ ۱۵۲۷ م، چون پیر پاشا را مورد احترام زیاد قرار داد، این امر موجب نگرانی ابراهیم پاشا گردید. از این رو، به محمد افندی پسر وی، که قاضی ادرنه بود، وعده قاضی عسکری داد و او را فریفت، پیری پاشا به قصد استقبال از پادشاه که برای مدتی اقامت به ادرنه می‌رفت، حرکت کرد. ولی به علت استعمال معجون آغشته به زهر - وی برای بالا رفتن حرارت غریزی نوعی معجون استعمال می‌کرد - فوت کرد (ذیل شقایق، عطایی، ص ۱۰۳). پیری محمد پاشا در استانبول، قونیه، آفسرای قونیه، سیلیوری، وقفنامه‌هایی به تاریخ ۹۲۳ و ۹۲۷ ق/ ۱۵۲۱-۱۵۱۷ م، دارد. مدیریت کل اوقاف، دفتر حرمین شماره ۱۴، ص ۱۷۸، ۱۶۷، ۴۶۶، ۴۸۸.
۴۳. دفتر شماره ۲۵۱ قبالات، ص ۷۶۴.
۴۴. تاریخ بچوی، ج ۶، ص ۲۰.
۴۵. هامر می نویسد ابراهیم پاشا رومی الاصل و فرزند یکی از ملوانان پارگا بود. در جوانی تیراندازی ماهر بود. به دست راهزنان دریایی ترک اسیر گردید و توسط بیوه‌زنی خریداری شد. او نیز ابراهیم را به شاهزاده سلیمان که در مانیا اقامت داشت، فروخت (هامر، ج ۵، ص ۳۶، ۱۶۰). بنا به امضای موجود در میان شاهدان حاضر در وقفنامه مورخ شعبان ۹۲۹/ ژوئن ۱۵۲۳ عایشه حفصه خاتون، مادر سلطان سلیمان قانونی، که به مناسبت موقوفه‌اش در مانیا تنظیم یافته است، و با جمله «الدستور الاکرام و امیر الامرا به ولایت روم ایلی ابراهیم بن یونس» ذکر شده است، پی برده می‌شود که نام پدرش یونس بوده است. (وقفنامه شماره ۱۶ موجود در میان اسناد منتقل شده از وزارت دارایی به نخست‌وزیری)، هریک از صفحات این وقفنامه مهور به مهر سلطان سلیمان قانونی است. در وقفنامه مورخ ۹۳۶ هـ ق، خود وی نیز نام پدرش یونس آمده است.
۴۶. در رمضان ۹۱۹/ نوامبر ۱۵۱۳ ینی چری آغاسی بود، و این مسئله از آثار باقیمانده ینی چریها و نامه‌ای که برای قاضی بورسه نوشته بود، پیداست (پرونده شرعیات بورسه، ۲۵۰۸-۲۳، ص B ۲۸۲).
۴۷. با اینکه فوت ایاس پاشا ذیحجه ۹۴۴/ آوریل ۱۵۳۸ ذکر شده است ولی هم تاریخ هامر، و هم مصطفی پاشا که خلف وی شد، این تاریخ را ماه صفر ۹۴۶ ذکر کرده‌اند. در واقع روی سنگ قبر ایاس پاشا نیز تاریخ فوتش اواخر صفر ۹۴۶ حک شده است. بر روی این سنگ قبر نام پدرش نیز محمد ذکر شده که این امر نشان می‌دهد که پدرش بعدها به دین اسلام گرویده است. در وقفنامه مورخ شعبان ۹۲۹ حفصه سلطان، نام پدر ایاس پاشا، عبدالحی آمده که نشان می‌دهد پدرش در آن تاریخ هنوز مسلمان نشده بود.
۴۸. شاهزاده خانم شاهی سلطان، و یا دولت شاهی سلطان، (شهرستان ادرنه و پاشا، در قرون پانزدهم و شانزدهم، ص ۴۹۸، ۴۹۹).
۴۹. اسامی تألیفاتش را در مقدمه تاریخ آل عثمان نوشته است.
۵۰. تاج التواریخ، ج ۲، بخش فوت یاووز سلطان سلیم.
۵۱. تاریخ لطفی پاشا، ص ۳۵۷، ۳۵۸، «نامه‌های خادم سلیمان پاشا» بولتن شماره ۱۳، ص ۶۰.
۵۲. خادم سلیمان پاشا، از خسرو پاشا که قبل از وی والی مصر بود، هم به علت اینکه بدون داشتن سندی از خزانه مصر پول برداشت کرده و هم به علت برداشتن مقدار زیادی از پولی که فرمانروای گجرات برای مکه فرستاده بود، شکایت کرده و سوء استفاده‌های خسرو پاشا را برملا کرد (بولتن شماره ۱۳، ص ۶۳-۶۰).

۵۳. جعل مهر شاهزاده مصطفی، مبنی برداشتن ارتباط و مکاتبه وی با شاه طهماسب، توسط زینل بیگ امیر و سلطان، که به دستور رستم پاشا صورت گرفته بود (آرشو کاخ توپقاپی، شماره ۵۱۰۳).
۵۴. «اطلاعات شناخته نشده ای چند درباره رستم پاشا»، نوشته ای از ط. گوگ بیلگین تحت عنوان (رستم پاشا و احتمالات موجود درباره وی، «نشریه تاریخ» دانشکده ادبیات دانشگاه استانبول، جلد هشتم، ص ۱۱-۱۲).
۵۵. در پرونده مربوط به اوقاف با یزید دوم، در آرشو کاخ توپقاپی، تحت شماره ۶۷۹۸ به چشم می خورد.
۵۶. Brătzo | تاریخ هامر (ج ۵، ص ۹۶)، می نویسد که در حوالی براتزه (برازه) واقع در دالماسیا بود.
۵۷. علی پاشا، مخالف جنگ مالت (ملاحظه) بود. هنگامی که سربازان تحت فرماندهی مصطفی پاشا بدان سوازام می شدند، گفت: «پاشاها یمان قلعه مالت را حلوا پنداشته و قصد خوردن آن را دارند.»
۵۸. تاریخهای تولد صوفلی که توسط مؤلفان مختلف ذکر گردیده، همگی احتمالی و تخمینی است. دکتر چوروویچ Çoroviç آن را سال ۱۵۰۵ یا ۱۵۰۶ م، ذکر کرده است، و وکیچه ویچ حدس می زند که بعنوان یک پسر بچه تازه وارد، استخدام شده و تاریخ تولدش را ۱۵۰۰ م یا قبل از آن می داند.

فصل سی و سوم

تشکیلات نظامی از اواسط قرن پانزدهم تا اواسط قرن شانزدهم

در جلد اول هنگام بحث درباره تشکیلات نظامی عثمانیان خواه در مرکز (قبوقلی) و خواه تشکیلات نظامی آنان در ایالات تا اواسط قرن پانزدهم اطلاعات مختصری به دست داده شد. در اینجا نیز به توضیح تشکیلات و پیشرفت نظامی عثمانیان از اواسط قرن پانزدهم تا فوت سلطان سلیمان قانونی می پردازیم.

۱

تشکیلات نظامی مرکز

اجاق غیر بومی های گارد بنی چریها

تشکیلات اجاق غیر بومیها

در جلد اول گفته شد که اسرا و سربازان غیر منظم بنی چری، تحت چه شرایط و قانونی جمع آوری شده و به چه صورت و شیوه ای در اجاق گلیبولی تعلیم می یافتند. در این جلد نیز به توضیح روند تکامل اجاق غیر بومیان پس از آنکه پایتخت به استانبول انتقال یافت، می پردازیم. کودکانی که بعنوان سپاهیان غیر منظم بنی چری و یا اسیر (پنجیک اوغلانی = پسر بیچه گان غلام حلقه بگوش)، گرفته می شدند، در اوایل، تنها در خدمت کشاورزان آناتولی قرار

داده می شدند. بعدها، پس از استقرار در روم ایلی، تصمیم گرفته شد که آنها را در خدمت کشاورزان روم ایلی نیز قرار دهند؛ و برای نظارت بر آنها، فرماندهی و اربابی آناتولی و روم ایلی به وجود آمد، از اواسط قرن پانزدهم میلادی به بعد، سربازان غیرمنظم ینی چری که منحصر به روم ایلی بودند، شامل آناتولی نیز شدند.

پس از آنکه مدتی از فتح آناتولی گذشت، در آنجا نیز اجاق جدید غیربومیان (سربازان غیربومی) تأسیس یافت. این اجاق در حوالی وزنه چی ها^۱ و نزدیک اردوهای سابق ینی چریها قرار داشت. اجاق ینی چریها شامل سی و یک بولوک (دسته) بود. نخستین دسته از سی و یک دسته مذکور را دسته آغا (فرمانده = ارباب) می نامیدند. فرمانده ینی چریها، فرمانده اجاق غیربومیان نیز بود؛ ولی به علت کثرت مشغله، مأموری عالیتر به نام استانبول آغاسی، بر آنها نظارت داشت. هریک از این دستجات، فرماندهی از ینی چریها داشت که چور باجی^۲ نامیده می شد، پس از وی نیز، هریک از دستجات فرماندهی دیگر به نام بُولوک باشی (سردسته) داشت. به علت کم سن و سال بودن این غیربومیان، با اینکه، نخستین دسته از آنها خود به نه دسته تقسیم می شد، ولی در واقع همگی بازهم تشکیل دسته واحدی را می دادند.

کدخدا، بزرگترین مأمور اجاق، پس از استانبول آغاسی بود. وی مأمور ایجاد انضباط در اجاق بود. مأموری که مقامش پایین تر از مقام کدخدا بود، چاووش نام داشت.

سپاهیان غیر منظم ینی چری اجاق غیربومیان، از مسیحیان به اسارت درآمده، تشکیل می شدند. پس از تصرف بوسنه، استثنائاً آنها را از میان فرزندان کسانی که اسلام را پذیرفته بودند و آنها را پاتران (پاتاران)^۳ می گفتند، نیز انتخاب می کردند، در اسناد عثمانیان از آنها به نام بچه های پوتور^۴ یاد شده است. این پوتورزادگان در خدمت کشاورزان قرار داده نمی شدند، بلکه آنها را وارد خدمت بستانچی ها (در گارد امپراتوری) و خدمات دربار می کردند.

مستمری و پوشاک اجاق غیربومیان

از اواخر قرن پانزدهم میلادی به بعد، دادن چوخا برای پالتوی سربازی به افراد اجاق غیربومیان قانونی شد. هر سال به بیست نفر از افراد با سابقه و متقدم هریک از دستجات غیربومیها، به میزان چهار متر و بیست سانتیمتر چوخای بارانی، و به بقیه نیز سه متر و شصت سانتیمتر چوخا و نیز

1. Vezneçiler 2. Çorbâci 3. Pâtârân 4. Potur

کرباسی برای پیچیدن به دور سرشان داده می‌شد. غیربومیان کلاهی مخروطی شکل نوک تیز و زرد رنگ بر سر می‌گذاشتند. چونخای زمستانی آنها در سلانیک بافته می‌شد. به هریک از آنان یازده آقچه تحت نام «آقچه یقه»^۱ بعنوان هزینه دواخت لباسشان پرداخت می‌شد. هنگام پرداخت حقوق ینی چریها، حقوق غیربومیان نیز در اردوگاهها میانشان تقسیم می‌شد. تمامی چورباچی‌ها (سرهنگان) یعنی فرماندهان اجاق غیربومیان، کلاههای نمادی فرماندهیشان را بر سر گذاشته و همراه استانبول آغاسی (رییس ینی چریهای استانبول)، در حالی که اونیفورم مخصوص خود را که مجوزه^۱ نامیده می‌شد، پوشیده بودند، وارد میدان می‌شدند، و در حضور آنان، حقوق هریک از دستجات به ترتیب از دسته اول شروع و پرداخت می‌شد. مستمری و حقوق آنان توسط کاتب (دبیر) اجاق در طی سه روز تقسیم می‌شد. قانون پرداخت ماهیانه پنج آقچه بابت هزینه کفش یا سلمانی که به آن «زر پول»^۲ می‌گفتند، به غیربومیانی که حقوق روزانه‌شان یک آقچه بود، از زمان سلطان سلیمان قانونی، وضع گردید. افراد اجاق غیربومیان، زندگی خود را با مقدار حقوقی که دریافت می‌کردند، تأمین می‌نمودند. آنان غذای خود را در اطاقهای بیست و پنج یا سی نفره‌ای که در آن می‌خوابیدند، می‌پختند.

انتقال غیربومیان برای انجام سایر خدمات

از برخی از افراد و سربازان غیر منظم غیر بومی، پس از آنکه کار و وظیفه خود را برای کشاورزان انجام می‌دادند، در اجاق و دستجات غیر بومی ثبت نام به عمل می‌آمد. برخی را نیز به خدمت نگهبانان کاخ، افرادی که در کوره‌ها اسلحه می‌ساختند، و محافظان سگهای شکاری — که خود صنفی از نظامیان را تشکیل می‌دادند — توپچیان و کشتیها می‌گماردند. علاوه بر دستجات و سربازان غیر بومی که به خدمات مذکور اشتغال داشتند، دستجات سی — چهل نفری دیگری نیز بودند که در خدمت رییس خبازان، سبزی فروشان، مرغداران، ماست‌بندان، حصیر بافان، و سایر مشاغل مربوط به دولت، قرار می‌گرفتند. از میان افراد مذکور، کسانی را که پی برده می‌شد استعدادی دارند، برای خدمت در دربار و کاخ جدا می‌کردند. آنان در مراکزی همانند کاخ گالاتا، کاخ ادرنه، کاخ ابراهیم پاشا، کاخ اسکندر چلبی، تربیت و پرورش می‌یافتند، و با استعدادترین آنها به خدمت در «اندرون» گمارده می‌شدند، نخستین بار، مکتب کاخ گالاتا،

1. Mücevveze 2. Zerpül

در زمان سلطان بایزید دوم، به خاطر تربیت کسانی که قرار بود وارد کاخ [دربار] استانبول شوند، تأسیس شد.

افراد اصلی اجاق غیر بومیان، در کارهای ساختمانی مربوط به دولت، در قایقهای دولتی که مابین استانبول و گالاتا در رفت و آمد بودند، و در کشتیهای دولتی که از ازمیت به استانبول هیزم حمل می‌کردند، به خدمت اشتغال داشتند.

مدت ماندن افرادی که در اجاق اصلی غیر بومیان ثبت نام می‌کردند، در همان اجاق، معلوم و مشخص نبود. انتقال افراد از آنجا، بستگی به خالی بودن محل در اجاق ینی چری داشت. زیرا اجاق غیر بومیان جهت تربیت افراد برای دستجات پیاده نظام، ینی چری، توپچی، و ارباب داران به وجود آمده بود.

محل خالی در اجاقهای ینی چری و سایر اجاقها، توسط مأموران عالی‌رتبه به استحضار دیوان همایون می‌رسید. پس از آن، طی فرمانی که از جانب فرمانروا صادر می‌شد، برای پر کردن جاهای خالی مورد نیاز، از میان افراد اجاق غیر بومیان کسانی را در خدمت آنان قرار می‌دادند و بدین ترتیب جاهای خالی را پر می‌کردند. همچنین جای خالی افراد منتقل شده از اجاق غیر بومیان، توسط افراد و سربازان غیر منظمی که در خدمت کشاورزان ترک بودند، پرمی‌شد و کمبودها برطرف می‌گردید. تعداد افراد اجاق غیر بومیان در اواسط قرن پانزدهم، سه هزار نفر و در اواسط قرن شانزدهم چهار هزار نفر بود.

اجاق ینی چریها

توسعه و گسترش اجاق

در جلد اول از تأسیس اجاق ینی چری، تقسیمات، حقوق، پوشاک، و تمرینات ورزشی آنان تا اواسط قرن پانزدهم سخن گفته شد؛ و اینجا روند تکاملی اجاق مذکور و خدماتش مورد بحث قرار می‌گیرد.

همان گونه که گفته شد، در اواسط قرن پانزدهم دستجات سکبان به دسته پیاده نظام اجاق ینی چریها که آنها را «جماعت» نیز می‌گفتند، منضم گردید. در اواخر قرن پانزدهم و یا اوایل قرن شانزدهم — ظهور برخی رخدادهای کوچک و جزئی، فرمانروایان عثمانی را ناگزیر از

اتخاذ تصمیماتی احتیاط آمیز کرد. چنانکه سلطان محمدفاتیح با انضمام والحاق دستجات سکبان به اجاق ینی چری، گستاخی و جرأت و جسارتشان را درهم شکست. عدم اطاعت آنان هنگام جلوس سلطان بایزید دوم، و رفتار و اعمالشان هنگام اعزام به جنگ با ایران، موجب گردید که رسم و شرط انتخاب فرماندهان ینی چریها از بین خود آنان که در اجاق پرورش می یافتند، ملغی گردد، و رسم انتخاب فرماندهان آنها از میان میرعالمها میرآخورها و سایر مأمورانی که مورد اعتماد پادشاه و به وی نزدیک بودند و امور داخلی و خارجی دربار را انجام می دادند، برقرار گردید. تشکیل فرماندهی گروهها که از شصت و یک دسته و گروه تشکیل شده بود، و انتخاب فرمانده واحد تحت نام رییس دستجات و گروهها و اسکادران، پذیرفته شد که خود امتیازی جدید برای رییس و فرمانده جدید آنها به شمار می رفت. بدین ترتیب، اجاق ینی چری، با یکصد و یک دسته پیاده نظام یا جماعت، و سی و چهار دسته سکبان، و دستجات شصت و یک نفری رؤسا (فرماندهان گروهها)، کلاً متشکل از یکصد و نود و شش دسته شد. از آن به بعد، دستجات دیگری به اجاق ینی چری اضافه نشد و تشکیلات مذکور تا الغای کلی اجاق به همان صورت باقی ماند.

انتقال اجاق ینی چری به استانبول

مدتی پس از آنکه استانبول مرکز دولت (پایتخت) شد، اجاق ینی چری موجود در ادرنه بدانجا منتقل شد. پادگانهایی با نامهای سربازخانههای جدید و قدیم، یکی در دیرکلر آراسی^۱ و حوالی مسجد جامع شهزاده، و دیگری در اطراف آقسرای به وجود آمد. هریک از دستجات با نام و شماره مخصوص خود، در پادگانی مستقر بود. خواه سربازخانههای قدیم و خواه پادگانهای جدید، توسط دروازه‌های تحدید شده، روابطشان با خارج قطع شده بود.

در تواریخ عثمانی این سربازخانههای جدید «که صحنه وقایع زیادی شد، در محل مسجد وسطی بود که، توسط ابراهیم پاشا وزیر اعظم سلطان سلیمان قانونی، ابتدا بعنوان هدف مسجد ساخته شد و بعدها بعنوان مسجد جامع از آن نام برده شده است. محلّه معروف به «آت میدانی»^۲ [میدان گوشت] نیز در آنجا قرار داشت.

سلاح و شرکت اجاق «ینی چری» در جنگ

ینی چریها، صنف پیاده نظام ارتش دولت عثمانی را تشکیل می دادند، و در جنگها در قلب اردو و در جلو پادشاه قرار گرفته و می جنگیدند. آنها، پادشاه را هنگام عزیمت به جنگ، زمانی که به مرز دشمن نزدیک می شد، شبانه روز در میان خود گرفته، او را تحت محافظت خویش قرار می دادند. آلات جنگیشان، زمانی عمدتاً تیر و بعدها، تفنگ، شمشیر، سپر، دشنه، باروت و کارد بود. در جبهه های جنگ، برای کندن سنگر از طرف اجاق جبهه جی،^۵ به آنها بیل و کلنگ داده می شد.

خدمات دیگری چریها

ینی چریها در استانبول، در روزهایی که در دیوان، جلسه تشکیل می شد، به نوبت کشیک می دادند. هنگام آتش سوزیها مأمور اطفای آن می شدند. تحت فرماندهی ینی چری آغاسی (فرمانده ینی چریها)، مأمور ایجاد نظم و امنیت می گردیدند. در کارا کولها (کلانتریها) بی که در مناطق مختلف وجود داشت و آن را «قوللق»^۱ می گفتند، مأمور تأمین آسایش و آرامش مردم بودند. علاوه بر اینها، ینی چریها هر سه سال یکبار تغییر پست داده، در قلاعی که دولت مناسب و ضروری می دانست، به محافظت قلاع گمارده می شدند. اکثر این خدمات در قلاعی که در مرزها قرار داشتند صورت می گرفت. از این رو، به ینی چریهایی که در قلاع خدمت می کردند، علاوه بر حقوقشان، یومیه ای نیز پرداخت می شد.

تمرینات نظامی ینی چریها

ینی چریها در زمانهای معین و مشخص، یعنی سه روز در هفته، با تیر و تفنگ به تمرینات تیراندازی می پرداختند. تعلیمات و تمرینات با تیر را مأمورانی به نام رییس مرکز تمرینات، و تمرین با تفنگ نیز توسط مأموری به نام رییس شکارچیها صورت می گرفت. هر سه یا چهار ماه یکبار، هم در زمان صلح و هم در زمان جنگ، مأموران بلندپایه اجاق، به محل تعلیم و تمرین می آمدند، و بر تمرینات و عملیات آنها نظارت می کردند.

نظام جنگی ینی چریها

^۵ در خصوص این اجاق در سطور آینده توضیح داده شده است (م).

ینی چریها پس از ورود به خاک دشمن و تماس و درگیری با آنها، در التزام پادشاه نه ستون پشت سرهم تشکیل می دادند، و در این بین، توسط اجاق جبهه جی، اسلحه و مهمات، و نیز بیل و کلنگ در اختیار آنها قرار داده می شد. هنگام شروع جنگ هم صداهای ویژه را که «گلبانگ» نامیده می شد، و مخصوص طریقت بکتاشیها بود، می خواندند. در آغاز جنگ افرادی که در قسمت جلو صفهای نه گانه بودند، در حالی که سر پا می ایستادند تفنگهای خود را به طرف دشمن نشانه گیری کرده، تیراندازی می کردند، و بعد زانورده پس از پرکردن تفنگها، دوباره آتش می گشودند.

ینی چریها تا زمان یاووز سلطان سلیم، مجرد بودند. بعد زمانی که به سن پیری می رسیدند، به آنها اجازه ازدواج داده می شد ولی بعدها بتدریج ازدواج در میان آنها تعمیم یافت.

چگونگی مجازات ینی چریها

مجازات ینی چریها نسبت به قدمت خدمات آنها در دستجاتشان فرق می کرد. مطبخ هر دسته، بازداشتگاه همان دسته یا گروه بود. به استثنای مجازات اعدام، دیگر مجازات آنها، کتک با چوب و حداقل ضربات، هشتاد ضربه بود. کتک زدن (چوب زدن) در حضور افراد همان دسته صورت می گرفت. برای حفظ نظم و انضباط اجاق، گاهی برخی از ینی چریها را از اجاق طرد می کردند. آنان در قلعه ای که «مردقلعه» نامیده می شد، به خدمت گماره می شدند. در صورتی که گناه و جرمشان در حد بالا تر از کتک زدن بود، و مستحق اعدام بودند، پس از آنکه تصمیم به قتل و اعدامشان گرفته می شد، اسمشان از دفتر ینی چریها حذف می شد، بعد آنها را به حصار روم ایلی می فرستادند، و شب هنگام خفه شان می کردند و اجسادشان را به دریا می انداختند.

حقوق و مستمری ینی چریها

ینی چریهایی که از اجاق سربازان غیر منظم غیر بومی می آمدند، پس از آنکه اسمشان در دفتر اجاق ثبت می شد. روزانه دو آچه حقوق برایشان در دفتر کل ثبت می گردید. بعد، با در نظر آوردن خدمات و ارتقایی که می یافتند، اجرت روزانه آنها نیز افزایش می یافت. بالاترین میزان اجرت روزانه، آنها هشت آچه بود. حقوقشان هر سه ماه یک بار پرداخت می شد که در دیوان

همایون، به هریک از دستجات جداگانه پرداخت می‌شد. به دیوانی که حقوق آنها را پرداخت می‌کرد. «دیوان غلبه» گفته می‌شد، هر دسته حقوق خود را در کیسه‌های چرمی از دیوان می‌گرفت، که بر روی شانه‌هایشان به گروه و دسته خود حمل می‌شد، و آنجا توسط فرماندهانی که «چورباچی» نامیده می‌شد، بین افراد توزیع می‌گردید. علاوه بر آن هر از گاهی انعامهایی نیز بعنوان پاداش به اجاق‌ینی چریها پرداخت می‌شد.

فرزندان بنی چریها

پس از صدور اجازه ازدواج به بنی چریها، لازم بود که تدابیری درباره فرزندانشان نیز اتخاذ گردد. کودک بنی چری، قبل از آنکه به حد بلوغ برسد، در صورتی که پدرش فوت می‌کرد، ابتدا توسط افراد مسن همان دسته و گروه ثابت می‌شد که آن طفل متعلق به بنی چری فوت شده است. در صورت اثبات، برایش مقرری تعیین می‌شد. پس از بزرگ شدن طفل، نامش را در دسته‌ای که پدرش خدمت می‌کرد، ثبت می‌کردند. این قبیل کودکان را غلامزادگان می‌گفتند.

سواره نظام شدن بنی چریها

بنی چریها، پس از خدمات اولیه‌شان، یا بعنوان سواره نظام قپوقلی و یا بعنوان سپاهیان صاحب‌زمین، از اجاق خارج می‌شدند. بنی چریهایی که جزو سواره نظام قپوقلی در می‌آمدند، سیصد آچه، اسب و هزینه زین دریافت می‌کردند. به کسانی از آنها که جزو سپاهیان تیولدار بودند، اقطاعی به ارزش پنج، شش و یا نه هزار آچه داده می‌شد. قانون، میزان تیول و اقطاعی را که به آنها می‌دادند نسبت به رتبه و درجه‌شان، تعیین کرده بود.

صندوق بنی چریها و فراصندوق

در اجاق بنی چریها، هر دسته‌ای، صندوق کمکی (تعاونی) داشت. علاوه بر آن در سرای [اداره] فرمانده بنی چریها نیز، برای حفظ و نگهداری فرزندانشان یتیم بنی چریها، صندوقی به نام «فراصندوق» وجود داشت. مأموری که کاتب بیت‌المال نامیده می‌شد، بر این صندوق نظارت داشت و از دفتر بیت‌المال که از آن اجاق (بنی چریها) بود، محافظت می‌کرد. اموال و اشیای

ینی چریهایی را که فوت می‌کردند، می‌فروختند. واگر فرزندان بالغی داشتند، به آنها می‌دادند و در صورتی که فرزند ینی چری فوت شده، خردسال بود، وجه اموال فروخته شده را به دسته‌ای که متعلق بدان بود، می‌دادند و پول را به جریان می‌انداختند. پس از آنکه طفل بزرگ شد، کاتب بیت‌المال از طریق دفتر خود، از میزان پول مذکور که در اختیار دسته قرار داده شده بود، اطلاع پیدا می‌کرد، و آن را به انضمام بهره همان پول، از صندوق دسته مربوط باز پس می‌گرفت؛ و در صورتی که نمی‌خواستند پول مذکور به جریان انداخته شود، آن را به قرا صندوق که در سرای فرمانده بود، می‌سپردند.

اصول خوراک ینی چریها

هریک از دستجات ینی چری، آشپزخانه، آشپز و آشپز استاد (سراشپز) مخصوص خود داشت، و هر دسته‌ای، خود بنابه خواسته و آرزوی خود، غذایش را جداگانه می‌پخت. از این رو، افراد هر دسته، از اجرت روزانه خویش، مقداری را به هیأت تأمین آذوقه می‌داد، و با این پول نیازمندیهای غذایی یک هفته آنان تأمین می‌گردید. دولت دخالتی در امر اعاشه آنها نمی‌کرد. قیمت گوشتی که به ینی چریها داده می‌شد، معلوم و معین بود. حتی اگر بهای گوشت گرانتر هم می‌بود، به ینی چریها گرانتر از قیمت تعیین شده فروخته نمی‌شد. دولت مابه‌التفاوت قیمت گوشت را از خزانه، تحت نام «ضررلحم» (ضررگوشت) به قصابها می‌پرداخت. غذای ینی چریها در آشپزخانه هر دسته پخته می‌شد. دیگر غذای ینی چریها، از نظر افراد هر دسته، مقدس به حساب می‌آمد. هنگام بروز عصبانی این دیگها را به میدان می‌آوردند که در تواریخ، این عمل را «دیگ برداری» گفته‌اند.

فرماندهان بزرگ اجاق

بزرگترین فرمانده در اجاق ینی چریها، ینی چری آغاسی^۱ بود، فرماندهان مأموران عالیرتبه پس از وی به ترتیب، عبارت بودند از: سکبان باشی^۲ کدخدای غلامان،* زاگارجی (زغرجی

1. Yeniçeriâğâsi 2. Sekbânbaşî

* کدخدا اصطلاحی بود که درباره شخصی که امور دولتمردان و ثروتمندان را انجام می‌داد، به کار می‌رفت (م).

باشی) ^۱، سمسونجی (صامصونجی باشی ^۲، طورنه جی باشی ^۳، خاصکی ها ^۴، باش چاوش ^۵، مُحضرباشی ^۶، کدخدایی (جانشین کدخدا) ^۷. کاتب اجاق ینی چری از ارکان معتمد، معتبر و بزرگ دولت بود.

ینی چری آغاسی یا فرمانده کل اجاق ینی چری، مسئول تمام کارهای ینی چریها و اجاق غیر بومیها بود. حقوق وی که تا زمان سلطان سلیمان قانونی چهارصد آچه بود، بعدها به پانصد آچه افزایش یافت. دیوانی به نام دیوان آغا (آغادیوانی)، تحت ریاست وی تشکیل می شد و به امور مربوط به اجاق رسیدگی می کرد. رتبه و درجه اش، همدیف سنجق بیگ یک توغی (پر) بود.

سکبان باشی فرمانده سکبانهایی بود که ازسی و چهار دسته سواره نظام و پیاده نظام تشکیل یافته بود. رتبه و مقام وی پس از ینی چری آغاسی قرار داشت. وی نیابت و قائم مقامی ینی چری آغاسی را هنگام غیبت وی داشت. درجه وی نیز یک توغی بود.

کدخدای غلامان و یا کدخدا بیگ، فرماندهی بود که نفوذش در اجاق بیش از همه بود، و بیشتر از همه با ینی چریها تماس داشت. تدارکات زمان جنگ توسط وی صورت می گرفت. کدخدای غلامان، تا زمان تشکیل فرماندهی دستجات، در رأس فرماندهی دستجات پیاده نظام قرار داشت. به دنبال تشکیل فرماندهی دستجات، نخستین دسته از دستجات مذکور، دسته و گروه کدخدا را تشکیل داد. کدخدا بیگ از اعضای دیوان فرماندهی کل بود.

زُغرجی باشی، فرمانده شصت و چهارمین دسته از دستجات جماعت بود، و از اعضای دیوان فرماندهی کل بود، دسته اش متشکل از افراد پیاده نظام و سواره نظام بود. صامصونجی باشی نیز که از اعضای دیوان فرماندهی کل بود، فرمانده هفتاد و یکمین دسته از دستجات جماعت بود. بنا به روایت، دسته وی در زمان سلطان محمد فاتح تشکیل شد.

طورنه جی باشی که از فرماندهان بزرگ اجاق ینی چریها بود، فرمانده شصت و هشتمین دسته از دستجات جماعت بود. بنا به روایت، فرماندهی این دسته در زمان یلدرم بایزید به وجود آمد. در صورتی که درجه و رتبه طورنه جی باشی ارتقا می یافت، به مقام صامصونجی باشی (سمسونجی باشی) می رسید.

خاصکی ها به فرماندهان چهاردهمین، چهل و نهمین، شصت و ششمین و شصت و

1. Zâgârcibâşi

2. Sâmsoncibâşi

3. Țurnecibâşi

4. Hâşekiler

5. başçevuş

6. Muḥzirbâşi

7. Ketḫudâyeri

هفتمین دسته از دستجات اجاق ینی چریها اطلاق می شد. هریک از دسته ها، فرمانده جداگانه ای برای خود داشت. به فرمانده هریک از دستجات فرماندهی اجاق، «مُحضر» همان دسته یا اجاق گفته می شد. «مُحضر» آغا، به همراه ملتزمان و زیردستانش، همواره، در سفر و حضر، در بارگاه و خدمت وزیراعظم بود، و به امور مربوط به اجاق که از دیوان همایون، به بارگاه پاشا (وزیراعظم) ارجاع می شد، رسیدگی و آنها را پیگیری می نمود، و از نتیجه بررسیهایش فرماندهی کل ینی چریها را مطلع می کرد. هرگاه وزیراعظم قصد نظارت و گشت اکتشافی در استانبول را داشت مُحضر آغا نیز همراه تعدادی از افرادش در التزام وی بود.

یکی دیگر از فرماندهان اجاق ینی چری، کدخدایی (نایب و یا قائم مقام کدخدا) بود که مقامش پس از تشکیل فرماندهی دستجات، به وجود آمد. نایب کدخدا، دسته و یا گروهی مخصوص بخود نداشت. در زمان سلطان بایزید دوم، هنگامی که کدخدای غلامان و ینی چریها، عازم سفر یا جنگ می شد، مقامی در حد جانشینی وی به وجود آمد که بعدها نیز این مقام، منحل نشد و پابرجا ماند.

شصتمین، شصت و یکمین، شصت و دومین و شصت و سومین دسته از دستجات جماعت را، دسته صولاق^۱ (گارد ویژه محافظ سلطان) می نامیدند که چهارنفر از فرماندهان پیاده نظام و چهار کدخدای آنان، چون عهده دار حفاظت فرمانروا بودند، از فرماندهان معتبر بشمار می آمدند. در اجاق ینی چریها، شخصی که امام (بیشنماز = روحانی) اجاق و یا امام فرماندهی نامیده می شد، وجود داشت که فرمانده یکی از دستجات بود. وی از میان افراد اجاق ینی چریها، که تحصیلات مدرسه ای گذرانده و گواهینامه دریافت کرده بود، برگزیده می شد.

کاتب ینی چریها و تشکیلاتش

یکی از مهمترین و معتبرترین وظایف تشکیلات ینی چریها، کاتبی (دبیر) [رییس دفاتر حقوق] اجاق ینی چریها بود. هیأت دبیران و نویسندگان تحت نظارت وی قرار داشتند که مأمور ثبت حقوق و معاش ینی چریها در دفتر بودند. دبیر (کاتب) بیت المال ینی چریها نیز تحت نظارت وی بود و دفتر اصلی حقوق ینی چریها که کوتوک^۱ گفته می شد و نیز دفتر حقوق و معاش سربازان غیر بومی تحت نظارت وی بود و آنها تحت نظارت دبیر اجاق (تشکیلات) بودند. دفاتر حقوق ینی چریها، هر سه ماه یکبار در سه دفتر به نامهای دفتر اصلی، مکرر و خزانه تنظیم می شد. دفتر

اصلی درمحل خدمت (اداره) دبیرنگهداری می شد. و دفتر خزانه تحویل دربار می گردید. کاتب (دبیر) تشکیلات ینی چریها توسط وزیر اعظم انتخاب می شد.

مأموران دون پایه اجاق

علاوه بر مأموران عالی رتبه ینی چریها، مأموران دیگری نیز در دستجات موجود، وجود داشتند. بزرگترین آنها چورباچی (سرهنگ) فرمانده گروهها بود. این شخص را در صورتی که فرمانده گروه و دستجات پیاده نظام و یا جماعت بود، رییس (فرمانده) پیاده نظام و یا «سر پیاده» و در صورتی که فرمانده دستجات و گروههای فرماندهی کل بود، بُولوک باشی^۱ (فرمانده قسمت یا رسته)، می نامیدند. دستجات سکبان، چون شصت و پنجمین دسته جماعت را تشکیل می دادند، لذا، آنها را جزو دستجات جماعت بشمار می آوردند. فرماندهان دستجات پیاده را گاهی نسبت به خدماتی که داشتند، سوباشی (سباشی) [مأمور اداره شهر] نیز می نامیدند.

پس از آن، اوپه (اودا) کدخداسی [مأموری که مقامش پائینتر از فرمانده پیاده نظام = جماعت بود (م)]، و اوپه (اودا) باشی [معاون چورباچی باشی «سرهنگ» بشمار می آمد (م)]، و پس از وی نیز وکیل خرج [ناظر خرج]، بیرقدار (پرچمدار)، و باش اسکی^۲ [به اقدمترین فرد از افراد ینی چریها که مقامش پائینتر از بیرقدار بود، اطلاق می شد (م)]. اوستا (اوسته) یا آشجی باشی [این شخص هم مأمور تهیه غذا بود و هم مأمور حبس و حفظ زندانیان هر دسته از دستجات مختلف (م)] قرار داشتند.

تعداد افراد اجاق

تعداد افراد ینی چریها تا اواسط قرن پانزدهم حدود ده هزار نفر— و تا زمان فوت سلطان سلیمان قانونی، تعدادشان متجاوز از دوازده هزار نفر بود. تعداد افراد گروهها و دستجات آنها یکسان نبود. برخی از دستجات، افراد زیادتر و برخی تعداد کمتری داشتند. تعداد نفرات دسته کدخدا بیگ از دستجات سایر فرماندهی ها زیادتر بود.

انعام زمان جلوس پادشاه و جنگ

1. Bōlūkbāşı 2. Bāşeski

به موجب قانونی که سلطان یلدرم بایزید وضع کرد، هنگام جلوس پادشاه بر تخت سلطنت، انعامی به نام انعام جلوس میان گاردهای ینی چری و خدمتکاران کاخ تقسیم می شد که بعدها میزان این انعامها افزایش یافت. علاوه بر آن، قانونی دیگر وضع شد که به موجب آن هنگام عزیمت پادشاه به جنگ یا سفر، انعامی تحت نام انعام سفیر یا جنگ، به خدمتکاران کاخ داده می شد.

اجاق جبه جی

وظیفه اجاق

تشکیلات جبه جی موظف به تدارک و تهیه تیر، کمان، شمشیر، تفنگ، کلنگ، بیل، کلاهخود و سایر آلات جنگی برای ینی چریها بود، و هنگام جنگ، آلات مذکور را میان افراد ینی چری تقسیم می کرد، و پس از پایان جنگ نیز آنها را دوباره جمع آوری می نمود، ابزار و آلات خراب شده را تعمیر، و بجای آلات از دست رفته، آلات جدید تهیه و جایگزین می کرد. اجاق مذکور کارگاههایی برای خود داشت.

سربازخانه جبه جی و دستجات آن

برای این تشکیلات نیز، همانند تشکیلات ینی چریها، اعضا و افرادی از تشکیلات و اجاق غیر بومیها گرفته می شد. افراد نوآموزی که از اجاق غیر بومیها برای تشکیلات جبه جی انتخاب می شدند، بعداً در فنون مورد نیاز به کار پرداخته و مهارت پیدا می کردند. اردوگاه جبه جی در مقابل مسجد ایاصوفیه بود. علاوه بر آن، کارگاههایی نیز مربوط به اجاق مذکور، در حوالی یره باتان^۱ وجود داشت.

تشکیلات جبه جی نیز، همانند تشکیلات ینی چریها به دستجاتی تقسیم می شد. تعداد افراد تشکیلات مذکور در اواسط قرن شانزدهم به پانصد نفر می رسید. صنفهای جداگانه ای از اسلحه سازان، تعمیرکاران، تصفیه کنندگان باروت، تهیه کنندگان لوازم و آلات جنگی و

1. Yere bātân

خمپاره سازان، در تشکیلات و اجاق جبهه جی وجود داشتند. بالاترین مقام تشکیلات مذکور را جبهه جی باشی [رییس و فرمانده جبهه جی (م)] می نامیدند. علاوه بر آن، یکی از جبهه جی ها، با عنوان «باش کدخدا» [کدخدای بزرگ]، چهار کدخدای دیگر را تحت فرمان خود داشت. جبهه جی ها در قلاعی که ینی چریها عهده دار حفاظت آنها بودند نیز، وجود داشتند.

اجاق (تشکیلات) توپچی ها

اردوگاه توپچیها و کارگاههایشان

همان گونه که در جلد اول گفته شد، عثمانیان حدود اواخر قرن چهاردهم در ارتش خود از توپ استفاده کردند. استفاده از توپ و توپخانه، بویژه در زمان سلطان محمد فاتح تکامل پیدا کرد. توپخانه استانبول در حوالی گالاتا برای توپچیان گارد دربار ساخته شده بود. آهن مورد نیاز برای ساختن توپ، از معادن موجود در روم ایلی و آناتولی فراهم می شد، و گلوله های توپ در اندازه های مختلف، برای توپهای مختلف در مناطقی که دارای معادن بود، ریخته می شد. علاوه بر توپهایی که گلوله های آهنی می انداخت، توپهایی هم وجود داشت که گلوله های سنگی پرتاب می کرد.

افراد اجاق توپچیان که جزو اجاق گارد ینی چریها بودند، از میان افراد اجاق غیر بومیان انتخاب می شدند، و افراد انتخاب شده را، همانند افراد اجاق جبهه جی ها، «شاگرد» می نامیدند.

توپخانه ای نیز در مقابل مسجد جامع قلیچ علی پاشا وجود داشت که در زمان سلطان محمد فاتح و پسرش بایزید [دوم] ساخته شده بود و در زمان سلطان سلیمان قانونی، گسترش پیدا کرد. کارگاه و کارخانه توپ ریزی، در پایین تپه جهانگیر بود که اطرافش توسط دیوارهایی محصور شده بود. علاوه بر کارخانه توپ ریزی، اردوگاهی نیز برای توپچیان در همانجا وجود داشت.

اجاق و تشکیلات توپچیها شامل دو قسمت بود. قسمتی مسئول توپ ریزی، و قسمت دیگر مسئول پرتاب توپ بود. شاگردان بخش توپ ریزی در کارگاهها تعلیم می یافتند و پس از پیدا کردن مهارت، استاد کار می شدند. تعمیرکاران، برغوزنها^۱ وصله گران، ریخته گران و سایر ارباب حرف و مأمورانی در کارخانه وجود داشتند که تحت نظارت ریخته گر کارخانه بودند، توپها با نام «ضرب زن» انواع مختلفی مانند شاکلوز^۱، پرانگی^۲، باجالوشکا^۳، اژدردهان، هاون و غیره داشت.

توپچیان توپ انداز

توپ اندازان هم در استانبول بودند و هم به نوبت در قلاع خدمت می کردند. دولت به توپچیان، بویژه آنهایی که در قلاع موجود در مرزها و نیز در قرن شانزدهم به سبب جنگهای دریایی، به توپچیان که در قلاع سواحل دریا خدمت می کردند، اهمیت زیادی می داد. توپ اندازی به سوی هدفهای تعیین شده، هفته ای دو روز برای دستجات توپ اندازی در استانبول، تحت نظارت استادان، اجباری و رسم بود. توپچیان مذکور به دو گروه اصلی یعنی فرماندهان دستجات، و جماعت تقسیم می شدند که هرکدام از آنها نیز خود دستجات مختلفی داشتند. بخش جماعت متشکل از هفتاد و دو دسته بود.

فرمانده و مأموران توپچی و تعداد توپچیان

بزرگترین مأمور اجاق توپچیان، توپچی باشی^۴ [فرمانده و رییس توپچیان]، بود، پس از وی کدخدا و رییس ریخته گران به ترتیب قرار می گرفتند. تعداد افراد اجاق توپچیان در نیمه اول قرن شانزدهم حدود یکهزار و دویست و چهار نفر بود و در اواسط همان قرن تعدادشان به دوهزار نفر رسید.

اجاق ازابه داران توپچی

• افرادی که شیار توپها را باز می کردند (م).

1. Şakloz 2. Prāngi 3. Bâcâloskâ 4. Top çubâşi

توپهایی که عثمانیان در اوایل به کار بردند، به اندازه‌ای که بتوانند آنها را بر روی شتر، قاطر و اسب بارکش حمل کنند، کوچک و سبک بودند. با اینهمه، اغلب لوازم و آلات مورد نیاز به نواحی صعب‌العبور انتقال داده شده، توپها همانجا ریخته می‌شد. پس از اواسط قرن پانزدهم عثمانیان که در امر علم توپ و توپ‌اندازی دست به نوآوری‌هایی زدند، و توپهای بزرگی ساختند، چون برای حمل آنها ناچار از استفاده از ارابه بودند، بدین جهت اجاقی به نام توپچیان ارابه‌دار، تشکیل دادند. افرادی که در این اجاق تعلیم می‌یافتند نیز، از میان افراد اجاق غیربومیان انتخاب می‌شد. اجاق ارابه‌داران نیز به دستجات متعددی تقسیم می‌شد و بزرگترین مأمور این تشکیلات، ارابه‌چی باشی^۱ [رییس ارابه‌داران] بود.

سواره نظام قپوقلی (گارد ینی چری)

چه کسانی برای سواره نظام انتخاب می‌شدند؟

سواره نظام گارد ینی چری که از اجتماع جوانان اجنبی داوطلب و غلام بچگان اندرون و سایر کاخهای خارج از اندرون، مانند کاخهای ادرنه، گالاتا، ابراهیم پاشا و نیز همراهان و افرادی که در میان ینی چریها خدمت کرده بودند، تشکیل یافته بود، همانند ینی چریها، و سایر صنفها و رسته‌های پیاده نظام، دستجات حقوق‌بگیر بودند. به منظور جدا کردن سواره نظام گارد، از سپاهیان صاحب تیول، علاوه بر عنوان سوار نظام گارد ینی چریها، آنها را «بُلوگُ خلقی» نیز می‌گفتند. بعدها منظور از به کار بردن واژه سپاهی همان سواره نظام گارد ینی چری بود.

به افرادی که از بخشهای مذکور در فوق برای سواره نظام گارد ینی چری انتخاب می‌شدند، منتسبین به رسته گفته می‌شد با انتخاب آنها، محل‌های خالی موجود در آن دسته پر می‌شد. به افراد سواره نظام قپوقلی که متشکل از شش دسته بود، یک رأس اسب، و یا مقداری پول برای تهیه آن، و نیز مقداری پول بعنوان بهای تیروکمان داده می‌شد.

حقوق (مستمری) سواره نظام قپوقلی

نه تنها حقوق (مستمری) افراد سواره نظام گارد ینی چری (قپوقلی) یکسان نبود، بلکه حقوقشان

1. Ârâbâcibâşı

نسبت به مقام و رتبه هریک از دستجات ششگانه نیز باهم فرق داشت. غلام بچگان اندرون، باتوجه به قدمت و خدمتشان برای صنف سواره نظام قپوقلی انتخاب می شدند، اندرونی هایی که در کاخ حقوق و مستمری بالایی داشتند، نامشان در دستجات سپاه و اسلحه دار ثبت می شد، و نام کسانی که از کاخ گالاتا، ادرنه و یا ابراهیم پاشا، برای صنف مذکور انتخاب می شد، گاهی در دستجات اسلحه دار، و گاهی در صنف علوفه جی^۱ ثبت می شد.

خدماتشان در زمان جنگ

سواره نظام گاردینی چری در زمان جنگ و صلح دو نوع وظیفه داشتند. همان گونه که در جلد اول گفته شد، در زمان جنگ در مرکز اردو در جناح ینی چریها قرار می گرفتند و موظف به جلوگیری از حملاتی بودند که از پهلو صورت می گرفت. علاوه بر آن، هنگام حرکت اردو، در پشت سر، و نیز در دو طرف راست و چپ سلطان قرار می گرفتند. همچنین دستجات اسلحه دار، و سپاه، در زمان جنگ، از چادر و خیمه پادشاه، و علوفه جی ها نیز از خزانه محافظت می کردند. چادر و خیمه وزیر اعظم نیز به همین طریق محافظت می شد.

خدمات نوبتی در زمان صلح

وظایف و خدمات سواره نظام گارد مذکور که در مرکز (پایتخت) قرار داشتند، در زمان صلح— در قرن شانزدهم— عبارت بود از: کاتبی و دبیری در دیوان، مالیه، محاسبه (حسابداری) و سایر مشاغل مشابه، اخذ عوارض، و امور مشابه دبیری مربوط به مالیات، رسیدگی بر مالیاتهای گوسفند.

سلطان سلیمان قانونی، هنگام رفتن به جنگ، سیصد نفر از افراد مسن و قدیمی گارد ینی چریها را از میان آنها، جدا کرده، بعنوان پیام بر (پیک و قاصد)، و نگهبانی و محافظت اداره پیک خود، تحت عنوان «ملازم»^۲ به خدمت می گرفت، و پس از بازگشت از جنگ، بعنوان پادشاه، برخی از آنها را بعنوان متولی موقوفات پادشاه، تعیین می کرد و به تعدادی از بزرگان آنها نیز کارهایی نظیر جمع آوری جزیه و مالیات سالانه واگذار می کرد. یک سال خدمت در دیوان

1. Ulufeci (صنفی از سپاه ینی چریها) 2. Mulâzim

همایون و انجام وظیفه ملازمان، قبل از انتخاب برای انجام خدماتی که در فوق اشاره شد، قانونی و اجباری بود.

وَلَدَش

از قدیم الایام به افراد سواره نظام گاردینی چری اجازه ازدواج داده شده بود. در قانوننامه به پسران آنان وَلَدَش^۱ می‌گفتند. فرزندان آنها، چه هنگام حیات و چه پس از فوت پدرشان، هنگامی که به سن مشمولیت سربازی می‌رسیدند، در دستجات سواره نظام استخدام می‌شدند. به فرزند ذکور سواره نظامی که فوت می‌کرد، از محل اعتباراتی که برای ایتام اختصاص یافته بود، مقرری پرداخت می‌شد.

گارد خدماتی سواره نظام

علاوه بر چهار دسته نخستین سواره نظام قپوقلی، یعنی سپاه، اسلحه دار، علوفه جی یمین و علوفه جی یسار، هریک از آنها، نسبت به جیره و حقوق روزانه شان، افراد و کادر خدماتی زیر دستشان بود. این افراد هنگام جنگ در مقابل روزانه پنج آچه مهتری یک سواره نظام را برعهده داشتند.

افراد سواره نظام قپوقلی، به علت داشتن کادر خدماتی و اسب همیشه در استانبول نمی‌ماندند. تعداد کمی از آنها در استانبول و بقیه در مناطقی نزدیک استانبول، نظیر ادرنه و بورسه مستقر شده، هنگام جنگ برای پیوستن به اردو فرا خوانده می‌شدند. تعدادی که در استانبول اقامت داشتند، در حوالی سلیمانیه و چنبرلی تاش^۲ سکونت می‌کردند.

کدخدایی

در هر منطقه ای مأموری به نام کدخدایی، برای نظارت بر امور سواره نظام گاردینی چری که در خارج از استانبول بودند، وجود داشت. مأموران عالی رتبه اجاق، یعنی فرماندهان و رؤسای شش دسته سواره نظام، در استانبول اقامت داشتند و در دیوان همایون منتظر فرمانی می‌شدند که

1. Veledeş 2. Çenberlitâş

می بایست به آنها داده شود.

حقوق و مستمریها

سواره نظام قپوقلی، همانند سایر افراد گارد، حقوق خود را هر سه ماه یکبار دریافت می کردند. حقوق بگیران آنان دو نوع بودند، یکی سرگیلی ها^۱، که شخصاً حقوق خود را دریافت می داشتند و دیگری تاش رالی ها^۲، که خارج از استانبول بودند و حقوق آنها را مأموران دیگر دریافت کرده و برایشان ارسال می داشتند، البته باید گفت که تا اواسط قرن شانزدهم، چون محل خدمت آنها نزدیک استانبول بود، از این رو به پایتخت می آمدند و شخصاً حقوقشان را دریافت می کردند. تعداد این شش دسته سواره نظام قپوقلی در اواسط قرن پانزدهم، حدود هشت هزار نفر بود. ولی در سال ۱۵۶۶م، یعنی هنگام آخرین جنگ سلطان سلیمان قانونی، تعدادشان به بیش از یازده هزار رسیده بود.

۲

تشکیلات نظامی ایالت

نیروهای ایالتی دولت عثمانی در قیاس با آنچه که در جلد اول گفته شد [در این دوره] بسی گسترده تر شده بود. این نیروها بتدریج مواجه با برخی تعدیلات و تغییرات شده، قسمتی نیز بعداً به آنها اضافه شده بود. تشکیلات نظامی موجود در ایالات در فاصله نیمه قرن پانزدهم تا نیمه قرن شانزدهم میلادی، عبارت بودند از سپاهیان تیول دار یا سپاهیان صاحب اراضی، پیاده، مُسَلِّم و یوروکها^۳، جراخور^۴، جانباز، تاتار، آقنجی (مهاجم) دلی ها (دیوانه ها)، عزبها، داوطلب و بشلی ها^۵، که به ترتیب درباره هر یک از آنها اطلاعاتی مختصری داده می شود.

سپاهیان تیول دار

گسترش تشکیلات سپاهیان تیول دار

به آنها سپاهی زمین دار نیز گفته می‌شد. در جلد اول از روش و اصول تیول اولیه موجود در حکومت عثمانی، و از سپاهی زمین دار (صاحب زمین) و از وضعیت و موقعیت روستایی که شخصاً زمین را می‌کاشت و درو می‌کرد، در قیاس با سپاهی، به طور اختصار، بحث شد، و به اهمیت تشکیلات این قبیل سپاهی و سواره نظام تا اواسط قرن پانزدهم اشاره شد. پس از تأسیس دولت عثمانی، اصول تیول تثبیت شد، و با گذشت زمان، با افزودن مواد جدیدتر و تغییرات تازه‌تر، روبرو تکامل نهاد و سرانجام در اواسط قرن شانزدهم کاملترین و ثابتترین شکل خود را یافت. از اواسط قرن پانزدهم به بعد، با گسترش مرزهای عثمانی، همان‌گونه که میزان اراضی متعلق به دولت که «امیری» نامیده می‌شد، و تعداد سپاهیان تیول دار روبرو به افزایش نهاد، جنگهای دوره سلطان سلیمان قانونی نیز، امتیازات این قبیل سپاهیان را فزونی بخشید.

دفاتر سپاهیان تیول دار

در هر ایالت دفاتری که در آن نام، کنیه و هویت سپاهیان صاحب زمین و سپاهیان زعامت، محل و مقدار تیولشان را نشان می‌داد، وجود داشت دفتردار تیول، محافظ دفتر سپاهیان تیول دار و کدخدای تیول نیز، محافظ دفتر سپاهیان زعامت هر ایالت بود. نظیر همان دفاتر در دفاتر خزانه که دفاتر «مُجَمَّل» و «مَفْصَل» نامیده می‌شدند، نیز وجود داشت. در زمان جنگ، بیگلربیگ هر ایالت، نسخه‌ای از دفتر تیول را همراه خود می‌برد و پس از حضور و غیاب، در میدان جنگ، محلهای خالی افراد را پر می‌کرد. واگذاری تیول و زعامت هر سال از نوروز به نوروز صورت می‌گرفت، و انتصاب یا عزلهایی که صورت می‌گرفت، توسط بیگلربیگها در دفتری مهر و موم شده، به مرکز اطلاع داده می‌شد.

نیولهای تذکره دار و بدون تذکره

با شیوه‌ای که بعدها به وجود آمد، واگذاری تیول قلیچ [شمشیر]، به دو صورت انجام می‌گرفت. یکی به صورت تذکره دار و دیگری بدون تذکره، همان‌گونه که در قانوننامه سلطان محمد فاتح دیده می‌شود، وزیراعظم حق واگذاری تیولی را که ارزش آن به میزان ۵۹۹۹ آقچه بود، بدون آنکه به اطلاع سلطان برساند، داشت. این حق و اختیار به غیر از وزیراعظم که وکیل مطلق

پادشاه بشمار می رفت، به کس دیگری داده نمی شد. به موجب قانون با واگذاری تیولهایی که از طرف بیگلربیگها درخواست می شد، و به عرض می رسید، بدون هیچ گونه مخالفتی، موافقت می شد. از سال ۹۳۵ ق/ ۱۵۲۹ م، واگذاری تیول توسط بیگلربیگها، بدون استفسار از دولت مرکزی قانونی شد؛ یعنی بیگلربیگها، بنابه درجه و اهمیت ایالات، شخصاً حق واگذاری تیول قلیچ را به میزان یک آچه کمتر از شش هزار و چهار هزار آچه یعنی ۵۹۹۹، ۴۹۹۹ و ۳۹۹۹ آچه داشتند. این تیولها را که با فرمان بیگلربیگها واگذار می شد، تیولهای بدون تذکره می گفتند، و برای واگذاری مقدر بیشتر از آنها، از دیوان اجازه و فرمان صادر می شد. بدین ترتیب به تیولهایی که بیگلربیگها شخصاً واگذار می کردند، تیولهای بدون تذکره، و برای آنهایی که جهت واگذاریشان از دیوان فرمان صادر می شد، تیولهای تذکره دار (با مجوز) می گفتند. تیولهای شش هزار، پنجهزار و سه هزار آچه ای نیز تیولهای تذکره دار بودند که واگذاری آنها در اختیار و صلاحیت دولت بود. فرمان تیولی که توسط بیگلربیگها صادر می شد، به نام همان صاحب تیول بود، و صاحب تیول، فرمان صادر شده را در مرکز، تبدیل به فرمانی حاوی طغرای پادشاه می کرد. به علت اهمیت مسئله تیول و پرکردن محل های خالی، رفت و آمد به استانبول و وقت گیر بودن این ایاب و ذهاب، حق واگذاری تیول به میزانی که در فوق اشاره شد به بیگلربیگها داده شد. هنگامی که جای صاحب تیولی خالی می شد، فرزند ذکور و بالغ وی با مراجعه به دولت مرکزی درخواست واگذاری تیول پدرش را به خود، می کرد. دولت نیز، ابتدا قسمتی از آن تیول را بعنوان «حق شمشیر» به وی می داد، و بقیه را تقسیم می کرد. صاحب جدید تیول، در صورت بالغ بودن شخصاً عازم جنگ می شد، و در غیر این صورت، شخص دیگری را که جبلی^۱ (سرباز مسلح) نامیده می شد، به جای خود می فرستاد.

شرکت سپاهیان صاحب زمین در جنگ

هنگام وقوع جنگ، سپاهیان صاحب زمین همراه شخصی که جبلی نامیده می شد، در جنگ شرکت می کردند. به موجب قانون، هر سپاهی صاحب زمین نسبت به رتبه و درجه اش موظف بود در ازای اضافه زمینی که علاوه بر «حق شمشیر» به وی واگذار شده بود، تعداد معینی جبلی، بنابه آنچه که در قانون تصریح شده بود، به جنگ ببرد. اسب، اسلحه، خوراک هر جبلی از طرف

سپاهی ای که او را اجیر کرده بود، می‌بایست تأمین شود. جبلی‌های مذکور یا افرادی بودند که سپاهی صاحب زمین اجیر کرده بود و یا کسانی بودند که در جنگها به اسارت درآمده بودند. هنگامی که پادشاه شخصاً عازم جنگ می‌شد، سپاهیان که عذری برای نرفتن نداشتند نیز همراهش می‌رفتند. هر یک هزار نفر سپاهی، تحت فرماندهی یک نفر با عنوان آلائی بیگ^۱ [معادل درجه سرهنگی] در جنگ شرکت می‌کرد. سه یا چهار نفر سویاشی، بعنوان ناظر در هر دسته و گروهی حضور داشتند. این افراد، در زمان صلح به تأمین وسایل رفاه و آسایش بخشی که در آن بودند، می‌پرداختند. دولت چهار یا پنج ماه قبل از شروع جنگ، به بیگلربیگها اطلاع می‌داد که در چه ناحیه و سمتی به جنگ خواهد پرداخت، و دستور بسیج کامل را صادر می‌کرد. در پی دریافت این دستور، بیگلربیگها نیز به سنجق بیگها و آنها نیز، کیفیت را به آلائی بیگها اطلاع می‌دادند، تا بدون کمترین نقصی آماده بوده و در زمان تعیین شده منتظر فرمان باشند.

سپاهی صاحب زمین، به طور حتم می‌بایست ساکن و مقیم بخش و یا حداقل سنجق خویش باشد. زیرا سپاهیهها مجبور بودند که با تهیه و آماده کردن جبلی‌های خود، در اندک زمانی، آماده حرکت باشند. از این رو، سکونت آنها در محلی نزدیک، ضروری بود. تیول سپاهی ای که بدون داشتن مجوز از طرف دولت از شرکت در جنگ خودداری می‌کرد، باز پس گرفته می‌شد و عزل می‌گردید.

سپاهیان صاحب زمین، تحت فرماندهی آلائی بیگ خود و آنها نیز همراه سپاهیان خود تحت فرماندهی سنجق بیگهای متبوع خود، سنجق بیگها نیز تحت فرماندهی بیگلربیگ ایالت خویش در جنگ شرکت می‌کردند. آنها در محلی که توسط فرمانروا تعیین می‌شد، گرد آمده، به اردو می‌پیوستند. پس از آنکه در مقابل پادشاه مراسم رژه انجام می‌گرفت، معاینه‌ای نیز از آنها به عمل می‌آمد.

سپاهیان صاحب زمین، اسب خوب، شمشیر، نیزه، سپر، تیر داشتند و بر سرشان کلاهخود و برتشان زره می‌پوشیدند. به میزان تیول کسانی که در جنگ از خود خدماتی نشان می‌دادند، افزوده می‌شد. به کسانی هم که بیش از حد از خود رشادت نشان می‌دادند، زعامت واگذار می‌شد. سپاهیههای زمین دار در جنگ شاخه‌میسره و میمنه اردوی عثمانی را که نه شکل نیم هلالی بود، تشکیل می‌دادند، و قلب سپاه را از حملاتی که ممکن بود از پهلو صورت گیرد، محافظت می‌کردند.

بیگلربیگها، طبق دفاتری که همراه داشتند، در مرزها و یا نزدیک میدان جنگ از افراد حضور و غیاب به عمل می آوردند. حضور و غیاب یکبار قبل از شروع جنگ انجام می گرفت. تیول کسانی که در این موقع حضور نداشتند، باز پس گرفته نمی شد، بلکه تا زمان آخرین حضور و غیاب منتظر می ماندند. پس از حضور و غیابی که هنگام بازگشت از جنگ صورت می گرفت، تیول کسانی که طبق فرمان در محل تعیین شده خود نمانده بودند، باز پس گرفته می شد و به موجب فرمان صادره، به مجازات می رسیدند.

سپاهبانی که در جنگ یا بستر خود می مردند

دولت عثمانی، همان گونه که متماداً به میزان تیول سپاهیهای صاحب زمین، که در جنگها و فتوحات نقش مهمی ایفا می کردند، یا از خود غیرت و شوق نشان می دادند، می افزود، هنگام مرگشان نیز، از حمایت از اولاد و خانواده شان غفلت نمی کرد و نسبت به سپاهی تیول داری که در مقابل دشمن [جنگ] کشته می شد، و سپاهی ای که در بستر خود فوت می کرد، تفاوت قایل می شد. به فرزندان سپاهی ای که در جنگ کشته شده بود، بیشتر رسیدگی می کرد. مثلاً به یکی از دو فرزند ذکور سپاهی ای که تیولی به میزان ده هزار تا بیست هزار آچه داشت، تیولی به ارزش چهار هزار آچه، و به دیگری سه هزار آچه واگذار می شد، و در صورتی که میزان تیول سپاهی کمتر از ده هزار آچه بود و در راه فوت می کرد، به یکی از پسرانش تیولی به میزان سه هزار آچه و به دیگری به میزان دو هزار آچه واگذار می شد.

اگر سپاهی زمین دار نه در جنگ، بلکه در خانه اش فوت می کرد، و تیولش نیز از ده هزار آچه تجاوز می کرد، به یکی از پسرانش که قادر به حمل اسلحه بود، تیولی به میزان سه هزار آچه و به آن دیگری دو هزار آچه، و در صورتی که تیولش از ده هزار آچه کمتر بود، به هر دو پسرش تیولی به میزان دو هزار آچه واگذار می شد.

هرگاه سپاهی زمین دار که در جنگ کشته می شد دو فرزند ذکور نابالغ داشت، تا زمانی که فرزندان قادر به استفاده از اسلحه و رفتن به جنگ می شدند، به شرط اعزام «جبلی» به طور مشترک سه هزار آچه تیول داده می شد، و در صورتی که سپاهی مذکور یک طفل خردسال داشت، تیولی به میزان دو هزار آچه در اختیار وی قرار داده می شد.

اگر فرزندان ذکور سپاهی ای که در خانه اش فوت کرده بود، خردسال بودند، تیولی به آنها واگذار نمی شد، بلکه زمین محصور کوچکی در اختیار آنها قرار می گرفت. فقط زمانی که به

سن بلوغ می رسیدند، به آنها تیول واگذار می شد.

سپاهیهای معزول

واگذاری تیول در قبال انجام خدمت صورت می گرفت. از این رو، تیول کسانی که از انجام خدماتشان خودداری می کردند، یا به طور موقت و یا به طور دائم باز پس گرفته می شد، و معزول می گشتند، و تیولشان به فرد دیگری واگذار می شد. سپاهی معزول، در صورتی که عزلش موجب طرد وی از سپاهیگری نمی شد، می بایست مدت هفت سال در آستان بیگلربیگ ایالت خویش خدمت کند، علاوه بر آن ناگزیر از شرکت در جنگ نیز بود؛ و اگر حاضر به خدمت در آستان بیگلربیگ نبود، دیگر برای همیشه تیولی در اختیار وی قرار نمی گرفت.

گروههای پشت جبهه

(پیاده، یوروک، مُسَلِّم)

پیاده نظام و یوروکها

پیاده نظام و مُسَلِّمها که نخستین گروه از سربازان منظم دولت عثمانی را تشکیل می دادند. مدتی پس از آنکه اجاق ینی چری اقدام به تربیت و پرورش پیاده نظام کرد، یعنی حدود اواسط قرن پانزدهم، دیگر از انجام خدمات جنگی معاف شدند و از وجودشان در عملیات پشت جبهه استفاده کردند. افراد پیاده نظام مذکور، در سنجقهای تعیین شده ایالت آناتولی مقیم بودند. هر اجاقی از آنها، ریسی به نام یایابیگ^۱ [فرمانده پیاده نظام] داشت. این پیاده نظامها به نوبت هر ششماه به ششماه به خدمت فراخوانده می شدند. آنها در گروههای شش یا هفت نفری بعنوان سربازان مرزبان ثبت نام می کردند، و نوبت به هریک از افراد گروه مذکور که می رسید، به خدمت و یا به جنگ فراخوانده می شدند. آنان هنگام جنگ مأمور انجام خدماتی نظیر باز کردن راه، کندن خندق و یا سنگر، حمل توپ و گلوله آن، انتقال مهمات، حمل آذوقه و غلات سربازان می شدند، و در زمان صلح نیز نسبت به نیازهای موجود به تعمیر قلاع، خدمت در معادن،

1. Yâyābay

تعمیرکشتی و خدمات مشابه می پرداختند.

به کسانی که خدمات فوق را در ایالت روم ایلی انجام می دادند، یوروک می گفتند. یوروکها، ساکن مناطق مختلف روم ایلی مانند تانری داغی^۱، قوجه جیق^۲، ویزه^۳، نال دوکن^۴ [نعل دوکن] و اوفجه بولی^۵ بودند، ویوروکهای هر منطقه ریسی به نام یوروک بیگ^۶ داشت. هر بیست و چهار نفر یوروک، یک گروه بشمار می آمد. یکی از افراد این گروه بیست و چهار نفری، تحت نام اشکینجی^۷ (یورغه = تاخت رو)، سه نفرشان نیز بعنوان چاتال^۸ (جناق) به نوبت عازم جنگ می شدند. و بیست نفر یوروک بقیه نیز، بعنوان یاماق^۹ [سرباز مرزبان] در محل خود باقی می ماندند.

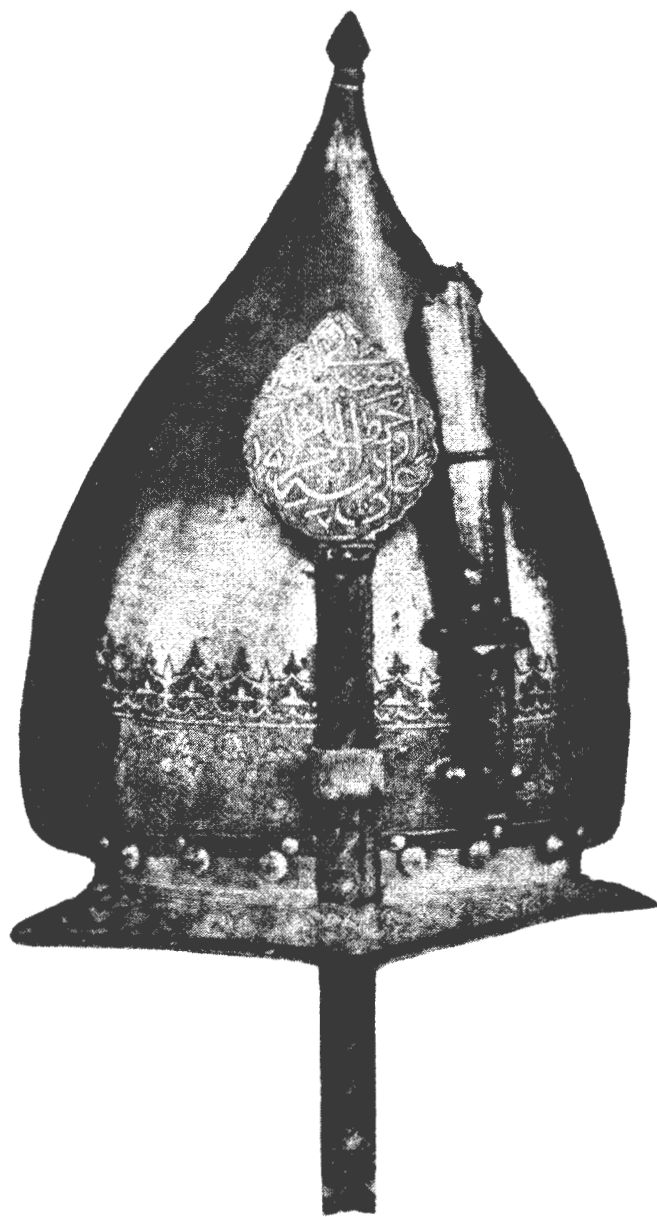
حقوق (مستمری) یاماقها هنگام رفتن به جنگ، پنجاه آچه بود که در قانوننامه به آنها آلیجی^{۱۰} [پنجاهی] گفته می شد. در صورتی که جنگ در منطقه آناتولی صورت می گرفت، پیاده نظامهای مذکور در فوق در جنگ شرکت می کردند. اما اگر جنگ، در قاره اروپا بود، در آن صورت یوروکها موظف به شرکت در جنگ بودند. یوروکها نیز برای خود، رییس و فرماندهی داشتند. اسلحه این نیروها — چه پیاده نظام، چه یوروکها — عبارت بود از: تیر، کمان، شمشیر، سپر، و نیزه ای که کوندرا^{۱۱} نامیده می شد.

مُسَلِّمِها

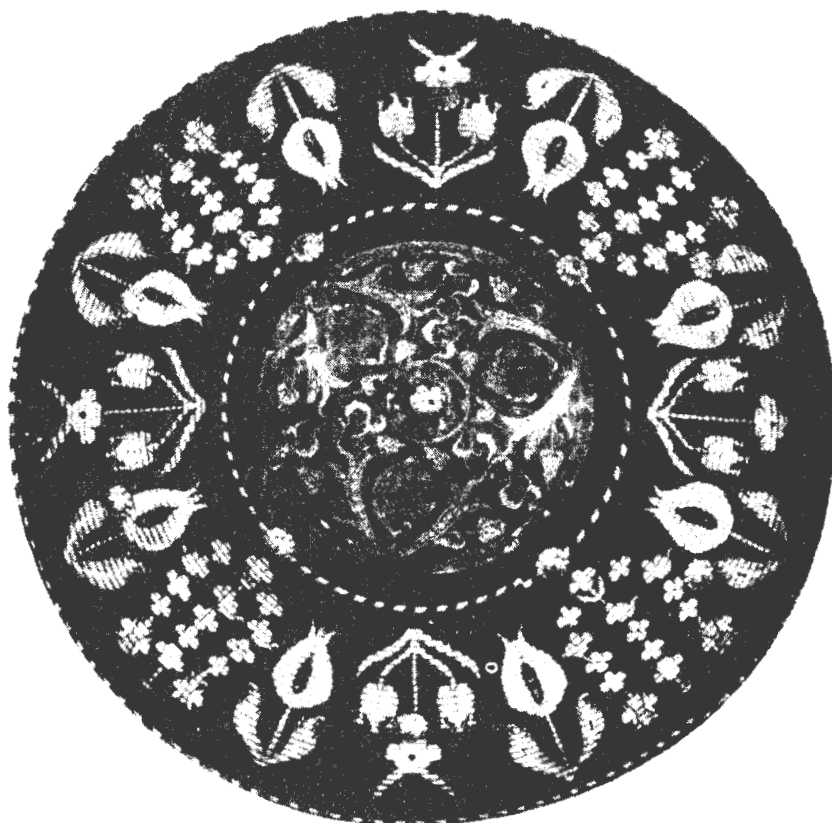
از مُسَلِّمِها نیز که نخستین رسته سواره نظام منظم تشکیلات نظامی عثمانیان بودند، بعدها همانند «یایا»ها و یوروکها، در پشت جبهه ها استفاده شد. رسته مُسَلِّمِهای موجود در آناتولی را مسلمانان، و بخشی از مُسَلِّمِها را که در روم ایلی بودند، مسلمان و بخشی دیگر را نیز اتباع مسیحی تشکیل می دادند. این رسته از سواره نظام هنگام جنگ، یکی دو روز قبل از حرکت اردو، برای بازکردن راهها، پلها و جنگلها، اعزام می شدند. بزرگترین فرماندهشان سنجق بیگ مُسَلِّمِها بود. هر سی نفر آنها تشکیل گروهی را می دادند، و یک پنجم از این گروه به نوبت، در جنگ شرکت می کرد.

جر آخورویا سراجورها

1. Tânrîdâği 2. Kocacık 3. Vize 4. Naldöken 5. Ofcabolu. 6. Yörükbey
7. Eşkinci 8. Çâtâl 9. Yâmâk 10. Ellici 11. Kunder



کلاهخود ترکها در قرن شانزدهم میلادی
(موزه اسلحه کاخ توپقایی)



تصویری از یک سپر مربوط به قرن شانزدهم میلادی
(موزه کاخ توپقاپی)

کارگران (عملجات) و افرادی که با کار ساختمانی سرو کار داشتند و از اهالی مرزنشین بودند، و جزو نیروهای عثمانی بشمار می آمدند، جرآخور یا سرآخور^۱ نامیده می شدند. وظیفه آنها، بازکردن راهها، ساختن قلعه، بریدن درختان جنگلهایی که مانع پیشروی اردو بودند، لایروبی باتلاقها، و حمل و نقل مهمات اردو بود. کار سرآخورهائیز، همانند دستجات کارگر (عمله) اردو بود، و افرادشان از میان مسیحیان انتخاب می شد. به موجب فرمانهای صادره، تعداد معینی سرآخور از مناطق مختلف برای انجام خدمات گوناگون، آماده می شد.

جانبازان و تاتارها

جانبازان و تاتارها نیز همانند یایاها و مُسَلِّم ها جزو گروههای کارگر (عمله) نیروهای عثمانی بودند که در پشت جبهه ها خدمت می کردند. تعداد گروههای جانباز، نودونُه گروه بود که در ویزه و ویدین مستقر بودند. تاتارها هم همان خدمات را انجام می دادند و مقیم یان بولی ویزه، و ویدین بودند. گروه مشابه دیگری نیز وجود داشتند که آنها را «غریب ها» می گفتند. همه آنها، یعنی جانبازان، تاتارها و غریب ها، تحت فرمان فرمانده یوروکها بودند.

نیروهای پیشقراول

آقنجی ها

بنابه آنچه که در تواریخ آمده است، پی برده می شود که عثمانیان تا چه اندازه به نیروهای آقنجی (سواره نظام سبک اسلحه) اهمیت می دادند. اهمیت آقنجی ها که محافظان مرزها بودند، با گسترش روزافزون مرزها، فزونی می یافت. حملاتی که در زمان سلطان محمد فاتح، بویژه، در زمان سلطان بایزید دوم و سلطان سلیمان قانونی توسط آنها صورت گرفت، ماهیتی فوق العاده هشدار دهنده داشت. تهاجمات آنها در زمان بایزید دوم از طریق بوسنه، به اراضی متعلق به ونیزی ها، و کرووات، دالماسی، و بعدها به ترانسیلوانی صورت گرفت، و در زمان سلطان سلیمان قانونی نیز تا جلگه های مجارستان و داخل کرووات (کروواتیا) و آلمان گسترش پیدا کرد.^(۱) یاوز سلطان سلیم فقط در جنگ چالدران از وجود آقنجی ها استفاده کرد.

1. Sıraður

آقنجی‌ها جداندرجد، ترک بودند، با در نظر گرفتن وجود عناصر غیر مسلمان در میان آنان در دوران فتوحات اولیه در روم ایللی، پی برده می‌شود که اسکان دادن آنها در منطقه روم ایللی، تا چه حد ضروری و بجا بوده است.

جنگی که مثلاً قرار بود در فصل بهار صورت گیرد قبل از همه به آقنجی‌ها اطلاع داده می‌شد، و آنها نسبت به آن خود را آماده می‌کردند. رسم بر این بود که معاش آنها از محل اجاقشان تا مرزهای دشمن، توسط اهالی همان محل تأمین گردد. همان‌طور که در جلد اول گفته شد، آنها چند روز قبل از حرکت اردوی اصلی، اعزام می‌شدند و به اکتشاف پرداخته، گذرگاهها را تحت امنیت می‌گرفتند.

سلاح آقنجی‌ها، پیش‌بندی زره‌دار، نیزه، سپر، و گرزشش پر گرد که از زین اسبهایشان می‌آیختند، بود. ولی همه آنها از زره استفاده نمی‌کردند. غذای آنها نیز مثل سلاحشان سبک بود. با روغن دان (کماجدان) کوچکی که به زین اسبشان آویزان بود، کارشان را روبه راه می‌کردند. غالباً پس از پختن برنج و سرخ کردن قورمه، یا گوشت خشک دود داده شده گوسفند در دیگی، غذا می‌خوردند.

آقنجی‌ها به صورت گروههایی در هر منطقه وجود داشتند و هر گروه فرماندهی ویژه خود که آنها را توپچه^۱ و یا دوچه می‌گفتند، داشتند. توپچه‌ها تیول‌دار بودند. اما خود آقنجی‌ها تیولی نداشتند. پس از اشغال مجارستان، آخرین نیروهای آقنجی تحت فرماندهی میخال اوغلی خضربیگ و قاسم بیگ قرار داشتند که در حوالی سگه دین (سگدین) و تمشوار مستقر بودند. با اینکه تشکیلات نظامی دلی‌ها (دیوانه‌ها)، در برخی از مراکز مهم مانند سمندیره و بوسنه به وجود آمد، و یادآور تشکیلات آقنجی‌ها بود، ولی آنها (دلی‌ها) تحت نظارت و اداره سنجق بیگها بودند.

پس از آنکه مرزهای عثمانی به حد کافی گسترش پیدا کرد. آل اوزنوز در حوالی آلبانی و دالماسیا، آل میخال اوغلی مدتی در بوسنه، و بعد در منطقه سمندیره و صربستان و نیز بعدها در مجارستان، مالقوچ اوغلی‌ها در حوالی سیلیستره، و فرزندان توره‌خان در حوالی موره مستقر شدند. تعداد آقنجی‌ها در زمانهای مختلف، تغییر می‌کرد. تعداد آنها در جنگهای بودین در ۹۳۹ هـ.ق/ ۱۵۳۰ م، و آلمان در ۹۴۰ هـ.ق/ ۱۵۳۲ م، که تحت فرماندهی محمد بیگ میخال اوغلی بودند، متجاوز از پنجاه هزار نفر بود.

دلیل‌ها

صنف دیگری از سواره نظام سبک اسلحه مشابه آقنجی‌ها وجود داشت که اکثراً ترک و قوی هیكل بودند. آنها در مرزها و یا مناطق نزدیک به مرز مستقر بودند و به خاطر شجاعت و جسارتشان شهرت پیدا کرده بودند و به همین علت نیز، نام دلی (دیوانه) به آنها داده شده بود. با اینکه در بعضی از کتابهای تاریخ اشتباهاً به جای «دلیل» آنها را «دلی» ذکر کرده‌اند، ولی این وجه تسمیه غلط است. به علت حملات بی پروایشان به دشمن، دقت بیش از حدشان، و تحقیر و به هیچ شمردن زندگی، سبب شده بود که این لقب (دلی = دیوانه) به آنها داده شود. دلیل‌ها جزو نیروهای سنجق بیگها و بیگلربیگها بودند.

«دلیل‌ها» که اجاق خود را منتسب به خلیفه دوم عمرالفاروق می‌کردند، به خاطر جرأت و تهور زیاد از حد، و نیز لباس و قیافه وحشتناکشان، در جنگ همیشه غالب می‌شدند. به خاطر بنیان اعتقادی و ایمانشان که مبتنی بر وقوع حتمی آنچه که سرنوشتشان است، بود، از استقبال از هیچ خطری احتراز نمی‌کردند.

قبل از قرن شانزدهم میلادی، از وجود این صنف نظامی، اطلاعی در دست نیست. این صنف در قرن مذکور از افراد جنگاور ترک و مسیحیان مسلمان شده صرب، کرووات و بوشناق—تشکیل یافت. همه آنها از مردم منطقه روم ایلی بودند. آنها نیز اسلحه آقنجی‌ها را داشتند. کلاهی که از پوست کفتار خالدار ساخته شده بود، و روی آن بال عقاب نصب شده بود، بر سر می‌گذاشتند. شلوارشان از پوست گرگ یا خرس بود که موهایشان به طرف بیرون بود.

در قرن شانزدهم، دلیل‌ها تحت فرماندهی بیگلربیگ روم ایلی و سنجق بیگهای سمندیره و بوسنه بودند، ولی بعدها سایر وزرا و بیگلربیگها نیز یک چنین صنفی از نظامیان برای خود به وجود آوردند. از اوایل قرن شانزدهم به بعد کل نیروهای دلیل در سمندیره تحت فرمان یحیی پاشا زاده محمد بیگ و برادرش بالی بیگ و نیز غازی خسرو بیگ سنجق بیگ بوسنه بود. تعداد نیروهای دلیل [دلی] خسرو بیگ حدود ده هزار نفر بود.

گروههای دلیل پنجاه و یا شصت نفری بودند. یک نفر به نام «دلی باشی» فرمانده چند گروه از دلیل‌ها بود که یکجا جمع می‌شدند.

نیروهای قلعه‌ها

عزب‌ها

در جلد اول کتاب گفته شد که عزبها چه صنفی بودند. آنان در جلوی چریها قرار گرفته، به جنگ می پرداختند. تشکیلات عزب‌ها بعدها گسترش یافت و دو صنف به نام عزبهای قلاع و عزبهای دریا به وجود آمد. در جنگ سال ۱۵۰۱م، هنگامی که نیروهای دریایی فرانسه، سیسیل و آراگون به مقابل میدیله آمدند و آنجا را در محاصره گرفتند، دولت عثمانی با شتاب نیروهای عزب را به میدیله اعزام داشت. بعد از آن بود که دولت عثمانی با پرداخت و برقراری مستمری برای عزبها صلاح در این دید که آنها را در قلعه‌ها به خدمت گمارد، و از همان تاریخ بود که نیروهای عزب مستمری بگیر، در قلاع به خدمت پرداختند.

دولت به موازات گماردن این عزبها در قلاع، از عزبهای پیاده نظام سبک اسلحه در اردو نیز غفلت نکرد و آنها نیز تا اواسط قرن شانزدهم همانند سابق به انجام وظیفه می پرداختند. چنانکه در جنگ سلطان سلیمان قانونی در بلغراد، ده هزار نفر از عزبهای پیاده نظام، تحت فرماندهی نقاش علی بیگ، از آناتولی فرارسیده، و پس از تصرف بلغراد، قسمتی از آنها بعنوان محافظ در آنجا گمارده شدند. همچنین در جنگ رودوس نیز تعداد بیست هزار نفر بعنوان عزب پیاده نظام ثبت نام کردند.^(۲) در ادوار بعد، دیگر نیروهای عزب را در جلوی چریها و نیز در اردوی عثمانی نمی بینیم. عزبهای قلاع، قسمتی از نیروهای پیاده نظام بودند که آنها را «سرحد قلی»^۵ [غلام سرحد و مرز] می نامیدند.

در مورد عزبهای دریا باید گفت که آنها از افراد کارگاههای تعمیر کشتیها بوده و صنف مستمری بگیر موظف به خدمت در ناوگان محسوب می شدند. هنگامی که در کارگاههای تعمیر و ساخت کشتی، به وجود عزبها نیاز پیدا می شد، با صدور فرمانی به کاپیتان پاشا، تعداد معینی عزب آماده خدمت می شدند. عزبها تا زمان ساختن کشتی قالیون، اساس و بنیان نیروهای ناوگان عثمانی را تشکیل می دادند. فرماندهان کشتیها، سکانداران، بادبان سازان و بادبان بازکنها، نگهبانان و کشتی بانان از صنف عزبها بودند. عزبها دارای گروههایی بودند و هر گروه مأمورانی به نام اودا [اوطه] باشی، رییس و کدخدا داشتند. در اوایل قرن شانزدهم نود و سه رسته و گروه عزب در ناوگان موجود در گلیولی وجود داشت. تعداد متوسط هر گروه هفت یا هشت نفر بود.

۵ نام و عنوان سربازانی که در مرز و قلاع مرزی و مناطق نزدیک مرزها انجام وظیفه می کردند (م).

داوطلبان و پنج‌تایی‌ها

برای محافظت قلاع موجود در مرزها از یک تعرض و تهاجم آبی، نیروهای سواره نظام سبک اسلحه‌ای به نام سرحدقلی از اهالی بومی همان منطقه به وجود آمد. حقوق و مستمری آنان، از محل مالیه [دارایی] ایالتی که در آن بودند، پرداخت می‌شد. داوطلبان ریسی به نام گونوللو آغاسی^۱ [سرکرده و امیر داوطلبان]، پنج‌تایی‌ها نیز ریسی به نام بشلی آغاسی^۲ داشتند. سازمان و تشکیلات پنج‌تاییها قدیمتر از تشکیلات صنف داوطلبان بود. در اوایل قرن شانزدهم نیز شاهد وجود آنها هستیم. سرباز پنج‌تایی بدین جهت به این اسم خوانده می‌شد که از هر پنج خانوار، یک نفر از آنها، به خدمت گرفته می‌شد.

۳

دریانوردی عثمانیان تا اواسط قرن شانزدهم

تصرف حوالی از میت و گملیک^۳ (گملیق)، و بعدها تصرف ایالت قراسی در اوایل دوره عثمانیان، این امیرنشین [عثمانی] کوچک را خواه ناخواه، مرتبط با دریا کرد. عثمانیان با استفاده از کشتیهای امیرنشین قراسی که ناوگانی کامل داشت، وارد روم ایللی شدند، و بعدها یعنی در اواخر قرن چهاردهم (۱۳۹۰م)، در گلیبولی، کارگاه مهمی برای تعمیر و ساخت کشتی، تأسیس کردند.

این ادوار اولیه، دوران نوآموزی دریانوردی عثمانیان بود و از لحاظ قدرت در موقعیتی نبودند که بتوانند با ونیزی‌های نیرومند و ماهر، در دریا مقابله کنند. با اینهمه، علیرغم برخی ناموفقیتهای دریانوردی و کشتیرانی عثمانیان— که روز به روز مجربتر می‌شد— در حال تکوین بود. زیرا عثمانیان که به بغازها و روم ایللی دست یافته بودند، برای ورود به ساحل مقابل، لازم بود که صاحب ناوگانی شوند که آنها را از تعرض دشمن در امان نگاه دارد. هنگامی که سلطان مراد دوم به جنگ وارنا می‌رفت، چون اطلاع یافت که سمت بغاز توسط ناوگان دشمن مسدود شده است، راه خود را تغییر داد و به بغاز استانبول آمد و با پرداخت پول زیادی به کشتیهای ونیزی‌ها، به ساحل مقابل رفت.

1. Gönüllü âğâsi 2. Beşli âğâsi 3. Gemlik.

ناوگان عثمانیان در زمان سلطان مراد دوم، به اندازه‌ای که بتواند امپراتوری طرابوزان را مورد تهدید قرار دهد، گسترش پیدا کرده و به فعالیت در دریا عادت کرده بود. علیرغم اینکه ناوگان عثمانی هنگام محاصره استانبول در عملیات خویش موفق نشد، با اینهمه از نظر تعداد، متجاوز از سیصد فروند بود.

سلطان محمد فاتح پس از تصرف استانبول، برای محافظت آنجا در مقابل خطری که ممکن بود از طرف دریای مدیترانه صورت گیرد، ضمن تحکیم بغاز چاناق قلعه (داردانل)، ناوگان را نیز مورد اهمیت قرار داد. در سایه همین تدبیر نیز، جزایر ایمروز، تاشوز، سمندیرک، میدیللی، آغری بُوز [ایری بُوز] تصرف شد. ساقزوسیسم نیز ناگزیر از پرداخت مالیات به عثمانیان شدند، و سواحل آناتولی بدین ترتیب تحت امنیت قرار گرفت. جزیره رودوس در دوره سلطان محمد فاتح محاصره شد، جنگهایی که با ونیز و متحدینش صورت گرفت، در مقایسه با جنگهای قبلی مناسبتر و قرین موفقیت بیشتری بود، و دولت عثمانی در موقعیتی برتر، معاهداتی امضا کرد.

وارد شدن کمال رییس — که در دریای مدیترانه بالوندهای ترک به راهزنی دریایی می پرداخت — به خدمت دولت عثمانی، در ناوگان ترک فعالیت جدید به وجود آمد. همان گونه که در بخش وقایع عثمانی گفته شد، فعالیت ناوگان عثمانی در دریای مدیترانه تا سواحل اسپانیا گسترش یافت.

دریانوردی عثمانیان در زمان بایزید دوم، بیش از حد پیشرفت کرد. در جنگ با ممالیک ناوگانی مهم، تحت فرماندهی هرسک زاده، تا سواحل اسکندرون اعزام شد. یاوز سلطان سلیم به ناوگان اهمیت زیادی داد. وی اساس یک محل ساختمان و تعمیر کشتی در خلیج را — علاوه بر گلیبولی که محل اصلی ساخت و تعمیر کشتی بود — پی ریزی کرد و دستور ساختن کشتیهایی را داد. وی قصد داشت علاوه بر پیروزیهای بزرگش در خشکی، حاکمیت بر مدیترانه را نیز به دست آورد، ولی عمرش کفاف نداد. پسرش سلطان سلیمان قانونی از بارباروس خیرالدین امیر مستقل الجزایر — که در دریای مدیترانه با اسپانیایی ها در برخورد و جنگ دائمی بود — دعوت کرد تا به خدمت دولت عثمانی درآید، و او را به محض اینکه فرا رسید، به فرماندهی کل ناوگان عثمانی منصوب کرد و امارت الجزایر را که متعلق به خیرالدین پاشا بود، مجدداً به وی واگذار کرد. کارگاههای ساخت، و تعمیر کشتیها را با تأسیسات جدید و اضافاتی گسترش داد. بدین ترتیب این دریانورد بزرگ، پس از ورود به خدمت دولت عثمانی و موفقیتهایی چند — با وارد

کردن ضرباتی به آندره دوریا، دریانورد مشهور اسپانیایی در پره و تزه، نبوغ خود را نشان داد. دولت عثمانی بدین ترتیب علاوه بر برتری و حاکمیتش در خشکی، حاکمیت و برتری در دریا را نیز به دست آورد.

دولت عثمانی با کمک به پادشاه فرانسه از طریق خشکی و دریا، او را از خطر بزرگی نجات داد. این کمک پس از مرگ شارل پنجم (شارل کن)، امپراتور آلمان که دشمن فرانسوی اول پادشاه فرانسه بود، نیز ادامه یافت. بارباروس که تا آبهای مدیترانه غربی پیش رفته بود، نیس را به تصرف درآورد. تورگوت رییس و کاپیتان پیاله پاشا نیز با کمک به فرانسویان، این اتحاد و اتفاق موجود را تقویت کردند.

ناوگان عثمانی تنها در استانبول و گلیبولی ساخته نمی شد. بلکه در دریای مرمره، دریای سیاه و تأسیسات موجود در دریای مدیترانه نیز ساخته می شد. سینوب، چای آغزی و جزیره کفکن^۱ در دریای سیاه، در وارنا، بورگاز (بورگوز) و آخیولی^۲ در ساحل روم ایلی، رشچوق در کنار تونا، از میت، گملیق، ادینچیق^۳ قرابیقا^۴ [قرایغا] در دریای مدیترانه، بودروم، در دریای اژه و علاییه، انطالیه و جزیره رودوس، بخشی از آنها بودند.

عثمانیان برای فراهم کردن لوازم و آلات کشتی، از قبیل بادبان، خلات (طناب بزرگی که کشتی را با آن به اسکله می بستند)، قیر، پارو، سیم و نسج، آهن آلات کشتی و غیره، چون دارای امکاناتی بود که پیوسته آنها را تولید می کرد، از این رو خواه در کشتی سازی و خواه در مورد تدارک و فراهم کردن آنها هیچگاه دچار مضیقه نمی شدند.

تا پایان قرن شانزدهم کشتی قدرغه از نوع چکدیری اساس و پایه ناوگان عثمانی بود که پیشرفته ترین نوع کشتیهای عثمانیان را تشکیل می داد. علاوه بر قدرغه، قایقها و کشتیهای از نوع ماو نا قالبته پرکنده، و نیز اشکامپاویا^۵ و فرقاطه^۶، قرامرسل از نوع کشتیهای کوچک، و همچنین کشتیهای باری دیگری که سپاهیان تیول دار و سواره نظام را میان چارداق^۷ (چرداق) و گلیبولی حمل و نقل می کرد، وجود داشت. در قرن مذکور ناوگان عثمانی از نوع چکدیری یعنی پارودار بود.

طول یک قدرغه کلاً به طور متوسط پنجاه و پنج یا پنجاه و شش ذرع یعنی چهل و دو متر بود. ویست و چهارمحل پاروزنی داشت. چهار پاروزن در هر محل پاروزنی می نشستند و تعداد پاروزنانش یکصد و نود و شش نفر بود. با احتساب حدود یکصد نفر، شامل کاپیتان، جنگاور، بادبان ساز

1. Kefken 2. Âhyolu 3. Edinciğ 4. Kârâbiga 5. İşkipâyve 6. Firğaçe 7. Çardâğ

استاد و کارگر درزگیری کشتی و سکان دار و غیره تعداد موجود در هر قدرغه ، سیصد و سی نفر را تشکیل می داد. هر قدرغه سیزده یا چهارده عراده توپ داشت. ماونا، بزرگتر از قدرغه بود که هر پارویش را هفت پاروزن می کشید، یکصد و پنجاه نفر جنگاور و بیست و چهار عراده توپ داشت. قالیته و پرکنده و سایر کشتیها کوچکتر از قدرغه بودند؛ و اشکامپاویا کشتی پیام بر (قاصد) بود. به قدرغه بزرگتری که کاپیتان پاشا سوارش می شد باش تاردی (باش تاردی) گفته می شد، کاپیتان پاشا هنگام عزیمت به جنگ سوار این کشتی که سی و شش پاروزن داشت، می شد. تعداد افراد موجود در این کشتی با احتساب کاپیتان پاشا، پانصد نفر پاروزن و دویست و ده نفر جنگاور، و سایر ملاحان، حدود هشتصد نفر بود.^(۳)

یادداشتهای فصل سی و سوم

۱. در طی سی سال (از سال ۱۴۶۹ تا ۱۴۹۹ م) سی بار به آتریش، مجارستان، ترانسیلوانیا، لهستان، کروواتیا، ایستریا، قارنیول، کارینتیا وسایر مناطق حمله شد (تاریخ هامر، ج ۵، ص ۲۶۸).
۲. طبقات الممالک، ص ۸۰، ۱۱۰، ۱۱۷.
۳. برای کسب اطلاعات بیشتر در این خصوص به بخش «تشکیلات بحریه» در اثر دیگر مؤلف به نام تشکیلات مرکزی دولت عثمانی.

فصل سی و چهارم

نحوه اداره ایالات از اواسط قرن پانزدهم تا اواسط قرن شانزدهم

مختصری درباره ایالات

در جلد اول گفته شد که اداره ایالات از نظر نظامی به طور کلی به عهده بیگلربیگها واگذار شده بود. تا حدود نیمه قرن پانزدهم دو والی نشین یکی در روم ایلی و دیگری در آناطولی وجود داشت. در روم ایلی سنجق شاهزاده نشین وجود نداشت، و در مرزهای سیلیستره، سمندیره و آلبانی، سنجق بیگهای آقجی مستقر بودند.^(۱) با از میان رفتن امیرنشین قرامان، این امیرنشین ابتدا شاهزاده نشین، و سپس والی نشین گردید. سیواس نیز چنین بود.

از نیمه قرن پانزدهم تا نیمه قرن شانزدهم، مانیسا، کوتاهیه، قونیه، قسطنطنیه، آماسیا، طرابوزان و انطالیه در زمانهای مختلف شاهزاده نشین بودند. علاوه بر اینها، سنجقهای دیگری نیز مانند بولی، آق شهر و منتشه وجود داشت که شاهزاده نشینهای درجه دوم بود.

مرکز والی نشین آناطولی ابتدا آنکارا بود که بعد به کوتاهیه انتقال یافت. بعدها چون کوتاهیه به صورت ایالت شاهزاده نشین درآمد، آنکارا مجدداً والی نشین شد. سرانجام پس از فرمانروایی سلیم دوم، کوتاهیه مجدداً مرکز والی نشین آناطولی گردید. مرکز والی نشین روم ایلی نیز، مدتی فیلیبه و بعدها مانستر بود. به سنجق مرکز ایالت «سنجق پاشا» گفته می شد.

تشکیلات ایالتی عثمانیان تا نیمه های قرن شانزدهم شکلی استوار بخود گرفته بود. تصرف آناطولی جنوبی و شرقی، سوریه، عراق، مصر، و نیز تصرف مناطقی از مجارستان در اروپا

موجب به وجود آمدن ایالات جدید و مهمی گردید. بدین ترتیب، ایالات ارزروم، دیاربکر، وان، ذوالقدریه، حلب، سوریه، طرابلس - شام، شهرزور، مصر، یمن، بغداد، بصره، بودین و تمشوار به وجود آمدند. الجزایر و تونس به صورت ایالات تابع اداره می شدند و طرابلس گراب ایالتی خود مختار بود. طرابلس گراب هنگام فوت تورگوت رییس در ۱۵۶۵ م، والی نشین بود. مناطق مذکور در اختیار کاپیتانها و فرماندهان ناوگان قرار می گرفت. ایالت حبش (حبشه) نیز که مرکز آن سواقین بود، جزو ایالات عثمانی موجود در آفریقا بشمار می آمد. آدانا و برخی سنجقهای شرق، تا اوایل قرن هفدهم، به صورت ایالات خودمختار اداره می شدند.

ایالت‌های با سالانه و بدون سالانه

ایالات به دو نوع با سالانه و بدون سالانه تقسیم شده بودند. اکثر آنها بدون سالانه بودند. روم ایلی، بودین، آناتولی، قرمان، ذوالقدر سیواس، ارزروم، دیاربکر، حلب، شام، طرابلس - شام، از ایالات بدون سالانه بودند. محصولات ایالات مذکور که به صورت خالصجات، زعامت و تیول جدا شده بود، از طرف خزانه و ریاست (وزیر) مالیه اداره می شدند. عشریه و مالیات ایالات بدون سالانه، به نام خواص همایون، از آن خزانه بود، و به سه قسمت خالصجات بیگلربیگ سنجق بیگ و نیز زعامت و تیول تقسیم شده بود.

ایالات با سالانه، ایالاتی نظیر مصر، حبشه، بغداد، بصره، یمن و برخی سنجقهای ایالات تحت فرماندهی کاپیتان پاشا بودند که محصولا تشان به خالصجات، زعامت و تیول تقسیم نشده بود، بلکه توسط خزانه دولت، منطقه به منطقه و سالانه به اقساط واگذار می شد. قسمتی از محصولات ایالات مذکور بعنوان حقوق بیگلربیگ، سنجق بیگ و حقوق سربازان پرداخت می شد و بقیه به خزانه دولت ارسال می گردید. ایالات طرابلس گراب، تونس و الجزایر نیز جزو ایالات سالانه بودند.

سنجقهای میرمیرانی، مالکانه (اربابی)، موروثی و آزاد

علاوه بر ایالات مذکور، سنجقهای دیگری نیز در آناتولی شرقی وجود داشتند که متعلق به اربابان بود و مالکیتشان از طرف دولت عثمانی پذیرفته شده بود. در فرمانهایی که برای اربابان نشان فرستاده می شد، عنوان «جناب» به کار برده می شد. سنجقهای جیزره، گنج، بتلیس، عمادیه،

محمودیه، حکاری، اگیل، پالو و غیره از این نوع بودند. این سنجقها حاکمیت عثمانیان را پذیرفته بودند و سالانه مالیاتی مقرر و معین پرداخت می‌کردند و هنگام ضرورت با سربازان خود به کمک دولت می‌آمدند. آنها را میر میرانیهای آزاد نیز می‌گفتند. در این نوع میر میرانیها تشکیلات زعامت و تیول وجود نداشت، و سنجقها، همانند ملک شخصی آن امیر محسوب می‌شد. علاوه بر اینها، در زمان یاوز سلطان سلیم به علت وفاداری به دولت، بر اثر تقاضای بیقلی محمد پاشا، برخی از سنجقهای بزرگ و کوچک متعلق به امرای کرد، بعنوان ملک موروثی به این امرای بومی واگذار شد. در صورت فوت یکی از امرا، سنجق آنها، به فرد دیگری از خارج از سنجق داده نمی‌شد، بلکه سنجق، به پسر، برادر و یا یکی از نزدیکترین خویشان وی واگذار می‌شد. سنجق بیگهای مذکور در هر ایالت همراه بیگلربیگ همان ایالت، با سربازان صاحب زمین خود در جنگ شرکت می‌کردند. مهمترین این سنجقهای موروثی صقمان^۱، قلوب^۲، ایتاق^۳، ترجیل^۴، مهرانی، پرتق^۵، چاپاقچور^۶، و چرمیق^۷ بودند.

در شرق پس از تشکیل ایالت چلدیر^۸، چهار سنجق مالکانه (اربابی) از آن ایالت به صورت املاک موروثی درآمد. علاوه بر اینها تحت نام «میر (امیر) عشیره»، در وان، دیار بکر و شهر زور حدود چهارصد ریس عشیره وجود داشت که مقامشان در حد میان سنجق بیگ و سپاهیان صاحب زعامت بود. رؤسای مذکور به همراه سنجق بیگها عازم جنگ می‌شدند، و پس از فوتشان زمینهایشان به پسرانش در صورت نداشتن پسر، به نزدیکترین خویشان وی داده می‌شد.

بیگلربیگها و سنجق بیگها

به دولتمردانی که ایالات را اداره می‌کردند، بیگلربیگ و یا معادل آن میرمیران^(۲) گفته می‌شد. بیگلربیگها بویژه مسئولیت اداره امور نظامی را برعهده داشتند. تعدادی سنجق تحت اداره بیگلربیگها قرار داشت که اداره‌شان به عهده سنجق بیگها بود. اداره امور نظامی بخشهای تحت تابعیت سنجق بیگها، برعهده سوباشی تیول بود و مسئولیت امور قضایی آنها، به عهده قاضیها واگذار شده بود. اعاشه بخشها و امور شهرداری و دادگستری، و نیز تأمین و تدارک چیزهایی که از طرف دولت خواسته می‌شد، نیز به عهده قاضیها بود. بیگلربیگها در این امور مداخله نمی‌کردند، تنها بر این امور نظارت داشتند.

1. Şokmân 2. K़ulub 3. İtāk 4. Tercil 5. Pertak 6. Çâpâkçur 7. Çermik 8. Çıldır

راه‌های گوناگونی برای بیگلربیگ شدن وجود داشت که مهمترین آنها، ارتقاء از مقام سنجق‌بیگی بود. علاوه بر آن، از میان افرادی که در برابر خدمات گوناگون اشتغال داشتند، و نیز امرای ینی چریها و دیگران نیز، بعنوان بیگلربیگ تعیین می‌شدند.

در مقام بیگلربیگی نیز درجات و مراتبی وجود داشت. بالاترین آنها، بیگلربیگ روم ایلی بود و بیگلربیگ آناتولی پس از وی قرار داشت. هنگامی که بیگلربیگ روم ایلی ارتقاء درجه می‌یافت، به مقام وزیر صغیر، یعنی پایینترین وزیر در دیوان همایون می‌رسید. بیگلربیگ آناتولی در صورت ارتقاء درجه، بیگلربیگ روم ایلی می‌شد، و این امر به صورت قانون بود، و به دفعات دیده شده بود که هر یک از بیگلربیگهای مذکور به مقام وزرات ارتقا یافته‌اند.

در زمان سلطان سلیمان قانونی، به استثنای مصر، در هیچ یک از ایالات دیگر وزیر والی^۵ وجود نداشت و همه‌شان فقط بیگلربیگ [والی] بودند. در دوره‌های بعد، بتدریج برای ایالات، والیان وزیر جهت مهمترین ایالات، تعیین می‌گردید. تیول بیگلربیگها مختلف بود. بیگلربیگها دوتوغ و سنجق‌بیگها یک توغ داشتند. برای بیگلربیگ شدن یک سنجق‌بیگ میزان تیول سالانه اش حداقل می‌بایست چهارصد هزار آچه باشد.

مراتب و درجات سنجق‌بیگها، نسبت به یکدیگر، با میزان تیولشان مقایسه می‌شد. میزان تیول هر کدامشان بیشتر بود، از حق تقدم بیشتری نیز برخوردار بودند. حداقل میزان تیول هر سنجق‌بیگ از دویست هزار آچه شروع می‌شد، و باتوجه به خدماتش به میزان آن افزوده می‌شد. فرمانده ینی چریهای مقیم مرکز، نشانجی، میر علم و میر آخور بزرگ و سایر مقامات، در صورتی که به مقام سنجق‌بیگی می‌رسیدند، میزان تیولشان تا پانصد هزار و یا چهارصد هزار آچه تعیین می‌شد.

مرکز ایالت

بیگلربیگ در مرکز ایالت مقیم می‌شد و ملتزمان زیادی داشت. امور قضایی (حقوقی)، به عهده قاضی ای بود که در مرکز ایالت قرار داشت. دیوانی تحت ریاست بیگلربیگ وجود داشت. امور مکاتبات مربوط به ایالت، توسط شخصی که دیوان افندیسی^۱ (افندی دیوان) نامیده می‌شد، انجام می‌گرفت. وجوهی که از آن خزانه بود، توسط مأموران مالیه خزانه یا اموال دریافت می‌شد.

۵. وزیر والی، یعنی کسی که هم مقام وزارت داشت و در عین حال والی (بیگلربیگ) یک ایالت هم بود (م).

امور مربوط به زعامت توسط دفتردار تیول آن ایالت و امور تیول توسط دفتردار تیول انجام می شد. در صورتی که بیگلربیگ مأمور جنگ می شد. شخصی را که مَسَلِم نامیده می شد، برای اداره امور ایالتش تعیین می کرد و همراه نیروها و سنجق بیگهای موجود و ایالت تحت فرمانش و سپاهیان صاحب تیول و زعامت و جبلیهای آنها عازم جنگ می شد.

یادداشتهای فصل سی و چهارم

۱. سنجقهای مذکور واقع در مرزها، مستقل بودند. با وجود اینکه تابع ایالت روم ایللی بودند، ولی چون در مرزها قرار داشتند، آزادی و استقلال بیشتری داشتند.
۲. میر XII مخفف امیر و میران نیز مخفف امیران بود، یعنی امیر امیران. چون با حذف «الف» موجود در اول واژه امیر تلفظ آن آسانتر می شد، لذا به صورت میر میران درآمده بود که معادل بیگلر بیگ بود.

فصل سی و پنجم

تشکیلات علمی از نیمه قرن پانزدهم تا نیمه قرن شانزدهم

همان گونه که در جلد اول گفته شد، تأسیس مدرسه، برای اولین بار در زمان غازی اورخان بیگ شروع شد، و روز بروز بر تعداد آنها افزوده گردید. در اواسط قرن پانزدهم دارالحدیث موجود در ادرنه مهمترین مدرسه در میان مدارس موجود در سرزمینهای عثمانی بود. با اینهمه، تا زمان تأسیس مدارس صحن که از دوره یلدرم بایزید شروع شد، اصلاحات و تغییراتی که در مدرسه صورت گرفت، ماهیتی که سلسله مراتب و درجات را رعایت کند، نداشت.

مدارس عثمانی^(۱)

مدارس صحن ثمان و مدارس تته

به دنبال فتح استانبول بی درنگ هشت کلیسای موجود در آنجا تبدیل به مدرسه شد و برای اولین بار پایه تأسیس دانشکده ای نهاده شد. مدرسی یکی از این مدارس به مولانا علاءالدین طوسی که از دانشمندان برجسته زمان خود بود، واگذار شد، و برای مدرسی مدرسه دوم، خوجه (خواجه) زاده مُصلح‌الدین مصطفی، و جهت مدرسی مدرسه سوم نیز مولانا عبدالکریم، و برای مدرسی پنجم مدرسه دیگر نیز افراد مناسب دیگری تعیین شدند.^(۲)

پس از آن در دو سوی شمال و جنوب، هر مسجدی که به فرمان سلطان محمد فاتح

ساخته می شد، چهار مدرسه بزرگ، یعنی هشت مدرسه ساخته می شد که این مدارس را صحن ثمان می گفتند. هر یک از این مدارس نوزده اتاق داشت. پانزده اتاق از اتاقهای مذکور، مختص شاگردان عالی که «دانشمند» نامیده می شدند، بود، و دو اتاق از آن مشاوران و سرپرستان شاگردان که به آنها مُعید^۱ گفته می شد، و دو دیگر از اتاقها نیز به سرایدار و خدمه مدرسه تعلق داشت. (۳) علاوه بر این، برای تربیت شاگرد برای مدارس مذکور، مدارسی دیگر تحت نام مدارس تتمه یا مدارس مصلای صحن وجود داشت که این مدارس به منزله دبیرستان بودند. هر مدرسه صحن، از یک تا هشت مدرسه تتمه داشت. در هر مدرسه تتمه هشت اتاق و هراتاق نیز سه نفر شاگرد داشت. چهار مدرسه تتمه موجود در مسجد جامع فاتح که حاوی بخشهای داخلی و خارجی بود، مشرف به دریای مدیترانه و چهار مدرسه دیگر رو به دریای سیاه بود یعنی چهارمدرسه رو به شمال و چهار مدرسه دیگر رو به جنوب بودند. (۴)

برای هر یک از مدرسان مدارس هشتگانه، روزانه پنجاه آچه حقوق تعیین شده بود. علاوه بر آن، برای هر مدرسه ناظر و سرپرستی (مُعید) به غیر از غذایش، حقوقی برابر با بیست و پنج آچه در روز تعیین گردید. به هر یک از پانزده شاگرد مدارس صحن که «دانشمند» نامیده می شدند، روزانه دو آچه معاش و نیز غذا داده می شد. معیدها درسهایی را که مدرسهها (استادان) به شاگردان می گفتند برایشان مجدداً توضیح می دادند و علاوه بر نظارت و سرپرستی شاگردان، در مورد انضباط و نظم مدرسه ای که در آن خدمت می کردند، نیز دخالت می نمودند معیدها را می توان مشابه دانشیاران امروز دانست.

برای جدا کردن طلبه های موجود در مدارس تتمه از «دانشندان» مدارس صحن، به آنها «سوخته» (صوفته) یعنی شاگرد و دانشجویان علوم (دین) گفته می شد. آنها یا از معیدهای مدارس خود، و یا از دانشمندان یعنی دانشجویان مدارس صحن آموزش می دیدند. به هر یک از شاگردان مدارس تتمه، علاوه بر غذا، ماهانه دوازده آچه پول شمع پرداخت می شد. شاگردی که دوره مدرسه تتمه را به پایان می رساند، وارد مدارس صحن می شد.

سلطان محمد فاتح علاوه بر مدارس مذکور، دو مدرسه دیگر، همطراز با مدارس تتمه در مسجد ایاصوفیه و مسجد ایوب ساخت. از وزرا، محمود پاشا، داود پاشا و مصطفی پاشا و نیز سایر وزرا هم گاهی با ساختن مدرسه ای سعی کردند استانبول را به صورت یک شهر علمی درآورند.

«دانشمند» یعنی عالم؛ برای اینکه «دانشمندی» در صحن ثمان صاحب اتاقی

شود، لازم بود که تحصیلاتی دراز مدّت داشته، امتحانات را با موفقیت پشت سر بگذارد. از میان این شاگردان «دانشمندی» تربیت شدند که صاحب آثار و تألیفات زیادی شدند. افراد با سابقه آنها، به مقام معیدی می رسیدند، و همان طور که در فوق گفته شد به صوفیه های موجود در مصلاهی صحن درس می دادند.

درجات و مراتب مدارس نسبت به مدارس صحن

هنگامی که با حمایت محمود پاشا، وزیر اعظم، نخستین تشکیلات مدرسه در استانبول ساخته شد، هم مدارس موجود در استانبول و هم مدارس موجود در سایر ایالات مشمول یک طبقه بندی شدند و مراتب و درجاتشان نسبت به موقوفه هایشان تثبیت گردید. پایه و اساس این مدارس با پایینترین مراتب آنها، «شرح مفتاح» از معانی، و متوسطشان «شرح مواقف» از کلام، و بالاتریشان «هدایه» از فقه، طبقه بندی و بنیان نهاده شد. مدارس دیگری که درجاتشان بالاتر از اینها بود، مدارس «داخل الی» نامیده می شدند که مدارس مربوط به مادران شاهزادگان و همسران فرمانروایان بود که در محلی از کاخ قرار داشتند. پایینترین مرحله از دروس در مدارس مذکور، «هدایه» از فروع، متوسطشان، «تلویح» از اصول، و بالاتریشان کشف زمخشری قاضی بیضاوی از تفسیر بود.

همراه با بنای مدارس صحن، با معیار قرار دادن این مدارس برای سایر مدرسه ها، مدرسی با روزانه بیست آنچه یومیه، وجود داشتند، به غیر از این مدارس، چهار مدرسه دیگر وجود داشت که مدارس داخلی و خارجی نامیده می شدند؛ و بعد از آن نیز، مدارس مصلاهی صحن و بالاتر از همه مدارس صحن قرار داشتند.

طلاب مدارس

دانشجو (طلبه) بی که قرار بود وارد مدرسه شود، ابتدا می بایست در درسهای فردی که تحصیلات ابتدایی را تعلیم می داد و نیز در درسهای یکی از مدرسان مدارس خارجی شرکت کند و پس از آن با راهنمایی استادش تحصیلات متوسطه را که «تحصیلات داخل» نامیده می شد، ادامه می داد. به دنبال آن، دروس مدرسه مصلاهی صحن یعنی بخش دوم تحصیلات متوسطه را که در حد دبیرستان بود، می خواند، پس از موفقیت در اینجا، وارد صحن ثمان که دانشکده حقوق،

الهیات و ادبیات بود، می‌سد.

دانشجوی مدرسه صحن، تحت نام «دانشمند» تحصیلات عالی را فرامی‌گرفت و پس از موفقیت در امتحانات، دیپلم خود را می‌گرفت و اسمش تحت عنوان «ملازم» در دفتر ثبت می‌گردید و منتظر نوبت می‌شد. هنگامی که محلی خالی می‌شد، و بعنوان مدرس یعنی پایینترین مراتب مدرسی با روزی بیست یا بیست و پنج آقچه حقوق استخدام می‌شد و به تدریس در مدارس می‌گردد، می‌پرداخت. ارتقای مدرس جدید، پس از آن بستگی به استعدادی بود که از خود نشان می‌داد.

به موجب وقفنامه سلطان محمد فاتح، تعداد طلبه‌های (دانشجویان) تنه موجود در صحن ثمان که «صوفیه» نامیده می‌شدند، ششصد نفر بود.^(۵)

دروس مدارس

شاگرد و طلبه‌ای که تحصیلات ابتدایی را به پایان می‌رساند، در صورت تمایل به ادامه تحصیلات، وارد یکی از مدارس خارجی (مدارس پیش دبیرستانی) می‌شد، و درسهای حساب، هیئت و جدل^(۶) را که جزئیات (علوم جزیه) نامیده می‌شد، نزد علما می‌خواند. تحصیلات متوسطه به دو قسمت داخل و خارج تقسیم می‌شد. «صرف» (دستور زبان)، «نحو» (علم ترکیب کلمات در جمله)، «وضع»^(۷) اشتقاق، هندسه، حساب، مناظره^(۸) و از دروس مربوط به منطق، شرح عیسی گوجی^۱، و شرح فناری، و نیز «حسام قاطع» «و شرح مطالع»، و از دروس مربوط به کلام «حاشیه تجرید» که «مقدمه العلوم» نامیده می‌شد، تدریس می‌گردید. مدارس متوسطه مذکور را مدارس «حاشیه تجرید» می‌گفتند. درسهای این بخش از مدارس متوسطه، سلسله مراتبی داشت. به طور مثال، اگر درس «صرف» در کلاس پایینتر خوانده می‌شد، درس «نحو» در کلاس بالاتر تدریس می‌شد. همچنین اگر درسهای عیسی گوجی و شرح در کلاسهای پایینتر خوانده می‌شد، در کلاسهای بالاتر همان مدرسه، «شرح طالع» که مفصلتر بود، تدریس می‌شد.

پس از آن، تحصیلات دوره دبیرستانی در مدارس می‌شد، شروع می‌شد. به مدارس می‌گفتند که دروس کلاسهای پایینتر در آنجا خوانده می‌شد، مدارس مفتاح و به مدارس کلاسهای بالاتر، مدارس تلویح گفته می‌شد. در این مدارس که با درس «شرح شمسیه» شروع

می شد، «شرح مفتاح» از دروس مربوط به بلاغت، و نیز «مختصر معانی»، و «مقول»، از اصول مربوط به فقه «توضیح» و شرح آن، یعنی «شرح تلویح» و از دروس مربوط به کلام «شرح تجرید» و نیز «شرح تلخیص» تفتازانی و همچنین «توالی» قاضی بیضاوی، و «شرح توالی» نوشته اصفهانی تدریس می شد.

در مدارس صحن ثمان، «کشاف» از دروس مربوط به تفسیر، «شرح مواقف» سید شریف جرجانی، مربوط به درس کلام، و از دروس مربوط به اصول فقه، شرحی به نام «مختصر منتها» و از دروس مربوط به فقه «هدایه» و شرح آن یعنی شرح اکمل الدین بایوردی تدریس می گردید.

در مدارس جداگانه موجود در صحن سلیمانیه، دروس اصول حدیث، حدیث، طبیات (پزشکی)، و ریاضیات تدریس می شد.

مدارس سلیمانیه

مدارسی که سلطان محمد فاتح ساخته بود، اختصاص به دروس تفسیر، حدیث، فقه و کلام داشت. ولی چون دانشجویان دروس هندسه و هیئت و حساب نیز می خواندند، از این رو به این علوم فنی نیز وقوف داشتند.

در دوره سلطان سلیمان قانونی، به علت نیاز به رشته های ریاضی، پزشکی، برای تربیت افرادی در این رشته ها، تصمیم به بنا و تأسیس دانشکده های جدیدی گرفته شد. بنایی که ساختمان آن در جمادی الاول ۹۵۷/۱۵۵۰م، شروع شد، شش سال و نیم طول کشید و در شوال ۹۶۳/۱۵۵۶م، به پایان رسید. این مدارس عبارت بودند از چهار مدرسه در اطراف مسجد سلیمانیه، و نیز دو مدرسه پزشکی و دارالحدیث در بخش رو به قبله مسجد.

چهار مدرسه کلاً برای تحصیلات ریاضی تأسیس شده بود. حقوق روزانه مدرسین این مدارس و مدرسین مدارس طب شصت آچه بود. برای مدرس دارالحدیث هم که بالا ترین مقام مدرس را داشت، روزانه یکصد آچه اختصاص یافته بود. دانشجو و طلبه ای که دروس خارج و داخل را می گذراند، در صورتی که برای ادامه تحصیل در رشته های حقوق، الهیات و ادبیات وارد مدارس صحن ثمان نمی شد و خواهان ادامه تحصیل در رشته های ریاضیات و یا طب بود، می بایست وارد مدارسی که مصلاهی سلیمانیه نامیده می شدند، شده، پس از فارغ التحصیل شدن از آنجا، تحصیلات عالی خود را در صحن سلیمانیه بگذراند.

ملازم‌ها «شغل ملازمت»

طلبه و دانشجویی که دوره صحن ثمان و صحن سلیمانیه را به پایان می‌رساند، پس از کسب گواهینامه عنوان «ملازم» می‌گرفت، و در دفتر قاضی عسگر ثبت‌نام می‌کرد و منتظر نوبت می‌شد که آن را دوره نوبت می‌نامیدند. سپس، در یکی از رشته‌ها به مشاغل قضاوت و یا مدرسی، یعنی هر کدام را که خود انتخاب می‌کرد، منصوب می‌شد و اگر داوطلب شغل قضاوت بود، در بدو امر با روزانه بیست و پنج آچه استخدام می‌شد. حقوق یومیه قاضی تا روزانه یکصد و پنجاه آچه، افزایش می‌یافت، حقوق یکصد و پنجاه تا پانصد آچه ای قاضیها تنها به قاضیانی که از مدرسی صحن به مقام قضاوت می‌رسیدند، پرداخت می‌شد.

در صورتی که ملازم طالب شغل مدرسی بود، با یومیه ای بیست آچه ای برای مدرسی «خارج» تعیین می‌شد، و بعد بتدریج ارتقا یافته، به مدرسی مدارس صحن می‌رسید. اگر می‌خواست، می‌توانست از این مقام به شغل قضاوت منتقل شود. یعنی یک نفر مدرس ابتدا مدرسی دوره «ابتدایی خارج» می‌شد، و بعد یک درجه ترفیع می‌یافت که آن را «حرکت خارج» می‌گفتند. پس از آن به مدرسی هردو دوره یعنی دوره ابتدایی «داخل» و «حرکت داخل» ارتقا می‌یافت. سپس مدرس مصلاهی صحن و سرانجام به مدرسی صحن ثمان می‌رسید. بدین ترتیب، به مقام استادی (پروفسوری) دانشجویان دوره آموزش عالی می‌رسید. کسانی که خواهان اشتغال در شغل مدرسی صحن سلیمانیه بودند، پس از فراغت از تحصیل در مصلاهی سلیمانیه، مدرس صحن سلیمانیه می‌شدند. کسی که فارغ التحصیل شد و ملازم می‌گردید، و داوطلب هیچ یک از مشاغل مدرسی و قضاوت نبود و می‌خواست وارد رشته و صنف نظامی گردد، زعامتی معادل بیست هزار آچه به وی واگذار می‌شد.

فرزندان مفتیها، شیخ الاسلامها، معلمان پادشاهان، قاضی عسگرها، قاضی استانبول، معلمان شاهراده‌ها و فرزندان قاضیهای محاکم شرعی، بعنوان امتیازی، به مدرسی درجات بالاتر منصوب می‌شدند. یعنی افراد دیگر برای مدرسی یک مدرسه می‌بایست مراحل طولانی را طی کنند، ولی در مورد فرزندان افراد مذکور طی این مراحل لازم نبود.

هم اصول «ملازمت» و هم اصول «نوبت»، در زمان قاضی عسگری ابوسعود افندی، در ۹۴۴ هـ/ق/ ۱۵۵۷م، به وجود آمد، و در این مورد دفتری به وجود آمده بود. آخرین مرجع صلاحیتدار و رئیس مدرسهها، قاضی عسگرها بودند.

پیشه قضاوت، قاضی عسگری و مفتی گری

پیشه قضاوت

درجات صنف قاضیها که به کارهای قضا (داوری، حکمیت و دادستانی) می پرداختند، در قانوننامه ها مشخص شده بود. بنابه آنچه که معلوم شده است، قاضیها به امور مربوط به تقسیم ارث و میراث، نکاح و ازدواج، نفقه و امور خانوادگی و سایر مسایل شرعی و حقوقی رسیدگی می کردند، و در این مورد عوارضی یعنی مالیاتی که قانوناً تعیین شده بود، می گرفتند. بالاترین ریس آنها در قرن مذکور، قاضی عسکری روم ایلی و آناتولی بودند، که در همین ایالات اشتغال داشتند. قاضی عسکریها حکمیتی را که میزان آن به یکصد و پنجاه آچه می رسید، به قاضیها محول می کردند، تعیین میزان بالاتر از آن در صلاحیت وزیراعظم بود، بالاترین درجه و رتبه قاضیها، مقام قاضیهای محاکم شرعی با پانصد آچه حقوق بود. قاضیهای بورسه، ادرنه و استانبول که پایتختهای دولت عثمانی بودند، از آن جمله بودند. در این دوره، از مدرسین صحن ثمان کسانی که داوطلب بودند، به مقام قاضی حاکم شرع تعیین می شدند. قاضیهایی که مقامشان یکدرجه پایینتر از مقام قاضیهای محاکم شرعی بود و حقوقشان با سیصد آچه شروع می شد، قاضیهایی بودند که «مولویت» نامیده می شدند. مدرسین «داخل و خارج» مدارس صحن در صورت تمایل به مقام قاضیگری با حقوق سیصد آچه استخدام می شدند. قاضیهای سنجقها، یکصد و پنجاه آچه حقوق داشتند.

بدین ترتیب پنج نوع قاضی، یعنی قاضی ناحیه، قضا (بخش) سنجق ایالت و قاضی تخت (قاضی محاکم شرعی) وجود داشت. در صورتی که چند نفر داوطلب شغل قاضیگری می شدند، برای انتخابشان از آنها امتحان به عمل می آمد. مدت خدمت قاضیها نسبت به مقام و درجه شان فرق می کرد. پس از گذراندن مدت مقرر و معین، معزول به حساب می آمد و بجایشان با حفظ حق تقدم، کسانی که در نوبت قرار داشتند، منصوب می شدند.

قاضیها به طور اعم، و از میان آنها قاضیهای قضا (بخش) به طور اخص به امور دولتی بخش خود نیز رسیدگی می کردند. فراهم کردن غلات و آذوقه، اعزام افراد تعیین شده برای معادن و راهها و غیره، و امور مربوط به جمع آوری سپاهیان نینی چری، و خلاصه، بنابه وظایفی که دولت تعیین کرده بود، کارهای اجرایی و اداری را نیز انجام می دادند.

این مقام در زمان سلطان مراد اول به وجود آمد و نخستین بار چندرلی (جاندارلی) قراخلیل افندی (پاشا) به این مقام منصوب شد. پس از گسترش مرزهای عثمانی در سالهای آخر سلطان محمد فاتح، مقام قاضی عسکری، تحت عنوان قاضی عسکر روم ایلی و قاضی عسکر آتاولی به دو قسمت شد.

در آن دوره، قاضی عسکرها بزرگترین و بالاترین مقام صنف علمی، یعنی مدرسین و قاضیها بودند. تمام امور حقوقی و شرعی طبقاتی که نظامی به حساب می آمدند، توسط نواب یعنی وکیلهایی که وی انتخاب و تعیین می کرد، انجام می شد. عوارضی (مالیاتی) که از آنها دریافت می کرد، از آن خود وی می شد، قاضیهای ولایات، سنجقها و بخشها حق مداخله در کارهای آنان را نداشتند.

همان طور که در بخش تشکیلات دیوانی گفته شد، قاضی عسکرها از اعضای دیوان همایون بودند و، به حل مسائل و اموری که به آنها ارجاع می شد و مربوط می گردید، می پرداختند، و در روزهای معینی از هفته در منازل خود نیز دیوانی بر پا می داشتند، و به امور حقوقی و شرعی ای که به آنها محول می شد، رسیدگی می کردند.

مفتی گری

در دوره های اولیه عثمانیان، بالاترین درجه علمی مقام قاضی عسگری بود. به موجب قانوننامه سلطان محمد فاتح، مقام مفتی که او را شیخ اسلام می گفتند، رئیس علما یعنی بالاترین مقام مدرسین بود، حتی چون مقامشان از معلمان پادشاهان و وزرا بالاتر بود، وزیر اعظم، به موجب قانون، با رعایت مقامشان، آنها را در صدر مجلس می نشاند.

مفتی ها در منطقه ای که مقیم آنها بودند، درباره مسایل دینی فتوی می دادند، و پاسخگوی سؤالات و مشکلات مردم بودند، مقام و موقعیت آنها، تا اوایل قرن شانزدهم در تشکیلات دولتی چندان مهم نبود، در مقایسه با حقوق قاضی عسکرها، حقوق مختصری داشتند.

هنگامی که سلطان بایزید دوم مدرسه مشهور خود (مدرسه واقع در محله بایزید، و موزه و کتابخانه انقلاب فعلی) را ساخت، مدرسه خود را بعنوان احترام به علی جمال افندی زنبیلی و به کسانی که مفتی می شدند، اختصاص داد. حقوق یومی آنها در آن تاریخ یکصد آچه بود، به علت اشتغال به کار تدریس در مدرسه مذکور، پنجاه آچه به حقوقشان اضافه شد. در زمان سلطان

سلیمان قانونی، حقوق روزانه علی جمال افندی به یکصد و پنجاه آچه رسید و این میزان حقوق تا زمان ابوسعود افندی ادامه یافت.

ابوسعود افندی در مقام مفتی گری خود، تفسیر مشهور خود را نوشت، و بخشی از آن را تقدیم کرد، لذا حقوق دویست آچه ای مفتی ها که تا آن زمان برابر حقوق مدرسین مدرسه بایزید بود، به سیصد آچه و بعد به پانصد آچه رسید. پس از به پایان رساندن تفسیرش، حقوقش به ششصد آچه رسید، و مقام مفتی بالاتر از مقام قاضی عسکر و بالاترین مقام علمیه (علمی) شد. مفتیها تا قرن نوزدهم نمی توانستند وارد هیئت دولت شوند، بعدها حق عضویت در هیئت دولت به آنها داده شد. مفتیها را شیخ الاسلام نیز می گفتند و این اصطلاح از اواخر قرن هفدهم به بعد تعمیم یافت.

یادداشت‌های فصل سی و پنجم

۱. هنگام سخن گفتن از مؤسسات آموزشی، چون صحبت از آموزش دبستانی نمی‌شود، این دلیل عدم وجود چنین مؤسسات آموزشی نیست، در زمان عثمانیان که اصول و شیوه سلجوقیان آناتولی را پی‌گیری کردند، برای آموزش ابتدایی مدارس زیادی وجود داشت. چنین مؤسسات و مدارسی توسط افراد غیر دولتی به صورت موقوفه ساخته شده بود. موادی که در چنین مدارس تدریس می‌شد عبارت، بود از الفبا، خواندن و نوشتن، قرآن کریم و حساب (چهار عمل اصلی). هر مکتبی نسبت به موقوفه خود، معلم، سرکاتب و خدومه داشت. از تعداد مکتبهای موجود در قرن شانزدهم میلادی اطلاعی در دست نیست. بنا به گفته اولیا چلبسی، به نظر می‌رسد که تعداد مکتبهای موجود در استانبول ۱۹۹۳ باب بوده است. بنابراین مشکل نخواهد بود که تعداد مکتبهای موجود در استانبول در قرنهای پانزدهم و شانزدهم میلادی را هزار و یا متجاوز از هزار باب تخمین بزنیم. در قرون پانزدهم و شانزدهم تعداد شصت مکتب در مرکز ایالت روم ایلی و یکصد و پنجاه و چهار مکتب در آناتولی، در نفس آماسیا دویست، و در ارزروم یکصد و ده باب دبستان وجود داشت. البته نباید تصور کرد که مکتبها، تنها در مراکز ایالات، شهرها و قصبات بزرگ بود. یک سیاح فرانسوی که در قرن شانزدهم در سرزمین عثمانی به سیاحت پرداخته است، با شگفتی زیاد وجود مکتبهای زیادی را در هر روستا، و مدارس فراوان را در خاک عثمانی که قابل مقایسه با مدارس موجود اروپا نبود، ذکر کرده است (آفت اینان، نگاهی به نکات متمیزه تاریخ ترکیه عثمانی، استانبول، ۱۹۳۷، ص ۵). در اکثر این دبستانها برای لباس و کفش سالانه جهت اطفال یتیم و ندار مبالغی وقف شده بود. در وقفنامه‌های مدارس اورخان غازی، سلیمان پاشا، عزیز و تکه اوغلی در ازنیق که چهل و شش باب مدرسه داشت، دادن لباس سالانه به اطفال ثبت شده است. در وقفنامه مدرسه خاتونیه که مادر یا ووز سلطان سلیم در طرابوزان ساخته بود، ثبت شده به شاگردانی که در آن مدارس درس می‌خواندند، هر روز دو وعده غذا، و در روزهای عید، لباس و کلاه و عیدی داده شود.
۲. ملاطوسی بعدها در محلی که مسجد زیرق آنجا قرار داشت، تدریس می‌کرد (ترجمه شقایق، ص ۱۱۷).
۳. هریک از مدارس، سرایداری با جیره روزانه دو آچه و نیز یک نظافتچی داشت.
۴. تاریخ عالی (ج ۱، چاپ نشده، ص ۲۰)، چون مدارس تنمه موجود در بخش جنوبی بر سر راه تراموا قرار گرفتند، لذا استملاک گردید و چهار مدرسه تنمه دیگر نیز که رو به شمال بودند، به صورت قطعاتی فروخته شد.
۵. خلاصه وقفنامه سلطان محمد فاتح به زبان ترکی که توسط دکتر سهیل اونور Suheyl Ünver منتشر شده است («نشریه موقوفات» ج ۱، ص ۴۲).
۶. «جدل»، عبارت بود از مجادله و مناظره در علم کلام و علم الفقه و این مناظره را «آداب البحت» می‌گفتند.
۷. «وضع»، طرز و کیفیت که به معانی الفاظ اختصاص یافته بود و جزو لغات بشمار می‌آمد.
۸. «مناظره»، توضیح یک فکر علمی، و یا مطالعه و بررسی و قواعدی که مباحثه و مدافعه از طرز فکر و ایده خود که توسط هریک از طرفین به عمل می‌آمد، بود. علم جدل و علم خلاف، از فروع علم مناظره بشمار می‌آمدند.

فصل سی و ششم

هنرهای زیبا و جنبشهای فکری و علمی از اواسط قرن پانزدهم تا اواسط قرن شانزدهم

دو مکتب مؤثر در جنبشهای علمی

تعداد زیادی از مؤسسات علمی موجود در ممالک اسلامی، منسوب به شیخ العلما امام فخرالدین رازی (متوفی ۵۶۶ هـ/ق/۱۲۰۹ م) است. در تشکیلات مدرسه ای (مکتبی) عثمانیان نیز مکتب وی پایه و اساس قرار گرفت. این مکتب را ابتدا شمس الدین محمد مشهور به ملافناری (فنری) تأسیس کرد. محمد بن ارمغان مشهور به ملایغن (یگن) از شاگردان ملافناری در رأس مکتب فخر رازی قرار داشت که قرنها در ترکیه عثمانی ادامه یافت. خضریگ مشهور که از شاگردان وی بود، به اتفاق شاگردان خود، موجب زینت مکتب مذکور در نیمه دوم قرن پانزدهم و قرن شانزدهم میلادی گردیده و آن را به بالاترین درجه خود رساندند، که خوجه (خواجه) زاده بورسه ای، شمس الدین خیالی، قسطلانی، سنان پاشا، معارف زاده و خطیب زاده از آن جمله اند. ملالطفی توقاتی، شاگرد سنان پاشا و ابن کمال شاگرد وی و ابوسعود افندی نیز که شاگرد او بود، مهمترین شخصیتهای مکتب مذکور بودند.

از اوایل قرن شانزدهم به بعد، مکتب مشهور جلال الدین دوانی توسط مؤیدزاده عبدالرحمان تأسیس یافت، ولی این مکتب به اندازه مکتب فخر رازی تعمیم نیافت.

سیر ادبی در قرون مذکور

نیمه دوم قرن پانزدهم، بزرگترین دوره حیات فرهنگی عثمانیان بشمار می رود. محمد دوم (سلطان محمد فاتح) و سلطان بایزید دوم که تحصیلات عالی داشتند، و دولتمردانی چون محمودپاشا، محمدپاشا قرمانی، احمد فخری زاده، ابراهیم پاشا چندرلی زاده، احمدپاشا ولی الدین، و سنان پاشا صاحب تضرعات، و قاسم پاشا جزری که وزرایی دانشمند و با ارزش بودند، دانشمندان و شعرای ترک و یا کسانی که از خارج وارد قلمرو عثمانی شده بودند را مورد حمایت قرار دادند. علاوه بر آنها شاهزادگان عثمانی که خوب تربیت یافته بودند، در سنجقهایی که تحت اداره شان بود، ادبا و علما را به دور خود جمع کرده بودند.

حیات ادبی علاوه بر استانبول، ادرنه و بورسه، و در سنجقههای شاهزادگان، بغداد، دیاربکر، قونیه و روم ایلی و نیز در اسکوب ینی جه وردار که به صورت مراکز علمی درآمده بودند، در حال پیشرفت بود. علت آن هم وجود شخصیتهایی بود که از ادبا و شعرای آنجا حمایت می کردند.

سنان پاشا، صاحب تضرعات، در رأس ادبای نثرنویس قرن مذکور قرار داشت، وی قویترین اندیشمند عصر خویش بود. تضرعات مشهور وی که تجلی دهنده عظمت نثر ترکی است، اثر فوق العاده هنرمندانه ای است که از نظر متانت فکری، صنایع لفظیه و حکمی، تقلید آن غیرممکن است. تذکره الاولیای او نیز با اینکه از نظر صنایع لفظیه اثری قوی است، ولی به پای تضرعات نمی رسد. این اندیشمند بزرگ که در ۸۹۳ هـ/ق/ ۱۴۸۶ م فوت کرد، پسر خضربیک قاضی مشهور استانبول بود.

احمد پاشابن ولی الدین (متوفی ۹۰۲ هـ/ق/ ۱۴۹۷ م) شاعر بزرگ ترک بود. این شاعر که زبان ترکی عثمانی زمان خود را با مهارت مورد استفاده قرار داد، بویژه در قصیده سرایی موفقیت زیادی داشت و به امثال و رقبایش برتری یافت. وی پس از شیخی با اندیشه ای گسترده و روشی ظریف و زبان و نکاتی حساس، در سایه زبان ادبی خویش، محیطی همانند وی به وجود آورد؛ و تأثیر زیادی بر روی شاعران هم عصر خویش و نیز دیگر شاعرانی که پس از وی ظهور کردند (مانند وصالی، نظامی قونیوی، شاهزاده جم، و...) گذارد.

نجاتی که در سالهای آخر قرن پانزدهم و اوایل قرن شانزدهم می زیست (متوفی ۹۱۴ هـ/ق/ ۱۵۰۸ م)، با غزلیات و مرثیاتی خود، شهرت پیدا کرد. وی یکی از با ارزشترین شاعران

استادی است که پس از احمدپاشا ظهور کرده اند. نجاتی مصاحب و نشانجی شاهزاده محمود سنجق بیگ قسطنطنیه بود. وی با غزل مشهور خود به نام «دُونه دُونه»^۱ [در حال چرخیدن و برگشتن]، شهرت یافت. نجاتی پس از فوت سرور و ولینعمتش به استانبول آمد و بعنوان کاتب در دیوان همایون مشغول شد.

از میان شعریایی که در اواخر قرن پانزدهم ظهور کردند — هر چند به پای نجاتی نرسیدند — ذکر نام قاضی اسحاق چلبی و همسرش زینت خانم آماسیایی (متوفی ۸۷۹ ق/ ۱۴۷۴ م)، و مهری خانم (متوفی ۹۱۲ هـ ق/ ۱۵۰۶ م)، ضروری است. زینت خانم دیوان شعرش را که شامل اشعار فارسی هم بود، به سلطان محمد فاتح تقدیم کرد و مورد تفقد قرار گرفت. مهری خانم نیز، برای غزل ردیف دار* «دونه، دونه» نجاتی، نظیره*^۲ زیبایی ساخت. وزیراعظم محمود پاشا (متوفی ۸۷۹ هـ ق/ ۱۴۷۴ م)، خواه به علت فضیلت ذاتی و خواه به علت حمایت از شعرا، از افتخارات نیمه دوم قرن پانزدهم بشمار می رود در میان اشعاری که وی با تخلص «ادنی» سروده است، اشعار بسیار قوی و زیبایی به چشم می خورد. در تذکره شعرا آمده است که نثر وی بسی زیاتر از نظمش بوده است.

مسیحی^۳، از کاتبان خادم علی پاشا و یونس پاشا (متوفی در ۹۱۸ هـ ق/ ۱۵۱۲ م)، و صاحب دیوان، و شهرانگیز در میان معاصران شهرت پیدا کرد. فردوسی طویل (اوزون فردوسی) اهل ادینجیق که به فردوسی روم اشتها ریافت و تاریخ فوتش پس از ۱۵۰۸ م، بوده است، و از حمایت سلطان بایزید دوم برخوردار بود، با وجود اینکه آثار منظوم زیادی از خود بجای گذارد، ولی آثارش، هنرمندانه نبود.

همچنین شیوه مثنوی حمدالله بن آق شمس الدین (متوفی ۹۱۴ هـ ق/ ۱۵۰۸ م) که در این دوره رشد کرد^(۱) بسی لطیف و سلیس بود. در میان سایر آثار آق شمس الدین، لیلی و مجنون و یوسف زلیخای وی از زیاترین منظومه هایش بشمار می رود.

منظومه خسرو شیرین متعلق به شاعر آهی^۳ و نیز هوس نامه نشانجی و قاضی عسکر تاجی زاده جعفر چلبی نیز از آثار زیبای ادبی سالهای نخستین قرن شانزدهم است. همچنین در این دوره وقایعنامه های منظوم که تعدادشان بسی زیاد است، به چشم می خورند که هم از نظر نظم و شعر و هم از نظر تاریخ شایان توجه اند. مثلاً مثنوی یازده هزاربیتی خصالی سینویی، در

* در شعر کلمه یا هجایی که پس از قافیه تکرار می شود (م).
 ** Nazire، شعری که هم وزن و هم قافیه شعر کس دیگری باشد (م).

خصوص غزوات دریایی کمال رییس، و منظومه شانزده هزاربیتی جنانی^۱ ادرنه‌ای، در خصوص جنگهای داود پاشا در بوسنه، و سلاطین نامه اهدایی ساری کمال به بایزید دوم و مثنوی پانزده هزاربیتی سوزی در حملات و تهاجمات علی بیگ میخال اوغلی، و دستورنامه که به وزیراعظم محمود پاشا اهدا کرد، و نیز تحف محمودیه اثر مصنفک که حاوی نصایح به فرمانروایان و وزرا است و در سال ۵۶۱ هـ/ق/ ۱۵۵۴ م، به محمود پاشا اهدا گردید، و وقایعنامه منظوم فردوسی طویل تحت نام قطب‌نامه که به مناسبت محاصره میدیلسی سروده بود، و نخلستان، (نخلستان طرب فی محاسن ارض العرب)، اثر عبدالرحمان بن حبیب اهل سیرز، که به نام بایزید دوم به رشته تحریر درآورد، و در آن از عدالت و فضیلت، عقل و علم، حقیقت‌سناسی بحث شده است، از آنجمله اند.

باید اشاره کرد که نیمه اول قرن شانزدهم بزرگترین دوره شعر و ادبیات عثمانیان بوده است. در این دوره اوج، زبان عثمانی بر اثر واژه‌های خیلی زیاد عربی و فارسی غنی گشته بود. در ادبیات و شعر، شعرایی مانند ذاتی، یحیی، باقی و فضولی، همچنین منشیان و نثرنویسانی چون ابن کمال، نشانجی جلال زاده مصطفی بیگ اهل طوسیا^۲، و مجدی مترجم شقایق به ظهور رسیدند، و مهارت خود را با زبان ترکی شیرینی نشان دادند.

در قرن شانزدهم منطقه روم ایلی (شبه جزیره بالکان) دیگر از نظر فرهنگی کاملاً ترکی شده بود. این منطقه (بویژه در اسکوب) شعرا و ادبای زیادی تربیت کرد. لهجه و شعر عثمانی در آذربایجان و شبه جزیره کریمه نیز تأثیر خود را بجای گذاشت. خلاصه دولت عثمانی قلمرو خود را تا هرکجا که وسعت داد، پس از مدتی فرهنگ خود را نیز بدانجا منتقل کرد.

یاووز سلطان سلیم، همانند پدر و پدربزرگش شاعر بود. پسرش سلطان سلیمان نیز شعرهایی داشت. این فرمانروایان و شاهزادگان و وزرای آنها از ادبا، شعرا و علما حمایت می‌کردند. علما و شعرایی مانند خیالی اهل -وردارینی جه-، (متوفی ۹۸۵ هـ/ق/ ۱۵۷۷ م)، و لامعی بورسه‌ای (متوفی ۹۳۸ هـ/ق/ ۱۵۳۱ م)^(۲) و رحمی بورسه‌ای (متوفی ۹۷۵ هـ/ق/ ۱۵۶۷ م)، از حمایت وزیراعظم ابراهیم پاشا برخوردار بودند، سلطان سلیمان نیز شخصاً از «باقی» شاعر مشهور حمایت می‌کرد.

در رأس شعرای این دوره، لازم است که از ذاتی بالیکیسیری (متوفی ۹۵۳ هـ/ق/ ۱۵۴۶ م) نام برد. ذاتی و باقی که او تربیتش کرد، و نیز رحمی از شخصیت‌های نیرومندی بودند که ادبیات کلاسیک ترک را به وجود آوردند. ذاتی بویژه با قصاید و غزلیاتش شهرت پیدا کرد، و در این

مورد جداً فرد موفقى بود. خیالی مذکور نیز پس از ذاتى خود را نشان داد. وی نیز بویژه با غزلیاتش، موفقیت به دست آورد.

پس از خیالی، باقى بیشترین موفقیت را در پایتخت عثمانى به دست آورد. بزرگترین چهره‌های غزل و قصیده‌سرای قرن شانزدهم — دوره عثمانى — به ترتیب ذاتى، خیالی، فضولى و باقى، بودند.

فضولى (متوفى ۵۹۶۳ ق/۱۵۵۵ م، و یا ۵۹۷۰ ق/۱۵۶۲ م)، اشعارى دلنشین با لهجه ترکی آذرى (آذربایجانى) دارد، وی در سرودن غزل موفقیت زیادى به دست آورد. فضولى از شاخه بیات اقوام غز بود. دیوان، لیلی و مجنون و بنگ و باده‌وى، نشانگر قدرت او است. در احساسش شاعرى به تمام صمیمى بود.^(۳)

باقى (متوفى ۱۰۰۸ هـ ق/۱۵۹۹ م)، با شکوهترین و احساساتى ترین سراینده شعر غنائى قرن شانزدهم میلادى بود. وی که پسر مؤذن مسجد جامع فاتح بود و در بین صنف علما تربیت یافت، تا مقام قاضى عسگرى ارتقا پیدا کرد و با قصاید و غزلیاتش شهرت یافت، و شهرتش پس از خیالی، در قلمرو امپراتورى [عثمانى] گسترش یافت، و حتى تا هندوستان نیز رسید. آهنگى که در شعرهایش وجود داشت غیر قابل تقلید بود، از این رو سه قرن پس از خودش نیز قدرتتش را حفظ کرد. در سایه حمایت سلطان سلیمان قانونى، بسرعت ترقى کرد و مرثیه‌ای را که به مناسبت فوت این فرمانروای بزرگ سرود، حاکی از احساسات رهین و منت‌دارش و حقیقت‌شناسیش در مقابل ولیعزمت خود بود که همراه با احساسات سپاسمندانهاش، بعنوان شاهکار وی شهرت پیدا کرد.

میسرة العلوم که توسط شخصى به نام قدرى برگمایى (متوفى ۵۹۳۳ ق/۱۵۲۷ م)، زبان‌شناس معروف، به رشته تحریر درآمد، و درباره زبان ترکی غرب و دستور زبان ترکی بود، به وزیر اعظم ابراهیم پاشا تقدیم گردید. این اثر از لحاظ قواعد زبان ترکی اهمیت زیادى داشت.^۴ مرکز افندى زاده، قاموس مشهور لغات احمد بن موسى (قاموس فیروزآبادى) را تحت نام بابوس^۱ به ترکی ترجمه کرد، که نسخه‌ای از آن همراه با تاریخ زندگانی خودش (۵۹۵۰ ق/۱۵۴۳ م)، تحت شماره ۶۹۲ در کتابخانه عاطف افندى موجود است.

دروس ریاضی

• این اثر در سال ۱۹۴۶ توسط انجمن زبان ترک منتشر شد.

در مرحله اول مدارس عثمانی که آنها را مدارس «حاشیه تجرید» می‌گفتند، حساب، هندسه که «اشکال تأسیس» نامیده می‌شدند، و هیئت و نجوم تدریس می‌شد. علی قوشچی مشهور، پس از آنکه به سرزمین عثمانی آمد، علاوه بر درسهای موجود، کرسی دیگری ایجاد کرد و به تدریس ریاضیات پرداخت. حتی سنان پاشای مشهور یکی از شاگردانش، یعنی ملالطفی توقاتی را برای فراگیری ریاضیات نزد علی قوشچی فرستاد. او نیز آنچه را که فرا گرفته بود، به استادش یاد داد.^(۴)

موسی پاشا که او را قاضی زاده رومی بورسه‌ای می‌گفتند، اگرچه از ریاضیدانان بزرگ ترک بود، ولی فراگیری و آموزش این فن توسط وی نه در سرزمین عثمانی، بلکه در سمرقند صورت گرفت. در نیمه دوم قرن پانزدهم، دروسی که در مدارس عثمانی تدریس می‌شد، چیزی جز ادامه مکتب قاضی زاده رومی توسط علی قوشچی نبود.

آنچنانکه پیداست قاضی زاده رومی پس از رفتن به ماوراءالنهر و سمرقند، نزد علمای آنجا درس خواند و معلم الغ بیگ، پسر شاهرخ تیموری شد، به علت استعداد الغ بیگ (متوفی ۸۵۳ هـ/ق/۱۴۴۹م) در ریاضیات، خود نیز ریاضیات را به سایر علوم ترجیح داد، و در آسیای میانه شهرت پیدا کرد، علی قوشچی نیز که بنابه دعوت دولت عثمانی به استانبول آمد، از شاگردان الغ بیگ بود، و نخستین مکتب ریاضیات را در سرزمین عثمانی تأسیس کرد.^(۵) اما این بدان معنی نیست که تا اواسط قرن پانزدهم ریاضیدانی در عثمانی تربیت نشد، و ظهور نکرد. چنانکه شخصی به نام علی بن حبیب الله اثری به نام خلاصه المنهاج فی علم الحساب به وجود آورد،^(۶) و آن را به نام یلدرم بایزید کرد. با اینهمه نخستین کسی که به شیوه مکتب ریاضی تدریس کرد و طلبه (دانشجو) تربیت نمود، علی قوشچی بود. سنان پاشا که به طور غیرمستقیم ریاضیات و هیئت را از علی قوشچی فرا گرفت، بنابه فرمان سلطان محمد فاتح حاشیه‌ای بر شرحی که قاضی زاده بر چاغمینی^۱ نوشته بود، نگاشت، و بدین ترتیب تسلط و احاطه خود را در هیئت و نجوم نشان داد.^(۷)

مکتب قاضی زاده رومی اساس قرار گرفت و همان طور که توسط علی قوشچی در قلمرو عثمانیان انتشار یافت، توسط فتح الله شیروانی، شاگرد قاضی زاده، و نیز توسط محی الدین نیکساری (متوفی ۹۰۱ هـ/ق/۱۴۹۵م)، عمومیت یافت. نوادگان قاضی زاده رومی و علی قوشچی، قطب الدین محمد و برادرش که میریم چلبی نامیده می‌شد، و محمود از شاگردان

سنان پاشا، محی الدین محمد، ملقب به حاجی آتماجه (متوفی بعد از ۸۸۹ هـ/ق/ ۱۴۸۴ م) که کتاب مختصر، مجمع الفوائد را نوشت،^(۸) و خیرالدین از ریاضیدانان دوره بایزید دوم، و شاگردش پیر محمود صدقی،^(۹) همچنین افه زاده محمد که در اواخر قرن پانزدهم تربیت یافت، و حافظ محمد بن علی (متوفی ۹۵۰ هـ/ق/ ۱۴۵۳ م)، که السبع الشداد، و رساله هیولا را درباره هیئت نوشت، و سیدی علی رییس (متوفی ۹۷۰ هـ/ق/ ۱۵۶۲ م) که احاطه زیادی بر ریاضیات و هیئت داشت و آثاری چون محیط، و مرآت الکاائنات را نوشت، از ریاضیدانان مشهور بودند.

پس از علی قوشچی، میریم چلبی، فعالترین کسی بود که در قلمرو عثمانیان برای پیشرفت ریاضیات تلاش کرد. تعداد زیادی از رساله هایش را به بایزید دوم اهدا کرد. مهمترین اثرش درباره هیئت، دستورالعمل و تصحیح الجدل بود،^(۱۰) و این اثر را هنگام بررسی اثر غیاث الدین جمشید به نام زیج خاقانی در تکمیل زیج ایلخانی که به نام زیج الغریبگ مشهور است، نوشته بود.

دروس پزشکی

ترکان عثمانی، همانند دیگر مؤسسات علمی، به تأسیس مؤسسات بهداشتی و حمایت از کسانی که به امور مسایل بهداشتی اشتغال داشتند، پرداخته، و به مسایل بهداشتی اهمیت می دادند، و پزشکانی را که از خارج از قلمرو عثمانی می آمدند، مورد تشویق قرار می دادند. مثلاً مراد بن اسحاق گرده ای،^(۱۱) و شرف الدین صابونجی اوغلی حکیم باشی بیمارستان آماسیا، مؤمن سینوبی که ابتدا تحت حمایت اسماعیل بیگ جاندارلی اوغلی تربیت یافت، و بعد کتاب مفصل طبی را تحت نام ذخیره مرادیه در سال ۸۴۱ هـ/ق/ ۱۴۳۷ م، به زبان ترکی، و به نام سلطان مراد دوم نوشت،^(۱۲) از آنجمله اند.

مؤمن بن مقبل، هنگام نوشتن ذخیره مرادیه، از ذخیره خوارزمشاهی زین الدین جرجانی (متوفی ۵۳۰ هـ/ق/ ۱۱۳۴ م) استفاده کرده بود. همچنین در اثر دیگرش به نام مفتاح النور و خزاین السرور که باز به نام سلطان مراد دوم نوشته شده است (۸۷۳ هـ/ق/ ۱۴۶۸ م)، با تکیه بر تجارب شرف الدین بن حاجی الیاس صابونجی اوغلی آماسیایی است، و کتابهایی که تألیف کرده بود را در هفده باب نوشت که طرق تدوی و معالجه داخلی و خارجی را نشان می دهد.^(۱۳) همچنین احمدی شاعر نیز در این خصوص کتابی به رشته تحریر درآورده است.

کتاب طبی/ منظوم به نام ترویج الارواح، حدود اواسط قرن پانزدهم میلادی نوشته شده

است. در این کتاب، پس از آنکه اطلاعات مختصری در باب تشریح (آناتومی) داده شده است، از طرز مداوای تک تک بیماریها بحث به عمل آمده است. این کتاب به سیلمان چلبی، پسر یلدرم بایزید، اهدا شده است.*

اثر طبّی دیگر تحت عنوان یادگار ابن شریف که تصور می رود در اواخر قرن پانزدهم یا اوایل قرن شانزدهم میلادی نوشته شده، از هوا، آب، خوردنی، آشامیدنی، ورزش و از علایم بیماریها بحث می کند، و مؤلف از قانون ابن سینا و مفردات ابن بیطار استفاده کرده است.*

حکومت عثمانی از اطبایی که به خاک عثمانی پناهنده می شدند و یا به هر علت دیگر وارد سرزمین عثمانی می شدند نیز، بیش از پیش حسن استقبال به عمل می آورد. مثلاً قطب الدین احمد افندی (متوفی ۵۹۰۳ هـ/ق/ ۱۴۹۷ م)، طبیب ابوسعید تیموری، که به دست اوزون حسن اسیر شد، پس از مرگ وی در سال ۱۴۶۹ م، نزد عثمانیان آمد، و بعنوان استقبال و توجه زیاد به وی، مبلغ پانصد آقچه بعنوان معاش روزانه برایش تخصیص داده شد، و علاوه بر آن ماهانه بیست هزار آقچه نیز که در آن زمان پول قابل توجهی بود، به وی پرداخت می شد. همین استقبال و توجه موجب آمدن عده زیادی از اطبا از خارج به سرزمین عثمانی شد، که شکرالله حکیم شیروانی، خواجه عطاءالله، حکیم لاری، حکیم عرب، و کمال تبریزی از آنجمله اند. از میان آنها، حکیم عرب، طبیب مخصوص عیسی بیگ بن اسحاق بیگ، از امرای سه گانه روم ایلی شد، و چون سلطان محمد فاتح از حذاقت وی اطلاع یافت او را فراخوانده، نزد خود نگاه داشت.

علاوه بر اطبای فوق، آلتونی زاده (متوفی اواخر قرن پانزدهم) به طب گیاهی اشتغال داشت، و در عین حال در حدی بود که بتواند عمل جراحی نیز انجام دهد. در شقایق آمده است که وی در عمل جراحی باسوند بر روی استادش که تنگی مثانه (ادرار) داشت، موفق شد. در اوایل قرن شانزدهم، الحادی فی علم الذادی، اثر نجم الدین محمود با اضافاتی تحت نام مجمع المعجرات به ترکی ترجمه شد.

محمی الدین احمد اهل ازمیت (متوفی ۹۱۰ هـ/ق/ ۱۵۰۴ م)، محمد بن لطف الله طبیب آماسیایی، و حاجی حکیم (متوفی ۹۱۳ هـ/ق/ ۱۵۱۴ م)، بدرالدین قانصویی زاده (متوفی ۹۲۰ هـ/ق/ ۱۵۱۴ م)، سنان الدین یوسف (متوفی ۹۵۱ هـ/ق/ ۱۵۴۴ م)، حلیمی آماسیایی (متوفی

* کتابخانه ایاصوفیه شماره ۳۵۹۵.

** علم در میان ترکان عثمانی ص ۵۲.

۸۸۲ هـ/ق/۱۴۷۸ م)، مؤلف کتاب لغت بحرالغرائب، و کتاب طبّی قاسمیه، که در طبّ، ریاضیات و ادبیات اشتهار داشت، و پرویز بن عبدالله (متوفی ۹۷۸ هـ/ق/۱۵۷۰ م) مؤلف اثر تسهیل، و اخی احمد چلبی (متوفی ۹۳۰ هـ/ق/۱۵۲۳ م)، پسر طیب احمد تبریزی که اثری به زبان ترکی دربارهٔ سنگ مثانه نوشت، از اطّابای شناخته شده‌ای بودند که در این دوره تربیت یافته و ظهور کردند. از میان آنها، محی الدین محمد، حاجی حکیم، قانصویی زاده، سنان الدین یوسف، و اخی چلبی مقام حکیم باشی را داشتند.

رجوع الشيخ الى الصبا في القوة على الباء، اثر ابن کمال که به زبان عربی و به دستوری او و سلطان سلیم به رشتهٔ تحریر درآمد، دربارهٔ تقویت نیروی بآء (باهیه) افراد مسن بود. این کتاب در کتابخانهٔ استانبول موجود است؛ و علی چلبی آن را ترجمه کرده است. محمد بن لطف الله از علمایی که در فوق از آنها سخن رفت، اثری به شیوهٔ مفردات الطبّ به نام شاهزاده احمد پسر سلطان بایزید دوم، والی آماسیا، و نیز اثری دیگر به زبان عربی، به نام مؤیدزاده عبدالرحمان که وی را تحت حمایت خود گرفته بود، دربارهٔ بیماریهای مفاصل در هفده فصل دارد. علایم جراحین که در سال ۹۱۱ هـ/ق/۱۵۰۵ م توسط جراح ابراهیم بن عبدالله از زبان یونانی به ترکی ترجمه شد،^(۱۵) و اثر عیسی بن الیاس (متوفی ۹۶۷ هـ/ق/۱۵۵۹ م) به نام مفردات نیز آثاری بودند مربوط به نیمهٔ اول قرن شانزدهم میلادی. عطوفی خیرالدین (متوفی ۹۴۸ هـ/ق/۱۵۴۱ م)، یکی از علما، اثری به نام حافظ الابدان دارد. یکی دیگر از آثار طبّی، کتاب عصای پیران، اثر یک پزشک یهودی همزمان با قانصویی زاده (یعنی ۹۵۱ هـ/ق/۱۵۴۴ م) بود. این اثر شامل شش بخش دربارهٔ هوا، غذا، آشامیدنی، خواب، آرامش و غیره، است. پدر بزرگ و پدر این پزشک یهودی در اسپانیا پزشک بودند.^۹

پزشک و جراحان خصوصی و اماکن فروش دارو

در قلمرو دولت عثمانی، اطّابای مسلمان، مسیحی و یهودی وجود داشتند، حذاقت و مهارت آنان، پس از گذراندن امتحانی که توسط حکیم باشی از آنها به عمل می آمد، تشخیص داده می شد. به کسانی که در امتحان پذیرفته می شدند، از طرف حکیم باشی گواهینامه داده می شد، و به کسانی که گواهینامه (اجازه نامه) نداشتند اجازهٔ طبابت و جراحی داده نمی شد.^(۱۶)

در تذکرة‌های سهی بیگ و لطیفی بیگ نوشته شده است که صفی ادرنه‌ای که در قرن

۹ کتاب شماره ۷۴، از کتابهایی که از دارایی به نخست وزیری انتقال داده شد.

پانزدهم میلادی تربیت یافت، در حرفه خویش مهارت داشته و جراحی ماهر بوده است. وی دکان (مغازه‌ای) نیز داشت.*

تاریخ و جغرافیا

تاریخننگاری عثمانیان حدود اواسط قرن پانزدهم میلادی شروع شد. وقایعی که قبل از آن تاریخ نوشته شده بود، خیلی کم و در عین حال مبهم بودند. به اطلاعاتی درباره این دوره از تاریخ عثمانیان، از تواریخ عربی نوشته شده در مصر و سوریه در زمان مملوکان، و از بزم و رزم، ظفرنامه، و آثاری نظیر آنها، و تا حدی نیز از برخی تاریخهای گمنام (بی نام) آل عثمان پی می‌بریم.

در حال حاضر، قدیمیترین اثری که از تاریخ عثمانی سخن می‌گوید، اسکندرنامه احمدی شاعر است که بخشی مستقل را تحت نام داستان تواریخ ملوک آل عثمان به آن اضافه کرده است.^(۱۷) این اثر منظوم، از این لحاظ که بخشهایی از تاریخ عثمانی را که تاکنون ناشناخته بود، روشن می‌سازد، اهمیت دارد. تاریخ آل عثمان، اثر عاشق پاشازاده که به صورت تاریخی جمع و جور و منظم نوشته شده است، مهمترین اثری است که پس از اسکندرنامه به رشته تحریر درآمده است. عاشق پاشازاده وقایع اولیه عثمانی را به نقل از پدرش، از یخشی^۱ فقیه، پیشنهاد مسجد جامع بورسه، آورده است.

اثر تاریخی کاشفی^(۱۸) که در زمان سلطان محمد فاتح می‌زیست به نام جزانامه روم، و علاوه بر آن، اثری که عبدالرحمان بسطامی^(۱۹) در زمان سلطان مراد دوم درباره وقایع عثمانی نوشته است، شامل بخشهایی مربوط به تاریخ عثمانی است.

علاوه بر آن، تاریخ مختصری مربوط به تاریخ عثمانی تا جلوس سلطان محمد فاتح به زبان فارسی که توسط مولانا شکرالله آماسیایی (متوفی ۵۸۶۸ هـ/ق ۱۶۶۴ م) تحت نام بهجت التواریخ نوشته شده است، موجود است.^(۲۰)

در طی نیمه دوم قرن پانزدهم دستورنامه، اثر انوری که تاحدی از تاریخ عثمانی بحث می‌کند، که به وزیراعظم محمودپاشا اهدا گردیده است، و فتحنامه استانبول، نوشته تاجی زاده جعفر چلبی، و تاریخ ابوالفتح، اثر تاریخی دورسون بیگ، و نیز تاریخ عثمانی^(۲۱) به زبان عربی که توسط آخرین وزیراعظم سلطان محمد فاتح یعنی محمد پاشا قرامانی — زمانی که در سمت

ه متأسفانه مؤلف برخلاف عنوانی که ذکر کرده است از اماکن فروش دارو سخنی نگفته است (م).

نشانی بود— نوشته شده است، وجود دارند. اثر اخیر مربوط به دوره سلطان محمد فاتح است. در اواسط قرن پانزدهم، کریتوولوس، اهل ایمرز که از امرای روم بود، قسمتی از وقایع دوران سلطان محمد فاتح را به زبان رومی تحت نام تاریخ سلطان محمد خان ثانی، به رشته تحریر درآورد و به سلطان محمد فاتح اهدا کرد. (۲۲)

بنابه فرمان سلطان محمد فاتح، شاعری به اسم شهدی^۱ به نوشتن تاریخ آل عثمان به طرز شاهنامه پرداخت، و پس از اینکه متجاوز از ده هزار بیت سرود، به علت فوتش، اثر ناقص ماند. (۲۳) علاوه بر اینها، سهی بیگ می نویسد، کاتب شوقی، تاریخ عثمانی را به صورت نثر به رشته تحریر درآورده است. (۲۴)

در اواخر قرن پانزدهم و اوایل قرن شانزدهم، بویژه در زمان سلطان بایزید دوم، نویسندگان تاریخ عثمانی فزونی یافتند، و آثار تاریخی زیادی چه به صورت نظم و چه به صورت نثر که نویسندگان آنها معلوم و یا گمنام و مجهول بودند، نوشته شد. قابل اعتمادترین این دسته از تاریخها، تاریخهای عاشق پاشازاده، نشری محمد افندی، کاتب روحی، بهشتی و اوروج بیگ هستند.

از میان آنها عاشق پاشازاده که در دوره ای از زمان چلبی محمد تا زمان سلطان بایزید دوم زیست، حدود یکصدسال عمر کرد. (۲۵) خود وی در وقایع نیمه اول قرن پانزدهم، یعنی دوره چلبی محمد، مراد دوم، و محمد دوم (فاتح)، شخصاً حضور داشت، و شاهد خیلی از وقایع بود. او وقایع قبل از دوره محمد چلبی را نیز، از راه شنیده‌ها، نوشته است. بدین سبب، چون در میان حوادث مابین ۱۴۱۸ تا ۱۵۰۲ م، یعنی حوادث هشتاد و پنج سال زندگی کرده است، لذا بررسیهایش باید بیشتر از همه شایان اعتماد باشد.

نشری محمد افندی اهل گرمیان، تاریخی به نام جهان نما نوشت که شبیه تاریخ عاشق پاشازاده است. نشری که حرفه اش مدرسی بود، تاریخ خود را به فرمان سلطان بایزید دوم نوشت. در آغاز اثر، تاریخ ترکها و تاتارهای قبل از عثمانیان را آورده است. سپس وارد تاریخ عثمانی شده است. وقایعنامه نشری— که تاریخ فوتش نامعلوم است— پس از اثر عاشق پاشازاده، بهترین تاریخ عثمانی است. حتی برخی از وقایع که جایش در تاریخ عاشق پاشازاده خالی است، در اثر وی آمده است. تاریخ نشری از طرف انجمن ترک منتشر شده است

از قرن پانزدهم به بعد، در میان تاریخهای عثمانی که هم به زبان ترکی و هم به زبان فارسی نوشته شده است، تاریخ ابن کمال و تاریخ هشت بهشت اثر ادریس بتلیسی، (بدلیسی) از

اهمیت زیادی برخوردارند. ابن کمال اولین بخش را تا تاریخ ۸۹۵ ق/ ۱۴۸۹ م نوشته است. اثر خیلی مشکل و مغلق است و فدای نوشتن پاره‌ای از وقایع شده است. این بخش که در اوایل قرن شانزدهم نوشته شده است، شامل هشت جزء (قسمت) بوده و به صورت قطعاتی در کتابخانه‌های مختلف استانبول موجود است.

ادریس بتلیسی، که در زمان اوزون حسن بیگ فرمانروای آق‌قوینلو و پسرش یعقوب شاه (سلطان یعقوب)، در دیوان کتّاب به کار اشتغال داشت. تحت حمایت قاضی عیسی از دولتمردان یعقوب شاه پرورش یافت. پس از مرگ ولینعمتش، قاضی عیسی، به استانبول آمد و به فرمان سلطان بایزید دوم هشت بهشت را به زبان فارسی نوشت. اثرش با اینکه خیلی منشیانه و همانند تاریخهای ایران سرشار از مبالغه! است.^{۲۶} ولی از نظر محتوی مهمترین تاریخ است. بویژه مقدمه آن بخشی که مربوط به تاریخ عثمانی می‌شود، ارزشمند است. پسرش ابوالفضل افندی، ذیلی بر تاریخ پدرش نوشت.^(۲۶)

همچنین در طی نیمه اول قرن شانزدهم میلادی، تاریخهای بهشتی، ولطفی پاشا و تاریخ عثمانی که با نام تاریخ رستم پاشا شهرت یافته است، از آثاری است که در خور ذکر است قسمت اول تاریخ رستم پاشا تقریباً کلاً از تاریخ نشری گرفته شده است.

در میان تاریخهای عثمانی، اگرچه تعداد زیادی اثر به صورت شاهنامه و یا درباره وقایع یک محل و ناحیه، و نیز به صورت تاریخهای خصوصی^(۲۷) مربوط به دوره یک فرمانروا، مثلاً به نام فرمانروایانی چون بایزید دوم، سلیم اول و سلطان سلیمان قانونی نوشته شده است، ولی چون ارتباطی با موضوع مورد نظر ندارند، از این رو از آنها به طور جداگانه بحثی به میان نیاوردیم.

بنابه نتیجه‌ای که از این بررسیها به دست می‌آید، وقایع مربوط به دوران اولیه عثمانیان ضبط نشده، و این نقص با اطلاعاتی که از جمع‌آوری اسناد، وقفنامه‌ها، دفاتر قبالة املاک، کتیبه‌ها، اسناد و آرشیوها، منابع و مآخذ کشورهای ونیز، جنوا، بیزانس و بالکان، و نیز سفرنامه‌ها، و از تاریخهای مصر و سوریه به دست می‌آید، باید نوشته و تکمیل گردد. این منابع خارجی، با اینکه کاملاً روشنگر وقایع دولت عثمانی در این دوره نیست، ولی استفاده از قسمتی از آنها، ضروری است.^(۲۸) با خلاصه کردن این بررسیها، و با بررسی و تحقیق تمام آثار و منابع خارجی و داخلی مشاهده می‌شود که هنوز تاریخ عثمانی به صورت کامل و همه جانبه‌ای نگارش نیافته است.

• همچنانکه در مقدمه ترجمه آمده است این مسئله یک سوپه‌نگری مؤلف را نشان می‌دهد (م).

دربارهٔ جغرافیا

نوشتن آثار مربوط به جغرافیا در میان عثمانیان، از اواسط قرن پانزدهم میلادی به بعد، با افزایش فتوحات به صورت تدریجی تعمیم یافت، و در اواسط قرن شانزدهم میلادی، آثار کامل و مهم زیادی به وجود آمد و این پیشرفت با سرعت تا نیمهٔ دوم قرن ادامه یافت. سلطان محمدفتح با بررسی الواح مربوط به جغرافیای بطلمیوس، فرمان داد آنها را به نحوی با اصل آن مطابقت داده، تنظیم کنند. (۲۹)

قدیمیترین کتاب جغرافیا به زبان ترکی، توسط یازیچی زاده احمد بیجان افندی در سال ۸۸۵۷ ق/ ۱۴۵۳ م، در گلیبولی، به صورت ترجمه، به وجود آمد. احمد بیجان افندی آن را از عجائب المخلوقات، اثر قزوینی، ترجمه کرد. (۳۰) در اواسط قرن شانزدهم پیری رییس و سیدی علی رییس آثار بزرگ خود را به نام کتاب بحریه، و محیط نوشتند. کتاب بحریه اثر پیری رییس، کتاب جغرافیایی ابتکاری بود، و از نظر نقشه برداری نیز نمونهٔ یک پیشرفت مهم به حساب می‌آمد. متخصصان اروپایی بر این عقیده‌اند که کاملترین نقشه‌های موجود، در آن زمان بوده است. (۳۱) این دریانورد بزرگ، نقشه‌ای مربوط به آمریکا و دو نقشهٔ دیگر نیز دارد. نقشه‌های موجود در کتاب بحریه چون بنادر، سواحل، شهرها و قصبات موجود در دریای مدیترانه را نشان می‌دهد، از این نظر یک پارتولان با ارزش است. (۳۲)

اثری که سیدی علی رییس به نام محیط به وجود آورد نیز حائز اهمیت است. بعد از پیری رییس، سیدی علی رییس گالاتایی کاپیتان ناوگان سوئز (متوفی ۹۷۰ هـ/ ق/ ۱۵۶۲ م)، در نتیجهٔ سفرهایش به عمان و دریای هند این اثر مهم و کامل خود را که بخش اول آن دربارهٔ هیئت و قواعد آن، و سایر بخشهایش از اوضاع و احوال دریای احمر، عدن، خلیج فارس و دریای عمان بحث می‌کند، به وجود آورد. (۳۳) محیط بیشتر از آنکه یک نظریهٔ مستقل باشد، با استفاده از آثاری که قبل از آن به زبان عربی نوشته شده بودند، به وجود آمده، در ده باب تنظیم یافته است. (۳۴) این دو اثر نشان دهندهٔ آن است که ترکها سفرهای دریایی خود را از روی نقشه و به شکل کاملاً علمی انجام می‌دادند.

علم هیئت و نجوم در میان عثمانی، به طور اساسی، با آمدن علی قوشجی به قلمرو عثمانی شروع می‌شود. پس از هیئت شناسانی که وی تربیت کرد، افراد دیگری که ظهور کردند و چون به همان شیوه و شدت تعلیم و تربیت نیافتند، از این رو، ادامهٔ این علم رونقی نیافت. با

اینهمه از قرن شانزدهم و در زمان سلطان سلیم (یاووز) که خود در علم نجوم تخصص داشت، افرادی مثل مصطفی بن علی، وسیدی علی رییس تعلیم و پرورش یافتند. از این دونفر، مصطفی چلبی در سال ۹۳۱ هـ ق/ ۱۵۲۴م، کتاب اعلام العباد فی اخبار البلاد خود را به سلطان سلیمان قانونی تقدیم کرد. مصطفی چلبی به غیر از اثر مذکور، یازده اثر دیگر در ارتباط با همان موضوع دارد. اثر سیدی علی رییس، به نام مرآت الکائنات که باز درباره علم نجوم است، و شامل پنج فصل و یکصد و بیست باب است، از اهمیت زیادی برخوردار است. سیدی علی رییس آثار دیگری نیز درباره هیئت و نجوم دارد.

نصوح الصلاحی که با نام نصوح مطرقچی شهرت یافته است، اثری مربوط به نقشه برداری (توپوگرافیک) یعنی نوعی اطلس آناتولی که منازل، کاروانسراهای موجود از استانبول تا ایران و عراق و نیز کوهها و شهرهای سر راه را نشان می دهد، به وجود آورد، که از آثار اصیل و ابتکاری قرن شانزدهم میلادی است. (۳۵)

آثار مربوط به هنرهای زیبا

از قرن پانزدهم تا اواسط قرن شانزدهم، از هنرهای زیبای عثمانیان در این بخش به ترتیب درباره هنرهای موسیقی، خط، نقاشی، نقش، جلدسازی (صحافی)، تذهیب و حکاکی، گچ بری، کاشیکاری، پارچه بافی و قالیبافی اطلاعات مختصری به دست خواهیم داد.

موسیقی

موسیقی که در آثار قدیمی از آن بعنوان «علم ادوار» یاد شده است، در دوره عثمانیان، در مقایسه با سایر ادوار ترکان، شکلی مترقی تر و تکامل یافته تر پیدا کرد. علت آن نیز قدرت حکومت، دوام و تماس با محیطهای جدید و نیز به وجود آمدن یک دوره رفاه و آسایش بود. نباید فراموش کرد که پس از نیمه دوم قرن سیزدهم، در میان ترکان آناتولی، تکیه های مولوی ها یکی از عوامل مهم وجود موسیقی شهری بود. هر قدر حیطة مولوی گری توسعه پیدا می کرد، این موسیقی نیز به همان درجه روبه گسترش می رفت.

آثار مربوط به موسیقی

علاقه زیاد از حد سلطان مراد دوم به موسیقی، معاشرت وی با شعرا و ادبا موجب شد که اولین اثر درباره موسیقی به وی تقدیم گردد. این اثر که نامش ادوار موسیقی بود، از آن یکی از استادان موسیقی به نام خضر بن عبدالله بود. شکرالله بن احمد آماسیایی،^(۳۶) مصاحب مشهور سلطان مراد دوم، کتاب ادوار صیف الدین بن عبدالمؤمن که در پنج فصل به زبان فارسی تنظیم کرده بود را با اضافه کردن بیست و یک فصل از آثار ابن سینا، ابن نصر، کمالی تبریزی، شیخ حسام الدین کازرونی، همچنین اخوان الصفا و سایر آثار به آن، به ترکی ترجمه کرد.

پس از آن، کتاب موسیقی، اثر محمد چلبی، پسر اسرافیل زاده عبدالمجید لادیکی (دنیزلی) به نام فتحیه که به نام سلطان بایزید دوم نوشت، و نیز اثر شمس الدین نحیفی آیدین لی (آیدینی)، درباره موسیقی که با نام اوستا (استاد) شمسی معروف بود، و در دوره سلطان محمد فاتح و سلطان بایزید دوم می زیست، به نام برکات، رساله موسیقی، قاضی زاده تیره لی [اهل تیره]، و کتاب موسیقی اخی زاده تحت عنوان رساله موسیقی فی ادوار، آثاری هستند درباره موسیقی که در این دوره از حکومت عثمانیان نوشته شده بودند. علاوه بر اینها، با اینکه در تذکره لطیفی آمده است که شاور^۱ قسطنطنیه اثری درباره موسیقی داشته است، ولی از نام کتاب اسمی برده نشده است.

آلات موسیقی

با اینکه کاملاً معلوم نیست که چه آلات موسیقی ای در قرون مذکور در سرزمین عثمانیان وجود داشته است؛ ولی از بررسی آثار مختلف مربوط به قرن چهاردهم تا شانزدهم میلادی به وجود آلاتی پی برده می شود که عبارت بودند از: نی، قانون، عود، طنبور، چه غور^(۳۸) کمانچه، قاپوز (قپوز)^(۳۹)، زورنا [سرننا] تقاره، دایره (دف) زیل^۲ (زل) [سنج، بلغاری یا باغلامه]^(۴۰) سه تار ترکی]، نفیر (بوق و شیپوری ساخته شده از شاخ حیوانات) و انواع دهل، کوس.

در اثر شکرالله مذکور در فوق، از آلاتی چون عود، ایقلیقی^۳، رباب، مزمار^۴ [نوعی فلوت] پیشه (پشوه) [نوعی فلوت کوچک]، چنگ، نزهه و قانون نام برده شده است و درباره چگونگی ساخت هر یک از آنها سخن رفته است. این نوشته، نشان می دهد که آلات موسیقی نامبرده در ادوار خیلی قبل، یعنی قرون چهاردهم و پانزدهم، مورد استفاده بوده است.^(۴۱)

از آلات و سازهای مذکور، عود شناخته شده است، و ایقلیقی سازی بود که سه سیم

1. savâr · 2. Zil · 3. İkligi · 4. Mizmâr

داشت و شبیه کمانچه بود که در قدیم در حوالی قونیه و آق شهر مورد استفاده قرار می‌گرفت. بطن (شکم) «ریاب» کروی و گرد بود و سیم آن درازتر و نازکتر است. (۴۲) مزرمانوعی نی بود و قسمتی از آن از تنه درخت ساخته می‌شد و شامل دو قطعه بود. «پیشه» نیز نوعی نی بود و اندازه اش یک وجب و دو انگشت، یعنی کوچک بود، و جنس آن از نی بود، و کوچکتر از «نصفیه» [نوعی آلت موسیقی «نی لبک کوچک»] فعلی بود. آلات موسیقی فوق، «سازکامل» نامیده می‌شدند. به غیر از آنها، سازهای دیگری نیز بودند که به گفته استادان موسیقی، آنها را «سازهای ناقص» می‌گفتند؛ که از میان آنها «چنگ» سازی بود شبیه قانون که شبیه کیسه و دسته اش خمیده بود. «نزه» سازی بود که توسط علامه موسیقی، صفی الدین بن عبدالمؤمن ساخته شد که یکصد و هشت سیم داشت، و سازی بود به شکل مربعی نزدیک به مستطیل. عمق آن چهار انگشت و سطح آن با تخته پوشیده می‌شد، و سازی شبیه قانون بود، که سرسیمها، روی پیچهای کناره اش بسته می‌شد.

قانون، امروز نیز از سازهای مهم است. ساز دیگری به اسم مُغنی^۱ وجود داشت که آن را نیز صفی الدین مذکور ساخته بود. این ساز با اقتباس از سازهایی چون ریاب، قانون و نزه ساخته شده بود. بطن آن شبیه ریاب، ولی بزرگتر از آن بود. قسمت فوقانی آن شبیه قانون، و بخش تحتانی آن شبیه نزه بود. اولیا چلبی هنگام بحث از برخی سازها (۴۳) می‌گوید: «مغنی» که سازی شبیه قانون است و بیست و چهار سیم دارد، سازی خوش قواره بود که مورد استفاده اهالی آناتولی غربی بود. (۴۴) قورقود، پسر سلطان بایزید دوم که خود دانشمند و شاعر بود، در موسیقی نیز تبحر داشت، و در عین حال که هنر نوع سازی را می‌نواخت، خود نیز سازی ساخته بود که نام آن را «غذای روح» گذاشته بود.

دورسون بیگ در اثر خود به نام تاریخ ابوالفتح در قرن پانزدهم درباره برخی از آلات موسیقی از قبیل، عود، شش تار، ریاب، بریط، قانون، نی، و نیز از مقامات موسیقی نظیر شهناز، عشاق، نوا، مخیر نام برده، همچنین می‌نویسد، در عروسیها، جاریه‌های مغنی و نیز چنگیانی که چنگ می‌نواختند، حضور داشتند. (۴۵)

استادان موسیقی

در قرن پانزدهم و شانزدهم میلادی در قلمرو عثمانی استادان موسیقی زیادی پرورش یافتند.

برخی از آنها آهنگساز و برخی نیز، هم آهنگساز و هم نوازنده بودند. خضر بن عبدالله که اثر خود را درباره موسیقی به سلطان مراد دوم تقدیم کرد، در مقدمه کتابش می‌گوید، در نزد استادان موسیقی شناسی که در کاخ ادرنه بودند، جرأت نوشتن اثر خود را نداشتم و در اثر خود نام اساتید موسیقی را آورده و بدین ترتیب اساتید مذکور را معرفی می‌کند که عبارت بودند از حاج علی، حسنیعلی و از خوانندگان استادانی چون ایمن و محمد بودند.^(۴۶) از وجود عودنوازی به نام شیرمرد و قانون‌نوازی به نام اسحاق در دربار سلطان محمد فاتح اطلاع در دست است.^(۴۷)

در این دوره از اساتیدی که اثرشان به دست نیامده و فقط بعنوان آهنگساز و نوازنده شناخته شده‌اند، می‌توان از مشربی قلندر (قلندر مشربی) اهل استانبول، قاضی شمس اهل قسطنطنیه، و شمس قسطنونیایی، مصلح الدین طنبوری^۵،^(۴۸) زاری طنبوری اهل مودرون، و محی الدین محمد ریاضی دان نام برد. همچنین در این دوره خوانندگانی چون سنایی، علی ادرنه‌ای و ساغری که در نواختن قپوز نیز مهارت داشت و عندلیب از افراد شاهزاده محمود بن سلطان بایزید دوم وجود داشتند. ساغری همراه استاد شمس (شمی آیدین لی)، کنسرت اجرا می‌کردند.^(۴۹) شخص دیگری نیز به نام پوربیگ که معاصر آنها بود در نواختن ساز مهارت داشت.^(۵۰) استاد بزرگ زین العابدین که استاد حسین عواد ایرانی، که استاد بزرگ کمانچه بود، به آناتولی آمد و دز سرای شاهزاده محمد والی آماسیا اقامت و برایش مقرر تعیین شد.

کاتبی نیز شاعر و آهنگسازی بود که در اواخر قرن پانزدهم و اوایل قرن شانزدهم میلادی پرورش یافت و نیز مقامی^(۵۱) اهل سیرز نیز از آهنگسازان مشهور قرن شانزدهم بود که به استانبول دعوتش کردند و برایش مقرر تعیین شد، و از هنرمندان والا و برجسته بود.

در میان تصویرگران، نقاشان، کاشیکاران و سایر ارباب هنر که یا ووز سلطان سلیم از تبریز به استانبول انتقال داد، به اسامی شیخ مراد نایی، امام قلی نی زن، شهرمان قانونی (قانون زن)، و مقصود دف زن (سرپرست نوازندگان) برمی‌خوریم.^(۵۲)

در ویش عمر گلشنی توقاتی که متجاوز از یکصد سال عمر کرد، و در طی نیمه اول قرن هفدهم فوت کرد، از دوره سلطان سلیمان قانونی به بعد حدود یکصدسال، استاد موسیقی بود.^(۵۳)

در دفتری به نام «مصرف شهریاری» موجود در آرشیو نخست وزیری مربوط به قرن شانزدهم^(۵۴) در سندی به تاریخ ۹۳۵ هـ/ق/ ۱۵۲۸ م، تحت نام «جماعت شاگردان اهل حرف» در بخش مربوط به هنرمندان منتسب به دربار، به اسامی نعمت الله چنگی، استاد چنگ، و سه

شاگرد وی به نامهای رستم، مصطفی و پروانه و خواننده‌ای به نام حسن چلبی و استاد حسن نی زن و همچنین دو نفر از شاگردان وی به اسامی فرهاد و مصطفی بر می‌خوریم.

دوراک (دوراک)^۱ چلبی که اشعاری با تخلص نهانی دارد و پدرش از آذربایجان آمده و در محله ایوب ساکن بود، اثری به نام سازنامه دارد. اولیا چلبی این اثر را دیده و اسامی سازها را از آن کتاب گرفته است.^(۵۵) نهانی مذکور در اواسط قرن شانزدهم به شهرت رسید، و همراه برادرش کایا (قایا) بیگ^۲ ساز می‌نواخت. این دو برادر منتسب به دوقاین زاده محمدپاشا بودند. نهانی کمانچه می‌نواخت و در عین حال سلحشور (جنگاور) بود. وی هنگامی که سلطان سلیم دوم در مقام شاهزادگی بود، بعنوان سفیر به ایران اعزام شد. نهانی موسیقی شناسان زیادی تربیت کرد، و با حمایت از شعرایی چون مشامی قونیوی، مقالی آق شهری، غلوی^۳ و دیگران، آنها را منتسب به سلیم دوم کرد. بعدها، از نواختن ساز دست برداشت و به میرآخوری و دفترداری (ریاست مالیه)، پرداخت، و به امید اینکه بتواند لالا (لله) بشود به استانبول آمد ولی در نتیجه فعالیت مخالفانش به اتهام اینکه به پادشاه نیروی وهمیه القا کرده است، اعدام گردید.^(۵۷) (۱۵۶۵/ق ۵۹۳۷)

هنر خطاطی

خط و خطاطی که در نزد عثمانیان از هنرهای زیبا بشمار می‌رفت تا عصر حاضر نیز تداوم یافته است. این ترکان عثمانی بودند مکتبهای مختلفی را در خط و خطاطی در جهان اسلام بوجود آورده و به کمال رساندند.^۵

امروزه به غیر از تعداد خیلی کمی از نوشته‌های موجود مربوط به قرن سیزدهم میلادی در آناتولی که در کتیبه‌ها، وقفنامه‌ها، کاشیها، گلدانها در بهای چوبین گنجه‌ها و چیزهای شبیه آن که بعنوان هنر تزیینی به کار رفته و نوشته شده‌اند، تقریباً بقیه آثار همه از میان رفته‌اند. در قرن چهاردهم میلادی خطوط ثلث، ایلخانی، جلی، نسخ در آناتولی، شکل ظریفتر و هنرمندانه‌تری بخود گرفت. نوشتجات (خطهای) کشیده که ایلخانی نامیده می‌شود، در دوره ایلخانیان بر روی بناهای زیادی به صورت کتیبه در آناتولی، به کار رفته است، و در آثار موجود

1. Durak 2. KayaBey 3. Ulvi

۵ در اینجا نباید غلوپردازی مؤلف را نادیده گرفت چه این اعراب و ایرانیان بودند که خوشنویسی و خطاطی و مکتبهای مختلف آن را به قلمرو عثمانی بردند (م).

دوره عثمانی نیز در کنار خطهای ثلث و جلی که بعنوان هنرترینی به کار برده می‌شد، جای باز کرد.

خط در نزد عثمانیان بیشتر به صورت الواح، و یا در مساجد بر روی آرامگاهها، کنار گنبدها و پنجره‌ها، و محرابها بعنوان تزیین مورد استفاده قرار می‌گرفت. پس از تأسیس دولت عثمانی در طی دوره دویست ساله تا اوایل قرن شانزدهم میلادی اگر خطوط موجود در داخل یا خارج این قبیل اماکن را که به صورت ترسیم یا حک در بورسه، ادرنه و استانبول موجود است، از نظر بگذرانیم، خود بیانگر سیر تکاملی آن در طی زمان مذکور است.

خط یعنی نوشته، از قرن شانزدهم میلادی به بعد، در نزد عثمانیان از تأثیر بیگانگان رهایی یافت و به صورت مکتبی اساسی آغاز گردید، و در اواخر قرن نوزدهم حتی اوایل قرن بیستم دوره درخشان چهارصدساله‌ای را عرضه می‌کند.

نخستین استادان خط

به نظر می‌رسد که تا اوایل قرن شانزدهم میلادی، مکتبی که بتواند نشان‌دهنده کامل ذوق و هنر مستقل ترکها باشد، در نزد عثمانیان وجود نداشته است. خط و نوشته تحت تأثیر اعراب و ایرانیان (دوره ایلخانیان) قرار داشت. در دوره عثمانی، حمدالله آماسیایی (متوفی ۹۲۰ هـ/ق/ ۱۵۲۰ م)، نخستین کسی بود که مکتب خط را به وجود آورد، و بعنوان استاد هنرمندانی که پس از وی ظهور کردند، شناخته شد و در بین خطاطان بعنوان شیخ شهرت یافت.

اگر چه قبل از حمدالله در سرزمینهای تحت اداره عثمانیان، به طور کلی شاخه مکتب عبدالله صیرفی از مکتب یاقوت مستعصمی توسط خیرالدین ماراشی (مرعشی)، (متوفی ۸۷۴ هـ/ق/ ۱۴۶۹ م)، استاد حمدالله، و یحیی صوفی ادرنه‌ای، پیشرفت کرده بود، ولی بنیان اساسی را شیخ حمدالله پی نهاد. خطوط و نوشته‌های روی پنجره‌ها از وضوخانه مسجد جامع سلطان محمد فاتح، و نیز نوشته روی پنجره همان مسجد که به طرف مدیترانه باز می‌شود و «فاتحه شریفه» نامیده می‌شود، کار یحیی صوفی است. این «فاتحه» روی سنگ سماک «سماق» [نوعی مرمر]، سبزرنگ و موزاییک نوشته شده است. این نوشته‌ها امروزه در حیاط بیرونی مسجد وجود دارد. یحیی که در سال ۸۸۲ هـ/ق/ ۱۴۷۷ م فوت کرد، استاد افرادی چون قاضی عسکر محی‌الدین ادرنه‌ای و احمد قراحصاری بود. علاوه بر اینها، علی بن یحیی پسر صوفی یحیی، نیز خطوط کتیبه‌ای که نشان‌دهنده تاریخ بنای مسجد است را نوشته است که هنوز هم در

دو طرف و وسط درب مسجد به صورت حکاکی شده، وجود دارد. کتیبه موجود بر روی درب کاخ توپقاپی که بابعالی گفته می‌شد، با جمله دعایه «خلدالله عزصاحبه» و با خط ثلث و مثنا جلی نوشته شده است، نیز از آن اوست. بدین ترتیب، این پدر و پسر یعنی یحیی و پسرش علی، دوره سلطان محمد فاتح را کامل کرده بودند.



شیخ حمدالله و مکتب وی

شیخ حمدالله، پسر شیخ مصطفی آماسیایی بود و در سال ۸۴۰ هـ/ق ۱۴۳۶ م متولد شد، و از خیرالدین ماراشی (مرعشی) اصول خط ثلث و نسخ را فراگرفت، و به خاطر زیبایی خطش، مورد توجه شاهزاده بایزید (بایزید دوم) والی آماسیا قرار گرفت. پس از آنکه بایزید به فرمانروایی رسید، و استاد خط پسران وی شد بعد نیز مصاحب پادشاه گردید. نوشته‌های روی محراب مسجدی که بایزید پس از رسیدن به فرمانروایی در استانبول ساخت، و نیز نوشته‌های اطراف گنبد آن را شیخ حمدالله بنا به فرمان بایزید نوشت. (۵۸)

شیخ حمدالله خط ثلث و نسخ را، طبق شیوه‌ای که یاقوت مستعصمی (متوفی ۶۹۹ هـ/ق ۱۲۹۹ م)، ایجاد کرد، و تا این اواخر نیز شیوه وی تداوم داشت، می‌نوشت. (۵۹) ولی خود نیز بنابه ذوق و سلیقه شخصی اش، تغییراتی در آن به وجود آورد، و روشی را که به نام خود وی شهرت یافت، به وجود آورد. (۶۰)

در کتابخانه خزانه امانت کاخ توپقاپی. تحت شماره ۲۰۸۴، مجموعه خطی که نشان‌دهنده (۶۱) شش نمونه از خط حمدالله است، و آنها را اقلام سته یا شش قلم می‌نامند، یعنی ثلث، محقق، رقع، نسخ، توقیع و ریحانی، وجود دارد، و نیز در همان کتابخانه تحت شماره ۷۱، قرانی بس زیبا و کامل به خط همین شخص موجود است.

به مصطفی دده (متوفی ۹۴۵ هـ/ق ۱۵۳۸ م)، پسر شیخ حمداله، و دامادش شکرالله (متوفی حدود ۹۵۰ هـ/ق ۱۵۴۲ م)، و شاگرد و پسر عمه هایش یعنی محی‌الدین بن جلال و برادرش جمال‌الدین و بنابه تذکره نفس زاده احمد قراحصاری (متوفی ۹۶۳ هـ/ق ۱۵۵۵ م)، که یاقوت [مستعصمی] عثمانیان بشمار می‌رود، و عبدالله چلبی آماسیایی که شیوه شش قلم مکتب حمداله را تعلیم داده و شاخ و برگهایی بدان افزودند، و خود شیخ، استادان سبعة گفته شده است. (۶۲)



سورة الحمد، به خط شیخ حمدالله



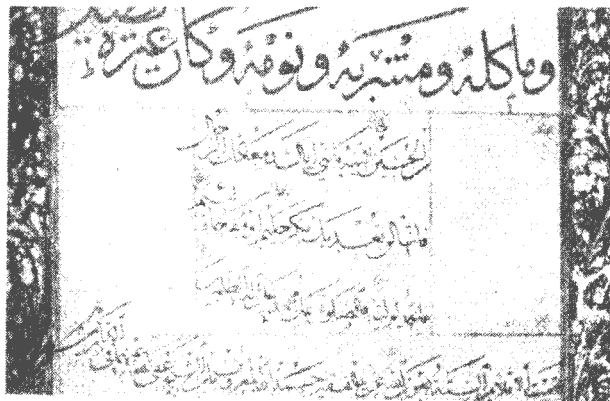
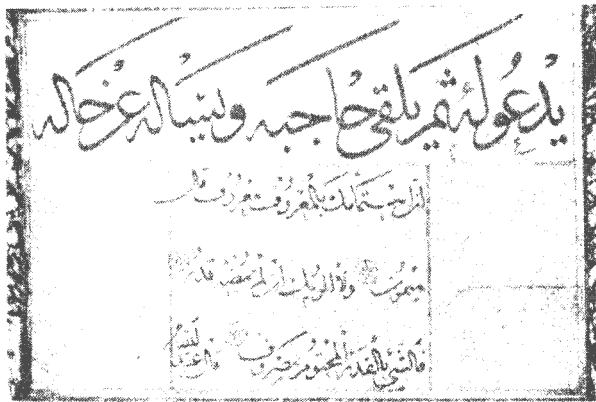
خط شیخ حمدالله به شیوه محقق و ریحانی



نمونه هایی از خط شیخ حمدالله به شیوه های ثلث و نسخ



نمونه هایی از خط شیخ حمدالله به شیوه های ثلث، نسخ و محقق و ریحانی



نمونه هایی از خط مصطفی کده پسر شیخ حمدالله به شیوه های توفیق و رقعه



عرضه و دستنوشته‌ای از ادريس بدليسي



مهر ادريس بدليسي

نمونه خطی از مصطفی دّده در کتابخانه خزانه توپقاپی تحت شماره ۲۲۹۵ و عبدالله آماسیایی تحت شماره ۲۳۰۰، و نوشته ای از احمد قراحصاری در خزانه امانت تحت شماره ۲۰۸۹ با شیوه محقق یا ریحانی وجود دارد که از شاهکارهای خط ترکها بشمار می رود. نوشته های اطراف گنبد مسجد سلیمانیه نیز، از آن قراحصاری است.

پس از استادان مذکور، آخرین شاگرد ارگون کامل، یعنی مولانا محی الدین کوسه، و عبدالله کریمه ای (متوفی ۵۹۹۹ق/۱۵۹۰م)، که به کاتب تاتار اشتهار داشت، و از شاخه و گروه حمدالله بود، و درویش محمد چلبی (متوفی ۱۰۰۱هـ/۱۵۹۲م)، نوه حمدالله و پسر مصطفی دده، و کاتب حسام گلیبولیایی، و حسن بن قراحصاری پسر ناتنی قراحصاری، از استادانی بودند که در هر رشته از رشته های شش گانه مذکور بویژه، در ثلث و جلی مهارت داشتند.

از نمونه هایی از خط، این خطاطان معروف، قطعه ای از عبدالله کریمی (کریمه ای) به تاریخ ۹۶۹هـ/۱۵۶۱م، در خزانه امانت کاخ توپقاپی تحت شماره ۲۱۱۵، و نوشته ای از حسام الدین کاتب معروف به حسام الدین زرین قلم، تحت شماره ۲۲۹۵، در کتابخانه خزانه، و اثری نفیس به تاریخ ۹۷۴هـ/۱۵۶۶م، از حسن چلبی موجود است. تمام نوشته های مسجد سلیمیه در ادرنه، از آن حسن چلبی پسر ناتنی قراحصاری است.

شاخه های دیگری مانند شاخه دّده چلبی و قراحصاری که بعد از فوت حمدالله به وجود آمد، و با وجود اینکه از شیوه وی جدا شدند، تشکیل شاخه هایی دادند که برای مشق و گواهینامه (دیپلم) به کار می رفت.

*

* *

خطوط تعلیق، دیوانی و سیاق

علاوه بر مکتب شیخ حمدالله، مکتب دیگری توسط خطاطانی که به شیوه تعلیق می نوشتند و از آذربایجان ایران به استانبول آمده بودند، به وجود آمد. عبدالوحید مشهدی، از شاگردان سلطانعلی جزو این خطاطان بود که از حمایت سلطان سلیمان قانونی برخوردار شد و در استانبول ماندگار گردید. (۶۳) همچنین میرسید حسین خوبی که غیرمستقیم منتسب به مکتب سلطانعلی بود، و

حاجی محمد تبریزی و ملاعلی سلطان از شاگردان عبدالرحیم انیسی خوارزمی که در تعلیق‌ها دارای شیوه‌ای خاص خود بود، با برخورداری از حمایت سلطان سلیمان قانونی، به تعمیم خط تعلیق پرداختند.^(۶۴) ادريس بتلیسی در نگارش خط دیوانی از استادان ارزشمند بود. شهنامه سلطان سلیمان قانونی به خط میرسید حسین خوبی است.^(۶۵)

ترکان عثمانی خط دیوانی را به صورتی که هم متناسب با سلیقه خودشان بود و هم خواندندش آسان، در آوردند، و از آن در نوشتجات دیوان همایون، یعنی براتها و فرمانها استفاده کردند. در این مورد نصوص مطرقچی، ریاضی دان و جغرافیدان بزرگ، خدمات ارزنده‌ای صورت داد.^(۶۶) گرایش زیاد به نگارش با شیوه خط تعلیق بعد از نیمه دوم قرن شانزدهم صورت گرفت. نگارش به شیوه سیاق در نزد عثمانیان— که این شیوه را به نحوزیبایی نوشته و تعمیم دادند— توسط کسانی صورت گرفت که بعد از اواسط قرن شانزدهم میلادی ظهور کردند که مهمترین آنها، کاتبانی چون حسام رومی، بینی زاده^۱ محمد چلبی، اوغلان ممی، احمد چلبی سلیسی و سنبل چلبی بودند.

نقاشی و نقش

در فاصله نیمه قرن شانزدهم میلادی صاحبان هنرهای زیبا، همانند قطاع، نقاش، تصویرنگار، طراح و رسام^(۶۷) در میان عثمانیان پرورش یافتند. از چگونگی شروع این هنرها در میان عثمانیان اطلاعی در دست نیست. با اینهمه، شکی نیست که عثمانیان که صاحب قلمرو و سلجوقیان [آناطولی] شدند. از تصویرها و نقشهای بجا مانده آنان استفاده کردند؛ و کاملاً می‌توان احتمال داد که نقاشی و تصویرنگاری در میان عثمانیان از نیمه اول قرن پانزدهم میلادی، شروع شده است؛ چنانکه علی بن الیاس بورسای نقاش مسجد جامع چلبی محمد واقع در بورسه که به یشیل جامع [مسجد جامع سبز] معروف است، از استادان دوره‌ای است که بدان اشاره شد. استاد علی را هنگامی که خردسال بود، به سمرقند بردند، و وی هنر نقاشی را در آنجا فراگرفت، و بعد به سرزمین خویش بازگشت و نقشهای یشیل جامع را ساخت.^(۶۸) در زمان سلطان مراد دوم نیز، از وجود استاد دیگری به نام نقاش صافی بورسای اطلاع در دست است.^(۶۹) خواجه یوسف بن خواجه فرخ نیز از استادان نقاشی نیمه دوم قرن پانزدهم میلادی یعنی

۸۸۰ هـ/ق ۱۴۷۵ م، بود.

تصویرنگاری و نقاشی که در تبریز و آسیای میانه به صورتی پر اهمیت تعمیم یافته بود، از اوایل قرن پانزدهم وارد قلمرو عثمانیان شد، و در اواخر قرن شانزدهم علاقمندان زیادی پیدا کرد. از نقاشی به نام سنان بیگ که از نقاشان دربار، یعنی از تصویرنگاران خاص سلطان محمد دوم (فاتح) در اواسط قرن پانزدهم بود، باید نام برد. وی در ونیز پرورش یافت و شاگرد نقاشی به نام ماسترویسی یا ولی دراگو ترا (ماتئوپاتسی)^۱ بود. سنان بیگ در بورسه فوت کرد.^(۷۰) شبلی زاده در تصویرنگاری انسان (پرتره) که در اصطلاح قدیم شبیه نویسی نامیده می شد، مهاوت زیادی داشت.^(۷۱) از نقاشان دیگر قرن پانزدهم از دو نفر به نامهای حسن و فضل الله باید نام برد.^(۷۲) علاوه بر آنها، خواجه یوسف بن خواجه فرخ را که در سال ۵۸۸۰ ق/ ۱۴۷۵ م، در بورسه فوت کرد و در قبرستان دوه چی ها مدفون است را نیز می شناسیم. همچنین سنگ قبری به تاریخ ۹۵۳ هـ/ ۱۵۴۶ م، که متعلق به ممی شاه گالاتایی که نقاش و تذهیب کار بود، در کنار قبر سنان بیگ در بورسه وجود دارد.^(۷۳)

فرمانروایان عثمانی علاوه بر تصویرنگاران و نقاشانی که از شرق به استانبول آوردند، از ونیز هم نقاش و رسام دعوت کردند. بعنوان مثال ماتئوپاتسی اهل ورونا از ایتالیا، و کنستانچو^۲ اهل فرارا^۳ و نیز ژانتیل بلینی که بنابه درخواست رسمی از جمهوری ونیز در اکتبر ۱۴۷۹ به استانبول آمد، از آنجمله اند. بلینی تصویر یک زن، یک ینی چری گارد سلطنتی، و دو تصویر از سلطان محمد فاتح، یکی با رنگ روغن، و دیگر به صورت مدالیون، و نیز نقشهای دیوار کاخ توپقایی و همچنین، منظره شهر (استانبول) را ترسیم کرد. تصویر رنگ روغنی سلطان محمد فاتح، در موزه لندن است.

در زمان سلطان بایزید دوم و یاوز سلطان سلیم، اگرچه دوبار از میکال آنژ مشهور برای آمدن به استانبول دعوت به عمل آمد، ولی می دانیم که وی از آمدن اجتناب کرد. در اثر کاراباچک مدیر اسبق کتابخانه امپراتوری وین، نوشته شده است که بایزید دوم از میکال آنژ دعوت کرد که میان استانبول و گالاتا پلی بسازد.

یاوز سلطان سلیم هنگامی که از جنگ با ایران برمی گشت، سه تصویرنگار یعنی نقاش پرتره به اسامی شاه محمد، عبدالغنی و درویش بیگ و نیز نقاشانی به نام سمیع خان، علاء الدین محمد، منصور بیگ، شیخ کامل، علی بیگ عبدالخالق و نیز شش نقاش دیگر را همراه خود به استانبول آورد.^(۷۵) بوسبک سفیر اتریش گفته بود که در یکی از کوشکها تابلویی را که بیانگر جنگ یاوز سلطان سلیم در چالدران بود و از موزائیک ساخته شده بود، دیده است.^(۷۶)

1. Mástroi Pávli Dârâgozâ (Mateo Pátsi) 2. Konstanc 3. Ferrara



محاصره نیه بولی (اژنقاشیهای موجود در هنرنامه)

اگر آنچه را که در ذیل خالکوندیل آمده است، باور کنیم باید بپذیریم که یاووز سلطان سلیم خود نقاش ماهری بوده است. اوصحنه جنگ چالدران را با رنگ و روغن ترسیم کرد و به جمهوری ونیز فرستاد. این تصویر در زمان مورخ مذکور (خالکوندیل)، بردیوار سالن مجلس ونیز نصب شده بود. (۷۷) در طی نیمه اول قرن شانزدهم (۹۳۲ هـ/ق/۱۵۲۵ م)، تعداد نقاشانی که از خزانه دولت پول می‌گرفتند، بیست و نه نفر، و شاگردانشان نیز، دوازده نفر بودند. (۷۸) تعدادی از آنها در استانبول پرورش یافته، برخی نیز از آذربایجان (ایران) آمده بودند. این افراد توسط سلطان محمد فاتح — سلطان بایزید دوم، یاووز سلطان سلیم و سلطان سلیمان قانونی از آذربایجان به استانبول انتقال یافته بودند. نام هریک از آنها و میزان حقوق و اینکه از کجا آمده و در کجا تعلیم یافته بودند، در دفتر هنرمندان کاخ توپقایی ذکر شده است. به نقل از این دفتر که، توسط مرحوم معلم جودت منتشر شده است، (۷۹) نقاش شاه قلی با حقوق روزانه بیست و دو آقچه (۸۰) ملک احمد تبریزی با بیست و چهار آقچه حقوق یومیه، حسن بن محمد، روزانه بیست آقچه، و نقاش حسن بن عبدالجلیل با روزی بیست و یک آقچه حقوق که در خدمت شاهزاده احمد، والی آماسیا بودند، از جمله استادان نقاش مذکور بودند.

شاه قلی (۸۱) یکی از تصویرگران فوق، در زمان یاووز سلطان سلیم به استانبول انتقال داده شد. ابتدا با روزی بیست و دو آقچه حقوق در نگارخانه خاصه استخدام شد، و بعدها به مقام نقاش باشی (رئیس نقاشان) ارتقا یافت. شاه قلی تمثیلگر بهزاد، نقاش مشهور و مکتب هرات بود و در استانبول شاگردان زیادی تعلیم و تربیت کرد. مکتب شاه قلی تحت عنوان «نقاشان جماعت عجم» نماینده هنر ایران بود؛ در مقابل جماعت مذکور در قرن شانزدهم، «جماعت روم» وجود داشت که نماینده ذوق و هنر ترکها بود. (۸۲) عاشق چلبی صاحب تذکره می‌نویسد، شاه قلی با تخلص «پناهی» اشعاری داشت، و در تصویرنگاری و نقاشی، صاحب مهارت فوق العاده ای بود.

قرا محمد تذهیب کار شاگرد با ارزش شاه قلی، استاد هنر تذهیب بود. تذهیب موجود در دیوان سلطان سلیمان قانونی که در کتابخانه یلدز موجود است، از نفیس ترین کارهای تذهیب اوست. (۸۳) علاوه بر اینها، یاووز سلطان سلیم در طی جنگ با مصر، تاج الدین کوره‌بند و حسین بالی را از حلب به استانبول فرستاد، و نیز محمود قنجی که در اوایل دوره فرمانروایی سلطان سلیمان قانونی به استانبول آمد، و حسن مصری که هم تذهیب کار و هم تصویرنگار بود، و از شاگردان وی استاد ابراهیم، و محمد گالاتایی و استاد عثمان که

تصاویر هنرنامه را کشید، همچنین علی تصویرنگار برادرزن وی، حسن کفه‌ای و شاعر ساعی^(۸۴) که نامش مصطفی بود، و احمد نقشی^(۸۵) که در عین حال منجم نیز بود، از جمله تصویرنگاران و نقاشان قرن شانزدهم میلادی بودند.^(۸۶)

گذشته از آنان در میان نقاشان و رسامهای ترک در همان قرن، لازم است که از خطاط و شاعر، جامع مانیسایی و نقاش حیدرگالاتایی نیز نام برده شود. اثر حیدرچلبی که تخلصش در شعر «نگاری» بود، امروزه وجود دارد. وی هم در شاعری و هم در تصویرنگاری مهارت داشت. حیدرنگاری که در ۹۸۰ هـ ق/ ۱۵۷۲ م فوت کرد، در کشتیهای خاصه خدمت کرد و رییس (فرمانده) قدرغه در ناوگان عثمانی بود. وی تصاویر سلطان سلیم دوم، و بارباروس خیرالدین پاشا را که مصاحبت آنها را داشت، کشید. تصویر بارباروس [خیرالدین پاشا] در نشریه شماره سه «تاریخ، باستانشناسی و اتنوگرافی ترکیه» چاپ شده است. اف. ا. ر. مارتین^۱ و به نقل از وی، خلیل ادهم بیگ در اثر خود به نام مجموعه الواح نقشیه، نوشته است^(۸۷) که دومینیاتور از نگاری در موزه لندن وجود دارد.^(۸۸) منزل قبلی نگاری واقع در توپخانه، و نیز کوشک بعدی وی واقع در حوالی ایوب، محفل دانشمندان، ادبا، شعرا و هنرمندان بود.^(۸۹)

استاد سهیل اُونور در سال ۱۹۴۶ م درباره نگاری اثری به نام رسام نگاری، زندگی و آثارش، منتشر کرد. نقشهای درب دیوانخانه کاخ توپقایی از شیخ مصطفی که به نام بابا نقاش شهرت داشت و در سال ۹۷۹ هـ ق/ ۱۵۷۱ م فوت کرد، می باشد. روستایی نیز در نزدیک چاتالجه^۲ به نام بابانقاش وجود دارد.

نقشها در مساجد جامع، مساجد، کاخها، و بر روی دیوار عمارات بزرگ و خانه‌ها در کنار پنجره‌ها و جاهایی که به چشم زیبا می آمد، نقش می شدند. این نقشها نسبت به روشنایی و یا سایه روشن بودن بناها، کشیده می شد. در نقشها گلهای لاله، میخک، و انار، اساس و پایه بودند.

صحافی و تذهیب کاری

صحافی

صحافی و تذهیب کاری نشان دهنده ظرافت ذوق و سلیقه ترکها بود. علاوه بر اینکه امروزه صدها

اثر با ارزش از این آثار وجود دارد که موزه‌ها و کتابخانه‌های ترکیه را زینت بخشیده‌اند. صدها اثر دیگر نیز از آنها در موزه‌های اروپا وجود دارد که دیدنشان موجب تحسین می‌گردد، و توضیح دربارهٔ صحافی و تذهیب کاری، در اینجا کارشایسته‌ای به نظر نمی‌آید. پیشرفت زیاده از حد این دو هنر، در میان ترکان عثمانی در قرن شانزدهم، از بررسی آثار بجا مانده به دست می‌آید. برای پی بردن به ظرافت این دو هنر، کافی است که صحافیها و تذهیب کاریهای موجود در موزه کاخ توپقاپی و کتابخانه‌هایش، موزه آثار اسلامی کتابخانه ایاصوفیه و سایر کتابخانه‌های استانبول مشاهده شود.

از میان صحافان با ارزشی که در قرن شانزدهم میلادی تربیت شدند، با اسامی علاءالدین، یوسف شایبان، و محمد چلبی، رئیس صنف صحافان سلطان سلیم اول، و پسرش سلیمان چلبی و برادرش حسین چلبی، و مصطفی چلبی، آشنایی داریم. ایرانیان در هنر صحافی به اندازهٔ عثمانیان مهارت نداشتند! بنا به آنچه که مورخ «عالی» در مناقب هنروان آورده است، صحافان ایرانی در ساختن جلدهای چرمی و لاک زده شده، و در حاشیه‌نگاری با آب طلا، و نیز در تنظیم مقاطع جلدها، مهارت داشتند. در مقابل صحافان عثمانی، در هنر زنجیرک (دوخت ظریف زنجیری شکل در کنار جلدها) و یا شمشه^(۹۰) (خورشید اشعه‌دار) بر روی جلدها که بر ظرافت و جذبهٔ آنها می‌افزود، مهارت داشتند.

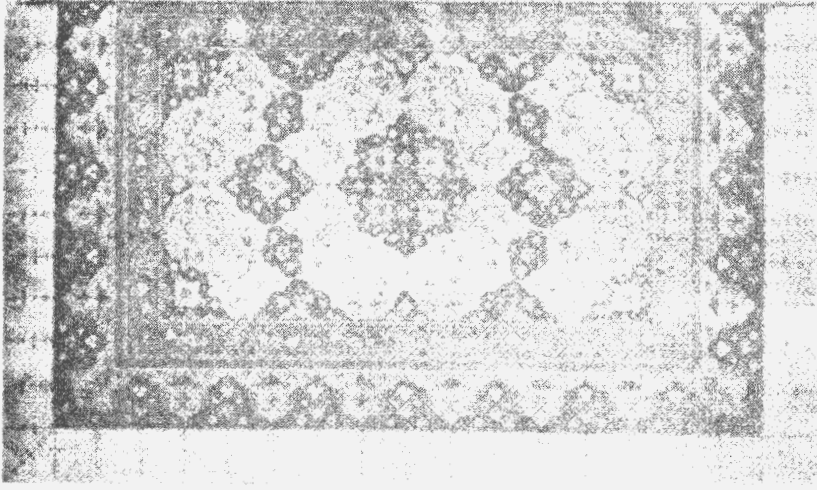
در اواخر قرن شانزدهم میلادی بیست صحاف از جمله قرامحمد، محمد بن جعفر، احمد بن حسن، عیسی بن یوسف، و دیگران وجود داشتند که منتسب به اندرون (حرمسرا) بودند.

تذهیب کاری

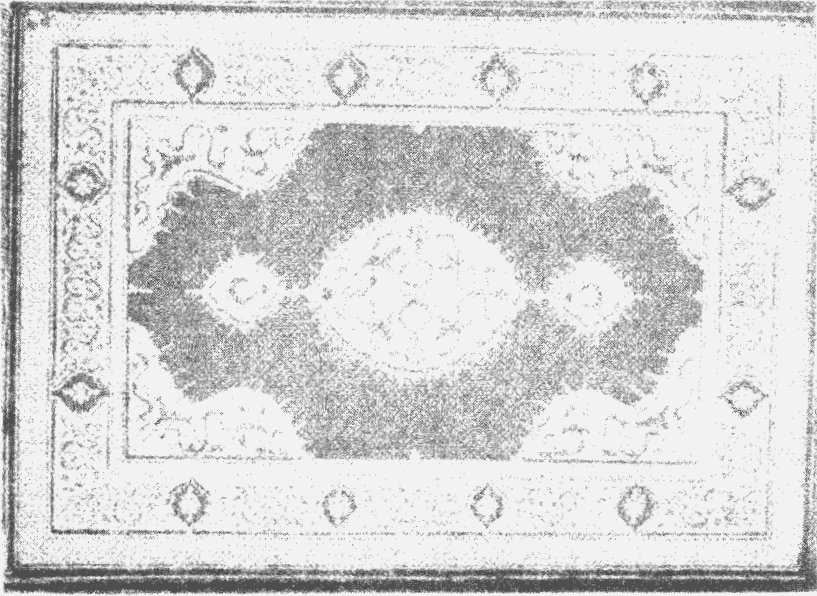
تذهیب که همگام با خط پیش می‌رفت، هنر تزئین روی جلد، فاصلهٔ میان فصلها، صفحات و کناره‌های آن و اطراف لوحه‌هاست. و اگر این تزئینات رنگارنگ نبودند، آنها را زراندود و یا سیم اندود می‌کردند، و آن را حلکاری^۱ می‌گفتند.

تذهیب کاری در طی نیمهٔ اول قرن پانزدهم میلادی در میان عثمانیان رواج پیدا کرد. عثمانیان در اوایل از تذهیب کاری شیوهٔ آل قرامان استفاده می‌کردند. احمد بن حاجی محمود اهل آقسرائی قونیه مذهب و خطاط بود؛ و همین هنرمند است^(۹۱) که کتاب طب احمدی به نام ترویج الارواح را در سال ۵۸۴۰ هـ/ق/ ۱۴۳۶ م، نوشت و تذهیب کاری نمود. همچنین تذهیب برخی از

1. Chrysography



تذهیب کاری مربوط به قرن شانزدهم میلادی



روی جلد هنرمندان یک کتاب مربوط به قرن شانزدهم میلادی

کتابهایی که برای سلطان محمد فاتح استنساخ شده بود، نشان می‌دهد که هنر تذهیب کاری در اواسط قرن پانزدهم در میان عثمانیان وجود داشته است.^(۹۲) شهاب‌الدین قدسی، از تذهیب‌کاران قرن پانزدهم، نام خود را در کنار آثارش می‌نوشت.

سلطان بایزید دوم اثر تذهیب کاری داشته است. تذهیب‌کنار شرح کتابی که دربارهٔ هئیت نوشته شده بود، از آن اوست و اسمش در کنار آن دیده می‌شود.^(۹۳) همچنین از تذهیب‌کاران این عصر، قرامحمد شابان، معروف به استاد روم، و مُذْهَب حسین وجود داشتند. یکی از پربرهاترین و زیباترین آثار قرامحمد، تذهیبی است که بر روی دیوان سلطان سلیمان قانونی انجام داده است که در میان کتابهای کتابخانهٔ یلدز است.^(۹۴)

تذهیبی که محمد بن الیاس، از شاگردان مُذْهَب عبدالله بن محمد سلانیکسی در سال ۹۵۴ هـ/ق/ ۱۵۴۷، بر روی کلام قدیم انجام داده است، تحت شماره ۵۶۳ در کتابخانهٔ قُوغُو شلار^۱ کاخ توپقاپی موجود است.

تذهیب‌کاران استانبول هر سال بنا به رسم، در تکیهٔ تیراندازان واقع در میدان تیراندازی برای صدور گواهینامه به شاگردانشان جمع می‌شدند و مراسمی بر پا می‌کردند. ریاست آنان به عهدهٔ رئیس صحافان بود.

هنرهای گچ‌بری، کاشیکاری، کنده کاری و حکاکی

هنرهای زیبا و ظریفی، مثل گچ‌بری، چینی کاری، کنده کاری و حکاکی قبل از عثمانیان، نسبتاً به صورت تکامل یافته‌ای در میان آثار ترکهای قبل از آنان وجود داشت و تا اواخر قرن شانزدهم میلادی، به چشم می‌خورد.

هنر گچ‌بری

گچ‌بری که در مساجد کنار پنجره‌ها و درهای مسجد، محرابها و آرامگاهها انجام می‌شد، هنر ظریفی بود که قبل از عثمانیان در زمان سلجوقیان آناتولی، دورهٔ آل قرامان و دورهٔ سایر امیرنشینهای آناتولی به کار رفته بود. پیشرفت هنر گچ‌بری در زمان آل قرامان را از گچ‌بریهای موجود در آرامگاه اعضای آل قرامان، از جمله قبور ابراهیم بیگ قرامان اوغلی و فرزندانش می‌توان

1. Koğuşlar

پی برد. چهارچوب (کناره) اکثر محرابهای مساجد جامع و دیگر مساجد آنکارا، و قسمتی از چهارچوب پنجره‌ها و دربهای مساجد آنها، با گچ بری ترین یافته است. زیباترین گچ بریهای موجود در آنکارا، محراب مسجد زنجیرلی واقع در خیابان قرا اوغلان است. گچ بری پنجره و سقف مسجد دباغخانه آنکارا نیز زیباست.

پنجره‌های بالایی نزدیک سقف مساجد جامع قدیم، به شکل قفسهای مدور یا بیضوی، از گچ ساخته شده است و شیشه‌های رنگی در میانشان گذاشته شده است. بخش بیرونی پنجره‌های دوسویه (بیرونی و درونی)، گچ ساده و شیشه سفید بود و بخش درونی که بخش اصلی بود، شیشه‌های رنگین و تزیینات ظریف داشتند. رنگ شیشه‌ها اغلب، آبی، قرمز، و بعدها سبز، زرد، بنفش و فیروزه‌ای بود. گچ بریها، ابتدا ترسیم شده، سپس قالب گیری می‌شد و در جاهای خالی قالب، گچ آبدار ریخته می‌شد. خطوط و نوشته‌های گوناگون تزیینی، باکنده کاری روی گچ انجام می‌شد و نسبت به مکان مورد نظر، در سوراخهای خالی آن شیشه‌های نازک یا ضخیم جا داده می‌شد. امتزاج رنگها در اینجا، اصل کار بود.

گچ بریهای یشیل جامع [مسجد جامع سبز] بورسه و حجره‌های درونی آرامگاه سبز چلبی محمد، و گچ بریهای مسجد جامع شاهزاده و مسجد جامع سلیمانیه از زیباترین نمونه‌های هنر گچ بری است. در تزیینات گچ بری از برگهای نخود و نخود فرنگی استفاده می‌شد.

کاشیکاری

در قدیم چون چینی در شهر کاش^۱ تولید می‌شد، از این رو آن را کاشی می‌گفتند و به فغفورها و ظروف چین نیز چینی گفته می‌شد. بعدها منظور از به کار بردن اصطلاح چینی، توجیه کاشی بود که عمومیت یافت. کاشی را صرچه^۲ (ماده سنگ، سنگ شیشه) نیز نامیدند، کوشک صرچه‌لی^۳ (کوشک کاشیکاری شده که بنا به فرمان سلطان محمد فاتح در ۸۷۸ هـ/ق ۱۴۷۳ م، ساخته شد) و نیز مدرسه صرچه‌لی قونیه از آن جمله‌اند. (۱۵) کاشیهای تزیینی را «سروج منقشه» نیز می‌گفتند. (۱۶)

کاشیکاری پس از دوره سلجوقیان آناتولی به صورت تکامل یافته‌ای ادامه یافت و مساجد جامع، آرامگاهها، شیرهای آب، مدارس و سایر بناها را زینت بخشید! این هنر در دوره عثمانیان نیز رواج زیادی داشت. بنا به برخی استدلالات، کاشیکاری تقریباً در اواسط قرن چهاردهم

1. Kâş 2. Şırça 3. Şırçalı köşk

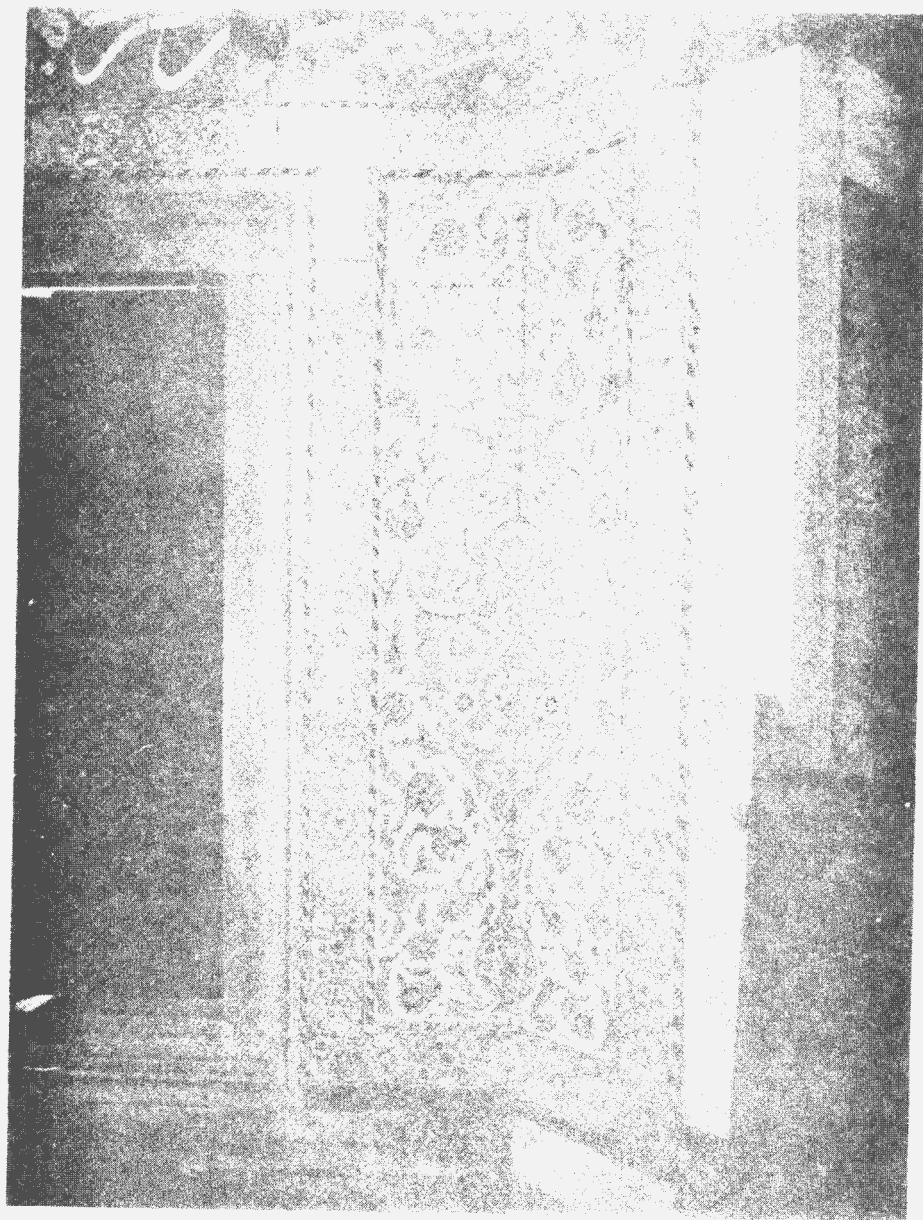
میلادی ارزش سابق خود را ازدست داد، و حدود یک قرن، دوره‌ای سردرگم را گذراند، و در فاصله سالهای ۱۳۳۰ و ۱۴۰۰ م، به اثر کاشیکاری شده‌ی زیبایی در آناتولی برخورد نشده است. در سالهای فوق کاشیهای بجا مانده مسجد یعقوب بیگ در کوتاهیه (موزه فعلی)، و نیز کاشیهای بجا مانده در بیرگی که متعلق به دوره آل آیدین است، خیلی ساده‌اند.^(۹۷)

در قلمرو عثمانیان پیشیل جامع ازنیق که در سال ۸۷۰ هـ ق/ ۱۳۷۸ م، توسط قراخلیل خیرالدین پاشا چندرلی ساخته شد و نیز آرامگاه سبز و پیشیل جامع متعلق به چلبی محمد، از نخستین آثاری است که با کاشی تزیین یافته‌اند. بعدها آثار مذکور را کاشیهای روی گنبد مرادیه پی گرفت.

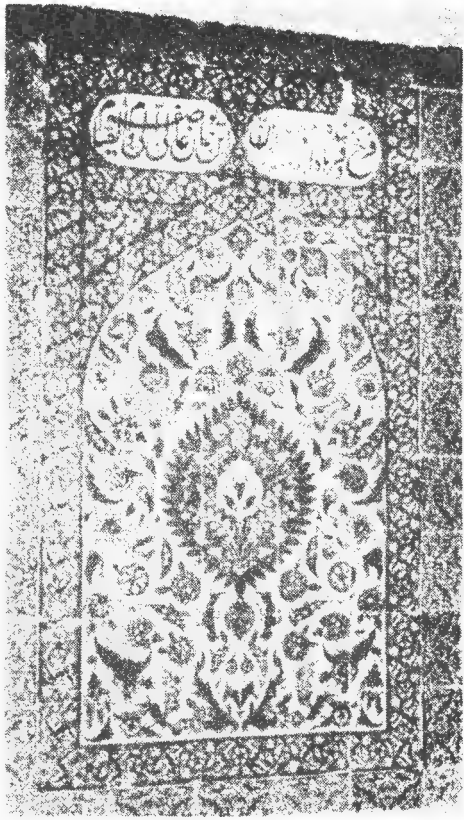
عاشق پاشازاده می‌نویسد، هنر کاشیکاری به تشویق حاجی عیوض پاشا توقاتی وارد قلمرو عثمانی شد.^(۹۸) کارگاهها و کارخانه‌های کاشی‌سازی ازنیق و کوتاهیه قرن‌ها نیازمندیهای کاشی را در قلمرو عثمانیان تأمین کرد. در قرن پانزدهم با اینکه در بورسه نیز کاشی‌سازی وجود داشت ولی این کار زیاد دوام نیافت، و به احتمال زیاد فقط منحصر به همان قرن بود.

کاشیکاری عثمانیان در قرن شانزدهم میلادی به اوج خود رسید. کارخانه کاشی‌سازی ازنیق زیباترین کاشیها را تولید می‌کرد. کوشک چینی (کاشی) موجود در داخل کاخ توپقاپی استانبول، و نیز بناها و عمارات اندرونی کاخ مذکور، آرامگاه شاهزاده محمد، مسجد جامع سلیمانیه و مقبره‌هایش، مسجد جامع رستم پاشا واقع در تخته قلعه، مسجد جامع تکه جی واقع در بیرون کاخ توپقاپی، کاشیهای موجود در درون و بیرون آرامگاه موجود در ایوب، و کاشیهای مسجد جامع سلیمیه ادرنه که بعدها ساخته شده است، و آثار زیاد دیگر، از زیباترین نمونه‌های کاشیکاری ترکان عثمانی است. در نیمه دوم قرن شانزدهم مقدار قابل توجهی کاشی برای کاخها به کارخانه کاشیکاری ازنیق سفارش داده شده بود.^(۹۹)

لاله مهمترین نقشی بود که برای تزیین روی کاشیها به کار می‌رفت. استفاده از تصویر لاله از نیمه دوم قرن پانزدهم به بعد، رواج و تعمیم یافت. بویژه در نیمه دوم قرن شانزدهم مهمترین جایگاه را به دست آورد. در کاشیهای مسجد جامع رستم پاشا، نقشهای زیادی از لاله وجود دارد. در مقبره‌های ایوب، خاصکی خرم سلطان و مقبره سلطان سلیمان قانونی، و کاشیهای مزین به لاله مسجد جامع پیاله پاشا از نوع کاشیهای تکامل یافته است.^(۱۰۰) پس از لاله، برگهای نخود، لوبیا، نخودفرنگی و گلهای میخک، گل سرخ، سنبل، گل انار، و سرو به چشم می‌خورد، در کاشیها اشکال هندسی به کار می‌رفت و در عین حال نوشته‌هایی روی آنها نوشته می‌شد.



از کاشیکاریهای مسجد جامع رستم پاشا



کتیبه و لوحه کاشی مربوط به سردر هشتی در کاخ توپقاپی



کتیبه و لوحه کاشی مربوط به حمام سلطان در کاخ توپقاپی

کنده کاری و سنگ نشانی

کنده کاری بسته به اینکه روی چوب، تخته، سنگ، فلز انجام شود، گوناگون بود. کنده کاریهای روی چوب و تخته را «قاطعجلیق» (قطع کاری)، و روی سنگ را سنگتراشی و یا «نحت»^۱، و کنده کاری روی اشیای فلزی را نیز «نقر» می‌گفتند.

کنده کاریهای روی چوب یا تخته شامل دو نوع بزرگ، یعنی کنده کاری روی منابر، دریاها، دریچه‌های پنجره و رحله، و نوع کوچک یعنی کنده کاری روی انفیه‌دانه‌ها، پشت قشوها، صندلی قضا، چهارچوبهای کوچک و چهارچوب آینه‌های دستی بود.

کنده کاری روی سنگ «سنگتراشی» که آن را «نحت» می‌گفتند، هنری بود که در ایوانها^(۱۰۱) بالکنهای مناره‌های مساجد جامع، شیرهای آب، چهارچوبهای سنگی، حوضچه یا لگنهای جلوشیر آب حمامها، سنگ آینه‌ها، سنگ قبرها و نظایر آن به کار می‌رفت، و امروزه صدها نمونه از آنها به چشم می‌خورد. کارهای مربوط به هنر نقر نیز که هنری ظریف بود، روی شمعدانها، بخوردان، قندیل، ابریق، سلاح، صحن، طاسهای حمام و منتقل انجام می‌شد که امروزه زینت بخش موزه‌های ترکیه هستند. این هنر را بر روی نقره «قلمکاری» می‌گویند.

کنده کاری که در دوره سلجوقیان آناتولی پیشرفت زیادی کرده بود، و در میان امیرنشینهای اشرف، قرمان، آیدین و چندر (جاندار) نیز ارزش خود را حفظ کرده بود، در نزد عثمانیان نیز صور اصیل خود را حفظ و نشان داده است. کنده کاری روی منبر مسجد جامع بورسه، فوق العاده هنرمندانه صورت گرفته است. کنده کاری درهای یشیل ترابه، [مقبره سبز]، کار هنرمندی به نام حاجی علی بن احمد (۸۲۴ هـ/ق ۱۴۲۱ م) است. کنده کاری لنگه‌های پنجره‌های یشیل جامع [مسجد جامع سبز] که اشکال گوناگونی دارد، زیبایی فوق العاده‌ای دارد.

یکی از هنرهای زیبا و ظریف ترکها، تزییناتی بود که از نشانندن جواهر، صدف، عاج و استخوان روی فلز یا چوب به وجود می‌آمد. در موزه آثار اسلامی سلیمانیه و در کاخ توپقاپی و موزه نظامی، آثار زیادی از این هنر وجود دارد، و به هنرمندی که سروکارش نشانندن صدف روی اشیا بود، «صدف کار» می‌گفتند.

حکاکی در نزد عثمانیان از هنرهای با اهمیت بشمار می آمد، و هم در کاخهای عثمانیان و هم در خارج از آنها مورد توجه بود. دفاتر حاوی اسامی حکاکان و شاگردانشان— از اوایل قرن شانزدهم تا پایان همان قرن— در میان اسناد موجود در کاخ توپقاپی است. حکاکان بر دو نوع بودند؛ بعضی هنرمندانی بودند که بر روی سنگهایی مانند عقیق، فیروزه، یشم، و بلور کار می کردند، و دیگری کسانی بودند که مهر حک می کردند. مهرها بر روی فلزاتی مانند طلا، نقره، برنز و گاهی نیز بر روی سنگهای قیمتی از نوع عقیق و زمرد حک می کردند.

نگاهی به سایر هنرهای ترکان

در بحثهای پیش از این، از تشکیلات گوناگون دولت عثمانی، و اهمیت دادن به فرهنگ توضیح داده شد. شکی نیست که هنریکی از عناصر نشان دهنده پیشرفت تمدن یک ملت است. در واقع اگر جنبشهای هنری بخوبی پی گیری شوند همانند نموداری بیانگر اوضاع یک کشورند. اگر اسلحه ترکهها مورد بررسی قرار گیرد، ملاحظه می شود که علت اکثر پیروزیهای عثمانیان مبتنی بر دانش و اسلحه بود. استحکام تیر و کمان ترکهها و پرتاب تیرها به فاصله های دور، برتری ای بود که حتی امروز هم [یادآوری آن] موجب شگفتی می شود.

میدان تیراندازی استانبول را سلطان محمد فاتح به وجود آورد، و سلطان بایزید دوم نیز با واگذاری موقوفه ای موجب تقویت این تشکل شد.

استادان مشهور کمان ساز، در زمان سلطان بایزید دوم، اشخاصی به اسامی محی الدین، سلیمان، و بایزید بودند. از طرف دیگر خود سلطان بایزید دوم کمان ساز و ذرعین حال تیرانداز (کمان کش) ماهری بود، و کمانهای ساخته وی در بخش اسلحه موزه کاخ توپقاپی موجود است. (۱۰۲)

توپ که سابقه تاریخی زیادی دارد، توسط ترکهها تکمیل شد و در سایه همین توپها نیز حصارهای بیزانس ویران گردید. تعداد زیادی از توپهای متعلق به آن دوره، امروزه همانند یک اثر تاریخی در موزه ها قرار دادند.

در زمان سلطان سلیم اول [یاووز]، و سلطان سلیمان قانونی، توپخانه علاوه بر برتریش از نظر اسلحه، از نظر استراتژی نیز نمونه های بی مانندی به دست داد.

ویژگی دیگر اسلحه ترکها، تزیینات آنها بود. هریک از این سلاحهای وحشتناک به علت تزییناتی که ترکها روی آنها انجام دادند به صورت مجسمه تزیینی که، قدرتش را نشان می داد، در آمده بود.

قماش و مخملهای ترکها

مرکز ثقل بافندگی انواع مختلف پارچه، از قبیل مخمل، مخمل ابریشمی سیم دار، مخمل ابریشمی زری، ابریشم زربفت، ابریشم زری، دیبا، اطلس، زری سرنگ^(۱۰۳) (نوعی قماش ابریشمی)، آگزچه بورسه بود، ولی پس از اینکه استانبول پایتخت عثمانیان شد، نفیس ترین و کمیابترین پارچه ها در استانبول نیز بافته می شد. قماشهای ترکها که امروزه در موزه های دنیا و کلکسیونهای خصوصی، گوشه و کنارهای مهم جا گرفته اند. از نظر رنگ، زینت و جنس واقعاً ثروتی بشمار می آیند، و برای رسیدن به این حد از کمال، قانوننامه هایی به وجود آمده و تدابیر مهمی اتخاذ شده بود. در نتیجه بررسیهایی که به عمل آمده است، علاوه بر شهرهایی که ذکر شد، در شهرهای دنیزلی، آنکارا، طوسیا، موصل، ماردین، شام، حلب، بغداد، بيله جیق و ساقز نیز انواع پارچه بافته می شد.

قالیافی

مارکو پولو در سفر خویش به آسیای میانه در قرن سیزدهم میلادی از این هنر ترکها که در دنیا شهرت به هم زده است، با شگفتی سخن رانده است. این هنر که تا این حد پیشرفت کرده بود، با ورود سلجوقیان به آناتولی و توسعه شان، به این منطقه نیز انتقال یافت. قالیهای پرارزش شرق را غرب تنها در قرن پانزدهم دیده و موفق به شناسایی آنها شد؛ و قالیهای بافت ترکها نخستین قالیهای شناخته شده ای بود که مورد پسند قرار گرفتند.

خصوصیات بارز قالیهای ترکان، زیبایی رنگها، سادگی، نقش و طرحهای آنان نسبت به سایر قالیهای مشرق زمین بود. با اینهمه قالیافی در هرجا، چون هنر جداگانه هر فردی است، از این رو در طرحها و نقشها به همان نسبت تنوع به چشم می خورد.

قرنها قالیهای ترکها، نسبت به هر منطقه و حتی شهری که بافته می شد، ویژگی و صفت

خاص خود را به همراه داشت. مهمترین مراکز شناخته شدهٔ قالیبافی، قونیه، زیله^۱، سیواس، قیرشهر، اسپارتا، لادیک^۲، ازمیر، اوشاق^۳، برگمه، مینه مین^۴ و استانبول بودند.

یادداشت‌های فصل سی و ششم

۱. با اینکه تاریخ فوت وی در کشف الظنون، ۵۹۰۹ ق. ذکر گردیده است، ولی موثق نیست.
۲. سلطان محمد فاتح، به «قدری افندی» دستور داد تا وامق وعدرا اثر عنصری را از فارسی به ترکی ترجمه کند. اونیزاین کار را به لامعی واگذار کرد، لامعی اثر مذکور را به صورت منظوم با موفقیت به ترکی ترجمه کرد.
۳. هم پس از آق‌قوینلوها در زمان صفویان در سرزمینهای عثمانی شعرای زیادی که به ترکی آذربایجانی شعر سرودند، ظهور کردند که حبیبی و شاهی از آنجمله‌اند.
۴. ترجمه شقایق، ص ۱۹۴.
۵. علی قوشچی اثری درباره نجوم به نام فتحیه دارد که به نام سلطان محمد فاتح است و میریم چلبی از نوادگان وی این اثر را تشریح کرد.
۶. نصح مطرقچی دو اثر خود به نامهای جمال الکتاب و کمال الحساب و عمده الحساب را که شامل بیست و دو فصل بود به رشته تحریر درآورد و به یاووز سلطان سلیم تقدیم کرد.
۷. مصلح الدین بن سنان اثری به زبان عربی تحت عنوان رساله افلاطونیه به نام بایزید دوم نوشت، و نیز در زمان همین فرمانروا، مظفرالدین شیرازی که به کار مدرسی در مدرسه صحن اشتغال داشت، شرحی بر هندسه اقلیدس که آن را تدریس می‌کرد، نوشت (ترجمه شقایق، ص ۳۴۰، و علم در میان ترکان عثمانی).
۸. تحت نام مجمع القواعد فی الحساب، با شماره ۳۷۱ در کتابخانه سلیمیه ثبت شده است، و به زبان ترکی است و شامل سه باب است (آثار باقیه... ج ۲، ص ۲۸۷).
۹. پیر محمد صدقی رساله استادش را تحت نام مفتاح کنوز ارباب قلم و مصباح رموز ارباب رقم را با اضافاتی ترجمه کرد.
۱۰. میریم چلبی بنا به فرمان بایزید، در دستور العمل، زیج الغ بیگ را شرح داده در عین حال، با آوردن مثالهایی، آن را روشنتر کرد (علم در میان ترکان عثمانی، ص ۴). یک نسخه از آن تحت شماره ۲۶۹۷ در کتابخانه ایاصوفیه است.
۱۱. مراد بن اسحاق در سال ۵۷۹۲ ق/ ۱۳۹۰ م، هنگام بررسی گیاهان کوه ارکول Erkol واقع در گرده Gerede، اثری به نام خواص الادویه نوشت. در این اثر، از خصوصیات تعدادی از داروها به طور اختصار بحث کرده است. در بخش عمده‌ای از اطلاعاتش در این اثر، از ذخیره خوارزمشاهی زین الدین جرجانی، و قانون، ابن سینا استفاده کرده است (علم در میان ترکان عثمانی، ص ۷).
۱۲. ذخیره مرادیه، کتاب طبّی مفصلی است، که با استفاده از آثار طبی عربی و فارسی نوشته شده است. اثر مذکور تحت نام یک کتاب در سه بخش تنظیم شده است و هر کتاب نیز خود به بابها و بخشهای مختلف تقسیم شده است. بخش نخستین کتاب اول درباره امراض دماغی بوده، و شامل بیست و پنج باب است، یک نسخه از ذخیره مرادیه که بخش پایانی آن ناقص است، تحت شماره ۵۵۰۷ در میان کتابهای یحیی افندی است.
۱۳. صابونچی اوغلی این اثرش را پس از هشتاد سالگی به رشته تحریر درآورد. یک نسخه زیبا و مقصود آن تحت شماره ۷۹ در کتابخانه ملت موجود است. نسخه دومی از آن تحت شماره ۳۷۲۹، در کتابخانه ایاصوفیه وجود دارد. صابونچی اوغلی دو اثر به نامهای جراح‌نامه و مجرب‌نامه دارد، چون مجرب‌نامه را در سال ۵۷۳۳ / ۱۴۶۸، زمانی که هشتاد و پنج سال داشت، نوشته است بنابراین احتمال می‌رود که تاریخ تولد وی ۵۷۸۸ / ۱۳۸۶ م باشد. سنابه آنچه که از تحقیقات دکتر عدنان آدیوار پی برده می‌شود، کتاب جراح‌نامه، ترجمه کتاب التصریف اثر ابوالقاسم

زخروی (متوفی ۴۰۴ هـ/ق/۱۰۱۳م) طبیب اندلسی است که برخی تجربیات و بررسیهای بی‌اهمیتی بدان افزوده است، فقط علاوه بر تصاویر مربوط به جراحی موجود در کتاب التصریف، در ترجمه ترکی آن تصاویری که نشان‌دهنده وضع بیماریهاست، نیز بدان اضافه شده است. این ترجمه ترکی با در نظر گرفتن زمان ترجمه، بسیار زیبا و خوب صورت گرفته است، و چون اطلاعات طبی ترکی نیز بدان اضافه شده است، از این لحاظ اهمیت دارد. نسخه‌ای از این اثر تحت شماره ۷۰، در بخش موزه کتابخانه ملت است.

صابونچی اوغلی که برخی از تجربه‌هایش را در مجرب‌نامه نوشته است، می‌گوید که این اثر را بر اثر خواسته دوستانش نوشته است. بهترین نسخه آن با شماره ۳۷۲۹ در کتابخانه ایاصوفیه است، و نسخه دیگری با شماره ۳۷۲۰ در همان کتابخانه، و نسخه دیگری نیز در کتابخانه دانشگاه در میان کتابهای یلدز موجود است (علم در میان ترکان عثمانی ص ۳۶، ۳۷).

در اواخر قرن پانزدهم میلادی در زمان بایزید دوم، هنگام تصرف مودون در موره، اثری به نام جراح‌نامه از زبان یونانی توسط شخصی به نام ابراهیم بن عبدالله به ترکی ترجمه شده است. این اثر همان گونه که در فهرست اسامی گوتا Gota وجود دارد، تحت نام علائم جراحین با شماره ۵۶۸ در کتابخانه ملت ثبت شده است. ترجمه در سال ۱۵۰۰م، به پایان رسیده است. در باب بیست و دوم اثر از «فرنگی» (بیماری فرانسوی) و یا با عنوان گری یا جرب فرانسوی بحث شده است. عثمانیان از این بیماری برای اولین بار هنگامی که شارل هشتم پادشاه فرانسه در سال ۱۴۹۵م، عازم جنگ ناپل می‌شد و بیماری در آنجا مشاهده شد، اطلاع پیدا کردند (علم در میان ترکان عثمانی، ص ۴۷).

۱۴. اخی احمد چلبی هنگامی که حکیم باشی بیمارستان ادرنه بود. اثر مشهور ابن النفیس علاء الدین علی (متوفی ۶۸۷ هـ/ق/ ۱۲۸۸م)، را به نام موجز درباره طب ترجمه کرد. پس از به سلطنت رسیدن یاوز سلطان سلیم، هنگامی که پدرش با یزید دوم را به دیمه طوقه فرستاد، او را نیز همراه پدرش فرستاد و بنا به فراین همین اخی چلبی بایزید را مسموم کرد. اخی چلبی که صلاح بود بنا به موقعیت مدتی دور از انظار باشد، بعدها توجه سلطان سلیم را به خود جلب کرد.

۱۵. دفتر مهمه، شماره ۲، ص ۱۴۰، ۲۰۳، در دفتر مهمه شماره ۴، ص ۲۸، و دفتر مهمه، شماره ۲۳، ص ۲۲ و ۴۵.

۱۶. تذکره سهی بیگ، ص ۱۲۱، تذکره لطفی، ص ۲۲۷.

۱۷. داستان تواریخ ملوک آل عثمان، در سال ۱۹۳۹م، جدا از اسکندرنامه توسط نهاد سامی پناارلی به انضمام اثر دیگر احمدی به نام جمشید و خورشید و نیز تحقیقی زیبا درباره احمدی در پنجمین جزوه «مجموعه ترکیات» منتشر شده است.

۱۸. کتابهای یلدز، شماره ۹۳۶.

۱۹. کتابهای کتابخانه ایاصوفیه شماره ۳۵۰۳.

۲۰. بهجت التواریخ، از آغاز خلقت تا دوره سلطان محمد فاتح در سیزده باب تنظیم یافته است، کتاب به زبان فارسی است، و بخش مربوط به عثمانیان توسط «نهای آتسز» به ترکی ترجمه و چاپ شده است.

۲۱. درباره این تاریخ که خود به زبان عربی است اولین بار استاد مرحوم مکرمین خلیل اینانچ اطلاعاتی به دست داد، و ترجمه آن را نیز مجموعه انجمن تاریخ ترک (سال ۱۴، ص ۸۵) منتشر کرد. محمد پاشا قرامانی که از احفاد مولانا بود، از وقتنامه اش پیداست که اسم پدرش عارف بوده است. لذا به طور قطع معلوم است که این تاریخ متعلق به اوست.

۲۲. این تاریخ عثمانی که به زبان رومی است به ترکی ترجمه و توسط انجمن تاریخ عثمانی به چاپ رسیده است.

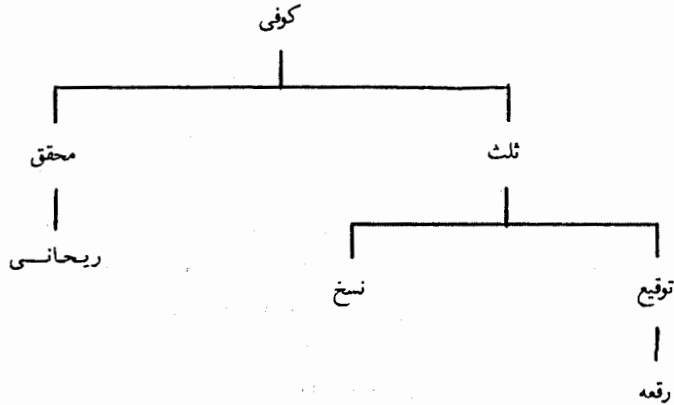
۲۳. تذکره سهی بیگ، ص ۶۷.

۲۴. همانجا ص ۸۱.

۲۵. عاشق پاشازاده در ذیحجه سال ۸۹۸ به حج رفت، هنگام بازگشت طی تقریری که نوشت این حج را به سلطان بایزید دوم

- هدیه کرد (آرشبو کاخ توپقاپی شماره ۱۰۵۱۹).
۲۶. ادریس بتلیسی سه اثر تحت نام مرآت جمال قانون شهنشاهی، تحفه درگاه عالی و مناظره روزه وعید، به نام بایزید دوم، و اثری به نام مرآة العشاق برای یاوز سلطان سلیم، «نامه‌ها وقصاید بهاریه و خزانیه» برای سلطان سلیم، وقصایدی برای مصطفی پاشا و داود پاشا و اسکندر پاشا دارد (کتابخانه اسعد افندی شماره ۱۸۸۸).
۲۷. درباره میدیلی، قطب‌نامه فردوسی طویل، و طبقات الممالک جلال‌زاده مصطفی چلبی، و فتحنامه رودوس و تاریخ بودین اثر صالح افندی برادر وی، و فتحنامه فرابوگردان و دو سلیم‌نامه که یکی مفصل و دیگری تاریخ مختصری است حاوی جنگ‌های یاوز سلطان سلیم در ایران و مصر، اثر نصح مطرقچی و سلیم‌نامه خواجه سعدالدین افندی و شهنامه‌ها و سلیمان‌نامه‌هایی که تاریخ دوره سلطان سلیمان قانونی را نوشته‌اند، اگر آثاری شبیه اینها نیز وجود داشته باشد، خارج از موضوع ماست.
۲۸. از منابع سوریه و مصر، صبح الأعشی، عقدالجمان، نجوم الزاهره و آثار سخاوی، ابن حجر، مقریزی، ابن ایاس و سایر تاریخ‌های عربی زبان، مسالک الابصار، اجابة السائل و سفرنامه ابن بطوطه، بزم و رزم، ظفرنامه تیمورنامه و آثاری شبیه آن و منابع بیزانسی، ونیز، جنووا و راگوسا مهمترین مأخذی است درباره تاریخ یک قرن و نیم نخستین عثمانی.
۲۹. کریتولوس، تاریخ سلطان محمد خان ثانی.
۳۰. با اینکه عجائب المخلوقات، از شهرها و کوهها بحث می‌کند، ولی چون بیشتر حالت افسانه‌ای دارد، این است که نباید آن را اثری جغرافیایی برشمرد.
۳۱. این متخصصان عبارت بودند از هرزوک Herzog، و پ. کاله P. Kahle. کتاب بحریه توسط انجمن تاریخ ترک به همان نحو که بود، منتشر شده است.
۳۲. پارتولان Pärtulan به آثاری می‌گویند که حاوی نقشه‌هایی باشند، که بنادر و سواحل را توصیف کرده و راه‌های بی‌خطر را بنمایند، در زمانهای قدیم نیز نظیر آنها به وجود آمده بود (علم در میان ترکان عثمانی، ص ۶۲).
۳۳. محیط توسط هامر تاریخ‌نگار به زبان آلمانی ترجمه شده است.
۳۴. یک نسخه از محیط که در سال ۹۲۶ هـ/ق/ ۱۵۵۶ م، در شهر احمدآباد ایالت گجرات هندوستان نوشته شده است در میان کتابهای کوشک روان کاخ توپقاپی موجود است که احتمال دارد قدیمیترین نسخه از این اثر باشد که توسط سیدی علی رییس ویا به دستور وی نوشته شده است.
۳۵. این اثر نیز که تحت شماره ۳۵ در میان دست‌نوشته‌های یلدز کتابخانه دانشگاه است، توسط انجمن تاریخ ترک به چاپ رسیده است.
۳۶. درباره اثر و شرح حال شکرالله که در سال ۱۳۸۸ م، متولد و پس از ۱۴۶۴ م فوت کرده است. — بررسی نهال آتسنز تحت عنوان: تاریخ قبایل نه‌گانه ترکان و سلاطین عثمانی.
۳۷. استاد شمسی مذکور با عبدالقادر که از موسیقی‌شناسان مشهور ایرانی بود، به بحث پرداخت و بروی غلبه کرد. تاریخ فوتش ۹۰۰ هـ/ ۱۴۹۴ م است.
۳۸. C. Ögür، سازی دارای دوازده سیم که نواختن آن مشکل بود. این ساز در قرن هیجدهم نیز در دربار عثمانی وجود داشت. (تصنیف امیری، دوره محمد چهارم، شماره ۱۱۸۳۷). چوغور و قیوز در زمان جنگ نیز در چادر سربازان نواخته می‌شد (تاریخ بچوی، ج ۲، ص ۳۰۴، و طبقات الممالک).
۳۹. Kopuz سازی قدیمی از نوع لاوطه (شبیه عود)، که در زمان عثمانیان بویژه در سواحل در میان بنی چریها نواخته می‌شد.
۴۰. با غلامه Bâğlama. ویا بلغاری Bulğari سازی بود که سه سیم داشت. این ساز به همین نام هنوز هم در آناتولی

- بویژه در حوالی قراحصار شرقی و چانقری نواخته می‌شود.
۴۱. رثوف یکتا بیگ، «بررسیهای تاریخی درباره موسیقی قدیمی ترکها»، (مجله بررسیهای ملی، شماره ۳-۵).
۴۲. اولیا چلبی، از برخی آلات موسیقی اسم می‌برد و ایقلیقی را نیز به شکل ایقلیق *İllik* نوشته است و این خطای حروفچین بوده است که به جای حرف «ق»، حرف «ف» گذاشته است (ج ۱، ص ۶۴۳). بنا به نوشته وی این ساز کوچک که شبیه کمانچه بود و سه سیم داشت، در عربستان و ترکستان مورد استفاده بوده است. این ساز را سلطان مراد چهارم، برای استفاده در میان گروهها و دستجات نظامی آورده بود.
۴۳. همان گونه که اولیا چلبی از موسیقار، چاتار(چهارتار)، روضه [نوعی آلت موسیقی که پنج سیم داشت]، شش تار، شش خانه که آلتی شبیه فپوز بود، چشته *Çeste* بریط، ایقلیق، سُندر *Sunder* و سایر سازها سخن گفته است، باز می‌نویسد که شمس چلبی نوه آق شمس الدین سازی به نام بونکار *Bonkâr*، و نیز سازی دیگر به نام یل تم *Yeltem* که کوچکتر از طنبور بود، ساخت و اضافه می‌کند که فرهاد از افراد شاهزاده پایزید که به ایران فرار کرد، سازی شبیه طنبور با سه سیم در بدنه اش ساخت (سفرنامه اولیا چلبی، ج ۱، ص ۶۳۶، ۶۳۹).
۴۴. سفرنامه اولیا چلبی، ج ۱، ص ۶۳۹.
۴۵. تاریخ ابوالفتح، ص ۸۱.
۴۶. ذیل علی فصل الاخیان الفتیان، ص ۳۸۹.
۴۷. «مجله انجمن تاریخ عثمانی»، جزوه ۴۹.
۴۸. ذیل علی فصل الاخیان الفتیان، ص ۳۸۰، سال ۹۰۸ ه. ق.
۴۹. تذکره سهی بیگ ص ۹۸.
۵۰. همانجا.
۵۱. در بغداد در طی جنگ، عراقین سلطان سلیمان قانونی، فوت کرد.
۵۲. ذیل علی فصل الاخیان الفتیان، ص ۳۸۳.
۵۳. سفرنامه اولیا چلبی، ج ۱، ص ۶۳۲.
۵۴. آرشیو نخست وزیری، «دفتر مصرف شهریاری، شماره ۴» (بخش جماعت شاگردان و اهل حرف).
۵۵. سفرنامه اولیا چلبی، ج ۱، ص ۶۳۹.
۵۶. تاریخ عالی (آخرین جلد چاپ نشده) برگ ۲۲۹.
۵۷. تاریخ عالی، همان، برگ b ۲۹۹، ۲۳۰.
۵۸. مستقیم زاده، تحفة الخطاطین، ص ۳۹۶.
۵۹. خطاطان، به یاقوت مستعصمی و شاگردانش، ارگون کامل، عبدالله صیرفی، یحیی صوفی، مبارکشاه صیوفی، مبارکشاه قطب و شیخ احمد سهروردی، استادان سبعة (استادان هفتگانه) می‌گفتند. قرانی که مبارکشاه صیوفی یکی از اساتید مذکور در رمضان ۷۴۴/ فوریه ۱۳۴۴، به پایان رساند، در آرامگاه غازی مراد خداوندگار واقع در بورسه است.
۶۰. نفّس زاده، گلزار صواب.
۶۱. مستقیم زاده در تحفة الخطاطین اساس این شش شیوه خط را خط کوفی دانسته و نشان داده است و نیز نوشته است در چه موردی به کار می‌رفته‌اند (ص ۶۱۲).



خط و شیوه محقق، در نوشتن تواریخ و اشعار و قصاید، و شیوه ریحانی در مصحف (قرآن) و کتابهای انام (مخلوقات) و دلائل و دعا، و شیوه نسخ، برای تفسیر، حدیث و امثال آن، و شیوه توقیع در فرمانها و منشورهای که برای والیان سنجق بیگها، وقاضیها و سایرین نوشته می شد؛ و رقعه، در نامه ها، تحریرات و اسناد، ثلث نیز برای تعلیم خط بعنوان مشق به کار می رفت.

۶۲. در مناقب هنروان، به جای شکرالله از استادان هفتگانه مذکور، بعنوان هفتمین آنها، شربت چی زاده ابراهیم چلبی بورسایبی یا ادرنه ای ذکر شده است. زیرا، آنها می نویسند که شکرالله شاگرد پسر حمدالله بوده است، مستقیم زاده نیز می نویسند که شکرالله هم داماد و هم شاگرد حمدالله بوده است.

۶۳. عالی، مناقب هنروان (، ص ۳۹). سلطانعلی تبریزی خط تعلیق را به وجود آورد. میرسید عمادالدین حسینی نیز که در ۹۱۹ هـ/ق/ ۱۵۱۳ م فوت کرد، استاد خط تعلیق بود که چون سنی مذهب بود، به فرمان شاه عباس اول در ۱۰۲۷ هـ/ق/ ۱۶۱۷، کشته شد (مؤلف در اینجا اشتباه کرده است زیرا ابتدا تاریخ فوت او را ۹۱۹ هـ/ق/ ۱۵۱۳ م ذکر می کند و بعد سال کشته شدنش را به فرمان شاه عباس ۱۰۲۷ هـ/ق/ ۱۶۱۷ م می نویسد. در حالی که این شخص عماد(میر) محمد بن حسین حسینی قزوینی ملقب به عمادالملک و مشهور به میر، خطاط بزرگ ایرانی (ولادت وی حدود ۹۶۱ هـ/ق/ و مقتول ۱۰۲۴ هـ/ق) بود که به همان دلیلی که مؤلف اشاره کرده است، به فرمان شاه عباس اول و به دست عباس مقصودیگ مسگر قزوینی، و رئیس شاهسونهای قزوین به قتل رسید(م)).

۶۴. مناقب هنروان، ص ۳۹، ۴۰.

۶۵. مستقیم زاده، تحفة الخطاطین.

۶۶. مناقب هنروان، ص ۶۱، و به نقل از آن، ذیل علی فصل الاخیان الفتیان ص ۳۶۹.

۶۷. قطاع هنرمندی بود که با چاقو خط یا تصویر را می کند، و آنها را روی سطحی دیگر می چسباند. نقاش هنرمندی بود که با رنگ نقاشی می کرد، و مصور (تصویرنگار)، که به کشیدن چهره [پژتزه] یا تابلومی پرداخت. طراح کسی بود که تزئینات و مناظر را رسم می کرد و رسام نیز کسی بود که بدون رنگ و با خط ترسیم می نمود.

۶۸. مجموعه الواح نقشیه، ص ۱۲. در کتیبه موجود در بوسه بر روی محفل خنکاریشیل جامع روبروی محراب عبارت «قدتم نقش العمارة الشریفة بیدافقر الناس علی بن الیاس بن علی، فی اواخر رمضان سنه سبع عشرین ثمانمائه» از او دیده می شود

که عبارت فوق نشان می‌دهد که کار توسط علی بن الیاس صورت گرفته است. در وقفنامه مورخ رمضان ۸۴۷ مسجد حفصه خاتون واقع در محله تخته قلعه بورسه در میان املاکی که محدوده آنها شمارش شده است، نام خانه علی نقاش نیز دیده می‌شود (کاخ توپقاپی شماره ۷۰۸۳، بخش وقفنامه‌ها).
۶۹. تذکره سهی بیگ ص ۶۰، و تذکره لطفی بیگ، ص ۲۲۰.

۷۰. سنان بیگ در بورسه در قبرستان دوه جی‌ها [شتربانان] مدفون است. در یک طرف سنگ قبرش، عبارت «صاحب القبر نقاش سنان» و در پشت آن در میان تعدادی اشکال منظم عبارتی این چنین «صاحب القبر المرحوم المغفور السعید الشهد نقاش سلطان محمد سنان بیگ ابن سعانی؟» و در زیر آن، عبارت «المؤمنون لایموتون بل ینقلون من دارالفنا الی دارالبقا»، وجود دارد که این سنگ قبر را مرحوم حسن فهمی مدیر سابق کتابخانه‌های وزارت معارف [فرهنگ] پیدا کرده است. درباره این کتیبه اطلاعات مفصلی در شماره ۱۱۳ روزنامه آرکاداش Arkādāš [دوست و رفیق]، که در بورسه منتشر می‌شد، وجود دارد. کاراباجک Kārabāček هنگامی که مدیر کتابخانه امپراتوری وین بود، — وی در سال ۱۹۱۸م فوت کرد— اگرچه ضمن تحقیقات زیادی که انجام داد، تصور می‌کرد که سنان بیگ همان بلینی رسام (نقاش) است، ولی پیدا شدن سنگ قبر مذکور، توسط حسن فهمی مرحوم، ثابت کرد که کاراباجک در تصور خویش دچار اشتباه شده است، سنگ قبرستان بیگ در موزه بورسه است.

۷۱. مناقب هنروران، ص ۶۸.

۷۲. ذیل علی فصل الاخیان والفتیان، ص ۳۸۲.

۷۳. آخرین بیت سنگ قبر ممی شاه چنین است:

«(خواهی بدانی چیست تاریخست بخوان
ای زبان فاتحه‌ای برای روح «۹۵۳»».

۷۴. مجموعه الواح نقشیه، ص ۱۳، و اثر احمد رفیق بیگ تحت نام «ژانتیل بلینی».

۷۵. ذیل علی فصل الاخیان والفتیان، ص ۳۸۲.

۷۶. بوسبک «(نامه‌های ترکیه)» (ترجمه مرحوم حسین چاهد یالچین)، «مجله جنبشهای فکری»، شماره ۱۱۶.

۷۷. آرتور توماس، ص ۴۳۳.

۷۸. ذیل، ص ۳۵۹.

۷۹. ذیل، ص ۳۶۱.

۸۰. مناقب هنروران، می نویسد، زمانی که شاه قلی ریس نگارخانه طهماسب خان (شاه طهماسب) بود، سلطان سلیمان قانونی او را با روزانه یکصد آنچه حقوق، به سوی خود جلب کرد. ولی آنچه که معلوم است، شاه قلی در نزد شاهزاده احمد بود و بعد به خدمت یاوز سلطان سلیم درآمد، و پس از آن با عنوان نقاش باشی، حقوق روزانه اش به یکصد آنچه رسید.

۸۱. شاه قلی یا توسط آقا میرک و یا مستقیماً شاگرد استاد بهزاد هراتی بود که در ۹۱۶ هـ ق / ۱۵۱۰ م، فوت کرد.

۸۲. در سند موجود در موزه کاخ توپقاپی، نام و میزان حقوق روزانه این نقاشان ذکر شده است (از یادداشتهای تحسین اوز).

۸۳. مناقب هنروران، و ذیل علی فصل الاخیان والفتیان، ص ۴۰۰-۳۹۸.

۸۴. ساعی که در سال ۱۰۰۴ هـ ق / ۱۴۹۵ [تاریخ ۱۴۹۵ م، که مؤلف ذکر کرده اشتباه و قاعده باید ۱۵۹۵ باشد (م)] فوت کرد و در بیرون دروازه سیلیوری دفن شد، از نقاشان خاصه دربار و یار وفادار معمار سنان بیگ بود (تذکره ریاضی).

۸۵. عالی، مناقب هنروران، ص ۶۹ و ۶۸.

۸۶. تعداد نقاشان حقوق بگیر در تاریخ ۵۹۳۳ هـ ق / ۱۵۲۶ م، به موجب اسناد موجود در کاخ توپقاپی که در رأس آنها شاه قلی و ملک احمد تبریزی قرار داشتند، سی و دو نفر و تعداد شاگردانشان دوازده نفر بودند.

۸۷. مجموعه الواح نقشیه، ص ۱۶.
۸۸. مینیاتور عبارت از نقشهایی است با رنگهای کاملاً جل شده که کمی صمغ (چسب) به آن آمیخته شده، و آب رنگ داده شده و نقشی بس ظریف است. مینیاتور بر روی بهترین نوع کاغذ ترسیم می شود.
۸۹. عاشق چلبی، و تذکره ریاضی، مورخ عالی دربارهٔ رییس حیدرنگاری می نویسد: «وی از رؤسای گالاتا بود و فانوس برمی داشت، و از فانوسداران قدرغه و از کاپیتانها و امنای مشاهیر... بود، و به نام نقاش حیدراشتهار داشت. قدرت و شهرتش در کشیدن پرتره بود (آخرین جلد چاپ نشده، بر ۱۲۲۹).
۹۰. زنجیرک عبارت بود از نقش زنجیرهای کوچک مختلف الشكل برکنار صفحات اثری و یا لوحه ای یا حتی کنار دربی، و هنری ظریف و خسته کننده بود. مورخ عالی، زنجیرک را در مقابل کتابهای شمس به کار برده است. جلدهای شمس در میان سلجوقیان آناتولی نیز وجود داشته است. جلدهای شمس انواع گوناگونی از قبیل شمس سرد، شمس کار گذارده شده، شمس ملون و شمس چسبانه شده، دارد.
۹۱. این اثر تحت شماره ۱۰۸۲ در میان کتابهای موجود در کتابخانه عبدالحمید اول موجود است.
۹۲. تذهیب کتاب المسایل که تحت شماره ۱۹۹۶ و کتاب العلل تحت شماره ۲۰۸۲ در کتابخانه احمد سوم کاخ توپقاپی وجود دارد، مربوط به دوره سلطان محمد فاتح است که در قیاس با تذهیب کاری قرن شانزدهم، ساده است.
۹۳. مجموعه الواح نقشیه، ص ۱۵.
۹۴. ذیل علی فصل الاخیان الفتیان، ص ۳۸۲، ۳۹۹، ۴۰۱.
۹۵. از یادداشتهای تحسین اوزمدیر بازنشسته موزه کاخ توپقاپی.
۹۶. تاریخ بنای کوشک صرچه لی و یا کوشک کاشیکاری شده، بنا به گفته محمد پاشاقرامانی که در آن دوره به شغل نشانچی اشتغال داشت. بنا به ترکیب «بیت سرور»، سال ۸۷۸ ه.ق. است. (منشآت تاجی زاده سعیدی چلبی، از نشریات انستیتو استانبول، ۱۹۵۶، ص ۵۸).
۹۷. در کاشیکاریهای به جا مانده از دوره سلجوقیان [آناتولی]، به کاشیهای جواهرنشان، صاف، و تحت نام و عنوان کاشی، به کاشیکاریهای گوناگونی برمی خوریم. مناره صاحب آتا در قونیه. مسجد صرچه لی و محرابهای مسجد جامع سلطان علاءالدین، و کاشیهای تریینی دیوار آرامگاه صاحب آتا در قونیه از کاشیهای جواهرنشان بود که با قراردادن کاشیها در درون دیوار به وجود آمده اند. کاشیهای صاف با فاصله سرو نوک چاقو، به صورت صاف و هموار کنار هم قرار داده می شدند. مناره اینچه، İnce در قونیه، محراب مسجد جامع صاحب آتا و مناره یشیل جامع ازنیق، که متعلق به چندرلی های دوره عثمانی است، از نوع کاشیهای صاف هستند. چینی یا کاشی مکعب شکل با ردیف کردن کاشیها، در قطعات بزرگ ساخته می شد. مدرسه قراتای Kârâtây قونیه، مسجد جامع بورسه، کوشک صرچه لی استانبول، از نوع این کاشیهای مکعب شکل اند (شهاب الدین اوزلوق، کاشیکاری سلجوقی و عثمانی، استانبول ۱۹۳۱).
۹۸. تاریخ عاشق پاشا زاده، ص ۱۹۰.
۹۹. دفتر مهمه، شماره ۲۶، ص ۲۱۱، و دفتر مهمه شماره ۳۵، ص ۳۱۴.
۱۰۰. فیض الله دایی گیل در شماره اول «نشریه موقوفات» (۱۹۳۸)، تحقیقاتی دربارهٔ «لاله های موجود در کاشیها» دارد.
۱۰۱. منبر مرمرین مسجد جامع خادم ابراهیم پاشا در سیلیوری قاپی، بسی هنرمندانه ساخته شده است.
۱۰۲. راهنمای موزه کاخ توپقاپی، استانبول ۱۹۳۳.
۱۰۳. Redhouse این واژه را سی رنگ Sirenk خوانده است قاموس ترکی - انگلیسی، ص ۱۰۵۵.

فصل سی و هفتم

جنبشها و آثار علمی عثمانیان از اواسط قرن پانزدهم تا اواسط قرن شانزدهم میلادی

فعالتهای علمی پس از فتح استانبول

فتح استانبول در سال ۱۴۵۳ م، و بعدها تصرف قونیه و قسطنطنیه و آناتولی که مراکز علمی بودند، و تشکیل دانشکده‌های ادبیات، حقوق و الهیات، تحت عنوان صحن ثمان، و سرانجام آمدن عده زیادی از دانشمندان و متفکران، استانبول را به صورت مرکزی علمی درآورد. پس از جنگ اوتلق بلی، علی قوشچی، وعده‌ای از اطباء و نیز متفکرانی چون ادریس بتلیسی (بدلیسی) جزو همان کسانی بودند که به استانبول آمدند.

مسایلی چون شخصیت علمی سلطان محمد فاتح، و حمایت از دانشمندان، رعایت و احترام به آزادی فکر در کشور و ارزش دادن به علم در مناظرات وجدلهای علمی در سرزمین عثمانی، بویژه در استانبول، سبب بیداری افکار برای فعالتهای علمی گردید،^(۱) و در این امر پادشاه عثمانی و وزیر اعظمش محمود پاشا پیشگام بودند. حمایت محمود پاشا— که خود عالم و شاعر بود— و ولینعمتش از دانشمندان، و پرورش صاحبان استعداد، خود عاملی در ادامه هر چه تمامتر این جریانات علمی شدند.^(۲)

دوره اصلی ثمره دادن دارالفنون سلطان محمد فاتح، یعنی مدارس صحن ثمان، اواخر قرن شانزدهم بود. بایزید دوم و جم سلطان و پسران بایزید خود خوب تحصیل کرده بودند، در ولایاتی که بودند، در رأس فعالتهای و جنبشهای علمی قرار داشتند و به نامشان آثار زیادی نوشته

شد.

دربارهٔ درس‌هایی که تدریس می‌شد، علاوه بر کتاب‌هایی که دانشمندان بر آنها شرح، حاشیه و تعلیقات می‌نوشتند^(۳) در این قرن دربارهٔ فنون و علوم گوناگون، تألیفات و ترجمه‌های زیادی به وجود آمد.

برخی از آثار تألیف و ترجمه شده و مؤلفان آنها

محمدیه یکی از آثار تألیف شده دربارهٔ هیئت است که توسط علی قوشچی صورت گرفته است و آن را به نام سلطان محمد فاتح کرده است؛ و نیز به نام همان فرمانروا، اثر دیگری است به نام گلزارنامه که اثری است منظوم دربارهٔ تصوف از شیخ ابراهیم تنورعاشق سیواسی و کتاب لغت شامل اللغه که توسط حسن بن حسین عماد قراحصاری از فارسی به ترکی ترجمه و تنظیم شده است. منظومهٔ شافیه، شامل ششصد بیت از عروض است از ملاگورانی احمد شمس الدین. همچنین اثری فارسی به نام مناظر اللیل والنهار از شیخ علی بن فتح الله اصفهانی که به نام محمود پاشا وزیر اعظم است، و اثری است ادبی و تصوفی. اثر دیگری به زبان فارسی از علی بن محی الدین محمد ملقب به مصنفک به نام سیاستنامه وجود دارد، که به محمود پاشا اهدا شده است. دستورنامه که باز به نام همان وزیر اعظم است، اثری منظوم و تاریخی مهمی است که توسط انوری تألیف شده است. اینها از جمله آثاری هستند که در زمان سلطان محمد فاتح تألیف و ترجمه شده‌اند. ترجمهٔ وقایع منظوم، دربارهٔ فقه که توسط یوسف بن دیلت^(۴) بالیکیسیری صورت گرفته نیز متعلق به قرن پانزدهم است. دیوان مختصر عشقی، شاعر و ندیم سلطان محمد فاتح، سرشار از مدح پادشاه است.

گلشن انشاء که در سال ۹۰۱ هـ/ق ۱۴۹۵م، توسط شیخ محمود بن ابراهیم به نام بایزید دوم نوشته شده است، تحت شماره ۴۲۱ در میان کتابهای کتابخانهٔ ینی جامع [مسجد جامع جدید] در دست است. اثری منظوم به زبان ترکی به نام نظم التسهیل^(۴) از محی الدین مهی از شاگردان صابونجی اوغلی طبیب دارالشفای آماسیا، و کتاب تسهیل حاجی پاشای طبیب، که دربارهٔ طب می‌باشد، وجود دارند. همچنین شهنامه^(۵) فردوسی طویل به نام همان پادشاه و نیز قصهٔ میدیللی یا قطب‌نامه و لغتنامه ای از زبان عربی به فارسی به نام مصرحة الاسماء^(۶)، از شاعری به نام محمد، و گلستان شمایل که در سه باب دربارهٔ شمایل نبویه به رشتهٔ تحریر

درآمده است. ریاض العلوم^(۷) نوشته طیب شکرالله شیروانی درباره علوم مختلف؛ همچنین تحفة الحساب که در سال ۸۵۹ هـ ق/ ۱۴۸۹ م، شامل شش مقاله و یک خاتمه توسط منجم و طیب ختایی الحسینی به نام بایزید دوم نوشته شده است. موضح الاوقات فی معرفة المقنطرات^(۸) اثر محمد بن سنان که به همان پادشاه تقدیم شده است؛ عیون الحقایق فی شرح کنوز الدقایق که شرحی است درباره فروع مذهب حنفی توسط شیخ بالی اهل المالیه. نخلستان مرادی که شامل حدود هفت هزار بیت شعر به سبک گلستان و بهارستان فارسی، به رشته نظم کشیده شده است. اثری به نام کتاب الدر المنظوم فی مناقب السلطان بایزید الروم، از احمد بن حسین از علمای مکه که مورد احترام زیاد بایزید دوم بود. رساله گره^(۹) از علاء الدین کرمانی که به همان فرمانروا اهدا شده است. شاهنامه آهی که منظومه ای است به زبان فارسی که بازگو کننده حوادث دوران سلطان محمد فاتح و بایزید دوم است که توسط آهی هراتی به رشته نظم کشیده شده است. اثر احمد بن حسام الدین به نام مرآت که از سیاست و موعظه بحث می کند. همچنین شرعة الاسلام که توسط عابدین دمیر حصاری به صورت منظوم به ترکی ترجمه شده و به نام مصطفی پاشا وزیر اعظم سلطان بایزید است^(۱۰)، آثاری است مربوط به دوره سلطان بایزید دوم، که اکثرشان به نام خود وی است.

اثری منظوم به نام کنز البدایع که شامل ضرب المثل های ترکی است و به نام یاووز سلطان سلیم بوده و توسط شاعری با تخلص «گواهی» اهل گی وه^۱ (متوفی ۹۱۹ هـ ق/ ۱۵۲۲ م)، و پندنامه که شامل یک هزار و هشتصد ونود و یک بیت شعر درباره علم و اخلاق است، مسائل ثلاثین که اثر شخصی به نام عبدالله که به سلطان سلیم اهدا شده است، و جمال الکتاب و کمال الحساب نصح مطرقچی که به پادشاه تقدیم گردیده است، و نیز کنعانیه فی علم الحساب که باز به نام یاووز سلطان سلیم نوشته شده است، و عمدة الحساب اثر همان مؤلف است و اثر میریم چلبی ریاضیدان که شرحی است بر کتاب فتحیه علی قوشچی درباره هئیت که تقدیم یاووز سلطان سلیم کرده است، وی به خاطر همین اثر به مقام قاضی عسکری ارتقا پیدا کرد. اثر حکیم شاه قزوینی، تحت عنوان هئیت الحيوان، که به فارسی ترجمه و به نام یاووز سلطان سلیم می باشد. همچنین نصیحت نامه ارسطو به اسکندر [مقدونی] که متأثر از علوم پزشکی است. توسط همان مؤلف بنام سلطان سلیمان [قانونی] به رشته تحریر درآمده است. مظهر فی علم الفرائض به زبان ترکی در ۹۱۰ هـ ق/ ۱۵۰۴ م، درباره علم فرائض که توسط یوسف بن جنید ملقب به جملوسنان^۲ به

رشته تحریر درآمد، بخشی از آثاری هستند که در اوایل قرن شانزدهم میلادی نوشته یا ترجمه شده‌اند. شرح رساله وضعیه اثر علی قوشچی به نام سلطان محمد ثانی [فاتح] است. رساله وضعیه متعلق به قاضی عضد بود، و علی قوشچی شرحی بر آن نوشت. اثر مذکور معنی خاص و عام هر کلمه را توضیح داده و از وضع و مختصات آن بحث می‌کند، نسخه‌ای از آن در کتابخانه عمومی استانبول است.

روضه الاسلام که ترجمه شریعت الاسلام است به نام عثمان چلبی، فرزند شاهزاده عالمشاه بن بایزید دوم، می‌باشد، و مذاق العشاق فی علم الآفاق، اثری به زبان ترکی از سید جمال الدین ابوجعفر ترمذی به نام شاهزاده جم، و شمسیه فی تأویل الکلمات الصدیقیه، نوشته جمال الدین آقسرایبی به نام شاهزاده احمد بن بایزید نیز از تألیفات و ترجمه‌هایی است که در نیمه دوم قرن پانزدهم و اوایل قرن شانزدهم میلادی نوشته شده‌اند. همچنین به دنبال فرمان شاهزاده احمد، والی آماسیا، برای تنظیم و تألیف لغتنامه‌ای به زبان فارسی جهت پسرش سلیمان، لغتنامه‌ای تحت نام جامع الفرس، توسط دانشمندی مجهول الهویه نوشته شد.^(۱۱)

خلاصه المزاج اثر قریمی در زمان سلطان سلیمان قانونی، و نصایح الابرار، اثر عبدالکریم بن محمد درباره سیاست به نام همان فرمانروا، انیس السلاطین اثری اخلاقی تألیف جلال زاده قوجه نشابخی مصطفی بیگ و ترجمه اثر تاریخی کشف الغم فی اخبار الأمم، و ترجمه داستان مناقب بهمن شاه بن فیروز شاه، در هشت جلد بنا به فرمان سلطان سلیمان قانونی، توسط برادر وی جلال زاده صالح افندی،^(۱۲) و تحریر میزان الکواکب، توسط محمد بن کاتب سنان قونیوی، دانشمند و کیهان‌شناس، همچنین تألیف کتاب اعلام العباد فی اخبار البلاد توسط مصطفی بن علی کیهان‌شناس، مجمع التواریخ نصوص مطرقچی که به نام سلطان سلیمان از تاریخ طبری ترجمه شده است. منتخباتی تحت عنوان بحرالمعارف که به نام شاهزاده مصطفی والی قونیه و پسر سلطان سلیمان قانونی در مورد قواعد، شعر، وزن، قافیه که از صنایع و شعر بحث می‌کند، و ترجمه^(۱۳) ذخیره الملوک که بنا به فرمان شاهزاده مصطفی درباره لازمه‌های اخلاق و سلطنت در ده باب صورت گرفت، نیز آثار شناخته شده‌ای هستند که تا اواسط قرن شانزدهم میلادی نوشته شده‌اند. رساله گره علاء الدین کرمانی به بایزید دوم اهدا شده است و نسخه تذهیب کاری شده‌ای از آن در کتابخانه عمومی استانبول است. پرویز افندی از دانشمندان وقت، رساله علی قوشچی را درباره هئیت، از فارسی به ترکی برگرداند و به وزیر اعظم مقبول ابراهیم پاشا هدیه کرد. بررسی آثار فوق از یک طرف نشان می‌دهد که زبان ترکی دیگر به صورت یک زبان

عمومی علمی درآمده بود و از طرف دیگر با وارد شدن مقدار زیادی از واژه‌های عربی و فارسی به زبان ترکی، سادگی این زبان برهم خورد. استفاده از یک رشته واژه‌های عربی و فارسی به جای واژه‌های ترکی ضرورت پیدا کرد. با اینهمه این اضافات موجب غنی شدن زبان ترکی شد و این زبان به صورت زبان مکتوب گسترش یافت. با وجود این زبان رسمی دولت کمتر دچار تغییرات شد، و مکاتبات دیوانی حالت خود را که قابل فهم برای همه بود، حفظ نمود. (۱۴)

علاوه بر آثاری که از نیمه دوم قرن پانزدهم تا اواسط قرن شانزدهم نوشته شد و در فوق از آنها یاد شد، آثار زیادی درباره تاریخ، ادبیات، شعر، جغرافیا، موسیقی، شرح حال [زندگینامه]، ریاضیات و سایر علوم به رشته تحریر درآمده بود که مهمترین آنها عبارتند از:

در مورد تاریخ آنچه که به زبانی ساده نوشته شده است. گذشته از تاریخهایی که توسط عاشق پاشازاده، نشری، کاتب اوروج [اوروج کاتب]، رستم پاشا و لطفی پاشا نوشته شده‌اند، تعدادی دیگری از آثار گمنام درباره تاریخ آل عثمان، برخلاف سادگی زبان ترکی، با زبانی مغلق و مشکل به رشته تحریر درآمده‌اند که تاریخ ابوالفتح نوشته دورسون بیگ، فتح‌نامه استانبول، نوشته تاجی زاده جعفر چلبی و تاریخ عثمانی اثر ابن کمال، طبقات الممالک و سلیماننامه، نوشته جلال زاده، و ترجمه شقایق نعمانیه مجدی، از جمله آن آثار است.

نوشتن سرگذشت نامه‌ها یا تراجم احوال از قرن شانزدهم میلادی به بعد در نزد عثمانیان آغاز شد، و در این قرن برای نخستین بار تذکرة الشعرايي شامل شرح حال مختصر دو بیست و شانزده شاعر توسط سهی بیگ (متوفی ۹۵۵ هـ/ق/ ۱۵۴۸ م)، به نام هشت بهشت به رشته تحریر درآمد. بعد از اینها نوشته‌های عاشق چلبی (متوفی ۹۷۹ هـ/ق/ ۱۵۷۱)، لطیفی (متوفی ۹۹۰ هـ/ق/ ۱۵۸۲ م)، بعدها تذکرة‌های ریاضی، عهدی، بیانی و قنالی زاده و عطایی که ذیلی بر ترجمه شقایق^(۱۵) نوشته، پس از آثار فوق قرار می‌گیرند.

کسی که در زبان رسمی عثمانیان و نوشتجات دیوانی روشی نو و منشیانه و ساده ایجاد کرد، تاجی بیگ زاده جعفر چلبی بود. که قبلاً مدتی در مقام نشانجی اشتغال داشت. این شخص (متوفی ۹۲۱ هـ/ق/ ۱۵۱۴ م)، پس از آنکه بعد از چندرلی زاده عیسی بیگ نشانجی شد، به جای ترکی ساده دیوانی، روشی جدید به وجود آورد، و پس از آن، همان شیوه را چندرلی زاده عیسی بیگ^(۱۶) که دوباره به جای وی نشانجی شده بود، و بعد از وی نیز سیدی بیگ و جلال زاده پیش بردند.

یادداشت‌های فصل سی و هفتم

۱. ترجمه شقایق، ص ۱۸۶.
۲. سلطان محمد فاتح، آثار ترجمه شده فلسفی از زبان فارسی، یونانی و عربی را مطالعه می‌کرد و با دانشمندانی که در خدمتش بودند به مباحثه می‌نشست، بویژه به مباحثات فلسفی ارسطومی پرداخت. وی دانشمندان موره و آماصره را به استانبول آورد، و آنها را مورد تفقد قرار داد. پس از تصرف طرابزون، شاعر و فیلسوف یورگی آمیروکی را به استانبول آورد و از فکر و مطالعاتش استفاده کرد و دارایی و ملک در اختیارش گذارد (کریتولوس، تاریخ سلطان محمد ثانی).
۳. شرح عبارت از توضیح متن یک اثر، حاشیه نیز توضیح شرح است. تعلیقات هم عبارت از توضیح هر یک از بحث‌های یک اثر است.
۴. محی‌الدین مهی این نظم التسهیل را در ۱۶ محرم ۸۷۲/اوت ۱۴۶۷، هنگامی که بایزید والی آماسیا بود، نوشت و به شاهزاده احمد پسر وی اهدا کرد. تسهیل اثر حاجی پاشا نیز به زبان ترکی است و در سه بخش تنظیم یافته است در بخش اول از مراحل عملی و علمی طب، در بخش دوم از خوراکی‌ها و آشامیدنی‌ها و در بخش سوم نیز از علل و علائم بیماریها بحث می‌کند.
۵. فردوسی طویل این اثر را در سیصد و سی و سه جزء تنظیم و به بایزید دوم تقدیم کرده است. پادشاه این اثر را خوانده، هشتاد جزء آن را جدا و بقیه را مؤلف را فرودوسی که از این عمل ناراحت و متأثر شده بود به ایران رفت.
۶. این اثر در زمان شاهزادگی بایزید و قبل از فرمانروایی وی به او اهدا شد و کتاب لغتی است از عربی به فارسی.
۷. ریاض العلوم، در نه باب تنظیم یافته است، و کتابی است درباره تصوف، منطق، هیئت، نجوم، حساب، ادراک، شعر، معما و انشای علمی.
۸. این اثر که درباره کیهان‌شناسی است، در بیست و پنج باب تنظیم گردیده است.
۹. نسخه تذهیب کاری شده‌ای از رساله کره در کتابخانه عمومی استانبول موجود است.
۱۰. کتاب شرع الاسلام، اثر محمد بن ابوبکر ملقب به اسلام‌زاده (متوفی ۵۵۷۳ ق/۱۱۷۷ م) است. این کتاب از سنن پیامبر (ص) بحث می‌کند، و یعقوب بن سیدی متوفی به سال ۹۳۱ هـ ق/ ۱۵۲۴ م، شرحی بر اثر مذکور نوشته است.
۱۱. یک نسخه از این اثر فارسی تحت شماره ۲۶۱۶ در میان کتابهای شهید علی پاشا، و نسخه دیگر از آن در کتابخانه معارف آنکارا تحت شماره ۱۶۷۸/۲۸ ثبت شده است.
۱۲. مستقیم‌زاده، تحفة الخطاطین، ص ۲۲۹.
۱۳. ذخیره الملوک، برای تقویت جنبه‌های معنوی فرمانروایان و سوق آنان به جانب عدل و عدالت تنظیم شده است و اثری است اخلاقی به زبان فارسی و مؤلف آن شهاب‌الدین همدانی است که شامل بحث‌های زیر است: ۱- ایمان، ۲- عبودیت، ۳- مکارم اخلاق ۴- حقوق پدر و مادر، ۵- احکام سلطنت، ۶- سلطنت معنوی ۷- امر به معروف و نهی از منکر، ۸- شکران نعمت ۹- صبر در مصائب ۱۰- زشتی و بدی و کبر و غضب.
۱۴. برای بررسی موارد مذکور، مطالعه اسناد رسمی مربوط به قرون پانزدهم و شانزدهم میلادی، همچنین مطالعه کتابهایی که در قرون مذکور نوشته شده‌اند، ضروری است.
۱۵. شقایق نعمانیه، حاوی شرح حال عده‌ای از علما و عرفای قرون چهاردهم، پانزدهم و شانزدهم میلادی بود و توسط طاش

کوپرولوزاده احمدعیسام الدین افندی به زبان عربی نوشته شد و توسط مجدی افندی ادرنه‌ای با زبانی مغلک به ترکی ترجمه شده است. نوایی زاده عطایی شاعر و دانشمند ذیلی بر ترجمه ترکی شقایق نوشته است.

۱۶. به نظر می‌رسد که چندرلی زاده عیسی بیگ در شعبان ۹۱۹ نشانجی شد و باز بنا به آنچه که در دفتر تحریر اراضی آمده است، جعفر چلبی در اوایل شوال همان سال نشانجی بوده است. بدین ترتیب جعفر چلبی می‌باید در ماه رمضان به مقام نشانجی رسیده باشد.

فصل سی و هشتم

برخی مجامع و مؤسسات اجتماعی عثمانیان از اواسط قرن پانزدهم تا اواسط قرن شانزدهم میلادی

در جلد اول از تأسیس دولت عثمانی تا اواسط قرن پانزدهم، به طور اختصار از مساجد، مؤسسات خیریه، بیمارستانها، کاروانسراها و زوایه ها سخن گفته شد. حدود اواسط قرن شانزدهم به نسبت گسترش مرزهای دولت عثمانی، به تعداد این قبیل مؤسسات نیز افزوده شد، و کتابخانه های عمومی نیز به آنها اضافه گردید، و درعین حال، پیشرفت بزرگی در معماری ترکها مشاهده گردید که بعداً در بخش مربوط به آثار معماری بدان خواهیم پرداخت.

مساجد

در رأس مؤسسات اجتماعی مساجد قرار داشت. هم به خاطر اینکه محل عبادت بود، وهم به علت اجتماع مردم بعنوان محل بحث و مذاکره دربارۀ مسایل کشور و محیطشان حائز اهمیت بود. در کنار مساجد و مساجد جامعی که اکثراً از وجوه موقوفات غنی و زیادی ساخته می شد، مدرسه، مؤسسات خیریه، و مکتب نیز همراه آنها تأسیس می گردید، و گاهی بیمارستانی هم به این مؤسسات اضافه می شد.

نخستین مساجد عثمانیان خواه از نظر وسعت و خواه از نظر اهمیت معماریهشان، مسجد سلطان مراد اول، مسجد یلدرم بایزید، و مساجد جامع محمد چلبی ویشیل جامع واقع در

بورسه در موضع و منطقه چکیرگه، ویشیل جامع چندرلی ها در ازنیق، اوچ شرف لی واسکی جامع [مسجد جامع قدیم]، در ادرنه، مساجد سلطان محمد فاتح،^(۱) بایزید، سلطان سلیم، شهزاده، مهرماه،^(۲) سلیمانیه، محمودپاشا، مراد پاشا، نشانجی، چندرلی زاده ابراهیم پاشا، عتیق علی پاشا، صوقللی محمد پاشا، قرااحمدپاشا (توپکاپی لی=اهل توپقاپی)، رستم پاشا در استانبول، ودر سیلیوری قاپی، مسجد ابراهیم پاشا، فیروزآغا، وعلاوه بر اینها هم در استانبول وهم در دیگر ولایات وسنجقها وصدها مسجد دیگر که در طی این یک قرن از طرف پادشاهان، شاهزادگان و افراد خیرخواه ساخته شده، دیده می شود، که تعدادی از آنها از نظر معماری و تعدادی نیز از نظر کاشیکاری و کنده کاریهای روی سنگها وچوبهایشان وتعداد زیادی هم از هردو نظر درخور بررسی هستند.

مؤسسات خیریه

نیازی نیست که گفته شود که مؤسسات خیریه از لحاظ سودمندی جزو مؤسسات اجتماعی درجه اول بودند. در جلد اول کتاب در خصوص مؤسسات خیریه تا اواسط قرن پانزدهم میلادی اطلاعات مختصری به دست دادیم. با گسترش مرزهای دولت به علل مختلف و بنا بر نیازها مسلماً می بایست بر تعداد آنها افزوده می شد.

مهمترین این مؤسسات خیریه که برای دادن غذا (شام و صبحانه) به شاگردان مدارس، مسافرانی که می آمدند و می رفتند، و فقرا تأسیس شده بودند، مؤسسه خیریه موجود در کنار مسجد سلطان محمد فاتح در استانبول، ومؤسسات خیریه سلطان بایزید دوم، یاوز سلطان سلیم، سلطان سلیمان [قانونی] و شاهزادگان در آماسیا، ادرنه و استانبول بودند. همچنین مؤسسات خیریه سلطان سلیمان در قرانپنار^۱، قونیه و شام، ومؤسسه خیریه سلطان سلیم در شام، مؤسسه خیریه مهرماه [سلطان] در اسکدار، ومؤسسات خیریه متعلق به مادر سلطان سلیمان در مانیا، و مؤسسات خیریه دولتمردان، در گزبه^۲، مؤسسه خیریه چوپان مصطفی پاشا^(۳) در آماسیا مؤسسه خیریه بایزید پاشا، در استانبول مؤسسه خیریه عتیق علی پاشا، وداود پاشا، در بورگز، حفص، بوسنه سرای وپایاس، مؤسسات خیریه ای که صوقللی محمدپاشا تأسیس کرد، کتابخانه ومؤسسه خیریه ای که گدیگ احمدپاشا در کنار مسجد در افیون قراحصار ساخت، و نیز وجود متجاوز از صدها مؤسسه خیریه دیگر مانع فشار زندگی بر مردم فقیر و شاگردان مدارس بود.

1. Kârâpinâr 2. Gezebe

مؤسسات نسبت به کمی و یاز یادی ثروت وقف کنندگان فرق می‌کردند. طبیعتاً همان‌گونه که میان مؤسسه خیریه یک فرمانروا، با مؤسسه خیریه یک وزیر تفاوت وجود داشت، و به همان نسبت نیز مؤسسات خیریه نسبت به محل بنای آنها در شهرها، قصبات و یا گذرگاهها، تأسیسات اعاشه و مستخدمان فرق داشتند.

در خصوص اعاشه و تشکیلات مؤسسه خیریه غنی و وسیعی که سلطان محمد فاتح ساخته بود، با استفاده از برخی مندرجات وقفنامه مؤسسه، درصدد اظهارنظری درباره آن هستیم. مؤسسه مذکور علاوه بر کاتب، وکیل خرج (مادر خرج)، آبدار، دونفر سپور، یک نفر مشعل دار (قندیل دار)، شش نفر آشپز، شش نفر نانوا، یک نفر نظافتچی و تمیزکننده بخوردان، دو نفر ظرفشور، یک نفر باربر گوشت، یک نفر باربر هیزم داشت، و نیز جمعی با سایر خدمتکاران، سی و هفت نفر مستخدم حقوق بگیر در مؤسسه خدمت می‌کردند.

در مؤسسه مذکور هر روز صبح و مغرب دو بار غذا می‌پختند. به استثنای شبهای جمعه، صبحها آش برنج و برای شام آش گندم^(۴) جمعه نیز صبحها آش گندم، و برای شام می‌بایست دانه، شله زرد، کشک می‌پختند. برای غذای هر صبح و شب، سیصد و بیست اوقه^{*} (اوقه) گوشت گوسفند خریداری می‌شد. برای آشی که هر روز می‌بایست پخته شود، هفت کیله^{**} گندم، و برای آش برنج، هفت و نیم کیله برنج داده می‌شد. همچنین هر روز از ششصد اوقه آرد، می‌بایست سه هزار و سیصد عدد فودلا^{***} به وزن هفتاد و دو و یا یکصد درهم^{****} می‌پختند. (۵) هر روز برای هر چهار نفر مهمان یک سفره، یعنی برای یکصد و شصت نفر، چهل سفره گسترده می‌شد. در هر سفره یک طشت بزرگ مسی پلو، دو طشت گوشت و شله زرد، و چهار فودلا گذارده می‌شد.

در مؤسسه خیریه سلطان محمد فاتح، خدمتکاران مسجد مدارس (صحن و تئمه) بیمارستان، کتابخانه، خلاصه تمام مستخدمان دارالفنون غذا می‌خوردند. در آنجا هر روز به یک هزار نفر اعم از طلبه، مستخدم، مسافر و مردم فقیر غذا داده می‌شد. به موجب وقفنامه، غذاها علاوه بر پیده فودلا که به جای نان داده می‌شد، عبارت از آش برنج، آش گندم، گوشت یخنی (نوعی آبگوشت)، آش آقشی^(۶)، و نوعی شیرینی که زروا^(۷) نامیده می‌شد، و بادمجان، انگور و

• Okka واحد وزن قدیمی معادل ۱۲۸۳ گرم یا ۴۰۰ درهم (م).

•• کیله Kile واحد مقیاس حجم گندم تقریباً ۳۶ کیلو (م).

••• Fodla گرده نان که در سفره‌خانه‌های قدیم به فقرا داده می‌شد (م).

•••• درهم (درم) واحد وزن قدیمی، معادل یک چهارصدم حقه برابر با ۳۱ دسی گرم (م).

انواع ترشی بود. در وقفنامه نوشته شده است که در فصل کدوچهل روز خوراک کدو داده می شد.

بیمارستانها

تا اواسط قرن پانزدهم به غیر از بیمارستانی که یلدرم بایزید فرمانروای عثمانی در بورسه ساخته بود، از وجود بیمارستان دیگری اطلاعی در دست نیست. در زمان یلدرم بایزید فرمانروایانی که پس از وی آمدند، امور درمانی را با استفاده از برخی بیمارستانهای قدیم موجود در شهرهایی که از امیرنشینهای آناتولی گرفته بودند، اداره می کردند، و فقط محل مخصوص جذامیان به صورت سلولهای انفرادی بود، که در فاصله سالهای ۱۴۴۱ تا ۱۴۵۱ میلادی در ادرنه ساخته شده بود.

سلطان محمد فاتح پس از ساختن مدارس صحن ثمان و تئمه، مسجد و مؤسسه خیریه خود، بیمارستانی نیز دایر کرد. این بیمارستان در سال ۸۷۵ هـ. ق / ۱۴۷۰ م، افتتاح شد. بنابه مندرجات وقفنامه، این بیمارستان به دو قسمت، یعنی بخش بیمارستان و بخش پختن غذا برای بیماران تقسیم شده بود. انتخاب دوطیب حاذق - از هردین و مذهبی که بودند، مهم نبود - دستیارانش، یک نفر داروساز مخصوص تهیه دارو برای بیماران، یک نفر چشم پزشکی و یک جراح برای بیمارستان جزو شرایط مقرر بود. به هریک از اطبا روزانه بیست آقچه، به داروساز شش، به چشم پزشکی و جراح هشت آقچه حقوق روزانه پرداخت می شد، علاوه بر اینها، بیمارستان، کاتب، پرستار، وکیل خرج، مأمور انبار، آشپز، مأموری [کارمندی] برای حفاظت داروهای بیماران و یک سرایدار داشت.^(۸)

در بیمارستان علاوه بر بیماران موجود، بیماران سرپایی که هفته ای یک روز از بیرون می آمدند. معاینه شده و داروهای لازم در اختیار آنان قرار داده می شد. دو آشپز بیمارستان موظف به پختن غذاهایی که اطبا دستورش را می دادند، بودند. حقوق یومیه اطبا، و دیگر کارمندان بیمارستان در وقفنامه دقیقاً تعیین شده بود. چون در وقفنامه ساختن حمام برای بیماران پیش بینی نشده بود، از این رو، بنابه پیشنهاد حاجی موسی حکیم باشی در سال ۹۸۵ هـ. ق، اجازه ساختن حمام از مازاد هزینه ای که برای دارو تخصیص داده شده بود، صادر شد.^(۹)

یکی دیگر از بیمارستانهای موجود در اواخر قرن پانزدهم نیز بیمارستانی - محلی که مدرسه طب نامیده می شد - بود، که در سال ۸۹۰ هـ. ق / ۱۴۸۵ م، به فرمان سلطان بایزید دوم در

ادرنه در کنار مسجدی که در کنار رودخانه تونجه^۱ قرار داشت، ساخته شد. مدرسه مذکور توسط برخی از محققان زمانمان بعنوان دارالطب و یا کلینیک پذیرفته شده است. اولیا چلبی که این مدرسه را مدرسه اطباء نامیده است، می نویسد، در اتاقها [کلاسها]ی این مدرسه شاگردان [دانشجویان] با ارزشی وجود داشتند؛ و این شاگردان آثار مهمی که هر یک از آنها به شاخه ای [رشته ای] از طب مربوط می شد، می خواندند. بنابه وقفنامه، بیمارستان، سه نفر طبیب— یکی از آنها حکیم باشی بود— دو نفر چشم پزشک، یک نفر جراح، یک نفر کاتب و تعداد زیادی مستخدم [کارمند] داشت. اولیا چلبی از دارالشفای ادرنه تحسین و تمجید زیادی کرده است. بنابه عقیده او، در این بیمارستان علاوه بر مداوای هرکس اعم از فقیر و ثروتمند، بخش و اتاقهایی نیز برای دیوانه ها وجود داشت. اولیا چلبی با اینکه از تداوی برخی بیماران توسط موسیقی که در وقفنامه بیمارستان آمده است، صحبت می کنند و می گوید که بنابه وقفنامه در این بیمارستان، ده خواننده و نوازنده برای بیماران و دیوانه ها هفته ای سه روز قطعات موسیقی می نواختند و آواز می خواندند.^(۱۰) ولی در وقفنامه مورخ ۸۹۸ هـ ق/ ۱۴۹۲ م، چنین نوشته ای وجود ندارد.

در داروخانه بیمارستان انواع معجونها [داروهای ترکیبی] برای انواع بیماریها وجود داشت. این داروها را هفته ای دو روز هم در اختیار کسانی که در خارج از بیمارستان بدانها نیاز داشتند، قرار می دادند.

در قرن شانزدهم یعنی در ۹۲۰ هـ ق/ ۱۵۱۴ م، در محله قراجه احمد اسکدار که اکنون به نام تکیه مسکینان مشهور است و تا بیست سال قبل وجود داشت^۹ محلی مخصوص (سلولهای انفرادی— که تجرید خانه نامید می شد)— برای بیمارستان جذامی ساخته شده بود. بیمارستانی هم در استانبول در کنار مسجد خاصکی سلطان، توسط خرم سلطان، همسر سلطان سلیمان قانونی در سال ۹۴۶ هـ ق/ ۱۵۳۹ م، ساخته شد. مدرسه طب^(۱۱) و بیمارستانی در ۹۶۳ هـ ق/ ۱۵۵۵ م همزمان با دارالفنون سلیمانیه که شامل مسجد، مؤسسه خیریه، دارالحدیث، تربت (مقبره)، آشپزخانه و حمام بود نیز، ساخته شد، که از مؤسسات بهداشتی موجود تا اواسط قرن شانزدهم بودند.

بنا به وقفنامه ای که در سال ۹۶۵ هـ ق/ ۱۵۵۷ م، تنظیم یافته است، در کادر دارالشفای سلیمانیه، یک حکیم باشی، باسی آقچه حقوق یومیه، سه پزشک با بیست و دو آقچه حقوق، و دو جراح یکی با روزی شش و دیگر سه آقچه حقوق، دو چشم پزشک با همان حقوق، یک نفر

1. Tunce

۹ باید توجه داشت که کتاب حاضر در ۱۹۷۵ میلادی چاپ و منتشر شده است (م).

داروساز و یک نفر کمک داروساز، یک نفر وکیل خرج، یک نفر کاتب، چهار نفر شربت ساز، یک نفر آبدارچی، چهار نفر سرایدار برای خدمت به بیماران و نگهداری دیوانه ها، دوفنر رخت شور، یک نفر سلمانی، یک نفر دلاک وجود داشت. مبلغ سیصد آچه بعنوان هزینه روزانه دارو در اختیار حکیم باشی گذارده شده بود.

علاوه بر بیمارستان سلیمانیه، برای مدرسه طب، مدرسی (استادی) با حقوق روزانه بیست آچه تعیین شده بود، این مدرس که نظریات پزشکی را تدریس می کرد، هشت نفر دانشجو داشت و هفته ای چهار روز مواد پزشکی تدریس می کرد.

در بیمارستان سلیمانیه، بخش جداگانه ای برای مجانین وجود داشت. در بیمارستان که هر روز صبح باز می شد، بیمارانی را که از بیرون مراجعه می کردند، تا هنگام ظهر معاینه و مداوا می کردند.

*

* *

حکیم باشی در بیمارستانهای دولتی قلمرو عثمانی، حرفه ای مقام صاحب اختیار و صلاحیت پزشکان رسمی - که پزشکان خاصه نامیده می شدند - و پزشکان خصوصی، جراحها، داروسازان بود. حکیم باشیها اسامی و وظایف طبای رسمی (دولتی) را در دفتر ثبت می کردند، وزمانی که جای یکی از آنها خالی می ماند، مراتب را به عرض فرمانروا رسانده، با موافقت وی فرد با سابقه و خبره ای را به جای وی تعیین می کردند. تمام بیمارستانها درجه بندی (طبقه بندی) شده بود، عالیترین بیمارستان، دارالشفای سلیمانیه بود، طبای خصوصی با امتحان، حذاقت و خبرگی خود را نشان می دادند و با گواهینامه ای که از حکیم باشی می گرفتند به طبابت می پرداختند.

کتابخانه ها

آنچه که معلوم است اینکه کتابخانه ها در حیات فرهنگی یک ملت نقش بسزایی دارند. در ممالک اسلامی در کنار هر مؤسسه فرهنگی مرتب و منظم، کتابخانه ای نیز وجود داشت. وقتی که نام مدرسه آورده می شد، کاملاً طبیعی بود که کتابخانه ای برای استفاده طلبه ها [دانشجویان] نیز در آنجا وجود داشته است. سلطان محمد فاتح هنگام تأسیس مدارس صحن و تتمه، کتابخانه ای

نیز برای استفاده دانشجویان دایر کرد، و شخصی را با عنوان حافظ کُتاب با روزی شش آقچه حقوق برای آنجا تعیین کرد. علاوه بر شخص مذکور، فرد دیگری را به نام کاتب مأمور تهیه فهرست کسانی - اعم از استاد یا دانشجو - که از کتابخانه کتاب به امانت می‌گرفتند، نمود^(۱۲) همچنین در کنار مسجد جامع، مؤسسه خیریه و مدرسه‌ای که چوپان مصطفی پاشا در سال ۹۲۸ هـ.ق/ ۱۵۲۱ م، ساخت، دو کتابخانه نیز دایر گردید. این کتابخانه، چهل و شش جلد کتاب درباره تفسیر و شرح آنها، هفده جلد درباره فتوی، هفت جلد درباره کلام و غیره، به انضمام کتابهای دیگری درباره سایر فنون، جمعاً یکصد و شصت و پنج جلد کتاب داشت.^(۱۳)

علاوه بر کتابخانه‌های متعلق به مدارس، کتابخانه‌های دیگری نیز هم برای دانشجویان مدارس [دانشکده‌ها] و هم برای استفاده محققانی که خارج از مدارس به کار مطالعه و بررسی می‌پرداختند، وجود داشت. کتابخانه‌های مذکور، نخستین کتابخانه‌های عمومی در مقیاسی کوچک بودند. در حال حاضر به نظر می‌رسد که سابقه تأسیس آنها از اواسط قرن پانزدهم میلادی به بعد بوده است. یکی از این کتابخانه‌های عمومی، کتابخانه کوچکی بود که سلطان محمد فاتح در داخل مسجد ایوب ساخته بود، و نیز کتابخانه عمومی تیمورتاش پاشا زاده محمود بیگ بود که در کنار مسجد خویش واقع در بورسه ساخته بود. نام کتابهایی که وی در کتابخانه گذاشته بود، در سرآغاز و مقدمه کتابی به نام *أنفس الجواهر*، موجود در کتابخانه اولوجامع [مسجد جامع بزرگ] بورسه، نوشته شده است. این اثر در سال ۸۳۱ هـ.ق/ ۱۴۲۷ م - به نام *عموریگ* تألیف شده است. ترجمه مفردات ابن بیطار نیز که به نام *عموریگ* است، در دست است. در سال ۸۶۴ هـ.ق/ ۱۴۵۸ م، شخصی به نام قطب الدین چلبی، کتابهای خود را برای استفاده عموم (مردم) وقف کرد که کتابهای مذکور بعدها به کتابخانه عمومی واگذار شد. بعدها نیز شاهد وجود کتابخانه‌های مفتی احمد پاشا، پسر خضر بیگ و گدیک احمد پاشا و سایرین هستیم.

علاوه بر کتابخانه‌هایی که متعلق به مدارس بود و هم به روی اعضاء مدرسه‌ها و هم به روی عموم مردم باز بود، کتابخانه‌های شخصی نیز وجود داشت که این امر در بین تمام ملتها چیزی عادی است، کتابخانه‌های شخصی هم بعدها بعنوان کتابخانه‌های عمومی وقف شدند. ملافری (فناری) در کتابخانه خصوصی خود ده هزار جلد کتاب داشت. شاهزاده قورقود که خود دانشمند و شاعر بود، کتابخانه معظمی داشت و زمانی که از جایی به جای دیگر نقل مکان می‌کرد، کتابهایش را نیز با کاروان شترها حمل می‌نمود. مؤیدزاده عبدالرحمان افندی آماسیایی

از دانشمندان دوره بایزید دوم و یاوز سلطان سلیم، به غیر از کتابهای تکراری، کتابخانه ای هفت هزار جلدی که کتابهای کمیابی بودند، داشت. «عالی» مورخ می نویسد که رستم پاشا کتابخانه ای پنجهزار جلدی داشت.

در این دوره ها که عثمانیان هنوز چاپخانه نداشتند، اگر تهیه کتاب و هزینه فوق العاده استنساخ آنها در نظر گرفته شود، نمی توان از تحسین و تقدیر از همت ترکان در آن زمان برای تهیه این هزاران جلد کتاب خودداری کرد.

آثار معماری

معماری ترکان عثمانی با معماری سلجوقیان آناتولی و نیز معماری آل قرامان، آل اشرف، و آل آیدین که پس از سلجوقیان آمدند، تفاوت داشت، و با شیوه و اسلوبی دیگر پیشرفت کرد. در معماری عثمانیان، متانت و سادگی بیشتر از تزئین و نماسازی اساس قرار گرفته است.

معماری عثمانیان که از بورسه شروع و بتدریج روند تکاملی پیمود، در استانبول به اوج کمال خود رسید و در چهارچوب مرزهای گسترش یافته اش تا مجارستان، روم ایلی، عراق، سوریه، مصر، و حتی هند نیز کشیده شد.

پس از نخستین دوره معماری عثمانیان که از بورسه شروع شد، دوره کلاسیک آن که از اوایل قرن شانزدهم آغاز گردید، تا اوایل قرن هفدهم که مسجد سلطان احمد ساخته شد، ادامه پیدا کرد. معماری عثمانی از بعد از ساخته شدن یشیل جامع بورسه، در ۵۸۲۲ ق/ ۱۴۱۹ م، بیانگر خلاقیت سرشت عثمانیان است و این شیوه تا زمان ساخته شدن مسجد بایزید، پایه و اصلی برای مساجد استانبول نیز شد. در میان آثار معماری ترکان، مسجد اوچ شرف لی ادرنه (۱۴۳۲ م)، از لحاظ هنری حائز اهمیت زیادی بود، و ردپای معماری سلجوقیان در آن به چشم می خورد. (۱۴)

آثار متعددی از معماری عثمانی که نشانگر آغاز تکامل و پیشرفت به سوی کمال این هنر در استانبول است، وجود دارد. مسجدی که سلطان محمد فاتح به جای کلیسای ویران شده حواریون ساخت (۱۴۷۰-۱۴۶۲ م)، مسجد محمود پاشا که در سال ۵۸۶۷ ق/ ۱۴۶۳ م بنا گردید، و مسجد روم محمد پاشا که در سال ۵۸۶۷ ق/ ۱۴۶۳ م، در اسکدار بنا شد، همچنین مساجد مرادپاشا و محمد پاشا نشانجی که در همان سال در آقسرای ساخته شدند، و مسجدی که

توسط چندرلی زاده ابراهیم پاشا در سال ۵۸۸۳ ق/ ۱۴۷۸ م، در ابتدای منطقه اوزون چارشی^۱ بنا گردید، از آن جمله اند، بنای مساجد جامع عتیق علی پاشا در چنبرلی تاش^۲ و فیروزآغا در دیوان یولی^۳ در دوره ای نزدیک به بنای مسجد بایزید، شباهت زیادی به مساجد بورسه دارند.

هنگام ساختن مسجد جامع بایزید، مسجد قدیم سلطان محمد فاتح الگو قرار گرفت. سنان الدین یوسف، سازنده مسجد جامع سلطان محمد فاتح و معمار ایاس و معمار کمال الدین، از نخستین معماران ترک در استانبول بشمار می روند.^(۱۵) معمار ایاس چون وقفنامه ای^(۱۶) به تاریخ ذیحجه ۵۸۷۹ ق/ ۱۴۷۵ م دارد، بنابراین تاریخ فوتش باید بعد از تاریخ مذکور باشد.

در دوره تکامل بعد از آن، معمار خیرالدین بن معمار مراد، نخستین معمار بزرگ بشمار می رود. دوره معماری کلاسیک معماری عثمانی با این استاد که سازنده مسجد جامع بایزید است، شروع می شود. بنای مسجد چهارسال ونیم طول کشید و در سال ۹۱۱ هـ ق/ ۱۵۰۶ م به پایان رسید. مسجد جامع بایزید، به منزله پلی است میان مکتب معماری بورسه، و مکتب معمار سنان. مسجد و بیمارستان بایزید در ادرنه نیز از آثار معمار خیرالدین است.^(۱۷)

معمار سنان که خود مکتب جدیدی در معماری عثمانی به وجود آورد. کسی بود که مکتب معمار خیرالدین را به اوج کمال خود رساند. دوره ای که معمار سنان را پرورش داد، با عظمت ترین دوره امپراتوری [عثمانی] بود. لطفی پاشای وزیر، با حمایت از وی، او را وارد میدان کرد. سلطان سلیمان قانونی با تقدیر از وی در رشد و پرورشش همت گماشت.

معمار سنان که در دوره یاوز سلطان سلیم، از روستاهای قیصریه، بعنوان سرباز غیر منظم به اجاق غیربومی پذیرفته شد، بعداً وارد اجاق ینی چری شد و در دستجات سواره نظام سکنان تعلیم و پرورش یافت، و در جنگ موهاج شرکت کرد. پس از بازگشت از جنگ، فرمانده یکی از گروههای پیاده نظام ینی چریها شد، بعدها دوباره در همان اجاق زنبکچی باشی [فرمانده زنبکچی ها*] شد، و در جنگهای آلمان و عراق شرکت کرد.

در جنگ عراق، با راهنمایی لطفی پاشا، ساختن کشتیهایی در دریاچه وان به عهده وی واگذار شد، و وی سه قدرغه ساخت، و پس از بازگشت از جنگ، دوباره از اجاق ارتقا یافت و خاصکی شد. هنگام جنگ سلطان سلیمان قانونی در قرابوغدان، چون پلهای روی رودخانه پیروت، به علت باتلاقی بودن اراضی آنجا، قابل نگهداری نبود، بنابه توصیه لطفی پاشا، ساختن

1. Uzun çârşi 2. Çenberlitâş 3. Divânyolu

۴ Zenberekçi، زنبکچی ها (زنبورچی) هشتاد و دومین دسته یا گروه اجاق ینی چریها را تشکیل می دادند. زنبک عبارت بود از تیری که از برنز یا آهن می ساختند و با نیرویی معرق پرتاب می کردند (م).

پل به وی محول شد، و وی در طی سیزده روز پل استوار ساخت.

پس از بازگشت از این جنگ، به علت فوت عجم علی سی^(۱۸) معمار خاصه، به توصیه لطفی پاشا که در آن زمان صدراعظم بود، بعنوان خاصکی سنان آغا معمار باشی تعیین، و پس از آن مساجد و مساجد جامع زیادی که در رأس آنها مساجد جامع شهزاده و سلیمانیه قرار داشتند، و نیز در ادرنه بناهای زیادی از قبیل مسجد جامع سلیمیه، مسجد، مدرسه، مؤسسه خیریه، آرامگاه، بیمارستان، پل، کاروانسرا، قنات و آبرو، کاخ، مهمانسرا، مخزن (انبار)، حمام، که تعدادشان به سیصد و بیست و سه اثر می‌رسد، ساخت، که از این تعداد، هشتاد و دو بنا مسجد، پنجاه بنا مدرسه، چهارده بنا مؤسسه خیریه، شانزده بنا کاروانسرا، سی و دو بنا حمام، سه بنا بیمارستان، و پنج اثر دیگر قنات بود، و زیباترین این آثار مسجد جامع سلیمانیه و مسجد جامع سلیمیه واقع در ادرنه است. وفاتش در ۹۹۶ هـ/ق/ ۱۵۸۸ م، و قبرش در آرامگاه نزدیک مسجد جامع سلیمانیه است.

یادداشت‌های فصل سی و هشتم

۱. نخستین بنای مسجد سلطان محمدفاتح در سال ۸۶۷ هـ ق / ۱۴۶۱ م شروع، و در سال ۸۷۵ هـ ق / ۱۴۷۰ م، به پایان رسید، ولی چون بنای مذکور بر اثر زلزله ویران شد ساختمان بنای فعلی در سال ۱۱۸۵ هـ ق / ۱۷۷۱ م، شروع و باز در طی چهار سال به پایان رسید.
۲. مهرماه سلطان، دختر سلطان سلیمان قانونی، و همسر رستم پاشا دو مسجد یکی در ادرنه قاپی، و دیگری در اسکدار دارد.
۳. در میان مؤسسات خیریه نیمه اول قرن شانزدهم دارالفنون چوپان مصطفی پاشا، از مؤسسات ثروتمند بود. در سال ۹۲۸ هـ ق / ۱۵۲۲ م، در گیزه، مسجد و مدرسه‌ای با شانزده اتاق، و خانقاهی باده‌حجره، دوازده اتاق برای شاگردان و هفت مسافرخانه برای فقرا و ضعفا و آخور، آبدارخانه و غذاخوری، کوره نانویی، انبار و کتابخانه، ساخته شده بود.
۴. آش گندم عبارت بود از حلیم برنج یا لوبیا، گندم پخته شده در آب که بی نمک بود. در صورتی که به آن نمک می‌زدند، مانند آش و در صورتی که به آن شکر می‌افزودند، مانند آشوره (غذایی مانند شله‌زرد) خورده می‌شد.
۵. فودلا، پیده‌ای بود که زود از تنور جدا می‌کردند و اندکی ترش مزه بود. پیده نوعی نان که انواع ساده، قیমে‌دار و پنیردار آن را در ترکیه درست می‌کنند و غذایی شبیه پیتزای امروزی است («م»).
۶. آش آکشی Aksı، نوعی کمپوت ساخته شده از برنج، انگور سیاه، انگور قرمز، انجیر و قیسی بود.
۷. Zirvâ، نوعی شیرینی مرکب از نشاسته، شکر، کشمش، انجیر به اندازه مساوی بود.
۸. وقفنامه سلطان محمد فاتح، ص ۱۵، ۱۲۰ و به بعد. یک نسخه از ترجمه وقفنامه سلطان محمدفاتح در سال ۱۹۳۸ توسط مدیریت کل اوقاف منتشر شده است. در نخستین شماره نشریه موقوفات، نیز دفتر خلاصه حقوق بومیه مستخدمان (کارمندان) تحت عنوان «وقفنامه مهم دیگری مربوط به دارالفنون سلطان محمدفاتح» توسط پرفسور سهیل اؤنور منتشر شده است (ص ۴۰). در تاریخ ۸۹۴ هـ ق / ۱۴۸۹، در کادر پزشکی بیمارستان سلطان محمد فاتح یک نفر رییس اطباء (حکیم‌باشی)، معاونش و علاوه بر آنها شش نفر طبیب مسلمان، مسیحی و یهودی و سه نفر چشم‌پزشک و دو نفر جراح وجود داشتند (ذیل علی فصل الاخیان الفتیان، ص ۳۷۹).
۹. دفتر مهمه، شماره ۳۱، ص ۳۷۶.
۱۰. سفرنامه اولیا چلبی، ج ۳، ص ۴۶۶-۴۷۰.
۱۱. از بیمارستان سلیمانیه، اکنون بعنوان چاپخانه ارتش استفاده می‌شود. در داخل بیمارستان سلیمانیه، آبدارخانه، آشپزخانه، حمام وجود داشت. و دارای بیست و شش اتاق بود. مدرسه (دانشکده) طب هم که طیخانه گفته می‌شد، داروخانه‌ای داشت. در بیمارستان که در آن هر روز صبح زود باز می‌شد، بیماران مراجعه‌کننده به طور رایگان مداوا می‌شدند و به آنها دارو نیز داده می‌شد.
۱۲. وقفنامه سلطان محمد فاتح، نسخه چاپ شده کاخ توپقاپی، ص ۱۱۹.
۱۳. وقفنامه چوپان مصطفی پاشا (مدیریت کل اوقاف، بخش کتابهای قدیمه)، و به نقل از آن، معلم جودت، ذیل علی فصل الاخیان الفتیان، ص ۲۶۹.
۱۴. معمار ا. صائم اولگن، «نشریه اوقاف» شماره ۱، ص ۹۲.

۱۵. بنا به روایت از میان آنها، سنان الدین یوسف معروف به معمار سنان قدیم، معمار مسجد جامع سلطان محمد فاتح است. سنان الدین یوسف که جزو دوشیرمه‌ها [گروهی از سربازان ینی چری] بود، دو وقفنامه یکی به تاریخ ۸۸۶۹ ق/ ۱۴۶۴ م، و دیگری به تاریخ ۸۸۷۳ ق/ ۱۴۶۸ م داشت. وی در محله قزناشی | Kızıtaşi، مسجد، مدرسه و زاویه‌ای ساخت. در وقفنامه‌اش نامش «سنان الدین یوسف بن عبدالله عقیقی» آمده است. مسجد قمری Kumrulu | در منطقه نشانجی فاتح [سلطان محمد] را نیز او ساخته است و قبرش نیز همانجاست. قبر معمار ایاس از معماران دوره سلطان محمد فاتح نیز در آرامگاه مسجدی که در اول سراج‌خانه قرار دارد، می‌باشد. معمار کمال الدین از معماران دوره سلطان بایزید دوم بود و حدیقه الجوامع می‌نویسد وی در قبرستان مقبره صدر اعظم سنان پاشا واقع در دیوان یولی مدفون بود، که بعداً به قبرستان مسجد جامع بایزید انتقال داده شد. مسجد و محله‌ای نیز به نام او وجود دارد (حدیقه الجوامع، ج ۲، ص ۲۶، جلال اسد، هنر ترک، ص ۵۰).
۱۶. دفتر قبالات املاک آرشیو نخست وزیری، شماره ۲۵۱، ص ۳۹۰. وقفنامه این مسجد، باید همان وقفنامه مسجدی باشد که در ابتدای سراج‌خانه ساخت.
۱۷. مویخ عالی می‌نویسد، معمار خیرالدین ابن معمار مراد، حصارهای گالاتا را که در سال ۸۹۱۵ ق/ ۱۵۰۹ م بر اثر زلزله ویران شد، ساخت. (ج ۱، چاپ نشده، ص ۲۰۱).
۱۸. Acem Alisi، وی در استانبول مسجد و محله‌ای به نیام خود دارد. احتمال دارد که وی همان معمار درویش علی که وقفنامه مویخ اوایل صفر ۹۱۸/ اواخر آوریل ۱۵۱۲، وی بعدها پیدا شد، باشد.

فصل سی و نهم

برخی از دانشمندان مشهور عثمانی از تأسیس این دولت تا اواسط قرن شانزدهم میلادی

شخصیتهایی که در تاریخ عثمانی صاحب هویت علمی بودند، در حدی که بتوانند از لحاظ علم و اندیشه دوره و یا مکتبی جدید به وجود آورند، نبودند. آنها به همان شیوه و اصول کلاسیک که از قدیم الایام در شرق وجود داشت، تعلیم و رشد یافته بودند، و تنها در این حد اظهار وجود کردند و در چهارچوب دولت عثمانی خدمات بزرگی در پیشرفتهای علمی انجام دادند، که زندگینامه مختصر عده‌ای از بزرگان آنها در زیر ذکر می‌شود.

داود قیصر به‌ای

همان‌گونه که در جلد اول گفته شد، وی نخستین مدرس [استاد] مدرسه ازنیق بود که اورخان غازی ساخته بود. نام پدرش محمود بود. وی شخصیتی ارزشمند بود که هم در علوم صوری (مدرسه) و هم در علوم معنوی (تصوف) تحصیل کرد و تخصص یافت. تحصیلات اولیه خود را در سرزمین خویش انجام داد و بعد به قاهره، که در آن زمان مرکز ویژه ادبیات عرب و علوم شرعی بود، رفت، و پس از گذراندن دوره تخصصی به کشور خویش بازگشت. وی تنها به علوم مدرسه‌ای بسنده نکرد، و به تصوف نیز پرداخت. با انتساب به کمال الدین کاشانی از خلفای [نمایندگان] شیخ صدرالدین قونوی پسر شیخ الاکبر محی الدین عربی، از نظر عرفانی نیز به

کمال رسید. شاگردانی در کشور خویش تربیت کرد. اورخان غازی، پس از اطلاع از شهرت وی از او دعوت به عمل آورد، و او را بعنوان مدرس مدرسه ازنیق منصوب کرد، و تا زمان فوتش در سال ۵۷۵۱ ق/ ۱۳۵۰ م، در آنجا به مدرسی پرداخت. قبرش در چنار دیبی^۱ واقع در ازنیق است. داود قیصریه ای با نوشتن شرحی کامل بر فصوص الحکیم اثر بزرگ محی الدین عربی، تخصص و مهارت خود را نشان داد. این اثر وی به علت اهمیتش در هندوستان به چاپ رسید. وی سیزده اثر دیگر دارد، که تقریباً همه آنها آثار فلسفی است. شرح قصیده خمربه، مراتب توحید، شرح بر قصیده طائیه^(۱) از عارف بزرگ ابن فارض، شرح عروضی اندلسی و نهایت البیان، از آن جمله اند. داود قیصریه ای نخستین کسی است که فلسفه محی الدین عربی (وحدت وجود) را در سرزمین عثمانی رواج داد.

ملافناری

نام ملافناری که به خاطر احاطه فکری و علمیش شهرت فراوانی کسب کرد، شمس الدین محمد، و نام پدرش حمزه بود. در ۵۷۵۱ ق/ ۱۳۵۰ م، متولد شد. پدرش حمزه بن محمد به طور غیر مستقیم خلیفه صدرالدین قونوی بود، و چون در قصبه فتر (فنار) واقع درینی شهر بورسه به دنیا آمده بود، از این رو به نام فناری (فتری) شهرت یافت.^(۲)

ملافناری از علاء الدین که قراخوجه (خواجه) نامیده می شد، درس گرفت، بعد نزد جمال الدین آقسرای، مدرس مدرسه زنجیرلی، واقع در آقسرای قونیه درس خواند. در سال ۵۷۷۸ ق/ ۱۳۷۶ م، از آنجا به قاهره رفت. پس از کسب فیض از محضر دانشمند بزرگ ملاکامل بایبوردی (متوفی ۵۷۸۶ ق/ ۱۳۸۴ م) به کشور خویش بازگشت.

ملافناری علاوه بر درسهای صوری به تصوف که طریقت پدرش بود نیز اهمیت داد، و فلسفه محی الدین عربی را ترویج کرد. وی در بورسه، ابتدا به مدرسی و بعد به قضاوت پرداخت،^(۳) و مورد توجه و تقدیر یلدرم بایزید قرار گرفت، و از فکر و مطالعاتش در امور دولتی استفاده شد.^(۴) به دفعات به مصر رفت. دانشمندان مصر و سوریه مفتون فضیلت وی شدند. با وجود این، انتساب او به فلسفه وحدت وجود را نقضی برای وی بشمار آوردند.^(۵) زیرا در محیطهایی مثل مصر و سوریه مخالفانی علیه فلسفه محی الدین عربی وجود داشت. آنها تا آنجا پیش رفتند که محی الدین عربی را تفکیر کردند. از این رو، با اینکه به ملافناری هم به همان

1. Çınâr Dibi

دلیل با بدبینی می‌نگریستند، ولی وی اهمیتی بدان نداد. حتی بنا به دعوت ملک مؤید شیخ، سلطان مملوک در ۸۲۲ هـ ق/ ۱۴۱۹ م، به قاهره رفت. هنگام ملاقات با علمای قاهره، به هیچ وجه درباره فلسفه محی‌الدین عربی بحث نکرد، و فقط درباره مسائل دیگر به مذاکره پرداخت. بدین سبب، برخی از تاریخنگاران مصر، مناظره ملافنااری را که امام علوم عقلیه و نقلیه بود، به علت عدم مباحثه عمیق با علمای مصر، و یا خبره نشمردن آنها، و یا به علت اینکه وی هوادار محی‌الدین عربی بود، توأم با محذوراتی تلقی کرده‌اند.^(۶)

ملافنااری در زمان چلبی سلطان محمد، از پادشاه رنجید و نزد محمد بیگ قرامان اوغلی رفت^(۷) و محمد بیگ او را مورد احترام قرار داد، و یکهزار آقچه معاش (حقوق) برای خود وی و پانصد آقچه نیز برای شاگردانش اختصاص داد. پس از غلبه چلبی سلطان محمد بر قرامان اوغلی، ملافنااری را همراه خود به بورسه برد، و مقام قاضیگری را دوباره به وی داد، و به او در هر کاری صلاحیت و اختیارات داد و این مسئله موجب به هم خوردن روابط وی با وزیران شد. ملافنااری تا زمان مرگش موقعیت ممتاز خود را حفظ کرد.

ملافنااری زاده در رجب سال ۸۳۴ هـ ق/ مارس ۱۴۳۱ م در بورسه فوت کرد. در قلمرو عثمانی از او بعنوان امام اعظم یاد می‌شد. قبرش نزدیک مسجد جامع است. وی از خود کتابخانه‌ای با حدود یکهزار جلد کتاب بجا گذاشت.^(۸) در بورسه وقفنامه مسجد و مدرسه‌ای به تاریخ ۸۳۳ هـ ق/ ۱۴۳۰ م دارد. در وقفنامه اش از او بعنوان «سلطان العلما الاعلام ملک ائمه اهل اسلام صدر و صدور و شیخ الاسلام» توصیف شده است.

ملافنااری درباره تفسیر، تصوف، فقه، اصول فقه، کلام، منطق و بلاغت آثار زیادی نوشته است، و آنموزج العلوم، که در آن از حدود صد علم و فن بحث شده و تألیفش به نام اوست متعلق به پسرش محمد چلبی است، که از حدیقه الانوار فخرالدین رازی جمع آوری شده است. عین الاعیان که تفسیر سوره فاتحه است و آن را به نام محمد بیگ قرامانی نوشته، چون به مناسبتی از تصوف، کلام، اصول، معانی، بلاغت و سایر علوم نیز بحث می‌کند، اهمیت زیادی دارد. این اثر به چاپ رسیده است. با بررسی آثار مهمی درباره اصول فقه او، اثر خود به نام فصول البدایع لاصول الشرایع را در طی مدت سی سال به رشته تحریر در آورد و به پایان رساند.^(۹) این اثر با ارزش نیز به چاپ رسیده است.

ملافنااری متجاوز از یکصد اثر دارد، شرح آثار تصوفی صدرالدین قونوی و تعلیقات بر اصطلاحات صوفیه اثر کاشانی که از خلیفه‌های صدرالدین بود، از آن جمله‌اند.

ملافناری پس از داود قیصریه ای، سعی در انتشار فلسفه وجود در قلمرو عثمانی کرد، و در عین حال با دانشمندانی که در مدرسه تربیت کرد، مؤسس مکتب علما در قلمرو عثمانی است. تقریباً همه علمایی که پس از وی پرورش یافتند، منتسب به مکتب ملافناری هستند. به خاطر احترامی که نسبت به وی قائل بودند، پسر ونو اش این امتیاز را به دست آوردند که برای نخستین بار، با یکصد آچه مقرر روزانه به مدرسی پردازند. عده ای بر این عقیده اند که هنگام مرگ یکصد و پنجاه هزار سکه طلا داشت، و مردی سخی و جوانمرد بود.^(۱۰)

شیخ بدرالدین محمود

نظر به اینکه زندگینامه شیخ بدرالدین محمود، هنگام بحث از وی به خاطر عصیانش در جلد اول آمده است، از این رو از تکرار آن در اینجا، خودداری کرده، و فقط به توضیحاتی درباره برخی از آثارش می پردازیم.

از مشهورترین آثار شیخ بدرالدین، واردات است درباره تصوف و جامع الفصولین و لطائف الاشارات درباره فقه، و تسهیل که شرحی است بر آن. واردات، توسط صوفیان، و جامع الفصولین نیز توسط علما، بعنوان اثری بس مهم پذیرفته شده و مورد بررسی قرار گرفته است.

افکار فلسفی و نظریه های بدرالدین درباره وحدت وجود، بهشت و دوزخ، فرشته و شیطان، و انسان کامل، در واردات، به چشم می خورد. شرحهایی بر واردات نوشته شده است. بدرالدین به خاطر همین اثر، مورد انتقاد عده ای قرار گرفت، و عده ای نیز با تأویل سخنانش، از او دفاع کرده اند. واردات، اثری است که باید از طرف متفکران مورد بررسی قرار گیرد. شیخ بدرالدین در جمادی الاول ۸۱۳/ سپتامبر ۱۴۱۰، شروع به نوشتن جامع الفصولین کرد و پس از نه ماه، یعنی در ۲۸ صفر ۸۱۴، آن را به پایان رساند. این اثر با ارزش که در چهل فصل تنظیم یافته است، از ترکیب الفصول^(۱۱) اثر محمد اسروشی که فقط درباره معاملات از نظر فقه بحث می کند، و فصول^(۱۲)، اثر مرگینانی، به وجود آمده است، و بدرالدین با اضافه کردن مطالعات خود، و نمونه های موجود درباره فتوی در گنجینه قاهره، نظریات و عقاید خود را بیان کرده است.

شیخ بدرالدین سیماوناوی، اثر دیگر خود به نام تسهیل را که در سال ۸۱۶ هـ ق/ ۱۴۱۳ م، در ادرنه شروع به نوشتن آن کرده بود، پس از انتقال به ازنیق، در جمادی الآخر سال ۸۱۸، تکمیل

کرد. این اثر، همان گونه که قبلاً گفته شد، شرحی بر لطائف الاشارات اثر دیگر بدرالدین است. بعد از مرگ بدرالدین، اگر طریقت و مشربهای صوفیان سیماونا— که در تاریخ عثمانیان بدانها برخورد می‌شود— مورد بررسی قرار گیرد، می‌توان احتمال داد که بدرالدین کاملاً پیرو عقاید باطنی و درصدد انتشار آن بود. مطالعات دوکاس، مورخ معاصرویی، و نیز روایت ادریس بتلیسی صاحب هشت بهشت، دربارهٔ شیخ بدرالدین،^(۱۳) بررسی و مطالب فوق را دربارهٔ وی تأیید می‌کند.

خضریگ

خضریگ که در میان دانشمندان قرن پانزدهم ترک، بحقیقت صاحب فضیلت بود، بنا به روایت او از احفاد خواجه ناصرالدین مستوفی (وزیر مالیه) سلجوقیان آناتولی که به خواجه نصرالدین اشتهار داشت، بود. هنگامی که پدرش قاضی جلال درمسند قضاوت سیوری حصار قرار داشت، خضریگ در آنجا به دنیا آمد.

خضریگ ابتدا از پدرش تعلیم دید. بعد از اینکه از ملایغن (یی‌ین)، از شاگردان ملا فناری، گواهینامه گرفت، در زادگاه خود سیوری حصار مدرس شد. وی شخصی باهوش و آگاه بود. به تبعات پرداخت و درسایه علم و دانشش شهرت یافت، به خاطر تحقیق نیروی قضاوت و تفهیم مسایل علمی، ملا فناری ثانی بشمار آمد.

خضریگ پس از فتح استانبول، نخستین قاضی آنجا شد. پادشاه [سلطان محمد فاتح]، او را از قبل می‌شناخت. مجاب کردن دانشمند صاحب فضیلتی که در نخستین سال سلطنت سلطان محمد فاتح از مصر و سوریه به استانبول آمد، در حضور پادشاه، موجب گردید که سلطان، خضریگ را به مقام قضاوت انتخاب نماید.^(۱۴) خضریگ عامل مهمی در ادامه و انتشار مکتب ملا فناری شد.

وی تا سال فوتش، یعنی ۵۸۶۳ هـ/ق ۱۵۴۹م، در مقام خود [قاضی استانبول] باقی ماند. دانشمندان، خضریگ را که افرادی، چون پسرش سنان پاشا، صاحب تضرعات، و پسران دیگرش احمد پاشا و یعقوب پاشا، و دانشمندانی چون مصلح الدین قسطلانی، خیالی، علاء الدین عربی، خوجه (خواجه) زاده بورسه‌ای، خطیب زاده، تاجی زاده، (معارف) زاده، محمد و میریم چلبی ریاضیدان، پسران قاضی زاده رومی و قاسم ریاضیدان و دیگران را، که از افتخارات نیمه دوم قرن پانزدهم بودند، تربیت کرده بود، «انبان علم» می‌نامند.

علی قوشچی

وی در ماوراءالنهر متولد شد، هنگام اقامت در سمرقند، از الغ بیگ و قاضی زاده رومی، ریاضیات و هیئت فراگرفت. بعد به کرمان رفت و پس از تکمیل تحصیلاتش در آنجا، به سمرقند بازگشت. هنگام اقامت در کرمان، رساله‌ای تحت عنوان حل اشکال قمرنوشت و پس از مرگ قاضی زاده رومی، مدیر رصدخانه شد.

وی پس از کشته شدن الغ بیگ، نزد اوزون حسن بیگ، فرمانروای آق‌قویونلوها رفت، و از جانب وی، بعنوان سفیر نزد سلطان محمد فاتح اعزام شد. پس از انجام مأموریت سفارتش، وارد خدمت دولت عثمانی شد، و مدرس یکی از مدارس صحن ثمان گردید. علی قوشچی که در ۲۳ شوال/۸۷۷ مارس ۱۴۷۳ م.، بناز نشسته شد، یک سال ونیم بعد، یعنی در ۵۸۷۹ ق/۱۴۷۴ م، فوت کرد و در محله ایوب دفن گردید.

علاوه بر آثار او درباره بلاغت، قواعد، منطق و تفسیر، شهرت اصلی او در نجوم و ریاضیات بود. اثر خود تحت عنوان رساله فی الهیة را به زبان فارسی نوشت. آنگاه هنگام جنگ سلطان محمد فاتح با اوزون حسن، آن را به عربی ترجمه کرد و آن را فتحیه نامید. همچنین نام رساله فی الحساب خود را که به زبان فارسی نوشته بود و بعد به عربی ترجمه اش کرد، رساله محمدیه نامید و آن را به سلطان محمد فاتح تقدیم کرد. علی قوشچی شرحی بر اثر علامه محمد بن مسعود شیرازی، تحت عنوان التحفة الشاهیه فی الهیة، نوشت که نسخه‌ای از آن تحت شماره ۲۶۴۳، در کتابخانه ایاصوفیه موجود است. مهمترین اثرش، شرحی است که بر زیج الغ بیگ نوشته است

خوجه «خواجه» زاده مصلح الدین مصطفی

یک معنی خوجه [خواجه]، ثروتمند و بازرگان است. به علت اینکه پدر وی بازرگانی ثروتمند بود، مصلح الدین مصطفی با عنوان خوجه [خواجه] زاده شهرت یافت. با اینکه پدرش، فرزندان خود را به امر تجارت تشویق می‌کرد، ولی مصلح الدین از میان دیگر برادرانش امر تحصیل را ترجیح داد، و با وجود ممانعت و جلوگیری پدرش، وی از خواسته اش صرف نظر نکرد. حتی چون پدرش از پرداخت مخارج تحصیل وی خودداری کرد، یادداشت‌هایش را از مطالعه کتابها، روی کاغذهای حلوافروشی می‌نوشت، و بدین ترتیب تحصیلات خود را با ناراحتی و فشار زیادی ادامه

داد. پس از اینکه از خضر بیگ — که قبلاً از وی سخن رفت — گواهینامه گرفت، مُعید او شد. خضر بیگ به وی بیش از همه شاگردانش علاقه داشت؛ و برای پاسخ به برخی از سؤالاتی که از وی می‌شد، با گفتن «به عقل سلیم رجوع کنید»، آنها را به خواجه زاده حواله می‌داد.

خواجه زاده پس از فراغت از تحصیل، ابتدا مدرس مدرسهٔ اسدییه در بورسه شد و مدت شش سال در آنجا به مدرسی پرداخت. بنا به توصیهٔ استادش خضر بیگ — که قاضی استانبول شده بود — سلطان محمد فاتح که دانشمندان ارزشمند را در استانبول گرد می‌آورد، او نیز بنا به فرمان پادشاه به استانبول آمد. سلطان محمد فاتح که در آن هنگام عازم ادرنه بود، وی را که توسط محمود پاشا وزیراعظم به حضور پذیرفته بود، مورد تفقد قرار داد. پادشاه چون در مقابل سؤالاتی که از او می‌کرد پاسخهای مناسب و معقول می‌گرفت، به این نتیجه رسید که وی از ملا زیرک (زیرق) برتر است. سلطان محمد پس از آنکه او را از حضورش مرخص کرد، مبلغ ده هزار آقچه برایش فرستاد، و پس از اینکه او را به سمت مدرسی [استادی] منصوب نمود. مجدداً به حضورش فرا خواند.

خواجه زاده پس از آن رسماً وارد صنف علما شد و بعنوان قاضی عسکر انتخاب گردید. ولی بر اثر نفوذ گروهی که چشم دیدن پیشرفت و اقبال او را نداشتند، و محمد پاشا قرامانی در رأس آنها قرار داشت، او از چشم پادشاه افتاد، و بعنوان مدرس در مدرسهٔ سلطانیه، به بورسه فرستاده شد. وی هنگامی که در ایزنیک مدرس و قاضی بود، برای مباحثه با خطیب زاده، به استانبول فراخوانده شد. هدف محمد پاشا قرامانی، از این کار تحقیر و شکست دادن وی بود.

سنان پاشا، پسر خضر بیگ، چون از قدرت علمی خواجه زاده و خطیب زاده که همشاگردیهایش بودند، کاملاً اطلاع داشت، نزد محمد پاشا قرامانی رفت، و گفت: اگر برای امید هستی که خطیب زاده در این امر موفق خواهد شد، چنین چیزی امکان ندارد، و خواجه زاده او را شکست خواهد داد». از این رو خواجه زاده برای اشتغال به کارش مجدداً به ایزنیک فرستاده شد.

به دنبال فرمانروا شدن بایزید دوم، خواجه زاده با حقوق روزانه یکصد آقچه به مدرسی مدرسهٔ سلطانیه و نیز قاضیگری بورسه تعیین شد، و شهرتش تا ایران و آسیای مرکزی گسترش یافت. حتی سلطان حسین بایقرا، (متوفی ۹۱۲ هـ/ق ۱۵۵۶ م)، دانشمندی خراسانی را همراه سفیری — که برای عرض تبریک به مناسبت جلوس بایزید دوم به استانبول فرستاده بود — برای فراگرفتن درس از خواجه زاده فرستاده بود.

علاءالدین طوسی، دانشمند مشهور، پس از بازگشت از سرزمین عثمانیان، هنگام ملاقات با علی قوشچی معروف که هنوز به استانبول نیامده بود، به وی گفت: «پس از رفتن به استانبول با کوسج [کوسه] که خواجهزاده نامیده می‌شود، مدارا کنید، او مردی محقق، و درعلم فوق‌العاده موشکاف است»، و بدین ترتیب سفارش او را کرد. سلطان محمد فاتح، پس از اینکه علی قوشچی به استانبول آمد، نظرش را درباره‌ی خواجهزاده، که درجایی اشتباه و خطای وی را تصحیح کرده بود، پرسید. علی قوشچی گفت: «در میان رومیان و ایرانیان، نظیر او وجود ندارد»، و سلطان محمد نیز اضافه کرد، «حتی در میان اعراب نیز بی نظیر است.»

سلطان محمد فاتح به خواجهزاده و علاءالدین طوسی (متوفی ۸۶۰ هـ/ق/ ۱۴۵۵ م در سمرقند)، دستور داد تا به بررسی کتاب تهافت، حجة الاسلام امام محمد غزالی (متوفی ۵۰۵ هـ/ق/ ۱۱۱۱ م) که درباره‌ی کلام و اثری فلسفی بود،^(۱۵) بپردازند و خود اثری درباره‌ی آن بنویسند. خواجهزاده این اثر را مطالعه، و نتیجه‌ی مطالعاتش را در طی چهارماه و طوسی نیز در طی شش ماه نوشتند. سلطان محمد فاتح دو برابر پولی را که به طوسی داده بود (بازده هزار آقچه)، به خواجهزاده داد. علاءالدین طوسی از این عمل سلطان رنجید، و از حقوق یکصد آقچه‌ای خود در روز صرفنظر کرد و به کشور خویش بازگشت.

اثر خواجهزاده (تهافت) آنچنان در میان علما شهرت پیدا کرد که جلال دوانی دانشمند مشهور، هنگامی که نسخه‌ای از آن را که شاگردش مؤیدزاده عبدالرحمان افندی از آناتولی آورده بود، مطالعه کرد پس از تحسین زیاد گفت:

«از فکر من هم می‌گذشت که چنین کتابی بنویسم، ولی با دیدن این اثر دیگر نیازی به نوشتن نیست، خداوند از کسی که این کتاب را نوشته و از کسی که این کتاب را برایم آورده است، راضی باشد.» این اثر (تهافت) خواجهزاده همراه با اثر امام غزالی و ابن رشد چاپ شده است.

خواجهزاده در اواخر عمر فلج شد، در روز پنجشنبه ۱۲ رمضان ۸۹۳ / ۱۴۸۸ م، زمانی که مفتی بورسده بود، فوت کرد، و در محلی واقع در پشت خیابانی که مدرسه‌ی امیر سلطان قرار دارد، دفن شد. این دانشمند با ارزش، آثاری با نام مواقف^(۱۶) و طوابع^(۱۷) درباره‌ی کلام، و شرح هدایه^(۱۸) درباره‌ی فقه و تلویح^(۱۹) درباره‌ی اصول فقه و شرح و حاشیه‌ی ای بر عزی^(۲۰) درباره‌ی دستور زبان دارد.

مُلا خسرو

سلطان محمد فاتح، دربارهٔ ملاخسرو که در سالهای نیمهٔ دوم قرن پانزدهم، زمان رشد حکومت عثمانی از علمای والامقام فقه بود، گفته بود که وی «ابوحنیفهٔ زمان است» و بدین ترتیب او را تقدیر کرد و مایه افتخار دانست. پدر ملاخسرو منتسب به عشیره ای ترکمن در «پِرکوی»^۱ واقع در نزدیکی یوزقات بود. نام این دانشمند محمدخسرو، و نام پدرش فرامرز بود و پدر بزرگش نیز ترکمنی به نام علی بود.^(۲۱)

ملاخسرو که در میان حقوقدانان اسلامی امروز نیز مقامی والا دارد، با اثر با ارزش خود به نام *دُرر و عُرر*، که شامل متن و شرحی بر آن است، شهرت پیدا کرد. ملاخسرو از یوسف بالی که از اولادان ملافناری بود، درس و گواهینامه گرفت، و در بورسه به مدرسی پرداخت، بعد قاضی ادرنه شد، و در نخستین جلوس سلطان محمد [فاتح]، با اینکه بعنوان قاضی عسکر انتخاب شد، ولی به دنبال فرمانروایی مجدد سلطان مراد دوم، او نیز از مقام قاضی عسکری کناره گرفت و همراه شاهزاده [سلطان محمد] به مانیسا رفت. با اینکه سلطان محمد به او پیشنهاد کرد که در مقام قاضی عسکری خود بماند، او قبول نکرد و گفت: «شما را به هنگام غزلتان ترک نمی‌کنم» و همراهش رفت.

ملاخسرو، سلطان محمد فاتح را پس از جلوس بر تخت سلطنت - با حقوقی که برایش تعیین کرده بود - ترک نکرد. پس از وفات خضربیگ در سال ۸۶۳ هـ ق/ ۱۴۵۸ م، به مقام قاضیگری استانبول تعیین شد. حتی شغل قاضیگری گالاتا، ایوب واسکدار که بلاد ثلاثه نامیده می‌شدند نیز بدان اضافه شد. وی همزمان با رسیدگی به امور مربوط به وظایفش در این مقام، در اوقات مناسب به استنساخ کتابها نیز می‌پرداخت.

وی پس از آگاهی از این مسئله که سلطان محمد فاتح در نظر دارد در یک مجلس عروسی ملاگورانی را در سمت راست و او را در سمت چپ خویش بنشانند، رنجیده‌خاطر شد، و در ۸۶۷ هـ ق/ ۱۴۶۲ م، استانبول را ترک کرد و به بورسه رفت. مدرسه ای ساخت و به تدریس پرداخت. سلطان محمد در صدد جبران اشتباهش برآمد، و ملاخسرو را به استانبول فراخواند. او را بعنوان مفتی، یعنی شیخ الاسلام منصوب کرد. وی تا تاریخ فوتش یعنی ۸۸۵ هـ ق/ ۱۴۸۰ م، در این مقام ماند. پس از مرگ، جنازه اش را به بورسه منتقل، و در مدرسه اش دفن کردند.^(۲۲)

ملاخسرو علاوه بر *دُرر* که مربوط به فقه است و شرح آن یعنی *عُرر*، آثار دیگری مانند شرح

تلویح و مرقات درباره اصول فقه، و شرح مرقات تحت نام مرآت، و شرح مفتاح درباره بلاغت و برخی حواشی دیگر دارد. دُرر و غُرر را که دستنوشته خود اوست، و نیز مرآت و مرقات را به سلطان محمد فاتح تقدیم کرده است. از این آثار تقدیم شده، دُرر در میان کتابهای کتابخانه کوپرولو، مرقات نیز در بین کتابهای کتابخانه ینی جامع [مسجد جامع جدید] موجود است. در پایان دُرر، کنیه خود را «انا الفقیر محمد بن فرامرزن علی»، و در مرقات نیز بعنوان «محمد بن فرامرزن علی» آورده است. وی اشعاری به زبان ترکی و عربی نیز دارد.

شمس الدین احمد خیالی

خیالی اهل ازنیق، و پدرش قاضی بود. وی که به تیزهوشی اشتهار داشت، تخلصش بیشتر از نام ودانشش موجب شهرت وی شد. از خضریبگ گواهینامه [دیپلم] گرفت و معید وی شد. پس از رسیدن به مقام مدرسی [استادی] با روزی یکصد آقچه مستمری، به مدرسی مدرسه ازنیق منصوب شد. (۲۳) خیالی در سال ۸۷۵ هـ ق/ ۱۴۷۰ م، درسی و سه سالگی فوت کرد و اگر در سنین جوانی فوت نمی‌کرد، در صف اول دانشمندان قرار می‌گرفت. (۲۴) تنها او بود که در یک بحث علمی یک بار توانست بر خواجه زاده— در تمام عمرش— غلبه کند. خواجه زاده که او را رقیبی برای خود تلقی می‌کرد، به خاطر تیزهوشی و دانشش از وی دوری می‌کرد. خواجه زاده پس از اطلاع از خبر فوت وی، گفت: «فقط حالا می‌توانم با خاطری آسوده بخوابم و بیدار شوم». خیالی اثری به نام حاشیه شرح عقاید دارد (۲۵) که به اسم وزیر اعظم محمودپاشا— که از وی حمایت می‌کرد— است. خیالی شرحی کامل بر قصاید نونیه استادش خضریبگ دارد، که برتر از سایر شرحهای نوشته شده می‌باشد. وی با سه زبان شعر می‌گفت. (۲۶)

سنان پاشا

وی پسر دانشمند مشهور، خضریبگ، و از نظر علمی بالاتر از پدرش بود. شیوه و روشی بسیار جالب مخصوص خود داشت و بیانش بس قوی بود. در میان دانشمندانی که در اواخر قرن پانزدهم میلادی ظهور کردند، بحق متفکرترین آنان بود. مکتب آزادی اندیشه که وی تأسیس کرده بود، با اعدام ملا لطفی توقاتی، شاگرد بارزشش بسته شد. وی در میان رجال دولت و

مردم، بعنوان خواجه پاشا شهرت یافت.

سنان پاشا، پیش پدرش تحصیل کرد. در ادرنه به شغل مدرسی پرداخت. بعد، از طرف سلطان محمد فاتح، بعنوان استاد خودش تعیین گردید. تیزهوشی او، علاوه بر فضل و کمالش، او را تا مقام پاشایی رساند (۵۸۷۵ ق/ ۱۴۷۰ م). در این مقام بود که شاگرد خود، ملا لطفی را بعنوان کتابدار کتابخانه خصوصی دربار تعیین کرد. در سال ۵۸۸۱ ق/ ۱۴۷۶ م، به جای گدیک احمد پاشا، وزیر اعظم شد. نزدیک به یک سال در این مقام ماند. بعد، به علتی که هنوز روشن نشده است، روابطش با پادشاه به هم خورد، و عزل و زندانی گردید. علمای استانبول در مقابل این عمل جبهه گرفتند. از این رو، سلطان، سنان پاشا را از زندان آزاد کرد، قاضیگری سیوری حصار را بدو داد. اما مجدداً دستور داد تا او را در ایزنیک بازداشت و زندانی کنند. باز به اصرار علما، ناچار از آزاد کردن وی شد. در این دوران مصیبت زده، شاگردش ملا لطفی، نیز همراهش بود. سنان پاشا، تا سال فوت سلطان محمد فاتح، مدت پنج سال، در سیوری حصار ماند. پس از به فرمانروایی رسیدن بایزید دوم، عنوان وزارتش بدو باز پس داده شد، (۲۷) و با روزی یکصد آقچه، به استادی دارالحدیث ادرنه منصوب گردید. بنابه روایت، هنگامی که در سنجق گلیبولی بود، بازنشسته شد. در سال ۵۸۹۱ ق/ ۱۴۸۶ م، فوت کرد، و در قبرستان تر به واقع در ایوب، و بنابه روایتی دیگر، در گلیبولی دفن شد.

سنان پاشا، پس از پدرش شاخهٔ مکتب سنان پاشا از مکتب خضربیگ (مکتب ملا فناری) را تأسیس کرد. وی شاگردان با ارزشی چون ملا لطفی توفاتی، ساری گرز محی الدین [محی الدین ساری گرز] اهل بالیکیسیر، قرابالی اهل آیدین، تاج الدین ابراهیم، محمود ریاضی دان، پسر قاضی زادهٔ رومی، بدرالدین محمود، اهل قراسی [قره سی]، و از ریاضیدانان، محی الدین محمد موسیقی شناس، مولانا عبدالرحمان مؤیدزاده، شیخ حاجی چلبی، را تعلیم و پرورش داد، که از میان آنها ملا لطفی، ابن کمال مشهور را، و او نیز ابوسعود را پرورش داد، و آنها به دانشمندان دین، فلسفه و حقوق، گواهینامه دادند که بحق جزو افتخارات عثمانی در قرن شانزدهم بودند.

سنان پاشا همواره مجلس و محفلی تشکیل می داد، شخصیت‌هایی همچون مصلح الدین قسطلانی، خطیب زاده محی الدین، خواجه زاده، زنیلی احمد افندی [احمد افندی زنیلی]، از پیروان این محفل بودند. (۲۸)

صمیمیت، فکر و نیروی ایمان، و هنر بیان و جملات فلسفی و ادیبانه‌ای که هم در

تضرعات، و هم در تذکره اولیای او به چشم می خورد، خواننده را به دنبال خود می کشاند. تقلید از طرز بیانی که در تضرعات وجود دارد، تقریباً غیرممکن است.^(۲۹) هیچ یک از کسانی که در صدد به وجود آوردن نظیر آن برآمده اند، موفقیتی به دست نیاورده اند.^(۳۰) سنان پاشا، از پیروان و مریدان تکیه شیخ وفا که متفکران زمان آنجا گرد می آمدند، بود. سنان پاشا ناطق و سخنران خوبی نیز بود.^(۳۱)

ملا لطفی توفاتی

ملا لطفی در اواخر قرن پانزدهم و اوایل قرن شانزدهم میلادی رشد یافت، و از افتخارات علمی ترکها، و از شاگردان با ارزش سنان پاشا بود. در سایه حمایت استادش، به کتابداری کتابخانه دربار منصوب شد، و در سایه مطالعه آثار آنجا که اکثر دانشمندان بدان دسترسی نداشتند، نسبت به معاصرینش برتری یافت. به خاطر خوش مشربی و دانشش، جزو مصاحبین سلطان محمد [فاتح] درآمد. ولی چون استادش (سنان پاشا) مورد غضب گرفت، متأثر شد و همراه وی به سیوری حصار رفت.

ملا لطفی پس از فوت سلطان محمد فاتح به استانبول بازگشت. در مدارس بورسه، ادرنه و بعد استانبول به مدرسی پرداخت، خطیب زاده، که از نظر فکر و دانش در سطح ملا لطفی نبود، و از انتقادات و کنایه های وی به ستوه آمده بود، همراه برخی از دانشمندان تنگ نظر، از قبیل ملا عذاری، افضل زاده و اخوین و غیره، دستاویزی به دست آورده اقدامی کردند تا ملا لطفی را به اتهام بی ایمانی اعدام کنند.^(۳۲)

افضل زاده و اخوین، با اینکه بر این عقیده بودند که کسی را که ایمان و مسلمانی اش آشکار است، نمی توان اعدام کرد، ولی بر اثر اصرار خطیب زاده و ملا عذاری^(۳۳) ملا لطفی سرانجام اعدام گردید (ربیع الآخر ۹۰۰/ژانویه ۱۴۹۵).

ملا لطفی که در نتیجه مطالعاتش، و به خاطر آزاداندیشی، رند مشربی و به دور از هرگونه تعصب بودن، استهزای دانشمندان تنگ نظر مخالف، دشمنان زیادی برای خود در میان علما به وجود آورده بود، سرانجام قربانی دسیسه آنها شد.

ملا لطفی توفاتی آثار با ارزشی دارد. یکی از آنها موضوعات العلوم است که درباره موضوع بیش از یکصد علم بحث می کند، و علاوه بر آن تألیفات متعددی در باره حدیث، منطق،

بلاغت، آداب و... وجود دارد. ابن کمال از علما و متفکران قرن شانزدهم میلادی، از شاگردان او بود. برای بهتری بردن به ارزش و هویت علمی ملا لطفی، لازم است که آثارش مورد تجزیه و تحلیل قرار گیرد.^(۳۴) یکی دیگر از تألیفات مهم ملا لطفی رسالهٔ تضعیف المذبح است که دربارهٔ هندسه و به زبان عربی است، و دکتر عدنان آدیوار دربارهٔ این اثر، اطلاعات جامع و خوبی در علم در نزد ترکان عثمانی، (ص ۴۶-۴۴) به دست داده است. یک نسخه از تضعیف المذبح، تحت شمارهٔ ۳۵۹۶، در میان کتابهای کتابخانهٔ اسعد افندی است.

اثر مذکور توسط شرف الدین یالتکایاریس امور دیانت، چاپ و توسط عدنان آدیوار نیز به زبان فرانسه ترجمه شده، و انستیتو باستانشناسی فرانسه در استانبول آن را به چاپ رسانده است.^(۳۵)

ابیات زیر از یک منظومهٔ ملا لطفی است:

*Geçmedi aşktan heves nidelim
Olmadık ana destres nidelim
Hele biz vafın iltimas idelim
Ele girmezse mültemes nidelim
Can bağışlar eğerçi bir nefesin
Bize irmez o bir nefes nidelim
Lütfi'ye kârbân-ı vashûdan^(۳۶)
İrmez âvâze-i ceres nidelim.*

مؤیدزاده عبدالرحمان افندی

مؤیدزاده که به حمایت از افراد فاضل، و تعلیم و تربیت اشخاص با استعداد شهرت پیدا کرد، از نوادگان دانشمند، یارعلی بن سیاوش بن اوزن دیوریک لی (اهل دیوریک) بود. در بزم و رزم، که به فرمان قاضی برهان الدین احمد (متوفی ۱۳۹۸م)، نوشته شد، شیخ یارعلی که با عنوان «شیخ الاسلام قطب المحققین» مورد مدح و ثنا قرار گرفته است، از افراد مورد احترام و اعتماد قاضی برهان الدین بود، و بعنوان نمایندهٔ تام الاختیار، به برخی از مناطق اعزام شد. تاریخ فوت یار علی ۵۸۱۲ هـ/ق/۱۴۰۹م، است.^(۳۷)

اولاد و نوادگان دیوریکلی زاده شمس الدین مؤید چلبی، که شیخ تکیه یاقوت پاشا در

آماسیا بود، و در تاریخ ۵۸۵۱ هـ/ق/۱۴۴۷ م، فوت کرد، پس از وی با نام «مؤیدزاده» مشهور شدند، و عبدالرحمان افندی هم که از دمان خاندان بود، بعنوان مؤیدزاده اشتهار یافت.^(۳۸) عبدالرحمان افندی، فرزند علی چلبی، و نواده شمس الدین مؤید چلبی بود، و در ۵۸۶۰ هـ/ق/۱۴۵۶ م، در آماسیا متولد شد.

عبدالرحمان افندی در جوانی به مجالس شاهزاده بایزید، سنجق بیگ آماسیا رفت و آمد می‌کرد، و معاشر وی بود و به شرابخواری با او می‌پرداخت. این وضع و حال شاهزاده بایزید و اعتیاد وی به افیون و عیاشی توسط معاشرانش، به اطلاع سلطان محمد فاتح رسید.

پادشاه با ارسال فرمان مورخ سوم محرم ۸۸۴ به فناری زاده احمد بیگ لالای (لله) شاهزاده، دستور تنبیه و تأدیب کسانی را که شاهزاده را به گمراهی کشانده بودند، صادر کرد.^(۳۹) احمد بیگ، شاهزاده را به طور محرمانه از ماجرا آگاه ساخت. به دنبال آن شاهزاده بایزید با دادن چند رأس اسب و ده هزار آقچه بعنوان هزینه راه و سفر به عبدالرحمان افندی، به وی توصیه کرد که فرار کند، او نیز پس از تراشیدن ریش و سیبیل، تغییر کسوت داد، و در لباس ابدالهای آن زمان، یعنی کسوت دراویش، از آماسیا فرار نمود.^(۴۰) بایزید هم از پدرش عذرخواهی کرد.^(۴۱) مؤیدزاده ابتدا به حلب رفت. مدتی در آنجا اقامت کرد. بایزید مخفیانه به وی کمک می‌کرد. عبدالله افندی، هنگام اقامت در حلب، تحصیلات مدرسه‌ای [دانشگاهی] را گذراند. پس از اطلاع از علم و دانش جلال الدین دوانی توسط بازرگانانی که به حلب می‌آمدند، برای فراگیری تحصیل از وی، به تبریز رفت. مؤیدزاده مدت سه سال نزد دوانی به تحصیل پرداخت. علوم عقلیه، ادبیات عرب و تفسیر را تحصیل و تکمیل کرد و از دوانی گواهینامه گرفت.

در این میان، سلطان محمد فاتح فوت کرد و بایزید حامی وی به فرمانروایی رسید. به دنبال این رخداد مؤیدزاده در سال ۵۸۸۷ هـ/ق/۱۴۸۲ م، به آماسیا بازگشت و چهل روز بعد نیز از آنجا به استانبول رفت. وی با بحثهای علمی خویش فضل و کمال خود را مورد تأیید علمای استانبول قرار داد، و به مدرسه قلندرخانه منصوب گردید (۵۸۸۸ هـ/ق/۱۴۸۳ م)، بعد نیز، در یکی از مدارس صحن ثمان به مدرسه پرداخت، و هشت سال در این مقام ماند، و از آنجا به مقام قاضیگری ادرنه منتقل و منصوب شد. در سال ۵۹۰۷ هـ/ق/۱۵۰۱ م، قاضی عسکر آناتولی، و در سال ۵۹۱۱ هـ/ق/۱۵۰۵ م، قاضی عسکر روم ایلی شد.

وی در مقام قاضی عسکری خود، همواره، رعایت حال مردم را می‌نمود و از آنان حمایت

می‌کرد. خانه‌اش بر اثر قیام‌ینی چریها که در اواخر دوره بایزید صورت گرفت. دچار آتش‌سوزی شد، و خود نیز از مقام قاضی عسگری معزول گردید. با اینکه مبلغ یکصد و پنجاه آچه یومیه برایش تعیین گردید، ولی نپذیرفت و ترجیح داد که بدون دریافت وجهی زندگی کند. پس از جلوس یاووز سلطان سلیم بر تخت سلطنت، برای دومین بار قاضی عسکر روم ایلی شد. یاووز سلطان سلیم پس از بازگشت از جنگ چالدران، چون توسط دشمنان عبدالرحمان افندی [مؤیدزاده] اطلاع یافت که وی از طرفداران شاهزاده احمد بود، از این رو او را با دوست آچه حقوق روزانه، بازنشسته کرد (۹۲۰ هـ/ق/۱۵۱۴ م).^(۴۲)

عبدالرحمان افندی در سال ۹۲۲ هـ/ق/۱۵۱۶ م، در شصت و یک سالگی فوت کرد. یاووز سلطان سلیم از شنیدن خبر فوتش متأثر شد. قبرش در ایوب است. وی، همان گونه که ابن کمال را مورد حمایت و تشویق قرار داد،^(۴۳) از شاعر مشهور «نجاتی» نیز حمایت کرد، او نیز دیوان شعرش را به مؤیدزاده اهدا کرد.^(۴۴) ابن کمال تاریخ عثمانی خود را بر اثر تشویق وی نوشت. وی انشایی بس زیبا، و کتابخانه‌ای هفت هزار جلدی داشت.^(۴۵) کتابش را که در مورد علم کلام و حل برخی مشکلات آن به رشته تحریر درآورده بود، به شاهزاده قورقود تقدیم کرد، این شاهزاده دانشمند پس از بررسی کتابش، او را مورد تقدیر قرار داد. عبدالرحمان افندی، با تخلص «حاتمی» به سه زبان شعر می‌گفت، تفسیر سوره «قدر» مجموعه حاوی فتاوی رساله جزء لایتجزا، و حواشیش بر شرح مفتاح (مربوط به بلاغت) و موافق، (مربوط به کلام)، جزو آثار وی هستند. رباعی زیر از آن مؤیدزاده است:

Nice bir sofi sâfi ab içelim Vakt-i gül geldi gel şarap içelim
Ahrette olar şaraba hisab Biz anı hunda bi-hisab içelim. (۴۶)

علی جمالی افندی

وی که در میان مردم زنبیلی علی افندی [علی افندی زنبیلی] نامیده می‌شد، شهرتش تا زمان حاضر نیز باقی مانده است. به خاطر دانش، فضیلت اخلاقی، و درستکاریش مشهور بود، و از علمای عثمانی است. وی چون از نسل جمال الدین آقسرائی، استاد ملافناری بود، از این رو تخلصش «جمالی» بود.

علی جمالی افندی که در نیمه اول قرن شانزدهم رشد و تربیت یافت، به خاطر وقار، جدیت، آزاد اندیشی و سرشت و اخلاق عالیش، از دیگر دانشمندان متمایز بود. پس از فراگیری

تحصیل نزد ملاخسرو، و بنا به توصیه او، نزد هشام زاده مصلح الدین درس خواند و هم مُعید، و هم داماد استادش گردید.

جمالی افندی از پیروان و اعضای مجلس و محفلی بود که سنان پاشا— که از متفکران زمان خود بود— ترتیب می داد. محمدپاشا قرامانی که در رأس جبهه رقیب سنان پاشا قرار داشت، به همان دلیل خصم علی جمالی نیز شد، و با قطع مقداری از حقوق و مستمری مدرسی وی، بی توجهی و بی اعتنائی خود را نسبت به او نشان داد. علی جمالی افندی که از این مسئله متأثر شده بود، بی درنگ از مقام مدرسی کناره گرفت، و خود را منتسب به درگاه شیخ وفا که در حیات عرفانی آن زمان نقش بزرگی داشت، نمود؛^(۴۷) و بدین ترتیب رابطه خود را با سنان پاشا که منتسب به همان طریقت بود، در دوره ای که وی مورد غضب قرار گرفته بود نیز حفظ کرد.

پس از فوت سلطان محمد فاتح و به قتل رسیدن محمد پاشا قرامانی به دست ینی چریها، علی جمالی افندی، علی رغم میل خود، بنابه فرمان قاطع بایزید [دوم]، فرمانروای جدید، مجدداً به مدرسی پرداخت، و به مدرسی مدرسه بایزید در آماسیا که خود بایزید ساخته بود، تعیین گردید. اما مدتی بعد، به علت رنجش خاطر از شاهزاده احمد والی آماسیا، استعفا کرد. او که مورد تقدیر و تحسین پادشاه بود، از طرف پادشاه به استانبول فراخوانده شد، و به مدرسی یکی از مدارس صحن ثمان استانبول منصوبش کرد.^(۴۸)

سلطان بایزید دوم، علی جمالی افندی را که مدتی به سفر حج رفته بود، قبل از بازگشت از آنجا و به دنبال فوت مفتی (شیخ الاسلام) افضل زاده حمیدالدین، به جای وی تعیین و منتظر بازگشتش از حج شد، و دستور داد تا مراجعت وی، فتاوی لازم توسط مدرسان مدرسه صحن صادر شود (۵۹۰۳ هـ/ق/۱۴۹۷ م).^۵ علی جمالی افندی، پس از بازگشت از حجاز، با روزی یکصد آچه حقوق، کار جدید خود را آغاز کرد، و در زمان سه پادشاه (بایزید، سلیم و سلیمان)، تا زمان فوتش، به مدت بیست و چهار سال با جدیت و درستکاری مقام خود را حفظ کرد.

سلطان بایزید، پس از اینکه مدرسه اش را در مقابل مسجد جامع استانبول (موزه انقلاب فعلی) ساخت، چون سلطان مقام مدرسی این مدرسه را با روزی پنجاه آچه به کسانی که شیخ الاسلام شده بودند، واگذار می کرد، علی جمالی افندی نخستین مدرس آن مدرسه شد.^(۴۹)

علی جمالی افندی، تا زمانی که زنده بود، به کار تدریس و صدور فتوی، اشتغال داشت. وی چون نمی خواست کسانی را که برای گرفتن فتوی به وی مراجعه می کنند، در انتظار

۵ در متن ۵۹۰۳ هـ/ق/۱۷۹۷ م آمده که اشتباه و باید ۱۴۹۷ باشد(م).

بگذارد، از این رو، از پنجره اش زنبیلی، آویزان کرده بود، تا هرکس فتوای درخواستی خود را در آن بگذارد، خود نیز پاسخهایشان را از طریق همان زنبیل به آنها می داد. از این رو از طرف مردم به اسم زنبیلی (زنبیلی) شهرت یافت، و چون در برابر مردم فوق العاده متواضع و نسبت به آنها توجه زیادی می کرد، از این رو مورد احترام هر طبقه ای اعم از کوچک و بزرگ بود.

حتی فرمانروایی خشن و عصبانی، مانند یاووز سلطان سلیم نیز، علیرغم دخالت وی در برخی از کارهای پادشاه، احترام خود را نسبت به او حفظ می کرد و مؤاخذه و سرزنشهای او را تحمل می نمود، و آنچه را که وی می گفت، چون بحق می دانست، می پذیرفت.

سلطان سلیم، روزی به علت سوءاستفاده یکصد و پنجاه نفر از مأموران [کارمندان] خزانه، دستور قتل آنها را صادر کرد. علی جمالی افندی، پس از اطلاع از این موضوع. — و یا چون از وی خواهش کردند که از وقوع این بدبختی جلوگیری کند. — برخلاف اصول و مقررات، بی درنگ در دربار به دیوان همایون رفت،^(۵۰) و اظهار داشت عرایضی برای پادشاه دارد. چون باریافت و به حضور سلطان سلیم رسید، و علت شرفیابیش را بیان داشت، اضافه نمود که قتل این بیچارگان به مصلحت نیست، و یکی از وظایف مفتیها نیز این است که فرمانروایان را متوجه مسئولیتهای اخروی خود کنند.

سلطان سلیم از این فکر و دخالت به خشم آمد و با گفتن: «این حرفهای شما دخالت در امور سلطنت و اعتراض و مخالفت است، سخن گفتن با پادشاهان در این موارد برخلاف ادب و نزاکت است»، با وی مقابله کرد و مفتی را سرزنش نمود. علی جمالی افندی نیز متقابلاً گفت: درحقیقت لازم است که پادشاهان در انجام کارهای خویش مستقل و به دور از مداخله دیگران باشند. ولی این امر نیز لازم است که در کارهای خود با اشخاص مدبر و باتجربه و اهل کمال مشورت کنند، در غیراین صورت به ضرر کشور تمام خواهد شد. آمدن و توسل من دخالت در امر سلطنت نیست، بلکه خدمتی برای امور آخرت شماست، و بیان این امر بدین نحو، وظیفه من و جزو مسئولیت من است. اگر از خون آنها در گذرید، چه بهتر و اگر در نگذرید، در مقابل خداوند مسئول خواهید بود.

فرمانروای خشنی مانند یاووز سلطان سلیم، چون همانند اسمش عقل سلیمی داشت، حرفهای منطقی او را پذیرفت و گفت: «عفو کردم». علی جمالی افندی پس از سپاسگزاری از وی هنگام خداحافظی، خارج از وظیفه اش، با ایما و اشاره ای گفت:

از گناهان این افراد گذشتید، و این [عفو] برای آخرتتان بود. اینک آنها را به سرکار

خود بازگردانید، چون باین عمل مروت و شفقتی که لایق شأن سلطنت است را انجام داده اید. به دنبال این درخواست سلطان سلیم گفت:

«من در این مورد [عفو] شفاعت شمارا پذیرفتم، ولی به علت اهمال در وظایفشان، آنها را ادب خواهم کرد.» علی افندی پاسخ داد، این دیگر مربوط به خود شماست، چیزی که ما می‌خواستیم در آن موفق شدیم و این برای ما کافی است، و خارج شد و رفت. همچنین روزی علی جمالی افندی، هنگام بازگشت از مشایعت پادشاه که عازم ادرنه بود، متوجه چهارصد نفر شد که دستهایشان بسته شده و کشیده می‌شدند. آنها برخلاف مقررات و فرمان پادشاه، مبنی بر ممنوعیت خرید ابریشم از قلمرو عثمانی رفتار کرده، و ابریشم خریده بودند. علی جمالی افندی پس از اینکه جویای سبب شد و به علت آن پی برد، بی‌درنگ بازگشت و با پادشاه ملاقات کرد، و اظهار داشت که این عمل ظلم است. دادن ابریشم به آنها توسط مأموری بوده است که ابریشم را در اختیار داشته است و این دلیلی بوده است بر موافقت پادشاه؛ و بدین ترتیب در مقام اعتراض برآمد، و پس از اینکه حرفهایش به پایان رسید، بی‌آنکه ضرورتی برای ابراز مراتب احترام خداحافظی ببیند، بازگشت.

یاووز سلطان سلیم که از چنین دخالتی ناراحت شده بود، مدتی بر روی اسب به فکر فرو رفت، و بعد با همان حالت ناراحت به راهش ادامه داد. وزیران پس از این جریان، در بهت و شگفتی فرو رفته، گرفتار ترس و دست‌پاچگی شدند، و به همان ترتیب به ادرنه آمدند، سلطان سلیم که در راه ساعتها با وجدانش مجادله کرده بود، به محض ورود به ادرنه، فرمان عفو چهارصد نفر مذکور را صادر کرد.

یاووز سلطان چون از جدیت، و از بیان حقیقت و خودداری کردن وی از انجام کاری برخلاف شرع اطلاع داشت، اگر چه درصدد برآمد مقام قاضی عسکری روم ایلی و آناتولی را درهم ادغام و به علی جمالی افندی واگذار کند، ولی او، این نظر را قاطعانه رد کرد و اظهار داشت که وی به شغل خود در مقام مفتی و مدرسی قناعت می‌کند. سلطان سلیم از این عقیده و بیان صریح وی خوشش آمد و پانصد فلوری (سکه طلا) برایش فرستاد.

در سالهای اول سلطنت سلطان سلیمان قانونی، مبلغ پنجاه آقچه به حقوق روزانه مفتیها اضافه شد و حقوقشان روزانه به یکصد و پنجاه آقچه، به انضمام آنچه که از مدرسه سلطان بایزید می‌گرفتند، روزانه، به دویست آقچه رسید. علی جمالی افندی در سال ۹۳۲ هـ/ق ۱۵۲۵ م، فوت کرد.

در بین آثار علی جمالی افندی دربارهٔ فقه و فتویٰ، مختارات الفتاویٰ، معروف بود، و علاوه بر آن رساله‌ای به نام آداب الاوصیاء دربارهٔ فروع فقه دارد. این رساله که در مصر به چاپ رسید، با جامع الفصول شیخ بدرالدین سماونایی برابر است. اثری دیگر دربارهٔ اخلاق دارد که به اسم سلطان بایزید دوم است، و علاوه بر آن رساله‌ای منظوم از وی دربارهٔ جایز بودن «قدر» که مورد اختلاف علما و شیوخ وقت بود، به چشم می‌خورد.

ابن کمال (احمد شمس الدین)

ابن کمال یکی از دانشمندان ممتاز و محقق بود که مایهٔ افتخار نه تنها ترکها بلکه تمام عالم اسلام بود. وی با اطلاعات جامعی که دربارهٔ مسایل شرعی، حقوق، تاریخ و ادبیات داشت، اشتهار یافت. آگاهی وی در تفکر منطقی و قدرتش در مناظره، زیاد بود. به خاطر همین صفاتش، او را «مفتی الثقلین» می‌گفتند؛ و با در نظر گرفتن حدود سیصد اثر از وی، پی برده می‌شود که لایق چنین عنوان و لقبی بوده است.

کمال پاشا، پدربزرگ ابن کمال، از رجال دورهٔ سلطان محمد فاتح، در خدمت دولت رشد یافت و به مقاماتی نظیر دفتردار [رییس مالیه] و وزارت رسید. پدرش سلیمان چلبی نیز، هنگامی که در مقام سنجق بیگی بود، فوت کرد. (۵۱)

نام ابن کمال، احمد، و تخلصش شمس الدین بود. او در توقات، یا آماسیا به دنیا آمد، و در ادرنه رشد یافت. هنگامی که دفتردار بود، به وزارت رسید. (۵۲) ابن کمال، ابتدا، زمانی که سپاهی تیول دار بود، در جلسه‌ای که به ریاست چندرلی ابراهیم پاشای وزیر، در اثنای جنگی، تشکیل شده بود، ملاحظه کرد که ملالطفی توقاتی در جلسه بالا تر از اورنوز احمد بیگ فرمانده آقنجی‌ها، نشسته است. جوایای هویت و شغل ملالطفی شد. (۵۳) چون اطلاع یافت که وی با سی آچه حقوق به شغل مدرسی (مسلماً مدرسی یک مدرسهٔ متوسط)، اشتغال دارد، پی برد که خود هر قدر تلاش کند، هیچ وقت به مقام اورنوز زاده نخواهد رسید؛ ولی در صورتی که به تحصیل پردازد، امکان اینکه در مجالس بالا تر از یک سنجق بیگ بنشیند وجود خواهد داشت. از این رو، بی درنگ از تیول خود صرف نظر نمود و در درسهای ملالطفی شرکت کرد، و پس از اخذ گواهینامه بعنوان آغاز کار در مدرسهٔ تاشلیق (طاشلیق) ادرنه، به مدرسی پرداخت.

پس از آن ابن کمال مدرس مدرسهٔ علی بیگ، بعد نیز در مدارس بزرگتری به تدریس پرداخت، سپس مدرس مدرسهٔ صحن ثمان، و در سال ۹۲۱ هـ/ق/ ۱۵۱۵ م، قاضی ادرنه، در

۹۲۲ هـ/ق ۱۵۱۶ م هم هنگام جنگ با مصر، قاضی عسکر آتاتولی شد. زمانی که همراه یاوز سلطان سلیم در مصر بود، با اینکه مدتی از مقام قاضی عسکری معزول شد، ولی پس از اندک مدتی - باز هنگامی که در مصر بود- به شغل و مقام خود بازگردانده شد. ابن کمال بعدها به شغل مدرسی بازگشت. در سال ۹۳۲ هـ/ق ۱۵۲۵ م، به دنبال فوت علی جمالی افندی، به مقام شیخ الاسلامی تعیین گردید، و تا زمان فوتش در این مقام باقی ماند.

ابن کمال اوقات خود را با نوشتن آثار و صدور فتوی می‌گذراند. آثار ارزنده‌ای درباره تفسیر، فقه، اصول فقه، حدیث، تاریخ، لغات (بدیع)، شعر و... نوشت. سی و شش اثر وی، در دو مجلد توسط چاپخانه اقدام چاپ شده است. دیوانش نیز باز توسط همان چاپخانه به چاپ رسید. وی تفسیری تاسوره «والآصافات» دارد. برای اینکه اهل کلام و فلاسفه را به تفکر منطقی بکشانند به تحلیل و بررسی آثار تهافت خواجه زاده و طوسی پرداخت، و تألیفی کامل به وجود آورد. درباره معانی، متن و شرحی به نام مفتاح نوشت، نظیره‌ای به نام نگارستان بر بهارستان ملاجمی نوشت، و آثار دیگری مانند یوسف وزلیخا (به صورت منظوم)، درده هزار بیت، و درباره تعریف لغات مترادف و مشابه فارسی، دقایق الحقایق، از وی وجود دارد.

ابن کمال اثری تاریخی به نام تاریخ آل عثمان که از وقایع سال ۶۹۸ هـ/ق ۱۲۹۹ م شروع و تا بخشی از وقایع دوران سلطان سلیمان قانونی را در برمی‌گیرد، نیز دارد. این تاریخ کاملاً منشیانه بوده، و ابن کمال در اینجا قدرت نگارش خویش را نشان داده است. (۵۴) ابن کمال نگارش این اثر خود را، بنابه پیشنهاد مؤیدزاده، به سلطان بایزید دوم، و به فرمان پادشاه مذکور شروع کرد. سلطان بایزید برای شروع کار، یکجا، سی هزار آقچه به ابن کمال داد. هر از گاهی هم، انعامی برایش می‌فرستاد. مؤیدزاده عبدالرحمان افندی با استفاده از این موقعیت، به ارتقای هر چه بیشتر و سریعتر ابن کمال که تحت حمایت خویش قرارش داده بود، همت گماشت.

ابن کمال، هنگامی که همراه یاوز سلطان سلیم در مصر بود، بنابه فرمان پادشاه، بسرعت دست به کار ترجمه النجوم الزاهرة فی ملوک المصر والقاهرة، اثر تاریخی مورخ و دانشمند ابوالمحاسن یوسف جمال‌الدین ابن تغریبردی^۵ (متوفی ۸۷۴ هـ/ق ۱۴۶۹ م)، شد. وی هر شب پس از ترجمه قسمتی از تاریخ مذکور که شیخی زاده آن را به تمیز می‌کشید، روز بعد هنگامی که یاوز سلطان سلیم سوار بر اسب می‌شد به آن را به وی تقدیم می‌کرد.

ابن کمال علاوه بر آثاری که به برخی از آن در فوق اشاره شد، حاشیه‌هایی بر

۵ در متن تائری بردی آمده که اشتباه است (م).

تفسیرهای قاضی بیضاوی و کشاف، و نیز شرحی بربخاری، ولغتنامه‌ای به اسم محیط اللغه به زبانهای ترکی، فارسی و عربی، و نیز آثاری دیگر، دارد.

ابن کمال احمد شمس‌الدین افندی در شش‌سوال ۹۴۲/آوریل ۱۵۳۶م، فوت کرد، و در نزدیکی مسجد جامع امیربخاری، واقع در خارج از دروازه ادرنه، دفن شد. هنگامی که خبر فوتش به مکه رسید، بعنوان احترام به فضل و کمالش، نماز میتی که «صلاة» گفته می‌شد، برایش اقامه گردید. ابوسعود، مفتی مشهور، دست پرورده ابن کمال بود.

ابن کمال خوش صحبت، ظریف، نکته‌پرداز و گشاده‌رو بود، کسانی هستند که به خاطر نفوذ نظر و آگاهی‌اش، او را برتر از سید شریف و سعدالدین تفتازانی می‌دانند. (۵۵) در محافلتش بحثهای علمی صورت می‌گرفت. ابیات زیر از ترکیب‌بندی است که ابن کمال به مناسبت فوت یا ووز سلطان سلیم سروده است:

*Azim nevcivan ü hazimde pir
Hem saf âra idi hem âsaf rây
Eli şimşir idi dili hançer
Az müddette çok iş itmiş idi
Şems-i asr idi, asırda şemsin
Tâc ü taht ile fahr eder beyler
Girse meydân-ı rezme şir-i dilir
Alicak dârügir ol şiri*

*Sâhibü's-seyf ü sâibü't-tedbir
Ne vezir ister idi ne de müşir
Nize idi kolu ve parmağı tir
Sâyesi olmuş idi âlemgir
"i memdûd olur zamanı kasir
Şhr anınla ederdi tac ü serir
Çıkırsa eyvân-ı bezme mihr-i münir
Ansun ve kan ağlasun şimşir*

*Hayf Sultan Selime hayf ü dirig
Hem kalem ağlasun ana hem tig* (۵۶)

ابن کمال موقوفه‌ای برای مسجد احمد بیگ که نزدیک مقبره پدرش سلیمان بیگ و پدر بزرگش کمال پاشاست اختصاص داد، و وقفنامه‌ای به تاریخ جسمادی الاول ۹۳۶/ژانویه ۱۵۳۰م، دارد. (۵۷)

جلال‌زاده مصطفی بیگ
(قوجه نشانجی)

مصطفی بیگ طوسیایی مشهور به قوجه نشانجی، هم با آثار علمی و تاریخی، هم به وسیله تنظیم و تدوین قانوننامه‌ها شناخته شده است. وی، پسر شخصی به نام قاضی جلال، از اشرف القضاة بود. پس از آنکه مدتی در زادگاهش به تحصیل پرداخت، به استانبول آمد، در مدرسه

پاشا سلطان

حضرت تکران شرف حضور لرین عرض اول نور که
مشایخ سلف دن شیخ اکبر محمد عزی قدس سره
سره العزیز کنز و لیر سورہ انعام دن اصل خاصه
اولباجا سورہ اوتاق منزل سنه اول صحت
ادب غنچه الیبر حقه شیخ وفا سلطان انار الله
مجموع حضرت تکران بنیاد مجاز مختصر انعام در
نام انعام حکمنده در حذوت کنز لری انک و حضرت
حلافت پناه دعی عرض اول کنز بر کتبه او غفا
همت اول الروالدعسا العزیز لیر

صحن ثبت نام کرد و پس از فارغ التحصیل شدن از این مدرسه، به علت زیبایی خط و آگاهی بر کتابت، تذکره‌نویس پیری پاشای وزیراعظم شد، و بدین وسیله، در زمان یاووز سلطان سلیم بعنوان کاتب (دبیر) دیوان همایون تعیین گردید.

جلال زاده که در دیوان قلم^۵ به خدمت اشتغال داشت، پس از اینکه تعدادی از فرمانهای محرمانه یاووز سلطان سلیم را نوشت، زمانی به نهایت درجه مورد اعتماد قرار گرفت. سلطان نیز برخی از نظریه‌های وی را که به عرض می‌رساند، پذیرفت. جلال زاده، از زمان سلطان سلیمان قانونی به بعد، ترقی کرد. ابتدا بنابه پیشنهاد و توصیه سلطان سلیمان قانونی تذکره‌نویس وزیراعظم ابراهیم پاشا - که در امور دیوانی تازه وارد بود - شد و در تمام امور به وزیراعظم کمک می‌کرد، همراه او به مصر رفت، و پس از بازگشت از مصر در ۹۳۱ هـ.ق/ ۱۵۲۵ م، رئیس‌الکتاب شد، و ده سال بعد، یعنی در سال ۹۴۱ هـ.ق/ ۱۵۳۵ م، هنگام جنگ بغداد به دنبال فوت نشانجی سیدی بیگ، جانشین وی شد.

جلال زاده پس از اینکه بیست و سه سال در مقام نشانجی باقی ماند، هنگامی که رستم پاشا خواهان استقلال در امور شد، خستگی را دستاویز قرار داد، و درخواست بازنشستگی کرد و وی بعنوان متفرقه باشی،^{۵۵} و با حقوق کامل به کوشک خود واقع در «ایوب نشانجی سی» رفت و به تکمیل آثار علمی خود که شروع کرده بود، پرداخت. جلال زاده هنگام جنگ سیگتوار با اصرار سلطان سلیمان، مجدداً به مقام نشانجی منصوب، و از استانبول برای رفتن به اردو فراخوانده شد.^(۵۹) ولی هنگامی به اردو رسید که پادشاه فوت کرده بود.^(۶۰)

جلال زاده یک سال پس از آنکه برای بار دوم نشانجی شد، یعنی سال ۹۷۵ هـ.ق/ ۱۵۶۷ م، فوت کرد، و در محوطه مسجدی که در ایوب ساخته بود، و در کنار قبر برادرش صالح افندی دفن گردید.

سیدی بیگ نشانجی، در اوایل دوره سلطان سلیمان قانونی، قانوننامه‌های عثمانی را از نوتدوین کرد، و جلال زاده نیز، آن را با اضافه کردن مواد جدیدتری با اختیاراتی هرچه تامتر، ادامه داد، و به خاطر همین هم او را قوجه نشانجی و مفتی قانون نامیدند. از بررسی قانوننامه‌هایی که در کتابخانه‌های ترکیه وجود دارد، به احاطه و آگاهی جلال زاده در این امر، کاملاً پی برده می‌شود.

^۵ دیوان قلم، دیوانی بود که فرمانهای صدراعظم در آنجا نوشته می‌شد (م).

^{۵۵} رئیس دسته‌ای از کارمندان و خدمتکاران که در خدمت پادشاه یا وزرا بودند (م).

جلال زاده طرز نگارشی را که تاجی زاده جعفر چلبی دانشمند و منشی مشهور— که مقام نشانجی داشت— در اوایل قرن شانزدهم بنیان نهاده بود، به شکل کاملی درآورد، شیوه نگارشش پس از وی تا چند قرن ادامه یافت.

جلال زاده مردی خوش خلق و جوانمرد بود و تربیت و رشد افراد با استعداد را وظیفه خود می دانست. وی علاوه بر موادی که بر قانوننامه‌ها اضافه کرد، اثری تاریخی، مشتمل بر وقایع تا زمان شاهزاده بایزید، به نام طبقات الممالک و درجات المسالک مربوط به تاریخ عثمانی، و اثری اخلاقی به نام ریس السلاطین^(۶۱) و سلیم‌نامه^(۶۲) که حاوی جنگهای سلطان سلیم است، دارد. همچنین، علاوه بر دلایل نبوت محمدی که ترجمه معارج النبوه است،^(۶۳) و نیز مواهب الخلاق، جواهر الاخبار و هدیه المؤمنین، آثار دیگر و نیز اشعاری دارد.^(۶۴) قطب الدین مکی معروف در سفرنامه اش از ملاقات خود با جلال زاده، در کوشکش واقع در ایوب، سخن رانده و از وی تعریف و تمجید فراوانی کرده است.

طاش کوپرو لوزاده (احمد عیسام الدین)

نامش احمد و کنیه اش عیسام الدین بود، و همانند ابن کمال، ابوسعود و قنالی زاده، از دانشمندان محقق است که مایه افتخار [عثمانیان] در قرن شانزدهم میلادی است. پدرش اگر اهل طاش کوپرو و هم باشد، خودش در بورسه به دنیا آمده بود. پدر بزرگش خیرالدین خلیل، از شاگردان ملایغین (بی‌ین)، و از دانشمندان ارزشمندی بود که بنا به دعوت اسماعیل بیگ چندراوغلی، حکمران سینوب و قسطنونی، به قسطنونی رفت، و با بالاترین درجه حقوق، یعنی روزانه پنجاه آقچه، به مدرسی مدرسه مظفریه در طاش کوپرو، منصوب شد، که تا آن تاریخ، فقط مدرسین مدرسه مراد دوم واقع در ادرنه بود، که چنان حقوقی می‌گرفتند.

پس از آنکه امیرنشین چندر در زمان سلطان محمد فاتح توسط عثمانیان اشغال شد، با اینکه سلطان محمد، از خیرالدین خلیل برای تصدی شغل مدرسی مدرسه صحن دعوت کرد، ولی چون از آمدن خودداری کرد، از مقام مدرسی مظفریه نیز معزول شد. خیرالدین خلیل افندی، پس از آن، بنا به دعوت مردم گره^۱ به آنجا رفت و تا سال فوتش، یعنی ۸۷۹ هـ/ق/ ۱۴۷۴ م، با حقوقی که از آنجا می‌گرفت، گذراند، و به وعظ و تتبع اشتغال ورزید.

مصلح الدین مصطفی، پسر خیرالدین خلیل نیز، جزو دانشمندان و علما و معلم یا ووز

سلطان سلیم بود و به مدرسی اشتغال داشت، و در سال ۹۳۶ هـ ق/ ۱۵۲۸ م، فوت کرد. پسروی نیز، همان احمد عیسام الدین افندی بود که شرح حالش را می نویسیم. طاش - کوپرولوزاده که با ژرف بینی، تجزیه و تحلیل، و ترکیب بندیهایش، ممتاز بود و به شهرت رسید، در سال ۹۰۱ هـ ق/ ۱۴۹۵ م، متولد شد. وی نزد پدر و دیگر علما به تحصیل پرداخت. بعد وارد حیات تدریس شد، و مدرس مدرسهٔ صحن گردید. در سال ۹۶۱ هـ ق/ ۱۵۵۴ م، نابینا شد، و هفت سال پس از آن تاریخ، در استانبول فوت کرد.

احمد عیسام الدین افندی، در خیلی از علوم، بویژه تفسیر، ادبیات، کلام، و تراجم احوال [سرگذشت نامه نویسی]، تخصص فوق العاده داشت. مشهورترین و مهمترین اثرش، شقایق نعمانیه است، که شامل زندگی نامهٔ حدود ششصد نفر از علما و مشایخ مربوط به قرون چهاردهم و پانزدهم و بخشی از قرن شانزدهم میلادی است. این اثر با ارزش را مجدی افندی ادرنه ای، تحت نام حدایق الحقایق فی تکلمة الشقایق، به ترکی ترجمه کرده است. (۶۴)

طاش کوپرولوزاده، همچنین اثر مهم دیگری به زبان عربی تحت عنوان مفتاح السعادة و مصباح السیاده، دارد که شامل شرح بیش از پانصد موضوع علمی و فنی است. این اثر را پسرش کمال الدین افندی، تحت نام موضوعات العلوم، به ترکی ترجمه کرده است. موضوعات العلوم، در سال ۱۳۲۱ هـ ق، توسط چاپخانهٔ اقدام به چاپ رسید. (۶۵)

احمد عیسام الدین افندی، اثر خوب و مفصل دیگری به نام نوادر الاخبار فی مناقب الاخیار، دارد (۶۶) که حاصل زحمات فراوان اوست. طاش کوپرولوزاده علاوه بر این آثار مهم، آثار با ارزش دیگری دربارهٔ علوم کلام، منطق، دستور زبان، متافیزیک، معانی تفسیر و حدیث دارد.

قنالی زاده علی افندی

قنالی زاده (۶۷) که کاتب چلبی مشهور با جملهٔ «یکی از علامه هایی که در روم [عثمانی] و جهان ظهور کرده است» از وی تمجید و تحسین به عمل آورده است، اهل اسپارتا بود. پدرش قاضی امرالله، با تخلص میری، و پدربزرگش عبدالقادر حمیدی بود. عبدالقادر، مدتی معلم سلطان محمد فاتح بود و تا مقام قاضی عسکری ارتقا یافت. علی افندی در سال ۹۱۶ هـ ق/ ۱۵۱۰ م، در اسپارتا متولد شد. بنا به رسم، در مدرسهٔ تحصیل کرد و به مدرسی در مدارس صحن ثمان و سلیمانیه پرداخت. (۶۸) در مقام قاضی شام، مصر، بورسه، ادرنه و استانبول، به خدمت

مشغول شد، در سال ۹۷۹ هـ ق/ ۱۵۷۲ م، زمانی که قاضی عسکر آتاتولی بود، فوت کرد. قبرش در خارج دروازه ادرنه [ادرنه قاپی سی] است.

در اواسط قرن شانزدهم، پس از ابوسعود افندی، قنالی زاده و شاه محمد افندی، یگانه وبی نظیر بودند. اولی با دانش و معلومات خود، شهرت بیشتری کسب کرد، و مورخ عالی که او را از نزدیک می شناخت، درباره اش چنین گفته است: «اگر سلامت جسمی داشت، شخصیتی بزرگ در حد ابوسعود افندی می شد. عطایی مؤلف ذیل شقایق، پس از اینکه قنالی زاده ربابعنوان سردفتر علما توصیف می کند، اضافه می کند که در بلاغت، ادبیات، ریاضیات، فقه، فلسفه، تفسیر و حدیث مهارت داشت.

مشهورترین اثر قنالی زاده، اخلاق علایی است که در فاصله سالهای ۹۷۳ - ۹۷۱ هـ ق/ ۱۵۶۵ - ۱۵۶۳ م، زمانی که قاضی شام بود، نوشت. قنالی زاده پس از گرفتن گواهینامه فارغ التحصیلی، مدت زیادی در صف نوبت ماند. دوستش شاه محمد افندی، مُعید استاد شد. قنالی زاده در ایامی که منتظر نوبتش برای مدرسی بود، به استنساخ کتابهایی پرداخت. سرانجام، چون از انتظار کشیدن خسته شده و به ستوه آمد، یادداشتهایی را که تهیه کرده بود، جمع آوری کرد و آنها را نزد ابوسعود افندی که در آن زمان قاضی عسکر بود، برد و گفت: «درحالی که دوستانم آواره و بیسکار، این طرف و آن طرف می گردند، من بیچاره اثری نوشته ام، به غیر از این یادداشتهای افتخار دیگری ندارم. اگر در زمان تصدی شما به آنها توجهی نشود، ناچارم به درگاه دیگر توسل جویم.» ابوسعود افندی نگاهی به کتابها کرد، و گفت:

«با چنین شفاعت کنندگان بی زبانی، باید هم منصب و مقامی گرفت. اینها از شفاعت کنندگان حرم سلطانی صدها بار، ارجح ترند.» و مدرسی مدرسه حسام الدین ادرنه را با حقوقی روزانه بیست آچه به قنالی زاده واگذار کرد.

عادت قنالی زاده بر این بود که بر کتابهایی که خوانده بود، و کتابهایی که تدریس می کرد، حاشیه و تعلیقات می نوشت. از این رو، وی حواشی و تعلیقات زیادی دارد، و همانند اکثر علمای ادبیات عربی که برای نشان دادن قدرت قلمی خود، رساله ای به نام رساله قلمیه، دارند، قنالی زاده نیز در این مورد رساله ای ارزشمند دارد. ولی آنچه که باعث شهرت وی شده است، اخلاق علایی است. تمام کتابهای مربوط به اخلاق که در دبیرستانهای دوران استبداد و مشروطیت قلمرو عثمانی تدریس می شد، برگرفته از اخلاق علایی قنالی زاده بود. اخلاق علایی، امروزه نیز ارزش علمی خود را حفظ کرده است.

ابوسعود افندی

آخرین دانشمندی که مایه افتخار عثمانیان در قرن شانزدهم بود، ابوسعود افندی است، چون جدش متعلق به روستای دیرکلی بل^۱ منطقه اسکلیب^۲ بود، از این رو، بنا به رسم آن زمان، او نیز عمادی نامیده شده است [دیرک به معنی ستون و عماد است (م)]. پدرش شیخ محمد یاوسی^۳ بود. ابوسعود افندی در منطقه مُدرس کُویو^۴ استانبول، و بنا به روایتی صحیحتر، در ایوب نشانجی سی (تکیه سیواس امروزی)، در ۸۹۶ هـ/ق/۱۴۹۱ م، متولد شد.

ابوسعود افندی، پس از آنکه مدتهای مدید نزد مؤیدزاده عبدالرحمان افندی مشهور تحصیل کرد، داماد وی شد، و سپس تحصیلاتش را نزد ابن کمال تکمیل کرد و گواهینامه گرفت. در سال ۹۲۲ هـ/ق/۱۵۱۶ م، ابتدا شغل مدرسی خود را در مدرسه چانکری (چانقری)، آغاز کرد و پس از آنکه در نقاط مختلف به کار تدریس و مدرسی پرداخت، در سال ۹۳۴ هـ/ق/۱۵۲۷ م، مدرس صحن، و بعد نیز قاضی استانبول و در سال ۹۴۴ هـ/ق/۱۵۳۷ م، قاضی عسکر روم ایلی شد. در سال ۹۵۲ هـ/ق/۱۵۴۵ م، بعنوان شیخ الاسلام تعیین شد، و بیست و هشت سال در این مقام ماند. در سال ۹۸۲ هـ/ق/۱۵۷۴ م، در حالی که متجاوز از هشتاد سال داشت، فوت کرد. قبرش در کنار باغ مکتبش، در نزدیکی مقبره صوقللی محمد پاشا، واقع در محله اویونجا قجیلاره^۵، ایوب است. وقتی که خبر فوتش در مکه و مدینه شنیده شد، علمای عرب برایش نماز میت که صلاوة می نامیدند، اقامه کردند، که این نشانه نهایت احترام نسبت به عظمت علم و دانش او بود. قطب الدین مکی مشهور، که در سال ۹۶۵ هـ/ق/۱۵۵۸ م، به استانبول آمد و با ابوسعود افندی ملاقات کرد، درباره وی چنین گفته است: «... بحثی را درباره «سوره انعام»، از ابتدا، برای من توضیح داد. سپس درباره مسایل فقهی صحبت کرد... من حرفهای او را به گوش جان می شنیدم، و مستفیض می شدم، گفته هایش را سبک سنگین می کردم، چنان ساکت شده بودم که گویی گوشه‌هایم را بریده‌اند. در کمال ادب در حضورش نشسته بودم، زیرا که بزرگی شأن، والایی مرتبتش را دیدم. با من به طور فصیح و روشن به زبان عربی سخن می گفت»

ابوسعود افندی، اوقات خود را به تحقیق و نوشتن آثاری می گذراند. از تحریکات و حقه بازیهای سیاسی احتراز می کرد. احترام همگان، را به خود جلب کرد. به خاطر مقام و قدرت علمیش، او را در صدر جایگاه قاضی عسکرها جای داده بودند.

1. Direklibel 2. Iskilib 3. Yâvsi 4. Müderris Köyü 5. Oyuncâk cılâr

سلطان سلیمان قانونی قدرت و مقام علمی ابوسعود افندی را مورد تحسین و تمجید قرار داد. وی بخش اول تفسیرش را— که به زبان عربی بود— تحت عنوان ارشاد العقل السليم الى مرابا القرآن العظيم، به سلطان سلیمان قانونی اهدا کرد. حقوق روزانه اش که به انضمام حقوق مدرسی اش در مدرسه بایزید تا آن زمان سیصد آچه بود، به پانصد آچه رسید. پس از آنکه تفسیرش به پایان رسید و آن را تقدیم کرد، حقوق روزانه اش به ششصد آچه رسید. برای نوشتن تفسیرش، تفسیر بیضاوی و کشف زمخشری را مطالعه کرد. تفسیر ابوسعود افندی در میان علما پس از کشف زمخشری و تفسیر بیضاوی، بعنوان سومین تفسیر پذیرفته شد^(۷۱) و به چاپ رسید. علاوه بر تفسیر مذکور، اثری به نام فتاوی ابوسعود، و نیز حاشیه‌هایی با برخی آثار دارد.

به نظر می‌رسد که قوانین مربوط به تقسیم اراضی، که در آن زمان برای سلطان سلیمان قانونی مسئله‌ای شده بود، با ارجاع و احاله به ابوسعود افندی و صدور فتواهایی از طرف وی در این مورد مشروعیت پیدا کرد. این رسم، بعد از ابوسعود نیز همواره با استناد به فتوی انجام می‌شد. اشعار ابوسعود افندی به زبان عربی در سطحی بسیار بالاست. «قصیده میمه» او که به زبان عربی است، و توسط علمای عرب تشریح و توضیح داده شده است، و نیز مرثیه اش به مناسبت فوت سلطان سلیمان قانونی، از زیباترین اشعاری است که به زبان عربی سروده شده است. منظومه‌هایش به زبان ترکی از قدرت چندان بر خوردار نیست.

ابوسعود افندی، مسجد جامعی در اسکلیب، حمامی در استانبول، و مکتبی (دبستانی)، در ایوب دارد. بنای (عمارت) کارگیر، مشرف بر خیابان ابوسعود که سندش در آرشیو نخست‌وزیری هم موجود است بعنوان درس‌خانه (کلاس) ابوسعود مشهور است.

شاگردانی که ابوسعود افندی تربیت کرد، نزدیک به نیم قرن پس از وی مکتب علمی او را ادامه دادند. علاوه بر پسرانش، احمد، محمد و مصطفی که خود از علمای با ارزش بودند، خواجه سعدالدین مؤلف تاج التواریخ، جنابی مصطفی افندی مؤلف تاریخ جنابی عبدالقادر شیخی افندی، بستان‌زاده، محمد افندی، و صنع‌الله افندی که شیخ الاسلام بودند، و ملول‌زاده محمد افندی، از برجسته‌ترین شاگردانش بودند. باقی افندی، شاعر و قاضی عسکر مشهور، از شاگردان محمد افندی، پسر ابوسعود افندی بود.

ابوسعود افندی، رسمی را که براساس آن طلبه‌ها (دانشجویان) پس از فارغ التحصیل شدن بدون رعایت نوبتشان برای رسیدن به مدرسی، هریک برای احراز شغلی به نقطه‌ای می‌رفتند، تا

زمان قاضی عسکر شدن وی ادامه داشت، به صورتی نظم بخشید که طی آن فارغ التحصیلان می بایست تا رسیدن نوبتشان در دفتر قاضی عسکر مشغول کار شوند، وی، این مسئله را تحت برنامه ای منظم درآورد.

یادداشتهای فصل سی و نهم

۱. این قصیده طائیه، ابوحفص عمر بن الفارض که صاحب عرفانی والا، وعاشقی الهی بود، دو قصیده بزرگ و کوچک داشت— قصیده هفتصد و پنجاه بیتی که داود قیسریه‌ای شرح داده، قصیده بزرگ است، ملاجمی و فرقانی نیز شرحهایی بر این قصیده دارند.
۲. دفتر مهمه، آرشیو نخست وزیری، شماره ۸۵، ص ۱۳۱، فرمان به وزیر الیاس پاشا (والی آناتولی)، وملاهای ینی شهر و فنر. درباره اینکه «اهالی بخش ینی شهر به بارگاه سعادتیم [در بارم] نماینده فرستاده اند، آنها رعایای خاصه همایونیم بوده، واز زمان مرحوم اورخان غازی...» نشان می دهد که قصبه فنارجزو سنجق بورسه بود.
۳. وقفنامه‌ای که یلدرم بایزید در ۸۰۲هـ ق/ ۱۴۰۰م تنظیم کرده است، حاکی از این است که ملافتاری قاضی بورسه بوده است.
۴. «قدر و مرتبه ملافتری، [در متن ملانوری آمده که ایشباه است (م)] در نزد ابن عثمان بالا رفت و به نهایت درجه رسید. جامع امور به دست وی سپرده شد، و معنأ در مقام وزرات بود»، ابن حجر، انباء الغمر.
۵. ابن حجر در انباء الغمر در میان وقایع سال ۸۳۴هجری قمری پس از ذکر قدرت علمی و فضل و کمال ملافتاری، می گوید، «همین قدر بس که با تعظیم و تکریم از ابن عربی یاد می کرد و با قبول فصوص، (فصوص الحکم)، و تقریر آن، طیب و طاهر می گشت، هنگامی که به قاهره آمد، از اینها هیچ کدام را آشکار نکرد...»
۶. المنهل الصافی (ماده محمد ملافتاری).
۷. شقایق نعمانیه با اینکه مسی نویسد، فناری از یلدرم بایزید رنجید و رفت. ولی چون سرزمین قرامان در زمان یلدرم کاملاً به قلمرو عثمانی ملحق نشده بود، لذا این بررسی صحت ندارد. ملافتاری یا باید هنگام جنگ آنکارا، و یا در زمان چلبی سلطان محمد به سرزمین قرامان رفته باشد.
۸. ترجمه شقایق.
۹. ابن حجر، انباء الغمر، ابن تائری وردی، المنهل الصافی.
۱۰. انباء الغمر.
۱۱. محمد اسروشی، از شاگردان بدرالدین، و صاحب هدایه، وعلی مرگینانی بود، و در سال ۶۳۶هـ ق/ ۱۲۳۸م فوت کرد. وی اثر خود الفصول را در سی فصل نوشته است.
۱۲. مرگینان در ترکستان است. ابوالحسن بدرالدین علی (متوفی ۵۹۳هـ ق/ ۱۱۹۷م) مؤلف هدایه، این کتاب را که از کتابهای فقهی مذهب حنفی است، بعنوان حاشیه‌ای بر کتاب دیگرش یعنی بدایة المبتدا، نوشته است. ولی این اثر هم، به صورت در ماهیت متن است و معروفترین شرح از بین شرحهایی که بر این اثر نوشته شده است، شرح اکمل الدین (بایوردی) است.
۱۳. با الهام از غیب، به اتفاق آنانی که در طریقت من هستند (مردانم)، برای دست یافتن بر عالم (جهان)، ظهور و خروج کرده، سرزمینها را میان مردانم تقسیم خواهم کرد، به نیروی علم و حقیقت سرتوحید، با لغا و ابطال قوانین ملی و مذهبی صاحبان تقلید، برخی چیزهای حرام را حلال خواهم کرد...» مردان شیخ بدرالدین سماونواوی، «لا اله الا الله» می گفتند، ولی از گفتن «محمد رسول الله» خودداری می کردند و آن را یعنی رسالت را به شیخ بدرالدین واگذار می کردند.
۱۴. خضر بیگ قصیده‌ای را که با نام «عجالة اللیلتین» سروده بود، به سلطان محمد فاتح تقدیم کرد. وی نیز این قصیده را به

ملاً گورانی نشان داد. ملاً گورانی پس از ملاحظه قصیده از نظر قواعد، خطایی در آن دید و در پشت همان قصیده با قلم خویش آن را تصحیح کرد و اعاده گردانید. پادشاه که از مناظره و جدل علمی دانشمندان خود لذت می برد، قصیده را توسط یکی از افرادش برای خضر بیگ فرستاد. خضر بیگ پس از خواندن آن، برای اثبات صحت آنچه که خود نوشته بود، آیه کریمه «فی قلوبهم مرض فزادهم الله مرضاً» را نوشت و با این آیه ثابت کرد که قصیده از نظر قواعد بی خطاست، و بدین ترتیب ملا گورانی را قانع کرد.

۱۵. تهافت به معنی باولع و آرزوین شدید خود را روی چیزی انداختن است. مناقشات درباره تهافت الفلاسفه امام غزالی را اهل کلام و حکما، یعنی فلاسفه مورد بررسی منطقی قرار می دهند. تهافت نخستین اثر امام غزالی بود، که در آن به برخی از بررسیهای ابن سینا اعتراض کرده است. امام غزالی در این اثر خود (تهافت الفلاسفه)، به اینکه ابن سینا عقل را معیار بنیادین قرار داده است، اعتراض کرده و گفته است که همه چیز با عقل سنجیده نمی شود، و به سنجش ضعیف و نارسای عقل نمی توان اعتماد کرد، و بدین ترتیب درصدد اثبات عقیده اش برآمده است. حدود یک قرن پس از نوشته شدن این اثر، ابن رشد اندلسی نسبت به «تهافت» غزالی اعتراض کرد، و با بررسی اینکه عقل یا ایمان، کدام یک برترند، به این نتیجه رسید، که عقل برتر است، و برای اثبات عقیده اش، اثر خود تحت عنوان «تهافت التهافت» را نوشت. از این رو سلطان محمد فاتح برای اینکه درباره دو بررسی و عقیده متضاد اطلاعاتی به دست آورد، خواجه زاده و علاء الدین طوسی را مأمور بررسی این مسئله کرد، و هر دو آنها نظر و عقیده امام غزالی را صائب دانستند. ابن کمال نیز اثری به نام تهافت دارد. علاوه بر اینها، قراباغی و مستحقی زاده (۱۱۰۰ هـ ق) نیز اثری به همین نام دارند. «خانم دکتر میاهات تورک ار» در دوره آسیستانی خود بررسی جالبی تحت عنوان «مناسبات دین و فلسفه از نظر سه تهافت» به عمل آورد که در سال ۱۹۵۶ م، به چاپ رسید. این اثر رساله دکتری خانم مذکور است.

۱۶. موافق مشهورترین کتاب درباره کلام است. اثری به نام موافق توسط عضد الدین عبدالرحمان از دانشمندان قرن چهاردهم (متوفی ۵۷۶ هـ ق / ۱۳۵۵ م) مشتمل بر شش باب (موقف) نوشته شده است. از این رو اثر مذکور موافق (جمع موقف) نامیده شد. سید شریف و ابن کمال و برخی از دانشمندان دیگر نیز اثری به نام موافق دارند.

۱۷. طوابع نیز اثر قاضی بیضاوی (متوفی ۵۶۸ هـ ق / ۱۲۸۶ م) بود و شرحهای زیادی بر آن نوشته شده است (متوفی ۵۶۳ هـ ق / ۱۲۶۵ م).

۱۸. هدایه را که درباره حقوق اسلامی است مرگینانی نوشته است. خواجه زاده حاشیه ای بر شرح هدایت الحکمه ابهری (متوفی ۵۶۶۳ هـ ق / ۱۲۶۵) که اثری است درباره فیزیک که ملازاده احمد هروی شرحی بر آن نوشته است، نگاشته است. نسخه ای از این حاشیه تحت شماره ۱۴۴۵ در کتابخانه وین موجود است، برای توضیح اثر — (علم در میان عثمانیان ص ۳۹).

۱۹. تلویح، درباره اصول فقه بحث می کند. همراه تلویح که شرحی بر توضیح اثر عبدالله بن مسعود بخارایی (متوفی ۱۳۴۴ م) است و در مدارس به آن صدر الشریعه می گفتند، تدریس می شد. سعد الدین تفتازانی شرحی تحت عنوان «تلویح» بر این اثر یعنی توضیح نوشته و خواجه زاده نیز آن را شرح داده است.

۲۰. عزی، کتابی است مختصر درباره دستور زبان (صرف).

۲۱. در گواهی و قفنامه مورخ رمضان ۸۷۵/مارس ۱۴۷۱ مسجد ساری بنایزید، نامش بعنوان مولانا محمد بن فرامرز ذکر شده است. (دفتر قبالات املاک شماره ۲۵۱، ص ۲۹۹، آرشیو نخست وزیری).

۲۲. جملات روی سنگ قبر وی در خرابه های مدرسه زینی لری (زینی ها) واقع در بورسه: ۱- منبع علم و هنر وارث، ۲- علوم حضرت خیرالبشر، ۳- فاضل خورشید اثره، ۴- صاحب الדר و غرر، ۵- مولانا خسرو. (حسن فهمی، راهنمای بورسه، ص

(۳۳۷).

۲۳. سلطان محمد فاتح دستور داد یکی از دانشمندان جای خالی خطیب‌زاده را در مدرسه ایزنیک پر کند. وزیر اعظم محمود پاشا نیز مدرس خیالی را توصیه کرد. سلطان محمد نیز پرسید: «کسی که تو پیشنهادش را می‌کنی، آیا همان کسی است که «شرح عقاید» را نوشته و به تو تقدیم کرده است؟». محمود پاشا نیز پاسخ مثبت داد. سلطان محمد نیز گفت: «شخصی آگاهی است، با روزی یکصد آچه آن مقام را بدو دادم» و بدین ترتیب خیالی را به مدرسی منصوب کرد.

۲۴. سلطان محمد فاتح، از اینکه خیالی «شرح عقاید» را نه به او، بلکه به محمود پاشا تقدیم کرده است، از او رنجیده‌خاطر شده بود.

۲۵. تذکره‌های لطیفی و فنانی زاده.

۲۶. جملات روی سنگ قبر شمس‌الدین خیالی، در مرحله زینی لر، واقع در بورسه: ۱- هوالخلاق الباقی، ۲- غریق رحمت رب، ۳- المتعال مولانا، ۴- فاضل شمس‌الدین، ۵- احمد الخیالی، ۶- سنه ۸۷۵. [ق. ه].

۲۷. از نامه مادر بایزید [دوم] به پسرش: «... مقام وزارت را به پسر خضریگ داده‌اید، می‌باید هم چنین باشد به کسانی که شما را دوست دارند، ما بیشتر علاقه‌مندیم.» (آرشو کاخ توپقایی، شماره ۱۰۲۸۸).

۲۸. ترجمه شقایق، ص ۱۶۵، ۳۰۲.

۲۹. اثر کامل سنان پاشا تحت عنوان، تضرعات یا مناجات تحت شماره ۲۶۰۹ در کتابخانه نورعثمانیه موجود است، بخش چاپی آن نقص فراوان دارد.

۳۰. تذکره فنانی زاده حسن چلبی.

۳۱. تذکره فنانی زاده حسن چلبی و لطیفی.

۳۲. چیزی که بعنوان قتل وی گفته شده، این است: هنگامی که ملاطفی مدرس سخن بود، قبل از شروع درس به موجب شرایط موقوفات حدیثی از بخاری می‌خواند، و آن را شرح و توضیح می‌داد. روزی پس از خواندن حدیث، به مناسبتی از زخمی شدن حضرت علی (ع) در جنگی بر اثر اصابت تیر، و بیرون نیامدن آن، و عدم یاری آن حضرت هنگام بیرون آوردن تیر توسط جراحان، سخن گفت، و روزی هنگام اقامه نماز آن حضرت گفت تیر را درآوردند، و دردی احساس نکردم، و بعد اضافه نمود. «این است نماز حقیقی، و آنچه که ما بعنوان نماز می‌خوانیم جز خم و راست شدن چیز دیگری نیست.» دشمنانش این نقل قول ملاطفی را به این عنوان که وی گفته است «نماز چیزی جز خم و راست شدن نیست» دستاویز قرار داده، و با این دستاویز اعدامش کردند.

۳۳. ملاطفی از حاشیه تجرید، اثر خطیب‌زاده که در باره کلام بود، انتقاد کرد، و با ملاحظاتی نیز به مناقشات علمی پرداخته بود.

۳۴. درباره زندگینامه لطیفی، سلسله مقالاتی توسط خلعت بیگ، در ۱۲۹۰ به نقل از شقایق، در مجله «دولاب» [گنجه]، نوشته شده است، با اینکه این مقالات بعدها به صورت رساله‌ای منتشر شد، ولی ارزش علمی ندارند، در حال حاضر در اثر ذیل اطلاعات پربهایی درباره ملاطفی وجود دارد. ملاطفی «مقتول»، تضعیف المذبح ترجمه از عربی توسط شرف‌الدین یالتکایا Serefeddin yalrkâyâ، ترجمه فرانسه با مقدمه توسط عدنان آدیوار و هانری کربن، پاریس، ۱۹۴۰.

۳۵. کاخ توپقایی، کتابهای کوچک بغداد، شماره ۴۰۶.

۳۶. ترجمه تحت اللفظی ابیات فوق:

چشم از عشق نپوشید چه بگویم	دست نیافتم بر او چه بگویم
هنوز اندر پی وصل اویم	دعایمان نشدمستجاب چه بگویم

- گرچه نفسش جان بخش است لیک نمی رسد به ما نفسش چه بگویم
نمی رسد آوای جرسی به لطفی از کاروان وصلش، چه بگویم
۳۷. کتاب المقاصد التاجیه فی المبدأ والمعاش والمعاد، اثر دقیق شیخ یارعلی بن سیاوش بن اورن دلیلی بر عرفان و کمال اوست. عارف بالله شیخ عبدالمجید افندی سیواسی، این اثر زیبا را ترجمه و شرح داده است. یارعلی، همچنین اثر دیگری به نام لمعات دارد که شرحی است به زبان فارسی بر اثر لمعات عراقی، که درباره تصوف است.
۳۸. حسین حسام الدین تاریخ آماسیا، ج ۳، ص ۲۱۹.
۳۹. رونوشت فرمان سلطان محمد فاتح که برای فنی زاده لالای شاهزاده فرستاد، در منشآت فریدون بیگ (ج ۱، ص ۲۶۴، ۲۶۳) وجود دارد.
۴۰. تذکره ریاضی، بخش زندگینامه مؤیدزاده و ترجمه شقایق.
۴۱. عریضه بایزید سنجق بیگ آماسیا، پس از آنکه پدرش رقم عفو برتقصیراتش کشید، برایش فرستاد (کاخ توپقایی، سند شماره ۶۳۶۶).

خداالله سلطانہ برہ احسانہ

- پس از ساییدن روی برآستان سعادت آشیانه تان، عرض بنده این است، برای رفع سموم گذشته، از تمام مفرجات استفاده می شود، زیرا دفع آنچه که ضررش بیش از نفع آن است، باید بتدریج صورت گیرد. مقدار کمی باقی مانده است. منت خدای را که به یمن نفس سلطانم، کلاً رهایی از آن ممکن شد. اما در این مورد برخی افراد راه مبالغه پیموده اند، و افعال و اعمالی شنیعی را که در شان خودشان است؛ به اینجانب نسبت داده اند، و به اعمال غیر ممکن استناد کرده اند. نمود بالله من ذالک، حاشا چنین کاری اگر صورت گرفته باشد. انشاء الله که خداوند سزایشان را دهد. از برکت دولت پادشاه عالم پناه، جمیع امور و مصالح، به صورتی که باید منظم شده، خداوند از لالاهایم (الله هایم) راضی باشد، مشغول انجام وظایفشان بوده، دقیقه ای فروگذار نمی کنند. آنچه را که کمال سعی است، بجا می آورند (بقیه عریضه، مربوط به شکایت از اسراف مادرش که نزد وی بود، و آرزوی رسیدن به خدمت پدرش می باشد).
۴۲. دشمنانی که چشم دیدن علاقه یاوز سلطان سلیم به او را نداشتند. نامه ای مبنی بر اینکه وی هوادار شاهزاده احمد است، برای سلطان نوشتند و با تیری به چادر پادشاه چسباندند. سلطان سلیم این نامه را برای مؤیدزاده فرستاده، درباره نویسنده آن سؤال کرده بود. وی نیز معروض داشت که کار «ساری گرز» و دوشاگردش بوده است درحقیقت نیز، مسوده نامه ای که نوشته شده بود، به دست آمد، دوشاگرد وی به قتل رسیدند و ملاساری گرز نیز معزول گردید.
۴۳. تاریخ عالی، (ج ۱، چاپ نشده)، بخش «زندگی نامه ابن کمال».
۴۴. تا آن زمان اهدای دیوان شعرا، به پادشاهان و وزرا مرسوم بود. هرچند، ترجیح دادن مؤیدزاده توسط نجاتی، موجب رنجش وزرا شد، ولی به علت نفوذ مؤیدزاده، کاری از پیش نبردند (تذکره لطیفی، ص ۲۳۸، و تاریخ عالی).
۴۵. ترجمه شقایق، تحفة الخطاطین، عالی و مؤلفان عثمانی.
۴۶. ترجمه تحت اللفظی رباعی چنین است:

درآی تا آبی بس زلال بنوشیم فصل گل آمد و بیا تا شراب بنوشیم

به آخرت آن، شراب آید بشمار درآی تا آن را بی حساب بنوشیم

۴۷. تکیه شیخ مصلح الدین وفا [ی] قونیوی که از خلفای عبد اللطیف مقدسی منتسب به طریقت زینی و در قبرستان زینی ها واقع در بورسه مدفون بود، در استانبول در محله ای منسوب به خودش یعنی «وفا» قرار داشت. شیخ مصلح الدین وفا در سال ۸۹۶ هـ / ق / ۱۴۹۱ م، فوت کرد و در تکیه خویش دفن گردید. این شیخ که عارف و مرشدی کامل بود، آثاری درباره

- کیهان‌شناسی و موسیقی دارد. روزنامه‌ای هم در خصوص طول و عرض جغرافیایی استانبول تأسیس کرد. تکیه‌اش محل اجتماع روشنفکران بود، علمای متعصب، این گروه را به بی‌ایمانی متهم می‌کردند.
۴۸. سلطان بایزید پس از آنکه علی جمال‌افندی از شغل مدرسی خود در آماسیا کناره‌گیری کرد، مصلحت ندانست که وی بیکار بماند، از این رو درصدد برآمد که او را در مدرسه سلطان به کار بگمارد. ولی برخی از وزرا گفتند که سطح علمی مدرسه مذکور پایینتر از سطح علمی مدرسه موجود در آماسیاست، لذا او را به مدرسی مدرسه صحن تعیین کرد.
۴۹. به موجب شرایط وقف، مدرس مدرسه مذکور تا الغای رژیم سلطنتی، به عهده شیخ الاسلامها و اگذار شده بود. و بدان ترتیب ادامه یافت، و یکی از علما به وکالت از طرف شیخ الاسلام، که او را وکیل (جانشین) درس می‌گفتند، به جای او انجام وظیفه می‌کرد.
۵۰. مفتی یا شیخ الاسلامها چون جزو اعضای دیوان (وزرا) نبودند، از این رو، تا زمانی که از آنها دعوت به عمل نمی‌آمد، به دربار نمی‌رفتند. شیخ الاسلامها از اواسط قرن نوزدهم جز دیوان همایون شدند، و هنگام ضرورت از نظرات آنها استفاده می‌شد.
۵۱. در برخی نوشته‌ها آمده است، که کمال پاشا در آماسیا و سلیمان‌بیگ در توقات فوت کرده‌اند، و حدیقه الجوامع نیز می‌نویسد که این پدر و پسر در استانبول فوت کرده‌اند، و محل مقبره‌هایشان را نیز نشان می‌دهد.
۵۲. آرشیوکاخ توپقاپی، شماره ۸۱۸۴.
۵۳. تاریخ عالی، (ج ۱، چاپ نشده)، «زندگینامه ابن کمال» در میان علما و دانشمندان دوره یاوز سلطان سلیم.
۵۴. تذکره ریاضی، می‌نویسد که ابن کمال اثری به نام سلیم‌نامه دارد. این اثر بخش جداگانه‌ای است از دوره یاوز سلطان سلیم از همان تاریخ عثمانی که ابن کمال آن را بخش به بخش نوشته است. همچنین بخشی هم که در اروپا به نام موهاج‌نامه چاپ شده است، از تاریخی است مربوط به دوره سلطان محمد فاتح.
۵۵. ابن کمال، در نشریه مربوط به موضوعهای تألیف شده واقع در کتابخانه ایاصوفیه تحت شماره ۴۷۹۴، نود و چهار رساله، همچنین رساله‌هایی نیز تحت شماره‌های ۴۷۹۴ و ۴۷۹۷ در همان کتابخانه دارد.
۵۶. ترجمه تحت اللفظی ابیات فوق:
- | | |
|-----------------------------------|----------------------------------|
| بزرگ نوجوان و در حزم پیر | صاحب السیف و صاحب التدبیر |
| هم صف آرا بود و هم آصف رأی | نه به وزیر نیازش بود و نه مشیر |
| دستش چو مشیر بود و زبان چون خنجر | بازوش نیزه بود و انگشت تیر |
| به زمانی اندک، بزرگ کارها کرد | سایه اش شده بود عالمگیر |
| شمس عصر بود و در عصر، سایه | شمس ممدود شود اندر زمان کثیر |
| به تاج و تخت می‌بالند امرا | می‌بالید بدو تاج و سریر |
| گر رود به میدان رزم، شود شیر دلیر | گر رود به ایوان بزم شود مهر منیر |
| گر بگیرد گیرودار آن شیر را | یادش کند و خون بگیرد شمشیر |
- حیف بر سلطان سلیم حیف و درین
هم قلم گیرید بر او و هم نیز تیغ
۵۷. آرشیو نخست وزیری، دفتر قبالات املاک شماره ۲۵۱، ص ۲۷۴. (این دفتر، دفتر قبالات نبود، بلکه دفتر مهمی بود

- که موقوفات استانبول را نشان می داد. مقبره کمال پاشا بنا به نوشته حدیقه الجوامع، در حوالی «شاهزاده باشی» در کنار حجره ها بود.
۵۸. «فرمانهایی را که سلطان سلیم شخصاً می خواست برای برخی از وزرای پیشین بفرستد، من می نوشتم، گاهی می گفتم، سلطان من، برخی از امرا ممکن است مخالفت کنند، پس بهتر است که چنین نکنیم. ابتدا عصبانی می شد، ولی وقتی در صحت آن اصرار می کردم، غضبش فرو می نشست و می گفت حالا چنان بنویس.» تذکره بیانی، کتابخانه ملت.
۵۹. تذکره قتالی زاده حسن چلبی.
۶۰. هنگامی که جلال زاده به سیگتوار رسید. چون از خبر فوت سلطان اطلاع نداشت، برای پوشیدن پوستین (ردا) مقام نشانی وارد خیمه همایونی شد و چون از حقیقت امر آگاه شد، شروع به گریستن کرد. بنا به اخطار و هشدار صوقلی که در صدد مخفی نگهداشتن مسئله مرگ پادشاه از سربازان بود، لباس [خلعت] انتصابی را پوشیده و با حالتی به ظاهر خوشحال از خیمه خارج شد.
۶۱. نام اصلی اثر، مواهب الخلاق فی مراتب الاخلاق بود، و چون دوتن از پادشاهان آن را مطالعه کردند، لذا آن را انیس السلاطین نام نهاد. اثر مذکور به نام سلطان سلیمان [قانونی] بود و شامل شش باب است. مواهب الخلاق را مرحوم استاد محمد علی عینی در اثر خود تحت نام اخلاقیون ترکها، مورد تجزیه و تحلیل قرار داده است.
۶۲. نام اصلی اثر، دلائل النبوة محمدی و شمایل الفتوة الاحمدی، است که توسط ملا مسکین نوشته شده است، که از تاریخ پیامبران و سیرت پیغمبری بحث می کند.
۶۳. درباره جلال زاده مصطفی چلبی و برادرش صالح چلبی به نوشته مؤلف تحت عنوان «جلال زاده مصطفی طوسیایی و صالح چلبی» بولتن، ج ۱۳، شماره ۸۷، سال ۱۹۵۸).
۶۴. عطایی بر ترجمه ترکی شقایق، تا سال ۱۰۴۴ هـ ق / ۱۶۳۲ م، ذیلی نوشته است، و شیخی محمد افندی نیز ذیلی بر آن نگاشته است، و پسرش نیز ذیلی بر ذیل شیخی محمد افندی تا تاریخ ۱۱۴۲ هـ ق / ۱۷۲۹ م، نوشته است.
۶۵. محمد کمال الدین افندی، پسر طاش کوپرولوزاده، در سال ۱۰۳۰ هـ ق / ۱۶۲۱ م، هنگامی که همراه سلطان عثمان به لهستان می رفت، در راه فوت کرد. وی به هوس رسیدن به مقام شیخ الاسلامی، در مورد قتل شاهزاده محمد فتوی داد. علاوه بر موضوعات العلوم، آثار دیگری، مانند تاریخ صاف و نیز آثاری درباره تراجم احوال دارد. او در فقه تخصص داشت. تاریخ صاف چاپ شده است.
۶۶. نوادر الاخبار، این اثر با تلخیص آثاری چون سیر صحابه ابو محمد، و فیات الاعیان ابن خلکان، و تاریخ حکما اثر شهرستانی به وجود آمده است.
۶۷. میزان الحق فی اختیار الاحق، ص ۲۱.
۶۸. قتالی زاده پس از آنکه برای مدرسی صحن سلیمانیه انتخاب گردید، یکی از افرادی بود که برای نخستین بار با حقوق روزانه پنجاه آچه به مدرسی پرداخت.
۶۹. «اخلاق علایی، نخستین کتاب اخلاق به زبان ترکی است، از نظر زبان بنا به اقتضا و ضرورت قرن مذکور، منشیانه نوشته شده است. اخلاق علایی به اسم علی پاشا بیگلربیگ شام است. قتالی زاده اثر مذکور را با مطالعه و استفاده از آثاری چون، اخلاق ناصری، خواجه نصیرالدین طوسی که به نام امیر نصرالدین نوشت، و اخلاق محسنی اثر حسین واعظ هراتی (متوفی ۱۵۰۵ م) که به نام میرزا محسن بن حسین بن بایقرا به رشته تحریر درآورد، و اخلاق جلالی که جلال الدین دوانی تحت نام لواعب الاشراق به رشته تحریر درآورد، و افزودن اضافاتی بر آنها، نوشته است. اخلاق علایی در سال ۱۲۴۸ هـ ق / ۱۸۳۲ م، در چاپخانه بولاک Bulâk مصر به چاپ رسید. تحقیق ارزنده ای درباره اخلاق علایی توسط مرحوم محمد علی

عینی صورت گرفته که در شماره چهارم مجله دانشکده ادبیات چاپ ونیز تحت نام اخلاقیون ترکها، به طور جداگانه منتشر شده است. اخلاق محسنی حسین واعظ هراتی، به زبان فارسی بود، و توسط ابوالفضل محمد، پسر ادیس بتلیسی مشهور و عبدالعزیز افندی، پسر خواجه سعدالدین افندی، به زبان ترکی ترجمه شده است، نسخه ای از آن تحت شماره ۳۶۸۸ در کتابخانه فاتح موجود است، مرحوم محمد علی عینی در اثر خود [اخلاقیون ترکها]، از این ترجمه ها بحث کرده است. ترجمه عبدالعزیز افندی (۵۱۰۲۱ ق/ ۱۶۲۱ م)، به اسم سلطان احمد اول است.

۷۰. تذکره قتالی زاده، و ذیل عطایی و ذیل شقایق.

۷۱. تاریخ عالی، (ج ۲، چاپ نشده)، «زندگینامه ابوسعود افندی».

فصل چهارم

نگاهی به اوضاع اقتصادی عثمانیان در قرون چهاردهم، پانزدهم و شانزدهم میلادی

هنگام تشکیل دولت عثمانی، شیوه‌های اقتصادی بازمانده از دوران سلجوقیان آناتولی، در حکومت و امیرنشینهای موجود در اطراف آن ادامه داشت. گسترش امیرنشین کوچک عثمانی به طرف دریای مرمره و استانبول، و تصرف شهرهای مهم بیزانسی‌ها، یعنی بورسه، ایزنیک، و ازمیت، موجب بهره‌برداری اقتصادی ترکها از آنجا شد و نیز سبب توسعه و گسترش اوضاع اقتصادی ترکها گردید. بویژه اهمیت بورسه که مرکز اقتصادی مهمی بود، در مقایسه با دوره بیزانس‌ها خیلی بیشتر شده بود. هرگونه امته، و در این میان ابریشم، پشم، پارچه‌های پنبه‌ای، و صابونهای سفید، به بازرگانان خارجی فروخته می‌شد. کاروانهای تجاری که از سوریه ابریشم خام می‌آوردند و یا کاروانهای حجاج و بازرگانان ونیزی، فلورانسی و اسپانیایی، با داشتن تسهیلات زیادی به خرید و فروش می‌پرداختند. برنج به حد وفور وجود داشت. قالیه‌های ترک در مناطقی همچون قراقرس، کارتال و پندیک^۱ بافته می‌شد. (۱)

بافته‌های حریر، ابریشمی و پنبه‌ای در قلمرو عثمانی

با توسعه هر چه بیشتر مرزهای عثمانی، مؤسسات متعدد و مختلف موجود در قصبات و شهرهای امیرنشینهای آناتولی، به دست عثمانیان افتاد. بافته سرخ‌رنگ دنیزلی، الاشهر، کرباسهای «آق

عَلَمَلِی^۱، و پارچه‌های نازک سفید [تنزیپ=تنظیف] برای دستار، از آن جمله بودند. سلطان مراد خداوندگار، از این پارچه‌های نازک سفید رنگ که آن را کرباس گرمیان می‌گفتند [به شکل دستار] بر سرش می‌بست. علاوه بر آن، از بافته‌های آقِ عَلَمَلِی گرمیان، بعنوان خلعت [ردا و قبا] و لباس رویی استفاده شد. حریرهای الاشهر و بالیکیسیراز کالاهایی بودند که هم در داخل و هم در خارج مورد مصرف بودند.^(۲) پشمینه [پارچه‌های نازک و زبر] آنکارا که شهرتش را تا زمانهای اخیر نیز حفظ کرده بود، و نیز پارچه‌هایی که به همان نام در طوسیا، قلعه جیق و سیوری حصار بافته می‌شد، همچنین از پارچه‌هایی که مُخیر^۲ نامیده می‌شد، بعنوان لباس رویی استفاده می‌شد.^(۳) در یله جیق مخمل و نخ ابریشمی تولید می‌شد.^(۴)

پارچه‌های حریری که در داخل ایالت قرمان (قونیه)، آقسرائِ قونیه، و نیز دیار بکر بافته می‌شد، پشمینه‌های سفید که پشمینه‌های ملطیه نامیده می‌شد، عبای پشمینه‌ای حصن کیف (حصن کیفا)، و پشمینه‌ها و مُخیرهای ماردین در قرون چهاردهم تا شانزدهم میلادی در داخل مصرف می‌شدند. و در نَفَس حلب و شام و بخشهای وابسته به آنجا پارچه‌های پنبه‌ای مخلوط با ابریشم و نیز مُقَدِّم^۳ و پارچه‌های شبیه آن بافته می‌شد.^(۵) در منطقه قونیه، دستگاههای بافندگی زیادی برای بافتن پارچه‌های جناغی کتانی و آستری وجود داشت.^(۶) هر توپ از پارچه‌های جناغی ای که در منطقه گُونز^۴ بافته می‌شد با مقیاس آرشین بزرگ (آرشین بازاری)، دوازده آرشین [حدود هشت متر و نیم] می‌شد.^(۷)

محصول پنبه، جزو کالاهای صادراتی بود و در مناطق مابین بورسه و قونیه، کیلیکیه، سوریه و مصر، به مقدار زیادی تولید می‌شد. بازار پنبه منطقه بین بورسه و قونیه، ایاسلو (سلجوق) و بورسه، و بازار منطقه آدانا نیز بندر پیاس بود. کرباسهای طرابوزان، در قرن شانزدهم شهرت زیادی داشت. در زمان سلطان سلیمان قانونی، اسکندر چلبی دفتردار [رییس مالیه] برای مصرف متجاوز از شش هزار نفر از ملتزمان و غلامانش، هر سال این نوع کرباسها را با کشتی وارد می‌کرد.^(۸)

معادن

محصولات زاج سفید را که از معادن فوجه، اولوبات^۵، کوتاهیه (زاج‌خانه) و در قواحصار شرقی استخراج می‌شد، و نیز یزی‌ها و فلورانس‌ها خریداری می‌کردند. و نیز یزی‌ها در قبال مالیاتی معین، از

1. Ak Alemli 2. Muhayyer 3. Mukaddem 4. Gönen 5. Ulubât

معادن زاج فوجه بهره برداری نمودند، و زاجهای کوتاهیه نیز از طریق رودخانه بزرگ مندرس^۱، به دریای اژه ارسال می شد. معادن زاج قراحصار شرقی که جزو معادن غنی بشمار می رفت، گاهی توسط دولت مورد بهره برداری قرار می گرفت و گاهی نیز به مقاطعه داده می شد، و در اواسط قرن شانزدهم، معادن زاج مذکور به صورت مقاطعه، به یک نفر یهودی داده شده بود^(۹) در گومولجنته روم ایلی نیز معدن زاج مهمی وجود داشت. فلمینگ ها (فلامانها^۲ = تا قرن هفدهم زیر پرچم فرانسه) از آنجا زاج و پشم می خریدند.^(۱۰) معادن آهن موجود در بیله جیق، چون بخشی از گلوله و گلوله توپ مورد نیاز عثمانیان را تأمین می کرد، به مدت چند قرن به فعالیت های خود ادامه داد. معدن نقره موجود در گوموش حاجی کوی^۳، واقع در آماسیا، و معدن مس موجود در کره، واقع در قسطنونی، مشهور بودند. مس مذکور ترجیحاً به مسگران آماسیا، توقات و سیواس داده می شد، و مازاد آن را به استانبول می فرستادند، دولت مواظب بود که مس را به طور قاچاق به ایران نبرند.^(۱۱)

عثمانیان از معدن موجود در گوموش حاجی کوی آماسیا، و نیز معادن موجود در گوموشخانه، اولوقشلا^۴ و معدن موجود در بخش گوموش (گمش) کوتاهیه، و علاوه بر آنها از معادن موجود در سیدره قاپی سی^۵، در فاصله سه ساعته سیرز، واقع در حوالی سلانیک ایالت روم ایلی، و معادن نقره نوو بردا (نوو بردو) موجود در صربستان جنوبی بهره برداری می کردند. بیله جیق که در تصرف عثمانیان بود، و معادن آهن کیفی که در قرن شانزدهم به تصرف درآمد، و معادن رودنیک (باچ) روم ایلی معادن کامنگراد واقع در سنجق بنالوقه در داخل ایالت بوسنه، برای فراهم کردن احتیاجات جنگی دولت یکسره کار می کردند. کارگرانی که در آنجا کار می کردند، از برخی تسهیلات و معافیتها برخوردار بودند.^(۱۲) در ایزنیک کارخانه های چینی سازی، و در کوتاهیه علاوه بر کارخانه های چینی سازی، کارخانه های فنجان سازی هم وجود داشت.^(۱۳)

بازرگانی با چه کسانی انجام می شد؟

نخستین دولتهایی که با عثمانیان روابط تجاری برقرار کردند، ونیزی ها، جنوایی ها، ه فلامانها، اهالی فلامان که نیمی از آنها که در قسمتی از بلژیک هستند به زبان هلندی تکلم می کنند و نیمی دیگر که در فرانسه هستند و منطقه شان همان فلاند راست که امروزه به سه قسمت تقسیم شده است. فلاندر فرانسه، فلاندر بلژیک شرقی و فلاندر بلژیک غربی (م).

دوبرونیک ها، و فلورنسی ها بودند که با دولتهای قبل از عثمانیان، رابطه داشتند. به غیر از آنها، میلان، ناپل، اسپانیا (کاتالان) نیز بودند. فقط مهمترینشان همان سه جمهوری اول بودند.^(۱۴) بعدها در اواخر قرن پانزدهم، فرانسه نیز جزو کشورهای درآمد که با عثمانیان روابط تجاری برقرار کرد. با ایران داد و ستد قالی و پارچه (قماش) به عمل می آمد. نقل و انتقال کالا به ایران و از ایران، با کاروانها صورت می گرفت.

مهمترین اجناس صادراتی

دولت عثمانی با دولتهایی که با او مناسباتی داشتند، بنابه اقتضای زمان، هم از لحاظ سیاسی و هم از لحاظ اقتصادی معاهداتی منعقد کرده بود. دولت عثمانی به استثنای زمانهای محدود اضطرابی و یا بحرانی، به موجب پیمانها و قراردادهای، ابریشم، و پارچه های ابریشمی، پشم و پارچه های پشمی، پنبه و پارچه های پنبه ای، یا پاغی*، کرک و پشم بز، مازوج، قالی و زاج، به کشورهای بیگانه صادر می کرد. صادرات غله، گاهی بندرت و بنابه خواسته و تقاضای ونیزی ها - آنها تحت شرایط سختی - صورت می گرفت.

کالاهای مجاز و مورد نیاز دولتهای خارجی که با عثمانیان مناسبات و روابطی داشتند، از طریق صدور فرمانهایی از طرف دولت مرکزی به ایالاتی که کالاهای مورد نظر آنجا وجود داشت، در مقابل و پرداخت بهای کالا تأمین می گردید.^(۱۵) فرمانروای عثمانی نیز به همین طریق، لوازم مورد نیاز خزانه اش را تأمین می کرد. داد و ستدهای موجود بین عثمانی و دول بیگانه، همانند اجناس و کالاهای بازرگانان، مشمول مقررات مالیاتی نمی شد. صدور هر جنس و کالایی در داخل کشور، به هر کسی که تعلق داشت، می بایست پس از کسب اجازه از دولت صورت گیرد.^(۱۶) تمام اجناس یا قیمتی که دولت تعیین می کرد، خرید و فروش می شد.^(۱۷) به موجب عهدنامه و قرارداد فی مابین، هرگاه خود دولت عثمانی، همراه مأمور مخصوص خود حریر یا ابریشم برای فروش به جمهوری ونیز ارسال می کرد، جمهوری ونیز، به هیچ وجه حق نداشت از آن کالای به فروش رفته، تحت هیچ عنوانی از قبیل باج، گمرک، دلالی، و حق واردات و صادرات، مالیاتی بگیرد.^(۱۸)

بازرگانان مسلمان و غیر مسلمانی که با عثمانیان در داد و ستد بودند با فرمانهایی که در دست داشتند، آزادانه به مناطقی که کالای مورد نظرشان در آنجا تولید و یا بافته می شد،

* Yâpâği، نوعی پشم، (پشم گوسفند بهاره).

می رفتند و کالاهای خریداری کرده را به استانبول و یا سایر نقاط می فرستادند.^(۱۹) لهستانی ها از سرزمینهای عثمانی، مخمل و موم عسل، ونیزی ها، حریر و پارچه های ابریشمی، و از مصر ادویه جات، و از سایر ولایات ابریشم و کالاهای دیگر می خریدند.^(۲۰) عثمانی ها نیز، از فلورانس، چوخوا، از لهستان و از همه مهمتر از روسیه سمور و کالاهایی از این قبیل خریداری می کردند.^(۲۱)

دولت عثمانی در مورد دوام و ثبات رنگ، اندازه توپهای پارچه (از نظر آرشین و ذرع)، که بافته و تولید می شد، اصول و مقرراتی گذاشته بود. در مورد مرغوبیت، سالم و استاندارد بودن میزان و اندازه پارچه ها و کالاهای بزرگان اصناف و کدخداهای، یعنی هیأت (شورای) اصناف، مسئول بودند. در داخل کشور تعداد زیادی از دستگاههای بافندگی و پارچه بافی پیوسته کنترل می شدند. برای صدور کالا به خارج، کسب اجازه از دولت توسط صاحب کالا، —هرکس که بود— ضروری بود. تمام کالاها طبق قیمتی که دولت تعیین می کرد، قابل فروش بود.^(۲۲) پارچه هایی که به کشورهای خارج صادر می شد، از نظر سالم بودن، ثبات رنگ و استاندارد بودن مورد بررسی قرار می گرفت، و با مهر دولتی ممهور می شد. و بدین ترتیب برای حفظ مرغوبیت کالاها در خارج از کشور، دقت، وسواس و توجه زیادی نشان داده می شد.^(۲۳)

کالاهای مهم وارداتی

ونیزی ها که از قدیم الایام با عثمانیان داد و ستد داشتند، کالاهایی از قبیل ماهوت، سیماب (جیوه)، مس، سیم (مفتول)، حلبی زرد، سفیداب، سرب، کاغذ، شیشه، سنگ شیشه (میکا)، رنگ، سوزن، منجوق، قیچی، آینه به کشور عثمانی وارد می کردند.^(۲۴) از روسیه و لهستان، انواع پوست و پوستین؛ خار و استخوان ماهی و از فلورانس، ماهوتی که فلورین نامیده می شد و کالاهای و مصنوعات دیگری نیز از فرانسه و لهستان وارد می شد.

مراکز و اسکله های مهم تجاری

اسکله های مهم دولت عثمانی برای انجام معاملات بازرگانی، با توجه به اینکه اسکله های موجود در سواحل دریاها و مختلف می بایست، نزدیک به مناطق نقل و انتقال کالاها باشد، تقسیم بندی شده بود. مهمترین اسکله طبیعتاً بندر استانبول بود. برای کالاهای وارداتی، در هر

محلله ای انبارهای مطمئنی وجود داشت. مثلاً کالاهایی که از ازمیر به استانبول می آمد، به اسکله ازمیر، کالاهایی که از بوغدان می آمد، به اسکله اؤن (ئون) قپانی^۱، کشتیهای حامل برنج و جوبه اسکله احتساب، نزدیک می شدند و محمولات خود را تخلیه می کردند.^(۲۵) علاوه بر اینها، اسکله های یاغ [روغن] لیمو، و از این قبیل نیز فعالیت داشتند که امروزه در دو طرف خلیج قرار گرفته اند و اسامی قدیمی خود را حفظ کرده اند. بعد از اسکله های استانبول، اسکله های سلاطینک، ازمیر، اولونیا، دراج، پیاس، طرابلس—شام، صیدا، اسکندریه، بصره، و در دریای سیاه اسکله های قلاس^۲ (غلاس)، کفه، سینوب، طرابوزان، از اسکله های مهم بودند. مراکز مهم موجود در داخل کشور، و در ایالت روم ایلی، عبارت بودند، از، ادرنه، گومولجینه، فیلییه، صوفیه، اسکوپ، ماناستر، یانیا، بوسنه سرای، بلگراد، و در مجارستان، بودین و در آناتولی، بورس، آنکارا، قونیه، دیاربکر، ماردین، ارزروم، و در سوریه، حلب، شام و در مصر، قاهره و در عراق، بغداد و موصل بودند. مهمترین اسکله های تجاری، یعنی مناطقی که اروپاییان بیشتر به آنجا می آمدند، عبارت بودند از؛ استانبول، قاهره، اسکندریه، حلب، شام، طرابلس—شام—سلاطینک و ازمیر.

از کالاهایی که مستقیماً از خارج وارد می شد در اسکله ها و مراکز تجاری داخل کشور، مالیاتی بعنوان گمرک اخذ می شد. به موجب قراردادها، این عوارض و مالیات، پس از اینکه در چهارچوب تعرفه های معین اخذ می شد، قبض و یا رسید پرداخت مالیات، به بازرگان و واردکننده، داده می شد. اگر کالای وارده حالت و شکل ترانزیت داشت، نسبت به جنس و نوع کالا، تعرفه دیگری اخذ می شد. حمل کالاها به داخل کشور، توسط کاروانها صورت می گرفت.

کالاهای ممنوع الصدور

در قلمرو عثمانی، میان صدور کالاهای زمان جنگ و صدور کالاهای زمان صلح، نسبت به نوع و جنس آنها، تفاوت وجود داشت، و این امر علل گوناگونی داشت. یک دلیل آن نیاز به کالای صادره در زمان جنگ در داخل کشور، و یا احتمال تصرف کالای مذکور توسط دولت متخاصم بود. در زمان صلح از میزان کالاهایی ممنوع الصدور کاسته می شد. مهمترین این کالاها عبارت بودند؛ از، غلات از هر نوع، حبوبات، اسب، اسلحه، باروت، سرب، گلوله، گوگرد و مس، تیماج (پوست بز دباغی شده)، و چرم بویژه برای پنج قلم اول در هر زمان—چه جنگ و چه صلح—اجازه خروج و صدور داده نمی شد.^(۲۷) غلات فقط زمانی که صدور آن کشور را دچار

1. Unkapāni 2. Kālās

فشار و مضيقه نمی‌کرد، بعنوان بزرگواری و کرامت مخصوص، از کشور صادر می‌شد. کالاهایی که دولت اجازه صدور آن را می‌داد، کالاهایی بودند که پس از تأمین نیازمندیهای داخلی، مازادی از آنها وجود داشت. (۲۸) کالاهایی که صدور آنها در زمان صلح ممنوع نبود، عبارت بودند از موم عسل، چربی پیه، پوست (چرم) گوسفند، کرباس برای چادر خیمه، پنبه، چرم کفش، پشم گوسفند بهاره، حریر، پارچه‌های ابریشمی و همان‌طور که گفته شد، البته مازاد بر احتیاج کشور این کالاها صادر می‌شد. (۲۹)

مشاهده می‌شود که دولت عثمانی به غیر از کالاها و اجناسی مانند غلات، اسب، اسلحه، باروت، سرب، که خود نیاز داشت، در خصوص صدور بقیه کالاها، نسبت به نیاز و موقعیت سیاسی، گاهی محدودیت ایجاد می‌کرد، و گاهی نیز صلاح را در صدور اجازه برای خارج کردنشان می‌دانست. در فرمانی که در تاریخ ۹۸۱ ق/ ۱۵۷۳ م، برای قاضیها، و أموران مناطقی که دارای معدن بودند صادر شده بود، (دفتر مهمه ۲۳۵۹۵)،^۵ به علت اطلاع از خروج مواد معدنی به مقدار زیاد به اروپا دستور داده شد که به غیر از موم عسل و پشم گوسفند بهاره، تیماج، و پنبه، کالای دیگری از کشور خارج نشود، بویژه خودداری قطعی و حتی از فروش و خروج سرب تذکر داده شده، و خروج کالا و اجناس ممنوعه مذکور در فوق، یعنی اسب، اسلحه، باروت، سرب، صریحاً ممنوع اعلام شده بود. از فرمانی که برای قاضیهایی که در مناطقتشان مواد معدنی مورد نظر دولت استخراج می‌شد، قبلاً سخن رفت. در مورد عدم صدور اسب نیز فرمانی قابل توجه صادر شده بود، و این امر نشان می‌دهد که نسبت به عدم خروج کالاهای ممنوعه درجه اول توجه و دقت زیادی صرف می‌شد. مثلاً:

مادر پادشاه اردل در سال ۹۶۶ ق/ ۱۵۵۸ م، هیأت سفارتی به استانبول فرستاد. قبلاً به تمام مناطق قاضی نشین اطلاع داده شد که کاملاً دقت کنند تا چهارپایانی که وسایل این هیأت را هنگام بازگشت حمل می‌کنند، اسب بارکش باشد، نه اسب جنگی. (۳۰) علاوه بر اینها فرمانهای دیگری نیز وجود داشت. (۳۱)

در آرشیدو دفتر مهمه، در مورد تحدید میزان صدور کالاها در زمان جنگ، و نیز آزاد شدن صدور اقلامی چند از کالاها و اجناس ممنوع الصدور، و اینکه کدام یک از اجناس را می‌توان خارج کرد، و کدام یک ممنوع الصدور است، نوشته‌ها و اطلاعات زیادی وجود دارد. (۳۲) بازرسی کشتیهای تجاری هنگام ورود به بغازها، و صدور اجازه خروج توسط قلعه بان [نگهبان قلعه]،

^۵ اصولاً باید دفتر مهمه: شماره ۲۳، ص ۵۹۵ باشد (م).

قانون بود. (۳۳) کشتیهایی که از مدیترانه، وارد بغاز می شدند، در گلیبولی مورد بازرسی قرار می گرفتند، و در آنجا توسط مأموری که «خاصه خرج امینی»^{۳۴} نامیده می شد، تذکره ای (سندی) دایر بر اینکه کشتی مورد بازرسی قرار گرفته است، به آنها داده می شد. (۳۴)

دولت عثمانی در معاهدات خود با دول خارجی قید می کرد که هنگام جنگ با هریک از کشورها، بازرگانان تابع کشور متخاصم را تحت نظر بازداشت، اموال و کشتیهای آنان را ضبط و پس از خاتمه جنگ به آنها باز پس خواهد داد. به موجب معاهده، بازرگانانی که می بایست به کشورهای خود بازگردانده شوند، در محلی که توسط هر دو دولت تعیین می شد، مبادله می شدند. (۳۵)

اوضاع اقتصادی داخل کشور

دولت عثمانی برای تدارک و تهیه لوازم درجه اول مورد نیاز ارتش و ناوگان خود، بی آنکه محتاج به خارج کشور باشد، تدابیر لازم اتخاذ کرده بود، و از این رو، در مواقع لزوم، بی آنکه دچار ناراحتی و تنگنا گردد، دوره های اضطراری و بحرانی را می گذراند. فقط هرگاه که اشیا و لوازمی که در داخل کشور تهیه می شد، جوابگوی احتیاجات داخل نمی شد، از خارج جنس مورد نیازش را وارد می کرد. بدین جهت، در مواقع لزوم با اعزام، هیأتی که «بازرگانان خاصه» نامیده می شدند، به روسیه، لهستان، و نیز و بعدها به انگلستان، کالاهای و اجناس مورد نیازش را تأمین می کرد. (۳۶) برای تأمین پالتوی سالانه سربازان ینی چری و پوشاک زیر آنها از مناطق معین داخل کشور— که املاک موروثی بودند— مقدار معینی پشم گوسفند خریدار شده، (۳۷) برای بافت تحویل دستگاههای و کارگاههای بافندگی موجود در روستاهای سلانیک می شد. (۳۸) برای تأمین ابزار و ادوات مورد نیاز ناوگان، از قبیل تخته آلات، کرباس برای بادبانهای کشتیها، طناب کلفت [مخصوص بستن کشتیها به اسکله ها]، قیر، اوستوبو^{۳۹}، پارو، لنگرکشتی، و سایر لوازم نیز در مناطق معینی فعالیت می شد. (۳۹)

چون بدون اجازه دولت کالاهای تولیدی داخل، به خارج صادر نمی شد، از این رو، دولت با در نظر گرفتن نیازمندیهای مردم، از نظر مواد خوراکی و پوشاکی، تعادل و موازنه ای را

• Hâşşahârcemini ، مأموری وابسته به دولت، که کار خرید لوازم مورد نیاز در باریان با وی بود، وی لوازم مورد نیاز آنها را خریداری و در دربار تحویلشان می داد (م).

• Üstübü الیاف قیراندود و کنف مخصوص درزگیری و بتونه کاری (م).

رعایت کرده و با تحت نظر گرفتن اوضاع داخلی، به بروز فشار و تضییق میدان نمی داد.

*

* *

در تمام قلمرو دولت عثمانی، هریک از اصناف، سازمان و تشکیلاتی در خور خود، و اعضای از قبیل شیخ اصناف، کدخدای اصناف و بیعت باشی [یگیت باشی] *، و اهل خبره داشت. این افراد (شورای اصناف) توسط خود اصناف انتخاب می شدند که وظایفشان از طرف دولت مورد تأیید و مسئول اوضاع و احوال اصناف بوده، در ضمن واسطه میان دولت و اصناف نیز بودند. اعضای هر صنف، چنانچه دست به کارهای ناشایست و نامشروع می زدند، توسط آنها به مجازات می رسیدند. دولت توسط قاضیهای محلی، کارها و خواسته های خود را به آنان ابلاغ می کرد. قیمت اجناس و اشیایی که اصناف می خریدند و یا می فروختند، معین، و در دفاتر ثبت شده بود. (۴۱) کسانی که مرتکب خلاف شده، دست به احتکار می زدند، در صورت دستگیری، بشدت مجازات می شدند.

تعداد افراد و دکانهای وابسته به هر صنفی در شهرها و بخشها، معلوم و معین بود. در صورتی که لزومی به تعداد بیشتری دکان [و در هر صنفی] دیده می شد، موافقت و اجازه دولت شرط لازم بود. همچنین افزایش تعداد استادان، و مباشران ساختمان [سرکارگر]ها نیز تابع مقرراتی بود. (۴۱) سرکارگر شدن کارگر و عمله ای ساده، و نیز استاد بنا شدن هر سرکارگر، تابع مقررات مخصوصی بود، و درجه و مرتبه هریک از آنها در دفتری ثبت می شد، هرکس خودسرانه، اجازه دایر کردن مغازه ای را نداشت. مغازه هایی که مخفیانه دایر می شدند، بی درنگ بسته و تعطیل می شد. (۴۲)

مؤسسات مندرس

یک نفر یهودی اهل پرتقال، به نام یسف ناسی^۱، در اواخر دوره سلطنت سلیمان قانونی و در دوره سلطنت سلیم دوم، که به خاطر امور تجاری به دربار راه یافت، در مسایل سیاسی نیز مورد مشورت قرار گرفت. او تجارت موم عسل موجود در قلمرو عثمانی، و شرابی که از جزیره کرت و لهستان

۵۵ Yiğitbâşi مأمور اجرای مقررات سازمان اصناف (م).

خریداری و به بوغدان وافلاق فروخته می شد را در انحصار خود گرفت و بدون پرداخت هرگونه مالیات و عوارضی، اجازه یافت که شرابه‌های مذکور را از بغازها عبور داده، به افلاق و بوغدان منتقل کند.^(۴۳) بدین ترتیب، وی به اتفاق دونا گراتسیامندس آ، که هم عمه و هم مادرزنش بود، مؤسسه‌ای اعتباری و بانکی دایر کردند، و تسهیلاتی برای کسانی که با دولتهای اروپایی و بیگانگان، روابط تجاری داشتند، به وجود آوردند. مؤسسه مندرس که اعتبار زیادی، از سواحل تجاری فلامان تا استانبول، به دست آورده بود، همان گونه که در امور تجاری فعالیتهای زیادی انجام می داد، با سرمایه بانک مذکور، انجام بسیاری از مقاطعه‌های دولت را نیز به انحصار خود گرفت. برخی از مسلمانان نیز وارد این شرکت [مؤسسه] شدند و در سایه سرمایه مؤسسه مذکور به مقاطعه کاری پرداختند.^(۴۴)

رواج پول

در امور تجاری، هم پول عثمانیان و هم برخی از پولهای دول بیگانه (ارز خارجی) رایج و مبادله می شد. معاملات تجاری با پول عثمانی، و نیز سکه‌های طلای اتریش و ونیز، که «دوکا» و «فلوری» نامیده می شدند، و بعدها نیز سکه‌های فلامانها که «آرسلانی» [سکه‌هایی با تصویر شیر] نامیده می شد و غروش (قروش)، صورت می گرفت.

واحد قیاس پول عثمانی آقچه نقره‌ای بود. هر چهار آقچه، یک درهم به حساب می آمد. اجازه و ضرب سکه‌ای به نام «پول»، در نیمه دوم قرن شانزدهم میلادی (۹۸۹ هـ ق/ ۱۵۸۱ م)، صادر شد، که به مناسبت جنگهای عثمانی با ایران، در حلب، دیار بکر و ارزروم رواج پیدا کرده ارزش این پول پایینتر از آقچه - یعنی هر هشت «پول» یک آقچه - بود.^(۴۵) با تغییر ارزش آقچه، نسبت به این تغییر، عیار طلا ارزیابی و صورت می گرفت. تا اواخر قرن پانزدهم، هر «دوکا»ی ونیز برابر چهل آقچه بود. هنگامی که نخستین سکه طلای عثمانی در زمان سلطان محمد فاتح ضرب شدند «دوکا»ی ونیز معیار قرار داده شد. عیار سکه عثمانی [سکه طلا] که «سلطانی» نامیده می شد، بعدها افزایش یافت، و ارزش سکه‌های طلا که در زمان سلطان بایزید دوم ضرب شد، به اندازه سکه‌های ونیزی، یعنی معادل پنجاه و چهار آقچه بود. همچنین تا اواسط قرن شانزدهم، یک دوکا، بین پنجاه و چهار و شصت آقچه مبادله می شد. تاریخ صولاق زاده می نویسد که در زمان یاووز سلطان سلیم، یک دوکا برابر شصت آقچه، و هر سکه «آرسلانی» فلامانی برابر سی و پنج

آقچه بود.

تا سالهای نزدیک به قرن شانزدهم، در حالی که یک سکه طلا برابر شصت و سه آقچه بود، به علت وقوع جنگها و نیاز به پول، عیار و ارزش آقچه به هم خورد. ابتدا هر سکه طلا برابر هفتاد آقچه، بعد در سال ۹۹۲ ق/ ۱۵۸۴ م، برخلاف قانون سلطان سلیمان قانونی، از هر صد درهم نقره، هشتصد آقچه ضرب شد،^(۴۶) که بالطبع طلا تا بیست آقچه ترقی کرد.

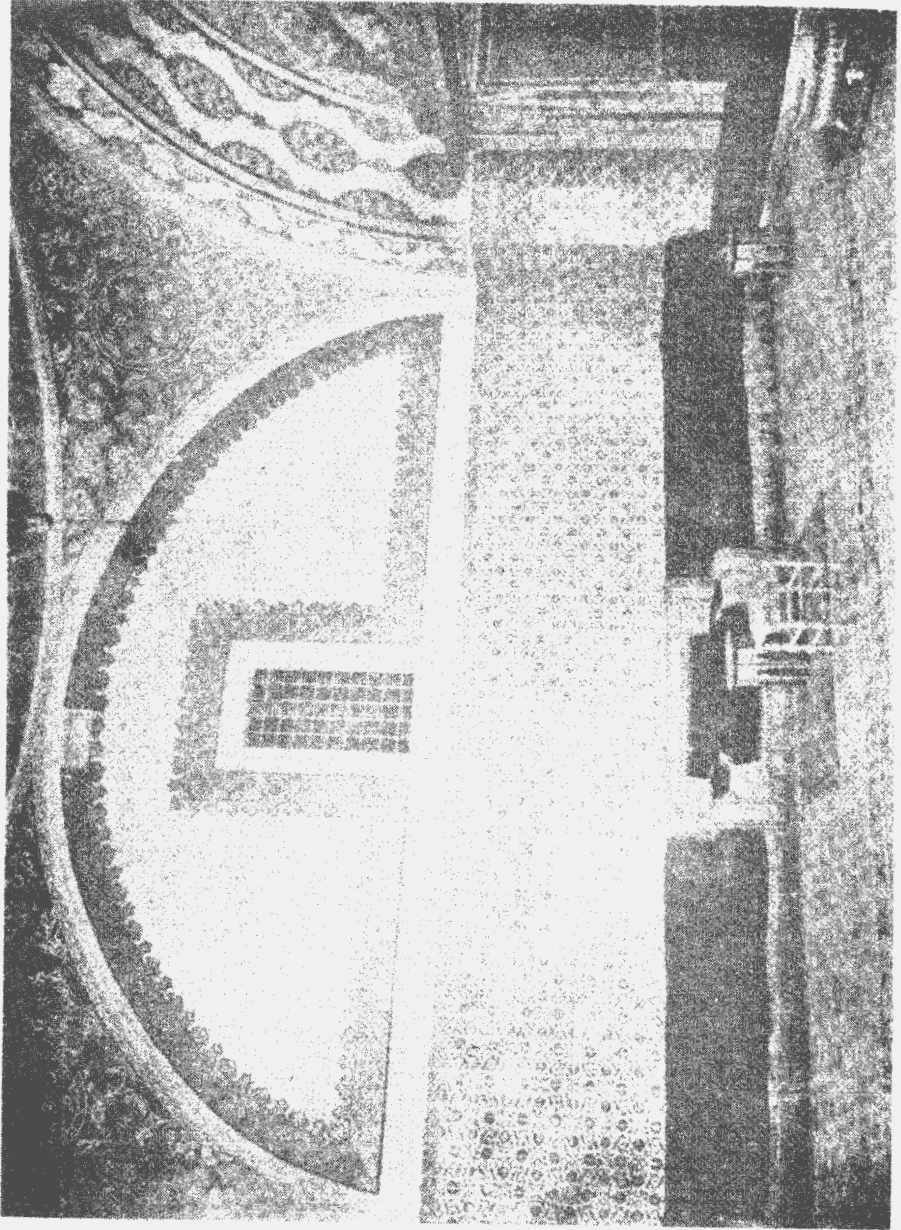
کالاهای وارداتی، صادراتی و معاملات ارزی

نظر به اینکه دولت عثمانی تا قرن شانزدهم، و حتی اواسط قرن هفدهم میلادی، اکثر نیازهای خود را از نقاط مختلف دور و محصولات معادن خود تهیه و تأمین می‌کرد، لذا به خارج کردن پول (ارز) از کشور نیاز چندانی نداشت.

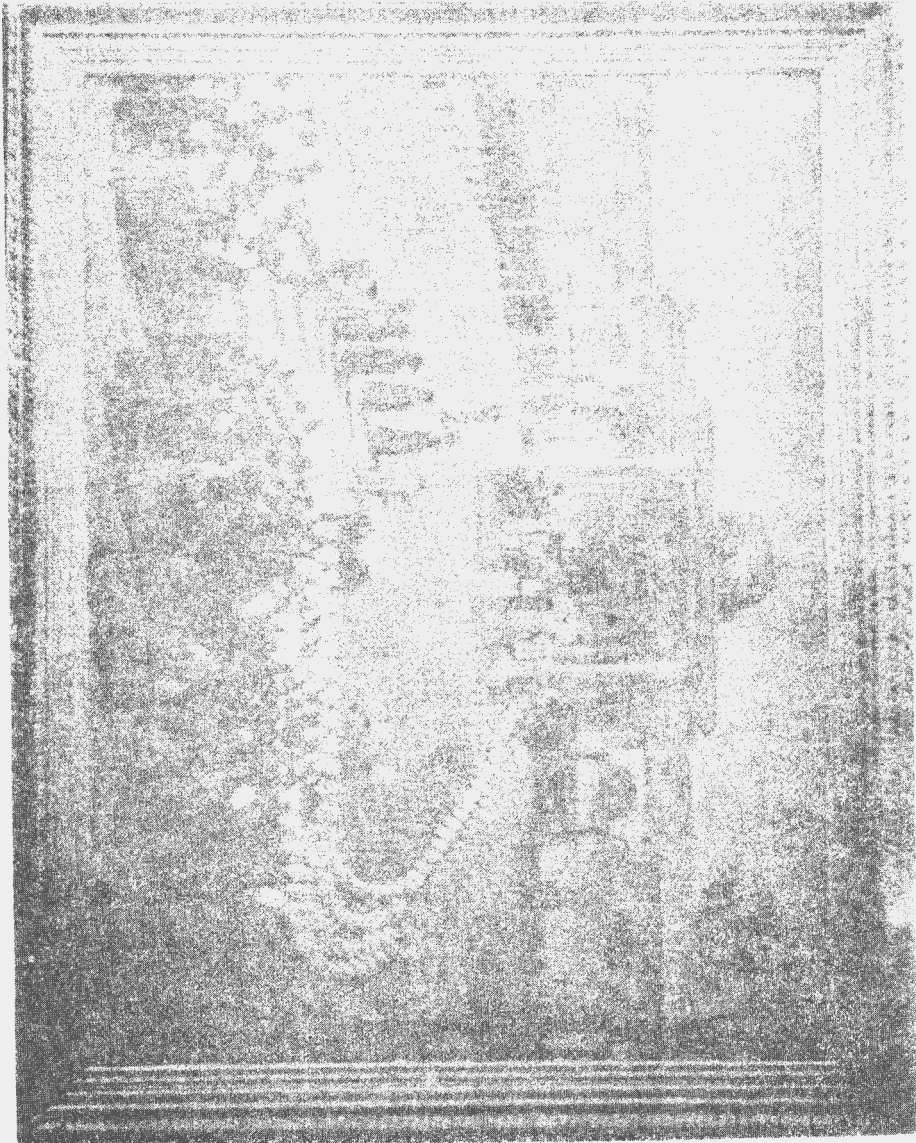
نظر به اینکه نوشته نعیم «تاریخنگار» در مورد خروج یا ورود ارز، که عنوان پند و اندرز دارد، شایان توجه است، عین آن در اینجا ذکر می‌شود. نوشته وی به مناسبت حوادثی که مربوط به قرن هفدهم میلادی بود، نوشته شده است، ولی چون این مطلب، به قرون قبل نیز ارتباط پیدا می‌کند، اهمیت زیادی دارد:

«در کتابهای قدما و حکما مذکور است که شایسته پادشاهان نیست نسبت به امتعه و کالاهای تجملی که در ممالک دشمنان، و دیگر کشورها تولید می‌شود و وارد کشور می‌گردد، رغبت و اشتیاق نشان دهند. زیرا رغبت و تمایل آنان موجب رواج امتعه مذکور در کشور می‌شود و سبب خارج شدن نقدینه [ارز] کشور برای خریدن آن اموال و امتعه می‌گردد، و لازم است که به امتعه و کالاهایی که در کشور تولید می‌شود، رغبت نشان دهند، که از خروج پول به خارج از کشور جلوگیری می‌کند. کسانی که از سایر ممالک، کالا وارد کرده و می‌فروشند، در صورتی که با پولی که دریافت می‌دارند، لوازم مورد نیاز خود را از ممالک اسلامی تهیه کنند، گردش پول (آقچه) همیشه در داخل کشور صورت گرفته، و پول (ارز) در داخل کشور می‌ماند. بدین ترتیب منافع گمرکی که به دفعات گرفته می‌شود نیز تأمین می‌گردد. طایفه فرنگیان (اروپاییان)، قماش زیادی وارد کرده، و از ممالک اسلامی، پیه چربی، گُرک،^(۴۷) مازوج، زاج، قلع، رماد (خاکستر؟) و سایر اشیا خریداری کرده، و بارکشتیها می‌کند؛ و همان گونه که موجب انتشار سکه‌های طلای ارسلائی در اسکله‌های ازمیر، پیاس، صیدا و اسکندریه می‌شوند، و در ولایات

اطراف توزیع می‌گردند، همان‌گونه هم ولایات آنکارا، حلب، صیدا، طرابلس، جبال دروزی، انباشته از آن کالاها می‌شود. اما آنچه‌هایی که بابت سمور و انواع پوستهای ذیقیمت که از مسکو وارد می‌شود؛ آن ملعونها، پول آنها را صرف خرید امتعه از ممالک اسلامی نمی‌کنند. همچنین اینهمه مال و پول صرف خرید امتعه و کالاهای هند می‌گردد، ولی هندی‌ها چیزی از ممالک عثمانی خریداری نمی‌کنند، و درحقیقت مورد نیازشان نیست. با وجود اینکه، نفع اخذ گمرک از آنها وجود دارد، ولی این نفع، به ضرر و زیان معنوی آن نمی‌ارزد. درآمد آنها زیاد و در بلاد اخیر به علت عدم نیاز به مصرف، کالاهای مارانی نیز خریداری نمی‌کنند، و می‌گویند تمام اموال جهان در هند، و قهوه تمام جهان در یمن جمع شده است، و ثروتمندانش هم طراز قارون شده‌اند. (۴۸)



دیوان همایون و پینروانی که پادشاه به مذاکره گویش می داد.



یادداشت‌های فصل چهارم

۱. ایورگا [یورگا] تاریخ عثمانی، بخش مربوط به مراد خداوندگار
۲. تاریخ عاشق پاشازاده، وهید (Hcyd)
۳. دفتر مهمه، شماره ۲۳، ص ۲۰.
۴. دفتر مهمه، شماره ۲۶، ص ۸۶.
۵. دفتر مهمه، شماره ۲۳، ص ۲۰.
۶. دفتر مهمه، شماره ۲۳، ص ۲۵.
۷. دفتر مهمه، شماره ۴۳، ص ۱۵۵.
۸. تاریخ عالی، (ج ۱، چاپ نشده، برگ ۳۸).
۹. دفتر مهمه، شماره ۷، ص ۸۶۰.
۱۰. دفتر مهمه، شماره ۹۰، ص ۹۹.
۱۱. دفتر مهمه، شماره ۷، ص ۸۹۳.
۱۲. اجاقهای قبوقلی، ج ۲، ص ۴۶.
۱۳. دفتر مهمه، شماره ۲۶، ص ۲۶۱ و ۲۱۱.
۱۴. جمهوری جنووا در قرون وسطی، تا زمانی که «کفه» از تصرفشان خارج شد. اجناس و کالاهایی که از هندوستان و سایر نقاط مهم توسط کاروانها به سواحل دریای سیاه وارد می شد، به بازارهای اروپا منتقل می کرد. ونیزی ها نیز ادویه جات، ابریشم، سنگهای قیمتی، عاج، جوهر و عطریاتی که با کشتیهای اعراب از هندوستان و یمن و سایر نقاط به مصر وارد می شد، از اسکندریه تحویل گرفته به اروپا منتقل می کردند.
۱۵. فرمان مورخ ۹۸۸ هـ/ق ۱۵۸۵ م، به قاضیان ایالات سراسر راه تا بغداد فرستاده، اطلاع داده شد که به سفیر لهستان که درخواست خرید کالا در مقابل پرداخت قیمت کرده است، اجازه داده شده است که دو هزار ذرع کرباس چادر، یک قنطار (معادل ۴۴ حقه، و هر حقه ۱۲۸۳ گرم و تقریباً نود هزار کیلو)، نخ پنبه، یک قنطار نوار چادر، یکصد قطعه (توپ) پارچه جناغی، و یک قنطار کالای متفرقه خریداری کند. (دفتر مهمه شماره ۴۳، ص ۳۳).
۱۶. دفتر مهمه، شماره ۶، ص ۹۳. فرمانی به مناسبت درخواست پادشاه لهستان برای خرید مخمل، بعنوان قاضی بوریسه.
۱۷. دفتر مهمه، شماره ۲۳، ص ۲۵.
۱۸. دفتر مهمه، شماره ۶۷، ص ۲۰، نامه به رییس جمهور ونیز درباره عدم اخذ مالیات از چهل بار (لنگه) ابریشم که مصطفی نامی بعنوان مأمور دولت برای خرید آن اعزام شده بود.
۱۹. دفتر مهمه، شماره ۷۸، ص ۶۳۱.
۲۰. دفتر مهمه، شماره ۱۹، ص ۱۶۳، و دفتر مهمه، شماره ۹۷، ص ۲۰.
۲۱. دفتر مهمه، شماره ۷، ص ۶۲، و دفتر مهمه، شماره ۴۲، ص ۲۸۶، و دفتر مهمه، شماره ۵۸، ص ۱۹۵.
۲۲. دفتر مهمه، شماره ۲۳، ص ۲۵.
۲۳. دفتر مهمه، شماره ۶، ص ۸۴، ۱۵۴.

۲۴. آرشیو نخست وزیری مجموعه فکته، شماره ۲۸.
۲۵. دفتر مهمه، شماره ۷۱، ص ۶۶.
۲۶. دفتر مهمه، شماره ۱۰، ص ۶.
۲۷. فرمان مورخ ۹۸۱ هـ ق/ ۱۵۷۳ م، برای قاضیهای مناطقی که در آنجا معدن استخراج می شد، صادر شد: اطلاع حاصل شد که اروپایان مقدار زیادی سرب که از معادن استخراج شده بود، خریداری و برده اند. به استثنای موم عسل، تیماج، پنبه، پشم گوسفند بهاره، اگر اطلاع حاصل شود که کالاهایی دیگر فروخته شده است، فرمانم صدور یافته و در این مورد آنچه لازم است، موظف هستند که به معادنی که در آنجا سرب استخراج می شود، رفته و محصول سالانه سرب هر معدن را جداگانه در دفتر ثبت کرده، نسخه ای از آن را به درگاه معلی ارسال دارند. از خروج سرب به دارالحرب جلوگیری کنند... به استثنای موم عسل، تیماج، پنبه و پشم گوسفند بهاره مراضی به صدور هیچ چیز دیگر نیستیم (دفتر مهمه، شماره ۲۳، ص ۲۹۵).
۲۸. بازرگانان ونیزی پس از تخلیه کالاهایی که از ونیز و کرت آورده بودند، تقاضای خرید چرم، کفش و پشم گوسفند بهاره کردند، دز فرمانی که برای قاضی استانبول فرستاده شد، با رعایت شرایطی، با خواسته آنها موافقت شد. در فرمان چنین آمده بود:
- «... اینک کالاهایی که مورد نیاز ممالک محروسه ام می باشد و با خروج آنها دچار تنگنا خواهم شد. پس از این، راضی به خروج و صدور یراق، و سایر آلات و ادوات جنگ نیستیم. فرمان دادم به محض وصول حکم و فرمان شریفم، دقت شود که کشتیها از چه نوع کشتیهاست، و از چه زمانی وارد شده اند، و چه کالاهایی آورده اند، و چه مقدار گمرک از کشتیها اخذ شده است. از تحویل آن مقدار چرم کفش و پشم گوسفند بهاره که مورد نیاز ممالک محروسه ام نیست. مضایقه نکرده، و لزومی برای مضایقه کردن هم نمی بینم، از میزان چرم کفش و پشم گوسفند بهاره که مورد نیاز شهر [استانبول] نیست. تو اطلاع داری، و کسی مانع خرید آنها نشود...» (دفتر مهمه، شماره ۴۳).
۲۹. فرمان به امیر پریزر Prizer که:
- «به دفعات هشدار داده و اخطار کردم که از فروش موم عسل، غلات، تیماج، چربی پیه، اسب مفید و از کار نیفتاده، یراق، سرب، پنبه، به کفار، حتی اهالی دو بیرونیک، خودداری شود، اینکه به بهانه اینکه تنها با ونیزیها صلح شده است، اطلاع حاصل آمده که کفار از برخی سنجقها، موم عسل، تیماج، یراق، پنبه، خریداری کرده و بار زیادی فراهم آورده اند. این امر که جزو امور دولتی است به خاطر عدم کوشش شما، و مسامحه و اهمال شما صورت گرفته است. علت دادن این قبیل کالا به دشمنان چیست؟، به غیر از پشم گوسفند بهاره، راضی به فروش چیز دیگری نیستیم. دفتر مهمه، شماره ۲۳، ص ۹۴). یک نسخه از این فرمان به سنجق بیگهای بوسنه و هرسک فرستاده شده بود. همچنین دفتر مهمه شماره ۳۹، ص ۱۹۰، فرمان سال ۹۸۸ هـ ق. به قاضیها و امرای مناطق سواحل روم ایلی؛ و در همان دفتر مهمه، ص ۲۵۰ و ۳۴۲؛ و در فرمان مورخ ۲۴ محرم سال ۹۸۸ هـ ق به بیگلربیگ مصر در مورد عدم خروج حتمی، گندم، شکر، کتان، نخود، عدس، و سایر غلات، و عدم فروش پشم، موم عسل، کرپاس بادبان، پنبه، چربی پیه، غلات، اسلحه به کشتیهای جنگی فرانسه، کرت، اتریش و سایر دولت (دفتر مهمه، شماره ۳۹، ص ۳۴۱، سال ۹۸۸ هـ ق. در سایر فرمانها نیز یراق، باروت، اسب، پنبه و سرب گفته شده است.
۳۰. دفتر مهمه، شماره ۳، ص ۷۱.
۳۱. دفتر مهمه شماره ۳، ص ۲۳۶. رونوشت فرمان مورخ ۹۶۷ هـ ق/ ۱۵۵۹ م، که برای بیگلربیگ بودین فرستاده شد.
۳۲. دفتر مهمه، شماره ۳۹، ص ۱۹۰، ۲۵۰، ۳۴۱، و در صفحه ۳۴۲، در خصوص عدم تحویل عسل، کرپاس بادبان، پنبه،

چربی بیه، غلات، اسلحه، و سایر اجناس و کالاهای ممنوعه به کشتیهای فرانسه، ونیز، کرت و اشکانوس. وهمچنین درباره عدم صدور غلات، شکر، کتان، نخود، عدس و غیره به خارج ونیز به سنجق بیگها و قاضیهای مناطق ساحلی در این مورد. یعنی عدم خروج اسلحه، چرم، موم، عسل، چربی بیه، چرم کفش، تیماج، پوست گوسفند، فرمانهایی صادر شده بود.

۳۳. دفتر مهمه، شماره ۲۷، ص ۲۷۷.

۳۴. دفتر مهمه، شماره ۲۳، ص ۱۸۴.

۳۵. دفتر مهمه، شماره ۱۰، ص ۶، و دفتر مهمه، شماره ۱۲، ص ۵۱۵.

۳۶. دفتر مهمه شماره ۴۲، ص ۲۸۶، و دفتر مهمه، شماره ۵۸، ص ۱۹۵.

۳۷. دفتر مهمه، شماره ۴۲، ص ۲۸۶، و دفتر مهمه شماره ۵۸، ص ۱۸۷، و دفتر مهمه شماره ۵۸، ص ۱۹۵.

۳۸. اجاقهای قیوقلی. ج ۱، ۲.

۳۹. تشکیلات مرکزی، دریایی دولت عثمانی.

۴۰. فرمان برای قاضی استانبول که:

«طایفه (صنف) نعل زنان، نامه فرستاده و به مجلس شرع شریفه آمده، اظهار داشتند که از قدیم الایام نرخ نعل کوبی به کفش و یا پاچوب، یک آچه، پوتین و چکمه دو آچه، و در صورت داشتن مهمیز سه آچه بوده است. اکنون اجازه داده شد که کفش زنانه و مردانه با دو آچه و چکمه و پوتین، چهار پنج آچه نعل کوبی شود، و رفع ناراحتی شده، و اجازه داده شد که هر کس در هر جا که خواست مغازه دایر، مشغول شود. نعل کوبی به قرار سابق به نفع نعل کوبان و سایر مردم است (دفتر مهمه، شماره ۵۱، ص ۲).

۴۱. فرمان به قاضی استانبول که:

رؤسای صنف سوزن داران (سوزن فروشان) با ارسال نامه به سده (بیشگاه) سعادت، کسانی از قبیل مصطفی، کدخدای صنف سوزن داران و شیخ آن صنف به نام حاجی مصطفی، و بیغیت باشی آنها به نام حسن، و ابراهیم و حاجی صفر از خیرگان آن صنف به نمایندگی از صنف خود، آمدند و اظهار داشتند که مأموری که از طرف دولت مأموریتی نداشت و بدون اطلاع دولت، وارد مغازه ها شده، اموال عده ای را گرفته است، و اینها خواهان استرداد اموالشان شده اند. زیرا گفتند که ظلم و خسارات زیادی به ما وارد می شود. شما نیز خواهان جلوگیری از اقدام چنان اشخاصی شده اید (دفتر مهمه، شماره ۴۷، ص ۷).

۴۲. دفتر مهمه، شماره ۶، ص ۸۴، سال ۹۷۲ ه.ق.

۴۳. «نشریه انجمن تاریخ عثمانی»، سال سوم، ص ۹۹۱-۹۹۰.

۴۴. همان، ص ۱۱۵۸.

۴۵. فرمان به بیگلربیگ ارزروم که:

با ارسال دفتر به بخش، در مورد نیاز کامل به ضرب سکه در ولایت ارزروم، معروض داشته بودید، با توجه به حلب و دیار بکر، در صورتی که سکه «پول» با عیار هر هشت سکه «پول» برابر یک آچه ضرب شود، کلی به نفع دولت و خزانه خواهد شد، بی درنگ فرمان دادم، در ارزروم نیز همانند حلب و دیار بکر، سکه ضرب شود. فرمان همایونیم در این خصوص توسط مالیه (وزارت دارایی) فرستاده شده است. دفتر مهمه، شماره ۴۶، ص ۲۷.

۴۶. در زمان سلطان سلیمان قانونی از هر یکصد درهم نقره، پانصد آچه ضرب می شد.

۴۷. پشمینه آنکارا، از پشم کُرک ساخته می شد و منظور نعیم از صدور کُرک، همان پشم کُرک است.

۴۸. تاریخ نعیم، ج ۴، ص ۲۷۶.

فهرست اعلام

۱. نام اشخاص
۲. نام اماکن، قبایل و خاندانها

فهرست نام اشخاص

- آلفونس اول ← آلفونس پنجم .
 آلفونس پنجم (آلفونس دآراگون): ۴، ۶، ۲۲،
 ۶۵، ۶۷، ۶۸، ۷۰، ۹۱، ۱۲۱، ۱۴۷،
 ۱۴۸، ۱۴۹، ۵۳۶-۵۳۹، ۵۸۸، ۵۹۱ .
 آلفونس (دوک کالابریا): ۱۵۰ .
 آلفونس دوم: ۲۲۰، ۲۲۱، ۵۳۷، ۵۳۹ .
 آلفونس بورژیا ← کالیکست سوم .
 آلکساندر (امیراردل): ۵۰۴ .
 آلکساندر (امیر ملداوی): ۵۰۶ .
 آلکساندر (فرمانروای لهستان): ۵۵۷، ۵۹۵ .
 آلکساندر: ۶۱ .
 آلکساندر بورژیا (چهارم): ۱۸۹، ۱۹۱،
 ۵۳۳ .
 آلکساندر دوم (امیر ملداوی): ۴، ۷، ۵، ۵۰۸ .
 آلکساندر دومدیچی: ۵۹۲ .
 آلکساندر سوم (امیر ملداوی): ۵۰۶ .
 آلکسیف: ۵۵۳ .
 آمیروکیس ← یورگی آمیروکیس
 آنا (همسر فردیناند): ۵۵۰، ۵۵۷، ۵۵۸ .
 آنتوان: ۱۲۸ .
 آنتوان ملیگالو: ۱۶۱ .
 آنتوان ورائتیوس: ۵۷۳ .
 آنتونیو: ۴۴، ۲۵۰ .
 آنتونیو گرمانی: ۲۳۷، ۲۳۸ .
- آ
 آتماجا (آتماجه) بیگ: ۱۱۲ .
 آداشف: ۵۵۴ .
 آدورنو: ۵۸۷ .
 آرانینی، تویاکولم: ۵۷۶ .
 آرتورتوماس: ۴۸، ۱۱۷، ۱۳۷، ۴۱۰،
 ۴۷۲ .
 آرمینو: ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۵۰ .
 آرناووت یعقوب پاشا: ۷۱ .
 آسانس ← ماثوس آسانس
 آفت اینان: ۶۹۲ .
 آفوماچی، رادودلا: ۵۰۲، ۵۰۳، ۵۰۴،
 ۵۱۸ .
 آقامیرک: ۷۴۰ .
 آق شمس الدین ← حمدالله بن شمس الدین
 آلبرت (پادشاه مجار): ۵۴۴، ۵۴۹، ۵۵۵،
 ۵۹۳ .
 آلبرت (پادشاه لهستان): ۵۹۵ .
 آلبرت یاکلون: ۵۵۶ .
 آلبردویش: ۵۷۳، ۵۸۵ .
 آلبورتوروز ← آلبردویش
 آلبورک: ۴۵۳، ۵۸۶ .
 آلتون زنجیر ← کریستف توفنباخ
 آلتونی زاده: ۷۰۰ .

ابراہیم پاشا (وزیر اعظم سلیمان قانونی): ۳۵۶،
۳۶۳، ۳۶۴، ۳۶۵، ۳۶۸، ۳۶۹، ۳۷۲،
۳۸۴، ۳۹۹، ۴۰۱، ۴۰۲، ۴۰۳، ۴۰۵ -
۴۱۰، ۴۱۵، ۴۱۶، ۴۱۷، ۴۲۸، ۴۲۹،
۴۶۶، ۵۱۳، ۵۱۸، ۵۳۲، ۵۳۵، ۵۵۹،
۵۶۳، ۶۰۲، ۶۰۳، ۶۱۱، ۶۹۶، ۶۹۷،
۷۴۱، ۷۵۲، ۷۸۵.

ابراہیم پاشا (مقبول) ← ابراہیم پاشا (وزیر اعظم
سلیمان قانونی):

ابراہیم زاهد گیلانی: ۲۵۴.

ابن اجا (اجہ): ۱۶۲.

ابن الفارض (ابن فارض): ۷۶۴، ۷۹۲.

ابن القاضی: ۴۲۵.

ابن النفیس علاء الدین علی: ۷۳۶.

ابن ایاس (مورخ): ۱۹۶، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۶۶،

۳۱۳، ۳۲۶، ۳۴۹، ۷۳۷.

ابن بیطار: ۷۰۰.

ابن تغریبندی: ۲۱۷، ۳۴۳.

ابن جلود (کاتب الممالیک): ۱۹۶.

ابن حجر: ۷۳۷، ۷۹۲.

ابن خلکان: ۷۹۷.

ابن رشد: ۷۷۰، ۷۹۳.

ابن سینا: ۷۰۰، ۷۳۵، ۷۹۳.

ابن عثمان: ۷۹۲.

ابن عربی ← محی الدین عربی

ابن کمال: ۴۷، ۴۸، ۵۹، ۹۲، ۹۳، ۱۱۵،

۱۶۲، ۱۶۳، ۲۲۵، ۲۲۹، ۲۷۷، ۳۴۳،

۳۵۰، ۳۵۱، ۳۵۲، ۶۱۵، ۶۳۶، ۶۳۷،

۶۹۳، ۶۹۶، ۷۰۱، ۷۰۳، ۷۰۴، ۷۴۷،

۷۷۳، ۷۷۵، ۷۷۷، ۷۸۱، ۷۸۲، ۷۸۳،

۷۸۶، ۷۸۹، ۷۹۳، ۷۹۵، ۷۹۶.

ابن نصر: ۷۰۰، ۷۰۷.

ابوالبقا صالح بن شریف: ۲۲۲.

ابوالحسن بدرالدین علی: ۷۹۲.

آنجل و آنگل: ۲۷، ۹۲.

آنجیوللو: ۱۶۶.

آندرسا (از حواریون): ۱۷۸.

آندرونیک پالتولوج اول: ۵۹.

آندرونیک دوم: ۱۱، ۱۵۱.

آندرہ (آنزو): ۵۴۹.

آندرہ دوریا (زان): ۲۵۰، ۳۸۴، ۴۲۵-۴۲۹،

۴۳۱، ۴۳۳-۴۳۷، ۴۴۰، ۴۴۲-۴۴۶،

۶۷۴.

آندرہ گریٹی: ۲۴۵، ۲۷۶، ۵۶۳، ۵۶۶.

آندرہ گریمانی: ۲۳۹، ۴۳۳.

آمی ہراتی: ۶۹۵، ۷۴۵.

آیدین رییس: ۴۲۵.

آنتاس سیلیویوس: ۵۹۱.

الف

ابراہیم: ۶۳۷.

ابراہیم (از خوارزمشایان): ۴۰۳.

ابراہیم آغا ← ابراہیم پاشا «وزیر اعظم».

ابراہیم آماسیائی: ۱۶۳.

ابراہیم بن عبداللہ: ۷۰۱، ۷۳۶.

ابراہیم بن یونس ← ابراہیم پاشا (وزیر اعظم

سلطان سلیمان قانونی).

ابراہیم (پدر اسحاق پاشا): ۶۱۴.

ابراہیم بیگ (جاندار اوغلی): ۵۳.

ابراہیم بیگ (پسر محمد بیگ) ← ابراہیم بیگ

قرامان اوغلی

ابراہیم بیگ قرامان اوغلی: ۳، ۹۵، ۹۶،

۱۱۵، ۵۳۳، ۷۲۶.

ابراہیم بیگ (لہستانی الاصل): ۵۷۱.

ابراہیم پاشا جاندار اوغلی (وزیر اعظم): ۸،

۱۰، ۲۵۱، ۶۱۳، ۶۲۰، ۶۲۱، ۶۲۸،

۶۲۹، ۶۳۰، ۶۳۷، ۶۴۵، ۶۹۴، ۷۵۲،

۷۵۹، ۷۸۱.

- ابوالعباس احمد بن ابی حمو: ۴.
 ابوالفضل افندی: ۷۰۴، ۷۹۸.
 ابوالفضل محمد (پسر ادريس بتلیسی) ←
 ابوالفضل افندی.
 ابوالقاسم ذخری (زهرای؟) اندلسی: ۷۳۶.
 ابوالمحاسن یوسف جمال الدین ابن تاتری بردی
 [تغزیری]: ۷۸۲.
 ابو ایوب انصاری خالد ابوزید ← خالد ابوزید
 ابو ایوب انصاری.
 ابوبرکات (شریف): ۳۳۲.
 ابوتومرت: ۲۲۸.
 ابوحفص: ۲۲۸.
 ابوحفص عمر بن الفارض ← ابن الفارض
 ابوحمو (امیر تلمسان): ۴۲۴.
 ابوحنیفه نعمان بن ثابت (امام اعظم): ۴۰۴،
 ۷۷۱.
 ابو خیرات ← عبدالسلام بیگ.
 ابوسعود ← ابوسعود افندی.
 ابوسعود افندی: ۴۱۰، ۵۱۴، ۵۲۰، ۶۸۸،
 ۶۹۱، ۶۹۳، ۷۷۳، ۷۸۳، ۷۸۶، ۷۸۸،
 ۷۸۹، ۷۹۰، ۷۹۸.
 ابوسعید خان تیموری: ۱۰۲، ۱۱۶، ۵۲۳،
 ۷۰۰.
 ابوسعید (خان سمرقند): ۴۰۰.
 ابو عبد الله محمد خامس (سلطان تونس): ۴۲۲.
 ابومحمد: ۷۹۷.
 ابومحمد عبد الله ثانی (حکمران تلمسان): ۴۲۵.
 ابونومی (شریف مکه): ۳۳۲، ۴۵۸، ۵۰۱،
 ۵۰۲، ۵۸۷.
 ابهری (خواججه زاده): ۷۹۳.
 ابی یوسف بن یعقوب: ۴۴۹.
 اتابک اُزبک: ۱۹۶، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۴.
 ایتین (استفان سیگیسموند): ۱۸، ۴۷۵، ۴۹۹،
 ۵۱۳-۵۱۶، ۵۱۸، ۵۱۹، ۵۲۰، ۵۵۰.
- ۵۶۷، ۵۶۹-۵۷۳، ۵۹۳، ۵۹۴.
 احمد ← تیتک سنان اوغلی احمد.
 احمد ← ابن کمال.
 احمد الخیالی ← شمس الدین احمد خیالی.
 احمد (پسر ابوسعود): ۷۹۰.
 احمد بکایی افندی: ۳۱۲.
 احمد بن جعفر پاشا ← قراجه احمد پاشا.
 احمد بن حاجی محمود آقسرائی (آقسرائی
 قونیه): ۷۲۴.
 احمد بن حسام الدین: ۷۴۵.
 احمد بن حسن (صحاف): ۷۲۴.
 احمد عیسام الدین افندی ← طاش کوپر ولوزاده
 (طاش کوپر وزاده).
 احمد بن موسی: ۶۹۷.
 احمد بن یحیی پاشا: ۵۱۳.
 احمد بیگ: ۴۲۸.
 احمد بیگ (پسر علی بیگ): ۷۸۳.
 احمد بیگ (والی دیار بکر): ۳۰۸.
 احمد بیگ (قراجه پاشا) ← قراجه احمد پاشا.
 احمد بیگ (پاشا/ناخدا): ۴۵۶، ۴۵۷، ۴۶۲.
 احمد بیگ بن اورنوز (احمد بیگ اورنوز اوغلی):
 ۷۵، ۷۶، ۱۳۳.
 احمد پاشا: ۴۰۶، ۴۱۶، ۴۸۳، ۵۱۸.
 احمد پاشا (پسر خضریگ): ۶۹۴، ۷۶۷.
 احمد پاشا (خائن): ۳۴۰، ۳۵۷، ۳۶۰، ۳۶۳-
 ۳۶۶، ۴۰۵، ۴۱۳، ۴۵۶.
 احمد پاشا: ← گدیگ احمد پاشا.
 احمد پاشا (والی مصر) ← احمد پاشای خائن.
 احمد پاشا بن اویس بیگ ← احمد پاشا خائن.
 احمد پاشا بن ولی الدین: ۶۹۴.
 احمد پاشا بورسای (شاعر): ۱۹۱.
 احمد پاشا دوقاقین ← احمد پاشا دوقاقین اوغلی
 احمد پاشا دوقاقین اوغلی: ۲۹۸، ۳۰۲،
 ۳۰۴، ۳۱۰، ۳۱۷، ۶۲۰، ۶۲۴، ۶۲۵.

- ۶۳۸، ۷۱۰. احمد پاشا دوقاقین زاده ← احمد پاشا دوقاقین اوغلی.
 احمد تبریزی (طیب): ۷۰۱.
 احمد چلبی (از آل ملافناری): ۱۰۵.
 احمد چلبی: ۱۹۵.
 احمد چلبی (حکیم باشی): ۳۴۰.
 احمد چلبی سلیسی: ۷۱۹.
 احمد رفیق بیگ: ۷۴۰.
 احمد سلطان (حمیدسلطان): ۴۲۹، ۴۴۲، ۴۵۰.
 احمد سنان اوغلی: ۱۰۷.
 احمد سوباشی: ۲۴۶.
 احمد سوم ← سلطان احمد سوم.
 احمد شمس الدین بن کمال ← ابن کمال.
 احمد عیسا الدین افندی ← طاش کوپرولوزاده (عیسام الدین).
 احمد فناری زاده: ۶۹۴.
 احمد قراحصاری: ۷۱۱، ۷۱۸.
 احمد کمانکش (ناخدا): ۴۲۸.
 احمد نقشی (نقاش): ۷۲۳.
 احمد (محقق الاچه حصار): ۵۶۴.
 احمد هرسکوویچ ← هرسک زاده احمد پاشا.
 احمدی (شاعر): ۶۹۹، ۷۰۲.
 احمدی (طیب): ۷۲۴، ۷۳۶.
 اخوین (دانشمند): ۷۷۴.
 اخی احمد چلبی (طیب): ۷۰۱، ۷۳۶.
 اخی چلبی ← اخی احمد چلبی.
 اخی زاده: ۷۰۷.
 ادریس بتلیسی (بدلیسی): ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۱۶، ۴۰۱، ۷۰۳، ۷۰۴، ۷۱۹، ۷۳۷، ۷۴۳، ۷۶۷، ۷۹۸.
 ادنی (تخلص محمود پاشا): ۶۱۵، ۶۹۵.
 ادوارد (پادشاه اسپانیا): ۵۸۸.
 ادوارد دوکاتانتو: ۵۸۷.
 ادوارگیون: ۱۶۶.
 ادویک (آنزو): ۵۴۹.
 اده کو ← ایدیگه بیگ.
 ادیگه ← ایدیگه بیگ.
 ادیگه ← ایدیگه بیگ.
 اراسموس: ۵۷۸.
 اردبیل اوغلی ← شاه اسماعیل «صفوی».
 آردل (امیر): ۵۱۷.
 ارسطو: ۷۴۵، ۷۴۸.
 ارسلان بیگ ← ارسلان پاشا.
 ارسلان بیگ یحیی پاشا زاده: ۵۷۰، ۵۷۲.
 ارسلان پاشا: ۵۶۵.
 ارسلان پاشا یحیی پاشا زاده: ۴۷۵.
 ارگون کامل: ۷۱۸، ۷۳۸.
 اسپاندانی (اسپاندونی): ۲۷۵، ۳۶۹، ۶۳۰.
 استاد ابراهیم (نقاش): ۷۲۲.
 استاد حسن (نی زن): ۷۱۰.
 استاد حمدالله: ۷۱۱.
 استاد روم ← یوسف شابان.
 استاد عثمان (نقاش): ۷۷۲.
 استاد علی ← علی بن الیاس بورسلی «نقاش».
 استراتیسیم (استراتزیم) «پادشاه بلغار»: ۵۱۰.
 استفان (برادر تیرو رارش): ۳۹۲، ۵۰۶.
 استفان (برادر هرسک زاده احمد پاشا): ۶۳۷.
 استفان (پسر بوغدان سوم): ۵۰۵.
 استفان توماشویچ: ۴، ۸۶.
 استفان (ایتین) چرنوویچ: ۶۴.
 استفان (پسر ویوودای بوغدان): ۳۹۳، ۳۹۵.
 استفان چل ماره: ۸۲، ۸۳، ۲۰۳-۲۰۶، ۵۰۵.
 استفان چهارم (امیر ملدادی): ۲۰۵، ۵۰۶.
 استفان زاپولیا (سیگسموند): ۵۱۱، ۵۵۰، ۵۵۶.

- استفان شاه: ۵۲۰، ۵۲۱.
- استفان کوساریچ ← استفان ورکشیش کوساریچ.
- استفان (لاگوسته) ← استفان (برادر پترووارش).
- استفان لایوش ← ایتین (استفان سیگیسموند).
- استفان ورکشیش کوساریچ (پدر هرسک زاده احمدپاشا): ۸۷، ۶۱۹، ۶۳۷.
- استفان هفتم (امیر ملداوی): ۵۰۷.
- اسحاق (برادر اوروج رییس): ۴۱۹.
- اسحاق (قانون نواز): ۷۰۹.
- اسحاق بابا: ۲۹۱.
- اسحاق بیگ ← اسحاق.
- اسحاق بیگ بن ابراهیم ← اسحاق بیگ قرامان اوغلی.
- اسحاق بیگ قرامان اوغلی: ۹۶، ۹۷، ۱۰۰، ۱۱۵، ۱۱۹، ۲۱۱.
- اسحاق پاشا: ۱۲، ۱۵۶، ۱۷۲.
- اسحاق پاشا (وزیر اعظم): ۴۸، ۷۸، ۸۰، ۹۸، ۹۹، ۱۰۰، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۷۴، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۹۳-۱۹۶، ۱۹۸، ۱۹۹، ۶۱۳-۶۱۷، ۶۱۹، ۶۳۶.
- اسحاق قرامان اوغلی ← اسحاق بیگ قرامان اوغلی.
- اسرافیل زاده عبدالمجید لادیکی (دینیزی): ۷۰۷.
- اسعدافندی: ۳۵۰، ۳۵۱، ۴۷۳، ۷۳۷، ۷۷۵.
- اسفورجه ← لودویک اسفورجه موره.
- اسکندر: ۹۰.
- اسکندر (مقدونی): ۱۶۶، ۳۳۵، ۷۴۵.
- اسکندر آرانینی: ۹۱.
- اسکندر بن میخال: ۲۱۴، ۲۱۵.
- اسکندربیگ: ۲، ۳، ۵، ۶، ۲۲، ۲۷، ۶۳-۷۲، ۷۴، ۷۵، ۸۷، ۹۰، ۹۱، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۶، ۱۳۰، ۱۳۵.
- اسکندربیگ (امیر زبید) ← چرکس اسکندربیگ.
- اسکندربیگ (چلبی) ← اسکندر چلبی.
- اسکندربیگ (حکمران آلبانی): ۲، ۲۳۲، ۵۳۶، ۵۳۷.
- اسکندربیگ (خانزاده کثریمی / سفیر عثمانی): ۵۵۴.
- اسکندر پاشا (فرمانده نیروهای ذخیره): ۲۹۸، ۳۱۰، ۳۱۷، ۶۳۸.
- اسکندر پاشا: ۱۸۵، ۱۹۱، ۱۹۴، ۱۹۷، ۱۹۹، ۲۰۷، ۲۳۲، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۴۴، ۲۴۸، ۴۰۷، ۶۳۸، ۷۳۷.
- اسکندر پیراحمد: ۳۶۸.
- اسکندر چلبی بن موسی بیگ ← اسکندر چلبی.
- اسکندر چلبی (پدر قلندر چلبی): ۳۹۸، ۴۱۵.
- اسکندر چلبی: ۴۰۲، ۴۰۴، ۴۰۶، ۴۰۹، ۴۱۷، ۶۰۳، ۶۱۱، ۸۰۰.
- اسکولاروس: ۱۷۵.
- اسلام گری: ۴۹۸، ۴۹۹، ۵۰۰.
- اسماعیل بن ابراهیم جاندار اوغلی: ۳، ۶۹۹، ۷۸۶.
- اسماعیل بیگ جاندار اوغلی: ۵۲، ۵۳، ۵۴، ۵۹.
- اسماعیل بیگ (حکمران آل جندر) ← اسماعیل بیگ جاندار اوغلی.
- اسماعیل حقی اوزون چارشلی: اوزون چارشلی.
- اسماعیل میرزا (پسر شاه طهماسب صفوی): ۴۱۳.
- اسمی خان سلطان (دختر شاهزاده سلیم): ۶۳۵.
- اصفهان: ۶۸۵.
- افضل زاده ← افضل زاده حمیدالدین.
- افضل زاده حمیدالدین (شیخ الاسلام): ۷۷۴،

- ۷۷۸ .
 افهزاده محمد: ۶۹۹ .
 اکمل الدین بایوردی: ۶۸۷، ۷۹۲ .
 الغ بیگ تیموری: ۶۹۸، ۶۹۹، ۷۳۵، ۷۶۸ .
 الغ محمدخان: ۱۴۲، ۴۹۶ .
 القاس میرزا: ۴۱۲، ۵۲۷، ۵۹۰ .
 الکسی (امپراتور طرابوزان): ۵۳۱، ۵۹۰ .
 الکسی چهارم (کومننوس): ۵۳۱ .
 الکسی سوم (کومننوس): ۵۴، ۶۰، ۶۱، ۵۳۱ .
 الکسی کومنن (کومننوس): ۵۵، ۵۹، ۵۲۹، ۵۳۱ .
 الملك منصور سلطان ← احمد پاشای خائن .
 المثیدا (ناخدای پرتقالی): ۵۸۶ .
 این: ۱۸، ۲۰، ۲۷ .
 الواتز و گریتی: ۵۹۵ .
 الوارو (ژنرال): ۴۴۶ .
 الوند میرزا (آق قویونلو): ۲۵۶، ۵۲۵ .
 الیاس (برادر اوروج ریس): ۴۱۹، ۴۲۰ .
 الیاس پاشا: ۷۹۲ .
 الیزابت (دختر اتین): ۵۹۳ .
 الیزابت (همسر آلبرت) و آنژو: ۵۴۹، ۵۹۳ .
 امام اعظم ← ملافتاری .
 امام اوغلی: ۳۱۲ .
 امام توپال مطهر: ۵۸۷ .
 امام جعفر صادق (ع): ۲۵۳ .
 امام حسن بن علی المرتضی = امام حسن مجتبی (ع): ۵۱۷، ۵۰۰، ۲۵۳ .
 امام حسن عسگری (ع): ۲۵۳ .
 امام حسین بن علی (ع) ← حسین (ع) .
 امام رضا (ع): ۲۵۳ .
 امام علی (پسر بخشایش): ۱۸۵ .
 امام علی ← مولانا علاءالدین .
 امام علی النقی (ع): ۲۵۳ .
- امام محمد غزالی: ۷۷۰، ۷۹۳ .
 امام فخرالدین رازی: ۹۳، ۶۹۳، ۷۶۵ .
 امامقلی (نی زن): ۷۰۹ .
 امام محمد باقر (ع): ۲۵۳ .
 امام محمد تقی (ع): ۲۵۳ .
 امام محمدمهدی (عج): ۲۵۳ .
 امام موسی کاظم (ع): ۲۵۳، ۴۰۴، ۵۹۰ .
 امانوئل (پادشاه پرتقال): ۵۸۸ .
 اموروتزس، گ . ← یورگی امیروکی .
 امیر اُزبک ← اتابک اُزبک .
 امیر بخاری: ۷۸۳ .
 امیر بن داود (حکمران عدن): ۴۵۵ .
 امیر بیگ: ۱۱۶ .
 امیر بیگ بن بکتاش (صوقللو): ۱۹۶ .
 امیر تومن بیگ ← تومن بیگ .
 امیر تیمور ← تیمور (امیر تیمور لنگ) .
 امیر تیمور سلاحدار ← سلاحدار امیر تیمور .
 امیر جانی بیگ حبیب: ۲۱۲ .
 امیرخان (پسر محمود بن سلطان بایزید دوم): ۲۶۵ .
 امیر خیرالدین ← بارباروس خیرالدین پاشا .
 امیر داود: ۳۰۹ .
 امیردوینچ مظفرخان ← اولمه خان .
 امیر رشید ← امیر رشیدالدین بن مقامس .
 امیر رشیدالدین بن مقامس: ۴۱۶ .
 امیر سلیمان: ۳۱۷ .
 امیر سلیمان چلبی: ۲۱۰ .
 امیر شرف الدین: ۳۰۹ .
 امیر عبدالله: ۴ .
 امیر عمر بیگ بن بکتاش: ۱۰۰، ۱۰۱ .
 امیر مطهر بن شرف الدین: ۴۵۷، ۴۵۸ .
 امیر نصرالدین: ۷۹۷ .
 امیر وچی ← یورگی امیروکی .
 امیر یشبک (دوادار): ۱۵۵ .
 امین (پسر محمود بن شهنشاه): ۲۸۸ .

- امینک بیگ: ۱۴۳، ۱۴۵، ۱۴۶، ۴۹۶، ۴۹۷.
- امینک میرزا ← امینک بیگ.
امین گیری: ۴۹۹،
آنجیر یمز (قزلباش): ۴۰۰.
انوری: ۶۱۶، ۷۰۲، ۷۴۴، ۷۹۲.
اوبالینسکی: ۵۵۶.
اوراستوگوستینیانی: ۱۲۴.
اورام گالاتی (استاد): ۱۶۱، ۳۹۴، ۶۱۱.
اورخان بیگ ← اورخان غازی.
اورخان غازی: ۲۸۷، ۵۰۸، ۶۸۳، ۶۹۲، ۷۶۳، ۷۶۴، ۷۹۲.
اورخان (پسر سلطان بایزید دوم): ۳۷۳.
اورخان (پسر محمودین شهنشاه): ۲۶۵، ۲۸۸.
اورم گالاتی ← اورام گالاتی (استاد).
اورنوز بیگ: ۸۰، ۲۳۲.
اورنوز زاده (اورنوزاوغلی): ۲۷، ۶۹.
اورنوز زاده احمد بیگ: ۸۰، ۷۸۱.
اورنوز عیسی بیگ ← عیسی بیگ اورنوززاده.
اوروج بن یعقوب ← اوروج رییس.
اوروج بیگ: ۷۰۳.
اوروج رییس: ۲۸۱، ۴۱۹، ۴۲۰، ۴۲۲، ۴۲۳، ۴۲۴، ۴۴۹.
اوروج کاتب ← کاتب اوروج.
اوروس خان (خان کریمه): ۱۴۵.
اوزبک ← اتابک اوزبک.
اوزدمیر پاشا: ۴۵۷، ۴۵۸، ۴۶۳.
اوزون چارشلی: ۵۹۰.
اوزون حسن ← اوزون حسن بیگ.
اوزون حسن بیگ: ۳، ۲۴، ۵۵-۵۸، ۶۰، ۶۱، ۹۶، ۹۷، ۱۰۰-۱۱۱، ۱۱۵-۱۱۹، ۱۲۶-۱۲۹، ۱۳۶، ۱۶۶، ۱۸۳، ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۵۶، ۵۲۳-۵۳۱، ۵۳۱، ۵۹۰، ۵۹۱، ۶۱۷، ۶۳۷، ۷۰۰، ۷۰۴، ۷۶۸.
- اوزون فردوسی ← فردوسی رومی.
اوزن چهارم: ۵۳۱.
اوستا شمسی ← شمس الدین نحفینی آیدین لی.
اوستایوری ← یوری (اوستا).
اوستویا (جد خادم علی پاشا): ۶۲۲.
اوغان کاپیتان: ۴۰۴، ۴۴۲.
اوغان ممی: ۷۱۹.
اوغورلو محمد (آق قوبلن) ← اوغورلی محمد بیگ.
اوغورلی محمد بیگ: ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۸، ۱۱۹، ۲۵۶، ۵۲۵.
اوغوزخان (پسر جم سلطان): ۱۸۰، ۱۹۱، ۱۹۴، ۱۹۷، ۱۹۸.
اولامه (اولمه) خان ← اولمه خان.
اولمه خان: ۴۰۱-۴۰۴، ۴۰۹، ۴۱۲، ۴۱۵، ۴۱۷.
اولوج رییس: ۴۴۱، ۴۴۴.
اولیاچلی: ۶۹۲، ۷۱۰، ۷۳۷، ۷۵۷.
اولریخ (اولریخ = برادر هرک زاده احمدپاشا): ۶۱۹.
اویس (پدر احمدپاشای خائن): ۳۶۹.
اویس (پسر شهباز اوغلی): ۳۶۸.
اویس پاشا: ۴۵۷، ۴۶۲، ۴۶۳.
اویلاق (محافظ بلگراد): ۲۳۱.
اویوزبیگ: ۹۸.
ایاس پاشا (وزیر اعظم): ۴۱۰، ۴۳۱، ۵۳۵، ۶۳۰، ۶۳۱، ۶۳۹.
ایاس پاشا: ۱۸۱، ۴۷۰، ۴۷۲، ۷۹۲.
ایدیگه بیگ: ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۵.
ایرن: ۱۸.
ایرن مقدس: ۱۷۵.
ایزابیل: ۹۱.
ایزابیل (الیزابت) «ملکه مادر/مادر سیگیسموند

- زاپولیا: ۲۲۲، ۲۲۸، ۳۸۶، ۳۸۹، ۵۱۴، ۵۱۵، ۵۵۰.
 ایزابلا (همسر ژان زاپولیا) ایزابل (الیزابت): ۵۵۷، ۵۵۶، ۵۶۸، ۵۶۹، ۵۷۰.
 ایزید وروس: ۱۷۶.
 ایسکوئر جیافیکو: ۱۴۵.
 ایشتوان باتوری: ۵۲۰.
 ایلیا «محمد» (امیرملداری): ۵۰۶، ۵۰۷، ۵۱۸.
 ایمن (خواننده): ۷۰۹.
 اینال: ۳۶۳.
 اینال (سلطان مملوک): ۲۱۷.
 اینال الاجرود: ۱۶۱.
 اینوسان هشتم (پاپ): ۱۸۸، ۱۸۹.
 ایوان: ۵۹۴، ۵۹۵.
 ایوان چهارم: ۵۵۴، ۵۵۵، ۵۹۴.
 ایوان سوم: ۵۵۱، ۵۵۲، ۵۵۵، ۵۹۴.
 ایوان کبیر (گراندوک مسکو): ۱۴۲.
 ایوان مخوف ← ایوان چهارم.
 ایوان موروسف: ۵۵۴.
 ایوانیوس (امپراتور): ۱۷۸.
 ایوب نشانچی: ۷۸۹.
 ایورگا (یورگا): مورخ ← یورگا.
 ایوروکیوس: ۱۵۷.
- ب
- بابا اسحاق: ۳۹۷.
 بابا اوروچ ← اوروچ رئیس.
 بابا ذوالنون: ۳۹۸، ۴۱۵، ۵۲۸.
 بابا نقاش ← شیخ مصطفی.
 بابیر (پادشاه هند): ۴۶۲.
 باتوری آندراشی: ۵۱۵.
 باتوری ایشتوان ← ایشتوان باتوری.
 باربارا: ۵۹۱.
- باربارو: ۱۳۶.
 بارباروس ← بارباروس خیرالدین پاشا: ۳۳، ۴۸، ۱۵۰، ۲۸۱، ۳۸۴، ۳۹۳، ۴۱۹، ۴۲۰، ۴۲۲-۴۳۱، ۴۳۳-۴۳۷، ۴۳۹-۴۴۲، ۴۴۶، ۴۴۹، ۴۵۰، ۴۵۳، ۴۵۶، ۴۶۳، ۴۶۷، ۴۷۴، ۷۲۳.
 بارهاباس بلایی: ۲۴۶.
 باقی افندی (شاعر): ۴۹۲، ۴۹۶، ۴۹۷، ۷۹۰.
 بالابان پاشا: ۷۱، ۷۲، ۹۱.
 بالطه اوغلی سلیمان بیگ: ۳۷.
 بالم سلطان: ۳۹۹، ۴۱۵.
 بالی بیگ بن احمد بیگ: ۳۶۸.
 بالی بیگ ← مالتوچ (ملقوچ) اوغلی بالی بیگ
 بالی بیگ یحیی پاشازاده: ۲۰۶، ۳۱۵، ۳۵۷، ۳۵۸، ۳۶۸، ۳۷۱، ۳۷۳، ۳۷۴، ۵۴۷، ۵۶۸، ۶۷۰.
 بالیمز ← بالیمز عثمان آغا
 بالیمز عثمان آغا (سکیان باشی): ۳۱۰.
 بایرام (بیرم) بیگ: ۶۰.
 بایزید ← شاهزاده بایزید
 بایزید (کمان ساز): ۷۳۲.
 بایزید پاشا: ۸، ۷۵۲.
 بایزید دوم ← سلطان بایزید دوم
 بایسنقر میرزا: ۱۰۲، ۲۱۹، ۲۵۵، ۵۲۴، ۵۲۵.
 بایو ← صوقللی محمد پاشا
 بائیل پالایچینو: ۱۲.
 بخاری: ۷۹۴.
 بخشایش: ۱۸۵.
 بدرالدین ← شیخ بدرالدین محمود.
 بدرالدین قایصونی زاده: ۴۷۹، ۷۰۰، ۷۰۱.
 بدرالدین محمود (اهل قراسی): ۷۷۳.

- بدیع الزمان: ۳۱۵.
 برآگادین (برگادین): ۶۳۰.
 برانکوویچ ← یورگی برانکوویچ
 برس بیگ ← ملک ظاهر برقوق
 برکات بن محمدحسنى (شريف مکه): ۵۰۰، ۵۰۱.
 برناردن دوفرانز بیان: ۲۳۴.
 بساراب ← شوگول بساراب
 بسارابا: ۹۲.
 بسارایون: ۵۳۱.
 بستان زاده: ۷۹۰.
 بطلمیوس: ۱۵۷، ۱۶۶، ۱۶۷، ۷۰۵.
 بلینی ← ژانتیل (جتیل) بلینی
 بنديکتو (بنه ديکتو): ۵۴۰.
 بنه دتو: ۲۵۰.
 بوداق (بداق): ۳۶۲.
 بُراق (بُوزق/بُورک) رییس: ۲۲۴، ۲۲۶، ۲۲۹، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۳۹.
 بوریس (گراندوک تور): ۵۹۴.
 بوسبک: ۳۹۱، ۴۷۲، ۴۷۵، ۵۷۰، ۵۷۱، ۷۲۰، ۷۴۰.
 بوغدان (پسر استغان چل ماره): ۲۰۴.
 بوغدان سوم (امیرمُلداوی): ۵۰۵.
 بهادرشاه (سلطان گجرات): ۴۵۴، ۴۵۵، ۴۶۲.
 بهادر گری: ۴۹۸.
 بهجت گوجر: ۵۹.
 بهرام آغا (سفرشاه اسماعیل صفوی): ۳۱۵.
 بهرام بیگ: ۴۵۵.
 بهرام پاشا: ۳۷۲، ۴۰۶.
 بهرام چاووش (یکی از صاحبمنصبان سلیمان قانونی): ۳۵۶.
 بهزاد هراتی (نقاش): ۷۴۰.
 بهشتی (مورخ): ۴۸، ۱۱۹، ۱۶۳، ۱۹۵ -
- ۱۹۸، ۲۰۷، ۲۵۱، ۶۳۶، ۷۰۳، ۷۰۴.
 بثاتریس (همسر ماتیاس کوروین): ۵۳۹.
 بیانی (تذکره نویس): ۷۴۷.
 بینی زاده محمد چلبی (خطاط): ۷۱۹.
 بیبق لی محمدآغا ← بیبق لی محمدپاشا.
 بیبق لی محمدپاشا: ۲۸۷، ۳۰۵، ۳۰۶، ۳۰۸، ۳۱۱، ۴۵۷، ۶۷۹.
 پ
 پاپاس: ۵۱۷.
 پاپاس رادو ← پترشکو
 بالامیدس: ۳۵.
 پالتولوگ (امپراتور): ۱۶۲.
 پاول کاله: ۱۹۶، ۲۲۹، ۷۳۹.
 پترشکو: ۵۰۳.
 پترو ← توپال پترو
 پترو (پترو) آرون: ۴، ۸۲.
 پترو پویسیه: ۳، ۵.
 پترواراش (امیرمُلداوی): ۳۹۱، ۳۹۲، ۳۹۳، ۵۰۶، ۵۰۷.
 پترو (پترو) سوم ← پیرو (پتر)
 یچوی ← یچوی ابراهیم افندی
 یچوی ابراهیم افندی: ۳۹۴، ۴۰۵، ۴۶۳، ۴۹۳، ۵۶۰.
 پرتو پاشا: ۴۱۶، ۴۶۹، ۴۷۶، ۴۷۸، ۵۷۳.
 پرنی پتری ← پیترین پتری
 پروانه (خواننده): ۷۱۰.
 پرویز افندی: ۷۴۶.
 پرویز بن عبدالله: ۷۰۱.
 پتروویچ: ۵۱۴، ۵۶۷، ۵۶۹.
 پتری پرونی ← پیترین پتری
 پتریچ ← پتروویچ
 پلاتزونی: ۱۲.
 پلاته نیوس ← پلاتین (پلاتینی)

- پلاتینوس ← پلاتین (پلاتینی)
 پلاتینی (کنت): ۳۷۸.
 پل اریکو: ۴۱.
 پل توموری: ۳۷۳، ۳۹۴.
 پلشچیف ← میخائیل پلشچیف
 پل دوم (باپ): ۴۳۰، ۵۳۳.
 پل مانشی: ۶۷.
 پلوتارک (پلوتارخ): ۱۶۶.
 پلیسیه (سفیر): ۵۸۰.
 پمپی (پمپه): ۱۶۶.
 پناهی (تخلص شاهقلی شاعر): ۷۲۲.
 پوریگ (نوازنده): ۷۰۹.
 پوشته ← یوستی آرژنتو
 پولاد خان: ۱۴۱.
 پولادخان (فرمانده آلتون اردو): ۱۴۱.
 پولاق مصطفی بیگ ← پولاق مصطفی پاشا
 پولاق مصطفی پاشا: ۳۰۰، ۳۶۰.
 پولن (بارون دولگار) ← پولن دولگار
 پولن دولگار: ۴۲۹، ۵۸۰، ۵۸۱.
 پیاله (پیاله بیگ): ۲۸۶، ۲۸۷.
 پیاله (پیاله بیگ) ← پیاله پاشا
 پیاله پاشا: ۴۰۶، ۴۱۶، ۴۴۱، ۴۴۴-۴۴۷، ۵۱۰، ۵۸۲، ۶۷۴، ۷۲۸.
 پیتر و پیرو موجنیگو: ۱۰۳، ۱۱۰، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۳۱، ۳۳۲، ۵۳۵.
 پی چهارم (باپ): ۵۳۳.
 پی (بیوس): دوم (باپ): ۲۴، ۲۹، ۶۰، ۶۹، ۱۳۵، ۱۶۸، ۵۳۳، ۵۹۰.
 پی سوم (باپ): ۱۲۶.
 پیراحمد بیگ (پسر ابراهیم بیگ قرامان اوغلی):
 ۹۶-۱۰۱، ۱۱۱، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۸۳، ۲۱۱.
 پیراحمد (پسر علی بیگ بن شہسوار اوغلی): ۳۶۸.
 پیراحمد (جاسوس قزلباشها): ۳۱۲.
 پیر پاشا ← پیر محمد پاشا
 پیر محمد آلپاگوت: ۱۰۷.
 پیر محمد پاشا: ۱۰، ۳۱۵، ۳۲۳، ۳۳۴، ۳۳۵، ۳۳۸، ۳۴۰، ۳۴۲، ۳۵۱، ۳۵۲، ۳۵۷، ۳۵۹، ۳۶۰، ۳۶۴، ۳۶۸، ۳۶۹، ۴۰۷، ۶۲۰، ۷۸۵.
 پیر محمد چلبی ← پیری محمد پاشا چلبی
 پیر محمود صدقی: ۶۹۹، ۷۳۵.
 پیری بیگ: ۴۰۰.
 پیری پاشا ← پیر محمد پاشا
 پیری رییس: ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۷۷، ۲۲۹، ۲۴۱، ۴۵۸، ۴۵۹، ۴۶۳، ۵۸۷، ۷۰۵.
 پیری محمد ← پیر محمد پاشا
 پیری محمد پاشا چلبی: ۳۰۲، ۳۰۵، ۶۲۴، ۶۲۷، ۶۲۸، ۶۲۹، ۶۳۸، ۶۳۹.
 پیزارو: ۲۴۳، ۲۵۱.
 پیوس دوم ← پی دوم (باپ)
 پیپر پره‌نی: ۳۷۳.
 پیپر دآئوبوسون: ۱۸۶، ۱۸۸، ۱۹۱، ۲۴۳.
 پیپر دوم: ۵۹۲.
 پیرو (بطر) (پترو) (امیر ملداوی): ۵۰۵.
 پیبرین پطری (پتری/پره‌نی): ۳۹۴، ۳۹۵، ۵۴۸، ۵۹۳.
 ت
 تاج الدین: ۳۱۲.
 تاج الدین ابراهیم: ۷۷۳.
 تاج الدین حسن خلیفه: ۵۲۷.
 تاج الدین کوره‌بند: ۷۲۲.
 تاجلی خانم: ۳۰۳، ۳۱۴، ۳۱۷.
 تاجی زاده ← تاجی زاده بیگ جعفر چلبی
 تاجی زاده بیگ جعفر چلبی: ۲۷۳، ۲۷۷، ۳۱۰، ۳۱۴، ۳۱۷، ۶۹۵، ۷۰۲، ۷۴۷، ۷۶۷، ۷۸۶.
 تاج الدین: ۳۱۲.
 تاج الدین ابراهیم: ۷۷۳.
 تاج الدین حسن خلیفه: ۵۲۷.
 تاج الدین کوره‌بند: ۷۲۲.
 تاجلی خانم: ۳۰۳، ۳۱۴، ۳۱۷.
 تاجی زاده ← تاجی زاده بیگ جعفر چلبی
 تاجی زاده بیگ جعفر چلبی: ۲۷۳، ۲۷۷، ۳۱۰، ۳۱۴، ۳۱۷، ۶۹۵، ۷۰۲، ۷۴۷، ۷۶۷، ۷۸۶.

- تاجی زاده سعدی چلبی: ۲۵۰.
 تاش تیمور: ۴۹۶، ۱۴۱.
 تاش تیمور اوغلان: ۱۴۵.
 تحسین أوز: ۷۴۰، ۷۴۱.
 ترانکیلوس: ۵۶۶.
 ترتزاک گوین ← ترتیاک گوین
 ترتیاک گوین: ۵۵۴.
 تروه تیزانی: ۲۴۱.
 تفتازانی ← سعدالدین تفتازانی
 تکلله خان (محافظ بغداد): ۴۰۴.
 تکنه میرزا: ۱۴۲، ۱۴۶.
 توپال پترو: ۵۰۳، ۵۰۴.
 تورعلی بیگ: ۲۰۵، ۲۰۶، ۳۰۴، ۳۱۵.
 توره خان بیگ ← عمر بیگ بن توره خان
 توره خان زاده عمر بیگ ← عمر بیگ بن توره خان
 توره خان: ۶۶۹.
 تورگوت ← تورگوت رییس
 تورگوت بیگ ← تورگوت رییس
 تورگوت پاشا ← تورگوت رییس
 تورگوتجه (کاپیتان): ۴۳۳، ۴۴۱، ۴۵۰.
 تورگوت رییس (تورگوتجه): ۳۳، ۴۳۶، ۴۴۰، ۴۴۸، ۴۵۰، ۴۵۱، ۵۸۱، ۵۸۲، ۶۷۴.
 ۶۷۸.
 توروک ← توروک و آند
 توروک و آند: ۵۱۳، ۵۲۰.
 توری آندراشی: ۵۱۵.
 توقاتییمور ← طغاتییمور
 توقتمیش: ۱۴۱، ۱۴۵، ۴۹۶.
 توماتزی پالولوگ: ۵۳۸.
 توماس ← توماس پالولوگوس
 توماس آرتور ← آرتور توماس
 توماس پالولوگوس: ۲۱، ۲۳، ۲۴، ۲۷، ۲۸، ۲۹، ۵۵۱، ۵۵۲، ۵۹۴.
 توماس مالی بیرری: ۱۳۲.
 توماسو: ۴۱.
 تومشه ← استفان تومشه
 تومن بیگ: ۳۲۳، ۳۲۷، ۳۲۸، ۳۳۰، ۳۳۱، ۳۳۶، ۳۴۹، ۳۵۰، ۳۵۴.
 توموری بال ← پُل توموری
 تیرتک سنان اوغلی ← تیرتک سنان اوغلی احمد
 تیرتک سنان اوغلی احمد: ۱۱۸.
 تیمستوس: ۱۷۸.
 تیمور (امیر تیمورلنگ): ۱۱۸، ۱۴۱، ۱۴۵، ۲۱۰، ۲۹۷، ۳۰۴، ۳۱۶، ۳۲۷، ۵۲۳، ۵۳۰.
 تیمور تاش ← تاش تیمور.
 تیمور تاش پاشا زاده محمود بیگ: ۷۵۷.
 تیمورخان (پسر تیمور قتلغ خان): ۱۴۱.
 تیمور قتلغ خان: ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۵.
 تئودور لاسکاریس ← لاسکاریس
 تئودوسیوس (امپراتور): ۱۷۸.
 تئودوسیوس (کبیر): ۱۱.
 تئودورا: ۵۳۰.
 ج
 جامع مانیسایی (خطاط/شاعر): ۷۲۳.
 جانبردی غزالی: ۳۲۷، ۳۲۹، ۳۳۱، ۳۳۶، ۳۵۰، ۳۵۴، ۳۵۵، ۳۵۸، ۳۶۸.
 جان بولاد: ۲۱۵.
 جان بیگ صوفی: ۲۱۰.
 جاندارلی زاده ابراهیم پاشا ← ابراهیم پاشا
 جاندارلی زاده
 جاندارلی زاده خلیل پاشا: ۱۱۸، ۳۹۵، ۶۱۳، ۶۱۴، ۶۲۱، ۶۳۶.
 جانم (کاشف): ۳۶۳.
 جانی بیگ حبیب ← امیر جانی بیگ حبیب
 جانی بیگ گری: ۱۴۳.
 جاوید بای سون: ۱۹۷.

- جباربردی ← قادربردی
 جبریل: ۲۸۲.
 جراح احمد: ۳۶۸.
 جروم لاچکی ← ژروم لاچکی
 جعفر: ۳۱۶.
 جعفرآغا (سلاحدار): ۴۷۹.
 جعفرچلی: ۳۱۷، ۷۴۷.
 جعفربیگ: ۳۳۲.
 جعفرشاه: ۱۳۶.
 جلال اسد: ۷۶۲.
 جلال الدین (از خاندان توقتمیش): ۸۴۱.
 جلال الدین خوارزمشاه: ۵۳۰.
 جلال الدین دوانی: ۶۹۳، ۷۷۰، ۷۷۶، ۷۹۷.
 جلال الدین دینار: ۴۶۰.
 جلال الدین رومی (مولانامولی): ۳۴۳، ۶۱۸.
 جلال بیگ: ۱۹۰.
 جلال تورخاللی: ۳۹۷.
 جلال دوانی ← جلال الدین دوانی
 جلال زاده: ۵۲۷، ۶۳۳.
 جلال زاده ← جلال زاده قوجه نشانجی مصطفی پاشا
 جلال زاده قوجه نشانجی مصطفی پاشا: ۲۸۳، ۳۳۸، ۳۵۲، ۳۶۴، ۳۶۵، ۳۶۶، ۳۶۹، ۳۹۵، ۴۰۴، ۴۰۷، ۴۱۵، ۴۱۶، ۴۷۹، ۶۹۶، ۷۳۷، ۷۴۶، ۷۴۷، ۷۸۵، ۷۸۶، ۷۹۷.
 جلال زاده صالح افندی: ۷۴۶.
 جلال زاده مصطفی بیگ ← جلال زاده قوجه نشانجی مصطفی پاشا
 جلال زاده مصطفی چلی ← جلال زاده قوجه نشانجی مصطفی پاشا.
 جلال قزلباش: ۳۳۶، ۳۳۷، ۳۵۱.
 جلالی زاده صالح چلی: ۳۶۹.
- جللوسان ← یوسف بن جنید
 جم (نوه جم سلطان): ۳۶۲، ۳۶۹.
 جم ← جم سلطان
 جمال الدین (خطاط): ۷۱۲.
 جمال الدین آفسرای: ۶۲۷، ۷۴۶، ۷۶۴، ۷۷۷.
 جمال کوپرولو: ۴۵۰.
 جمالی (تخلص زنیلی علی افندی): ۷۷۷.
 جم جمه ← جم سلطان
 جم سلطان: ۵۴، ۱۰۴، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۷، ۱۵۱، ۱۵۴، ۱۵۶، ۱۵۹، ۱۷۹-۱۹۸، ۲۱۱، ۲۲۲، ۲۶۵، ۲۶۶، ۳۶۱، ۳۶۲، ۳۶۹، ۵۳۲، ۵۳۳، ۶۱۰، ۶۱۷، ۶۲۳، ۶۲۴، ۶۹۴، ۷۴۳، ۷۴۶.
 جمشیدبیگ: ۳۰۹.
 جنابی مصطفی افندی: ۷۹۰.
 جنابی ادرنه‌ای: ۶۹۶.
 جنتیل بلینی ← ژانتیل بلینی
 جندرال ← کانالیس
 جندرلی زاده ابراهیم پاشا ← ابراهیم پاشا
 جاندارلی زاده
 جنید ← شیخ جنید
 جنیدبیگ بن آیدین: ۱۵۲.
 جوجی: ۴۹۵، ۵۳۲.
 جودت ← معلم جودت
 جورجیوس کوتاه‌سیس (اسکولاریس): ۱۷۸.
 جوزوف دولامبرگ: ۵۵۹.
 جهان‌شاه (فرمانروای قراقرینلو): ۳، ۱۰۲، ۱۱۶، ۲۵۴، ۵۲۳.
 جهان‌شاه بن قرايوسف ← جهان‌شاه
 جهانگیر (پسر سلیمان قانونی): ۴۶۵، ۴۶۸، ۶۱۰.
 جهانگیر بن علی بیگ: ۳.
 جهانگیر میرزا (آق قوینلو): ۱۱۶، ۱۱۸.

چیروی زاده: ۴۱۰.

ح

- حاتمی: (تخلص مؤیدزاده عبدالرحمان): ۷۷۷.
 حاجی (مشاورخادم حسن آغا): ۴۲۷.
 حاجی آتماجه ← محی الدین محمد
 حاجی بکتاش: ۳۹۸.
 حاجی بیگ آیدین اوغلی: ۱۰۵.
 حاجی پاشا (طیب): ۷۴۴.
 حاجی حسن - زاده: ۲۷۷، ۶۳۶.
 حاجی حکیم: ۷۰۰، ۷۰۱.
 حاجی حمزه بیگ: ۱۱۳.
 حاجی شیخ چلبی ← شیخ حاجی چلبی
 حاجی صفر (سوزن ساز): ۸۱۵.
 حاجی علی (موسیقی شناس): ۷۰۹.
 حاجی علی بن احمد (حکاک): ۷۳۱.
 حاجی عیوض پاشا توقاتی: ۸۲۸.
 حاجی گری: ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۵،
 ۴۹۶، ۵۰۰.
 حاجی گری بن غیاث الدین: ۴.
 حاجی محمد (برادر کمال رییس): ۲۲۵.
 حاجی محمد (نماینده آوزون حسن): ۱۳۶.
 حاجی محمد تبریزی: ۷۱۹.
 حاجی محمود بیگ (خاصکی): ۲۷۵.
 حاجی مصطفی (شیخ اصناف): ۸۱۵.
 حاجی موسی (حکیم باشی): ۷۵۴.
 حافظ محمد بن علی: ۶۹۹.
 حبیب افندی: ۴۱۵.
 حبیبی (شاعر): ۷۳۵.
 حریمی (تخلص شاهزاده قورقودین بایزید دوم):
 ۲۶۵.
 حسام الدین: ۷۸۸.
 حسام الدین زرین قلم ← حسام الدین کاتب
 حسام الدین کاتب: ۷۱۸.

۵۲۳، ۵۲۵.

جیریتی: ۵۲۴.

- جین (ژان) زنبیسی: ۹۰.
 جیوان (ژوان/یوان): ۵۸۷.
 جیوان بی گناه: ۵۸۸.
 جیوان سوم: ۵۸۸.
 جیوانی دوریا: ۱۳۳، ۱۳۴.
 جیوانی گالیاس ماریا: ۵۹۲.
 جیوانی ماریو آنجیوللو: ۱۶۶.
 جیرتی: ۴۳۴.

چ

- چاووش (سفیر عثمانی): ۵۴۶.
 چپش (ولاد): ۹۲.
 چتینه: ۳۹۳، ۳۹۵.
 چرکس اسکندریگ: ۴۶۲.
 چرنویچ: ۵۷۲.
 چقرچی حمزه بیگ: ۷۹، ۹۲.
 چلبی احمد: ۹۷.
 چلبی محمد ← چلبی سلطان محمد
 چلبی سلطان محمد: ۸، ۹۶، ۱۱۵، ۱۵۲،
 ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۹۵، ۲۱۰، ۷۰۳، ۷۱۹،
 ۷۲۷، ۷۲۸، ۷۵۱، ۷۶۵، ۷۹۲.
 چندرلی زاده ابراهیم پاشا ← ابراهیم پاشا
 جاندارلی زاده
 چندرلی زاده عیسی بیگ: ۷۴۷، ۷۴۹.
 چندرلی قراخلیل افندی (پاشا): ۶۹۰.
 چنگیزخان: ۳۲۷، ۴۹۵، ۵۳۲.
 چویان مصطفی پاشا: ۳۴۲، ۳۵۸، ۳۵۹،
 ۳۶۰، ۳۶۲، ۳۶۳، ۳۶۴، ۷۵۲، ۷۵۷،
 ۷۶۱.
 چویان میرچتا (میرچا) ← میرچتا (میرچا)
 چوروویچ: ۶۴۰.
 چیچک خاتون: ۱۸۲، ۱۸۸، ۱۹۱.

- حسام رومی : ۷۱۹ .
 حسن (کدخدای سلیم اول) : ۶۲۴ ، ۶۳۸ .
 حسن (شریف مکه) : ۵۰۲ .
 حسن ← مولا حسن .
 حسن (نقاش) : ۷۲۰ .
 حسن (ویوودا) : ۲۰۶ .
 حسن آغا ← خادم حسن آغا
 حسن آغا : ۴۷۹ .
 حسن آغابوسنه‌ای : ۴۸۲ .
 حسن بن حسین عماد قراحصاری : ۷۴۴ .
 حسن بن عبدالجلیل (نقاش) : ۷۲۲ .
 حسن بن علی المرتضی (ع) : ۲۵۳ .
 حسن بن قراحصاری (حسن چلبی) : ۷۱۸ ، ۷۹۳ .
 حسن بن محمد (نقاش) : ۷۲۲ .
 حسن بیگ ← اوزون حسن بیگ
 حسن بیگ ← خادم حسن آغا
 حسن بیگ (پیراسماعیل بیگ جاندار اوغلی) : ۵۴ ، ۵۳ .
 حسن بیگ ← حسن پاشا (بیگلربیگ روم ایلی)
 حسن پادشاه ← اوزون حسن بیگ
 حسن پاشا : ۲۷۰ ، ۲۷۳ ، ۲۷۴ ، ۳۰۲ ، ۳۰۳ ، ۳۰۷ ، ۳۱۶ ، ۶۲۵ .
 حسن پهلوان : ۴۵۷ ، ۴۶۳ .
 حسن جان (ندیم یاووزسلطان سلیم) : ۳۱۴ ، ۳۵۲ .
 حسن چاووش : ۴۷۹ ، ۴۸۱ ، ۴۹۴ .
 حسن چلبی (خواننده) : ۷۱۰ .
 حسن چلبی (خطاط) ← حسن بن قراحصاری
 حسن خلیفه : ۲۵۸ ، ۲۹۱ ، ۲۹۲ .
 حسن رییس : ۴۴۱ .
 حسن فهمی : ۷۴۰ ، ۷۹۳ .
 حسن کفه‌ای (نقاش) : ۷۲۳ .
 حسن کله : ۴۴۴ .
 حسن مصری (نقاش) : ۷۲۲ .
 حسن نی زن : ۷۱۰ .
 حسن یغیت (یگیت) باشی : ۸۱۵ .
 حسین (تذهیب کار) : ۷۲۶ .
 حسین (ع) : ۲۵۳ ، ۲۵۴ ، ۵۹۰ .
 حسین (نماینده سلطان بایزید) : ۱۸۸ .
 حسین بالی (نقاش) : ۷۲۲ .
 حسین بایقرا ← سلطان حسین بایقرا
 حسین بیگ : ۶۰ .
 حسین بیگ (سفیر شاه اسماعیل) : ۳۱۵ .
 حسین بیگ (فرمانده ناوگان) : ۴۵۴ ، ۴۵۶ ، ۵۸۶ .
 حسین پاشا : ۴۱۶ ، ۴۸۱ .
 حسین جاهد یالچین : ۷۴۰ .
 حسین چلبی (صحاف) : ۷۲۴ .
 حسین حسام الدین : ۷۹۴ .
 حسینعلی (مزیقی شناس) : ۷۰۹ .
 حسین عواد (عودنواز) : ۷۰۹ .
 حسین واعظ ← حسین واعظ هراتی
 حسین واعظ هراتی : ۷۹۷ ، ۷۹۸ .
 حضرت رسول (ص) : ۱۲ ، ۲۹۷ ، ۵۰۹ .
 حضرت علی بن ابی طالب ← علی (ع)
 حفصه (دختر یاووزسلطان سلیم) : ۳۶۸ .
 حفصه سلطان (مادر سلیمان قانونی) ← عایشه
 حفصه خاتون
 حکیم شاه قزوینی : ۷۴۵ .
 حکیم عرب : ۷۰۰ .
 حکیم لاری : ۷۰۰ .
 حلیمی آماسیایی : ۷۰۰ .
 حمدالله آماسیایی (ملقب به شیخ) و خطاط : ۷۱۱ ، ۷۱۸ .
 حمدالله بن آق شمس الدین : ۶۹۵ ، ۷۳۸ ، ۷۳۹ .

- خادم علی پاشا (بیگلربیگ بودین): ۳۹۰.
 خادم علی پاشا: ۱۸۳، ۱۸۴، ۲۰۳، ۲۰۷،
 ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۳۳، ۲۴۲، ۲۵۱، ۲۵۹،
 ۲۶۱، ۲۶۵، ۲۶۶، ۲۶۷، ۲۷۱، ۲۷۵،
 ۲۸۱، ۲۹۳، ۲۹۰، ۶۲۲، ۶۲۳، ۶۹۵،
 ۷۵۲، ۷۵۹.
 خادم یعقوب پاشا: ۳۲، ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۴۱،
 ۲۴۸، ۲۴۹، ۶۳۷.
 خاصکی سنان آغا معمار باشی ← معمارستان
 ← سنان الدین یوسف
 خاص مراد پاشا: ۱۰۴-۱۰۷، ۱۱۷، ۶۱۵.
 خاص یونس پاشا: ۳۲، ۳۵، ۴۵.
 خالدین زید ابویوب انصاری: ۱۷۴، ۱۷۷.
 خالص افندی: ۴۹۴.
 خالکوندیل: ۲۸، ۲۹، ۴۸، ۵۹، ۶۰، ۶۱،
 ۹۲، ۱۳۵، ۱۷۸، ۲۵۰، ۶۱۴، ۶۳۶،
 ۷۲۲.
 خانزاده (نوه سلیمان قانونی): ۴۷۳.
 خانم سلطان (نوه بایزید دوم) ← خدیجه سلطان
 خانی سلطان: ۱۱۲.
 ختایی الحسینی: ۷۴۵.
 خداوردی: ۳۶۳.
 خداوندگار ← سلطان بایزید دوم
 خدیجه سلطان (دختر یاوز سلطان سلیم):
 ۳۶۸، ۴۶۹.
 خدیجه (نوه سلیمان قانونی): ۴۷۳، ۶۲۵.
 خرم سلطان (همسر سلیمان قانونی): ۴۰۹،
 ۴۶۵، ۴۶۶، ۴۶۹، ۴۷۲، ۶۲۹، ۶۳۳،
 ۷۲۸، ۶۵۵.
 خسرو بیگ (امیر بوسنه): ۴۳۰.
 خسرو بیگ (بیگلربیگ دیاربکر): ۴۱۵.
 خسرو پاشا: ۳۰۸، ۳۱۷، ۴۵۴، ۴۷۱،
 ۵۶۶.
 خصالی سینویی: ۶۹۵.
 حمدی خاتون (دختر بایزید دوم): ۶۲۰.
 حمزه الدین: ۶۲۷.
 حمزه بن محمد (پدر ملا فناری): ۷۶۴.
 حمزه بیگ (آق قوینلو): ۵۲۵.
 حمزه بیگ (برادرزاده اسکندر بیگ): ۶۵، ۶۹.
 حمزه بیگ: ۳۲، ۳۶، ۴۵، ۴۶، ۱۱۸.
 حمزه بیگ زاده مصطفی پاشا: ۱۸۱، ۱۹۳،
 ۱۹۸، ۱۹۶.
 حمزه پاشا (بیگلربیگ سیواس): ۶۰.
 حمزه زنبیسی: ۹۰، ۹۱.
 حمزه کاستریوتا: ۹۰.
 حموسی ← حمزه بیگ
 حمید ← احمد سلطان (حمید سلطان)
 حیدر ← شیخ حیدر (صفوی)
 حیدر گری: ۴۹۷.
 حیدر بیگ (صفوی) ← شیخ حیدر
 حیدر (برادر نور دولت گری): ۵۱۷.
 حیدر پاشا (والی قرمان): ۲۵۹، ۵۱۸.
 حیدر چلبی (نقاش): ۷۲۳، ۷۴۱.
 حیدر گالاتایی (نقاش): ۷۲۳.
 حیدر نگاری ← حیدر چلبی
- خ
- خادم اسماعیل بیگ: ۳۲، ۳۷.
 خادم افندی (قاضی عسکر): ۴۷۲.
 خادم حسن آغا (پسر خواننده بارباروس): ۴۲۷،
 ۴۳۶، ۴۳۷.
 خادم سلیمان پاشا: ۸۳، ۱۳۰، ۱۳۶، ۲۳۱،
 ۲۶۵، ۳۲۹، ۳۶۷، ۳۹۵، ۴۵۴-۴۵۸،
 ۴۶۲، ۴۶۳، ۵۰۵، ۵۱۷، ۶۳۱، ۶۳۲،
 ۶۳۹.
 خادم سنان پاشا: ۳۰۷، ۳۱۰، ۳۱۱، ۳۱۶،
 ۳۱۷، ۳۲۲، ۳۳۰، ۶۲۰، ۶۲۵، ۶۲۶،
 ۶۳۸.

- خضر (سنجق بیگ آماسیا): ۶۰ .
 خضر آغا: ۳۶۳ .
 خضر بن عبدالله (موسیقی شناس): ۷۰۷، ۷۰۹ .
 خضر بیگ: ۷۵، ۴۵۹، ۶۱۷، ۶۱۸، ۶۹۴، ۷۵۷، ۷۶۷، ۷۶۹، ۷۷۱، ۷۷۲، ۷۷۳، ۷۹۳ .
 خضر بیگ (دانشمند): ۱۹۳، ۶۹۳ .
 خضر بیگ (قاضی): ۱۷۲ .
 خضر بیگ (لله بایزید دوم): ۵۵، ۵۸ .
 خضر بیگ زاده محمد پاشا: ۲۱۳ .
 خضر بیگ میخال اوغلی: ۳۹۰، ۶۶۹ .
 خضر رییس (بارباروس) ← بارباروس خیرالدین پاشا
 خضر رییس قورداوغلی: ۴۵۸، ۴۶۰، ۴۶۱ .
 خطیب زاده (محمی الدین): ۶۹۳، ۷۶۷، ۷۶۹، ۷۷۳، ۷۷۴، ۷۹۴ .
 خلعت بیگ: ۷۹۴ .
 خلیفه محمی الدین: ۳۱۲ .
 خلیل (پسر عم خلیفه عباسی): ۳۳۳ .
 خلیل (وزیر): ۶۳۶ .
 خلیل ادهم بیگ: ۱۱۵، ۷۲۳ .
 خلیل بیگ (پسر اوزون حسن) ← خلیل سلطان
 خلیل پاشا: ۸، ۹، ۱۰، ۱۲ .
 خلیل پاشا جاندارلی زاده (جندرلی زاده) ← جاندارلی زاده خلیل پاشا
 خلیل دوم ← ملک خلیل دوم
 خلیل سلطان (آق قویونلی): ۱۰۵، ۱۰۹، ۱۱۰، ۵۲۴، ۵۲۵ .
 خواجه پاشا ← سنان پاشا
 خواجه جمال الدین عبدالله: ۲۷ .
 خواجه زاده ← خواجه زاده مصلح الدین مصطفی
 خواجه زاده مصلح الدین مصطفی: ۶۸۳، ۷۶۸، ۷۶۹، ۷۷۰، ۷۷۲، ۷۷۳، ۷۸۲، ۷۹۳ .
- خواجه سعید الدین افندی: ۷۳۷، ۷۹۰، ۷۹۸ .
 خواجه سید محمد منشی: ۱۰۷ .
 خواجه عطاء الله: ۷۰۰ .
 خواجه قرخ بورسای: ۷۱۹، ۷۲۰ .
 خواجه کمال الدین عربشاه: ۲۵۴ .
 خواجه نصر الدین مستوفی: ۷۶۷ .
 خواجه نصیر الدین طوسی: ۷۹۷ .
 خواجه یوسف بن خواجه قرخ بورسای (نقاش): ۷۱۹، ۷۲۰ .
 خوجه (خواجه) زاده بورسای: ۱۶۸، ۱۷۰، ۶۹۳، ۶۷۶ .
 خوجه سنان پاشا (پسر خضر بیگ) وزیر اعظم ← سنان پاشا
 خوجه (قوجه) مصطفی ← جلال زاده قوجه مصطفی پاشا
 خورشید بیگ: ۵۶ .
 خونی شاه خاتون: ۲۶۷ .
 خیالی ← شمس الدین احمد خیالی
 خیالی واردار (وردار) ینی جه ای: ۶۹۶، ۶۹۷ .
 خیر الدین (ریاضیدان): ۶۹۹ .
 خیر الدین افندی: ۹۰، ۵۶۸ .
 خیر الدین بارباروس ← بارباروس خیر الدین پاشا
 خیر الدین بن معمار زاده: ۲۶۴ .
 خیر الدین خضر رییس: ۴۲۴، ۴۲۵ .
 خیر الدین خلیل (جد طاش کویرولوزاده): ۷۸۶ .
 خیر الدین مرعشی (ماراشی): ۷۱۱، ۷۱۲ .
 خیر بیگ: ۳۱۲ .
 خیر بیگ (والی مملوکان در حلب): ۳۲۰، ۳۲۴، ۳۲۷، ۳۳۳، ۳۳۴، ۳۳۶، ۳۵۰، ۳۵۲ .
 ۳۵۴، ۳۶۰، ۳۶۲، ۳۶۳، ۳۶۶، ۳۶۷، ۶۳۸ .

- دلی یوسف (فرمانده ناوگان): ۴۲۸ .
 دُموز اوغلان: ۳۹۸ .
 دویچ ← امیر دویچ مظفر خان
 دوتور «دکتر» (حکیم اسپانیایی): ۶۱۱ .
 دوراق (دورک) چلبی: ۷۱۰ .
 دورسون بیگ: ۵۹، ۹۲، ۹۳، ۱۵۴، ۷۰۲،
 ۷۴۷، ۷۰۸ .
 دورموش (دورمیش) خان شاملو: ۳۰۱، ۳۰۲ .
 دوریا «دوریوس» (امیرالبحر): ۳۴، ۴۵، ۴۷،
 ۵۳۴ .
 دوقاقین اوغلی ← احمد پاشا دوقاقین اوغلی
 دوقاقین زاده = دوقاقین زاده احمد پاشا = دوقاقین
 اوغلی احمد پاشا ← احمد پاشا دوقاقین
 اوغلی
 دوکاس: ۲۷، ۴۷، ۵۹، ۷۶۷ .
 دولت بردی (خان کریمه): ۱۴۵ .
 دولت شاهی سلطان ← شاهی سلطان
 دولت گری: ۴۹۹، ۵۰۰ .
 دومینیک: ۳۷، ۴۸ .
 دوناگراتیسامندس: ۸۰۸ .
 دیتس مان: ۱۶۶ .
 دیمتری ایوانوویچ: ۵۵۱ .
 دیمیتروس (اسقف): ۲۱ - ۲۴، ۲۷، ۲۸،
 ۲۹ .
 دیمتریوس (صوفیان): ۱۶۱ .
 دیود ← دیوید کومننوس
 دیوروس (دوریا) ← دوریا
 دیونیسیوس (امیرادل): ۵۱۰ .
 دیوریکلی زاده شمس الدین مؤید چلبی: ۷۷۵ .
 دیوید (داوید): ۱۱، ۶۱ .
 دیوید (فرمانده طرابوزان): ۵۲۹ .
 دیوید کومنن ← دیوید کومننوس
 دیوید (کومنوس) کومننوس: ۵۵، ۵۷، ۵۸،
 ۵۳۰، ۵۳۱، ۵۹۰ .
 دُابوسان ← پیردُاثوبوسون
 داراب بیگ: ۱۰۷ .
 دارامون: ۴۴۴ .
 داماد رستم پاشا ← رستم پاشا (وزیراعظم)
 داماد سنان پاشا: ۲۴۲ .
 دان (والی افلاک): ۷۷ .
 دانشمند رییس: ۳۵۶ .
 دانکیین (دوک) ← فرانسوادوبوریون
 دانگولم (دوشس): ۵۷۷ .
 داود پاشا: ۸۵، ۱۰۱، ۱۰۶، ۱۳۲، ۲۱۳،
 ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۴۱، ۲۴۹، ۶۱۹، ۶۲۰،
 ۶۸۴، ۶۹۶، ۷۵۲ .
 داود پاشا اوغلی: ۳۱۳ .
 داود پاشای کوچک (کوچوک داود پاشا): ۲۳۷،
 ۲۴۹ .
 داود قیصریه‌ای: ۷۶۳، ۷۶۶، ۷۹۲ .
 دایی قراجه پاشا: ۱۶، ۱۷، ۲۷، ۶۳۶ .
 دَدَه چلبی: ۷۱۸ .
 درنجیل ← درنکچنی
 درنکچنی (درنجینی): ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۴۸،
 ۲۴۹ .
 دروک چلبی (شاعر) ← دوراق (دورک) چلبی
 درویش (پیشنماز): ۴۹۷ .
 درویش بیگ: ۷۲۰ .
 درویش حسن پاشا: ۸۸ .
 درویش عمر گلشنی توقاتی: ۷۰۹ .
 درویش محمد چلبی: ۷۱۸ .
 درویش یعقوب ← خادم یعقوب پاشا
 دسپینا خاتون: ۵۵، ۵۷، ۵۸، ۶۱، ۱۳۶،
 ۵۳۰، ۵۳۱، ۵۹۰ .
 دُلی جعفر (ناخدا): ۴۴۴ .
 دلی خسروپاشا (بیگلربیگ مصر): ۶۳۱، ۶۳۲،
 ۶۳۹ .

ذ

ذاتی ← ذاتی بالیکیسیری
ذاتی بالیکیسیری: ۶۹۶.
ذوالفقارخان: ۴۰۱.
ذوالقدر اوغلی ← علاءالدوله ذوالقدر اوغلی

ر

رادو ← رادول
رادولا آفوماچی ← آفوماچی رادودلا
رادوشین: ۶۲۲.
رادول: ۸۰، ۸۱، ۹۲، ۵۰۲، ۵۰۳، ۵۱۷.
رادوی کبیر: ۵۱۷.
رارش ← پترو رارش
رافائل: ۱۷۶.
راوستاین (راوشین): ۲۴۳.
رجب خان (والی گجرات): ۴۶۰.
رجب رییس: ۴۵۹.
رحمتی آرات: ر: ۱۱۸.
رحمی بورسه‌ای: ۶۹۶.
رُدهاوس: ۷۴۱.
رستم: ۶۹۹.
رستم (چنگزن): ۷۱۰.
رستم بیگ ← رستم بیگ بن مقصود
رستم بیگ: ۱۶۲.
رستم بیگ (مترجم): ۵۶۶.
رستم بیگ بن مقصود: ۲۵۵، ۲۵۶.
رستم پاشا (وزیر اعظم): ۴۰۶، ۴۱۳، ۴۴۱،
۴۴۳، ۴۵۱، ۴۶۶، ۴۶۷، ۴۶۹، ۴۷۰،
۴۷۲، ۴۷۱، ۵۵۱، ۵۵۷، ۵۸۰، ۵۹۰، ۶۳۲،
۶۳۳، ۶۳۴، ۶۴۰، ۷۲۸، ۷۴۷، ۷۵۲،
۷۵۸، ۷۶۱، ۷۸۵.
رستم میرزا: ۵۲۴.
رسول چلبی: ۴۱۵.
رشید (برادر مولا حسن): ۴۲۹، ۴۴۹، ۴۵۰.

رضوان پاشا: ۴۵۸.
رقاص سنان پاشا: ۶۱.
رمزی (تخلص پیرمحمد پاشا): ۶۲۸.
رمضان اوغلی: ۴۱۵.
رمضان چلبی: ۴۲۷.
رنسون (سفیر فرانسه): ۵۷۹، ۵۸۰.
رنکون ← رنسون
روبرت (آنزوی): ۵۳۹.
رودلف دوکورون: ۲۳۳.
روس حسن پاشا: ۴۰۶.
روفوشی: ۹۰.
روکسلان ← خرم سلطان
روکندورف: ۳۸۷، ۵۵۹، ۵۶۶.
روم محمد پاشا: ۴۸، ۹۸، ۹۹، ۱۱۵، ۱۱۸،
۱۷۳، ۱۷۷، ۶۱۴، ۶۱۶، ۶۳۶، ۷۵۸.
ریاضی: ۷۴۷.
رتیززوسکی: ۵۵۶.
ریچارد (ریشارد): ۳.
رینچون ← رنسون
رینر (نری): ۲۸.
رئوف-یکتایبگ: ۸۳۸.
رییس حیدرنگاری ← حیدر چلبی (نقاش)
رییس غازی کمال ← کمال رییس
ز
زاخاریا (زجاریا/سینیوراکتی): ۶۵.
زاخاریا (کشیش گالاتا): ۱۲.
زاخاریا فریش: ۲۴۶.
زاری طنبوری: ۷۰۹.
زاگانوس پاشا: ۸، ۹، ۱۲، ۲۳، ۲۹، ۳۲،
۶۱۵.
زال محمود آغا ← زال محمود پاشا (داماد)
زال محمود پاشا (داماد): ۴۱۶، ۴۶۷، ۴۷۲،
۴۸۱.

- زانکائی (زنکائی): ۲۲۰.
 زرینسکی موکلوش: ۴۷۶.
 زوینی (کنت): ۴۷۶، ۴۷۸، ۵۷۳.
 زمخشری: ۷۹۰.
 زنبیلی (زنبیلی) علی جمالی افندی: ۳۴۳، ۶۹۰، ۶۹۱، ۷۷۳، ۷۷۷-۷۸۲، ۷۹۶.
 زنو (زینی) ← کاترینوزنو
 زوناموری (زونان موری): ۲۴۰.
 زیرق زاده (زئوک زاده) رکن الدین (قاضی عسکری): ۳۲۳.
 زین الدین جرجانی: ۶۹۹، ۷۳۵.
 زین العابدین بن حسین (ع): ۲۵۳.
 زین العابدین: ۷۰۹.
 زینب خانم آماسیایی: ۶۹۵.
 زینل بهادر: ۱۱۸.
 زینل بیگ (والی قرامان): ۳۰۰.
 زینل بیگ (امیروسطان): ۶۴۰.
 زینل پاشا: ۳۲۴، ۳۳۴، ۶۳۷.
 زینل میرزا (کور) (پسراوزون حسن بیگ): ۱۰۶، ۱۰۷.
 ز
 ژاکویس آنجلوس: ۱۶۷.
 ژان (آنژو): ۵۳۷، ۵۳۹.
 ژان (پسر اسکندربیگ): ۷۴.
 ژان (پسر ماتیاس): ۲۳۶، ۲۴۸.
 ژان (دوک کالابریا): ۹۱.
 ژان آلبرت: ۲۰۴، ۲۰۵، ۵۵۵، ۵۵۷.
 ژان اول (پادشاه کاستیل ولیون): ۴، ۵۳۹، ۵۹۱.
 ژانت اول (آنژو): ۵۳۹، ۵۹۱، ۵۹۳.
 ژانت دوم (دختر شارل سوم): ۵۳۹، ۵۹۱.
 ژانت دیوانه: ۵۳۹، ۵۹۱.
 ژانتیل (جنتیل) بلینی (نقاش): ۱۵۸، ۱۶۶، ۶۱.
 ژانتینو دوریا ← اوغلان کاپیتان
 ژان دوم ← ژان اول
 ژان دوفرانزی بیان (کنت): ۵۷۶، ۵۷۷.
 ژان (یان) رتیز زوسکی ← رینز زوسکی
 ژان (یانوش) زاپولیا: ۳۷۵، ۳۷۶، ۳۷۷، ۳۸۰، ۳۸۵، ۳۸۶، ۳۸۹، ۳۹۴، ۳۹۵، ۵۲۰، ۵۱۹، ۵۱۳، ۵۱۲، ۵۱۱، ۵۰۳، ۵۴۶، ۵۴۷، ۵۴۸، ۵۵۰، ۵۵۸، ۵۶۳-۵۶۶، ۵۶۸، ۵۶۹.
 ژان کاستریوتا: ۲۳۷، ۹۰.
 ژان ماتیاس: ۵۹۳.
 ژان هویوردانسکی: ۵۵۹.
 ژان هونیاد: ۳، ۵، ۶، ۱۳، ۱۶، ۱۷، ۶۳، ۶۴، ۶۶، ۶۸، ۹۵، ۱۰۱، ۵۱۰، ۵۲۴، ۵۴۵، ۵۴۹، ۵۹۴.
 ژرژ (جورج) کانتاکوزن: ۲۷.
 ژروم (جروم/بروم) ← ژروم لاچکی
 ژروم زورجی: ۱۳۰.
 ژروم لاچکی: ۳۷۷، ۳۸۶، ۵۱۲، ۵۶۲، ۵۶۵، ۵۶۶.
 ژورین دولگراویر (امیرالبحر): ۳۶۹.
 ژوزف دولامبرگ: ۵۵۹.
 ژوستینانوس: ۱۷۸.
 ژوستینین (امپراتور): ۱۷۸.
 ژول سزار: ۱۶۶.
 ژول (جولیو) دومدیچی (پاپ): ۵۹۲.
 ژولین (امپراتور): ۳۲.
 ژونا (مورخ): ۱۶۱.
 ژیله، ژ: ۱۷۰.
 س
 ساراخاتون (مادر اوزون حسن بیگ): ۵۷، ۵۸، ۶۱.

- ساروجه پاشا: ۴۷ .
- ساری بایزید: ۷۹۳ .
- ساری قایلان (کاپلان): ۲۵۷ .
- ساری سلطان سلیم ← سلطان سلیم دوم
- ساری کمال: ۶۹۶ .
- ساری گرز نورالدین ← نورالدین ساری گرز
- ساری یعقوب: ۹۷ .
- ساعی (شاعر): ۷۲۳، ۷۴۰ .
- ساغری (خواننده): ۷۰۹ .
- ساگوندینو: ۴۳۴ .
- سامی بیگ: ۴۵۰ .
- سیاستیان: ۵۸۸ .
- سُباشی (سویاشی) حسن آغا: ۲۹۲ .
- سرخاوی (مورخ): ۱۶۱، ۲۱۷، ۷۳۷ .
- سعادت گری: ۴۹۸، ۴۹۹ .
- سعدالدین تفتازانی: ۶۸۷، ۷۸۳، ۷۹۳ .
- سعد بن علی: ۴ .
- سلاحدار امیر تیمور: ۳۲۶ .
- سلامون: ۳۷۵ .
- سلائیکی (مورخ) ← مصطفی افندی سلائیکی
- سلجوق سلطان: ۱۸۱، ۱۹۵ .
- سلجوقشاه بیگم: ۱۰۵، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۹ .
- سلطان احمد اول: ۵۶۷، ۶۱۱، ۷۴۱، ۷۵۸ .
- ۷۶۸ .
- سلطان بایزید ← سلطان بایزید دوم
- سلطان بایزید دوم: ۱۰، ۴۴، ۶۱، ۷۷، ۸۵، ۸۸، ۱۰۰، ۱۰۴، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۵۰، ۱۵۴، ۱۵۹، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۷۷، ۱۷۹، ۱۸۶، ۱۸۸ - ۱۹۷، ۱۹۹، ۲۰۱، ۲۰۷، ۲۰۹، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۱۵، ۲۲۰، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۲۷، ۲۳۱، ۲۳۵، ۲۳۷، ۲۴۰، ۲۴۲، ۲۴۸، ۲۴۹، ۲۵۱، ۲۵۶، ۲۵۸، ۲۶۳، ۲۶۶ - ۲۷۰، ۲۷۱، ۲۷۳، ۲۷۶، ۲۸۰، ۲۸۳ .
- ۲۹۲، ۲۹۴، ۲۹۵، ۲۹۷، ۲۹۹، ۳۱۰، ۳۱۲، ۳۱۹، ۳۳۷، ۳۶۱، ۳۸۱، ۳۸۴، ۴۵۵، ۴۶۳، ۴۷۶، ۵۱۸، ۵۱۹، ۵۳۳، ۵۴۲، ۵۵۲، ۵۸۳، ۵۹۲، ۵۹۳، ۵۹۴، ۶۰۲، ۶۰۸، ۶۱۰، ۶۱۱، ۶۱۷-۶۲۱، ۶۲۳، ۶۲۷، ۶۲۹، ۶۳۶، ۶۳۷، ۶۴۰، ۶۴۴، ۶۴۵، ۶۴۶، ۶۹۶، ۶۹۹، ۷۰۳، ۷۰۴، ۷۰۷، ۷۰۸، ۷۱۲، ۷۲۰، ۷۲۲، ۷۲۶، ۷۳۲، ۷۳۵، ۷۳۶، ۷۴۳-۷۴۶، ۷۴۸، ۷۵۲، ۷۵۴، ۷۵۸، ۷۵۹، ۷۶۲، ۷۷۳، ۷۷۶، ۷۷۷، ۷۷۸، ۷۸۰ .
- سلطان برقوق ← ملک ظاهر برقوق
- سلطان حسین ← سلطان حسین بایقرا
- سلطان حسین بایقرا: ۱۰۸، ۱۱۶، ۱۱۸، ۲۵۶، ۲۵۸، ۳۱۵، ۳۶۹، ۷۹۷ .
- سلطان حسین (حاکم عمادیه): ۳۰۹ .
- سلطان خلیل دوم (از شروانشاهیان): ۴۰۳، ۴۱۵ .
- سلطان خوشقدم: ۱۶۲ .
- سلطان زاده خسروبیگ: ۳۵۷، ۳۵۸ .
- سلطان سلیم ← یاوز سلطان سلیم
- سلطان سلیمان شاه ← سلطان سلیمان قانونی
- سلطان سلیم خان ← یاوز سلطان سلیم
- سلطان سلیمان قانونی: ۱۹۱، ۲۵۰، ۲۶۴، ۲۶۵، ۲۶۹، ۲۸۱، ۲۸۶، ۲۹۶، ۳۱۶، ۳۲۳، ۳۲۶، ۳۳۳، ۳۴۰، ۳۴۱، ۳۵۱، ۳۵۳، ۳۵۴، ۳۵۶، ۳۵۷، ۳۵۸، ۳۶۰، ۳۶۱، ۳۶۲، ۳۶۸، ۳۶۹، ۳۷۵، ۳۷۷، ۳۷۸، ۳۷۹، ۳۸۳، ۳۸۴، ۳۹۳، ۳۹۵، ۴۰۰، ۴۰۳، ۴۰۷، ۴۱۰، ۴۱۳، ۴۱۵، ۴۱۶، ۴۱۷، ۴۱۹، ۴۲۷، ۴۲۹، ۴۳۸، ۴۴۸، ۴۵۱، ۴۵۷، ۴۶۰، ۴۶۱، ۴۶۳، ۴۶۵ - ۴۶۸، ۴۷۱، ۴۷۲، ۴۷۳، ۴۷۵، ۴۷۶ .

۱۳۱، ۱۲۹، ۱۲۸، ۱۲۶، ۱۲۴، ۱۲۳
 ۱۴۷، ۱۴۵، ۱۴۳، ۱۳۶، ۱۳۵، ۱۳۳
 ۱۶۱، ۱۵۹-۱۵۴، ۱۵۲، ۱۵۰، ۱۴۸
 ۱۸۱-۱۷۱، ۱۶۸-۱۶۵، ۱۶۳، ۱۶۲
 ۲۰۱، ۱۹۶، ۱۹۵، ۱۹۳، ۱۹۲، ۱۹۱
 ۲۷۵، ۲۶۹، ۲۲۴، ۲۱۷، ۲۱۱، ۲۱۰
 ۳۱۹، ۳۵۶، ۳۵۴، ۳۵۳، ۳۵۱، ۳۳۹
 ۵۲۳، ۵۱۹، ۵۱۸، ۵۱۷، ۴۹۲، ۴۳۱
 ۶۰۸، ۶۰۷، ۶۰۱، ۵۶۹، ۵۳۷، ۵۳۳
 ۶۱۷، ۶۱۵، ۶۱۴، ۶۱۳، ۶۱۱، ۶۱۰
 ۶۵۰، ۶۴۵، ۶۳۷، ۶۳۶، ۶۱۹، ۶۱۸
 ۶۸۵، ۶۸۴، ۶۸۳، ۶۷۳، ۶۶۰، ۶۵۴
 ۶۹۸، ۶۹۵، ۶۹۴، ۶۹۱، ۶۹۰، ۶۸۷
 ۷۰۹، ۷۰۷، ۷۰۵، ۷۰۳، ۷۰۲، ۷۰۰
 ۷۳۵، ۷۳۲، ۷۲۷، ۷۲۶، ۷۲۰، ۷۱۲
 ۷۵۲، ۷۴۸، ۷۴۶-۷۴۳، ۷۴۱، ۷۳۶
 ۷۶۲، ۷۶۱، ۷۵۹، ۷۵۸، ۷۵۴، ۷۵۳
 ۷۸۶، ۷۸۱، ۷۷۸، ۷۷۶، ۷۷۴-۷۶۷
 ۸۰۸، ۷۹۶-۷۹۲، ۷۸۷

سلطان مراد ← مرادبن احمد

سلطان مراد اول: ۷، ۲۰۹، ۵۱۰، ۶۹۰، ۷۵۱

سلطان مراد چهارم: ۶۴۰، ۷۳۸

سلطان مرادخان ← سلطان مراد دوم

سلطان مراد خنداوندگار ← سلطان مراد دوم

سلطان مراد دوم: ۷، ۹، ۱۲، ۱۴، ۱۶، ۱۸، ۲۹، ۳۷، ۵۵، ۶۰، ۶۵-۶۸، ۹۱، ۹۵

۱۲۶، ۲۱۰، ۲۱۷، ۲۵۰، ۲۵۴، ۲۶۷، ۲۸۸، ۲۸۱، ۵۴۰، ۵۵۶، ۶۱۳، ۶۱۴، ۶۱۵

۶۷۲، ۶۹۹، ۷۰۲، ۷۰۳، ۷۰۷، ۷۰۹، ۷۱۹، ۷۷۱، ۷۸۶، ۸۰۰

سلطان مراد سوم: ۱۷۸، ۴۹۲، ۴۹۶

سلطان مصطفی ← شاهزاده مصطفی

سلطان مصطفی سوم: ۱۷۷

۴۹۹، ۴۹۴-۴۹۱، ۴۸۳، ۴۸۲، ۴۷۸
 ۵۲۰، ۵۱۸، ۵۱۴، ۵۱۲، ۵۰۹، ۵۰۶
 ۵۴۶، ۵۴۲، ۵۳۶، ۵۳۲، ۵۲۸، ۵۲۷
 ۵۶۱، ۵۶۰، ۵۵۷، ۵۵۶، ۵۵۴، ۵۴۸
 ۵۸۴-۵۷۶، ۵۷۳، ۵۷۲، ۵۷۰-۵۶۵
 ۶۱۱، ۶۱۰، ۶۰۹، ۵۹۴، ۵۹۲، ۵۹۰
 ۶۴۵، ۶۴۳، ۶۳۹، ۶۳۵، ۶۳۲-۶۲۸
 ۶۶۸، ۶۶۰، ۶۵۷، ۶۵۴، ۶۵۲، ۶۵۰
 ۶۹۶، ۶۹۱، ۶۸۷، ۶۸۰، ۶۷۳، ۶۷۱
 ۷۲۲، ۷۱۸، ۷۰۹، ۷۰۶، ۷۰۴، ۶۹۷
 ۷۴۵، ۷۴۰، ۷۳۸، ۷۳۲، ۷۲۸، ۷۲۶
 ۷۷۸، ۷۶۱، ۷۵۹، ۷۵۵، ۷۵۲، ۷۴۶
 ۸۰۰، ۷۹۷، ۷۹۰، ۷۸۵، ۷۸۲، ۷۸۰
 ۸۱۵، ۸۰۹، ۸۰۷

سلطان سلیم دوم: ۴۰۹، ۴۶۵-۴۷۳، ۴۹۲، ۵۷۳، ۵۷۱، ۵۶۷، ۵۵۴، ۴۹۴، ۴۹۳، ۶۱۰، ۶۶۷، ۷۱۰، ۷۲۳، ۸۰۷

سلطان عثمان: ۷۹۷

سلطان علاءالدین (فرمانروای آچین): ۴۶۱، ۵۸۷

سلطانعلی (خطاط): ۷۱۸، ۷۳۹

سلطان غازی ← سلطان مراد دوم

سلطان محمد ← سلطان محمد فاتح

سلطان محمدخان ← سلطان محمدفاتح

سلطان محمدخدابنده: ۲۵۴

سلطان محمد دوم ← سلطان محمد فاتح

سلطان محمدستان بیک بن سعادی ؟ ←

ستان بیگ (نقاش)

سلطان محمدفاتح: ۸، ۹، ۱۱، ۱۲، ۱۴-۱۸

۲۰، ۲۲، ۲۳، ۲۷، ۲۸، ۲۹، ۳۱، ۳۲، ۳۳، ۳۵، ۳۸، ۴۰، ۴۲، ۴۳، ۴۷، ۴۸

۴۹، ۵۱، ۵۳-۵۶، ۵۹، ۶۱، ۶۶، ۶۷، ۷۱، ۷۴، ۷۵، ۷۶، ۷۸، ۷۹، ۸۳-۹۳

۹۵-۹۸، ۱۰۱-۱۱۲، ۱۱۵-۱۱۸

- سلطان یعقوب (آق قوینلو): ۱۰۵، ۱۰۹، ۱۸۳، ۲۱۹، ۲۵۵، ۴۱۵، ۵۲۴، ۵۲۵، ۷۰۴.
- سلطان بلدرم بایزید: ۳۱، ۴۷، ۸۱، ۲۰۹، ۲۱۰، ۳۱۶، ۴۹۶، ۴۹۷، ۶۱۱، ۶۵۰، ۶۵۳، ۷۵۱، ۷۵۴، ۷۶۴، ۷۹۲.
- سلمان رییس: ۳۳۸، ۳۵۱، ۴۵۴، ۴۵۶، ۵۸۶.
- سلیم (پسر سلیمان قانونی) ← سلطان سلیم دوم
سلیمان (پسر یاوز سلطان سلیم) ← سلطان سلیمان قانونی
سلیمان (پسر شاهزاده احمد بن بایزید دوم): ۲۸۸، ۷۴۶.
- سلیمان (پسر ابراهیم بیگ قرمان اوغلی): ۱۱۵، ۷۳۲.
- سلیمان (نواده سلیمان چلبی امیر عثمانی): ۲۱۰.
سلیمان بن خلیل ← سلیمان دوم (از ابویان)
سلیمان بیژن: ۲۵۵.
سلیمان بیگ: ۳۱۳.
- سلیمان بیگ ← سلیمان چلبی (پدر ابن کمال)
سلیمان بیگ ذوالقدر اوغلی: ۱۶۲.
سلیمان پاشا: ۷۵، ۱۸۵، ۳۸۷، ۵۶۷، ۵۸۰.
- سلیمان چلبی (پدر ابن کمال): ۷۸۳، ۷۹۶.
سلیمان چلبی (پسر بلدرم بایزید): ۲۱۰، ۷۰۰.
سلیمان (سویاشی استانبول): ۱۷۲، ۱۷۷.
سلیمان چلبی (صحاف): ۷۲۴.
سلیمان (پسر ملک خلیل «از ابویان»): ۳۱۷.
سلیمان رییس: ۴۵۹.
- سلیم خان ← سلطان سلیم دوم
سمیز علی پاشا (وزیر اعظم): ۴۷۶، ۵۷۱، ۵۷۲، ۶۲۲، ۶۳۴، ۶۳۵.
سمیع خان (نقاش): ۷۲۰.
- سنان آغا ← خادم سنان پاشا
سنان آغا (پاشا) قوچی باشی: ۲۸۷، ۴۷۱.
سنان الدین یوسف: ۷۰۰، ۷۰۱.
سنان الدین یوسف بن عبدالله عقیقی ← معمار سنان
سنان بیگ (نقاش): ۷۲۰، ۷۴۰.
سنان بیگ (از یاران جم سلطان): ۱۹۰.
سنان بیگ (امیر آیدین): ۲۵۰.
سنان پاشا: ۷۵، ۱۸۰، ۳۰۲، ۳۰۳، ۳۱۳، ۳۷۱، ۴۳۴، ۴۵۸، ۴۶۱، ۶۱۷، ۶۱۸، ۶۹۴، ۶۹۹، ۷۶۲، ۷۶۷.
سنان پاشا (برادر وزیر اعظم رستم پاشا): ۴۴۱، ۴۴۳، ۴۴۴، ۴۵۰، ۴۵۱.
سنان پاشا بن خضری بیگ: ۱۵۹، ۱۹۳، ۶۹۳، ۷۷۲، ۷۷۳، ۷۷۴، ۷۷۸.
سنان چلبی: ۳۹۲.
سنان رییس: ۴۲۶.
سنایی (خواننده): ۷۰۹.
سنبل چلبی (خطاط): ۷۱۹.
سنت پیر: ۱۶۱، ۱۹۲.
سنت ژان: ۱۵۱، ۱۶۱، ۴۴۶.
سنت لویی: ۵۹۱.
سنت مارک: ۲۹، ۱۳۳.
سنت ماری: ۵۶۷.
سنجقدار رییس (ناخدا): ۴۴۴.
سومبروموس: ۱۷۶.
سویاشی ← احمد سویاشی
سوزی (شاعر): ۶۹۶.
سولون اوغلی: ۳۹۸، ۴۱۵.
سهی بیگ: ۷۰۱، ۷۰۳، ۷۴۷.
سهیل اوتور: ۶۹۲، ۷۲۳، ۷۶۱.
سیبای (نایب السلطنه مملوکان در شام): ۳۲۰، ۳۲۴.
سیتی مکرمه خانم: ۱۶۲.

- سیداحمدخان (حکمران آلتون اردو): ۱۴۲، ۱۴۳.
- سیدجمال‌الدین ابوجعفر ترمذی: ۷۴۶.
- سید حسن میرزا: ۲۵۶.
- سید داود میرزا: ۲۵۶.
- سید سلیمان میرزا: ۲۵۶.
- سید شریف جرجانی: ۷۹۳، ۷۸۳، ۶۸۷.
- سیدعلی ← سیدی علی رئیس
- سیدعلی خلیفه: ۳۱۳.
- سیدمحمد میرزا: ۲۵۶.
- سیدی (قزلباش): ۴۰۰.
- سیدی بیگ (نشانچی) ← نشانچی سیدی بیگ
- سیدی علی رئیس: ۴۵۹، ۴۶۰، ۴۶۱.
- ۴۶۳، ۵۸۷، ۶۹۹، ۷۰۵، ۷۰۶، ۷۳۷.
- سیدی محمدبیگ (پسر غوری، سلطان مملوک): ۳۵۰.
- سیف‌الدین (سفیرسلطان سلیم): ۳۱۶.
- سیف‌الدین اینال: ۴، ۱۵۴.
- سیف‌الدین قایت‌بای ← قایتبای
- سیکست چهارم (پاپ): ۱۳۲، ۱۳۶، ۵۵۲.
- سیگسموند (پادشاه لهستان): ۳۷۷، ۳۸۰، ۵۵۷، ۵۵۰.
- سیگسموند (اوگوست): ۳۸۶، ۳۸۷، ۳۹۳.
- ۳۹۵، ۴۷۵، ۵۴۴، ۵۴۹، ۵۵۶، ۵۵۷.
- سیگسموند «زاپولیا» (پادشاه اردل) ← ایتین (استفان سیگسموند)
- سیمون یانوش ← یانوش سیگسموند
- ش
- شادی‌بیگ: ۳۰۸.
- شارل (آرشیدوک اتریش): ۵۷۵.
- شارل (دوک ساووا): ۱۸۷.
- شارل اول: ۹۱، ۵۹۱.
- شارل پنجم: ۲۵۰، ۳۷۶، ۳۷۸، ۳۷۹.
- ۳۸۰، ۳۸۱، ۳۸۲، ۳۸۳، ۳۸۶، ۳۸۹، ۳۹۱، ۳۹۵، ۴۰۱، ۴۲۴، ۴۲۵، ۴۲۹، ۴۳۰، ۴۳۳، ۴۳۷، ۴۳۸، ۴۳۹، ۴۴۱، ۴۴۴، ۴۴۵، ۴۵۰، ۵۱۱، ۵۳۳، ۵۳۵، ۵۳۶، ۵۳۹، ۵۴۱، ۵۴۷، ۵۵۸، ۵۶۰-۵۶۴، ۵۶۸، ۵۶۹، ۵۷۴-۵۸۲، ۵۸۴، ۵۸۷، ۵۸۹، ۵۹۲، ۵۹۳، ۵۹۴، ۵۹۶، ۶۷۴.
- شارل د'آنژو: ۵۳۹.
- شارل داورلکان: ۵۸۳، ۵۹۲.
- شارل دهم: ۵۸۳.
- شارل سوم: ۵۳۹، ۵۹۱.
- شارل سیسیلی: ۵۳۹.
- شارل ششم (دوک اورلکان): ۵۹۲.
- شارل کن ← شارل پنجم
- شارل لنگ: ۵۳۹.
- شارل هشتم: ۳، ۲۴، ۱۸۸، ۱۹۰، ۱۹۲.
- ۲۲۰، ۵۳۷، ۵۴۰، ۵۵۱، ۵۵۲، ۵۷۶.
- ۵۹۱، ۵۹۲، ۷۳۶.
- شارل هفتم: ۴، ۵۶، ۵۳۱.
- شاروبرت: ۵۴۹، ۵۹۳.
- شاعر ساعی (مصطفی) ← ساعی (شاعر)
- شاورقسطمونئیایی: ۷۰۷.
- شاه‌احمد دوم (حکمران گجرات): ۴۶۳.
- شاه استپان: ۵۲۰.
- شاه اسماعیل (صفوی): ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۴۵، ۲۵۳، ۲۵۶-۲۶۱، ۲۶۷، ۲۶۹، ۲۷۴، ۲۸۶، ۲۸۷، ۲۸۸، ۲۹۱-۳۰۶، ۳۰۸، ۳۱۲-۳۱۵، ۴۰۱، ۴۰۰، ۴۱۵، ۵۲۴، ۵۲۶، ۵۲۷، ۶۲۲.
- شاه‌بوداق (بُداق): ۱۵۵، ۱۵۶، ۲۱۴، ۲۱۸.
- شاهرخ (پسر علاء‌الدوله ذوالقدر اوغلی): ۱۱۳.
- شاهرخ (تیموری): ۲۱۰، ۶۹۸.
- شاهزاده احمد بن بایزید: ۱۱۳، ۲۵۰، ۲۵۹، ۲۶۱، ۲۶۴-۲۶۷، ۲۶۹-۲۷۳، ۲۸۱.

- شاه محمد (نقاش): ۷۲۰.
 شاه محمد افندی: ۷۸۸
 شاه ولی: ۳۹۸.
 شاهی (شاعر): ۷۳۵.
 شاهی سلطان: ۶۳۱، ۶۳۹.
 شبلی زاده (نقاش): ۷۲۰.
 شجاع: ۳۱۲.
 شرابدار حمزه بیگ: ۱۰۰.
 شربت چی زاده ابراهیم چلبی بوسر سایی
 (یادرنه ای): ۸۳۹.
 شرف الدین بن حاجی الیاس صابونچی اوغلی
 آماسیایی: ۶۹۹، ۷۳۵، ۷۳۶، ۷۴۴.
 شرف الدین صابونچی اوغلی (حکیم باشی) ←
 شرف الدین بن حاجی الیاس صابونچی
 اوغلی آماسیایی
 شرف الدین یالتکایا: ۷۷۵، ۷۹۴.
 شرف خان: ۴۰۱، ۴۰۲، ۴۱۵.
 شیفر، ش. (مورخ): ۲۸، ۶۱، ۲۸۴.
 شکرالله ← شکرالله بن احمد آماسیایی
 شکرالله بن احمد آماسیایی: ۷۰۲، ۷۰۷،
 ۷۱۲، ۷۳۷، ۷۳۹.
 شکرالله (حکیم) شیروانی ← شکرالله شیروانی
 شکرالله شیروانی (طیب): ۷۰۰، ۷۴۵.
 شمس الدین (تخلص ابن کمال) ← ابن کمال
 شمس الدین (پسر شرف خان): ۴۰۲.
 شمس الدین ← شمس الدین احمد خیالی
 شمس الدین چلبی: ۷۳۸.
 شمس الدین خیالی ← شمس الدین احمد
 خیالی
 شمس الدین احمد خیالی: ۶۹۳، ۶۹۶،
 ۶۹۷، ۷۶۷، ۷۹۴.
 شمس الدین صقیر: ۲۰۹.
 شمس الدین محمد ← شمس الدین محمد
 فناری
- ۲۸۲، ۲۸۳، ۲۸۵-۲۸۹، ۲۹۳، ۳۰۰،
 ۳۱۰، ۳۱۳، ۳۲۱، ۳۳۶، ۴۲۰، ۶۱۰،
 ۶۲۰، ۶۲۲، ۶۲۳، ۶۳۷، ۷۰۱، ۷۲۲،
 ۷۴۰، ۷۴۶، ۷۴۸، ۷۷۷، ۷۷۸، ۷۹۵.
 شاهزاده جم ← جم سلطان
 شاهزاده سلطان سلیم ← سلطان سلیم دوم
 شاهزاده سلیم ← یاوز سلطان سلیم
 شاهزاده سلیمان ← سلطان سلیمان قانونی
 شاهزاده عبدالله: ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۹۶،
 ۱۹۸، ۲۱۲، ۲۱۸.
 شاهزاده قورقود ← قورقود (پسر بایزید دوم)
 شاهزاده محمد: ۴۹۴، ۶۱۰، ۷۹۷.
 شاهزاده محمد ← سلطان محمد فاتح
 شاهزاده محمد (پسر سلیمان قانونی): ۴۶۵،
 ۴۶۶، ۴۶۸، ۶۱۰، ۷۰۹، ۷۲۸.
 شاهزاده محمود (سنجق بیگ قسطنطنیه): ۶۱۰.
 شاهزاده مصطفی (پسر سلطان سلیمان قانونی):
 ۴۰۹، ۴۱۳، ۴۶۵-۴۶۹، ۴۷۲، ۴۷۶،
 ۵۲۳، ۵۲۸، ۵۹۰، ۶۱۰، ۶۱۵، ۶۲۹،
 ۶۳۲، ۶۴۰، ۶۹۵، ۷۰۹، ۷۴۶.
 شاهزاده مصطفی (پسر سلطان محمد فاتح): ۹۸،
 ۱۰۱، ۱۰۶، ۱۰۸، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۹،
 ۱۲۷، ۱۵۹، ۱۶۶، ۱۷۹، ۱۹۱، ۱۹۸.
 شاه سلطان (دختر یاوز سلطان سلیم): ۳۶۸.
 شاه طهماسب (صفوی): ۳۹۸، ۴۰۱، ۴۰۲،
 ۴۰۴، ۴۱۰، ۴۱۲، ۴۱۳، ۴۱۴، ۴۷۱،
 ۴۷۳، ۵۲۷، ۵۲۸، ۵۶۹، ۶۴۰، ۷۴۰.
 شاه عباس اول (صفوی): ۲۶۱، ۷۳۹.
 شاه علی (والی شاه اسماعیل در بغداد): ۳۶۸.
 شاه قلی بابا: ۲۵۸ - ۲۶۱، ۲۶۶، ۲۶۷،
 ۲۷۱، ۲۹۱، ۲۹۲، ۲۹۴، ۳۱۲، ۳۵۱،
 ۳۹۷، ۴۰۱، ۶۲۲، ۶۲۳، ۶۲۶.
 شاه قلی سلطان: ۴۷۱.
 شاه قلی (نقاش): ۷۲۲، ۷۴۰.

- شمس‌الدین محمد فناری: ۶۹۳، ۷۵۷، ۷۶۴-۷۶۷، ۷۷۱، ۷۷۷، ۷۹۵.
- شمس‌الدین مؤید چلبی ← ۷۷۶، ۷۹۵.
- شمس‌الدین نحیفی آیدین اوغلی (آیدینی): ۷۰۷.
- شمس آغا (شمسی احمد آغا) ← شمسی احمد پاشا
- شمسی آیدینی: ۷۰۹، ۷۳۷.
- شمسی احمد پاشا: ۴۶۶، ۴۷۲، ۴۸۱.
- شمسی اهل قسطنونو (موسیقی شناس): ۷۰۹.
- شمعدانی زاده (مورخ): ۲۷۴.
- شوشو دوسکی: ۵۵۶.
- شوقی (کاتب) ← کاتب شوقی
- شهاب‌الدین اوزلق: ۷۴۱.
- شهاب‌الدین نکین داغ: ۶۱۵.
- شهاب‌الدین قدسی (تذهیب کار): ۷۲۶.
- شهاب‌الدین همدانی: ۷۴۸.
- شهدی (شاعر): ۷۰۳.
- شهرستانی: ۷۹۷.
- شهزاده خاتون (دختر یاوز سلطان سلیم): ۳۶۸.
- شهبازیگ: ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۶۲، ۳۰۶، ۴۳۱.
- شهباززاده علی بیگ ← علی بیگ شهباز اوغلی
- شهران قانونی (قانون زن): ۷۰۹.
- شهنشاه (پسر بایزید دوم): ۱۱۳، ۲۶۴، ۲۶۵، ۲۶۷، ۲۷۱، ۲۷۳، ۲۸۱، ۲۸۶، ۲۸۸، ۳۱۲، ۶۱۰.
- شهنشاه بیگ ← شهنشاه (پسر بایزید دوم)
- شهید علی پاشا: ۷۴۸.
- شیخ ابراهیم (صفوی): ۲۵۴، ۲۵۶.
- شیخ ابراهیم تنور عاشق سیواسی: ۷۴۴.
- شیخ احمد: ۶۳۸.
- شیخ احمد سهروردی (خطاط): ۷۳۸.
- شیخ اکبر ← محی‌الدین عربی
- شیخ اکفر ← محی‌الدین عربی
- شیخ الاسلام قطب المحققین ← یارعلی بن سیاوش بن اورن دیوریکلی
- شیخ‌الاکبر محی‌الدین عربی ← محی‌الدین عربی
- شیخ بالی (اهل‌المالی): ۷۴۵.
- شیخ بدرالدین ← شیخ بدرالدین محمود
- شیخ بدرالدین سماوانوی ← شیخ بدارلدین محمود
- شیخ بدرالدین محمود: ۲۹۱، ۳۹۷، ۷۶۶، ۷۶۷، ۷۸۱، ۷۹۲.
- شیخ جنیدین ابراهیم ← شیخ جنید
- شیخ جنید: ۲۵۴، ۲۵۵، ۳۹۷، ۵۲۶.
- شیخ چلبی: ۳۱۲.
- شیخ حاجی چلبی: ۷۷۳.
- شیخ حسام‌الدین کازرونی: ۷۰۷.
- شیخ حسین (امیرکرد): ۵۷.
- شیخ حمدالله ← حمدالله آماسیای
- شیخ حیدر (صفوی): ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۵۶، ۲۵۸، ۳۹۷، ۵۲۴، ۵۲۶.
- شیخ صدرالدین قونوی: ۷۶۳، ۷۶۴، ۷۶۵.
- شیخ صفی‌الدین اردبیلی: ۲۵۳، ۲۵۴، ۲۹۱، ۵۲۶، ۵۹۰.
- شیخ علاء‌الدین حصنی: ۱۶۲.
- شیخ علی (سفیرمسکو): ۶۹۴.
- شیخ علی (صفوی): ۲۵۵، ۲۵۶.
- شیخ علی بن فتح‌الله اصفهانی: ۷۴۴.
- شیخ علی چلبی (قاضی): ۲۱۵.
- شیخ کامل (نقاش): ۷۲۰.
- شیخ محمد یاوسی (پدر ابوسعود ائندی): ۷۸۹.
- شیخ محمودین ابراهیم: ۷۴۴.
- شیخ مراد نالی: ۷۰۹.
- شیخ مصطفی (بابانقاش): ۷۲۳.

- شیخ مصطفی آماسیایی: ۷۱۱.
- شیخ مصلح الدین وفا (قونیوی): ۷۷۴، ۷۷۸، ۷۹۵.
- شیخ نورالدین افندی زاده: ۴۸۳.
- شیخ وفا ← شیخ مصلح الدین وفا (قونیوی)
- شیخی (شاعر): ۱۹۱.
- شیخی زاده: ۷۸۲.
- شیخ یارعلی ← یارعلی بن سیاوش بن اورن دیوریکلی
- شیخی محمد افندی: ۷۹۷.
- شیر مرد (عوزدن): ۷۰۹.
- شیطان قلی: ۲۵۸.
- صُنْعُ الله افندی: ۷۹۰.
- صوفیا (دختر توماس پالولوگوس): ۵۵۲، ۵۹۴.
- صوفی خلیل (له بایستقرمیرزا): ۵۲۴.
- صوفی یحیی: ۷۱۱، ۷۱۲.
- صوقللی ← صوقللی محمدپاشا
- صوقللی محمدپاشا: ۳۸۷، ۳۸۹، ۴۱۶، ۴۴۱، ۴۶۹، ۴۷۰، ۴۷۶، ۴۷۸، ۴۷۹، ۴۸۰، ۴۸۲، ۴۹۴، ۵۱۵، ۵۲۱، ۵۶۶، ۵۷۰، ۵۷۲، ۵۸۸، ۶۳۴، ۶۳۵، ۶۴۰، ۷۵۲، ۷۸۹، ۷۹۷.
- صولاق زاده: ۵۲۸.
- صولی بیگ (ذوالقدر اوغلی): ۱۶۲.

ط

- طاش کوپرولوزاده احمد عیسا الدین افندی:
- ۷۴۹، ۷۸۶، ۷۸۷، ۷۹۷.
- طیب انخی چلی ← محمد بن کمال
- طغایمور: ۱۴۱.
- طوسی ← مولانا علاء الدین طوسی
- طهرتن: ۶۰، ۳۱۶.
- طهماسب خان ← شاه طهماسب اول
- طیب اوق ایچ: ۶۲۲.
- طیب گوک بیلگین: ۵۹۳، ۶۴۰.

ع

- عابدین دمیرحصاری: ۷۴۵.
- عادل سلطان (نوه سلیمان قانونی): ۶۰۹.
- عارف (پدر محمدپاشا قرمانی) ← عارف چلی
- عارف بالله شیخ عبدالمجید افندی سیواسی:
- ۷۹۴.
- عاشق پاشا زاده (مورخ): ۲۷، ۹۰، ۹۱، ۱۱۵، ۱۱۹، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۷۷، ۲۵۰، ۲۵۱، ۶۱۶، ۶۳۷، ۷۰۲، ۷۰۳، ۷۲۸، ۷۳۶.

ص

- صابونچی اوغلی ← شرف الدین بن حاجی
- الیاس صابونچی اوغلی آماسیایی
- صاحب آنا: ۷۴۱.
- صاحب گری خان: ۴۹۸، ۴۹۹، ۵۰۰، ۵۹۴.
- صاروجه (وزیر): ۶۳۶.
- صافی بورسای (نقاش): ۷۱۹.
- صالح چلی (برادر جلال زاده مصطفی بیگ):
- ۷۳۷، ۷۸۵، ۷۹۷.
- صالح پاشا: ۴۴۵، ۴۴۷، ۵۸۲.
- صالح رییس: ۴۳۶، ۴۴۱، ۴۵۵.
- صائم اولکن، ا. (معمار): ۷۶۱.
- صدرالدین قونوی ← شیخ صدرالدین قونوی
- صدرالدین موسی: ۲۵۴.
- صفایی (مورخ): ۲۵۰.
- صَفَر: ۳۱۲.
- صفرشاه (غفارشاه) (نماینده اوزون حسن):
- ۱۳۶.
- صفی ادرنه ای: ۷۰۱.
- صفی الدین عبدالمؤمن: ۷۰۷، ۷۰۸.

۷۲۷. عاشق چلبی (تذکره نویس): ۷۲۲، ۷۴۱، ۷۴۷.
- عاطف افندی: ۵۱۸، ۶۹۷.
- عالمشاه (پسریزید دوم): ۲۶۴، ۲۶۵، ۲۸۱، ۲۸۶، ۲۸۸، ۶۱۰، ۷۴۶.
- عالمشاه خاتون: ۲۵۵.
- عالی (مورخ): ۴۸، ۹۳، ۱۱۹، ۱۵۹، ۱۶۱، ۲۲۹، ۲۸۱، ۲۸۳، ۲۸۸، ۳۱۴، ۳۱۵، ۳۳۸، ۳۶۹، ۳۹۴، ۴۰۶، ۴۱۰، ۴۱۶، ۴۱۷، ۴۴۹، ۴۵۰، ۴۶۳، ۴۷۲، ۴۹۳، ۴۹۴، ۶۱۱، ۶۲۶، ۶۲۸، ۶۳۱، ۶۳۶، ۶۳۷، ۶۳۸، ۷۴۰، ۷۴۱، ۷۵۸، ۷۶۲.
- عایشه: (نوه سلیمان قانونی): ۴۷۳.
- عایشه حفصه خاتون (مادر سلیمان قانونی): ۳۶۹، ۴۱۵، ۶۳۹، ۷۴۰.
- عایشه سلطان: ۱۸۰، ۱۹۱.
- عباس مقصود بیگ (مسگر قرینی): ۷۳۹.
- عبدالباقی گلپنارلی ← گلپنارلی
- عبد الحمید اول: ۱۵۹، ۷۴۱.
- عبد المؤمن (برادر مولا حسن): ۴۴۹، ۴۵۰.
- عبدالحی (پدرایاس پاشا وزیر اعظم): ۶۳۹.
- عبدالرحمان افندی ← مؤیدزاده عبدالرحمان افندی
- عبدالرحمان بسطامی: ۷۰۲.
- عبدالرحمان بن حبیب: ۶۹۶.
- عبدالرحیم انیسی خوارزمی: ۷۱۹.
- عبدالرزاق بیگ: ۳۰۷، ۳۱۶.
- عبدالسلام بیگ: ۳۴۳، ۳۴۴، ۳۵۲، ۴۰۵.
- عبدالعزیز (حاکم کاراکول = قراگول): ۴۰۰.
- عبدالعزیز افندی (پسر خواجه سعدالدین): ۷۹۸.
- عبدالغنی (نقاش): ۷۲۰.
- عبدالقادر ← عبدالقادر حمیدی
- عبدالقادر حمیدی (پدر بزرگ قتالی زاده علی افندی): ۷۸۷.
- عبدالقادر شیخی افندی: ۷۹۰.
- عبدالقادر گیلانی: ۴۰۴.
- عبدالکریم بن محمد: ۷۴۶.
- عبداللطیف (حاکم دوتیبه): ۴۰۰.
- عبداللطیف خان (شیانی): ۵۳۲، ۵۹۱.
- عبداللطیف مقدسی: ۷۹۵.
- عبدالملك (برادر حاکم زبید): ۴۶۲.
- عبدالوحد مشهدی: ۷۱۸.
- عبدالوهاب (سفیر شاه اسماعیل): ۳۰۵.
- عبدالله (برادر حکمران تلمسان): ۴۲۵.
- عبدالله (پسر بایزید دوم): ۲۶۴، ۲۶۷، ۲۸۱.
- عبدالله (پسر سلیمان قانونی): ۴۷۲.
- عبدالله (نوه سلیمان قانونی): ۴۷۳.
- عبدالله (خان ترکستان): ۴۰۰، ۵۹۱.
- عبدالله (سرباز): ۲۹۶.
- عبدالله (صاحب مسائل ثلاثین): ۷۴۵.
- عبدالله آماسیایی ← عبدالله چلبی آماسیایی
- عبدالله بن محمد سلانیکی (تذهیب کار): ۷۲۶.
- عبدالله بن مسعود بخارایی: ۷۹۳.
- عبدالله چلبی آماسیایی: ۷۱۲، ۷۱۸.
- عبدالله صیرفی: ۷۱۱، ۷۳۸.
- عبدالله کریمی (قریمی / کریمه ای): ۷۱۸.
- عبدی چلبی: ۵۱۸.
- عبیدالله (خان بخارا): ۴۰۰.
- عبیدالله بن محمد (حکمران شیانی): ۴۱۶.
- عبیدالله بن محمود (شیانی): ۵۳۲.
- عتیق علی پاشا ← خادم علی پاشا
- عثمان (نوه سلیمان قانونی): ۴۷۳.
- عثمان بن شاهزاده احمد: ۲۵۹.
- عثمان پاشا: ۴۵۸، ۵۶۶.
- عثمان چلبی (نوه بایزید دوم): ۲۶۵، ۲۸۸، ۷۴۶.
- عثمان شاه بیگ (خواهرزاده سلیمان قانونی):

- ۴۶۹ .
عجم حامدی (شاعر): ۵۹ .
عجم علی سی: ۷۶۰ .
عجمی جناقچی: ۳۴۹ .
عدلی (تخلص بایزید دوم): ۲۷۶ .
عدنان آدیوار: ۷۹۴، ۷۷۵، ۷۳۵، ۱۶۵ .
عزالدین کیخسرو: ۶۰ .
عزالدین کیکوس اول: ۵۲۹ .
عشقی (شاعر): ۷۴۴ .
عسددین عبدالرحمان: ۷۹۳ .
عطاییگ: ۱۲، ۲۷، ۲۸، ۴۹، ۱۳۶، ۱۶۲،
۱۹۵، ۳۱۴، ۴۷۲، ۴۹۳، ۵۹۱، ۵۹۳،
۵۹۴ .
عطاءالله افندی: ۴۸۱ .
عطایی: ۳۶۹، ۴۱۷، ۴۷۲، ۴۹۳، ۷۴۷،
۷۸۸، ۷۹۷ .
عطوفی خیرالدین (خیرالدین عطوفی): ۷۰۱ .
علاءالدوله (امیرترکمن): ۲۵۶، ۲۵۷، ۲۶۱ .
علاءالدوله بوزقورد: ۱۵۶، ۲۱۲، ۲۱۳ .
علاءالدوله ذوالقدر اوغلی: ۱۱۳، ۱۶۲،
۲۱۴، ۲۹۹، ۳۰۵، ۳۰۶، ۳۰۷، ۳۱۲،
۳۱۳، ۳۱۶، ۳۱۷، ۳۱۹، ۳۲۱، ۳۴۹،
۶۲۵، ۶۳۸ .
علاءالدین (نوه بایزید دوم): ۲۸۸، ۲۸۶ .
علاءالدین (صحاف): ۷۲۴ .
علاءالدین (پسرابراهیم بیگ فرامان اوغلی):
۱۱۵ .
علاءالدین طوسی ← مولانا علاءالدین طوسی
علاءالدین عربی: ۷۶۷ .
علاءالدین علی (صفوی): ۲۵۴ .
علاءالدین علی (مفتی): ۲۱۵ .
علاءالدین (قراخوجه/خواجه): ۷۶۴ .
علاءالدین کرمانی: ۷۴۵، ۷۴۶ .
علاءالدین کیقباد اول: ۵۳۰ .
علاءالدین محمد (نقاش): ۷۲۰ .
علوی: ۷۱۰ .
علی (پدر قراخلیل پاشا): ۷ .
علی (پدر کمال رئیس): ۲۲۵ .
علی (پسر جم سلطان): ۱۹۱ .
علی (جدملاخسرو): ۷۷۱، ۷۷۲ .
علی (پسر مالقوج اوغلی): ۳۱۵ .
علی (دریانورد): ۴۴۹ .
علی (داین ابی طالب، وع): ۱۷۷، ۲۵۳،
۲۵۶، ۲۶۱، ۵۹۰، ۷۹۴ .
علی آغا (چاوش باشی): ۴۷۱، ۴۷۳ .
علی آغا (فرمانده بنی چریها): ۴۸۰ .
علی ادرنه ای (خواننده): ۷۰۹ .
علی افندی ← قتالی زاده علی افندی .
علی بسطامی (مصنفک): ۸۶، ۹۳، ۶۹۶،
۷۴۴ .
علی بن الیاس بن علی ← علی بن الیاس
بورسائی
علی بن الیاس بورسائی (نقاش): ۷۱۹، ۷۴۰ .
علی بن حبیب الله: ۶۹۸ .
علی بن شهاب الدین همدانی: ۷۴۸ .
علی بن محی الدین محمد ← علی بسطامی
(مصنفک)
علی بن یحیی: ۷۱۱، ۷۱۲ .
علی بیک (احمد بن علی بیک): ۱۸ .
علی بیگ: ۷۸۱ .
علی بیگ (آق قوینلو): ۱۱۸، ۵۲۵ .
علی بیگ بن اورنوز: ۶۴، ۸۰، ۸۱ .
علی بیگ بن جهانگیر (برادرزاده اوزون حسن):
۳ .
علی بیگ (پسر مالقوج اوغلی): ۲۰۵، ۲۸۶ .
علی بیگ بن شہسوار ← علی بیگ شہسوار
اوغلی
علی بیگ شہسوار اوغلی: ۳۰۱، ۳۰۶، ۳۰۷ .

- ۲۳۲ .
 عمر بیگ ← امیر عمر بیگ بن بکتاش
 عمر بیگ (سنجش بیگ مورہ): ۱۳۵ .
 عموریگ: ۱۵۲، ۷۵۷ .
 عموریگ بن آیدین: ۲۵۰ .
 عمر گلشنی توقاتی: ۷۰۹ .
 عندلیب (خواننده): ۷۰۹ .
 عنصری (شاعر): ۷۳۵ .
 عونى (تخلص سلطان محمد فاتح): ۶۰۸ .
 عهدی (تذکرہ نویس): ۷۴۷ .
 عیسا الم دین ← طاش کوپرو لوزادہ (طاش
 کوپروزادہ)
 عیسی (ع): ۸۹، ۱۳۶، ۵۶۲ .
 عیسی بن الیاس: ۷۰۱ .
 عیسی بن حمزہ: ۶۱۱ .
 عیسی بن یوسف (صحاف): ۷۲۴ .
 عیسی بیگ (اسحاق بیگ): ۷۰۰ .
 عیسی بیگ بن اورنوز: ۱۵، ۶۳، ۱۲۲، ۱۳۵،
 ۲۱۴ .
 عیسی بیگ (پاشا) جاندارلی زادہ: ۷۴۷، ۷۴۹ .
 عیسی خلیفہ اوغلی (صوفی): ۳۱۳ .
 عیسی گوجی: ۶۸۶ .
- غ
- غازی اورخان ← اورخان غازی
 غازی خسرو بیگ: ۸۸، ۳۷۱، ۳۷۳، ۳۸۱،
 ۳۸۳، ۴۳۷، ۵۱۳، ۵۶۴، ۵۶۶، ۶۷۰ .
 غازی سلیمان ← سلطان سلیمان قانونی
 غازی عمور: ۲۴۰، ۲۵۰ .
 غازی قاسم بیگ: ۳۹۰ .
 غازی گری: ۴۹۸، ۵۰۰ .
 غازی مراد خداوندگار: ۷۳۸ .
 غازی مصطفی (ناخدا): ۴۴۴ .
 غزّی (غازی) زادہ (مورخ): ۶۳۷ .
- ۳۱۶، ۳۲۱، ۳۲۹، ۳۳۱، ۳۳۷، ۳۵۴،
 ۳۵۵، ۳۶۷، ۳۶۸ .
 علی بیگ عبدالخالق: ۷۲۰ .
 علی بیگ میخال اوغلی: ۸۵، ۲۳۲، ۲۳۳،
 ۵۱۹، ۶۹۶ .
 علی بیگ (سنجق بیگ آلبانی): ۱۳۰ .
 علی پاشا سمیز ← سمیز علی پاشا
 علی پاشا: ۸، ۱۸۳، ۲۵۱ .
 علی پاشا (والی مصر): ۴۸۳ .
 علی پاشا (بیگلر بیگ شام): ۷۹۷ .
 علی پاشا (جندرلی): ۶۴۰ .
 علی (پسر شاهزادہ احمد): ۲۶۱ .
 علی (تصویر نگار): ۷۲۳ .
 علی جلاد: ۴۱۰ .
 علی جمالی افندی ← زنبیلی علی جمالی
 افندی
 علی چاووش (سفیر): ۵۷۲ .
 علی چلبی: ۲۱۸، ۶۱۸، ۷۰۱ .
 علی چلبی (مؤیدزادہ عبدالرحمان افندی): ۷۷۶ .
 علی رضا سیفی سیف اوغلی: ۲۲۹ .
 علی قوشچی: ۱۵۸، ۴۶۳، ۶۹۸، ۶۹۹،
 ۷۰۵، ۷۳۵، ۷۴۳-۷۴۶، ۷۶۸، ۷۷۰ .
 علی کدخدای (فرمانده کشتی): ۴۳۱ .
 علی مرگینانی: ۷۶۶، ۷۹۲، ۷۹۳ .
 عماد الملک ← عماد (امیر): محمد بن حسین
 حسنی سیفی قزوینی
 عماد (امیر) محمد بن حسین حسنی سیفی
 قزوینی: ۷۳۹ .
 عمادی ← ابوسعود افندی
 عمر الفاروق ← عمر بن خطاب
 عمر بن خطاب: ۴۶۲، ۶۷۰ .
 عمر بیگ بن تورہ خان (تورہ خان زادہ عمر بیگ):
 ۲۱، ۲۳، ۲۵، ۲۶، ۲۸، ۲۹، ۷۵، ۸۰،
 ۱۰۵، ۱۰۷، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۳۱ .

- غفار شاه (صفرشاه) (نمایندهٔ اوزون حسن بیگ):
۱۳۶.
- غوری (سلطان مملوکها): ← قانصوغوری.
غیاث‌الدین (خان کریمه): ۱۴۱.
غیاث‌الدین جمشید: ۶۹۹.
غیاث‌الدین سلطان احمد (حکمران گجرات):
۴۶۳.
غیاث‌الدین کیخسرو دوم: ۵۹، ۲۹۱.
- ف
- فاتح ← سلطان محمد فاتح
فاروق (لقب عمر بن خطاب): ۴۶۲.
فاطمه (نوهٔ بایزید دوم): ۲۸۷.
فاطمه سلطان (دختر یاوز سلطان سلیم): ۳۶۸،
۶۳۳.
فاطمه (نوادهٔ امیر سلیمان چلبی سلطان عثمانی):
۲۱۰.
فالمرایر، ف: ۶۱، ۵۹۰.
فایق بیگ (پاشا): ۲۵۸.
فتح‌الله شیروانی: ۶۹۸.
فخرالدین رازی ← امام فخرالدین رازی
فخرالدین قتلوبیگ: ۶۰.
فخرالدین محمد (ملقب به حاجی آتماجه):
۶۹۸.
فرامرز (پدر ملاخسرو): ۷۷۱، ۷۷۲.
فرانچس (فرانچز) ← فرانسیس
فرانچسکو ← فرانسوا اول
فرانچسکو آکساندر: ۴، ۵۴۰.
فرانچسکو فوسکاری: ۴۰.
فرانچسکو کونتارینی: ۱۳۰، ۱۳۱.
فرانز بیان ← ژان دو فرانز بیان
فرانز بیان ← برناردن دو فرانز بیان
فرانسوا دو بوربون: ۴۳۹.
فرانسوا زای: ۵۷۰.
- فرانسوا اول: ۳۷۸، ۴۳۰، ۴۳۷، ۵۳۳،
۵۴۱، ۵۷۶-۵۷۹، ۵۸۱، ۵۸۳، ۵۹۰،
۵۹۲، ۶۷۴.
فرانسوا دوم: ۵۸۳.
فرانسیس (فرانچس) (مورخ): ۱۶۱، ۶۱۴.
فرانکو: ۲۸، ۲۹.
فرانکو آچیاثولی: ۲۹.
فرانکی (سفیر): ۵۸۵.
فرانکیان ← فرانز بیان
فرخشاد (دختر شاهزاده قورقود): ۲۸۷.
فرخ زاده بیگ: ۵۲۸.
فرخ یسار: ۲۵۵.
فردریک دُآراگون: ۲۲۰.
فردریک سوم: ۶۰۴، ۵۳۷، ۵۳۹، ۵۴۵،
۵۷۵.
فردوسی روم ← فردوسی رومی
فردوسی رومی: ۶۹۵، ۵۹۶، ۷۳۷، ۷۴۴،
۷۴۸.
فردوسی طویل ← فردوسی رومی
فردیان (سفیر): ۵۸۲.
فردیناند (دوک ویسن): ۵۸۸.
فردیناند (کنت تیرول): ۵۷۵.
فردیناند (پادشاه ناپل): ۴۳، ۷۰، ۹۱، ۱۲۲،
۱۲۶، ۱۲۷، ۱۳۱، ۱۴۷، ۱۴۹، ۱۵۰،
۱۵۱، ۱۶۱، ۱۹۱.
فردیناند اول: ۵۳۹.
فردیناند (عادل/پادشاه کاستیل): ۵۳۶، ۵۳۷،
۵۳۹.
فردیناند دوم: ۲۲۰، ۳۷۶، ۳۷۷، ۳۸۰،
۳۸۱، ۳۸۳-۳۹۲، ۳۹۵، ۴۰۱، ۴۰۸،
۴۱۰، ۴۴۵، ۴۷۵، ۵۰۳، ۵۰۷، ۵۱۱-
۵۱۵، ۵۲۰، ۵۳۹، ۵۴۲، ۵۴۷، ۵۴۸،
۵۵۸-۵۷۲، ۵۷۴، ۵۷۵، ۵۸۲، ۵۸۴،
۵۸۵، ۵۹۴، ۵۹۶، ۵۹۸.

- فردیناند کاتولیک: ۵۳۸، ۵۳۷، ۲۲۸، ۲۲۲، ۵۹۱، ۵۸۳، ۵۳۹.
 فردیناندوش ← فردیناند
 فرعون:
 فرقانی: ۷۹۲.
 فرناندو کورتز: ۴۳۷.
 فرندوش ← فردیناند
 فرنگ سلیمان: ۱۹۷، ۱۸۶.
 فرهاد (خواننده): ۷۱۰.
 فرهاد (از یاران شاهزاده بایزید): ۷۳۸.
 فرهاد آغا: ۴۹۴.
 فرهاد پاشا: ۳۶۸، ۳۵۶، ۳۵۵، ۳۵۴، ۳۳۷، ۴۸۳، ۴۵۷.
 فری آنتونیوا گویدا: ۲۱۸.
 فرید ساغلام (سالم): ۴۹۳.
 فریدون بیگ: ۴۸۰، ۴۷۹.
 فنری زاده احمد بیگ (به بایزید دوم): ۲۷۵.
 فضل الله (نقاش): ۷۲۰.
 فضولی (شاعر): ۶۹۷، ۶۵۶، ۴۰۴.
 فلائروینوس: ۶۱۴.
 فناری زاده (قاضی عسکر): ← فناری زاده
 علاءالدین (قاضی)
 فناری زاده ← فناری زاده احمد پاشا
 فناری زاده احمد بیگ ← فناری زاده احمد پاشا
 فناری زاده احمد پاشا: ۶۳۷، ۶۲۱، ۱۱۸، ۷۷۶.
 فناری زاده علاءالدین (قاضی): ۳۶۹، ۲۱۸، ۶۸۶.
 فناری زاده علی بن یوسف (قاضی عسکر):
 ۶۱۵.
 فوزی قورداوغلی: ۵۱۷، ۴۶۲.
 فونف گیرشن: ۵۹۸.
 فیروز آغا: ۷۹۵، ۷۵۲.
 فیروز بیگ: ۲۷، ۱۴.
- فیروز بیگ اوغلی ← فیروز بیگ
 فیض الله (فقیه و خطیب): ۴۸۱.
 فیض الله داعی گیل: ۷۴۱.
 فیلیپ ← فیلیپ اول
 فیلیپ اول: ۵۷۵، ۵۳۹، ۵۳۸، ۴۴۵.
 ۵۹۲، ۵۹۰، ۵۸۵، ۵۸۴، ۵۸۲.
 فیلیپ (دوک بورگوندی) ← فیلیپ اول
 فیلیپ دوم ← فیلیپ اول
 فیلیپ دومدلیچی: ۵۴۱.
 فیلیپ زیبا (نوبل): ۱۵۱، ۵۴۷، ۵۷۵، ۵۹۱.
 فیلیوس:
- ق
- قادر بردی (جبار بردی): ۱۴۲.
 قادین جق آغا (پدر قلندر چلبی): ۴۱۵.
 قاران اوغلی: ۸.
 قارولیدی: ۱۶۷.
 قارون: ۸۱۰.
 قاسم (نوه بایزید دوم): ۲۸۷، ۲۸۳، ۲۷۴، ۲۸۸، ۳۲۲، ۳۲۳، ۳۳۶.
 قاسم (ریاضیدان): ۷۶۷.
 قاسم بیگ (آق قویونلو): ۵۲۵.
 قاسم بیگ (فرمانده نیروهای دیوانه آسا): ۳۸۳، ۵۵۹، ۶۶۹.
 قاسم بیگ ← قاسم چلبی (نوه بایزید دوم)
 قاسم بیگ قرامان اوغلی: ۹۸، ۹۷، ۵۹، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۳، ۱۱۰-۱۱۳، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۸۳-۱۸۶، ۱۹۴، ۱۹۶.
 قاسم پاشا: ۵۷۰، ۴۹۹، ۳۶۴، ۳۶۳.
 قاسم پاشا جزری: ۶۹۴.
 قاضی ابوبکر: ۱۱۵.
 قاضی احمد بیرگلی: ۱۶۸.
 قاضی اسحاق چلبی: ۶۹۵.

- قاضی امرالله (پدرقنالی زاده علی افندی): ۷۸۷.
- قاضی برهان الدین ← قاضی برهان الدین احمد
قاضی برهان الدین احمد: ۷۷۵، ۲۱۰.
- قاضی بیضاوی: ۶۸۵، ۶۸۷، ۷۸۳، ۷۹۰، ۷۹۳.
- قاضی جلال (پدر جلال زاده مصطفی بیگ): ۷۸۳.
- قاضی جلال (پدر خضربیگ): ۷۶۷.
- قاضی زاده ← ابن القاضی
قاضی زاده تیره‌لی (اهل تیره): ۷۰۷.
- قاضی زاده رومی بورسہ‌ای (بورسائی) ←
قاضی زاده رومی
قاضی زاده رومی: ۷۷۳، ۷۶۸، ۷۶۷، ۶۹۸.
- قاضی زاده محمدبیگ: ۳۶۵، ۳۶۹.
- قاضی شمس (قسطنونیلی): ۷۰۹.
- قاضی عسکر محی الدین
قاضی عضد: ۷۴۶.
- قاضی علاء الدین بیہقی: ۱۱۰.
- قاضی علی حصن کیفایی (امام جمعہ): ۱۰۷.
- قاضی عیسی: ۷۰۴.
- قاضی محمد شوربخی: ۱۰۷.
- قانسو (امیر آخور خیریگ): ۳۶۲.
- قانسو ← قانسو غوری
قانسو حمصمیہ: ۲۱۷.
- قانسو غوری (قاوری/سلطان مملوکان): ۳۰۶، ۳۰۷، ۳۲۰-۳۲۴، ۳۲۶، ۳۲۷، ۳۴۹.
- ۳۵۴، ۳۶۶، ۴۵۴، ۵۸۶، ۵۹۰.
- قایتبای (سلطان مملوکان): ۱۰۹، ۱۵۵، ۱۶۲، ۱۸۲، ۱۹۱، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۱۸، ۳۲۱، ۳۶۶.
- قایت بیگ ← قایتبای
قایت حسن بیگ: ۴۵۰.
- قایصونی زاده (طیب) ← بدرالدین قایصونی زاده
قباد پاشا: ۴۵۸، ۴۵۹.
- قدری افندی (قاضی عسکر): ۴۱۰، ۷۳۵.
- قدری برگمائی: ۶۹۷.
- قدری خوجہ بابا: ۳۹۸.
- قرا احمد پاشا (وزیر ثانی) ← قرا احمد پاشا (وزیر اعظم).
- قرا احمد پاشا (وزیر اعظم): ۳۹۰، ۴۱۳، ۴۶۶، ۴۶۷، ۴۶۹، ۵۷۰، ۶۳۲، ۶۳۳، ۶۳۴، ۷۵۲.
- قرا احمد شایان: ۷۲۶.
- قرا اسکندر: ۳۱۳.
- قرا باغی: ۷۹۳.
- قرا بالی آیدینلی (آیدینی): ۷۷۳.
- قرا بییق اوغلی: ۲۵۸.
- قرا جہ احمد: ۷۵۵.
- قرا جہ احمد پاشا: ۲۹۸، ۳۲۳، ۳۲۶، ۳۵۵، ۳۶۸، ۶۱۵.
- قرا حسن رئیس: ۲۲۶، ۲۲۹، ۲۳۷، ۲۳۹، ۲۴۹.
- قراخان (مردار شاہ اسماعیل صفوی): ۳۰۸، ۳۱۶، ۳۴۹.
- قراخلیل خیرالدین پاشا ← قراخلیل پاشا
قراخلیل خیرالدین پاشا چندرلی (جاندارلی) ←
قراخلیل پاشا
قراخلیل پاشا: ۷، ۸، ۷۲۸.
- قراخوجہ «خواجه» (علاء الدین) ← علاء الدین
قراخوجہ «خواجه»
قرا دورموش (دورمیش): ۲۴۹.
- قراشاہین مصطفی پاشا: ۴۵۷، ۴۵۸.
- قراقاضی (ناخدا): ۴۴۴.
- قراگوز احمد پاشا: ۲۵۹، ۲۹۲، ۶۲۶.
- قراگوز پاشا ← قراگوز محمد پاشا
قراگوز محمد پاشا: ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۱۸، ۲۱۷.
- قرامان (پسر ابراہیم بیگ): ۱۱۵.

قوجه مصطفی پاشابن عبدالصمد: ۲۳۷،
۲۷۳، ۲۸۶، ۲۸۷، ۲۸۸، ۶۲۰، ۶۲۳،
۶۲۴، ۶۳۷.

قوجه نشانجی ← جلال زاده قوجه نشانجی
مصطفی پاشا

قوچی بیگ (قوچ بیگ): ۱۱۲.
قورقود (پسر بایزید دوم): ۱۸۰، ۱۸۱، ۲۲۶،
۲۴۳، ۲۵۸، ۲۵۹، ۲۶۴-۲۶۷، ۲۶۹،
۲۷۰، ۲۷۳، ۲۸۱، ۲۸۲، ۲۸۵، ۲۸۸،
۲۹۲، ۲۹۳، ۳۱۲، ۳۱۳، ۴۲۰، ۶۱۰،
۷۵۷.

قوله شاهین پاشا: ۱۷۳، ۵۱۰.

ک

کاتب اوروج (اوروج کاتب): ۷۴۷.

کاتب تاتار ← عبدالله کریمی (اهل کریمه)

کاتب چلبی: ۲۲۸، ۷۸۷.

کاتب حسام گلیبولیایی (خطاط): ۷۱۸.

کاتب حسن بیگ: ۱۰۷.

کاتب روحی: ۷۰۳.

کاتب شوقی: ۷۰۳.

کاتبی (شاعر و آهنگساز): ۷۹.

کاتب یونس بیگ: ۷۹.

کاترینا (تتودورا) ← دسپینا خاتون.

کاترین دومدیجی: ۵۹۲.

کاترینوزنو «زینو»: ۱۰۳، ۱۱۶، ۱۱۸، ۱۲۷،
۱۳۶.

کاپیتان داود پاشا (کوچک) ← داود پاشای کوچک

کاپیتان سنان پاشا ← سنان پاشا (برادر رستم پاشا)

کاپیانر: ۳۸۶، ۵۶۴، ۵۶۵.

کادیناک: ۵۹۸.

کاراباچک: ۷۲۰، ۷۴۰.

کارافا: ۱۳۶.

کارکیامیرزاعلی: ۲۵۶، ۲۶۱.

قرامان اوغلی ← محمد بیگ قرامان اوغلی

قرامان اوغلی محمد بیگ دوم: ۹۵، ۱۰۰.

قرامحمد (تذهیب کار): ۷۲۲، ۷۲۴.

قرامحمد (صحاف): ۷۲۴.

قرامحمد پاشا (وزیر): ۵۷۰.

قرامحمود رییس: ۳۶۰.

قراموسی بیگ: ۳۶۵.

قرا یوسف: ۳.

قرا یولوک ← قرا یولوک عثمان

قرا یولوک عثمان: ۱۰۷، ۵۲۵، ۵۹۰.

قریمی ← کریمی

قزل احمد اوغلی: ۳۱۳.

قزل احمد بیگ ← قزل احمد اوغلی

قزل احمد بیگ (از آل جاندار): ۵۳، ۵۴،

۱۰۰، ۱۰۱، ۱۱۶، ۴۵۱.

قزل ارسلان بیگ: ۹۹، ۱۱۵.

قزویی (جغرافیدان): ۷۰۵.

قسطلانی: ۶۹۳.

قطب الدین احمد افندی (طیب): ۷۰۰.

قطب الدین چلبی: ۷۵۷.

قطب الدین محمد: ۶۹۸.

قطب الدین مکی (سفیر): ۴۶۳، ۴۶۹، ۷۸۶،

۷۸۹.

قلندر چلبی بن اسکندر ← قلندر چلبی

قلندر چلبی: ۳۵۶، ۳۶۸، ۶۹۸، ۳۹۹،

۴۱۵، ۵۲۸.

قلندر شاه ← قلندر چلبی

قلیچ: ۲۹۶.

قلیچ ارسلان ذوالقدری: ۱۰۰.

قلیچ علی پاشا: ۴۳، ۲۲۳.

قنالی زاده ← قنالی زاده علی افندی

قنالی زاده علی افندی: ۷۴۷، ۷۸۶، ۷۸۷،

۷۸۸، ۷۹۴، ۷۹۷.

قنجی محمود (نقاش): ۷۲۲.

- کارلو: ۴۹.
 کارلو (شارل کن) ← شارل پنجم
 کازیمیر (پادشاه لهستان): ۵۵۰.
 کازیمیر چهارم: ۸۳، ۱۴۲، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۴۸، ۵۱۹، ۵۵۵، ۵۵۶، ۵۵۷، ۵۹۵.
 کازیمیر ششم: ۴.
 کاشانی ← کمال الدین کاشانی
 کاشف سان: ۴۵۶.
 کاشفی (مورخ): ۷۰۲.
 کاظم (سنجق بیگ گلیبولی): ۵۶، ۵۸.
 کالون: ۵۸۹.
 کاله، پاول ← پاول کاله
 کالیکست سوم (پاپ/آلفونسو بورژیا): ۶، ۴۶، ۴۹، ۶۹، ۵۳۳.
 کانالیس (نیکلا کانالیس): ۳۶، ۳۹، ۴۰، ۴۱، ۴۸، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۳۶.
 کانتاکوزین (کانتاکاسین)، س: ۲۸، ۶۱، ۲۸۴، ۳۵۱، ۵۹۱.
 کایا (قایا) بیگ (سازن): ۷۱۰.
 کرایلتز، ف.: ۵۱۹.
 کورت بیگ: ۳۲۴.
 کریاکوس (جریاجوس) آنکونایی: ۸۶۷.
 کریتولوس (مورخ): ۱۲، ۲۷، ۲۸، ۲۹، ۳۱، ۳۵، ۴۶، ۴۹، ۶۱، ۱۳۵، ۱۶۳، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۷۰، ۱۷۷، ۱۷۸، ۶۱۴، ۶۱۵، ۶۳۶، ۷۰۳، ۷۳۷، ۷۴۸.
 کریستف: ۵۸۴.
 کریستف توپاخ ← کریستف توفن یاخ
 کریستف توفن یاخ: ۵۷۳.
 کریستوس: ۵۱۹.
 کریستین اول: ۴۰۳.
 کریم بردی خان: ۱۴۱، ۱۴۲.
 کریمی (قریمی): ۷۴۶.
 کشاف: ۶۸۵، ۶۸۷، ۶۸۳، ۶۸۳، ۷۸۳، ۷۹۰.
- کشفی: ۳۵۰، ۳۵۱.
 ککلیک مصطفی (چاووش): ۱۸۰.
 کلمان پنجم: ۱۵۱.
 کلمنت (کلمان) هفتم: ۵۷۷، ۵۹۲.
 کلودیوس پتو لومایوس ← بطلمیوس
 کمال افندی ← محمد کمال الدین افندی (پسر طاش کویر ولوزاده)
 کمال الدین کاشانی: ۷۶۳.
 کمال بیگ (سنجق بیگ پنی شهر): ۲۳۹.
 کمال بیگ (سفیر عثمانی): ۵۴۶، ۵۵۳.
 کمال پاشا (وزیر): ۶۱۵، ۷۸۱، ۷۹۶، ۷۹۷.
 کمال تبریزی (حکیم): ۷۰۰.
 کمال رییس: ۳۳، ۲۱۹، ۲۲۲-۲۲۹، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۵۱، ۴۲۲، ۴۶۳، ۵۸۳، ۶۷۳، ۶۹۶.
 کمال تبریزی (موسیقی شناس): ۷۰۷.
 کتارینی: ۳۳۲.
 کنستانتین (امپراتور): ۱۸، ۲۱، ۴۵، ۱۷۸.
 کنستانچیچ (نقاش): ۷۲۰.
 کوچک سان پاشا: ۳۲۴، ۳۲۹، ۳۳۰.
 کوچیانی ← کاجیانر
 کورنلیوس شپر: ۵۶۳.
 کورویوف: ۵۵۳.
 کوزما (کوزیم) مدیچی: ۵۴۱، ۵۴۲، ۵۹۲.
 کوسج (کوسی) خواجهزاده: ۷۷۰.
 کوسه حمزه بیگ: ۹۷.
 کونتارینی: ۱۳۶، ۲۵۰، ۵۳۵.
 کیازنا: ۵۰۳.
- گ
 گابریل دارامون: ۵۸۱.
 گابریل کولن: ۴۴۹.
 گاتلوتزیو: ۳۵، ۳۷، ۶۱.
 گاتلوتزیو ← گاتلوتزیو

- گاوری اسحاق: ۱۰۶.
 گدیک احمد پاشا (وزیر اعظم): ۳۲، ۴۴، ۵۶، ۶۰، ۷۵، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۸، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۵، ۱۱۹، ۱۳۰، ۱۳۶، ۱۴۰، ۱۴۵، ۱۴۷، ۱۵۰، ۱۵۳، ۱۶۱، ۱۷۴، ۱۸۰، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۹۲-۱۹۸، ۲۵۰، ۳۰۶، ۳۵۵، ۴۹۶، ۶۱۷، ۶۱۸، ۶۳۷، ۷۵۲، ۷۵۷، ۷۷۳.
- گدیر: ۱۸، ۲۷.
 گرگوار (بطریق): ۱۷۵.
 گرگوار مارتینوچی (کشیش): ۵۱۴، ۵۱۵، ۵۲۰، ۵۶۷، ۵۶۹.
 گرتی، لوئیجی: ۳۷۷، ۳۷۹، ۳۹۲.
 گرمانی (فرمانده ناوگان): ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۳۹، ۴۴۳.
 گرین (سفیر ونیز): ۱۳۶.
 گگاژ، ا.: ۹۰، ۱۳۵.
 گلابی پاشا: ۴۰۶.
 گل بهار خاتون (مادر بایزید دوم): ۶۳۷.
 گلپنارلی (عبدالباقی): ۳۹۷.
 گلدسته (مورخ): ۶۳۷.
 گلشاه خاتون: ۱۱۲.
 گنادیوس (جنادیوس): ۶، ۱۱، ۱۶۸، ۱۷۱، ۱۷۵، ۱۷۸.
 گواهی (تخلص یک شاعر): ۷۴۵.
 گوتروگردا: ۵۹۲.
 گوته احمد بیگ: ۱۱۰، ۲۵۶، ۵۲۴، ۵۲۵.
 گورکیوس (جورجیوس) آمیروکیس طرابوزانی
 ← یورگی آمیروکی
 گوزلجه قاسم پاشا: ۳۶۶.
 گوزلجه کاپیتان: ۴۳۶.
 گوک بیلگین (طیب) ← طیب گوک بیلگین
 گووی (داماد) سنان پاشا ← داماد سنان پاشا
 گوهرخان سلطان (دختر سلطان محمد فاتح):
۱۱۰.
 گوهر ملك سلطان: ۱۹۱.
 گیهای اوغلان: ۱۴۵.
- ل
 لاجکی ← ژروم لاجکی
 لادیسلاس: ۵۹۳.
 لادیسلاس (پادشاه لهستان): ۵۴۵.
 لادیسلاس (آنژو): ۵۳۹.
 لادیسلاس پنجم: ۵۴۴، ۵۵۰.
 لادیسلاس چهارم: ۵۴۹، ۵۹۴.
 لادیسلاس ششم: ۵۴۵.
 لادیسلاس هفتم: ۲۱۹، ۲۲۰، ۵۴۶، ۵۴۷، ۵۵۰، ۵۵۸.
 لاری: ۱۶۳.
 لازار: ۱۸، ۲۷، ۴۸، ۱۴۹.
 لاسکاریس (فرمانده): ۵۴، ۵۹.
 لافور (لافورست) «سفیر»: ۵۷۶، ۵۷۹.
 لامبرگ: ۵۶۰.
 لامعی بورسه‌ای (بورس‌های): ۶۹۶، ۷۳۵.
 لالا (الله) مصطفی پاشا: ۳۵۰، ۴۱۶، ۴۶۹.
 لایوش اول (لوی کبی): ۵۴۴، ۵۹۳.
 لایوش دوم (لوی دوم): ۳۷۲-۳۷۶، ۳۹۴، ۵۱۱، ۵۱۹، ۵۴۶، ۵۴۷، ۵۴۸، ۵۵۰، ۵۵۸، ۵۸۴، ۵۹۳.
 لایوش کبیر (آنژو): ۵۴۹.
 لطفی بیگ: ۳.
 لطفی پاشا: ۳۵۱، ۳۵۲، ۴۳۰، ۴۳۱، ۴۵۰، ۵۶۶، ۶۳۰، ۶۳۱، ۶۳۲، ۷۰۴.
 ۷۴۷، ۷۵۹.
 لطیف (لطفی) بیگ «امیر علائیه»: ۱۱۵.
 لطیفی بیگ: ۷۰۱، ۷۴۷، ۷۹۴.
 لله (لالا) محمد پاشا: ۱۰.
 لوتر (مارتین): ۳۷۸، ۵۶۱، ۵۶۲، ۵۶۳.

- ۵۸۹ .
لوچیو: ۴۸ .
لوچی لوره دانو ← یاکومولوره دانو
لودویک اسفورچه مورہ: ۲۳۶، ۲۴۹، ۵۴۰، ۵۴۱، ۵۹۲ .
لودویک (لونیچی): ← لودویک اسفورچه مورہ
لودویکوس (لودویکوس): ۴۹، ۶۰ .
لورن دوم (ڈومیدیچی): ۵۴۱، ۵۹۲ .
لوره دانو، آنتوان، امیرالبحرہ: ۲۵، ۷۵، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۳۰، ۱۳۱، ۲۳۸، ۲۳۹ .
لوکاس (حواری): ۱۷۸ .
لوکانس: ۲۸ .
لوچیو ← لودویک اسفورچه مورہ
لوی اسفورس: ۲۲۰ .
لوی اسکارامپا (کاردینال): ۴۶ .
لوی (اہل دوراس/آنژو): ۵۳۹ .
لوی دوازدهم: ۲۳۷، ۲۴۵، ۲۴۹، ۵۳۸، ۵۴۰، ۵۴۱، ۵۷۶، ۵۹۲ .
لوی دوم ← لایوش دوم
لوی دهم (پاپ): ۵۴۱ .
لوی ماوتی: ۲۴۱ .
لوی یازدهم: ۱۸۸ .
لئون دهم (پاپ): ۵۳۳ .
لئوناردو (شاهزادہ جزایر یونان): ۴۰، ۱۳۴، ۱۴۹، ۱۵۰، ۲۵۰ .
لئوناردو بولدو: ۱۲۶ .
لئوناردو توکو: ۴۳، ۴۴، ۴۸ .
لئوناردو داوینیچی: ۵۹۲ .
- ۲
ماتیاس کورون (کورون): ۸۰، ۱۲۳، ۱۳۱، ۱۵۱، ۱۹۲، ۲۱۹، ۲۳۱، ۲۴۸، ۵۱۹، ۵۳۷، ۵۳۹، ۵۴۴، ۵۴۵، ۵۴۹، ۵۹۳ .
۵۹۴ .
- ماتھوڈ پاتسی ← ماستروی پاولی درگوتزا .
ماتھوس آسانس: ۲۲، ۲۸ .
مارا (مریم سلطان): ۱۸، ۲۰، ۲۷، ۱۲۶، ۱۳۶ .
مارتن چویور: ۵۴۶ .
مارتین، اف. ر.: ۷۲۳ .
مارتینوچی ← گرگوار مارتینوچی (کشیش)
مارسل: ۵۳۴ .
مارک زالی: ۳۷۳ .
مارک (مرقس) قدیس ← سنت مارک
مارکو پولو: ۷۳۳ .
مارکو ممو: ۵۳۵ .
مارکیانوس (امپراتور): ۱۷۸ .
مارگریٹ (از خاندان لوکزامبورگ): ۵۹۳ .
ماری (دختر فیلیپ زیبا) ← ماری (ہمسر لوی کبیر)
ماری (ملکہ) و آنژو/خواہر شارل پنجم): ۵۸۴ .
ماری (ہمسر لوی کبیر): ۵۴۷، ۵۵۸، ۵۶۳ .
۵۸۴، ۵۹۳ .
ماریا (پرنسس): ۶۰ .
مارینو سیگالا (امیرالبحر): ۵۴۳ .
ماریودی ترونکی: ۱۲ .
ماستروی پاولی درگوتزا (نقاش): ۱۶۶، ۷۲۰ .
ماگزیمیلیان اول: ۵۷۵ .
ماگزیمیلیان (ماگزیمیلیان دوم/امپراتور آلمان): ۲۲۰، ۲۳۳، ۲۳۴، ۴۷۵، ۵۴۱، ۵۵۰ .
۵۷۱، ۵۷۲، ۵۷۵، ۵۹۱ .
ماکسیم مانوئل: ۱۶۸ .
ماکسیموس: ۱۷۶ .
مالقوج (ملقوج): اوغلی بالی بیگ: ۱۳۲، ۲۰۳-۲۰۷، ۲۳۲، ۲۸۱، ۲۸۶، ۳۰۴ .
۳۱۵ .
مالقوج زادہ بالی بیگ ← مالقوج اوغلی بالی

- بیگ
- مالوتزی (سفیر): ۵۷۰.
- مالی پیری: ۵۳۴.
- ماماق بیگ: ۱۴۵، ۱۴۳.
- مامای (والی): ۳۱۲.
- مامای خاصکی: ۲۱۵، ۲۱۴.
- مانوئل سوم: ۵۹۰.
- مانوئل (امپراتور): ۱۷۸.
- مانوئل (کومتوس): ۵۳۱.
- مانوئل کانتاکوزن: ۲۷، ۲۸.
- مانی: ۴۱۶.
- ماین فروبی ← منفروا
- مبارکشاه صیوفی (خطاط): ۷۳۸.
- مبارکشاه قطب: ۷۳۸.
- مبارک گری: ۵۰۰.
- مباهات تورکر (تورک-آر): ۱۷۰، ۷۹۳.
- متوکل علی الله (خلیفه عباسی): ۲۱۲.
- متوکل علی الله ابو عبدالله محمد (حکمران بنی حفص): ۴۴۹.
- متوکل علی الله ابو عمر عثمان: ۴.
- متوکل علی الله سوم (خلیفه عباسی): ۳۳۳.
- مجدلی: ۶۹۶، ۷۴۷، ۷۴۹، ۷۸۷.
- مجدلی افندی ادرنه‌ای ← منجدلی
- مجبی (تخلص سلیمان قانونی): ۴۹۲، ۶۰۹.
- محرّم (سفیر عثمانی): ۵۶۱، ۵۶۲.
- محسنه (همسر ابراهیم پاشا وزیر اعظم): ۶۲۹.
- محمد (ص): ۱۷۷، ۱۹۸، ۲۵۳، ۴۹۳، ۵۹۴.
- محمد ← سلطان محمد فاتح
- محمد (پسر امیر افلاق): ۵۱۸.
- محمد (پسر ابراهیم پاشا وزیر اعظم): ۶۲۹.
- محمد (پسر ابوسعود افندی): ۷۹۰.
- محمد (پدر ایاس پاشا وزیر اعظم): ۶۳۹.
- محمد (پسر سلیمان قانونی) ← شاهزاده محمد
- (پسر سلیمان قانونی)
- محمد (پسر قانصوغوری) ← سیدی محمد بیگ
- محمد (پسر لالا مصطفی پاشا): ۳۵۰.
- محمد (خواننده): ۷۰۹.
- محمد (پسر آمیروکیس): ۱۶۷.
- محمد (شاعر): ۷۴۴.
- محمد آغا: ۶۱۵.
- محمد آغا طرابوزانی: ۹۲.
- محمد اسروشی: ۷۶۶، ۷۹۲.
- محمد افندی: ۷۹۰.
- محمد افندی (پسر میرمحمدپاشا): ۶۲۸، ۶۳۹.
- محمد امین خان گری: ۵۹۴.
- محمد بن ابراهیم محمد بن قرامان: ۱۱۶.
- محمد بن ابوبکر (ملقب به اسلام زاده): ۷۴۸.
- محمد بن ارمغان: ۶۹۳، ۷۶۷، ۷۸۶.
- محمد بن الحاج الحسن ← محمد بن حاجی حسن بالیکیسیری
- محمد بن الیاس (تذهیب کار): ۷۲۶.
- محمد بن جعفر (صحاف): ۷۲۴.
- محمد بن حاجی حسن بالیکیسیری (قاضی عسکر): ۶۲۱، ۶۲۴.
- محمد بن سان: ۷۴۵.
- محمد بن شاهزاده شهنشاه: ۲۵۹، ۲۷۳، ۲۸۵.
- محمد بن فرامر زین علی ← ملاحسرو
- محمد بن کاتب سان قونیوی: ۷۴۶.
- محمد بن کمال (طیب اخی چلبی): ۲۷۴.
- محمد بن لطف الله ← محمد بن لطف الله آماسیایی
- محمد بن لطف الله آماسیایی (طیب): ۷۰۰، ۷۰۱.
- محمد بن مراد (سلطان محمد سوم): ۴۹۳.
- محمد بن مسعود شیرازی (علامه): ۷۶۸.
- محمد بن ملا افضل: ۲۱۱.

- محمود آغا ← زال محمود آغا
محمود بیگ: ۶۲۴.
- محمود بیگ بن تورگوت: ۱۱۹.
- محمود پاشا (وزیر اعظم): ۱۲، ۳۲، ۳۸، ۳۹، ۴۷، ۴۸، ۵۲، ۵۳، ۵۴، ۵۷، ۵۸، ۵۹، ۶۱، ۷۹، ۸۰، ۸۶، ۹۲، ۹۳، ۹۷، ۹۸، ۱۰۱، ۱۰۳-۱۰۹، ۱۱۲، ۱۱۶، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۳۵، ۱۵۸، ۱۷۴، ۱۹۳، ۱۹۸، ۱۹۴-۱۶۱۷، ۱۶۳۶، ۶۸۵، ۶۹۴، ۶۹۵، ۶۹۶، ۷۰۲، ۷۴۳، ۷۴۴، ۷۵۲، ۷۵۸، ۷۶۹، ۷۷۲، ۷۹۴.
- محمود پاشا (بیگلربیگ آتاتولی): ۱۷، ۱۸، ۲۰، ۲۲، ۲۵، ۲۷، ۲۹، ۴۰، ۳۹۹.
- محمود پاشا (والی یمن): ۴۵۸.
- محمود پاشا ولی ← محمود پاشا (وزیر اعظم)
محمود خان اول (حکمران گجرات): ۴۵۳.
- محمود دوم (پادشاه هند): ۲۱۷.
- محمود رمضان اوغلی: ۲۳۰.
- محمود سوم (حکمران گجرات): ۴۵۵، ۴۶۳.
- محمود شاه (پادشاه هند): ۲۱۱.
- محمود قنچی ← قنچی محمود
محمی الدین افندی (قاضی عسکر روم ایلی و خطاط): ۴۱۰.
- محمی الدین (خلیفه) ← خلیفه محمی الدین
محمی الدین (کمان ساز): ۷۳۲.
- محمی الدین ادرنه ای ← قاضی عسکر محمی الدین ادرنه ای
محمی الدین بن جلال (خطاط): ۷۱۲.
- محمی الدین چلبی (قاضی عسکر): ۳۶۴.
- محمی الدین رییس: ۴۲۲.
- محمی الدین عربی: ۳۳۴، ۳۳۵، ۳۴۳، ۳۴۴، ۳۵۱، ۷۶۳، ۷۶۴، ۷۶۵، ۷۹۲.
- محمی الدین محمد: ۶۹۹، ۷۰۹.
- محمی الدین محمد (حاجی آتماجه): ۷۷۳.
- محمی الدین محمد (ریاضیدان و موسیقی شناس):
۷۷۳.
- محمی الدین مهی: ۷۴۴، ۷۴۸.
- محمی الدین نیکساری: ۶۹۸.
- مراد (پسر سلیمان قانونی): ۴۷۲.
- مراد (پسر جم سلطان): ۱۸۲، ۱۹۱، ۳۶۲.
- مراد (مترجم): ۵۷۱.
- مراد (نماینده اوزون حسن): ۱۳۶.
- مراد (نوه سلیمان قانونی/سنجق بیگ مانيسا):
۴۹۳.
- مراد (ویوودا): ۵۶۴.
- مراد بن شاهزاده احمد: ۲۸۷، ۲۹۳، ۲۹۵، ۳۱۳.
- مراد بن اسحاق ← مراد بن اسحاق گرده ای
مراد بن اسحاق گرده ای: ۶۹۹، ۷۳۵.
- مراد بیگ: ۸۸، ۱۱۸، ۴۱۵، ۴۵۱.
- مراد بیگ (آق قویونلو): ۵۵، ۲۵۶، ۲۵۷، ۴۰۳، ۴۱۵، ۵۲۵.
- مراد بیگ (نوه اوزون حسن ۴): ۴۰۳، ۴۱۵.
- مراد بیگ (پاشا و بیگلربیگ یمن): ۴۵۸.
- مراد پاشا: ۷۵۲، ۷۵۸.
- مراد خداوندگار ← سلطان مراد دوم
مراد دوم ← سلطان مراد دوم
مراد سوم ← سلطان مراد دوم
مراد رییس: ۴۳۶، ۵۸۷.
- مراد رییس (سنجق بیگ قطیف): ۴۵۹، ۴۶۳.
- مرادی (شاعر): ۷۴۵.
- مرکز افندی زاده: ۶۹۷.
- مرگینانی ← علی مرگینانی
مریم سلطان ← مارا
مریم مقدس ← سنت ماری
مزید بیگ: ۵۱۰.
- مستچی زاده: ۷۹۳.
- مستقیم زاده: ۷۳۸، ۷۳۹، ۷۴۸.

- مصطفی بیگ طوسیایی ← جلال زاده قوجه
نشانی مصطفی پاشا
مصطفی پاشا: ۶۶، ۱۰۴، ۲۴۰، ۳۰۲،
۳۱۰، ۳۱۵، ۳۱۷، ۳۲۹، ۳۴۰، ۶۲۵،
۶۲۸، ۶۳۹، ۶۴۰، ۶۸۴، ۷۳۷، ۷۴۵.
مصطفی پاشا (دانشمند، خطاط): ۴۹۴.
مصطفی پاشا قزل احمدلی: ۴۴۷.
مصطفی چلبی ← مصطفی بن علی
مصطفی چلبی (صحاف): ۷۲۴.
مصطفی دَده (خطاط) پسر شیخ حمدالله:
۷۱۲، ۷۱۸.
مصطفی رکابدار: ۴۷۹.
مصطفی شرف قورداوغلی: ۳۶۹.
مصلح الدین (قاضی): ۴۱۵.
مصلح الدین بن سنان: ۷۳۵.
مصلح الدین مصطفی خواجه زاده ← خواجه زاده
مصلح الدین مصطفی
مصلح الدین رییس قورداوغلی: ۳۵۹، ۳۶۰،
۳۶۱، ۴۲۲.
مصلح الدین طنبوری: ۷۰۹.
مصلح الدین قسطلانی: ۷۶۷، ۷۷۳.
مصلح الدین قورداوغلی ← مصلح الدین رییس
قورداوغلی
مصلح الدین مصطفی (پسر خیرالدین خلیل):
۷۸۶.
مصطفک ← علی بن محی الدین محمد
مطهر ← امیر مطهر بن شرف الدین
مظفر (برادر بدیع الزمان بن حسین بایقرا): ۳۱۵.
مظفر الدین شبرازی: ۷۳۵.
مظفرخان ← امیر دو بیج مظفرخان
معارف (معروف) زاده: ۶۹۳، ۷۶۷.
معاویه: ۱۷۷.
معلم جودت: ۷۲۲، ۷۶۱.
معمار ایاس: ۷۵۹.
مستمک بالله یعقوب (خلیفه عباسی): ۳۳۳.
مسعود (برادر حکمران تلمسان): ۴۲۵.
مسیح بیگ: ۳۰۳.
مسیح پاشا: ۱۱۳، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۶۱،
۱۹۲، ۲۰۷، ۲۴۰، ۲۵۱، ۶۲۱، ۶۲۲،
۶۳۷.
مسیحی (کاتب): ۶۹۵.
مشامی قونیوی: ۷۱۰.
مشربی قلندر (قلندر مشربی): ۷۰۹.
مصربیک: ۳۶۲.
مصطفی (پسر ابوسعود افندی): ۷۹۰.
مصطفی (چنگزن): ۷۱۰.
مصطفی (خواننده): ۷۱۰.
مصطفی (پسر سلیمان قانونی) ← شاهزاده
مصطفی (پسر سلیمان قانونی)
مصطفی (سنجق بیگ): ۹۰، ۳۴۰، ۴۱۵.
مصطفی (سنجق بیگ زبید): ۴۵۷.
مصطفی ← ساعی (شاعر)
مصطفی (کدخدای صنف سوزن داران): ۸۱۵.
مصطفی شاهزاده مصطفی (پسر سلطان محمد
فاتح).
مصطفی (مأمور خرید کالا از ونیز): ۸۱۳.
مصطفی (نوه بایزید دوم): ۲۸۸.
مصطفی آغا (رکابدار) ← مصطفی رکابدار
مصطفی آغا قهوجی باشی: ۱۸۹.
مصطفی آماسیایی: ۷۱۲.
مصطفی افندی سلانیکلی (مورخ): ۴۸۳، ۴۹۳.
مصطفی بن علی (کیهان شناس): ۷۰۶، ۷۰۷،
۷۴۶.
مصطفی بیگ (قوامان اوغلی): ۱۱۳، ۱۱۴،
۱۱۹.
مصطفی بیگ (سنجق بیگ پروتزه): ۲۲۴،
۵۲۶.
مصطفی بیگ بن اسکندر پاشا: ۲۴۵.

- معمار خیرالدین بن معمار مراد: ۷۵۹، ۷۶۲.
 معمار درویش علی: ۷۶۲.
 معمارستان: ۷۴۰، ۷۵۹، ۷۶۰، ۷۶۲.
 معمار کمال الدین: ۷۶۲.
 معمار مراد: ۲۸۱، ۷۵۹.
 مغان بیگ (قبوچی باشی): ۱۸۵.
 مغول بیگ دوادار سقین: ۳۲۳، ۳۲۴، ۳۴۹.
 مفتی احمد پاشا (پسر خضربیگ): ۷۵۷.
 مفتی الثقلین ← ابن کمال
 مقالی آقشهری: ۷۱۰.
 مقامی (اهل سرز) «نوازنده»: ۷۰۹.
 مقبل (چاووش باشی): ۴۷۲.
 مقبول ابراهیم ← ابراهیم پاشا وزیر اعظم
 سلیمان قانونی»
 مقریزی: ۷۳۷.
 مقصود دف زن: ۷۰۹.
 مقصود میرزا (آق قوبلوی): ۵۲۵.
 مکرمین خلیل ینانج: ۱۶۱، ۷۳۶.
 ملا احمد (قاضی قزاقیه): ۱۶۸.
 ملا اکمل بایوردی: ۷۶۴.
 ملا الیاس: ۱۹۵.
 ملا انوری ابن عثمان ← انوری
 ملا جامی: ۱۵۸، ۷۸۲، ۷۹۲.
 ملا خنکار ← مولانا جلال الدین رومی
 ملا خسرو: ۱۶۸، ۷۷۱، ۷۷۲، ۷۷۸، ۷۹۳.
 ملازاده احمد هروی: ۷۹۳.
 ملا زیرکی (زیرقی): ۱۶۸، ۷۶۹.
 ملا طوسی ← مولانا علاء الدین طوسی
 ملا عذاری: ۷۷۴، ۷۹۴.
 ملا عرب ← علاء الدین علی (مفتی)
 ملا علی سلطان: ۷۱۹.
 ملا فناری ← ملا فناری زاده
 ملا فناری زاده ← شمس الدین محمد فناری
 ملا فتری ← شمس الدین محمد فناری
- ملا گورانی ← ملا گورانی احمد شمس الدین
 ملا گورانی احمد شمس الدین: ۷۴۴، ۷۷۱،
 ۷۹۳.
 ملا لطفی توقاتی: ۲۷۶، ۶۹۳، ۶۹۸، ۷۷۲-
 ۷۷۵، ۷۸۱، ۷۹۴.
 ملا مسکین: ۷۹۷.
 ملا یعقوب (حکیم باشی) ← یعقوب مهتدی
 ملا یغن (یگن) ← محمد بن ارمغان
 ملک احمد تبریزی (نقاش): ۷۷۲، ۷۴۰.
 ملک ارسلان بیگ: ۱۵۵.
 ملک اشرف ← جانبردی غزالی
 ملک اشرف برس بیگ: ۲۱۰.
 ملک اشرف قایتبای: ۳۵۴.
 ملک خلیل دوم: ۳۰۹، ۳۱۷.
 ملک سلیمان: ۳۱۷.
 ملک ظاهر برقوق: ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۷.
 ملک ظاهر چقماق (چخماق): ۲۱۷.
 ملک ظاهر خوشقدم: ۲۱۱.
 ملک عامر (حاکم زبید): ۴۶۲.
 الملک منصور سلطان احمد ← احمد پاشای
 خائن
 ملک مؤید شیخ (سلطان مملوکان): ۳۵۰،
 ۷۶۵.
 ملک ناصر فرج: ۲۱۰.
 ملول زاده محمد افندی: ۷۹۰.
 ملیات ← ملیات اشتوان
 ملیات اشتوان: ۵۱۳.
 ممک بیگ ← ماماق بیگ
 ممی شاه (نقاش): ۷۲۰، ۷۴۰.
 مندرس ← دوناگراتسیامندس
 منصور بیگ (نقاش): ۷۲۰.
 منفرووا (از خاندان موهشتاین): ۵۹۱.
 منگلی گری: ۱۴۰، ۱۴۳، ۱۴۴، ۲۰۲،
 ۳۶۹، ۴۹۶، ۴۹۸، ۴۹۹، ۵۰۰، ۵۵۲

- ۵۵۴ .
 موجنیگو ← پیرو موجنیگو
 موسی (نواده بایزید دوم): ۲۸۸، ۲۶۵ .
 موسی آغا: ۴۷۹ .
 موسی بیگ (پدراسکندر چلبی): ۴۱۶ .
 موسی پاشا ← قاضی زاده رومی بورسہ ای
 (بورسای).
 موسی چلبی: ۵۱۸ .
 موسی کاظم (ع) ← امام موسی کاظم (ع)
 موشہ هامون (طیب): ۶۱۱ .
 موصلویگ: ۱۱۶ .
 مولاحمد ← احمد (حمید) سلطان
 مولاحسن (حکمران تونس): ۴۲۹، ۴۴۹،
 ۴۵۰ .
 مولانا ← مولانا جلال الدین رومی
 مولانا جلال الدین رومی: ۲۹۸، ۳۴۳،
 ۳۴۴ .
 ۶۱۸ .
 مولانا حمزہ الدین (جدمادری پیرمحمدپاشا):
 ۶۲۷ .
 مولانا خیرالدین ابن الامیر المجاهد ابی یوسف
 یعقوب الترمکی ← بارباروس خیرالدین
 پاشا .
 مولانا شکرالله آماسیای ← شکرالله بن احمد
 آماسیای
 مولانا عبدالکریم: ۶۸۳ .
 مولانا علاء الدین (مشہور بہ امام علی): ۲۸۱ .
 مولانا علاء الدین طوسی: ۱۸۰، ۶۸۳، ۶۹۲،
 ۷۷۰، ۷۸۲، ۷۹۳ .
 مولانا کوسہ محی الدین: ۷۱۸ .
 مولانا محمد بن فرامرز ← ملا خسرو
 مولانا محی الدین کوسہ ← مولانا کوسہ
 محی الدین .
 مولانا مرشد عجم: ۳۱۴ .
 مولوی: ۷۰۶ .
- مؤمن بن مقبل: ۶۹۹ .
 مؤمن سینوی: ۶۹۹ .
 مونتائوس مارینیس (والی): ۵۹ .
 مؤیدزادہ عبدالرحمان افندی آماسیای: ۲۷۳،
 ۲۷۵، ۲۷۷، ۲۸۳، ۳۱۷، ۶۲۲، ۶۹۳،
 ۷۰۱، ۷۵۷، ۷۷۰، ۷۷۳، ۷۷۵، ۷۷۶،
 ۷۷۷، ۷۸۲، ۷۸۹، ۷۹۵ .
 موئیس دیرہ ← موئیس گولم دیرہ
 موئیس گولم دیرہ: ۶۹، ۹۱ .
 موئیس (ڈیودا): ۵۰۳ .
 مہرمہ (نورہ سلیمان قانونی): ۴۷۳، ۷۵۲ .
 مہرمہ (ہمسرستم پاشا): ۴۷۳، ۶۳۲، ۶۳۳،
 ۷۵۲ .
 مہری خانم (شاعرہ): ۶۹۵ .
 میخال (کومتوس): ۵۳۱ .
 میخال (والی بلگراد): ۱۷ .
 میخال اوغلی: ۲۶۷، ۳۰۰ .
 میخال اوغلی اسکندریگ: ۸۷، ۱۳۲ .
 میخال اوغلی تورہ خان لی: ۳۵۷ .
 میخال اوغلی خضریگ ← خضریگ میخال
 اوغلی
 میخال اوغلی علی بیگ: ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۶،
 ۱۳۲ .
 میخال اوغلی محمد بیگ: ۵۴۷، ۶۶۹ .
 میخایل (پدر محمود شاہ): ۶۱۴ .
 میخایل (لگوفت): ۵۰۵ .
 میخایل برانکوویچ: ۱۸ .
 میخایل بیلینسی آشچیف: ۲۲۱ .
 میخایل پالٹولوگ: ۱۱ .
 میخایل پلشچیف: ۵۵۲، ۵۹۴ .
 میختہ (امیر افلاق): ۵۱۹ .
 میر ← عماد (امیر) محمد بن حسین حسنی سیفی
 قزوینی (عماد الملک)
 میران محمد شاہ فاروقی: ۴۵۵ .

- میرجنا (میرچا): ۵۱۸، ۵۰۳.
 میرزابیگ: ۱۱۳.
 میرزا زینل (تیموری): ۱۰۷.
 میرزا سلطان علی: ۳۰۳.
 میرزا محسن بن حسین بن بایقرا: ۷۹۷.
 میرزا محمد باقر (تیموری): ۱۰۷.
 میرزا مظفر (تیموری): ۱۰۷.
 میرزا میرانشاه تیموری: ۱۰۷.
 میرزا یوسف: ۱۱۶.
 میرسید حسین خوبی: ۷۱۸، ۷۱۹.
 میرسید عمادالدین حسینی (خطاط): ۷۳۹.
 میر میراوغلی ← دلادیمیر میر میراوغلی
 میری (تخلص قاضی امرالله): ۷۸۷.
 میریم چلبی: ۶۹۸، ۶۹۹، ۷۳۵، ۷۴۵، ۷۶۷.
 میشل آبوگوییچ: ۱۸.
 میکال آنز: ۵۴۱، ۷۲۰.
 میلر، و.: ۶۱، ۵۹۱.
 میتاش: ۲۱۰.
 مینورسکی: ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۳۶.
- ن
- نمی (خلیفه): ۳۱۳.
 نجاتی (شاعر): ۱۹۱، ۲۷۷، ۶۹۴، ۷۷۷، ۷۹۵.
 نجاتی لوگال ارمیانی: ۶۲۲.
 نجم‌الدین محمود (طیب): ۷۰۰.
 نوی ← رنر
 نشانچی جلال‌زاده مصطفی بیگ ← جلال‌زاده
 قوجه‌نشانچی مصطفی پاشا
 نشانچی محمد پاشا قرامانی: ۷۵، ۷۵۸.
 نشانی (تخلص محمد پاشا قرامانی وزیر اعظم):
 ۶۱۸.
 نشری محمد افندی ادرنه‌ای (مورخ): ۲۸۱،
- ۷۰۴، ۷۰۳.
 نصرالدین محمدبیگ ذوالقدرلی: ۲۱۰.
 نصوح آغا: ۳۳۸.
 نصوح الصلاحی ← نصوحی مطرقچی
 نصوح بیگ: ۲۶۷، ۶۱۵.
 نصوح مطرقچی: ۷۰۶، ۷۱۹، ۷۳۵، ۷۳۷، ۷۴۵، ۷۴۶.
 نصیر طوسی ← خواجه نصیرالدین طوسی
 نظامی قونیوی: ۶۹۴.
 نعمت‌الله چنگی: ۷۰۹.
 نعیم (مورخ): ۷۰۹.
 نفس - زاده احمد قراحصاری: ۷۱۲، ۷۳۸.
 نقاش حیدر ← حیدر چلبی
 نقاش سنان ← سنان بیگ نقاش
 نقش علی ← علی بن الیاس بورسای
 نقاش علی بیگ: ۴۰۵، ۶۷۱.
 نگاری (حیدرنگاری) ← حیدر چلبی
 نوایی‌زاده عطایی: ۷۴۹.
 نورالدین (نورعلی) «خلیفه» ← نورعلی خلیفه
 نورالدین ساری گرز: ۲۶۹، ۲۸۲، ۷۷۳، ۷۹۵.
 نورخلیفه: ۲۹۱.
 نور دولت خان (خان کریمه): ۸۴، ۱۴۳، ۴۹۶.
 نور صوفی (فرزند ابراهیم بیگ قرمان اوغلی):
 ۱۱۵.
 نورعلی خلیفه: ۲۵۸، ۳۰۱، ۳۰۲.
 نوشیروان (قاضی): ۳۱۳.
 نورگارولا: ۵۶۰.
 نومی ← ابونومی (شریف مکه)
 نووزلیتروف (سفیر): ۵۵۴.
 نوولوس: ۱۳۱.
 نهاد سامی پنارلی: ۷۳۶.
 نهال آتسز: ۷۳۷.

- نہانی (تخلص دوراق چلی): ۷۱۰ .
 نیکلا (نماینده اوزون حسن): ۱۳۶ .
 نیکلا ارینی: ۵۵۷ .
 نیکلا فیلی (سفیر): ۵۵۶ .
 نیکلا کامپالہ: ۱۳۶ .
 نیکلا کانالہ ← کانالیس
 نیکلا کانالیس ← کانالیس
 نیکلا گالوتزیو: ۳۶، ۶۷ .
 نیکلای پنجم (باب): ۴، ۵، ۶، ۴۹، ۱۴۸ .
 نیکلا (امیر میدیلی): ۴۸ .
 نیکلا یوریسیچ: ۵۵۹، ۵۶۰ .
 نیکورزوس (نیکلا) ← نیکلا گالوتزیو
 نتاگول بساراب ← نتوگول بساراب
 نتوگول بساراب: ۵۱۷، ۵۱۸، ۵۱۹ .
- و
- وارگاس (سفیر): ۵۵۸ .
 واسکودوگاما: ۴۵۳، ۵۸۵ .
 واسیل کور: ۴، ۵۵۱ .
 واسیلی چہارم: ۵۵۳، ۵۵۴ .
 واسیلی دوم: ۵۵۵، ۵۹۴ .
 واسیلیوکوس ← یانی واسیلیوکوس
 والانتین توروک ← توروک والنبد
 والانتین (ویکت): ۵۹۲ .
 ورائجی ← ورنجی (سفیر) .
 ورنجی: ۵۶۸ .
 وریجی: ۵۷۰ .
 وصالی (شاعر): ۶۹۴ .
 وفا ← شیخ مصلح الدین وفا
 ولاد: ۵۰۳ .
 ولادچیش: ۷۸-۸۱، ۹۲، ۵۰۲ .
 ولاد کالوگارول (امیر افلاق): ۲۰۲ .
 ولادکو (برادر ہرسک زادہ احمد پاشا): ۶۳۷ .
 ولادیسلاس (لادیسلاس): ۴، ۲۰۵، ۲۴۵ .
- ۵۵۷، ۲۴۸ .
 ولادیسلاس پنجم: ۵۵۷ .
 ولادیسلاس ششم (یاگلون): ۵۵۵، ۵۵۶، ۵۵۷ .
 ولادیسلاو (برادر ہرسک زادہ احمد پاشا): ۶۳۷ .
 ولادیسلاو دوم: ۴، ۷۷، ۷۸ .
 ولادیمیر میر میراوغلی: ۶۱، ۱۴۵، ۱۷۸ .
 ولتویک: ۵۹۷ .
 وُلد (پسر علی بیگ بن شہسوار اوغلی): ۳۶۸ .
 ولی (پدر تورگوتجہ و تورگوت ریس): ۴۵۰ .
 ولی الدین افندی: ۴۷۲، ۵۱۹، ۵۹۲ .
 ولی بیگ: ۴۵۷ .
 ولی خلیفہ: ۳۹۸، ۵۲۸ .
 ولی وہاب: ۳۹۷ .
 ووچینہ (جد خادم علی پاشا): ۶۲۲ .
 ووکیچویچ: ۶۴۰ .
 ویراش خان: ۳۱۶ .
 ویکتور کاپلی (کاپلی): ۱۲۲، ۱۲۴ .
 ویلاد (ولاد): ۵۰۳، ۵۱۷ .
 ویلک اوغلی ← یورگی ویلک اوغلی .
 ویلہلم دوم: ۳۴۳، ۳۵۲ .
 ویلیہ ڈو لیل آدم: ۳۵۹ .
- ھ
- ھامر: ۱۲، ۱۷، ۲۷، ۲۸، ۲۹، ۴۷، ۴۸، ۴۹، ۵۱، ۹۰، ۹۲، ۹۳، ۱۱۷، ۱۲۵، ۱۳۵، ۱۳۶، ۲۰۷، ۲۴۹، ۲۵۱، ۲۸۸، ۴۷۲، ۴۹۳، ۶۱۴، ۶۲۱، ۶۲۸، ۶۳۶، ۶۳۷، ۶۳۹ .
 ھانری (پادشاہ اسپانیا): ۵۸۵ .
 ھانری (پادشاہ انگلستان): ← ھانری ششم
 ھانری (پادشاہ پرتقال): ۵۸۸ .
 ھانری (پادشاہ فرانسه) ← ھانری دوم
 ھانر چہارم: ۴ .

- هانری دوم: ۴۴۴، ۵۸۱، ۵۸۲، ۵۸۳، ۵۹۲.
هانری سوم: ۵۸۳.
هانری ششم: ۵۷۷.
هانری کربن: ۷۹۴.
هدایت چاووش: ۵۷۲.
هرزوک (متخصص جغرافیا): ۷۳۷.
هرسک زاده احمد بیگ ← هرسک زاده احمد پاشا
هرسک زاده احمد پاشا: ۱۶۱، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۹۵، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۱۷، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۴۵، ۲۵۱، ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۷۳، ۲۸۲، ۲۸۷، ۳۰۲، ۳۰۴، ۳۱۰، ۳۱۱، ۳۱۷، ۳۲۳، ۳۴۲، ۴۱۵، ۶۱۹-۶۲۶، ۶۲۸، ۶۳۷، ۶۳۸.
هرك (هرك) ريس: ۲۲۶، ۲۳۷، ۲۳۹.
هرستوسن تولس: ۱۱.
هشام زاده مصلح الدين: ۷۷۸.
هلن (دختر آسانس): ۱۸۸.
هماشاه (دختر شاهزاده محمد): ۴۹۴.
همایونشاه (پادشاه هند): ۴۶۲.
همدم پاشا: ۲۸۷، ۲۹۹، ۳۰۰.
هویردانسکی: ۵۱۳.
هوستونی: ۵۷۳.
هوگودومونکادا (امیر البحر): ۴۲۴.
هونید ← ژان هونید
- ی
- یاپولسکی ← ژان هونید
یادگار محمد میرزا (تیموری): ۱۰۲، ۱۱۶.
یارعلی بن سیاوش بن اورژن دیوریکلی: ۷۷۵، ۷۹۵.
یارعلی بیگ: ۵۶، ۶۰.
یازجی زاده احمد بیجان افندی: ۷۰۵.
یاسف (یسف): ۳۷۵.
یاقوت پاشا: ۷۷۵.
یاقوت مستعصمی: ۷۱۱، ۷۱۲.
یاکومولوره دانو: ۱۲۳.
یاگلون لادیسلاس: ۵۵۰، ۵۹۳.
یانقو (ماتیاس) ← ماتیاس کوروین (کورون)
یانوش زاپولیا (یاپولسکی) ← ژان زاپولیا.
یانوش سیگیسموند: ۵۲۰.
یانوش شاه ← ژان زاپولیا
یانوش ماریه: ۵۹۷.
یانوش (یحیی): ۵۱۹.
یانی (ژان): ۷۴.
یانی (یوان) واسیلیکوس (امیر ملداوی): ۵۰۷، ۵۰۸، ۵۱۸.
یاووز سلطان سلیم (سلیم اول): ۹۱، ۲۶۳، ۲۶۴، ۲۶۶، ۲۶۷، ۲۶۹، ۲۷۱-۲۷۴، ۲۸۰، ۲۸۳، ۲۸۵-۲۸۹، ۲۹۱، ۲۹۳-۲۹۷، ۲۹۹، ۳۰۰، ۳۰۲-۳۱۱، ۳۱۳، ۳۱۷-۳۱۹، ۳۲۴-۳۲۶، ۳۴۴-۳۴۸، ۳۵۲، ۳۵۴-۳۵۷، ۳۶۰، ۳۶۴، ۳۶۵، ۳۶۹، ۳۹۸، ۴۰۵، ۴۰۷، ۴۲۰، ۴۲۲، ۴۲۴، ۴۳۱، ۴۳۹، ۴۴۹، ۴۶۲، ۴۶۵، ۴۶۹، ۴۷۲، ۴۸۳، ۴۹۷، ۴۹۸، ۵۰۱، ۵۱۷، ۵۱۸، ۵۱۹، ۵۲۶، ۵۳۲، ۵۳۳، ۵۴۲، ۵۴۶، ۵۵۳، ۵۸۳، ۵۸۴، ۵۹۲، ۵۹۳، ۵۹۴، ۶۰۸، ۶۱۰، ۶۱۹-۶۲۵، ۶۲۷، ۶۲۸، ۶۳۱، ۶۳۳، ۶۳۵، ۶۳۷، ۶۳۸، ۶۳۹، ۶۴۷، ۶۶۸، ۶۷۳، ۶۷۹، ۶۹۲، ۶۹۶، ۷۰۴، ۷۰۶، ۷۰۹، ۷۲۰، ۷۲۲، ۷۲۴، ۷۳۲، ۷۳۵، ۷۳۶، ۷۳۷، ۷۴۵، ۷۵۲، ۷۵۸، ۷۵۹، ۷۷۷-۷۸۰، ۷۸۲، ۷۸۳، ۷۸۵، ۷۸۶، ۷۸۷، ۷۹۵، ۷۹۶، ۷۹۷، ۸۰۸.
یحیی افندی: ۷۳۵.

- یحیی باقر (شاعر): ۶۹۶.
- یحیی بیگ تاشلی جهای (شاعر): ۶۴۷، ۶۷۲.
- یحیی پاشا: ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۵۷.
- یحیی پاشازاده ارسلان بیگ ← ارسلان پاشا
یحیی پاشازاده
- یحیی پاشازاده بالی بیگ ← بالی بیگ یحیی
پاشازاده
- یحیی صوفی ادرنه‌ای: ۷۱۱، ۷۳۸.
- یحیی فقیه: ۷۰۲.
- یسف ناسی: ۸۰۷.
- یسف (یوسف) هامون (طیب): ۶۱۱.
- یعقوب آغا ← خادم یعقوب پاشا
- یعقوب (پدر اوروج ریس و خضریگ): ۴۱۹،
۴۴۹.
- یعقوب (پسر اوزون حسن بیگ) ← سلطان یعقوب
- یعقوب بن سیدی: ۷۴۸.
- یعقوب بیگ: ۷۲۸.
- یعقوب بیگ (آق قوینلو) ← سلطان یعقوب
- یعقوب بیگ (امیر گلیولی): ۴۳، ۵۶.
- یعقوب بیگ بن آشتین: ۱۸۲.
- یعقوب پاشا (معمار): ۲۸۴.
- یعقوب پاشا ← خادم یعقوب پاشا
- یعقوب پاشا (پسر خضریگ): ۹۱، ۲۱۳،
۲۳۲، ۲۴۸، ۷۶۷.
- یعقوب سلطان ← سلطان یعقوب
- یعقوب شاه ← سلطان یعقوب
- یعقوب مهندی (حکیم باشی): ۱۶۳.
- یعقوب هامون (حکیم): ۶۱۱.
- یکچه بیگ: ۳۹۸.
- یلدرم بایزید ← سلطان یلدرم بایزید
- ینی خان (دختر یاووز سلطان سلیم): ۳۶۸.
- یوان ← یانی و اسیلیکوس
- یوانیس اول: ۵۳۰.
- یوانیس چهارم: ۳، ۵۵، ۵۳۰، ۵۳۱.
- یوانیس (یونانیس) دوم: ۶۰، ۵۲۹، ۵۳۱.
- یوانیس سوم (کومننوس): ۱۷۸، ۵۹۰.
- یوانیس کبیر ← یوانیس چهارم
- یوانیس کومننوس چهارم ← یوانیس چهارم
- یورگا (مورخ): ۶۱۴، ۶۲۱، ۶۳۶.
- یورگی آمروک ← یورگی آمیروکی.
- یورگی آمیروکی: ۵۸، ۶۱، ۱۵۸، ۱۶۷،
۵۳۱، ۷۴۸.
- یورگی برانکوویچ (ویلیک اوغلی) ← یورگی
ویلیک اوغلی.
- یورگی ویلیک اوغلی: ۴، ۶، ۱۳، ۱۴، ۱۷،
۱۸.
- یوری (اوستا): ۱۶۲.
- یوستی آرزنتو: ۵۹۷.
- یوسف (کدخدا): ۴۵۷.
- یوسف (نی): ۶۲۶.
- یوسف بالی: ۷۷۱.
- یوسف بن جنید (ملقب به جملو سلطان): ۷۴۵.
- یوسف بن دیلت (دی لت) بالیکیسیری: ۷۴۴.
- یوسف پاشا: ۲۸۳.
- یوسف میرزا ← یوسفچه میرزا
- یوسفچه میرزا: ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۱۶، ۱۲۷.
- یوسف شابان: ۷۲۴.
- یوسف قبوچی باشی: ۲۸۳.
- یوسف میرزا (آق قوینلو): ۵۲۵.
- یوگارینی: ۶۳۶.
- یولار قسطی احمد پاشا: ۲۵۸.
- یونس (پدر ابراهیم پاشا وزیر اعظم): ۳۶۹،
۶۳۹.
- یونس ← یونس پاشا
- یونس بیگ (مترجم): ۳۳۰، ۵۶۶، ۵۹۰.
- یونس بیگ (والی عین تب «آنتب»): ۳۳۰.
- یونس پاشا: ۱۷، ۳۲۶، ۳۲۷، ۳۳۰، ۳۳۳،
۳۳۴، ۳۵۰، ۶۲۶، ۶۲۷، ۶۲۸، ۶۳۸.

یونانوس پالتولوگ: ۳۷، ۳۵.

.۶۹۵

یوان اوغلی: ۹۰.

نام اماکن، قبایل و خاندانها

۴۳۶، ۴۳۷، ۵۲۸، ۵۳۵، ۵۳۶
 آذربایجان: ۱، ۱۰۲، ۲۵۴، ۲۵۶، ۲۵۷
 ۲۹۴، ۲۹۹، ۳۰۱، ۴۰۱، ۴۰۵، ۴۱۴
 ۵۲۶، ۵۹۰، ۶۹۶، ۷۱۰، ۷۱۸، ۷۲۲
 آراس: ۱۰۲
 آراگون: ۲، ۴، ۶، ۲۲، ۳۸، ۵۹، ۶۸
 ۷۰، ۹۱، ۱۲۱، ۱۴۷، ۱۵۱، ۲۲۸
 ۲۴۳، ۵۳۶، ۵۳۸، ۵۸۵، ۵۹۱، ۶۷۱
 آراگون‌ها: ۵۹۱
 آرانیتی‌ها: ۶۴
 آرته: ۲۴
 آرکادی ← آرکادیا
 آرکادیا: ۲۴، ۲۵
 آرگوس: ۲۵، ۷۱، ۸۷، ۱۳۵
 آزوف: ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۵، ۵۴۳، ۵۵۲
 ۵۵۳
 آسیا: ۱، ۲۱۹، ۲۲۵، ۳۱۵، ۳۳۲، ۲۴۸
 ۴۹۷
 آسیای صغیر: ۱۳۶
 آسیای مرکزی: ۱۳۹، ۴۰۰، ۶۷۹

I

آت میدانی: ۲۶۴، ۴۰۸، ۴۲۸
 آتن: ۲۳، ۲۵، ۲۸، ۲۹، ۴۰، ۱۲۴، ۱۳۵، ۲۵۰
 آتنی‌ها: ۲۸
 آتولیا: ۳۹
 آتیک ← آتیکا
 آتیکا: ۳۹، ۱۳۵
 آچه (آچین): ۴۶۱، ۵۸۷
 آخایی (آخاییه): ۲۳، ۲۶، ۱۲۴
 آخاییا ← آخایی
 آخیولی: ۲۸۳، ۶۷۴
 آدا قلعه: ۴۲۶
 آدانا: ۱۸۴، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۲۳
 ۲۲۶، ۲۲۸، ۲۲۹، ۳۴۴، ۳۹۸، ۴۰۰
 ۴۱۵، ۶۷۸، ۸۰۰
 آدریاتیک: ۶۴، ۷۰، ۷۴، ۱۳۶، ۱۴۷
 ۱۴۸، ۱۴۹، ۲۵۱، ۳۰۴، ۴۳۰، ۴۳۱

- آسیای میانه: ۶۹۸، ۷۲۰، ۷۳۳.
 آغاج آیره: ۲۱۴.
 آغاج حصار: ۹۲.
 آفریقا ← آفریقا.
 آق تپه: ۴۶۷.
 آقچه حصار: ۷۲، ۹۰، ۹۱، ۱۳۳.
 آقچه قلعه: ۴۱۳.
 آقچیوم ← آکچه نوم.
 آفسرای: ۱، ۵۲، ۹۹، ۱۱۵، ۱۷۲، ۱۸۵،
 ۱۹۷، ۴۶۶، ۶۲۷، ۶۲۸، ۶۳۹، ۷۲۴،
 ۷۵۸، ۷۶۴، ۸۰۰.
 آق شهر: ۹۷، ۱۰۱، ۱۸۵، ۲۹۸، ۳۱۴،
 ۶۷۷.
 آق صو ← تاگلیامنتو.
 آق علملی: ۷۹۹، ۸۰۰.
 آق قوینلوها: ۱، ۳، ۵۴، ۵۶، ۶۰، ۶۱،
 ۹۵، ۹۶، ۱۰۰-۱۰۵، ۱۰۹، ۱۱۰،
 ۱۱۶، ۱۲۱، ۱۲۶، ۱۲۸، ۱۳۲، ۱۳۶،
 ۱۸۳، ۱۸۶، ۲۱۹، ۲۴۵، ۲۵۵، ۲۵۶،
 ۲۹۱، ۲۹۴، ۲۹۵، ۳۱۶، ۳۱۷، ۳۱۹،
 ۳۴۴، ۴۰۳، ۵۲۳، ۵۲۴، ۵۲۵، ۵۳۰،
 ۵۳۱، ۵۳۴، ۵۹۰، ۶۱۶، ۷۰۴، ۷۰۵،
 ۷۶۸.
 آق لیمان: ۱۲۸، ۱۹۷.
 آق مسجد (شهر): ۵۱۷.
 آق یازی: ۵۲.
 آکار چشمه: ۶۳۴.
 آکجه نوم (آقجه نوم) ← آکجه نوم (اقچیوم).
 آکرمان: ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۶، ۲۷۳،
 ۳۹۱، ۳۹۳، ۵۰۵، ۵۰۶، ۵۵۷.
 آل اشرف (خاندان): ۷۳۱، ۷۵۸.
 آلانیا (علاییه): ۱۱۵.
 آل آیدین (خاندان): ۷۲۸، ۷۵۸.
 آلبانی: ۲، ۳، ۵، ۶، ۷، ۲۲، ۲۵، ۲۷،
- ۶۳-۷۲، ۷۴-۷۷، ۸۲، ۹۱، ۹۷، ۱۲۱،
 ۱۲۲، ۱۲۷، ۱۳۰، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۵،
 ۱۴۷-۱۵۰، ۱۶۱، ۱۹۳، ۲۳۲، ۲۳۳،
 ۲۳۷، ۲۴۴، ۲۶۵، ۵۳۴-۵۳۷، ۶۱۵،
 ۶۱۷، ۶۱۹، ۶۲۴، ۶۲۸، ۶۳۰، ۶۳۳،
 ۶۷۷.
 آلبانیایی، آلبانیایی ها: ۲۱، ۲۳، ۲۵، ۲۷،
 ۲۸، ۷۱، ۳۸۴، ۴۲۷، ۶۳۰.
 آلبونیا: ۶۹.
 آلتون اردو (اردوی زرین): ۲، ۸۴، ۱۳۹،
 ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۵، ۴۹۶، ۴۹۷،
 ۵۵۱، ۵۵۲.
 آل تورگوت: ۹۷، ۲۸۳.
 آلتون تاش: ۲۵۹.
 آل جاندار (جندار) (خاندان): ۱، ۵۱-۵۴،
 ۱۰۰، ۱۰۲، ۴۵۱، ۵۲۳.
 آل حمید (خاندان): ۹۷.
 آل ذوالقدر (خاندان): ۱، ۱۵۴، ۱۵۵، ۲۱۰،
 ۲۱۱، ۳۰۱، ۳۱۶، ۳۲۳، ۳۴۴، ۳۵۵،
 ۳۶۸.
 آل رمضان (خاندان): ۱، ۳۴۴، ۴۰۰.
 آلسیو ← لی سوس.
 آل شیرین (خاندان): ۱۴۳، ۱۴۵، ۱۴۶،
 ۴۹۶.
 آل قرمان (خاندان): ۲، ۹۵، ۹۶، ۹۸، ۱۰۰،
 ۱۰۲، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۳، ۱۱۵، ۱۱۶،
 ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۳۶، ۱۸۳، ۲۱۰، ۲۲۷،
 ۵۲۳، ۵۳۴، ۵۹۱، ۷۲۴، ۷۲۶، ۷۵۸.
 آل عثمان (خاندان): ۷۰۲، ۷۰۳.
 آلمان (زرمین): ۲، ۴، ۶، ۶۹، ۱۳۶، ۲۲۰،
 ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۴۲، ۲۵۰، ۳۴۳، ۳۵۲،
 ۳۷۶، ۳۷۸، ۳۸۱، ۳۸۳، ۳۸۴، ۳۸۵،
 ۳۹۱، ۳۹۴، ۴۰۱، ۴۲۷، ۴۴۵، ۴۹۳،
 ۵۰۸، ۵۲۷، ۵۴۱، ۵۴۵، ۵۴۷، ۵۵۰.

،۲۲۸،۲۲۶،۲۲۵،۲۱۸،۲۱۲،۲۱۱
 ،۲۶۴،۲۶۰-۲۵۷،۲۵۴،۲۴۱،۲۳۷
 ،۲۸۸-۲۸۵،۲۸۲،۲۸۱،۲۷۳،۲۶۹
 ،۳۰۹،۳۰۷،۳۰۲،۲۹۷-۲۹۱
 ،۳۳۴،۳۲۹،۳۲۷،۳۱۹،۳۱۷-۳۱۳
 ،۳۵۸،۳۵۴،۳۵۲،۳۵۰،۳۴۹،۳۴۴
 ،۳۹۸،۳۹۴،۳۷۳،۳۶۷،۳۶۶،۳۶۱
 ،۴۱۵،۴۱۴،۴۰۸،۴۰۱،۴۰۰،۳۹۹
 ،۴۵۵،۴۵۴،۴۴۹،۴۲۷،۴۱۹،۴۱۷
 ،۵۲۹،۵۲۸،۵۲۶،۴۷۲،۴۷۱،۴۶۰
 ،۶۱۴،۶۱۰-۶۰۷،۶۰۵،۵۹۰،۵۶۷
 ،۶۲۶،۶۲۵،۶۲۱،۶۱۹،۶۱۶،۶۱۵
 ،۶۳۸،۶۳۳،۶۳۲،۶۳۱،۶۲۹،۶۲۷
 ،۶۷۳،۶۷۱،۶۶۵،۶۵۴،۶۴۲،۶۴۱
 ،۶۹۲،۶۹۰،۶۸۹،۶۸۰،۶۷۸،۶۷۷
 ،۷۳۷،۷۲۸،۷۲۶،۷۱۰،۷۰۹،۷۰۶
 ،۷۷۶،۷۷۰،۷۶۷،۷۵۴،۷۴۳،۷۴۱
 ،۸۰۴،۷۹۹،۷۹۲،۷۸۸،۷۸۲،۷۸۰
 آناروه ← عین ضربه
 آنامور: ۱۸۶، ۱۹۷.
 آنوارین ← ناوارین
 آنتیواری (بندربار فعلی): ۶۵، ۲۵۱.
 آنژو (خاندان): ۵۳۶، ۵۳۷، ۵۳۸، ۵۴۴.
 ،۵۹۳،۵۹۱،۴۵۹،۵۴۸
 آنژوون‌ها (خاندان): ۶۸، ۷۰.
 آنکارا: ۵۳، ۵۹، ۱۸۴، ۱۸۵، ۲۵۷، ۳۴۰،
 ،۷۹۲،۷۴۸،۷۲۷،۶۷۷،۶۲۵،۶۱۵
 ،۸۰۴،۸۱۰،۸۱۵.
 آنکونا: ۱۲۲، ۵۳۳.
 آنه: ۳۳۵.
 آوارین: ۲۴.
 آولونیا (آولونیه): ۱۵۰، ۱۶۱، ۴۳۱، ۴۳۷،
 ،۸۰۴،۶۳۷،۶۳۰،۶۱۷،۵۳۶
 آولونیایی: ۶۳۰.

،۵۸۲،۵۷۹-۵۷۴،۵۷۲،۵۶۳-۵۵۹
 ،۶۳۹،۵۹۴،۵۹۳،۵۹۱،۵۸۹،۵۸۴
 ،۶۶۸،۶۶۶،۶۷۴،۷۵۹.
 آلمانی، آلمانی‌ها: ۶۱، ۱۶۲، ۳۷۴، ۳۷۸،
 ،۵۸۱،۵۷۳،۵۷۰،۵۴۵،۵۰۷
 آل اورنوز (خاندان): ۶۶۹.
 آلتون اوا ← آيازمند.
 آل ملافتاری (فتری) (خاندان): ۱۰۵.
 آل میخال اوغلی (خاندان): ۶۶۹.
 آماستری ← آماصره.
 آماستریس: ۵۹.
 آماسیا: ۵۵، ۶۰، ۶۱، ۱۰۴، ۱۱۳، ۱۶۲،
 ،۲۳۳،۱۹۶،۱۹۵،۱۸۱،۱۸۰،۱۷۹
 ،۲۶۹،۲۶۷،۲۶۴،۲۶۳،۲۵۹،۲۵۸
 ،۳۰۴،۲۹۱،۲۸۶،۲۷۶،۲۷۵،۲۷۱
 ،۴۱۰،۳۵۱،۳۳۶،۳۱۶،۳۱۰،۳۰۵
 ،۴۷۳،۴۷۱،۴۷۰،۴۶۹،۴۶۶،۴۱۳
 ،۶۲۱،۶۱۰،۵۷۰،۵۶۹،۵۵۲،۵۲۸
 ،۷۰۱،۶۹۹،۶۹۲،۶۷۷،۶۳۷،۶۲۴
 ،۷۴۸،۷۴۶،۷۴۴،۷۲۲،۷۱۲،۷۰۹
 ،۷۹۶،۷۹۵،۷۸۱،۷۷۸،۷۷۶،۷۵۲
 ،۸۰۱
 آماسیا (معاهده): ۴۱۳، ۴۱۴.
 آماسیه ← آماسیا.
 آماصره: ۵۱، ۵۲، ۵۳، ۵۶، ۵۹، ۵۲۹،
 ،۷۴۸،۵۴۳
 آمد (آمد): ۲۷۸.
 آمریکا ← امریکا.
 آنتولی: ۲۲، ۳۳، ۴۲، ۴۸، ۴۹، ۵۱، ۵۴،
 ،۹۶،۹۳،۸۴،۸۲،۷۰،۶۰،۵۹،۵۶
 ،۱۱۷،۱۱۵،۱۱۱،۱۰۸،۱۰۶،۱۰۱
 ،۱۵۱،۱۳۰،۱۲۷،۱۲۵،۱۲۱،۱۱۸
 ،۱۷۲،۱۶۱،۱۵۸،۱۵۷،۱۵۴،۱۵۲
 ،۲۰۹،۱۹۸،۱۸۴،۱۸۳،۱۸۱،۱۸۰

ادرمیت: ۳۸، ۴۵، ۱۲۷.
 ادرنه: ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۴، ۱۵، ۱۶، ۲۹، ۳۵، ۳۶، ۳۸، ۴۷، ۵۸، ۶۱، ۷۸، ۸۵، ۱۰۴، ۱۱۷، ۱۱۹، ۱۷۲، ۱۷۵، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۷، ۱۹۸، ۲۰۲، ۲۰۷، ۲۳۷، ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۶۳، ۲۶۴، ۲۷۰، ۲۷۱، ۲۷۶، ۲۸۳، ۲۸۴، ۲۸۵، ۲۸۶، ۲۹۶، ۳۱۱، ۳۱۷، ۳۲۲، ۳۲۳، ۳۳۵، ۳۴۰، ۳۴۱-۳۵۲، ۳۵۸، ۳۹۵، ۳۶۷، ۴۹۳، ۵۱۹، ۵۳۱، ۵۴۴، ۵۵۶، ۵۶۵، ۵۶۸، ۶۰۱، ۶۱۴، ۶۱۵، ۶۱۸، ۶۲۱، ۶۲۸، ۶۳۴، ۶۳۵، ۶۳۹، ۶۵۸، ۶۸۳، ۶۸۹، ۷۹۴، ۷۱۱، ۷۱۸، ۷۲۸، ۷۳۶، ۷۵۲، ۷۵۴، ۷۵۵، ۷۵۸، ۷۵۹، ۷۶۰، ۷۶۶، ۷۶۹، ۷۷۱، ۷۷۳، ۷۷۴، ۷۷۶، ۷۷۷، ۷۸۰، ۷۸۱، ۷۸۲، ۷۸۶، ۷۸۷، ۷۸۸، ۸۰۴.
 ادرنه قاپی سی: ۷۶۱، ۷۸۸.
 ادینجین: ۶۹۴.
 ارتق آباد: ۱۶۲.
 ارتق اوا: ۳۵۶، ۳۶۸.
 ارجانلی: ۳۱۲.
 ارجل: ۳۸۴، ۵۶۳.
 ارجیش: ۴۰۲، ۵۲۷.
 اردبیل: ۲۵۳، ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۵۶، ۲۵۷، ۴۰۱، ۵۹۰.
 اردل: ۱۳، ۲۳۲، ۳۷۵، ۳۷۶، ۳۸۷، ۳۸۹، ۳۹۰، ۳۹۱، ۳۹۴، ۳۹۵، ۴۶۶، ۴۷۵، ۴۷۶، ۴۷۸، ۴۹۹، ۵۰۳، ۵۰۴، ۵۰۶، ۵۰۷، ۵۱۰، ۵۱۱، ۵۱۲، ۵۱۴-۵۱۷، ۵۱۹، ۵۲۰، ۵۴۷، ۵۵۰، ۵۵۶، ۵۵۸، ۵۶۷، ۵۶۹، ۵۷۰-۵۷۳، ۸۰۵.
 اردو (شهر): ۵۲۹.
 اردوی زرین ← آلتون اردو.

آیازمند (آلتون اوا = عیاض مند): ۳۸.
 آیاماورا: ۲۴، ۴۳، ۴۴، ۱۴۹، ۱۵۰، ۴۳۵.
 آیدوس: ۴۶۱.
 آیدین: ۲۵۰، ۳۶۰، ۷۳۱، ۷۷۳.
 آیدین اوغلاری ← آل آیدین.
 آیوالیق: ۳۸.

الف

ابراهیم پاشا (کاخ) ← کاخ ابراهیم پاشا
 ابراهیم پاشا (مسجد): ۷۵۲.
 ابن عمر (جزیره): ۳۰۹.
 ابوسعود (خیابان): ۷۹۰.
 اپسالا: ۳۵، ۴۷.
 اپیدامنوس: ۲۵.
 اپیر: ۴۳، ۶۳، ۱۳۵، ۱۴۹، ۵۳۶، ۶۳۰.
 اتیش: ۳۳۹، ۳۷۶، ۳۸۴، ۳۸۹، ۳۹۰، ۳۹۵، ۴۷۵، ۴۷۶، ۵۰۳، ۵۱۱، ۵۱۲، ۵۱۵، ۵۱۶، ۵۲۰، ۵۳۳، ۵۴۷، ۵۵۸، ۵۶۰، ۵۶۲، ۵۶۶، ۵۷۵، ۵۸۴، ۵۹۱، ۵۹۳، ۵۹۴، ۶۳۴، ۶۷۶، ۸۰۸، ۸۱۴.
 اتیشی ها: ۴۹۹، ۵۰۶، ۵۰۷، ۵۱۵، ۵۱۶، ۵۷۰، ۵۷۱.
 اتزک ← اوسک.
 اوتلق پلی: ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۳۲، ۱۹۵، ۵۲۳، ۵۲۴، ۷۴۳.
 ات میدانی: ۶۴۵.
 ایتین (تپه): ۱۵۳.
 اجلون (عجلون): ۳۲۷.
 اجه: ۴۷.
 احمد آباد: ۷۳۷.
 احمد بیگ (مسجد): ۷۸۳.
 احمد سوم (کتابخانه): ۲۱۷، ۷۴۱.
 اخلاط: ۴۰۲، ۵۲۷.
 ادینا: ۲۳۴.

اژه: ۶، ۳۱، ۳۳، ۳۷، ۴۴، ۴۵، ۴۶،
۱۰۳، ۱۲۷، ۲۴۳، ۴۱۹، ۴۴۱، ۴۴۳،
۵۰۹، ۵۳۶، ۵۴۳، ۶۷۴، ۸۰۱.

اسپارت (اسپارتا): ۲۱، ۲۴، ۲۵، ۲۸، ۲۶۱،
۲۹۲، ۷۳۴، ۷۸۷.

اسپانیا: ۴، ۱۳۶، ۱۹۷، ۲۱۸، ۲۲۱،
۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲۵، ۲۲۸، ۲۴۰، ۲۴۲،
۲۴۳، ۲۵۱، ۳۳۹، ۳۹۵، ۴۲۳، ۴۲۶،
۴۲۷، ۴۲۸، ۴۳۳، ۴۳۷، ۴۴۰، ۴۴۳،
۴۴۵، ۴۴۸، ۵۰۸، ۵۳۳، ۵۳۵، ۵۳۶،
۵۳۸، ۵۵۸، ۵۶۱، ۵۶۴، ۵۷۵، ۵۸۰،
۵۸۲، ۵۸۳، ۵۸۴، ۵۸۵، ۵۸۸، ۵۹۲،
۶۱۱، ۶۷۳.

اسپانیایی، اسپانیایی‌ها: ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۳،
۲۲۸، ۳۷۴، ۴۲۳-۴۲۶، ۴۲۹، ۴۳۰،
۴۳۷، ۴۴۲، ۴۴۵، ۴۴۶، ۴۵۱، ۴۵۷،
۶۱۱، ۶۷۳، ۶۷۴، ۷۹۹.

اسپیراسیتی: ۲۴۰.

استانبول: ۱، ۲، ۳، ۵، ۶، ۹، ۱۰، ۱۱،
۱۴، ۱۵، ۲۱، ۲۵، ۲۷، ۲۹، ۳۱، ۳۲،
۳۳، ۳۸، ۴۳، ۴۴، ۴۷، ۴۸، ۵۱-۵۶،
۵۸، ۵۹، ۶۱، ۶۸، ۶۸، ۷۷، ۷۸، ۷۹، ۸۲،
۸۷، ۹۸، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۸، ۱۰۹،
۱۱۰، ۱۱۳، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۱،
۱۲۴، ۱۳۰، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۷،
۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۳، ۱۴۵، ۱۴۸، ۱۵۲،
۱۵۴، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۶۱، ۱۶۲،
۱۶۵-۱۶۸، ۱۷۰-۱۷۵، ۱۷۷، ۱۷۸،
۱۸۰-۱۸۵، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۴،
۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۷، ۲۰۳، ۲۰۷، ۲۱۱،
۲۱۵، ۲۱۷، ۲۱۹، ۲۲۹، ۲۳۱، ۲۳۴،
۲۳۶، ۲۳۷، ۲۳۹، ۲۴۲-۲۴۴، ۲۵۰،
۲۶۳-۲۶۶، ۲۶۹-۲۷۴، ۲۷۷، ۲۸۴،
۲۸۸، ۲۹۳، ۲۹۶، ۳۰۴، ۳۰۸، ۳۱۰.

ارزروم: ۴۰۳، ۴۱۲، ۴۱۳، ۴۷۱، ۵۲۶،
۵۲۸، ۶۷۸، ۸۰۴، ۸۰۸، ۸۱۵.

ارس: ۳۰۴، ۳۱۰، ۴۷۱.

آرغلی (ارگلی): ۲۱۵، ۵۲۹.

ارکول: ۷۳۵.

ارگری قصری: ۹۰.

ارگلیسی: ۵۵، ۱۸۵، ۲۱۳، ۲۱۴، ۴۱۳،
۴۶۷، ۵۲۸، ۶۱۰.

ارگنی: ۳۰۹.

ارگیری: ۲۴۴.

ارلاو ← آغری.

ارمنك: ۱، ۹۷، ۱۱۱، ۱۳۶.

اروپا: ۲، ۴، ۵، ۱۶، ۳۶، ۴۷، ۱۱۶،

۱۲۱، ۱۸۶، ۱۹۲، ۱۹۷، ۲۳۵، ۲۸۵،
۳۱۵، ۳۳۹، ۳۴۸، ۳۵۰، ۳۵۱، ۳۵۴،
۳۶۲، ۳۷۱، ۳۸۵، ۴۰۱، ۴۰۸، ۴۱۲،
۴۴۳، ۴۵۳، ۴۹۷، ۵۲۷، ۵۲۸، ۵۳۲،
۵۳۳، ۵۳۴، ۵۴۱، ۵۴۲، ۵۷۶، -
۵۷۹، ۵۸۴، ۵۸۶، ۵۸۹، ۶۶۵، ۶۷۷،
۶۹۲، ۷۲۴، ۷۹۶، ۸۰۵، ۸۱۳.

اروپاییان (اروپایی‌ها): ۵۶، ۵۹، ۹۱، ۲۲۵،
۲۲۶، ۲۲۸، ۲۳۷، ۲۴۱، ۲۹۵، ۳۲۸،
۳۵۸-۳۶۱، ۳۷۲، ۴۲۴، ۴۵۰،
۴۵۸، ۵۱۸، ۵۲۳، ۵۳۱، ۵۳۲، ۵۹۰،
۸۰۴، ۸۰۸، ۸۰۹، ۸۱۴.

اریش: ۳۲۸.

اریوان ← روان.

ازبک، ازبک‌ها: ۱۴۵، ۲۹۴، ۳۱۳.

ازمیت: ۳۱، ۳۵۲، ۶۴۴، ۶۷۲، ۶۷۴.

ازمیر: ۱۰۸، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۵۲، ۲۴۹،
۲۸۱، ۴۲۰، ۷۳۴، ۸۰۴، ۸۰۹.

ازنیق (ازنیک / ایزنیق): ۷، ۵۹، ۲۸۹، ۶۲۱،
۶۹۲، ۷۲۸، ۷۴۱، ۷۵۲، ۷۶۳، ۷۶۴،

۷۶۶، ۷۹۶، ۷۹۹، ۸۰۱.

- استرگون (گران): ۳۷۸، ۳۸۰، ۳۸۸، ۳۹۴،
 ۴۹۳، ۵۵۶، ۵۶۳، ۵۶۸.
 استروما (قراصی): ۵۸، ۳۹۴.
 استریا: ۳۸۳.
 استوانی بلگراد ← استونی بلگراد.
 استونی بلگراد: ۳۷۴، ۳۷۶، ۳۸۰، ۳۸۸،
 ۳۹۴، ۵۱۱، ۵۲۰، ۵۴۷، ۵۴۸، ۵۶۸.
 اسحاق چی ← ایساقچی.
 اسحاقیه: ۴۱۵.
 اسدیہ (مدرسه): ۷۶۹.
 اسعد افندی (کتابخانه): ۷۳۷، ۷۷۵.
 اسفورجه (خاندان): ۵۴۰، ۵۹۲.
 اسکاندیناوی: ۲.
 اسکدار (اسکودار): ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۵۶،
 ۱۶۲، ۱۸۱، ۲۸۳، ۲۹۶، ۲۹۷، ۳۲۳،
 ۳۶۰، ۴۰۰، ۵۲۷، ۵۲۸، ۶۱۶، ۶۲۳،
 ۶۳۲، ۷۵۲، ۷۵۵، ۷۵۸، ۷۶۱، ۷۷۱،
 اسکلاونیا: ۱۲۹، ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۴۶،
 ۵۴۴، ۵۴۵، ۵۶۸، ۵۷۳.
 اسکلیب: ۳۱۳، ۷۸۹، ۷۹۰.
 اسکندرون: ۲۳۷، ۵۲۳، ۶۷۳.
 اسکندریہ: ۱۳۲، ۱۳۲، ۲۱۳، ۲۲۶، ۳۲۲،
 ۳۲۸، ۳۸۰، ۴۵۳، ۴۵۵، ۵۲۶، ۵۸۵،
 ۸۰۴، ۸۰۹، ۸۱۳.
 اسکندریہ آلبانی: ۷۵، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۷.
 اسکوب ← اوسکوب.
 اسکودار ← اسکدار.
 اسکوفچی: ۶۲۲.
 اسکیا: ۵۳۷.
 اسکی بیگہ: ۲۰۲.
 اسکی جامع: ۷۵۲.
 اسکی زاگاریا: ۲۷۰.
 اسکی سرای: ۱۸۲، ۲۸۳.
 اسکی فوجہ: ۱۷، ۱۷۲،
 ۳۱۱، ۳۱۵، ۳۲۳، ۳۳۰، ۳۳۲-۳۳۵،
 ۳۳۷-۳۴۰، ۳۴۲، ۳۵۱، ۳۵۳، ۳۵۴،
 ۳۵۵، ۳۵۸، ۳۵۹، ۳۶۲-۳۶۵، ۳۶۷،
 ۳۶۸، ۳۶۹، ۳۷۵، ۳۷۷، ۳۸۰، ۳۸۴،
 ۳۸۶، ۳۸۸، ۳۹۱، ۳۹۹، ۴۰۰،
 ۴۰۲-۴۰۵، ۴۰۹، ۴۱۰، ۴۱۲، ۴۱۳،
 ۴۲۴، ۴۲۵، ۴۲۷-۴۳۱، ۴۴۰، ۴۴۵،
 ۴۴۶، ۴۴۷، ۴۵۰، ۴۵۱، ۴۵۷، ۴۵۹،
 ۴۶۰-۴۶۳، ۴۶۶، ۴۶۸، ۴۶۹، ۴۷۰،
 ۴۷۵، ۴۸۱، ۴۸۲، ۴۸۳، ۴۹۲، ۴۹۴،
 ۴۹۷، ۴۹۸، ۴۹۹، ۵۰۲، ۵۱۲، ۵۱۳،
 ۵۱۸، ۵۱۹، ۵۲۷، ۵۲۸، ۵۳۳، ۵۳۴،
 ۵۳۶، ۵۴۲، ۵۴۶، ۵۵۲، ۵۵۴، ۵۵۹،
 ۵۶۰، ۵۶۱، ۵۶۲، ۵۶۵، ۵۶۶، ۵۶۸،
 ۵۷۰، ۵۷۲، ۵۷۳، ۵۷۶، ۵۷۸، ۵۸۰،
 ۵۸۲، ۵۸۴، ۵۸۷، ۵۹۱، ۶۰۱، ۶۰۶،
 ۶۰۷، ۶۰۸، ۶۱۱، ۶۱۳-۶۱۹، ۶۲۱،
 ۶۲۲، ۶۲۳، ۶۲۷، ۶۲۸، ۶۳۲، ۶۳۳،
 ۶۳۵، ۶۳۶، ۶۳۷، ۶۳۹، ۶۴۰، ۶۴۲،
 ۶۴۳، ۶۴۵، ۶۴۶، ۶۵۵، ۶۵۸، ۶۵۹،
 ۶۷۲، ۶۷۳، ۶۸۳، ۶۸۴، ۶۸۸، ۶۸۹،
 ۶۹۲، ۶۹۴، ۶۹۵، ۶۹۸، ۷۰۱، ۷۰۴،
 ۷۰۶، ۷۰۹-۷۱۲، ۷۱۸، ۷۲۰، ۷۲۲،
 ۷۲۶، ۷۲۸، ۷۳۲، ۷۳۳، ۷۳۴، ۷۴۱،
 ۷۴۳، ۷۴۸، ۷۵۲، ۷۵۵، ۷۵۸، ۷۵۹،
 ۷۶۲، ۷۶۷، ۷۶۹، ۷۷۰، ۷۷۱، ۷۷۳،
 ۷۷۵، ۷۷۶، ۷۷۸، ۷۸۳، ۷۸۵، ۷۸۷،
 ۷۸۹، ۷۹۰، ۷۹۵، ۷۹۶، ۷۹۷، ۷۹۹،
 ۸۰۱، ۸۰۳، ۸۰۴، ۸۰۵، ۸۰۸، ۸۱۴،
 ۸۱۵.
 استانکوی ← ایستانکوی.
 ۴۶۸،
 استرخان (مشرخان-حاجی طرخان): ۱۴۱،
 ۱۴۵، ۴۹۸، ۵۵۱، ۵۵۵، ۵۹۴.

- اسلاو، اسلاوها: ۳۸۴.
 اسلوون‌ها: ۳۸۴.
 السیو ← لی سوس.
 اشیلیه: ۲۲۱.
 اشتولوایسبرگ ← استونی بلگراد.
 اشتولویزبرگ ← استونی بلگراد.
 اشکانوس (اشکانس): ۸۱۵.
 اشکومی صویو: ۷۲.
 اصطخر: ۲۵۵.
 اصفهان: ۴۱۲.
 اعراب (عرب، عربها): ۱۱۸، ۱۶۲، ۲۲۸، ۴۱۶، ۴۲۵، ۴۴۲، ۴۴۹، ۴۵۰، ۴۵۳، ۴۶۲، ۴۶۹، ۵۸۵، ۵۸۶، ۷۱۱، ۷۷۰، ۸۱۳.
 آگری (آیری/آگری) «ارلاو»: ۳۹۰، ۵۱۶، ۵۷۰، ۵۷۲، ۵۷۳، ۵۸۷.
 آگری قایی (آیری قبی): ۲۶۳.
 آگری بوز (آیری و آگری بوز): ۳۶، ۳۹، ۴۰، ۴۲، ۴۸، ۱۰۳، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۸، ۱۳۱، ۱۴۹، ۱۵۲، ۱۶۱، ۲۲۸، ۴۴۳، ۴۷۶، ۵۳۵، ۵۳۶، ۵۳۷، ۶۷۳.
 آغلی‌ها (خاندان): ۴۵۰.
 آگیل (آگیل/آیل): ۳۰۸، ۳۰۹، ۶۷۹.
 آفریقا: ۱، ۲۱۹، ۲۲۱، ۲۲۳، ۲۲۵، ۳۳۲، ۳۸۴، ۴۲۰، ۴۲۳، ۴۲۶، ۴۲۷، ۴۴۳، ۴۴۵، ۴۴۹، ۵۶۳، ۵۶۴، ۵۸۴، ۵۸۵، ۶۷۸.
 افلاق: ۲، ۵، ۷، ۴۸، ۶۳، ۷۰، ۷۷، ۸۴، ۹۲، ۹۳، ۱۲۲، ۱۳۵، ۲۰۲، ۲۰۳، ۳۹۲، ۴۷۶، ۵۰۲، ۵۰۴، ۵۱۰، ۵۱۵، ۵۱۷-۵۲۰، ۵۴۴، ۵۴۶، ۵۶۵، ۵۷۴، ۶۰۵، ۸۰۸.
 افلانی: ۵۳.
 آفرنج ← اروپا.
 افس (افسوس): ۱۷۸.
 افشار: ۲۵۸.
 افیون قراحصار (افیون حصار): ۱۰۱، ۱۸۳، ۶۱۶، ۷۵۲.
 اقیانوس اطلس: ۵۸۵.
 اقیانوس هند: ۵۸۵، ۵۸۶.
 اکچه‌نوم (آچیوم): ۴۳۴.
 اکراد ← کرد.
 اکسامیلیون: ۲۹.
 آگیل ← آگیل.
 آگینه (اژینه): ۲۴۳.
 الچه حصار: ۲۷۰، ۵۱۳، ۵۶۴.
 الاشیونیه: ۵۸۵.
 الاشهر: ۷۹۹، ۸۰۰.
 البستان: ۱۵۵، ۲۵۷، ۳۰۷، ۳۱۳، ۳۳۷.
 الجزایر (الجزیره): ۱، ۴، ۲۲۳، ۴۲۳-۴۳۰، ۴۳۳، ۴۳۷، ۴۳۸، ۴۴۳، ۴۴۶، ۴۴۹-۴۵۲، ۶۷۳، ۶۷۸.
 الجزیره (جزیره) سوریه: ۲۰۹، ۲۱۷، ۳۰۷، ۳۲۷، ۳۳۲، ۳۴۴، ۳۵۰، ۴۲۲.
 الجزایری‌ها: ۴۳۸.
 ایشگرد: ۳۰۰، ۳۱۴، ۳۱۵.
 المالی: ۲۵۹.
 المفطم: ۳۲۸، ۳۲۹، ۳۳۰، ۳۵۰.
 الوق (ایلوق): ۳۰۹، ۳۷۲.
 امریکا: ۵۸۸، ۷۰۵.
 امویان (خاندان): ۲۲۱.
 امید نیک: ۴۵۳، ۵۸۵.
 امیر سلطان (مدرسه): ۷۷۰.
 امیر بخاری (مسجد): ۷۸۳.
 امیرنشین آل جاندار (جندر): ۱۲۱.
 آمین اونو: ۵۲۸.
 انجیر (دماغه): ۴۵۰.
 اندلس: ۲۱۹، ۲۲۱، ۲۲۲، ۴۲۶، ۵۸۳.

- ۵۸۵
انز (انتز): ۲، ۱۰، ۲۴، ۲۹، ۳۴، ۳۵، ۳۶، ۳۹، ۴۰، ۴۷، ۱۲۴، ۱۲۵، ۵۴۳.
انطالیہ: ۹۷، ۱۰۳، ۱۰۸، ۱۲۷، ۱۲۸، ۲۵۸، ۲۵۹، ۲۶۱، ۲۶۵، ۲۶۶، ۲۷۰، ۲۸۱، ۲۸۵، ۲۸۶، ۲۸۷، ۲۹۱، ۳۱۲، ۴۰۱، ۴۲۰، ۴۴۹، ۶۷۴، ۶۷۷.
انقلاب (کتابخانہ و موزہ): ۶۹۰، ۷۷۸.
انگروس (ہنگری) ← مجارستان.
انگلستان (انگلیس): ۲، ۳، ۴، ۲۴۲، ۳۴۹، ۴۳۹، ۵۲۳، ۵۸۰، ۵۸۲، ۵۸۴، ۵۸۹، ۸۰۶.
انگلیکان (کلیسا): ۵۸۹.
اوبہ (اوبہ) ← آغری بوز
اوترانتو: ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۶۱.
اوتلق یلی ← اوتلق یلی
اوجان: ۱۰۵، ۴۰۳.
اوجن ← اوجان
اوج آغزلی: ۱۰۶.
اوج شرفلی (مسجد): ۷۵۲، ۷۵۸.
اودین: ۲۳۵.
اوران: ۴۲۳، ۴۴۵.
اورخان غازی (مدرسه): ۶۹۲.
اورفہ: ۳۰۹، ۳۱۷، ۶۱۵.
اورقوب: ۳۰۷.
اورلا: ۱۲۸.
اورلٹان: ۵۷۶، ۵۹۲.
اورلٹان (خاندان): ۵۴۰، ۵۷۶.
اورمیہ: ۳۰۸.
اروس ← اروس.
اُروس اُوا: ۲۳۲.
اوزنجہ اُوا: ۱۹۸.
اوزنجہ خاص کُوی: ۱۰۸.
اوزون چارش: ۶۲۱، ۷۵۹.
- اُوزیر (توزیر): ۲۲۳، ۲۲۸.
اوستروویچ: ۱۴، ۲۰.
اوستیا: ۴۳۹.
اوسک: ۳۷۲، ۳۹۴، ۵۶۰، ۵۶۵.
اوسکوب (اُسکوب): ۸۶، ۵۱۹، ۶۹۴، ۸۰۴، ۴۹۶.
اوسکها: ۵۶۹.
اوشاق (شہر): ۷۳۴.
اُوفجہ بولی: ۶۶۵.
اُوکوز (بندر): ۳۶۰.
اولاخ ← افلاق
اولاخها ← والاشیها
اولاخپہ ← والاشی (افلاق)
اولگون: ۲۵۱.
اولوبات (ٹولوبات): ۸۰۰.
اولوقشلا (ٹولوقشلا): ۸۰۱.
اونا (اونہ): ۲۳۳، ۵۴۶.
اون قپانی (اسکلہ): ۸۰۴.
اونگروش (ہنگری) ← مجارستان
اون گوروس ← مجارستان
اونیہ: ۶۰.
اُویونجا قچیلار: ۷۸۹.
ایا ایرینی: ۱۷۴.
ایاس: ۲۱۳، ۴۰۰.
ایاسلو (شہر): ۸۰۰.
ایاصوفیہ (کلیسا/مسجد): ۱۷۱، ۱۷۳، ۱۷۴، ۲۱۷، ۶۰۲، ۶۵۳، ۶۸۴.
ایاصوفیہ (کتابخانہ): ۲۷، ۱۶۶، ۱۶۷، ۷۰۰، ۷۲۴، ۷۳۵، ۷۳۶، ۷۶۸، ۷۹۶.
ایاکوسک ← گونس (قلعہ)
ایاماورا (سانتاماریا) ← آیاماورا
ایبری: ۲، ۴، ۲۲۱، ۲۲۲، ۵۸۵.
ایتاق (ایتق/اعتاق): ۳۰۸، ۶۷۹.
ایتالیا: ۲، ۲۱، ۲۲، ۳۲، ۴۳، ۴۶، ۷۰.

- ایزنیق- روم: ۵۴.
ایزلا دی: ۵۴۵.
ایزورویک/ایزورویق/ایتزورویق / ←
ایتسونزو
ایزورونیک (ایزورونیک): ۸۷، ۸۸، ۲۷۰،
۳۴۰، ۳۵۶، ۴۶۸، ۵۴۶.
ایساقچی: ۲۰۲، ۴۳۶.
ایستانکوی: ۴۴، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۸۷، ۳۶۱،
۴۳۳.
ایستانوس (قورقودالی): ۲۵۹، ۲۹۲.
ایستریا: ۱۲۹، ۲۳۲، ۲۳۳-۲۳۵، ۶۷۶.
ایستفه: ۴۰.
ایشکودرا: ۶۴، ۶۵، ۷۲، ۷۵، ۷۶، ۷۷،
۸۳، ۹۲، ۱۰۳، ۱۲۲، ۱۳۲، ۱۳۳،
۱۳۶، ۱۴۵، ۱۶۱، ۵۳۵، ۶۱۹، ۶۲۲.
ایشکومی صویو ← اشکومی صویو
ایلبسن: ۷۱، ۷۲، ۹۱، ۲۴۴، ۲۵۱.
ایلخانی (ایلخانیان): ۲۵۴، ۷۱۰، ۷۱۱.
ایلگین (ایلقن): ۹۷.
ایلیریا: ۲۳۲، ۲۳۶.
ایمروز: ۲۹، ۳۲، ۳۴-۳۷، ۳۹، ۴۴-۴۷،
۱۲۴، ۵۴۳، ۶۷۳، ۷۰۳.
اینادا: ۲۷۲، ۲۸۳.
اینجه صو: ۳۰۷.
اینه آدا ← اینادا.
اینه بختی ← لپانتو.
اینه گؤل: ۵۴، ۶۱۴.
ایوب (محلہ/مسجد): ۹۳، ۱۷۴، ۲۸۳،
۳۱۵، ۴۷۲، ۴۸۱، ۶۱۳، ۶۲۴، ۶۲۸،
۶۳۰، ۶۳۴، ۶۸۴، ۷۲۳، ۷۵۷، ۸۲۸،
۷۷۱، ۷۷۳، ۷۷۷، ۷۸۵، ۷۸۶، ۷۸۹،
۸۰۹.
ایوب نشانجی سی: ۷۸۵، ۷۸۹.
ایوبی (ایوبیان): ۲۱۷، ۳۰۹، ۳۱۷.
- ۱۲۷، ۱۴۷-۱۵۳، ۱۶۱، ۱۷۵، ۱۸۰،
۱۸۲، ۱۹۰، ۱۹۳، ۱۹۴، ۲۲۰، ۲۳۴،
۲۳۶، ۲۳۷، ۳۳۹، ۴۲۰، ۴۲۹، ۴۳۱،
۴۴۳، ۴۴۴، ۴۴۵، ۵۰۸، ۵۳۱، ۵۳۲،
۵۳۷، ۵۴۰، ۵۴۱، ۵۶۳، ۵۷۷، ۵۷۸،
۵۷۹، ۶۱۷، ۷۲۰.
ایتالیایی، ایتالیایی ها: ۱۲، ۱۶۱، ۱۶۶،
۳۷۴، ۶۱۷.
ایتزورونیک (ایتزورونیک) ← ایزورونیک
ایتزو ویتزه ← سیوری حصار
ایتسونزو: ۱۳۱، ۱۳۶، ۲۳۲، ۲۳۶، ۲۴۹،
۳۷۱، ۴۳۷.
ایچل: ۹۶، ۹۹، ۱۰۱، ۱۰۳، ۱۱۰-۱۱۳،
۱۱۵، ۱۲۸، ۱۹۴، ۳۹۹، ۶۱۷.
ایران: ۱، ۱۰۲، ۱۱۳، ۱۱۸، ۱۳۹، ۲۵۳،
۲۵۴، ۲۵۷، ۲۶۰، ۲۹۴، ۲۹۸،
۳۰۶-۳۰۳، ۳۱۰، ۳۱۷، ۳۲۱، ۳۲۳،
۳۳۵، ۳۳۷، ۳۴۱، ۳۵۱، ۳۵۵، ۳۵۶،
۳۸۵، ۳۸۶، ۳۸۸، ۳۹۱، ۳۹۷، ۳۹۸،
۴۰۰-۴۰۳، ۴۰۹، ۴۱۰، ۴۱۲، ۴۱۳،
۴۱۶، ۴۱۷، ۴۲۸، ۴۲۹، ۴۶۰،
۴۶۷، ۴۶۸، ۴۷۱، ۴۷۳، ۵۲۳، ۵۲۶،
۵۲۸، ۵۴۶، ۵۵۳، ۵۶۲، ۵۶۹، ۵۷۰، ۵۸۱،
۵۸۲، ۶۱۰، ۶۲۴، ۶۲۵، ۶۲۸، ۶۲۹،
۶۳۳، ۶۳۵، ۶۳۸، ۶۳۹، ۷۰۶،
۷۱۰، ۷۲۰، ۷۲۲، ۷۳۷، ۷۳۸، ۷۴۸،
۷۶۹، ۸۰۱، ۸۰۲، ۸۰۸.
ایرانیان (ایرانی ها): ۲۶۱، ۳۲۱، ۳۶۸،
۴۰۱، ۴۱۲، ۵۲۶، ۵۲۷، ۵۲۸، ۶۲۵،
۷۱۱، ۷۲۴، ۷۳۷، ۷۷۰.
ایرن مقدس (کلیسا) ← ایا ایرینی
ایزیدر: ۳۱۴.
ایزن: ۵۶۶.
ایزنیق (ازنیک) «نقیه»: ۵۴.

- ۷۵۹، ۷۶۲، ۷۷۸، ۷۸۰، ۷۹۰.
 بتلیس (بدلیس): ۴، ۳۰۹، ۴۰۱، ۴۰۲،
 ۵۲۶، ۶۷۸.
 بجه (بجهیه): ۴۲۳، ۴۴۹.
 بیج ← باج.
 بیچکرك: ۳۸۹.
 بحرا حمر: ۳۳۲، ۴۵۲، ۴۵۴، ۴۵۵، ۴۵۸،
 ۴۶۲، ۴۶۳، ۵۰۰، ۵۰۲، ۵۸۵-۵۸۸،
 ۶۳۲، ۷۰۵.
 بحر محیط هند (جزایر): ۴۶۱.
 بحرین: ۴۵۹.
 بحیره: ۳۳۱.
 بخارا: ۴۰۰، ۵۳۲.
 بدخشان: ۴۶۰.
 برات (بلگراد آلبانی): ۲۷، ۶۷، ۶۹.
 براتزه ← برازه.
 براتزر ← پاراچه.
 براتیسلاو: ۳۷۶، ۳۷۷، ۵۲۰.
 برازه: ۶۴۰.
 براشووا: ۸۰.
 برقلاو: ۲۰۵.
 بربرها: ۲۲۸.
 برتزوج: ۵۵۶.
 برتین (بارتین): ۵۹.
 برج الاولیاء ← بغداد.
 برج البحرین: ۲۸۱.
 برجیه: ۲۱۷.
 برقیه (برکیه): ۳۳۶.
 برکه الحج: ۳۲۸، ۳۳۰.
 برگمه: ۷۳۴.
 برلین: ۱۶۶.
 برندنیزی: ۱۵۱.
 برودانو: ۲۳۸.
 بروکسل: ۵۱۱.
- اثولیا: ۱۲۷.
 ایونی (ایرنیا): ۳۲، ۱۲۸، ۱۴۹، ۵۳۵،
 ۵۹۱.
 ایونین ← ایونی.
- ب
 بابا نقاش (روستا): ۷۲۳.
 باب ذویلہ: ۳۳۱.
 بابوجه ← پابوجه.
 باج (بیج): ۵۶۰، ۸۰۱.
 بادرا: ۹۱.
 بادن: ۳۸۳.
 بار ← آنتیواری.
 باطوم: ۵۵، ۵۹، ۵۲۹، ۵۳۰.
 باغچه سرای (شهر): ۴۹۵.
 باقرکوی: ۶۱۱.
 باگراس: ۲۱۴.
 بال: ۶۳۶.
 بالاتون: ۳۹۰.
 بالانسیا ← بلنسیه.
 بالشاها (بلشها) (قوم): ۶۴.
 بالکان: ۲-۷، ۲۲، ۳۱، ۶۴، ۶۸، ۸۲، ۹۶،
 ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۵۱، ۱۵۷، ۲۰۱، ۲۶۹،
 ۲۹۱، ۵۴۳، ۵۴۴، ۶۹۶، ۷۴۷.
 بالتار: ۲۲۵، ۴۳۰.
 بالیق اوا: ۱۴۵.
 بالیق لُووا: ۴۹۷.
 بالیکیسیر: ۷۷۳، ۸۰۰.
 بانات: ۲۳۲، ۲۳۴، ۲۳۵، ۵۱۰، ۵۷۰.
 باویر: ۴، ۳۷۹.
 بایبورد (بایبورت): ۵۵، ۵۷، ۱۰۶، ۱۱۱،
 ۳۰۰، ۳۰۵، ۳۰۸، ۵۲۶.
 بایزید (مدرسه، محله و مسجد): ۱۷۴، ۲۶۳،
 ۲۷۶، ۶۰۱، ۶۹۰، ۶۹۱، ۷۵۲، ۷۵۸.

- ۲۲۸ .
 بنی بکر (طایفه): ۳۶۶ .
 بنی حفص (طایفه): ۱، ۴، ۲۱۹، ۲۲۸ .
 ۴۲۲، ۴۲۹، ۴۴۹، ۴۵۱ .
 بنی زیان (طایفه): ۱، ۴۲۳، ۴۴۹ .
 بنی طاهر (طایفه): ۴۵۵، ۴۶۲ .
 بنی مورین (طایفه): ۱، ۴، ۴۴۹ .
 بویوفچه: ۴۸۱ .
 بوتريتو: ۵۳۶ .
 بوجاق: ۵۰۶ .
 بوجاق دره: ۳۲۳ .
 بوجی ← بجیه
 بُودروم (بندر قلعه): ۴۴، ۱۵۲، ۱۵۴، ۱۶۱،
 ۱۹۲، ۳۶۱، ۴۱۹، ۴۴۹، ۶۷۴ .
 بودین: ۳۵۷، ۳۵۸، ۳۷۲، ۳۷۴-۳۷۷،
 ۳۷۹، ۳۸۰، ۳۸۱، ۳۸۴، ۳۸۶، ۳۸۸،
 ۳۹۰، ۳۹۳، ۳۹۴، ۳۹۵، ۴۷۶، ۴۹۳،
 ۵۱۲-۵۱۵، ۵۴۷، ۵۴۸، ۵۵۷، ۵۵۸،
 ۵۵۹، ۵۶۳، ۵۶۵-۵۷۰، ۵۷۲، ۵۷۴،
 ۵۷۸، ۵۸۰، ۶۶۹، ۶۷۸، ۸۰۴، ۸۱۴ .
 بُور: ۱۱۹ .
 بُورپازاری ← بُورپازاری
 بُوردانو: ۲۳۹ .
 بُوردور: ۲۵۹، ۲۹۲ .
 بُورسه (بورسا): ۸، ۳۸، ۵۳، ۵۴، ۵۸،
 ۱۰۴، ۱۱۲، ۱۷۲، ۱۸۱، ۱۸۴، ۱۹۰،
 ۱۹۱، ۱۹۵، ۱۹۶، ۲۰۹، ۲۱۵، ۲۱۸،
 ۲۵۰، ۲۶۷، ۲۸۶، ۲۸۷، ۲۸۸، ۲۹۲،
 ۲۹۳، ۲۹۸، ۳۱۱، ۳۱۲، ۳۲۳، ۵۱۹،
 ۵۴۲، ۵۵۹، ۵۹۲، ۶۰۱، ۶۲۳، ۶۳۸،
 ۶۳۹، ۶۵۸، ۶۸۹، ۶۹۴، ۷۰۲، ۷۱۱،
 ۷۱۹، ۷۲۰، ۷۲۷، ۷۲۸، ۷۳۱، ۷۳۳،
 ۷۳۸-۷۴۱، ۷۵۲، ۷۵۴، ۷۵۷، ۷۵۸،
 ۷۵۹، ۷۶۴، ۷۶۵، ۷۶۹، ۷۷۰، ۷۷۱ .
- ۳۷۹ .
 بسارایی: ۲۰۲، ۳۹۳، ۵۰۵، ۵۰۶، ۵۱۹ .
 بشیکتاش: ۱۵۴، ۴۴۱، ۴۵۰ .
 بصره: ۴۰۰، ۴۱۶، ۴۵۴، ۴۵۸، ۴۵۹،
 ۵۸۶، ۶۷۸، ۸۰۰ .
 بغاز (بغازها): ۱۳۶، ۱۷۵، ۲۳۷ .
 بغداد: ۱۷۸، ۲۵۶، ۳۶۸، ۳۸۷،
 ۴۰۰-۴۰۶، ۴۰۹، ۴۱۰، ۴۱۶، ۴۵۴،
 ۴۷۲، ۵۲۵، ۵۸۶، ۵۹۰، ۶۷۸، ۶۹۴،
 ۷۳۳، ۷۳۸، ۷۸۴، ۷۹۴، ۸۰۴، ۸۱۳ .
 بلاد ثلاثه (ایوب، گالاتا و اسکدار): ۷۷۱ .
 بلیس: ۳۲۸، ۳۵۰، ۶۲۷ .
 بلخ: ۴۰۰ .
 بلژیک: ۸۰۱ .
 بلژیکی: ۵۷۰ .
 بلغار/بلغارستان: ۸، ۷۸، ۱۳۵، ۵۱۰ .
 بلغراد: ۱۳، ۱۵، ۱۶، ۱۷، ۲۰، ۲۷، ۸۴،
 ۲۳۱، ۲۳۲، ۳۵۸-۳۵۶، ۳۶۵، ۳۶۸،
 ۳۷۱، ۳۷۲، ۳۸۱، ۳۸۹، ۴۰۰، ۴۷۶،
 ۴۸۱، ۴۸۲، ۴۸۳، ۴۹۳، ۵۱۲، ۵۱۵،
 ۵۲۰، ۵۳۰، ۵۴۴، ۵۴۵، ۵۴۷، ۵۵۴،
 ۵۵۹، ۵۶۶، ۵۷۳، ۵۷۹، ۵۸۴، ۵۹۰،
 ۶۱۵، ۶۳۶، ۶۷۱، ۸۰۴ .
 بلغراد (محلّه ای در استانبول): ۳۵۸، ۴۷۲ .
 بلغراد آلبانی ← برات .
 بلنسیه (والانسیا): ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۲۳ .
 بلوچستان: ۴۶۰ .
 بلوئیس: ۵۳۸ .
 بُن: ۲۷، ۴۷، ۱۶۱ .
 بُن (بندر): ۴۳۰ .
 بنالوقه: ۸۸، ۸۰۱ .
 بندر ← تیگلینا
 بندر بوشیر ← بوشهر
 بنی احمر (طایفه): ۲، ۴، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۲۳،

- ۶۰۵، ۵۷۴، ۵۵۷، ۵۵۵، ۵۲۰، ۵۱۸
 ۸۰۸، ۸۰۴
 بُوغریدَلَن (بُوری دَلَن) ← شاباج
 بولاق: ۳۳۰
 بولیس ← بلیس
 بولوادین: ۱۰۱، ۴۶۷
 بولی (بولی): ۵۲، ۵۳، ۵۴، ۲۶۴، ۲۶۵
 ۶۷۷، ۲۶۸
 بونیا: ۵۷۲
 بونیفاجیو: ۴۲۸
 بوهمیا (بوم): ۲، ۴، ۲۱۹، ۳۷۶، ۵۴۷، ۵۶۳، ۵۷۵، ۵۹۳، ۵۹۴
 بویانا: ۷۶، ۹۲
 بوینا ← بوینا
 بثوتیا ← بویتیا
 بویتیا (بثوتیا): ۳۹، ۱۳۵
 بوئیسلامی: ۱۸۸
 بهسنی: ۳۰۹، ۳۲۴
 بهمنیه: ۲۱۷
 بیات (طایفه): ۴۰۴
 بی اوغلی (بیگ اوغلی): ۶۳۰
 بیتلیس ← بتلیس (بدلیس)
 بیرجیق (بیره‌جق): ۱۱۷، ۵۹۰
 بیرگی: ۷۲۸
 بیزانس: ۹: ۱۱، ۲۴، ۴۲، ۴۹، ۵۶، ۵۸
 ۵۹، ۱۳۵، ۱۵۱، ۱۶۵، ۱۶۸، ۱۷۱
 ۱۷۴، ۲۱۷، ۳۳۷، ۵۲۰، ۵۷۶، ۶۱۴
 ۶۳۶، ۷۰۴، ۷۳۲، ۷۹۹
 بیزانسی / بیزانسی‌ها: ۳۴، ۴۲، ۴۷، ۵۲
 ۱۵۲، ۱۶۸، ۱۷۵، ۵۴۳، ۷۹۹
 بی بازار (بیگ بازار): ۱۰۴
 بی شهر (بیگ شهر): ۹۷، ۱۰۱، ۱۱۳، ۲۵۹
 بیله جق (بیله جی): ۷۳۳، ۸۰۰، ۸۰۱
 بیهقه: ۸۸
- ۷۷۴، ۷۸۶، ۷۸۷، ۷۹۲-۷۹۵، ۷۹۹
 ۸۰۰، ۸۱۳
 بورگانوف: ۱۸۸
 بورگز (بورگاز): ۶۷۴، ۷۵۲
 بورگنی: ۴، ۱۲۲، ۵۵۸، ۵۷۸، ۵۸۵
 بورگوس: ۲۸۱
 بورگوندی: ۵۹۰
 بورگونیا ← بورگنی
 بورگوین (خاندان): ۵۸۸
 بوروینیچ: ۶۲۵
 بُوزاق (اولک) / بُوزاقولو و منطقه و طایفه: ۱۶۲، ۲۵۸، ۳۰۶، ۳۹۸، ۴۱۵، ۴۳۶
 بُوز بازار: ۱۱۲، ۱۱۹
 بوزجاده ← بوزجه آدا
 بوزجه: ۴۲، ۴۳
 بوزجه آدا (أطه): ۳۹
 بوسنه (سُنی): ۲، ۴، ۵، ۱۸، ۲۵، ۲۷
 ۲۹، ۳۹، ۶۳، ۷۱، ۸۵-۸۹، ۹۲، ۹۳
 ۱۱۸، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۶، ۱۳۱
 ۱۳۲، ۱۳۵، ۱۷۲، ۲۳۲-۲۳۷، ۲۴۴
 ۲۴۵، ۲۴۹، ۳۵۶، ۳۵۷، ۳۵۸، ۳۶۸
 ۳۷۲، ۳۷۳، ۳۸۱، ۳۹۰، ۴۰۷، ۴۳۰
 ۵۱۳، ۵۳۴، ۵۴۴، ۵۴۷، ۵۶۴، ۵۶۵
 ۵۶۸، ۵۷۶، ۵۸۴، ۵۹۳، ۶۲۵، ۶۴۲
 ۶۶۸، ۶۶۹، ۶۷۰، ۸۰۱، ۸۱۴
 بوسنه سرای: ۷۵۲، ۸۰۴
 بوشناق (نژاد، طایفه): ۶۷۰
 بوشناق: ۶۳۲، ۶۳۴
 بوشیر ← بوشهر
 بوشهر: ۴۵۹
 بوغدان (ملاووی): ۲، ۴، ۸۱، ۱۲۹، ۱۳۹
 ۱۴۳، ۱۴۶، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۷، ۳۹۱
 ۳۹۲، ۳۹۳، ۳۹۵، ۴۳۶، ۴۷۶، ۴۹۳
 ۴۹۷، ۴۹۹، ۵۰۴-۵۰۸، ۵۱۰، ۵۱۵

- پ
- پاپوچه: ۳۸۴.
- پاتراس: ۲۱، ۲۳، ۲۶، ۱۲۴، ۲۵۰، ۴۲۷.
- پاترستان: ۱۷۸.
- پاترن‌ها: ۸۹.
- پاتموس: ۴۳۱، ۵۳۶.
- پاراجه (براتزو): ۶۳۴.
- پارگا: ۴۰۶، ۶۲۸، ۶۳۹.
- پاریس: ۲۸۴، ۴۴۹، ۷۹۴.
- پاکسوس: ۵۳۶.
- پالاتین: ۲۵۰.
- پالاتینا ← پالاتین
- پالاتینوس ← پالاتین
- پالو: ۳۰۹، ۶۷۹.
- پالوتا: ۵۷۲.
- پالتولوک (خاندان): ۱۱، ۲۱، ۱۱۷، ۶۱۵، ۶۲۱.
- پاماگریست ← فتحیه (مسجد)
- پامفیلیا: ۱۲۸.
- پاولیلی: ۸۷.
- پاویا: ۵۷۶، ۵۷۷، ۵۷۰.
- پاویه ← پاویا (جنگ)
- پایاس: ۷۵۲.
- پترونیم: ۱۵۴.
- پتروواراداین ← پتروواردین
- پتروواردین: ۳۷۳.
- پج (پجوی): ۵۶۸.
- پرتق: ۶۷۹.
- پرتقال (پرتقال): ۲، ۲۲۸، ۲۲۳، ۴۳۳، ۵۸۵، ۵۸۷، ۵۸۸، ۸۰۷.
- پرتغالی‌ها: ۴۱۶، ۴۵۳-۴۵۶، ۴۵۸، ۴۵۹، ۴۶۰، ۴۶۱، ۴۶۲، ۵۰۲، ۵۲۷، ۵۸۵-۵۸۹، ۶۳۲.
- پرتوقال ← پرتقال
- پرسبورگ ← براتیسلاو
- پره دروموس: ۱۷۶.
- پروانس: ۵۹۱.
- پره وتره: ۲۴۰، ۲۴۴، ۳۹۳، ۴۲۲، ۴۲۸، ۴۳۳-۴۳۶، ۴۳۹، ۴۴۲، ۴۴۴، ۴۴۶.
- ۵۳۶، ۵۶۴، ۶۷۴.
- پریزر (بریتزر): ۸۱۴.
- پری ولو پلوس: ۲۵.
- پشته: ۳۸۸، ۵۱۴، ۵۴۵، ۵۶۶.
- پلوپونز: ۱۳۵.
- پناریاشی: ۶۲۳.
- پنجیق: ۱۹۳.
- پندیک: ۷۹۹.
- پنون: ۴۲۳، ۴۲۶.
- پوتزاکا: ۲۴۵، ۳۸۴.
- پوتی: ۵۲۹.
- پودگراد: ۳۸۴.
- پودگوگونجه: ۳۸۴.
- پورتو: ۵۸۵.
- پوزه‌گا: ۵۶۴، ۵۶۵، ۵۶۸.
- پولاتی‌ها: ۶۴.
- پولونیا ← لهستان
- پولیا: ۱۵۰.
- پونتزا: ۴۴۴، ۴۵۱.
- پیاس: ۸۰۰، ۸۰۴، ۸۰۹.
- پیاله پاشا (مسجد): ۷۲۸.
- پیاهو: ۱۳۱.
- پیرگو: ۹۱.
- پیرلپه: ۲۳۲، ۲۴۸.
- پیروت: ۲۰۲، ۲۰۴، ۳۹۲، ۳۹۳، ۵۰۵.
- پیری پاشا (محل): ۶۲۸.
- پیزا: ۲۲۰.
- پیزرن (پتزن): ۲۰.
- پیلوس: ۲۴.

- ترجان: ۱۰۵، ۳۰۰.
 ترجیل: ۶۷۹.
 ترخال (تورخال): ۳۳۶، ۳۵۱.
 ترخاله (تری قلعه): ۴۷۶.
 ترك، تركها (ترکان): ۵، ۶، ۱۳-۱۶،
 ۲۲-۲۸، ۳۴، ۳۵، ۳۹-۴۲، ۴۶-۴۹،
 ۶۶، ۶۸-۷۲، ۷۴، ۷۶، ۸۰-۸۳،
 ۸۶-۹۲، ۱۰۶، ۱۰۸، ۱۱۵، ۱۱۸،
 ۱۲۲-۱۳۳، ۱۳۵، ۱۳۷، ۱۳۹، ۱۴۰،
 ۱۴۸-۱۵۳، ۱۵۸، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۷۲،
 ۱۷۳، ۱۷۷، ۱۹۲، ۲۰۲، ۲۲۳-۲۲۶،
 ۲۳۸-۲۴۴، ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۵۰، ۲۵۳،
 ۲۵۴، ۳۳۶، ۳۳۸، ۳۵۷، ۳۵۸، ۳۶۰،
 ۳۶۱، ۳۷۱، ۳۷۶، ۳۷۸، ۳۷۹، ۳۸۰،
 ۳۸۳، ۳۸۴، ۳۸۷، ۳۸۸، ۳۹۴، ۴۰۴،
 ۴۱۹، ۴۲۲، ۴۲۴، ۴۲۵، ۴۲۹، ۴۳۰،
 ۴۳۳-۴۳۷، ۴۳۹، ۴۴۰، ۴۴۲، ۴۴۴،
 ۴۴۶، ۴۵۶، ۴۶۰، ۴۶۲، ۴۷۸، ۴۹۲،
 ۵۱۰، ۵۱۳، ۵۱۴، ۵۱۹، ۵۳۱، ۵۳۳،
 ۵۳۴، ۵۳۵، ۵۳۷، ۵۴۳-۵۴۶، ۵۵۵،
 ۵۵۶، ۵۵۹، ۵۶۳، ۵۶۵، ۵۷۱، ۵۷۴،
 ۵۷۶، ۵۷۸-۵۸۱، ۵۸۶، ۵۹۳، ۵۹۴،
 ۶۰۳، ۶۱۶، ۶۱۸، ۷۲۲، ۷۲۳، ۷۲۴،
 ۷۲۶، ۷۲۸، ۷۳۰، ۷۳۲، ۷۳۳، ۷۹۹.
 ترکستان: ۴۰۰، ۷۳۸، ۷۹۲.
 ترکمن، ترکمن‌ها: ۶۰، ۹۸، ۱۵۶، ۲۱۱،
 ۲۵۷، ۲۶۱، ۳۳۶، ۳۵۵، ۳۶۸،
 ۳۹۸، ۴۱۵، ۵۲۹، ۵۳۰، ۷۷۱.
 ترکیه: ۳۳۳، ۶۹۳، ۷۲۳، ۷۳۱، ۷۸۵.
 ترمه: ۶۰.
 تری قلعه ← ترخاله
 تسالی: ۲۲، ۳۹، ۴۰، ۸۰.
 تعز: ۴۵۷.
 تگه: ۲۵۸، ۴۰۱.
- ت
 تاتا (تتا): ۵۷۱، ۵۷۲.
 تاتار (محل): ۳۸۸، ۳۹۵.
 تاتار بازارجیقی: ۴۹۳.
 تاتارها (قوم): ۱۴۱، ۲۶۹، ۳۷۷، ۴۹۹،
 ۵۵۱، ۶۶۸، ۷۰۳.
 تاراتتو: ۱۵۰، ۱۹۴.
 تاشلیق (طاشلیق) «مدرسه»: ۷۸۱.
 تاشوز: ۲، ۲۹، ۳۲، ۳۴-۳۷، ۴۴-۴۷،
 ۱۲۴، ۱۷۲، ۵۴۳، ۶۷۳.
 تاشلی: ۱۸۳، ۱۸۵، ۱۸۶.
 تاگلیامتور (آق ص): ۱۳۱، ۲۳۶، ۲۴۹.
 تالیا ← ایتالیا
 تامان: ۴۹۹.
 تامشوار ← تمشوار
 تانا: ۱۴۰، ۱۴۵.
 تانری داغ (تانری داغی): ۶۶۵.
 تب: ۴۰، ۱۷۸.
 تبریز: ۱۰۵، ۱۳۵، ۲۶۰، ۲۹۹، ۳۰۴،
 ۳۰۸، ۳۱۵، ۳۵۵، ۴۰۲، ۴۰۵، ۴۱۰،
 ۴۱۲، ۴۱۴، ۴۱۵، ۴۹۳، ۵۲۴، ۵۲۶،
 ۵۹۰، ۷۰۹، ۷۲۰، ۷۷۶.
 تپه دکن: ۷۷.
 تبار: ۵۶۸.
 تتمه (مدرسه): ۶۸۳-۶۸۶، ۶۹۲، ۷۵۳،
 ۷۵۴، ۷۵۶.
 تخته قلعه: ۷۲۸، ۷۴۰.
 تخته لی: ۳۶۱.
 ترانسیلوانیا (اردل): ۱۶، ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۴۵،
 ۳۷۱، ۳۷۵، ۳۸۷، ۳۹۱، ۳۹۲، ۵۱۰،
 ۵۱۱، ۵۱۳، ۵۱۹، ۵۴۶، ۵۴۷، ۵۶۷،
 ۵۶۹، ۵۷۴، ۵۷۹، ۶۶۸، ۶۷۶.
 تراونیق: ۹۳.
 تربه (قبرستان): ۷۷۳.

- تکه اوغلی (مدرسه): ۶۹۲.
تکه ایلی ← تکه لی
تکه جی (مسجد): ۷۲۸.
تکه لی: ۲۵۸.
تکیر چاپر: ۳۰۹، ۱۵۶.
تلمسان: ۴۲۶، ۴۲۵، ۴۲۴، ۴۲۳.
تمشوار: ۵۷۰، ۳۹۰، ۳۸۹، ۲۴۵، ۲۳۴.
۵۷۲، ۵۷۳، ۶۳۳، ۶۶۹، ۶۷۸.
تنه دوس (بوزجه): ۴۲.
تویقایی (محل): ۷۵۲.
تویقایی (کاخ): ۹۰، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۳۷، ۱۴۶، ۱۵۹، ۱۶۱، ۱۶۳، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۹۵، ۱۹۷، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۱۷، ۲۴۹، ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۶۱، ۲۶۴، ۲۶۷، ۲۷۴، ۲۸۱-۲۸۴، ۲۸۷، ۲۸۸، ۲۸۹، ۳۰۹، ۳۱۲، ۳۱۳، ۳۱۵، ۳۱۷، ۳۳۳، ۳۵۱، ۳۵۲، ۳۶۸، ۳۶۹، ۴۱۵، ۴۱۶، ۴۴۹، ۴۶۲، ۴۶۳، ۴۷۳، ۴۹۲، ۴۹۳، ۵۱۹، ۵۹۰، ۵۹۳، ۶۰۱، ۶۱۱، ۶۲۰، ۶۲۶، ۶۲۷، ۶۳۳، ۶۳۶، ۶۳۷، ۶۴۰، ۷۱۲، ۷۱۸، ۷۲۰، ۷۲۲، ۷۲۳، ۷۲۴، ۷۲۶، ۷۲۸، ۷۳۱، ۷۳۲، ۷۳۷، ۷۴۰، ۷۴۱، ۷۶۱، ۷۹۴، ۷۹۵، ۷۹۶.
تویقایی سرای ← تویقایی
تویهاها (طایفه): ۶۴.
توز: ۵۹۴.
تورتوم (خرطوم؟): ۴۱۳.
تورخال ← تُرخال
تورگوت/تورگوتلو (خاندان): ۱۱۳، ۱۸۳، ۲۵۸.
تورلا ← دنیستر
تورنا (نورحق): درناداغی
توسکانی: ۵۸۲، ۵۴۱.
توقات: ۵۸، ۶۱، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۴.
- ۲۵۷، ۲۵۸، ۲۶۳، ۲۹۱، ۲۹۳، ۳۳۷، ۳۵۶، ۷۸۴، ۸۰۱.
توکای (توقای): ۳۷۶، ۴۷۵، ۴۷۶، ۵۱۲، ۵۵۸، ۵۷۲، ۵۷۳.
تول: ۵۸۱.
تولوز: ۱۸۹.
تولون: ۴۴۰.
تولقبلا (تولدو): ۲۲۱.
تونسا: ۱۵، ۱۶، ۲۷، ۲۸، ۷۹، ۸۰، ۸۲-۸۵، ۹۳، ۱۳۵، ۲۰۲، ۲۳۲، ۲۴۵، ۲۶۹، ۲۸۱، ۲۸۲، ۳۵۶، ۳۵۷، ۳۵۸، ۳۶۸، ۳۷۲، ۳۷۵، ۳۷۸، ۳۸۸، ۳۹۰، ۳۹۲، ۳۹۴، ۳۹۵، ۵۰۵، ۵۱۵، ۵۴۴، ۵۷۱، ۶۷۴.
تونجه: ۲۰۷، ۲۶۴، ۷۵۵.
تونس (خلیج/دریاچه): ۴۲۲، ۴۴۹، ۶۷۸.
تونس: ۱، ۴، ۲۱۵، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۸، ۴۲۰، ۴۲۲، ۴۲۵، ۴۲۸، ۴۲۹، ۴۳۰، ۴۴۲، ۴۴۳، ۴۵۰.
تهامه: ۴۵۷.
تیر بیجه (بنی چه): ۱۵.
تیرول: ۶۱، ۵۷۵.
تیرپاندا: ۱۵۳.
تیسه: ۳۹۰.
تیگلینا: ۵۰۶.
تئویاکتوس ← لپانتو
تئودوزیا ← کفه
- ج
جاتمار ← زاتمار
جاناد: ۳۸۹.
جان فدا (تکیه/خانقاه): ۴۱۰، ۴۱۷، ۶۲۹.
جیل: ۴۵۷.
جیل المقطم ← المقطم

- جبلیه: ۲۱۵ .
جینی: ۳۱۶ .
جدہ: ۲۱۱، ۴۵۶، ۴۵۸، ۵۰۱، ۵۰۲ .
۵۸۷، ۵۸۶ .
جرہ: ۴۲۰، ۴۲۲، ۴۲۶، ۴۴۲، ۴۴۳ .
۴۴۶، ۴۴۵ .
جریگو (سریو، سریو؟): ۲۴۴ .
جزایر (دریا): ۴۳۱ .
جزایر ← الجزیرہ سوریه
جزیرہ ← الجزیرہ سوریه
جمهوری راگوسا: ۶۷، ۷۲، ۷۷، ۱۲۲،
۵۰۸، ۵۱۹، ۶۲۵، ۶۳۷، ۷۳۷، ۸۱۴ .
جمهوری فلورانس: ۲، ۴، ۱۹۰، ۲۳۵،
۲۳۶، ۵۳۲، ۵۴۱، ۵۴۲، ۵۹۲، ۵۹۳ .
۸۰۳ .
جمهوری میلان ← دوک نشین میلان
جمهوری جنووا (زن): ۲، ۳، ۱۱، ۱۲، ۴۴،
۵۲، ۱۳۹، ۲۴۲، ۴۴۰، ۴۴۲، ۵۳۲،
۵۳۴، ۵۴۳، ۷۰۴، ۷۳۷، ۸۱۳ .
جمهوری ونیز: ۲، ۳، ۴، ۶، ۲۵، ۲۸، ۳۲،
۴۱، ۴۴، ۶۵، ۶۸-۷۲، ۷۴، ۷۷، ۸۲،
۸۷، ۹۶، ۹۷، ۱۰۳، ۱۱۰، ۱۱۶،
۱۱۷، ۱۲۱-۱۲۴، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۹-
۱۳۷، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۶۶، ۲۰۳، ۲۱۸،
۲۲۰، ۲۲۴، ۲۲۶، ۲۳۱، ۲۳۵، ۲۳۶،
۲۳۷، ۲۴۰-۲۴۶، ۲۴۹، ۲۵۱، ۲۸۵،
۳۳۲، ۳۷۹، ۳۸۰، ۳۸۶، ۳۸۹، ۴۳۰،
۴۳۳، ۵۳۲-۵۳۷، ۵۴۰، ۵۴۵، ۵۶۴،
۵۶۹، ۵۸۰، ۵۸۶، ۵۹۱، ۶۳۰، ۶۳۷،
۶۷۳، ۷۰۴، ۷۲۰، ۷۲۲، ۷۳۷، ۷۹۸،
۸۰۲، ۸۰۸، ۸۱۳، ۸۱۴، ۸۱۵ .
جنوایی ہا: ۲، ۵، ۷، ۱۱، ۱۲، ۱۷، ۴۲،
۴۴، ۴۵، ۵۱، ۵۲، ۵۹، ۸۲، ۸۳،
۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۲، ۱۴۵، ۱۷۳، ۴۲۶ .
- ۴۴۲، ۴۵۰، ۴۹۶، ۵۰۵، ۵۰۹، ۵۴۲ .
۵۴۳، ۸۰۱ .
جہانگیر (مسجد): ۴۶۸ .
جیحون: ۲۹۴، ۵۲۶ .
جیزرہ: ۳۰۸، ۶۷۸ .
- ج
چاباقچور ← چپاقچور
چاتالچہ: ۷۲۳ .
چاتمار ← زاتمار
چارداق (چرداق): ۶۷۴ .
چالدران: ۲۸۵، ۳۰۰، ۳۰۱، ۳۰۲، ۳۰۴،
۳۰۶، ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۱۵، ۳۱۶، ۳۱۷،
۳۱۹، ۳۲۰، ۳۳۵، ۴۰۰، ۵۲۶، ۶۲۰،
۶۲۴، ۶۲۵، ۶۲۸، ۶۳۸، ۶۶۸، ۷۲۰،
۷۲۲، ۷۷۷ .
چاناق قلعه (داردانل): ۳۳، ۴۲، ۴۷، ۱۲۲،
۱۲۸، ۱۳۰، ۱۳۹، ۱۷۵، ۵۴۳، ۶۷۳ .
چانقری ← چنقری
چای آغزی: ۶۷۴ .
چپاقچور: ۳۰۹، ۶۷۹ .
چپق اوا: ۲۵۹ .
چپق چایی: ۲۹۳، ۳۱۳ .
چپق خان: ۶۲۲ .
چتہ: ۳۹۳، ۳۹۵ .
چرچل (شرشل): ۴۲۴، ۴۲۶، ۴۴۹ .
چرکستان: ۴۹۹ .
چرکس، چرکس ہا: ۱، ۳۳۶، ۳۵۰، ۳۵۵،
۳۶۲، ۳۶۳، ۶۲۶، ۶۲۷، ۶۳۸ .
چرموق: ۳۰۹ .
چرمیق: ۶۷۹ .
چک، چک ہا: ۱۲۹، ۲۴۸، ۳۷۴ .
چکسلواکی: ۳۷۹ .
چکمہ جی: ۲۸۱ .

- چکیا: ۵۵۸.
 چکیرگه (چقیرقه): ۷۵۲.
 چلبی محمد (مسجد، آرامگاه): ۷۲۷.
 چمیشگزک: ۵۷، ۳۰۹.
 چناردیبی: ۷۶۴.
 چنبرلی تاش: ۶۵۸، ۷۵۹.
 چندرلی (امیرنشین): ۷۸۶.
 چندرلی زاده ابراهیم پاشا (مسجد): ۷۵۲.
 چنقری (چانقری): ۲۶۵، ۷۳۸.
 چورلی (چورلی): ۷۲، ۲۷۲، ۲۷۴، ۳۴۰، ۳۶۴.
 چوروخ: ۱۰۶.
 چوروم: ۲۶۳، ۲۹۱، ۳۹۳، ۳۱۳.
 چوکورچایر: ۲۷۰.
 چهارشنبه صوی: ۹۷.
 چیچل: ۴۲۳، ۴۲۵.
 چیرمن، ۱۰۷.
 چیلیا ← کیلی (کیلیه)
 چین: ۳۴۳.
- ح
- حاجی بشیرآغا (آرامگاه): حاجی طرخان ←
 استراخان
 حبش ← حبشه
 حبشه: ۴۵۵، ۴۵۷، ۶۷۸.
 حجاز: ۱، ۱۵۴، ۱۸۴، ۲۰۹، ۲۱۷، ۲۲۶، ۳۳۲، ۳۳۴، ۳۵۰، ۴۵۴، ۴۵۵، ۵۰۰، ۷۷۸، ۵۰۱.
 حسام الدین (مدرسه): ۷۸۸.
 حسین بیگ چایری: ۲۹۹.
 حصار بیگ (مسجد): ۴۸۱.
 حصن کیفا (حصن کیف): ۸۰۰، ۳۱۷، ۰۹.
 حضرموت: ۵۸۶.
 حفص: ۷۵۲.
- حفصه خاتون (مسجد): ۷۴۰.
 حقیق ← قوج حصار
 حکاری ← ۶۷۹.
 حلب: ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۸۴، ۲۹۵، ۳۰۹، ۳۱۲، ۳۲۰-۳۲۴، ۳۲۶، ۳۳۳، ۳۴۹، ۳۵۰، ۳۵۴، ۳۵۵، ۳۶۸، ۴۰۲، ۴۰۴، ۴۱۳، ۴۲۸، ۴۵۹، ۴۶۸، ۵۰۷، ۵۲۸، ۵۸۱، ۶۱۰، ۶۲۷، ۶۷۸، ۷۳۳، ۷۶۶، ۸۰۰، ۸۰۴، ۸۰۸، ۸۱۰، ۸۱۵.
 حلبیه: ۶۰.
 حما: ۳۲۳، ۳۲۶.
 حمص: ۳۲۶.
 حمیدالی: ۱۰۱، ۲۵۸.
 حوصه (هاوسه): ۱۰۸.
- خ
- خاتونیه (مدرسه): ۶۹۲.
 خاج اوأ: ۳۹۰.
 خادم علی پاشا (مسجد): ۲۶۳.
 خاصکی خرم سلطان (آرامگاه): ۷۲۸.
 خاص کوی (خاص کوی اوزونجه اوأ): ۱۱۹، ۱۴۵، ۶۱۵، ۶۲۸.
 خاندش (خاندان): ۴۵۵، ۴۶۲.
 خان نشین کریمه: ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۵، ۲۰۲، ۴۹۵، ۴۹۶، ۵۰۰، ۵۲۲.
 خان یونس (شهر): ۳۲۸.
 ختوان: ۵۷۰.
 خدم الی: ۱۱۳.
 خراسان: ۱، ۸، ۱۰، ۱۱۲، ۱۱۸، ۳۱۵، ۴۰۲، ۴۶۰، ۵۲۳، ۵۲۶، ۵۹۰.
 خرپوت: ۲۵۷، ۳۰۹.
 خرواستان ← کرووات
 خزران (هزان): ۳۰۹.
 خزرگراد: ۶۳.

دراج: ۶۵، ۷۲، ۷۷، ۹۰، ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۵۱، ۵۳۵، ۸۰۴.
 دراوه (دراوا): ۳۷۲، ۳۸۳، ۳۸۴، ۳۸۸.
 دربند قراخان: ۴۰۳.
 دربندیه (شاخه‌ای از شیروانشاهیان): ۴۱۵.
 درجینی ← درشنی
 درشنی: ۲۰۵.
 دُرگزین: ۳۰۴، ۴۰۴.
 درگوس: ۷۶.
 درناداخی: ۲۵۷، ۳۰۷.
 دروازه اسحاق پاشا: ۲۶۳.
 دروتزگومتوا: ۶۲۲.
 دروزی (جبال): ۸۱۰.
 دروزی‌ها (طایفه): ۳۲۶.
 دَره‌لی ۱۱۱.
 دریای احمر ← بحراحمر
 دریای اژه ← اژه
 دریای جزایر ← اژه
 دریای سرخ ← بحراحمر
 دریای سفید ← مدیترانه
 دریای سیاه: ۱، ۲، ۳۳، ۵۱، ۵۲، ۵۹، ۷۸، ۸۰، ۱۳۹، ۱۴۰، ۲۰۲، ۲۷۲، ۵۰۰، ۵۲۶، ۵۲۹، ۵۳۱، ۵۴۲، ۵۴۳، ۵۵۲، ۶۷۴، ۶۸۴، ۸۰۴، ۸۱۳.
 دریای عمان: ۴۵۳، ۴۵۸، ۴۶۰، ۵۸۶، ۵۸۷، ۶۳۲، ۷۰۵.
 دریای هند ← دریای عمان
 درین: ۶۵.
 دسنا: ۵۹۵.
 دکن: ۲۱۱، ۲۱۷.
 دلویته: ۴۳۱.
 دُن: ۱۴۰.
 دنپیر: ۵۵۱، ۵۹۵.
 دنیزلی: ۷۰۷، ۷۳۳، ۷۳۴، ۷۹۹.

خضرلی (خدرلی): ۵۲.
 خلق الوال: ۴۲۲، ۴۲۳، ۴۲۹، ۴۴۹.
 خلیج: ۶۲۸، ۶۷۳.
 خلیج بصره ← خلیج فارس
 خلیج فارس: ۴۵۹، ۵۲۳، ۵۸۶، ۷۰۵.
 خنکاره چایر: ۱۵۶.
 خوارزم: ۴۶۰.
 خوی: ۳۰۰، ۴۰۳.
 خیرالدین (اسکله): ۴۴۱.

د

دارالجهاد ← بلگراد
 دارالحديث (مدرسه): ۶۸۳، ۶۸۷، ۷۵۵، ۷۷۳.
 دارالحرب: ۸۱۴.
 دارالسلام ← بودین
 دارالشفای سلیمانیه: ۶۱۲
 داردانل ← چاناق قلعه
 دارمین: ۱۳۵.
 دارنده (شهر): ۲۸۸.
 داغ‌پازاری: ۹۷.
 داگنو: ۶۵، ۹۰.
 دالماسیا (دالماسی): ۲، ۱۲۷، ۱۲۹، ۱۳۳، ۲۳۴، ۲۳۵، ۳۷۱، ۴۳۷، ۵۳۶، ۵۴۷، ۵۷۳، ۵۸۴، ۶۴۰، ۶۶۸، ۶۶۹.
 دانگین: ۴۳۹، ۴۴۰.
 دانمارک: ۲، ۳، ۴.
 داودپاشا (اسکله): ۲۷۳.
 دباغخانه (مسجد): ۷۲۷.
 دبراونیق ← جمهوری راگوسا
 دبروونیک (دوبروونیک) ← جمهوری راگوسا
 دیره: ۶۴، ۶۶، ۶۷.
 دیره بالا: ۶۶.
 دَه آغاج: ۲.

- دنیستر: ۲۰۲، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۹۳، ۵۰۶.
- دوبریچه: ۲۰۲.
- دوتیه: ۴۰۰.
- دوراس: ۵۳۹، ۵۹۱.
- دوغویایزید: ۳۰۱.
- دوقاقین‌ها (خاندان): ۶۵، ۶۸.
- دوگ نشین میلان: ۲، ۴، ۲۳، ۶۵، ۱۲۲، ۲۲۰، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۴۹، ۵۳۲، ۵۳۴، ۵۴۰، ۵۴۱، ۵۹۲، ۸۰۲.
- دولت ایوبی ← ایوبیان
- دولت عثمانی: ۱-۴، ۷، ۸، ۹، ۱۳، ۱۴، ۱۸، ۲۰، ۲۳، ۲۴، ۲۸، ۳۱، ۴۴، ۴۵، ۵۲، ۵۳، ۵۸، ۶۵، ۸۰-۸۳، ۸۶، ۹۵، ۹۷، ۱۰۰، ۱۱۳، ۱۲۲، ۱۳۲، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۲، ۱۴۹، ۱۵۲، ۱۵۹، ۱۷۲، ۱۷۶، ۱۸۱، ۱۸۵، ۱۸۸، ۱۹۳، ۲۰۱، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۱۲، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۱۸، ۲۲۰، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲۵، ۲۲۸، ۲۴۶، ۲۵۰، ۲۷۵، ۲۹۵، ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۳۲، ۳۴۴، ۳۵۴، ۳۵۹، ۳۷۶، ۳۷۷، ۳۸۵، ۳۸۶، ۳۸۹، ۳۹۱، ۳۹۲، ۳۹۸، ۴۱۰، ۴۱۶، ۴۲۴، ۴۲۷، ۴۳۱، ۴۴۱، ۴۴۳-، ۴۵۵، ۴۶۱، ۴۶۳، ۴۷۵، ۴۹۶، ۴۹۷، ۴۹۹، ۵۰۱، ۵۰۳، ۵۰۴، ۵۰۷، ۵۰۸، ۵۰۹، ۵۱۲، ۵۱۵، ۵۱۸، ۵۲۳، ۵۲۴، ۵۲۹، ۵۳۱، ۵۳۲، ۵۳۵، ۵۳۸، ۵۴۰، ۵۴۲، ۵۴۳، ۵۴۵، ۵۴۷، ۵۵۲، ۵۵۳، ۵۵۶، ۵۵۸، ۵۵۹، ۵۶۱، ۵۶۲، ۵۶۴، ۵۶۶، ۵۶۷، ۵۷۱-۵۷۴، ۵۷۷، ۵۷۹-۵۸۲، ۵۸۴، ۵۸۶، ۵۸۹، ۶۰۱، ۶۰۵، ۶۲۴، ۶۴۶، ۶۵۹، ۶۶۰، ۶۷۱، ۶۷۳، ۶۷۴، ۶۷۸، ۶۹۶، ۶۹۸، ۷۰۱، ۷۰۴، ۷۱۱، ۷۳۲، ۷۵۱، ۷۶۳، ۷۶۸، ۷۹۹، ۸۰۲، ۸۰۳، ۸۰۵، ۸۰۶، ۸۰۷.
- ۸۰۹.
- دولت صفوی ← صفویان
- دولت مرابطین: ۲۲۱.
- دولت موحدین: ۲۲۱، ۲۲۸، ۴۵۱.
- دولینه ← ایتزونتزو (ایزونزو)
- دَوَه‌چی (قبرستان): ۷۲۰، ۷۴۰.
- دَوَه‌لی حصار: ۱۱۲.
- دیاربکر: ۹۷، ۱۰۱، ۲۵۶، ۲۵۷، ۳۰۲، ۳۰۷، ۳۰۸، ۳۱۱، ۳۱۷، ۳۲۲، ۳۲۹، ۳۳۵، ۳۴۹، ۴۰۱، ۴۰۲، ۴۱۲، ۴۱۳، ۴۱۵، ۴۶۸، ۴۷۲، ۵۲۳، ۵۲۶، ۶۲۵، ۶۷۸، ۶۷۹، ۶۹۴، ۸۰۰، ۸۰۴، ۸۰۸.
- ۸۱۵.
- دیرک لَرآراسی: ۶۴۵.
- دیر کلی یِل: ۷۸۹.
- دیل: ۳۰۹.
- دیمبویچه: ۵۰۳.
- دیمه: ۶۱.
- دیمه طوقه: ۲۷۴، ۲۸۳، ۳۱۵، ۴۶۶، ۶۱۹، ۶۳۱، ۷۳۶.
- دیوان یُولی: ۷۶۲، ۷۵۹، ۶۲۲.
- دیورگیلی: ۳۰۹، ۳۱۲، ۷۷۵.
- دیوبنه: ۵۵۱.
- دی یُو (جزیره): ۴۵۵، ۴۵۶، ۴۶۰، ۴۶۲، ۵۸۶.
- ذ
- ذوالقدر (امیرنشین، ولایت): ۱، ۱۶۳، ۲۵۷، ۲۸۵، ۲۹۹، ۳۰۶، ۳۰۷، ۳۱۶، ۳۵۱، ۳۵۴، ۳۵۵، ۳۹۹، ۴۰۱، ۶۲۰.
- ذوالقدر قره‌سی: ۴۰۰.
- ذوالقدرلی (ذوالقدریه): ۲۲۳، ۲۲۸، ۴۰۳، ۶۳۸، ۶۷۸.
- ذوالقدری‌ها: ۱۵۵، ۱۵۶، ۲۱۲، ۳۶۸.

- رومانی: ۲، ۵۱۰، ۵۱۷.
- روم ایلی: ۱۶، ۱۷، ۲۷، ۲۸، ۳۵، ۳۶، ۴۷، ۴۸، ۵۴، ۵۸، ۶۱، ۷۸، ۸۳، ۸۴، ۸۵، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۷، ۱۳۲، ۱۸۱، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۸۹، ۲۶۹، ۲۷۰، ۲۷۱، ۲۷۳، ۲۷۴، ۲۸۱، ۲۸۲، ۲۹۱، ۲۹۶، ۲۹۷، ۳۰۲، ۳۰۳، ۳۰۷، ۳۱۵، ۳۱۶، ۳۲۳، ۳۲۴، ۳۲۹، ۳۳۷، ۳۴۰، ۳۴۲، ۳۶۴، ۳۶۸، ۳۷۱، ۳۷۲، ۳۷۳، ۳۸۷، ۳۹۱، ۳۹۴، ۴۱۰، ۴۱۲، ۴۲۲، ۴۴۱، ۴۵۶، ۴۶۷، ۴۷۲، ۵۱۷، ۵۱۸، ۵۶۶، ۶۰۵، ۶۰۷، ۶۰۸، ۶۱۵، ۶۱۹، ۶۲۱-۶۲۶، ۶۲۸، ۶۲۹، ۶۳۳-۶۳۹، ۶۴۲، ۶۴۷، ۶۶۵، ۶۶۹، ۶۷۰، ۶۷۴، ۶۷۷، ۶۷۸، ۶۸۰، ۶۸۲، ۶۸۹، ۶۹۰، ۶۹۲، ۶۹۴، ۶۹۶، ۷۵۸، ۷۷۶، ۷۷۷، ۷۸۰، ۷۸۹، ۸۰۱، ۸۰۴، ۸۱۴.
- روم ایلی حصار: ۷۵، ۱۶۱، ۶۱۷.
- روم شرقی (بیزانس): ۷، ۱۵۷.
- رومی، رومی‌ها (رومیان): ۶، ۷، ۱۱، ۱۲، ۲۸، ۳۹، ۵۴، ۱۱۷، ۱۲۳، ۱۳۰، ۱۳۵، ۱۴۵، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۸، ۱۷۱، ۱۷۳، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۸، ۲۴۲، ۲۸۴، ۴۰۶، ۴۲۷، ۵۱۹، ۶۱۶، ۶۲۳، ۶۲۸، ۶۳۶، ۶۹۸، ۷۱۹، ۷۶۷، ۷۶۸، ۷۷۰، ۷۷۳.
- رومیہ ← روم
- رومیہ صغرا: ۶۱.
- رُها: ۳۱۷.
- اورفہ ← اورفا
- ریچارد/ریشارد (خاندان): ۳.
- ریدانیہ (ردانیہ): ۳۲۸، ۳۳۰، ۳۵۰، ۳۵۸، ۳۶۳، ۶۰۹، ۶۲۶، ۶۲۷.
- ریزہ: ۵۲۶.
- ر
- راتیسبون: ۳۷۹.
- راخاس: ۵۴۵.
- رادیمین: ۲۰۶.
- راگوسا ← جمہوری راگوسا
- راگوسایی‌ها: ۷۱.
- رچیو: ۴۲۹، ۴۳۹، ۴۴۵.
- رستم پاشا (مسجد جامع): ۶۳۳، ۷۲۸، ۷۵۲.
- رشچوق: ۶۷۴.
- رُن: ۹۱.
- روان: ۱۹۸، ۴۱۳، ۴۷۱، ۷۳۷.
- رُود (رُد): ۵۴۵.
- رود نیک (باج/بیج): ۲۰، ۸۰۱.
- رُودو: ۶۳۴.
- رودوس: ۴۰، ۴۴، ۴۵، ۴۶، ۴۹، ۹۷، ۱۰۳، ۱۰۸، ۱۱۲، ۱۱۶، ۱۱۸، ۱۲۶-۱۲۸، ۱۳۶، ۱۴۹، ۱۵۱-۱۵۴، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۹۱، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۳۷، ۲۳۹، ۲۴۲، ۲۴۴، ۲۶۶، ۲۸۱، ۲۸۶، ۲۸۸، ۳۳۹، ۳۵۱، ۳۵۲، ۳۵۸-۳۶۲، ۳۶۴، ۳۶۵، ۳۶۶، ۳۶۹، ۴۰۰، ۴۲۰، ۴۳۸، ۴۴۶، ۴۴۹، ۴۵۱، ۴۶۳، ۴۹۳، ۵۱۷، ۵۲۷، ۵۵۴، ۵۹۰، ۶۲۱، ۶۷۱، ۶۷۳، ۶۷۴.
- رُودوسی‌ها: ۲، ۱۴۱، ۲۲۰، ۲۲۱، ۴۹۹-۵۵۶، ۵۹۴، ۵۹۵.
- روسبہ: ۱۳۹، ۱۴۳، ۵۵۳، ۵۵۴، ۸۰۳، ۸۰۶.
- رُم (روم): ۱، ۶، ۱۱، ۲۴، ۲۸، ۵۱، ۵۶، ۶۰، ۶۱، ۷۲، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۶۲، ۱۷۱، ۱۷۵، ۱۷۹، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۲، ۲۱۷، ۲۵۸، ۳۱۴، ۳۱۵، ۳۴۹، ۳۵۰، ۴۳۹، ۵۷۱، ۵۷۵، ۶۲۳، ۷۰۳، ۷۲۶، ۷۲۷.

- ز
- زابلستان: ۴۶۰.
- زاتمار: ۴۷۵، ۴۷۶، ۵۷۲، ۵۷۳.
- زاجسنه: ۳۸۴.
- زادینه: ۲۳۵.
- زارا: ۲۳۵.
- زاگرای ینی جه: ۲۵۸.
- زاکاریا (ساکاریا): ۶۵.
- زاگرب: ۳۸۴.
- زاگلیا ← زاتا.
- زامانتی: ۱۵۵، ۱۶۲.
- زاتا: ۲۳، ۱۴۹، ۱۵۰، ۲۳۶، ۲۴۳، ۲۵۰، ۴۷۷.
- زبید: ۴۵۶، ۴۵۷، ۴۶۲.
- زریق: ۳۰۹.
- زملین ← زمون.
- زمندو ← زامانتی.
- زمون: ۳۵۷، ۴۷۶، ۵۱۵، ۵۴۷، ۵۷۳.
- زنجیرلی: ۷۲۷، ۷۶۴.
- زنجیرلی قویو: ۶۲۷.
- زنشبو ← ناوارین.
- زونگول داغ: ۵۹.
- زیبس ← اردل.
- زیتینلیق (زیتونستان): ۱۷۴.
- زیدیه (خاندان): ۴۵۷، ۴۵۸، ۴۶۱.
- زیرق (مسجد): ۶۹۲.
- زیله: ۷۳۴.
- زینی لر (زینی‌ها): ۷۹۳، ۷۹۴، ۷۹۵.
- زیهنه (زیخنه): ۳۶، ۴۷.
- س
- ساردنی: ۴۲۸، ۴۴۰، ۴۴۴.
- ساری بایزید (مسجد): ۷۹۳.
- ساسنگه (قصص): ۱۸۸.
- ساسون: ۳۰۹.
- سافران بولی (زعفران بولی): ۵۳.
- ساقز: ۲، ۵، ۳۷، ۴۴، ۴۶، ۵۰۸، ۵۰۹، ۵۱۰، ۵۳۲، ۵۴۳، ۶۷۳، ۷۳۳.
- ساکسنی (ساکسونی): ۵۶۱.
- ساکسونها: ۵۶۹.
- سلامین: ۴۱.
- سالف ← سلیف.
- ساماکو (سمکو): ۱۹۳.
- سامسون: ۵۱، ۲۵۴.
- سانتاماریا ← آیامورا.
- سانتامورا: ۴۳، ۱۴۹، ۲۴۴، ۲۴۶، ۵۹۱.
- ساوا (ساوو): ۱۶، ۸۵، ۳۵۷، ۳۶۸، ۵۴۶.
- ساووا: ۱۸۷، ۴۳۹، ۵۴۴.
- سبین ← هرمانشتاد.
- سپته بغازی: ۲۲۵.
- ستزولناک ← سولنوک.
- سچاو (صوچی اوا): ۳۹۲.
- سُداق: ۱۴۵.
- سَدبَر (سَدور): ۲۳۳.
- سراجخانه باشی: ۶۲۱.
- سرای: ۱۴۱، ۱۴۵، ۴۹۷.
- سرای بورنی: ۳۴۳.
- سرای میرزا: ۳۴۱.
- سرای - بوسنه: ۶۲۲.
- سربرنجه: ۸۸.
- سرخ سران ← قزلباش‌ها.
- سردالوز: ۴۴۱، ۴۵۰.
- سیرز (سررس): ۷، ۱۸، ۲۰، ۲۲، ۴۷، ۵۸، ۶۱، ۱۷۶، ۲۵۸، ۳۱۲، ۴۱۰، ۷۰۹، ۸۰۱.
- سرمیه ← صیرمیه.
- سرنج: ۴۷۵.
- سرولوز ← سردالوز.

- سکہ جی (محلہ): ۳۴۳.
- سگدین: ۱۶، ۳۷۵، ۳۹۰، ۵۱۱، ۵۷۰، ۶۶۹.
- سگہ دین ← سگدین
- سلانکامین: ۵۴۷، ۳۵۸.
- سلانیک: ۱۵، ۱۶۱، ۱۹۴، ۲۵۸، ۲۹۶، ۳۱۲، ۳۷۵، ۴۱۹، ۴۸۳، ۶۱۷، ۶۱۹، ۶۴۳، ۸۰۱، ۸۰۴، ۸۰۶.
- سلاوونیا: ۳۸۱.
- سلاوین: ۲۳۳.
- سلجوق: ۸۰۰.
- سلجوقی/سلجوقیان: ۵۹، ۶۰، ۳۹۷، ۵۲۹، ۵۳۰، ۷۵۸.
- سلجوقیان آتاتولی: ۵۹، ۶۰، ۲۹۱، ۵۲۹، ۵۳۰، ۶۹۲، ۷۱۹، ۷۲۶، ۷۲۷، ۷۳۱، ۷۳۳، ۷۴۱، ۷۹۹.
- سلطان احمد (مسجد): ۲۲۸، ۶۱۱، ۶۲۹، ۷۵۸.
- سلطان سلیم (مسجد): ۷۵۲.
- سلطان سلیمان قانونی (مقبرہ): ۷۲۸.
- سلطان علاء الدین (مسجد): ۷۴۱.
- سلطان مراد (مسجد): ۷۵۸.
- سلطانیہ: ۳۳، ۴۷.
- سلطانیہ (مدرسہ، مسجد): ۷۶۹، ۷۹۶.
- سلمہ تومروق: ۱۴۵.
- سلیف: ۴۵۶.
- سلیمان پاشا (مدرسہ): ۶۹۲.
- سلیمانہ: ۶۵۸، ۷۳۱، ۷۵۵، ۷۵۶، ۷۶۱.
- سلیمانہ (مدرسہ): ۴۸۳، ۴۹۲، ۶۸۷، ۷۱۸، ۷۲۷، ۷۲۸، ۷۵۲، ۷۶۰.
- سلیمہ (کتابخانہ): ۷۱۸، ۷۲۸، ۷۳۵، ۷۵۲، ۷۶۰.
- سماونا: ۲۹۱.
- سمدیرک: ۲، ۲۹، ۳۲، ۳۴، ۳۵، ۳۶، ۴۴.
- ۴۶، ۱۲۴، ۱۷۲، ۵۴۳.
- سمرقند: ۴۱۳، ۴۰۰، ۵۳۲، ۶۹۸، ۷۶۸، ۷۷۰.
- سمندیرہ: ۱۴، ۱۸، ۲۰، ۲۷، ۹۲، ۱۲۹، ۲۰۷، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۳۴، ۲۷۰، ۲۷۱، ۲۸۲، ۳۵۷، ۳۵۸، ۳۷۳، ۳۸۰، ۴۸۴، ۴۲۷، ۵۱۳، ۵۵۹، ۵۶۴، ۶۱۵، ۶۲۲، ۶۶۹، ۶۷۰، ۶۷۳، ۶۷۷.
- سنان پاشا (مسجد): ۴۵۰.
- سن اتیین: ۱۵۳.
- سن پتروم ← سن پیر
- سن پیر (کلیسا): ۱۶۱، ۱۹۲.
- ستارمہ/سترمہ ← سنت ایلن
- ستاز (حصار): ۴۴۷.
- سنت ایلن: ۴۴۷، ۴۴۸، ۴۵۱.
- سنت ماری: ۵۶۷.
- سنت نیکلا: ۹۰.
- ستتہ سابا (سنت سابا): ۶۱۹.
- سند: ۴۶۰.
- سواقین (سواکین): ۳۳۲، ۳۵۱.
- سورات: ۴۶۰.
- سوران: ۳۰۹.
- سوریہ: ۱، ۹۶، ۱۵۱، ۱۵۶، ۱۸۲، ۱۹۳، ۱۹۸، ۲۰۹، ۲۱۷، ۲۲۳، ۳۰۷، ۳۱۹-۳۲۳، ۳۲۶، ۳۲۷، ۳۳۲، ۳۵۰، ۳۲۸، ۳۳۴، ۳۴۴، ۳۴۹، ۳۵۰، ۳۶۶، ۳۶۷، ۴۱۹، ۴۵۳، ۵۰۱، ۵۳۵، ۵۸۶، ۶۷۷، ۶۷۸، ۷۰۲، ۷۰۴، ۷۳۷، ۷۵۸، ۷۶۴، ۷۹۹، ۸۰۰، ۸۰۴.
- سوچاوا (سوچ اوا): ۵۰۸.
- سوغوت لی درہ (سوئوت لی درہ): ۲۸۳.
- سوگوترا: ۴۵۳، ۵۸۶.
- سولنوگ (استرولناک): ۳۹۰، ۵۷۰.
- سولین: ۴۶۱، ۵۸۷.

- سیوه تیگرات: ۶۷، ۹۱.
 سیه دلا ← سیودادلا
 سیرت: ۳۰۹، ۳۱۷.
- ش
- شاباج (بوغری دَن/بُوری دَن): ۲۰، ۸۵،
 ۱۲۹، ۱۳۶، ۳۵۷، ۵۴۷.
 شایج ← شاباج
 شام: ۱۶۲، ۲۱۴، ۲۲۳، ۲۲۸، ۳۲۰،
 ۳۲۲، ۳۲۴، ۳۲۶، ۳۳۱، ۳۳۴، ۳۳۵،
 ۳۴۴، ۳۵۱، ۳۵۴، ۳۵۵، ۳۵۶، ۵۲۶،
 ۶۲۸، ۶۳۱، ۷۵۲، ۷۸۷، ۷۹۷، ۸۰۰،
 ۸۰۴.
 شاهزاده (مسجد) ← شهزاده
 شاهزاده باشی: ۷۹۷.
 شاهزاده محمد (آرامگاه): ۷۲۸.
 شاهسونها (ایل): ۷۳۹.
 شاهقلی (تکیه): ۵۲۸.
 شبانکاره حصار: ۱۱۸، ۳۰۸.
 شحنة (مکان): ۳۱۴.
 شرشل ← چرچل
 شرقیه: ۳۶۳.
 شمبری: ۱۸۷.
 شوپرون: ۳۸۴.
 شهرزور: ۶۷۸، ۶۷۹.
 شهر کویی: ۱۴.
 شهزاده (مسجد جامع): ۴۲۶، ۴۶۸، ۶۳۳،
 ۶۴۵، ۷۲۷، ۷۵۲، ۷۶۰.
 شیبانی/شیبانی ها: ۳۱۳، ۴۰۰، ۴۱۶،
 ۵۳۲.
 شیخ احمد (تکیه/زاویه): ۶۳۸.
 شیخ وفا (تکیه): ۷۷۴.
 شیرا (شیره/سیروس): ۴۰، ۴۸، ۱۲۵، ۴۳۱،
 ۵۳۶.
- سومبکی (سومبکی): ۱۵۲، ۳۶۱.
 سوند: ۲، ۳، ۴.
 سونز: ۳۵۱، ۴۵۴، ۴۵۵، ۴۵۶، ۴۵۸،
 ۴۵۹، ۴۶۱، ۴۶۲، ۴۶۳، ۵۸۸، ۵۸۷،
 ۶۳۲، ۷۰۵.
 سویل ← اشبیله
 سیچان لی: ۴۷۹، ۴۸۱، ۴۹۴.
 سیدره قایی سی: ۸۰۱.
 سیدغازی: ۱۸۴، ۲۹۸.
 سیراکوز: ۱۸۷.
 سیرم ← صیرمیه
 سیرمیه ← صیرمیه
 سیروس ← شیرا
 سیس: ۲۱۳، ۲۲۳، ۲۲۸.
 سیسام: ۴۲، ۴۳، ۴۴، ۶۷۳.
 سیسیل: ۲، ۳، ۴، ۱۴۷، ۱۶۱، ۲۴۳،
 ۳۳۹، ۴۲۸، ۴۴۴، ۴۴۶، ۵۳۶-۵۳۹،
 ۵۷۸، ۵۸۰، ۵۸۴، ۵۹۱، ۵۹۲، ۶۷۱.
 سیسیلی: ۴۴۲.
 سیگت: ۴۷۸، ۴۹۳، ۵۱۰، ۵۲۰، ۵۷۱،
 ۵۷۲.
 سیگتوار: ۳۸۰، ۳۹۴، ۴۶۱، ۴۷۶-۴۸۱،
 ۴۹۳، ۴۹۴، ۴۹۹، ۵۱۰، ۵۱۳، ۵۱۶،
 ۵۷۳، ۵۷۴، ۷۸۵، ۷۹۷.
 سیگه توار ← سیگتوار
 سیلان: ۴۶۱، ۵۸۷.
 سیلیزیا: ۲۴۶، ۵۴۵، ۵۵۸.
 سیلیستره: ۷۹، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۳۲، ۲۶۹،
 ۲۸۱، ۳۱۵، ۵۰۷، ۶۶۹، ۶۷۷.
 سیودادلا: ۴۴۵.
 سیورق: ۳۰۹.
 سیوریجه حصار: ۱۴، ۲۰.
 سیوری حصار: ۶۱۸، ۶۳۶، ۷۶۷، ۷۷۳،
 ۷۷۴، ۸۰۰.

- شیراز: ۱۰۹، ۲۵۶، ۵۲۵.
 شیروان: ۲۵۵، ۴۱۲.
 شیروانشاهیان: ۴۰۳، ۴۱۵.
 شیرین (قبیله) ← آل شیرین
 شیغن (شغن): ۱۱۱، ۱۲۸.
 شیکلوش: ۳۸۳، ۳۸۸، ۵۴۸، ۵۶۸، ۵۷۱، ۵۷۳.
- ص
 صاحب آتا (آرامگاه): ۷۴۱.
 صاروخان (مانیسا): ۱۸۲، ۱۹۶، ۲۴۳، ۲۶۴، ۴۶۷.
 صالحیه: ۳۲۸، ۳۳۴، ۳۴۴.
 صحن ثمن (مدرسه): ۱۵۸، ۴۹۲، ۶۸۳-۶۸۹، ۷۳۵، ۷۵۳، ۷۵۴، ۷۵۶، ۷۶۸، ۷۷۶، ۷۷۸، ۷۸۱، ۷۸۴، ۷۸۶، ۷۸۷، ۷۹۴، ۷۹۶.
 صحن سلیمانیه: ۴۹۲، ۶۸۷، ۶۸۸، ۶۸۷، ۷۸۷، ۷۹۷.
 صدف جی ها (مسجد): ۶۲۲.
 صرب (شاهزاده نشین): ۲.
 صرب (صربستان): ۴-۷، ۱۳-۲۰، ۲۷، ۳۴، ۴۹، ۶۵، ۶۹، ۸۸، ۱۲۶، ۱۲۹، ۱۳۲، ۱۳۵، ۱۴۹، ۱۷۲، ۵۴۴، ۶۱۴، ۶۳۶، ۶۶۹، ۶۷۰، ۸۱۰.
 صربستانلیفی ← مریچ
 صربها: ۱۳-۱۵، ۲۷، ۶۵، ۳۵۶، ۶۱۷.
 صرت: ۳۴۰.
 صرچه لی (مدرسه): ۷۲۷، ۷۴۱.
 سعید: ۳۳۱.
 سفد: ۳۲۷، ۳۵۵.
 صفر حصار: ۲۴۹.
 صفوی ← صفویان
 صفویان: ۲۵۳، ۲۵۶، ۲۸۵، ۲۹۱، ۲۹۸، ۳۰۸، ۳۱۹، ۳۲۰، ۳۲۲، ۳۹۷، ۳۹۸، ۴۰۱، ۴۰۳، ۴۱۰، ۴۱۴، ۴۱۵، ۵۲۶، ۵۲۸، ۵۳۲، ۷۳۵.
 صفویه ← صفویان
 صقلان حصار: ۹۷.
 صقلی الشکرد: ۳۰۰.
 صقمان: ۶۷۹.
 صلیب مقدس (برج): ۱۲.
 صمدیه: ۲۵، ۳۶۸.
 صندوق لی: ۲۹۲.
 صنعا: ۴۵۷، ۴۵۸، ۴۶۳، ۴۴۹، ۴۴۹.
 صوچی اوا: ۸۴، ۲۰۵، ۳۹۲، ۲۰۵، ۲۹۸، ۳۱۴، ۵۲۶، ۱۶، ۲۷، ۶۶، ۱۳۲، ۱۹۳، ۲۳۲، ۲۵۸، ۳۵۸، ۸۰۴.
 صوفیه (مدرسه) ← صحن ثمن
 صوقلمه سی: ۳۶۸.
 صوقللوویچ: ۶۳۴.
 صوقللی پاشا (مسجد): ۷۵۲.
 صولومانستر: ۲۵.
 صیدا: ۸۰۴، ۸۰۹، ۸۱۰.
 صیرم ← صیرمیه
 صیرمیه: ۱۲۹، ۲۳۲، ۳۵۷، ۳۷۲، ۴۸۳.
- ط
 طاش آلی: ۱۱۳.
 طاش کوپرولو (طاش کوپرون): ۷۸۶.
 طرابلس: ۲۱۳، ۲۲۳، ۲۲۸، ۳۶۸، ۴۲۰، ۴۲۲، ۴۴۳-۴۴۸، ۴۵۰، ۴۵۱-۵۲۶، ۶۷۸، ۸۰۴، ۸۱۰.
 طرابلس گراب ← طرابلس
 طرابوزان: ۱، ۳، ۵، ۱۱، ۳۲، ۵۱.

،۳۲۷،۳۲۴،۳۲۱،۳۲۰،۳۱۹،۳۱۳
 ،۳۵۰،۳۴۸،۳۳۹،۳۳۷،۳۳۲،۳۳۰
 ،۳۷۶،۳۷۴،۳۷۲،۳۶۲،۳۵۹-۳۵۵
 ،۳۹۱،۳۸۹،۳۸۷،۳۸۵،۳۸۱،۳۷۷
 ،۴۱۴،۴۱۲،۴۱۰،۴۰۴-۴۰۰،۳۹۷
 ،۴۳۰،۴۲۸،۴۲۷،۴۲۵،۴۱۶،۴۱۵
 ،۴۵۰،۴۴۹،۴۴۶،۴۴۵،۴۳۷،۴۳۳
 ،۵۰۳،۴۹۶،۴۹۵،۴۷۵،۴۵۷،۴۵۳
 ،۵۱۴،۵۱۲،۵۱۱،۵۱۰،۵۰۸،۵۰۵
 ،۵۲۷،۵۲۵،۵۲۴،۵۲۳،۵۲۰،۵۱۷
 -۵۵۱،۵۴۸-۵۴۲،۵۴۰،۵۳۷-۵۳۰
 ،۵۷۱،۵۶۸،۵۶۷،۵۶۰،۵۵۸،۵۵۶
 ،۵۸۴،۵۸۳،۵۸۲،۵۸۰،۵۷۷،۵۷۲
 ،۶۱۹،۶۰۱،۵۹۴،۵۹۱،۵۸۸،۵۸۷
 ،۶۶۵،۶۵۴،۶۴۵،۶۴۲،۶۴۱،۶۳۷
 ،۶۹۰،۶۷۷،۶۷۴،۶۷۳،۶۷۲،۶۶۸
 -۷۰۲،۷۰۰-۶۹۶،۶۹۴،۶۹۳،۶۹۲
 ،۷۲۰،۷۱۹،۷۱۲،۷۱۱،۷۱۰،۷۰۸
 ،۷۳۲،۷۳۱،۷۲۸،۷۲۷،۷۲۶،۷۲۴
 ،۷۴۳،۷۴۱،۷۳۷،۷۳۶،۷۳۵،۷۳۳
 ،۷۶۴،۷۶۳،۷۵۹،۷۵۸،۷۵۱،۷۴۷
 ،۷۸۹،۷۷۷،۷۷۳،۷۷۰،۷۶۷،۷۶۶
 ،۸۰۸،۸۰۳،۸۰۲،۸۰۱،۷۹۹،۷۹۲

عجلون ← اجلون

عجم: ۴۱۶، ۱۶۲.

عدن: ۳۵۱، ۴۵۹-۴۵۴، ۴۶۲، ۵۸۶،
 ۷۰۵

عراق: ۱، ۱۰۹، ۲۵۶، ۲۵۷، ۳۱۹،
 ،۷۵۸،۷۰۶،۶۷۷،۶۲۹،۴۰۹-۴۰۳
 ،۸۰۴،۷۵۹

عراق عجم: ۱۰۲، ۲۹۴، ۴۰۰، ۵۲۶.

عراق عرب: ۱۰۲، ۲۹۴، ۴۰۰، ۴۱۴،
 ۵۲۶

عراقین: ۴۰۰، ۴۹۳، ۵۲۷، ۵۷۹، ۷۳۸.

،۱۲۱، ۱۰۴، ۱۰۲، ۷۸، ۶۱-۵۳
 ،۲۸۱، ۲۶۹، ۲۶۷، ۲۶۴، ۲۵۴، ۱۵۸
 ،۳۰۰، ۲۹۹، ۲۹۷، ۲۹۵، ۲۹۳، ۲۸۲
 ،۵۹۰، ۵۳۱، ۵۳۰، ۵۲۹، ۳۰۸، ۳۰۱
 ،۷۴۸، ۶۹۲، ۶۷۷، ۶۷۳، ۶۱۱، ۶۰۹
 ،۸۰۴، ۸۰۰

طرسوس (تارسوس): ۹۸، ۱۱۱، ۱۱۴،
 ،۲۲۹، ۲۲۶، ۲۲۳، ۲۱۵، ۲۱۳، ۱۸۳
 ،۳۹۸، ۳۴۴

طور سینا: ۴۵۸، ۵۸۷.

طوسیا: ۶۹۶، ۸۰۰.

طین مختوم: ۴۷.

ع

عادل (قصر) ← قصر عادل

عادل جواز: ۵۳۷.

عاطف افندی (کتابخانه): ۵۱۸، ۶۹۷.

عامره (کاخ): ۴۱۷.

عبد الحمید اول (کتابخانه): ۷۴۱.

عتیق علی پاشا (مسجد): ۲۶۳، ۷۵۲، ۷۵۹.

عثمانی ها/ عثمانیان: ۲، ۵، ۶، ۱۱،

۱۳-۱۶، ۲۱-۲۶، ۲۸، ۲۹، ۳۱-۴۷،

۵۱، ۵۳، ۵۵، ۵۹، ۶۰، ۶۳، ۶۴، ۶۹-

۷۲، ۷۴، ۷۵، ۷۷، ۷۸، ۸۱-۸۵، ۹۳،

۹۵-۹۸، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۴، ۱۰۶، ۱۰۷،

۱۱۰، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۷،

۱۱۹، ۱۲۱-۱۲۷، ۱۳۰، ۱۳۳-۱۳۶،

۱۴۱-۱۴۴، ۱۴۶-۱۴۹، ۱۵۲، ۱۵۵،

۱۵۶، ۱۵۷، ۱۶۲، ۱۶۵، ۱۸۳، ۱۸۸،

۱۹۲، ۲۰۱-۲۰۵، ۲۰۹-۲۲۴، ۲۲۴،

۲۲۸، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۳۶، ۲۳۷،

۲۴۰، ۲۴۱، ۲۴۳، ۲۴۵، ۲۴۶، ۲۵۰،

۲۵۴، ۲۵۶، ۲۵۷، ۲۵۸، ۲۶۰، ۲۶۶،

۲۸۸، ۲۹۴، ۳۰۱، ۳۰۳، ۳۰۶-۳۰۹،

- عربستان: ۳۶۵، ۴۵۸، ۴۶۰، ۵۰۰، ۵۸۵، ۵۸۶، ۷۳۸.
- عزیز (مدرسه): ۶۹۲.
- عطفحیه: ۳۶۳.
- عکا: ۱۵۱.
- علایه (امیرنشین): ۱، ۳، ۹۹، ۱۰۰، ۱۱۵، ۱۲۱، ۱۹۴، ۲۲۷، ۴۵۵، ۶۱۷، ۶۱۸، ۶۷۴.
- علویان: ۲۵۷، ۲۵۸، ۲۶۱، ۲۹۱، ۲۹۳، ۲۹۴، ۳۹۸، ۳۹۹.
- علی بیگ (مدرسه): ۷۸۱.
- عمادیه: ۳۰۸، ۶۷۸.
- عمان ← دریای عمان
- عیاض مند (آیازمند) ← آیازمند
- عیسی لر (عیسی لار): ۳۸۳.
- عین تب (آنتب): ۱۵۵، ۳۲۴.
- عین ضربه: ۲۱۳.
- غ
- غازان (قازان): ۱۴۱، ۱۴۵، ۵۵۱، ۵۵۵، ۵۹۴.
- غازاوا: ۱۰۴.
- غازی عمور: ۲۴۰، ۲۵۰.
- غازی مراد خداوندگار (آرامگاه): ۷۳۸.
- غریبه (منطقه): ۳۶۳.
- غرناطه: ۲۲۲، ۲۲۸.
- غز (غوز) «قوم»: ۶۹۷.
- غزه: ۳۲۷، ۳۵۰، ۳۵۴، ۳۵۵، ۴۵۷.
- ف
- فاتح (مسجد و کتابخانه): ۱۷۵، ۱۷۷، ۱۷۸، ۲۶۳، ۳۴۱، ۶۸۴، ۶۹۷، ۷۱۱، ۷۵۲.
- فانج (محلہ): ۲۶۳.
- فاتح زنجیرلی قویو: ۶۲۲.
- فارس: ۲۵۵، ۲۵۶، ۲۵۷، ۵۲۶.
- فاروقی (خاندان): ۴۶۲.
- فاس: ۴۲۵.
- فاطمیان (خاندان): ۴۵۰.
- فاکوس: ۴۷.
- فتحیه (مسجد): ۱۶۸، ۱۷۶، ۱۷۸.
- فوات: ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۱۷، ۲۹۹، ۳۲۲، ۳۳۵.
- فرارا: ۷۲۰.
- فرانزیان (قلعه): ۵۸۴.
- فرانسویان/فرانسیویا: ۱۹۲، ۲۲۰، ۲۳۹، ۴۳۷-۴۴۲، ۴۴۴، ۵۴۳، ۵۴۷، ۵۷۶، ۵۷۹، ۵۸۰، ۵۸۱، ۶۷۴، ۶۹۲.
- فرانسه: ۲، ۳، ۴، ۲۴، ۶۹، ۱۳۶، ۱۵۱، ۱۸۶، ۱۸۷-۱۹۲، ۱۹۷، ۲۲۰، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۴۲-۲۴۵، ۲۴۹، ۲۵۱، ۳۳۹، ۳۵۹، ۳۷۸، ۳۸۱، ۳۸۳، ۳۸۹، ۴۲۶، ۴۳۸، ۴۳۹، ۴۴۰، ۴۴۴، ۴۴۷، ۵۱۵، ۵۲۰، ۵۳۱، ۵۳۳، ۵۳۴، ۵۳۵، ۵۳۷، ۵۳۸، ۵۴۰، ۵۴۱، ۵۵۱، ۵۵۹، ۵۶۹، ۵۷۴، ۵۷۶-۵۸۴، ۵۹۰، ۵۹۱، ۵۹۲، ۶۲۳، ۶۷۱، ۶۷۴، ۷۳۶، ۷۷۵، ۷۹۴، ۸۰۱، ۸۰۲، ۸۰۳، ۸۱۴، ۸۱۵.
- فرانش کونته: ۵۸۴.
- فرانکفورت: ۵۷۱.
- فرانکها/فرنگها: ۴۵، ۱۰۱، ۱۱۷، ۱۲۲، ۱۵۲، ۱۸۸، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۵۹، ۳۲۸، ۳۸۴، ۴۲۷، ۸۰۹.
- فرنگ/فرنگستان: ۴۷، ۹۱، ۳۵۰، ۴۱۶.
- فرنگیها: ۴۷، ۴۸، ۱۰۴، ۴۰۶، ۵۱۸.
- فری یول: ۲۳۵.
- فلامان: ۸۰۸.

- فلامانی، فلامان‌ها: ۸۰۱، ۸۰۸.
 فلاندر: ۵۶۱، ۸۰۱.
 فلسطین: ۲۲۲، ۳۲۷، ۲۳۲.
 فلمینگ: ۵۵۸، ۵۸۴.
 فلمینگ‌ها ← فلامانها
 فلوران‌ها ← فلورانس
 فلورانس ← جمهوری فلورانس
 فلوریدین (فلورانس): ۵۴۲، ۵۹۲، ۵۹۳، ۷۹۹، ۸۰۰، ۸۰۲، ۸۰۳.
 فنر/فنار (قصبه): ۷۶۴، ۷۹۲.
 فنیقه: ۱۵۳، ۱۵۴.
 فوجه (بندر و شهر): ۴۴، ۴۵، ۵۴۳، ۸۰۰، ۸۰۱.
 فوکشانی: ۳۹۲.
 فولک: ۵۷۰.
 فیروزآغا (مسجد): ۷۵۲، ۷۵۹.
 فیروه‌جیق: ۳۵، ۶۱.
 فیل‌آباد چایری: ۲۹۸.
 فیلکه: ۲۲، ۲۸.
 فیلو: ۲۸.
 فیلیه: ۵۴، ۷۹، ۱۷۲، ۲۰۷، ۲۵۸، ۲۷۱، ۳۱۲، ۳۵۸، ۶۷۷، ۸۰۴.
 فیلیوس: ۲۸.
- ق
- قارص: ۲۲۳، ۲۲۸، ۴۱۳.
 قارلی ایلی (قارلی‌الی): ۲۹، ۲۴۴، ۴۴۴، ۴۵۱، ۵۸۱.
 قارلی دره: ۲۷۴.
 قارنیول (قارنیولا/کارنیول): ۱۲۹، ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۳۶، ۵۶۴، ۶۷۶.
 قاریشدران: ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۷۴، ۲۸۳.
 قلاج/قلج: ۱۱۸.
 قالجین: ۳۹۳.
- قالیچی ← هالیچی
 قارالا (قواله): ۶۲۳.
 قاهره: ۱۱۴، ۱۱۷، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۹۱، ۱۹۶، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۲۶، ۲۸۸، ۲۹۵، ۳۰۶، ۳۱۶، ۳۲۱، ۳۲۷، ۳۲۸، ۳۳۰، ۳۳۱، ۳۳۳، ۳۳۶، ۳۴۳، ۳۶۲، ۳۶۳، ۳۶۵، ۳۶۶، ۷۶۴، ۷۶۵، ۷۶۶، ۷۹۲، ۸۰۴.
 قبازیتن‌ها: ۵۸.
 قبیجاق (دشت): ۱۴۱، ۳۴۹، ۳۹۵.
 قبیجاق (در بند): ۴۱۲.
 قبرس: ۱۱۶، ۱۱۸، ۱۲۶، ۱۲۹، ۱۳۶، ۱۵۱، ۲۲۳، ۲۳۷، ۳۳۲، ۳۳۹، ۳۵۰، ۴۴۶، ۵۳۵، ۵۹۰.
 قتاده (طایفه): ۵۰۰.
 قدرغه (بندر): ۳۱.
 قدس: ۱۵۱، ۱۸۵، ۱۹۰، ۲۲۳، ۳۲۷، ۳۵۴، ۳۵۵، ۵۵۲، ۵۸۴.
 قرا احمدپاشا (مسجد): ۷۵۲.
 قرا اوغلان: ۷۲۷.
 قرا باغ: ۳۰۴، ۴۱۳.
 قرا بوغدان: ۸۲، ۳۹۵، ۵۱۸، ۷۵۹.
 قرا بیقا (قرا بیغا): ۶۷۴.
 قرا بنار: ۷۵۲.
 قرا تاش: ۱۰۰.
 قراتای (مدرسه): ۷۴۱.
 قراتی (خاندان) ← کراتی
 قراجه احمد (محل): ۷۵۵.
 قرا حصار: ۱۰۴، ۱۰۷، ۱۱۸، ۲۱۷، ۲۶۴، ۲۸۱.
 قرا حصار انیون: ۹۸، ۲۳۴.
 قرا حصار شرقی: ۳۰۴، ۷۳۸، ۸۰۰، ۸۰۱.
 قراخان (در بند) ← در بند قراخان

- قزداغ: ۶۴، ۶۵.
 قراسی (محل و امیرنشین): ۴۸، ۲۴۴، ۶۷۲، ۷۷۳.
 قراصقللی: ۳۱۵.
 قراسو (قراص) ← استروما
 قراصوینی جه سی: ۶۲۴.
 قرا عیسالو: ۳۹۸.
 قرا فریه: ۱۶۸.
 قراق: ۳۵۵.
 قراقوینلوها: ۱، ۳، ۶۰، ۱۰۷، ۱۱۶، ۲۵۴، ۵۲۳، ۵۳۰، ۵۹۰.
 قرامان (محلہ): ۲۶۳.
 قرامان (دولت و امیرنشین): ۱، ۳، ۹۵-۱۰۲، ۱۰۴، ۱۰۸، ۱۱۰-۱۱۳، ۱۱۹، ۱۲۱، ۱۲۷، ۱۵۶، ۱۵۹، ۱۷۲، ۱۷۹، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۶، ۱۹۴، ۱۹۶، ۱۹۷، ۲۱۲، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۵۹، ۲۶۵، ۲۶۷، ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۷۳، ۲۸۷، ۳۰۰، ۳۱۳، ۳۵۴، ۳۹۹، ۴۰۱، ۴۱۵، ۴۶۷، ۵۲۳، ۵۲۸، ۶۰۹، ۶۱۶، ۶۱۷، ۶۱۷، ۶۲۲، ۶۲۷، ۶۲۹، ۶۳۱، ۶۷۷، ۶۷۸، ۶۳۱، ۷۹۲، ۸۰۰.
 قرامانلو: ۲۵۸.
 قرامانی ها: ۲۲۸.
 قرامرسئل: ۷۹۹.
 قراموق: ۱۰۱.
 قرطبہ (کوردوا): ۲۲۱.
 قرلق: ۱۱۸.
 قرمزی کوله: ۲۳۳.
 قره سی ← قراسی
 قیرالی: ۱۰۱.
 قزناشی: ۷۶۲.
 قزل (جزیره): ۳۶۹.
 قزل احمدیگ (طایفه) ← قزل احمدی
- قزل احمدی (طایفه): ۴۵۱، ۴۶۶.
 قزلباش/قزلباشها: ۲۵۷، ۲۵۹، ۲۶۱، ۲۹۱، ۲۹۳-۲۹۶، ۳۰۵، ۳۱۳، ۳۱۴، ۳۳۶، ۳۹۷، ۳۹۸، ۴۱۴، ۵۲۴، ۵۲۸.
 قزلبه حصار ← کرویا
 قزلبه کایا: ۲۵۹.
 قزل چول: ۶۲۰.
 قزل حصار بورگوسو (برقوی قزل حصار): ۴۲.
 قزل کوله سی: ۲۸۱.
 قزوین: ۳۵۵، ۷۳۹.
 قسطنطنیہ: ۱۲، ۱۷۲، ۵۵۲.
 قسطنونی: ۱، ۳، ۵۴-۵۲، ۵۶، ۱۱۲، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۵۹، ۱۷۹، ۲۶۵، ۴۵۱، ۵۰۹، ۶۰۹، ۶۲۱، ۶۳۰، ۶۳۱، ۶۷۷، ۶۹۵، ۷۰۹، ۷۴۳، ۷۸۶.
 قصر شیرین: ۴۰۴.
 قصر عادل: ۳۱۷.
 قطیف: ۴۵۹.
 قطیہ: ۳۳۴، ۳۵۰، ۶۲۷.
 قعریہ (مسجد): ۶۲۲.
 قفقاز: ۱۳۹، ۲۱۷، ۳۴۹، ۵۵۵.
 قلاس (غلاس): ۸۰۴.
 قلاعة الجبل: ۲۷.
 قلامتہ: ۲۳، ۲۴، ۱۲۳.
 قَلْبِج (قلاج) و طایفه: ۱۱۸.
 قلعه تختہ: ۶۳۳.
 قلعه جیق (قلعه جق): ۸۰۰.
 قم: ۴۱۲.
 قلندر خانہ (مدرسه): ۷۷۶.
 قلوب: ۶۷۹.
 قمری لی (مسجد): ۷۶۲.
 قندیہ (کاندیا): ۳۶۱.
 قوجه إلی: ۱۴۵.

- قوجه جیق / قوجه جیق حصار: ۹۱، ۶۶۵.
 قوجه حصار ← قوجه جیق حصار
 قوجه مصطفی پاشا (محل): ۶۲۳.
 قوج حصار (حقیق): ۲۹۸، ۳۰۸.
 قورقودالی (قورقودالی): ۲۵۸، ۲۹۲.
 قوروتپه: ۳۱۴.
 قوروق لی (تکیه): ۶۲۸.
 قوغوشلار (کتابخانه): ۷۲۶.
 قوم قایی: ۶۳.
 قونیه: ۱، ۹۶، ۹۷، ۹۸، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۵، ۱۱۹، ۱۷۲، ۱۷۹، ۱۸۲، ۱۸۵-۱۹۶، ۱۹۷، ۱۹۸، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۶۵، ۲۶۷، ۲۷۳، ۲۸۵، ۲۹۸، ۳۰۸، ۳۱۲، ۳۱۶، ۳۴۴، ۴۰۲، ۴۱۳، ۴۶۵، ۴۶۶، ۴۶۹، ۴۷۰، ۵۰۴، ۵۹۰، ۶۱۰، ۶۲۷، ۶۲۸، ۶۳۹، ۶۷۷، ۷۲۴، ۷۲۷، ۷۳۴، ۷۴۱، ۷۴۳، ۷۵۲، ۷۶۴، ۸۰۰.
 قویلو حصار: ۲۵۸.
 قویول حصار: ۵۶، ۶۰، ۳۱۴.
 قوینلوجه: ۴۲۶.
 قوینلو حصار: ۲۵۸.
 قیر شهر: ۷۳۴.
 قیصریه: ۱۰۱، ۱۱۲، ۱۱۵، ۱۱۶، ۲۱۴، ۲۹۷، ۲۹۸، ۳۰۶، ۳۰۷، ۳۲۲، ۳۲۳، ۳۵۵، ۶۲۲، ۷۵۹.
 قیلوج / کیلوج ← کلیکوس
 ك
 کاپادوکیه: ۱۰۴.
 کاپه (خاندان): ۵۷۶.
 کاتوکامبرزی: ۵۸۲، ۵۸۳.
 کاتولیکهای غرب ← لاتن‌ها
 کاتناآلبا ← آکرمان
 کاخ ابراهیم پاشا: ۴۰۸، ۶۰۲، ۶۰۳، ۶۱۱، ۶۲۹، ۶۴۳، ۶۵۶، ۶۵۷.
 کاخ ادرنه: ۶۰۱، ۶۰۳، ۶۱۷، ۶۴۳، ۶۵۶، ۶۵۷، ۷۰۹.
 کاخ استانبول ← تویقایی
 کاخ اسکندر چلبی: ۶۰۳، ۶۱۱، ۶۴۳.
 کاخ جدید ← تویقایی
 کاخ جدید عامره: ۱۷۴، ۶۱۱.
 کاخ عتیق (قدیم): ۶۱۱.
 کاخ قدیم ← آسکی سرای
 کاخ گالاتا ← گالاتا سرای
 کاریات: ۵۰۵، ۵۱۰.
 کارتال / قارتال: ۷۹۹.
 کارکول: ۴۰۰.
 کارکوا: ۸۰۱.
 کارگیر: ۷۹۰.
 کارنیولا ← قازنیولا
 کاریا: ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۶۱.
 کارنتیا / کارینتیا: ۲۳۲، ۲۳۵، ۲۳۶، ۶۷۶.
 کاستریچه: ۲۴.
 کاستریوتا: ۷۴.
 کاستلن اوآ، ۲۳۶، ۴۳۶.
 کاستیل: ۲، ۴، ۲۲۸، ۵۲۸، ۵۳۹، ۵۴۷، ۵۷۵، ۵۹۱.
 کاسکنی: ۲۲۱.
 کاش: ۷۲۷.
 کاشان: ۴۱۲.
 کالابریا: ۹۱، ۱۵۰، ۱۵۱، ۵۳۷.
 کالمر: ۲، ۳.
 کالیمنوس: ۱۵۱.
 کاماران (کامران): ۴۵۶.
 کامبره: ۵۷۸.
 کامنگراد: ۸۰۱.

- کانتاکوزن (خاندان): ۲۱.
 کچی بُورلی: ۲۵۹، ۲۹۲.
 کراتووا: ۱۵.
 کراتی (خاندان): ۴۹۵، ۴۹۶.
 کربلا: ۵۹۰.
 کرپه: ۴۳۱.
 کرت: ۴۱، ۳۶۱، ۴۳۱، ۵۳۵، ۸۰۷، ۸۱۴، ۸۱۵.
 کرچ: ۱۳۱، ۱۴۵.
 کرد/اکراد: ۳۰۹، ۳۰۸، ۱۱۸، ۳۴۴، ۴۰۱، ۴۰۲، ۵۲۷.
 کرکر: ۳۲۴.
 کرکوس: ۱۸۶.
 کرمان: ۷۶۸.
 کرمانشاه: ۴۰۰.
 کرپه: ۵۹.
 کرونشاد: ۸۰.
 کرووات/کروواتیا: ۱۲۹، ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۳۴، ۳۷۱، ۵۴۴، ۵۴۵، ۵۴۷، ۵۶۴، ۵۶۸، ۵۷۳، ۵۸۴، ۶۶۸، ۶۷۰، ۶۷۶.
 کروواتی: ۴۰۶، ۶۳۲.
 کرویا (قرلجه حصار): ۶۳، ۶۴، ۶۶-۶۹، ۷۱، ۷۲، ۷۴، ۷۵، ۷۶، ۹۰، ۹۱، ۱۲۶، ۱۳۰، ۱۳۲، ۱۳۳.
 کرّه (کوره): ۲۱۳، ۷۸۶، ۸۰۱.
 کریولی: ۱۳۱.
 کریمه: ۲، ۴، ۸۴، ۱۳۰، ۱۳۹-۱۴۶، ۲۰۲، ۲۲۱، ۲۶۸، ۳۶۵، ۳۶۹، ۳۹۲، ۳۹۵، ۳۷۶، ۴۹۵-۵۰۰، ۵۰۳، ۵۰۸، ۵۱۶، ۵۱۷، ۵۳۶، ۵۵۱-۵۵۴، ۵۵۶، ۵۵۷، ۵۷۳، ۵۹۴، ۵۹۵، ۶۳۸، ۶۹۶.
 کفالونیا: ۴۳، ۴۴، ۴۹، ۱۴۹، ۱۵۰، ۲۳۰، ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۴۶، ۲۵۰، ۲۵۱، ۴۳۳.
 کفکن: ۶۷۴.
 کفه: ۸۲، ۱۳۰، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۲، ۱۴۵، ۱۷۲، ۲۶۴، ۲۶۹، ۲۷۲، ۲۷۳، ۲۸۱، ۲۸۳، ۴۱۲، ۴۹۶، ۴۹۷، ۴۹۹، ۵۰۵، ۵۴۳، ۵۵۳، ۵۹۴، ۸۰۴، ۸۱۳.
 کلات الجبل: ۱۹۶، ۲۱۱.
 کلارومن (کلارنومن): ۱۲۸.
 کلکته: ۴۶۱، ۵۸۵، ۵۸۷.
 کلکید ← باطوم
 کلید البحر (قلعه): ۳۳، ۴۷، ۲۳۷، ۳۱۵.
 کلیسای اقاییم ثلاثه: ۱۷۸.
 کلیسای حواریون: ۱۷۵، ۱۷۸.
 کلیسای نیکلا: ۷۴.
 کلیکوس: ۸۶.
 کماخ: ۳۰۵-۳۰۸، ۳۱۶، ۴۱۲، ۵۲۶، ۶۳۸.
 کمامه (کلیسا): ۲۲۲، ۳۳۹.
 کنتسانتینیّه ← قسطنطنیه
 کنین: ۳۵۶.
 کوپرولو (کتابخانه): ۷۷۲.
 کوتاهیه: ۲۵۹، ۲۹۲، ۳۶۰، ۴۶۷، ۴۶۹، ۴۷۹، ۴۸۱، ۴۹۳، ۶۷۷، ۷۲۸، ۸۰۰، ۸۰۱.
 کوربووا ← کورویووا
 کوردوا ← قرطبه
 کورسیکا: ۴۲۸، ۴۴۲.
 کورشهواج ← الاجه حصار
 کورفو: ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۳، ۴۱۰، ۴۳۱، ۴۳۳، ۴۳۴، ۴۳۶، ۴۵۰، ۴۹۳، ۵۳۵، ۵۳۶، ۵۶۴، ۵۶۵.
 کورکو ← کرگوس
 کورکوس ← کورگوس
 کورگوس: ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۵، ۱۱۹، ۱۲۸.

- گ
گانه‌لوتزی/گایلو‌تزیو (خاندان): ۳۶، ۳۴.
گازان: ۳۰۹.
گالاتا/گالاته: ۷، ۱۱، ۱۲، ۵۲، ۵۹، ۱۴۵، ۲۶۴، ۲۸۱، ۳۳۸، ۳۵۱، ۴۱۰، ۴۱۷، ۵۴۲، ۵۴۳، ۶۲۱، ۶۲۹، ۶۴۴، ۶۵۴، ۷۲۰، ۷۶۲، ۷۷۱.
گالاتاسرای (مدرسه و کانخ): ۶۰۲، ۶۰۳، ۶۱۱، ۶۴۳، ۶۵۶، ۶۵۷.
گالات‌ها: ۱۱.
گبزه: ۱۵۶، ۲۷۲، ۳۰۹، ۷۶۱.
گیس: ۴۲۰.
گجرات: ۴۵۳، ۴۵۴، ۴۵۵، ۴۶۰، ۴۶۲، ۴۶۳، ۵۸۶، ۶۳۹، ۷۳۷.
گدیک‌خانگی: ۲۵۹، ۲۶۱، ۲۹۳، ۳۱۳، ۶۲۲.
گرادجاش: ۳۸۳، ۳۸۴.
گران ← استرگون
گرانادا: ۲۲۱.
گرجستان: ۶۰، ۳۰۰، ۴۱۳، ۴۷۳، ۵۲۳، ۵۲۷، ۵۹۰، ۵۹۱، ۶۳۳.
گرجیان/گرجی‌ها: ۱۰۲، ۲۵۵، ۲۶۹، ۲۳۹، ۳۶۵، ۴۱۲، ۵۲۳.
گرده: ۷۳۵.
گرمه‌حصار: ۲۹.
گرمیان: ۷۰۳، ۸۰۰.
گروساواج: ۱۶.
گروس واردین: ۵۶۵.
گزبه: ۷۵۲.
گلاگوری: ۲۰۵.
گول‌باشی (گلباشی): ۷۶.
گل‌بُونیا (گل‌بِنیا): ۲۰۵.
گل‌دوغینی (دوگینی) ← گول‌دوینی
گلیولی: ۱۷، ۳۱، ۳۲، ۳۳، ۳۶، ۳۷.
- گورنت: ۲۲-۲۵، ۲۸، ۳۹، ۱۲۳، ۱۳۰، ۲۴۰، ۲۵۰.
گورنیت ← گورنت
گورویووا: ۲۳۴، ۲۴۸، ۲۴۹.
گورون: ۲۵، ۱۲۲، ۱۳۵، ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۴۶، ۲۵۰، ۲۶۱، ۳۳۷، ۳۸۴، ۴۲۷، ۴۲۸، ۵۳۵، ۵۶۳.
گورینت ← گورنت
گوریتیا: ۱۲۹.
گوره ← کُره
گوریوکوس ← کورکوس
گوستن‌دیل: ۱۹۳.
گوسوا: ۱۳، ۶۶، ۶۷، ۲۰۹، ۲۴۹، ۵۴۵.
گوسه‌داغ: ۶۰.
گوشک (کتابخانه): ۷۹۴.
گوشک بغداد (کتابخانه): ۱۷۸.
گوفه: ۵۹۰.
گولپه (قولپه): ۲۳۳.
گوله: ۹۷، ۹۹.
گوماران/گومارون: ۳۸۷.
گومتن (خاندان): ۵۵.
گونچوقا: ۲۰۵.
گوواجیلی: ۸۷.
کوه دُرنا ← دُرنا داغی
کویو (مدرسه): ۷۸۹.
کیغی: ۳۰۵، ۸۰۱.
کیف: ۵۵۱.
کیلی ← کیلیه
کیلیس: ۸۸، ۴۳۰، ۵۶۴.
کیلیه (کیلی): ۸۲، ۸۳، ۲۰۱-۲۰۳، ۲۸۱، ۵۰۵، ۵۰۶.
کیلیکیه: ۲۱۳، ۳۲۷، ۳۹۱، ۳۹۳، ۸۰۰.

- ل
- لاتن‌ها: ۱۱، ۲۲، ۳۷، ۴۸، ۵۴، ۵۶، ۵۲۹.
- لاتین‌ها ← لاتن‌ها
- لادوگا: ۵۵۱.
- لادیق/لادیک ← دنیزلی
- لارنده (قرامان): ۹۷-۹۹، ۱۱۳، ۱۸۳، ۱۸۴، ۶۲۷، ۲۱۴.
- لاکونی: ۲۸.
- لانکاستر (خاندان): ۴۰۳.
- لیانت/لیانتو (ایته‌بختی): ۸۷، ۱۲۲، ۱۳۰، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۸-۲۴۲، ۲۴۶، ۵۲۱، ۵۳۵، ۴۳۵، ۴۲۷، ۲۵۰.
- لُر (لور): ۱۱۸.
- لرن: ۹۱.
- لریوس: ۱۵۱.
- لسبوس: ۴۷.
- لسوس ← لسبوس
- لش: ۶۴، ۶۵، ۷۴، ۷۶.
- لمباردی/لمباردیا: ۴، ۶۵، ۲۵۰، ۵۴۰.
- لندن: ۱۶۶، ۷۲۰، ۷۲۳.
- لوتزاسی: ۲۴۶.
- لورن ← لرن
- لوشی: ۵۳۱.
- لوکاس: ۲۴۴.
- لوگزامبورک (خاندان): ۴، ۵۳۹.
- لوگوس: ۴۷۸، ۵۷۳.
- له ← لهستان
- لهستان: ۲، ۴، ۸۲، ۸۳، ۱۴۲، ۱۹۲، ۲۰۱، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۷، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۳۱، ۲۴۲، ۲۴۶، ۲۴۸، ۲۵۱، ۳۷۶، ۳۷۷، ۳۸۰، ۳۸۶، ۳۹۳، ۳۹۵، ۴۹۶، ۵۰۰، ۵۰۳، ۵۰۵-۵۰۷، ۵۱۱، ۵۱۲، ۵۱۵، ۵۲۰، ۵۴۵، ۵۵۰، ۵۵۱، ۵۵۳.
- ۳۹، ۴۰، ۴۳، ۴۵، ۴۷، ۵۶، ۵۸، ۱۱۶، ۱۲۸، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۷۲، ۱۹۳، ۱۹۶، ۲۲۵، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۳۹، ۲۹۷، ۳۱۷، ۳۳۸، ۳۳۱، ۴۲۸، ۴۳۱، ۴۴۹، ۶۱۵، ۶۱۸، ۶۲۰، ۶۲۱، ۶۳۷، ۶۳۸، ۶۴۱، ۶۷۱-۶۷۴، ۷۰۵، ۷۷۳، ۸۰۶.
- گملیق: ۳۱، ۶۷۲، ۶۷۴.
- گملیک ← گملیق
- گنج: ۶۷۸.
- گوادر (گواتی): ۴۶۰.
- گودوک‌خان: ۶۲۲.
- گورگو ← کورگوس
- گورگوس ← کورگوس
- گوزلجه‌حصار: ۲۰.
- گوزلوه: ۴۹۷.
- گوک‌چای ← گدیک‌خانی
- گوک‌خان ← گدیک‌خانی
- گوک‌سون: ۳۰۷، ۳۱۶.
- گولته ← خلق‌الوال
- گول‌حصار: ۲۹۲.
- گول‌دوینی (دوغینی): ۳۱۳.
- گولک: ۲۱۲-۲۱۴.
- گوله ← گیلوا
- گوموش: ۸۰۱.
- گوموش حاجی کوی: ۸۰۱.
- گوموش‌خانه: ۵۵، ۸۰۱.
- گومولجونه/گومولجنه/گومولجینه: ۹۹، ۸۰۱، ۸۰۴.
- گونس: ۳۸۳، ۴۹۴، ۳۹۵.
- گوئن: ۸۱۰.
- گیرسون: ۵۵، ۶۰، ۵۲۹، ۵۳۰.
- گیلان: ۲۵۶، ۲۶۱، ۴۰۳، ۴۱۵.
- گیلوا/گوله: ۴۷۶، ۴۷۸، ۵۷۳.
- گیولا/گوله ← گیلوا

- ماقری خوره ← (ماقرکوی) ← باقرکوی
مالاکا: ۴۶۱.
- مالت: ۴۳۸، ۴۴۳، ۴۴۴، ۴۴۶ - ۴۴۸،
۴۵۱، ۴۷۶، ۵۹۲.
- مال تبه: ۲۷۲، ۲۸۳، ۲۸۵، ۶۲۵.
- مالته ← مالطه
مالطه (ملطه/مالته): ۶۴۰.
- ماناستر: ۴۱۹.
- مانتوا: ۵۳۳.
- مانستر: ۱۳۲، ۲۴۸، ۶۷۷، ۸۰۴.
مانیا: ۱۳۲.
- مانیسا: ۹، ۹۸، ۱۸۲، ۱۹۴، ۲۵۹، ۲۶۴،
۲۶۵، ۲۶۶، ۲۷۰، ۲۷۳، ۲۸۵، ۲۸۶،
۲۸۸، ۲۹۲، ۲۹۳، ۲۹۶، ۳۱۲، ۳۴۰،
۳۵۳، ۳۶۴، ۴۰۶، ۴۰۷، ۴۲۰، ۴۶۵،
۴۶۷، ۶۰۹، ۶۳۹، ۶۷۷، ۷۵۲،
۷۷۱.
- ماوراءالنهر: ۴۶۰، ۷۶۸.
- متیلن: ۴۷.
- مجار/مجارستان: ۲، ۳، ۴، ۱۴، ۱۶، ۱۸،
۲۰، ۲۵، ۲۸، ۶۱، ۷۱، ۷۲، ۸۰، ۸۱،
۸۵، ۸۸، ۹۲، ۹۷، ۱۱۶، ۱۲۱، ۱۲۳،
۱۲۹، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۹۲، ۲۰۱،
۲۰۳ - ۲۰۵، ۲۰۷، ۲۲۰، ۲۲۹، ۲۳۱ -
۲۳۴، ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۴۵ - ۲۴۸، ۲۵۰،
۲۸۵، ۳۵۶، ۳۵۷، ۳۵۸، ۳۷۱ - ۳۷۷،
۳۷۹، ۳۸۱، ۳۸۴ - ۳۹۱، ۳۹۴، ۳۹۵،
۴۱۷، ۴۳۷، ۴۶۶، ۴۷۵، ۴۷۶، ۴۷۸،
۴۹۹، ۵۰۶، ۵۱۰، ۵۱۱، ۵۱۲، ۵۴۶ -
۵۵۰، ۵۵۶ - ۵۶۳، ۵۶۹، ۵۷۱ - ۵۹۴،
۵۹۳، ۵۹۱، ۵۹۰، ۵۸۴، ۵۷۹،
۵۹۵، ۶۲۹، ۶۳۳، ۶۶۸، ۶۶۹، ۶۷۶،
۶۷۷، ۸۰۴.
- مجارها: ۱۳، ۱۴، ۲۰، ۲۲، ۲۵، ۷۰، ۷۸.
- ۵۵۸، ۵۶۵، ۵۷۴، ۵۷۹، ۵۹۳ - ۵۹۵،
۶۷۶، ۷۹۷، ۸۰۳، ۸۰۶، ۸۰۷، ۸۱۳.
- لهستانی/لهستانی ها: ۸۳، ۱۱۶، ۱۲۹،
۲۰۱، ۲۰۴، ۲۲۰، ۲۲۱، ۳۷۴، ۳۸۶،
۵۰۷، ۵۵۳، ۵۵۶، ۵۵۷، ۸۰۳.
- لپاخ: ۲۳۳، ۲۳۵.
- لیپا ← لیپوه
لیپ پو/لیپوه: ۳۸۹، ۳۹۰، ۵۱۵، ۵۷۰.
- لیتوانی/لیتوانیا: ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۵، ۲۰۳،
۵۰۱، ۵۵۳، ۵۵۴، ۵۵۶، ۵۹۳ - ۵۹۵.
- لیتوانی ها: ۵۵۳.
- لیدی: ۱۲۸.
- لیزیون ← لیسبون
لیسبون: ۵۸۵.
- لیسوس: ۶۴.
- لیسی: ۱۲۸.
- لیکیه: ۳۶۰.
- لیتزر/لیتس/لیتزر: ۳۸۳.
- لیمنی: ۲، ۲۹، ۳۲، ۳۶، ۳۷، ۳۹، ۴۴ -
۴۷، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۳۲، ۵۴۳.
- لیون: ۴، ۲۲۱، ۲۲۸، ۵۳۹، ۵۸۵.
- م
- ماتیا: ۹۱.
- ماتینه: ۲۴.
- مادرید: ۵۴۱، ۵۷۷.
- ماراش (مرعش/مراش): ۱۵۵، ۱۶۲، ۳۲۲،
۳۶۷.
- ماردین: ۳۰۸، ۳۰۹، ۵۲۶، ۷۳۳، ۸۰۰،
۸۰۴.
- مارسی: ۱۸۹، ۴۳۹، ۵۸۱.
- مارماریس: ۱۵۳.
- مارینیان: ۵۴۱.
- مازیوکا: ۴۳۰.

- مرووش: ۵۱۰
 مرو: ۳۱۳
 مروان (مینان): ۱۱۵
 مریج: ۶۱، ۵۴۴
 مروخله (مسوقلمه): ۵۸
 مسقط: ۴۶۰، ۴۵۸
 مسکو: ۲، ۴، ۱۴۱، ۱۴۲، ۲۲۱، ۴۹۶، ۴۹۹
 مسینا: ۱۸۷، ۳۶۰، ۴۲۹، ۴۳۱
 مصر: ۱، ۹۱، ۹۹، ۱۱۹، ۱۳۲، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۶۲، ۱۸۲، ۱۸۹، ۱۹۱، ۱۹۶، ۲۰۹، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۵، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۲۶، ۲۲۹، ۲۶۵، ۲۶۶، ۲۸۱، ۳۰۹، ۳۱۲، ۳۱۶، ۳۱۹-۳۲۲، ۳۲۶، ۳۲۷، ۳۲۸، ۳۳۰، ۳۳۲-۳۳۶، ۳۳۹، ۳۴۱، ۳۴۲، ۳۴۳، ۳۴۴، ۳۴۹، ۳۵۰، ۳۵۲، ۳۵۴، ۳۵۵، ۳۵۶، ۳۵۹، ۳۶۰، ۳۶۲-۳۶۷، ۳۶۹، ۳۷۹، ۳۹۱، ۴۰۸، ۴۱۰، ۴۱۹، ۴۲۰، ۴۴۶، ۴۵۳، ۴۵۶، ۴۵۸، ۴۶۲، ۴۶۳، ۴۸۳، ۵۰۰، ۵۰۱، ۵۰۳، ۵۰۶، ۵۱۸، ۵۳۵، ۵۴۶، ۵۵۳، ۵۸۴، ۵۸۵، ۵۸۶، ۶۰۵، ۶۲۰، ۶۲۷، ۶۲۹، ۶۳۱، ۶۳۲، ۶۳۴، ۶۳۸، ۶۳۹، ۶۷۷، ۶۷۸، ۶۸۰، ۷۰۲، ۷۰۴، ۷۲۲، ۷۳۷، ۷۵۸، ۷۶۴، ۷۶۵، ۷۸۱، ۷۸۲، ۷۸۴، ۷۸۷، ۷۹۷، ۸۰۰، ۸۰۳، ۸۰۴، ۸۱۳، ۸۱۴
 مصریان: ۳۳۲، ۳۶۳
 مُضیار (طایفه): ۲۲۸
 مصلاهی صحن ← تسمه (مدرسه)
 مظفریه (مدرسه): ۷۸۶
 مَعْن (خاندان): ۳۲۶
 میغری: ۱۲۸
 مُغلا: ۴۴، ۱۰۳، ۱۲۷، ۴۴۱
 مغول: ۱۴۱، ۳۱۳، ۴۵۴
 ۸۲، ۸۴، ۸۵، ۸۷، ۸۸، ۱۱۶، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۶، ۱۲۹، ۱۳۱، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۹۲، ۲۰۱، ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۴۵، ۳۴۰، ۳۵۶، ۳۵۷، ۳۷۱-۳۷۵، ۵۰۷، ۵۱۱، ۵۱۸، ۵۱۹، ۵۲۴-۵۲۶، ۵۶۰، ۵۶۹، ۵۹۰
 مج: ۵۸۱، ۵۸۲
 محمدچلی (مسجد): ۷۵۱
 محمودپاشا (مسجد): ۷۵۲، ۷۵۸
 مدیترانه: ۲، ۳، ۶، ۱۷، ۲۲، ۳۱-۳۴، ۳۷، ۴۵، ۴۷، ۶۸، ۷۱، ۸۷، ۹۹، ۱۰۳، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۲۸، ۱۳۶، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۷۵، ۱۹۴، ۲۲۰، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۳۸، ۳۳۸، ۳۴۸، ۳۵۶، ۴۱۲، ۴۲۰، ۴۲۸، ۴۲۹، ۴۳۳، ۴۳۶، ۴۳۷، ۴۳۹، ۴۴۰، ۴۴۱، ۴۴۲، ۴۴۴، ۴۵۱، ۵۲۳، ۵۳۲-۵۳۵، ۵۴۱، ۵۴۳، ۵۵۱، ۵۶۲، ۵۶۴، ۵۸۱، ۵۸۳، ۵۸۴، ۵۸۶، ۶۷۳، ۶۷۴، ۶۸۴، ۷۰۵، ۷۱۱، ۸۰۶
 مدیجی / مدیسی (خاندان): ۴، ۵۳۳، ۵۹۲
 مدینه: ۱۷۷، ۲۱۵، ۲۲۶، ۲۲۹، ۲۳۲، ۳۴۸، ۵۰۰، ۵۰۱، ۵۱۷، ۵۹۰، ۷۸۹
 مرابطین ← دولت مرابطین
 مرادپاشا (مسجد): ۷۵۲
 مراد دوم (مدرسه): ۷۸۶
 مرادیه: ۸۹۱
 مراکش: ۴۲۵، ۴۴۹
 مرجان: ۶۲۱
 مرج دابق: ۲۸۸، ۳۲۴، ۳۲۶، ۳۲۸، ۳۳۳-۳۳۶
 مرج دابق ← مرج دابق
 مرعش ← ماراش
 مرمره: ۳۳، ۲۰۲، ۳۶۰، ۳۶۶، ۶۰۱، ۷۹۹

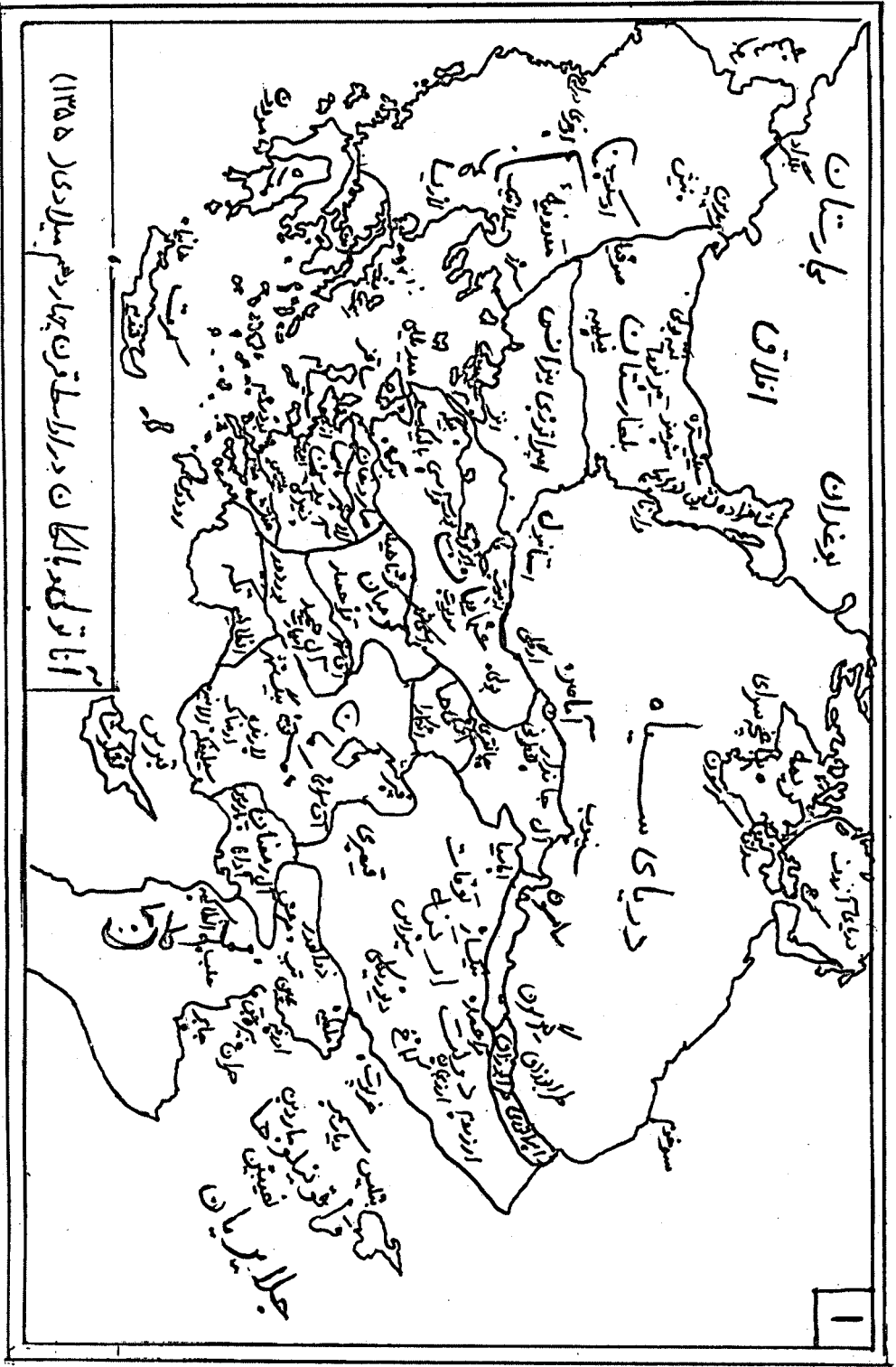
- مغولان/مغولها: ۶۰، ۱۱۵، ۵۳۰، ۵۵۱.
مقدونیه: ۱۳۵.
مقری خوره/مقری کوی ← باقرکوی
مکزیک: ۴۳۸.
مکه: ۱۵۴، ۲۱۵، ۲۲۶، ۲۲۹، ۳۳۱، ۳۳۲، ۳۴۸، ۴۴۲، ۴۴۹، ۵۰۰، ۵۰۱، ۵۰۲، ۵۱۷، ۵۸۷، ۵۹۰، ۶۳۹، ۷۴۵.
۷۸۳، ۷۸۹.
مکت (کتابخانه): ۳۶۹، ۳۷۰، ۷۳۵، ۷۳۶.
مِلداوی: ۲، ۶۳، ۷۵، ۷۹، ۸۵، ۹۲، ۱۱۶، ۱۲۹، ۱۳۹، ۱۴۳، ۱۴۶، ۱۹۶، ۲۰۱-
۲۰۷، ۲۲۰، ۳۹۵، ۴۹۷، ۵۰۴، ۵۰۵.
۵۵۶، ۵۱۸.
مَلطیه: ۲۱۰، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۸۶، ۲۸۷، ۲۸۸، ۲۹۱، ۳۰۹، ۳۲۲، ۳۲۴، ۳۴۹.
۸۰۰.
مل قرا: ۶۳۲.
ملك مؤید (مسجد): ۳۵۰.
ملوانه (ملونه): ۲۱۳.
ممالک روم (آماسیه، توقات، سیواس و چوروم):
۲۶۳.
ممالیک ← مملوکان
ممالیک چرکسیه (طایفه): ۲۱۷، ۳۵۰.
مملوکان/مملوکها: ۱، ۳، ۴، ۹۶، ۹۹، ۱۰۳، ۱۰۹، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۷، ۱۱۹، ۱۵۲، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۸۲، ۱۸۴، ۱۸۶، ۱۹۱، ۱۹۶، ۲۰۹-
۲۱۵، ۲۱۷، ۲۱۹، ۲۲۲، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۶۱، ۲۶۶، ۲۷۴، ۲۷۶، ۲۸۵-۲۸۸، ۲۹۵، ۳۰۶، ۳۰۷، ۳۱۲، ۳۱۶، ۳۱۹-
۳۲۴، ۳۲۶-۳۲۸، ۳۳۰، ۳۳۱، ۳۳۶، ۳۳۸، ۳۴۴، ۳۴۹، ۳۵۰، ۳۵۴، ۳۵۸، ۳۶۲، ۳۶۵، ۳۶۶، ۴۳۰، ۴۵۳، ۴۵۴، ۴۵۵، ۴۶۲، ۴۶۳، ۵۲۳، ۵۲۶، ۵۲۹.
- ۵۳۵، ۵۸۶، ۵۹۰، ۶۰۹، ۶۲۲، ۶۷۳، ۷۰۲، ۷۶۵.
منتشه: ۴۵، ۱۵۲.
مندرس (بندر): ۸۰۱.
مندس (مؤسسه): ۸۰۸.
منقلوت: ۲۱۸.
منکوب (قلعه): ۱۴۰، ۱۴۳، ۱۴۵، ۵۴۳، ۵۵۳.
منهمن (منمن): ۷۳۴.
موت (قلعه): ۹۹، ۱۸۳.
موتا: ۱۴۵.
موحدین ← دولت موحدین
موخا: ۴۵۶، ۴۶۲.
مودرون: ۷۰۹.
مودون: ۲۵، ۱۲۲، ۱۲۸، ۲۳۵، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۴۶، ۲۵۰، ۲۶۱، ۲۶۳، ۳۳۷، ۵۳۵، ۷۳۶.
موراوا/موراویا: ۲۴۶، ۳۸۳، ۵۴۵، ۵۹۳.
مورسیه: ۲۲۱، ۲۲۲.
موروا (مورهوا): ۱۶، ۵۴۴.
موره: ۵، ۷، ۱۳، ۲۰-۲۹، ۳۸، ۳۹، ۴۸، ۵۴، ۵۶، ۶۳، ۶۵، ۷۱، ۸۷، ۹۰، ۹۳، ۱۱۳، ۱۱۶، ۱۲۱-۱۲۴، ۱۲۷، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۵، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۷۲، ۱۹۲، ۲۳۷، ۲۴۱، ۲۵۰، ۳۸۴، ۴۲۶، ۴۲۷، ۴۳۷، ۴۴۵، ۵۳۴، ۵۳۵، ۵۳۶، ۵۴۰، ۵۴۰، ۵۵۱، ۶۲۲، ۶۶۹، ۷۴۸.
موریتانی: ۵۹۲.
موس: ۹۰.
موساکی ها (طایفه): ۶۴.
موصل: ۴۰۲، ۷۳۳.
موقان: ۱۰۰.
مولداوی ← ملداوی
مونم واسیا: ۲۱.

- مونیخ: ۵۹۰.
 موهاج: ۳۵۱، ۳۷۱-۳۷۴، ۳۷۷، ۳۹۴، ۳۹۸، ۴۹۳، ۵۱۱، ۵۱۳، ۵۴۷، ۵۵۰، ۵۵۸، ۵۵۹، ۵۷۷، ۵۷۸، ۵۸۴، ۶۳۲، ۷۵۹.
 موئیس دبیره‌ها: ۶۶.
 مهدیه (شهر): ۴۴۳.
 مهرانی: (مسجد): ۶۷۹.
 مهرماه (مسجد): ۷۵۲.
 میافارقین (مفارقین): ۳۰۹.
 میتر یسترا: ۹۰.
 میخالج: ۲۷۳.
 میدیللی: ۲، ۵، ۱۷، ۳۲، ۳۵-۳۸، ۴۴-۴۸، ۶۱، ۱۰۸، ۱۲۲، ۱۲۴، ۱۷۲، ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۵۱، ۴۱۹، ۴۲۰، ۵۳۳، ۵۷۶، ۶۷۱، ۶۷۳، ۶۹۶، ۷۳۷.
 میسه‌نیس: ۲۸.
 میلان ← دوک‌نشین میلان
 میلویتوتمو: ۴۳۱.
 مینان (موقان): ۱۰۰، ۱۱۱، ۱۱۵، ۱۳۶.
 مینورکا: ۴۴۵.
 مینیان: ۱۱۵.
 ن
 نابلس: ۳۲۷، ۳۵۵.
 ناپل: ۲-۶، ۲۲، ۳۴، ۴۲-۴۴، ۴۹، ۵۹، ۶۵، ۶۷-۷۲، ۷۴، ۸۲، ۹۱، ۹۷، ۱۰۸، ۱۱۰، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۳۱، ۱۳۶، ۱۴۷-۱۵۱، ۱۶۱، ۱۸۸، ۱۹۰، ۱۹۲، ۲۱۸، ۲۲۰، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۴۱، ۲۴۲، ۳۶۰، ۴۳۹، ۴۴۴-۴۴۶، ۴۵۰، ۴۵۱، ۵۳۲، ۵۳۴، ۵۳۶-۵۴۱، ۵۵۱، ۵۵۲، ۵۷۶، ۵۸۴، ۵۹۱، ۵۹۲، ۵۹۳، ۷۳۶، ۸۰۲.
 ناپلی: ۴۴۲.
 ناپلی دی بالواتزیا ← ناپلی
 ناردا: ۴۳۳.
 ناکسوس/ناقشه (ناکسیه/نقشیه): ۳۲۰، ۳۳۱، ۵۳۶.
 ناکی: ۵۷۲.
 نال دُوکَن: ۶۶۵.
 نامُور: ۵۹۲.
 ناوار: ۲، ۲۲۸، ۵۴۱، ۵۹۱.
 ناوارین: ۲۳۸، ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۵۰، ۲۵۱.
 نیبه: ۳۳۲.
 نخجوان: ۲۵۶، ۳۰۴، ۴۱۳، ۴۹۳، ۶۲۸.
 ندرلندی ← هلندی
 نروژ: ۴.
 نشانجی (محلہ/مسجد): ۶۱۸، ۷۵۲، ۷۶۲.
 نفس حلب: ۸۰۰.
 نقشیه/ناقشه ← ناکسوس
 نگرپون: ۳۶.
 نمچه (نمسه) ← اتریش
 نمرن: ۲۱۳.
 نورحق ← دُرنا داغی
 نور عثمانیه (کتابخانه): ۷۹۴.
 نورمان‌ها: ۶۸.
 نورماندی‌ها: ۴۵۱.
 نوره‌کوب: ۶۲۴.
 نوقای (طایفه): ۴۹۸.
 نولهوف: ۵۵۱.
 نیگروپون/نگروپون ← آغریبوز (آیری‌بوز)
 نوویردا/نوویردو: ۱۵، ۲۷، ۶۱۵، ۸۰۱.
 نوویردو (ینی‌داغ) ← نوویردا
 نیده (نیغده): ۹۹، ۱۱۲، ۱۱۹، ۲۱۴، ۲۵۹.
 نیس: ۱۸۷، ۴۳۹، ۴۴۰، ۶۶۰، ۵۸۱.
 نیش: ۱۴، ۵۴۲.
 نیقیه ← ازنیق

- نیکلا (کلسیا): ۷۴.
 نیل: ۳۲۸، ۳۲۹، ۳۳۱، ۳۳۲، ۳۳۳.
 نیه بولی (نیغه بولی): ۷۹، ۲۴۵، ۲۸۲.
- و
- واج: ۳۸۰، ۵۱۴.
 وارساق: ۹۸، ۱۱۳، ۱۸۳، ۲۵۴، ۲۵۸.
 وارنا: ۹، ۱۳، ۳۱، ۸۳، ۲۱۰، ۲۱۷، ۵۳۳، ۵۴۵، ۵۵۶، ۵۹۴، ۵۹۵، ۶۷۲، ۶۷۴.
 وارونا: ۱۶۶.
 والاسیا ← والاشی
 والاشی: ۷۹، ۸۰، ۵۰۲، ۵۱۰.
 والاشی ها: ۹۲، ۵۱۱.
 والانتین: ۵۹۲.
 والیو: ۳۸۸، ۵۴۸.
 والتسیا ← بلتسیه
 واله ← ایلیسن
 والوا (خاندان): ۴، ۵۴۰، ۵۷۶، ۵۸۳.
 والنین ها: ۷۱، ۵۷۶.
 وان: ۳۰۱، ۴۰۲، ۴۰۴، ۴۱۲، ۴۷۱، ۵۲۷، ۵۹۰، ۶۷۸، ۷۵۹.
 ودکا/وُکا: ۵۶۵.
 وِدین ← ویدین
 ورات: ۳۸۹.
 وراس: ۶۱.
 وردارینی جه ← ینی جه وردار
 ورمز: ۵۱۱.
 ورونا: ۷۲۰.
 وزنه جی ها: ۶۴۲.
 وِسپریم ← وِسپریم
 وِسطان: ۶۴۰.
 وُکا ← وُدکا
 وُلگا: ۱۴۱.
- ولی الدین افندی (کتابخانه): ۵۱۹، ۵۹۲.
 ونیز ← جمهوری ونیز
 ونیز (خلیج): ۲۳۶.
 ونیزیان/ونیزی ها: ۳، ۵، ۱۱، ۲۳ - ۲۶، ۲۸، ۲۹، ۳۲ - ۳۶، ۳۸، ۴۰ - ۴۲، ۴۴، ۴۷ - ۴۹، ۵۹، ۶۰، ۶۱، ۶۴ - ۶۷، ۶۹، ۷۰، ۷۱، ۷۴، ۷۵، ۷۷، ۸۶، ۸۷، ۹۰، ۹۱، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۸، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۲۲، ۱۲۷، ۱۲۹ - ۱۳۴، ۱۴۰، ۱۴۷ - ۱۴۹، ۱۵۲، ۱۶۱، ۱۹۳، ۲۰۱، ۲۱۸ - ۲۲۰، ۲۲۴، ۲۲۵ - ۲۳۶، ۲۳۸، ۲۴۰، ۲۴۲، ۲۴۵، ۲۴۶، ۲۴۹، ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۳۹، ۲۳۷، ۲۳۹، ۳۷۹، ۳۸۰، ۴۱۹، ۴۳۰، ۴۳۱، ۴۳۷، ۴۳۹، ۴۴۰، ۴۴۳، ۴۵۰، ۴۵۳، ۴۹۶، ۵۳۰، ۵۳۲ - ۵۳۷، ۵۴۰، ۵۴۵، ۵۷۶، ۵۸۰، ۵۸۶، ۵۸۹، ۵۹۱، ۵۹۳، ۶۶۸، ۶۷۲، ۷۹۹، ۸۰۰، ۸۰۱، ۸۰۳، ۸۱۳، ۸۱۴، ۸۰۰، ۸۰۱، ۱۶، ۱۶، ۸۰، ۹۲، ۲۸۲، ۳۰۴، ۵۱۰، ۶۶۸.
 ویره: ۶۱.
 ویزه: ۲۱۴، ۶۶۵، ۶۶۸.
 وِسپریم: ۳۹۰، ۵۴۴، ۵۴۶، ۵۷۲.
 وِسن: ۵۸۸.
 وِشه گراد: ۳۸۰، ۳۸۸، ۵۱۴، ۵۴۸، ۵۶۶، ۵۶۸، ۶۳۴.
 وین: ۳۷۶، ۳۷۸، ۳۷۹، ۳۸۳، ۳۸۸، ۳۹۱، ۳۹۴، ۴۹۳، ۵۰۳، ۵۱۳، ۵۲۷، ۵۴۸، ۵۵۹، ۵۶۰، ۵۶۳، ۵۶۵، ۵۶۹، ۵۷۰، ۵۷۷، ۵۷۸، ۷۲۰، ۷۴۰.
 ویلیچترین/ولیچترن: ۸۶.
- ه
- هابسبورگ (خاندان): ۳۷۶، ۵۱۱، ۵۴۷، ۵۵۸، ۵۷۵، ۵۹۱.

- هالکیس: ۴۰، ۴۲.
 هالومیچ: ۲۳۸، ۲۳۹.
 هالییا (شهر اردو): ۵۲۹.
 هالیچی (قالچی): ۶۲۸.
 هالیکارناس: ۱۵۲، ۱۵۴، ۱۶۱.
 هانیا: ۴۳۱.
 هرات: ۱۰۲، ۱۱۶، ۵۲۳، ۵۲۶، ۵۲۲.
 هرزه گوین ← بوسنه
 هرسک: ۲، ۸۷، ۶۱۹، ۶۳۴، ۸۱۴.
 هرسووا: ۱۶.
 هرمانشتاد (سبین): ۵۱۰.
 هرمز (تنگه/جزیره): ۴۱۶، ۴۵۳، ۴۵۸.
 ۴۶۳، ۴۵۹.
 هزاران ← خزران
 هزار: ۳۰۹.
 هشت بهشت: ۳۱۵.
 هلندی: ۸۰۱.
 همارا: ۶۳۰.
 همدان: ۲۵۶، ۲۹۶، ۴۰۰، ۴۰۴، ۴۰۶.
 هنتاطه (قبیله): ۲۲۸.
 هند/هندوستان: ۲۱۱، ۲۱۲، ۳۳۳، ۳۴۳.
 ۳۵۱، ۴۱۶، ۴۵۳، ۴۵۵، ۴۶۰، ۴۶۱ -
 ۴۶۳، ۵۸۵، ۵۸۶، ۵۸۸، ۶۳۲، ۶۹۷.
 ۷۳۷، ۷۵۸، ۷۶۴، ۸۱۰، ۸۱۳.
 هندیان/هندي ها: ۴۵۳، ۴۵۸، ۴۵۹، ۸۱۰.
 هنگری ← مجارستان
 هوپه (خاندان): ۵۲۶.
 هوهنشتاین (خاندان): ۶۸، ۵۹۱.
 هیت (قلعه): ۳۳۵، ۳۶۸.
- ی
 یاش بازار: ۳۹۲.
 یاضی چمن ← یضی (یاضی) چمن
 یاغقاپان: ۶۳۰.
- یاگلون (خاندان): ۴، ۲۱۹، ۳۷۵، ۵۴۵،
 ۵۴۷، ۵۴۸، ۵۵۰، ۵۵۵، ۵۵۶، ۵۹۲،
 ۵۹۴.
 یالملی: ۲۵۸.
 یالی (کوشک): ۳۴۳، ۴۰۵.
 یالین لی: ۲۹۲، ۳۱۲.
 یان بولی: ۳۹۳، ۴۳۶، ۶۶۸.
 یانوا: ۴۷۵، ۵۷۳.
 یانیا: ۱۴۹، ۴۳۳، ۸۰۴.
 یایچه: ۸۶، ۸۷، ۸۸، ۹۳، ۱۲۲، ۱۳۱،
 ۲۳۳، ۲۳۶، ۲۴۵، ۵۱۳، ۵۴۴، ۵۸۴.
 یتزوو: ۲۰.
 یحیی افندی (کتابخانه): ۷۳۵.
 یدی کوله: ۲۶۳، ۳۱۱، ۳۵۸، ۳۶۸، ۳۷۵،
 ۵۲۰، ۶۱۵، ۶۲۰.
 یرّه باتان: ۶۵۳.
 یشیل ائیرماق: ۶۰.
 یشیل ترنه: ۷۳۱.
 یشیل جامع (مسجد): ۷۲۷، ۷۲۸، ۷۳۱،
 ۷۳۹، ۷۴۱، ۷۵۱، ۷۵۲، ۷۵۸.
 یشیلجه: ۶۳۵.
 یضی (یاضی) چمن: ۵۷، ۲۹۹، ۳۱۴.
 یعقوب بیگ (مسجد): ۷۲۸.
 یلدرم بایزید (مسجد): ۷۵۱.
 یلدز (کتابخانه): ۷۲۲، ۷۲۶، ۷۳۶، ۷۳۷.
 یللی تپه: ۱۱۱.
 یلواج/یالواج: ۱۱۸.
 یمن: ۳۵۰، ۳۵۱، ۴۵۴ - ۴۵۸، ۴۶۱،
 ۴۶۲، ۴۶۳، ۵۸۶، ۵۸۷، ۶۷۸، ۸۱۰،
 ۸۱۳.
 ینی باغچه: ۲۹۵.
 ینی جامع (کتابخانه، مسجد): ۷۴۴، ۷۷۲.
 ینی جه: ۲۹۲.
 ینی جه - وردار: ۴۱۹، ۶۹۴، ۶۹۶.

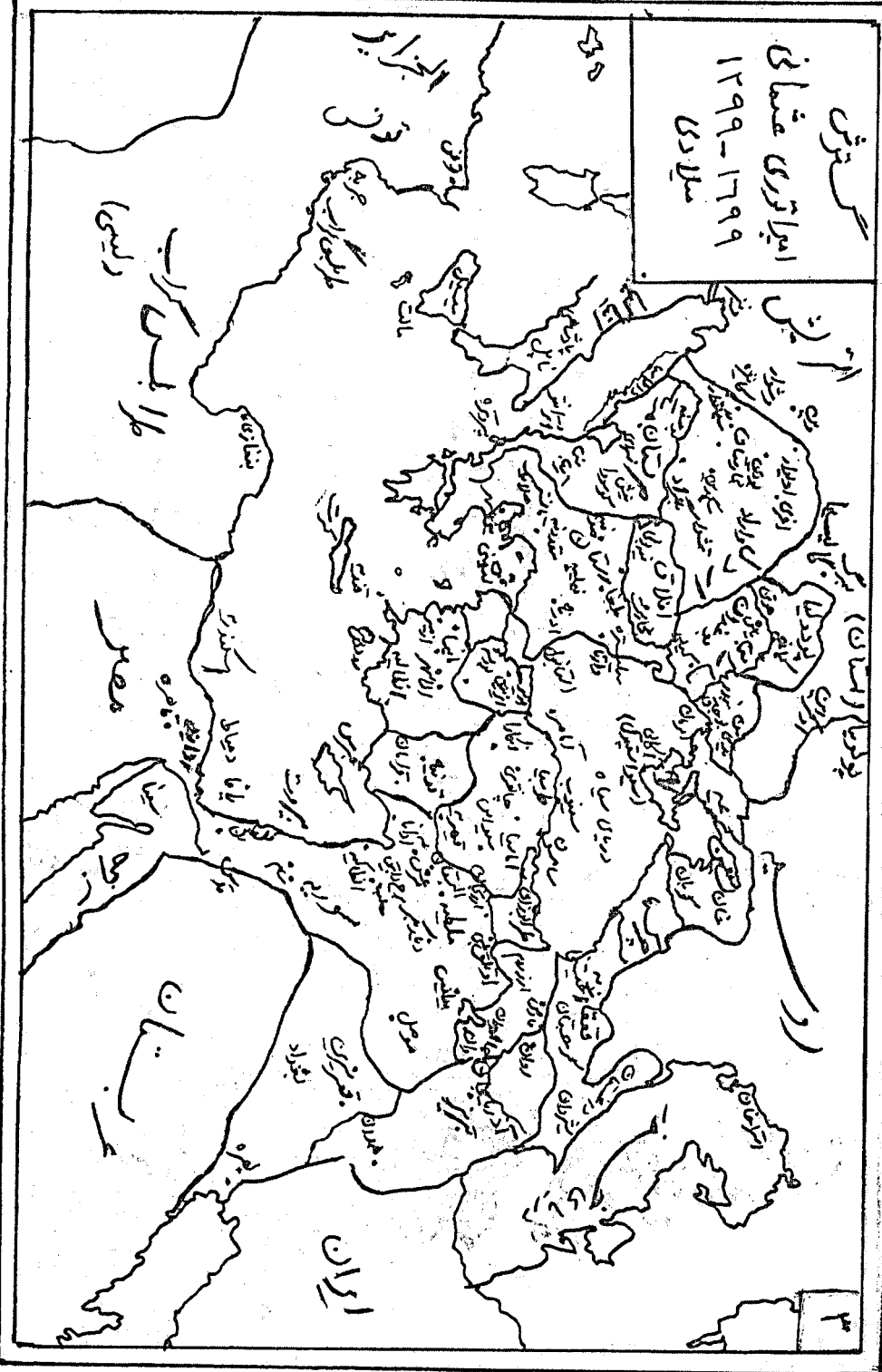
- پنی حصار: ۱۹۸ .
 پنی سرای ← تویقایی
 پنی شهر: ۵۴، ۱۰۴، ۱۸۲، ۱۹۶، ۲۳۹،
 ۲۸۲، ۲۸۷، ۲۹۸، ۷۹۲ .
 پنی فوجه: ۱۷، ۱۲۵، ۱۷۲ .
 پنی مدرسه: ۳۱۷ .
- بودی کوله/یدی کوله: ۱۰۹ .
 یورك: ۳ .
 یوگسلاوی: ۲ .
 یونان: ۳۹، ۴۰، ۴۲، ۴۳، ۴۷، ۱۳۴،
 ۱۴۹، ۱۶۱، ۶۱۴ .



آنا توله مالکان در اسلام قرن چهارم میلادی (۱۳۵۵)

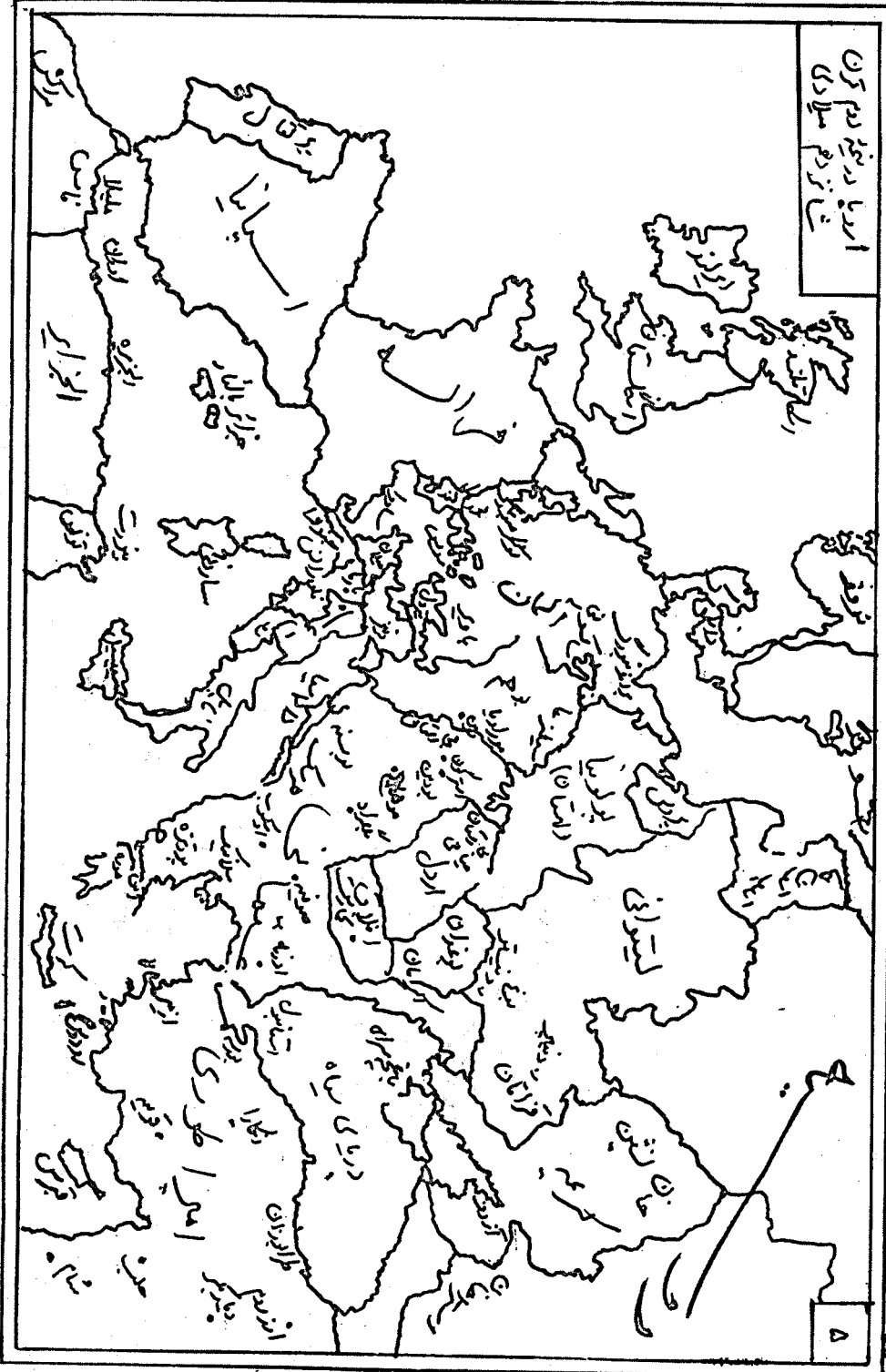


گسترش
امپراتوری شمالی
۱۶۹۹-۱۲۹۹
سیلابی





اسیاء در نیمه دوم قرن
سیزدهم میلادی



The Ottomān History

Vol II

Form The Conquest of Istanbul to the Death of Sultan Sulayman
the Magnificent

By

Ismail Hakki Uzunçarşih

Translated by

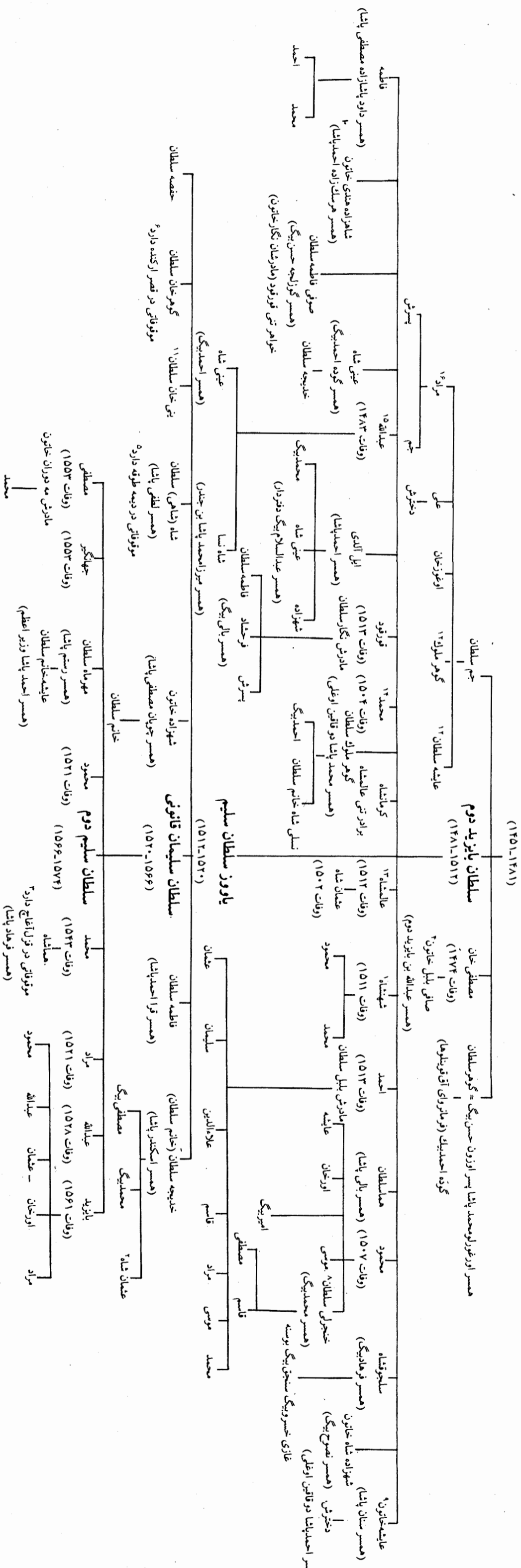
Wahāb Walī



Institute for Humanities
and
Cultural Studies
Tehran, 2010

شجره نامه قسمتی از خاندان عثمانی از نیمه قرن پانزدهم تا نیمه قرن شانزدهم میلادی

سلطان محمد فاتح (۱۴۵۱-۱۴۸۱)



- (زمانی که هفت ساله زینم داشت در بورسه خفته اش کردند)
۱. حسن شاه سلطان، مادر شاهزاده شهینشاه بن بایزید دختر نصوح بیگ از آل قرمان بود (← نشتر به توبه شماره: ۱۷۹۵).
 ۲. عیاللی (ذیل شقایق)، ص ۲۴۴. مدرسه قرول مورصولوق در استانبول از آن خدیجه سلطان مادر عثمان شاه است.
 ۳. در وقنامه عثمان شاه نام مادرش خانم سلطان آمده است. کبابخانه کاخ توپقای، معین امانت، شماره ۳۲۸.
 ۴. دفتر شماره ۲۶۰ اوقاف، آرشیو نخست وزیری سال ۹۷۶ هجری قمری، ص ۱۲۳.
 ۵. همانجا، ص ۱۲۲.
 ۶. همانجا.
 ۷. به موجب دفتر مورخ ربیع الآخر سال ۹۳۳ و ۹۳۵ هجری قمری (موراجب و مزینهای جماعت شاهزادگان و ملارانشان، به نظر می رسد محمد بیگ همسر سلجوق سلطان باشد. سلجوق سلطان از محمد بیگ دختری به نام شهزاده سلطان به دنیا آورد (دفتر شماره ۴، مصروف شویاری).
 ۸. تختجولی سلطان، خانزاده سلطان نیز نامیده می شد. وقنامه ای به تاریخ رمضان ۹۳۹ دارد (ط. گرگ بیگین، شهرهای ادرنه و پاشا در قرن پانزدهم و شانزدهم، ص ۳۸۱).
 ۹. یحیی پاشا بیگلر بیگ روم ایلی، پس از فوت سنان پاشا در رجب ۹۰۹، عایشه سلطان را به عقد ازدواج خود درآورد.
 ۱۰. شهرهای ادرنه و پاشا در قرن پانزدهم و شانزدهم، ص ۱۸۷.
 ۱۱. قره برود Brud تابع اسکوب، خالنه بنی خان سلطان دختر مرحوم سلطان سلیم خان بود (دفتر قبایلجات نخست وزیری شماره ۲۲۲، ۹۵۱، ص ۲۲).
 ۱۲. سنان پاشا زاده محمد بیگ، شهر یکی از دو دختر جم سلطان بود (شهرهای ادرنه و پاشا. ص ۴۷۴).
 ۱۳. مادرش فرخنده.
 ۱۴. مادرش شیرین خاتون.
 ۱۵. مادرش گلرخ خاتون.
 ۱۶. مراد همراه دوپیشش هنگام تصرف رودس دستگیر شد که بلافاصله به قتل رسیدند. دو دختر وی به استانبول منتقل شدند.

